بررسیهای تاریخی

سال ششم

شماره ۱

فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۰

(شمارهٔ مسلسل - ۳۱)

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران - بخش تحقیقات تاریخی

فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۰

آوریل - مه ۱۹۷۱

شمارهٔ ۱ سال ششم

شماره مسلسل - ۳۱

CONTAINS

آتشدانی

از دوران ماد و هخامنشی

در کاپادوکیه

(آسیای صغیر)

ترجمه:

فرخ ملکزاده

«دکتر در باستانشناسی»

آتش ایزدی بفرمان زئوس خدای خدایان بسختی تنبیه شد وسرانجام توسط هرقل ازبند رهائی یافت. همچنین میدانیم درمعبد آپولون که در شهر دلفی واقع است آتش مقدسی وجود داشته است زیرا شخصی بنام اوی تی شی داس که درنبرد سهمگین پلائته درسال ۴۷۹ پ.م. جان بدر برد وسالم ماند از آنجا که سرنوشت خود را مدیون کرامات خدایان میدانست در قبال این حیات بازیافته برای سپاسگزاری از خدایان، آتش مقدس معبد آپولون را در حال دویدن به محل تولد خود آورد. این سنت هم اکنون بنام آتش المپیك در مسابقات ورزشی المپیك بجا مانده است.[۱۴] (پروفسور کارل ویم نیز سرود مخصوصی بنام آتش المپیك ساخته که دربازیهای جهانی اجرا میشود).[۱۵]

در رم نیز آتش مورد پرستش بوده و آتش مقدس را درمعبد Vesta[۱۶] نگهداشته و نگاهدارندهٔ آنرا که دختری پاك و از خانواده شریف بود Vestalis مینامیدند.

در کلیسای سن کلمان رم که قبل از تبدیل به کلیسا معبد میثره (میترا) بوده است نقش برجسته‌ای ازمیترا بدست آمد که دشنه‌ای دریك دست ومشعلی دردست دیگر دارد.[۱۷] (شکل۱).

در مصر آمون رع (Amun Ra) خدای آفتاب بود که پرستشگاهی برای

---

(۱۴) - عبدالله نادری - اسماعیل کدخدا زاده، **تاریخ المپیك** تهران، ۱۳۴۶، صفحه ۴۹.

(۱۵) همان اثر، صفحه ۵۱.

درسال ۱۳۴۳ آتش المپیاد که دربقایای معبد المپ دریونان توسط دختران یونانی برافروخته شده بود به ژاپن فرستاده شد. درمسیر درتهران نیز توقف کرد ومراسم جالبی ازجمله کشف آتش بدست ایرانیان درتهران برپا گردید. البته قابل ذکر است که نخستین المپیاد را مربوط به ۷۷۶پ. م. میدانند و المپیك گذشته سیصد و دوازدهمین بازیهای المپیك وازطرف دیگر نوزدهمین المپیك نوین بشمارمیرود. رك به کتاب تاریخ المپیك صفحه ۳۳.

(۱۶) رك به: **اساطیر ایرانی**، صفحه ۳۹.

(۱۷) همان اثر، صفحه ۴۵، کلیشه ۵، نمره ۱.

شکل ۱ـ نقش برجسته میترا درکلیسای سان‌کلمان‌درم . عکس‌از: ا.جی.کارنوی، اساطیر ایرانی . ترجمه دکتر احمد طباطبائی تبریز ۱۳۴۷ کلیشه ۵ نمره ۱ .

این‌خدا درکارناك ساخته‌شد وچون‌مردم تب برتمام مصرغالب‌آمدند این‌خدا مورد پرستش همهٔمصر گردید. [۱۸]

در هند آتش اهلی گرهپتی (GrhaPati)سرورخانه‌است. هندوان آتش را آتی‌ثی (Atithi) مهمان درخانه مردمان نیزخوانده‌اند زیراآتش‌عنصری است جاودانی که نزد مردم فانی‌مسکن گزیده‌است همچنین هندوان آتش را (VisPati) سرورساکنین و بعبارت دیگررهبر ونگهبان‌خود مینامند.آتش،

---

(۱۸) از سری جزوات تاریخ هنری جهان شماره ۲ ترجمه دکترهوشمند ویژه تهران ۱۳۴۹ ، صفحه ۱۱۳.

برادر، دوست و نزدیکترین خویشاوندبشراست که نفقه‌وقربانیهای جهانیان رانزد خدایان میبرد.[۱۹]

درایران نیزمثل هند چند نوع آتش‌وجود داشت :

۱ـ آتش‌بهرام یعنی آتش مقدسی که در حضور اهورامزدا شعله‌ور است و در آتشکده‌ها نگهداری میشود و بـه نـام برزی سون یابرزی سونکه (Berezisavanh) وبه‌معنی بسیار سودمنداست .

۲ ـ آتشی که در بدن انسان و چهار پایان مشتعل است و بآنها گرمی می‌بخشد به نام وهوفریان (Vohu Fryana) وبه‌معنی یارنیك‌است .

۳ـ آتشی که درگیاهان میسوزد به‌نام‌اورازیشت(Urvazishta) وبه‌معنی بسیار فرح‌بخش‌است.

٤ـ آتش‌آسمانی و برقی که گنبد لاجورد راتطهیر میکندوبه‌نام‌وازیشت (Vazishta) یعنی بهین برنده‌است :[۲۰]

٥ ـ آتشی که دیو پلیدرا نابودمیکندبه‌نام سپن‌جغری(Spenyaghrga) معروف است.

٦ـ آتشی که دربهشت درحضور اهورامزدا پرتوافکن‌است به‌نام‌سپنیشت (Spenishta) که‌به معنی‌بسیار مقدس‌است.

اوستا از آتش دیگری به‌نام‌نیریوسنگ (Nairyosangha)نام‌میبرد که این‌آتش ازدودمان خسروانی‌است .

بنابه نوشته‌های ایرانی ایرانیان آتشکده‌ها راباکندر وعطریات دیگر خوشبو میکردند. موبد برای‌آنکه‌آتش مقدس را بانفس خود آلوده نکند

(۱۹) اساطیر ایرانی صفحه ۳۹و۴۰.

(۲۰) درباره وایشت(Vaishta)رك به : بند هش ۱۷، ۱ ـ ٤ و در باره وازیشت (Vazishta) رك‌به اساطیر ایرانی، صفحه۴۱.

دهان بندی بنام پئی‌تی‌دانه (پنام) بسته وآتش را باقطعات چوب که‌باهراسم مذهبی تطهیر شده‌بود مشتعل نگاه میداشت‌ودائماباتر که چوبهایی بنام‌برسم آتش رابهم میزد. سپس موبدان هومه (Haoma) [21] نثار میکردند. درحین خواندن سرود از اوستا ودعاهای مذهبی،موبدان شاخه‌نبات‌هوم را در هاون میکوبیدند و بعد از تهیه هوم آنرانثار میکردند.

خادم‌آتش که زئوتر (Zaotar) نام دارد باتشریفات خاص وبرخی متون اوستارا تلاوت‌میکرد . زئوتر هفت‌دستیار داشت که‌هر کدام‌عهده‌داروظیفه‌ای بودند مثلا یکی ازآنها به‌نام هاونن (Havanen) هوم را می‌فشرد دیگری‌به نام‌آتروخش (Atravakhsh) مواظب‌آتش بود وضمنا زئوتر رادر خواندن‌دعا همراهی میکرد . سومی فربرتر (Fraberetar) بود که مرتبا هیزم آورده و برآتش مینهاد . دیگری آبرت (Aberet) مسئول آوردن آب بود . پنجمی آسناتر (Asnatar) نام داشت که مسئول‌صاف کردن‌هوم‌بود.دیگری رئیثو شکر (Raethwishcara) هوم را باشیر میآمیخت و بالاخره‌هفتمی‌سروش‌اورز (Sraoshavarez) مراقب‌کارهای دیگران و آماده کمك بآنها بود و بعلاوه تکالیفی هم دربیرون آتشکده داشت.[22]

سخن‌کوتاه ، آتش درایران مقام ومنزلت رفیعی‌داشته‌است که‌مخصوص معبد و دربار نبود . [23] وبعنوان مظهر زیبائیست در روی‌زمین که درمنازل کلیه پارسیان مسکن‌میکند وبجز گرمی‌باروشنائی خودسیاهی و تاریکی‌را

(۲۱) درباره گیاه مقدس هوم ، رك به : یسنا ۹، ۱۷-۲۳.

(۲۲) دکترمحمدجواد مشکور **تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان** ، تهران ۱۳٤۷ ، صفحات ۱۳۳- ۱۳۱ و علی سامی ، **تمدن ساسانی** ،جلد اول شیراز ۱۳٤۲ ، صفحه ۳۱ .

(۲۳) پ - ژ- مناشه ، مذهب زردشت مذهب رسمی دولتی ،**تمدن ایرانی** ترجمه دکترعیسی بهنام ، تهران۱۳۳۷ صفحه ۱۸۲.

میگراید . [۲٤] تاثیر ستایش آتش را حتی امروز در مذهب مسیح و اسلام که بشکل باروزی‌در کلیساها ومساجد تجلی‌میکندمشاهده‌میکنیم برای‌مثال‌نذر و روشن نمودن‌شمع وچراغانی‌درمساجد ، تکایا ، امامزاده‌ها . سقاخانه‌ها و کلیساها وروشن نمودن شمع در جشنها و مراسم سالروز وصلوات مسلمانان بهنگام روشن شدن چراغ [۲۵] دلیل ادامه سنتهای باستانی واحترام وستایش مردم نسبت به‌آتش است .

فلیسین شاله دراین‌باره گوید: آتش ، نشان وجود نورانی خداوندمتعال است .آتش اصل‌آب دینی است [۲۵ الف]

در دورهٔ ماد و هخامنشی نیزآتش مقام خود را حفظ کرده‌ولی‌متأسفانه اطلاعات ما دربارهٔ دین‌مادهاکامل نیست دراین‌رهگذرمتون‌آشوری، تصاویر و نامهای خاص مربوط بآنها کمك فراوانی به شناخت کیش آنها مینماید . درمتون آشوری چندبار از خدایان مادها و غیره ذکری شده است ولی از مجموعهٔ تمام مدارك اینطور استنباط میشود که احتمالا کیش مردم ماد غربی با دین هوریان و آشوریان شباهت دارد. [۲٦] و ما بامطالعه زردشت و آثار

---

(۲٤) **اساطیرایرانی** صفحه ٤۰ ، درباره احترام‌آتش وآتشکده های مهم،آقای علی سامی درکتاب **تمدن ساسانی** جلد اول شیراز ۱۳٤۲ صفحه ۳۱٦ - ۲۹۱ مطالب سودمندی نگاشته‌است. هم‌چنین صفحات ۱۷٤–۱۷۸–۳۲۱–۳۲۲ کتاب تاریخ جامع‌ادیان ازآغاز تاامروزتألیف جان‌ناس ترجمه علی‌اصغرحکمت تهران ۱۳٤۸

(۲۵) هانری ماسه کثرت عقاید مربوط به‌آتش را یکی ازخصایص فولکلور پیش از اسلام ذکرکرده است . رك به : « سنن ملی ایران» **تمدن‌ایرانی** ، ترجمه دکترعیسی بهنام تهران ۱۳۳۷ صفحات ۳۲۹ - ۳۱٦.

(۲۵ الف) فلیسین‌شاله ، تاریخ مختصر ادیان بزرگ . ترجمه دکتر خدایارمحبی تهران ۱۳٤٦ صفحه ۲۱۳

(۲٦) ا . م . دیاکونف **تاریخ ماد** . ترجمه کریم‌کشاورز . تهران ۱۳٤٦ صفحات ٤٦۸ – ٤۵۵ ومقاله «فرهنگ ماد» درمجله **هنر و مردم** شماره ۷٦ – ۱۳٤۸ صفحه ۱۳– ۱۲ تألیف نگارنده .

بجامانده از دوران ماد وهخامنشی و نوشته‌های مورخان یونان باتصوراتو معتقدات مذهبی مردم این دوره نسبت‌به‌آتش آشنامیشویم.

داریوش در کتیبه بیستون‌آورده است که‌وی‌معابدی‌را که کوما تاویران ساخته‌بود تجدید بنا نموده است بدین سبب عده‌ای از دانشمندان بعضی از بناهای پازارگاد و نقش رستم را معبد دانسته‌اند. [۲۷] هرتسفلد نیز در حفاریهای تخت جمشید معبدی سرپوشیده مربوط بدورهٔ هخامنشی کشف کرد که محرابی برای‌آتش افروختن داشت[۲۸](؟).

درایران‌ازمظاهردین مزدیسنی[۲۹] آتشکده‌هایی بود که‌در گوشه و کنار کشور برپاداشته بودند. شکل و بنای‌آتشکده‌ها در همه جا یکسان بود. آتشدان درمیان‌آتشکده جای‌داشت وپیوسته‌آتش مقدس‌درآن‌میسوخت[۳۰] چنین مینماید که هر کس همینکه فرزندی به‌جهان میآوردآتشی برای او روشن میکرده و همواره او و کسانش مراقب بوده‌اند که‌آتش خاموش‌نشود زیرا خاموشی‌آن را منتهای بدبختی خود تصور میکرده‌اند.[۳۱]

---

(۲۷) م . م . دیاکونف **تاریخ ایران‌باستان**. ترجمه روحی ارباب تهران۱۳٤٦ صفحه ۱۷۸.

(۲۸) همان اثر، صفحه ۱۷۹.

(۲۹) برخی از دانشمندان معتقدندکه مزدائیسم همان شکل ایرانی آئین دیرین ومشترك هند و اروپائی است که مجموعه تعالیم‌آئین مزدائی درکتاب اوستا آمده است. رك به : ژ. دومزیل . **تاریخ تمدن ایران**، بهمکاری‌جمعی‌از دانشوران ایران شناس‌اروپا ترجمه‌جواد محیی، تهران۱۳۳٦، صفحه ۸٦ .

(۳۰) ا. بنونیست « مذاهب قدیم ایران » **تمدن ایرانی**، ترجمه : دکتر بهنام، تهران ۱۳۳۷، صفحه ۸۰ و کتاب **تمدن‌ساسانی** جلد اول تألیف علی سامی شیراز۱۳٤۲ صفحه ۳۰۹.

(۳۱) **تاریخ اجتماعی‌ایران درعهد باستان** صفحات ۱۳٤-۱۳۱.

جالبترین تصویر آتشدانی که از دورهٔ ماد مانده است نقش برجسته‌ایست که در بالای سردر مقبره قیز قاپان (دختر رباینده) واقع در سلیمانیه عراق مشاهده میکنیم.[۳۲] در این صحنه در طرفین آتشدان نقش دو مادی (مغ؟) دیده میشود که هر کدام کمانی بدست دارند و لباس مادی بتن (شکل ۲). در دورهٔ هخامنشی
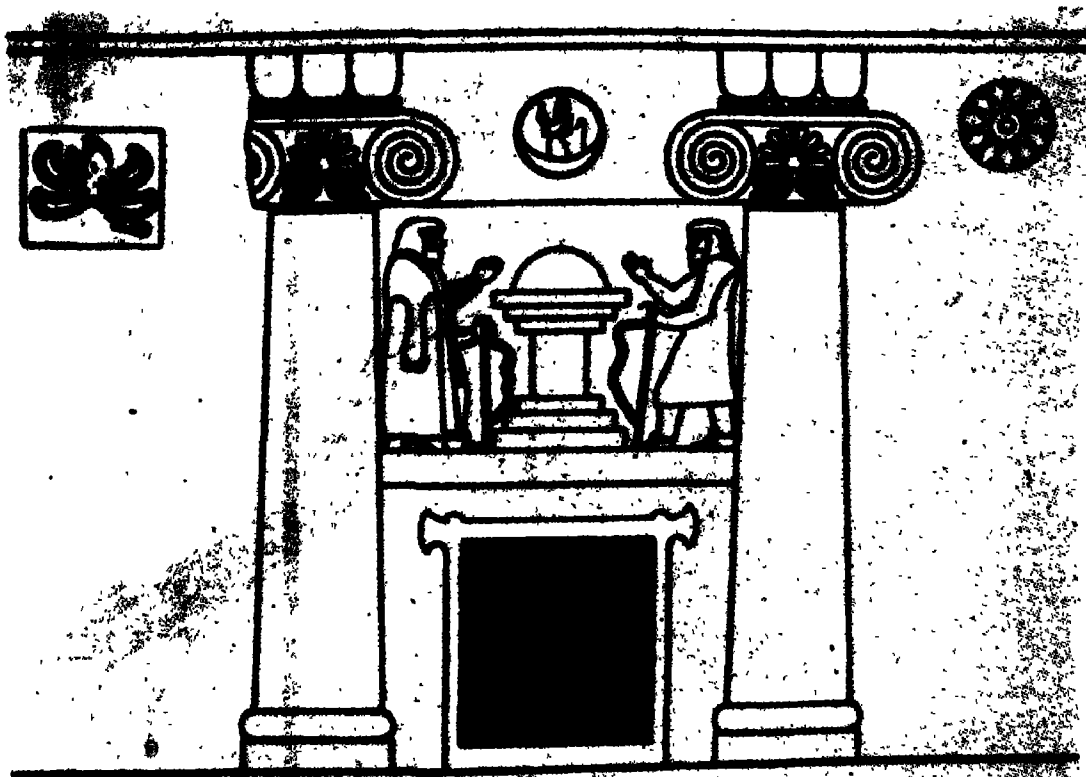
شکل ۲ــ نقش برجسته دخمه قیز قاپان در سلیمانیه عراق. عکس از رمان گیرشمن، کتاب هنر ایران در دوران ماد وهخامنشی ترجمه دکتر عیسی بهنام تهران ۱۳٤۷ صفحه ۸۸ ــ اشکال ۱۱۵ ــ ۱۱٦ .

(۳۲) رمان گیرشمن . **هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی** ترجمه دکتر بهنام ، تهران ۱۳٤۷، صفحات ۸۹-۸۸، شکلهای ۱۵۵ و ۱۱٦.

پوشش مادی مورداستفاده پارسیها قرار داشت وبسیاری‌ازبزرگان‌هخامنشی درآثار مختلف هنری بااین پوشش نشان داده شده‌اند .

اندازه آتشدانی که در وسط این دونفر قرار دارد کوچکتر از جثه یك انسان بوده و تقریباً بشکل مکعب مستطیل است که در قسمت پائین از سه ردیف پله مانند تشکیل یافته است‌سپس بدنه‌آتشدان‌وبرروی‌آن سه ردیف دیگر قرار دارد (البته پله‌های فوقانی بعکس پله‌های پائین بوده بسمت بالا بزرگتر میشود) . وبرفراز آن محل‌آتش مقدس دیده میشود .

آتشدان دیگری که ازدورهٔ مادمیشناسیم مربوط به‌دخمهٔ‌سکاوندیا ده‌نو (واقع‌درپانزده کیلومتری بین‌مغرب‌وجنوب‌غربی هرسین ـ کرمانشاه)میباشد که در دامنه کوه کنده شده است . در بالای این دخمه نیز تصویری از یك آتشدان نقرشده است .[۳۳] که طرز ایستادن اشخاص در کنارآن مقدس‌بودن این‌آتشدان‌رااثبات‌مینماید . (شکل۳)این‌دخمه‌یکی‌از قدیمی‌ترین‌دخمه‌های دوران ماد است که تاکنون شناخته شده است ، تصویراین‌آتشدان و مقایسه آن بامدارك وروایات مذهبی‌آن دوره دلیل بارزی است بروجودآتشدان‌در مراسم مذهبی . متأسفانه به‌علت عدم بررسی وتحقیقات‌کافی جزآنچه ذکرشد آتشدان دیگری از دورهٔ مادبدست نیامده است . قابل ذکراست‌آتشدانهای فوق‌الذکر نقش برجسته‌هایی است‌که برای‌تزئین دخمه‌ها در صخره کوهها کنده شده و خودآتشدان از این دوره بدست نیامده است .

پس‌از مادهادر دورهٔ هخامنشی‌درنقوش برجسته مقابرپادشاهان‌هخامنشی تصاویر آتشدانهایی دیده میشود که برفرازآن‌آتش مقدس دراشتعال است . (شکل٤) . درنقش رستم چهاردخمه یاآرامگاه بربالای کوه‌نقرشده‌است.[٣٤] که از راست‌به‌چپ به‌ترتیب متعلق به‌خشایارشا ، داریوش کبیر، اردشیراول

(۳۳) همان اثرصفحات ۸۹-۸۸ ، شکل ۱۱۷ ومقاله « فرهنگ ماد » صفحه ۱۲ و کتاب **نگاهی به‌معماری ایران** ، اثرمحمد تقی مصطفوی تهران ۱۳۳٦ ، صفحه ۲۰.

(٣٤) محمد تقی مصطفوی. **اقلیم‌پارس** ، تهران ۱۳٤۳صفحات ۳۸-۳۷.
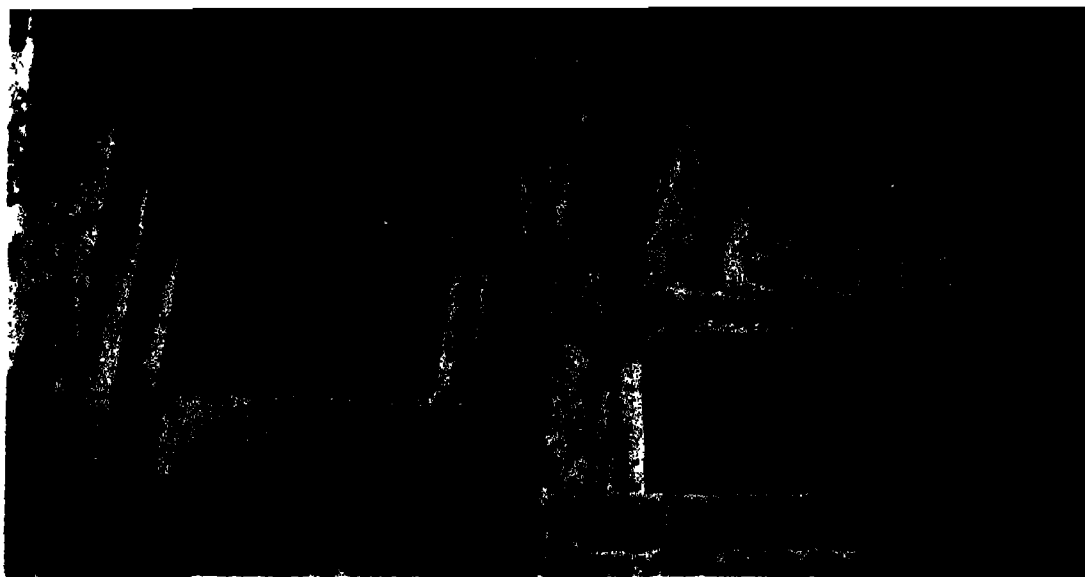
شکل ۳ــ دخمه‌سکاوند ازکتاب رمان‌گیرشمن هنرایران دردوران ماد وهخامنشی
چاپ پاریس صفحه ۸۹ شکل ۱۱۷

شکـل ٤ ــ تخت جمشید
آرامگاه اردشیر ۲ یا۳
از گیرشمن هنرایران‌در
دوران ماد و هخــامنشی
صفحه۲۳۲ شکل ۲۸۰

داریوش دوم میباشد . بلندترین آرامگاه را بهخشایارشا نسبت میدهند.
رآرامگاه کورش کتیبهٔ مفصلی نیز بخط میخی کنده شده است . درهرچهار
رامگاه تصویری ازشاهنشاهان هخامنشی که درحال نیایش میباشندمشاهده
یشود . تختپاا ورنگ شاهی بالای‌دست‌ودوش‌نمایندگان مللتابعهقراردارد
وبروی‌شاه ، درسمت بالا ، فروهر ، با بالهای گسترده و در روی زمین آتش
قدس درآتشدان باین صحنه‌ها جنبهٔمذهبی داده است .

این آتشدان‌ها نیز شبیه آتشدان دخمه قیزقاپان است که ظاهرا تقلیدی
ازشکل سکویا میزهای هدایائی است که دربین‌النهرین برای مراسم مذهبی
ازآن‌استفاده میکردند. دربارهٔ آتش و آتشکده هرودت در کتاب اول‌بند۱۳۱
چنین گوید : ۳۵

«تاجائیکه‌من اطلاع دارم پارس‌ها عادات ورسومی دارند که چنین‌است:
پارس‌هاعادت ندارند که‌برای خدایان‌مجسمه برپا کنند ویا معبدوقربانگاهی
بسازند . برعکس ،آنها کسانی‌را که چنین کنند به‌دیوانگی متهم میکنند و
علت بنظر من آنست که آنها هرگزمانند یونانیان خصوصیات بشری برای
خدایان قائل‌نبوده‌اند . رسم آنها چنین‌است که به‌مرتفع‌ترین نقاط کوهستان
صعود میکنند ودرآنجا قربانی‌هائی‌به‌زئوس خداوندی که نام او رابه‌کائنات
و افلاك اطلاق کرده‌اند اهداء میکنند . آنها برای خورشید و ماه و زمین‌و
آتش وآب وباد نیز هدایائی قربانی میکنند . اینها تنها خدایانی هستند که
پارسها از قدیم برای‌آنها قربانی میکرده‌اند و دربند۱۳۲ چنین گوید :

« و امامراسم مذهبی که پارسهادرموقع‌اهداء قربانی باین خدایان‌رعایت
میکنند از این قرار است : پارس‌ها در موقع اهداء قربانی نه‌قربانگاه بنا
میکنند و نه‌آتش‌روشن‌میکنند . . ۳۶ (شکل۵) .

(۳۵) **تاریخ هرودت** ، ترجمه دکتر هادی هدایتی ، جلد اول ، تهـران ۱۳۳۶
صفحه ۲۱۵.

(۳۶) همان اثر، صفحه ۲۱۶. حسن پیرنیانیز مطالبی با استفاده از گفتار هرودت
آورده‌است . رك به : **ایران باستان** ،جلد دوم، تهران۱۳۳۲صفحه ۱۵۱۸.

شکل ۵ــ نقش برجسته‌ای از نزدیك دهکده ارگیلی (داسکیلیوم) که مراسم قربانی در مقابل آتشدان را نشان میدهد .
عکس از:
Th. Macridy, Archaeologischer Anzeiger, Berlin 1917.
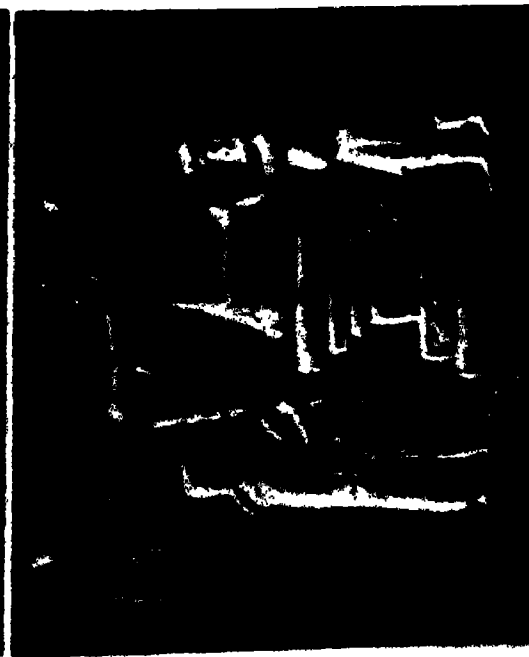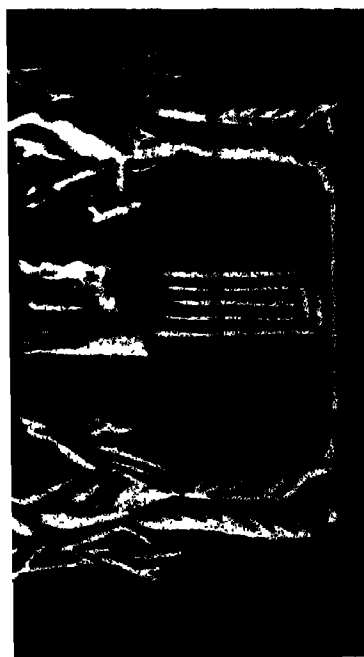
شکل ٦ــ دو مهر از دوران هخامنشی که دوشخص را در مقابل آتشدان نشان میدهد از :
A. Parrot, *Assur*. Paris 1963, p. 208, fig. D.E.

باستثناء روايات و نوشته‌های مورخين يونان وعدم كشف آتشكده دراين دوره تاحدودی ميشودقبول كرد كه در اين دوره ايرانيان معبدی نداشته‌اند. ولی چه‌بسا برای نگاهداری آتش مقدس درمقابل بادوباران وجودمحلهايی كه بآن آتشكده ياآتشگاه ميناميم ضرورت داشته است . بدين سبب‌عده‌ای، آتشدان سنگی بجا مانده درپاسارگاد[۳۷] وپايه‌آتشدان واقع درنقش‌رستم‌و آتشدان سنگی تخت‌جمشيد را مربوط به‌دورۀ هخامنشی ميدانند .در روی برخی از مهرهای دورۀ هخامنشی نيز تصوير آتشدان ديده ميشود كه بيشتر شبيه‌آتشدان آرامگاههای ماد و هخامنشی‌است. (شكل٦ ـ الف وب)

همچنين‌دراستان‌فارس‌در يكی‌از باغهای‌دوردست‌سيلان كه‌بنام‌«باغ بدره» معروف است تخته‌سنگی به‌بلندی ۲/۱۵ متر قرار دارد كه نزديك كوهستان بمسافت كمی از استخرآب و چشمه سارهای گوشه‌باغ واقع ميباشد . شكل آن‌نزديك به‌هرم مربع القاعده ناقص است و گودال جای‌آتش درقسمت‌بالای آن ديده ميشود . اين‌محل هم اكنون بنام‌امامزاده فاطمه زيارتگاه مردم‌آن نواحی بوده ومقابرمردم محل نيز در اطراف‌آن وجود دارد .[۳۸]

نزديك‌تخت‌جمشيد دراطراف كوه رحمت و كوههای نزديك‌آن دربعضی نقاط حفره‌هائی‌ديده ميشود كه محل افروختن‌آتش ومربوط به‌مراسم‌مذهبی بوده است . در كوهستان نقش رستم حفره‌های‌آتشدانی را ميشناسيم كه بنام پوزه‌آب بخشان خوانده ميشودهم‌چنين استودانهای‌ديگری از عهدهخامنشی در كوه رحمت‌بين‌تخت‌جمشيد وخيرآباد(۱٤ كيلومتری جنوب تخت‌جمشيد بنام‌آخور رستم وجود دارد [۳۹] .

آثاری كه ذكرشد باوجوديكه مربوط به‌افروختن‌آتش‌است هيچكدام شبيه‌آتشدانهای سكاوند ونقش رستم و قيزقاپان نيست .

---

(۳۷) اقليم‌پارس ، صفحه ١٦٥ ، شكل۲۱.

(۳۸) اقليم‌پارس ، صفحه ۱۹-۱۸ و١٦٦.

(۳۹) همان اثر، صفحه ٤٤ -٤۳ .

درنقوش برجسته تخت جمشید[۳۹ب] گاهی درمقابل تصویر پادشاهان هخامنشی تصویری را مشاهده میکنیم (شکل ۷) کـه عده‌ای از دانشمندان از جمله پروفسور گیرشمن آن را آتشدان نامیده‌اند[۴۰] در حالیکه اینها عود سوزیا بخوردان هستند که هوای محیط را معطر کرده وبا تصویر آتشدان مقدس که در بالای آرامگاههای پادشاهان هخامنشی دیده میشود فرق بسیاردارد.

پروفسور رودنکو در بررسی وتحقیقاتی که درجنوب سیبریه درنواحی کوههای آلتائی بعمل آورد حفریاتی در پازیریك نمود و آثـار جالبی از جمله يك فرش بزرگ (که قدیمترین فرش جهان است) وچهار قطعه کوچك فرش دیگر که کنارآنها بهم دوخته شده وبر روی اسب میانداختند بدست آورد.[۴۱] هر کدام از این قطعه فرشها تصویر عودسوز یا بخوردانی را دارا است که در طرفین آن دوبانوی پارسی بطورقرینه بحالت احترام ایستاده‌اند (شکل ۸) ، عده‌ای عودسوز یـا بخوردان وسط صحنه را بعلت حالت احترام زنها آتشدان نامیده‌اند نفراول را نیز بعلت تاج سروجثه بزرگش نسبت به سایرین ملکه دانسته‌اند . پشت سر او زنی ایستاده است کـه حوله‌دار یـا مستخدم است تصویر وسط از نظر شکل و فرم عودساز یا بخوردان میباشد و دلیل آنرا باید در عدم اطلاع کامل هنرمند از آداب و رسوم ایرانی‌دانست زیرا باحتمال قوی هنرمند بافنده ایرانی نبوده و بعلت عدم آگاهی بر سر مستخدم نیز تاجی مشابه تاج ملکه گـذارده است . در حالیکه در دورهٔ هخامنشی از میان بانوان فقط ملکه حق استفاده ازتاج را داشته است.

(۳۹ب) ا. اشمیت. **تخت‌جمشید** ، تهران ۱۳٤۵ لوحه ۱۱۹ ـ۱۲۱-۱۲۲.

(٤۰) رمان گیرشمن ، **هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی** ، ترجمه دکتر بهنام . تهران۱۳٤۷ صفحه ۲۰۵ شکل ۲۲۵.

(٤۱) رك‌به ، مقاله «نقوش‌زن در هنرهخامنشی» **مجله دانشکده ادبیات وعلوم انسانی** شماره ۱و۲سال ۱۳٤۷،۱٦، صفحه۸ـ۷ـ٦ ومقاله محمدتقی‌مصطفوی درجلد سوم **گزارشهای باستانشناسی** ، تهران ۱۳۳٤ صفحه ۹٤ ـ۲۵ و کتاب **تمدن هخامنشی**، تألیف علی‌سامی جلد دوم. شیراز۱۳٤۳ صفحه ۲٦٤ـ ۲۵۳ وشکل صفحه۳۱٤.
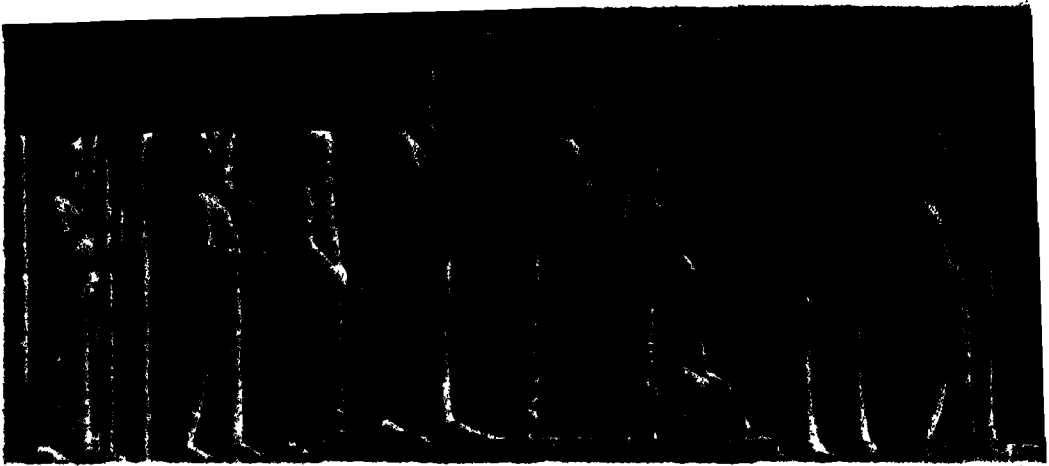
شکل ۷ـ نقش برجسته‌ای از تخت‌جمشید قسمت خزانه‌که در مقابل داریوش دو عودسوز یا بخوردان دیده می‌شود .

عکس از : E. Schmidt, *Persepolis*. Chicago 1957.

کل ۸ـ تصویر یکی از قطعات فرش مکشوف از پازیریك مربوط به هنر خامنشی . از: S.I. Rudenko, Kulturnoe naselenie gornoyo Altago. V. Skifskoe Vremia USSR Academy of Science, Moscow 1953, P. 349 I 117-3

در کوه خواجه یك آتشدان سنگی بدست آمد که آنرا مشابه سنگ آتشگاه آپادانای شوش که توسط دمرگان حفاری و کشف شده است میدانند (شکل ۹) دمرگان آتشدان را مربوط بدورهٔ هخامنشی میداند که هم اکنون در بقعه دانیال نبی درشوش است که زنان نازای محلی از آن مرادمیجویند.[۴۲]

پس از عهد هخامنشی در دوران سلوکی ، اشکانی وساسانی نیز آتش مورد تکریم وستایش بوده است . وجود آتشکده‌های دورهٔ اشکانی چون : آتشکده آذرگشنسب در تخت سلیمان ناحیه تکاب آذربایجان شرقی ، آتشکدهٔ مسجد سلیمان درخوزستان، آتشکدهٔ میل اژدها درنورآباد فارس آتشکدهٔ چهار طاقی بدر نشانده در خوزستان میدان نفت و آتشکده کوه خواجه درسیستان درياچه هامون و آتشکده‌های دورهٔ ساسانی چون: آتشکده آذرفرنبغ درکاریان فارس بین بندر سیراف ودارابگرد ، آتشکده آذربرزین مهر درریوند شمالی شرق نیشابور ، آتشکده بازه‌هور در خراسان (رباط سفید) ، چهارطاقی برزو در ناحیهٔ اراك سلطان آباد ، آتشدان سنگی در فیروزآباد فارس ، آتشکدهٔ جره در جره ، آتشکده گنبددار در فراش بند فارس ، چهار طاقی قریه فیشور مغرب لار آتشکدهٔ تنگ کرم درفسا ، فارس، آتشکده کنار سیاه بین فیروزآباد وبندر طاهری فارس ، آتشکدهٔ آتشکوه درنزدیکی محلات آتشکدهٔ قلعه کهنه درکاشان ـ خرم دشت ، آتشکدهٔ نیاسر درکاشان ـ آبادی نیاسر ، آتشکدهٔ کوشك در نطنز ، آتشکده نیمور در دلیجان اصفهان ، چهار طاقی ایزدخواست در فارس ، آتشکده کرکوی در سیستان ، آتشکده بیشاپور درشاپور فارس ، وبالاخره دهها آتشکدهٔ دیگر مؤید[۴۳] این نظریه است که تاصدراسلام در گوشه و کنار ایران برای بزرگداشت

(۴۲) حبیب‌الله صمدی «آثار کوه خواجه» **گزارشهای باستانشناسی** ، جلدسوم . تهران ۱۳۳٤ - صفحه ۱٦٦ - ۱٦٥

(۴۳) در مورد فهرست آتشکده های ایران نگاه کنید به : **فهرست بناهای تاریخی واماکن باستانی ایران** ، تهران ۱۳٤٥.

آتش مقدس آتشدان وآتشکده و آتشگاههایی وجود داشته است.[۴۴الف] از آنجا که احترام به‌آتش بیش از سایر عناصرمورد توجه بود درپشت‌سکه های بسیاری از پادشاهان این دوره نقش آتشدان و آتشکده دیده میشود. مثلادر پشت سکه حکام پارس که خراجگذار سلوکیها بودند نقش‌آتشکده دیده میشود.[۴۴ب] (شکل۱۰) درسکه‌های مزبور سه عددآتشدان که درمیان آتشکده جای دارد در بالای آتشکده نقش کرده‌اند. در سمت چپ شخصی در حال عبادت است و درطرف راست پرچمی دیده میشود.

جزئیات آتشگاه در سکه‌های اردشیر اول بهتر آشکار است. آتشگاه را طوری مشخص کرده‌اند که یك شیئی شبیه سه‌پایه فلزی در روی‌آن واقع شده است و آتش مقدس در حال اشتعال در بالای سه پایه مزبور نمایان است. [۴۴ب] (شکل۱۱).

در سکه شاپور اول ازسه پایه خبری نیست و آتشکده بصورت ستونی بزرگ وچهارضلعی ساخته شده است در طرفین این آتشکده دونفر باعصا (یا نیزه؟) بلند ایستاده‌اند. بعد از شاپورسایرپادشاهان ساسانی این نقش‌را تقلیدوتکرار کرده‌اند. برخی ازپادشاهان‌ساسانی‌به‌تصویرآتشدان‌وآتشکده در روی سکه‌ها اکتفانکرده‌اند. زیرا درحاشیه بعضی از سکه‌های‌پادشاهان اولیه ساسانی تا یزدگرد دوم کلمه «آتش ....» دیده میشود که اسم پادشاه صاحب سکه در دنباله کلمه آتش بجای مضاف‌الیه ضرب شده‌است.[۴۵]

(۴۴ الف دربارهٔ آتش و آتش مقدس و آتشکده نگاه کنید به: جان‌ناس **تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز**. ترجمه علی‌اصغر حکمت تهران ۱۳۴۸ صفحات: ۱۷۴-۱۷۸-۳۰۹-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳و۳۷۰

(۴۴ ب) نیلسون دوبو از: **تاریخ سیاسی پارت** ترجمه علی‌اصغرحکمت تهران۱۳۴۲

(۴۴ب) E. P.orada , Iran Ancien . Paris 1963 . P. 172 ،197، وتمدن‌ساسانی، جلد اول صفحه ۳۰۹.

(۴۵) علی سامی **تمدن ساسانی**، جلد اول، شیراز ۱۳۴۲، ص ۳۱۰

شکل ۹ـ آتشدان سنگی مکشوف ازآتشکده‌کوه خواجه . از : حبیب‌الله صمدی «آثار کوه خواجه» . مجله گزارشهای باستانشناسی جلد سوم . تهران ۱۳۳٤ صفحه ۱٦۷ شکل ۱۱ .

شکل ۱۰ـ سکه اتوفراتیسس سردار ایرانی زمان اسکندر. قرن سوم پیش از میلاد . عکس از : نیلسون دوبواز . تاریخ سیاسی پارت (اشکانیان) . ترجمه علی‌اصغر حکمت . تهران ۱۳٤۲

با این مقدمه آتشدانی نظیر آتشدانهایی که در تصاویر دورهٔ ماد و هخامنشی میشناسیم تا بامروز در ایران بدست نیامده است ولی خوشبختانه این کمبود ازدهکدهٔ بنیان (نزدیك‌قونیه) واقع درآسیای صغیر بدست‌آمده است . دهکده بنیان یا محل کشف آتشدان در دورهٔ هخامنشی در ناحیه کاپادوکیه واقع بوده است .[۴۶] کاپادوکیه یکی از ساتراپیهای هخامنشی‌در آسیای صغیراست که هرودت دربارهٔ آن‌منطقه بتفصیل صحبت کرده‌است.[۴۷]

موزه‌آنکارا درترکیه‌دارای انبارهای متعددی است که درآنها اشیاء و آثار باستانی‌نگاهداری ومحافظت میشود. اشیاء مزبور بفراخور جنس‌ونوع وسایرموضوعات طبقه‌بندی شده‌است برخی‌ازآثار سنگی را که آب باران برای آنها بی‌زیان بوده وگاهی نیزبرای حیات ومحافظت آنهالازم است‌در انبارهای سرباز وبدون سقف قرار داده‌اند در بررسیهای نگارنده از انبار بدون‌سقف (که دربلندترین نقطه مرتفع قلعه‌آنکارا واقع است)موزه‌مزبور یك آتش‌دان سنگی موردتوجه قرار گرفت.

این‌آتشدان بشکل مکعب مستطیل وبارتفاع ۷۳وعرض ۵۵سانتیمتراز سنگ خشن‌ساخته شده‌است. درچهارطرف آتشدان نقش‌برجسته‌هایی دیده میشود. قسمت انتها یا تحتانی بزمین تکیه دارد. که از تشکیل دوپله رویهم تشکیل شده‌است. (شکل۱۲)

کناره‌های آتشدان درهرچهار طرف برجسته بوده ودرقسمت وسط‌نقش

---

(۴۶) کرزوس پادشاه لیدی به بهانه انتقام خون آستیاکس از رودخانه گالیس گذشت ودرپتریه واقع درکاپادوکیه نبردی بین او و کورش درگرفت که بالاخره منجر به پیروزی کورش وفتح سارد گردید . رك‌به : م. م. دیاکونف **تاریخ ایران باستان** ترجمه روحی ارباب تهران ، ۱۳۴۳، صفحه۱۰۳.

(۴۷) **تاریخ هرودت**، ترجمه دکترهدایتی، جلد اول‌تهران ۱۳۳۶، صفحات ۶۶ ، ۱۲۳-۱۲۱-۱۲۶.

شکل ۱۱ ـ سکه اردشیر اول . از :
E. Porada, *Iran Ancien*. Paris 1963, p. 172, 196.
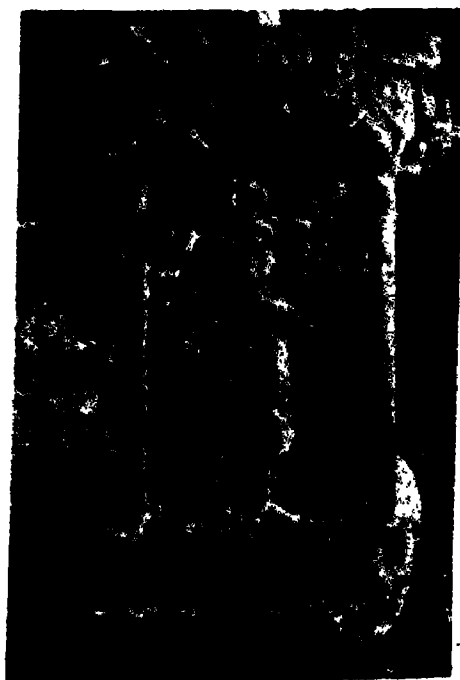
شکل ۱۲ ـ آتشدان سنگی مکشوف از دهکده بنیان (کاپادوکیه) آسیای صغیر . از مقاله پروفسور K. Bittel در مجله باستانشناسی ترکیه چاپ ۱۹۵٦ .
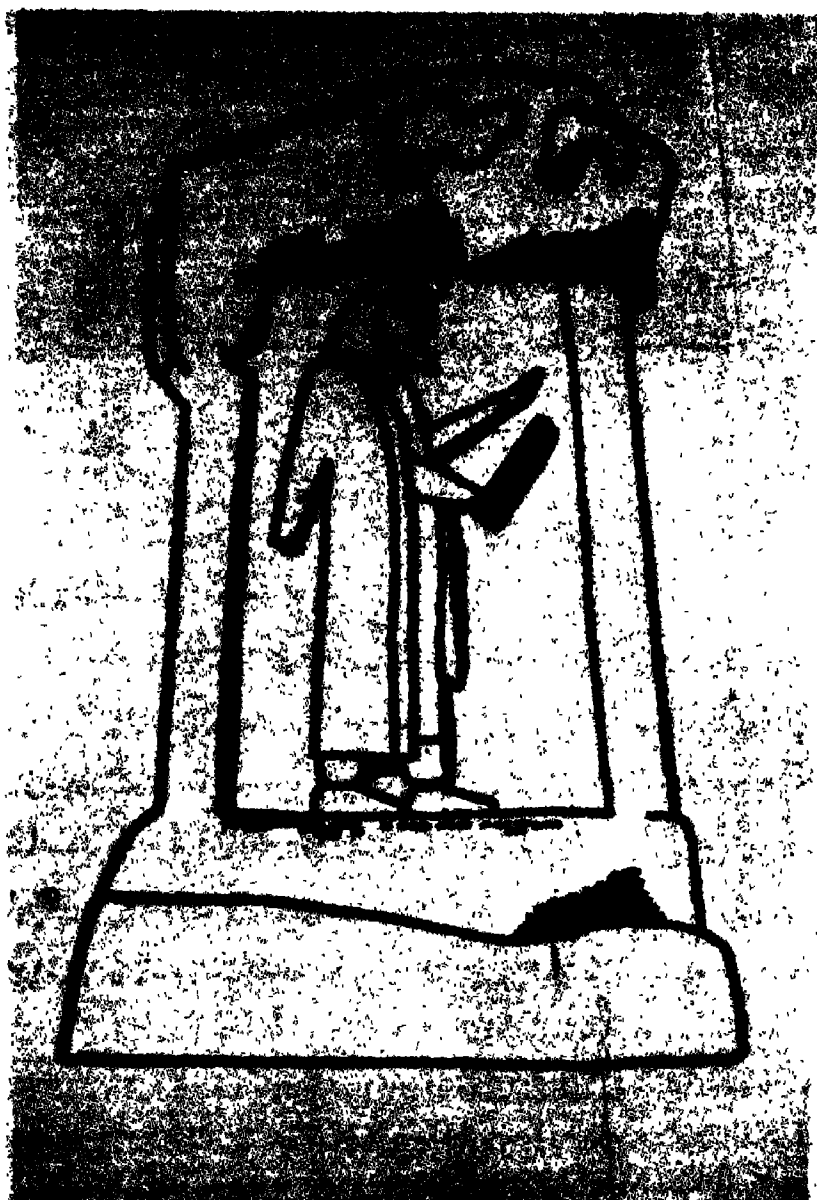
شکل ۱۳ــ طرح یك سمت آتشدان کاپادوکیه . از :
N. Culican, *The Medes and Persians*. London 1969, p. 172, fig. 52.

مغی دیده میشود که برسمی دردست راست دارد. مغ‌ها در هر چهار سمت نیمرخ بوده، پوشش و مشخصات مغهای دورهٔ ماد و هخامنشی را دارا میباشند[48] (شکل ۱۳)

آتشدان کاپادوکیه همانطور که ذکر شد از نظر فرم و شکل ادامه آلتارهای (قربانگاه) بین‌النهرین است. در بیشتر اقوام باستانی برای اجرای مراسم مذهبی بویژه قربانی چنین سکوهایی وجود داشته است. در یونان نیز در صحنه‌های مختلف مذهبی، آتشدان شبیه آتشدان موردبحث آمده‌است. در هنر آشور[49] (شکل ۱٤) و آسیای صغیر عود سوز و بخوردانهائی شبیه عـود سوزهای هخامنشی میشناسیم. ولی آتشدان کاپادوکیـه ضمن اینکه شباهت کاملی بـا آتشدانهای ایرانی دارد. نقش‌های چهارطرف آن نیز تأیید کنندهٔ تعلق آتشدان بایرانیان و یا مراسم مذهبی ویژه ایرانیان است. نقشهای آتشدان مـربوط به تصاویر مغهای آن‌دوره است زیرا حالت نیایش، طرز پوشش و برسم دست آنها بخوبی بیان کننده این موضوع است.

یکی از مغ‌ها اختلاف کوچکی باسایر مغها دارد که بسیار جالب است و آن عبارت از ظرفی است که در دست یکی از مغ‌ها قرار دارد شبیه چنین ظرفی در بسیاری از صحنه‌های هنر آشور[50] و هیتی و غیره دیده شده است ولی در آثار دوران ماد و هخامنشی بویژه آثار وصحنه‌های مذهبی آنها چنین ظرفی دیده نشده است دراینجا برای درك مطلب از کیش ایرانیان کمك گرفته و آنرا میشناسیم. در کتاب یسنا ۹-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۲-۲۳ از گیاهی بنام هوم [۵۰الف] بحث میشود ، که

(48) E. Akurgal, Die Kunst Anatolia...Berlin 1961, P. 173 Fig-120; K. Bittel, Türk Arkeoloji Dergisi. VI-2, 1956, P. 45-53; W. Culican, The Medes and Persians. London 1969.

(49) A. Parrot, Assur. Paris 1963, P. 51-52, Fig. 60.

(۵۰) - همان اثر ، صفحه ۵۲ ، شکل ٦۰

(۵۰الف) درباره هوم نگاه کنید به کتاب **جامع ادیان** تألیف جان ناس ترجمه علی اصغر حکمت تهران ۱۳٤۸ صفحه ۹٦ و کتاب **تاریخ مختصر ادیان بزرگ** تألیف فلیسین شاله ترجمه دکتر محبی تهران ۱۳٤٦ صفحه ۷۷

توسط پرندگان ربانی از آسمان آورده شده ودرقلل کوهها بویژه قلهٔ البرز میروید .

درمراسم مذهبی هوم در جعبه‌ای جمع آوری ودرظرف آهنین قرار داده میشودسپس مؤبدپنج یاشش قطعه‌ازاین گیاه مقدس راازجعبه بیرون آورده‌و درظرفی‌میشویدوساقه آن‌رادرهاونی خرد میکند وباور(؟) می‌پالاید.بالاخره شیره‌هوم رابادیگر مایعات مقدس مخلوط میکند و دعا وسرودهای مذهبی میخواند. این‌مایع، دوردارندهٔ مرگ،ارزانی‌دهنده عمرطویل وارزانی‌دهندهٔ فرزندبزنان و شوهر بدوشیزگان است. [۵۱] با استفاده ازینا معلوم میشود محتوی ظرف احتمالاً هوم میباشد[۵۱ الف] که مربوط به‌اجرای مراسم‌مذهبی ایرانیها است و در ظروف مفرغی لرستان نیزچنین ظرفی دیده میشود[۵۲]. (شکل۱۵)

آتشدان‌کاپادوکیه ازنظرشکل وفرم باکمی اختلاف نظیرآتشدانهایی است که دردورهٔ مادرقیزقاپان و در دورهٔ هخامنشی در بالای آرامگاه‌های شاهنشاهان‌هخامنشی[۵۳] ودردوره‌های بعدبرروی‌سکه‌های اشکانی وساسانی دیده‌میشود. ولی‌این‌موضوع نیز درخوربحث است که‌درتصاویرهیچکدام از آتشدانهای‌فوق‌الذکر واصولا آتشدانهای ایرانی نقش مغ درروی آتشدانها دیده‌نمیشود. هم‌چنین وجودظرف محتوی هوم نیز دارای حائز اهمیت است.

---

(۵۱) - **اساطیرایرانی** ، صفحه ۳۷ .

(۵۱ الف) درباره‌گیاهان مقدس نگاه کنید به مقاله « جغرافیای مذاهب » مجله دانشکده ادبیات تبریز. شماره چهارم سال‌بیستم زمستان ۱۳۴۷ صفحات ۴۶۷-۴۷۹

(۵۲) ـ آندره‌گدار - **هنرایران** ، ترجمه دکتربهروز حبیبی ، تهران ، ۱۳۴۶، صفحه ۲۹ ، شکل۲۲.

(۵۳) ـ اشمیت درکتاب **تخت جمشید** ، درصفحات ۲۰، ۲۳، ۴۱، ۵۷،۵۵، ۶۲، ۶۹- دراین‌زمینه مطالب سودمندی آورده است .

شکل ۱٤ـ نقش برجسته آشور بانیپال در نینوا که درآنجا نیز تصویر یك عود سوز یا بخوردان دیده میشود . از :
A. Parrot, *Assur*. Paris 1963, p. 51-52 fig. 60.

شکل ۱٥ـ دو روی یك ساغر مفرغی لرستان . از :
w. Culican, *The Medes and Persians*. London 1969, Plate 1-2.

زاین‌نظر آتشدان کاپادو کیه ضمن اینکه در نوع خوداولین آتشدان سنگی بجامانده مورد اطلاع ازدوران‌مادوهخامنشی بشمارمیرودنقوش روی‌آن‌نیز جالب ومنحصر بفرداست.ذکراین‌نکته رابموردمیداند که‌درحفریات‌تابستان گذشته درنوشیجان تپه نزدیك همدان که توسط مؤسسه‌ایرانشناسی‌بریتانیا درایران بسرپرستی آقای داوید استروناخ انجام گرفت آتشدانی مربوط به دورهٔ ماد بدست‌آمده است . ازآنجا که هیأت علمی مزبورتاکنون هیچگونه نشریه‌ای دراین‌باره منتشر نکرده‌است اظهار نظر دراین‌باره موکول بیعداز نشر گزارش حفاری میگردد.

واماکاپادو کیه که محل کشف این‌آتشدان است‌بشرحی که قبلا توضیح داده‌شد یکی‌از استانهـای شاهنشاهی هخامنشی بود که استرابون در ذکر مالیات ساتراپیهاآنراجزءاستان سوم‌آورده‌است. این استان بجزمالیات‌نقدی همه‌ساله ۱۵۰۰ اسب‌و۲۰۰۰ قاطرو ۵۰/۰۰۰ گاو و گوسفند میداده است.[۵۴]

ازنظر موقعیت جغرافیائی نیزکاپادو کیه[۵۵] مورد توجه ایران بود زیرا جاده‌شاهی آن‌زمان که ۲۶۸۳ کیلومتـر طول داشت ازشهر افس آغـاز گشته بساردمیرفت سپس‌بفریکیه آمده وپس‌ازگذشتن از رودهالیس به‌کاپادو کیه میرسید. ازکاپادو کیه‌به کیلیکیه ودرآخرین مرحله بشوش منتهی میشد.[۵۶]

دربارهٔ اعتقادات مذهبی‌اهالی‌کاپادو کیه، استرابون پس‌ازشرح شکست سکاهابوسیله پارسیان اطلاعات‌جالبی میدهد که‌اولمستد دانشمندآمریکائی چنین‌آورده‌است:«...ولی ازآنجادین‌پارسی‌راه‌خودرا بسوی‌غرب‌به‌کاپادو کیه

(۵٤) - کتاب ۱۱ فصل ۱۳ بند ۸ و **ایران باستان** ، جلد دوم صفحه ۱٤۷٦.

(۵۵) - موسی خورنی مورخ معروف ارمنستان درباره‌لشکر کشی‌آرام به‌کاپادو کیه مطالب سودمندی آورده است . رك به : **تاریخ ارمنستان** : باهتمام ابراهیم دهکان ، اراك۱۳۳۱ ، صفحه ۹، ۱۱، ۲۲.

(۵٦) - هرودت درکتاب اول بند ۲۸ - ۷۲-۷۳ نیز مطالبی در باره کاپادو کیه آورده است .

آنگساه بسمت جنوب به کیلیکیه بازنمود واز آنجا دریازنان کیش مهر را برگرفتند ...»[۵۷] بجز گفته مورخین یونان منابع ایرانی هم تأثیر نفوذ پرستش آتش را در کاپادوکیه تأئید می کند. کرتیر گوید « . .. هر جا که لشگریان شاهنشاه پاگذاشته‌اند حتی در فارس ، سیلیسی ، کاپادوکیه ارمنستان ، گرجستان تا سرزمین آلن‌ها پرستش آتش برقرارشده است.[۵۸] در لوحه‌ای که به خط میخی مربوط به‌قرن ۱٤ و یا ۱۵. پ.م. درکاپادوکیه کشف شده است نام سه تن از خدایان برده شده است که یکی از آنها مهرپرستی (میثره) در آئین زردشتی است که امروز به کلمه مهرتبدیل شده است.[۵۹] وممکن‌است مغان کاپادوکیه آنرا وارد آئین زردشت کرده‌باشند.[٦۰]

بدین سبب کشف آتشدان دورهٔ ماد یا هخامنشی در کاپادوکیه یك امر عادی است که دلالت بررابطه، تأثیر و رواج مذهبی وهنری پارسیان دراین منطقه‌میکند .

(۵۷) - المستد ، **تاریخ شاهنشاهی هخامنشی** ، ترجمه دکتر محمد مقدم ، تهران ۱۳٤۲ صفحه ٤٦۲ .

(۵۸) - **تمدن ایرانی** ، صفحه ۱۷۹ و**تاریخ تمدن ایران** ، صفحه ۱۹٤ .

(۵۹) - سعید نفیسی، **تاریخ اجتماعی‌ایران دردوران پیش ازتاریخ وآغاز تاریخ** . تهران ۱۳٤۲ ، صفحه ۲٤۲.

(٦۰) - همان اثر ، صفحه ۲٤۳.

تاریخچه

جنگ مرو

«۱۲۷۶-۷۷»

از:

سرهنگ یحیی شهیدی

«فوق لیسانسیه در جغرافی»

تاریخچه

جنگ مرو

از :

سرهنگ یحیی شهیدی

«فوق لیسانسیه در جغرافی»

درزمان حکومت قاجارها
حوادث دردناك بیشماری برای
ملت ایران رخ داده است که
ناگوارتر ازهمه حادثه مرو
میباشد این حادثه در سال
۱۲۷۰ - ۱۲۷۷ هـ ق. اتفاق
افتاده است .

حمزه میرزا حشمت الدوله
والی خراسان برای سرکوبی
دزدان ترکمن که نواحی شمالی
خراسان رابباد غارت گرفته
بودند در ۱۵ ذیقعدهٔ ۱۲۷۶
روبمرو نهاد ، این طایفه سالها
بود که سربخودسری برداشته ،
امنیت وآرامش را از مناطق
شرقی ایران گرفته بودند .

اگر چه والی خراسان در
مراحل اول شهر مرورا بدون

برخورد بامقاومتی تصرف کرد امادر برخورددوم باتر کمانها، چنان شکست خورد که حتی بنه ومهمات جنگی خود راازدست داده و کلیه توپها واسلحه‌های او بدست تر کمانها افتاد ونیروی تر کمان رادرادامه قتل وغارت بیشتر ساخت، تر کمانها که ازاین فتح غیر منتظره بحداعلای جسارت رسیده بودند دامنه قتل وغارت واسارت مردم بی‌پناه آن نواحی راتوسعه دادند وآنقدر زن و بچه مردم شهرها ودهات اطراف خود را اسیر گرفتند که بگفتهٔ ژنرال سر پرسی سایکس «قیمت برده در آسیای مر کزی پائین آمده و ارزانتر از زمان یك نسل پیش شد[۱]».

اینکه گفتم حادثه مرو دردناك‌ترین واقعه تاریخ ایران در آن دوره است سخنی است درست زیرا دروقایع ازدست رفتن ۱۷ شهرقفقاز ، خاك هرات و سرزمین افغانستان ونیز بلوچستان ، طرف مقابل دولت ایران دولتهای قوی انگلیس وروس بودند که بانیروئی کافی و سیاستی حساب شده دولت ایران رامجبور به ازدست دادن قسمتی ازخاك خود نمودند . امادراینجا ، ماباچند دزد تر کمن مقابل بودیم وبطوریکه خوانندگان در خلال سطور ملاحظه خواهند فرمود علت کلی شکست نیروی حمزه میرزا حشمت الدوله نبودن نظم وانضباط دراردو واختلاف سر کرد گان سپاه بوده است وبس .

متأسفانه درمورداین حادثه عظیم واسف‌انگیز کمتر بحث شده ومورخین ایران دردورهٔ قاجار بااشاره مختصری باین حادثه اکتفا کرده‌اند و ما را ازحقیقت واقعه بی‌خبر گذاشته‌اند شکست مرو که سبب ازدست رفتن شهر مرو مر کز باستانی ایالت خراسان گردید باید مورد تحقیق وتتبع قرار گیرد ومدارك واسناد آن جمع آوری گردد .

اخیراً دوست ارجمند جناب آقای احمد طاهری کتابچه خطی کوچکی مربوط بحادثهٔ مرورا که در کتابخانه خود داشتند به‌نگارنده دادند ، آنرا توفیق بزرگ تلقی کردم وتصمیم گرفتم فعلا کتابچه مذکوررا در این مجله پایدار وجاودان سازم امیدوارم نظیر آن اسناد دیگری نیز پیدا شودوحقیقت واقعه برای ملت ایران روشن گردد دراینجا ازوقت استفاده میکنیم وازآقای

۱ - تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس ج ۲ ص ۵۱۵

احمد طاهری که این‌یادداشت‌ها رادر اختیار مجلهٔ بررسیهای تاریخی قرار دادند تشکر مینماید.

در کتاب مذکور ازعلل بروز جنگ ذکری نشده است، و نـویسنده وقایع وحوادث رااززمانیکه اردو ازسه فرسنگی شهرمشهد حرکت میکند بطور مشروح شرح میدهد و مخصوصاً طرز تدارك اردو، رسـانیدن آب، فراهم کردن‌آذوقه ونیزعلل بروز اختلاف سران سپاه، عدم توجه‌به‌انضباط، نداشتن نقشه وطرح جنگی، اشتباهات فرماندهان ـ میزان تلفات وبالاخره علل شکست ونحوهٔ هزیمت رانوشته است وضمناً دراین سطور خوانندگان باطرز اردوکشی‌سابق آشنائی‌پیدا میکنند.

این کتاب دارای ۱۱۸ صفحه است ۵ صفحه‌آن مقدمه و ۱۱۱ صفحه آن بشرح وقایع اختصاص دارد ودردوصفحه آخر نـام نویسنده، علت نوشتن کتاب وتاریخ خاتمه کتابت نوشته شده است.

بطوری که درمتن ذکر گردیده نویسنده کتاب محمدعلی‌الحسینی درتمام مدت بهمراه اردو بوده وازنزدیك ناظر وقایع بوده است وحسب‌الامر اولیای دولت وقایع مرو راباختصار نوشته است.

اینك برای مزید اطلاع گراور پنج صفحه اول ودوصفحه‌آخر کتاب‌راز نظرخوانندگان ارجمند میگذرانند.

هوالله تعالی شانه العزیز

بسم‌الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

مقدمهٔ که قبل‌از شروع در مقصود ذکـر آن لازم است و مشتمل است برچند فقره، فقره اول این است که البته‌این مطاب براولیای دولت قاهـره واضح و آشکار است که این مردمی که دراین سفرهمراه بودندازرئیس و مرئوس وبزرگ و کوچك و نوکر ورعیت هیچ کدام غرض شخصی با دولت متبوعهٔ خـود نداشتند وهمه طالب و راغب بودند که این‌خدمت بزرگ از پیش برود که‌بواسطه‌آن هر یك‌علی‌قدرمراتبهم ازدولت علیه درازای‌خدمت، التفات ومرحمت به‌بینندو گذشته ازاین معنی‌همه خودرادرسلك‌عقلاو کلمین

میدانستند و معلوم است عقلا هرگز باخود عداوت نمی‌ورزند وطالب ضرر مالی نیستند تا به‌ضررجانی چه رسد و در این سفر کسی نبود که از مال نقداً وجنساً از بیست هزار تومان گرفته بتفاوت مراتب اشخاص از حاکم و وزیر و سرتیپ و سرکرده و سرهنگ و صاحبمنصبان جزو افواج و سواره وتوپخانه تا سرباز و تابین کمتر از پنجاه تومان متضرر شده باشد و این نکته دلیل واضح است براین معنی که هیچکس درکار جنگ اگر بملاحظه حفظ ناموس‌دولت هم نباشد بملاحظه آنکه جان ومالش‌محفوظ باشد کوتاهی نکرده‌است.فقرهٔ ثانی این است که الی‌الان قشونی دراین دولت ابدآیت باین تمامی وآراستگی واستعداد وشایستگی و شوکت بطرف ترکستان حرکت نکرده بود و همین‌آراستگی و شوکت زیاد و استعداد تمام باعث غرور و غفلت رؤسای قشون شده بود بمرتبه که قبل ازحرکت ازمشهد مقدس اعتقاد قطعی اغلب رؤسای قشون از سردار و پیشکار و غیرهما این بود که هنوز مقدمهٔ قشون ازآق دربند که پانزده فرسخی مشهد است نرسیده ترکمانیه تکه بطور اضطرار و الجاء یا از مرو فراراً میکوچند وبطرف بلخ وبخارا و خیوق فرارمیکنند یا به‌تمکین رعیتی دولت ابد مدت وقبول تکلیفات دولتی راضی میشوند و فی‌الواقع همانطوربود که‌حضرات رؤسا وسرکردگان خیال کرده بودند بلکه اعتقاد قاطبه اهل خراسان وهرات و خود ترکمانان هم همین‌بود. که این دو فقره شق ثالث نداشته باشد لیکن چون خیروشر ونفع وضرر و فتح وظفرمربوط بمشیت خداوندی‌است ودر اردوی ما که‌درحقیقت اردوی کفر بود واردوی اسلام نام داشت رسم‌خدا پرستی ازمیان رفته بود و اخبار و احادیث وتواریخ امم سابقه و قرون ماضیه را بکلی از خاطر محو کرده بودند وازسرّ کم‌من فئة‌قلیلة غلبت‌فئة کثیرة‌باذن‌الله غفلت ورزیده مدارکارخود را بغرور و خود پرستی گذاشتند بطوریکه از ابتدای حرکت بسفر مرو تا مادامیکه رشته اردو ازهم گسیخت یك لفظ انشاءالله ازبزرگ و کوچك و عاقل وجاهل اهل اردوشنیده نشد همه غرور بود وخود پرستی و

کبر و غفلت ولیکن طرف مقابل که طایفه ترکمانیه بودند چون راه چاره از همه طرف مسدود دیدند و از صلح ورعیتی بطوریکه تفصیل آن نوشته میشود بکلی مأیوس شدند توکل تمام و توسل بالاکلام بفضل خداوند پیدا کرده حالتشان در کمال عجزوضعف بود بغیرازخدا بهیچ طرف‌امیدنداشتند بطوریکه مکرر خود این چاکر از اسرای ایشان که دراغلب روزها گرفتار قشون دولتی شده بودند می‌شنیدم که میگفت اگرخدا مرا نمیگرفت شما نمیتوانستید مرا بگیرید همان غرور و خود پرستی و غفلت اهل اردوی ما باعث تمامی وپریشانی‌وشکست قشون دولتی شد وبمفاد **اذاجاء القدرعمی‌البصر** از روزحرکت از شهرمقدس تاروز مراجعت اردو آنچه تدبیرات که عقلا و رؤسای‌اردو کرده همه‌برخبط وخطا وبرطبق‌مدعای حضرات‌ترکمانیه ومیل خاطرایشان بود تا آنکه روز هفدهم شهرربیع‌الاول ۱۲۷۷هرچه باید بشود شد وبعد ازآن جمع‌آوری و پریشانی‌قشون شکسته، خارج‌ازحوصلهٔ همه‌کس بود تا ورود بشهر مشهد مقدس .

« فصل اول »

قبل ازحرکت اردو از شهر مشهد مقدس تااینکه بنای حرکت اردو از راه‌کوچه قم وجنگل سخت‌صعب بی‌آب بود الزم و اهمّ کارها این بود که لااقل چند فوج قشون و چند دسته سوار بجهت ساختن بند غزلقیه که از رودخانهٔ هرات باید بریده شود وآب‌بطرف شورکال و کوچه قم برود مأمور شوند وآن بند را درکمال استحکام و درستی به‌بندند که قبل از رسیدن اردو بسربند لامحاله مقدمهٔ آب به‌شورکال رسیده باشد که بعد از رسیدن اردوی بزرگ‌بسرخس، نبودن آب مایهٔ توقف زیاد اردو در آن صحراهائی که مدارمال غیراز نی خشك بیمعنی بهم نمیرسد شود وبواسطه توقف زیاد

آن صحراها مال سواری و بار کش اهل اردو بکلی ازحالت‌کار بیفتد واز
جه‌اعتبارساقط‌شوندلیکن‌رؤسای‌اردوبواسطه همان غفلت‌زیاداعتقادخطائی
هسابقاً تفصیل داده شد بصرافت این معنی نیفتادند و اقدام باینکارنکردند.
گرچه هفت روزقبل ازحرکت‌اردوی‌بزرگ باصرار مقرب‌الخاقان محمد
لیخان سردار واغلب سرکردگان وسرتیپان نواب جهانسوز میرزا ومرحوم
حمد حسن خان ومقرب‌الخاقان حسینعلی‌خان و عالیجاه تقی‌خانو رضاقلی-
خان قورت بیکلو و فتحعلی‌خان بغدادی با افواج وسواره خود مأمور رفتن
سربند واقدام باینکار شدند و رفتند. اما تا رسیدن اردوی بزرگ بسربند
هیچوجه‌کاری ازپیش نبردند ودرآن دوسه روز که رسیده‌بودند جزئی‌کاری
کرده بودند ویکطرف بند را بسته‌بودند چون‌آب رودخانه زیاد بود خراب
شد طاقت نیاورد وبعد ازچهار پنج روز که‌اردوی‌بزرگ‌آنجا رسید دوازده
روز درهمان سربند بجهت ساختن وپرداختن‌بند، کل قشون معطل شدند و
ازصبح تا شام اغلب سرکردگان با افواج جمعی ونفری خود مشغول‌اینکار
بودندو بعدازآنکه‌این‌بند بسته شدچون‌بعدهم مسافت عبورآب‌بمحل مقصود
که شورکال بود تخمیناً هیجده فرسخ می‌شد و زمین آن بیابـان هم همـه
ریگ و قم و عبورآب ازآنجـاها کمال صعوبت داشت بطوریکه همه روزه
اردو بکنار نهرآب حرکت می کردومقرب‌الخاقان محمد ولیخان‌سردار،خود
بشخصه باچند فوج مراقب بردن‌آب بود وهر جا که عبور آب مشکل بود
با بیل وکلنگ نهرمی کندند و راه‌آب را صاف و راست می کردند بـااین
تفصیلات آب در بیست وچهارساعت روز و شب در اغلب جاهای آن صحرا
زیاده یکفرسخ و نیم الی دو فرسخ مسافت طی نمیکرد و اردو هم بطور
اضطرار والتجاء با آب حرکت می کردند و آخر بارهم آب را بجائی که
مقصود[بود] نرسانیدندومعذلك زیاده‌ازبیست وپنج روز درآن‌بیابانها برای
نرفتن‌آب‌و بطو[کند]حرکت‌اومعطل‌شدیم وخلاصهٔ‌مطلب‌این‌است که درروز
سه‌شنبه غره شهر ذیقعدة‌الحرام ۱۲۷۶ اردوی بزرگ از کال یاقوتی که سه

فرسخی شهرمشهدمقدس بطرف‌مروحرکت کرده وروزپانزدهم‌شهر ذی‌الحجة الحرام وارد جولکای مرو شدیم که مدت حرکت اردو چهل وپنجروز طول کشیده بود و باعث آن نه بستن بند غزلقیه‌بود و دراین مدت بواسطه آنکه درآن صحراها علوفه اسب وشتر بغیراز نی خشك بهم‌نمیرسید بلکه‌دربعضی منازل هیچ یافت نمی‌شد و از منزل روز پیش به‌منزل روز بعد نی خشك را حمل میکردند اسب‌های سواری مردم بکلی اسقاط وبی‌پا شده بود که اغلب قادر برحرکت نبودند بعد ازآنکه بکوچه قم رسیدیم و ترکمان ازاطراف بنای تاخت وتاز اردو گذاشته بودند و همه روزه از همه طرف می‌تاخت و میبرد وبا وجوداینکه‌قریب‌شش‌هزار سوارازخراسانی وعراقی وآذربایجانی در اردوداشتیم ممکن نبود که پنجاه سوار از اردو بیرون برود و دو فرسخ ترکمان را تعاقب نماید و شتر و مالیکه از اردو برده‌اند برگرداند.

«فصل دویم»

در اردوی دولتی ازروزحرکت ازمشهد مقدس تاورود بجولکای مرو و مادام توقف درمرو بهیچوجه نظم وقاعدهٔ نبود اگرچه همه شب حکم نظامی بجهت تکلیف حرکت و سکون روز بعد صادر میشد و همهٔ سرکردگان و صاحبمنصبان مهرمیکردند لیکن‌بهیچوجه کسی درخیال این‌معنی نبود که موافق حکم نظامی رفتار نماید واز طرف مقابل هم که طرف رئیس وسردار بود از کسی‌بهیچوجه مؤاخذه وسیاستی‌نمیشد مثلا درهنگام حرکت‌ازمشهد مقدس درمنزل‌چهارگنبد، که هشت فرسخی شهر مشهد است از جانب سردار اردو قدغن‌شد روزها که اردو درمنازل عرض‌راه اطراق میکند ومتوقف‌است چون‌اردوی جنگ است بایدبقراین وقیاسات ازحال دشمن باخبرشودتفنگ بغیر حکم صاحبمنصب ومحل ضرورت انداخته نشود که اگر علی‌الغفلة از

...ف دشمن حکایتی بشود معلوم شود و بجهت تأکید این حکم از جمیع رؤسا
...حب منصبان التزام گرفته شد و ابلاغ حکم نظامی بهمهٔ آحاد و افراد قشون
... لیکن اصلا احدی بمقام اطاعت نبود و بعد از التزام دادن و ابلاغ حکم
...امی کردن، دراردو تفنگ ازوقتهای سابق بیشتر انداخته میشد و این قاعده
...ستمر بود تا ورود بقلعهٔ مرو بهیچوجه من الوجوه ازجانب سرداران ورؤسای
...شون مؤاخذه وسیاستی وجواب وسؤال ازاحدی دراین باب نشد وبهمچنین
...بهائیکه روز بعد بنای حرکت اردو بود وحکم نظامی بجهت تکلیف فردای
...نروز صادر میشد بخصوص در حکم، تصریح میشد که چون حرکت اردو
...رولایت دشمن است و کمال احتیاط لازم است که مبادا از طرفی علی الغفلة
...چشم زخمی وارد آید درحرکت باید قبل ازپیش قراول وبعد ازچنداول یك
...نفر مال وآدم ازاهل اردو نباشد وازطرفین یسار و یمین اردوهم بهمین قاعده
احدی از فوج و سواره یندا ول تجاوز نکند و پیش وپس نباشد و اغلب
روزهای حرکت اردو بجهت انتظام این قاعده مخصوصاً پاشاخان قزاق وبعضی
روزها اشخاص دیگر مأمور بودند لیکن مدام حرکت اردو از مشهد مقدس
الی ورود مرو احدی ازآحاد اردو بمقام اطاعت این حکم نبودند ومأمورین
هم ازعهدهٔ منازعهٔ با جمیع اهل اردو بر نمی‌آمدند و همیشه یکفرسخ قبل
ازپیش قراول و نیم فرسخ بعد ازچنداول مردم اهل اردو متفرق و پریشان و
باختیارخودحرکت میکردند وبعدازگذشتن اردو ازسرخس درمیانهٔ سرخس
ومرو چون سوار الدمان ترکمانیه همه وقت دراطراف اردو مترصد هرزگی
ودزدی بودند بهمین واسطه بی‌نظم حرکت کردن اردو وسرخودبودن مردم
اغلب روزهاتر کمانیه دست اندازی باردومیکردند وباختلاف اوقات واحوال
دونفرسه نفرتاده نفروپانزده نفرآدم وشتر ازاهل اردو میبردند و بهیچوجه از
بزرگان دیگر کسی درمقام مؤاخذه وسیاست وتنبیه وجواب وسؤال دراین
باب بااحدی نبود مختصراً دراین باب این فقره کفایت میکند دراین مدت که
این چاکر دراردوی دولتی بودم بهیچوجه ندیدم و نشنیدم که سردار قشون

بمقلم موأخذه وتنبیه یکنفر آدم از نوکر ورعیت برآید و بیك نفر سرباز موافق قاعدهٔ نظامی چهارتازیانه بزنند یاپنج چوب بیك نفرآدم خارج ازنظام بزنند وجمیع اهل‌اردوازرئیس ومرئوس وبزرگ و کوچك ازبکزاده وتابین ومردم‌متفرقه همیشه‌ازاین‌معنی‌شکایت میکردند که‌ماهرگزاردو باین‌بی‌نظمی و پریشانی ندیده‌ایم وچندین مرتبه خود این چاکر از نواب حشمت‌الدوله شنیدم که ازبی‌نظمی وپریشانی اردو شکایت میکردند و هنوز هم این فقره معلوم نشده است که نظم اردو دراین‌سفر باکی بوده است وچرا نظم‌نگرفته بود وهرچه صدمه وضرر وخسارت که دربین راه باهل اردو واردآمد بجهت همین بی‌نظامی وسیاست نکردن مردم بود لیکن گذشته از عمل سردار و رئیس هم که کلیه‌حالت آنهامعلوم شد ازبرای‌رؤسای‌جزو اردو مثل سرتیپان سواره وپیاده ممکن بود که هریك در نوکر ابوابجمعی و تابین خود نظمی قرار بگذارند واهتمام نمایند که خلاف قاعده ازاحدی ناشی نشود به جهت اینکه تسلط واستیلای‌ایشان درریاست برابوابجمعی خودشان بالنسبه بیش‌از تسلط واستیلای سردار ورئیس بود بر کل اردو ودرصورت مواظبت واهتمام برای همه ممکن بود که در کمال قاعده و نظام نوکر ابوابجمعی خود را حرکت بدهند.

• فصل سیم •

حرکت اردو از کال یاقوتی بطرف مرو روز سه‌شنبه غرهٔ شهر ذی‌الحجةالحرام ۱۲۷۶ بود وبعدازحرکت ازمحل‌معهود الی‌ورود بقلعهٔ حضرت آباد که [illegible] شهر مبارك ناصری در کنار رودخانه مرات [illegible] کتابالعرض کردن [illegible] اردو [illegible] [illegible] حرکت [illegible]

کال یاقوتی الی حشمت آباد حرکت اردو از کنار رودخانهٔ معروف
کشف رود بود که آب آن با لذات اندکی طعماً شور بسود لیکن بتفاوت
زمین‌های ممر که گاهی زمین شوره‌زار اتفاق می‌افتاد شوری آب بیشتر میشد
و کلیه اهل اردو ازهمان آب گذران میکروند و کنار این رودخانه اغلب جاها
جنگل زیاد مشتمل بردرخت های گزبسیار است و نسی بسیار در کنار این
رودخانهٔ حشمت آباد بجهت مدارمال پیدامیشود ودربعضی جاهاعلف صحرائی
وجنگلی هم دیده میشداما مدار اغلب مالهای اردو ازاسب وشتر بهمین نی‌ها
بود بعد ازورود به آق دربندیکروز اردو درآنجا توقف کرد ودوچشمهٔ آب
شیرین بسیار خوب که در کمال عذوبت و لطافت و خوشگواری بود در آن
حوالی دیده شد که درآندوشب ویکروز اهل اردوآب خوراکی خود رااز
آن چشمه‌هامی‌آوردومسافت این‌چشمه‌ها تااصل قراولخانهٔ آق‌دربندتخمیناً
نیم فرسخ میشد وعلف زیاد ومیوه‌های جنگلی بسیار ازقبیل پسته وانگور
وانجیر درآن حوالی دیده شدوازهمه قسم وحوش وجانورهای‌حلال گوشت
ازقبیل کبك وقرقاول وانواع وحوش کوهی مثل گوزن وآهو وسایر چیزها
درآن جنگل یافت میشد واغلب جاهای آنجا درعذوبت ماء ولطافت هوا
زیادتی علف و کثرت وحوش شبیه‌است بجنگل‌های خوب دارالمرز گیلان و
مازندران وروزحرکت اردوازآنجابشورجه عرضاً چهارفرسخ مسافت‌درمیان
و کنارجنگل‌وآب شیرین طی کرده میشد وهمهٔ‌اهل‌اردومشغول‌شکار اندازی
بوونند وهر کس بفراخور حالت خود درآن روز شکار کرد و عصر آنروز
اردو بمنزل شورجه وارد شدویکشب درآنجا توقف افتاد فردای آنروزبعد
طی هفت فرسخ مسافت در میان زمین ریگزار بی‌آب معروف بقم‌باصطلاح
ترکمانان بمنزل حشمت آباد وارد شدیم و نواب والا حشمت‌الدوله وجناب
...الدوله‌و اغلب رؤساوسر کردگان بجهت تماشابمیان‌قلعهٔ حشمت آبادرفتندو
...ه‌ایست که‌سال گذشته که‌قشون‌دولتی‌مشغول‌ساختن‌قلعهٔ‌مبار کهٔ ناصری[1]
عالیجاه خداداوخان سرتیپ فوج مراغه حسب‌الامر نواب معزی‌الیه

[1] ...قلعهٔ ناصری سرخس است

با عالیجاه‌میرزامهدی سرهنگ‌مهندس بساختن آن مأمور شده بودندا‌شهدبالله قلعه در کنار رودخانه درجای بسیارخوب در کمال استحکام ومتانت‌از هرجهت ساخته شده ویکصد نفر سرباز از افواج عربو عجم ویک‌عراده‌توپ بجهت محافظت ونگاهداری قلعه‌وقراولی‌اطراف قلعه که محل عبورتر کمان است درآنجا گذاشته بودند اردوی بزرگ،‌آنشب در پهلوی قلعه در کنار رودخانهٔ هرات که‌آب آن‌از کثرت عذوبت از توصیف مستغنی‌است متمکن شد فردای آنروزهم درهمان محل‌توقف بود وعصر روز توقف مقرب‌الخاقان محمدولیخان سردار از قلعهٔ مبارکهٔ ناصری بجهت شرفیابی خدمت نواب حشمت‌الدوله‌وجناب قوام‌الدوله‌وارد اردو شد وچون خیار تازه در سرخس کاشته بودند وآنروزها عمل آمده بود مقرب‌الخاقان سردار ازآن خیار و بعضی‌سبزی‌آلات‌تازه که‌نشانهٔ آبادی زیاد قلعهٔ‌مبارکهٔ ناصری‌بودبهمراه‌خود آورده‌برای‌نواب‌والاحشمت‌الدوله‌وجناب‌قوام‌الدوله‌واغلب‌رؤساوسر کرد گان قشون‌از خیار و سبزی آلات تازهٔ‌قلعهٔ مبارکهٔ ناصری‌برسم‌یادبود فرستاده و فردای آنروز اردو از حشمت‌آبادحرکت کرده تاکنار بند غزلقیه‌دوفرسخ طی مسافت بعمل آمد بعداز رسیدن بسربند معلوم شدکه نواب‌جهانسوز‌میرزا با افواج خود و مرحوم محمد حسن خان سرتیپ با افواج فراهان و مقرب‌الخاقان حسینعلی خان سرتیپ‌فوج اردبیل وسایر سر کرد گان سواره مثل فتحعلی‌خان شاهسون بغدادی‌ورضاقلیخان قورت بیگلو با سوارهٔ‌جمعی خود در سربند اردو زده مشغول به ساختن بند هستند اما چون بطوری که سابقاً ذکرشد حرکت افواج‌مزبوره‌از مشهد بطرف سرخس تاحرکت‌اردوی بزرگ زیاده از هفت‌هشت روز طول نکشیده بود و مأمورین سابق چند ... کاری در ساختن بند ازپیش نبرده بودند بعداز آنکه [illegible] ... وارد شد بجهت اتمام‌بند به روز اطراق [illegible] ... [illegible]

تمام ومراقبت زیاد می کردند تا بعد از هشت روز بندی در کمال متانت و
استحکام ساخته شد واز رودخانهٔ هرات نهری که تخمیناً پنجاه سنگ آب در
بود بطرف شورکال و کوچه قم روانه شد وچون مقرب الخاقان شهاب الملك
مشهد مقدس بجهت دیدن سان قشون مأمور مرو وبعضی کارهای لازمه دیگر
حسب الامر بهمراه اردو بود ودر آن روزها که اردو در سربند متوقف بود
بنای دیدن سان قشون شد و در پانزدهم شهر ذی قعده قراولی اطراف اردو
بعهدهٔ بعضی از سوارهٔ خراسانی مقرر شد وسایر افواج وسوارهٔ آذربایجانی و
عراقی را در میدان حاضر کردند نواب والا حشمت الدوله وجناب قوام الدوله
واغلب رؤسا وسر کردگان با لباس نظامی حضور داشتند مقرب الخاقان
شهاب الملك واین بنده مشغول شماره کردن افواج قاهره شدیم ومقرب الخاقان
محمد ولیخان وحاجی میرزا رضای مستوفی خراسانی مشغول شماره کردن
سوارهٔ آذربایجانی وعراقی وخراسانی و ازیکساعت از طلوع آفتاب گذشته
تا سه ساعت بغروب مانده دیدن سان بطول انجامید وبیست و یکهزارو کسری
قشون مأمورین مرو از پیاده وسواره بمعرض سان درآمد و تفصیل آن از
قرار ذیل است که همان اوقات مقرب الخاقان شهاب الملك در ذیل دو طغرا
طومار انفاذ درباره مدلتمدار داشته است .

« فصل چهارم »

بعد از اتمام بندودیدن سان قشون روز بیست و چهارم شهر ذی قعدة الحرام
اردو ازسربند بطرف مروحر کت کرد وعالیجاه عباس خان سرتیپ فوج ترشیزی
با فوج خود مأمور بتوقف سربند شد که اگراحیاناً بند از زیادتی آب رخنه و
شکستی پیدا کند وبخواهد خراب شود از فوج مزبور کمال مجارست و محافظت و
اهتمام در این باب بعمل آید ونیز مقرر شد مادامی که خبر گذشتن اردوی
... کوچه قم بطرف مرو نرسد فوج مزبور از سربند حرکت ننماید

وبعد از حرکت اردو از آنمنزل چون آب‌بند مزبور تازه بطرف شور کال بسته شده‌بود زیاده از چهار فرسخ مابین اردو ومنتهاالیه حرکت آب مسافت نبود و حرکت وسکون اردو مقرر بحرکت آب بود هرقدر آب طی مسافت می کرد اردوهم‌نیزمیکرد وبعدازآنکه صبح اردوچهار فرسخ‌ازشهر سرخس گذشت و بمنزل صادقیه رسید و کم کم حرکت آب بطؤ بهمرسانید بجهت اینکه‌ابتدای‌زمین‌شور وقم‌بود وسالهابود که‌آب بآنجاهاجاری‌نشده‌بوداز این جهت زیاد بزمین فرومیرفت تا بجائی رسید که حرکت‌آب در بیست‌وچهار ساعت شبانه روززیاده ازیکفرسخ ونیم‌الی دوفرسخ نبود ورفته‌رفته طعم‌آب بجهت مجاورت زمین‌شور تغییر کلی بهمرسانید وزیاده ازحد شور وتلخ‌شدو هوا نیز کمال حرارت درآن روزها داشت و از اینجهت مردم زیاد از آن‌آب تلخ‌وشور لابد میخوردند. واغلب‌ناخوشی اسهال گرفتار شده بودند ودراین روزها مقرب‌الخاقان محمد ولیخان سردار بهمراه اردو بود و کمال مراقبت‌و مواظبت دررسانیدن‌آب بشورکال داشت واغلب روزها یکفوج دوفوج‌زیادتر یا کمتر بقدرضرورت بهمراه خود درجلواردوحرکت میکرد که هر کجاآب از حرکت بایستد یا دیرحرکت کند با بیل وکلنگ نهروممرآب را پاك و صاف میکردند که ازآنجازود حرکت کند وبهمین منوال هفده‌روز اردو در کمال آرامی حرکت می کرد ومنتظر گذشتن آب بود وعلف ومدارمال در این صحراها بغیرازنی‌خشك وچوب گزاصلا یافت نمیشد وبیشترمایه فلاکت و بی‌پائی مال اهل اردو توقف‌زیاد درآن صحراها بود و دراین اوقات چون قاطبهٔ اهل اردو ازرسیدن آب بشورکال و کوچه قم باتفصیلات مذکوریأس حاصل کرده بودند وبیم هلاکت وتلف‌شدن قشون در کوچه قم داشتند ودر میان رؤسا وسرکردگان اختلاف‌آراء بهمرسید جمعی‌مثل‌نواب والا ومقرب الاخاقان عبدالعلیخان سرتیپ ویوسف‌خان سرتیپ ومرحوم محمدحسن‌خان متفقاً اعتقادشان این بود که بهمینطور که تابحال اردو که ازاین راه‌آمده و بیشترمسافت که در نظربود طی کرده باید بازهم از همین راه بهرطور باشد

و را حرکت‌داد واز خداوند استعانت خواست وروانه مقصد شد ومقرب
اقان شهاب‌الملک‌ومحمد ولیخان‌سردار ومقرب‌الخاقان معاون‌لشکرتقویت
قول تجمع لشکر کردند وجمع‌دیگر مثل جناب‌قوام‌الدوله و مرحوم‌نقرة
ملک وسایرسر کرد گان وسرتیپان اعتقادشان این‌بود که اگرآب به کوچه
نرسدوقشون درفصل تابستان بی‌آبی‌هیجده‌فرسخ بگذرد باکمال‌حرارت
وا قطعاً دوثلث‌ازاین‌قشون‌تلف میشود وبمقصد نمیرسد واغلب سرکردگان
خراسانی تقویت برقول ثانی میکردند و اعتقادشان این بود که اردوتا
هرجا که رسیده مراجعت به‌حشمت‌آباد نماید وازراه پل خاتون که‌بهرات
وکلران میرود وهمه‌جای‌آن راه مشتمل برآب وعلف‌زیاداست حرکت‌نماید
و روانه مقصدشود وهمه روزه مجلس‌اجلاس وشوری دراینباب فراهم‌می‌آمد
وهمه روزه ازاینجهت گفتگو ومنازعه در میان سرکردگان بود واین اول
اختلافی بود که در میان اردو واقع شد بالاخره جمع اول اثبات قول خود
کردند وصریحاً متعهدشدند و گفتند التزام میدهیم که قشون را ازراه کوچه
قم حرکت دهیم واگرنقص واردآید از جانب دیوان اعلی مورد مؤاخذه و
سیاست‌شویم وبعد ازاین تفصیلات اردو بطرف کوچه قم روانه شد ودوفرسخ
بشورکال مانده مقرب‌الخاقان محمدولیخان سردار وشهاب‌الملک و جمعی‌از
مستوفیان خراسانی ومردم متفرقه که بجهت اتمام‌کار ولایتی و عمل خود تا
آنجا همراه بودند بطرف سرخس مراجعت کردند که از آنجا روانه مشهد
مقدس شوند وبهمراهی حضرات مشارالیهم از اهل اردوی ما هرکس که از
نوکر وتابین توانست بطرف مشهد مراجعت نماید بهرحیله وتزویر واسم که
توانست‌مراجعت کردندتخمیناً قریب‌هزارنفربلکه بیشترآنچه اینها کرمطلع
شد بطورفرار وخفیه‌بدون استحضار مقرب‌الخاقان شهاب‌الملک ازجانب‌ایشان
بطرف مشهد مقدس مراجعت کردند و بیشتر این‌مردم سواره بودند و کمتر
سرباز وازطرف ترکمانیه تکه‌الی‌یومناهذا که دویم شهرذیحجه بودبهیچوجه
من‌الوجوه آسیبی به‌اهل اردو نرسیده بود وتاخت وتاز ودزدی واقع نشده

بود فردای آنروز که‌مال‌اردو بعلف‌چرا بیرون رفته‌بودند سوارالدمان علی‌ـ الغفلته برسر ایشان تاخت‌آورده‌و شصت‌وپنج شش‌نفر شتر وچند نفرآدم از اهل اردو اسیر برده‌وبعد ازاین‌همه روزها سوارالدمان‌دراطراف اردووهنگام فرصت ازتاخت وهرزگی کوتاهی نمیکرد و بعد از مراجعت حضرات ازاردو که دویم شهرذیحجه بود پنج روزدیگر اردو بهمراهی آب سه فرسخ مسافت طی کرد تا بمنزل موسوم به شورجه گل که یك فرسخ تخمیناً از قلعهٔ خراب شورکال گذاشته است محل توقف اردو شد که منتها الیه حرکت آب بود واز آنجا نگذشته بود دوروزی هم که اردو درهمان یورت توقف کرده بودند بازآب‌زیاده ازیك میدان درآن دوروزنرفته بود و کمیت‌آب دراینجا تخمیناً زیاده از دوسنگ‌آسیا نبود واگرچه آبیکه ازبند بسته شده بسود بطرف شورکال‌تخمیناً پنجاه‌سنگ‌آسیا گردان میشد لیکن در اینمدت‌بجهت سستی‌وخشك بودن وبیابانهای ریگ‌زار بزمین فرومیرفت تا بدوسنگ‌آسیا رسید ودر کمال آهستگی وآرامی بطوریکه مذکور شد حرکت می کردو باوجود این صورت جمیع اهل‌اردو از رئیس ومرئوس از حرکت آب زیاده از این یاس حاصل کردند ورأیها براین قرار گرفت که از همین‌جا اهل اردو بقدریکه بتوانندآب بردارند واین هیجده فرسخ را بهر قسم کـه باشد طی نمایند وبمقصد برسند.

«فصل پنجم»

روز نهم شهرذیحجةالحرام پنجساعت بغروب مانده شیپور کوچ زده شد وهمه اهل اردو بقدریکه توانستند مشک‌های خودوظرف‌های خودرا پرآب کنند واسب‌ها و شترها را سیراب کنند وسه ساعت بروزمانده اردو حرکت کرد وچون بنای حرکت اردو برای نبودن‌آب و حرارت هوا وبعد مسافت درشب بود ودرباطن‌خیال رؤسای‌اردو این‌بود که‌آن‌شب را تاصبح بقدریکه

...کن شود طی آن مسافت بعیده کرده باشند که از نبودن آب وحرارت هوا
...مه برقشون واهل اردو وارد نیاید ، نواب حشمت الدوله وجناب قوام الدوله
...سایر سرکردگان قبل ازحرکت اردو سوارشده در نیمفرسخی ایستادند
...رار پیش قراول وچنداول وینداول ونظم ومحافظت اطراف اردو را گذاشتند
...کمال تأکید و اهتمام بهریك از رؤسا وسرکردگان بعمل آورده که هر
...کس طرف خود را مظبوط نماید وبهیچوجه غفلت نکند و خود هم بهمراهی
...یش قراول روانه شدند وتااینقرارها گذاشته شد واهتمامات بعمل آمدزیاده
...ازیکساعت بروز نمانده بودآنوقت اول حرکت بود وچون هوای زمین بجهت
...مجاورت باتملك زار وحرارت آن در کمال شدت گرم بود و گذشته ازاین از
...کثرت سوراخهای مار و موش آنزمین مثل غربال مشبك بود بطوریکه اگر
...دست وپای اسب وشتر بسوراخی میرفت ممکن نبود که بسلامت از سوراخ
بیرون بیاید وعیب نکند ودرختهای طاق و گز در کمال بلندی و ضخامت
داشت وبجهت زیادتی درخت طاق و گز هوا بطوری حبس شده بود که نفس در
سینه‌های مردم تنگ میشد وهمینکه آفتاب غروب کرد ویك دوساعت ازشب
رفت رشته نظم اردو ازهم گسیخته شد ومردم دراین صحرا و بیابان متفرق
بودند وبهیچوجه پیش قراول وچنداول معلوم نبود که کیست و کجاست هر کس
بقدر قوهٔ خود درطی مسافت تعجیل میکرد والبته دراین شب زیاد ازدوهزار
مال سواری و بارکش اهل اردو ازقبیل شتر و الاغ از حرکت ماند که
صاحبان آنها چشم از آنها پوشیده گذاشته رفته بودند وبهمین قاعده آنشب
تا صبح اردو حرکت کرد وازطلوع آفتاب هم تا دوساعت بظهرمانده بهمان
طور طی مسافت میکردندبعدازآنکه حرارت هوازیادشد بجهت آنکه مال
مردم زیادتلف شده بود وعقب مانده بودو قورخانه هنوز نرسیده بود وعراده
توپ هیجده پوند دو فرسخ بمنزل مانده شکسته بودومقرب الخاقان عبدالعلی
خان سرتیپ توپخانه ویوسف خان سرتیپ افشار وچندنفردیگر ازصاحبمنصبان
وسرکردگان بجهت مرمت عراده توپ عقب مانده بودند نواب والاحشمت الدوله

وجناب قوام‌الدوله وسایرسر کردگان وصاحبمنصبان صلاح اینطور دانستند که‌اردوبهمان جا که‌رسیده متوقف شود وآنروز تاغروب آفتاب‌درآنجاماند وبازشب‌بنای حرکت‌بگذارد وآن‌نیمهٔ مسافت‌بی‌آب راطی‌نمایند بنابراین‌در همان وسط کوچه قم‌اردو زده‌شد ومردم آرام گرفتند وچون‌حرارت هوازیاد شد وآبها که مردم همراه داشتند بجهت کثرت حرارت هواهمه‌را خورده و تمام کرده‌بودند وآبهائیکه‌باقی‌مانده بود هم‌بجهت اینکه اعلب مردم مشك و رابیه نداشتند وهمه‌پوست گوسفند وبزرا که تازه در منزل روز قبل کشته بودند گرفته وآب درآنهاریخته‌بودند یکجا بیمصرف ومتعفن شده بود که انسان نمی‌خوردسهل است اسب وشتر والاغ‌هم ازبو وطعم‌آن نفرت‌داشتندو نمیخوردند واگرازبزرگان رؤسای اردو یك‌مشك یایك‌رابیه‌یایك مشك‌آب داشت بجهت‌حفظ جان‌خود پنهان کرده‌بودند وبغیراز خود به‌احدی نمیداد عطش زیاد براهل اردو غالب‌شد واظطراب مردم بسرحد کمال رسیده بود و همهمه‌وقیل‌وقال درمیان مردم‌افتاد که‌آیا عاقبت‌کار دراین‌صحراچه‌خواهدشد ازتفضلات خداوندانیکه افواج سمنان ودامغان که‌پیش قراول‌بودندصبح‌زود پیش‌ازهمه بمنزل رسیده‌بودند باهتمامات مقرب‌الخاقان مصطفی‌خان سرتیپ اول وبملاحظهٔ حفظ‌جان خود مشغول کندن‌چاه شده‌بودند وآنروز از صبح تاعصر قریب دویست‌چاه دراردوی افواج سمنان ودامغان کنده‌شد بعضی از آن‌چاها تاغروب آفتاب بآب رسیده‌بود وبعضی‌تانصف‌شب وآبهاهم شیرین و خوشگوارنبود اغلب شوروتلخ‌وبیمزه بود لیکن‌اغلب‌چاه‌ها تادوازده‌وپانزده زرع کنده‌شد بعدبه‌آب رسید درکمال‌خنکی‌وسردی بود وهمینقدر بود که آن‌بیرون آمدن‌آب‌درآنزمین که سالهای دراز وقرنهای بیشمار بودواحدی رااز‌اهل آنخاك وآنسرزمین راگمان‌بیرون آمدن آب نمیزدند و این مایه آسایش مردم‌شد وازآن اضطراف وپریشانی و واهمه که بواسطهٔ نبودن آب

...ند بیرون آمدندومختصر این‌است که آنروز تافرداعصر تخمیناً هزارو
...صد چاه درمحوطهٔ اردو کنده‌شده بود وازهمه‌آنها آب بیرون‌آمده‌بود و
...ازآنکه معلوم‌شد که آب ازآنجا بیرون می‌آید و رفع پریشانی مردم از
...جهت میشود حرکت دادن‌اردورا آنروز موقوف کردند ودو شب درآنجا
...کم بتوقف‌اردو شد که‌مردم‌از کسالت‌وخستگی‌وصدمهٔراه‌آنشب‌بیرون‌بیایند
مالهارا‌سیرآب کنند بجهت‌آن چندفرسخ مسافت‌دیگر که‌آب‌یافت نمیشود
ب‌بردارند عصرروز دوازدهم‌شهرذی‌الحجه (۱۲۸۶) سه‌ساعت بغروب مانده
...دو ازآنمنزل کوچیده‌ازجنگل کوچه قم که‌راهش‌در کمال‌سختی‌وصعوبت‌و
...مه جاسوراخ(نقبه)ماروموراست‌وعرض آن‌جنگل‌تخمیناً دوفرسخ‌ونیم‌میشود
طول آنرا این‌چاکر معلوم‌نکرده‌است که چقدربوده‌است گذشته‌وقت‌مغرب
...نروزبصحرای داش‌رباط رسید وچون‌آفتاب غروب کرده بود و راه‌ها همه
...وراخ‌مورزیادداشت اردورا در همان پهلوی رباط «خرابه داش رباط» حکم
توقف دادند ولیکن‌چادرهای اردوبهیچوجه برپانشد بجهت‌اینکه‌وقت‌طلوع
...بح‌بنای حرکت دادن اردورا داشتند که‌آن چهار پنج‌فرسخ بـی‌آب‌را در
...وای معتدل‌طی کرده‌باشند وخود داش‌رباط بالفعل‌کاروانسرائی است خرابه
...زآجرپخته ساخته‌شده در کمال استحکام وخود تراکمه میگویند ازبناهای
...سلطان‌سنجراست ودرپهلوی‌آن‌رباط ، قلعهٔ‌بوده‌است مربع کـه آنهم ازآجر
...ساخته‌شده‌بود وحالابکلی خراب ومنهدم شده‌است لیکن آثار واطـلال آن
...برقراراست که‌درست معلوم‌میشود که‌عرض‌وطول‌قلعه‌چقدر بوده‌است‌واطراف
آن‌محل‌زراعت‌زیاددارد که‌حالابایراست وسابقاً آنمزارع‌ازرودخانه‌مشهد که
ازمرو می گذرد مشروب میشده‌است وحالا آثاریهم ازآن‌نهرها پیدانیست.

« فصل ششم »

درآن منزل بی‌آب که‌اردو بجهت کندن‌چاه توقف کرده امامقلی‌میرزا... ساروق که از ریش‌سفیدان‌ایل‌ساروق است‌روز پانزدهم ذی‌حجه ازطرف‌پنجده، ومیمنه‌واردشدوعرایض‌زیادازترکمانان‌ایل‌ساروق‌ومهدی‌قلیخان‌بیگلربیگی ایل جمشیدی که در میمنه و ماروچاق سکنی دارند آورده بود ومضمون عرایض ایشان مبنی ازاظهار اطاعت وانقاد وایلیت وخدمتگذاری‌بدولت ابد مدت‌بود وخود امامقلی سردارشخصاً بسیار عاقل وکامل وپخته و آگاه بود متعهدشد که روزسیزدهم دوساعت بظهرمانده اردورا بقرایات که‌محل زراعت طایفه‌تکه است‌ومشتمل‌است برآب وعلف زیاداست برساند روزسیزدهم‌اردو ازداش رباط حرکت کرده به‌بلدی امامقلی سردار عازم مقصدشد وتا آنروز ترکمانیه بااردوبهیچوجه مقابل‌وروبرو نشده بودند وگاهی که‌سوارالدمان بتاخت‌میآمد بطوردزدی‌وپنهانی ازاطراف‌اردوشترو آدمی‌می‌بردلیکن‌آنروز که اردو بطرف قراب ازداش‌رباط حرکت کرد دوساعت ازآفتاب بالا آمده ازاطراف‌وجوانب صحراسیاهی سوارترکمانیه نمودارشد ورؤسای اردو هم قراول وچنداول را مضبوط ساخته وخود ازهرطرف بساسوارهای ترکمانیه مشغول‌مدافعه‌شدندوترکمانیه‌هم‌درکمال‌خیرگی‌خودرابااطراف‌وجوانب‌اردو میزدند وبقدرامکان کرفری‌میکردندوزمین‌آنجاها بطوری‌سست‌بودوسوراخ زیادداشت که اسبهای توپخانه ازرفتار ماندند وعراده‌های توپ تانصف بلکه بیشتر بریگ‌فرورفته‌بودوجمیع توپ‌هارا برافواج تقسیم کرده بودند که هر فوج یك‌توپ دوتوپ‌بدست وشانه‌میکشیدندواسبها ازرفتار بکلی بازمانده بودند واز اطراف هم‌سوار ترکمانیه بنای خیرگی گذاشته میخواستندهمان روز ورودبخیال‌خودشان‌اردورا بهم‌بزنند اما رؤسای اردو صلاح درتوقف و جنگ نمیدانستند و ترکمانیه را از دورباگلوله توپ از اطراف اردو دور میکردند وباینجهات‌طی‌مسافت آن‌چهارفرسخ‌راه ازداش‌رباط بقرایاب که‌آب

تلف زیاد داشت ده‌ساعت بل‌متجاوز بطول انجامید ودوساعت بغروب‌مانده‌روز سیزدهم اردو دریورت‌قرایاب متمکن شد و آنروز هم حرارت هوا وتشنگی صدمهٔ زیادی باهل اردو زد وخیلی ازمال بارکش وسواری مردم در آنروز از پا افتاد وتلف شدویورت قرایات محل‌زراعت طایفه‌ترکمانیه‌است و امسال بقدر مقدور زراعت زیاد کرده بودند وبعضی حاصل را تازه درویده بودند خرمن‌نکرده بودند وبعضی راخرمن کرده بودند وبعضی رااز اصل هنوزدرو نکرده‌بودند وبیشترزراعت‌ایشان گندم‌وجو کن‌و کنجدبوده‌است وصیفی‌زیاد هم‌ازقبیل‌خربزه‌وهندوانه وماش‌ولوبیاوعدس‌الی‌ماشاءالله کاشته‌بودندبطوریکه این جمعیت اردوی دولت ازعهده‌جمع‌آوری وبرداشتن آن برنمی‌آمدند و دوسه‌روز اردو درهمان یورت‌توقف کردوبااینکه اردوی دولتی بقرایاب‌وارد شد هنوز خانوار ترکمانیه متفرق بودند و چون وقت درویدن زراعت بود خانوار ایشان بطورتفرقه پنج‌خانه ده‌خانه در محل زرعت خود آلاچق زده نشسته‌بودندوآندوسه روزه که اردو درآن یورت بود همه‌روز سوارالدمان پانصدوهزار وبیشترو کمتر تاخت به‌اطراف اردو می‌آورده و ازطرفین زد و خوردمی کردند واهل اردو دراین دوسه‌روز هر کس بقدرقوه و امکان در جمع‌آوری غله اهتمام کرد وجمیع اهل‌اردو تاسرباز وسوار تابین‌البته‌نفری ده من آذوقه برای خود آوردند و دراین دو سه روزه بتحقیق پیوست که قلعه مرو را ترکمانیه بکلی‌خالی کرده که‌بهیچوجه کسی درقلعه‌نیست‌وشب دویم ورود اردوبآن یورت ، رؤسا وسر کردگان حسب‌الحکم درمنزل جناب قوام‌الدوله‌حاضر شدند بمشورت‌نشسته بودند درباب‌توقف‌اردو درآن یورت وجمع‌آوری حاصل ترکمانیه و کوچیدن ورفتن بقلعهٔ مرو گفتگوی زیاد کردند اعتقاد اغلب سرکردگان قشون بلکه اعتقاد عامهٔ اهل اردو ازنوکر ومتفرقه این بود که اردو چندی درآن یورت توقف نماید وهمه‌روزه یکنفر صاحبمنصب بزرگ باچندفوج سرباز وسواروچند عراده توپ باماال بارگیر از اردو برای جمع آوری حاصل بیرون بروند و چهار فرسخ اطراف اردو

آنچه زراعت کرده باشند بجهت آذوقه قشون جمع‌آوری نمایند وقلعه در همانجا بسازند و غله را در همانجا انبار نمایند ودوسه‌فوج سرباز با یك‌نفر صاحبمنصب بزرگ با چند عراده توپ بجهت حفظ آن قلعه و نگـاهداری آذوقه دراینخانه‌بگذارند وبعد ازاین تفصیلات اردو را از آن یورت حرکت داده بقلعهٔ مرو رفته باشند و اشخاص که رأی‌هایشان در توقف اردو درآن یورت متفق بود مقرب‌الخاقان سرتیپ ویوسف‌خان سرتیپ وقاسم‌خان سرتیب و معـاون لشکر و آجودانباشی و بعضی دیگر از سرکردگان جزو قشون بودند ورأی نواب والاحشمت‌الدوله‌وجناب قوام‌الدوله حرکت ازآن یورت وبردن اردو بمرو بود بالاخره بعد ازآنکه میان رؤسا و سرکردگان قیل و قال زیاد دراین‌باب‌شد آخرسخن منجر باین شد که نواب والا حشمت‌الدوله وقوام‌الدوله‌جواب سرکردگانرا اینطوردادند که شماازجانب دولت محکوم باطاعت هستید و آنچه ما بکنیم عین صلاح دولت است و شما را نمیرسد که چون وچرا در احکام دولتی بنمائید وبعدازاین فقره حکم بکوچیدن اردو از آن یورت صادر شد وروز هفدهم شهر ذی‌حجه بطرف قلعه مرو حرکت کردند و اغلب آذوقهٔ که مردم جمع‌آوری کرده بودند در یورت‌قرایاب و نتوانستند حمل نمایند درهمان محل اردوماند وتوقف اردو درآن چندروز دریورت قرایاب حاصلش این‌بود که‌تخمیناً ده‌دوازده‌هزارخروارغله‌ترکمانان تفریط شد و چیزی بایشان عاید نشد اما نه‌اینکه همهٔ آن غله بمصرف اهل اردو رسیده باشد علی‌التخمین نصف این مقداررا قشون دولتی‌آورده بقلعه مروحمل کردند ونیمه درزیر دست و پا وحرکت اردو پامال شد که نه‌بکار اهل اردوآمد ونه‌بمصرف ترکمانان رسید وازیورت قرایاب تاقلعهٔ مروچهار فرسخ مسافت دارد و بنای رؤسا این بود که یکشب دربین راه قلعه بمانند و

ای آنروز که روزهیجدهم وعیدغدیرباشد بقلعهٔ مزو حرکت کرده وارد
. شوند ودراین خصوص چون مشیت خداوندی برخلاف این قرار گرفته
در بین رایدائی حاصل شد و تفصیل آن این‌است که روز هفدهم که اول
ع آفتاب اردو ازیورت مزبور حرکت کرده بود نواب والاحشمت‌الدوله
ام‌الدوله با افواج اردبیل و مشکین و شانزدهم شقاقی وقرائی‌وسواره‌های
اره که پیش‌قراول بودند وبقدریك‌میدان که اردوحرکت کرده بود مقدمهٔ
و مقابل شد بایك اوبهٔ ترکمانیه که تخمیناً سه‌چهارهزار خانوار جمعیت
شتند و بعدازمقابل شدن پیش‌قراول به‌آن اوبه‌نواب حشمت‌الدوله وقوام
دوله میل کردند که چون اول ورود اردو بجولکای مرواست وترکمانان
م هنوز درست جمع‌آوری نکرده اند اظهار جلادتی ازخود وقشون دولتی
کرده‌باشند و چشم‌زخمی به‌ترکمانیه زده‌باشند و ازآنطرف هم ترکمانیه
خیال کردند که اردو بجهت تاخت اوبهٔ آنها از قرایات حرکت کرده قریب
هزارسواره وپانصد پیاده ازاو به‌وسنگر بیرون آورده در جوکن‌زار بسخو
گذاشتند و قریب صدنفر هم ازسوارشان درجلو اردو بنای اظهارجلادت و
اندوختن تیر وتفنگ کردند جناب قوام‌الدوله هم سوارهزاره را اولا مأمور
کردند که ترکمانیه‌را جلوگیری بکنند و ایشانرا ازجلو اردو دورنمایند
سوارهزاره‌هم اولا بطور اجماع زورآور بطرف‌ترکمانیه شدند و ترکمانیه
آهسته‌آهسته خود را بطرف بسخوگاه کشیدند و بعدازرسیدن سوارهزاره
بمحل بسخوسواره وپیاده ترکمانیه ازمیان جوکن‌زار بنای انداختن تیر و
تفنگ گذاشتند و چون نواب حشمت‌الدوله دیدند که ترکمانیه زورآور
شدند به سربازان فوج اردبیل و مشکین که بیشتر ازهمه پیش‌قراول بودند
حکم یورش به جوکن‌زار دادند که ترکمانیه را از میان جوکن‌زار برانند

قطع کرده بودند که اگرروز بعدهم قشون بهیئت اجتماع بجنگ برود ومثل روز گذشته جنگ نماید و جلادت کند ایشان راشکست فاحش خواهند داد و عیالشان را اسیر خواهند کرد و برخود حتم کرده بودند که اگرروز بعد از آن جنگ بازبنای جنگ شود اگر بتوانند و ممکن بشود ایل خود را جمع آوری کرده بطرف [-] و بخارافرار نمایند واگر ممکن بشود تمکین رعیتی‌وخدمتگذاری‌دولت ابد مدت راضی‌شوند وتن دردهند واعتقاد جمیع سرکردگان خراسانی ازقبیل یوسف‌خان‌ایل‌بگی‌هزارو عطاءاله‌خان‌تیموری وسایر سرکردگان جزو و مردم خراسان همین‌بود که روز بعدازآن‌جنگ اردو در همانجا توقف‌نماید و اقدام‌بجنگ نموده بهیئت اجتماعی آن‌اوبه را که سه چهار هزار خانوار بیش نبود از پیش بردارد و این فقره بطوریکه عرض‌شد مایه وحشت خاطر ترکمانیه میشود، آنوقت یافرار می کنند یاایل میشوند گذشته‌از این‌ها خوداینجا کر از ترکمانانیکه روزها درعلف چرا و غیر ذالك گرفتار قشون دولتی میشدند مکرر شنیدم که می گفتند که اگر اردو فردای همان‌روز اقدام بجنگ کرده بود کارها یکسره و تمام شده بود ومع‌ذالك اینتفاصیل رؤسای قشون صلاح درتوقف اردودرآن‌یورت‌ندانستند وآن‌اوبه‌را بحالت خود گذاشته روزنوزدهم ازآنجا بطرف‌قلعه مروحرکت کردند روزبیستم شهرذی حجةالحرام یکفرسخ مسافت طی کرده شب را در یورت مشهور بسه سمندوك توقف کرده از آنجا حرکت کرده بیرون قلعهٔ مرو که کنار رودخانه ایست که از رودشهد جدا می‌شود و بقلعه مرو می‌آید محل‌توقف‌اردوی دولتی‌شد وپنجروز درهمان بیرون قلعه توقف شدلیکن‌در همان‌روز که ظاهرقلعه‌مرو مضرب‌قشون دولتی‌شد ازهرفوجی پنجاه‌نفربجهت محافظت و نگاهداری قلعه‌مرو ماامورشدند ومشغول ساخلو قلعه بودند ودر

این چند روز ترکمانیه شب و روز پنهان و آشکار خود را باردو می‌زدند و حتی‌المقدور در اسیر بردن کوشش می کردند و بطورهای مختلف شب از کنار اردو سرباز را می‌دزدیدند و میبردند مثلا شبها که سرباز میرفت از رودخانه آب بردارد یك‌نفر یادونفر ترکمان از آن طرف آب که نی‌زار بود و خودرا پنهان کرده بودند بدون ساتروعورت ولباس لوط وبرهنه بایك‌تیغ شمشیر خود را بمیان آب می‌انداخت و آهسته از آب می گذشت وقتی که سرباز مشغول آب کردن ظرف یا کار دیگر بود دست او را گرفته بمیان آب میکشید و تاسرباز میرفت فریاد کند و رفقای اوخبر میشدند وازاردو کمك می‌آمد ترکمان بهرجا که‌منظورش‌بود رسیده بود و کسی‌اوراندیده‌مراجعت میکردودرآنشبها همه‌شب‌تاصبح دراطراف اردوهمین هنگامه و گیرداربود. چون‌افواج سمنان و دامغان وعرب و عجم در کنارآب‌چادرزده بودندواغلب از آنهاگرفتار میشدند و از افواج مراغه‌در آنشب‌ها اظهار جلادتی‌شدچند نفر سرباز روز در کنار آب که کسی ایشان را نمیدید بسخو کردند وقت آمدن‌ترکمانها که دوسه نفر از ایشان را اسیرومقتول کردند.

یادداشت مجله

آقای علی‌اکبر سرفراز رئیس هیأت علمی و کاوشهای بیشاپور مقاله ای دربارهٔ نتیجه ثمربخش کاوشهای خود برای درج درمجلهٔ بررسیهای تاریخی ارسال داشته‌اند. دراین مقاله یکی از جالبترین نقوش برجستهٔ ساسانی برای نخستین بار معرفی میگردد .

بررسیهای تاریخی از ادارهٔ کل باستانشناسی که موافقت خود را بادرج مقالهٔ مزبور اعلام داشته اند سپاسگزاراست وموفقیت هرچه بیشتر نویسندهٔ ارجمند ودانشمند آنرا آرزومند است .

بررسی های تاریخی

کشف

یکی از مهمترین نقوش برجستهٔ جالب توجهٔ دورهٔ ساسانی

بقلم

علی اکبر سرفراز

«دکتر در باستانشناسی»

هیئت حفاری علمی باستان-شناسی ایران درشهر باستانی بیشاپور[1] قریب‌سه‌سال‌است که عملیات اکتشافی خود را در زمینهٔ علمی و تحقیقاتی دورهٔ تاریخی ساسانی در این منطقه شروع نموده است.

هیئت مذکور تا کنون موفق شده‌است قسمتی‌ازحصار و برج و باروی مستحکم این شهر قدیمی را که بامر شاپور اول ساسانی بنا گردیده است ازدل خاك خارج کند.همچنین هیئت‌اعزامی درحوزهٔ‌این‌مکان ضمن مطالعات و بررسی خود موفق گردید یکی از مهمترین نقوش برجسته زمان ساسانی را که بر قطعهٔ سنگی عظیم

۱- نام پهلوی این شهروه‌شاپور - به شاپور بمعنی ازکارهای خوب شاپور میباشد.

حجاری شده و در کنار جادهٔ شاهی روزگار باستان قراردارد کشف نماید.

این جاده یکی ازمهمترین راههای عمدهٔ قدیم است که تخت جمشید و استخررا به‌شهرباستانی شوش می‌پیوست و در دورهٔ ساسانی فیروزآباد(گور قدیم) و بیشاپوررا به‌تیسفون مقرسلاطین ساسانی وصل میکرد بدین ترتیب که این‌پایتخت‌ازطریق کرمانشاهان ـ همدان‌به‌خوزستان‌وازآنجا به‌بیشاپور و کرانه‌های خلیج فارس امتداد می‌یافت، این گذرگاه تاریخی شاهدبسیاری ازکشمکش‌های زمان قدیم است، خشایارشا ازهمین راه‌برای حمله به‌یونان استفاده کرد و اردشیر بابکان پس از کسب قدرت محلی در روز ۲۸ آوریل سال ۲۲۴ میلادی تیسفون را مسخر و پایتخت را به‌آن مکان منتقل نمود و پسرش شاپور اول برای جنگ بارومیان وتصرف انطاکیه‌شهرزیبا وثروتمند روم شرقی و پایتخت سوریه در این معبراقدام به لشکر کشی نمود ، ناگفته نماند، از این جاده پیوسته بمنظور کشمکش های سیاسی و قدرت و زور- آزمائی استفاده نمی‌شد بلکه راه مزبور یکی ازطرق تجارتی هم بود . که سوداگران امتعه خود را ازاین گذرگاه باقوام دیگر عرضه داشته و واسطه داد وستد بین این اقوام بوده‌اند ولی درمسیراین جاده باستانی وتلاقی‌چهار راه‌آن که به کرانه‌های خلیج فارس امتداد داشت شهرباستانی بیشاپور حائز اهمیت فراوان بوده وچند نفر ازشاهنشاهان ساسانی مانند شاپوراول -بهرام اول - بهرام دوم وشاپور دوم در تنگ چوگان که متصل به‌این جلگه مصفا است بردل کوهها نقوش خود را حجاری نموده شرح فتوحاتشانرا درمعرض دید عابرین نهاده‌اند و بقـول استخری . در ناحیه شـاپور (بیشاپور زمان ساسانی و صدراسلام) نقش پادشاهان و بزرگان فارس و مـؤبدان و سایر سرداران را بر کوهها نقش کرده‌اند.

البته درزادگاه قوم‌پارسی‌نژادساسانی‌یعنی دراقلیم‌پارس کتیبه‌هاونقوش برجستهٔ زیادی در کوره‌های‌مختلف(تقسیمات ایالت پارس درزمان ساسانی) وجود دارد ولی‌بدون شك‌نقوش برجستهٔ تنگ چوگان ومجسمه عظیم‌شاپور

ر غاری که در حوزهٔ بیشاپور مقر شاپور اول حجاری شده است در زمره
ـاهکارهای حجاری زمان ساسانیان بشمارمیرود و درهمین مکان شاپوراول
مناسبت یادگارفتح و غلبه خود بر والرین امپراطور روم بطور متعدد نقش
ین پیروزی ومجالس شکوهمند از عظمت گذشته تاریخی خود را بر سینه
کوه تنگ چوگان حک نموده است.[۲] این شهرباستانی برطبق ستون کتیبه
داری که بدو خط پهلوی اشکانی وساسانی نوشته شده و هم اکنون در محل
بیشابور موجود است درسال ۲۶۶ میلادی بنا گردیده است(تصویرشماره ۱)
واز جمله شهرهای زیبای زمان‌ساسانی‌است که بمراتب‌ازفیروزآبادبزرگتر
ومهمتر وبرطبق نقشهٔ شهرسازی نقشهٔ آن باسایر شهرهای متمدن آن‌روزاز
جمله شهرهای بیزانس(روم شرقی) رقابت مینماید.

جلگه بیشاپور از نظر سوق‌الجیشی نیز حائز اهمیت تاریخی‌است‌زیرا
حد فاصل بین استان فارس وخوزستان قرارگرفته وچنین بنظر میرسد که
مرکز قدرت وسلطنت محلی پس از فیروزآباد که مقر اردشیر پدر شاپور
بود به بیشاپور منتقل گردیده است. شهر مذکور علاوه بر شرایط مناسب و
اوضاع طبیعی وجغرافیائی که در حاشیه رودخانهٔ شاپور احداث شده است
وجه امتیاز دیگری دارد بدین‌معنی که در کنار جاده شاهی واقع‌شده است.
راهی که فیروزآباد وبیشاپور را در روزگارباستان به تیسفون‌وصل میکرد
تا مکان معروف به سرآب بهرام ۲۰ کیلومتری این محل درجلگه کورك
(جائیکه نقش بهرام را بطورنشسته براریکه سلطنت در برابربزرگان
ساسانی‌نقش کرده‌اند).(تصویرشماره-۲)امتدادمی‌یافت‌وازآن پس‌بعلت‌وجود
باتلاقهای ژرف وغیرقابل عبور از درهٔ مقابل نقش فوق‌الذکر وازتنگه‌ای‌بنام
تنگ قندیل جاده ازگذرگاه کوهستانی‌عبور کرده وبجلگهٔ‌نورآبادممسنی
که برج معروف به آتشکده نور آباد در حوالی آن برافراشته شده بود
می‌پیوست .

۲- یادگار این پیروزی درپنج نقطهٔ پارس بردل کوهها نقش شده است .

تصویر ۱ ـ ستون پاسنگ نبشتهٔ پهلوی اشکانی و ساسانی [illegible] زد
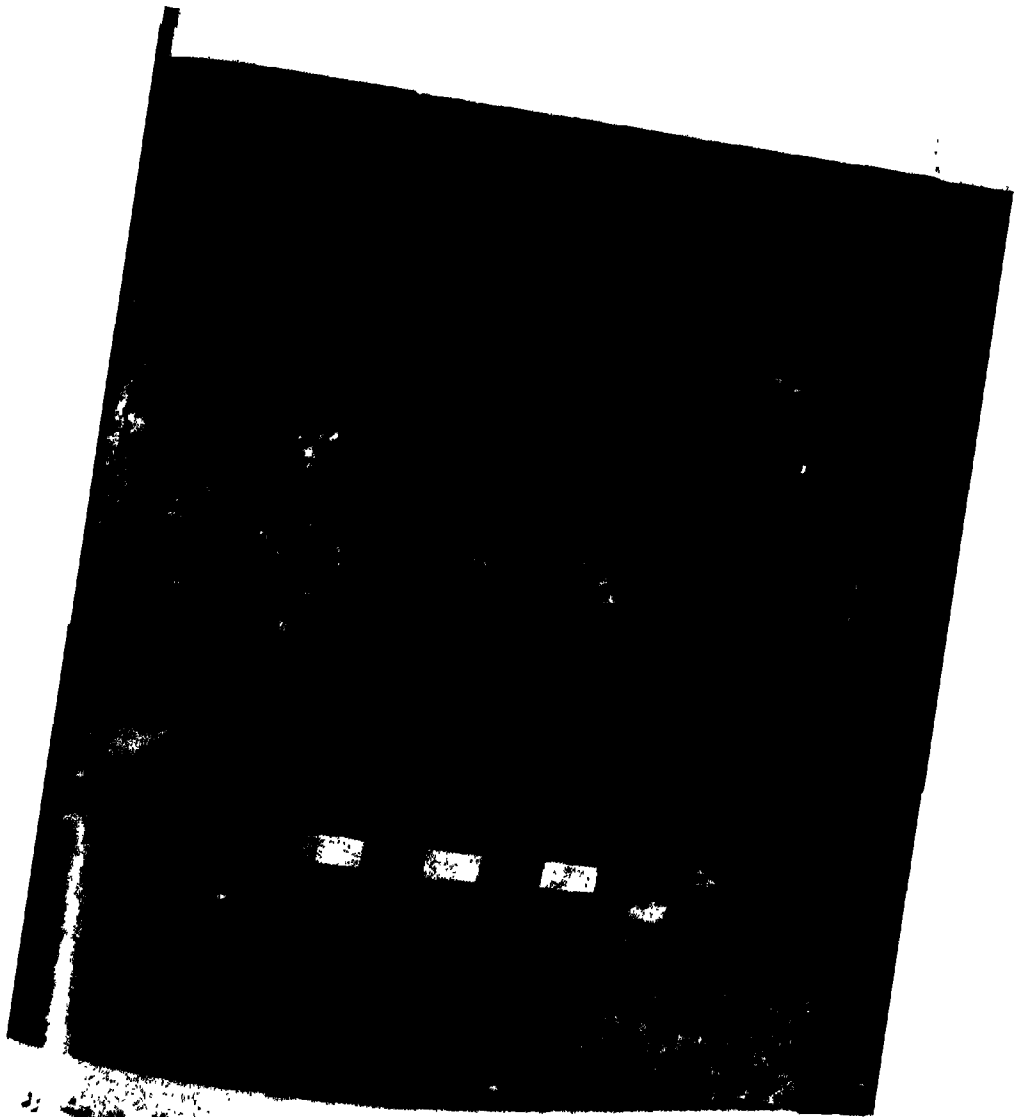
۲ ـ نقش برجستهٔ بهرام برأریکهٔ شاهی در برابر بزرگان در سراب بهرام

این قطعه از راه شاهی که تاکنون ناشناخته مانده بود بمنظور عبور ارابه هاجاده سازی شده بود وهنوزهم آثار حاشیه وجدول بندی راه قدیم که با سنگ‌چین‌های مرتب ومنظم بوجود آمده است بچشم میخورد ودر کنار همین جاده و درون همین تنگ است که یکی از نقوش باعظمت دوران ساسانی حجاری گردیده وهیئت کاوشهای باستان‌شناسی در بیشاپور چنین می‌پندارند که توفیق کشف آنرا یافته است [۳].

نقش برجسته تنگ قندیل در کنار سرچشمه زیبائی که هنوز هم جریان دارد مشرف باستخری عمیق و بزرگ قدیمی بشکل مکعب بابعاد ۱۲×۱۲ و بعمق ۵ متر واقع شده است در دامنه این تنگ که مشرف بجلگه وسیع کورك میباشد آثار خرابه های قدیمی که از این مخزن آب بهره گیری مینمود مشاهده میشود ودر ارتفاعات آن بقایای بسیاری از دخمه‌های دورهٔ ساسانی وجود دارد.

کیفیت این نقش برجسته که بصورت نیمرخ نقش گردیده ازنظرهنری الهامی است از سنت گذشتگان، وقار وسکون وآرامش نقش مارابیاد نقوش برجسته دورهٔ هخامنشی می‌اندازد که در این سرزمین بنیانگزار شاهنشاهی عظیمی شدند وهنر وپدیده فرهنگ را بدنیای علم و ادب عرضه نموده‌اند و از طرفی ملاحظه میشود که هنر ساسانی در این نقش برجسته جانشین هنر پارتی است بدین معنی که نفوذ غربی را بهر شکلی که باشد چه از نظر فرم پوشش وچه‌از نظر حرکات موزون‌بطوری‌باهنر اصیل ایرانی تلفیق‌نموده‌اند که جنبهٔ هنر ملی بخود گرفته است شکی نیست که در گذشته اقوامی که با یکدیگر مراوده و ارتباط داشته اند هنر آنها در یکدیگر نفوذ متقابل مینموده است‌وتمدن هنرساسانی‌نیز که‌در کشمکش‌های‌سیاسی وزورآزمائی دورهٔ تاریخی بسیاری از نکات هنری تمدن‌های غربی راپذیرفته است باقوه

۳ــ چنانکه دربارهٔ این‌نقش پیش از این اطلاعی یا تصویری انتشار یافته باشد راهنمائی برای استفاده ازآن موجب نهایت سپاسگزاری خواهد بود .

خلاقه خود آن پذیرش هنری را طوری دگرگون نموده است که بصورت یك اثر ملی جلوه گر شده است وما مظاهر وجلوه‌های این آثار هنر ملی را در تمام شئون هنری از قبیل : معماری ، فلزکاری ، حجاری، گچ بریهای دورهٔ ساسانی مشاهده مینمائیم ولی دراین‌میان هنرمجسمه سازی وحجاری نقوش‌برجسته بنحو مطلوبی پیشرفت وخودنمائی میکند وهمچنانکه گذشت شاهکار این‌فن وهنررا در مجسمهٔ عظیم غار شاپور که بیش‌از ٦ متر بلندی آن است ملاحظه مینمائیم . وانگهی نقوش برجسته این زمان را درحقیقت میتوان مجسمه نامید زیرا برجستگی‌آنها مخصوصا از نظرحجم و بعدکاملا بطور مجرد ومستقل بنظرمیرسد.

با توجه به‌آنچه گذشت این‌قبیل نقوش برجسته را با هیچیك از دوران تاریخی نمیتوان مقایسه نمودوازهرلحاظ برسایر حجاری‌های گذشته برتری وارد وباوجودیکه ظرافت وخلق هنری آنها بپایه زمان هخامنشی نمیرسد مع‌الوصف حجاری این‌دوره را میتوان دنبالهٔ هنرحجاری هخامنشی دانست. نقش‌برجسته تنگ قندیل برروی‌قطعه‌سنگ عظیم ودرلوحه‌ای‌مستطیل‌شکل بابعاد ۲۷۵ سانتیمتر (طول) و ۲۱۲ سانتیمتر (بلندی) بشرح زیر حجاری شده است .(تصویرشماره ــ ۳)

الف . نقش برجستهٔ شاهنشاه ساسانی در وسط که بنا به سنت شرقی از سایرافراد این‌نقش بلندتروبلندی قامت شاه باتاجی که برسردارد ومتأسفانه دراثر مرور زمان وتأثیر باد و باران کنگره‌های‌آن نامشخص است ۲۲۰ سانتیمتر میباشد که تمامی ارتفاع نقش راگرفته است وشاید یکی ازعلل نامشخص بودن تاج شاهی که از جمله مشخصات پادشاهان ایندوره است همانا محدودیت بلندی لوحهٔ حجاری است که بعلت وضع‌طبیعی و کوتاهی تخته سنگ تمامی نقش‌آنطور که باید وشاید بخصوص تاج مزبورحجاری نشده است باوجود براین آثار وعلائم محو شده‌ای برروی پیشانی سنگ و محاذی کلاه‌شاه وجود دارد که محتملا کنده‌کاری مختصری‌از کیفیت کنگرهٔ

تصویر ۳ ـ نقش برجستهٔ تنگ قندیل مکشوفه توسط هیئت حفاری بیشاپور

ـاج میباشد . شاهنشاه ساسانی دراین نقش دارای گردن بندی ازدانـه‌هـای
ـرواريد بوده‌بصورت نیمرخ وبحالت ایستاده نقش شده است ، نیم‌تنه تنگی
ـوشیده که چین‌های‌آن تابالای زانونمایان است وبرروی‌آن شنلی دارد که
ـعلت بازبودن دکمه‌های‌آن که‌برروی سینه قراردارد وزش بادآنرابه‌اهتزاز
ـدرآورده است وباز بودن دکمه‌های شنل خود یك نشانه آزادگی ورهائی
ـزقیود رسمی دراین نقش‌است که شاه توفیق‌آنرا یافته‌است (تصویرشماره۲)
ـشلوارشاه ساسانی‌شلوارچین‌داری‌است که‌تاساق پای‌اورامیپوشاند (شتانگ)
ـهمچنین کفش بندداری بپادارد که‌بر گه‌های پهن‌آن برروی کف نقش بطور
چپ وراست روی هم قرار گرفته و با دست چپ قبضهٔ شمشیری را که بطور
حمایل باتسمه‌های چرمی‌آویخته شده است نگاه‌میدارد و دستهٔ شمشیر در
محاذی کمر و روی کمربندی است که بـا دوقلاب محکم شده است .

پـای چپ تقریباً یك حالت آزادگی دارد وهیکل ورزیـده ومتناسب
شاهنشاه ساسانی در البسه سلطنتی دارای ابهت وسطوتی زاید الوصف است
موهای شاه که برپشت جمع شده روی شانه‌ها را می پوشاند ـ نواری که از
حلقهٔ مدوری گذرانده شده است (ودرتصویرچندان روشن نیست) ومربوط
به البسه وتاج سلطنتی است درپشت سرملاحظه میشود ، شاه رو به ملکـه
طوری ایستاده که با دست راست درحال گرفتن گل لاله یا ساغری است کـه
ملکه به او تقدیم میدارد و درچنین وضعی شاهنشاه ساسانی چشم به ملکـه
دوخته وکاملا متوجه اومیباشد .(تصویرشماره ـ ٤)

ب ـ روبروی پادشاه وسمت راست اوملکه‌باقامتی‌متناسب که دراین‌نقش
به‌بلندی ۱۹۲ سانتیمتر یعنی درحدود ۸ سانتیمتر ازقامت شاهنشاه کوتاه‌تر
نشان داده شده است دیده میشود که تاجی برسر دارد بوسیله نوارهای این
تاج موی سر که‌بشکل دم‌اسبی درپشت حلقه شده‌است باروبانی گره‌خورده
ونوارهای پهن‌آن کاملاآشکار است . دانه‌هائی ازمروارید درشت زینت‌بخش
گردن ملکه‌است که درحالت ایستاده روبه‌شاه درحال تقدیم ساغراست ولی

ست چپ او آنطور که باید وشاید مشخص نیست اما شیئی را در بغل دارد
ه اگر هدیهٔ شاه به ملکه نباشد احتمالا پیکره یاظرفی مربوط به‌ساغر است.
اس چین‌دار بلندش که تاپائین پا افتاده‌ازحریری نازك ترتیب‌یافته زانوهای
لکه اززیراین پیراهن حریر لطیف کاملا هویداست شنلی برروی این پیراهن
یده میشود که درقسمت روی شانه‌ها نمایان نیست ولی از کمر به پائین در
ثر وزش باد چین خورده وباهتزازدرآمده است کمربند لباس درقسمت‌جلو
دارای گره‌ای است که‌دوبر گه‌های‌آن‌آویزان‌شده است.(تصویر شماره-۵و۶)

ج . شخصی که درسمت راست‌تصویرودرپشت سرشاهنشاه ساسانی دیده میشود در حالت ایستاده بوده و با دست راست حلقهٔ سلطنتی را نگهداری میکند ومشخصاتی دارد که از نظر لباس و شمشیر وطرز ایستادن وهیئت جسمانی باشخص شاهنشاه قابل مقایسه است . منتهی تصویر مزبور درحدود چند سانتیمتر بنا به سنت هنری این عصر کوچکتر ازقامت پادشاه نموده شده است . لباسی که‌برتن دارد بامختصر اختلافی نظیر لباس شاه ساسانی‌است یعنی‌نیم‌تنه‌تنگی پوشیده که‌برروی‌آن شنلی دارد وشیوهٔ حرکات وی‌بصورت نیمرخ ودرحالت ایستاده شبیه شاه است که با دست راست حلقهٔ فره ایزدی ونشانهٔ سلطنت را درپشت سرشاه نگهداشته وبادست چپ قبضهٔ شمشیری را که‌باتسمه‌های چرمی‌حمایل شده گرفته است این‌شخص دارای بدنی ورزیده وباابهت است شنل اورا نیزنسیمی که ازسمت راست وزیده مانند سایرنقوش این صحنه بحرکت درآورده است وشتالنگ اوتاساقه پارا پوشانده و کفش بندداری برپا دارد که دوبرگه‌های آن درروی کف زمین افتاده است . نقش مذکور بجای گردن‌بند مروارید، طوقی ساده وپهن که محتملا ازطلامیباشد گردن دارد . گیسوان بافته اورا نوارهائی که چین‌هایش تمامی پشت سر گرفته پوشانده است . کمربند او با دوقلاب مدور برروی کمرمحکم ... متأسفانه بعلت‌آهکی بودن نوع‌سنگ ونفوذآب قسمتهای حساس

تصویر ٥ ـ قسمتی از بدنه وبساک و روبان و گردن‌بند ملکه آذر آناهیتا

(١٢)

تصویر ۶ ـ نمای قسمتی از پوشش ملکهٔ ملکه‌ها در نقش برجستهٔ تنگ قندیل

ازاین نقش محوشده که ازمشخصات کامل آن میکاهد وازآن جمله است قسمتی ازپاهای شخص نگهدارندهٔ حلقه فره ایزدی .

بلوجود براین ازمطالعه این نقش برجسته چنین استنباط میگردد که ازنظر مقایسه ومشابهت باسایر نقوش پادشاهان نخستین ساسانی (فی‌المثل مراسم تاجگذاری اردشیر در نقش رجب نزدیك تخت جمشید یا نقش رستم در کنارقبورسلاطین‌هخامنشی) که‌پادشاه‌واهورمزداهردوسواربراسب‌میباشند ودرعین‌حال دارای‌لباسی‌متحدالشکل‌بوده واردشیر برای گرفتن‌فره‌ایزدی که نشانهٔ‌سلطنتی‌است درمقابل‌اهورمزداقرار گرفته‌وباحجاری‌نقش‌برجسته‌شاپور اول‌در نقش رجب که حاکی ازجلوس این پادشاه‌است ودرحال گرفتن حلقه سلطنتی از خدای بزرگ اهورمزدا است شاه دارای تاج مخصوصی بخود و اهورمزدا نیز دارای تاج کنگره‌ای‌است ولی درنقش برجسته تنگ‌قندیل که ذکرآن گذشت علاوه‌برآنکه وضع کلاه یا تاج شخص ایستاده در پشت سر شاه مشخص نیست‌مشاهده میشود که باگرفتن حلقه فره ایزدی‌با ایماواشاره بنقش‌وسط که‌شخص شاه‌باشد تفهیم‌مینمـاید که این‌شخص‌شاه است .درنقوش تشریفاتی فوق‌الذکر شاه بعنوان احترام نسبت به خدای بـزرگ با بلند کردن انگشت سبابه به‌اهورمزداادای احترام مینمـایند ، ودراین‌نقش‌چنین نیست بنابراین میتوان استنباط کرد که دراین‌صحنه شخص مذکوراهورمزدا نیست وامکان‌دارد که یکی از نجبا و بـزرگـان باشد چنان که در زمان ساسانیان نقش نزدیکان وبزرگان ونجبا در حجاریها مرسوم بوده است اما این گونه اشخاص نزدیك بشاه از داشتن حلقه‌های گیسوی‌مجعد نظیر موی شاه برخوردار بوده‌اند وکیفیت چنین نقوش را در نقش‌برجسته بیشاپوردر تنگ‌چوگان ملاحظه میکنیم که پنج‌سوار با مـو های مجعد پشت‌سرشـاه بلافاصله قراردارند ویقیناً از صاحب‌منصبان عالی‌قدر یا بزرگان و نجبای نزدیك‌میباشند در صورتیکه در نقش‌برجسته تنگ قندیل چنین وضعی‌برای شخص ایستاده درپشت‌سرشاه وجود نداردیعنی فاقد حلقه‌های گیسوی‌مجعد

بنابراین اگر از نزدیکان بلافصل شاهی نباشد که نیست بدون شك از
بانیست که در چنین صحنه تاریخی حضور یافته است و در این صورت
توان تصور کرد که این شخص دارای مقامی ارجمند و همطراز با مقام اهورمزداست
که حامل فره ایزدی و نشانهٔ سلطنتی است وجنبهٔ مذهبی بیش از خصوصیت
خانوادگی او و نزدیکیش بشاه اهمیت دارد و مسلماً چنین شخصی دارای
اقتداری عظیم بوده است که بایددر کلیهٔ مواردوزندگی خصوصی افرادمداخله
داشته باشد ویقیناً توجه‌ها بمردی مذهبی معطوف میشود که از خدمات فوق
برای استحکام دین زردشت و موفقیت‌هایش بحث شده واز صداقت و دیانتش
سخن بمیان آمده است و پادشاهان ساسانی که از ابتدا به روحانیون زرتشتی
گرویده و برای آنها احترام خاصی قائل گردیده‌اند بنیاد سلطنت وحکومت
خودرا برپایه دینی ملی گذاردند و چنین همبستگی تا آخر شاهنشاهی ساسانی
مشاهده میشود بنا براین احتمال دارد که شخص مذکور در این نقش کرتیر
موبدان موبد زمان شاپور باشد که درهمه حال شاپوررا یاری نموده است وبنابه
سنگ نبشته‌های او نامش که لقبی بیش نیست همنام اهورمزداخدای یکتا قلمداد
شده است چنانکه ضمن معرفی خود در کتیبه کعبهٔ زرتشت[4] مینویسد من کرتیر
موبدان موبد خدایگان شاپور شاه شاهان راستگو و درستکاربوده‌ام من به
خداوند ، بشاپور شاه‌شاهان برای وظایف مذهبی در دربار اقدام کرده‌ام ،همه
جا درتمام قلمرو حکومت شاپور واین بدستور شاپور بود و شاپور بمن نام
کرتیر موبدان موبد داد که همان نام اهورمزدا خدای یکتا است در جائی
دیگر میگوید بخاطر وظایف مذهبی مقتدر وشکوهمند بمن کرتیر موبدان
موبد داد که همان نام اهورمزدا خدای یکتا بود ولی در آن زمان در تمام
کشورهای تابع مرا موبدان موبد و قاضی کرد وانجام مراسم آناهیتا را بمن
سپرد ومرا ریاست واقتدار بخشید نگاهی بمتن سنگ نبشته مهم کعبهٔ زرتشت
در نقش رستم و گفتار کرتیر مقام ومنزلتی را که این موبدان موبد داشته است

۱ــ واقع درنقش رستم .

کاملا روشن‌میسازد بخصوص که کرتیر از روحانیون متنفذی است که در زمان پنج‌پادشاه اولیه ساسانی یعنی‌اردشیر - شاپوراول - هرمزاول- بهرام‌اول - بهرام‌دوم را نموده است و خدمات صادقانه اومورد تـائید شاهنشاهان بعدازشاپور نیز واقع‌شده وبدرجات‌عالی‌تری‌ارتقاء یافته است .

چنانکه ازمتن کتیبه کعبهٔ زرتشت در این باره مستفاد میشود بوی در زمان بهرام‌عنوان نجات‌دهندهٔ روح بهرام اعطاء شده ودر زمان بهرام‌دوم مقام روحانی موبدان‌موبد وقاضی کل مملکت بعلاوه ریاست کل معبدآناهیتارا که روزگاری جد شاهنشاهان‌ساسانی یعنی ساسان افتخار آنرا داشت کسب نموده‌است در کتیبه دیگر نقش رستم درپشت سرنقش شاپور ووالرین‌خودرا کرتیر موبدان‌موبد حاکم ومدیر فارس ورئیس ضرابخانه معرفی میکندبا این‌وصف بنظر میرسد که‌دراین صحنه نقش‌میانی مربوط بشاپوراول وشخص حامل فره‌ایزدی همان کرتیر باشد که در سایر کتیبه‌های نقش رستم حضور دارد وانگهی از اقتدار و سلطه روحـانیون زمـان ساسانی همین بس که پادشاهان نخستین مانند اردشیر و شاپور توانسته‌اند بدون مداخلهٔ روحـانیون ، ولیعهد خـود را تعیین نمـاینـد و انتخـاب ولیعهد سایـر پـادشاهان ساسانی (باستثنای یکی دو نفر دیگر) بنا برأی و تصمیم و تصویب موبدان بزرگ وسپهبد و رئیس دبیران بوده است . بدون شك در تاریخ‌سلسله ساسانی‌هیچ‌یك‌ازموبدان موبدازنظراختیارات وقدرت وخدمات اجتماعی ودینی بپایه کرتیر نرسیده است اویکی ازموبدان بزرگ است که دربنیانگزاری آئین زردشت ووحدت این‌دین ملی شاپوررا یاری ومعاضدت نموده است. ومحتملا همین کرتیربوده است که پس‌از ۹سال علاقه‌ودلبستگی شاپوررا از مانویت برطرف وموجبات گریز مانی را ازایران فراهم ساخته و شاپور را واداشته است که مطالبی برعلیه مانویت منتشر نماید و یقیناً این منظور باکوشش ومساعی زیاد توأم بوده‌است که کرتیر درپایان معرفی خود درکتیبهٔ کعبهٔ زرتشت مینویسد از همان آغاز برای خشنودی روح خودم و

ای خدایان وبرای شاهان رنج‌بردم وناکامی کشیدم آتشکده‌هاوروحانیون بزرگ داشم وبحق ومقام خود رساندم.

دراین صورت حضور موبدان موبد . قاضی کل مملکت . سرپرست کل مبد آناهیتا حاکم ومدیر فارس . رئیس ضرابخانه و همنام اهورمزدا دراین نش برجسته بدون شك حاکی ازیك واقعه تاریخی است که دراین گذرگاه درحوزه شهرتاریخی بیشاپور اتفاق‌افتاده است هرچند موقعیت مکانی تنگ ندیل طوری نیست که بتوان گفت در این مکان این حادثه بوقوع پیوسته است ولی باتوجه به‌نزدیکی نقش باشهر بیشاپور و ارتباط آن با سایر نقوش برجسته تنگ چوگان که همگی حاکی از پیروزی وعظمت وافتخار است میتوان ارتباط آنرا بایکی ازحوادث تاریخی شاپور ازجمله ضیافت وپیوند زناشوئی و یا مراسمی که حضور ملکه و کرتیر در آن ضروری بوده است دانست جائیکه کرتیر در کتیبه کعبهٔ زرتشت میگوید ازدواج را من قانونی کرده‌ام .

بطوریکه میدانیم درنقوش برجسته هخامنشی نقس ملکه دیده نمیشود ولی در حجاری‌هـای ساسانی مقام زن بصورت الهه ناهید و فرشتهٔ پیروزی (نیکه) ویابشکل عادی وطبیعی خود عرضه‌شده است چنانکه درنقش رستم مراسم تاج گذاری نرسی توسط ناهید که فره ایزدی را باو میدهد حجـاری شده‌است و درحجاری دیگر درهمین مکان در کنار تاج گذاری اردشیر اول تصویری از بهرام وملکه وجود دارد و درروی سکه‌های بهرام علاوه برنقش شاه نقش ملکه که گاهی ولیعهد هم درآن حضور دارد مشاهده میشود و در کتیبه سرمشهد که‌بهرام درحال کشتن شیری‌است‌تصویری ازملکه وجوددارد که‌برخی آنرا الهه‌ناهید میدانند[۵] برروی‌بعضی‌ازسکه‌های زمان ساسانی‌نقش ناهید ضرب شده‌است وهمچنین درطاق‌بستان‌الهه‌ناهید که‌سبوئی‌دردست دارد

۵ـ درمحل برم‌دلك فارس نقشی از بهرام وملکه وجود داردکه شاه‌گلی رابملکه هدیه میکند یقیناً این نقش تقلیدی از نقش برجسته تنگ قندیل میباشد ولذا تصور می‌شودکه نقش تنگ قندیل نیز مربوط به بهرام باشد ولی باحتمال به یقین نقش شاپور است .

در طرف راست خسرو پرویز بصورت ایستاده حجاری گشته است ، سکه‌های پوراندخت و آذرمیدخت ملکه‌های ساسانی نیزدال براهمیت مقام زن در دربار ساسانی است اماتاکنون نقشی از ملکهٔ شاپور اول پادشاه مقتدرساسانی بدست نیامده و آنچه مسلم است نقوش زنان درباری را در این زمان باجامه‌های بلند و بساکهای گل برسرنشان داده‌اند که زینت بخش قصور سلاطین ساسانی بوده است .

ازطرفی ازمتن کتیبه کعبه‌زرتشت بانام ملکه‌شاپور اول که بعنوان ملکه ملکه‌ها ذکر شده‌است بنام آذرآناهیتا آشنائی داریم و کرتیر موبدان‌موبد دوآتشکده یکی بنام نیک‌نام شاپور ودیگری بنام‌آذرآناهیتا ملکهٔ ملکه‌ها دایر نموده است[٦] ضمن عملیات اکتشافی شهر تاریخی بیشاپور توسط هیئت باستانشناسان فرانسوی در سی سال قبل یعنی ۱۳۱۹ شمسی در قصر شاپور موزائیکی از تصویر یک زن درباری که شاخه‌ای گل در دست و بساکی در سر ولباسی بلند برتن دارد بدست آمده‌است (تصویر شماره ۷) که‌هم‌اکنون زینت‌بخش موزه ایران‌باستان میباشد وازمقایسه‌آن بانقش برجسته مکشوفه تنگ‌قندیل چنین استنباط میشود که از نظرتناسب اندام وبساک وآرایش‌مو و طرز لباس نقش برجسته‌تنگ قندیل‌مربوط به‌آذر آناهیتا ملکهٔ‌ملکه‌های شاپور اول‌است و عکس آن نیز صادق‌است یعنی تصویر زن‌درباری مکشوفه نیزملکهٔ ملکه‌هاست و دراین صورت‌در تصویر شخص پادشاه که شاپور اول دومین پادشاه ساسانی است جای شکی باقی نمی‌ماند و باین ترتیب

٦- احتمال دارد آتشکده بیشاپور که درآن نیایش آب وآتش‌دریک مکان جمع‌شده است مربوط به ملکه آذرآناهیتا باشد .

حجاری مورد بحث بین سال های ۲٦۰ و ۲۷۳ نقش گردیده است [۷] .

هیئت حفاری علمی بیشاپور چنین می‌پندارد که باکشف این اثر هنری ارزنده موفق به‌معرفی یکی‌ازبهترین آثار دوره ساسانی‌میگردد وتاآنجا که اطلاع‌دارد نقش‌مورد بحث تاکنون ناشناخته بوده استواسم محلی هم‌ندارد بدین لحاظ هیئت پیشنهاد مینماید نقش نامبرده بمناسبت مکانی که در آن حجاری بعمل آورده است بنام‌نقش برجسته تنگ‌قندیل خوانده‌شود واگر درباره آن‌قبلا اطلاعی و اشاره‌ای در کتابها و نشرات باشد طبعاً بنامی که پیش‌از این‌نامیده و شناخته شده است‌خوانده میگردد. این اثر هنری فاقد کتیبه‌است ارزش هنری و شکوه و جلال بدیع آن شاید بعلت وجود ملکه ملکه‌ها آذرآناهیتاطوری است که خشونت کار هنرمندان بسیاری از نقوش ساسانی درآن دیده نمی‌شود وشیوه حجاری برجسته بنحوشایسته‌ای‌تلطیف گردیده و بزمی شادمانه بوجود آورده است و مخصوصاً حرکت موزون اندام ملکه که بشکل موقرمجسم شده وسایر حرکات‌وی نقوش این‌مجلس را بطوری تحت تأثیر قرار داده است که شاهنشاه ساسانی باهمه ابهت‌وعظمتش حرکات‌مطلوب خودراهماآهنگ بانقش‌ملکه‌ساخته‌است وصحنه‌های دل‌فریب آن نه‌تنها ناقض گفته‌های مارسیلنوس مورخ رومی (۳۳۰-٤۰۰ میلادی)است که میگوید ایرانیان فقط‌مناظر جنگ و خون ریزی رانقاشی‌میکنند. بلکه دقت و لطافت روح‌انگیز این نقش طوری‌است که هنرمندحجار بصورتی بس هنرمندانه از عهده آن برآمده‌است و موجبات بیشتر تلطیف صحنه رافراهم نموده وچنان ظرافت و روحی به‌نقش بخشیده است که نظیر آن در صحنه شکار یاپیروزی و اعطای‌منصب نیست‌بلکه‌سکون وآرامش‌و روحانیت‌نقش

۷ ــ تاریخ پایان شهر سازی بیشاپور در سال ۲٦٦ میلادی بوده و تاریخ پیروزی شاپور بروالرین در سال۲٦۰ میلادی میباشد که قدیمی‌ترین‌آثار حجاری درتنگ چوگان است بنابراین اگرهمزمان بااین تصاویر نقش مذکور صورت‌نگرفته‌باشدیقیناًازنظررابطه تاریخی باتاریخ پایان شهرسازی بیشاپور مرتبط میشود .

تنگ قندیل بیننده رابیاد نقوش زمان هخامنشی و گفته مورخ معروف انگلیسی سرپرسی سایکس می‌اندازد که میگوید سلاطین ساسانی شکوه وجلال سلطنت هخامنشی را تجدید نموده و یك فصل برجسته و درخشانی بر تاریخ ایران افزودند .

تصویر ۷ ـ کاشی موزائیك یکزن درباری مکشوفه ازعملیات حفاری سال ۱۳۱۹ در بیشاپور

(۲۰)

تصرف بصره بدست ایرانیان

در زمان شهریاری زند

تجلم

سروان محمد کشمیری
(فوق لیسانسیه در تاریخ)

تصرف بصره بدست ایرانیان

در زمان شهریاری زند

بقلم

سروان محمد کشمیری

(فوق لیسانسیه در تاریخ)

برای آنکه بتوان نبرد بصره را درزمان کریم‌خان زند تشریح نمود نخست ضروری است کـه تجزیه و تحلیلی منطقی و جامع از عوامل مشخصه‌ای که باعث این جنگ گردیـد بیان شود. مسلم است کـه تمام این علل و ممکنات همه بیك نسبت در پیدایش نبرد یکسان و همانند نبوده‌اند وبراثر پایداری یاناپایداری هر- یك ، تـأثیر آن نیز گوناگون بـوده است . سنجش این تفاوتها کار بس‌دشواری است معهذا در این مقاله کوشش میشودارزشهای این علل را بامعیار های دقیقی تجزیه وتحلیل‌نمود . تاشرایط و اوضاع و احوالی که تحت آن مقتضیات،چنین جنگی پدیدآمد

برخوانندگان ارجمند مجلهٔ بررسیهای تاریخی بخوبی روشن گردد.

اول - عدم اجرای تعهد والی بغداد و بصره

خودخواهی، جاه‌طلبی وحس افزون‌طلبی اگر در وجود شخصی که مصدر امری در یك جامعه باشد جمع گردند گاه باعث حوادث بزرگی خواهند شد وازبهترین نمونه‌های تاریخی اثبات آن، اقدامات عمرپاشا والی بغداد و بصره میباشد که عاقبت منجر به لشکر کشی ایران بطرف بصره وتصرف آن شهر گردید.

نخستین اختلافی که بین این شخص و دولت ایران بوجود آمد بر سر جماعت بنی کعب بود[۱] باید گفته شود که دولت عثمانی بنی کعب را تبعه خودمیدانست وازآنها انتظارداشت که ضمن اطاعت، مالیات‌خودرا به‌نماینده آن‌دولت یعنی حاکم‌بغداد و بصره بپردازند ولی کعبیها در این زمان قوی شده‌بودند زیرا زندگی عشایری، حرکت وفعالیت مداوم، دست و پنجه نرم کردن باناملایمات، خصوصیات لازمه رابرای سرکشی درآنها مجتمع نموده بود. آنها نه‌فقط بحکام عثمانی مالیات نمیدادند بلکه‌درخشکی و دریانیز باتباع آنها آزار میرساندند و اموال آنها را چپاول میکردند. درفارسنامه ناصری آورده شده که کعبیها.... چند کشتی کوچك وبزرگ رافراهم آورده برمترددین دریای فارس ولنگرگاه بصره بی‌اعتدالی مینمودند..... »[۲]

برای سرکوبی این‌طایفه پاشای بغدادو بصره دو مرتبه بالشکری فراوان برآنها تاخت‌ودرهردودفعه نتوانست کاری‌ازپیش‌ببرد وبدون‌اینکه نتیجه‌ای عایدش گردد ناچار بمراجعت شد.[۳]

حمله‌دوم والی بغداد و بصره‌در سال ۱۱۷۶ هجری قمری انجام‌شد ودر

۱- برای آگاهی بیشتراز بنی کعب وکارهائی که این‌طایفه انجام‌دادندبه کتاب تاریخ پانصدساله خوزستان تألیف کسروی مراجعه شود.

۲- تاریخ فارسنامه ناصری تألیف حاج‌میرزا حسن‌حسینی فسائی صفحه ۲۱۵

۳- کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان ص۱۵۵

ن سالهاست که کریم‌خان‌زند توانسته بود بر گردنکشان داخلی فائق آید
رت حکومت خود را بسط دهد . والی بغداد و بصره در این هنگام بفکر
و که توسط خان زند کعبیها راسرکوب و تنبیه نماید لذا پیام دوستانه‌ای
ی کریم‌خان ارسال داشت و ازخان‌زند تقاضا نمود که جماعت کعبیهارا که
آن زمان به هیچیك از دولتین ایران و عثمانی توجه و اعتنائی نداشتند
مرتباً به بندرگاهها حمله می‌نمودند سرکوب نماید.

بنی کعب در این هنگام در این طرف مرز یعنی در ایران بسر میبردند و بنا بگفته
ؤلف گیتی گشا «شیخ سلمان بنی کعب ازباجگذاران مرز وبوم روم[4] بودند
که بعد از نادرشاه بعلتی از والی بغداد و بصره آزرده خاطر شدند وبادوهزار
خانوار از کعب ازشط العرب عبور کرده ودرخطه دورق مسکن گزیدند . .»[5]

نامه والی بغداد و بصره بدست شهریار زند رسید. کریمخان که مطیع کردن
طوایف لرستان و خوزستان مخصوصاً بنی کعب را لازم میدید این تقاضا را
پذیرفت بخصوص که خودنیز قبلا چندبار بزبان آورده بود قصد تأدیب آن
طایفه را دارد ولی چون کعبیها چندان متعرض اتباع ایران نمیشدند تعجیلی در این
امر نداشت . تااینکه محمدآقای سلام آقاسی بانامه عمر پاشا والی بغداد وارد
شد در این نامه نوشته شده بود .

« چون شیخ سلمان از جمله بادیه نشینان کشور روم که
بمحال دورق منتقل گشته و بهیچیك از دولتین اعتنائی
ندارد و دست تاراج برمترددین بحر[6] وساکنین بصره و
توابع گشوده ، بندگان خدا را با طرق مختلف آزار
میرساند ، هر گاه شهریار ایران برای تأدیبش اقدام نماید،

۴ـ غرض عثمانی است.

۵ـ تاریخ گیتی گشا تالیف محمدصادق موسوی نامی ص۱۲۶

۶ـ غرض خلیج فارس است.

مخارج توقف آن شهریار در دورق و کشتیهائی که لازم باشد، متسلم[7] بصره آماده خواهد کرد[8] . »

کریم‌خان درسال ۱۱۷۷هجری‌قمری بالشکری بطرف‌خوزستان‌حرکت کرد . رئیس طایفه کعب همه‌جا از جلوی‌خان زند فرارمیکرد تااینکه سپاه زند به محل انشعاب رودکارون رسید، در آنجا به کریم خان خبر رسید که شیخ سلمان بدریا گریخته است،برای تعقیب‌او کشتی‌لازم‌می‌بود.

کریمخان به والی بغداد و بصره پیام فرستاد که در اجرای تعهدی که نموده است کشتی و کلیه مایحتاج لازم را در اختیار ارتش ایران بگذارد تابتوان نسبت به تنبیه شیخ سلمان اقدام نمود ولی حاکم بصره فقط دو کشتی خرما جهت آذوقه سپاهیان ایران و یك کشتی زینتی جهت سواری شهریارزندفرستاد واز فرستادن‌غله وسایروسائل موردلزوم کریمخان معذرت خواست‌واظهارداشت که‌درعراق قحطی‌است و بیش‌ازاین‌نمی‌توان‌نسبت بارسال‌خوارو بار اقدام نمودوفرستادن کشتی جهت عبورسپاهیان رانیزبتعویق انداخت .شایدعلت‌اصلی این‌امروحشتی‌بود که‌ازنزدیك‌شدن کریمخان‌به‌بصره در دل‌او ایجاد شده بود .

هرچند کریم‌خان دراین محاربه‌فاتح شد وعلاوه برایجاد نظم‌وامنیت‌در منطقه خوزستان باعث‌متواری‌شدن گردنکشان بنی کعب نیز گردیده بودولی اقدام مزورانه وخدعه‌آمیزوالی بغداد وبصره درعدم اجرای تعهدی که قبلا وعده انجام‌آن را داده‌بود در دل خان زند اثر ناگواری‌باقی گذاشت‌ومیتوان اظهارداشت یکی‌ازعلل‌حمله‌ایران به‌بصره‌همین موضوع میباشد .

دوم ـ ندادن اجازه عبوربه‌سپاهیان ایران

دومین اقدام نامساعدوالی بغداد وبصره‌این‌بود که به‌لشکریان کریمخان

۷ـ متسلم بمعنای حاکم‌است .

۸ـ تاریخ گیتی گشا ص ۱۲۹

اجازه عبور از راه بصره بطرف مسقط وعمان نداد واین امر نیز آتش اختلاف را هرچه بیشتر دامن زد . باید گفته شود خوارج منطقه عمان مانع بزرگی برای بازرگانی ایران با منطقه مسقط بشمار میآمدند این اشخاص بعلت اختلافات مذهبی و کینه شدیدی که نسبت به شیعیان داشتند مکرر مزاحم رفت وآمد کشتیهای ایرانی می گردیدند. کشتیهائی که عازم مسقط بودند ناچار بودند از گذرگاه عمان عبور نمایند تا به مقصد برسند، خوارج عمان درطرفین این گذرگاه توپهائی نصب کرده بودند وچون عرض گذرگاه بیش از یك تیر توپ پهنا نداشت ناچار می بایستی از این خوارج اجازه عبور گرفت وهر کشتی که بدون اجازه آنها میخواست عبور کند باآتش توپخانه کوبیده میشد . کریمخان میخواست که این مانع را از میان برداشته وراه را برای بازرگانان ایرانی آماده سازد و با تصرف سواحل عمان و ناحیه مسقط نظارت درامر بازرگانی خلیج را بخود اختصاص دهد. برای این منظور زکی خان را مأمور کرد وسپاهی دراختیار او گذاشت. این سپاه بر کشتیهائی که اززمان نادر باقی مانده بود و همچنین بر کشتیهای تجارتی که گردآورده بودند سوار شده وآماده نبرد بادشمن گردیدند .دراین میان شخصی بنام شیخ عبدالله که درجزیره هرمز سکنی داشت چون فرزندش را کریمخان بعنوان گروگان درشیراز نگه داشته بود موقع را برای تلافی امر مناسب دید نامه ای به زکی خان نوشت وباو یادآور شد که اگراو را راهنما ومشاور خود سازد تسخیر مسقط وعمان بسیار آسان است . نیروی ایران بسرداری زکی خان به بندرعباس رسید. شیخ به حیله اورا بفریفت[۹] وهنگامیکه لشکریانش دربندرعباس درساحل دریا بودند او را به هرمز بردودربند نمود ، زکی خان هنگامی متوجه گردید که در زنجیر شیخ گرفتار شده بود ودانست که در گرو شیخ عبدالله میباشد تا پسر او از شیراز باز گردد . سپاه زکی خان نیز مدتها در ساحل منتظر ماندند وسرانجام چون سردار خود را گرفتار دیدند متفرق شدند عاقبت بین نمایندگان شیخ عبدالله و کریمخان این توافق حاصل شد که

۹ــ فارسنامه ناصری تألیف حاج میرزا حسن حسینی فسائی ۲۱۷

کریم‌خان فرزند شیخ را آزاد سازد وشیخ نیز زکی‌خان را رها نماید .
امر انجام‌شدو هنگامی که‌زکی‌خان به‌شیراز رسید کریمخان‌سخت‌براوبرآش
زیرالشکرکشی به‌قصد تصرف‌عمان باناکامی‌روبرو شده بود .این‌عدم‌موفق
بر کریمخان گران‌آمد وبرای جبران سریع‌آن وسر کوب‌نمودن امام‌مسق
خوارج سفیری به‌نزد عمرپاشا والی بغداد اعزام داشت وازاوخواست که
ایران از طریق بصره از راه‌خشکی به‌طرف عمان برود . در مجمل‌التوار
می‌نویسد :

« .... تنبیه امام مسقط را پیشنهاد خاطر کرده‌ایل
بنزد عمرپاشای والی بغداد فرستاد پیغام نمود که چو
تنبیه حمایت مسقطی مرکوز خاطراست ورفتن‌لشکر
کشتی بطول می‌انجامد اراده چنان است که فوج از ر
خشکی [در] سمت‌بصره روانه‌نمائیم. چون مابین‌دولت
بنا [بر] صلح و دوستی است بحکام خود بنویسند که
طرف ماخاطرجمع‌بوده از رفتن لشکراز راه بصره‌بسم
مسقط وعمان‌خیالی دیگربخاطرنرسانند تالشکرازآنه
عبورنموده بمکان مقصود بروند . . . عمرپاشا از تقاضا
کریم‌خان‌سرباز زدوبه‌سپاهیان‌ایران‌اجازه‌عبورنداد ای
امررا موقوف بحکم پادشاه‌جمجاه‌دولت‌عثمانیه گذاشت
بندگان و کیل‌الدوله را جواب اوناخوش‌آمده ...[۱۰] »

و علاوه برآن هنگامیکه سپاه ایران از راه دریا بسوی عمان حرکت
کرد عمرپاشا بنای مکاتبه باامام مسقط و عمان راگذاشت و حتی کمکهائی
نیز نمود که از آنجمله راهنمائیهای لازم برای ورود کشتیهای امام عمان
به شط‌العرب بود و بوسیله همین کشتیها آذوقه فراوان برای آنها فرستا
و آنهـا را تقویت کرد تـا بتوانند در مقـابل سپـاهیـان ایـران‌مقاومت

۱۰ ــ مجمل‌التواریخ تألیف ابوالحسن محمدامین گلستانه ص۳۳۶

بند . در اینجا بموضوعی که برخورد می‌کنیم این است که
ضای فرستادن سپاه ایران از بصره بعمان از طرف کریم‌خان کمی
راز منطق است. زیراعبورسپاه ازطریق‌خشکی علاوه‌براینکه بزمان‌زیادی
ازمند بودبعلت مسافت زیاد نیز ، سپاه میبایستی‌ازبیابانهای لم‌یزرع و گرم
سوزان عبورمینمود وحتی تهیه مایحتاج و خواربار این سپاه مشکل بنظر
برسید. دراینجا این‌سئوالات پیش می‌آید که . آیا صاحب گیتی گشا و
جمل‌التواریخ که شرح این سپاه کشی‌را با آب وتاب تمام نوشته‌اند [11] از
وضاع جغرافیائی‌عراق وسپس‌عربستان تاعمان بی‌اطلاع‌بوده‌اند؟ آیاشیوخی
که دربوشهر بسرمیبردند واصولا عمانی‌بودند وباکریم خان روابط نزدیکی
داشتند کریم خان را براین مشکلات آگاه نساخته بودند؟ آیا کریم‌خان
که خود مردی زیرك ودوراندیشی‌بود ازچگونگی اوضاع واحوال‌وشرایط
سرزمینهای همسایه بی اطلاع بوده است؟ برای این سئوالات دوپاسخ موجه
میتوان بیان داشت. یکی‌اینکه تقاضای عبور سپاهیان ایران از طریق بصره
برای حمله به عمان، جزبهانه‌ای برای فرستادن لشکر وتصرف بصره بدون
جنگ وزحمت چیزدیگری نبوده است ودیگراینکه امکان دارد کریم‌خان
میخواسته است سپاه زیادتری برای تنبیه سلطان مسقط وعمان وخوارج آن
حدود بفرستد واین‌جزازطریق‌خشکی‌امکان‌نداشته‌است وبااینکه کشتیهائی
دربنادر ایران مانند بوشهر وبندرعباس وجود داشته ومیتوانسته‌است بوسیله
آنها سپاهیانی‌اعزام دارد ولی‌چون‌ظرفیت کشتیهای ایران درآنزمان کم‌بوده
است بفکر حمله ازطریق خشکی‌افتاده است. بهرحال پاسخ منفی‌عمر پاشا
به سفیرایران ورد تقاضای کریم‌خان زند ومهمترازآن، کمك عمرپاشا به‌امام
مسقط وعمان باعث گردید که کریم‌خان دستورحمله به بصره را صادرنماید.

---

۱۱ - گیتی گشا ص ۱۷۹ ببعد

سوم- ضبط اموال ایرانیان

درسال ۱۱۸٦ هجری قمری بیماری طاعون‌درعراق شیوع پیدا کرد ودر اندک زمانی سراسرعراق رافرا گرفت بطوریکه تعداد زیادی‌ازساکنان‌بصره، بغداد وسایرشهرها ونیزبادیه‌نشینان‌بسوی‌ایران روی‌آوردندبرای‌جلوگیری از ورود این اشخاص به شهرها، مردم دروازه‌های شهررا محکم بستند و نگذاشتند تاچندین ماه، هیچکس ازتازه واردین‌داخل‌شهرشوند ولی‌بوسائل مختلفی‌آذوقه وخواربارﺑﻪآنها میرساندند تاازگرسنگی تلف نشوند. دراین بیماری‌تعداد زیادی‌ازمردم عراق‌من‌جمله‌جمعی‌ازایرانیان‌ساکنان‌آن‌سرزمین درگذشتند. والی پرطمع بغداد نیز اموال درگذشتگان را ضبط کرد.

بعد ازاینکه‌بیماری روباتمام گذاشت‌بازماندگان درگذشتگان به‌والی عراق مراجعه کردند وتقاضانمودند که اموال‌آنهارا مسترد دارد . والی‌نه‌تنها باین درخواستهاوقعی‌نگذاشت‌بلکه دستورداد‌تعدادی ازایرانیان را نیزمورد ضرب وجرح قراردهند.«... وبسیاری‌ازمردم‌شهرکاظمین‌را که‌بیشترشان‌ایرانی بودند بزندان افکند وآنانرا به شکنجه وعذاب میکشید ودستورمیدادتابا عصا وچماق برایشان بکوبند وآزارشان کنند ویکی‌ازچوب خوردگان در اثرچوب خوردن بسیار کشته شد»[۱۲]، بازماندگان طاعون زدگان که برای دریافت ارثیه خود نتیجه‌ای نگرفتند ناچاربه کریم‌خان زند متوسل شدند. کریم‌خان نامه‌ای برای عمرپاشا فرستاد ودرآن نوشت که از آزار ایرانیان دست برداشته واموال آنها را به آنان مسترد دارد ولی پاشا که آزو طمع فراوانی‌داشت‌باین درخواست‌توجهی‌نکرد ودیناری ازاموال را مستردنداشت ونیزدلایل‌بی‌موردی اقامه کرد تاعمل‌خودرا موجه‌جلوه دهد وازجمله‌اظهار میداشت که ایرانیان‌اموال مردگان بدون وارث را تصرف کرده‌اند. این‌عمل پاشا نیز، اختلاف گذشته بین اوو کریم خان زندرا بیش‌ازپیش دامن زد.

۱۲- بین‌الاحتلالین تألیف عباس عزاوی ص ۵۲

چهارم- آزار زوار ایرانی واخذ پول از آنان

عمرپاشا والی بغداد که آزوطمع بی حدداشت با توجـه باینکـه ثروت بیکرانی اندوخته بود معهذا پیوسته درصددآن بود که هرچه بیشتربراموال خود بیافزاید برای این منظور دست به آزار زواری که برای زیارت عتبـات عالیات باین کشورمیآمدند وزائرانی که برای ادای فرائض حج از این کشور عبورمی نمودند زد وبه عناوین مختلف ازآنها پول میگرفت دراینجا بـاید گفته شود که دولت عثمانی به اقدامات عمرپاشاخوشبین نبود وحتی از حکومت موروثی مملوکها درعراق نگران بود توضیحاً لازمست اظهارشود ممـالیك ازسال ۱۱۶۲ هجری قمری بصورت نیمه مستقلی درعراق حکومت میکردند.[۱۳] نخستین فرد این خاندان سلیمان پاشای معروف به کبیراست که اصلاحـات بی شماری بنفع مردم این کشورانجام داد بعدازاو شخصی بنام علی پاشابحکومت رسید اونیزمردی عادل واصلاح طلب بود وآبادیهای زیادی درعراق بنا کرد.

بعد از علی پاشا عمرپاشا که از همین خاندان است جانشین علی پاشا گردید وی درآغاز روش حکام نیکوکار وعادل را پیشه خود نمود ولی بعد از اندك زمانی روش خود را تغییر داد وبه ظلم و جور نسبت بمردم عراق واتباع سایر کشورها خاصه ایران پرداخت تا جائی که رفتار اوموجب شد موجی ازشورش ونا امنی سراسر کشور عراق رادربر گیرد طوایف سربشورش برداشتند ، مردم از او ناراضی شدند واوناچار شد با تحمل رنج فراوان و لشکر کشی های بی شمار شورشها راسر کوب ومجدداً نظم وامنیت را برقرار سازد با توجه باین مطالب است که روش حکومت مرکزی عثمانی در قبال اقدامات اوزیاد هم دور ازواقع بنظر نمی رسد وبجـاست اگر گفته شود که دولت عثمانی نیز میخواست دست ممالیك ازحکومت عراق کوتاه شود .

۱۳- برای آگاهی بیشتر از حکومت ممالیك درعراق میتوان به کتاب بین الاحتلالین جلد ششم مراجعه نمود .

بهرحال اقدامات این شخص دربارهٔ ایرانیان بسیار ظالمانه بود از حجاج ایرانی که هرساله برای زیارت به‌حج میرفتند و ناچار بودند ازاین سرزمین عبور نمایند مبالغی به زور میگرفت و اگر کسی نمیداد اموالش را مصادره میکرد، در حالی که قبل از وی پرداخت چنین وجهی مرسوم نبود و اگر اشخاصی درقبال اقدامات اومقاومت میورزیدند به‌شکنجه‌های دردناك گرفتار میشدند تا آنجا که برای استخلاص خود حتی تمام هستی شان را میدادند. درین خصوص هم کریم خان هرچه نامه نوشت و پیام فرستاد به‌جائی نرسید. این بود که نامه‌ای به‌سلطان مصطفی خان پادشاه عثمانی نوشت و پس ازذکر شکایات خود از دربار عثمانی سرپاشای حریص وخود سر را خواستار شد چون دولت عثمانی موضوع راجدی پنداشت سفیری بنام محمد وهبی افندی را بدربارایران فرستاد، از جانب والی بغداد ورجال این شهر که خطرجنگی بزرگ را احساس میکردند شخصی بنام محمد بگ شاوی نیز برسالت بایران آمد. شهریار زند نیز حیدر قلی خان زنگنه را بمعیت محمد بگ شاوی بعراق اعزام داشت. [۱۴] حیدرقلی خان امیرزنگنه از رجال مشهور ایران بود واز اواخر دوران صفویه با عثمانی‌ها آمیزش فراوان داشت. این شخص بعلت مسافرتهای زیاد به سراسرجهان بچندزبان اروپائی صحبت میکرد ومردی پخته و کاردان بود. حیدرقلی خان به عمرپاشا اندرز فراوان داد و او نیز وعده‌ها کرد ولی هنوز چندی از بازگشت سفیر نگذشته بود که نه تنها عمر پاشا دست از اقدامات ناهنجار خود برنداشت بلکه اعمال گذشته خود را نیزتشدید نمود لذا میتوان اظهار داشت که یکی دیگرازعلل حمله ایران به عراق همین موضوع میباشد.

پنجم ـ اهمیت بنادر

موضوع دیگری را که برای علت سپاه کشی به بصره نمیتوان نادیده

۱۴ - بین الاحتلالین ج ۶ ص ۵۱ ببعد

ـرفت و کم وبیش در اختلاف بین دو کشور تأثیر داشته است اهمیت
ـتن بندر بصره میباشد . توضیحاً باید گفته‌شود که انگلیسیها ازسال۱۵۹۳
ـلادی بتدریج‌درهندوستان نفوذ فراوانی پیدا کردند. درهندوستان تقریباً
ـمام محصولاتی که دردنیای آنروز درنتیجه فکر و کوشش‌بشربوجودمیآمد
ـوجود و رایج بود. هندوستان دارای کارخانه های دستی فوق العاده زیادی
ـود که درممالك اروپائی آن زمان وجود نداشت و منسوجات آن ازقبیل
ـپارچه‌های ابریشمی‌وپشمی، کتانی ونخی‌درتمام جهان‌متمدن آن روزمعروف
ـود، انواع واقسام‌جواهرات درهندوستان‌بدست ماهرترین استادان‌فن‌باشکال
مختلف و بسیار زیبا ساخته میشد . ظروف سفالی و چینی ، مصنوعات فلزی
همه حاکی از وضع اقتصادی خوب این کشور بود . بریتانیا برروی این
کشور ثروتمند پنجه افکند تاجائی که بزرگترین‌وثروتمندترین مستعمره
آن کشورشد. [۱۵]

بعد از تشکیل کمپانی هند شرقی در سال ۱۶۰۰ میلادی تجارت با
هندوستان افزایش یافت [۱۶] و برای اینکه انگلستان بتواند کالاهای این
کشور را به ممالك اروپائی برساند ودرضمن‌ازتجارت کشورهای اطراف‌آن
سود ببرد بفکر ایجاد مراکزی نزدیك به هندوستان افتاد . مهمترین
منطقه‌ای که مورد توجه قرار گرفت خلیج فارس بود . انگلیسی ها مرکزی
دربوشهر دائر کردند و در این مرکز کالاهای فراوانی وارد وخارج میشد و
در نتیجه سود سرشاری نیزنصیب ایران می گردید . درسال۱۱۸۸ یعنی‌مدت
کوتاهی قبل ازلشکر کشی ایران به بصره انگلیسی ها مرکز تجارتی خود

---

۱۵ ـ برای آگاهی بیشتر از اقدامات کمپانی هند شرقی با مردم هندوستان و فشار و محرومیتهائی که بمردم این کشور وارد میگردید به کتاب اختناق هندوستان نوشته ویل دورانت مراجعه شود .

۱۶ـ برای آگاهی‌بیشتر ازنفوذ دولت بریتانیا در هندوستان به کتاب تاریخ سیاسی تالیف نگارنده ص۱۶۰تا۱۶۳ رجوع شود.

را دربوشهر تعطیل کردند و آنرا به بندر بصره منتقل ساختند.سرپرسی۔ سایکس میگوید « . . . کریم خان از اهمیت روز افزون بصره که تجارت هندوستان را که درخلیج فارس استقرار داده بود بسوی خود جلب‌مینمود، در حسادت و رشك افتاد . . . »[۱۷] آنچه مسلم است انتقال مراکز تجارتی انگلیسی ها نه تنها باعث میگردید که بصره اعتبار زیادی پیدا کند بلکه ازنظربازرگانی خارجی زیان بزرگی را متوجه ایران میساخت که موجب ناراحتی کریم خان گردید و بی مناسبت نیست که گفته سایکس در اینجا آورده شود « . . . او با این لشکرکشی میخواست از یکطرف زهر چشمی ازآنها بگیرد و از جهتی هم بصره را از رونق بیندازد تا دوباره تجارت بندر ایران را رونق دهد[۱۸] » . بررسی بنادر ایران‌درخلیج فارس، پژوهشی درباره تجارت خارجی ودرآمدی که خاصه ازتجارتخانه انگلیس در بوشهر عاید ایران میگردید وتوجه کریم‌خان به بنادرجنوب،همه صحت این نظریه را تایید مینماید.

شهریار زند ضربت بربصره رقیب خطرناك بنادر ایران‌رالازم‌میدانست. پس میتوان بیان داشت که یکی دیگر از علل اختلاف اهمیت یافتن بندر بصره وبالنتیجه بی‌اعتبارشدن بنادرایران است که‌منجربه‌لشکرکشی کریم۔ خان‌به سوی‌عراق گردید.

ششم ـ مسئله کردستان

سرزمین ایران و عراق در ناحیه کردستان چون نزدیك‌به‌مسقط‌الرأس زندیه میباشد بسیار مورد توجه این خاندان بود ، طایفه زند از کوههای صعب‌العبور این ناحیه ضربات شدیدی به عثمانی‌ها واردمیآوردندوهنگامی که مورد تعقیب قرارمیگرفتند به کوهستانهای مرتفع عقب نشینی‌مینمودند. قبل از کریم خان سرپرست طایفه زند شخصی‌بنام مهدیخان بود . این‌شخص

۱۷ ـ تاریخ ایران تالیف ژنرال سرپرسی‌سایکس ترجمه فخرداعی جلد دوم ص۴۰۷
۱۸ ـ همان کتاب وهمان صفحه

جنگجویان تحت فرماندهی خود که از ۷۰۰ نفر تجاوز نمیکرد مرتباً با عملیات چریکی و جنگهای نا منظم مزاحم عثمانیان میگردید ودرهنگامی که احساس خطرمیکرد بارتفاعات پناه میبرد . درمجمل‌التواریخ گوید که طایفه زند « . . . با این جمعیت قلیل همیشه با کثرت افواج رومیه بطـریق شبیخونی به عراقی‌آویخته جمعی کثیر ازآن طایفه را بوادی عدم میفرستاد ودرصورت‌غلبه‌خصم، خود را بکناری کشیده راه جبال درپیش میگرفت»[۱۹]

این جنگ و گریزها همینطور ادامه داشت تا اینکه کریم‌خان روی کار آمد. درآغازکار کریم‌خان، شخصی بنام حسن علیخان والی کردستان‌بود . این شخص قدرت فراوانی یافته بود وچون از کریم خان زند بیم‌داشت برای درهم شکستن او بطرف پیری و کمازان لشکر کشید ولی کریم‌خان که در این موقع سپاهیانش اندك بود راه مبارزه مستقیم را در پیش نگرفت، وی شبها به لشکردشمن شبیخون میزد و تلفات بسیاری به آنها وارد میساخت این نبردهای شبانه مدت ٤٥ روزبطول‌انجامید وحسنعلی خان‌دراین لشکر-کشی نتوانست کاری‌ازپیش‌ببرد.

دراین‌هنگام‌نیز خبرلشکر کشی‌سلطان سلیم‌پاشای به‌به‌بسوی کردستان به‌حسنعلیخان رسید و وی درنگ بیشتررا جایزنداشت از پیری و کمازان عقب نشینی نمود « ... از کردستان خبر ورود سلطان سلیم پاشای به‌به رسید که‌باجمعیت هژده هزار[۲۰] سپاه کرد و کرماج باغوای‌بزرگان وریش‌سفیدان واهالی شهر سنندج و جمعی دیگراز ایلات کردستان که از حسنعلیخـان ناخوش‌ومخوف ودراستیصال‌اومیکوشیدند با سلیم‌پاشای‌مذکورمتفق وچهار منزلی سنندج رسیده مردم آنجا همگی در تزلزل میباشند از آنجا بی‌نیل مقصود و عطف عنان بجانب کردستان نموده باستعجال روانه شده جماعت زندیه با کریمخان عقب فوج اورا گرفته پس ماندگان لشکررا تاخت‌وتاز

۱۹ــ مجمل التواریخ تألیف‌ابوالحسن بن‌محمدامین گلستانه صفحه ۱٤٦

۲۰ــ غرض هیجده هزارمیباشد.

وبقتل میرسانیدند وخان مذکور بسبب برهمخوردگی ملک خود در رفتن تعجیل می‌نمودواعتنا بجماعت زندیه که عقب سپاه را داشتند نمی‌نمود...[۲۱]». براثر حملات کریم خان تعدادی از قوای حسنعلیخان بدین ترتیب از بین رفت لذا اوبرای‌مقابله‌باسلطان‌سلیم‌پاشای به‌به‌نیروی‌کافی در اختیارنداشت و در نبرد شدیدی که بین آن دو در گرفت حسنعلیخان شکست خورده و متواری شد وبدین ترتیب بوسیله سلطان سلیم پاشای به‌به، شخصی که‌رقیب بس‌خطرناکی برای کریم‌خان زند بود ازمیان برداشته شد. سلطان سلیم که بعد ازاین واقعه از حمایت مردم کردستان سلب امید کرده بود و از سوی دیگرسردارانش‌برعلیه او قیام نموده بودند ناچار به‌ترك این منطقه‌شد.

کریم خان بدون دغدغه خاطر وارد کردستان شد و درهنگام ورود او خسروخان نوه سبحان وردی خان فرمانروای آن سامان بود و او نیز از کریم خان اطاعت نمود. دراینجالازمست‌نکته‌ای راکه مرحوم زین‌العابدین کوهمره‌ای ملقب به‌امیر در ذیل و حاشیه‌ای که بر مجمل‌التواریخ مینویسد گفته شود او از زینة‌التواریخ نقل میکند که «چون حسنعلی‌خان کرد اظهار اطاعت و انقیاد نسبت به کریم‌خان نمیکرد کریم خان پس از مغلوب کردن مهرعلی‌خان‌تکلومتوجه کردستان‌شد.حسن‌علی‌خان‌وپیروانش‌خواهی‌-نخواهی قبول فرمانبرداری وی کردند[۲۲]» ولی‌آنچه مسلم است این است که حسن‌علی‌خان‌بعد ازشکست‌بطرف‌آذربایجان‌متواری‌شد وتاپایان‌عمردرآنجا میزیسته است.

این‌حوادث روشن‌گراین واقعیت‌است که کریم‌خان زندتاچه حدبمنطقه کردستان توجه خاصی مبذول میداشته است.

سالها بعد ازاین واقعه، حادثه دیگری درکردستان اتفاق افتاد بااینکه

۲۱- مجمل‌التواریخ ص ١٦٠

۲۲- ذیل وحاشیه زین‌العابدین کوهمره‌ای برمجمل‌التواریخ ص ٤٥١

اوثه بسیار کوچك است ولی بدلائلی که ذکر شد کریم خان بآن اندازه
نطقه کردستان اهمیت میداد که همین واقعه کوچك منجر بهاعزام قوا از
ف او گردید و درنتیجه یکی دیگر ازعلل اختلاف میان او با والی بغداد
جود آمد موضوع ازاین قراراست که سلیمان‌پاشا والی کردستان عراق‌از
لت عثمانی رنجیده خاطرشده بود بنزد کریم خان پناه آورد . خان زند
ی را سخت مورد حمایت خود قرارداد و از او درنزد دولت عثمانی
ناعت کرد. این درخواست کریم‌خان موردقبول عثمانی قرار گرفت تاجائی
ه سلیمان پاشا رامجدداً به‌سمت حکومت کردستان عراق منصوب‌نمودند.
حبت کریم خان زند درباره این پاشا باعث شد که بعد ازمرگ او برادرش
که بنام محمد پاشا نامیده میشد و بجای او بحکومت رسید نسبت به‌دربار
ران حق شناس وخدمتگزار باقی بماند اما خدمتگزاری و توجه محمد-
شا نسبت به کریم خان مخالف نظر وحتی موجب سوء ظن عمرپاشا والی
نداد و بصره بودبهمین جهت محمد پاشا را معزول کرد و برادرش محمود-
شارا بحکومت چولان وریاست طایفه‌بابان منصوب کرد.محمد پاشا مراتب
ا به کریم‌خان زند اطلاع داد کریم خان‌ازپاشای بغداد خواست که محمد-
اشا را در سمت قبلی ابقاء کند اما والی بغداد نه تنها این خواسته را قبول
کردبلکه‌عده‌ای راهم‌مأمور کرد که‌به‌قلعه چولان بروند تاچنانچه ناراحتی
طرف کریم خان یا احیاناً محمدپاشا ایجاد شودآنرا برطرف ومحمودپاشا
ا درحکومت یاری نمایند. ازاین طرف‌نیز کریم‌خان سپاهی‌به‌سرداری علی-
رادخان زند بکمك‌محمد پاشا فرستاد. حملات سپاه ایران در آغاز باعث
د که سپاهیان عثمانی شکست بخورند ولی در همین هنگام علی‌مرادخان
که مثل غالب اوقات مست بود بتنهائی خود را داخل سپاه عثمانی انداخت.
نام خودرا اظهارداشت. سپاه عثمانی او را دستگیرنموده ودر نتیجه سپاه
بران کـه سردارخـود را ازدست داده بـودند شکست خورده و متواری و
سیاری ازآنها کشته شدند. علی مراد خان را به‌بغداد بردند وبعد ازچندی

دولت عثمانی اورا آزاد کرد هرچند خان زند سردار دیگری را فرستاد و او این شکست را جبران کرد ولی اقدامات عمرپاشا مبنی‌بررد تقاضای کریم خان همیشه‌درنظرشهریار زندبود وانتظار داشت که‌فرصتی‌بدست آیدتابتواند جبران این اعمال را بنماید لذا بصراحت میتوان بیان داشت که مسأله کردستان نیزیکی ازعلل لشکر کشی شهریارزند بسوی بصره میباشد.

هفتم ـ کشته شدن یاغی ایرانی بدست حاکم بصره

میرمهنای وغائی پسرمیرناصر ازمشایخ بندر ریگ بود. این شخص قبل ازسلطنت کریم خان براثرشرارت نفس پدرخود را کشت وسپس برادران و عموها و برادر زادگان خودرا یکی‌پس ازدیگری‌بقتل رساند وفرمانروای بلامنازع بندر ریگ شد و به شرارت و راهزنی درخلیج فارس پرداخت. نخستین بار که کریمخان برشیرازمسلط شد میرمهنا را به‌شیرازفراخواند و چون میدانست که وی‌آدم‌ناراحتی است اورا توقیف‌نمود ولی میرزامحمد- بیگ خرموجی که داماد میرمهنا بود از او شفاعت کرد. چون این شخص از خدمتگزاران صدیق شهریار زند بود وساطت او مورد قبول قرار گرفت کریمخان میرمهنا را مرخص نمود وریاست طایفه وغائی وضابطی‌بندرریگ وحدود آنرا بوی محول نمود.[۲۳] از سال ۱۱۷۶ که میرمهنا مجدداً بمحل خود بازگشت باز بنای شرارت وآدمکشی را گذاشت. کریم خان که دراین هنگام‌مشغول‌امورمرکزی‌ایران‌بودنتوانست‌به‌تنبیه‌میرمهنابپردازد ولی‌عاقبت امیرگونه خان افشاررا برای سرکوبی اواعزام داشت میرمهنا بدریا گریخت وبه‌جزیره خارکو رفت ولی‌چون‌این‌جزیره بدون‌آب بودتصمیم گرفت که به‌جزیره خارك دست‌اندازی نماید.

۲۳ـ تاریخ خلیج فارس نوشتهٔ ویلسون ترجمهٔ محمد سعیدی ص۱۵۵ ببعد.

بعدازاینکه میرمهنا تصمیم بتصرف خارك که در آن زمان در تصرف هلندیها بود گرفت[۲٤] هلندیها با شیخ سعدون آل مذکور حاکم بوشهر که او نیز از میرمهنا دل خوشی نداشت بنای مراوده گذاشتند و طرفین برحسب وعده و قرارداد قبلی متفقاً از خارك و بوشهر بسوی خارکو رهسپار شدند. میرمهنا با کشتیهای خود در روی دریا باستقبال دو نیروی مهاجم شتافت و بعد از نبردی آنها را شکست داد و تلفات سنگینی بآنان وارد ساخت. این فتح میرمهنا را تشویق نمود که بخارك که دارای قلعه مستحکم و مجهز بتوپهای زیادی بود حمله برد. این عمل انجام شد و با اینکه محاصره شدگان با تهوری بس شگفت آور دفاع کردند ولی شجاعت خارج از حد میرمهنا عاقبت به نتیجه رسید . خارك و قلعه محکم هلندیها بتصرف او در آمد جمعی از هلندیها بقتل رسیدند بقیه نیز دریك کشتی روانه مرکز هند هلند شدند و بعد از این واقعه است که نقش هلندیها برای همیشه در خلیج فارس پایان مییابد . این فتح و تصرف خارك باعث تحکیم میرمهنا در اعمال خلافش شد و بیشتر به دزدی و راهزنی پرداخت . کریم خان که دیگر تحمل بیش از این نداشت زکی خان را مأمور سرکوبی او نمود و بوی دستور داد که کشتی تهیه

---

۲٤ - توضیحاً باید اظهار شود حکومت هند هلند که در جزایر اندونزی کنونی مستقر بودند تصمیم گرفتند تا مرکزی در بصره دایر نمایند برای این منظور نماینده ای را با عدهای به بصره فرستادند و حاکم بصره نیز همه گونه قول مساعد به نماینده این شرکت داد ولی بعد از اینکه رونق روزافزون کارآنها رادید بفکر اخاذی افتاد وچون بامقاومت نماینده شرکت مواجه شد به بهانهای او را بزندان افکند تا اینکه توانست مقدار معتنابهی پول از اوبگیرد وبعد ازاین عمل او را رها ساخت. نماینده هلند پس از رها شدن بفکر تصرف جزیره خارك افتاد این جزیره از لحاظ موقعیت طوری قرار گرفته است که میتواند رفتوآمد کلیه کشتیها را بسوی شطالعرب زیر نظر داشته باشد لذا نماینده هلند از شیخ بندرریگ این جزیره را گرفت و قلعه ای در آن ساخت و بر اثر کار و کوشش خستگی ناپذیر در اندك زمانی خارك بصورت یك مرکز فعال تجارتی درآمد بطوریکه جمعیت آن که قبل از آن از یکصد ماهیگیر فقیر تجاوز نمیکرد به هزاران نفر بالغ شد و علاوه بر آن این نماینده با کشتیهای خود توانست جلوی ورود و خروج کشتیها را از شطالعرب بگیرد . این کار بهحاکم بصره بقدریصدمه زد که حتی حاضر شده بود آنچه از نماینده هلند گرفته پس بدهد و در عوض او اجازه ورود کشتیها را به شط و در نتیجه به بصره بدهد .

نموده وافراد مسلح را بخارك برساندو دستوری به‌عمال خود دربنادرجنوب داد که‌با تمام نیرو درتهیه کشتی‌وسرباز ، زکی‌خان را مدد نمایند .هنگامی که خویشاوندان میرمهنا متوجه شدند که دیر یا زود کار میر مهنا ساخته میشود یکی از خویشان او بنام حسن سلطان هنگامیکه میر مهنا در بازار جزیره خارك گردش میکرد باعده‌ای دور اورا گرفت و جنگ شدیدی بین آنها بوقوع پیوست وعاقبت میر مهنا توانست با تعداد معدودی از همراهان خود را به کشتی شکسته‌ای رسانده و بدریا رود . وی و همراهان در آن کشتی‌شکسته چندین‌روز بهرطرف‌در حرکت بودند تا اینکه صبح‌یکی‌از روزها کشتی به ساحل رسید متوجه‌شدند که به‌ساحل بصره رسیده‌اند میر-مهنا بهیچوجه تمایل نداشت که در بصره پیاده شود زیرا شرارت‌های فراوان او وآدمکشی‌هائی که انجام داده‌بود باعث گردیده بود که سراسرمردم‌خلیج ونیز مردم بصره تشنه خون‌او باشند ولی نداشتن آذوقه وآب و نیز نبودن کشتی سالم اورا ناچار کرد که درآن‌جا توقف کند شاید بدون اینکه کسی متوجه اوشود بتواند مقداری آذوقه‌تهیه کند ولی‌مردم بصره او را شناختند واو وهمراهانش را دستگیر کردند .

مؤلف گیتی گشامینویسد که بعد ازاسیر نمودن‌میرمهنا گزارش‌به‌عمرپاشا والی بغداد دادند واو دستور قتل‌اوراصادر کرده وبطور مخفی‌اورا کشتند[۲۵] ولی سرجان‌ملکم مینویسد که حاکم بصره فوراً اوزا بقتل رساند و جسد او را بصحرا انداخته تا طعمه سگان وعبرت ساکنین آن دیار شود . ضمناً سرجان ملکم اضافه مینماید که اگر «.. متابعانش با او میساختند شاید تا مدتی میتوانست در مقابل قوه‌ای که ازخارج روبجزیره آورده بود مقاومت کند اماکسانی که‌با وی بودند ازدرعناد برآمدند واو مجبورشد که‌به‌بصره بگریزد ...» [۲۶]

---

۲۵ - گیتی گشا ص ۱۶۱ تا ص ۱۶۸

۲۶ - تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم ج ۲ ص ۷۱

بهر صورت میرمهنا ، شخصی که سالیان دراز موجب نا امنی قسمتی از ب ایران شده بود بقتل رسید ولی کریم خان زند پس از اطلاع از این ان ناراحت شده و نامه شدید و اعتراض آمیزی به والی بغداد و بصره ناد که بچه علت مأمور یاغی دولت ایران را به ایران مسترد نداشته و خود- نه اورا بقتل رسانیده است . اواخر نامه از رستم التواریخ برای آگاهی تر نقل میشود .

« .... الحمدالله که ما از حد وکالت خود پای بیش نه نهاده و با کمال ادب و انصاف در مقام خود مانند سد سکندر ایستاده ایم ، لاجرم غلط بسیار بزرگی از تو صادر وجرم بسیار عظیمی از تو ظاهر شده ، تنبیه تو برما لازم وبتحذیر تو عازم میباشیم ، ای بیخرد نا هوشیار ، چاکر یاغی رو گردان ما را تو چرا بردار کردی ، تنبیه چاکر گناه کار برآقای وی است نه بر غیر و در حقیقت میر مهنا صاحب سیف و قلم و بکمالات صوریه و معنویه آراسته بود ، از کشور روم خونبهایش بیش است ، پس برما واجب ولازم است که خونبهای چاکر رشید نامور خود را از تو بگیریم .

خلاصه کلام آنکه عادله خاتون خواهر احمد پاشای بغدادی را از برای ما بفرستید یا بصره را بتصرف کار- گذاران ما بدهید و یا آماده جنگ باشید و زهر آب شمشیر دلیرانرا بچشید ودست امید از دستگاه زندگانی بکشید ، تا آنکه بعد از این حد خود بدانید.. » [۲۷]

همانطور که ملاحظه میشود کریم خان درپایان نامه اعتراض آمیز خود میگوید که یا عادله خاتون خواهر احمدپاشای بغدادی را بعقد اودرآورده

۲۷- رستم التواریخ تألیف محمدهاشم (رستم الحکما) باهتمام محمد مشیری ص ۴۰۰

بایران فرستند و یا شهر بصره را بتصرف عمال دولت ایران دهند و یا آماده نبرد باشند

جواب کریم‌خان چنین داده‌شد که اختیار عاوله خانون با خود اوست و او هر کس را که بخواهد بشوهری اختیار میکند شهر بصره نیز متعلق به سلطان عثمانی است و بدون اجازه سلطان عثمانی هیچ کاری نمیتوان انجام داد ولی در مورد جنگ اختیار باشماست هرطور صلاح میدانید انجام دهید. باتوجه به مطالب بالا بخوبی مشهوداست که اقدام والی بغداد دراین مورد نیز آتش اختلاف را شعله‌ورتر ساخت واین عمل در تصمیم کریم خان مبنی برحمله به بصره بی‌تأثیر نبوده‌است.

هشتم ـ ضعف دولت عثمانی

از دلایل دیگری که از خلال نوشته‌های منابع و مأخذ میتوان استنباط کرد این‌است که وضع داخلی امپراطوری عثمانی و شورشهائی که درسراسر این امپراطوری بزرگ بروز نموده بود، خود موجب تشجیع کریمخان در لشکر کشی به بصره شد[۲۸].

---

۲۸ ـ در اینجا لازمست برای آگاهی خوانندگان ارجمند اشاره ای بوضع امپراطوری عثمانی بنمائیم. از قرن سیزدهم میلادی که ترکان عثمانی توانستند امپراطوری عثمانی را بوجود آورند تا سال ۱۶۸۳ میلادی که قوای عثمانی در پای حصار وین از قوای اطریش و لهستان شکست خورد این کشور توانست کشورهای همجوار را یکی پس از دیگری در تحت سلطه خود قرار دهد در سالهای ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۹ میلادی عثمانی یونان، صربستان و بلغارستان را متصرف‌گرد. و نیم قرن بعد امپراطوری رم شرقی عملا در متصرفات عثمانی قرارگرفت واین امر درسال ۱۴۵۳ میلادی تصرف قسطنطنیه عملی شد و کنستانتین نهم امپراطور رم در دفاع شهر جان سپرد. و در دوران سلطنت محمد فاتح (۱۴۵۱ ـ ۱۴۸۱ میلادی) موره واوبه از جمهوری ونیز منتزع شد وجزء این امپراطوری قرار گرفت و همچنین این کشور توانست بسنی و هرزگوین، آزوف و کریمه را تصرف کردد. تصرف مصر بدست ترکان عثمانی اهمیت زیادی داشت زیرا خلافت عباسیان را منقرض ساخت و پادشاه عثمانی عنوان خلافت کسب کرد. امپراطوری عثمانی در دوران سلطنت سلیمان خان اول معروف به قانونی در داخل و خارج باوج عظمت و اقتدار خود رسید درسال ۱۵۲۱ میلادی بلگراد راگرفت‌و پنج‌سال بعدهنگری‌رامتصرف‌شد وازطرف‌شرق‌نیزپس ازیک‌سلسلہ

کریم‌خان بخوبی از اوضاع داخلی آن کشور آگاهی داشت ومیدانست
دولت عثمانی دراثر جنگهای متوالی باروسیه و اطریش ونیز شورشهای
لی مانند قضیه کریمه ومصروقیام‌مردم‌بالکان ضعیف‌شده‌است[۲۹] لذا بعید
نمیرسید اگراو خواسته باشد عراق راضمیمه ایران سازد وکارآنجارا
سره نماید .

عراق ازآغاز دولت صفویه برای ایران قضیه مشکلی شده بود خشونت
العاده سربازان ینی‌چری‌عثمانی بامردم ایران که برای زیارت‌بآن کشور
فتند ونیز بدرفتاری وبیرحمیهای عناصر طرفدار حکومت ترك دراماکن
که واعتاب مقدسه نسبت به‌شیعیان، خود ازموجباتی بود کـه غالباً مایه
اع وزدوخورد بین دو کشور درزمان صفویه میگردید . بعدازآن تازمان
ریم‌خان نیز این‌مشکل لاینحل باقی مانده بود .

کهائی قسمت وسیعی ازارمنستان و دوشهر بغداد و بصره را متصرف شد وبکمك ناوگان خویش
عدن و سواحل جنوبی عربستان سلط یافت و همچنین توانست قسمت مهمی از شمال آفریقا
در تحت سلط خود قرار دهد . و با این ترتیب امپراطوری وسیعی بوجود آمد که کلیه راههای
زرگانی مدیترانه ، دریای سیاه ، بحر احمر و قسمتی از اقیانوس هند تحت فرمانروائی وی
ار گرفت . از سال ۱۶۸۳ بدلایلی این امپراطوری عظیم تجزیه گردید . نخست اینکه مداخلات
ولتهای فرانسه ، انگلستان ، روسیه ، آلمان و ایتالیا در این کشور که هر یك بجهاتی منافعی
ر این منطقه داشتند و بر خورد این منافع و رقابتها با یکدیگر بیش از پیش موجب ضعف این
مپراطوری را فراهم می‌آوردند . دوم اینکه ضعف حکومت مرکزی بعلت عدم توجه به اکثر مردم
ین امپراطوری و تامین خواسته های آنها میباشد که علت اصلی آن را عدم تربیت شاهزادگان
این امپراطوری بعد از سلیمان خان قانونی دیوان دانست‌کـه اکثر آنها بیشتر در حرمسرا بسر
برده‌و از اوضاع سیاسی و اجتماعی مردم اطلاع کافی نداشتند .

در نتیجه شورشهائی در ملل مختلف این امپراطوری بروز کرد . این شورشها که با مداخله
کشورهای دیگر بروز نموده بود در آغاز بیشتر رنك مذهبی داشت و بعداً بصورت سیاسی و ایدمـ
ئولوژیکی خودنمائی میکرد . بی‌لیاقتی و رشوه خواری دستگاه حاکمه و اعمال وحشیانه لشگریان
عثمانی نیز باین امر کمك مینمود . همه این عوامل باعث گردیده بودکه حکومت مرکزی عثمانی دچار
ضعف شود .

۲۹ ــ برای‌آگاهی بیشترازحکومت عثمانی وعواملی‌که باعث تضعیف ودرنتیجه تجزیه‌این
امپراطور گردید به‌کتاب خاورمیانه نوشته پروفسور ژرژلنچافسکی مراجعه شود .

کریمخان مشاهده میکرد که هرسال پولهای زیادی بعنوان زیارت اماکن متبرکه بخارج میرود وعلاوه برآن براتباع ایران فشار ومحرومیتهای زیادی وارد میشود لذا ازاین موضوعات سخت ناراحت بود خاصه توجه اوبیشتر بر روی خارج شدن پول ازمملکت وزیانی که ازاین بابت به کشور واردمیشد معطوف بود، چنانکه‌می‌بینیم همینکه مشاهده کرد کمپانی‌هند شرقی‌درمقابل کالاهای خود طلا بخارج میبرد خروج طلاوحتی داد وستد رابوسیله‌پول‌طلا باخارجیهاممنوع کرد. باتوجه‌بمطالبی که گفته شدبایدتأیید کنیم که‌شهریار زند مثل هر سیاستمدار موقع شناس و بسا عزم و اراده میخواسته ازموقعیت استفاده کند و عراق را بتصرف در آورد تا زائران ایرانی در قلمرو ایران بزیارت بروند و اگر حاکم بصره ۱۳ماه دلیرانه در مقابل سپاهیان ایران مقاومت نمیکرد شاید کریمخان بهدف‌خود میرسیدویا هر گاه چندسال‌دیگر کریمخان زنده می‌ماند ویا جانشینانش روش اورا در اداره مملکت دنبال میکردند وبرای بدست‌آوردن قدرت بجان یکدیگر نمی‌افتادند این آرزو جامه عمل می‌پوشید. علاوه بردلایلی که ذکرشد علت دیگری نیز دربعضی از تواریخ بچشم میخورد که باتوجه بوضع آن روز کریمخان نمیتوان آنهار مورد تأیید قرارداد ولی‌چون همه دلائل را ذکـر نموده‌ایم لازمست‌آن نیز عنوان شود. سرجان ملکم‌میگوید « لشکر فرستادن وی (یعنی کریمخـان بمملکت‌عثمانی‌جهت‌رفاه وآرامی ملك ایران بودباین معنی که چون احتمال میرفت از وجودشان (یعنی‌ارتش ایـران) خللی در آسایش خلق حادث شو بکاری فرستاده درخارج ملك مشغول ساخت‌تا اهالی ملك ازدستبرد وتطاول ایشان مصون باشند وچون این قصد کرد بهانه خوبی‌آغاز نهاد تا این‌کار ر در نظرها موجه جلوه دهد. اول چیزی که امیدمردم را بلند کرد فتح‌بلاد بود که علی (ع) وبعضی ازاولاد او در آنجا مدفونند.[۳۰]» و نیز سرپرسی

۳۰ - تاریخ ایران تألیف سرجان‌ملکم ج۲ص۷٤

کس میگوید « ... . و نیز درارتش خود باعدم رضایت مواجه گردید...»[۳۱]
ته موضوع مشغول کردن‌ارتش درخارج از کشور توجیه بسیارمعقولی‌است
بهتر است بگوئیم کریم‌خان میخواسته است سر کشان وجاه‌طلبان داخلی‌را
ر خارج از کشور مشغول سازدخاصه اینکه ارتش ایران را درزمان کریم‌-
خان اکثراً افرادعشایر تشکیل‌میداد که دارای رؤساء جاه‌طلبی بودند ولی
نباید نادیده گرفت که کریمخان از همان آغازکار یعنی ازاواخرسال۱۱۶۳
هجری‌قمری مداوماً بااین سرجنبانان داخلی در گیربودویکی بعدازدیگری
آنها را ازمیدان بیرون نمود . درسال ۱۱۸۸ هجری‌قمری وزمانی که بفکر
لشکر کشی بطرف بصره افتاد که دیگر کسی‌وجود نداشت تا یارای مقاومت
درمقابل او واحیاناً سر کشی را داشته باشد زیرا بالغ بر۲۵ سال کریم‌خان
برای وحدت مملکت کوشش کرد و دراین زمان کلیه گردنکشان را مطیع و
فرمانبردارساخته بود . ارتش ایران نیزثابت نبود کـه خطری بوجود آورد
مواقعی که لازم‌بود نسبت به‌جمع‌آوری‌سپاه اقدام‌مینمودندحتی برای‌لشکر-
کشی به‌بصره ازماهها قبل‌نسبت به‌جمع‌آوری سرباز وتدارك تجهیزات اقدام
شده بود پس نمیتوان قبول کرد که از ناحیه ارتش خطری متوجه کریمخان
بوده است وبالنتیجه این دلیل که درنوشته‌های‌سرپرسی سایکس و سرجان-
ملکم‌آورده شده‌است‌وآقای دکترهدایتی در کتاب تاریخ زندیه‌آن رایکی
از علل اصلی نبرد بصره توصیف کرده‌اند[۳۲] مورد قبول نمیباشد.

اینك که دلایل لشکر کشی بطرف بصره روشن شد بـه‌شرح خود نبرد
می‌پردازیم :

آغاز نبرد

چون مبادله سفرابین کریمخان وسلطان عثمانی وهمچنین ارسال نـامه
توسط طرفین نتوانست کمکی به‌حل اختلاف دو کشور بنمایـد شهریار زند

۳۱ ـ تاریخ ایران نوشته سرپرسی سایکس ج۲ص۴۰۷
۳۲ ـ تاریخ زندیه تألیف‌آقای دکترهادی هدایتی ص۱۷۷

دستور جمع آوری سپاه داد. نامه‌ها باطراف نوشته شد وازهرسو افراد ورزیده جمع آوری شدند. برای این سپاه تجهیزات وسازوبرگ مورد لزوم تدارك دیده شد ودر اواخر تابستان سال ۱۱۸۸ هجری قمری سپاهی که فراهم شده بود از هرجهت آمادگی نبرد را پیدانموده بود. فرماندهی سپاه بعهدهٔ صادق‌خان برادر کریم‌خان ملقب به‌استظهارالدوله گذاشته شد در این سپاه علی‌محمدخان‌زندمعروف‌به‌شیر گیر یاشبر کش‌خواهرزادهٔ کریم‌خان، الله‌قلیخان‌نوادهٔ شیخ‌علیخان ونظرعلیخان یکی از عموزادگان وی هریك فرماندهی قسمتی‌از آنرا‌عهده‌دار بودند وناصرخان‌بن مذکور، حکمران بوشهروبحرین نیز ازراه دریا صادقخان را یاری مینمود.

صادق‌خان در لشکر کشی مهارت فراوانی داشت، علی محمدخان در دلاوری وشجاعت زبانزد همگان بود، نظرعلیخان و الله‌قلیخان هر کدام در جنگ‌های زیادی شرکت کرده وتجربه‌های‌فراوانی داشتند. باچنین‌سپاهی صادق‌خان‌برای‌تسخیر بصره رهسپار شد. دررستم‌التواریخ می‌نویسد «...پس والاجاه کریم‌خان وکیل‌الدوله جم اقتدار کی‌اعتبار، برمضامین خضوع آئین عریضه سلیمان پاشای‌مسلم بصره‌اطلاع حاصل نمود خواهرزاده خودعالیجاه علی‌محمدخان‌زند شیر گیررا که درقوت وشجاعت ورزم‌جوئی وپرخاشگری رشك سام‌نریمان‌ورستم دستان بود، باسپاهی‌شمشیرزن وخنجر گذار آراسته باآتشخانه وآلات و اسباب وادوات سرداری ودبدبه وکوکبه وطمطراق و دستگاه سالاری بجانب بصره فرستاد» [۳۳] همانطوریکه ملاحظه میشود در رستم‌التواریخ فقط ازعلی محمدخان زند بعنوان سردارسپاه نسام می‌برد در حالیکه سایر منابع ومآخذ، همگی بالاتفاق صادق خان را فرمانده کل‌قوا ذکرنموده‌اند پس میتوان گفته رستم‌التواریخ را دراین مورد اشتباه دانست. درمجمل‌التواریخ نوشته شده «.... بندگان وکیل‌الدوله را جواب‌او ناخوش

---

۳۳ - رستم‌التواریخ ص۴۰۱

نده، صادقخان برادرخودرا باسی‌هزار سوار والله‌قلیخان نوادهٔ شیخ‌علیخان بالشکر زنگنه و کلهربطرف بغداد تعیین فرمود....» [۳۴] دربقیه منابع‌نیز همه‌جا صادقخان به‌عنوان فرمانده کل قوا تعیین ومشخص شده است . اکثر منابع تعدادسپاهیان‌ایران‌رارقمی‌درحدود۰۳هزارنفرذکرمینمایندولی‌دربین‌ـ لاحتلالین این‌رقم بیست هزارنفرقید شده‌است[۳۵]سرجان‌ملکم این‌رقم را۵۰ هزارنفرذکرمیکند.[۳۶] عباس اقبال تعداد سپاهیان‌را ۳۰هزارنفر[۳۷]می‌نویسد آقای‌دکترهدایتی‌درتاریخ‌زندیه‌این‌رقم را۶۰هزارنفر قیدنموده است[۳۸]ولی بابررسی همه‌جانبه‌مآخذومنابع‌وپژوهش‌زیاد، دراوضاع واحوال‌لشکرکشی وتعدادافرادتحت‌اختیارهرفرمانده‌ونیزسایرعوامل دیگرتعدادسپاهیان‌ایران‌را بین ۳۵ تا۴۰ هزارنفر میتوان برآوردنمود.

حرکت به‌بصره درهوای گرم مشکل بود لذاچندماهی دیگر به تهیه و تدارك سپری‌شد تاهوا روبسردی‌نهادوسرانجام درهشتم ذی‌القعده سال۱۱۸۸ هجری‌قمری که زمستان فرارسیده بودسپاه ازشیراز حرکت کرد پس‌از ۵۲ روزراه‌پیمائی یعنی درروز اول محرم سال۱۱۸۹ هجری‌قمری اردوبه‌حویزه‌و دردوازدهم محرم‌بسواحل‌شط‌العرب رسید. گذشتن‌ازشط‌العرب باتوجه‌بعرض وحجم آب بسادگی امکان‌پذیر نبود. برای رفع این‌مانع بزرگ پس از مشورتهای‌زیاد،عاقبت صادق‌خان باین نتیجه رسید که باید پلی برای عبور سپاهیان‌احداث نماید لذا دستورداد تاتعدادزیادی قایق جمع‌آوری نمایند. افراد برای‌جمع‌آوری قایق بهرسورفتند وسرانجام ازرودخانه‌ها و آبهای اطراف شط تعدادقابل ملاحظه‌ای قایق جمع‌آوری گردید . قایق‌ها بوسیله

۳۴ـ مجمل‌التواریخ ص۳۳۷

۳۵ ـ بین‌الاحتلالین ج ۶ص ۵۷

۳۶ ـ تاریخ ایران ج ۲ص ۷۴

۳۷ـ تاریخ مفصل‌ایران تألیف عباس‌اقبال آشتیانی ص۷۴۶

۳۸ ـ تاریخ زندیه ص ۱۸۰

زنجیرهای سنگین و پایه‌های مستحکم بهمدیگر بسته‌شدور گیتی گشامینویسد.
«... چون عبور آن دریای آتش پر تاب از چنان بحر آب و مرور آن لجهٔ پر اضطراب از چنین سهمگین گرداب بدون توسط جسر مسلسل از بابت محالات و از جمله خوارق عادات مینمود پس ناچار چاره کار را در بستن جسر دیده امر قضانمون صادر گردید...»[۳۹] ولی ساختن این پل بسادگی انجام نشد زیرا از طرفی خطوط مقدم سپاه ایران در تیررس توپخانه شهر بصره واقع بودند و از سوی دیگر شیخ‌عبدالله رئیس جماعت منتفح با افراد تحت فرماندهی خود که تعداد آنها نیز قابل ملاحظه بود مرتباً بایرانیان حمله مینمودند و بالاخره انگلیسیها که از ورود سپاه ایران به بصره بجهت اینکه به تجارت آنها در بصره لطمه زیادی وارد میآمد در وحشت افتاده بودند، سخت میکوشیدند که بوسیله کشتیهای توپدار خود مانع ساختن پل برروی شط بشوند سپاه ایران در تحت این شرایط بود که به ساختن پل همت گماشت و با اینکه انگلیسیها و اعراب خطوط نظامی ایرانیان را گلوله باران میکردند تاشاید بتوانند از ایجاد پل جلوگیری نمایند ولی کوشش آنها بیهوده بود زیرا سپاه ایران بخوبی دربرابر این تعرضات مقاومت کرد و توپخانه ایران توانست کشتیهای توپدار انگلیسی را به عقب نشینی وادار نماید دراین نبردها تعداد زیادی از یاران شیخ عبدالله مقتول و بقیه که یارای مقاومت درخود ندیدند متفرق گشتند.

بعدازاینکه ساختمان بخش بزرگی از پل دراین طرف ساحل باتمام رسید لازم بود که قسمت دیگری از این پل درساحل مقابل ایجاد و مستحکم گردد تاسپاه بتواند ازروی آن عبور نماید. برای این منظور دوهزار نفر از شناگران ورزیده بختیاری درپناه تاریکی شب بوسیله شنا توانستند از شط عبور نموده وخودرا بسوی دیگر برسانند.

آنهاشبانه به حفر سنگر واستحکامات درساحل مقابل پرداختند... امر واجب الامتثال نواب استظهارالدوله عز نفاذ یافت که دوهزار نفر ازجماعت

۳۹- گیتی گشا ص ۱۸۵

...ختیاری که درشناوری بانهنگان دریانوردخویشی ودر کوه‌نوردی‌ازپلنگان کوه کردپیشی دارند درآن شط‌بحر کردار شناور گشته وچون‌سیل بی‌بنیاد ازآن‌رود گذشته درساحل آنطرف متوقف‌شوند...»[۴۰] دراین‌هنگام اقـدامات اعراب برای بیرون راندن ایرانیها باشدت بیشتری آغازشد ولی‌تمام حملات درزیر ضربات شدیدتوپخانه‌ایران دفع‌میشد وکارساختن‌پل بخوبی پیشرفت مینمود تااینکه‌بعداز ۱۸ روز کوشش وفعالیت درزیرآتش گلوله‌های توپ و تفنگ دشمن، ساختن پل‌باتمام رسید وبدین‌ترتیب پل متحرکی برای‌عبور سپاهیان آماده‌شد.[۴۱] صبح روزششم ماه‌صفر سال ۱۱۸۹ هجری‌قمـری سپاه ایران بعدازتحملات مشکلات فراوان‌ازروی این‌پل عبورنموده‌وبه‌پای‌حصار شهربصره رسیدند.

دیوارهای‌ضخیم‌حصارشهربصره‌بسیارمستحکم‌بود ودربعضی‌نقاط‌ضخامت دیواربه‌بیش‌از ۸متر بالغ میشدسلیمان‌آقا حاکم بصره که‌یارای مقاومت در برابر سپاهیان ایران رانداشت دستورداد دروازه‌های شهر رابستند وبرج و باروها رامحکم نمایند تعدادی ازمورخین ازجمله سرجـان ملکم دربـاره سلیمان‌آقاحاکم‌بصره مینویسند که اومردی‌سپاهی‌پیشه‌ورشید بود وبواسطه صفات نیکوئی که‌داشت مردم همه‌از اورضایت‌کامل داشتند و بـا جـان ودل فرامین اورااطاعت مینمودند وهمین‌امر موجب گردید که‌محاصره‌بصره مدت زیادی بطول انجامد.

درروزهای نخست محاصره چندین‌بار سربازان ایرانی بشهرحمله‌بردند ولی استحکام حصار وعمق‌خندقی که‌درپای دیوار شهرحفر نموده‌بودند ونیز وجود تیراندازان ماهری که‌بدستور سلیمان‌آقادرداخل برجهای حصارقرار گرفته بودندباعث شد که این‌حملات به‌نتیجه نرسد وتعدادی از سپاهیـان

۴۰ـ گیتی‌گشا ص ۱۸۷

۴۱ـ گلشن‌مراد تألیف ابوالحسن غفاری‌کاشانی برگ ۵

ایران زخمی ومجروح وجمعی دیگر نیز کشته‌شوند. صادق‌خان که ازطرفی سرسختی وشدت‌مقاومت سلیمان آقا واهالی بصره‌را میدید وازسوی دیگر حصار ضخیم وخندق پهنلور پای‌دیواررا مشاهده میکردمتوجه‌شد که‌پیروزی سریع وآسان نیست وی دستور دادتاسپاهیان قلعه دیگری در کنار شهر بنا نمایند وسائل و لوازم سپاهیان رادر آن‌قلعه گذاردند و توپهای قلعه کوب‌را درجاهای مناسب مستقر نمودند.

ازاین‌قلعه جدید صادق‌خان دستور داد کـه بوسیله توپخانـه سنگین نقاط مختلف حصار شهـر راگلوله بـاران کنند شایـد بتوانند نقـاط ضعیف حصار را بیابند واز این نقاط به داخل شهر نفوذ کنند دراین گلوله بارانهـا هرروزبه‌قسمتی ازحصار شهر آسیب وارد میشد ولی مردم بصره بهنگام شب خرابیهاراترمیم میکردند وصبح‌روز بعد اثری ازخرابی هویدا نبود حتی در یکی‌از روزها براهنمائی یکنفر فراری‌عرب بخشی‌ازحصار را که ازجاهای دیگر ضعیف‌تربود سخت کوبیدند بطوریکه برج وباروی آن فروریخت و حصارقلعه ویران شدوراه برای ورود لشکریان آماده‌شده بود ولی با فرا- رسیدن شب‌عملیات متوقف گشت وصبح روزبعد همه‌باتعجب مشاهده نمودند که دیوار وبرج وباروی‌آن مجدداً توسط بصره‌ایها ساخته‌شده‌است.[۴۲]

بعداز این‌عملیات بود که صادق‌خان اطمینان حاصل‌نمود که شهر بصره رانمی‌تواند باحملات‌مستقیم بتصرف‌درآورد زیراچنین‌شهری باحصارضخیم، خندقهای‌عمیق ودفاع شدید محصورین ازراه حمله‌مستقیم تسخیرناپذیربود بدین‌سبب برای‌جلو گیری از کشته‌شدن افراد خوددستور داد که‌سربازان‌به طرف‌حصار نزدیك نشوندومصمم شدبامحاصره شهررا به‌تسلیم وادار نماید.

برای این‌منظور دستورداد که در گرداگرد شهردر۳۶ نقطه استحکاماتی برپا نمایند.[۴۳] درپشت‌این استحکامات و جان پناه های احداثی شبانه‌روز

۴۲ – گیتی گشا ص۱۸۹

۴۳ – این‌استحکامات‌غیرازآن قلعه‌ای است که در همین صفحه درباره‌آن گفتگو شده‌است

ه‌ای ازسربازان بپاسداری پرداخته ومراقب اوضاع‌منطقه باشند. برای هر
ازاین‌استحکامات مسئولین ومراقبین مخصوص گمارد وسرپرستی آنها را
یکی ازسران سپاه‌خود سپرد . سربازانیکه بدین‌ترتیب در این استحکامات
ستقرشدند بخوبی‌توانستند راه عبورومرورشهررا باخارج قطع نمایند.[۴۴]
طوریکه ازنخستین هفته‌های محاصره‌آثار قحط وغلا دربصره‌آشکار شد.

راه‌دیگری که امکان داشت محصورین با خارج مراوده برقرار سازند
راه‌آبی‌بود. برای محاصره این‌راه هم کشتیهای جنگی‌ایران در شط بترتیبی
ستقرشدند که راه‌دریا نیز برمردم بصره‌بسته‌شد وبدین‌ترتیب بصره‌از راه
خشکی‌ودریا درمحاصره‌ای بس‌شدید قرار گرفت.

مشکلات مدت محاصره

بصره سیزده ماه درمحاصره ایرانیان قرارداشت‌درطول این‌مدت طولانی
مشکلات فراوانی برای اردوی‌ایرانیها فراهم‌میگردید که همه‌را صادق‌خان
بارهبری صحیح ودوراندیشی‌خاصی برطرف‌مینمود. ازآن‌جمله‌بود :

ـ لشکرکشی خوارج عمان ومسقط

قبلا گفته‌شد که کریم‌خان زکی‌خان راباسپاهی فراوان برای سرکوبی
خوارج عمان ومسقط بدانصوب فرستاد ولی‌این‌لشکر کشی بدون‌نتیجه‌ماند.
کریم‌خان بعدازاینکه دراین امر توفیق نیافت بحکام بنادرخلیج‌فارس‌دستور
دادتا ازصدور هرگونه آذوقه وغله بمقصد عمان جلوگیری‌نمایند درنتیجه
این‌دستور مردم آن‌نواحی درمضیقه‌ای شدید قرارگرفتند زیرااقسمت اعظم
موادخوراکی آنها ازسواحل ایران تأمین‌می‌شد.

خوارج مسقط وعمان برای‌جبران کمبود موادغذائی خودبناچار بسوی
بصره‌روی‌آوردندوازطریق این‌شهرمرتباًمقدارقابل‌ملاحظه‌ای موادخوراکی

۴۴ ــ مجمل‌التواریخ ص ۳۳۷ وگیتی‌گشا ص ۱۹۰

مخصوصاً خرما بسواحل عمان حمل میشدولی محاصره بصره از طرف ایرانیان، این راه حمل خواربار و آذوقه راهم برخوارج بست و بناچار خوارج بقصد جنگ با سپاه ایران وشکستن محاصره بصره رهسپار شط العرب شدند والبته علل دیگری هم خوارج رادر تصمیم خود راسخ ترمی کرد و آن علل عبارت بودند از اختلاف مذهب بین ایرانیان شیعه و خوارج پیرو تسنن، دیگر دوستی آنها با حاکم بغداد و بالاخره آزردگی و حس انتقامجوئی که از حمله زکی خان در دل داشتند همه این عوامل دست بدست یکدیگر داده وباعث شد که خوارج عمان بکمك محصورین بصره بشتابند باین امید که شاید بتوانند حلقه محاصره ایرانیهارا شکسته و بصره رااز تنگنائی که بدان دچار شده بود رهائی بخشند.

بهر صورت امام خوارج دوازده هزار نفر سپاهی را با دوازده فروند کشتی و نیز تعدادی کشتیهای کوچك تندرو بفرماندهی دونفر از فرزندان خود از طریق خلیج فارس به مصب شط اعزام داشت.

این خبر به کریم خان رسید، وی حاکم بندر بوشهر ورئیس قبیله بنی کعب راما‌مورنمود که بمقابله سپاهیان دشمن بشتابند. چون از گذرگاه عمان تا بصره مسافتی درحدود ۸۰۰ کیلومتر میباشد وطی این زمان مدتی وقت لازم داشت رئیس قبیله بنی کعب ازاین موقعیت استفاده کرده ودرمصب شط از دو سوقوای خودرامستقر کرد ومحافظت هرطرف بعهدهٔ ۳۰۰۰ مردجنگی واگذار شد علاوه برآن صادق خان برای جلوگیری ازورود کشتیهای دشمن دستورداد که زنجیر ضخیمی بردهانه شط ببندندتادر تاریکی شب کشتیها وقایقهای دشمن نتوانند بداخل شط نفوذنمایند.

زنجیرعظیم وسنگینی که بدست صنعتگران شیراز ساخته شده بود به مصب شط آورده شد دوسرآن دردوطرف ساحل به طنابها وتیرهای عظیم محکم کردندوسربازان محافظ باتوپهائی که درهردوسو مستقر نموده بودند آماده نبردشدند در گیتی گشا مینویسد... چون حقیقت این خبر معروض نواب استظهارالدوله گردیدبحکم واجب الامتثال نواب معظم الیه شیخ ناصر ابومهیری

،رابوشهری حاکم بندر وشیخ برکات وشیخ رئیس بنی کعب سلسله متین
تحکم‌وزنجیر قوی محکمی را که‌چون‌رشته‌اهل‌ارباب دول‌بهم‌بسته‌وچون
سله مشید اجزای عوالم ایجاد افزار واستعدادش بیك دیگسر پیوسته در
رالملك شیراز بامرخدیو کردن فراز حدادان‌کاوه‌بقای‌آهن‌خاو آهنگران
ودنمود معجزنما از کوه آهن پرتاب و دریای حدیدنداب ساخته ارسال
سکر نواب استظهارالدوله فرمودند، برزیر شط‌العرب کشیده وهردوسرآن
ا برساحل دوجانب شط‌باو تاد عظیمه واعمده قویه محکم ومستحکم نموده
حافظت یك‌قسمت زنجیر بعهدهٔ شیخ‌برکات بنی کعب وحراست‌جانب دیگر
مهدهٔیکی‌ازسر کردگان سپاه‌نصرة دستگاه مقرر گشته، درهرجانب سه‌هزار
مبارزان دلاور وچند عراده‌توپ برق شررتعیین وراه عبور غرابات و جهازات
خوارج مسدود ازتشیید آن سلسله متین‌فرمودند...»[۴۵] سر انجام زمانی که
سفاین خوارج به‌نزدیك مصب شط‌العرب رسیدند متوجه‌شدند که حریف به
آنها پیشی‌جسته وسدی بزرگ درراه‌آنها بوجود آورده‌است.

اعراب بناچار در نزدیکی شط متوقف شده و لنگر انداختند ولی در یکی ازشبها، طوفانی بس‌مهیب بوقوع‌پیوست که به‌بروز حادثه‌ای منجر شد. طوفان مرتباً برشدتش افزوده میشد بطوریکه فشار امواج بر زنجیر کشیده شده لحظه به لحظه افزایش می‌یافت. عاقبت زنجیر ستبر در مقابل امواج سهمگین مقاومت نیاورده و ازهم گسیخت در همین حال چند قایق کوچك یران که دریك پایگاه دریائی قرار داشت بوسیله امواج ازجای خود کنده شد ونزدیك کشتیهای اعراب برده شد. اعراب ازمشاهده قایقها متوجه شدند که زنجیر از هم گسیخته است لذا موقع را برای ورود بشط مناسب دیده، کشتیهای خودرابداخل شط هدایت کردند ولی‌دراین هنگام‌بامقاومت شدید ایرانیان مواجه شدند. توپخانه ایران از هر سو آنها را درهم می کوبید ولی تاریکی شب وطوفان شدید باعث شد که گلوله‌ها برروی دشمن چندان

۴۵ ــ گیتی گشا ص۱۹۷

مؤثر واقع نگردد واعراب درزیرباران گلوله‌های توپ وتفنگ توانستند از آن منطقه دورشده وبه کنار بصره برسند.

ورود کشتیهای امام خوارج به‌نزدیك حصار بمنزله روح جدیدی بود که درکالبد محصورین شهر بصره دمیده شده بود. شادیها کردند و جشنها برپاساختند. صدای فریاد شعف‌آنها باندازه‌ای درهواطنین‌انداز شده‌بود که صدای‌آنها بگوش سپاهیان ایران میرسید.

فردای‌آن شب‌دوازده هزار نفرسپاهی‌عرب از کشتیها درساحل پیاده‌شده ودرمقابل نیروی ایران قرار گرفتند هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که نبرد شدیدی میان ایران و خوارج در گرفت این جنگ تا عصر همان روز ادامه یافت . سربازان ایرانی دراین جنگ رشادت فراوانی ابراز نمودند.

صادق خان که موقع را فوق‌العاده حساس پنداشت از هر گونه تشویق سربازان فرو گذارننمود وبوسیله عوامل خود بهمه لشکریان اطلاع داد که هر کس یکی‌ازافراد دشمن را زنده دستگیر نماید پنج‌تومان بعنوان جایزه دریافت خواهد شد واگر کسی کشته عربی یاسربریده اورا بیاورد سه‌تومان انعام میگیرد انتشار این خبر درسرنوشت جنگ‌اثرمهمی‌داشت زیراسربازان ایران با قدرت هرچه تمامتر بجنگ پرداختند و هنوز آفتاب غروب نکرده بود که آثار ضعف در اعراب هویدا شد تعدادی ازوشمن بدست ایرانیان کشته وعده‌ای هم زخمی واسیرشده‌بودند فرزندان امام خوارج که عهده‌دار فرماندهی بودند مقاومت را بیش از این جایز ندانسته و دستور عقب‌نشینی دادند ولی درحقیقت فشار سربازان ایرانی‌باندازه‌ای‌بود که خود اعراب قبل از دریافت این دستورناچاربه‌عقب‌نشینی شده‌بودند واین عقب‌نشینی بترتیبی بود که درحقیقت صحنه‌ای از فرارسپاهی شکست خورده را مجسم میساخت.

سرانجام تعدادی از اعراب توانستند خودرا به کشتیها و قایق‌های خود رسانده برآنها سوارشده وازساحل دور شوند حملات این جماعت بهمین‌جا خاتمه نیافت آنها مدتی در حدود ٥ ماه در میان شط به مقاومت در برابر

برانیها دست زدند هر زمانی که موقعیت را مناسب میدیدند و فرصتی پیدا یکردند به قوای ایران نزدیك میشدند ولی در هردفعه براثر ضربات شدید ویخانه ایران نمی‌توانستند ازعملیات خود سود ببرند وبااینکه ازسواحل مراقبت‌شدیدی‌میشد که آب و آذوقه‌به کشتیهای اعراب نرسد ولی آنهابهنگام شب خودرا به‌ساحل میرساندند وبه‌نخلستانهای اطراف رفته ومقادیر زیادی خرما که غذای عمده آنان بود بدست میآوردند وشبانه به‌قایق‌های خود باز میگشتند.[٤٦] عاقبت‌هم‌بعدازماهها که‌این جنگ و گریزهاادامه‌داشت دریکی ازنبردهای شدید که کشتیهای ایران‌آنهارا تعاقب مینمودند شکست فاحشی خورده‌و‌برای‌همیشه‌سر کوب ومتواری شدند. درفارسنامه ناصری مینویسد : «....دوازده‌هزارنفرازجماعت‌خوارج‌عمان ومسقط‌با کشتیهای‌جنگی‌به‌حمایت اهل بصره‌آمدند ونزدیك به‌ده‌ماه بر روی آب توقف کرده هر روز دربرابر اردو آمده جنگ مینمودند وعاقبت شکست یافته ازپی‌کار خودرفتند...»[٤٧]

وبدین ترتیب‌هجوم‌سپاهیان عمان ومسقط که ممکن بود برای ایرانیها مخاطراتی دربرداشته باشد سر کوب شد.

۹- حملات مردم بصره

محاصره بصره ونایابی غذا دراین شهر باعث‌گردیده بود که محصورین بفکرچاره بیفتند . مردم شهر چندین بار خواستند با شبیخون زدن برسپاه ایران راهی درخط محاصره باز کنند ولی حملات‌آنها بدون‌نتیجه ماند.

٤٦- گلشن مراد تألیف ابوالحسن غفاری‌کاشانی برگ ۱۰۰

٤٧- فارسنامهٔ ناصری ص ۲۱۸

این حملات باعث شد که در طول سیزده ماه محاصره بصره، سربازان ایران همیشه بیدار و مراقب اوضاع باشند زیرا خروجهای دسته‌جمعی از حصار شهر وحملات شدید محصورین امکان داشت مخاطراتی فراهم نماید. این آماد گی مداوم در مدتی طولانی کار آسانی نبود محصورین که از حملات خود نتیجه‌ای عایدشان نمیشد بحیله‌هائی نیز دست میزوند که از آن جمله واقعه‌ای است ک در گیتی گشا چنین آمده است.

دریکی از شبها شخصی که خودش را یکی از افراد فراری دشمن معرفی میکرد به نیروی ایران پناهنده شد. اورانزد سردار زند بردند وی اظهارداشت راهی وجود دارد که اگر سپاهیان از این طریق حمله کنند بسهولت داخل شهر خواهند شد و من حاضرم تا این راه را به لشکر ایران نشان دهم این موضوع حیله ای بیش نبود زیرا مردم بصره میخواستند بدینطریق قسمت عمده‌ای از نیروی ایرانرا از استحکامات بیرون آورده و آنهارا به‌سوئی دیگر بکشانند تا بتوانند هم به آنها ضربات شدیدی وارد آورند و هم خط محاصره را که با خروج قسمتی از سپاهیان ضعیف میشد درهم بشکنند.

سردار زند باین شخص اعتماد نکرد ودرخفا چند نفر ازسرداران سپا را برای آگاهی ازچگونگی امر اعزام داشت سرداران بعد از اینکه مسافتی راه پیمودند متوجه شدند که تعداد زیادی ازبصریها درتاریکی شب ازحصا بیرون آمده‌اند ومنتظرند تا بسپاه ایران حمله نمایند. آنها بسرعت خود ر به سردار زند رسانیده وچگونگی را اطلاع دادند.

چون محصورین متوجه شدند که حیله آنها بی‌تأثیر مانده است باحالتی یأس آمیز حملات شدیدی را آغاز نمودند و حتی تعدادی از دیوارهسا

ستحکامات ساخته شده ایرانیان را ویران کردند. آن شب نبرد شدیدی بین
لرفین بوقوع پیوست که تا صبح ادامه داشت. بصریها عاقبت با دادن تلفات
بسیار عقب نشینی نموده بداخل حصار پناه بردند.

ا- سدهای رودخانه فرات

دجله و فرات درمحل موسوم به القرنه بیکدیگر متصل و از این ببعد نیز
رودکارون به آنها می‌پیوندد. از التقاء این سه رودخانه بزرگ است که شط
پرآب و بستر عظیمی ایجاد میشود ولی رود فرات قبل از اتصال به دجله از
منطقه‌ای بطول بیش از یکصد و پنجاه کیلومتر میگذرد که بجزایر معروف
است وهنگامی رودخانه به حوالی بصره میرسد که زمین آن نسبت به منطقه
اطراف مرتفع‌تر میباشد وچون شهربصره ومناطق اطراف در سطحی پائین
واقع شده‌اند طغیان این رودخانه باعث میگردد که امواج مناطق پست را
درمعرض مخاطره قرار دهند.

برای جلوگیری ازخسارات احتمالی که امکان داشت بوسیله طغیان این
رودخانه بمناطق پست وارد آید درزمانهای گذشته تعدادی سد برروی آن
بسته بودند تا بوسیله آنها آب را کنترل نمایند.

درطول ۱۳ ماه محاصره صادق خان لحظه‌ای ازفکر سدهای این رودخانه
غافل نبود زیرا اگرشکافی دریکی ازسدها ایجاد میشد تمام نواحی اطراف
آن درزیرآب قرار میگرفت ودرنتیجه تلفات وخسارات فراوان بسپاه ایران
وارد میگردید. منطقه‌ای که سپاهیان ایران را این خطر تهدید میکرد
مسافتی درحدود ۲۵ کیلومتر را شامل میشد. صادق خان برای محافظت از
دهای ساخته شده افراد ورزیده‌ای را تعیین نمود و این افراد شبانه روز

بمراقبت و پاسداری ازسدها پرداختند. با اقدامات احتیاطی که دراین مورد انجام شد ازاین بابت هیچ گونه حادثه سوئی پدید نیامد.

۴ـ حملات قبایل عرب

درهنگامیکه بصره درمحاصره ایرانیان بود تعدادی ازقبایل‌عرب که در اطراف بصره تا نواحی بغداد سکونت داشتند برای خرید و فروش اجناس خود به‌بصره رفت‌وآمد مینمودندچون بصره رادرمحاصره سپاهیان‌می‌دیدند با حملات و تعرض داخلی خود موجب ناراحتی سردار زند رافراهم نموده‌و قسمتی ازسپاه اورا به‌خود مشغول میداشتند . بااینکه تعدادآنها زیاد نبود ولی حملات ممتدآنها سپاه ایران را دچارزحمت مینمود ولی عده‌ای از این افراد درنبردهای پراکنده‌ای که‌بوقوع می‌پیوست کشته شدند تعداددیگری نیز درهنگامی سرداران زند برای محاصره بغداد مأموربودند اسیر گردیده وبقیه نیزبمناطق دوردست متواری شدند. درمجمل‌التواریخ مینویسد... و نظر علی‌خان زند و اللهقلیخان زنگنه که‌بمحاصره‌بغدادمأموربودندنزدیکی بغداد را مضرب خیام نموده ولشکر بتاخت وتازمحالات میفرستاوند چنانچه لشکر تا کرکوك و موصل رفته غنیمت و اسیر بسیاری‌آورده و محالات نزدیك را نیز نهب و غارت کردند بقیة‌السیف جای و مکان خود را گذاشته باطراف متفرق گردیدند...» ٤٨ بااینکه اعراب بعد ازاین نبردها سر کوب و متواری شده‌بودندمعذالك‌تاآخرین روزهای‌نبرد، که گاه دسته‌های کوچکی ازآنها دراطراف سپاهیان ایران ظاهرمیشدند وچون این دسته‌های پراکنده

٤٨ ــ مجمل‌التواریخ ص ۳۳۸

امکان‌داشت که‌مخاطراتی رافراهم‌نمایند لشکریان میبایستی همیشه‌آمادگی خود را حفظ نموده ومراقب اوضاع باشند.

ـ تابستان گرم منطقه

موضوع دیگری که فکرصادق‌خان را بدان مشغول میداشت فرارسیدن تابستان بود زیرا در تابستان‌در این ناحیه چندین نوع باد میوزد . یکی بادهای موسمی‌اند که اکثراً ازجنوب بشمال درحرکت میباشند این بادها که بخارآب دریای احمر را ازروی‌منطقه گرم‌سوزان‌عربستان‌عبورمی‌دهدبا بخارات گرم خلیج فارس درهم آمیخته وتولید بادهای مرطوب و ناراحت کننده‌ای را مینماید که بدان‌شرجی میگویند. دیگربادهای نامنظمی است که اصطلاحاً بدانها بادهای متناوب گویند این بادها اکثراً ازمناطق شمالی باین ناحیه میوزند. اختلاف بادهای متناوب با بادهای موسمی‌آن است که دربادهای موسمی زمان وجهت باد همیشه یکنواخت است وهرسال در زمان معین شروع بوزیدن میکنند ولی بادهای متناوب علاوه براینکه جهتش یك نواخت نمیباشدزمان‌آن نیز گاهی متغیراست.

درتابستان‌علاوه‌بربادهای‌موسمی بندرت‌بادهای‌متناوبی نیزازطرف‌شمال برروی‌ناحیه‌بصره میرسد ولی اگراین بادها بوزندآب وهوای مطبوع عرض شمالی را بهمراه‌خواهند داشت.

باطولانی شدن مدت محاصره و فرا رسیدن فصل تابستان، اگربادهای گرم وسوزان‌صحاری جنوب وزیدن‌میگرفت‌کاربرسپاهیان‌ایران‌مشکل‌میشد، مردم‌بصره‌نیزامید داشتند که تابستان سوزان منطقه،ایرانیان را مجبوربترك

آن سرزمین خواهد نمود خاصه کهٔ گرما و بادهای گرم طاقت فرسا غالباً بیماریهائی نیز بدنبال داشت.

فکـر تابستان صادق خـان را که فرمانده محتاطی بود بخود مشغول میداشت بااینکه اقداماتی از نظر تأمین آب وغذا وتااندازه‌ای وسائل‌راحتی سپاه را فراهم‌نموده بودمع‌الوصف درمقابل گرمای منطقه‌کارمثبتی‌نمیتوانست انجام دهد.

تابستان فرا رسید از بخت بلند ایرانیان در آن سال نه‌تنها ازبادهـای گرم وسوزان خبری نشد بلکه بادهای شمال که نسیم خنکی بهمـراه داشت وزیدن گرفت واز این نظرهیچ مشکلی برای سپاه ایران بوجود نیامد .

دنباله دارد

نقش فیل در جنگهای ایران باستان

بقلم

علاءالدین آذری

(دکتر در تاریخ)

چندی پیش در یکی از روزنامه-
ن عصر مطلبی به این مضمون
اندم :
« ویت کنگها در جنگها
اهگاهی از فیل استفاده میکنند
آلات و ادوات رزمی خود را
سیلهٔ این حیوان در جنگلهای
بوه ویتنام حمل و نقل مینمایند.»
ین موضوع نگارنده را به فکر
نداخت که بار دیگر نظری به
تاریخ ایران باستان بیفکنم تا ببینم
در جنگهای گذشتهٔ ما ، از چه
زمانی این حیوان کوه پیکر و
پرهیبت مورد استفاده قرار گرفته
و چه نقشی را در صحنه‌های پیکار
ایفاء کرده است. این تصمیم صورت
ق بخود گرفت . ولی هرچه
تم کمتر یافتم.

در جنگهای متعدد کورش کبیر بنیان گزار شاهنشاهی ایران از اسب و شتر و ارابه‌های داسدار و گردونه‌های جنگی خبر بود ولی از فیل خبری نبود.
همچنین در لشکر کشیهای داریوش بزرگ و خشایارشا فاتح آتن نامی از پیلان جنگی برده نشده بود. بهرحال باوجودیکه برخی معتقدند که پیروزیهای ایرانیان در صفحات غربی هند و نیز در آفریقا (در حبشه یا اتیوپی) استفاده از پیلان را در ارتش ایران معمول نموده است معذلك همانطور که اشاره شد تا اواخر دورهٔ هخامنشی از وجود پیل در سپاه ایران اطلاع صحیحی در دست نیست و مورخان بیگانه که اکثراً یونانی بودند به این موضوع اشاره‌ای نکرده‌اند اکنون بی‌مورد نیست قبل از بحث دربارهٔ ارزش جنگی حیوان مزبور و مطالب مربوط به آن اجمالا درخصوص زندگی وزادگاه فیل مطالبی از قول مسعودی که صفحاتی از کتاب خود را به بحث دربارهٔ این حیوان اختصاص داده است در اینجا ذکر نمائیم.[۱]

«فیل جز به سرزمین زنگ وهند نزاید ودندان آن به سرزمین هندوسند باندازهٔ زنگ بزرگ نشود، زنگان و هندوان از پوست فیل سپر سازند و سپر چینی و تبتی و لمطی و بجاوی و سپرهائی که در شیر بخوابانند و دیگر اقسام سپر بمحکمی آن نباشد ...

خرطوم بینی فیل است وبه وسیلهٔ آن غذا و آشامیدنی بدهان رساند و ترکیب آن مابین غضروف و گوشت و پی باشد و باآن جنگ کند وضربت زند و از آنجا بانگ زند.

هندوان پندارند اگر زبان فیل وارونه نبود زبان باومیآموختند.

شاه فیلان شاه هند است که اورا پادشاه حکمت نیز اسم است که اصل حکمت از هندوان است... باوجود درشتی هیکل وبزرگی اندام چون بنزدیك انسان گذرد راه رفتن آن احساس نشود تامقابل اورسد که قدم نیك برمیدارد ورفتار ملایم دارد.

۱ــ رك به کتاب مروج الذهب ج اول ص ۳۷۲ تا ۳۷۵ ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده.

ازشاهان ایران نقل کرده‌اند که فیلان جنگی‌را به وسیلهٔ پیادگان از نیرنگ دشمن که ممکن‌بود گربه‌ای جانب اورها کنند[۲] حفظ میکردند.

ابن‌خلدون دربارهٔ استفادهٔ رزمی‌فیل گوید:[۳]«... واز جمله شیوه‌های جنگ‌آورانی که به جنگ و گریز دست میبازندایجاد رزمگاهها و صفوفی درپشت لشکریان ازجمادات وجانوران‌است وآنها را بمنزلهٔ پناهگاهی‌برای سواران هنگام‌جنگ و گریز قرارمیدهند ومنظورآنان از این شیوه‌این‌است که جنگاوران‌پایدارترباشند . جنگ‌را بیشترادامه دهند وبه غلبه بردشمن نزدیک‌ترشوندو گاهی‌هم‌این‌شیوه رادرجنگهای منظم به‌کارمیبرند تاپایداری وسرسختی لشکریان فزونی‌یابد چنانکه ایرانیان که همواره بـه جنگ و لشکر کشی منظم دست میبازیدند درجنگ‌ها ازفیل استفاده میکردند وبر پشت آنها برجهائی چوبین و کوشک مـانند ترتیب میدادند وآنهـا را از جنگ‌آوران وسلاح‌های گوناگون‌وبندها (رایات) مملو میساختند وصفوفی ازآنها در دنبال نبردگاه تشکیل‌میدادند که بمنزلهٔ دژها واستحکامات نیز بشمار میرفت وبه سبب‌آنها روحیهٔ سپاهیان تقویت میشد وبر پشتگرمی و اعتمادآنان میافزود...»

اکنون دربارهٔ جنگی‌صحبت میکنیم که درآن به قول مورخان یونانی ازپیلان جنگی‌استفاده شده است:جنگ گوگمل یاگوگامل[٤] (نزدیک‌موصل کنونی). اسکندرمقدونی جوان مغرور وجاه طلبی که برای ارضای امیـال

۲ـ مؤلف معتقد است که فیل ازگربه میترسد!

۳ـ رك به مقدمهٔ ابن‌خلدون تألیف عبدالرحمن‌بن‌خلدون ترجمهٔ محمد پروین گنابادی ج اول‌ص۵٤۱-۵٤۰.

٤ـ Gaugameles اماآخرین نبرد بزرگ‌بین داریوش‌واسکندر به خلاف مشهوردرآربل اتفاق نیفتاد بلکه درگویامل Gauyameles روی‌داد. این لغت علی‌المشهوردرلغت‌ایرانی «شترخانه» گویند چون یکی‌ازشاهان قدیم ایران ازدست خصم خویش بدان محل[۳]پناه برد ومالك‌آن قسمت، تیول چند قصبه را خاص معارج‌سلطان قرارداد. رك به کتاب حیات‌مردان نامی اثرپلوتارك، ترجمهٔ محمدرضا مشایخی ج۳ص٤٤٦-٤٤۵ بند ۵۷.

ماجراجویانهٔ خود به شاهنشاهی وسیع ومتمدن هخامنشی تاخته بوددر آخرین نبرد بزرك خود با داریوش سوم درمحل گوکامل با سپاه عظیمی روبرو شد که تا آنزمان ندیده بود. مورخان تعداد افرادآنرا بیش ازیك میلیون نفر نوشته‌اند این جنگ ازجنگ‌های قطعی تاریخ بود شاهنشاه هخامنشی کلیهٔ قوای خودرا برای نابودی مهاجم پلیدبسیج کرده‌بود ارابه‌های داسدارو پیلان جنگی برای نبرد ازپیش تدارك شده بود.

« درقلب، داریوش باتمام خانواده ونجبای ایران قرار گرفته بودوهندی‌ها وکاریان وآناپاست‌ها وتیراندازان مرد(آماردها)دراطراف او بودند.او کسیان وبابلیها وسی‌تاك‌نیان ومردمان سواحل بحراحمر درصف دیگر از پس صف مذکور جاداشتند. داریوش جناح چپ خودرا درمقابل جناح راست اسکندر باسوارنظام سکائی وهزارسوار باختری وصد ارابهٔ داسدارتقویت کرده بود وپنجاه ارابهٔ دیگر باسواره‌نظام ارمنی، کاپادوکی درجلوی جناح راست جا داشت، این عده باارابه‌های داسدار ونیز فیل‌ها قلب را میپوشاند...»

برش این داسها چنان سریع بود که دیودور گوید وقتی که سرهای سپاهیان مقدونی بزمین میافتاد چشمهای آنان بسازبود وتغییری دروجنات آنان دروهلهٔ اول دیده نمیشد.(کتاب۱۷ بند۵۸)[۵].

آریان مورخ یونانی تعداد پیلان جنگی قوای داریوش راکه درجنگ گوکمل شرکت کرده بودند پانزده زنجیر ذکر کرده ولی نقشی راکه‌این حیوان درجنگ ایفا کرده است بیان ننموده است‌لازم بتذکراست که‌مراقبت‌و هدایت پیلان‌جنگی که‌برروی آنهااطاقك‌های چوبی‌قرارمیدادندوتیراندازان را درآن‌مستقرمیساختند کارآسانی‌نبود. هرگاه فیلی درجنگ مجروح‌میشد امکان‌داشت که‌روی از دشمن‌برتافته‌ونیروی‌خودی رالگدمال‌وتارومارسازد. نظایراین جریان بکرات درجنگهای قدیم اتفاق افتاده است . ضمناً در

۵ـ رك به کتاب ایران باستان تألیف شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله‌ص۱۳۸۷،

...نگها معمولا فیلهارا درعقب صفها قرارمیدادند و گاهی هم برای اینکه اسبهای ...وار نظام دشمن را بوحشت اندازند آنها را درمقدم سپاه و روبروی صف ...ریف مستقر میساختند . . .

...ر کتاب ایرانشهر تعداد پیلان جنگی قوای داریوش رادرجنگ گوگمل ۵۰ زنجیر ...کر کرده ودراین خصوص مینویسد[6] درهمین جنگ ۵۰ فیل جنگی دراردوی ...اریوش سوم وجود داشته است که موجب هراس و واهمه مقدونیان گردیده ...و از قرار معلوم استفاده از فیل در جنگ از موقع تسلط ایران برحبشه و افریقای شمالی وهندوستان غربی درارتش ایران معمول شده است»

باوجودیکه ایرانیان درآغاز پیروز بودند ولی بعلت رهبری غلط وعلل دیگر که ذکر آن دراینجا ضرورت ندارد موفقیتی نیافتند (۳۳۱ ق.م).

اشکانیان که قریب ۴۷۵ سال درایران زمین شهریاری کرده اند درجنگهای خود ازفیل استفاده نمیکردند ومحتملا آنراحیوانی میدانستند که درجنگها ضرر آن بیش از نفع آن بوده است. ازبین حیوانات اهلی نخست به اسب وپس از آن به شتر برای جنگ وستیزوسواری علاقه مند بودند ...

در دورهٔ ساسانیان (۲۲۶-۶۵۲م) پیلان را درجنگ بکارمیگرفتند ودر اینزمان که آداب وسنن قدیمی ایرانیان احیا شده بود صنفورسته فیلسواران درارتش ایران ایجاد گردید. شادروان سعیدنفیسی مینویسد[7] «.... ومنصب زندك یاژندك بذ که فوستوس بیزنطی[8] ضبط کرده و گوید بمعنی رئیس فیلبانان جنگی است وپیداست که این کلمه از زندك یا ژندك ترکیب شده که درزبان امروززنده یا ژنده وزنده پیل یا ژنده پیل میگویند...» همین نویسنده درجای دیگر مینویسد (ص ۲۲) «فیل هائیکه از هندوستان آورده بودند ذخیره سپاه را تشکیل میداد و این حیوان سپاه روم را همواره هراسان میکرد این فیلها

۶ - ایرانشهر ج ۲ ص ۱۰۸۲

۷ - ر.ك. بتاریخ تمدن ایران ساسانی ص ۲۹۳

۸ - ازاهالی بیزانس (امپراطوری روم شرقی)

کرده بود ولی بعلت هجوم قبایل خیون از محاصره دست برداشت.

در بارهٔ بهرام پنجم یا بهرام گور (۴۳۹-۴۲۰) که پادشاهی خوشگذران و در عین حال دلیر و با کفایت و بقول طبری و دیگران پیل افکن نیز بود داستانها گفته‌اند.

طبری گوید[۱۶] که بهرام بطور ناشناس به هند رفته و در آنجا شجاعتهای از خود بمنصهٔ ظهور رسانیده و پیل عظیمی را که آفت مردمان آن سامان بوده بهلاکت آورده و پس از ازدواج با دختر پادشاه هند بایران باز گشته است..

بلعمی در ترجمهٔ تاریخ طبری که خود بر آن مطالبی افزوده است در مورد از پای درآمدن پیل عظیم هندی چنین نوشته است: «ملك مردی از آن خویش با او بفرستاد تاخبر بیاورد، پیل آهنگ او کرد بهرام یك تیر بزد در بمیان دو چشمش آن تیر ناپدید شد و پیل بدان تیر مشغول شد بهرام پیاده شد و بدو دست خرطوم پیل بگرفت و فرو کشید تا پیل به روی در افتاد و بهرام شمشیر بگردن او زد تا سرش از تن جدا کرد و سرش با خرطوم بر گرفت و بر گردن نهاد و از مرغزار بیرون آورد بره بیفکند و خلق همی نگریستند و عجب همی داشتند.....»[۱۷]

فیروز پادشاه ساسانی (۴۵۸ - ۴۸۳) برای مبارزه با دشمن سرسخت خود خشنواز (اخشنوار) پادشاه هیاطله (هیطال - هون - یفتال) که بعدها موجبات مرگ شهریار ساسانی را فراهم ساخت با قشون زیاد و پانصد زنجیر فیل عازم بلخ شد و با پادشاه یفتال بجنگ پرداخت...

خسرو انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹) برای کمك به سیف بن ذی یزن امیر یمن که سرزمین او را حبشیها اشغال کرده بودند وهرز یا وهریز دیلمی را که مردی کهنسال واز نجبای زمان خود بود و در زندان بسر میبرد مأمور فتح یمن کرد[۱۸] وقتی قوای معدود ایرانی بوسیله کشتی به یمن رسیدند و از آن

۱۶- تاریخ الطبری القسم الاول ۲ ص ۸۶۶ تا ۸۶۸ .

۱۷- ص ۹۴۷ تا ۹۴۵ .

۱۸- کسری سپاهی از زندانیان به فرماندهی وهرز پسر کامجار (کامکار) بدان سوی فرستاد وهرز مردی سالخورده ومتجاوز از صدسال عمر کرده و از سواران دلیر واز بزرگان واعیان بود که دراثر ایجاد ناامنی در راهها به فرمان خسرو زندانی شده بود- نقل ازکتاب اخبار الطوال تالیف ابوحنیفه ابن- داود دینوری ترجمهٔ صادق نشات ص ۶۸-۶۷ .

ساحل فرود آمدند مسروق‌بن ابرهه امیر حبشی یمن سوار برپیل در رأس قوای خود آماده پیکار با ایرانیان شد بلعمی در ایـن‌خصوص مینویسد [۱۹]
«وهرز یاران رابفرمود تا صف بر کشیدند و کمانها به زه کردند و کمان‌وی جزوی کس‌نتوانستی کشیدن وبه زه کردوعصابه بخواست‌وابروان برپیشانی بست وچشمش ضعیف شده بود. ایشان‌را گفت ملك را از دور بمن نمـایید گفتند آنکه برپیل‌نشسته‌است و تـاج زرین برسر نهاده است چون خودی و برمیان تاج میان پیشانی ملك یاقوتی است سرخ همی‌تابدچون‌آفتاب. وهرز آن یاقوت از دور بدید گفتا صبر کنید که پیل مرکب ملوك است تا ازوی فرود آید، زمانی‌ببود، گفتند از پیل فرود آمد وبراسب نشست گفت اسب مرکب عزت است. زمانی ببود از اسب فرود آمد و براستری زمینی نشست گفت اکنون کمان مرا دهید که استر پسر خـراست وخر مرکب ذل است کمان بر گرفت وتیربرنهاد و گفتا قبضهٔ کمان من برابر آن یاقوت کنید که بر پیشانی اوست بتاج اندر، چون من تیر بیندازم وسپاه ازجای نجنبدوانید که تیرمن خطا کردونیافت، شما نیز از جای نجنبید وتیری دیگر سبك مرا دهید و اگر ایشان از جای بجنبند و گرد وی آیند بدانید که تیریافت و ایشان بدو مشغول شدند شما تیرباران کنید پس‌حمله کنید . پس دست او برابریاقوت بنهادند واو کمان بکشید به‌نیروی تمام وتیر بینداخت وآن‌تیر راست برآن یاقوت زد وبدونیم‌شد وبتاج اندرشد وپیشانی ملك اندریافت و به سرش‌بگذشت‌ومسروق بیفتادوسپاه‌از جای‌جنبیدند و گرد وی‌اندرآمدند وسپاه عجم تیرباران کردند وخلقی به‌تیر بزدند وسپاه ازجای اندرآمدند وسپاه حبشه هزیمت شد».

خسروپرویز شاهنشاه ساسانی (۵۹۰ - ۶۲۸) کـه برای مدت کوتاهی توانسته بود وسعت‌ایران رابدورهٔ هخامنشیان برساند سرانجام بعلت خبطها واشتباهات متعددخود از هراکلیوس‌امپراطوربیزانس(بوزنطیه) شکست‌یافت

۱۹ـ رك به تاریخ بلعمی ص ۱۰۳۳ـ۱۰۳۲ .

دریکی از این جنگها برای دفاع از پایتخت(تیسفون) ازوجودپیلان‌جنگ استفاده کرد وبدینوسیله توانست ازپیشرفت سریع رومیان بسوی شهرمزبو جلوگیری بعمل‌آورد. این پادشاه که از نظر شکوه وجلال دربار و وجو نوازندگان ورامشگران بزرگ وداشتن زنان و کنیزکان زیبا شهرت بسو دارد در اصطبل خود تعداد بسیاری از حیوانات مانند فیل واسب گ آورده بود. مؤلف مروج‌الذهب دراین‌باره گفته‌است: [۲۰] « دراصطبل پرو پنجاه هزار حیوان‌بود به تعداد اسبان سواری زین های طلا مروارید جواهرنشان داشت در اصطبل وی هزار فیل‌بود[۲۱] که یکی سفیدتراز بر بود ویك‌فیل‌بود که دوازده ذراع‌بلندی‌داشت . فیل‌جنگی‌به‌این‌بلندی‌بندر یافت شود که بیشتر فیلها ازنه تا ده ذراع باشند ملوك‌هند فیل‌های تنوم وبلند را بهای گزاف دهند وممکن است فیلهای وحشی سرزمین‌زنگ‌ازآ گفتیم خیلی بلندترباشند واین‌رابه‌قیاس شاخ آن که دندان گویند وازآ آرند توان دانست که وزن دندان صدوپنجاه‌تادویست‌من‌باشد ومن‌دو ر بغدادی‌است‌وهرچند دندان بزرگتر باشد پیکر پیل بزرگتراست...

یك روزعید پرویز برون‌شده بود وسپاه وعده وسلاح برای اورژه‌میا بصف رژه هزارفیل بود وپنجاه هزار سوارنیز بجزپیادگان در اطراف بود فیلها درمقابل پرویز بخاك افتادند وسر برنداشتند و خرطوم برنچید تا آنرا باکجك کشیدند و فیلبانان با آنها بهندی سخن گفتند وقتی پر این بدید تأسف خورد که چرا مزیت‌فیل داشتن ، خاص هنداست و گفت کاش فیل هندی نبود وایرانی بودآنرا با سایر دواب قیاس کنید وبقدرمعر و ادبی که دارد مزیتش نهید »

۲۰ـ مسعودی ص ۲۷۳ .

۲۱ـ مؤلف زین‌الاخبار تعداد پیلان اصطبل خسروپرویز را ۱۲۰۰ زنجیر کرده است (ابوسعید عبدالحی بن‌الضحاك بن محمود گردیزی به مقابله وتص وتحشیه وتعلیق عبدالحی حبیبی استاد دانشگاه‌کابل ص ۳۶) .

نقوشی ازفیل در دوسوی غارطاق‌بستان از زمان خسرو موجود است که
ن حیوانات را درصحنه شکارگاه نشان میدهد کسانیکه براین فیلهاسوارند
اسهایی بتن‌دارند که باتصاویر پرندگان زینت داده شده است. تصاویرفیلها
نند سایر حیواناتیکه درشکارگاه مشخص است بنحو ماهرانه‌ای حجاری
ده وبقول‌مرحوم سعیدنفیسی (تاریخ‌تمدن‌ایران ساسانی‌ص۱۹٤) شاهکاری
سنگتراشی است . ظاهراً فیلها را برای رم دادن شکار و نیز بار کردن
شهٔ آنها بشکارگاه آورده‌اند .

در اواخر دورهٔ ساسانیان که بخت از ایرانیان برگشته بود و آنرا هم
لی بود که ذکر آن در اینجا لازم بنظر نمیرسد بساز هم پیلان جنگی در
دانهای کارزار خودنمایی میکنند ، در این جنگها که بین قوای ایرانیان‌و
باه تازیان‌درگیر میشودنقش‌پیلان‌در کسب پیروزی‌چشمگیر تربنظرمیآید.
حتی وجود یکی ازپیلان سپاه ایران درجنگ پل پیروزی وموفقیت سپاه
ران را درجنگ آسان میسازد .

در جنگ پل که عرب بآن یوم‌الجسر ویاقس‌الناطف میگوید غیر از
یری وازخود گذشتگی‌سپاه‌ایران همانطوریکه ذکرشد پیلی عظیم‌پیروزی
رانیانرا تسریع کرد .

احمدبن یحیی بلاذری مؤرخی که اصلا عرب بوده و در سدهٔ دوم وسوم
بزیسته ودر کتاب خود موسوم به‌فتوح البلدان مانند دیگرمؤرخان‌متعصب
مان‌خود اغلب‌ازایرانیان آنزمان بنام کافر ومشرك یاد میکند میگوید :[۲۲]
گویند کـه‌چون پارسیان خبر اجتماع تازیانرا شنیدند مردانشاه ابروبند
(والحاجب) را بمقابله ایشان فرستادند انوشیروان این سپهسالار را بهمن
ب داده بود وبدان تبرك میجست اورا از آن باب ابـروبند گفتند که وی
روان راکه از غایت‌پیری برچشمانش فرومیریخت به پیشانی میبست[۲۳] و

ـ فتوح‌البلدان ترجمه دکترآذرتاش ، آذرنوش ص ۵۰ـ٤۹ .
ـ این مطلب دربارهٔ وهرزدیلمی که شرح آن گذشت نیز صدق میکند .

نیز گفته‌اند که نام وی رستم بوده است . ابوعبید[۲۴] فرمان داد پل را استوار سازند دراینکار مردمان بانقیاویرا یاری کردند گویند که این پل‌درروزگار پیشین ازآن اهل حیره بوده است که برآن گذشته بر سرملك ومال خویش میرفتند ابوعبید آنرا اصلاح کرد زیرا نا استوار بود وبخشی از آن بـریده شده بود آنگاه وی و دیگر مسلمانان که از مروحه آمده بودند بر آن پل گذشتند و به سپاه ابروبندرسیدند . ابروبند چهارهزار مرد سلاح پوشیده‌و یك پیل وبه قولی چند پیل‌داشت . جنگ سختی در گرفت زخمهای فراوان بر پیکرها نشست ومسلمانان ناتوان گشتند سلیطبن قیس گفت : ای ابوعبید ترا ازگذشتن براین پل‌نهی کردم واشارت نمودم که نخست سپاه‌به‌این‌ناحیت فرستی وبه‌امیرالمؤمنین نامه‌نویسی‌وطلب یاری کنی وتو اباکردی پس‌سلیط خود بجنگید تاکشته شد .

آن‌گاه ابوعبید پرسید کشتنگاه این پیل کجاست ؛ گفتند خرطوم او . پس خود حمله برد وبرخرطوم‌پیل ضربه زدابومحجن‌بن حبیب‌ثقفی‌نیزحمله برد و ضربه برپای‌فیل‌زد واورا برخاك افکندآنگاه مشرکین حمله‌آوردند ابوعبید درآن حمله به قتل رسید ـ خدایش رحمت کناد ـ میگویند که‌پیل خود را براو افکند واو زیر پای‌پیل کشته شد .

مسعودی مینویسد : [۲۵] «عربان‌فیلان مسلح را به‌نظر آوردند و چیزی دیدند که هرگز نظیر آنرا ندیده بودند وهمگی گریزان شدند وبیشتر از آنچه به شمشیر کشته شدند در فرات غرق شدند . ابوعبید دراین روز پیاده جنگ کرد اوبه فیل نزدیك شد ضربتی به‌چشم آن زد فیل ابوعبیده را بـا دست درهم کوفت ومردم به‌هیجان‌آمدند .»

سرجان ملکم گوید [۲۶] : «گویند ابوعبیده فیلی سفید در مرکزلشکر دیده دانست که ایرانیان را به‌آن اعتماد است با عزمی ثابت و جأشی رابط

۲۴ـ ابوعبید ثقفی سردار عرب درجنگ پل ـ پدرمختار معروف .

۲۵ـ مروج‌الذهب ج اول ص ٦٦٥ .

۲٦ـ درمعال حال سلاطین ساسانیه ج‌اول ص٥٦. (تاریخ ایران ـ سرجان‌ملکم).

روی بدان جانور نهاد وبا یك ضربت شمشیر خرطوم اورا قطع نمود جانور از فرط درد دیوانه واربر وی تاخت وسراپای اورا با یك ضربت وست باخاك یکسان ساخت . » درجنگ قادسیه (درجنوب نجف ودرپنج فرسنگی‌جنوب غربی کوفه) لشکریان‌ایران تعداد زیادی فیل دراختیار داشتند بلاذری‌تعداد آنها را سی‌زنجیر نوشته است: « سفرای سعد ورستم آمدند ورفتند ، بادیه‌نشین چون به بارگاه رستم رسید وی را برتخت زرین نشسته دید ، پشتی‌ها ومخده‌های زربفت برتخت چیده وفرش‌های گلابتون برزمین طالار گسترده بود ایرانیان همه تاجی برسر وزیورها برپیکر داشتند. پیلان جنگی دراطراف واکناف آن جایگاه ایستاده بودند » [۲۷]

مسعودی‌دراین باره گوید : [۲۸] « شماره مسلمانان هشتاد وهشت‌هزاربود و مشرکان شصت هزار بودند[۲۹] وفیلان را جلوی صف خود نهاده بودند و مردان سوار فیلان بودند . درجای دیگر گوید جنگ قادسیه در محرم‌سال چهاردهم هجری بود (سالهای سیزدهم وپانزدهم نیزذکرشده است) در این روز از جملۀ فیلان هفده فیل که بر هرفیل بیست کس‌سوار بود وزرۀ آهن وشاخ داشت وبه‌دیبا وحریرآراسته بود بطرف قوم بجیله رفت وپیاده‌وسواره از اطراف پیلان بود سعدچون دید که اسبان وفیلان سوی قوم بجیله رفت کس پیش‌بنی‌اسد فرستاد وفرمان داد تا بجیله راکمك کنند بیست فیل نیز روبه قلب‌نهاد وطلحة بن‌خویلد اسدی با سواران بنی اسد به‌میدان رفت وبه مقابلۀ پیلان پرداخت تاآنهارا متوقف کرد . »

یکی‌از فرماندهان عرب‌موسوم به‌قعقاع‌بن عمررئیس‌قشون امدادی که‌از شام رسیده‌بود بانیزه چشم‌پیل‌سفیدی را کور کردودیگران نیزبافیلها چنین کردندپیلان برگشته وانتظام قوای‌ایران را ازهم گسستند. پس‌از این واقعه بقول‌ابن خلدون[۳۰] ایرانیان‌مصمم‌شدند که فیلهارا ازصحنه نبردخارج‌سازند

۲۷ــ رك به تاریخ ادبی ایران تالیف ادوارد براون ص ۲۹٤ .
۲۸ــ رك به مروج‌الذهب ج اول ص ٦٧۰ــ٦٦۹ .
۲۹ــ بلاذری تعداد سپاه ایران رایکصد وبیست هزار نفر نوشته است .
۳۰ــ رك بمقدمۀ ابن خلدون ج ۱ ص ٥٤۱ .

این تصمیم بمرحله اجرا گذاشته شد و پیلبانان آنها را باصطبل‌هایشان در مدائن عودت دادند درجنگ قادسیه‌ابتدا اسبان‌عرب ازدیدن حیوانات کوه‌پیکر رمیده‌وراه‌فرار درپیش گرفتند تازیان بناچار ازاسبان پیاده‌شده‌بجنگ پرداختند واین‌وضع تازمانیکه اسبها باپیلان‌خو گرفتند کم‌وبیش ادامه‌داشت فرمانده قوای‌ایران اسپهبدرستم‌فرخ‌زاد بگفتهٔ‌بعضی ازمورخان در کنار پیلی نشسته‌بود که مرگ اورادربود «گویند درآنروز رستم‌درسایه پیلی‌نشسته بود که‌آنرا ازجوالهای پرازدینار بار کرده بودند یکی‌ازآنها براوفرو آمد وی ازآن‌مرد...»[۳۱] «تازیان که ازپیلان جنگی ارتش ایران آسیب فراوان دیده‌بودند وهنوز واقعه کشته شدن ابوعبید و نابودی هزاران نفر ازافراد جنگی خودرا درنبردپل بخاطرداشتند هر کجا بااین‌حیوان باهوش‌وزورمند برمیخوردند بدون‌تأمل‌بقتلش اقدام‌مینمودند بلاذری مینویسد[۳۲] «یحیی‌بن سلمه‌بن کهیل حضرمی ازمشایخ‌اهل کوفه روایت کند که‌چون‌مسلمین‌مداین رافتح کردند پیلی درشهر بیافتندپیش ازآن هر پیلی را که‌بدست میآوردند میکشتند درامرآن‌پیل‌نامه بعمرنوشتند پاسخ‌داد که اگر خریداری یافتید آنرا بفروشید پس‌مردی ازاهل حیره‌آنرا بخرید مردروزگاری چندپیل را تیمار میکرد وبمردم مینمایاند جل‌های زیبا براومیپوشاند و گرد شهرودیها میگردانید روزی‌ام‌ایوب زن‌مغیرة‌بن‌شعبه[۳۳] که پس‌از مرگ وی بنکاح‌زیاد درآمده‌بود بدیدن‌آن‌پیل‌رفت ودرآن روز که‌ام‌ایوب بخانهٔ پدر میرفت‌مرد

۳۱ـ رك بتاریخ اجتماعی ایران تألیف سعیدنفیسی ص۲۱۵ـ در مورداین واقعه یعنی قتل‌رستم مطالب بسیارگفته شده است بارقاطر یافیلی‌بروی اوافتاد وبازوی وی رابشدت مجروح‌کرد دراین موقع عربی‌قصد جان‌رستم نمود وی اضطراراًخودرا بنهرافکند وازشدت جراحات ازحال رفت‌سرباز تازی که‌علقمه نام داشت سرداربزرگ رابقتل‌آورد ...

۳۲ـ رك به کتاب فتوح‌البلدان ص ۹۳ و ۹۴

۳۳ـ یکی از امرای عرب وصاحب‌ابولولو (فیروز) همانکسی‌که عمر راکشت ...

آن‌پیل‌بیاورد و در برابر درمسجدی که‌اینك باب‌الفیل‌نام‌دارد بایستاد‌ام‌ایوب در پیل‌نگریست‌سپس‌چیزی‌بصاحب‌آن‌دادوروانه‌شان کرد پیل دوسه گام‌پیش رفت‌وناگهان درافتاد وجان‌داد؛ وبدین‌سبب آن در را باب‌الفیل خواندند...

غوریان

تقلم

عباس پرویز

مقدمه:

بنابگفته امام شهاب‌الدین ابی‌عبداله یاقوت بن‌عبداله ــ الحموی الرومی البغدادی[1] تلفظ صحیح غور بضم اول وسکون ثانی و آخر آن راء است . این ناحیه ولایتی کوهستانی وبین هرات وغزنه و سرزمینی وسیع وبسیار سردوعبور ومرور از آن خطرناك ووحشت‌انگیز بود و با وجود وسعت فراوانی که داشت شهرهای بزرگ در آن بچشم نمیخورد و بزرگترین آبادیهای غور «قلعه‌ای مستحکم بنام فیروز کوه مقرحکومت سلاطین آن ناحیه از آل سام که همان اعراب باشدبود.»[2]

راجع بوضع جغرافیائی و

---

۱ ــ معجم‌البلدان جلد چهارم ص ۲۱۸ : عین عبارت یاقوت چنین است : « غور بضم اوله وسکون ثانیه وآخره راء جبال وولایة بین هراة وغزنه وهی‌بلاد باردة واسعة وهی مع‌ذلك لاتنطوی علی مدینة‌موحشة مشهورة واکبر مافیهاقلعة یقال لها فیروزه کوه یسکن ملوکهم فیها ومنهاکان آل سام....»

۲ــ درجای خود دراین مورد گفتگو خواهد شد.

حدود مشخص و کامل غور مؤلفین مسالك و ممالك و جغرافی‌دانهای اسلامی اطلاعات صحیحی نداده‌اند و گفتار آنان بایکدیگر اختلاف بسیار دارد و حتی بعضی از این جغرافی‌نویسان، ساکنین این ناحیه‌را جزء کفار میدانند و برخی عدهٔ مسلمانان آنجارا بامقایسهٔ کفار ناچیز میشمارند وجمعی دیگر برعکس عدهٔ مسلمانان رانسبت بکفار فزونتر نوشته‌اند. امااز مجموع نوشته‌های جماعت مزبور چنین بنظر میآید که ازقرن پنجم‌ببعد مذهب رسمی غورستان اسلام و عدهٔ مسلمانان آنجابیشتر بوده است و شاید در نواحی کوهستانی و صعب‌العبور آن جمعی از کفار که ازطرف مسلمانان رنج می‌دیدند اجتماع داشتند. بطور کلی باید گفت که ناحیهٔ غور محصور بین هرات وفره وزمین‌داور و گوزگانان و غرجستان بوده است وناحیهٔ بامیان که پایتختی بهمان نام داشت در مشرق غور واقع بود. ما دراینجاجهت مزید فایدت گفتهٔ صاحبان مسالك و ممالك را بعین عبارت میآوریم: حمداله مستوفی قزوینی دراین‌مورد میگوید: «غور ولایتی است وشهرستان آنرا آهنکران خوانند. ازاقلیم چهارم است..... وقریب سی پاره دیه ازتوابع آنجاست و مردم آنجارا ببلاهت نسبت کنند..»[۳]

درحدود العالم راجع به غور و محصولات آن چنین آمده است: «غور ناحیتی است اندرمیان کوهی و شکستگیها واورا پادشائیست کی غورشاه خوانند. اوراقوتش ازمیر گوزگانانست واندرقدیم این ناحیت غورهمه کافران بوندی . اکنون بیشتر مسلمانان اندوایشان راشهرکها ودهها بسیار است وازین ناحیت برده وزره و جوشن وسلاحها نیکوافتد ومردمانش بدخواه و ناسازنده وجاهل ومردمانش سپیدند و اسمر[٤].» ابواسحق ابراهیم اصطخری راجع بناحیهٔ غور مینویسد: «غور ناحیتی بسیار است ودرجملهٔ مسلمانی (مقصود مؤلف سرزمینهائی است که‌توسط مسلمانان مسکون‌بود) یاد کردیم بحکم آن کی در غور مسلمانان

۳ـ نزهت‌القلوب ص (۱٥٤ـ۱٥٥)

٤ـ حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب ص (۱۰۱ـ۱۰۲)

بسیار باشند و کوهستانی آبادان است و استوار ورودها وچشمه‌ها و باغهــاو بوستانهادارد وحدود غورازهری در گیر وتافره وتازمین‌داوروتا رباط کروان ازاعمال ابن‌فریغون وتاحدود غرجستان وهمچنین‌تابه‌هری باز گردد.و کوه‌های‌غورازحد خراسان‌است وهمچنین‌برحدودبامیان و پنجهیر وماوراءالنهرتا تر کستان‌درونی‌وتاشاش‌وتا خرخیزبرسدودراین کوهها‌ازاول‌تاآخرمعدنهای نقره‌است‌ومعدنهای‌زروبهترین‌آنست که‌بحدود خرخیزاست‌وازین‌معدنهاآنچ بولایت ایلام است آنست کی درحدود پنجهیر است.[5]»

عین ترجمه‌صورة‌الارض‌ابن‌حوقل درخصوص‌غورچنین است:[6]«اما غور کافرستان است و سبب آنکه در نوشته های ایلامی از آن یاد می‌شود. این‌است که گروهی‌مسلمان دارد و کوههائی‌آباد باچشمه‌هاوباغهاورودهاست وبس استواراست. در اوایل این سرزمین درطرف مسلمانان گروهی متظاهر باسلام‌اند ولی مسلمان نیستند. بلادی که غور را احاطه کرده‌اند عبارت‌اند ازهرات‌تافره وازآنجا تابلدی داور وازآنجا تارباط کروان که‌تحت‌حکومت محمدبن فریغون صاحب جرزجانان است واز رباط کروان تاغرجستان واز آنجا تاهرات همهٔ این بلادی که غوررا احاطه کرده ازآن مسلمانان است و درسراسر بلاد مسلمانان سرزمینی نیست که پیرامون وحدودآن تحت تسلط مسلمانان باشد و در وسط‌آن‌کافران باشند جز غوریان ...... بیشتر بردگان غور را به‌هرات وسیستان ونواحی‌آن میبرند. جبال غور بحدود خراسان و بیرون بامیان تاپنجهیر[7] امتداد میبابدآنگاه ببلاد وخان داخل‌شده وازبلاد ترك و حدود چاچ (شاش) تا خرخیز کشیده میشود وسراسر این کوه دارای کانهای نقره وطلا و پرمایه‌ترین آن درنزدیکی خرخیز و قسمتی‌است که از

۵ــ مسالك وممالك صفحات ۲۱٤ــ۲۲۰

٦ــ صورة‌الارض ترجمه دکترجعفر شعار ص (۱۷۸ــ۱۷۹).

۷ــ پنجهیر باصطلاح محلی بمعنای پنج‌کوه است.

عازم جبال غورشد ودرنزدیکی کوهسارمرغ اقامت گزید این بود یك روایت راجع باستقرار بسطام یکی ازاجداد آل‌شنسب وهمراهان او درناحیهٔ غور.
اما بموجب روایت دیگر پس از غلبهٔ فریدون بر ضحاك فرزندان ودوتن از برادران بسطام‌به‌نهاوندرفتند و درآنجاسکونت اختیار کردند. یکی ازاین برادران که‌سورنامداشت‌بامارت‌نهاوندرسیدوبرادردیگرموسوم‌به‌سام‌سپهسالار وفرمانده کل قوای وی گردید . اولی را دختری ودومی را پسری بود که‌از ایام کودکی نامزد یکدیگر شدند . ولی پس‌ازمرگ سام بزرگان ورجال کشور برفرزند او حسد ورزیدند وبسعایت وتفتین ازوی‌نزد سورپرداختند وسور از ازدواج دخترخود با عموزادهٔ او امتناع نمود وحتی درصدد برآمد که‌آن دختررا بیکی‌ازملوك اطراف دهد.چون دودلدادهٔمزبور ازاین تصمیم آگاهی یافتند درخفا ازنهاوند فرار کردند وبنواحی کوهستانی غوررفتند و بتدریج جماعتی ازخواص واعوان‌ایشان بآنان پیوستند وبازماندگان دختر سور و پسرسام سلسلهٔ غوریان را درمحل غورتشکیل دادند.

عین عبارت منهاج سراج[۱۲] راجع بموضوعیکه شرح‌آن گذشت ازاین قرار است: « چون افریدون برضحاك غالب‌شد و ممالك بگرفت دوبرادر او وفرزندان‌اوبه‌نهاوند افتادند. برادرمهتررا که‌سورنام‌بودامیرشد وبرادر کهتر را که‌سام‌نام‌بودسپهسالارشد وامیرسور رادختری‌بود وسپهسالارراپسری.هردو عمزادگان‌از خوردی نامزد یکدیگر بودند . ایشان دل برهم دیگر نهاده سپهسالار سام وفات کرد وپسر او(نیك) شجاع ومبارز رسیده بود چنانچه در آن عهد به‌مردی و جلادت نظیر نداشت . بعـد از فوت پدراو حاسدان پیدا آمدند واورا پیش‌امیرسورسعایتها کردند. عم‌رادل بروی گران‌شد وعزم کرد

۱۲ـ طبقات ناصری جلد اول ص ۳۲۲ .

تادختررا بملکی‌دهد از ملوک اطراف چون آندختر را خبرشد عمزاده را اعلام داد شبی بیامد و درقلعه بگشاد و ده سراسب گزیده ازآخر امیر سور باز کرد و دختر را و اتباع اورا برنشاند وچندانچه امکان داشت از نقود بر گرفت و روان شد و خود را برسبیل تعجیل بکوه پایهاء غورانداخت وآنجا مقام داشت و گفتند زومندیش. آن موضع رامندیش نام شد وکارایشان‌آنجا استقامت پذیرفت».

از دو روایتی که نقل شد روایت اول بنظر صحیح‌تر می‌آید و چنانکه گفتیم فریدون دوبار بدون اخذ نتیجه‌لشکریانی جهت بجنگ‌آوردن‌بسطام بهندوستان وغورفرستاد ومیخواست بارسوم نیزسپاهیانی را برای قلع وقمع وی به‌غور گسیل دارد. اما مقارن‌آن احوال سلم وتور فرزندان فریدون‌برادر خود ایرج را کشتند وفریدون سخت اندوهگین شدونتوانست قوائی‌به‌غور بفرستد و ازطرف دیگربسطام کسانی را نزد وی فرستاد و تقاضای صلح کرد بموجب این مصالحه بسطام و اعرابیکه بتدریج باو پیوسته بودند در آن سامان در خصب و نعمت بسر بروند. سلاطین شنسب از دودمان بسطام بودند. آل شنسب را معمولا بچهارطبقه‌تقسیم میکنند ازاین قرار: اول‌غوریان که پایتخت‌آنان فیروز کوه بود وبحث راجع بآنان موضوع این مقاله‌است. دوم سلسلهٔ سلاطین بامیان که پایتخت آنان را نیز بامیان میگفتند. سوم سلاطین غزنه که این شهراززمان سلطان معزالدین محمدسام غازی‌بپایتختی برگزیده شد وپس ازوی غلامان اونیز درآن محل حکومت کردند. چهارم سلاطین‌شنسبی‌هند. صاحب طبقات ناصری عدهٔامراء وپادشاهان غوررا که در فیروز کوه سلطنت کرده‌اند بیست ودوتن نوشته است ولی قاعدتاً عدهٔ آنان بایدبیست ویك نفرباشد چه‌سلطان علاءالدین‌محمدبن‌ابی علی‌دوبار بسلطنت رسید. برخی دیگرازمؤلفین ازآن جمله مؤلفین تاریخ گزیده وحبیب‌السیر عدهٔ این پادشاهان را پنج تن نوشته‌اند. پیداست که مورخین اخیرالذکر پادشاهان بزرگ ونام‌آوران آنها را بشمارآورده‌اند.

امیر فولاد: امیر فولادبن ملك شنسب بن خرنک برنواحی کوهستانی غور (درحدود ۱۳۰ هجری قمری) حکومت میکرد. هنگامی که ابو مسلم خراسانی برضد حکومت بنی‌امیه قیام کرد و حکام‌آنان را از خراسان راند امیر فولادبن شنسب جمعی از قواء خود را بمساعدت وی‌برد. این‌امیرچون فرزندی نداشت بعد ازمرگ او حکومت غوربدست‌برادرزادگان وی‌افتاد. راجع باین جماعت تا روی کارآمدن بنجی نهاران که مدت آن چهل سال میشود اطلاعی دردست نیست.

بنجی‌نهاران (حدود ۱۷۰ه): بنجی‌نهاران شنسبی یکی از بزرگترین امراء غور و متصف بجمیع صفات حسنه‌بودوصورتی زیبا وسیرتی‌نیکوداشت. وی جهت گرفتن عهد ولوای حکومت غور به بغداد نزد هارون‌الرشید رفت. علت مسافرت اورا به‌بغداد صاحب طبقات ناصری[13] چنین مینویسد: درغور طایفه‌ای وجود داشت که افرادآن دعوی میکردندآنان قبل از شنسبانیان اسلام‌آوردند و ایشان را شیشانیان منسوب‌بیکی ازامراءآن خاندان شیث‌بن بهرام مینامیدند. درلغت غور شیث را شیش‌میگفتندوبهمین مناسبت طایفهٔ مزبورمعروف به‌شیشانیان شدند. در هرصورت شیث در آغاز حکومت امیر بنجی با وی بنای مخالفت را گذاشت و در سراسر غور قتل وخونریزی و فتنه برپاشد. سرانجام دو امیر مزبور تصمیم گرفتند بخدمت هارون‌الرشید خلیفه عباسی بروند تایکی ازآندو را بامارت غور برگزینند و دیگری سر اطاعت درمقابل وی فرودآورد. راجع باین تصمیم وعزیمت شیث وامیربنجی بدربارخلافت منهاج سراج شرحی دارد که بعین‌عبارت در اینجا نقل میشود ومی‌گوید: «بازرگانی بود درآن دیاریهودی بر دین مهتر موسی علیه‌السلام وآن بازرگان را با امیربنجی محبتی بود و اوسفربسیار کرده بود وبتجارت رفته وحضرت ملوك اطراف دیده، آداب درگاه «ملوك وسلاطین شناخته‌بود.

۱۳ـ طبقات ناصری جلد اول ص ۳۲۵

اوبا امیربنجی همراه شد ومقصود ومطلوب امیربنجی را معلوم داشت . امیر بنجی را گفت: اگرمن ترا ادبی تعلیم کنم و حرکات و سکنات درآموزم و معرفت ومراتب‌درگاه خلافت و حضرت سلاطین تلقین واجب دارم تا بدان سبب‌امارت وایالت ممالك غور حوالهٔ‌توشود بامن عهد بکن که در کل‌ممالك توبهرموضع که‌خواهم‌جمعی ازبنی‌اسرائیل ومتابعان مهترموسی علیه‌السلام‌را جای دهی و ساکن گردانی تا درپناه تو وظل حمایت ملوك و فرزندان تو آرمیده‌باشند. بنجی نهاران باآن تاجربنی‌اسرائیل عهد کرد که چون شرط نصیحت وتعلم‌آداب ملوك وخدمت‌درگاه‌خلافت‌مرا تعلیم کنی‌جملهٔ‌ملتمسات تو بوفا رسانم و مقترحات تو در کنار تو نهم . چون ازجانبین عهد مستحکم شدآن تاجر بنی‌اسرائیل‌اوراآداب ملوك درخدمت درگاه خلافت وسلاطین وشرایط تعظیم دارالخلافه تعلیم دادن گرفت‌وجهت اولباس قبا و کلاه وموزه وزین استعداد کرد سواری وکاربستن اسلحه‌تلقین وتفهیم مهیاومرتب میکرد چنانچه‌منازع اوشیش‌بن بهرام را از آنجمله هیچ معلوم نبود تا چون بدار-الخلافه رسیدند شیش‌بن بهرام همچنان با لباس مختصرغوریانه که در خانه معهود اوبود دررفت و امیربنجی نهاران با لباس امیرانه وزی مهترانه و استعداد وآداب بحضرت‌خلافت آمد بعدآداب خدمت درگاه خلافت به‌وقت فرصت هردو آنچه مقصود هردوی ایشان بود باشرایط خدمت بموقف عرض رسانیدند وحال منازعت بایکدیگر بخدمت وزیر استادالدار باز گفتند و مقصود و مطلوب کلی درمیان آوردند.

امیرالمؤمنین هارون‌الرشید بعد ازآنچه قصه ایشان رامطالعه‌فرموده‌بود ونظر مبارك او بحال ایشان ملحق شده در حق امیر بنجی نهاران تربیت فرمود . چون امیربنجی نهاران از جمال نصیب شامل ونصاب کامل داشت و بحسن طبیعت وطراوت زینت‌آراسته بود بر لفظ مبارك امیرالمومنین رفت هذا قسیم یعنی این بنجی‌نیکو رویست و آداب امارت واسباب فرماندهی و

ایالت وحسن صورت و صفاء سریرت جمع دارد . امارت غور حوالهٔ او باید فرمود وپهلوانی لشکر ممالك غور حواله شیش‌بن بهرام باید کرد وبتشریف دارالخلافه هردو بدین اسم مشرف شدند و بجانب غور باز آمدند . بحکم فرمان حضرت خلافت مراجعت کردند و از آن عهد لقب سلاطین شنسبانی‌از لفظ مبارك‌امیرالمومنین هارون‌الرشید قسیم امیرالمومنین گشت (رحمهم‌الله اجمعین) چون هردوتن به غور باز آمدند امارت شنسبانیان وپهلوانی شیشانیان را .... » .

سوری بن محمد : پس از مرگ امیر بنجی تا روی کار آمدن امیر سوری‌بن محمد اطلاعاتی در خصوص ملوك غور دردست نیست . در دوران سلطنت امیر سوری که‌باکاردانی‌ولیاقت توانسته بود بر قسمت اعظم‌سرزمین غور تا سرحدات سند تسلط یابد مردم والشتان واقع در جنوب شرقی‌غور آئین مبین اسلام را نپذیرفته بودند وهمین‌امر موجب‌نزاع و دشمنی‌مداوم بین غوریان مسلمان و کفار مقیم‌آن ناحیه گردید ومقارن آن احوال یعقوب لیث صفاری که عازم فتح رخج‌بود برسر راه آن شهر تکین آباد را تصرف کرد وللك‌لك[۱۴] امیر آنجا را از میان برداشت . با این پیش آمدکار نزا بین مسلمانان و کفار غور بالا گرفت وچندی نگذشت که از ترس مداخ یعقوب لیث به نواحی سرحدی سند کوچ کردند و در آنجا که ناحیه کوهستانی‌بود مسکن گزیدند . امیرسوری‌بن‌محمد نیز با جماعت مسل بآن سامان رفت وتا آخر عمر همانجا باقی‌بود . تاریخ روی کارآمدن امیر درحدود سال ۲٦۰ هجری است .

ملك محمدسوری : «امیر [illegible]
غور بود . وی چندین بار به غور لشکر [illegible]
جنگها [illegible] سلطان [illegible]

---

۱۴ – طبقات ناصری [illegible]

میکرد ودرآغاز امر بین او و سلطان غور مناسبات دوستانه بـرقرار بود . ولی چندی نگذشت که ملک محمد به پشتگرمی واستظهار قلاع مستحکم خویش بنای تمرد نسبت به سلطان محمودرا گذاشت واز پرداخت خراج معهود سر پیچید . بهمین مناسبت سلطان محمود بالشکری گران عازم غور شد و ملک محمد سوری در قلعه آهنگران تحصن اختیار کرد و مدتی مقاومت نمود . اما سرانجام چون از حیث آذوقه در مضیقه افتاد از قلعه بیرون آمد واظهار بندگی و اطاعت کرد وسلطان محمود وی وفرزند کهترش را که شیش نامداشت با خود برد. ملک محمد سوری در نزدیکی محل گیلان (یا کیدان) غزنه بدرود حیات گفت .

بعضی از آن جمله مؤلفین مجمل فصیحی[۱۵] وحبیب السیر[۱۶] معتقدند که براثر رنج اسارت خودرا مسموم ساخت . درمجمل فصیحی راجع باین موضوع ذیل وقایع سال ۴۰۰ چنین آمده است : « مردن پسرسوری ملک غور که درحربی که سلطان محمود را درغور واقع شد گـرفتار گشت و از نگین انگشتری خود زهر مکید وخود را هلاك کرد و قیل سنه احدی واربع مائه » خواند میرهمین مطلب را باین صورت مینویسد : « ودر سنه احدی واربع مائه سلطان محمودغزنوی جهت مصالح دنیوی لشکربه غور کشید وحاکم آن دیار محمد بن سوری بادوهزار سواردربرابر آمده اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشت ونگین زهرآلود مکیده ازعالم رحلت نمود . »

برخی دیگر از آن جمله محمد زمچی اسفزاری برآنند که محمد سوری توسط سلطان محمودغزنوی پس از آنکه پسرش شیش بدستیاری او اززندان فرار کرد بقتل رسید . عین عبارت زمچی ازاین قراراست :

«سلطان محمود سبکتکین خواست که غور را بتمامی مسخر گرداند . میسر نشد . محمدسوری را که حاکم آنجا بود بمواعید بسیار وعهدنامه ها

[illegible]

بصلح بیرون ودرغزنین اورا حبس فرمود وبعدازآن سلطان اورا گفت که پسرخود حسن (مسلماً مؤلف‌اشتباه کرده وبجای‌شیش حسن آورده است .) که‌درغور حاکم‌است طلب کن تاملازم درگاه ، باشد و ترا اجازت‌مراجعت دهیم . حسن‌را نیز بدین‌تدبیر بدست‌آورد و هردو را حبس فرمود . محمد سوری بعدازمدتی که‌امیدخلاص‌منقطع کرد پسررا گفت مرا عمربآخررسیده ومیخواهم که‌ترا ازاین‌محبس مخلصی‌شود که‌خاندان‌ما برنیفتد ودرآن‌خانه که محبوس بودند دری در جانب صحرا داشت اما تا زمین سی گز بود . شبی پلاسی که در خانه انداخته‌بود ببرید و برهم بست مثل ریسمانی وپسر را ازآن‌درخلاص‌داد . پس‌پسرش پیاده‌به‌غوررفت وحکومت بگرفت .سلطان ازین‌حال خبریافت‌محمدسوری‌رابه کشت‌و کینه‌وخصومت غزنویان وغوریان قایم گشت . » [۱۷]

قدرمسلم‌آنست که گفتهٔ منهاج سراج راجع بمرگ ملك محمد سوری بسال ٤۰۰ درمحل گیلان (کیدان) از مضافات غزنه بحقیقت نزدیکتراست . درهرصورت سلطان محمودشیش را پس‌ازمرگ پدر به‌غورفرستاد وحکومت آنجارا به‌پسرارشد ملك محمد یعنی ابوعلی واگذارنمود .

ابوعلی‌بن‌محمد : ملك ابوعلی فرزندمحمدسوری‌درایام سلطنت پدر خویش بولایتعهدی انتخاب شد وهنگامیکه ملك محمد سوری از در طغیان باسلطان محمود غزنوی درآمد وی همواره بااین شیوه مخالفت میکرد و حتی مکاتیبی چند مشتمل براظهار عبودیت واطاعت بخدمت سلطان غزنوی میفرستاد. بهمین‌مناسبت پس ازمرگ پدرسلطان محمود اورا بحکومت غور گماشت (٤۱۰) وبرادراوشیش (شیث) ازوی تبعیت واطاعت‌کامل میکرد. این امیردرسراسرغورباحداث مساجد جامع وابنیهٔ خیریه پرداخت ونسبت‌بعلماء وفضلاء کمال مهربانی وعطوفت را مبذول داشت . اما در اواخر امارت وی

۱۷ـ حبیب‌السیرجلد دوم جزء چهارم ص ۳۷۹ ـ چاپ‌کتابفروشی خیام تهران.

برادرزاده‌اش عباس بن شیث بسراو خروج کرد وویرا باسارت درآورد وخود بسلطنت رسید .

عباس‌بن شیث : عباس بن‌شیث که بسیار دلیر و شجاع بود بدستیاری جمعی‌ازجوانان‌برعم‌خودقیام کرد وویرا همانطور که گفته شد اسیرومحبوس نمود وجمیع اموال وذخائرسلطنتی را بچنگ آورد وازهمان آغـاز امارت بنای ظلم وستم را با مردم گذاشت وی درعین کمال سختگیری وظلم وجور امیری سیاستمدار ودرکار مملکتداری ماهروقادر بود . منهاج سراج راجع بکثرت بیداد گری اوچنین میآورد : « جور وبیدادی درطبیعت اومر کب و باخلق بیشمار بی‌رسمی آغازنهادو باملاك‌واموال‌خلق‌تعلق کردن گرفت.چنانچه رعـایا و حشم بدست او در ماندند و عاجز گشتند و چنانچه مدت هفت‌سال در عهد او هیچ حیوانی از اسب و شتر و گاو و گوسفند نتایج نداد و از آسمان باران باز استاد و بروایتی هیچ کس از آدمی هم فرزند نیاورد واز شومی ظلم او راوی چنین گوید : که او را دوسگ بود . شگرف مدام در زنجیر و قلادهاء آهنین بودندی. یکی را ابراهیم غزنین نام کرد و دیگری را عباس غور . مدام دوسگ را پیش اوآوردند وزنجیرازایشان بر گرفتی و هردورا باهم درجنگ انداختی و گاهی که‌سگ همنام اوغالب آمدی‌آنروز شادیها کردی وبخشش‌بسیارفرمودی وروزیکه سگ دیگرغالب آمدی‌آنروز درغضب بودی وخلق را برنجانیدی وهیچکس را ازخواص او مجال نبودی که بااوحدیث کردی.»[۱۸]

این پادشاه درعلم نجوم حظ کامل داشت و «درولایت‌مندیش بخطهٔ سنگه برای بنای‌قلعه، اوستادان‌کامل ازاطراف حاصل کرد ودیوارهـا برسم باره از آن قلعه‌پردوطرف شح (زمین‌سخت) کوه‌زار مرغ بر کشید ودرپای‌آن کوه بربالای تلی قصری بلند بنا فرمود وبادوازده برج درهربرجی (سی دریچـه

۱۸ـ روضات‌الجنات جلد اول ص ۳۹٤ .

نهاده شش برج شرقی‌وشمالی وشش برج غربی‌وجنوبی) ودرهربرجی صورت برجی ازفلک بنگاشت و وضع آنچنان کرد که هرروزخورشید ازیك دریچه به نسبت آن درجه که مطلع اوبودی درتافتی چنانچه اورا معلوم بودی کـه آنروز آفتاب در کدام درجه واز کدام برجست‌وآن وضع دلیل‌است‌برحذاقت واستادی امیرعباس درعلم نجوم.»[۱۹]

دردوران سلطنت امیرعباس بن شیث قصور وابنیهٔ فراوان برپا شد . اما براثرظلم وستمی که نسبت بمردم روامیداشت سرانجام اینان بستوه‌آمدند و اشراف وبزرگان غورمکاتیبی نزد سلطان ابراهیم غزنوی فرستادنـد و اورا دعوت بآمدن به‌غور کردند . سلطان نیزتقاضای‌آنان را پذیرفت وبالشکری فراوان‌راه‌آن‌خطه‌رادرپیش گرفت‌وچون‌به‌غوررسیدجمیع‌سپاهیان امیرعباس بوی پیوستند وسلطان ابـراهیم بآسانی برامیرغوردست یافت وسلطنت آن ناحیه را بامیرمحمد پسروی واگذار کرد .

محمدبن عباس : چنانکه‌اشاره شدسلطان ابراهیم‌بن‌مسعودغزنوی چون امیرعباس راگرفت وبه غزنه فرستاد طبق تقاضای اکابر واعیان غور سلطنت آن ناحیت را بفرزنـد وی امیرمحمد سپرد(حدود ٤٥٠ هجری قمری) این امیربرخلاف پدرخویش طینتی‌پاك وسیرتی‌نیکوداشت وبمحض‌آنکه‌بامارت رسید بجبران فسادی که براثرظلم وستم پدرش سراسرغوررا فراگرفته بود بنای دادگری وعدالت را گذاشت ونسبت بسلاطین غزنوی کمـال انقیاد و اطاعت را مرعی داشت وهرسال مبلغی بعنوان باج و خراج بدربـار آنـان میفرستاد وهمین امرباعث شد که مردم دردوران امارت وی دررفاه وآسایش تمام بسر برند .

قطب‌الدین حسن : ملك قطب‌الدین‌حسن‌بن‌محمدبن عباس که‌مورخین ویراجداعلای‌سلاطین‌بزرگ‌غورمیدانندبسیارعادل‌ولایق‌وکاردان‌ودرعین‌...

۱۹ـ طبقات ناصری جلداول ص ۳۳۱ .

بود . دردوران سلطنت اوقبایل مختلف غوردر گوشه و کنار کشورسربشورش برآوردندووی، باسیاست تمام جمیع این شورشها را خواباند . یکی ازوقایع زمان اوعصیان غوریان ناحیهٔ تکاب ازتوابع ایالت وجیرستان بود. قطب الدین حسن جهت دفع طاغیان بآنجا لشکر کشید وچون ازدر اطاعت درنیامدند قلعهٔ مستحکم آنان را محاصره کرد اما ضمن محاصره آن قلعه تیری به چشم وی اصابت نمود و بهمان زخم چشم ازدنیا پوشید . همراهان امیر چون براین ماجرا اطلاع یافتند باکوشش وتلاش فوق العاده قلعه راکشودند وعاصیان را ازمیان برداشتند وآن قلعه را باخاك یکسان کردند .

عزالدین حسین : ملك عزالدین بن حسین بن حسن را پدرسلاطین غور میخوانند او درسال ٤۹۳ بامارت غور رسید . ویرا هفت فرزند بود که پس ازاوهریك بامارت قسمتی ازناحیهٔ غوررسیدند. ملك عزالدین امیری معدلت پرور وداد گستربود وغوردرزمان وی آباداں گردید. بزهادوعباداحترام میگذاشت. این امیر باسلطان سنجرسجلوقی معاصربودوبین آندو روابط حسنه برقراربود وهرسال تحف و هدایای گرانبها ازآنجمله سلاح وجوشن بدربار سلجوقیان میفرستاد وبه برکت وجود وی فراوانی نعمت وآسایش مردم روزافزون شد .

قطب الدین محمد : ملك الجبال قطب الدین محمد بن حسین دومین فرزند ملك عزالدین حسین بود که بامارت ولایت ورسار درغوررسید . وی فیروزکوه وقلعهٔ آن را بنا کرد . چندی ازسلطنت این پادشاه نگذشت که بین او وبرادرانش اختلاف ونزاع بروزنمود ونتوانست درفیروزکوه بماند وبه غزنین نزد بهرامشاه غزنوی رفت وچون درمدت اقامت خود درآنجا بذل وبخشش فراوان کرد مردم آندیار ازجان ودل فریفتهٔ او شدند . اما حاسدین بنای نمامی راگذاشتند وبهرامشاه راگفتند قطب الدین بچشم بد نسبت باهل حرم سلطان نگاه میکند . بهمین مناسبت بهرامشاه ویرا در خفا مسموم

ساخت (٥٤١) بااین پیش‌آمد آتش خصومت بین آل محمود وشنسبانیان شعله‌ور گردید.

بهاء الدین سام : چون ملك الجبال به غزنین رفت و کار بنای فیروزکوه معطل ماند سلطان بهاءالدین سام بن حسین خودرا ازسنگه یکی ازبلاد غور به فیروزکوه رساند ودرسال ٥٤٤ برتخت سلطنت جلوس کرد وبنای‌شهررابپایان رساند وچهارقلعهٔ مستحکم دراطراف واکناف غورساخت ازاین‌قرار: قلعهٔ کجوران گرمسیروغور. قلعهٔ شورسنگ درجبال‌هرات. قلعهٔ بندار درجبال غرستان وقلعهٔ فیروز بین غرستان ومادین. چون این‌امیر قصد انتقامجوئی‌از بهرامشاه‌غزنوی‌رادرقتل‌قطب‌الدین‌محمدداشت‌بالشکریان‌فراوانی که‌ازجروم وغرستان‌فراهم‌آورده‌بودعازم غزنین گردید ولی بین راه دربستر بیماری افتاد وفوت شد. (٥٤٤)

سلطان علاء الدین حسین : پس‌ازمرگ‌بهاءالدین‌سام‌بن‌حسین‌بترتیب دو تن از برادران او بنام شهاب‌الدین محمدبن حسین و ملك شجاع‌الدین علی‌بن‌حسین بسلطنت‌غور رسیدند (٥٤٤). اما پادشاهی آنان دوامی نداشت و بعد ازمرگ این اخیر سلطان علاءالدین حسین‌بن حسین‌بن سام برتخت سلطنت‌جلوس کرد. وی‌جهت‌انتقام‌خون‌ملك‌الجبال قطب‌الدین‌محمدبن‌حسی[ن] که‌توسط بهرامشاه غزنوی کشته شده بود قوائی عظیم ازغور وغرستان‌فرا[هم] آورد و بعزم غزنین حرکت کرد وقتیکه بهرامشاه از این امر اطلاع حا[صل] نمود بالشکریانی که از غزنین و هندوستان گرد آورده بود ازطریق [...] و تکین‌آباد بزمین داور رفت و درآنجا باسپاهیان سلطان علاءالدین [...] شد. بهرامشاه کسانیرا نزد سلطان علاءالدین فرستاد و پیغام داد[...] بجانب [illegible] و [illegible] ممالکت اسلاف خود قرار گیر که ترا طاقت مقاومت نباشد [illegible] میآرم.[20] سلطان علاءالدین در جواب [illegible]

۲۰ــ طبقات ناصری جلد اول ص (۳۳۱-۳۳۲)

توپیل می‌آری من خرمیل می‌آرم. مگر ترا غلط می‌افتد که برادران مرا هلاك کرده‌ای و من هیچکس ترا هلاك نکرده‌ام.»[۲۱] بااین جواب بهرامشاه حاضر بمصاف باوشمن شد. سلطان علاءالدین حسین دوتن از دلیران سپاه خود را بنام خرمیل سام حسین و خرمیل سام بنجی مخاطب قرار داد و بآنان چنین گفت: «بهرامشاه پیغام کرده است که من پیل می‌آرم ومن جواب گفته‌ام اگر توپیل می‌آری من خرمیل می‌آرم. امروز شما هریك را یك پیل می‌باید که برزمین زنید و هردوزمین بوس دادند و باز گشتند بموضعی که آنرا کته باز (در جنوب شرقی غزنه) گویند. هر دو لشکر را مصاف شد. در وقت مصاف هردو پهلوانان پیاده شدندو دامنهاء زره در میان باز زدندو بمصاف در آمدند چون پیلان بهرامشاه حمله آوردند هریك از آن پهلوانان بریك پیل در آمدند و در زیر بر گستوان پیل رفتند وبدشنه شکم پیل بردریدند. خرمیل سام بنجی در زیر پای پیل بماندو پیل بروی افتاد. اوباپیل هلاك شد وخرمیل سام حسین پیل را بینداخت وبسلامت بیرون آمد.[۲۲]»

سلطان پس از آن لباس نبرد برتن کرد و فرمان داد جامه‌ای لعل رنگ بیاورند تابرروی آن لباس بپوشد حاضران علت این امر راپرسیدند. سلطان گفت: «از برای آنکه اگر تیر یانیزه یاشمشیر اندام مرا مجروح گرداند. لعلی خون برسلاح من بواسطهٔ قبای لعل ظاهر نباشد تادل حشم من نشکند.»[۲۳]

جنگاوران غور در آن زمان در میدان نبرد چنین رسم داشتند که از پوست گاو جامه‌ای مخصوص میساختند ودرون آنرا ازپنبه میانباشتند ودرفواصل معین کرباس میگذاشتند و پنبه و کرباس وپوست را بیکدیگر میدوختندوبرتن میکردند و آنراکاروه میگفتند چون پیادگان غور این لباس عجیب را برتن میکردند سراپای آنان پنهان میشد و وقتیکه دریك صف در کنار یکدیگر

۲۱ــ صفحات ۳٤۱ و ۳٤۲ جلد اول طبقات ناصری.

۲۲ــ همان کتاب ص ۳٤۳.

۲۳ــ طبقات ناصری جلد اول (۳٤٤ــ۳٤۵ــ۳٤٦).

قرار میگرفتند بصورت دیواری مستحکم در میآمدند که نفوذ در آن مشکل بود و تیر کارگر نمیگردید.

هنگامیکه لشکریان طرفین حاضر بمصاف شدند دولتشاه بن‌بهرامشاه بادسته‌ای از سواران و پیل فراوان حمله کرد و صف کاروه بدستور سلطان علاءالدین باز گردید و دولتشاه فریب‌این حیلهٔ‌جنگی راخورد واز آن عبور کردسپس بپادگان غور رخنه‌صف را مسدود کردند و از اطراف‌سپاه دشمن رامحاصره نمودندودولتشاه وهمراهان‌اورابخاك هلاك‌انداختند. بمحض این پیش‌آمد بهرامشاه باقوای خویش‌پای بفرار نهاد و سلطان علاءالدین بتعقیب اوپرداخت تادر نزدیکی تکین‌آباد بمحل موسوم به‌جوشن آب گرم رسید و باردوم بابهرامشاه جنگید و او را شکست داد و باز بدنبال وی شتافت. بهرامشاه چون‌به غزنین رسید قوای فراوان تهیه‌دید. اما کسان‌وی برای‌دفعه سوم‌از پسای در آمدند وعلاءالدین غزنین را قبضه کرد وهفت شبانه‌روز آنجا راباآتش سوزاند و قبور سلاطین غزنوی را شکافت و اجساد آنان را بیرون آورددوجملگی را جز جسد سلطان محمود وسلطان مسعود وسلطان ابراهیم بسوخت و قتل عام عجیبی براه انداخت و زنان و کودکان را اسیر کرد و دستور داد اجساد سلطان سیف‌الدین سوری وملك‌الجبال را باصندوق به‌غور ببرند. منهاج‌سراج راجع‌باین مطالب‌چنین گوید: «درین‌هفت‌شبانه‌روزاز کثرت‌سوادودود چنان هوا مظلم گردید که‌شب‌رامانستی‌وشب‌ازشعله‌های آتش که درشهر غزنین‌میسوخت‌هواچنان‌می‌نمود که بروزمانستی‌و درین‌هفت‌روز دست‌کشاد و غارت و کشتن ومکابره بودهر که را ازمردان‌یافتندبکشتندو عورات واطفال را اسیر کردند وفرمان داد تا کل سلاطین‌محمودی را ازخاك برآوردندوبسوختندمگرسلطان‌محمودغازی‌وسلطان‌مسعودوابراهیم‌راوبرقصور سلطانان غزنین‌یك‌هفتهٔ‌تمام علاءالدین‌بشراب‌وعشرت‌مشغول بود ودرین وقت فرموده بود که تربت سلطان سیف‌الدین‌سوری وروضهٔ ملك‌الجبال‌طلب کرده

بودندوهردورا صندوق ساخت وبجهت تمام‌لشکر استعدادغزا مهیا گردانید . چون هفت‌روز گذشت شب‌هشتم شدشهر تمام‌خراب گشت وسوخته شد.»[۲٤]

سلطان علاءالدین درشب‌هشتم توقف خود در غزنین‌ابیاتی چند درمدح خود ساخت ومغنیان رادستورداد‌تاباچنگ وچغانه‌بزنندآن‌ابیات این است :

جهـان داند کـه سلطان جهانم | چراغ دودهٔ عبا بیانم
علاء الدین حُسین بن حسینم | که بـاقی باد ملك جـاودانم
چو برگلگونهٔ دولت نشینم | یکی باشد زمین و آسمـانم
امل مصرع زن گرد سپاهم | اجل بـازیگر نوك سنـانم
همه عـالم بگیرم چون سکندر | بهر شهری شهی دیگر نشـانم
بران بودم که با اوبـاش غزنین | چو رود نیل جوی خون برآنم
ولیکن گنده پیرانند و طفلان | شفاعت میکند بخت جوانم
ببخشیدم بدیشان جان ایشان | که بادا جانشان پیوند جـانم

سلطـان علاءالدین حسین‌جهانسوزپس‌از تخریب‌غزنین وبآتش‌سوزاندن آن راه شهرداور وبست را درپیش گرفت ودربست‌کاخهای مجلل و باشکوه غزنویان را باخاك یکسان ساخت سپس‌به‌فیروز کوه رفت وضیافتی عظیم برپا نمود وبعیش وطرب پرداخت وچون‌ازبـاده‌سرمست گردیدقطعهٔ‌ذیل‌راساخت و زنان مغنیه رابخواندن آن واداشت : [۲٥]

آنم که هست فخرز عدلم زمانه را | آنم که‌هست جورزبذلم‌خزانه‌را
انگشت‌دست‌خویش بدندان کندعدو | چون‌برزه کمان‌نهم‌انگشتوانه‌را
چون جست‌خانه‌خانه کمیتم‌میان‌صف | دشمن‌ز کوی‌بازندانست‌خانه‌را
بهرامشه‌بکینهٔ من چون کمان کشید | کندم بنیزه از کمر او کنانه را
پشتی خصم گرچه‌همه رای‌ورانه بود | کردم‌بگرزخردسررای‌ورانه‌را

۲٤ـ طبقات ناصری جلد اول ص ۳٤۷ .
۲٥ـ طبقات ناصری جلد اول ص (۳٥۱ـ۳٥۲) .

کین توختن بتیغ درآموختم کنون شاهان روزگار و ملوک زمانه را
ای مطرب بدیع چو فارغ شدی ز جنگ بر گوی قول را و بزن این ترانه را
دولت چو بر کشید نشاید فرو گذاشت قول مغنی و می صاف مغانه را

این پادشاه درهمان بدو ورود به فیروزکوه غیاث‌الدین محمدسام و معزالدین محمدسام فرزندان سلطان شهاب‌الدین سام را در وجیرستان بحبس انداخت و از آن پس بر اثر توفیقی که در تخریب غزنین و فتوحات خود حاصل کرده بود کبر و غرور فوق‌العاده‌ای بروی مستولی شد و باسلطان سنجر سلجوقی بنای عناد و دشمنی را گذاشت و آنچه را که بنابود سالانه بعنوان خراج نزد وی فرستد نفرستاد. سلطان سنجر بهمین مناسبت قوائی عظیم گردآورد و راه غور رادر پیش گرفت و سلطان علاء الدین بالشکری گران بمقابله او شتافت. فریقین در قصبهٔ ناب بین فیروزکوه و هرات بایکدیگر برابر شدند. بنابه دستور سلطان علاء‌الدین قبل از رسیدن قوای سنجر صحرای معروف به سه گوشه ناب را نزدیك هریرود آب بستند تا زمین پوشیده از گل ولای گردد و لشکریان او راهی جهت فرار نداشته باشند. چون جنگ آغاز شد جناح راست لشکر سلطان علاء‌الدین که از غوریان و ترك و خلج مرکب بود دست از مقابله و مقاتله برداشتند و به سلطان سنجر پیوستند وهمین امر موجب درهم شکستن سپاهیان غور گردید و جمع کثیری از لشکریان علاء‌الدین در موقع عقب نشینی در گل فرورفتند و هلاك شدند وعده‌ای دیگر باسارت درآمدند و سلطان علاء‌الدین نیز اسیر شد و سنجر دستور داد اورا باتخته بند آهنین مقید سازند. سلطان علاء‌الدین چون از این فرمان اطلاع یافت به سنجر چنین پیغام داد: « بخدمت سلطان عرضه میباید داشت که بامن آن کن که من باتو اندیشیده بودم و تخته‌بند زر مهیا گردانیده بودم تا مقدار و حرمت سلطنت تو موفور ماند. چون عرضه افتاد آن تخته بند را طلب کرد. چون حاصل شد همان تخته‌بند برپای او نهادند و او را برشتر نشاندند. [۲۶] »

۲۶ـ طبقات ناصری جلد اول ص (۳۵۵ـ۳۵۶) .

سلطـان علاء الدین در لطف طبع و ظرافت بیـان شهرت بسیار داشت واین‌امر برسنجر مسلم بود. بهمین‌لحاظ دستور داد قید ازوی برگیرند واورا بخدمت آورند. چون‌علاء‌الدین‌بدربار آمد سنجر طبقی‌ازدرو گوهر به‌او بخشید وسلطان علاء‌الدین درمدح سنجر این‌رباعی را سرود:

بگرفت ونکشت شه‌مرا درصف کین هرچند بدم کشتنی از روی یقین
بخشید مرا یك طبق در ثمین بخشایش وبخشش چنان‌بودوچنین

سلطان سنجر از آن پس علاء‌الدین را بمنادمت خود برگزیـد و در ضیافتها وی را میخواند. روزی هنگام بزمی که فراهم شده بود چشم سلطان علاء‌الدین برخال کف پای سنجرافتاد ودوبیتی ذیل را بالبدیهه گفت:

ای خاك در سرای تو افسرمن وی حلقه بندگی توزیور من
چون خال کف پای‌ترابوسه زنم اقبال همی بوسه زند برسرمن

سلطان سنجر سخت شادمانه شد واورا با خزائن پربها به غور فرستاد تا تاج و تخت خودرا از برادرزادهٔ خویش ملك ناصرالدین حسین مادینی بازستاند.

در دوران‌اسارت سلطان علاء‌الدین‌امراء وبزرگان دولت‌ملك‌ناصرالدین مادینی را بپادشاهی برداشته‌بودند ودراین راه جمعی‌ازمردم ناحیه کشی از خودفداکاری بسیار نشان داده. بهمین‌مناسبت وقتیکه ملك‌ناصرالدین‌بسلطنت رسید خزاین و دفاین سلطان علاء‌الدین را بین آنان تقسیم کرد. سلطان علاء‌الدین چون به غوررسید نخست درصدد قلع وقمع متمردین وسرکشان کشی‌برآمد وبآنجالشکر کشید وفتنه جویان‌را ازپای درآورد وفیروزکوه را متصرف شد وقوائی‌آراسته ومجهز جهت تصرف‌نواحی دیگرفراهم ساخت وپس‌ازمحاربات‌پی‌درپی برتامیان‌وطخارستان‌وجروم وزمین داورو بست‌تسلط یافت وقلعه‌تولك را درجبال‌هرات محاصره کرد واین محاصره شش ماه بطول انجامید وسرانجام گشود. سپس عازم غرستان شد وقلاع مستحکم آنجارانیز

بتصرف درآورد و درمحاصره و گرفتن قلعه سبکجی شش ماه وقت صرف کرد.
وی درسال ۵۵۱ چشم ازدنیا پوشیدو جسداورادرمحل سنگهٔ غور بخاك سپردند.

ملك ناصرالدین حسین : چنانکه اشاره شدهنگامیکه سلطان علاءالدین باسارت سنجردرآمد بزرگان غور ملك ناصرالدین حسین بن محمد مادینی را ازمادین آوردند وبرتخت سلطنت نشاندند واین ناصرالدین همانطور که دیدیم برای حفظ مقام خویش اموال سلطان علاءالدین رابین طاغیان ومتمردین تقسیم کرد. ملك ناصرالدین مردی شهوت پرست بود ودرغیبت سلطان علاءالدین زنان حرم اورا بخود اختصاص داد. اما این امـر دیری نپائید وچون خبر بازگشت سلطان به فیروزکوه رسید همان زنان بابالش ویرا درخوابگاه خفه کردند (۵٤۷) .

سلطان سیف‌الدین محمد : سلطان سیف‌الدین محمدبن علاءالدین حسین جهانسوز پس ازفوت پدربه سال ۵۵۱ هجری قمری بر اریکه سلطنت تکیه زد. وی پادشاهی عادل وباذل و کریم وازاهل تسنن بود وازهمان آغاز سلطنت بجبران ظلم وستمی که پدرش بررعیت روا داشته بود با مردم بعدل و داد رفتارکرد وآنچه‌راکه از دست داده بودند بآنان باز پس داد.

در اواخرسلطنت سلطان علاءالدین حسین جمعی ازملاحده ساکن الموت جهت تبلیغ آئین خویش به غورآمده بودند و وی ایشان را در این امرآزاد گذاشته بود . غافل از آنکه مردم آن ناحیت اقدام اورا نپسندیدند ودست بشورش و طغیان گذاشتند . سلطان سیف‌الدین بمحض آنکه بپادشاهی رسید جمیع مبلغین مذهب اسمعیلیه را ازدم تیغ گذراند و مردم غور بااین رفتار شادمانه شدند و اطاعت اورا از دل و جان گردن نهادند و مملکت بتدریج آرامش گرفت .

پس از مرگ سلطان سنجربسال ۵۵۲ طوایف غزبر خراسان تسلط یافتند

و پیوسته غور و دامنهٔ جبال‌غزنین و غرستان را مورد تجاوز قرار میدادند . سلطان سیف‌الدین‌جهت دفع‌غزان بالشکری‌عظیم از غرستان وولایت قادس‌از منضمات مرووشهردزق گذشت ودرمقابل غزها آرایش‌نظامی گرفت و جمع کثیری‌ازآنان‌را کشت.امادرمیدان‌جنگ‌سپهسالارابوالعباس‌شیش‌بانتقام‌خون برادر خوددرمیش‌بن شیش که بدست‌سلطان کشته شده‌بوداو را ازپشت‌بضرب نیزه بقتل رساند . صاحب طبقات ناصری علت قتل سلطان سیف‌الدین (سال ۵۵۸)راچنین نقل میکند: « سبب انقراض عمر او آن بود که روزی درسرا پردهٔخود برآماج تیرمی‌انداخت و امراء غور را فرموده بود تادر خدمت او موافقت مینمودند . سپهسالار درمیش‌بن شیش که برادر ابوالعباس و برادر سلیمان شیش بود در خدمت او بود و رسم امراء غور و ملوك جبال آن بود که در آن عصر هر که را تشریف دادندی او را دستوانهٔ زر ومرصع بجواهر دادندی. چنانچه درین روزگار کمر میدهند. و بدست‌این‌سپهسالاردرمیش‌بن‌شیش‌دودستوانه مرصع‌بود که‌اورا‌ملك‌ناصرالدین حسین‌بن محمد مادینی تشریف داده بود وآن هردو استوانه ازحرم وخزانهٔ سلطان سیف‌الدین بود . چون سلطان‌این‌دستوانهٔ حرم خودبدست‌اودیدغیرت رجولیت وحمیت سلطنت درباطن‌اوشعله‌زدن گرفت ونایره‌آتش‌غضب‌برآمد. فرمود که درمیش بروتیرمن از آماج بیار . درمیش بحکم فرمان روی‌نهاد . پشت‌او بجانب سلطان شد.سلطان سیف‌الدین‌یکی تیردر کمان‌نهادتابنا کوش کشید وبرپشت درمیش چنان زد که براه‌سینه وی برون رفت وبرجای‌هلاك شد[۲۷]. »پس‌از کشته شدن سلطان،غوریان‌منهزم ومتواری شدند.

سلطان غیاث‌الدین ابوالفتح : سلطان‌غیاث‌الدنیاوالدین‌ابوالفتح محمدسام قسیم امیرالمومنین برادر سلطان‌معزالدین و ازیك مادر و مادر آنان دختر ملك‌بدرالدین گیلانی (نزدیك‌غزنه) ازتخمه آل‌شنسب‌بود که

۲۷ــ جرزوان همان‌گرزیوان کنونی جزء ایالت میمنهٔ افغانستان است .

بسال ۵۵۸ بپادشاهی رسید . چنانکه دیدیم پس‌ازمرگ سلطان غیاث‌الدین پدر آن دو شاهزاده در گیلان (کیدان) سلطان علاءالدین در فیروزکوه بر تخت سلطنت جلوس کرد و برادر زادگان خود سلطان غیاث‌الدین و سلطان معزالدین را در قلعهٔ و جیرستان بزندان افکند و باز همانطور که اشاره‌شد چون‌سلطان‌علاء الدین‌چشم از دنیا پوشیدسلطان سیف‌الدین بجای او زمام‌امورناحیه‌غوررادردست گرفت. این پادشاه محبوسین و جیرستان را آزاد کرد. غیاث‌الدین به سلطان سیف‌الدین پیوست ومعزالدین به بسامیان نزدعم‌خویش فخرالدین مسعود رفت. اما پس ازقتل سلطان سیف‌الدین‌توسط سپهسالار ابوالعباس شیش که‌درپیش گفته شدلشکریان غور منهزماً ازرودبار ودزق واسیرده ولویز وشهر افشین پایتخت غرستان گذشتند وبقصبهٔ وزاورد رسیدند درمحل اخیرالذکر ابوالعباس شیش وجمعی ازبزرگان ومتنفذین مملکت بخدمت غیاث‌الدین رسیدند وبااودر سلطنت غوربیعت کردند وویرا بپادشاهی تهنیت گفتند . سپس‌به فیروزکوه رفتند و او را بر تخت سلطنت نشاندند. وقتیکه معزالدین برادر غیاث‌الدین ازاین‌خبرآگاه شد باکسب اجازه ازعم‌خود ملك فخرالدین ، بامیان راترك گفت و به فیروزکوه نزد برادر آمد .

سلطان غیاث‌الدین فرمان حکومت استیه و کجوران رابنام وی نوشت. این دوبرادر پیوسته منتظر فرصت جهت انتقام خون پسر عم خویش سلطان سیف‌الدین که توسط ابوالعباس شیش کشته شده بورندبود وبایکی‌ازخواص دربارقرار برآن گذاشتند : که چون ابوالعباس دربارگاه آید ومیان بارگاه بخدمت بایستد هرگاه که سلطان معزالدین دست بکلاه خود برد او سر ابوالعباس بیندازد وهمچنان کردند[28] ، چون ابوالعباس کشته شد سلطان غیاث‌الدین در اداره امور کشور استقلال تمام یافت و کار او بالا گرف[illegible]

۲۸ــ طبقات ناصری جلد اول ص ۳۶۱ .

متصرفات غوریان افزایش یافت . مقارن آن احوال ملك فخرالدین مسعود درصدد تصرف تاج وتخت فیروزکوه برآمد وجهت نیل باین مقصود قوائی عظیم تهیه دید واز ملك علاءالدین قماج پادشاه بلخ‌وتاج‌الدین یلدوز والی هرات کمك خواست . سرانجام لشکریان این سه امیر راه فیروزکوه را در پیش گرفتند . تاج الدین یلدوز که از دیگران به فیروزکوه نزدیك تربود از کنار رود هرات خود را بمحل راع زر نزدیك پایتخت غوریان رساند و جهت آنکه افتخار فتح نصیب او شود منتظر ملك فخرالدین‌وملك علاءالدین قماج نشد ودست بکار نبرد زد . اما درمیدان‌جنگ‌بقتل رسید. منهاج‌سراج دراین مورد میگوید : « دومبارز غوری ازمیان لشکر باهم عهدی کردند و در روی صف بخدمت سلطان آمدند وپیاده شدند وروی برزمین نهادند که ما دوبنده لشکر هرات را کفایت میکنیم . پس بفرمان سوار شدند و هردو مرکبان برانگیختند وشمشیرها برکشیدند وچون‌باد پران وابردمان‌سوی صف ترکان‌آمدند وآوازمیدادند یلدوز کجاست که ملك یلدوز را می‌طلبیم ویلدوز در زیر چترایستاده بود لشکرش بملك اشارت کردند چندانچه آن دو مبارز غوری را معلوم شد که یلدوز کدامست . هردو چون شیران عرین گرسنه وپیلان مست دریلدوز افتادند وبزخم شمشیر یلدوز را ازپشت‌اسب برزمین انداختند [۲۹]».

پس ازقتل یلدوز لشکریان غور فاتح شدند وسپاهیان‌دشمن پای بفرار نهادند . سلطان غیاث‌الدین جمعی را مأمور جنگ با ملك علاء الدین قماج کرد. این جماعت برکسان اوغلبه نمودندوقماج را کشتند وسرش رابخدمت غیاث الدین آوردند . غیاث‌الدین سرقماج رانزد عم خویش ملك فخرالدین فرستاو وخود باتفاق برادر وسپاهیانی که همراه داشت از اطراف لشکریان بامیان راتحت‌محاصره درآورد وچون نزدیك ملك فخرالدین رسید بابراد

۲۹ـ طبقات ناصری جلد اول ص ۳۷۸ .

از اسب فرود آمد واو را باردوگاه خویش آورد و برتخت نشاند و مراسم بندگی واطاعت را بجای آورد . ملك فخرالدین که با این رفتار دچارخشم وغضب شده بود به بامیان برگشت . سلطان غیاث الدین پس ازبازگشت عم خویش‌لشکر به گرمسیروزمین داور کشید وآن نواحی‌رابحیطهٔ‌تصرف خود درآورد . چنانکه گفته شد تاج‌الدین یلدوز حکمران هرات در جنگ با سلطان غیاث الدین کشته ولشکراو متفرق شد . مقارن آن احوال بهاءالدین طغرل یکی ازغلامان سلطان سنجرازموقع استفاده کرد وبرهرات دست‌یافت. چون سلطان غیاث‌الدین ازاین امر اطلاع‌حاصل کرد کمر فتح هرات رابست وبیشتر توجه‌باین موضوع‌ازآن سبب بود که بزرگان هرات بوسیله‌نامه‌های فراوان اورا دعوت بآمدن آنجا کرده بودند بنابراین سلطان عازم هرات شد وبآسانی برآن شهر مستولی‌گردید وچندسالی نگذشت که نواحی قادس و کالیون (بین هرات ومرو) وفیوار و سیفرود را نیز قبضه کرد وبراثرازدواج با تاج‌الحریر جوهر ملك دختر سلطان علاءالدین جهانسوز بر جمیع بلاد غرستان وطالقان‌وجرزوان[۳۰] دست‌یافت وبلادجروم و تکین‌آباد (تکناباد) را ضمیمه متصرفات برادر خویش‌کرد چنانکه در کتب تاریخ مسطوراست غزهاکابل وزابل وغزنه را ازخسروشاه غزنوی گرفته و ازآن پس غزنویان به‌هندوستان رفته و لاهوررا بپایتختی برگزیده بودند .

سلطان غیاث‌الدین که چشم طمع باین نواحی دوخته‌بود با سپاهیانی عظیم ازفیروزکوه بیرون آمد و برغزان تاخت وآن نقاط را متصرف شد و جمع کثیری از غزها را بخاك هلاك انداخت . این فتح در سال ٥٦٩ اتفاق افتاد . پس از فتح غزنین سلطان برادر خویش معزالدین را برتخت سلطنت غزنویان نشاند . دراین گیرودار بهاءالدین طغرل برای دفعه دوم برهرات

۳۰ــ در تدوین این مقاله از کتب طبقات ناصری و روضة الصفاء وحبیب‌السیر و روضات الجنات زمچی و مجمل فصیحی والکامل و معجم البلدان و ــ نزهت‌القلوب و حدودالعالم ومسالك و ممالك اصطخری‌و صورة‌الارض استفاده شده است .

مسلط شد. چون سلطان غیاث‌الدین ازکار غزنین فراغت یافت عازم هرات شد وبسهولت طغرل‌را از آن ناحیه راند (۵۷۱) ودوسال بعدازآن تاریخ، فوشنج را تصرف کرد (۵۷۳) . بااین فتوحات روز بروز قدرت سلطان فزونی گرفت و امراء وملوك همجوار قلمرو سلطنتی وی مانند سجستان و کرگان (شاید کرمان باشد) کـه غزها در آنجا حکومت میکردند اطاعت وبندگی او را پذیرفتند و طالقان واندخود و میمنه وفاریاب و پنجده جزو متصرفات وی درآمد. ودرجمیع این نواحی خطبه بنام او خواندند وسکه‌باسم وی زدند. مقارن آن احوال بین سلطان‌شاه و علاءالدین تکش اختلاف وجنگ ونزاع بروز کردوسلطان‌شاه‌بدربارسلطان‌غیاث‌الدین آمدوچندی درآنجاماند. ولی اند کی نگذشت که‌بنای مخالفت‌بااورا گذاشت ودربارفیروزکوه راترك گفت ومرورا گرفت‌وموجب‌هرج‌ومرج‌درمتصرفات‌غوریان گردید.سلطان‌غیاث‌الدین جهت رفع این غائله در سال ۵۸۸ فرمان داد که سلطان معزالدین پادشاه غزنین وملك شمس‌الدین امیربامیان وملك تاج‌الدین حرب‌حکمران‌سیستان با سپاهیان خود در محل رودبار مرو باو پیوندند. چون این همه مهیا شد سلطان غیاث‌الدین ازرود مرغاب گذشت وباسلطان‌شاه مقابل شد. درجنگی که بین طـرفین اتفاق افتـاد سلطان‌شاه شکست خورد و بهاءالدین طغرل باسارت‌درآمد وبامر غیاث‌الدین بقتل رسید چون خبرفوت سلطان‌علاءالدین تکش خوارزمشاه به سلطان غیاث‌الدین رسید (۵۹۶) بخراسان لشکر کشید ونیشابور را محاصره وتصرف کرد وملك علی شاه پسرتکش وجمعی‌از امراء خوارزم ازآنجمله سرتاش و کزلك خان را اسیرنمود. سپس ملك ضیاءالدین شنسبانی را بحکومت نیشار گماشت و در سال ۵۹۷ مرو شاهجان را متصرف شد وآنجا را به ملك نصیرالدین محمد خرنك سپرد و امارت سرخس را به پسرعم خـویش ملك تـاج‌الدین زنـگـی بامیانی واگـذار کـرد. سلطان غیاث‌الدین با دربار خلفا روابط ومناسبات نیکو داشت و از طرف المقتضی

و الناصرالدین‌الله خلعتهای پربهاء بدربار فیروز کوه فرستاده میشد . منهاج سراج راجع باین امر گوید : «چند کرت از حضرت دارالخلافه امیرالمومنین المقتضی بامرالله واز امیرالمومنین الناصرالدین‌الله خلع فاخره بحضرت سلطان غیاث‌الدین طاب ثراه واصل شد و کرت اول ابن‌الربیع آمد و قاضی مجدالدین‌قدوه‌باا‌وبدارالخلافت رفت و کرت دیگرابن‌الخطیب آمد وپدراین داعی مولانا سراج منهاج طاب مرقده با او نامزد شد بدارالخلافه[۳۱]»

سلطان غیاث‌الدین در روز چهارشنبه بیست وهفتم ماه جمادی‌الاولی دارفانی‌را وداع گفت و ویرا درجوارمسجدجامع‌هرات مدفون ساختند . سن او درموقع مرگ شصت وسه سال بود ومتجاوز ازچهل سال پادشاهی کرد . دربار وی ملجاء شعراء ، علما واصحاب زهد وتقوی بود . این‌سلطان وبرادر اوسلطان معزالدین نخست مذهب کرامیان(تابعین محمد کرام) داشتند: ولی هنگامیکه سلطان معزالدین بسلطنت غزنین رسید چون مردم‌آن ناحیه بر مذهب امام ابوحنیفهٔ کوفی بودند اونیزهمان آئین را اختیارنمود وسلطان غیاث‌الدین بدست‌قاضی وحیدالدین‌مرو رودی بمذهب شافعی درآمد. بهمین مناسبت کرامیان باوی بنای مخالفت راگذاشتند ودرسراسر کشورغوغا برپا شد وامام صدرالدین علی‌هیصم نیشابوری ازبزرگان کرامیان ومدرس شهر افشین غرستان اشعاری در ذم سلطان سرود وبرتغییرمذهب او اعتراض کرد وبه نیشابور رفت و یکسال بعد سلطان با او بر سر مهر آمد و ویرا دوباره به فیروزکوه خواست.

سلطان غیاث الدین دو پایتخت داشت . زمستانها را در شهر داور و تابستانهارادرشهرفیروز کوه میگذراند. وزراء اوعبارت‌بودنداز: شمس‌الملك عبدالجبار کیلانی (کیلان نزدیك غزنین) و فخرالملك شرف‌الدین قزداری (منسوب به‌قزدار یاقصدار) ومجدالملك دیوشاهی‌داری وعین‌الملك‌سوریانی (منسوب‌به سور ازقبایل‌افغانی‌غور) وظهیرالملك عبدالله سنجری وجلال‌الدین دیوشاری

۳۱ - طبقات ناصری جلد اول ص۳٦۱

علاءالدین بن محمد (۵۹۹ ـ ۶۱۲) سلطان علاءالدین محمدبن‌ابی‌علی بن الحسن شنسبی عموزاده سلطان غیاث‌الدین و سلطان معزالدین بود ودر دوران سلطنت سلطان غیاث‌الدین حکـومت بست وجیرستان و گرمسیر و درمشان (شمال غربی قندهار) و روزگان (شمال قندهار)وغزنین را داشت. وی باتفاق عموزادگان خویش بجنگ‌پتهورا راهی‌اجمیر درهندوستان رفت و دراین سفرجنگی شجاعت وشهامت بسیارازخود نشان را درهنگام لشکر کشی سلطان غیاث‌الدین به‌خراسان وفتح نیشابورشرکت کرد وازطرف وی بحکومت نیشابور نائل آمد درموقع محاصره نیشابور توسط سلطان محمد خوارزمشاه با آنکه مدتی مقاومت کرد ناگزیرآن شهررا ترك نمودوبه‌غور بازگشت‌وپس‌ازمرگ سلطان‌غیاث‌الدین سلطنت فیروزکوه‌وغرستان وزمین داور را سلطان معزالدین باوسپرد(۵۹۹) و وقتیکه سلطان معزالدین بسال ۶۰۱ بخوارزم لشکر کشید وی نیزباجمعی ازسپاهیان‌بقلع وقمع‌اسماعیلیان قاین شتافت و ازآنجا به‌جناباد (گناباد) قهستان رفت وقلعه معروف کاخ را درآن ناحیه گرفت وبه‌غورمراجعت کرد اما مقارن‌آن‌احوال‌سلطان‌معزالدین شهیدشد وسلطان غیاث‌الدین محمودبن محمد سام دربست برضد اوبرخاست وبجانب فیروزکوه راند. امراء غور به وی‌پیوستند وسلطان علاءالدین‌فیروز کوه را ترك گفت و به‌غرستان رفت. اما کسان غیاث‌الدین مذکور بدنبـال وی شتافتند وسپهسالار حسن عبدالملك اورا درمحل سرپل مرغاب دستگیر کرد وبامرغیاث‌الدین درقلعه اشیار غرستان‌محبوس‌ساخت وعلاءالدین اتسز حسین پس از رسیدن بسلطنت غور علاءالدین بن محمد را از زندان نجات داد و اورا به فیروزکوه آورد و درحق وی احترام روا داشت.هنگامی که‌علاءالدین محمد درزندان اشیاربود وفرزند وی ملك رکن‌الدین‌ایرانشاه برای استخلاص او باپنجاه هزارنفر ازغزنین خارج شد وسلطان غیاث‌الدین محمودبن محمد وی را شکست‌داد و اسیر کرد و عمر سلیمان حاجب این

امیررا کشت (٦٠٦). در زمان پادشاهی علاءالدین اتسز ، علاءالدین محمد حاجب عمرسلیمان را بچنگ آورد و بقتل رساند بهمین مناسبت علاءالدین اتسز او را در قلعه مستحکم بلروان غرستان بحبس انداخت . اما چنانکه خواهیم دید علاءالدین محمد معروف به غور برای دفعه ثانی بسلطنت فیروز کوه رسید.

غیاث‌الدین محمود : سلطان‌غیاث‌الدین‌محمودبن محمدسام‌شنسبی پش ازمرگ پدرش سلطان غیاث‌الدین محمد سام‌تصورمیکردعم وی سلطان معزالدین تاج وتخت‌فیروز کوه را باومیسپارد. امابرخلاف‌تصور وی سلطان معزالدین‌سلطنت‌غور را به‌ملك علاءالدین محمد غوردامادسلطان غیاث‌الدین محمد سام واگذار کرده وحکومت بلاد بست وفراه و اسفزار را باوسپرد. وی هنگامیکه سلطان معزالدین غازی به‌خوارزم لشکر کشید در آن سفر جنگی بااو همراه بود و تا مرو شاهجان پیش رفت واز خود نشان شجاعت و دلاوری فراوان بروز داد وچون سلطان غازی بدرود حیات گفت: چنانکه اشاره‌شدبقصدبیرون‌آوردن‌فیروز کوه‌ازچنگ علاءالدین‌بن‌محمدغوربجانب آن شهرراند وبزرگان کشور باستقبال او شتافتند و ویرا در فیروز کوه بر تخت سلطنت نشاندند (٦٠٢). سلطان غیاث‌الدین‌محمود باین ترتیب بر متصرفات پدرخویش تسلط یافت. این پادشاه سلطنت غزنین وهندوستان را بترتیب به‌سلطان تاج‌الدین یلدوز وسلطان قطب‌الدین واگذار کرد ودر این نواحی خطبه بنام اوخواندند وسکه‌بنام وی زدند (٦٠٥) درسال٦٠٣ فرزند ملك علاءالدین غور با جمعی از غزنین عازم فیروز کوه شد.

ولی‌سلطان غیاث‌الدین محمود را شکست داد وباعث باز گشت اوبه‌غزنین‌شد. در اواخر سال سوم سلطنت این پادشاه (٦٠٤) سلطان علاءالدین اتسز حسین

عموزاده پدرش از بامیان به‌خوارزم رفت تااز‌سلطان محمد خوارزمشاه ودر تصرف بلاد غورواز‌میان برداشتن‌سلطان غیاث‌الدین محمود استمداد جوید. سلطان محمد خوارزمشاه سپاهیانی را تحت فرماندهی جمعی از بزرگان دربار خود از آن جمله ملك‌الجبال الغ خان ابی‌محمد و ملك شمس‌الدین اتسز‌حاجب‌تحت اختیاروی گذاشت. این سپاهیان ازطریق طالقان راه فیروز کوه را درپیش گرفتند. چون سلطان غیاث‌الدین محمود ازاین قضیه اطلاع یافت باجمعی از قوا ازفیروز کوه بیرون آمد وبین میمنه و فاریاب در محل سالوره لشکریان خوارزمشاه را که‌بکمك سلطان علاء‌الدین‌اتسز‌حسین‌آمده بودند درهم شکست . درسال ٦٠٥ برادرسلطان محمد خوارزمشاه موسوم‌به ملك علاء‌الدین علیشاه‌بدربار سلطان غیاث‌الدین محمودپناه‌آوردودرخواست کمك برضد برادر خویش کرد، اما بعلت روابط دوستانه‌ای که بین دربار فیروز کوه ودربار خوارزم وجود داشت باین امر اعتنائی‌نشد و غیاث‌الدین علیشاه را در کوشك فیروز کوه محبوس ساخت. وقتی که‌علیشاه‌به‌فیروز کوه آمد جمعی ازسپاهیان خوارزم وخراسان وعراق نیزباوی همراه بودند. این جماعت هرچند کوشش کردند که‌سلطان غیاث‌الدین را وادار بآزادی علیشاه نمایند میسر نشد. بنابراین چهارتن از آنان بایکدیگر همداستان شدند و مدتی هنگام شب ببالای کوه‌آزاد مقابل کاخ سلطنتی میرفتند تابجزئیات و خفایای قصر آگاه شوند وچون اطلاعاتی بدست‌آوردند درشب سه‌شنبه هفتم ماه صفر ٦٠٧ راهی بخوابگاه وی یافتند واورا کشتند.

این پادشاه بسیار باذل وعادل‌و کریم‌بودونظری بمال دنیا نداشت. چون بپادشاهی رسید جمیع خزاین پدر خویش را بین سپاهیان و طبقات مختلف مردم تقسیم کرد وهمین امر باعث شد که هیچگاه ازاطاعت اوسرنپیچند وپس

ازمرگ جسد اورا با احترام و تجلیل تمام به‌هرات ببرند ودرگـازرگـاه دفن کنند .

بهاءالدین سام بن محمود : پس‌از کشته‌شدن‌سلطان‌غیاث‌الدین‌محمودامراء وبزرگان‌غورفرزندچهارده‌ساله‌ٔوی سلطان بهاءالدین‌سام‌را بسلطنت برداشتند چون‌همراهان‌علیشاه وقتله‌سلطان‌غیاث‌الدین‌دیدندباقتل‌وی‌فیروزکوه آرامش وسکون خودرا حفظ کرده و علیشاه همچنان در زندان مانده است درصدد اقدامی دیگرجهت نجات او برآمدند ودر نظر گرفتند . شهررا دچار غوغاو آشوب سازند تا بمقصود خودبرسند . منهاج سراج در این مـورد میگوید : « مرد بسیار درصندوقها بنشاندند باسم‌آنچه خزانه ازبیرون درشهر می‌آرند تا درشهرفتنه دیگر کنند. یکی‌ازمیان ایشان که این‌اندیشه فاسد کرده‌بودند بیامد وباز گفت . صندوقها را بردر شهربگرفتند . چهل وپنج مرد از ایشان بدست آمد سه‌تن آن بودند که کشندگان سلطان بودند . هرسه تن را مثله کردند وبکشتند ودوتن را از کوه در انداختند وچهل کس را درپای پیل انداختند وبغوغا بکشتند». [۳۲]

سه ماه بیشتر ازسلطنت سلطان بهاءالدین سام نگذشته بود که سلطـان علاءالدین اتسزحسین بدربار سلطان محمد خوارزمشاه رفت وجهت رسیدن بسلطنت فیروزکوه از وی تقاضای مساعدت کرد . خوارزمشاه نیز سپاهیانی فراوان تحت فرمان ملك‌خان امین حاجب والی هرات به غور-فرستاد . امراء غور چون از این امر آگاه شدند از سلطان بهاءالدین درخـواست آزادی علیشاه را نمودند تا بر اثر دشمنی و عداوتی کـه بابرادرش سلطان محمد خوارزمشاه داشت بمبارزه با سپاهیان اودست زند . اما این تدبیرمؤثر نشد

۳۲ ـ طبقات ناصری جلد اول ص ۳۷۸

و لشکریان خوارزم فیروز کوه را قبضه کردند و سلطان بهاءالدین سام را دستگیر نمودند وی را باتفاق عده‌ای از افراد خاندان سلطنت غور به‌خوارزم فرستادند وعلاءالدین اتسزحسین را بسلطنت فیروز کوه برداشتند». (جمعه پانزدهم جمادی الاولی سال ۶۰۷).

علاء الدین اتسز : سلطان علاءالدین اتسز فرزند سلطان علاءالدین حسین جهانسوز بود که در آغاز امر درخدمت سلطان معزالدین غازی بسر میبرد و چندی در بامیان نزد سلطان بهاءالدین سام بن سلطان شمس الدین روزگار میگذراند و چنانکه دیدیم در سال ۶۰۷ باستعانت لشکریان خوارزمشاه بسلطنت فیروز کوه رسید. اما امراء غزنین وملك تاج الدین یلدوز بـا او مخالفت میورزیدند و سرانجام مؤیدالملك محمد عبدالله سیستانی از طرف تاج الدین یلدوز بجنگ او آمد. ولی درحدود گیلان (کیدان) درمحل مرغ نوله ازوی شکست خورد. باردوم ملك نصیرالدین حسین امیرشکار از غزنین با قوائی فراوان بجانب فیروز کوه راند و درمحل جرماس سلطان‌علاءالدین را شکست وبقتل رساند (۶۱۰) این پادشاه در حدود چهار سال سلطنت کرد وبسیار دادگستر وعالم ودانشمند بود و علماء وفقها را محترم میشمرد. پس از کشته شدن علاءالدین پسران او بنقاط مختلف متصرفات غوریان رفتند: ملك فخرالدین مسعود به‌غرستان در قلعه سناخانه وملك نصیرالدین محمد بقلعه بندار غرستان این دونفر سرانجام توسط کسان سلطان محمد خوارزمشاه بقتل رسیدند.

سلطان علاءالدین محمد (دفعه دوم) علاءالدین محمد بن ابی‌علی آخرین عضو خاندان شنسبیه غور نخست معروف به ملك ضیاءالدین غوربود و چون همانطور که دیدیم پس از مرگ سلطان غیاث‌الدین سام‌بر تخت‌فیروز-

کوه نشست ملقب به ملك علاءالدین گردید. هنگامیکه ملك نصیرالدین حسین‌امیرشکار سلطان علاءالدین اتسزرا درمیدان جنگ کشت سلطان‌تاج‌الدین یلدوز وی را بسال ۶۱۰ برای دفعه دوم بسلطنت فیروز کوه رساند. اما سلطنت وی‌بیش ازدوسال دوام نداشت ومملکت غور درسال ۶۱۲ توسط سلطان محمدخوارزمشاه فتح شد وسلطان اورا به‌خوارزم برد ووی تا آخر عمرهمانجا باقی بود. جسداین پادشاه را طبق وصیتی که کرده بود به‌بسطام فرستادند و درجوار مرقد بایزید دفن کردند. [۳۳]

۳۳ـ در تدوین این مقاله از کتب طبقات ناصری وروضة الصفا وحبیب روضات الجنات زمچی و مجمل فصیحی والکامل ومعجم‌البلدان القلوب وحدود العالم و مسالك و ممالك اصطخری وصورة الارض شده است.

چند فرمان

تاریخی

از

محمدعلی کریم‌زاده تبریزی

مدیر محترم مجلهٔ بررسیهای تاریخی

در میان اسناد و فرامین مجموعهٔ آثار خطی اینجانب مقداری از احکام و فرامین رسمی شاهزادگان و حکمرانان ایالات ایران در زمان سلاطین قاجاریه موجوداست که از لحاظ نشر مطالب تاریخی و شناساندن سجع مهرها و طغراهای شاهزادگان قاجار درخور بسی اهمیت میباشد.

این فرامین از لحاظ اهمیت تاریخی همپایه فرامین پادشاهان وقت بوده و چه بسا ممکن است در بعضی موارد تاریخی مهمتر از آنها نیز باشد.

اینک چند عدد از فرامین مزبور را به پیوست ارسال میدارد تا در صورت موافقت درمجلهٔ بررسیهای تاریخی چاپ فرمایند.

باتقدیم احترام ـ محمدعلی کریم‌زادهٔ تبریزی

چند فرمان تاریخی

از

محمدعلی کریم زاده تبریزی

این فرمان از حسینعلی میرزا فرمانفرماست که پسر پنجم فتحعلی شاه بوده و درسال ۱۲۰۳ قمری درقصبه نوا متولدشده است اوبیست وشش فرزند[1] داشت که نوزده‌تای آنها پسر وبقیه‌دختر بودند .

حسینعلی میرزا فرمانفرما عموی محمد شاه بود و از سال ۱۲۱٤ ه ق بفرمانفرمائی و حکومت‌فارس منصوب گردید ومدت‌سی وشش سال بانهایت اقتدار در حوزه فارس و اطراف آن فرمانروائی میکرد و احدی را یارای مخالفت با اونبود پس‌از مرگ فتحعلیشاه که در سال ۱۲۵۰ ه ق‌اتفاق افتاد ازموقعیت استفاده کرده و در شیراز تاج برسرنهاد و خود را حسینعلی شاه

---

۱ ـ در مورد فرزندان او درجنگ خطی خصوصی خودکه از سال ۱۲۹٦ تا۱۳۰۳ تحریر شده است در ص۱۸۰ چنین مینویسد(پسر پنجم فتحعلی‌شاه‌حسینعلی‌میرزای فرمانفرماست در سال ۱۲۰۳ روز اضحی در قصبه نوا متولد شد ۲٦ فرزند داشت نوزده پسر۱ـ رضاقلی میرزا ملقب بنایب‌الایاله ۲ـ امامقلی میرزا ۳ ـ نجفقلی‌میرزا ٤ ـ نصراله میرزا۵ ـ تیمور میرزا ملقب به‌حسام‌الدوله٦ ـ شاهرخ میرزا۷ ـ جهانگیرمیرزا ۸ـ اکبرمیرزا۹ ـ کیخسرو میرزا ملقب به سپه‌سالار دختر امیرگونه‌خان زعفرانلوسن ۱۰ ـ اسکندرمیرزا ۱۱ـ نادر میرزا ۱۲ ـ محمدکاظم میرزا ۱۳ ـ محمد میرزا ۱٤ ـ کامران میرزا ۱۵ ـ داراب میرزا ۱٦ـسلطان ابراهیم میرزا ۱۷ ـ منوچهرمیرزا ۱۸ ـ ایرج میرزا۱۹ ـ طهماسب قلی میرزا وبقیه دختر هستند.

خواند[۲] وبروایتی بنام‌خودنیزسکه‌زدتااینکه برای تصرف اصفهان‌بالشکری انبوه بصوب‌اصفهان روانه گردید از طرفی چون محمد شاه از افکار باطل و سلطنت‌طلبی عموی خود باخبربود در وسط راه اصفهان و شیراز لشکراو را بسختی‌شکست داد پس‌ازاین‌شکست به‌شیراز مراجعت کرد و درارك مستقر گردید و حسینقلی میرزا فرمانفرما را سپاهیان محمد شاه به‌عجله تعقیب و درشیراز دستگیر و روانه تهران نمودندومحمدشاه او را در تهران باخفت بسیار دربرج نوش نزدیك ارك سلطنتی زندانی نمود وسه ماه بعد دراثر ابتلا به‌بیماری وبا که آن موقع درتهران شیوع‌پیدا کرده بود درنهایت‌مذلت و بدبختی جان داد.

---

۲ ـ ص ۲۸۲ فارسنامه ناصری درمورد سلطنت چندروزه شاهزاده **حسینعلی‌میرزا** چنین مینویسد: روز دیگر درشیراز شهرت‌افتاد که سپاه اعلیحضرت محمدشاه ترك‌آذربایجان آمده زبان فارسی راندانند و سرداوآنها فرنگی است وارد هرجا شوند اهلش راکشته و اموالش را بغارت می‌بردند واوباش وکسبه شیراز از این خبر وحشت نموده ازدحام کرده ودر شهر وبازار فریاد مینمودند که ما جز حسینعلی شاه خود شاه دیگری را نخواهیم و بازدحام تمام در میدان ارك آمدند ونواب فرمانفرما بالباس سلطنت ازارك درآمده در عمارت‌کاخ بر اورنگ شاهی نشست ومیرزا محمد خان پسر قوام‌الملك‌را که مدتی درحبس بود درآورده بطمع خدمتگزاری خلعت داده‌ومنصب کلانتری را باوعنایت فرمود(باز دراین صفحه می‌نویسد) تا اینکه نواب فیروز میرزا ومعتمدالدوله بااردو از آباده وارد شیراز شده ونواب فرمانفرما ونواب شجاع‌السلطنه را از ارك درآورده و بمنصورخان فراهانی سپرده وبایك فوج سرباز وجمعی سوار و شش ارابه توپ روانه تهران نمودند ایضاً بمنزل (کناره گرد) یك منزلی کناره‌گرد رسانیده وحسب‌الامر نواب شجاع‌السلطنه را از دوچشم عاری نمودند تا اینکه نواب فرمانفرما در ۲۶ ماه ربیع‌الاول ۱۲۵۱ ازمرض‌وبادرتهران بجهان جاوید خرامید(اشاره‌به لیندسی افسر انگلیسی است که با معتمدالدوله بشیراز رفت ص۹۳ تاریخ قاجارعلی اصغر شمیم است)

-۱-

فرمان حسینعلی میرزا فرمانفرما

باسجع (بلند اختر برج شهی حسینعلی)

محل مهر

حکم والا شد آنکه عالیجاه رفیع جایگاه ابهت وعزت همراه مجدت وفخامت انتباه وشهامت ومناعت اکتناه اخلاص وارادت آگاه فدوی عمدة الخوانین العظام مخلص عبادت فرجام مقرب الخاقانی محمدنبی خان وزیر سرکار شوکتمدار بعنایات خاص خاطر نواب اشرف والا مخصوص بوده بداند که چون عالیجاه رفیع جایگاه عزت وسعادت همراه فضیلت وکمالات انتباه نجابت ومناعت اکتناه حقایق ومعارف آگاه عمدة الفضلاء الکرام شیخ شرف الدین صدر مملکت فارس ازجمله عبادت کنان وخدمت گذاران ودعاگویان سرکار شوکتمدار است ورعایت احوال اودرهر باب منظور نظر مرحمت گستر وترفیه احوال اومکنون ضمیر منیر معدلت اثراست لهذا عالیجاه امتثال همراه امر و مقرر میگردد که درهر باب محبت ورعایت احوال اورا منظور داشته برواة مواجب اواعم ازنقد وجنس که دارد ودروصول اوسعی تمام واهتمام بالاکلام نموده بزودی زود برواة اورا بحیطهٔ وصول رسانیده باو عاید سازد وچون اورامأمور بتوقف شیراز فرمودیم باید درهر باب مراقب احوال او بوده که نوعی مستحسن براو گذران شده احترام ورعایت اورا منظور داشته همواره مطالب ومستدعیات خودرا عرض وبراجابت مقرون دانسته و در عهده شناسند.

تحریراً فی شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۲۲۶

فرمان قهرمان‌میرزا فرزند عباس‌میرزا که‌برادراعیانی محمدشاه میباشد.

-۲-

فرمان‌قهرمان میرزا

سجع مهر (قهرمان ملك داری ازجهان شد قهرمان)

حکم والا شد آنکه عالیشأن‌عزت‌نشان‌عبداله‌بیك‌غلام‌بدانند که‌موافق فرمان قضا جریان سرکار اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری دامت سلطنه مقرراست که قریه ینگجه ملکی عالیجاه خان‌باباخان از تیول عالیجاه نورعلی‌خان‌شاهسون موضوع‌وداخل ولایت شودوبهرهٔ مالکانه‌آن ازعالیجاه نورعلی‌خان مسترد وعایدآدم عالیجاه مشارالیه گردد لهذا بعالیجاهان امر و مقرر میداریم که‌بزیارت‌رقم مطاع‌خودرا محصل‌دانسته ازرکاب مستطاب‌والا روانه شودوقدغن‌نماید. عالیجاه مشارالیه‌بامر قریه مزبوره مداخله نکنند و بهره‌مالکانه عالیجاه‌خانباباخان را ازمشارالیه گرفته‌عاید سازد وتخلف نکنند مقررآنکه نورچشم ارجمند کامکارمهدیقلی‌میرزابنحو مقرر معمول ومرتب داشته ودرعهده شناسند تحریراً فی‌شهرمحرم الحرام سنهٔ ۱۲۵۷

-۳-

فرمان اماملی‌میرزا

سجع مهر

طلوع کرد زمشرق چوآفتاب جلی - نهال دوحه شاهنشهی امامقلی

حکم شد آنکه‌عالیشأن رفیع مکان‌عزت‌وصداقت نشان‌حاجی‌زمان-بك نایب کربت‌بالاقرین مباهات بوده بدانند درینوقت بعرض رسید که یك أس اسب و موازی پانزده فرد عوامل ومقداریکصد وهفتادوهشتاد من گندم ر این‌اوقات محمدعلی‌ومشهدی ابراهیم و(اسامی دیگروقیمت متاع‌آنهابرقم یاق) از قرار تفصیل از مال عالیشان عزت و صداقت نشانان‌آقا عبدالرحیم میرزاآقا بزرگ را درخان ریزان وچرمکان سرقت نموده‌اند و علی‌الظاهر

برده‌اندلهذامیباید بعداز حصول آگاهی برمضمون رقم مطاع اسب وعوامل و گندم آنچه ازمال مشارالیها را برده‌اندحکماً گرفته رد نموده بعدمحمدعلی وسایر سارقین را روانهٔ حضور باهرالنور داشته که بتنبیه و تهدید رسیده بعدها ترك دزدی وعمل ناهنجار از آنها شده باشد البته بنحو مقرر مشمول داشته الطاف اشفاق سرکار نواب والادر بارهٔ مشارالیهابسیاراست و باید آن عالیشان دراین خصوص کوتاهی ننموده ودرعهده شناسد. تحریراً فی شهر جمادی الاول سنهٔ ۱۲۵۰

= ٤ =

فرمان ظل السلطان

محل مهر با سجع

(ظل السلطان ۱۳۱۴) در زیر مهر ملاحظه شد صحیح است

عموم مستحفظین و کدخدایان عرض راه از اصفهان الی شیراز درصدور اینخطاب مستطاب مستحضر ومستظهر بوده بدانندجناب حسام الوزاره ازطهران بطرف شیراز مأموریت دارد بموجب این حکم مطاع امرومقررمیداریم باید درهرمنزل که لازم باشدمستحفظ همراه مشارالیه رفته و کمال مراقبت ومواظبت را بعمل بیآورند که سالماً محترماً بشیراز برسد وبطور احترام و راحت و آسودگی روانه شود و در راه صدمه بمشارالیه نرسد عموم شماها باید نهایت اهتمام را بعمل آورده کوتاهی وغفلت نکنید و حسب المقرر در عهده شناسند . شهرربیع الثانی ۱۳۱۸.

= ٥ =

فرمان ظل السلطان

محل مهر

سجع مهر (خلف ناصردین شاه ظل سلطان مسعود ـ اختربرج شهی گوهر دریای وجود)

چون ازموجبات آسایش رعیت وافزایش امنیت آبادی دربلاداستدامت امر حکومت و استقراردرکارنیابت است که مداوم مداخله و الفت بااهالی[ناخوانا]

حسن‌تلطف‌و لطف‌تصرف بکار رودومقرب‌الخاقان‌فدوی استان‌میرزا حسینخان منشی حضور که سالهاست دراستان مبارك تربیت شده باستعدادیکه داشته‌از اثرتوجهات ما سال بسال و روزبروز درنهاداو آثار ترقیات ظهوروبروزیافته بهرخدمت ومأموریت که‌او رانامزدفرمودیم موافق‌رأی‌معدلت‌آرای‌ماحرکت نموده خدمات‌را بخوبی‌انجام داده ازآنجمله یك شعبه ازخدمات اوتصرفات درعمل ومعامله قمشه و اردستان بود وچند سال است که اعمال‌این‌مواضع‌را بخوبی پرداخته عموم اهالی‌را از خود راضی‌ساخته که‌احدی شاکی‌ومتظلم نبوده وبتوجهات هریك‌کاملا بخزانه‌مبارك که رسیده لهذا محض بقاء انتظامات مواضع مرقومه و رضای رعایا وبذل مرحمت نسبت بمشارالیه درهذه‌السنهٔ تنکوزئیل و ما بعدها نیز قمشه و اردستان را بضمیمه مهاباد بمقرب‌الخاقان معزی‌الیه سپردیم (مهرپشت فرمان) علیقلی انصاری

این فرمان از پسرششم‌فتحعلی‌شاه حسنعلی‌میرزا شجاع‌السلطنه است که در روزجمعه غرهٔذیحجهٔ سال۱۲۰٤تولد یافت گاهی شعر می‌سرود ودراشعار شکسته تخلص مینمود ازشانزده‌نفر اولاد هفت تن پسربودند که مشهورترین فرزند او محمد تقی میرزای حسام‌السلطنه است که در اشعار خود شوکت تخلص مینمود .

-٦-

فرمان حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه

سجع مهر

(کلب‌آستان علی‌ابن‌موسی‌الرضا حسنعلی)

حکم والا شد آنکه چون درسنین‌مسبوقه قریه‌اسفندیان که ازموقوفات مرحمت پناه میرزا حسن متولی رضوی متعلق به[ناخوانا]الانجاب والسعاده سلالتی‌الاطهارو الاطیاب‌میرزایان‌سر کشیك‌سر کارسعادت‌نصاب‌روضه‌رضیه‌رضویه علیه‌الاف‌الثناو التحیه میباشد وتاکنون‌درتصرف دیوانیان بوده لهذا بنابوفور

التفات درباره ایشان امر و مقرر فرمودیم که در معامله هذه السنهٔ میمونه تنگوز ئیل و مابعدها قریه مزبور که محل مزروعی موازی شش زوج است بتصرف مشار الیها داده که با[ناخوانا] بهر نوع که خواهند خود زرع نمایند و یا باجاره دهند احدی را بر آنها سخن و تعرض نباشد مقرر آنکه کارگذاران سرکار شوکت‌مدار قریه مزبور را در هذه السنه بایشان واگذار نموده بهیچوجه من الوجوه در امر قریه مزبور دخل و تصرفی نداشته مزاحم و متعرض نشوند المقرر آنکه عالیجاهان رفیع جایگاهان عزت و سعادت همراهان اخلاص و ارادت آگاهان مقربی الحضرت الوالا مستوفیان عظام و کتابت خیریت ارتسام شرح رقم قدر توأم مبارك را در دفاتر خلود دوام ثبت و از شایبه تغییر و تبدیل مصون و محروس دانسته درعهده شناسند. تحریراً فی شهر ربیع الاول سنهٔ ۱۲٤۳

واژه های نامفهوم وگمشده

بان فارسی

بکمک زبان ارمنی

نوشته:

ک م. نالبندیان

ترجمه

آرا هوانسیان

احیای واژه‌های نامفهوم و گمشده

زبان فارسی

به کمک زبان ارمنی

نوشته: گ. م. نالبندیان

ترجمه: آرا هوانسیان

تتبعات و تحقیقات در مورد زبانهای ایرانی و ارمنی که شباهتهائی بین آنها موجود است سالها بطول انجامید. «پوپ» (Pope) مطالعاتی در زبان فارسی و ارمنی نمود بعداً «وندیشمن» و «یطرمان» و «دلاکارد» و «فریدریچ- میولر» فقط مطالعات و تحقیقاتی جداگانه در زبان ارمنی نمودند. این دانشمندان با در نظر داشتن اینکه واژه‌های بیشماری از زبان فارسی و زبان ارمنی وجود دارد زبان ارمنی را مانند زبان اوستا و پهلوی یکی از رشته‌های زبان ایرانی دانسته‌اند. فقط «هیوبشمان» Hubshmann در آثار مشهور خود مفصلاً تلفظ صداهای کلمات متشابه ارمنی

وزبانهای دیگر هند واروپائی را بررسی کرد وپس‌از تطبیق کلمات مترادف ارمنی وایرانی اولین بار ابراز نمود که عقاید دانشمندان درباره زبان ارمنی اشتباه تشخیص داده شده واعلام‌داشت که‌زبان ارمنی رشته‌ای اززبان‌ایرانی نیست بلکه‌زبانی‌است مستقل ویکی ازشاخه‌های‌همردیف‌زبان هند واروپائی بشمار میرود.

پایه زبان هند واروپائی که از طرف دانشمندان وعلماء تائید واستوار گشته است طبق‌تتبعات‌پروفسورهراچیاآجاریان حاوی۲۲۲۳ کلمات‌ریشه‌ای است از این کلمات ریشه‌ای زبان ارمنی ۷۱۳ کلمه وزبان ایرانی۴۳۲ کلمه حفظ کرده‌اند (کتاب«تاریخ زبان ارمنستان» تألیف‌پروفسورآجاریان‌صفحه ۲۳ ملاحظه شود).

ولی از کلمات ذخیره واحیاء شده زبان هند واروپائی که پایه زبان اولیه‌بوده زبان‌ارمنی واروپائی (هند و ایرانی) فقط ۱۸ کلمه حفظ کرده‌اند.

با این‌ترتیب روشن میشود که زبانهای فارسی و ارمنی که از زبانهای هند واروپائی میباشند دارای روابط خویشاوندی نزدیك نیز هستند ومشابه بودن قسمتی از کلمات بخوبی هویدا است.

درعین حال زبان ارمنی هنگام تکامل وپیشرفت ودرنتیجه دارا بودن شرایط مختلف سیاسی وفرهنگی واقتصادی در ادوار مختلف ترکیب کلمات خودرا تااندازه‌ای ازفارسی گرفته‌است. بطوریکه‌معلوم‌ومشخص‌است ازقریب یازده هزار کلمات ریشه‌ای ۱۴۰۰ کلمه آنها اززبان ایرانیست.

کلمات بیشماری نیز وجود دارند که فارسی بودن آنها فرضی وخیالی است ولی ذخیره کلمات فارسی قدیمی که بحدکافی حفظ شده است امکان نمیدهد که‌آنرا تأیید شده تلقی نمود تاکنون موضوع یکی بودن زبانهای ارمنی وفارسی را بطور یقین‌نمیتوان حل شده دانست ولی میتوان گفت که ترکیبات زبان ارمنی تا اندازه‌ای کلمات فارسی راغنی کرده که یك قسمت

عمده‌آن تاکنون در ترکیب کلمات درزبان‌ارمنی حفظ شده بطوریکه‌اغلب برای ساختن کلمات نومورد استفاده قرارمیگیرد.

برخی از این‌کلمات بشرح زیراند:

۱ - کلماتی که مربوط به اعضاء بدن انسان است«Andam » کلمه‌ارمنی (در اوستا برابر است به«Handaman» درپهلوی«Andam » در فارسی جدید «اندام ») .

کلمه «DIMAK » کلمه ارمنی در زبان پهلوی‌برابراست به «DEMAK» که درفارسی جدید«دیماه» میگویند وغیره.

۲- کلماتی که مربوط به‌خویشاوندی وبستگی میباشند «HARAZAT» کلمه ارمنی (بزبان اوستا برابر است به«HAOAZAT» وبزبان پهلوی «HADAZAT» میگویند) «HERECHTAK» کلمه‌ارمنی(دراوستابرابراست‌به «FRAESTA »درپهلوی‌برابراست‌به «FRESTAK » در فارسی جدید «فرشته» میگویند)وغیره .

۳- کلمات معمولی که‌همه‌روزه استعمال میشود « AZAD » کلمه ارمنی (دراوستا«AZATA»ودرپهلوی « AZAT »ودرفارسی‌جدید«آزاد»میگویند). «BATGAM » کلمه ارمنی - در فارسی قدیم «PAITI-GAMA» در پهلوی «PATGAM » ودرفارسی جدید «پیغام» میگویند وغیره.

ارتباط کلمات‌فارسی‌وارمنی‌درادوار مختلف زبان‌فارسی(سه‌دوره‌باستان. میانه‌وجدید) متفاوت‌اند وبطوری که مشهوداست دنباله زبان‌قدیمی ملی در دوره‌های گوناگون بوده‌است بنابراین درادوار مختلف وباترقی وپیشرفت و دارابودن وضعیتهای گوناگون طبق‌یکی اززبانهای محلی به‌پایه زبان ادبی رسیده است.

تردیدی نیست که‌این اقتباس بیشتر در دوره‌های اشکانیان و کمتر در ادواردیگر انجام‌گرفته است اماتغییر طرزهای اصلی اغلب روشن‌نیست.

معلوم‌است ادبیاتی که درادوار مختلف خیلی‌قدیم بزبان فارسی‌بمارسیده بسیار ناچیز ند-بنابراین درتاریخ زبان فارسی نقصانهائی‌بوجود آمده‌است.
مثلا جزئیات زبان‌فارسی ازدوره‌های پیشین (۳۳۰-۲۵٦) و همچنین از دوره‌های‌عرب (٦٤۳) بمارسیده وآنچه ازدوره‌های‌دیگر بمارسیده است‌فاقد ارزش میباشند .

فارسی‌باستان در کتیبه‌های میخی که دربیستون - تخت‌جمشید -همدان تنگ‌سوئز- شوش-نقش‌رستم ووان‌پادشاهان‌هخامنشی‌ازخودباقی گذارده‌اند.
درسالهای ۵۲۲-۳۳۸ قبل ازمیلاد مسیح‌حکاکی‌شده‌بمارسیده‌در کتیبه-های فوق‌الذکر پانصدواژه اززبان فارسی‌باستان باقی مانده است. بنابراین این‌مقدار کلمات حتی‌بسختی میتواند بطورکامل تصویر ذخیره شده کلمات فارسی باستان رابشناساند. اینها درمعنی کلماتی هستند که بطور معمول در دستورها واحکام دولتی و مخصوصاً در فرمانهای پادشاهان‌بکار میرفته‌است. تردیدی‌نیست که دراینها کلمات معمولی که هنگام‌تکلم بکاربرده میشوندو مربوط بزندگی روزانه است وجودندارند.

اززبان پهلوی اشکانی (۲۵٦-۲۲٦ قبل‌ازمیلاد) نیز آثار بسیار ناچیزی باقی مانده است که‌عبارتست ازتومارهای «اورامان» و نوشته‌ها و عین‌آثار پیروان‌مانی که‌در«تورفان» (واقع‌در ترکستان چین) بدست آمده است .
اما از دوره‌های‌ساسانیان آثارادبی‌بزبان پهلوی موجوداست که موضوع آن تااندازه‌ای‌مذهبی‌بوده‌ویکنواخت‌میباشد. بنابراین‌دراینجاذخیره کلمات کاملا روشن نیست بعلاوه ادبیاتی که بزبان پهلوی بمارسیده الفبای آن ناقص میباشد بطوریکه‌اغلب‌صحیح‌خواندن آن غیرمقدوراست .

بعضی‌از کلمات که‌در گذشته وجود داشته‌اند برای‌اینکه اشکال‌وموجود بودن آنها رابدانیم زبان‌سانسکریت، که شبیه بزبان فارسی باستان‌است،بما امکان میدهدتایکی ازشکلهای حروف قدیمی فارسی‌راکه‌دردسترس نیست، احیاء نمائیم وهمچنین زبانهای مختلف که همریشه‌زبان ایرانــی هستند نیز

گویشهای گوناگون ایرانی میتوانند کاملا مورد استفاده دانشمندانی که در این باره مطالعاتی بعمل میآورند، قرار گیرند .

اما برای رفع نقائصی که در بالا گفته شد زبان ارمنی اهمیت شایانی دارد چون در زبان ارمنی کلمات بیشماری وجود دارد که از زبان فارسی گرفته شده وشکل قدیمی واصلی آنها در زبان ارمنی وجود نداشته و یا تغییر عمده کرده‌اند که درك اشکال اصلی آنها توسط زبان فارسی و یازبانهای وابسته به آن غیر مقدور است ، ولی قسمت عمدهٔ آنها را میتوان توسط زبان ارمنی پیدا و روشن کرد .

ما بعضی از آنهارا دراینجا که از کتاب مشهور « Armeische Gramatik » تألیف «هیوبشمان»،در قسمت کلماتی که اززبان فارسی گرفته شده وبعداً از طرف استاد هراچیا آجاریان مفصلا بررسی ومنظم گشته ودر « فرهنگ واژه‌های ریشه‌ای » ودرجلد اول «تاریخ زبان ارمنستان» آمده است ، عیناً نقل میکنیم .

درارمنی « Zindakapet » (درجه افسر ایرانی) « Aparhayik » (نام گروه ایرانی) « Matian » (نام گروه جاویدان ایرانی) و لغات دیگر که در هیچیك از زبانهای ایرانی حفظ نشده است ولی حتماً فارسی میباشند چون معنی آنها درجه ومقام ایرانی را میرساند .

ضمناً بایدیادآورشد که لغات نامبرده تا به امروز در زبان ارمنی مورد استفاده قرار نمیگیرد و این واژه‌ها بوسیله ادبیات کلاسیك ارمنی بما رسیده‌اند .

در زبان ارمنی لغات مرکب وجود دارند که یکی از ترکیبات آن ایرانی است ولی هیچ یك از آنها در زبانهای ایرانی وجود ندارد بدین دلیل تمام این کلمات باید فارسی باشند .

مثلا «Navakatik» ایرانی «Nava» ارمنی « Nor » بطوریکه پروفسور هراچیا آجاریان در کتاب «تاریخ زبان ارمنی» جلد اول در صفحه ۳۱۶ نوشته

است کلماتی هستند که فقط در زبانهای ارمنی و اوستا موجود میباشند مثلا کلمه ارمنی « Kakhard » زبـان اوستا « Kaxvarada » کلمه ارمنـی «Harazat» بزبان اوستا « Haozata » میگویند و غیره وغیره .

این کلمات نه درزبان‌فارسی باستان و نه‌پهلوی‌و نه درزبان فارسی جدید میباشندولی چون درزبان اوستا هست بنابراین ریشه آن‌ایرانی است وچون درزبان ارمنی هست از اینرو حتماً باید درزبان فارسی نیز بوده‌باشد .

(این موضوع در کتاب «تاریخ زبان ارمنستان»تألیف پروفسور هراچیا۔ آجاریان چاپ ایران در سال ۱۹٤۰ جلد اول صفحه ۳۱٦ قید گردیده‌است)

طبق مدارك موجوده درزبانهای متشابه‌اینطور باید تصور کرد که کلمه ارمنی اززبان ایرانی گرفته‌شده است و در زبانهای پهلوی‌باید«Parmayam» بوده باشد که درزبان فارسی باستان باید شکل « Parima » میبود .

کلمه ارمنی «Venasse» فارسی جدید « گناه» زبان پهلوی «Vinasse» به‌زبان سانسکریت « Vinaca » اینطور باید تصور کرد که در فارسی‌باستان حتماً این کلمه باتغییر کوچکی درزبان فارسی باستان بوده‌است .

بدین ترتیب کلماتی که اقتباس ودرزبان ارمنی‌حفظ شده باکمك همان کلمات میتوان اغلب اشکال واژه‌های قدیم که بما نرسیده‌اند احیاء نمود .

بطوریکه دربالا متذکر شدیم اقتباس کلمات درزبان ارمنی بطور کلی دردوره اشکانیان بوقوع پیوسته است . کلماتی کـه درزبان ارمنی اززبـان پهلوی اشکانی گرفته شده مربوط به کلیه‌پیشرفتهای تمدن وطبیعت ومذهب وعلوم‌انسانی‌وغیره‌میباشنداز‌قبیل‌حیوانات ـ خانواده ـ اجتماعی۔ کشاورزی گله‌داری ـ دادوستد ـ علم وهنر۔ رنگها ـ آشامیدنی و خوراکی ـ خانه و خانه‌داری ـ وزن و اندازه ـ فلزات۔ زمان ـ فاصله ـ محل و سازمانهای دولتی ـ در اینجا به کلماتی برمیخوریم مانند : کلمه ارمنی « BRINDZ » فارسی‌جدیدبرنج۔ کلمه‌ارمنی« KARMIR » (قرمز)بزبان‌پهلوی«KARMIR» «KAPUT» (کبود) به‌پهلوی (KAPOT) فارسی « کبود» «SPITAK» (سفید)

به پهلوی «SPETAK» فارسی جدید «سفید» «KARAG» (کره) به پهلوی (KARAK) فارسی جدید (کره) وغیره وغیره کلمات مزبور در زبان ارمنی مصطلح و تاکنون هم مورداستفاده‌قرار گرفته‌اند. زبان ارمنی تقریباً دویست کلمه از نخبه‌ترین کلمات فارسی را حفظ کرده است در صورتیکه از این کلمات درزبان امروز فارسی اثری نیست .

تعدادی ازهمین کلمات ارمنی تا به‌امروزبدون تغییرصدا وباتغییرمورد استفاده قرار گرفته‌اند .

دراین کلمات بکلماتی برمیخوریم مانند کلمه ارمنی «AZG» (به معنی ملت) در پهلوی «AZG» میگویند که در فارسی امروز نمانده و ملت معنی ساختگی دارد .

کلمه ارمنی «ACHKHATEL» (کار کردن) در پهلوی (AXSAT) «ASPATAK» (اسب سوار) به پهلوی (ASPATAK) «BAJAK» (استکان) به‌پهلوی(BAZVAK)«DESPAN»(سفیر)به‌پهلوی(DESPAN)«HAVASSAR» (برابر) به‌پهلوی(HAVASSAR) «PARISP» (دیواربلند)به‌پهلوی(PARISP) «VERMAK» (لحاف) به‌پهلوی(VERMAK) «SAHMAN» (مرز) به‌پهلوی (SAHMAN) «ARMAV» (خرما) به پهلوی (ARMAV).

کلمات نامبرده نه‌فقط درزبان فارسی ناپدید شده بلکه اشکال‌اولیه‌آنها در زبان پهلوی بطور کلی نامعلوم میباشد زیرا اشکال اصلی در نسخه‌های پهلوی مشخص نگردیده‌اند. برای این قبیل کلمات در «فرهنگ ریشه زبان ارمنی» علامت ستاره یا استفهام گذارده شده است.

فارسی دان معروف روبن ف . آبراهامیان اسناد و مدارکی را که در دست داشته مورد استفاده قرارداده واشکال‌اولیه واژه‌های نامبرده را احیاء کرده (اقتباس کلمات گم شده‌از زبان‌پهلوی‌تألیف پروفسور روبن‌آبراهامیان جلد سوم چاپ ارمنستان ۱۹۴۸)

برای احیای واژه‌های نامفهوم فارسی تحقیقات از لحاظ تلفظ کلمات کمك زبان ارمنی اهمیت فوق‌العاده دارد چون زبان ارمنی تلفظ کلماتی که از پهلوی اقتباس نموده عیناً حفظ کرده است ضمناً باید درنظر داشت کلماتی که ریشه آن از «آرامی» سرچشمه گرفته‌اند کلیه‌اسناد ونوشته‌های قدیم وجدید که همان زبان پهلوی است تلفظ صداها را بطور کامل منعکس نمینماید.

بطوریکه دربالا گفته شد کلماتی که اززبان پهلوی اقتباس شده است در دو دوره یکی دردوره اشکانیان و دیگری در دوره ساسانیان گرفته شده‌اند . اغلب عین کلمه دردو دوره دوبار گرفته شده است . بدیهی‌است که این اقتباس ازنظرطرز وشکل‌با یکدیگرتفاوت دارند ولی‌درباطن‌یکی هستند ودرادوار مختلف نیز تلفظ همین کلمات یکسان بوده‌اند. مثلا کلمه ارمنی«Achkhar» از دورهٔ اول گرفته شده است. یعنی‌هنگامیکه این کلمه‌در زبان پهلوی «Xsahor» زبان فارسی‌قدیم « Xsaora » تلفظ میشد درزبان‌اولین حرف«RH-NR-A» اضافه شده‌و کلمه‌تغییر یافته‌است.

باردوم این کلمه در دوره ساسانیان ازشکل «Sahr - Satre»بزبان‌ارمنی منتقل‌شده و کلمات « Chahab » و « Chahastan » را تشکیل‌داده است.

بدیهی‌است که این‌قبیل‌اقتباسها دردوره اول‌بیشتراهمیت دارند واقتباس ارمنی‌هم ازهمان دوره میباشند- این امر درزبانهای پهلوی وارمنی ازحرف «Z» بخوبی مشخص میشود مثلا زبان پهلوی کلمه « Arzan » بزبان ارمنی «Arjan» ودرفارسی جدید«ارزان» میگویند- وهمچنین یکسان وبرابربودن حرف«V» درزبانهای‌پهلوی وارمنی درپهلوی کلمه «Varaz» که از دوره‌پارتها گرفته شده هنگامیکه حرف «V» تبدیل‌به حرف«G» نشده بود مثلا کلمه «Varag» درپهلوی را درفارسی جدید «Goraz» میگویند درصورتیکه‌بزبان ارمنی همان«Varaz» حفظ شده است.

خلاصه زبان ارمنی تلفظ کلمات‌را دردوره اشکانیان بدون تغییرحفظ

کرده درصورتیکه فارسی‌جدیدآنرا ازخود رانده‌است- علت این‌امرتغییرات وتبدیلات زبان فارسی بوده که دردوره ساسانیان وشایدهم درادوارگذشته انجام گرفته است.

درزبان پهلوی «A» و «Ā» (کوتاه و کشیده) در زبان ارمنی یکسانند یعنی همان «A» میباشد.

مثلا کلمات ارمنی «AZG» (ملت) و«AZD» (اعلام) «ANDAM» (اندام) کلیه این واژه‌ها در زبان پهلوی باحروف «A» کوتاه شروع میشوند ولی کلمات زیر «ZNDAN» (زندان) «ACHKARA» (آشکار) «AZAD»(آزاد) در پهلوی اولین حرف آنهابا «Ā» کشیده شروع‌میشوند درصورتیکه‌بخوبی میدانیم حرف «A» کوتاه زبان پهلوی در فارسی‌جدید «Ā» کشیده شده است مثلااندام - «درم» و غیره . حرف «O» درزبان پهلوی درفارسی جدید درتمام مراحل‌برابر باحروف «U» میباشد درصورتیکه درزبان ارمنی‌تلفظ این‌حرف طبق قاعده مخصوص تعبیر میشود - مثلا در زبان پهلوی «PATMACAN» نخست «PATMOIJAN» بوده بعداً «PATMQUJAN» (همرنگ) زبان پهلوی «GONAK» (نخست) «GOUYNAK» بوده بعداً «GOUNAKI» شده است.

در زبان پهلوی حرف «U» درفارسی جدید به‌حرف «O» تبدیل شده در صورتیکه درزبان‌ارمنی تغییر نکرده‌است‌وتابع قاعده تغییرات وتلفظ کلمات میشود و در میان کلمه حرف «O» حذف میشود.

مثلا در پهلوی کلمه «DURUST» درزبان ارمنی«DRDUST»درفارسی جدید«درست»شده‌است.

ازطرفی‌حرف(پ)زبان‌پهلوی درفارسی‌جدید تبدیل به‌حرف (ب)میشود.

مثلا کلمه «APAT» به پهلوی درفارسی جدیدآباداست . کلمه «ASP» به پهلوی درفارسی جدید « اسب » وغیره وغیره .

حرف «V» (و) زبان پهلوی در فارسی جدید تبدیل به حرف «ب» شده درصورتیکه در زبان ارمنی‌بدون تغییر باقی‌مانده است‌بااین‌وصف‌معلوم‌است که حرف «V» ممکن است تبدیل حرف «V» به «B» بعد از قرن پنجم انجام گرفته باشد .

دو حرف «FR» زبان‌پهلوی مساوی‌به دوحرف«HR»زبان ارمنی است.

مثلا زبان پهلوی کلمه « FRAMAN » در زبان ارمنی « HRAMAN » است کلمه «FRESTAK» در زبان ارمنی «HRECHTAK» (فرشته) وغیره‌این تغییر مختص‌بزبان پهلوی(پارتهای جنوبی)است که درزبان‌فارسی جدیداصلا وجود ندارد ـ کلماتی که در زبان پهلوی‌بادوحرف«AK»ختم‌میشوندرزبان ارمنی‌به همین شکل باقی مانده‌اند در صورتیکه درفارسی جدید تبدیل به حرف «A» و «E» شده‌اند.

مثلا کلمه «DEPAK» بزبان پهلوی‌بزبان‌ارمنی «DIPAK » وبزبان‌فارسی جدید «DIBA» (دیبا)میگویند کلمهNEZAK درپهلوی‌بزبان ارمنی«NIZAK» وفارسی جدید «نیزه» میگویند .

بنابراین با کمك زبان ارمنی احیای کلماتی که در زبان فارسی نامفهوم هستندآشکار میشود .

کلماتی که دربالا به‌آنهااشاره شدبطور کلی یادر زبان فارسی حفظ‌شده یاتلفظ‌آنها تغییر کرده‌اند درصورتیکه زبان ارمنی بدون کوچکترین تغییر آنها را نگاه داشته است .

اشکال منطبق‌ارمنی تصاویر قدیمی رانشان داده وبماامکان‌احیاء نمودن

کلمات فارسی رامیدهد که فوق‌العاده باارزش است . همانطور که تاریخ تلفظ زبان ایرانی وهمچنین بمنظور ازدیاد کلمات زبان فارسی و تکمیل کلمات فارسی امروزی که مورد استفاده عموم هستند .

باحدی پوشیده نیست که بسیاری از کلمات عربی داخل زبان فارسی شده‌اند که درحال حاضر میکوشند کلمات فارسی جایگزین آنها گردد طبیعی است که با کمك زبان ارمنی میتوان گروهی از کلمات فارسی را که فراموش شده است مجدداً وارد زبان فارسی جدید نمود .

نامهای خاصی درزبان ارمنی مورد استفاده قرارمیگیرند که تصورمیکنند اصل این نامها از نامهای ملی ارامنه‌اند درصورتیکه قسمت اعظم آنها از زبان پهلوی گرفته شده‌اند .

مثلا نام خاص ارمنی «ARCHAM» درزبان قدیم فارسی «ARSAMA» گفته میشد این نام ازدو کلمه تشکیل شده است «ARSA» بمعنی «خرس» و «AMA» بمعنی «زور» یعنی کسی که «زورخرس دارد» نام خاص ارمنی «BAGRAT» در زبان فارسی قدیم «BAGADATA» میگفتند «BAGA» درفارسی قدیم به‌معنی «خدا» است و «DATO» بمعنی «داده» معنی آن دوباهم «خداداد» است .

باوجود اینکه این اسامی خاص فارسی بوده فارسی‌زبانها باسختی آنهارا تلفظ میکنند درصورتی که میبایستی از اسامی نامبرده بالا استفاده میکردند.

درزبان ارمنی اسامی خاص دیگری هم وجود دارند که اصل وریشه آنها فارسی است ولی ترکیب آنها از نظر تلفظ و صدا ارمنی است . مثلا نام خاص ارمنی «ANOUCHAVAN» درزبان پهلوی «ANOSAHRUBANA» بمعنی روح جاویدان که درزبان جدید فارسی «نوشیروان» شده است . «AROUSSIAK» (ارانوس) به‌پهلوی (ARUS) .

چون ازموضوع این مقاله خارج است که درباره اسامی خاص بحث کنیم ولی برای روشن شدن اذهان خوانندگان باید متذکر شد که اسامی خاص ایرانی که درزبان ارمنی حفظ شده است کمك زیادی برای تکمیل اسامی تاریخی ایران خواهد نمود وبا درنظر گرفتن قوانین تلفظ کلمات ارمنی تاحد امکان اشکال درست واصلی آنها رامیتوان یافت.

علل تهاجم چنگیزخان بایران

و

فداکاری های ایرانیان در برابر این تهاجم

از

ستوده ـ حسینقلی

تهاجم قوم وحشی مغول به‌ایران ازوقایع مهمه‌ایست که در تاریخ ایران نظیر آن را کمتر میتوان یافت و هیچ یك ازتهاجمات اقوام‌بیگانه‌درشدت و عظمت بپایهٔ حملـه مغولان نمی‌رسدزیرا مردم‌این سرزمین از هجوم این طایفهٔ خون‌خوار چنان گـرفتار رعب و وحشت شده و ایران بپایه‌ای گـرفتار خرابی و ویرانی گـردید که آثارآن تا قرنها باقی بود.

علت لشکرکشی چنگیز را برخی برای بدست آوردن سرزمینهای تازه و دست یافتن به‌ثروت وتمول ساکنان ایران که درآن موقع درکمال رفاه وآسایش بسرمیبردند میدانند

ولی بطوریکه گفته خواهد شد چنگیز فقط برای گرفتن انتقام عمل زشت سلطان‌محمدخوارزم شاه درقتل تجار و بازرگانان مغول درشهر اترار باین لشکر کشی اقدام نمود.

اجداد چنگیز خراج گذار آلتون خان پادشاه ختای یا چین شمالی بودند ولی چنگیزخان‌چون بقدرت رسید واقوام وطوایف دیگررا در تحت اطاعت درآورد سر ازفرمان پادشاه‌چین شمالی پیچید. و براهنمائی شخصی مسلمان بنام جعفر که قبلا ازطرف اوبرسالت نزد آلتون خان رفته وبزندان افتاده و گریخته نزد چنگیزآمده بود به چین شمالی حمله برد[1] گرچه (وی وانگ) پادشاه ختا تقاضای صلح نمود ولی‌چنگیز به‌حملات خودادامه داد و در سال ۱۲۱۵ میلادی (٦۱۲ هجری) شهر پکینگ (پکن حالیه) را متصرف شد وتمامی چین شمالی را مسخرساخت وبه‌ثروت عظیم چین دست یافت وبدین ترتیب مغولان که به‌گفته حمداله مستوفی مؤلف تاریخ گزیده «درصحرا ساکن بودند وزیاده ترتیب و تجملی نداشتند تا بمرتبه‌ای که هر که حاکم قومی بوده اورا رکاب‌آهنین بوده و دیگران را چوبین»[2] برفاه و آسایش رسیدند وبازارتجارت درمیانشان رواج یافت ـ تجارمسلمان رعیت سلطان محمد خوارزم شاه نیزازموقع استفاده کرده ازمعابر کوههای آلتائی وتیانشان وحوضهٔ نهرایرتیش گذشته خود را به‌مغولستان رسانیده ازفروش اجناس خود سود فراوان حاصل کردند ـ چنگیزخان خود به رواج بازار تجارت و رفت وآمد تجار علاقهٔ فراوان ابرازمیداشت و بازرگانان ایرانی را به‌مسافرت به‌مغولستان ترغیب وتشویق مینمودوبرای رواج بازار تجارت بود که جمعی از تجار رعیت خود را به ایران فرستاد و هدایائی نیز همراه ایشان برای سلطان محمد خوارزم شاه ارسال داشت.

---

۱ ـ طبقات ناصری جلد دوم ص ۱۰۱

۲ ـ تاریخ گزیده ص ٥٦٤

بنابراین چنگیز ابتدا میخواست باسلطان محمد خوارزم‌شاه روابط تجارتی برقرار کند و جز جلب دوستی او که او را پادشاهی مقتدر می‌پنداشت نظر دیگری نداشت - او میخواست راهها امن گردد تا بازرگانان بتوانند مواد مورد احتیاج مغولان را که در درجه اول اسلحهٔ ساخت ایران وشام و هند بود فراهم سازند.

اما سلطان محمد خوارزم شاه بر عکس در صدد توسعهٔ متصرفات خود بود و درنظرداشت به‌چین شمالی ومغولستان لشکر کشی کند و همیشه از مطلعین وساکنان چین وترکستان ازوضع آن نواحی تفحص مینمودوهرچه اطرافیان میخواستند اورا ازاین نیت باز دارندممکن نمی گردید - سلطان‌محمد سید اجل‌بهاءالدین رازی را درسال۶۱۵هجری ظاهراً به‌عنوان رسالت و باطناً برای کسب اطلاع از کیفیت و کمیت لشکریان مغول‌نزد چنگیز‌خان که دراین تاریخ درپکن اقامت داشت فرستاد[۳]. چنگیزتمایل خود را برای برقراری روابط تجارتی باسلطان محمد باطلاع اورسانید ومدتی پس ازمراجعت او جمعی ازتجار رعیت خود را بریاست محمود خوارزمی (که ظاهراً همان محمود یلواج است) همراه دو نفر دیگر با هدایائی بخدمت سلطان محمد فرستاد وسلطان را از وسعت کشور و قدرت لشکر وثروت و آبادانی متصرفاتش (که مقصود البته چین‌بوده) مطلع ساخت واز اوخواست که بامغولستان روابط بازرگانی برقرار نماید ولی سلطان محمد از اینکه چنگیز اورا در نامه‌اش فرزند خطاب کرده بود خشمگین گردید. محمود خوارزمی بتدابیری آتش خشم اورا فرو نشاند وراضی ساخت که باچنگیز‌خان روابط دوستی برقرار سازد. این رابطه مدت زیاد ادامه نیافت زیرا قتل ۴۵۰ نفر ازتجارمغول بدست اینالجق معروف به‌غایرخان‌حاکم‌شهر اوترار که با اجازه واطلاع سلطان محمد صورت گرفت خشم چنگیزرا برانگیخت

---

۳ - طبقات ناصری جلد دوم ص ۱۰۲

وسبب تهاجم سپاهیان مغول بایران شد. از اینجا میتوان گفت که حملهٔ چنگیز به‌ایران تنها برای انتقام جوئی بوده است ولاغیر.

سلطان‌محمدخوارزم‌شاه که مسبب این‌فتنه بود پس از برخورد اولیه با مغولان بسرداری جوجی‌پسربزرگ چنگیزچنان مضطرب ومتوحش‌شده‌بود که‌نتوانست درمقابل آنان درسال ٦١٦هجری که خودرابه‌اوترار وشهرهای اطراف رودسیحون رسانیده‌بودند پایداری نماید ودرسمرقند با شهاب‌الدین خیوقی که مورداعتمادش بود ونیز بااکثر امرا و بزرگان درباب جلوگیری ازمغولان به‌مشاوره پرداخت ـ شهاب‌الدین خیوقی صلاح در آن دانست که سلطان‌در کنار سیحون که گذشتن‌از آن‌به‌آسانی‌ممکن‌نبود به‌مدافعه پردازد بعضی‌از امرارا عقیده برآن بود سلطان مغولان رادر گذرگاه‌های‌ماوراءالنهر مورد حمله قرار دهد.

عده‌ای نیزمعتقدبودند سلطان درمعابر جیحون ازتهاجم‌آنان‌جلوگیری کند ودرصورت ضرورت بطرف هندعقب‌نشینی کند. سلطان محمدرأی هیچ دسته‌ای رانپذیرفت وپس‌ازآنکه سپاهیان خودرا در شهرهای ماوراءالنهر متفرق ساخت بطرف بلخ گریخت.

سلطان‌محمدچون خود ازمغولان وحشت‌داشت بهرجا که‌میرسید بجای اینکه‌مردم رابه‌پایداری درمقابل آنان ترغیب نمایدتوصیه مینمود که برای برای حفظ جان خود به تعمیر قلاع و استحکام برج وباروها اقدام نمایند وبدین ترتیب آنانرا نیز از مغولان بیمناك ومتوحش وپای مقاومتشان راسست‌میساخت. بااین‌حال پس‌از فرار اوساکنان شهرهاوقلاع و قصبات در مقابل تهاجم مغولان‌بپایداری برخاستند وازهیچ گونه‌فداکاری‌دریغ نکردند.

چنگیز درسمرقند ازپریشانی‌حال سلطانمحمدمطلع‌شد ومصمم گردید پیش‌از آنکه کومکی‌بدو برسدکارش‌رابسازد[٤] برای‌این‌منظوردو نفرازبزرگان لشکرخودیعنی جبه‌نوین وسبتای بهادررا به‌تعقیب اوفرستاد.

٤ ـ جهانگشای جوینی جلد اول ص ۱۱۳

سلطان‌محمد که ازبلخ‌به‌نیشابور گریخته بودچون‌ازآمدن‌مغولان‌مطلع شدبه‌ری رفت ودراین‌شهر بود که ازآمدن به‌عراق پشیمان‌شدولی‌چون‌رشته کار ازدست رفته‌بود ناچارعازم‌قلعه‌فرزین‌شد که‌پسرش‌رکن‌الدین غورسانچی باسی هزار نفردرپای آن منتظر پدربود و باملك نصرت‌الدین هزار اسب اتابك‌لر بزرگ وامرای‌دیگرعراق‌عجم‌دردفع‌دشمن‌به‌مشاوره‌پرداخت-امرای عراق صلاح درآن دیدند که سلطان در اطراف اشتران کوه‌بختیاری موضع بگیرد. ملك‌نصرت‌الدین ازسلطان خواست که بر کوهستانات میان فارس و لربزرگ پناه‌ببرد ووعده کرد که‌ازمردم لروشول‌وفارس صدهزار پیاده‌برای سلطان‌جمع‌آوردسلطان‌محمداین‌بار‌نیز رأی‌هیچکدام رانپذیرفت‌ومیخواست درقلعهٔ‌فرزین‌بماندتاسپاهیان‌ازاطراف گردآیند ولی‌چون‌ازخرابی ری‌بدست مغولان مطلع‌شد عازم قلعه قارون واقع درجبال مازندران شد واز آنجا به قزوین رفت ودرقلعهٔ سرچاهان (واقع‌درطارم وهفت‌فرسنگی سلطانیه) هفت روزتوقف کرد وازراه گیلان به‌مازندران رفت و بنـا به‌صواب دید امـرای مازندران بیکی‌از جزایر دریای آبسکون پناه‌برد ودراین جزیره به‌بیماری ذات‌الجنب گرفتارشد وچون ازتصرف قلعه‌قارون واسارت زنان وفرزندانش بدست‌مغولان مطلع شد ازشدت قلق واضطراب جان‌سپرد[۵] در حالیکه کفن نداشت تااورادرگورنهند یکی‌ازنزدیکانش‌بنام شمس‌الدین محمودازپیراهن خودبرایش کفن ساخت واورا درهمان جزیره دفن کردند.[۶]

سلطان جلال‌الدین بعد ازمرگ پدربه خوارزم رفت و چون بامخالفت برادران روبروشد عازم خراسان گردیدودرنیشابور به‌جمع‌سپاه‌موفق نشده به‌طرف غزنین که قبلا ازطرف پدرحکومت این‌شهررا بابامیان وغوروبست‌و تکین‌آباد وزمین داور تاسرحدات هند داشت رفت . بزرگان لشکر غور و خوارزم وایرانیانی که به‌شجاعت و کفایت اوامیدواربودند دراطرافش جمع

---

۵ ـ جهان گشای جوینی جلد دوم ص ۱۱۶

۶ ـ سیرت جلال‌الدین مینکبرنی ص ۷۰

شدند او باسپاهی درحدود ۱۳۰هزار نفر به‌مقابله مغولان رفت‌ودر محل پروان بدانان غالب گردید ـ لشکریان سلطان جلال‌الدین بعدازاین فتح به‌جمع‌آوری غنایم مشغول‌شدند وچون بین دونفر ازبزرگان‌لشکرش‌برسرتصاحب اسبی نزاع‌درگرفت سپاهش متفرق شدندواوبدون اینکه ازاین فتح‌نتیجه‌ای بگیردبه‌غزنین برگشت وازآنجاعازم هند شدوخودرا بکناررودسندرساند.

چنگیزپس‌از اطلاع ازشکست‌پروان درعقبش روان‌شد ودر کنار رود سندبدورسید سلطان جلال‌الدین نزدیك بوددستگیرشود که خودرابااسب‌به آب انداخت وبآن طرف رودرفت.

ازآنچه گفته شد معلوم میگردد که سلطان محمد وفرزندش سلطان جلال‌الدین‌نقشی درمدافعه ازتهاجم مغولان‌نداشتند زیرا سلطان محمد وظیفه خطیرسلطنت راکه حفظ جان ومال وناموس ملت‌است بدست‌فراموشی‌سپرده بزدلانه ازبرابرآنان روی به فرارنهاد ومردم ایران را درمقابل خونخواران مغول‌تنها وبی‌پناه گذاشت ـ سلطان‌جلال‌الدین نیز که پس‌ازمراجعت چنگیز به مغولستان ازهند به‌ایران برگشت نتوانست‌کاری انجام دهد وبجای‌اینکه خراسان وایران شرقی را ازدست دشمن نجات دهد خودرا به‌جنگ باحکام ایوبی و یا بالشکرکشی بـه‌گرجستان وجنگ‌های غیر ضروری باحکام سلجوقی روم مشغول داشت وقدرت ونیروی خودرا دراین راه ازدست داد تا آنجا که درمقابله مجدد بامغولان که درسال ٦۲۵ هجری درنزدیکی‌اصفهان روی داد موفقیتی بدست نیاورد وخود نیز درسال ٦۲۸ هجری بدست یکی ازاکراد کشته شد.

اما مردم‌ایران شجاعانه ازشهر وسرزمین‌خود بدفاع برخاستند وبااینکه میدانستند جز مرگ چیزی در انتظارشان نیست بااین حال از فداکاری و جان‌بازی خودداری نکردند وتانفس‌آخردرمقابل مغولان پایداری نمودند.

چنگیز دراواخر پائیزسال ٦۱٦ هجری خودرا به اوترار که حاکم آن باقتل تجارمغول خشم چنگیزرا برانگیخته‌بود برساند و پس از [illegible]

واو گدای را مأمور تصرف این شهر کرد وجوجی فرزند دیگرش را بـرای تسخیر شهرهای حوضهٔ سفلای رود سیحون مانند جند فرستاد وخود بـرای مقابله باسلطان محمد که درسمرقند بود ابتدا عازم تسخیر بخارا شد تا راه اورا به خوارزم بگیرد .

مردم اوترار ۵ ماه درمقابل مغولان مقاومت کردند تااینکه قراچه‌خاص که ازطرف سلطان محمد به کمك غایرخان حاکم اوترار آمده بود گریخت ومغولان شهررا متصرف شدند ومردم را بـه بیرون راندند وبـه غارت شهر پرداختند غایرخان که درقلعهٔ شهرمتحصن‌شده‌بود یك ماه دیگرمقاومت کرد تااینکه سپاهش پراکنده شدند وبیش‌ازدو نفر بااو نماند بااین‌حال ازپایداری دست برنداشت وچون تیرش بـه اتمام رسید بـا پرتاب کردن خشت ازخود بدفاع پرداخت تااینکه خشت نیز نماند و گرفتار شده بفرمان چنگیز نقره گداخته در گوش وچشم اوبریختند واورا بعذاب تمام کشتند[7].

مردم شهرهای جند وبارجلیغ کنت وسغناق کـه در قسمت سفلای رود سیحون واقع بودند پایداری سختی کردند ـ ابتدا قصبه سغناق که مردمش فرستاده مغولان را کشته بودنـد به تصرف درآمد وهمه ساکنان آن بقتل رسید ـ درشهرهای بارجلیغ کنت واشناس نیز جمعی کشته شدند .

حاکم جند که ازطرف سلطان محمد گماشته شده‌بود چون ازسرنوشت شهرهای دیگر اطلاع یافت فرار اختیار کرد ولی مردمش ازمغولان اطـاعت نکردند وبه مدافعه‌پرداختند تاشهر به‌تصرف مغولان درآمد وبه‌غارت‌رفت.[8]

تیمورملك حاکم‌خجند ازشهرهای‌ناحیه فرغانه که مردی دلیربودسخت پایداری کرد وچون نتوانست درشهر بماند به‌جزیره‌ای درمیان رودسیحون پناه برد ـ مغولان‌هرچه کوشیدند نتوانستند به‌جزیره دست یابند ـ تیمور-ملك نیز چون مقاومت را بی‌نتیجه دید باقایق‌هائی که قبلا تهیه دیده بـود گریخت وبه خوارزم رفت وبه سلطان جلال‌الدین پیوست .

---

۷ ـ سیرت جلال‌الدین مینکبرنی ص ٥٤

۸ ـ جهان گشای جوینی جلد اول ص ٦٩

چنگیز بدون اینکه منتظر نتیجه اقدامات فرزندان درعملیات نظامی اطراف سیحون شود عازم تسخیر شهرهای ماوراءالنهر شدوازبخاراشروع نمود. تسخیراین‌شهرچندان طول نکشید زیرا حکام وامرای لشکری سلطان‌محمد روی بفرارنهادند وشهربدست مغولان افتاد ـ دراین شهربود که چنگیزبرای مردمی که دربیرون‌شهر گردآمده‌بودند ضمن بیان گناهان‌عمال‌خوارزمشاهی خودرا عذاب خداوند خواند که برسرمردم فرودآمده‌است[۹]. بدستورچنگیز شهر بخارا را آتش زدند وبجزمسجد جامع وبعضی ازخانه‌ها که ازخشت و آجرساخته شده بود مساکن مردم طعمهٔ حریق شد وعده کثیری از جوانان به اسارت افتادند تا درفتح سمرقند به مغولان کمك نمایند.

سلطان محمد برای دفاع از سمرقند که شهرعمدهٔ ماوراءالنهر بود بیش از ۱۱۰هزارسپاهی مأمورساخت‌وبه‌استحکام برج وباروی شهرفرمان داد.[۱۰] ولی این تدابیر مفید نیفتاد زیرا چنگیز پس از تصرف بخارا درامتداد رود زرافشان براه افتاده باعجله خودرا باین شهر رسانید حاکم سمرقند گریخت واختلاف بین بزرگان‌شهرافتاد ـ مردم سمرقند ناچاراظهاراطاعت نمودند. مغولان پس‌ازورود به شهرسکنه را به دستجات صد نفری تقسیم کرده‌بخارج برونند ولشکریان به‌غارت پرداخته و کسانی را که درزوایا مخفی‌شده‌بودند بقتل رسانیدند. بگفته ابن‌الاثیر در این واقعه ۷۰ هزارنفر کشته شدند.

مدافعات مردم ایالات شرقی‌خراسان ودامنه‌های شمالی وجنوبی سلسله جبال هندوکش مانند جوزجان و غرجستان وغور و بامیان و طخارستان شدیدتر و دلیرانه‌تر ازمردم ماوراءالنهر بود.

مردم‌این نواحی که درپناه کوه‌های‌صعب‌العبور وقلاع‌مستحکمی‌زندگی میکردند با فداکاری و جانبازی بی‌نظیرازسرزمین خود بمدافعه برخاستند ومدت‌ها چنگیزرا بخود مشغول داشتند و با اینکه از کشتارهای وحشیانه

---

۹ ـ جهان گشای جوینی جلد اول ص ۸۱

۱۰ ـ جهان گشای جوینی جلد اول ص ۹۱

مغولان درشهرهای ماوراءالنهراطلاع داشتند با این‌حال زیربار ننگ‌اطاعت از مغولان نرفتند وباکمال شجاعت به‌جنگ وستیز پرداختند و تا آخرین نفس درراه دفاع ازوطن جان‌بازی نمودند.

گرچه سلطان محمد درموقع فرار به‌عراق عجم مدافعه ازاین نواحی‌را به امرای‌محلی وبعضی ازسران سپاه سپرده بودمعذالك ساکنان هرمحل‌دفاع از سرزمین خود را خود به عهده گرفتند.

چنگیز پس ازفتح سمرقند بهارسال ٦١٧ هجری را در کنار این شهر و تابستان آن سال را در مرغزارهای نخشب به‌آخر رسانید وچون پائیزفرا-رسید عازم تسخیر ترمذ که بر کنار رود جیحون وبر سرراه سمرقند به بلخ قرارداشت شد مـردم ترمذ به‌علت حصانت قلعه واستحکام بـرج و باروی شهر ازچنگیزخان اطاعت نکردند ولی شهرپس از ۱۱ روز به‌تصرف مغولان درآمد و مردم‌آن‌را اعم از زن ومردبعادت معمول به‌خارج شهرراندندو بین لشکریان قسمت کردند تا هر کسی‌سهم خودرا بقتل برساند.

هنگام تسخیر ترمذ چنگیز سپاهی بـرای تصرف قلعهٔ ولخ طخارستان فرستاد ـ محاصره قلعه دوماه طول کشید وفداکاری‌ساکنان قلعه مانع ازآن شد که مغولان بتوانند به‌آسانی برآن دست‌یابند تااینکه دراثر خیانت پسر حاکم‌قلعه‌مغولان‌قلعه‌را متصرف شدندوتمامی سکنه‌آن‌را بقتل‌رسانیدند.[۱۱]

در زمستان سال ٦١٧ هجری بعضی ازنواحی بدخشان به‌تصرف مغولان درآمد وغوروغزنین مورد تهاجم آنان قرار گرفت مغولان مدت هشت ماه در این‌سرزمین که ناحیه کوهستانی‌است‌به‌قتل وغارت مشغول گردیدندوبسیاری از سکنه را نیز باسارت‌بردند ـ بگفته جوزجانی تعداد اسیران چندان‌بوده که برای شخص‌چنگیزخان ۱۲ هزار دختربرگزیدند که باخودمیبرد.[۱۲]

۱۱ ـ طبقات ناصری جلد دوم ص ٦٤٠

۱۲ ـ طبقات ناصری جلد دوم ص ٦٥٧

چنگیزخان پس ازپایان‌زمستان به‌ماوراءالنهر برگشت ودرربیع الاول سال۶۱۸ باردیگر از رودجیحون گذشت و درصدد تصرف شهر بلخ برآمد وبه بهانه‌اینکه سلطان جلال‌الدین در این نزدیکی است (البته درآن موقع هنوز جنگ‌پروان‌صورت نگرفته بود) ومردم خراسان هوادار اویندبه‌اظهار اطاعت مردم این‌شهراعتماد نکرد وهمهٔ سکنه را از کوچك وبزرگ‌به‌صحرا راندند و مطابق عادت‌مغولان بین صده‌ها و هزاره‌ها قسمت کردند تا همه را به‌قتل برسانند ـ سپس‌دستور داد تاشهر را به‌آتش بکشند چنگیز در موقع مراجعت‌ازهند چون دانست که جمعی ازپراکندگان و کسانی که دراطراف شهرمخفی شده‌بودند در شهرساکن گردیده‌اند فرمان قتل‌آنان را صادر کرد وچنان این‌شهر را خراب نمودند که آثاری ازآن باقی نماند .

چنگیزپس ازویران ساختن بلخ به‌طالقان مرکز جوزجان‌رفت ـ وقلعه نصرت‌کوه را که مردمش مدتها درمقابل مغولان پایداری میکردند بـابکار بردن منجنیق ودیگرآلات قلعه‌گیری متصرف شد پانصد تن مردان جنگی قلعه به‌لشکر مغول زدند وصف‌ایشان را دریده بیرون رفتند.[۱۳]

چون جنگ‌پروان پیش آمد و مغولان در این جنگ شکست خوردند چنگیز شخصاً درعقب سلطان جلال‌الدین که اورا حریفی بزرگ برای‌خود می‌پنداشت رفت وفتح نواحی کوهستانی غور وغرجستان را ناتمام‌گذاشت . پس ازعبور سلطان جلال‌الدین از رودسند چنگیز پسرخود اوکتای‌رامأمور تصرف بلاد مزبورنمود اوکتای ابتدا به‌غزنین‌آمد و همهٔ سکنه رابه صحرا راندوپس‌ازجدا کردن‌صاحبان‌صنعت‌باقی‌رابقتل‌رسانید وشهرراویران‌ساخت.

سیستان نیز به‌فرمان اوکتای مورد حمله قرار گرفت ـ مردم سیستـان سخت پایداری کردند و به‌جنگ خیابانی پرداختند وآن‌قدر نبرد را ادامه دادند تا همه از کوچك وبزرگ کشته شدند.[۱٤]

---

۱۳ ـ طبقات ناصری جلد دوم ص ٦٥٨

۱٤ ـ طبقات ناصری جلد دوم ص ٦٦٥

او گتای به‌تصرف قلاع غور نیز فرمان داد مردم قلعه‌کالیون یك‌سال در مقابل مغولان مقاومت کردند تا اینکه بیماری‌وبا درمیان سکنه شایع‌شد و جمعی کثیر را ازپای درآورد وبیش از ۵۰ نفر باقی نماندند که ۲۰ نفرآنان نیزبیمار بودند. همینکه مغولان ازحال‌مردم قلعه اطلاع یافتند روی‌به‌حمله آوردند - بقیه سکنه که نیم‌جانی داشتند دست ازجان شسته تمامی اموال خود را درچاه‌ها افکنده ویا درآتش انداخته وشمشیربدست به‌مغولان‌حمله بروند وهمه کشته شدند .

قلعهٔ دیگر غور بنام فیوار که در ده فرسنگی‌کالیون قرارداشت نیز به محاصره مغولان درآمد دراین قلعه‌نیز بیماری وبا شیوع یافت وکلیهٔ سکنه جز هشت تن بهلاکت رسیدند مغولان پس از اطلاع برحال مردم قلعه حمله برده آن هشت‌تن را نیز بقتل رسانیدند .[۱۵]

چنگیز محاصره فیروز کوه مرکز حکام غوررا درسال ۶۱۷ هجری در موقعی که به تعقیب سلطان جلال‌الدین میرفت ناچار ترك گفت ولی‌او گتای چون به‌پای این قلعه رسید آنرا پس ازمدافعات سخت ساکنان قلعه متصرف گردید .

قلاع دیگرغور مانند تولك وسیف‌رود نیز گرفتار تهاجم مغولان شدند وسکنه آن سخت پایداری نمودند وبرای دفاع ازمسکن خود بهررنجی تن دردادند چنانکه چون محاصره قلعهٔ سیف‌رودبار اول بطول انجامید و آب و آذوقه نزدیك باتمام رسید ملك قطب‌الدین حاکم قلعه فرمان داد تاآب و آذوقه را جیره بندی نمایند و چون برای‌بیش از یك روز آب نماند ملك‌ـ قطب‌الدین مردان قلعه را جمع کرد وقرار گذاشت که بامداد فردا اطفال و زنان را بدست خود بقتل برسانند ودرقلعه را بگشایند وباشمشیر برهنه در درون قلعه در کمین بنشینند و چون مغولان وارد شوند همه با هم حمله‌ور

۱۵ - طبقات ناصری جلد دوم ص ۶۶۸

کردند ولی برحمت ایزدی با اینکه وسط تابستان بود باران و برف بسیار ببارید و توانستند برای دوماه آب ذخیره نمایند ـ مغولان چون چنین دیدند از پای قلعه برخاسته رفتند ـ سال دیگر پس از فرار سلطان جلال‌الدین دسته‌ای ازمغولان به‌پای قلعه آمدند این بار نیز هرچه سعی کردند به‌فتح آن نایل نشدند تااینکه به‌حیله‌متوسل شدند یعنی ازدرصلح در آمدند وبااینکه ملك قطب‌الدین آنان را از حیلهٔ مغولان بر حذر داشت بعلت طولانی بودن مدت محاصره به‌صلح راضی شدند و قرار گذاشتند که ساکنان قلعه سه روز باامتعهٔ خود پائین آمده اموال خودرا به‌مغولان بفروشند ودرمقابل زرونقره بگیرند وبعد ازسه روز مغولان ازپای قلعه برخاسته و بروند ـ دوروز طبق این قرارعمل‌شد روز سوم مغولان بااسلحه‌هائی که پنهان کرده بودندبه‌سکنهٔ قلعه درموقع خرید وفروش حمله برده جمعی را کشتند وعده‌ای را به‌اسارت گرفتند وروز دیگر آهنگ جنگ کردند وده‌هزارنفر روی به‌قلعه آوردند ازساکنان قلعه آنها که به‌پائین نیامده بودند سنگهای گرانرا که قبلا آماده ساخته بودند به‌روی مغولان غلطانیدند وعدهٔ کثیری را کشته ویا مجروح ساختند ـ مغولان چون چنین دیدند ناچارمحاصره قلعه را ترك گفتند.

تصرف جرجانیه : گرچه بیشتر توجه چنگیزخان به خاتمه‌کار سلطان جلال‌الدین‌وتسخیر ماوراءالنهر وخراسان معطوف بود ولی تصرف جرجانیه مرکز خوارزم را نیز که محل اجتماع مخالفان بود لازم میدانست و ابتدا ترکان خاتون مادرسلطان محمد را باطاعت خواند ووعده کرد که‌خوارزم را همچنان در تصرف او باقی گذارد ولی ترکان خاتون بنا به توصیهٔ پسر عازم مازندران شد وچنگیز چون از مراجعت فرزندان سلطان محمد از جزیره آبسکون به خوارزم مطلع شد پس ازتسخیر سمرقند پسران خود جغتای و اوکتای راباسپاهی عظیم به‌خوارزم فرستاد وفرزند ارشد خود جوجی رانیز به‌مدد آنان مأمور ساخت.

مغولان ابتدا شهررا در محاصره گرفتند وبابکاربردن آلات قلعه گیری

چون منجنیق وعراده درصدد خرابی برج و باروی شهربرآمدند و چون در اطراف جرجانیه‌سنگ‌نبود تنه‌های درخت توت را بریده در آب میگذاشتند تامحکم و سنگین شود سپس بجای سنگ بکار میبردند ـ بعلت فرار حاکم جرجانیه مردم‌خود مدافعه‌ازشهررا به‌عهده گرفتند ـ مغولان‌باپرتاب شیشه‌های نفت‌خانه‌های مردم رابه‌آتش می کشیدند ـ چون به‌تصرف شهرموفق نشدند شاخه‌ای از آب جیحون را که ازشهر میگذشت بر گردانیده روی به شهر گذاشتند وشهررا محله‌به‌محله و کوچه‌به کوچه ازدست مردم خارج ساختند تاهمهٔ شهربدست آنان افتاد ـ مردم را به‌صحرارراندند صاحبان حرفه وصنعت را که‌به گفته مؤلف جهان گشابالغ برصدهزارنفرمیشدند جدا کرده و کودکان وزنانرا باسارت برده باقی را بین‌لشکریان قسمت کردند و گویند بهرمغولی ۲٤ نفر رسید که‌بقتل‌برسانند ـ سپس لشکریان به‌غارت وتاراج شهر مشغول شدند و بقایای خانه‌ها ومحلات را باخاك یکسان کردند.[۱٦]

ابن‌الاثیر گوید مردم جرجانیه بیش از شهرهای دیگر درمعرض‌قتل و کشتار قرار گرفتند زیرا درشهرهای دیگر عده‌ای خود را مخفی میداشتند ویا میگریختند ویا بعضی خود را دربین کشتگان می‌انداختند وبعدازرفتن مغولان بلند میشدند ولی در جرجانیه‌مغولان بعداز قتل‌عام سد رودجیحون را خراب کردند تاآب کلیه شهررا فراگرفت وکسانیکه از چنگ مغولان گریخته بودند درآب غرق ویا درمیان خرابه‌هاهلاك شدند.[۱۷]

محاصره خوارزم چهار ماه طول کشیدو کثرت کشته‌شدگان بقدری‌بود که عطاملك آنرا اغراق پنداشته وباورنداشته و بدین جهت در کتاب خود تعداد کشته‌شدگان را نیاورده‌است.

تصرف شهرهای‌خراسان

تصرف مرو ـ زمانیکه چنگیز در کناررود جیحون اردو زده بود پسر

---

۱٦ ـ جهان گشای جوینی جلد اول ص ۱۰۱

۱۷ ـ الکامل فی التاریخ جلد ۱۲ ص ۱٥٤

خود تولی‌خان را با ۸۰ هزار نفرمأمور تسخیر شهر های خراسان کرد - او ابتدا به مرو لشکر کشید . بزرگان سپاه سلطان‌محمد روی بفرار گذاشتند ولی مردم‌مرو ننگ تسلیم‌واطاعت رابرخودهموارنکرده بمقاومت‌پرداختند جنگ مردم مرو بـا مغولان ۲۲ روز طول کشید تـا بالاخره شهر بتصرف مغولان درآمد [۱۸] .

بفرمان تولی‌خان سکنه شهررا به بیرون راندند زنان رااز مردان جدا ساختند - صاحبان حرفه وصنعت را نیز بیرون کشیدند سپس کودکان رااعم ازدختر وپسر باسارت برده وبقیه رابین لشکریان تقسیم کردندوبهرلشکری سیصد الی چهارصد نفر رسید که بقتل رسیدند.

پس از رفتن تولی‌خان عده‌ای درحدود پنجهزارنفر که در زوایا مخفی شده بودند گرد آمدند. عده‌ای از مغولان که بعداً رسیدند آنان رابقتل رسانیدند تا سهم خود رااز آدم کشی گرفته‌باشند.

سپس طایسی‌یکی از فرماندهان‌سپاه جبه که بتازگی برگشته‌بود بمرو رسید . اونیز هرکه را یافت بقتل‌رسانید.

عطاملك‌جوینی‌وسیفی‌هروی‌عدد کشته‌شدگان‌مروراغیراز آنچه‌درنقب‌ها وسوراخها و یابیابانهاجان‌سپرده‌بودندیکمیلیون‌وسیصدهزارنفرنوشته‌اند.[۱۹] ولی ابن‌الاثیر این عده را هفتصد هزار نفر نوشته‌است [۲۰]

تصرف نیشابور

موقعیکه تولی‌خان مأمور تصرف شهرهای خراسان شد در مقدمهٔ سپاه طغاجار داماد چنگیزخان را با ده هزار نفر در اواسط ماه رمضان سال ٦۱۷ هجری به نیشابور فرستاد - مردم بمقاومت برخاستند و ضمن جنگی تیری به طغاجاررسید و او را ازپای درآورد.

۱۸ - تاریخ نامه هرات تالیف سیفی هروی ص ۵۳
۱۹ - جهان گشای جوینی جلد اول ص ۱۲۸ - تاریخ نامه هرات تالیف سیفی هروی ص ۵۷
۲۰ - الکامل فی التاریخ جلد ۱۲ ص ۱۵۱

پس از کشته شدن او سپاهیانش بدو قسمت شدند - دسته‌ای بطرف سبزواررفتند و بعداز سه شبانه روز این شهررا متصرف شدند و کلیه‌سکنه را که ۷۰ هزار نفر بودند بقتل رسانیدند. دسته دیگر عازم طوس گشتند. مردم نوقان طوس که‌پایداری کرده بودند همه بقتل رسیدند. [۲۱]

طولی‌خان پس‌از پایان کار مروعازم تصرف نیشابور شد وبرای تصرف این شهر احتیاطات فراوان دید بطوریکه سه هزار چرخ‌انداز وصد منجنیق وعراده وهزار خرك وچهار هزار نردبان وهزارو هفتصد نفت‌اندازودوهزارو پانصد خروار سنگ با سپاهی فراوان همراه آورد. مردم نیشابور سه روز بشدت مقاومت کردند و درروز چهارم شهر بدست مغولان افتاد همهٔ مردم را بصحرا راندند وبکینهٔ قتل طغاجار کلیه سکنه‌را بجز چهارصد نفرصنعتگر به قتل رسانیدند وشهررا چنان‌خراب کردند که برای زراعت‌آماده گردید. پس از چندی زن طغاجار با ده‌هزارنفر رسید - او نیزهر که را یافت بقتل رسانید - بگفتهٔ مؤلف تاریخ‌نامهٔ هرات حتی سگان و گربگان‌رانیز کشتند. بگفتهٔ او عدد مقتولین یکمیلیون و هفتصدوچهل هزار نفربود. [۲۲] عطاملک گوید در نیشابور سر کشتگان را از تن جدا کردند تا کسی خودرا بین مقتولین مخفی نسازد. [۲۳]

تصرف هرات: تولی خان پس از خرابی نیشابور به‌هرات رسیدوملك‌ شمس‌الدین جوزجانی حاکم شهررا باطاعت خواند ولی او فرستاده تولی را بقتل رسانید و به‌مقاومت پرداخت - تولی خان فرمان تصرف شهر را صادر کرد و هفت شبانه روز جنگ بین طرفین ادامه داشت - روز هشتم ملك‌ شمس‌الدین کشته شد و شهربتصرف مغولان درآمد - مردم‌باتقدیم هدایائی تولی را به‌صلح راضی کردند - اواین بار رأفت بخرج داده جز ۱۲ هزارنفر

---

۲۱ - جهان گشای جوینی جلد اول ص ۱۳۸
۲۲ - تاریخ نامه هرات ص ۶۳
۲۳ - جهان گشای جوینی جلد اول ص ۱۳۹

ازلشکریان سلطان محمد ازسرخون بقیه در گذشت و باغنیمتی فراوان‌نزد پدر که دراین موقع به‌محاصره طالقان جوزجان مشغول بود رفت.

نهضت مردم خراسان: کشتارهولناك مغولان در شهرهای خراسان و ماوراء النهر و ویرانی‌بلاد پای مقاومت بقیةالسیف مردم راسست‌نکردانید. بلکه در فرصت های مناسب مردم بر علیه آنان برخاسته وتا توانسته‌اند انتقام خون کشته شدگان رااز مغولان گرفته‌اند چنانکه چون خبر فتح سلطان جلال‌الدین درپروان شایع گشت مردم شهرهای خراسان بنای‌عصیان راگذاشته شحنه‌های مغولی رادرهر شهری که بودند بقتل رسانیدند.

مردم مرو که پس از قتل عام های مکرر باز ازاطراف جمع آمده‌بودند درآخر رمضان سال ٦۱۸ هجری طغیان کردند ولی‌شهربدست توربای‌سردار مغولی که درنخشب اردو زده بود افتاد. این‌بار نیز مردم را بدستجات ده و بیست نفری قسمت کردند وبدست لشکریان دادند تابقتل برسانند. گویند دراین واقعه نیز درحدود صد هزارنفر کشته شدند وآتش خانه‌ها و معابد ویران گشت.[۲۴] مغولان درموقع مراجعت مأموری رادرشهر گذاشتند تااگر کسی ازدم شمشیر آنان جسته باشد بقتل برساند ـ پس ازجستجوی زیاد چون کسی را نیافتند به حیله‌ای دست زدند ومؤذنی ازمردم‌نخشب راوادار کردند که‌اذان بگوید. بشنیدن صدای اذان کسانی که درنقب‌ها وسوراخ‌ها پنهان‌شده‌بودند باطمینان‌اینکه مغولان رفته‌اند ازمخفی گاه‌خودبیرون‌آمده گرفتارشدند. بدین حیله نیز مردم‌بسیاری کشته‌شدند. بعدازرفتن مغولان این‌بارنیز کسانی که به‌روستاها وبیابانها گریخته بودند روی به‌مرونهادند و شخصی را بنام امیرزاده ارسلان‌بحکومت برداشتند ـ دراین‌بین قوتوقونوین

۲۴ ـ جهان گشای جوینی جلد اول ۱۳۲

باصدهزار نفر رسید و شهر را مجدداً مورد قتل وغارت قرارداد ـ مؤلف جهان‌ـ
گشا علت توجه مردم را به‌مرو بعد از هرقتل وغارت فراوانی نعمت در این
شهر میداند. [۲۵]

مردم هرات نیز بعد از رفتن تولی‌خان مدتی را ظاهراً از شحنه مغولی
اطاعت کردند و در باطن به جمع‌آوری اسلحه وآلات‌نبردمشغول‌شدند ولی
چون از فتح پروان مطلع شدند شحنه مغولی را بقتل‌رسانیدند ـ چنگیز‌ـ
خان از شنیدن این واقعه سخت خشمگین شد و ایلچیکیدای نوین را
با۸۰هزار سپاهی مأمورتصرف هرات کرد ودستورداد این بار کسی را زنده
نگذارند ـ او نیز شهررا پس ازهفت ماه محاصره درجمادی‌الاول سال ۶۱۹
هجری متصرف شد. مغولان هفت شبانه‌روز به کشتارمردم پرداختند و تمامی
خانه‌هارا ویران ساختند ـ به گفتهٔ‌سیفی هروی دراین واقعه بیش ازیك‌ملیون
وششصد هزار نفر کشته شدند. [۲۶]

خراسان درزمان حمله مغولان‌بسیارآباد بود وشهرهای پرجمعیت‌داشت
تعداد کشته شدگان در شهرهای این ایالت که برمیلیون‌ها بالغ است موید
این مطلب است. سلطان‌محمد وفـرزندش سلطان جلال‌الدین میتوانستنداز
مردم این سرزمین که باپایداری وجان‌بازی در مقابل مغولان علاقهٔ فـراوان
خودرا به‌زادگاه خویش به‌ثبوت رسانیدند در دفاع از تهاجم مغولان استفاده
نمایند چنانکه دیدیم سلطان‌محمد علاوه‌براینکه خود مسبب این‌فتنه شد و
خشم‌چنگیزودرنتیجه تهاجم مغولان را باعث گردید بزدلانه پابه‌فرار گذاشت
ومردم ایران را در چنگال مغولان خون آشام گذاشت ـ سلطان جلال‌الدین

۲۵ـ جهان گشای جوینی جلد اول ص ۱۳۲ .

۲۶ـ تاریخ نامه سیفی هروی ص ۸۰

نیزبا آن همه شجاعت ودلیری که داشت از روی کمال بی‌تدبیری خود رابه جنگ‌های بی‌ثمر درغرب ایران مشغول داشت واز دشمن اصلی غافل ماند. خلاصه آنکه از سلطنت سلطان محمد خوارزم شاه و از کروفر فرزندش سلطان‌جلال‌الدین‌چیزی‌جز فتنه‌و آشوب‌وقتل و کشتاروخرابی‌وویرانی نصیب ملت ایران نشدولی‌مردم ایران باپایداری در برابر حملات مغولان وفداکاری وجانبازی باردیگر میهن‌پرستی وایران‌دوستی خودرا به‌جهانیان‌نشان دادند.

سکه شناسی

قسمت دوم

سکه های نادرشاه افشار

از

محمد مشیری

از ابرازعنایت ومحبت علاقه ـ
مندان و دانشمندان محترمی
که در فاصله زمانی انتشار
شماره قبل با شمارهٔ حاضر
نویسنده را مورد تشویق قرار
داده اند با نهایت فروتنی
صمیمانه سپاسگزاری مینماید.

ضمناً باستحضار خوانندگان
محترم میرساند که در ضمن
این مدت مطالب جدیدی پیش
آمده که قبل‌ازادامهٔدنبالهٔ مطلب
اصلی باید مختصری درباره
آنها توضیح داد .

اول ـآقای دکتر « عبدالخالق
محبت آئین » استاد محترم
دانشگاه طهران که مجموعه
بسیار نفیسی از سکه های
ایرانی را گرد آورده اند سکه
جالبی در اختیار نویسنده
گذارده‌اندکه عکس‌آن راملاحظه

فرمائید. ایشان معتقدندکه این سکه از(نادر) می‌باشد ولی باتوجه به دلائل
رما آنرا مربوط به (دورهٔ ناصرالدینشاه قاجار) می‌دانیم :

الف ـ (نادر)که بلافاصله پس ازطرد افغانها جانشین پادشاهان (سلسلهٔ
فویه)گردید بسیار در حفظ شعایر دین اسلام متعصب بوده‌اند و نقش تصویر
سان را برروی سکه حرام می‌دانستند درپی طریقه آنان مجبور به حفظ ظاهر
ده و نمی‌توانسته است نقش خود را برروی سکه ضرب بزنند و تاکنون
یچیك از مورخین ومؤلفین نیز متعرض این موضوع نشده و درجائی خوانده
ندکه سکه‌ای باصورت نادر مشاهده شده باشد .

ب ـ بطوریکه درشکل مشاهده می‌شود دورنقش سلطان باسنبله و برگ
رما تزئین شده است و این نوع تزئین فقط از زمان پادشاهی سلسله قاجاریه
روی سکه های ایران معمول گردیده است ، و قبل از آن درسکه های ایران
طلقاً وابداً چنین حاشیهٔ تزئینی دیده نشده ووجود نداشته است .

الف

سکه‌ای ازنقره متعلق به مجموعهٔآقای دکتر محبت‌آلین[illegible] شده‌است
این سکه را باشکل (ب) سکهٔ نیم‌قرانی ناصرالدین‌[illegible] .

اولین سکه‌ای که دارای تزئین (برگ وسنبله) است ، سکه‌ای است از (محمد شاه قاجار) که درطهران ضرب خورده است که حاشیه تزئینی آن ازسکه۲ کپکی ضرب سالهای ۲۰-۱۸۱۰ مسیحی پول رایج آن زمان روسیه تزاری عیناً اقتباس و کپیه شده است و قبل ازآن چنین حاشیهٔ در هیچ دوره دیده نشده .

ج - بطوریکه در سکه (الف) دیده میشود تاجی که برسر (شاه) قرارگرفته (تاج کیانی) است که مربوط به دوره قاجار است و درروی سکه‌های پادشاهان قاجار دیده میشود و(نادرشاه) تاج مخصوصی برای خود ساخته بود ودرعکس‌هائی که از آن سلطان بوسیله نقاشان وهنرمندان داخلی و خارجی تهیه وترسیم شده در همه آنها برسروی دیده میشودکه ازلحاظ شکل وفرم از تاجهای دیگر ممتاز بوده وخوشبختانه‌تاج وجقهٔ نادری اکنون نیززینت بخش‌مجموعهٔ جواهرات سلطنتی بوده ودرخزانه بانك ملی موجود است .

د - شنل وحمایلی که بردوش‌شاه دیده میشودوهمچنین چندنشان‌ومدال که برسینه وی نصب شده و در روی سکه ملاحظه میشود ، پس از جنگهای روس و ایران و رفت و آمد هیئت های نظامی فرانسوی و انگلیسی و خارجی های دیگر به‌پایتخت ایران وتدوین (قانون نشانها) بااقتباس از اروپائیان در ایران معمول گردیده و نمی تواند برسینه (نادرشاه) نصب شود در هیچ عکس و نقاشی قبل از قاجاریه دیده نشده که خلاف این نظریه را نشان بدهد .

هـ - با مراجعه به سکه (ب) ومقایسه باشکل سکهٔ (الف) شکل تاج و فرم سبیل وزلف پس گردن وشنل و حمایل تصویر ها کاملا مراتب بالا را تائید می‌کند و بنظر میرسد که هر دو از یکنفر باید باشد و سکه (ب) را هم می دانیم مسلم از ناصرالدین شاه است و نیم قران (دهشاهی) ارزش داشته است .

و - آنچه‌که آقای دکتر محبت‌آئین را به اشتباه انداخته است کلمات‌پشت سکه است که حکاك بانهایت مسامحه حرف (صاد اول) راجدا از حرف (رآخر) نوشته است .

دوم - درمجموعه (سکه ها و مدال های) بسیار نفیس متعلق به (آقای شکراله سنا) سکه‌ای از (نادر شاه) دیده شد که در هندوستان ضرب خورده است که ظاهرآن نقره است ولی درجوف آن‌یك پولك قطور مسی‌وجود دارد ورروکشی از نقره برآن کشیده و برروی آن ضرب زده‌اند . این نوع تقلب در جنس سکه ها

سابقه زیادی دارد و نظایر دیگری هم دیده شده است . متاسفانه اخیراً نیز چند نوع از سکه های (نادر) را تجدید ضرب کرده‌اند که باید در موقع خرید بااحتیاط و وسواس کافی حتی با مراجعه به خبره و کارشناس خریداری نمود .
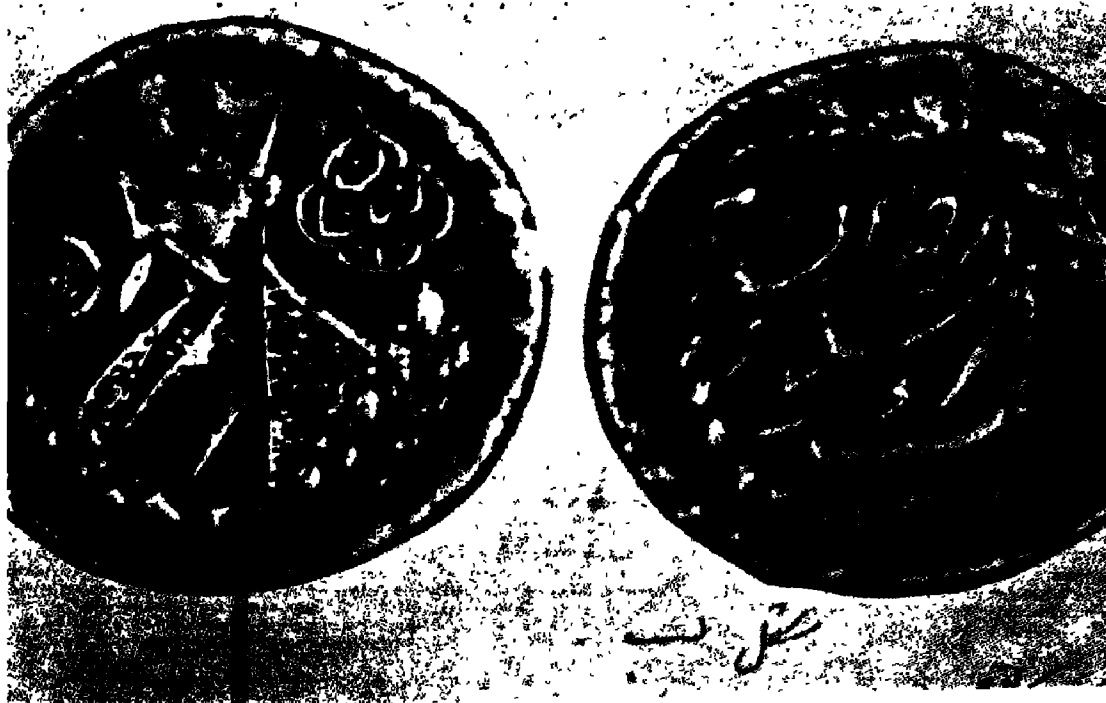
یك سکه نقره از ناصرالدینشاه قاجار که نیم قران (دهشاهی) ارزش داشته است .

سوم – علاوه برآنچه در مقاله قبلی واین مقاله سکه های مشاهده شده وموجود [illegible] از نادرشاه معرفی شده (رابینو) ۱ می‌نویسد :

« درکتابی بنام *خاطرات نادر قلی* که بسال ۱۷۳٦ نوشته [illegible] که ناد[illegible] سکه‌ای داشته که برروی آن جملهٔ (شاه نادر علمدار چهار [illegible] بود[illegible] ولی رابینو نمی نویسد این کتاب تالیف چه‌کسی بوده و [illegible] کجا و چه زبانی به چاپ رسیده است .

چهارم – در مقاله قبلی بعداز شکل ۱۳ [illegible] شده [illegible]

---

۱ – مراجعه شود به‌کتاب :

[illegible] of the SHAH's of IRAN [illegible]

عموماً نقره هستندو تذکر این نکته از قلم افتاده بود واین مسامحه از خود نویسنده است که با عرض معذرت بدینوسیله تصحیح میشود .

اکنون می پردازیم به دنباله مطلب :

معرفی سکه های نادرشاه که در خارج از محدوده فعلی کشور ایران ضرب خورده است

(کلیه سکه های زیر عموماً از نقره هستند مگراینکه فلزآن درجای خود ذکرشود)
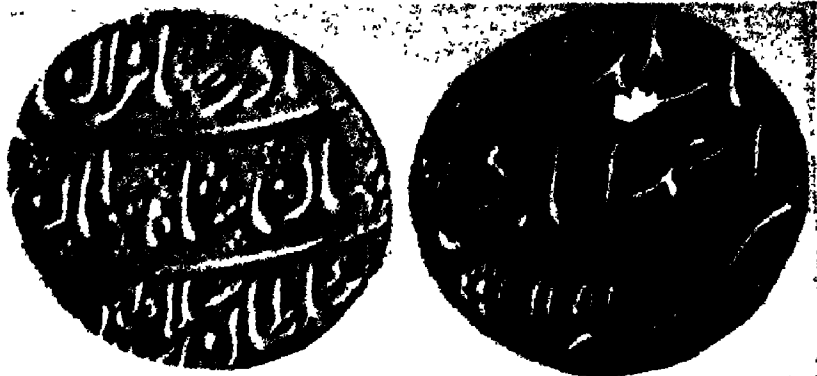
شکل ۵۱

شکل ۵۱

روی سکه : هست سلطان بر سلاطین جهان شاه شاهان نادر صاحبقران

پشت سکه : خلدالله ملکه ، ضرب احمدآباد سنه ۱۱۵۲

محل‌ضرب : احمدآباد (هندوستان)

سال‌ضرب : ۱۱۵۲

وزن سکه : ۱۷۷

محفوظ درموزهٔ بریتانیا

شکل ۵۲

روی سکه : سکه برزرکرد نام سلطنت را در جهان ، نادر ایران زمین و خسرو گیتی ستان ، ضرب ایروان

پشت سکه : بتاریخ الخیرفی‌ماوقع وچندکلمه دیگر خوانده نشد

محل‌ضرب : ایروان

سال‌ضرب : ۱۱۴۸

وزن سکه : ۱۷۳/۶

محفوظ در کابینه مدالهای پاریس بشماره ۱۲۵

شکل ۵۳

روی سکه : السلطان نادر
پشت سکه : ضرب بخارا ۱۱۵۳
محل ضرب : بخارا
سال ضرب : ۱۱۵۳
وزن سکه : ۵۳
محفوظ در موزهٔ Christ Church آکسفورد

شکل ٥٤

روی سکه : هست سلطان بر ....
پشت‌سکه : خلدالله ضرب بهسکر ۱۱۵۳
محل‌ضرب : بهسکر (در هندوستان)
سال‌ضرب : ۱۱۵۳
وزن سکه : ١٧٤/٦
محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ٥٥

روی سکه : هست سلطان بر ...
پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب پیشاور (سنه ١١٥٥)
محل‌ضرب : پیشاور
سال‌ضرب :١١٥٥
وزن سکه : ١٦٦/١
محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ٥٦

روی سکه : هست سلطان بر ...
پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب پیشاور سنه ۱۱۵۷
محل ضرب : پیشاور
سال ضرب : ۱۱۵۷
وزن سکه : ۱٦۷/۸
محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ٥٣

شکل ٥٢

شکل ٥٤

شکل ٥٦
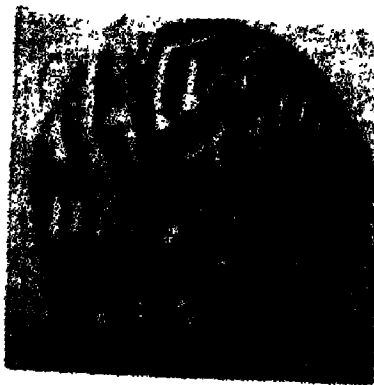
شکل ۵۷

روی سکه : هست سلطان بر ...
پشت سکه : خلدالله ضرب پیشاور
محل ضرب : پیشاور
سال ضرب : ؟
وزن سکه : ۱۷۳/۵
محفوظ درموزه بریتانیا بشماره ۲۷۲

شکل ۵۸

روی سکه : السلطان نادر
پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب پیشاور ۱۱۵۱
محل ضرب : پیشاور
سال ضرب : ۱۱۵۱
وزن سکه : ۳۵۰/۲
محفوظ درکابینه مدالهای پاریس بشماره ۱۳۸

شکل ۵۹

(این سکه برنز است)
روی سکه : السلطان نادر
پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب پیشاور سنه ۱۱۶۰
محل ضرب : پیشاور
سال ضرب : ۱۱۶۰
محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۶۰

روی سکه : سکه مبارك پادشاه غازی نادرشاه ۱۱۵۱ پیشاور
پشت سکه : سنه احدجلوس میمنت مانوس
محل ضرب : پیشاور
سال ضرب : ۱۱۵۱
وزن سکه : ؟
محفوظ درموزه مشهد مقدس

شکل ۶۰

شکل ٦١

روی سکه : هست سلطان‌بر . . . .
پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب تته
محل ضرب : تته (هندوستان)
سال ضرب : نامعلوم
وزن سکه : ١٤٧/٦
محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ٦٢

روی سکه : سکه برزرکردنام . . . ضرب تفلیس
پشت سکه : تاریخ جلوس میمنت مانوس‌الخیرفی ماوقع
محل ضرب : تفلیس
سال ضرب : ١١٥٠
وزن سکه : ٦٤/٦
محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ٦٣

روی سکه : هست سلطان‌بر . . . .
پشت سکه : ضرب تفلیس ١١٥٢
محل ضرب : تفلیس
سال ضرب : ١١٥٢
وزن سکه : نامعلوم
محفوظ درموزه خصوصی آقای آندره مالزاك پاریس

شکل ٦٤

روی سکه : السلطان نادر
پشت سکه : خلدالله ملکه ضرب تفلیس ١١٥٢
محل ضرب : تفلیس
سال ضرب : ١١٥٢
وزن سکه : نامعلوم
محفوظ درموزه مشهد مقدس

شكل ٦١

شکل ٦٥

روی سکه : هست سلطان‌بر . . . .
پشت سکه : ضرب داغستان ۱۱٥٤
محل ضرب : داغستان
سال ضرب : ۱۱٥٤
وزن سکه : ۱۷٦/٥
محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ٦٦

روی سکه : هست سلطان‌بر . . . .
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب دیرجات ۱۱٥٦
محل‌ضرب : دیرجات (هندوستان)
سال‌ضرب : ۱۱٥٦
وزن سکه : ۱٦۸/۹
محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ٦۷

روی سکه : هست سلطان‌بر . . . .
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب دیرجات ۱۱٥۸
محل‌ضرب : دیرجات (هندوستان)
سال‌ضرب : ۱۱٥۸
وزن سکه : ۱۷٥/۳
محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ٦۸

روی سکه : هست سلطان‌بر . . . .
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب دارالاس سرهند ۱۱٥۲
محل‌ضرب : سرهند (هندوستان)
سال‌ضرب : ۱۱٥۲
وزن سکه : ۱۷٥
محفوظ درموزه بریتانیا

شكل ١٧
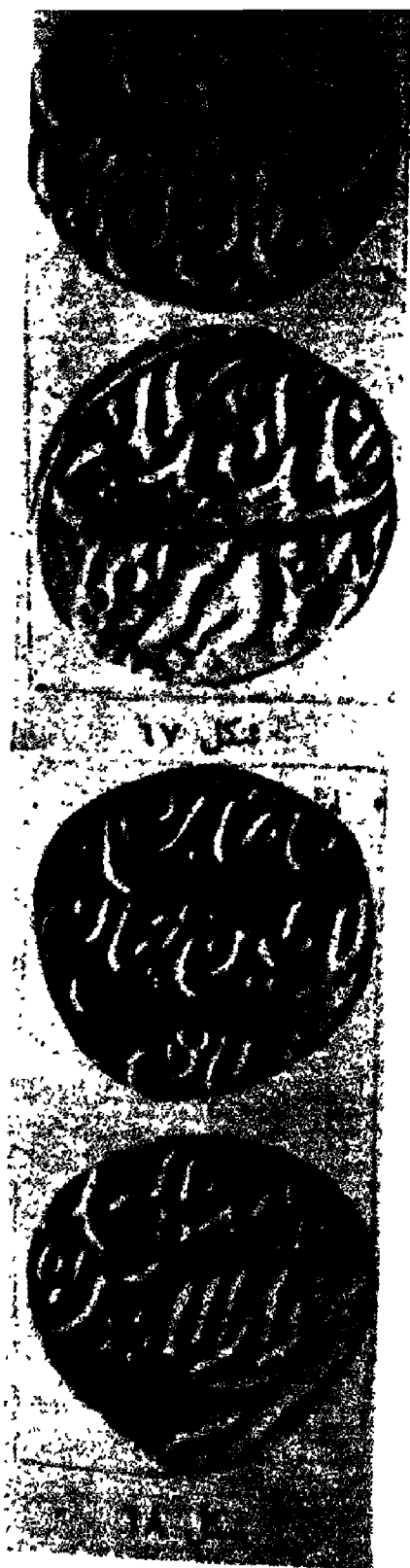
شکل ۶۹

روی سکه : هست سلطان‌بر . . . .
پشت‌سکه : ضرب سند ۱۱۵۳
محل‌ضرب : سند (هندوستان)
سال‌ضرب : ۱۱۵۳
وزن سکه : ۱۷۶/۵
محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۷۰

روی سکه : هست سلطان‌بر ۱۱۵۶
پشت‌سکه : ضرب سیند
محل‌ضرب : سند (هندوستان)
سال‌ضرب : ۱۱۵۶
وزن سکه : ۱۷۱
محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۷۱

روی سکه : هست سلطان‌بر ۱۱۶۰
پشت‌سکه : ضرب سند
محل‌ضرب : سند (هندوستان)
سال‌ضرب : ۱۱۶۰
وزن سکه : ۱۷۶/۲
محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۷۲

روی سکه : هست سلطان‌بر ۱۱۵۷
پشت‌سکه : ضرب سند
محل‌ضرب : سند (هندوستان)
سال‌ضرب : ۱۱۵۷
وزن سکه : ۱۷۵
ازمجموعهٔ نویسنده .

شکل ٦٩

شکل ۷۰

شکل ۷۳

روی سکه : هست سلطان‌بر . . . .
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب دارالخلافه شاه جهان‌آباد ۱۱۵۲
محل‌ضرب : شاه‌جهان‌آباد (هندوستان)
سال‌ضرب : ۱۱۵۲
وزن سکه : ۱۷۵/٦
محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۷٤

روی سکه : هست سلطان‌بر . . . .
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب شاء جهان‌آباد ۱۱۵۲
محل‌ضرب : شاه جهان‌آباد
سال‌ضرب : ۱۱۵۲
وزن سکه : نامعلوم
محفوظ درموزه مشهد مقدس

شکل ۷۵

روی سکه : هست سلطان‌بر . . . .
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب‌دارالخلافه شاه جهان‌آباد ۱۱۵۲
محل‌ضرب : شاه‌جهان‌آباد
سال‌ضرب : ۱۱۵۲
وزن سکه : نامعلوم
محفوظ در موزه مشهدمقدس

شکل ۷٦

روی سکه : السلطان‌نادر
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب‌قندهار
محل‌ضرب : قندهار
سال‌ضرب : ۱۱۵۸
وزن سکه : نامعلوم
محفوظ درموزه مشهد مقدس
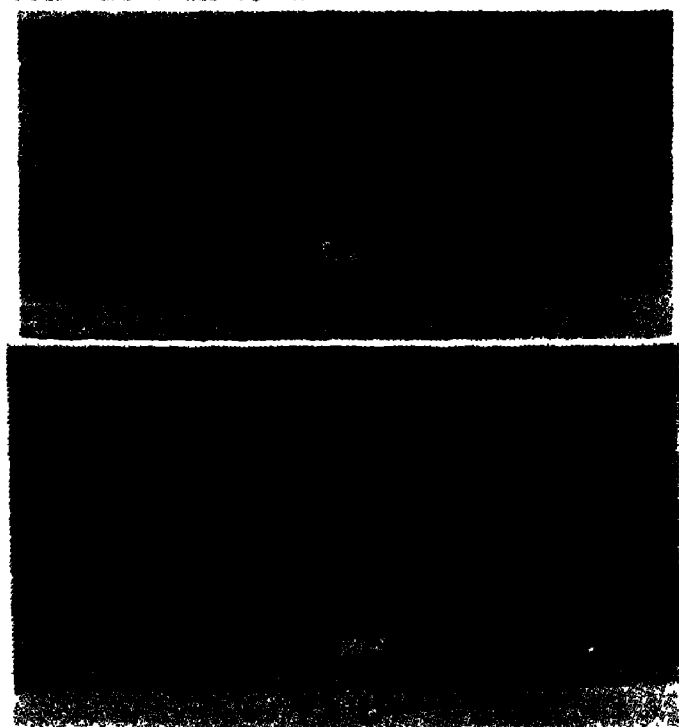
شکل ۷۷

روی سکه : السلطان نادر
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب قندهار
محل‌ضرب : قندهار
سال‌ضرب : ۱۱۵۸
وزن سکه : ۱۰٤/۸
محفوظ در موزه بریتانیا بشماره ۲۲۹

شکل ۷۸

روی سکه : السلطان نادر
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب‌قندهار
محل‌ضرب : قندهار
سال ضرب : نامعلوم
وزن سکه : ٤۸/۱
محفوظ در موزه آشالئوم آکسفورد

شکل ۷۹

روی سکه السلطان نادر
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب قندهار ۱۱۵۰
محل‌ضرب : قندهار
سال‌ضرب : ۱۱۵۰
وزن سکه : ۱۰۷/۳
محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۸۰

روی سکه : هست سلطان بر.....
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب .....کابل ۱۱۵۷
محل‌ضرب : کابل
سال‌ضرب : ۱۱۵۷
وزن سکه : ۱٦٦/٦
محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۷۷

شکل ۷۹
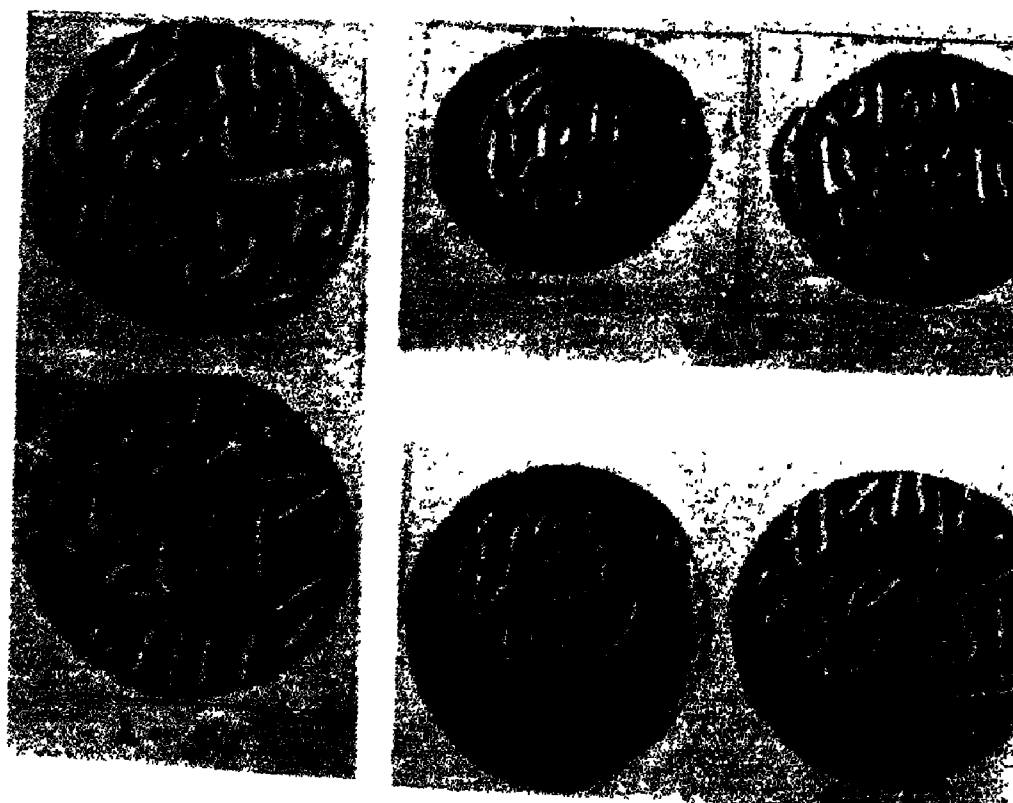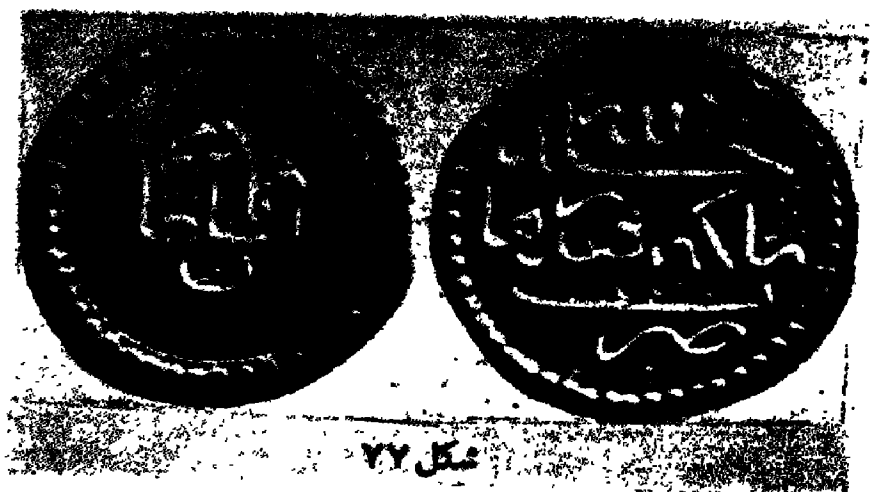
شکل ۸۱

روی سکه : هست سلطان بر
پشت‌سکه : ضرب دارالسلطنه‌کابل ۱۱۵۹
محل‌ضرب : کابل
سال‌ضرب : ۱۱۵۹
وزن سکه : ۱۷٦/۸
محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۸۲

روی سکه : هست سلطان‌بر ...
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب دارالملك‌کابل ۱۱۵۷
محل‌ضرب : کابل
سال‌ضرب : ۱۱۵۷
وزن سکه : ۱۷٤/۲
محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۸۳

روی سکه : هست سلطان‌بر ....
پشت‌سکه : ضرب گنجه ۱۱۵٤
محل‌ضرب : گنجه
سال‌ضرب : ۱۱۵٤
وزن سکه : ۱۷۷ر۵
محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۸٤

روی سکه : السلطان نادر
پشت‌سکه : ضرب گنجه ۱۱۷٦
محل‌ضرب : گنجه
سال‌ضرب : ۱۱۷٦
وزن سکه : ۷۰/۲
محفوظ در موزه بریتانیا به شماره ٤۱۷
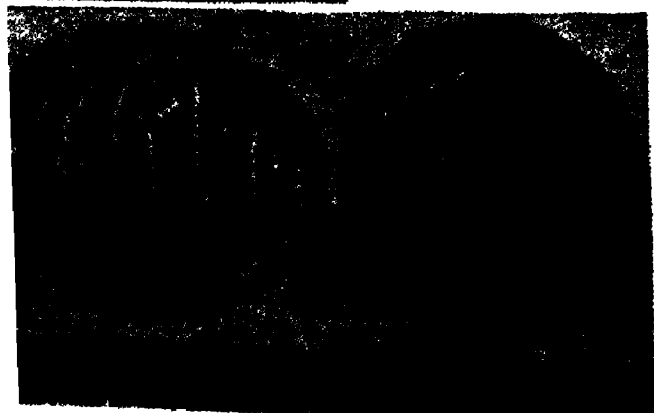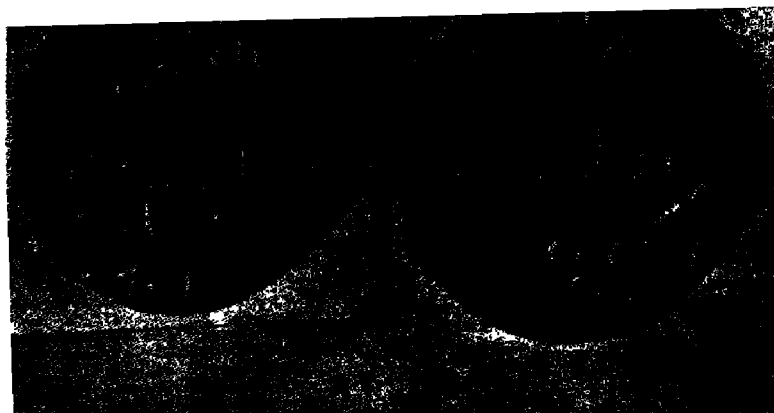
شکل ۸۵

روی سکه : السلطان نادر
پشت‌سکه : ضرب‌گنجه ۱۱۸۷
محل‌ضرب : گنجه
سال‌ضرب : ۱۱۸۷
وزن سکه : ۶۷/۹
محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۸۶

روی سکه : هست سلطان‌بر ...
پشت‌سکه : ضرب‌گنجه ۱۱۸۸
محل‌ضرب : گنجه
سال‌ضرب : ۱۱۸۸
وزن سکه : ۶۷/۷
محفوظ در موزه بریتانیا به شماره ۴۲۱

شکل ۸۷

روی سکه : هست سلطان بر....
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب دارالسلطنه لاهور ۱۱۵۲
محل‌ضرب : لاهور
سال‌ضرب : ۱۱۵۲
وزن سکه : ۱۷۱/۶
محفوظ در موزه بریتانیا

شکل ۸۸

روی سکه : السلطان نادر
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب دارالسلطنه لاهور ۱۱۵۲
محل‌ضرب : لاهور
سال‌ضرب : ۱۱۵۲
وزن سکه : نامعلوم
محفوظ در موزه شخصی آلفرموزه [illegible] پاریس
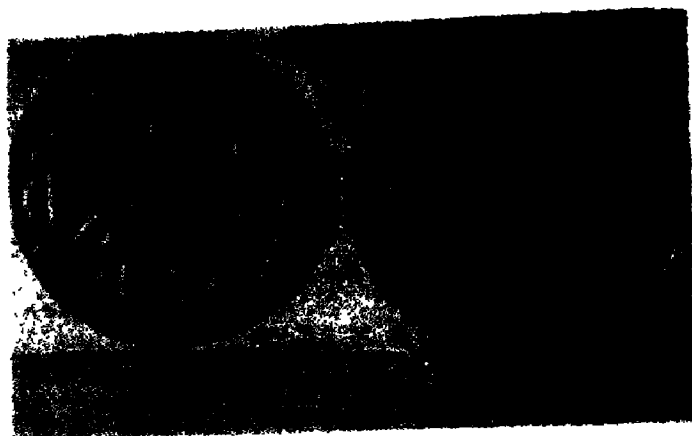
شکل ۸۹

روی سکه : السلطان نادر
پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب دارالسلطنه لاهور ۱۱۵۲
محل‌ضرب : لاهور
سال‌ضرب : ۱۱۵۲
وزن سکه : ۱۷۱/۶
از مجموعهٔ سکه نویسنده

شکل ۹۰

روی سکه : داده‌زیب تازه روبرمهروماه سکه نادرشه‌گیتی پناه ۱۱۵۲
پشت‌سکه : ضرب مرشدآباد سنه احد جلوس میمنت مانوس
محل‌ضرب : مرشدآباد
سال‌ضرب : ۱۱۵۲
وزن سکه : ؟
محفوظ در موزهٔ مشهدمقدس

شکل ۹۱

روی سکه : داده‌زیب تازه‌رو برمهروماه سکه نادرشه‌گیتی‌پناه
پشت‌سکه : سنه احدجلوس میمنت مانوس مرشدآباد
محل‌ضرب : مرشدآباد
سال‌ضرب : ۱۱۵۲
وزن سکه : ۸۸
از مجموعهٔ نویسنده

شکل ۹۲

روی سکه : داده زیب تازه.....۱۱۵۲
پشت‌سکه : سنه‌احد جلوس میمنت مانوس
محل‌ضرب : مرشدآباد
سال‌ضرب : ۱۱۵۲
وزن سکه : ۴۳
ازمجموعهٔ نویسنده

شکل ۸۹
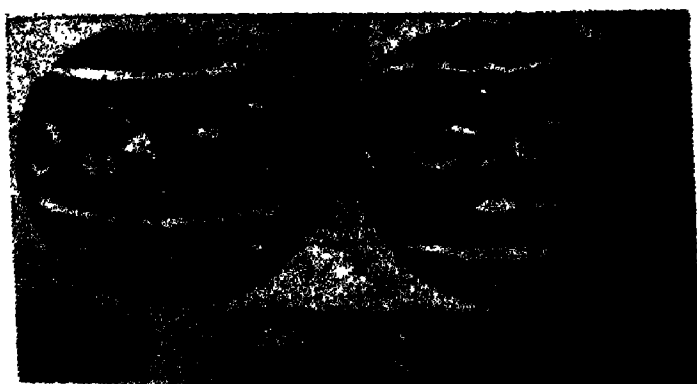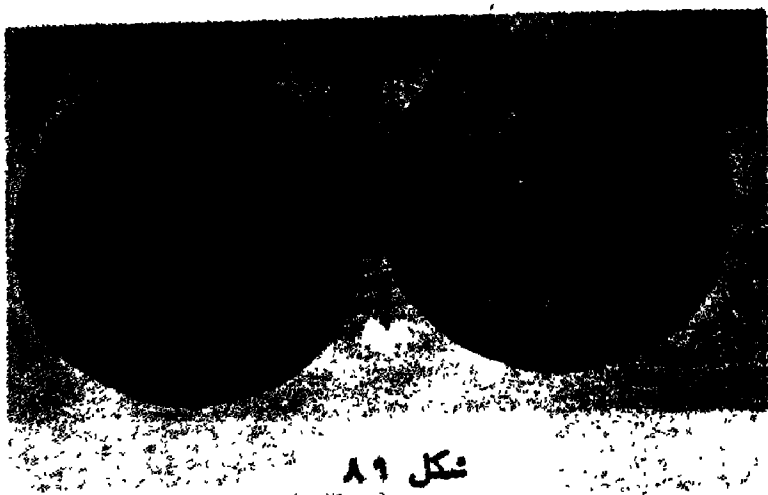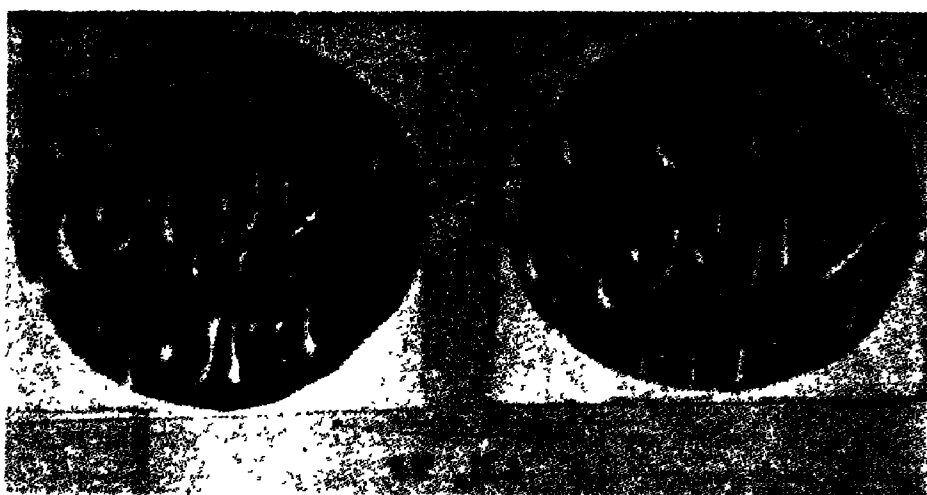
شکل ۹۳

روی سکه : هست سلطان بر . . . .

پشت سکه : خلد الله ملکه ضرب دارالامان ملتان ۱۱۵۲

محل ضرب : ملتان (هندوستان)

سال ضرب : ۱۱۵۲

وزن سکه : ۱۷٤/۹

محفوظ درموزه بریتانیا

شکل ۹٤

روی سکه : السلطان نادر

پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب‌نادر آباد ۱۱۵۱

محل‌ضرب : نادرآباد

سال‌ضرب : ۱۱۵۱

وزن سکه : ۱۰۵٦

محفوظ درموزه بریتانیا

(۵۷)

شکل ۹۵

روی سکه : السلطان نادر

پشت‌سکه : خلدالله ملکه ضرب نادرآباد

سال‌ضرب : ۱۱۵۱

وزن سکه : نامعلوم

محفوظ درموزه مشهدمقدس

دادرسی وقضاوت

در ایران باستان عهد هخامنشی

بقلم

علی سامی

« استاد دانشگاه پهلوی »

ایران هخامنشی بشهادت تاریخ و کتیبه هائی که ازشاهنشاهان این دوره بجا مانده ، بین اقوام باستانی کشوری بوده ، که مبانی سیاسی ومدنیش بر اساس عدالت و راستی وحق پرستی استواربوده است . قوانین پارس بقدری نافذ وغیرقابل انعطاف بوده است که دریونان باستان ضرب‌المثل شده بودو در بارهٔ قوانینی که تغییر ناپذیر تعبیر میشده میگفته‌اند : « مگر این امر قانون پارس است کـه تغییر ناپذیر میبـاشد » و دانیال نیز گفتـه است : « قانون مادوپارس که هرگزتغییرنمیکند » نظیرآن ضرب‌المثلی‌هم اکنون در زبان انگلیسی باین مضمون :

The Lows of The Medes and Persian Unchangable As The Lows of The Medes and The Persian وجود دارد .

گزنفن در کتاب « کوروش‌نامه» درآنجا که مکالمه بین مادر کوروش‌و اوست مینویسد :

« فرزندم عدالترا در اینجا(مقصودش دردربار ماداست)چگونه‌فراخواهی گرفت وحال آنکه معلمین تو در پارس هستند . کوروش پاسخ میدهد : من خوب‌میدانم که عدالت چیست . از کجا میدانی که چنین است ؛ ازاینجا که استادم چون میدید که من عدالت را خوب میدانم مرا مأمور میکرد دیگرانرا محاکمه کنم . . .

. . . هرچه موافق قوانین است، عدالت میباشد وبعکس هرچه بر خلاف آن است ، جبر واستبداد است . وقوانین ، تکلیف این مسئله را چنانکه گفتم معین کرده . مادر، من حالا میدانم عدالت چیست واگرهم چیزی ندانم جدم بمن‌میآموزد.ماندانا گفت: راست‌است‌ولی‌هرچه‌بنظر جدت(مقصود آزدهاک پادشاه ماد پسرهووخشترمیباشد) عدالت است ، درپارس عدالت‌نیست ، مثلا او در ماد آقای مطلق است ولی درپارس برابری،عدالت است. پدرت شخص اول است ولی‌آنچه قانون اجازه میدهد، میکند وچیزی را که‌قانون‌میدهد، بپدرت میرسد . قانون اندازهٔ حدود را معین کرده، نه‌هوا وهوس‌را.

پس برای‌اینکه زیرشلاق‌هلاك نشوی، اگرازجدت یادگرفتی که جبار ومستبد باشی، پس ازاینکه‌بپارس برگشته‌ای، احتراز کن از اینکه‌بخواهی، بیش از دیگران داشته باشی . . . »

داریوش کبیرچند جا در کتیبه بیستون از رفتار عادلانه ومنصفانهٔ خود و دودمانش‌صحبت کرده وبدان مباهات مینماید: «نه من ونه دودمانم‌دروغگو وبی انصاف وبدقلب نبودیم . من موافق حق وعدالت رفتار کردم . نه ناتوان ونه توانا را نیازردم . مردیکه‌با دودمان من همکاری کرد او را نیك‌نواختم وآنکو بدی کرد سخت کیفر دادم» . درهمین کتیبه بازمیگوید: (تو که‌پس ازمن شاه‌باشی ،مردی که دروغگو باشد و آنکو که بیدادگر باشد دوست

مباش وبسختی از اوپرسش کن.»[۱] همین شهریار بزرگ دادگستر، درکتیبه نقش رستم بازمیگوید :

«بیاری‌اهورمزدامن دوست‌وخواهان راستی‌هستم‌ودوست نادرستی‌نیستم. من خوش ندارم که از طرف زورمندی بناتوانی بدی کرده شود، وهمچنین خوش ندارم که‌زورمندی ازطرف‌ناتوانی‌بدی به‌بیند» ویا «کسی که‌همکاری میکند برابرهمکاریش پاداش میدهم.وکسی که زیان میرساند برابر زیانش کیفرمیدهم . مراخوش‌آیند نیست که کسی‌زیان‌برساند واگررسانید، کیفر نه بیند»،درکتیبه دیگرش درنقش‌رستم‌مینویسد: (این‌است بخواست‌اهورمزدا کشورهائیکه علاوه از پارس گرفته‌ام ، بر آنها فرمانروائی دارم، بمن‌باج میدهند آنچه ازطرف من بآنها گفته میشود اجرا میکنند ، قانون وآئین من درآنجاها رواومحفوظ است.)

خشایارشا نیز درلوحه‌هـای سنگی پیدا شده در خزانه تخت جمشید معروف‌به کتیبه دیوان میگوید :

«. . . آنچه‌ازجانب‌من‌بآن کشورهای زیردست گفته میشدانجام‌میدادند. قانونی‌راکه ازآن من بود ، رعایت میکردند . . .»[۲]

سندی دربابل پیدا شده مربوط بحدود سال۴۸۶ ق.م که قضات از روی قانون شاهنشاهی رأی دادند که مالیات برای خزانه‌شاهی ازیك انبار گندم وجو وخردل باید گرفته شود و مطالبهٔ مأمور دیوانی حق وقانونی است .[۳]

ازاین‌چندنوشته‌بخوبی‌مستفادمیشود که‌عدالت چه پایه‌رفیع‌ومحکمی‌در اقوام پارس وماد داشته که در دوران فرمانفرمائی هخامنشیان یکی ازصفات ممتازهٔ‌آنها شمرده میشده‌است . حمایت ازضعیف، احقاق حق شاکیان، کیفر گناهکاران،ومتجاوزین‌بحقوق‌حقهٔ مردم ، ودروغزنان ، پاداش‌خدمتگزاران،

---

۱ - تاریخ ایران باستان صفحه ۲۵٤ تالیف مشیرالدوله پیرنیا
۲ - صفحه ۲۹٦ کتاب پایتخت‌های‌شاهنشاهان‌هخامنشی نشریه‌شماره ۸ دانشگاه‌پهلوی‌تالیف‌علی - سامی
۳ - کتاب شاهنشاهی ایران تالیف البستد آمریکائی صفحه ۱۷۵ ترجمهٔ محمد مقدم .

ل مهم تشکیلات مملکت داری ورویهٔ داریوش راتشکیل میداده است.

داریوش بزرگ تشخیص داده بود که در کشورهای تابعه چه آنهائی که توسط مانروایان خودآن کشورهااداره میگردید، وچه کشورهائی که باماموران خشترپاونهای ایرانی اداره میشد، همه باید در زندگی محلی و ملی خود زادی کامل داشته باشند. همهٔ مردم باید در لوای عدالت و قانون بزندگی فه ومطمئن عادی خود، ادامه دهند.

همراه آزادی مذاهب و مراسم که کوروش کبیر بنیانگـزار شاهنشاهی ران، بکشورهای تابعه داد، حقوق مدنی نیز بود و مبانی حق و عدالت رهرجا حکمفرما بود. ازاین رو داریوش دستور داده بود که یك قـانون دنی کامل از روی قوانین کشورهای تابعه وقوانین ایران، تهیه وملاك عمل اردهند، که بعدهاهمان‌قوانین پایهٔ‌کار قانونگزاران روم وسایر کشورهای هان گردید. گویا اینکار در حدود سـال ٥۲۰ ق.م انجام گرفته باشد زیرا طوریکه گفته شد در کتیبه بیستون که درهمین اوان نوشته شده، ازقانونی که وضع کرده، ودر تمام کشورها مجری ومعمول‌بوده صحبت مینماید ودر تائیدآن نوشته‌ای است که دربابل پیدا شده، مربوط بحدود سال ٥۱۹ ق م وسند فروش برده‌ای میباشد که درآن جمله «ازروی قانون شاه بایدجبران کنند» دیده شده که اشاره بقانون شاه میباشد.٤-٥

داریوش قانون خود را ازجانب خدا میداند، و در نوشته‌هایش تصریح میکند که: «ای مرد آنچه فرمان اهورمزدا است ... راه راست مگذار و بدمیندیش...»

درکتیبه‌ها واژهٔ دات[٦] برای قانون بکاررفته است و این واژه تا زمان

---

٤ – شاهنشاهی ایران المسته صفحه ۱٦۳.

5— St[illegible] Texte, Darivs 1897. No. 53

٦ – تاریخ ایران باستان مشیرالدوله پیرنیا صفحه [illegible]

سلوکیها و پس ازآنها باقی مانده. واژهٔ یویدات « قانون ضد دیو » ازهمین واژه، و درقرن دوم پیش ازمیلاد بکاررفته است.

مدارکی بدست آمده و معلوم میدارد که داریوش معمولش بوده که خود روزی برای دادخواهی مردم تعیین کرده بود. از آنجمله هرودوت مینویسد: « دو نفر ازمردم پ اینك Paeoniens درخاك اروپا (پیگرس Pigrés و مان تی یس Mantyés) که میخواستند جبار شهر خودشان شوند، با خواهرشان بساردآمدند ومنتظرشدند، روزی که داریوش بداوری می‌نشیند، اورا ببینند[۷].

دیودورسیسیلی مورخ سدهٔ یکم پیش ازمیلاد(۶۰ تا ۳۰ ق.م.) مینویسد که: داریوش ششمین قانون گذارمصربود. پنج قانونگزاردیگر که قبل ازاو بوده‌اند، باین نامها معرفی شده‌اند: نی نه نوس Nineves ساسی کس Sacyches سزستریس Sesostris باکوریس Baccaris آمازیس Amasis ریاست عالیه امور قضائی کشورباخودشاه بود. اوبزرگترین داور واحکام نهائی باصوابدید اوصادرمیشد و چون گفته و کردار شاهان برترین قانون کشور بود، پیوسته کوشا بودند که ازروی حقانیت وحقیقت داوری نمایند. هرگز در وهلهٔ اول حکم اعدام صادرنمیکردند، مگر درموارد بسیار مهم، وگناهان بزرگ، بعلاوه هنگام محاکمه، خدمات گذشته اشخاص مورد نظر قرار میگرفت.

درین باره نوشته‌اند: که داریوش هنگام اعدام یکی از قضات خطاکار ساندوس Sandoce پسر تاماسیاس Thamasias حاکم إالیائی، که محکوم باعدام شده بودباتوجه به‌خدمات گذشتهٔ او، ازاعدامش صرفنظر شد. هرودوت دراین باره مینویسد که:

ساندوس قاضی بود وچون رشوه گرفته وحکمی بناحق داده‌بود، دستور داد اورا دار بزنند. ولی درحینی که‌مشغول بدار کشیدن‌او بودند، دراندیشه

- داته [illegible] Dâta [illegible] به پهلوی Dât در اوستا Dâta

(e)

داریوش گذشت که خدمات آن قاضی بیش از گناهش بوده، فوری دستور خلاصی اورا داد.

راجع به‌درنظر گرفتن خدمات برجستهٔ محکومین ومتهمین، واستقلال داوران در صدور رأی، وتوجه بمدارك و بیانات متهمین، دیو دور سیسیلی کتاب ۱۵ بند ۱۰ شرحی مربوط بزمان اردشیر دوم دارد که خود دلیل بارزی براین بیان میباشد. مورخ نامبرده‌مینویسد که اردشیر دوم برای قلع- و قمع اوگراس Evagoras پادشاه سالامین (در قبرس) و سرکوبی یاغیان کرانه‌های بحرالجزایر وآسیای صغیر، سیصد هزار سپاهی پیاده و سواره وسیصد کشتی مأمور کرد.

قوای خشکی تحت فرماندهی اُرُن تاس‌داماد اردشیر، ونیروی دریائی بفرماندهی تیری‌باذ. ولی در اثنای جنگ اُرُن تاس برتیری‌باذ که نفوذ زیادی دردربار داشت، رشك برد، و نامه‌ئی بشاه نوشت که او در گرفتن سالامین مسامحه نمود و با دشمن همراه‌است. نامهٔ اُرُن تاس دراردشیر دوم مؤثر واقع گردید و باو نوشت که تیری‌باذ را تحت الحفظ بدربار بفرستد وقتی تیری‌باذ بدربار رسید، ازشاهنشاه خواست که بکار او دقیقاً رسیدگی شود. اردشیر دستور داد موقتاً اورا توقیف ومجلس محاکمه برای رسیدگی باتهاماتش تشکیل گردد. برای محاکمهٔ این متهم سه نفرقاضی مبرز و مورد احترام تعیین شد و قضات کاغذ اُرُن تاس و مدارك تیری باذ را مورد دقت قرار دادند. مدرك متهم نامه اواگراس بود که خواسته بود مطیع پادشاه ایران شود و وی حضوراً برای قضات توضیح می‌دهد که (من خواستم او مطیع شاه باشد چنانکه بنده‌ای مطیع آقای خود میباشد) نسبت‌به‌تقصیر دیگرش که اُرُن‌تاس باو افترا زده بود که از(پتی) عیب گوی معبد دلفی برای یاغی گری خود پرسش کرده، به‌داوران اینطور توضیح داد که: « این افترائی بیش نیست زیرا اگر ازخدا سئوالی راجع بمرگ کسی

کنند، هیچگاه جواب نمی‌دهد.» و درین باب باطلاع و گواه یونانیهائی که حاضربودند استناد کرد. ودرباب اتهام دیگرش که اتحاد باالاسدمون‌بود گفت « خواهان این اتحادبود، ولی‌نه برای منافع شخصی بلکه برای منافع شاه» و نیز افزود که « بواسطه عهدی که باالاسدمون منعقد شده شاه صاحب تمام یونانیهای آسیا گردید» بعد تیری باذ خدماتی را که بشاه کرده‌بود. بخاطر آورده گفت : «خدمت‌بزرگتری نیزبشاه کرده‌ام روزی درشکارگاه هنگامی که شاه روی گردونه قرار گرفته بود، دوشیر پس‌ازآنکه دواسب را ازچهار اسب گردونه دریدند، بشاه حمله نمودند من‌بکمك اوشتافته هردوشیر را کشتم وشاه رانجات‌دادم».

وی درپایان نطق دفاعیه خودگفت « در جنگها شجاعت مرا ستوده‌اند ودرموقع مشورت سعادتمند بوده‌ام از اینکه هیچگاه ازپذیرفتن نصایح من شاه پشیمان نشده‌است». پس ازاین بازپرسی ونطق دفاعیه وبررسی مدارك، قضات باتفاق آراء حکم تبرئه اورا صادر کردند.[8]

باوجودبراین، شاه‌قضات را یك‌بیك جداگانه خواسته بود تاجهات‌تبرئه را برای او تشریح نمایند . اولی گفت: « افتراهائی که باو زده شده، قابل تردید است ، ولی خدماتی که کرده ثابت شده » دومی گفت : « اگر هم این‌تهمت‌را صحیح بدانیم باز خدمات اواین تقصیرات را می‌پوشد» ، سومی جواب داد : «من خدمات او را در نظر نمیگیرم ، زیرا اگر خدماتی کرده پاداشهای‌بزرگی هم شاه باوداده است، تقصیراتی که باونسبت داده‌اند مدرك ومبنای صحیحی ندارد تابتوان اورامحکوم کرد».شاه قضات را ستود وگفت خوب وظیفه خودتانرا بجا آورده‌اید. بعد تیری باذ را به‌برترین مقام ترقی داد وامر کرد که نام اُرُن تاس مفتری را از صورت اشخاصی که مورد توجه بودند، حذف نمایند و این یك مجازات ترزیلی بود.

۸ – تاریخ ایران‌باستان‌مشیرالدوله پیرنیاصفحه۱۱۲۷بنقل ازکتاب۱۵بند۱۰و۱۱ دیودورسیسیلی

از قول هرودوت نقل شده که «اوتانس» پسر «سی‌سامنس» یکی از قضات شاهی، درزمان کمبوجیه رشوه گرفته، وحکم برخطائی داده بود. در ازای این گناه بحکم کمبوجیه‌پوست اورا کنده وازآن‌پوست‌نوارهائی‌ساخته روی کرسی او گستردند [۹].

بعد کمبوجیه پسر اورا بجای پدر منصوب داشت و تأکید کرد که هر زمان او بخواهد داوری کند، باید بدان مسند بنگرد، تابداند که چنانچه انحرافی حاصل نماید، بهمان سرنوشت دچار خواهد گردید.

در عهد هخامنشیان قوانین خیلی سخت و بدون ملاحظه، اجرا میشده است. ساتاسپس پسر چیش‌پش و خواهرزاده داریوش بزرگ، دختر زوپیر پسر مگابیزرا اغفال وبی‌سیرت کرده بود، درازای این جنایت محکوم باعدام شد. مادرش که عمه خشیارشا بود، تقاضای عفو او را نمود. خشایارشا باین شرط ازاعدام او صرف‌نظر کرد که دورلیسیا را بگردد وچون اونتوانست‌این مأموریت خطرناك وصعب‌را انجام‌دهد، مجازات‌اعدام درحقش مجری گردید وبدار کشیده شد[۱۰].

پلوتارك راجع بکنکاش و سوء قصد داریوش فرزند اردشیردوم برضد پدرش مینویسد:

«که چون سوء قصد او کشف‌شد، اردشیراورا برای مجازات تسلیم رأی قضات‌نمود تاتقصیراورا بررسی نموده وحکم صادرنمایند قضات باتفاق آراء وی را محکوم باعدام نمودند و منشیان محکمه رأی قضات را نوشته، نزد اوآوردند. پاسخی که قضات شاهی بکمبوجیه راجع بازدواج او باخواهرش دادند، سعی درمتزلزل نساختن مبانی قضائی ایران را درزمان هخامنشی‌به ثبوت میرساند.

۹ ــ صفحه ٦۲۵ مشیرالدوله پیرنیا

۱۰ــ صفحه ۸۹۳ تاریخ مشیرالدوله.

دراین باره نوشته‌اند که کمبوجیه خواست یکی ازخواهران خود را بحباله نکاح درآورد، چون این امرخلاف قوانین ورسوم پارسیها بود، قضات شاهی را احضار کرد وازآنهااستفسار راه‌حلی برای ارضای خود گردید. آنها جوابی باو دادند که هم عادلانه بود یعنی از موازین قانونی منحرف نشدند وضمناً چون کمبوجیه مستبد وکله‌خشك‌بود، ازعذاب اورستند. قضات گفتند که در قانون چنین اجازه‌ای داده نشده ، ولی قانون بشاه اجازه میدهد که هرچه‌بخواهد، بکند. با این پاسخ دوپهلوهم پاروی قانون نگذاردند، هم از عتاب وخشم پادشاه خود رأی سخت گیری، رستند.[11و12]

تمیستو کل پس‌ازورودبایران نزد اردوان رئیس قراولان‌مخصوص رفت و گفت من یونانی هستم و لازم است راجع بمطلبی که شاه علاقه‌کاملی بآن دارد،برسم. اردوان جواب داد ای‌بیگانه قوانین‌انسان درهمه‌جا یکی نیست، آنچه برای جمعی خوب است برای عده‌ای بداست، ولی چیزی که برای‌همه خوب میباشد این است که هر قوم قوانین مملکت خودرا رعایت کند. شما یونانیها آزادی وبرابری را ازهرچیز برتر میدانید. یکی ازبهترین قوانین‌ما این است شاه را محترم بداریم او را حمایت شده خدائی بدانیم ، که حافظ همه‌چیزاست پس‌اگرخواهی عادت مارابجاآورده اورا نمازبری (پرستیدن)، مانند مامیتوانی اورابه‌بینی وبااو حرف‌بزنی (مقصود ازپرستیدن که‌یونانیها استعمال میکنند بزانودرآمدن‌یابخاك افتادن‌است) اگرعقیده دیگری داری باید توسط شخصی بااو حرف بزنی ، زیرا عادت پارسی براین است که کسی نمیتواند شاه را به‌بیند، مگراینکه اول براو نماز برد. تمیستوکل درجواب چنین گفت «اردوان من‌باینجاآمده‌ام بااین مقصود که‌افتخارات وقدرت‌شاه‌را زیاد کنم البته‌اطاعت ازقوانین شما خواهم کرد .» تمیستو کل هنگام‌شرفیابی

۱۱ـ در مصر نیزچنین کاری معمول بوده و آمنوفیس چهارم با خواهر خود ازدواج کرد طبق معمول مصریان (پاورقی ۱۷۸ کتاب کشور های آسیای غربی) .

۱۲ـ تاریخ ایران باستان مشیرالدوله پیرنیا صفحه ۴۹۸

پس ازمعرفی خود واظهار ندامت وتقاضای عفو شاهنشاه چنین گفت :«غیب‌گوی‌زؤس Zeus (Jupiter) خدای بزرگ یونانیها ، درمعبد ددن Dobon (دراپیر واقع است) بمن گفت : « باید نزد پادشاهی روی که هم اسم خدای بزرگ‌است‌وچنین پادشاه ، شاه پارس‌است، زیرافقطزؤس وشاه پارس راشاه بزرگ میخوانند» . (مقصود شاه در اینجا اردشیر اول است) .

شاهان هخامنشی مانع ازاجرای بعضی ازاعمال خلاف انسانیت وقانون، که درقلمرو شاهنشاهی معمول بود ، میشدند ، از آنجمله نوشته‌اند که در کارتاژ چنین رسم بود که کودکانی را جهت ارضای خدای بزرگ فنیقی‌ها موسوم به ملخ Molkh بوضع فجیعی‌قربانی کنند . باینطریق که کودك‌راروی دست مجسمه رب‌النوع میگذاردند ودرزیر آن‌آتش میافروختند ، تا کودك میسوخت وبقدری اینکار با ایمان انجام میگرفت که مادران هنگام سوخته شدن‌فرزندانشان ، دربرابرمجسمه رب‌النوع شادی میکردند . داریوش کبیر کارتاژیها رااز این عملی که با شئون انسانیت و قاعدهٔ زمان مبانیت داشت ، برحذر داشت واینکاررا ممنوع ساخت .

شورائی بنام«داوران شاهی» وجودداشته که درمسائل ومشکلات‌حقوقی بررسی میکردند وحق داوری داشتند وشاه درکارآنها نظارت کامل داشت ، مبادا انحرافاتی‌درآنهادست‌دهد . دراستانها وشهرستانها ، دیوانهای کوچکتر ومحدودتری ازهمین نوع ، دائر بوده است وقضات محلی با قوانین محلی مشغول داوری بوده‌اند . هر کس شکایتی‌داشت ودرهرجای حوزهٔ شاهنشاهی بود ، میتوانست شکایت خود رابحضور شاهنشاه عرضه بدارد .

شاهان هخامنشی نه تنها در امور قضائی مقام و احترام قانون را محفوظ میداشتند ، بلکه درامور مهم ومشکلات کشوری نیز عندالزوم با بزرگان و مشاوران وکارشناسان خود مشورت مینمودند و از رأی صائب آنها استفاده میکردند . درمورد جنگها ولشکر کشیهای مهم‌وحساس تانتیجه مجالس‌شور

: نبود ومشاوران ، جنگ راتجویز نمی‌نمودند ، مباورت به اردو کشی کردند .

خشایارشا هنگامی که میخواست برای سر کوبی‌یونانیها ، بارو پالشکر ند ،مجلس مشورتی ازبزرگان کشور ومشاوران خودبیاراست تا ازعقیده ا درباب تصمیم مورد نظر آگاه شود . بنابگفتهٔ هرودوت او پس از ذکر ی که موجب این‌لشکر کشی گردیده بود ، بآنها گفت :

«این‌است آنچه‌شمابایدبکنید . برای‌اینکه این اقدام ازشخص من‌نباشد، نهاد میکنم که این‌مسئله بمشورت عمومی واگذار شود ، تاهر کدام‌ازشما ده خودراااظهار کنید ». اردوان عموی اومخالف بود وعلت مخالفت خود سریحاً درمجلس بیان داشت‌سرانجام تااردوان رامتقاعد نساخت‌واکثریت موافق ندید ، مباورت بلشکر کشی ننمود .

سزای گناهکار بسیار سخت بود . کیفر شورش برضد قانون وبرضدشاه خانواده‌اش بسیار شدید بود ، و چه بسا که گناهکار محکوم به مرگ گردیده است .

قوانین وقضاوت در دورهٔ اشکانی

ازوضع دادرسی وقضاوت وقوانین دورهٔاشکانی‌مانند سایرموارد ومظاهر هنگی وهنری این‌سلسله اسناد واطلاعات زیادی دردست نیست وآنچه که یادداشتهای تاریخ نویسان همعصر آنها و پژوهشهای پژوهندگان عصر ما رمی‌آید ، قوانین ونظامات متناسبی باوضع زمان خود داشتند که بعضی از نها بشرح زیرمضبوط گردیده است :

«زن پیش ازمرگ شوهر نمیتوانسته شوهر دیگری اختیار کند ، یعنی طلاق جائز نبوده است . لیکن زن محترمه درصورت عدم رضایت از شوهر خود به‌آسانی طلاق میگرفته .

مرد فقط درچهار مورد میتوانسته زن خودرا طلاق دهد :

۱ـ هنگامیکه زن عقیم بوده .
۲ـ بجادوگری میپرداخت .
۳ـ اخلاقش فاسد بود .
٤ـ ایام قاعدگی رااز شوهر پنهان میکرد .

جنایاتی که درخانواده واقع میشد ، مانند قتل‌زن بدست شوهر یا پسرو دختر بدست پدرویا خواهر بدست برادر ، یاجنایتی مابین پسران‌وبرادران بعدلیه رجوع نمیشد وبایستی خود خانواده‌قراری درمورد اینگونه جنایات بدهد . زیرا بعقیده پارتی‌ها این نوع جنایات بحقوق عمومی مربوط نبود و تصورمیکرده‌اند که فقط بحقوق‌خانواده خلل‌واردمی‌آید . ولیکن‌اگردختر یاخواهرشوهردارموضوع چنین‌جنایتی‌واقع میشد،امر بعدلیه محول‌میگشت، زیرازنی که شوهرمیکرد ، جزوخانواده شوهرمحسوب میشد .

از مجازات‌های این‌دوره اطلاعاتی دردست نیست ، همینقدرمعلوم است که مجازات خیانت زن‌بشوهر خیلی سخت بوده ومرد حق کشتن زنراداشته ودیگراینکه‌اگر کسی‌مرتکب‌عمل‌شنیعی‌برضدطبیعت‌میشدبایستی‌خود کشی کند ودر این باب پارتیها باندازه ای سخت بودند که هیچ استثنائی را روا نمی‌داشتند [۱۳] . »

دادگری وقضاوت درعهد ساسانی

قوانین ومبانی‌حقوقی درعهد ساسانی بیشترازروی تعلیمات ودستورهای کتاب دینی اوستا وتفسیرهای‌آن وفتواها مایه‌گرفته است. دراین کتاب چند نسك شامل مسائل ومواد حقوقی واصول قضائی ومقررات مربوط بـه متهمان ومجرمان مانند دزد ، راهزن ، آدم کش ، زناکار وتوقیفهای غیرقانونی و کم کردن دستمزدکارگر و کیفر بزهکاران بوده است و بطوریکه نوشته‌اند در دعاوی حقوقی رأی موبدان موبد راسخ وقطعی وفتوای اوغیرقابل نقض‌بوده

۱۳ـ صفحه ۲٦۹۳ جلد سوم تاریخ ایران باستان تالیف مشیرالدوله پیرنیا .

است و گاهی چندقاضی باهم کارمیکرده‌اند ودرصورت لزوم، هیئت منصفه‌ای ازقضات مختلف تشکیل میگردیده است .

قدرت قضائی بیشتردردست روحانیون بود . دررأس هرداد گاه یك قاضی روحانی قرار داشت که بهمراه چند قاضی دیگر کـه زیردست او بودنـد ، بخواسته‌های مردم رسیدگی میکردند . مدت دعاوی بموجب نظامنامه‌هائی ثابت ومحدود وبرای احضارشهود مدتی مقرر ونظاماتی بوده است که اجازه نمیداد محاکمات بدرازا بکشد وطرفین دعوا حق نداشتند بـه پر گوئی و عبارت‌پردازی محاکمه را طول دهند . حقوق جزائی دربارهٔ مردم عادلانه و متنوع ولی درحق‌ازدین بر گشتگان سخت وغیرقابل بخشش ووحشت‌انگیز بوده است .

دراندرزنامه ماراسپند «اندرج آتورپات مهراسپندان» تصریح شده کـه قاضی هنگام صدور رأی وحکم ، باید روزجزا و کیفرایزدی را درنظرمجسم سازد .

جنایات به سه‌نوع بود : اول‌جنایات‌بخدا یعنی بر گشتن ازدین زرتشتی وآئین پدری ونیاکانی‌خود . دراینحال چنانچه جرم اوثابت میشد، مجازاتش اعدام ودراین مورد کمترین گذشتی روا نمیداشتند ، حتی دربـارهٔ خاندان پادشاهی ودرباریـان ونزدیکان وموبدان ، مـانند پیر گشنسب بـرادرزاده شاپوردوم که عیسوی شده بود وهمچنین موبد زمان یزدگرد دوم کـه اوهم عیسوی شده بود محاکمه و اعدام گردیدند ، علت این شدت عمل دربارهٔ از دین بر گشتگان، شاید این موضوع بود که دردوران ساسانی اقلیت‌های‌قوی مذهبی چون عیسویان ، بودائیان ، یهودیـان ، مانویان ، مزد کیان وصائبین بودنـد . وجود این‌آئین‌های مختلف ، وضع واجراء چنین قوانین سختی را دربارهٔ ازدین زرتشتی بر گشتگان ایجاب مینموده است .

دوم جنایت نسبت بشاهنشاه وشورش برضد امنیت کشور وفرارازجنگ وسایرجرمهای سیاسی ، که کیفرآنها نیز اعدام بوده است .

سوم جنایت نسبت بیکدیگرازقبیل هتك ناموس ، اذیت وآزار مردم ، آدمکشی ، دزدی که کیفرآن جزای بدنی سخت وحبس وچنانچه فاحش بوده ، منجر باعدام میگردیده است ، عمل اعدام باگردن زدن ، دارزدن،لای دیوار گذاشتن ، سنگسار کردن ، پوست کندن ، زیرپای پیل‌افکندن صورت میگرفته‌است. کور کردن هم یکی‌ازمجازات‌سخت‌بوده که درحق‌شاهزادگان یاغی مجری میگردید .

درزمان خسروانوشیروان در کیفرهای اعدام تخفیفی قائل شده ، فقط شورش کنندگان یا فراریان ازجنگ را برای اینکه عبرتی جهت دیگران باشد ، اعدام مینمودند . برگشتگان ازدین را یکسال زندانی میکردند و دراین مدت اگردراثراندرز وراهنمائی پشیمان میشدند وبازمیگشتند،آنها را رها میکردند . بزهکاران عادی بجزای نقدی وقطع عضوی ازبدن آنها محکوم میشدند ولی البته نه بطوریکه ازکار کردن باز بمانند . مثلا زانی را دماغ می‌بریدند وچنانچه مجرم محکوم بجزای نقدی ، مجدداً مرتکب همان جرم میشد دماغ و گوش اورا می‌بریدند .

نعمان سوم‌آخرین پادشاه محلی خاندان ابن‌لحم که درحیره‌حکمرانی داشتند چون بدین عیسوی گرائیده بود ، و بعلاوه هنگام جنگ خسرو با بهرام چوبین انتظارات دیگری ازاوبود که انجام نداد بین سالهای ۵۵۹ تا ٦۰٤ میلادی بدستور خسروپرویز مورد بازخواست وبزندان افکندند . زندان اورا خانقین وساباط‌نزدیك مداین‌نوشته‌اند ومعروف‌است که سرانجام اورا زیر پای پیل افکندند .

گناهکاران سیاسی وماجراجویان و برهم زنندگان اساس امنیت و آسایش کشور وبنیاد پادشاهی وآنانیکه بوجودشان بیم‌خطرداشت هرگاه‌اعدام

نمیشدند و تخفیفی در مجازاتشان قائل میگردیدند و بزندان ابد درزندان «انوش‌برد» «فراموشخانه» که نزدیك گندیشاپور بوده‌است محکوم مینمودند. این زندان را ازآنجهت فراموشخانه مینامیدند که هر کس درآن زندانی میشد، نام او باید اززبانها هم فراموش گردد.

مانی بنیانگزار آئین مانویت و همچنین قباد «کواذ» پدر انوشیروان که از آئین‌مزدك حمایت کرده بود، دراین زندان افکنده شدند. معروف است که مانی از شدت‌رنج و آزاری که باو دادند کشته شد و جسد او را بردروازه گندیشاپور آویخته و تاسالها بعدآن‌دروازه بنام مانی‌نامیده میشد. قباد نیز دراثر تدبیر و فداکاری همسر و یارانش ازاین زندان گریخت و پادشاهی از دست رفته را بازیافت و بعداً نیز که مدت ۱۱ سال سلطنتش طول کشید، منشاءکارهای بزرگی از لحاظ تعدیل مالیات ها و شکست دادن به قوای رومیها گردید.

نسبت‌به تعقیب عیسویان و اعدام‌آنان مخصوصاً (پس‌ازآنکه دین‌رسمی رومیان گردید) ازلحاظ‌سیاسی و اقتضاهای‌مذهبی، شدیدترین رای ومجازات که اکثراً اعدام بود معمول میگردید. کیفر ایرانیانی که پشت‌به‌دین پدری ونیاکان خود کرده بودند بسیار شدید وسخت‌بود.

رسیدگی بچگونگی وبزه این دسته گناهکاران. در دادگاههای عادی صورت نمیگرفت، بلکه بعهدهٔ اشخاص و انجمنهای خاصی بود که موبدان نیز درآن وارد و عضو ارشد بوده است، نظریات و رای آنها برضد پیروان سایر مذاهب بدون اجازه و تائید شاهنشاه اجرا نمیشد. بطور کلی برطبق مندرجات دینکرد، احکام مربوط باعدام و مجازاتهای سخت تابتصویب و امضاء شاه نمیرسید، بموقع اجرا گذاشته نمیشد.

پادشاهان ساسانی برترین قاضی و رای آنها قاطع و لازم الاجرا بود. زیرا اکثراً عدالتخواه و علاقه‌مند برسیدگی شکایات و احقاق حق قانونی

مردم بودند و مراقبت میکردند که عدالت واقعی در میان مردم اجرا گردد و مردم حق‌داشتند که اگر در مراجع قضائی درست احقاق‌حقشان نمیشده، شکایتشان رادر مواقع معینی که جهت‌همین‌کار تعیین شده‌بود، بدون واسطه و وسیله بشاه عرضه دارند، و چون دیدن شاه همیشه میسر نبود، از این‌رو اوقاتی تعیین و بطوریکه نوشته‌اند، پادشاه درجای وسیعی در بالای بلندی سواره میایستاد و بشکایات مردم رسیدگی‌میکرد. این‌رسم ازآن‌جهت‌معمول گردیده بود، تادرباریان و زورمندان و اطرافیان و متنفذان، فرضاً نتوانند مانع تظلم دادخواهان گردند.

فردوسی دراین باره میفرماید:

بمیدان شدی بامدادپگاه	برفتی کسی کوبدی دادخواه
بجستی‌بداد اندر آزرم کس	چه کهتر، چه فرزند فریاد رس

بعلاوه در جشنهای فروردگان و مهرگان روزهائی مخصوص بارعام و پذیرائیهای مردم بود و همه‌میتوانستند دراین روزها باپادشاه تماس بگیرند وبدون حاجب و دربان عرائض خود را بیان نمایند.

در باره روزهائی که مخصوص رسیدگی بشکایات حضوری مردم بود، مینویسند که در آنروز بدواً بشکایاتی که احیاناً مردم ازخودشاه داشته‌اند رسیدگی میشده است. دراین هنگام‌شاه برزبان جاری میساخت.من دربرابر شما قرار گرفته‌ام، اگر جانبداری از من کنید خدا شمارا کیفر میدهد. هیربدان هیربد درپاسخ میگفت «اگرخدا سعادت‌بندگانرا بخواهدبهترین شخص‌کشور را برای آنها انتخاب میکند و اگر مشیت او تعلق گرفته باشد که منزلت شاه را بنمایاند، کلماتی برزبان او جاری میسازد شبیه‌آنچه تو الان بر زبان راندی، بعد بدعوی رسیدگی کرده و اگر حکم برقصور پادشاه صادرمیشد شاه بایستی جبران وتدارک کند والاشاکی‌تعقیب و کیفری عبرت‌انگیز میدید، تادیگران دعوی واهی نسبت بشخص پادشاه نکنند.بعد

شاه از محل دادخواهان برمیخواست و تاج شاهی بر سر مینهاد و بجایگاه مخصوص جلوس میکرد و بشکایت شاکیان رسیدگی مینمود.

پادشاهان ساسانی بطوری در برابر قانون و عدالت مسئول ومفیدبودند که اغلب در امور مهمه و داوری مربوط بخودشان را نیز برای داوران و دادگاههای‌دادرسی‌وا گذار میکردند. چنانکه‌اردشیر بنیانگزار شاهنشاهی ساسانی هنگامی که همسرش دختر اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی، برحسب تحریك‌برادرانش درصدد مسموم‌ساختن اردشیربر آمدواین‌سوءقصد کشف شد، قضاوت آنرا بدستوران وداوران واگذار کرد که خطای‌ملکه‌را رسیدگی و اورا مورد تعقیب‌قراردهند ومجازاتش راهرچه‌قانون اجازه‌دهد، تعیین نمایند.

مورد دیگر رسیدگی به‌بزه پیر گشنسب برادر زادهٔ شاپور دوم بود که بدین‌عیسویت گرائیده، که اورامحاکمه واعدام کردند، و بطوریکه گفته شد قباد پدر انوشیروان که پشتیبانی خودرا از مزدك دریغ‌نداشته بودبه زندان ابدمحکوم گردید. درشاهنامه‌ثعالبی[۱۴] نوشته‌است که بهرام‌دوم روزی بیکی ازبانوان حرم‌در اثر خطائی که مرتکب شده بودخشم گرفت وخواست او را بکشد، چون مرددبود موبدرا خواست و گفت جزای کسی که خلاف‌دستور شاه رفتار کند چیست؟ موبد گفت:مرگ‌مشروط براینکه‌خاطی‌زن، بچه،مست یادیوانه نباشد. بهرام از کشتن آن زن خود داری کرد.

آمینیوس مارسلینوس تاریخ نویس‌رومی معاصر ساسانیان مینویسد که: «ایرانیان ازقانون بسیار میترسند. بخصوص فراریان ازخدمت نظام». برای دعاوی افراد لشکر قاضی مخصوصی‌بنام سپاه‌دادور(قاضی عسکر)داشته‌اند.

وی‌شو تاریخ نویس چینی قرن‌ششم میلادی‌مینویسد: «اماقوانین‌جنایات آنها، مجازات بقتل معمول‌است و مقصر را بدار آویخته تیرباران میکنند.

۱۴ـ صفحه ۲۴۰

مجازات درجه دوم زندان است . هنگامی که پادشاه تازه به تخت می‌نشیند زندانیان راآزاد میکند. تقصیرات خفیف بواسطه بریدن دماغ یاعضودیگر مقصر، تراشیدن سر یاتراشیدن نصف‌سر کیفر داده میشود ولی‌مجازات‌راهزنان حبس‌ابد میباشد. زنای‌محصنه بازن یکی از نجبامجازاتش‌تبعیدزانی‌وبریدن گوش و دماغ زانیه‌بوده است .»

خواجه نظام‌الملك وزیر دانشمند و کاردان ساجوقیان در سیاست نامه فصل سوم دربارهٔ مظالم نشستن وعدل پادشاهان ساسانی[۱۵] میگوید : «چاره نباشد پادشاه را از آنکه در هفته دو روز بمظالم بنشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت بشنود بیواسطه وچند قصه (پیش‌آید) که‌مهم‌تر بود باید که عرضه کند و در هریك مثالی دهد. چون این خبر در مملکت‌پراکنده شود که خداوند عالم متظلمان ودادخواهان پیش‌میخواندو در هفته‌دو روز سخن ایشان‌میشنود و ظالمان را شکسته میدارد همهٔ‌ظالمان بشکوهند(بترسند) ودستهای‌ایشان کوتاه شودو کس‌نیارد بیداد کردن‌از بیم عقوبت او .

چنین خوانده‌ام از کراسه (دفتریاجزوه‌ای از کتاب) پیشینگان که‌بیشتر ازملوك‌عجم دکانی (سکو- جای بلند) بساختندی وبراسب برآنجارفتندی و برپشت اسب برآنجا بایستادندی تامتظلمان را که درآن صحرا گرد بودند همه رابدیدندی و داد هریك بدادندی و سبب این چنان بود که‌چون پادشاه جائی‌بنشیند وآنجابادهلیزودربند وپرده‌داربود، صاحب‌غرضان وستمکاران، مظلومان را بازدارند وپیش پادشاه نگذارند .»

جاحظ در کتاب «التاج» زیرعنوان قضاوت از نظرشاپور مینویسد : «گویند شاپورذوالاکتاف پس‌از مرگ‌موبدان موبد[۱۶] درصدد بود تا که را

۱۵- صفحه ۹ کتاب سیاست نامه بکوشش عباس اقبال چاپ وزارت فرهنگ سال ۱۳۲۰ صفحه ۱۷ تاج ترجمه آقای حبیب‌اله نوبخت .

۱۶- قاضی القضات یا باصطلاح امروز رئیس دیوان عالی کشور .

جانشین وی کند و از جمله کسانی را که درپیشگاه او نام برند یکی از دانشمندان بود که بکورهٔ استخرجای داشت و ویرا بستودند که او درعلم و دین وخداشناسی و امانت چنان است که بردیگر داوران سزاوار ریاست و برتری است و شاپور بخواست تا او را بدربار آورند وچون بدربار رسید باریافت وشاپور اورا باخودبه‌ناهاردعوت کرد وچون بخوردن نشستندشاپور مرغ بریانی را بدونیمه کرده نیمی را درپیش خود گذارد ونیم دیگر را در پیش دست او نهاد و اشارت کرد که از این خوراك تناول و بادیگرخوراکان میامیز ، زیرا پرندگان گواراتر وگوارش آنهاآسان‌تراست ومعده را گران نیاید و سپس بخوردن پرداختند ، ولی پیش ازآنکه شاپور از قسمت خود فراغت یابد ، اوسهم خود را تمام کرد وبخوراکی دیگردست یازید ، و این جمله برشاپور پنهان نماند . چون میزخوراك را ترك کردند ، شاپور گفتش اینك مرخصی ومیتوانی بشهر خود باز گردی ، هرچند ترا برای بزرگترین مناصب‌قضاوت خواسته بودم ، ولی‌نیاکان و پادشاهان پیش از ما گفته‌اند : هر کس دربرابرچشم پادشاهان‌آزمندی کند بدارائی رعایاوتوده‌مردم وآنها که صغیرندآزمندی‌بیشتری‌خواهد کردن وآن مردبی‌آنکه بچنان‌فیضی‌نایل گردد بشهرخود باز گردید .

مترجم این کتاب درپاورقی اضافه مینماید که نظیراین داستان در کتاب تنبیه‌الملوك والمکاید ، وبطورناقص‌در کتاب محاسن‌الملوك هم‌یادشده است .

همین مؤلف درجای دیگر تحت‌عنوان «انوشیروان چگونه‌عقوبت کرد» روایت کرده که[۱۷] : «داستان‌سرایان‌درسیرت‌انوشیروان‌آورده‌اند که یکی‌از نزدیکان او جنایتی کرد و شاه ازآن جمله آگاه شد وآن خائن رابرآگاه بودن‌شاه وقوفی‌نبود وچنان‌بود که درآئین ایران مجازات‌آن گناه کشتن‌بود وانوشیروان در کشتنش‌خیره بود . زیرا افشاء گناه وی کشورش رااهانت‌بود وپادشاهیش را ننگ وتوهین ، وهمی‌نگرید که نتواند گناه او را فاش کردن

۱۷ــ صفحه ۷۹ همان کتاب .

و نه بی‌محاکمه و اثبات ویرا بقتل رسانیدن زیرا نهانی کشتن و گناهی غیر معلوم را مجازات کردن ، باسنن نیاکان او مباین بود وبادین وآئین کشور ناسازگار ، وا گر آن خیانت را براو می‌بست وعقوبت میکرد شاه رادربرابر قانون پاسخی نبود وبرای اثبات آن بینه وبرهانی نداشت . . .»

سپس مترجم در پاورقی مینویسد که راغب اصفهانی درمحاضرات نیز آورده است که رومیان میگفتند :«ما آنکس را پادشاهی نرسانیم که برمشورت محتاج باشد ، و ایرانیان میگفتند ما آنکس را بپادشاهی نخواهیم که ازمشورت خود را بی‌نیاز بیند ...»

درکارنامه خسرو انوشیروان نوشته شده :

«مادرآئین سازی جدید خود نخست بمطالعهٔ آئین پدرانمان آغازیدیم ، زیرا آنها حق برتری و اولویت دارند ولیکن درقبول آداب ونظامات فقط پی حق را گرفتیم وباحق پیوندوخویشاوندی کردیم وجزحق را مراعات نکردیم. بعداز صرافی آئین نیاکان بمطالعهٔ آئین روم وهندوستان پرداختیم و ازمیانه آنها هرقانونی را که پسندیده یافتیم برگزیدیم . پس همه بهمین آئین ونظامات راگردآورده حال دولت خویش را بآنها مزین گردانیدیم وآنها را دستورعام قرارداده بعمل وعادت درآوردیم و در رد وقبول قوانین ونظامات روم وهند هرگز ازهوی و هوس خود پیروی نکردیم . »

ابن بلخی درفارس‌نامه که حدود سال ۵۰۰ هـ . ق . تألیف شده، نوشته است:

«قاعدهٔ ملك پارسیان برعدل و سیرت ایشان و دهش بوده و هر که از ایشان فرزند را ولیعهد کردی ، او را وصیت براین جمله بودی که پادشاهی نتوان کردن الابلشکر، ولشکرنتوان داشتن جزبمال ، و مال نخیزد الا ازعمارت و عمارت نباشد جز بعدل. پیغمبر اسلام را پرسیدند که چرا همه قرون چو: عادوثمود و مانند ایشان هلاك شدند وملك پارسیان دراز کشید با آنکه آتش پرست بودند؟ پیغمبر فرمود ازبهر آنکه آبادانی کردند [illegible] گسترد میان بندگان خدای عز وجل» .

نویسنده تاریخ معروف روضة‌الصفا مینویسد : «که وقتی رسولی ازقیصر بانواع تحف واصناف هدایا نزد انوشیروان آمد . در طاق‌ایوان کسری نظر کرد وبرحسن بناوتزئین وتکلف و رفعت آن عمارت آفرینها کرد . بعدچشم براعوجاج میدانی که درپیش ایوان بود انداخت وپرسید : سبب چیست که طرح میدان کج‌افتاده ؟ گفتند سبب آنست که پیرزالی دراین مقام منزلی‌دارد هرچه ازاو بسئوال التماس کردندخانه‌خودرا بفروشد تاآنرا ازمیان‌برداشته صحن‌مستوی گردد ، مطلقاً قبول ننمود،شهریار عادل‌آنرا بحال خود گذاشته. رسول گفت اعوجاج مقرون بعدل به از استقامت مترتب بتظلم‌است .»

نویسنده کتاب عهد اردشیر استادعباس احسان دربیان روزی که‌اردشیر پادشاه شد وتاج برسرنهاد ، مینویسد که اردشیر چنین گفت : [18]

« بدانید : مادرراه گستردن داد و روان ساختن نیکیها و استوارداشتن یادگارهای‌خوب و آباد کردن سرزمینهاومهربانی کردن به‌بندگان و پیوسته داشتن نیکوئی‌های کشورو‌باز گردانیدن آنچه ازآن در روزگاری جداشده است ، خواهیم کوشید . پس‌ای مردم دل‌آسوده باشید که دادگری من ،توانا وناتوان و فرو دست و زبردست‌راهردو دربرخواهد گرفت . من‌دادگستری راآئینی ستوده و راهی بسوی‌آرمان‌خواهم ساخت ، و در رفتاربجائی‌خواهم رسید که ما را بستایند و کردارمان گفتار ما را براست دارد . درود .

شاه باید بسیار دادگرباشد . زیرا همه نیکیها در دادگری فراهم است. و او با روی استواری است که از رفتن شاهی وپارگی کشور جلومیگیرد . نخستین نشانه‌های‌بدبختی‌درهرشهریاری‌زاده زدوده شدن داد ازآن‌شهریاری است . هرزمان برسرزمین مردمی درفشهای بیداد به‌جنبش درآید ،شهبازداد باآنها به‌نبرد برخیزد وبیداد را دور سازد . »

---

۱۸ - صفحه ۱۰۸ کتاب عهد اردشیر تالیف استاد عباس احسان ترجمه سید محمد علی امام شوشتری نشریه شماره ۱۳۷ انجمن آثار ملی ایران .

در کارنامه انوشیروان چنین مینویسد: [۱۹]

«چون بیست وهشت سال‌ازشهریاری‌ما گذشت، بر آن‌شدم در کار کشورداری وداد گستری نگرشی درکاررعیت وپرداخت بدادخواستهای‌ایشان ورسید گی بآنهاخود دست یازم. پس بموبد هرمز وشهروسرزمین ولشکر گاه فرمان‌دادم مراازهر گونه دادخواستی ونیزفرمان‌دادم به سربازانیرا که‌درپایتخت‌اند از دید من بگذرانند وآنان را که درمرزها ازمن دورند، درپیشروی سپاهبدو پادگوسبان [۲۰] وقاضی امینی که‌ازسوی من‌بهرجا گسیل‌شده‌بود، سان‌به‌بینند.

همچنین‌فرمان دادم خراج گذاران هرشهرستان کشورم، درشارستان آن شهرستان نزد فرمانده وقاضی‌شهرودبیروامین‌فراهم آیند وبهرجا ازسوی‌خود یکی‌را که‌بدرستکاری وامانت وخداشناسی‌وکاردانی‌میشناختم‌واین ویژ گیها را دراوآزموده‌بودم، گسیل داشتم بآنجا که‌کارداران و کشاورزان‌فراهم آمده بوند، تا ایشان و کشاورزان وبزرگان وفرودستان را روبرو سازد. وهرکار رابرپایه حق وراستی روان دارد. پس دستوردادم هرکاریکه دادوری‌درآن درست‌آمد وهمه‌سوهای دادخواهی‌بر آن داوری کردن نهادندآنرادرهمانجا پایان یافته شمارند. وآنچه را دشواردیدند بمن گزارش کنند.

درباره رسید گی باین‌کارها چندان اهتمام داشتم کــه اگر گرفتاری کار دشمنان ونگرش برمرزهانبود، هرآینه‌دوست میداشتم خودم درکاررسید گی بمالیاتها و کشاورزان همبازباشم وبه همه دیه‌ها یکان یکان بروم وبه آنها سرکشی کنم وبا مردم یکان‌یکان سخن گویم ولی‌ترسیدم اگر باین‌کاردست یازم‌کارهائی که‌بزر گتراست‌تباه گردد. کارهائی که دیگری‌جز من بآن‌نتواند پرداخت وتوان انجام‌آنرا نخواهد داشت وچون کسی‌آنرا نتوانـد بستن از

۱۹ـ ازه‌رفتارنامه انوشیروان بخامه خود او» شماره ۵ و ٦ (۲۳و۲٤ مسلسل) مجله بررسیهای تاریخی اسفند ماه ۱۳٤۸ ترجمه آقای سید محمد علی امام شوشتری صفحه ۲٤۵.

۲۰ـ پادگوسبان بیشتر بمعنی حاکم‌کشوری ودستیاری مرزبان بکار میرفته وبیهقی درتاریخ خود ... سمت به «کتخدائی» نام برده و پادگوسبان رادکتخدای نامیده است.»

دیگرسو رفتن به‌یکان یکان‌دیه‌ها، ناچاربرای کشاورزان رنجی‌پدیدمیآورد ازبابت لشکریانی که به ناچاربایستی‌همراه مابیایند.

ازدیگرسو دوست نداشتیم کشاورزان را نزد ماکسیل دارند تا از کار آباد کردن زمینهای خود بازمانند وبسا در ایشان کسانی‌باشد که آمدنشان بدرگاه‌ما برایشان‌رنجی داراباشد وازآباد کردن جویها ودیه‌ها که‌درهمه سال باید به آنها درنگریست ودرزمانی‌به‌آباد کردن آنهاپرداخت، بازداشته شوند. ازاین رو این راه را برایشان برگزیدم وموبد موبدان را سرپرست کار قرار دادم ودراین‌باره نامه‌ها نوشتم ومعتمدانی گسیل‌داشتم که امیدوارم بهمان راه که دلخواه ماست، بروند وچون خودماباشند.»

«چون خداوند همه کشورهاراازدشمنان ایمن کرد وازایشان جزنزدیك به دوهزارتن‌دیلمی که‌دسترسی‌به مرزهایشان‌ازبابت‌سختی کوهستان‌برایمان دشواربود کسی‌بازنماند. هیچ چیزرا برای کشورخود سودمندترندیدیم از اینکه بکار رعیت وامینانی که برایشان گماشته وبایشان سفارش‌ها کرده‌ایم که با مالیات دهندگان بداد رفتار کنند، بازرسیم زیرا گاهی بمارسیده بود که این امینان چنانکه آرزوی مابوده است. رفتارنکرده‌اند.

پس فرمان دادیم بقاضی هرشهرستان نوشته‌شود: مردم شهرستان را بی آگاهی‌کار دارد وسررشته‌دار فراهم آورد. وازدادخواهی‌های ایشان جویا شودوازآنچه ازایشان گرفته‌اندبپرسید ودراین‌باره هوش خودرا بکاراندازد ودرآن هرچه بیشتر بکوشد وحال یکایك مردم بنویسد وبمهر خود و مهر خرسندی مردم شهرستان برساند ونزدمن فرستد ونیزهرچندتن که مردم شهرستان‌بدلخواه برگزیدند. بنزدم گسیل‌دارد واگر مردم خواستند کسانی ازفرودستان درنمایندگانشان باشد، ازآنان‌نیز فرستد.

چون این نمایندگان فراآمدند ببارنشستیم واجازه دادم در پیشروی زرگان وشاهان وداوران وآزادگان وسرافرازان کشور بحضوربیایند ودر

مه‌ها ودادخواستهای ایشان نگریسته شود. اگردرمیان آنها دادخواستی از
ردانان و گماشتگان فرزندان ما وزنان، بود سخن داد خواه رابی‌خواستن
واه پذیرفتم زیرا میدانستم که خراجگزاران کم زورند وزورمندان‌برستم
شان توانا.

هردادخواهی که خراجگزاران ازیکدیگر میداشتند و راه آن روشن
د، فرمان دادم درهمانجا ستمگرداد ستمدیده‌را بدهد. هرکاری که نیازبه
وهش داشت ویا بایستی سخن گواهسانی‌را کـه درشهر دادخواه‌اند، شنید.
مراه دادخواه امینی‌ازدبیران وامینی ازعـالمـان دین وامینی ازنوکران و
دمتگزاران خود که باواعتماد داشتم، گسیل کردم وکاررا چنانکه شایسته
ود سخت استوارساختم.

زیرا خداوند برای خویشان ونوکران وویژگان ماهیچ‌پایگاهی برتر
زحق ودادننهاده است. ونیز ازخوی‌خویشاوندان وپیرامونیان شاه است که
انگیزه نیرومندی وبزرگی که دارد بزورگوئی گرائید.

پس اگرپادشاه‌نگریستن درکارایشان رافروگذاشت، هرآینه زیردستان
اوتباه شوندمگراینکه‌درمیان آن‌بزرگان کسی‌یافت‌شود که‌بررفتارپادشاهش
برود ودین خود را نگهدارد وبرعیت مهرورزد وچنین کسان اند کند.

آگاهی که از ستمگریهای ایشان‌بما رسیده بود، ما را برآن داشت که
درباره دادخواهی ازایشان گواه نخواهیم ونیزاجازه ندهیم ستمکاری یکی،
بسبب بستگی بما بی‌رسیدگی بازماند . چه حق برای توانایان و ناتوانان
ودارایان‌ونداران هردوبرابراست وهردو گروه‌را باید فراگیرد .

سوگند که دوست داشتنی‌ترین ویژگان درنزد ما [illegible]الاترین
ایشان بما، آن کسی‌است که درحق رعیت ازرفتارما پیروی [illegible]وایان
ومسکینان رحمت‌آوردوداد ایشان‌بدهد وهرکسی[illegible] کند،
بما ستم کرده است وآنکه بمالغان[illegible]وه وبر
آن شده است پیمان ماراکه نگهدار[illegible]د»

کتابهای حقوقی وروایات قضائی

از کتابهای حقوقی آن دوره غیراز اوستا و زند «ماتیکان‌هزارداتستان» یعنی گزارش هزارفتوای قضائی است. ماتیکان بمعنی شرح و فصل و گزارش است. این مجموعه قضائی دارای عده زیادی(البته نه یکهزار) دعاوی حقوقی ومرافعات وفتاوی‌آراء مهم صادرشده ازطرف دادگاهها ومراجع قضائی‌است. ازقبیل دعاوی مربوط بمالکیت ، زناشوئی ، ارث ، طلاق ، معاملات ، قتل و دزدی که‌بوسیله یکنفرحقوقدان‌مطلع جمع‌آوری ونوشته شده‌است.نویسندهٔ دانشمند وبصیر این‌مجموعه قضائی « فرخ مرد » پسربهرام است که در زمان ساسانیان می زیسته .

کتاب نامبرده ازمعتبرترین مدارك قضائی زمان ساسانی است که خوشبختانه‌قسمت‌مهم آن‌باقی‌مانده‌وحاوی بسیاری ازواژه‌های قضائی‌معمول‌و متداول زمان‌میباشد.

بعلاوه‌مقداری‌ازآراءوفتاوی۵۹تن‌حقوقدانهاوقانون شناسان‌درجه‌یك از قبیل : و هرام ، داذ فرخ، سیاوش، یوسان، وه‌آزادمردان ، داذهرمزد ، و هرامشاه،یووانیوم ، فرخ زروان، وه‌هرمزد، زاماسب، درآن‌نقل گردیده‌است .

برحسب‌پژوهشهای خاورشناس عالیمقام فقیدآرتور کریستن‌سن‌نویسندهٔ تاریخ ساسانیان، نسخه منحصربفردآن کتاب مشتمل‌بر۷٤برگ‌در کتابخانهٔ مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریاست ـ ۵۵صفحه‌آنرا با یك مقدمه ژ. مودی در سال ۱۹۰۱(چاپ عکس‌بمبئی) منتشر کرده و بارتولمه قطعاتی از آنرا بآلمانی‌ترجمه‌وبا اصل‌آن‌چاپ‌نموده‌است.

دیگر از کتابهای حقوقی مربوط بمسائل حقوقی خانوادگی مجموعهٔ حقوقی عیسوبخت مزروبخت» (رهائی یافته توسط مسیح) دانشمند مسیحی قرن هشتم میلادی میباشد.

این مجموعه [illegible] پهلوی نوشته شده ولی ترجمه سریانی آن

م بدست آمده است وعیسو بخت برای مسیحیان فارسی زبان نوشته و بامجموعهٔ حقوقی فرخ مرد مطابقت مینمایدولی تحت تأثیر دو نفوذ غیر ایرانی تدوین شده: یکی آنکه نویسنده چون مسیحی بوده تا حدودی تحت نفوذ حقوق و قوانین بیزانس قرار گرفته و دیگر اینکه چون مجموعه را برای مسیحیان ایرانی نوشته بعضی مسائل را ناچار تغییر داده تا با تعالیم مسیحیت مطابقت نماید.

کتاب دیگر نیز که از احکام قضائی دورهٔ ساسانی بحث مینماید داتستان دینیك است که حدود سال ۲۵۰ یزدگردی توسط منوچهر پسر گشن جم پسر شاپور موبد بزرگ فارس و کرمان تدوین گردیده و عبارت از ۹۲ پاسخ که وی به پرسشهای گوناگون دینی و قضائی و اخلاقی «میترو خورشید» پسر «آترومهان» ودیگر از زرتشتیان داده مانند موارد زیر:

«مرد ناخوشی که مشاعر خود را باخته نمیتواند دارائی خود را با وصیت یا بشکل دیگر بکسی انتقال دهد، در صورتی میتواند چنین کاری بکند که هنوز حافظه وهوشش سرجاباشد.

وصیت نامه انتقال دارائی که درهنگام بیهوشی و از خود بیرون رفتگی صورت گرفته باشد ، اعتباری ندارد و باین میماند که آن مرد بی‌وصیت در گذشته باشد . مالی که از روی وصیت باید بزن و دختر و پسر برسد، نخست بایداز آن دارائی وام مرددر گذشته پرداخته‌شود وباقی‌مانده‌میان آنان تقسیم گردد .

اگرمردی دارائی خود را با وصیت مخصوص بزن ودختر وپسرش انتقال نداد هریك از آنان حصهٔ مقرر خود را می‌برند، اما اگریکی از آنان از دو چشم کور باشد یا از دوپالنگ و یا از دست چلاق ، قسمت او دوبرابر از آن دارائی است که تندرست وبی عیب ونقص میبرد زیرا او ازکارعاجزاست واز پیدا کردن مئونه زندگی ناتوان . اگر مرد درگذشته از برای تقسیم اموال خویش وصیتی نکرده باشد، بزن دوبهره وبه پسرش یك‌بهره میرسد. اگراز

ر گذشته فقط دخترانی بجا مانده باشد ، بهر یك از آنان که شوی نکرده اشند، بایدازدرآمد ودارائی‌او داده شود.

یك سلسله احکام دینی و قضائی که عبارت از پرسشهای زرتشتیان مقیم ندمیباشدازدستوران وموبدان‌ساکن ایران ، درعرض‌سیصد سال‌یعنی‌ازسال ۸٤۱یزدگردی(برابر۸۸۳هـ . ق و۱٤۷۸میلادی) تا حدود سیصدسال‌بعد یعنی ۱۱٤۱ یزدگردی (برابر با۱۱۸۷هـ. ق و ۱۷۷۳ میلادی) از زمان پادشاهان گورکانی تا زمان کریمخان زند که توسط پیکهائی آن پرسش‌ها و پاسخها ازهند بایران و ازایران بهند فرستاده میشده‌است . این مجموعه دردو کتاب بنام « روایات » توسط داراب هرمزد یار گرد آوری ودر سال ۱۹۲۲ منتشر گردید.

مطالب آن کتاب، از صحیح ترین مدارك و توسط روحانیان و موبدان زرتشتی درسده‌های پس ازساسانی، سینه بسینه و دهان بدهان نگاهداری و بهمکیشان خود در هندوستان فرستاده شده است . مندرجات آن کاملا بـا نوشته‌های‌پهلوی‌موافق ویکسان‌است .

برای‌نمونه چند روایت‌آنرا در موضوع فرزند خواندگی نقل‌مینماید:

« کسی که بسن چهارده سال وسه ماه رسیده‌اگر درگذرد، باید ازبرای او ستر « فرزند خوانده» برگزینند. این ستراگربسال کوچکتر یا بزرگتر از درگذشته باشد رواست . باز در روایات آمده : کسی که فرزند ندارد و خویشان هم ندارد ، باید کسی‌را بفرزندی خود بپذیرد از کسی که‌نزدیکتر بدوست. از دو برادر که پدرومادرشان مرده کسانی‌هم ندارند ، رواست که مردبی‌فرزندی یکی ازآن‌دو برادر را بفرزندی خود برگزینند . اگرفرزند خواندهٔ کسی‌مرد ، رواست که‌به جای‌او فرزند خوانده دیگری‌پذیرفته شود. فقط دستورمیتواند با مشورت‌خویشاوندان ازبرای کسی که در گذشته‌فرزند بر گزیند. اگر کسی پسر نداشته باشد، اما دختر داشته باشد در روز واپسین

ازپل چینوت«پل‌صراط» تواند گذشتن‌ونیازمند به‌فرزند خوانده نباشد و زن او که شوی دیگر گزیند. اگرازشوی دومی پسرآورد باید اورا پسرخوانده شوهر نخستین‌خود کند. فرزندخواندگی باید ازسوی‌پدرانجام گیرد، اگر او نباشد ازسوی‌مادر،خویشان‌نمیتوانندچنین‌کاری کنند.

خلاصه آنکه قضاوت و امور دادرسی در زمان ساسانیان از اهم امور ومورد توجه خاص شاهنشاهان بوده است وقاضی باید حتماًعادل، پرهیزگار آشنا وعالم بحقوق باشد وملزم بوده است که عدالت را اجراء نمایدوچون بیشتر از قوانین قضائی در کتاب دینی ملاك عمل بوده است، از اینرو قاضی از طبقه روحانیان از بین‌موبدان وهیربدان انتخاب‌میشده ومانند یك‌حاکم شرع محاکم ودادگاههای آن‌استان‌ویا شهرستان‌رااداره میکرده. هردهکده وبلوکی امین صلحی داشته وگاهی‌امین‌صلح ده، همان«دیهگان» یا «دهبان» بوده است.

اسناد و نامه‌های تاریخی

سرهنگ جهانگیر قائم مقامی[1]
(دکتر در تاریخ)

گزارشهای

میرزا ملکم خان ناظم الملک بوزارت خارجهٔ ایران

مجموعهٔ حاضر، متضمن پنج گزارش سیاسی از میرزا ملکم خان ناظم الملك میباشد که در تاریخ بیست و هفتم ذی حجهٔ سال ۱۲۹۵ قمری هجری، هنگامی که او سفیر ایران در لندن بوده نوشته شده و در نظر داشته است، آنرا به وزارت امور خارجه ایران بفرستد[1] ولی بعللی که از چگونگی آن آگاهی نداریم آنرا به وزارت خارجه نفرستاده و در دست بازماندگان او باقی مانده است و اینک نسخهٔ اصل گزارشهای مزبور شامل ۲۹ صفحه رقعی در تصرف دانشمند محترم آقای دکتر معینیان همسر یکی از نوادگان میرزا ملکم خان میباشد[2] و معظم له آنرا باسعهٔ صدری تمام بوسیله برادر همسر خود و دوست ارجمند نگارنده سرکار سرهنگ مهندس-

---

۱ـ در پشت صفحه اول این مجموعه نوشته شده است «پاکت نهم ناظم الملک سفیر ایران مورخ ۲۷ ذی حجه ۱۲۹۵».

۲ـ مرکز اسناد دانشگاه تهران نیز از این مجموعه میکروفیلمی برای خود تهیه کرده و طی شماره ۲۸۳۴ درکتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه موجود است.

علی ملکمی برای انتشار و استفاده ، دراختیار نگارنده گذاشتند ازاین‌رومن ازآقای دکترمعینیان وهمچنین از دوست گرامی خودسرکارسرهنگ ملکمی سپاسگزارم .

و اما مخاطب این‌نامه‌ها ، بطوریکه از فحوای آنها برمی‌آید، وزیرخارجه‌وقت، میرزا حسین‌خان سپهسالار است که از سال ۱۲۹۰ هـ. ق بوزارت امور خارجهٔ‌ایران انتخاب شده [۱] وتاشوال سال ۱۲۹۷هـ . ق برآن منصب و مقام باقی بوده است.[۲]

اهمیت این چند نامه ویا گزارش، بیشتر ازاین‌نظر است که مارا به‌وضع سیاسی و اداری آن دوره آشنا میسازد. زیرا دراین نامه‌ها ازنکاتی گفتگووصحبت شده است که از غفلت و بیخبری اولیای وقت امور ایران (گزارش یکم) و تغافل‌کامل دولت در سالهائی که میرزا حسین خان سپهسالار مقام وزارت خارجه را داشته‌است (۱۲۹۰ – ۱۲۹۷هـ . ق) و همچنین از وضع سفارتهای ایران در کشورهای بیگانه (نامهٔ نمرهٔ۳) و بالاخره از بی‌توجهی‌های دستگاه وزارت‌امورخارجه نسبت به‌حفظ مدارك واسناد محرمانه وسیاسی که بدست اشخاص غیر مسئول وصلاحیتدارمی‌افتاده است (نامهٔ نمرهٔ ٤) حکایت میکند[۳] . نکته دیگری که باز از این گزارشها بدست

۱ـ ر. ك منتظم ناصری ج ۳ ص۳۳۳ وتاریخ روابط سیاسی ایران وعثمانی تألیف محمود فرهاد معتمد ص۳و٤

۲ـ منتظم ناصری ج ۳ ص ۳٦۳

۳ـ مسأله بی‌توجهی به‌اهمیت محرمانه بودن اسناد وحفظ‌آنها ظاهراً تاسال۱۳۱۸ هـ . ق نیزمشابه سایردستگاههای اداری ایران‌بوده استزیرا نخستین بار در سال۱۳۱۸ ←

می‌آید ، مطالبیست که درقسمت اخیر گزارش شمارهٔ ٤ شامل شرح ورود ملکم به کنگرهٔ برلین ذکرشده واین گزارش اولا مغایر نوشته‌های تاریخ نویسان است که میگویندایران رابه کنگرهٔسال ۱۸۷۸م‌برلین راه‌ندادند وثانیاً محتوای‌آن بیشتر به‌حماسه‌ای شبیه‌است که جنبهٔ مبالغه‌آمیز و گزافه‌گوئی آن‌آشکاراست.

قائم مقامی

است که وزارت خارجه بفکر تأسیس دفتری بنام « کابینهٔ مینستریل» می‌افتد تانوشته‌های متضمن مطالبِ محرمانه‌را در آنجا حفظ نمایند .(در.ك به نامهٔ مورخه ١٤ رجب ۱۳۱۸ شمارهٔ٤٧٨٦، برگ٣٦ درمجموعه ۱۹۹٦. Supl. Persan مجموعه اسناد میرزا ملکم‌خان درکتابخانهٔ ملی‌پاریس) .

لندن بتاریخ ۲۷ شهر ذی‌حجه ۱۲۹۵ پاکت [نهم] مشتمل [بر] ۵ نمره

نمرهٔ اول[1]

[۱] خداوند گارا از وقتیکه موکب همایون بایران مراجعت فرموده‌اند[2] تا امروز از وزارت خارجه هیچ پاکت و هیچ خبر مکتوبی نرسیده است.
مسئله افغانستان قبل از جنگ در نزد ارباب بصیرت خوب معلوم و آشکار بود. چه طور ممکن میشد که آن قسم دولت افغان بادولت انگلیس بتواند همجواری بکند و حالاهم چطور ممکن است که افغان از چنگ استیلای انگلیس خلاص بشود. درمقدمات این جنگ جمیع وزرای سابق و جمعی از معتبرین این ملك از قبیل فرمانفرما و مأمورین سابق هند براین دولت هجوم کردند که شیرعلیخان تقصیر ندارد و کمال ظلم است که انگلیس با افغان بجنگد. اعتراضات کردهٔ مخالفین و حمایت ایشان نسبت بشیرعلیخان نزدیك شد که دست و پای وزرای [۲] حالیه را درجنگ افغان بکلی به‌بندد. وزرا در مقابل این اعتراضات بتدریج تفصیل مراودات خودرا با شیرعلیخان بروز و نشر دادند و بواسطهٔ نشر این تفصیلات تقصیرات شیرعلیخان را یك بیك باین خلق حالی کردند بطوریکه حالا عموماً هواخواه این جنگ و طالب اضمحلال قدرت شیرعلیخان هستند. اگر شیرعلیخان زود طالب مصالحه شود او را در کابل مثل یکی از نوابهای هند باقی خواهند گذاشت ولیکن اگر در مخالفت خود ایستادگی نماید واینهارا مجبور بکند که پیش بروند تا بهرات خواهند رفت. البته درنظر عالی هست که دراین چندسال متصل مینوشتم که انگلیسها درمقابل بی‌اعتنائی شیرعلیخان عاجز مانده‌اند. خبط عمدهٔ بیچاره شیرعلیخان

---

۱ ــ اعدادی که بین دوقلاب [ ] نوشته شده نشان دهندهٔ آغاز هر صفحه وشمارهٔ توالی صفحات سند اصلی است.

۲ــ اشاره به سفر دوم ناصرالدین‌شاه به‌اروپاست که از سلخ ربیع‌الاول ۱۲۹۵ تا سلخ شعبان ۱۲۹۵ بطول انجامید.

ن شد که معنی آن عجز انکلیس را نفهمید چون دید هرچه میگوید وهرچه
یکند انکلیسها متحمل میشوند خیال کرد که واقعاً اینها درمقابل او عاجز
انده‌اند غافل ازاین بود که خطا یا وجهالتهای او را یك بیك دردفتر خود
ت میکنند ویك روزی می‌آیند درحضورفرنکستان حساب اورا[۳]میکشند
فتوای دفع اورا ازخلق انکلیس وفرنکستان میکیرند. اگرچه در طهران
یچکس فرصت ودماغ این را نخواهد داشت که معنی این عرض مرا ملتفت
شود ولیکن محض اینکه دردفترسفارت ووزارت ما بماند عرض میکنم که
طایا وتقصیرات وبخصوص عجائب عدم کفایت مانیز دردفاترروس وانکلیس
نطه بنقطه ثبت میشود. هیچ شکی نداشته باشید که عنقریب جمیع این
تصیرات مارا بمیان خواهند آورد وحکم آنهارا ازرأی عامه خواهند کرفت
چنانکه ازبرای عثمانی وافغان کرفتند. خواهید پرسید کدام تقصیرات؛ اگر
..ر نخواهید شد واگر بمن التفات مخصوص خواهید کرد همه را بتفصیل
ریك کتابچه جداگانه بیان خواهم کرد واگرشماهم مثل افغان و عثمانی
اشق ادارهٔ خود وطالب تملقات هستید پس ازاین اشارهٔ مختصر خود هزار
ذر میخواهم.

نمرهٔ ۴

[٤]بعد ازجنک قریمه[۱] دولت انکلیس بیطرفی‌راشیوه وپولطیك خودقرار
اده . درهرموقع حفظ صلح را برجمیع مقصودات ترجیح میداد. باقتضای
لول این پولطیك، ملت انکلیس کم کم ازخیال‌ورسوم جنک بکلی بری‌شد.
ردبیکونسفیلد که برحسب عمق خیال وقدرت عقل الان اول شخص روی
مین است دراین‌چهارسال بتدابیر دقیق وبملایمات‌حکیمانه‌غیرت وخیالات
ریهٔ‌این ملت را بحرکت آورد.تغییراتی که ازپولطیك این شخص درمزاج
ت انکلیس حاصل‌شده به‌آسانی نمیتوان بیان کرد وهمین‌قدرباید دانست

۱- منظور کریمه Crimé است .

که حالت امروزهٔ دولت انگلیس هیچ ربطی بحالت دوسال قبل ندارد. پیرارسال هیچ وزیرانگلیس جرأت نداشت که اسم جنگ را بزبان بیاورد والآن تمام ملت انگلیس بطوری مستعد جنگ ومعتقدپولطیك وزرای حالیه است[٥] که لاردبیکونسفیلد مثل یکی ازسلاطین مقتدر میتواند تمام قدرت این ملت را بهرسمتی که بخواهد حرکت بدهد. مکرر اظهار تأسف میکند که اگر ده سال جوان‌تر بودم بااین‌قدرتی که حالا بدست من افتاده است دنیا را تغییر میدادم. درهرصورت این‌حالت واین پولطیك تازهٔ دولت انگلیس در دنیا بخصوص درممالك مشرق باعث‌تغییرات کلی‌خواهدشد. پس‌ازانجام‌کارافغان، دولت انگلیس‌امورعثمانی‌را بطورمالکانه نظم‌خواهد داد وهیچ‌شکی‌نداشته باشید که مجبوراً ازروی یك طرح وسیع بکار ایران خواهد پرداخت.تااین اواخرجمعی ازعقلا براین اعتقاد بودند که هرگز روس بسمت هند حرکت نخواهد کرد. وحالا بچندین وقوعات وسندات معتبرثابت‌شده‌است که قبل از عهدنامهٔ برلین‌دولت روس ازروی‌یك طرح بزرگ‌درصدد لشکرکشی‌بسمت هند و از سه جا لشکرروس روبافغانستان درحرکت بوده است. از وقتیکه این‌طرح روس‌آشکار وثابت شده عامهٔ خلق انگلیس براین عزم هستند [٦] که هجوم‌آیندهٔ روس رادرهرجا وبهرطور که ممکن‌باشد از حالاسدنمایند. چنانکه معلوم همه کس است یکی ازاسباب بزرگ‌این‌کاربابد بحکم‌طبیعت دولت ایران باشد نمیتوان تصورکرد که بردقایق‌این مسئله دراین چندماه چه‌نوع‌مذاکرات مهم‌بمیان‌آمده‌است.چون درمراودات‌انگلیس باشیرعلیخان درمقدمات‌کار بعضی خبطها شده که حالا مایهٔ تأسف اینهاست وزرای حالیه کمال مواظبت‌را دارند که درمراودات ایران خبطی‌نشود. بعلم‌الیقین میدانم که این‌اوقات درموافقت وتقویت‌ایران از هیچ‌نوع همراهی مضایقه نخواهند داشت. هرات را مشکل می‌بینم باین زودیها بما بدهند ولیکن در عوض آن بعضی املاك دیگر وبعضی‌تلافیهای دیگرهست که خیلی‌خوب میتوانیم‌بگیریم

(٦)

عقیدهٔ بنده این است که دراینموقع بجهت ضبط مرو و استحکام عموم حدود یا جمیع‌اسباب لازمه را میتوانیم در کمال خوبی ازانگلیس بگیریم.

درنظر عالی هست که دراینجا میفرمودید لارد کرنویل ازروس بیشتراز ما میترسد[۷]آنوقت حقیقتاً آنطوربودچون مقصودملت‌انگلیس حفظ صلح بودوبس،جمیع‌وزرا میلرزیدند که مبادابرخلاف میل‌ملت درمرودات‌خارجی مایهٔ برودت وحرف منازعه بمیان بیاید. این بود که‌نه بدولت ایران ونه‌بهیچ دولت‌دیگر بهیچوجه نزدیکی‌نمیکردند.حالا بکلی برعکس‌آنست‌خود دسته کرانویل‌پیش‌ازسایرین درجنگ روس اصراردارند وبعدازاین عامهٔ‌بزرگان وخاق اینجا بجهت‌دفع روس‌ازهیچ نوع‌اقدام باکی‌نخواهند داشت. درمقابل این عزم انگلیس دولت روس هم خوب فهمیده است که بجهت دفع مخالفت انگلیس درامورمشرق بجز لشکر کشی بهند چارهٔ دیگرندارد. بنابراین‌بعد ازاین‌روس‌هم‌تمام قدرت‌خودرا صرف‌لشکر کشی‌مزبورخواهد کرد.دراین‌عزم طرفین هیچ تردیدی باقی‌نمانده واز طرفین بطوری مشغول کار هستند که میتوان گفت الان روس وانگلیس باهم درجنگ هستند. راست است‌هنوزبهم توپ‌نمیزنندولیکن‌آنچه میکنندوآنچه‌بعدازاین‌بکنند مقصود[۸] واحدشان این خواهدبود که بنیان‌هستی همدیگررا زودتر وبهترخراب بکنند .باعتقاد بنده درمیان عظمتهای‌این عداودت انگلیس و روس مامیتوانیم‌خیلی‌فایده‌های بزرگ برداریم ولیکن‌هرگاه بگوئیم مادربند فایده نیستیم ومیخواهیم‌همین طورآسوده وبیطرف بنشینیم این خیال خام حکماء دولت‌ما را بکلی منعدم خواهد کرد . درحین جنگ روس وعثمانی مابرحسب اتفاق توانستیم دریك گوشه‌فراموش وبیطرف‌بمانیم . ولیکن‌درمیان جنگ روس وانگلیس‌بیطرفی ایران بهزاردلیل ازجملهٔ محالات خواهد بود. اینفقره درنزد روس وانگلیس بطوری ثابت‌ودرنظرارباب بصیرت چنان محسوس است که درشرح نکات‌آن هیچ‌لزومی نمی‌بینم. بنابراین دولت ایران خواه ونخواه باید خود را مخلوط این جنگ معظم‌بداند و ازحالا چنان‌مقدمات فراهم‌بیاورد که درظهورجنگ

بتواند شریکی را اقلا بهمدستی دیگری رفع نماید . بنده عرض نمیکنم که دولت ایران همدستی کدام را اختیاربکند . عرض من‌این‌است[۹] که بایداز حالا بدون فوت‌یك‌دقیقه بواسطهٔ مذاکراتدولتی طرح ولوازم حرکاتآینده خود را فراهم بیاورد .

بنده‌بی‌آنکه‌برعهدهٔ اولیای‌دولت علیه بقدرذره[ای] تکلیفی واردبیاورم ازپیش‌خود محرمانه داخل بعضی مذاکرات بزرگ شدم. اقدامات‌وتحریرات بنده خیلی بیش‌از انتظارمن اثربخشید . اولا از اطلاعات وحسن نیت‌مازیاده از وصف ممنون و امیدوارشدند وثانیا از روی اعتماد باین خیال افتادند که باماداخل مذاکرات بسیارمهم بشوند . شاید درطهران‌بواسطهٔ شارژد افرخود از خیالات اینجا اشاره کرده باشند . اگرچه مشکل می‌بینم که درآنجاباین زودی صریحاً وتماماً داخل مذاکرات عمده بشوند . مذاکرات اینجا ازروی کمال محرمیت واعتماد بوده است و از برای اینکه بدانید اقدامات بندهچه معنی‌وچه‌قدری داشته همین‌قدرعرض میکنم که مذاکرات ما بدون مداخله هیچ منشی ، محرمانه‌بخط خودلوردسالسبوری‌شده است [۱۰] باعتقاد بنده‌از وقتی که ایران‌باانگلیس‌مراوده دارد تا امروز چنین مذاکرات عمده وچنین احتمال‌پیشرفت درمیان‌نبوده‌است ولیکن بهزار افسوس عرض میکنم که‌وقتی بنده غرق این مذاکرات بودم ولوردسالسبوری را باین مقام‌آورده بودم که‌از روی‌منتهای اعتناء واهمیت بخط خود بامن مکاتبه میکرد یك‌دفعه ملتفت‌شدم که دولت ایران بحدی از این عوالم خارج است که حتی درچنین ایام نیز هیچ نمیداندآیا درلندن‌سفارت‌دارد یا نه . بی‌اعتنائی وبی‌قیدی که اینروزها ازطهران بعامهٔ مصالح این صفحات بظهور رسید فوق تصورمن بود . ازتحقیق بعضی نکات ، بی‌قیدی اولیای دولت ایندفعه برمن خوب معلوم شد که از من بیعارتر واحمق‌ترآدمی در ایران نبوده است .

[۱۱] نمرهٔ ۳

ده ماههٔ مقرری این سفارت نرسیده است . یقین مستوفیهای وزارت جلیله ، سیچقان ئیل و تنکوز ئیل و بقایا و حواله قسم و آیه و همه حکمتهای وزارت اینعهد را باهم مخلوط خواهند کرد و بمن جواب خواهند گفت که اگر مقرری سفارت دو روز تاخیر بکند کرهٔ آسمان بهم نخواهد خورد. بلی کرهٔ آسمان بهم نخواهد خورد ولیکن سفارتی که درمثل لندن جائی ده ماه به نسیه کاری و وعده‌های دروغ و قرض و گدائی بگذراند چنان سفارت مایهٔ ننگ دولت و چنان دولت مایهٔ نفرت دنیا خواهد بود . شکی نیست که بندگان عالی جمیع اهتمامات را بعمل آورده‌اند ، تنخواه وصول نشده است . غرابت این معنی هرچه باشد حیرت بنده دراین نکته دیگر است که دولت علیهٔ ایران و وزارت جلیله خارجه درحفظ سفارت خود عاجز مانده‌اند و توقع دارند یك نفر مأمور که بچندین قسم صدمات پی‌درپی [۱۲] مضمحلش کرده‌اند درلندن سفارت نگاه بدارد. من مبالغی از دولت طلب بلانزاع دارم که تفصیل آنرا مکرر عرض کرده‌ام و دراین سفر همایون شاهنشاه روحی فداه هم مبالغی مخارج فوق‌العاده کرده‌ام . با وصف این اولیای دولت ما ، ده ماههٔ مقرری مرا عقب میاندازند وتعجب میکنند که چرا درمداحی فضایل ایشان بیجهت کوتاهی مینمایم . اگرازاول بمن میفرمودید مواجب نخواهیم داد تکلیف من خیلی آسان میشد اما وقتی وعده‌ها وقسمها و تلغرافهای جنابعالی را پیش خود میگذارم وضررهای گوناگون که ازتخلف آنها برمن وارد آمده است ملاحظه میکنم می‌بینم مثل این است که دولت ما خواسته است عمداً بوعده‌های دروغی سفارت خودرا سرگردان وپریشان وآلت رسوائی خود بسازد . خاطر دارم هروقت مقرری سفارت اسلامبول دیرمیکرد[۱]

---

۱ ــ اشاره به سفارت میرزاحسین خان مشیرالدوله در اسلامبول است که مدت آن از ۱۲۷۵ تا ۷ و۱۲۸٦ هـ ق بوده‌است (ر.ك منتظم ناصری ج۳ صفحات ۲٦۱ و ۳۱۱ و ۳۱۵)

بمیرزاسعیدخان‌هزار فحش می گفتید که ای‌مرد ناقابل اگرنمیتوانی مواجب سفیر رابرسانی‌چرا از منصب خوداستعفانمیکنی ودرآن ضمن مثل‌میآوردید که‌این‌مرددرمنصب خودیك کیسهٔ پولی‌پیدا کرده است وروی[۱۳]آن افتاده است وهرقدرباولگد میزنند‌او ازروی‌آن کیسهٔ منصب خود حرکت‌نمیکند. بنده همیشه شریك‌این‌ایرادبندگانعالی بوده‌ام وموافق‌سلیقهٔ‌سابق بندگانعالی خیلی‌چیزها دارم که بر کیسهٔ‌منصب بمراتب ترجیح میدهم که‌ازآنجمله‌یکی استغنای طبع من است . چنانکه الان این مواجب کثیف راکه باید از اول سال‌تاآخرسال دیگربهزارنوع‌التماس‌وتملق وتصدق ونامردی ازهمت‌ریاست شماگدائی بکنم همه را بشما پیشکش مینمایم من درخود اینقدر هنر سراغ دارم که بتوانم بدون ننگ‌این نوع مواجبها در دنیا زندگانی بکنم ولیکن حقیقتاً بسرمبارك‌جنابعالی‌بهیچوجه درقوهٔ من نیست که بتوانم بدون‌مواجب درلندن سفارت نگاه‌بدارم درحق شخص من‌هرطور حرکت بکنید هیچ‌عیب نخواهد داشت اماوالله این‌نوع‌حرکت شمانسبت باین سفارت هم ظلم‌هم گناه، هم خیانت است بدولت . اگر من درخدمات خودنسبت بشماکوتاهی کرده‌ام قطعاً ملت و پادشاه وخزانهٔ دولت بشما کم خدمتی نکرده‌اند . الان در دنیا هیچ وزیری نیست که بقدر جنابعالی[۱٤] قدرت ومال دولت رابدست خود گرفته باشد . یقیناً قادر این هستید که در لندن‌یك سفارتی نگاه بدارید . مرا با این قدرتی که دارید هرقدر که میخواهید فانی بکنید بسیار خوب ولیکن راضی نشوید که درچنین ایام‌ودرعهد وزارت شما سفارتیکه شماخود خلق کرده‌اید در نظر فرنگستان اسباب افتضاح دولت و مایهٔ ننگ ریاست بشود .

[۱۵] نمرهٔ ٤

از جمله تازگیهای بامزه یکی این است که روزنامهٔ اختر درضمن‌بعضی تحقیقات بسیار رنگین همان مضامینی که بنده از برلین محرمانه خدمت بندگانعالی تلغراف کرده بودم در کمال‌خفت چاپ و مرا تمسخر کرده‌است. از اینکه اولیای دولت عرایض و مذاکرات محرمانهٔ سفرای خود را اسباب تمسخر روزنامها میسازند خیلی خوشوقت شدم زیرا که آزادی روزنامه، اولین اسباب و ترقی ملت است و علاوه براین فایدهٔ عامه یك فایدهٔ خاصی هم برای شخص بنده دارد. من در دنیا بجهت حفظ وجود ضعیف خود هیچ‌اسبابی‌نداشته‌ام‌مگر قلم من و کموقلم من بواسطه‌عدم‌آزادی‌روزنامهای‌ما شکسته‌بودحال که‌خوداولیای دولت محرك‌این‌آزادی‌شده‌اندمثل‌این‌است که خواسته‌اند مخصوصاً یك‌التفات‌بزرگی‌درحق‌من‌مبذول‌بفرمایند. از ظهوراین التفات‌غیرمترقبه‌نهایت‌تشکررادارم. [۱٦]چندی‌قبل‌شخصی‌ازاهل‌شیراز که‌از طفولیت درهند تربیت یافته وصاحب‌اقسام کمالات و بخصوص‌منشی‌بی‌عدیلی است ویکنفر از جوانان کرد که مدتها در پاریس علم حقوق تحصیل کرده بایکی از علمای‌عرب که‌از اهل‌شام و دراینجا معلم‌زبان عربی‌است متفقاً پیش من آمدند وخواستند درلندن یك‌روزنامه فارسی برپا کنند که‌بسبك‌آزادی اینجااز اوضاع‌مشرق بحث نمایند. جمعی‌از انگلیسهای صاحب‌ذوق‌وصاحب دولت‌هم‌باایشان متفق‌بودند. اگر چه‌طرح ایشان باعتقاد بنده بهترین اسباب اصلاحات‌امور ایران بود و لیکن چون در عالم بیخبری سلیقهٔ اولیای دولت علیهٔ را منکر چنان روزنامه میدانستم تقویت نکردم و عدم تقویت من مانع پیشرفت مقصود ایشان شد. باکمال تأسف می‌بینم که در اینباب خبط بزرگی کرده‌ام حال که برخلاف گمان من از خوشبختی ایران اولیای دولت علیه محسنات آزادی روزنامه را حتی درتحریرات محرمانهٔ دولتی‌ملتفت‌ومعترف

شده‌اند بنده هم بجهت تجدید طرح این اشخاص اینجا کمال تقویت را[۱۷] خواهم کرد و انشاءالله طوری خواهم نمود که روزنامهای فارسی اینجا در پیروی اختر و در بحث امور دولتی هیچ قسم کوتاهی نکنند[۱] .

تا ظهور روزنامهٔ لندن درباب تحقیقات اخیر چند کلمه بیان لازم است. وزیر اختر باقتضای علوخیالات وهمت خود تعجب میکند که بملکم ما چرا هزار لیره مخارج دادند. اولا چنانکه بندگانعالی میدانند اینفقره دروغ است ثانیاً اگرهم اولیای دولت ما از روی یك همت محال ، هزارلیره خرج سفر داده بودند این مبلغ قابل این نیست که وزرای ما ازصرف آن بهنان ماموریت اظهار تعجب یا کسب افتخار کنند .

این مبلغ و این همت دروغی در جنب چنان مأموریت و نسبت بشأن یك دولت که میخواست بادول فرنگستان هم حقوق بشود بحدی پست و نالایق است که وزرای دولتخواه ماميبايستی محض پوشاندن فقردولت این مبلغ را بقدرقوه مخفی نگاه بدارند نه اینکه[۱۸] ازروی تعجب وبدروغی مایهٔ افتخار دولت قرار بدهند . از تفصیل مخارج سیار سفرا عرض نمیکنم ، اما اینقدر میدانم که مأموری که از طرف کشیشهای ارمنی ازاسلامبول به برلین آمده بود هشت مقابل آنچه اولیای دولت‌ما بمن کرم فرموده بودند خرج کرد . وزیراختر پس ازآنکه چنان‌همت دروغی وننگ‌آور را باولیای دولت نسبت میدهد میگوید ملکم ما مثل یك عارض بلغار وارد کنگره شد . اولا در کنگره عارض بلغار نبود. این‌لفظ بلغار را عمداً بدروغی داخل کرده است که باعتقاد خود خفت‌شأن سفیرایران‌را بهتر محسوس کند. ثانیاً جمیع دول درحضور آن‌مجلس که سلطان مطلق دنیا بود بجهت‌عرض مطلب خود آمده بودند . ثالثاً وزرای اختربايد خوب بدانند که اولیای ما در وقتی بصرافت کنگره افتادند که کنگره در برلین باز شده بود و منتهای آرزو و حرف‌ما

۱ــ محتمل است فکر انتشار روزنامه قانون از اینجا در مخیله میرزا ملکم خان راه یافته باشد .

در پاریس این بود که مارا هم‌فقط‌بقدر رومانی در کنگره راه‌بدهند. اینفقره هم‌بنظر بحدی‌محال میآمد که ما خودمان همه در میان خود از چنین توقع خودمیخندیدیم چنانکه حقیقتاًهم‌وقتی‌این توقع‌ایران را[۱۹] دربرلین‌اظهار کردم جمیع وزرای دول بطعنه وتمسخر جواب گفتند که صرب‌باصد وبیست هزار لشکر یك سال جنگید و ولایات عثمانی را مسخر کرد، رومانی شریك روس‌بود ولشکرو امپراطور روس‌رادر میدان جنگ‌نجات‌دادو آلمان‌بالشکر خود دریك ولایت عثمانی نشسته‌است قره‌داغ چندین اردوی‌عثمانی رامنهدم کردو یونانی شصت‌هزار لشکر درسرحد حاضر کرده چندین‌ولایات‌عثمانی را مغشوش و نیمه تصرف کرده است و همهٔ این ملل جزو ممالك فرنگستان هستند وهمهٔ این‌هنگامها از برای تقویت و ترضیه آنها بود دولت ایران که هیچ‌کاری نکرد و در این چندین هزار سال هرگز داخل این مجالس نبوده چه‌حق دارد که داخل‌مجلس کنگرهٔ فرنگستان بشودوانگهی‌صرب‌و رومانی ویونانی علاوه برآنچه در میدان جنگ کردند هیچ تدبیر و هیچ اجتهادی نبود که‌درعالم پولطیك هم بکار نبرده باشند. رؤسای این ملل که بخانوادهٔ سلطنت انگلیس و روس‌و آلمانیها انواع[۲۰] قرابت‌وبستگی‌را دارند پیش از وقت هزارنوع اسباب فراهم آورده بودند. صدراعظم و وزیرامور خارجه وجمیع‌سفرا و مامورین که درفرنگستان داشتند هرکدامی‌بابیست‌نفرازعقلا وصاحبمنصبان قابل همه دربرلین قبل از وقت حاضر ومشغول‌کار بودند در مقابل‌همهٔ‌اینهامنتهاقدرت وتدبیراولیای‌دولت‌ما این بود که یك‌سفیر خسته و دماغ سوخته خود را تك وتنها باپانصد امپریال آن‌هم درحالتی که یك‌ساله مواجب و مقرری او را نداده بودند و هنوز هم نداده‌اند بهزار اطمینانهای بی‌پا او را مأمور کردند که جمیع نوشتجات لازمه را بعموم وزرای بزرگ دریك شب بنویسد و باخودش باچاپاری ببرلین ببرد. این‌وکیل‌مختارایران این‌ملکم‌ما بااینهمه اسباب‌معظمه که مایهٔ‌حسد وزرای اخترشد آیا دربرلین چه‌میتوانست بکند و چه کرد. این وزرای اختروقتی بیست‌سال درتحصیل

علوم فرنگ‌جان کنند و وقتی املای اسامی وزرای کنگره را یاد گرفتندو وقتی‌تحریرات و کتابچه‌های گوناگون که بهریك از دول‌جدا[۲۱]جدانوشته شد توانستند بخوانند، آنوقت خواهند نهمید که‌ملکم ما چه کرد. چیزیکه محقق است این است که وقتی ملکم وارد برلین شد رئیس کنگره و وزرای روس و وزرای انگلیس و وزرای عامهٔ دول بطور صریح جواب گفتند که دخول ایران در کنگره اگر چه مثل صرب و رومانی باشد در هیچ صورت ممکن نخواهد بود وبعد ازچند روز و کیل‌ایران،همین‌ملکم‌ما،بااحترامات فوق‌العاده که در حق‌سفیر هیچ دولت‌واقع نشده‌بود داخل‌مجلس کنگره‌شد اگرچه‌بهانهٔ حضور بنده در کنگره گرفتن قطوربود ولیکن‌چون‌اینفقره‌مثل جمیع مسائل کنگره در خارج بواسطه تحریرات‌ومذاکرات‌محرمانهٔ گذشته بود ، دیگر بهیچوجه لازم نبود که بنده در کنگره بر سر قطور مباحثه و استدعائی بمیان بیاورم . آن چند کلمه سؤال و جوابی که در کنگره کردم محض این بود که یعنی ماهم دراین مجلس حق مذاکره‌داریم‌ودراین‌مذاکره مختصر هم بهیچوجه مثل‌مأمورین سایردول نگفتم که بجهت‌عرض‌فلان‌مطلب آمده‌ام بلکه‌باکمال‌تشخص گفتم آمده‌ام[۲۲] به‌بینم در حق‌حدود ایران‌چه کرده‌اید و چه میکنید . اگر وزرای اختر فی‌الجمله انصاف و دولتخواهی میداشتند بآسانی میفهمیدند که این قسم سؤال من از کنگره در حالتی که باشأن‌وحقوق‌مساوی‌درحلقهٔ‌وزرای‌دول‌بزرگ‌نشسته‌بودم درتاریخ‌ایران‌اعظم افتخارات‌این‌سلطنت‌خواهدبود.اگرچنانچه‌وزیراخترمیفرمایدمن‌فقط‌یك‌عارض بلغاربودم،بیسمارك که‌باستقبال‌سلاطین‌نمیرووددرحین‌مشورت کنگره‌از کرسی ریاست خود بر نمیخواست و با همهٔ صاحب منصبان تا دم در باستقبال من نمیآمد . از مآثر این سلطنت و ازوقایع وزارت آنجناب امجد درتاریخ‌دنیا فقط دو یادگار باقی خواهند ماند . یکی سفر اول همایون بفرنگستان و یکی‌دیگر دخول و کیل ایران بکنگره. جمیع آن بازیچه‌های دیگر که حالا در طهران اسباب افتخار اولیای دولت ماست کلا خواهند رفت. اماسفر

همایون و عارض بلغاری ایران در کنگره تا انقراض عالم درتاریخ مذکور خواهدبود[1] . ازمعکوسیهای امورما[۲۳] اینفقره خارج از تصور من بود که عامهٔ روزنامها و کل وزرا و عموم عقلا ، دوست ودشمن ، مرد وزن ، این‌قسم نصرت‌ایران را در کنگره‌بصد قسم‌تعجب وتحقیقات شایستهٔ تحسین وتمجید خواهند کرد و وزرای ایران علاوه براینکه‌بر این نصرت خودبقدر [ذره‌ای] عظم قرار نخواهند داد و معنی و قدرآنرا ازراه کمال دولتخواهی مایهٔ‌تمسخر خواهند ساخت ووزرای اختربرمن میخندند که بعد از کنگره چرا ازوجد رقصیده‌ام . سبب این رقص مرا جمیع وزرای فرنگستان باقسام تهنیت بمن بیان کرده‌اند ولیکن در این موقع از بندگانعالی استدعا دارم از وزرای اختر بپرسند که وقتی من در کنگرهٔ برلین میرقصیدم آنها در همانوقت و در همانشب در چه نوع جاها میرقصیدند . یك فقرهٔ دیگرعرض بکنم،دیگر مطلب تمام است . وقتی بنده بجهت دخول وکیل ایران بکنگره در پیش وزرای دول هرساعت بیك وسیلهٔ تازه اصرار می‌نمودم بمن میگفتند مقصود شما را هرچه باشد در کنگره بعمل[۲٤]میآوریم ولیکن بفلان وفلان دلیل دخول سفیر ایران بکنگره محال است . بنده بساقسام وسایل براین نکته ایستادگی واصرار می‌نمودم که قطور وسایر مطالب جای خود دارند ، اصل مقصود و عمدهٔ مطلوب بندگان اقدس همایون شاهنشاهی اروحنا فداه‌این است که دولت ایران بواسطهٔ حضور خود در کنگرهٔ فرنگستان اگر چه یك دقیقه باشد با دول فرنگستان درچنین مجمع دولتی شرف مشارکت داشته باشد . رؤسای کنگره در مشورت محرمانه خود اینطور میگفتند که دولت ایران قدر ومعنی چنین شرف را بهیچوجه نخواهد فهمید . ورود ایران در کنگره ، شرافت کنگره‌را کم خواهد کرد و شرافت کنگره برحالت اولیای دولت ایران چیزی نخواهد افزود. من در اصلاح‌این عقیده خدامیداندچه‌ها

۱ــ در یکی ازشماره های آینده مقاله‌ای دربارهٔ سفرهای ناصرالدین شاه بفرنگ خواهم نگاشت تا حقیقت درستی ونادرستی این دعوی روشن شود .

کردم و حالا می‌بینم که رؤسای کنگره* معنی‌دولتخواهی و طرز خیالات ما را چه قدر بهتر از من درك کرده بوودند .

[۲۵] نمرهٔ ۵

چهار سال‌قبل ازاین درباب تنخواهی که مرحوم معیر ببانك گذاشته‌است از بنده تحقیقی فرمودند من هم تفصیل آنرا باسواد یك وکالت‌نامه خدمت بندگانعالی فرستادم و عرض کردم اگر میخواهید تنخواه وصول بشود باید آن وکالت‌نامه را با شرایطی که شرح داده بودم امضاء نموده پیش من‌یاپیش دیگری بفرستند .

از آن تاریخ دیگر دراینباب ازطهران هیچ جواب وهیچ فرمایشی‌نمی‌رسید تا اینکه بعد از دو سال ، تلغراف فرمودند که تنخواه بانك را چه کردید خیلی تعجب نمودم زیرا که در اینباب نه دستورالعملی ونه وکالت نامه بمن رسیده بود . همین مضمون را در جواب عرض کردم از آنوقت باز تمام دو سال هیچ فرمانی در اینباب بمن نفرمودند تا اینکه اینروزها باز تلغرافی از جنابعالی زیارت شد که می‌فرمائید حکم میکنم که تنخواه معیر را از بانك بگیرید . معنی این حکم را حقیقتاً نفهمیدم . بنده که بهیچوجه وکالت نامه در دست ندارم چه طرز[۲۶] میتوانم از بانك پول بخواهم . اگر میخواهید تنخواه را بگیرم پس اول بفرمائید وراث آن مرحوم وکالت‌نامه که‌سوادآنرا فرستاده‌ام ، درپیش‌قونسول انگلیس‌امضاء بدارندوبعدپیش‌بنده بفرستید . وصول تنخواه از بانك ،کار دو روز است بشرط اینکه وکالت نامه حسابی در دست باشد . میترسم بازبسبك سابق بواسطهٔ عدم وکالت‌نامه‌مطلب معوق‌بماند وبازاز بنده مؤاخذه بفرمائید که تنخواه چه شد . مطلب‌رامفصل عرض کردم که دیگر اشتباهی باقی نماند. بدون وکالت‌نامه‌جای حرف‌نیست. با وکالت‌نامه در دو روز تنخواه وصول خواهد شد .

بارون رایتر درباب مسئله راه‌آهن پروتست سابق خود را باز اینروزها تجدید کرد . باعتقاد بنده خود انگلیسها محرك تجدید پروتست او شدندو باز باعتقاد جاهلانهٔ بنده محال میدانم که بالمآل دولت انگلیس در کار او مداخله نکند . رفع عقدهٔ این‌کار درابتدای منازعه بسیار آسان بود [۲۷] و حالا هم باز خیلی‌آسان است ولیکن چنانکه بندگانعالی هم بتجربه کامل مطلع هستند اولیای دولت ما از راه راست وسهل نفرت دارند وهمیشه لذت ریاست خود را در پیچش ودر مشکلات امور قرار میدهند .

چون‌این‌اوقات‌درروزنامه‌ها زیادمیخوانم که‌درایران راه‌آهن‌میسازندلازم میدانم دراین‌باب‌چند کلمه عرض بکنم که اولیای دولت علیه بی‌جهت‌اوقات خود رادرمذاکرات بیجا ضایع نکنند .

دردنیا هرراه‌آهن که ساخته میشود به‌پول عامهٔ خلق است . یعنی‌بجهت ساختن راه‌آهن باید اول‌از خلق ملیانها قرض کرد . بنا باین مبنای اصلی ، لازم است که قبل ازهرنوع گفتگو اول تحقیق نمائیم که‌آیا خلق‌فرنگستان بما پول خواهند داد یانه . بنده بعلم‌الیقین باولیای دولت خبرمیدهم که با این‌وضع ایران‌بهیچ شرط وبهیچ ضمانت خواه مستقیماً خواه بتوسط کمپانی یك دینار [۲۸] بدولت ما پول نخواهند داد . دولت علیه یقیناً بالقوه این استعداد رادارد که ازفرنگستان دویست کرور تومان پول بگیرد . اما چون از شرایط ومقدماتی که دراین نوع معاملات‌واجب است اصلادرملك‌وحتی‌در خیالات ماهم وجود ندارد ، باینجهت پیش از وقت میتوانیم حکم بکنیم که بااین‌وضع هرگز نه‌پول خواهیم داشت ونه راه‌آهن .

حکومت مصربمنزلهٔ یکی ازولایات ایران است وبااینکه ششصد کرور قرض دارد وپارسال نیمه‌ورشکست شد ، چند روزقبل ازاین در ظرف چند ساعت بیش ازپنجاه کرور تومان بحکومت مزبور قرض دادند والبته در نظر دارید که‌در سفراول موکب همایون[۱] کل وزرای ، با حضور تمام دستگاه

۱ــ سفراولی ناصرالدین شاه به‌اروپادرسال ۱۲۹۰ هـ ق از۲۱صفرتا۳۰ رجب بود.

سلطنت در پاریس ودرویانه[1] یك ماه شب وروز تدبیر و التماس کردند هیچ کس بهیچ شرط ده هزار تومان بما قرض نداد . سبب این فرق عظیم میان حکومت مصر ودولت ایران چیست هروقت اولیای دولت مانکات این [۲۹] فرق عجیب را فهمیدند آنوقت در ایران راه آهن که سهل است همه چیز خواهیم داشت .

از من میپرسید که سبب این فرق چیست بنده از بیست نکات آن فقط یکی راعرض میکنم . بنای این قسم معاملات واستقراضات دولتی همه جامبنی بر ناموس دولت است . دولتی که ازآئین ناموس بحدی بری باشد که اعقل وزرای آن سفرای دولت رادرنظر عامه دنیا برسرچند شاهی مقرری آنها ازاول سال تاآخرسال دردست بقالهای فرنگستان ذلیل ورسوا بگذارد کدام احمق است که باطمینان ناموس بچنان دولت یك دینارقرض بدهد . ملکم

۱ــ منظور وین Vienne است .

نمره ۲

بعد از جنگ قریم دولت انگلیس بطریقهٔ راشده پلتیک خود قرار داده

در هر موقع حفظ صلح را بر جمیع منظورات ترجیح میداد بخصوص در اوان این

پلتیک ملت انگلیس کم کم از خیال دوره جنگ بکلی بری شد

و از دیگر نسخیده در جمع حمل جنگ و قدرت عظمی آن از دل شخص بری

رفته است در این چهار سال سند پر دقیق حکایات حکما و غیرت و

خیالات حریت این ملت را بحرکت آورده تغییراتی که در پلتیک این شخص

در مزاج ملت انگلیس حاصل شده باید بعضی از آن بیان کرد همین قدر باید دانست

که حالت امروزه دولت انگلیس به هیچ وجه شباهت بحالت ده سال قبل ندارد

هر ارباب هیچ وزیر انگلیس جرأت نداشت که اسم جنگ را بزبان بیاورد

و از آن تاریخ ملت انگلیس بطوری مستعد جنگ و مشتعل پلتیک دوره دیگر است

که به ازای هر روز وقت یک دقیقه به مطالعهٔ آثار ادبی طرح داریم

حرکات بیننده خود را فراهم می‌آورد

بنده و امثال بنده و اولیای دولت علیه نقد و نظر تحقیقی دارد و پیرو ایشان

خود هم بنده و اجبار بعضی آثار بزرگ شده‌ام افراد است و تکرار است

بنده چنین پیش از مطالعهٔ آن رنجیده آزاد از اطلاعات و جستجو

زیاده از وصف ممنون و همه دوره شده‌ام و ثانیاً از روی اعتماد به این خیال

اف و نه که با و اجبار آثار بسیار مهم شده شاید در طول مطالعه

شما زود فرخود از خیالات هیچ شب روز کرده باشند اگرچه مشغول می‌شوم

و در روستای بین روزی صبری که نه تا و اجبار آثار همه شوند

به آثارات انبوه از روی کمال محبت و اعتماد برده است داور دیگر

به همه اندازه‌ست بنده چه بینی و چه قدری داشته همین قدر عرض می‌کنم

به آثار است همه روز به اطلاع شما نسخه خود در دسترس است

چندی قبل شخصی از اهالی شیراز که از طفولیت در هند تربیت یافته و صاحب قدیم
حکومت انگلیس مخصوص شما بعد یافت و بیشتر از جوانان کرده مدتی در پاریس
علم حقوق تحصیل کرده بود یکی از علمای عرب که از زمان شاه در اینجا متوطن
عربی است متفق پیش من آمدند و خواهش نمودند در لندن یک روزنامه فارسی
بر پا کنند به سبک بلندی اهالی ایران از اوضاع مشرق بحث نماید جمعی از انگلیسیهای
صاحب ذوق و صاحب دولت هم با ایشان متفق بودند اگرچه طرح ایشان بعقیده
بنده بهترین اسباب اصلاحات امور ایران بود ولیکن چون در عالم چاکری
سلیقه اولیای دولت علیه را کلاً مخالف روزنامه میدانستم تقویت نکردم و عدم
تقویت من مانع پیشرفت مقصود ایشان شد با کمال تعجب می‌بینم که در این
چندی بزرگی کرده‌ام حال که بر خلاف خیال من از خوشبختی ایران اولیای
دولت علیه تحسینات که در ادای روزنامه را حتی در تحریرات محرمانه خودشان
معترف شده‌اند بنده هم بجهة تکمیل طرح این اشخاص با کمال تقویت را

پیشینه تاریخی

سرزمین داغستان

بقلم

مجید یکتائی

پیشینه تاریخی سرزمین داغستان

بقلم

مجید یکتائی

ازدیرباز داغستان ومردم آن باایران وایرانیان پیشینه تاریخی وبستگی‌های فراوان داشته‌اند. شناسائی تاریخ داغستان ما را بگوشه هایی از تاریخ ایران در هرزمان آشنا میسازد. متأسفانه نویسندگان ومورخان پیشین ما ومردم داغستان درین باره پژوهشی نکرده و آثاری بر جا نگذاشته‌اند گاه‌در گوشه و کنار شرح رویداد های تاریخی یا جنگها نامی‌ازین سرزمین‌ومردم دلاور آن بمیان آمده است.

ازدیرباز مردمی ایرانی‌نژاد مانند: سکاها، آسها، آلانها، آتها آوارها، تاتها، تابه‌سرانها(درباره آوارها وتابه‌سرانهاباید پژوهش بیشتر شود) درین سرزمین زیسته و نگهبانان در بند و داریال بوده‌اند و مردمی دیگر مانند خزران، گرجیها، ارمنی‌ها بامردم ایران دوستی وهم‌بستگی دیرین تاریخی‌داشته‌اند طی‌سه‌هزارسال‌تاریخ دراین سرزمین‌مانند سرزمینهای دیگرفلات‌رویدادهای تاریخی بسیار رخ داده ومردم قفقاز گاه باایرانیان در زیر یك پرچم زیست کرده‌اندو گاه‌جنگ وجدالی‌پیش‌آمده وبیشتراوقات خود نگهبانان‌مرزهای شمال غربی‌ایران دربرابر هجوم قبایل مهاجم بوده‌اند.

دراوستا ازمردمی بنام خویئون نام برده شده وآنانرا ازمردم تورانــی دانسته است . دریشتها [۱] از **ارجاسب خیون** نام برده شده است . نام‌این‌مردم دریادگارزریران‌نیزدیده میشودودرنوشته‌های‌پهلوی خیون‌آمده وبسرزمین آنها خیون وبپادشاه‌آنان خیونشاه گفته‌اند . برخی از مورخان خیونها را **هونها** دانسته‌اند و اما این همان قبایل‌اند کـه در سدهٔ چهارم میلادی بـا **شاپور بزرگ** (شاپوردویم‌ساسانی) کشمکش داشته‌اند. **آمیانوس‌مارسلینوس**[۲] که درسدهٔ چهارم میلادی میزیست از پادشاه خیونیست[۳] بنام گرومباتس [٤] نام میبرد که درسرزمین داغستان‌فرمانروایی‌داشته وباشاپوربزرگ‌درجنگها همراه بود (بنقل ازتاریخ ساسانیان کریستن‌سن دانمارکی) .

پس ازاین‌تازمان نادرشاه ازفرمانروایان محلی مانند دیگرشاهان‌مرزی ومحلی نقاط ایران بنامهای **شروانشاه** ، **لبان‌شاه** ، **فیلان شاه** ، **تابه‌سران شاه** ومانندآن چون گیلانشاه و کرمانشاه و کوشانشاه نام برده میشود و گـاه از نام دربندهایی که از زمان **کوروش کبیر** در کوهستانهای‌قفقازبرای‌جلوگیری ازهجوم‌قبایل‌ساخته‌شده‌است‌نام برده‌شده‌چنانکه **ابن‌خردادبه** مینویسد: «اما دربندها اینهادژهایی است در کوهستان برای نگهبانی راهها وشماره اینها سیصدوشصت‌دژاست‌ازآنهاست:دربندشروان،دربند سریردار ، دربندلبان‌شاه، دربند فیلانشاه،[٥] دربند طبرسرانشاه ، دربندلازکه (از گیها) دربند بارکه ، دربندآلان که‌قلعه اسفندیار درآنجااست.»[٦]

درمیان‌دربندها دو دربندبزرگ وبنام بوده یکی دربند که ازآن‌زمانی

---

۱ ـ وسپ یشت‌کرده ۷ بند ۳

2— Ammianus Marcellinus

3— Xionitae

4— Grumbates

٥ ـ سرزمینی در آران و داغستان بنام فیلان بوده و از سده ششم تـا دهم میلادی فرمانروای آنجا را فیلانشاه گفته‌اند .

٦ ـ المسالك صفحه ۱۳۸ چاپ لیدن سال ۱۸۸۹ میلادی. دژاسفندیار یا دربند آلان غربی ترین دربند ها نزدیك سوچی کنونی است .

خزران نگهبانی میکرده‌اند و هنوز استحکامات و قلعه آن برجاست، که جداگانه دربارهٔ آن خواهم نگاشت، واکنون در داغستان کنونی و کنار دریای مازندران قرار دارد. دربند مهم دیگر دربند داریال در شمال قفقاز بوده است که نگهبانان آن آسها که ازاقوام ایرانی هستند، بودند که زبان آنان نیز از گروه زبانهای ایرانی است که مقاله‌ای دربارهٔ آنان درمجلهٔ بررسیهای تاریخی[۷] نگاشتم، آثاردیگری از استحکامات دربندو قلعه‌هایی اززمان ساسانیان در آنسرزمین هنوز برجاست.

در کتابهای تاریخ و جغرافیای دوران اسلامی از طوایفی در داغستان نام برده شده واز سرزمینهایی بنام آذان وازیك کشورجداگانه نام برده نشده است. میدانیم که اسلام ازسال ٦٤٢ میلادی درداغستان راه یافته‌است. دربرخی از کتابها داغستان را ولایت سریردار[۸] نوشته‌اند ابوسعید عبدالحی پورضحاك پور محمود گردیزی مینویسد:

«اماولایت سریر، ازخزر تاآنجادوازده فرسنگ است. اول اندرصحرا»
«رودوپس کوهی بلندپیش آیدورودی وسه‌روزبرودتابه‌قلعه‌ملك برسد»
«واین قلعه برسر کوهی است چهارفرسنگ اندرچهارفرسنگ وديوارا و»
«ازسنگ ومرآن ملك را دوتخت است. یکی زرین ودیگرسیمین.»
«برتخت زرین اونشیند و سیمین ندیمان او. بیشتر از اهل آن قلعه»
«ترساانذ وباقی اهل مملکت اوکافرند و این مملکت را بیست‌هزار»
«قبیله و مذهب است و ایشانرا دیه‌ها و ضیاع است و ایشان شیر»
«پرستند وچون یکی ازایشان بمیرد اورا برجنازه نهند و بمیدانی»
«برند وسه‌روزآنجابگذارند وهم برآن جنازه نهاده پس روزسه‌دیگر»
«بیایند سلاحها پوشیده از جوشن و زره وسلاحهای دیگر برداشته»

۷ ــ زیر عنوان یك طایفه آریائی بنام آسها یا ایرونیها در دامنه کوههای قفقاز در شماره ۲ و ۳ سال چهارم مجله بررسیهای تاریخی.

۸ ــ سریر نام ولایتی است که غارکیخسرو آنجاست و بعربی اورنگ و تخت را گویند «برهان قاطع».

«بر گوشه میدان بایستند و نیزه‌ها راست کروند (کنند) و تیر بر کمان»
«نهند و شمشیرها بکشند و بر آن مرده حمله آرند اما طعن نکنند»
«وچنین گویند که سبب این آن بود که مردی از ایشان بمرد و او»
«را در گور کردند وچون روز سه دیگر بود از گور برآمد وچون از»
«وی پرسیدند گفت جان ازمن غائب شده بود شما مرا بگور کردید.»
« پس جان اندر گوربنزدیك من باز آمد. برخاستم و بیرون آمدم .»
«اکنون چون کسی از ایشان بمیرد او راسه روز بگور نکنند. پس او را»
« به نیزه، تیروشمشیر ترسانند اگر زنده باشد خود برخیزد و اگر نباشد»
«بگور کنند او را واین رسم بمانده است وملك ایشان را آواز (گمان»
«دارم در نسخه خطی خطا رفته است وباید این آواز همسان آوار»
«باشد) خوانند و برسریر ولایتی است که آنرا جندان گویند (در»
«برخی نسخه‌ها این نام خندان ودر برخی خیزان هم آمده است) و»
«این مردم جندان سه دین دارند. چون روز آدینه باشد بمسلمانان»
«بمسجد آدینه آیندو نماز آدینه بکنند وباز گردندوچون شب شنبه»
«باشد اندر کلیسا آیند وبا ترسایان برسم ایشان پرستش کنندو کسی»
« از ایشان پرسد که چرا چنین کنند گویند این هرسه فریق مخالف»
«یکدیگرند و هر کس همی گوید حق بدست من است. پس ما باهر»
«سه فریق موافقت می کنیم مگر حق را اندرآن یابیم. و بده فرسنگی»
«سریر درختی است که هیچ برندارد وهر چهارشنبه مردمان این شهر»
«بیایند واز هرمیوه بیارند وبرآن درخت بیاویزند پس اورا سجده»
«کنند وآنجا قربانها کنند.»

«..... ازسریر بیرون برود سه روز اندر کوهها و مرغزارها»
«همی رود با الان رسد و ملك الان ترسا است و همه اهل مملکت»
« او کافراند بت پرستند و از سرحد او ده روز برود میان درختان»
«وجویها و جایهای خرم تا به قلعه‌ای رسد که اورا باب الان گویند»

«و او برسر کوهی نهاده است و زیر این کوه راه راست و همه گرد»
«برگرد او کوههای بلند است و هزارمرد است که به‌نیابت این قلعه
«را پاس دارند شب وروز برطریق نیابت.» [۹]

نام‌سریر نامی است که درزمان‌اسلامی‌به‌داغستان یابخشی‌از آن‌نهاده شده نکته دیگرآنکه به‌بسیاری اززبانهای داغستانی [۱۰] به‌ایران «تاج» گفته‌اند.

در بارهٔ وجه تسمیه سریر درداغستان هنوز شایع است که چون تازیان بایران رخنه کردند برخی ازشاهزادگان ساسانی ازراه کوههای کردستان واران به داغستان پناه بردند وبرخی ازآنها مدتی درآنجا حکومت کردند شاهزادگان ساسانی که بهمراه خود گنجینه‌هایی بردند از جمله یك تخت زرین شاهی بود ازینرو نام‌آندیاررا سریردار یاصاحب‌السریر گفته‌اند حمزه اصفهانی درسنی ملوك الارض والانبیاء و مسعودی درمروج‌الذهب‌این‌عقیده را تأیید میکنند ونام‌ایرانرا تاج گفته‌اند که تاج درآنجا مانده . گمان میبرند گنجینه های گرانبها ازآن دوران هنوز در کوه‌های داغستان نهفته باشد .

آوارها را نیز گمان میبرند مردم آواره‌ای بودند که در پایان دوران ساسانی ازایران تا دارگی بآن دیار رفته‌اند وازینرو بآنهاآواره وبپادشاهی آنان سریر گویند .

درتاریخ‌داغستان درباره پیشینه سریر چنین آمده :

سریر بخشی‌ازسرزمین کوهستانی داغستان وبویژه ازسرزمین‌آواراست وبواسطه‌بسیاری‌آوارها این سرزمین را آوارنیز گویند زاخارمیتلی درسدهٔ

---

۹ — زین‌الاخبار گردیزی با مقدمه و تصحیح دوست ارجمندم آقای عبدالحی حبیبی از روی دونسخه خطی پیدا شده درکمبریج و اکسفورد انگلستان از انتشارات بنیاد فرهنگ . تهران ۳۴۷ صفحه ۲۷۸ و ۲۷۹ (توضیحات میان ابرو از نگارنده است)

۱۰ — بزبانهای آوار ، دارگا ، تابه‌سران، لزگی، قمقی، لاکی، زاخور ، آغول و غیره .

ششم میلادی ضمن رویدادنامه‌ها آنرابنام بت دادو Bat - Dadu آورده‌است. مؤلف رویدادنامه اهالی بت دادو را مردمی می‌نامد که در نواحی کوهستانی مسکن داشتند. بت دادو با نام دیدوی‌ها بی‌شباهت نیست. نام دیدوی در مآخذ ونوشته‌های باستانی بسیار آمده است درمآخذ گرجی چنین آمده که دیدوی‌ها درسدهٔ پنجم میلادی بهمراهی لاکها ودوردزوکها ازفرمانروایی گرجستان پیروی میکردند. تازیان این بخش کوهستانی سرزمین داغستان را سریر نامیدند.

«درمآخذ باستانی داغستان هرگز نام سریر براین سرزمین»
«نهاده نشده است. آنها این سرزمین را بنام آوار می‌شناسند. واما»
«نام سریردرنوشته‌های ایرانی‌واسلامی آمده است. نویسندگان»
«اسلامی بخش کوهستانی داغستان را «صاحب السریر» نامیده‌اند.»
«این نام باداستان تخت طلائی آخرین فرمانروایان ساسانی مربوط»
«است‌برخی گمان برده‌اند سریرهمان گرجی«میتی‌ئولتی»Mitiouleti»
«یعنی «سرزمین کوهستانی» یا «سرزمین کوه‌نشینان» باشد. این نام»
«ازکلمه سریر(تخت) عربی پدید نیامده‌بلکه از کلمه‌پارسی (سر)»
«یعنی (کوه) آمده است چنانکه ازبرهان قاطع نقل شد که سریر»
«نام ولایت‌وفارسی‌است وسریر بمعنی تخت وچهارپایه عربی است.»

«ابتدا سریر سرزمین‌آوارها بود. درسدهٔ دهم میلادی حدود»
«سریروسعت‌یافت. حدود شرقی‌آن به دوفرسنگی‌سمندر[11] پایتخت»
«پیشین سرزمین‌خزران رسید و گاه تا کرانه‌های دریای خزرامتداد»
«یافت. ابن‌خلکان نوشته: «دریای خزر ازمغرب به اران وحدود»

۱۱ ـ نام پایتخت دیرین خزران را سمندر نوشته اند وپس از آن اتیل بوده ؟ سمندر درده کیلومتری محچ قلعه پایتخت امروز ومرکز داغستان است وخرابه‌های آنرا درست نیافته‌اند و شهر دیگر آنان را بلنجر کنارسولا بلنجر دانند.

«سریروسرزمین خزران وبخشی ازبیابان غزان امتداد دارد». سریر»
«ازشمال وشمال غرب باآلان[12] وخزران هم‌مرز بود. گمان می‌رود»
«رود سولاك مرز میان سریر وخزر بسوده است . طبق مآخذ قدیم»
«فرمانروایان سریردر کوهستان وفرمانروایان‌سرزمین‌خزردرجلگه»
«سکنی داشتند. »

«بنا به مآخذ نویسندگان دوران اسلامی پایتخت سریر شهر»
«خمرج بود (شاید حمرج باشد) گمان می‌رود این نـام شهر خنزه»
«(شاید خنزخ ویا هونزه یاخونزاق) مقرفرمانروایان آوار باشد که
به‌غلط» «خمرج آمده است . »

نوشتهٔ‌تاریخ گردیزی مارابه‌وجود قبایل‌ودین‌های مختلف‌دراین‌سرزمین رهنمون میشود ولی معلومست که‌آنچه‌نوشته‌شده ازمسموعات‌یانوشته کسانی بوده‌است کـه از دور مطالبی درباره این سرزمین شنیده‌اند مقصود از دین ترسا نیز امکان دارد دین مهری بوده باشد چون درکاوشهای داغستان‌آثـار بسیار ازآتشکده ومهرابه‌ها پیداشده است دربرخی‌از کتابها ازمردمی دراین سرزمین یادکرده‌اند بنام تابه‌سران یاتبرسران یاطبرسران.

نخستین‌بار درنوشته‌های ارمنی سدهٔ چهارم میلادی ازتابه‌سران یادشده است. در نوشته‌های ارمنی جز از خبر مربوط به‌دسته های سپاهی تاواسپور Tavaspor از « مجموع سپاهیان تـاواسپوران Tavasporan» یادنشده است . موسی خورنی نیز در نوشته‌های خود از«مردم تاپاتاران Tapataran » سخن رانده است .

تـا به‌سران سرزمینی است در شمال غربی دربند در حوضه‌رودروبس Roubas مردم این سرزمین نژادهای گوناگون دارند .گرچه بیشتر از این

۱۲ ــ نام آلان ها یا آلبان ها پس از اسلام آران شده است آلبانی یا آلبانیا سرزمینهای شمالی لبان و دریای مازندران و رودکر (درگرجستان) بوده و از شمال آلبانیا با سرزمین سکاها همسایه بوده است .

اهالی را مردم محل تشکیل میدادند* که آنان را تابه‌سرانی می‌نامیدند.

بعدها دسته‌های دیگری از ایرانیان و سپس ازتازیان برخی از نواحی مسکونی‌این‌سرزمین‌را دراختیارخودداشتندودرآنجاسکونت‌اختیار کردند.

فرمانروای این سرزمین راتابه‌سران شاه می‌نامیدند. سرزمین تابه‌سران پیش ازدیگر سرزمینهای همجوار دستخوش‌تاخت وتازشده‌است. این‌سرزمین درست درنزدیکی دربند واقع‌است.تابه‌سران سرزمینی پرجمعیت وثروتمند بود که استحکامات بسیار داشت . از قدیمی‌ترین دژهای این سرزمین دروك Darvak یرسی Iersi ، دیووك Diuvek مراغه وغیره‌را بایدنام‌برد[۱۳] نگهبانان تابه‌سران به‌سبب‌نزدیکی به‌دربند بیشترزیرنفوذ سیاسی فرمانروایان ایرانی دربندبوده‌اند. درزمان فرمانروائی ساسانیان واحدهائی ازجنگجویان تابه‌سران مأمور نگهبانی دژ دربند و دروازه آن بودند و بدین طریق درزمره نیروهای دولتی درآمده بودند . درآنجا انوشیروان قلعه‌های بسیار ساخت ومردمی‌را مأمور نگهبانی آنها نمود مانند دربند سغد یادربند سغدبیل که مردمی ازسغدوخوارزم برای نگهبانی‌آن گماشت.

درفاصله سده‌های‌پنجم‌تادهم میلادی اقوام وقبایل‌آلبانیا پراکنده‌بودند وگاه درداغستان ودربند خانهائی‌حکومتهای کوچك‌خانخانی‌داشته وهریك بسرزمینی کوچك فرمانروایی داشته‌اند مانند : دوبند ، لکز ، تابه‌سران ، سریر، زره‌گران، هیدك، گومیك (دولت هونها) وغیره اما بیشتر ازحکومت

---

۱۳ ــ پاره‌ای از آنچه‌گفته شد از کتاب :

Dagestana, t. 1 Moskva, 1967.
Osmanov, A.R. Shikhsaidov: Istoriia
R.G. Marshaev, A.S. Omarov, M.-3.0.
Gadziev, V.G. Kotovich, V.M. Kotovich.
D.M. Ataev, V.G. Gadziev, M.G.

گرفته شده و از نظر تاریخی شایسته پژوهش بیشتر است بویژه درباره نامهای آنهاکه باید نامهای پیشین را بدرستی پیدا کرد .

مرکزی ایران اطاعت داشته و نگهبانان مرزهای شمالی ودژها و دربندها بودند.

درطول چند هزار سال تاریخ ایران سرزمین قفقاز وداغستان بیشتر از سوی شمال موردتهدیدوتازش قبایل سفیدپوست بوده است که درجلگه‌های روسیه پراکنده بوده‌اند. مغولان نیز از راه جنوب به‌قفقاز هجوم برده‌ند و گاه ترکان عثمانی ازمغرب بقفقاز تاخته‌اند.

چنانکه خواهیم گفت آوارها بزرگترین مردم این سرزمین هستند در آغاز پیدایش اسلام در قفقاز روی نارضایی ازحکومت عباسیان بویژه پس از دشمنی آنها با برمکیان در سدهٔ هشتم میلادی بدولت عباسیان تاخته و تا تبریز پیش رفتند اما چگونگی این تازش وبازگشت آنان روشن نیست .

داغستان امروز

سرزمین داغستان [۱٤] امروز سرزمینی است کوهستانی دارای آب و هوایی خوش که از دریای سیاه بخارآب می گیرد ودارای باغستانهای سیب و زردآلو و گلابی و موستان‌است ازشمال به‌جمهوری خودمختار چی‌چین‌هاو اینگوشها که مسلمان هستند وازشرق بدریای مازندران و ازغرب به‌سرزمین آسها و گرجستان و ازجنوب به‌آران (آذربایجان شوروی) محدود است بلندترین قله کوه‌های قفقاز در داغستان شاه داغ است که در بخش لزگی- نشین واقع شده است.رودسولاك (سولاق) از دامنه‌های جنوب غربی کوه‌های قفقاز سرچشمه گرفته و سوی دریای مازندران میآید واز بستری کوهستانی از کوه های پشت دربند بدریا می‌ریزد . سرچشمه قوی سو [۱۵] بنام قوی -

۱٤ ـ نام داغستان از سده ششم هجری جلوتر دیده نمی‌شود و نامی است متاخر در زمان صفوی در فرمانها وکتابها بیشتر دیده میشود این نام از دو کلمه داغ و استان درست شده اگر داغ ترکی باشد بمعنی کوه است و استان از پسوندهای اتصاف به‌کثرت است .

۱۵ ـ قوی سوبه زبان قمقی یعنی رودخانه .
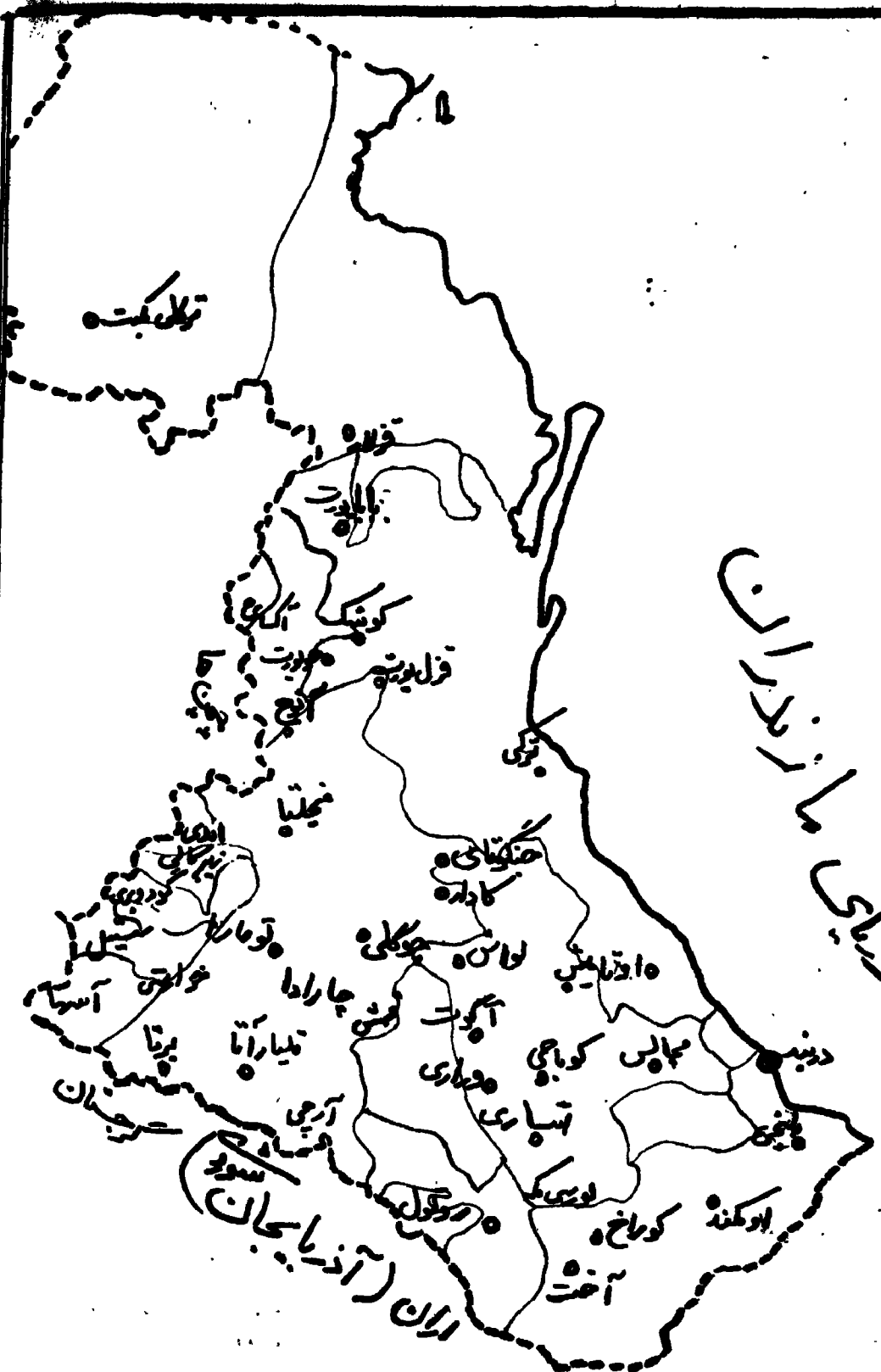
نقشه تاریخی داغستان وسرزمین قبایل آن

(۱۰۱)

سوی آوار مرکز سران آوار وخونزاق است شاخه‌های دیگـر رود سولاق قوی‌سوی غازی قمق وقره‌قوی‌سو است که به قوی‌سوی آوار ریخته وآنهابه قوی‌سوی اندی پیوسته رود پرآب سولاك را تشکیل میدهند . بیشتر اقوام داغستان در ده‌ها و شهرهایی در کناره‌های این رود بسرمیبرند .

اقوام‌و زبانهای گوناگون درداغستان دیده‌میشود که آشنائی باآنان کار دشواری‌است.محمدکاظم‌نویسندهٔ تاریخ‌نادری‌وعالم‌آرای‌نادری ونادرنامه که حوادث جنگها ولشکرکشی‌های‌نادررانوشته وشرح یاغیگریهای‌برخی‌اقوام داغستان را نگاشته و از همراهان ابراهیم‌خان برادر نادرشاه بود داغستانیها را لزگی وکافر دانسته است : در صورتیکه لزگی‌ها یکی ازقبایل داغستان هستند .

اکنون داغستان یك جمهوری خود مختار از کشورهای اتحاد شوروی است که مساحت آن ۵۶۷۰۰۰ کیلومتر مربع است و دارای یك میلیون‌ونیم جمعیت است که گذشته از قبایل مختلف گروهی از روسها نیز درشمار آنها هستند . . . .

نام پایتخت داغستان محاج قاله [۱۶] است که دویست هزار جمعیت دارد و بندری استدرکنار دریای مازندران این شهردرمحلی است که پیش‌ازآن قلعه‌ای بنام انجیل قلعه[۱۷] بوده نام پیشین مرکز داغستان تیمورخسان شوره بوده که اکنون‌آنجا نیز بنام بویناسك[۱۸] معروفست . شهرهای مهم‌داغستان

۱۶ ــ محاج یا محچ یا مخاچ نام یکی از سران انقلاب بوده که در جنك جهانی گشته شده‌و قاله همان قلعه است که بزبان‌های محلی گویند نام روسی این بندر پیش ازین پرت پطروسك بوده است .

۱۷ ــ به انجیل قلعه بزبان‌های داغستانی انجی‌قاله‌گفته‌اند . می‌دانیم انجیل بفارسی بمعنی بشارت است و هنوز در ایران و اطراف شهر تهران ده‌هایی بنام انجیل‌آباد ، انجیل‌آوند ، انجیل قلعه هست .

۱۸ ــ Boynask بویناق هم‌گویند نام یکی از سران انقلاب بوده و طالب‌اف در باغی در همین شهر بزبان فارسی روزنامه منتشر میکرد .

نمای قسمتی از کوهستان داغستان (عکس از نگارنده)

(۱۲)

دربند ، هیزبارباش شهر کاسبیك (کازبك) وشمخال است که درراه‌محج قلعه به دربند کنار دریا واقعست .

مردم و قبایل داغستان ـ مردم داغستان بیشترسفیدرو ودارای موهـای خرمائی‌مانند گرجی‌ها هستندودختران خوشرو دارند مردم داغستان‌بترتیب جمعیت عبارتنداز:

۱ـ آوارها
۲ـ دار گاها[۱۹]
۳ـ لز گی‌ها
٤ـ قمق‌ها
٥ـ لاك‌ها
٦ـ تابه‌سران‌ها
۷ـ تات‌ها

جزروسها که درشهرها پرا کنده‌اند یاچر کسها که درشمال قفقازهستند وزبان ویژه‌ای‌دارند اقوام‌دیگر کوچك وپرا کنده‌دراین سرزمین‌بسیاراست. اما دربارهٔ آوارها که مهمترین مردم داغستان هستند ونفوس آنهادرداغستان درحدود چهارصد وپنجاه هزار است‌جداگانه سخن خواهیم گفت.

در گذشته دار گاها فرمانروایی کوچکی داشته‌انـد بنام شاندان کـه فرمانده خویش‌را شاه می‌نامیدند ونخست تابع سریربوده‌اند.

شماره‌دار گاها یکصدوشصت هزاربوده دین آنهـا اسلام و سنی‌شافعی هستندوزبانشان‌ازشاخه‌زبانهای‌قفقاز شرقی‌است. لز گی‌هابازمانده‌ماسا گت‌ها هستند. و اکنون مسلمان شافعی هستند ونفوس آنهادرحدود یکصدوپنجاه هزارودرآران‌نیزچندین‌هزارهستندمر کزآنها کوه‌های‌آختی‌وقاسم کنت‌است.

قمق‌ها وقبچاق‌ها بازمانده خزران میباشند. خزران‌در گذشته در شمال

---

۱۹ ـ بروسی دارگین‌ها .

دریای مازندران حکومت خاقانات خزر (یاخاقانات کوچك) راتشکیل‌دادند واز آن‌پس پراکنده گشتند خزران مردمی کوچ‌نشین بودند ونخستین آگهی‌های ماوربارهٔ آنان درسدهٔ پنجم میلادی‌است و پس از آن در دوران انوشیروان می‌بینیم انوشیروان دادگر دررفتارنامه‌خود هنگامیکه‌درقفقاز برای‌سرکشی به‌دیوار دربند رفته‌ازخزران نام‌برده است ازینرومعلوم‌میشود حکومت آنها درسده ششم میلادی وجود داشته خزران‌راآکاتسیرهانیز گفته‌اند ومورخان بیزانس دشتهای شمال‌داغستان راسرزمین خزران نامیده‌اند ودر جنگهای ایران وروم گاه حکومت بیزانس از آنان سربازاجیر گرفته‌است . خزران بیشتر یهودی‌بوده وباشتباه آنان راترك دانسته‌اند اززبان خزران جز چند کلمه‌و نام‌چیزی‌باقی‌نمانده **گریگوریف** و **بارتلد** روسی و **وامبری** مجارستانی زبان خزران رااز گروه زبانهای ترکی دانسته‌اند اما **اصطخری** زبان آنها رابزبان‌بلغار نزدیك‌دانسته‌و **محمود کاشغری** زبان آنهارانزدیك‌بزبان‌پچنگ‌ها دانسته. پس از روآوردن اسلام و مغول به‌قفقاز خزران در کناره‌های ولگا روبه‌بالارفتند ودرسال ۹۶۵ میلادی‌حکومت خزران بوسیله روسهای تزاری برافتادوبرخی‌ازبازماندگان آنان‌در کوهستانهای قفقازبرجاماندند. میدانیم خزران دودسته بودند خزران سفید وخزران سیاه که‌آثار هردو دسته برجا مانده‌است دین خزران درگذشته ، مهری ، مسیحی ، یهودی بوده واثرهائی در دین یهود برجا گذاشته‌اند مسعودی مینویسد: « قوم خزر بر کیش یهودی‌اند»[۲۰] بارهاآوارهاباخزران درگیری‌پیدا کرده و از درجنگ وستیز درآمده وآنها رااز داغستان رانده‌اند.

ازقمق‌ها آنانکه اسلام‌آورده‌اند غازی قمق‌نامیده و آنها که اسلام نیاورده‌اندکافر قمق گفته‌اند یاکاپرقمق که اکنون بدین‌نام دهی نیز هست . زبان قمق‌ها از گروه زبانهای ترکی‌است. باید گفت پژوهشی دربارهٔ خزران

۲۰ ــ مروج‌الذهب جلد ۱ در ذکر جبل قبخ

وباقیمانده‌های آنها هنوز ناچیز وناقص است‌وشایسته است بی‌طرفانه دربارهٔ آنان پژوهش‌شود.

تابه‌سران هایاتابرسران[۲۱] بیشتر در سر زمینی کوهستانی نزدیك دربند هستند و نفوس آنها در حدود پنجاه هزار میباشند تابه‌سرانها در زمان ساسانیان دریك‌قلعه ازاستحکامات قفقاز از قلعه‌های ساسانی‌نگهبانی داشته‌اندو غاری قمق محلی است که در گذشته پایتخت شمخال بوده است .

۲۱ ــ با یکی دوتن از تصحیح‌کنندگان شاهنامه فردوسی وابسته به‌انستیتوی خاورشناسی درین‌باره صحبت‌میکردم عقیده‌داشتند اینهاهمان‌طبرستانی‌ها هستند وشاید مردم طبرستان مازندران از آنجا به مازندران رفته باشند و زادگاه اولیه طبرستانی‌ها در قفقاز بوده باشد و دلایلی از گفته‌های فردوسی می‌آورند که زال برای یافتن کاووس کی به البرز کوه می‌رود و چون پادشاه کیانی درکوه البرز گرفتار دیو سپید بود . بیژن برای رفتن‌به ارمانیان گرگین را راهنما برده است بویژه آنکه نام قله بلند قفقاز البروز است ونام‌گرگین‌گرجی است درصورتیکه‌اگرالبرز درمازندران بوده سرراه بوده وبلدی چون‌گرگین نمیخواسته .

قدامة بن جعفر از دژی درکوهستان قفقازنام می‌برد بنام «طبرسران شاه» الخراج صفحه ۲٦۰ چاپ لیدن ۱۸۸۹ م . **ابن‌خردادبه** دروصف دژهای قفقاز از « طبرسران شاه » نام میبرد المسالك صفحه ۱۲۳ چاپ لیدن ۱۸۸۹ م و **ابوالحسن مسعودی** زیر عنوان «جبل‌القبخ» بجای «طبرسران» طبرستان نوشته است مروج‌الذهب جلد ۱ صفحه ۷٦ چاپ قاهره ۱۳۱۰ق. و جای دیگر .

ابوالحسن مسعودی زیر عنوان جبل‌القبخ بجای «طبرسران شاه» طبرستان گفته است مروج‌الذهب جلد۱ صفحه۱۵۲ چاپ قاهره ۱۳۱۰ هـ ق . **یاقوت حموی** نام این دژ را «طبرستران» نوشته معجم‌البلدان جلد ۳ صفحه ۵۰۷ چاپ افست تهران در معجم‌البلدان یاقوت زیر نام مازندران آمده وافزوده که مردم طبرستان سرزمین خود را به این نام می‌خوانند ولی معنی آن دانسته نشد . جلد سوم صفحه ۵۰۲ چاپ افست تهران درناسخ‌التواریخ نیز طبرسران و طبراسانی آمده است .

تاتها از نژادهای ایرانی هستند وزبانشان زبان فارسی است که کمی لهجه داشته وبرخی واژه‌هـای‌زبانهای دیگر راگرفته‌اند من در دربندبیکی دوتا از خانواده‌های تات‌ها رفتم تا با زبان آنها بهتر آشنایی پیداکنم تاتها بیشتر در شهر دربند هستند و دین آنها یهودی است و بـآنها یهودیهای کوهستان گفته‌اند .

دین تات‌های‌آذربایجان شوروی (آران) اسلام است و شیعی هستند . داغستانیها عقیده دارند تاتها در زمان ساسانیان وسیله نوشیروان دادگر به قفقاز کوچ داده شده‌اند .

دین مردم داغستـان بیشتر اسلام شافعی ، شیعی ، گاه یهود و اقلیتی ارمنی است .

زبانهای داغستان .

در داغستان باندازه‌ای زبانهای مختلف هست که گاه در یك دهستان‌هر چند ده زبانی‌دارند ودریك ده‌هرچندخانواده زبانی ویژه که زبان‌یکدیگر را نمی‌فهمند . امروز زبان روسی یك زبان همگانی شده است .

بنا بر پژوهش انستیتوی زبان و ادبیات داغستان وابسته بفرهنگستان علوم سی ودو زبان مختلف در داغستان‌شناخته‌اند که هریك دارای گویشهای بسیار است که آنها نیز برای یکدیگر قابل فهم نیست چنانکه زبان‌آوارها دارای ده گویش و ٨٤ زیر گویش است و زبان دارگاها سی گویش دارد در میان زبانهای داغستان هشت زبان خط دارد بدین ترتیب :

۱ - زبان آوار
۲ - زبان دارگا

۳ - زبان لزگی

٤ - زبان لاکی

٥ - زبان قمقی

٦ - زبان تابه‌سرانی (تبرسران)

۷ - زبان تاتی

از این زبانها زبان تاتی فارسی وزبان قمقی ترکی است اما زبانهای دیگر را درشمار زبانهای قفقاز می آورند .

بیشتر این زبانها دارای ادبیات بوده ونویسندگان وشاعرانی دارند و برخی از آنها دارای موسیقی دلنشینی هستند که از مقامات و دستگاههای موسیقی ایرانی نیز متأثر است. باین زبانها روزنامه‌نیز هست و دررادیونیز به شش زبان سخن گفته میشود که یکی ازآنها زبان تاتی‌است.

مثلا بزبان لاکی شعرهای رودکی ، نظامی ، خاقانی ، خیام ، سعدی ، حافظ ، ترجمه شده است‌مترجمان این‌شعرها یکی حسین‌زاده (حسینایوف) آباچرا اززبان فارسی شعرها را به لاکی ترجمه کرده ودیگری دوست من عیسی عبدالله‌یف ترانه‌های خیام را اززبانهای‌دیگر بزبان‌لاکی بشعرسروده است . آوازهای‌لاکی نیز زیر تأثیرآوازهای‌آذربایجانی از مقامات ایرانی متأثر است .

نویسنده بزرگ داغستانی افندی کاپیف است که به روسی نیز آثاری دارد و از مردم‌لاك بوده وازآوارها احمدخان ابوبکر نویسنده معروفی‌است. و از شاعران در میان آوارها محمود چنکا دگامزات (حمزه) و از قمق ها ییرچی‌قزاق وازلزگی‌ها سلیمان‌استالیسکی ویتیم‌امین وحسن‌القدری که‌شاعر

اخیر بعربی نیز شعر سروده و از لزگی‌ها **محمدکاظم** و از دارگا **باتران** و **سقرقربان** و ازلاکها **کورگلی محمدابری** و **صوفی** را میتوان نام برد.

گفتگو در بارۀ قبایل ومردم داغستان وشهر دربند را به مقالۀ دیگری موکول می‌نمائیم.

آیین نامهٔ نظامی

قواعد مشق و حرکات پیاده نظام

دولت علیه ایران در سال ۱۲۶۸

بقلم :

سروان مجید وهرام

آئین‌نامهٔ نظامی

قواعد مشق و حرکات پیاده نظام

دولت علیه ایران در سال ۱۲۶۸

بقلم

سروان مجید وهرام

پس از آنکه کتاب «مشق سرباز» در شمارهٔ ششم سال پنجم مجلهٔ بررسیهای تاریخی معرفی گردید آقای **محمدعلی طاهری** آئین‌نامهٔ دیگری که مربوط بحرکات پیاده نظام میباشد ضمن یادداشتی برای نگارنده فرستادند و چنین نوشته‌اند :

« . . . . چون معرفی آئین‌نامه‌ها برای تدوین تاریخ کامل ارتش ایران ضرورت دارد بهمین جهت یکجلد آئین‌نامه که در کتابخانهٔ خود موجود داشتم به پیوست ارسال میدارد تا در صورتیکه مقتضی بدانند بچاپ آن اقدام فرمایند ..... »

اینك ضمن سپاسگزاری از ایشان بمعرفی آئین‌نامهٔ مزبور می‌پردازیم .

این آئین‌نامه در رمضان ۱۲٦۸ هجری قمری چـاپ و منتشر شده است عنوان آنرا درصفحه اول اینطور نوشته‌اند «کلیه قواعد ازبرای مشق وحرکات پیاده نظام دولت علیه‌ایران » در زیرعنوان آرم شیروخورشید گراور گردیده شیر بدون شمشیر، دروسط دایره‌ای مزین به‌برگ زیتون،روی زمین نشسته وخورشید در پشت آن قرار گرفته است . و یك تاج در بالای دایره مشاهده میشود . در زیرآرم‌مزبور عبارت « حسب‌الحکم سرکار اعلیحضرت‌قدرقدرت شاهنشاه جمجاه عالمیان پناه‌السلطان ناصرالدین شاه غازی‌الازال ایام دولته وشوکته‌منصورفیشهررمضان‌المبارك‌سنهٔ۱۲٦۸» نوشته شده (شکل ۱) تاریخ مزبور نشان میدهد که‌آئین‌نامه۸ ماه‌پس ازقتل میرزاتقی‌خان امیر کبیرچاپ شده‌است‌ومشخص‌نیست که‌مقدمات تدوین‌آن‌درزمان صدارت امیر کبیرانجام گرفته و یا اینکه کلیه اقدامات مربوط به‌زمان صدارت میرزا آقاخان‌نوری میباشد ، با توجه به اینکه در زمان صدارت‌میرزا تقی خان، وزارت لشکر با میرزاآقاخان نوری بوده است بعید نیست که هر دو در تدوین آن‌دخالت داشته‌اند .

این آئین‌نامه در اصل دارای پنج باب میباشد و کتاب حاضر فقط باب اول آن است، که درقطع نیم‌برگی با خطی خوش وخوانا در ۵۲ صفحه‌چاپ شده است .

مطالب آن واضح و خالی از ابهام میباشد وتعلیم به سربازان جدید را که عبارت از حرکات مختلف پیاده بـدون تفنگ با تفنگ و شمشیر، طرز نگهداری پرچم را درسان ورژه با تصاویر مختلف به نحوی شایسته مجسم نموده است، تصاویر مزبور دارای البسه مختلفی‌میباشند ودراینجا سعی شده تصاویری که برای‌ارائه، گراور و چاپ میشوند به‌نحوی انتخاب گردد که از تکرار تصاویری که دارای لباس یك شکل هستند خودداری گردد .

باب‌اول این آئین نامه دارای ۱۵۲ قاعده است که ۱۷ قاعدهٔ آن مربوط

به‌وظایف‌فرماندهان، افسران ودرجه‌داران‌میباشد وبقیه‌قواعد مربوط به‌تعلیم سربازان‌جدید است که در چهارفصل بشرح زیربیان گردیده است .

فصل اول: دربیان تعلیم سربازهای بی‌تفنگ است ومشتمل است‌برچهار درس : درس‌اول-«دربیان‌حالت نظامی سربازیست » شکل ۲و۳ در این درس نکاتی راکه سرباز میبایست در حالت خبردار رعایت کند دره قاعده‌شرح میدهد . در ملاحظات این درس علت اجرای فرامین را برای سربازان شرح داده مثلا مینویسد : « سر ، راست بی‌زحمت ، بجهت اینکه اگر با زحمت سرراست گیرند خستگی سر، سرایت بهمه اعضای‌بدن کرده حرکات راموافق قاعده بعمل نخواهند آورد . »

درس دوم – از قاعده ۲٤ تا ۲۷ « در باب گرد است» در این درس‌حالات وحرکات براست راست وبه چپ‌چپ را شرح میدهد .

درس سوم - دربیان « آهسته مرش » است (قدم آهسته) شکل ٤ در این درس اصولیکه سربازمیبایستی هنگام قدم آهسته مراعات کند ، مانند طرز نگهداشتن سر - تنه و حرکات پاها و غیره ذکر شده است .

درس چهارم - « درخصوص پاهای مختلف است» در این درس‌فرمانهائی راکه هنگام حرکت ممکن است به‌سربازان داده شود شرح داده شده‌است .

فصل دوم : « درتعلیم سرباز با تفنگ است » اول، حرکات مختلف مشق تفنگ را مانند بدوش فنگ (شکل ٥و٦) بپافنگ ، به پیش فنگ(شکل۷) بازوفنگ (شکل ۸) نیزه پیش (شکل ۹) بغل فنگ (شکل ۱۰) سرنگون- فنگ (شکل ۱۱) .

دوم حالات متوالی پرکردن تفنگ و تیراندازی را مینویسد در این فصل اصطلاحاتی مانند پرکن فنگ ، بگیرشنگ ، بدرشنگ ، جاش ، فشنگ فنگ ، سمبه کش ، بزن ، سمبه‌جا ، حاضر-

فنگ ، نیزه فنگ ، بالافنگ ، نماز فنگ ، چخماق کش ، نیزه‌جا ، در راه‌ـ فنگ ، درجا فنگ ، بازدید فنگ ، پهلو فنگ ، چاتمه فنگ ، بس ، ذکـر شده است که اکثراین اصطلاحات امروزه در ارتش‌شاهنشاهی‌ایران معمول و متداول نیست .

فصل سوم: «دربیان تعلیم‌و کیلان‌وسرجوخگان است» شکل۱۲ باتوجه به‌این فصل که مختص درجه‌داران میباشد مشخص میگردد که آموزش‌حین خدمت در آنموقع نیز مورد توجه بوده است .

فصل‌چهارم : « در بیان مشق بیدق وشمشیر صاحب‌منصبان» (شکلهای‌ـ ۱۳ الی ۲۱) میباشد که فرامین مربوط بحرکات شمشیر و نگاهداری پرچم بطور تفصیل نوشته شده است .

در گراورهای این‌فصل لباس افسران ولباس‌پرچمداران‌نشان‌داده میشود ونیزشیری که روی‌پرچم‌نقش گردیده ایستاده است وشمشیری هم‌بدست‌دارد (عکس ۱۴ و ۱۶) ولی شیری که در صفحه اول آئین‌نامه نشان داده شده (شکل ۱) بدون‌شمشیرونشسته است واین اختلاف مشخص میکند که هریك ازاین دوتصویر درموارد جداگانه‌ای بکار میرفته‌اند

قواعد کلیه

از برای مشق و حرکات پیادهٔ نظام دولت علیهٔ ایران

ایام دولته وشوکته منصور فی شهر رمضان المبارک
۱۲۶۹

حسب الحکم سرکار اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه جمجاه
عالمیان پناه السلطان ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه

شکل ۳

شکل ۲

شکل ٤

شکل ٥

شکل ٦

شکل ۷

شکل ۸

حرکت اول
حرکت دوم
حرکت سیم

شکل ۱۱

شکل ۱۲

شکل ۱۳

شکل ۱٤

شکل ۱۵

شکل ١٦
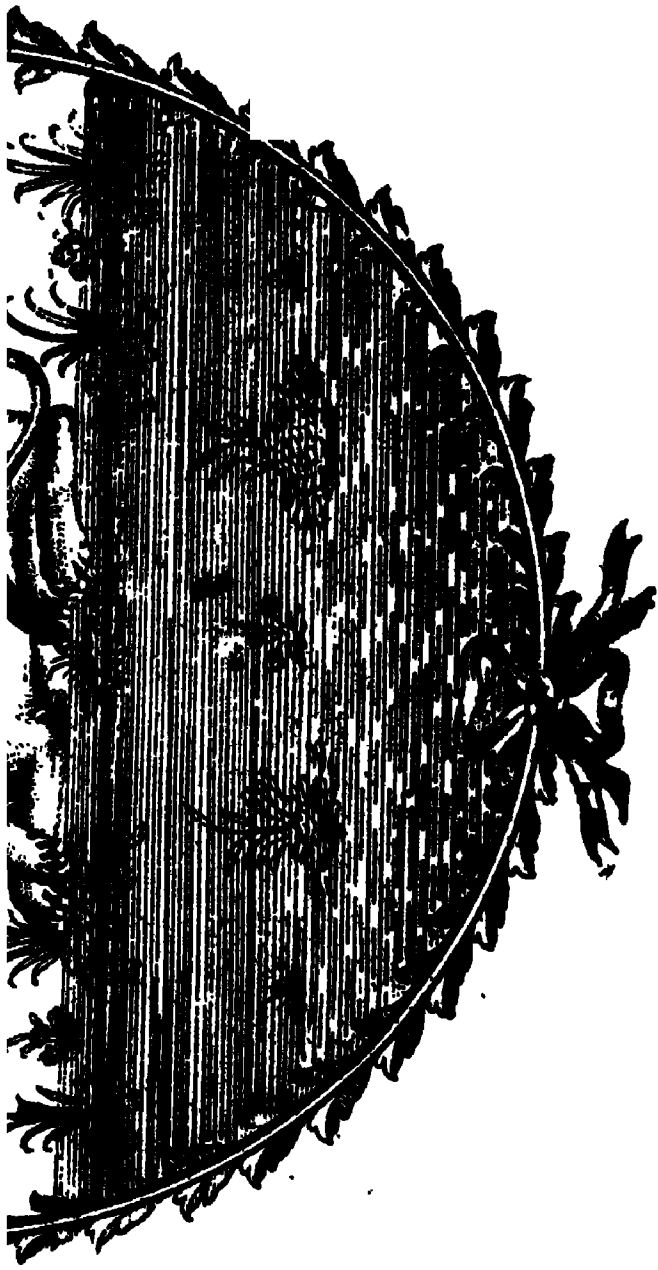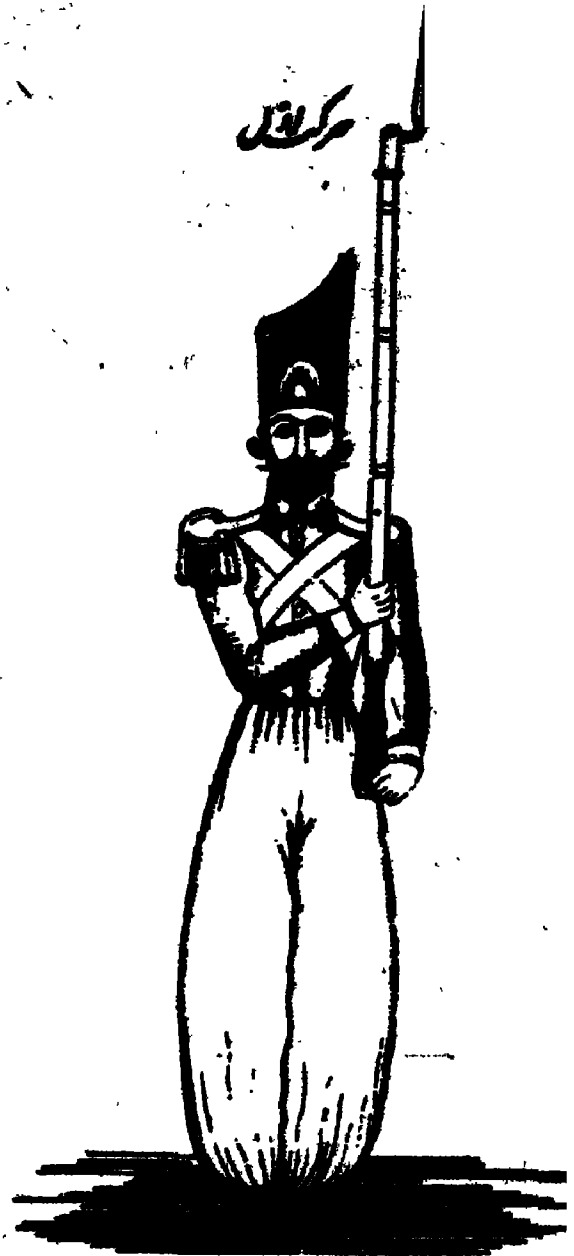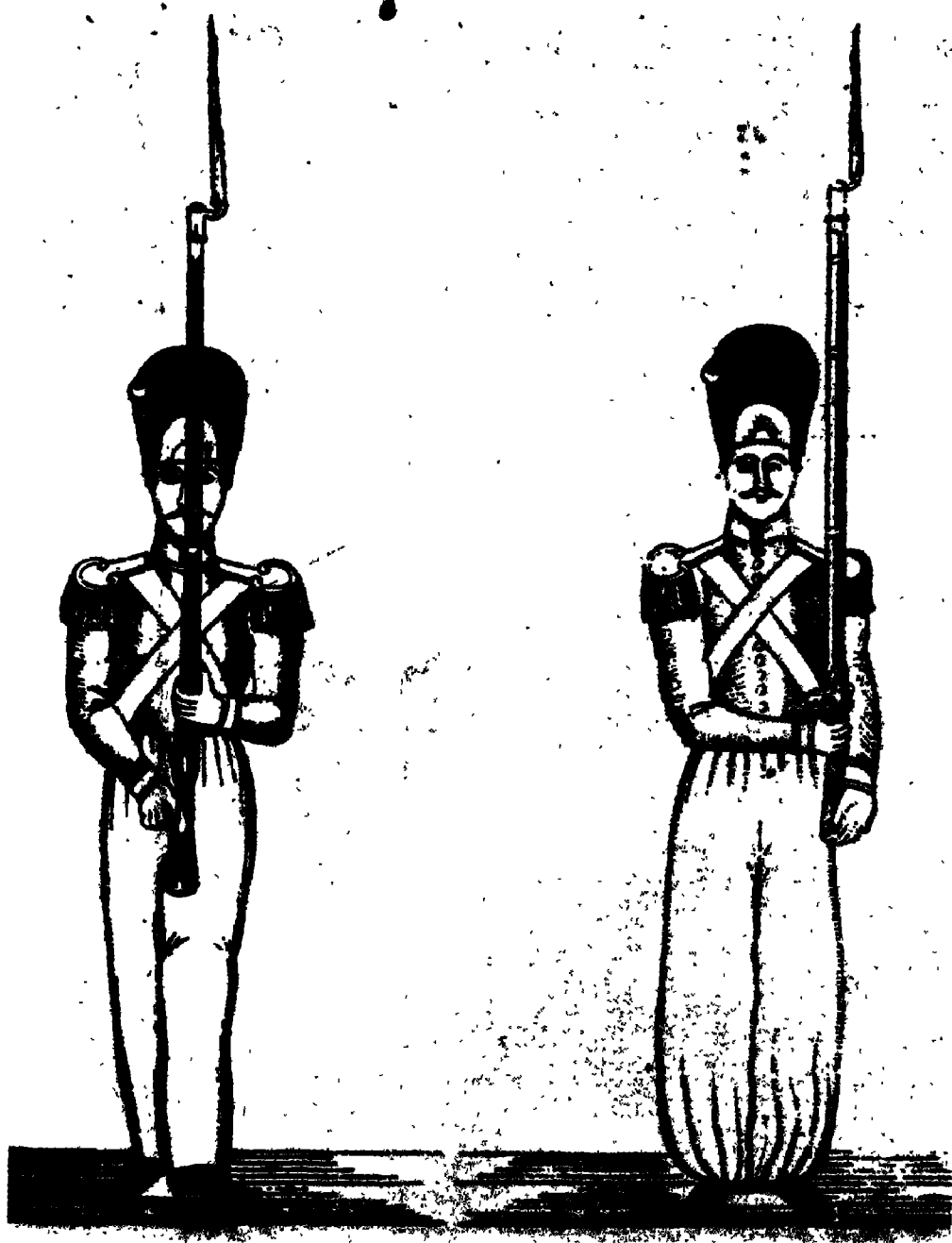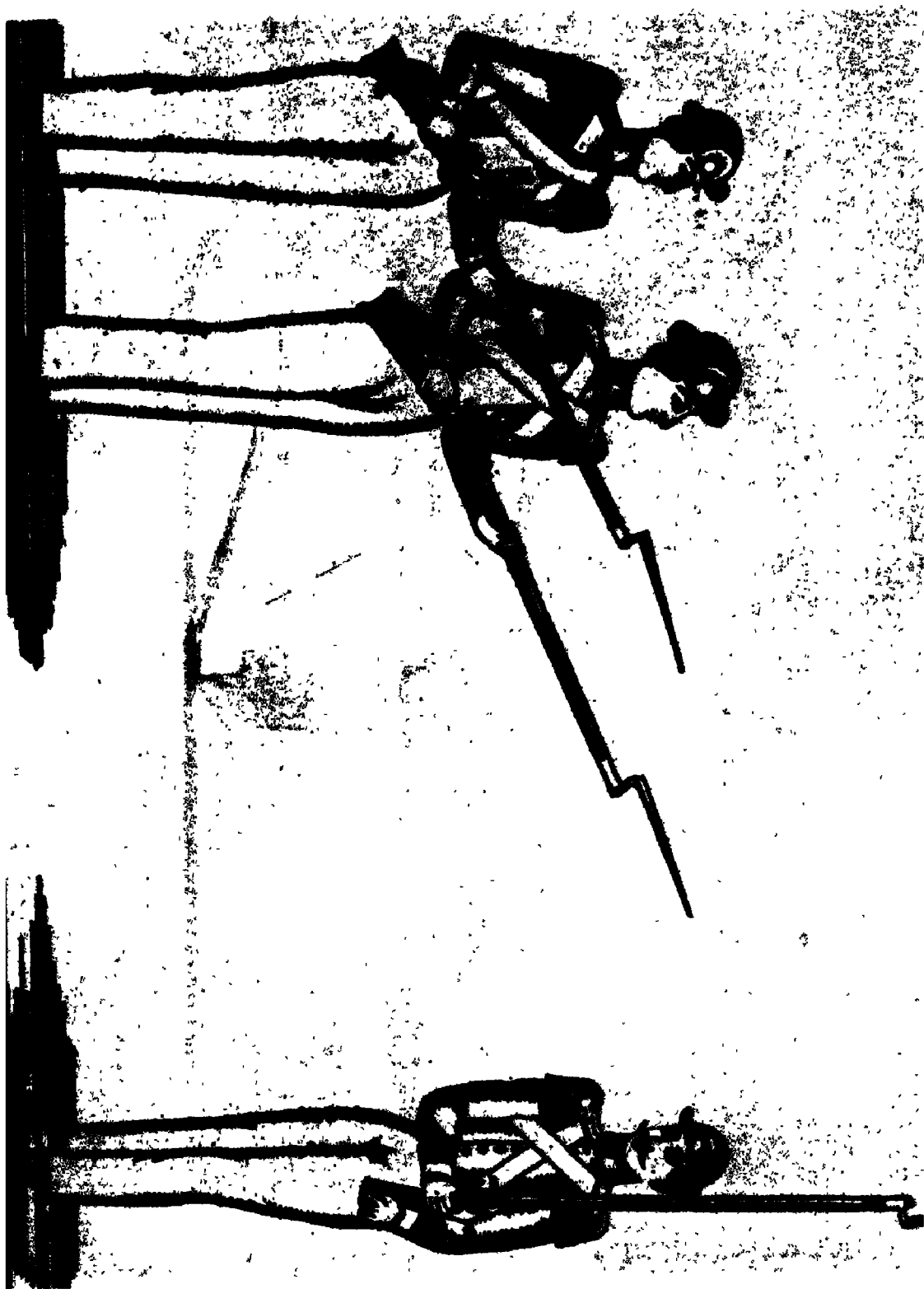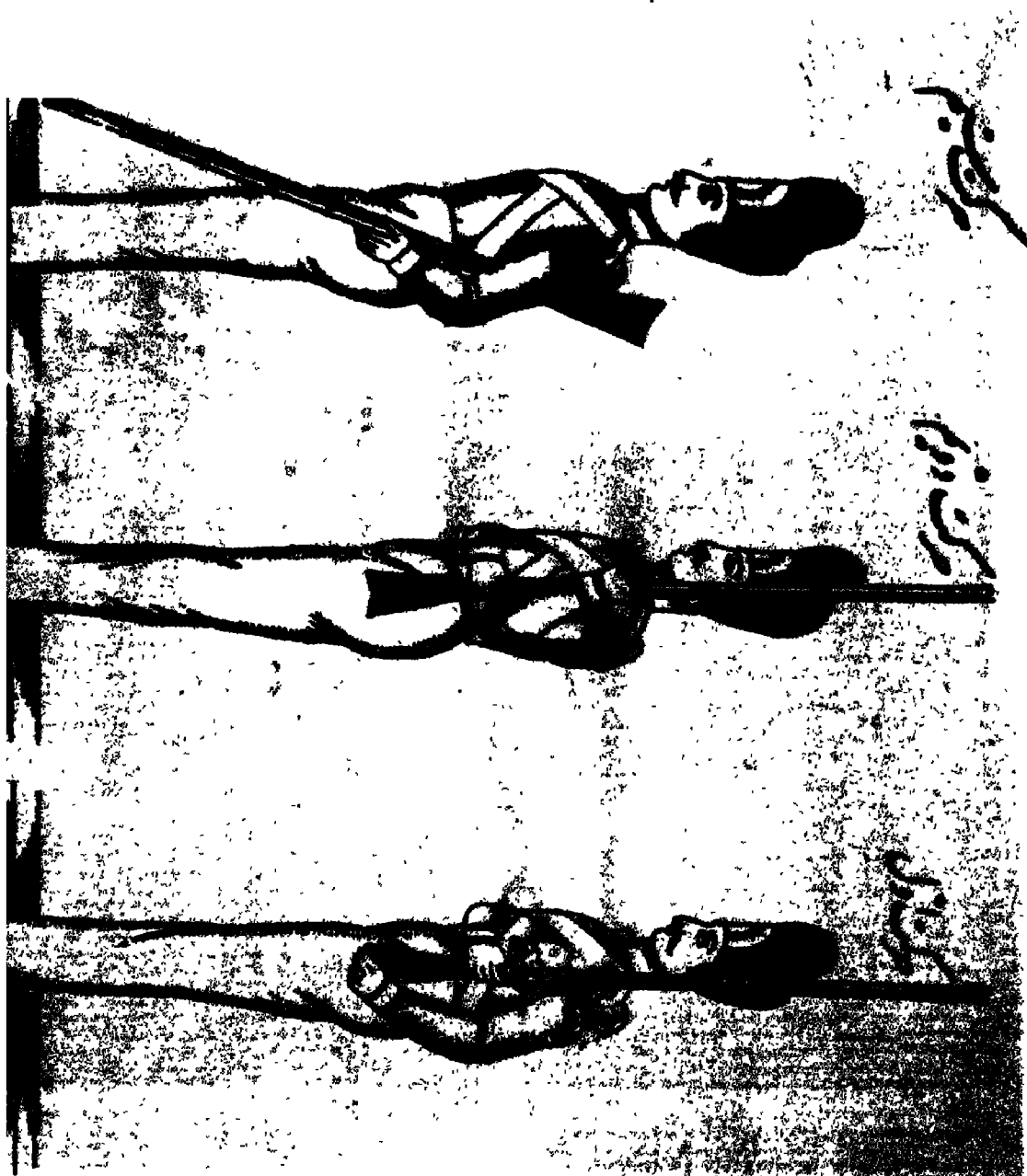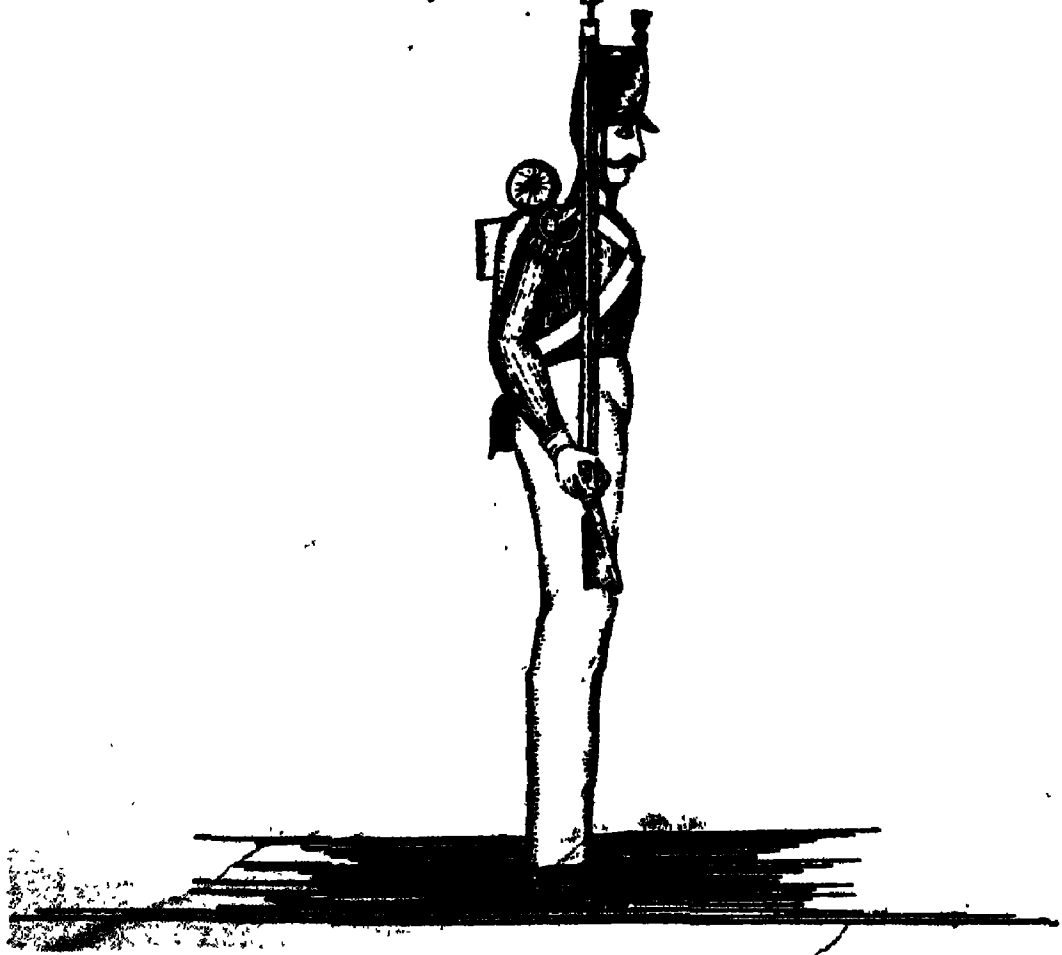
شکل ۱۷

شکل ۱۸

شکل ۱۹

شکل ۲۰

شکل ۲۱

پیام مجله

مجله بررسیهای تاریخی مقالات و نوشته های تحقیقی و مستدل تاریخی مربوط به ایران را که

مستند به مدارک باشد، با امتنان و سپاسگزاری از همکاری نویسندگان محترم می پذیرد

مسئولیت مندرجات و مطالب مقالات مجله با نویسندگان مقالات است

چون مطالب مقالات عقاید شخصی نویسندگان است مجله بررسیهای تاریخی در قبال

عقاید نویسندگان مسئولیتی نخواهد داشت

مقالاتی که به دفتر مجله می رسد مسترد نمی شود

مجله در چاپ و یا رد مقالاتی که به دفتر مجله میرسد آزاد است

در ترتیب تقدم و تأخر مقالات جز رعایت وضع مجله و تشکیلات چاپی نظر دیگری ملحوظ نیست

مجله
بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ یحیی شهیدی

مدیر داخلی : سروان مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی ــ نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
بخش تحقیقات تاریخی

جای اداره : تهران ــ میدان ارگ
نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »
تلفن ۲۲۴۲۲

بهای هرشمارهٔ مجله	برای نظامیان و دانشجویان	۳۰ ریال
	برای غیر نظامیان	۶۰ ریال
بهای اشتراک سالانه ۶ شماره در ایران	برای نظامیان و دانشجویان	۱۸۰ ریال
	برای غیر نظامیان	۳۶۰ ریال

بهای اشتراک در خارج از کشور : سالیانه ۶ دلار

برای اشتراک : وجه اشتراک را به‌حساب ۷۱۴ بانک مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراک مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت ورسید را با نشانی کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی: کتابفروشیهای ، طهوری ــ شعبات امیر کبیر ــ نیل
وسایر کتابفروشی های معتبر

چاپخانه ارتش شاهنشاهی

Barrasihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET AÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

بررسیهای تاریخی

بفرمان
مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

در این شماره

صفحه	عنوان مقاله	نویسنده ـ مترجم
۱ — ۲۰	رودخانهٔ ارس و رویدادهای تاریخی اطراف آن	رحیم هویدا
۲۱ — ۵۴	تاریخچهٔ جنگ مرو (بقیه از شمارهٔ پیش)	سرهنگ یحیی شهیدی
۵۵—۶۸	باغ تخت، قلعه مربوط باوایل دورهٔ قاجاریه	الله‌قلی اسلامی
۶۹ —۱۰۴	تصرف بصره بدست ایرانیان درزمان شهریاری زند (بقیه از شمارهٔ پیش)	سروان محمد کشمیری
۱۰۵—۱۴۰	روابط ایران وهلند درزمان صفویه	خانبابا بیانی
۱۴۱—۱۶۴	روابط ایران با کشور اتیوپی (پیش از اسلام)	علاءالدین آذری
۱۶۵—۱۸۴	چند فرمان تاریخی	محمدعلی کریم‌زادهٔ تبریزی
۱۸۵—۱۹۶	چند نامه از سلطان احمدشاه قاجار بمیرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا	محمد گلبن
۱۹۷—۲۰۲	کتابخانه درایران قدیم	ابراهیم دهگان
۲۰۳—۲۳۴	اسنادی از مجموعهٔ میرزا ملکم خان (ناظم الدوله)	سرهنگ جهانگیر قائم‌مقامی
۲۳۵—۲۴۰	فرمانی از مظفرالدین شاه دربارهٔ ترویج و تسهیل فروش کرامانی	علی‌اصغر شریف
۲۴۱—۲۷۶	کمانداری و تیراندازی درادبیات فارسی	ابوالقاسم جنتی عطائی
۲۷۷—۳۰۰	پژوهشی در زمینه روابط ایران با بیگانگان در سدهٔ ۱۲ هجری	مهدی روشن‌ضمیر

بخش دوم

[illegible]

رودخانه ارس

و

رویدادهای تاریخی

اطراف آن

بقلم

رحیم هویدا

« دکتر در جغرافیا »

رودخانه ارس

و

رویدادهای تاریخی اطراف آن

بقلم

رحیم هویدا

(دکتر در جغرافیا)

مقدمه ـ رودخانه ارس که اینك بهمت و تدبیر والای شاهنشاه آریامهر آبهای جوشان وخروشان آن که هزاران سال بهدر میرفت باایجاد سد عظیم ارس مهار میشود تا سواحل زرخیز خودراآبیاری و کمك شایانی به اقتصاد مردم و آبادانی ایران عزیزنماید مرز بین خاك شاهنشاهی ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی است [1] و بدین جهت دارای کیفیت بخصوصی بوده برای ما اهمیت تاریخی، سیاسی و اقتصادی دارد وشناختن هرچه بیشتر این رودخانه تاریخی برای ما ضروری است زیرا کمتر رودخانه‌ای در کشورما

۱ـ قبل از عقد عهدنامهٔ گلستان و ترکمنچای (پنجم شعبان ۱۲۴۳ ه.ق) ارس در خاك شاهنشاهی ایران جاری بود .

شاهد وناظر حوادث تاریخی بیشماری این چنین درقرب و جوار خود بوده است که شناشمه‌ای ازآنرا دراینجا توضیح میدهیم .

این رودخانه بطول ۹۵۰ کیلومتر با ۱۰۰/۲۲۰ کیلومتر مربع آبریز یکی از دوزه[۲] آب منطقه آذربایجان شرقی است که آبهای مناطق قابل ملاحظه‌ای را ازماکو تامغان وحدودتازه کند (که درآنجا ارس قوسی زده وبخاك شوروی وارد میشود) درخود گردآوری می کند وبدریای مازندران میریزد .

رودخانه‌ارس ازدوشاخه مجزی‌تشکیل میشود. یکی‌ازآنها ازارتفاعات ترکیه موسوم به مین‌گول‌داغ یا بین‌گول‌داغ (هزار برکه) بارتفاع ۳۱۵۲ متردرجنوب ارضروم نزدیك سرچشمه‌فرات سرچشمه می گیرد وابتدابطرف شمالغربی و بعداً به طرف شمالشرقی متوجه میشود واز جنوب و مشرق و شمالشرق کوهی بنام پالان توکن داغی بارتفاع ۳۱۳۵ متر که در جنوب ارضروم واقعست میگذرد و پس از گذشتن ازمشرق حسن‌قلعه بطرف مشرق متوجه میگردد واز جنوب ارتفاعات قارص وشمال کوههای آرارات بزرگ باجذب شاخه‌های متعددی جریان پیدا میکند وواردجلگه ایروان درخاك ارمنستان شوروی میگردد .

شاخه دیگر آن ازارمنستان شوروی سرچشمه میگیرد . این دوشاخه درمحل معروف به‌زنگنه واقع درمنتهی‌الیه شمالغربی‌ایران بهم‌تلاقی مینماید که نقطهٔ تلاقی مرز مشترك ایران وشوروی وترکیه را تشکیل میدهد .

ازآن پس رودخانه ارس مرز مشترك ایران وشوروی را تامحلی بنام بهرام تپه تشکیل میدهد .

طول ارس از سرچشمه تامحلی که‌بدریامیریزد ۱۰۷۲ کیلومتراست ودر مسیر خود یك شیب ۷۸۷ متری را درفاصله ۵۰۰ کیلومتر می‌پیماید ـ

۲ ـ زه دیگر رودخانه قزل‌اوزون است که پس از وارد شدن به‌تنگه منجیل سفید رود نامیده شده وبه دریای مازندران میریزد .

بهمین جهت عرض وعمق این رودخانه درطول مسیرخود بسیارمتفاوت است مثلادرنزدیکی پلدشت عرض آن درحدود ۹۰ الی ۱۰۰ متربوده و گودی آن بدو متر میرسد.

درحدود جلفا قریب ۳۰ متر پهنا و چهارمتر عمق دارد وبآرامی جاریست ولی از جلفا تا حدود اصلاندوز که بین قراداغ (ارسباران) وقراباغ جاریست ازیك معبر کوهستانی میگذرد وازدره‌ای بدره دیگر خروشان وبا شدت وحدت بیشتری پیش میرود وعرض آن دراین مناطق کم بخصوص در نزدیکی قریه قولان ازمحال دزمار ارسباران به‌تنگ ترین مجرای خود که درحدود ۱۰ متر میباشد میرسد وباغرش زیادی حرکت میکند.

در قسمت های سفلی بخصوص در ملتقای رودخانهٔ دره رود عرض آن گاهی به‌دویست مترمیرسد ولی ازمحلی بنام محمد رضالو بطرف مشرق که آبادی ساری تپه واقع شده است شیب رودخانه ملایم بوده صدائی از آن شنیده نمیشود وخاموش وآرام پیش میرود تاهزاران خاطرات تلخ وشیرین حوادث تاریخی قرب وجوار خویش رادردریای مازندران بودیعت گذارد.

ارس درطول مسیر خود که از دشت مغان میگذرد از جلگه هموار و مسطحی عبور میکند وچون ازخاکهای سستی میگذرد مجرای آن پائین‌تر می‌افتد ورسوب زیادی همراه دارد و بالاخره در نزدیکی ده خرابه‌ای بنام تازه کند قوسی زده وبطرف شمال پیچیده وارد خاك شوروی میشود.

رودخانه ارس بسیار سیلابی است بطوریکه درمواقع آب شدن ناگهانی برفهای سرچشمه آن ویانزول باران زیاد از بستر خود گسترده‌تر میشود و زمینهای اطراف رافرا میگیرد وسیلهای مهیبی جاری میشود و خسارات و خرابیهای زیاد وارد میآورد.

مسیر ارس اکثراً کوهستانی و غیر قابل کشتیرانی است ولی در بعضی مناطق که عرض رودخانه بیشتر وشدت جریان آن کمتر است سابقاً بسرای

عبور و مرور از کلکهای محلی بنام پله[3] استفاده میکروند که فعلا متروك شده وتردد صورت نمیگیرد و گذرگاههائی را که از آن به آسانی میتوان گذشت اولوم Ouloum مینامند.

آب این رودخانه بغیر از فصل پائیز همیشه گل آلود وقرمزرنگ بوده درپائیز صاف است.

حداکثر میزان آب بهاره رودخانه ۱۱۰۰ متر مکعب در ثانیه در سد ارس (محل قزل‌قشلاق) و ۱٦۰۰ مترمکعب درثانیه درمحل سدانحرافی میل ومغان است.

حداقل دهش رودخانه درسد ارس (محل قزل قشلاق) ۳۲ مترمکعب‌در ثانیه و در محل سد انحرافی میل ومغان ۱۸۰ مترمکعب در ثانیه و دبی[4] متوسط رودخانه درحدود ۲۵۰ مترمکعب درثانیه درمحل سد ارس (قزل-قشلاق) ودرحدود ٤۰۰ مترمکعب در محل سد انحرافی میل ومغان است.

دبی ثابت رودخانه پس از اتمام ساختمان و بهره برداری ۱۹۰ متر مکعب درهر ثانیه درتمام فصول آبیاری تثبیت میشود. کم آب‌ترین مواقع سال رودخانه درآخر تابستان و اوائل پائیزاست.

عمق متوسط ارس ۲/٥ متر ودر برخی‌جاها ازنیم مترتجاوز نمیکند و در پاره‌ای نقاط چهارمتراست.

رودخانه ارس پس ازآنکه از خاك مغان داخل قره داغ قفقازیه شد تا نزدیکی قریهٔ پطروپاولفسك پیشرفته و در جسر جواد رود کور یاکوروش که از کوههای شمالغربی تفلیس میآید بآن ملحق میشود و بعداً بطرف جنوب شرقی متوجه گشته و درمحلی بنام سالیان بدو شعبه تقسیم میشود

---

۳ ــ کلك‌یاپله‌را ازچوب یانی‌بهاری مانند سه‌مسطحی درست کرده وبزیرآن‌چند پوست گوسفند ویابز که با بادپر میکردند می‌بستند وشخص ماهرورزیده‌ای روی‌آن‌نشسته بوسیله پاروپله راکه حامل بار یا مسافر بود به‌آنطرف رودخانه در ازاء مبلغی هدایت مینمود.

٤ ــ مقدارآبی که دریك ثانیه از یك نقطهٔ رودخانه عبور میکند.

که یکی درشمال خلیج قزل‌آغاج وارد دریای‌خزروشعبهٔ دیگرآن بخود خلیج قزل‌آغاج‌واردمیشود .

در رودخانه ارس جمعاً ۸۰۵ جزیره بزرگ و کوچك وجود دارد که باصطلاح محلی آنها را «شام» میگویند و طبق قراردادی که اخیراً توسط هیأت مرزی ایران و شوروی بتصویب رسیده ٤۲۷ جـزیره بایران و ۳۷۸ جزیره دیگر باتحاد جماهیرشوروی تعلق گرفته است و حدود رودخانه‌نیز چون‌دائماً تغییرمیکند بوسیله میله گزاری مشخص شده است .

این جزایر بزرگ و کوچك که خالی از سکنه است درمواقع طغیـان ارس زیرآب رفته وپس ازفرو کش کردن آب رودخانه دوباره ظاهرمیشود.

این جزایر فقط برای تعلیف اغنام و احشام‌بکار میرود وپس ازمهارشدن آب ارس و اتمام سد نیز زیرآب نخواهد رفت وچراگاه خوبی برای اغنام واحشام ساکنین اطراف رودخانه خواهد بود.

رودخانه‌هائیکه ازجانب ایران بارس میریزد

از داخلهٔ خاك ایران رودخانه‌های متعددی از جهات مختلف دره‌هـائی بوجود آورده مستقیماً و یا با رود خـانه‌های دیگـری تشکیل رودخـانه بزرگتری داده به‌رود ارس می‌پیونـدد - برخی از این رودخانه‌ها دائمی و بعض دیگرفصلی است و عده دیگر چون‌آب‌آنها درطول مسیرخودبمصرف زراعت کشاورزان قرب وجوار رودخانه میـرسد درتابستان آب‌آن بارس نمیرسد ولی دربهار و زمستان آبهای‌آنها روانه ارس میشود.

دراینجا اهم اینگونه رودخانه‌ها را ذکرمی کنیم

۱- رودخانه ماکو یا زنگمار

رودخانه‌ماکوازاجتماع‌سه‌رودخانه‌ساری‌سوو آواجیق‌وزنگمارتشکیل میشود، رودخانه‌ساری سوازدامنه‌جنوبی رشتهٔ‌آرارات ازاراضی باتلاقی سر- چشمه گرفته و وارد خاك ایران میشود و بالاترازماکودراثر برخورد بیك

تپه آتشفشانی قدیم بدو شعبه تقسیم شده رشته اولی پس ازطی مسافتی وارد رودخانه‌آواجیق ورشتهٔ دومی نیزپس ازحرکت بشمالشرق نزدیك تپه‌ای موسوم به پورناك وارد زنگمارمیگردد.

رودخانه آواجیق‌ازارتفاعات موسوم‌به چینی‌داغ‌درسرحدایران وترکیه سرچشمه گرفته پس‌ازعبور ازرشته‌های آهکی وارد ماکو میشود.

رودخانه زنگمار نیزبنوبه خوداز‌دورودخانه‌باسامی قرخ‌بلاغ‌وقزلهای تشکیل‌میشود واین رودخانه‌ازیك بسترسنگی بسیارتنگی بصورت تنگه‌بنام زنگماربطرف ماکو جریان دارد وبهمین جهت بنام زنگمار نامیده میشود ودرحدود قلعه‌جوق وارد شهرماکو شده وپس ازپیوسته‌شدن رودخانه‌های ساری‌سوواواجیق از شهر ماکو گذشته مجدداً داخل بستر عمیق سنگی میگردد وپائین‌تراز ماکوشعبه دیگری ازساری‌سو بآن پیوسته بجریان‌خود ادامه میدهد و پس ازطی مسافتی در محلی بنام پلدشت (عربلرسابق) در شمالغربی نخجوان برودخانه ارس میریزد. داخل بسترسنگی زنگمار در طرفین رودخانه حفره‌های بزرگی وجود دارد که درصورت سقوط انسان ویاحیوان خطرناك است.

درپلدشت‌رودخانه‌دیگری‌بنام‌قوه‌سوازدامنه‌های شمالشرق‌رشته‌آرارات سرچشمه‌میگیرد وبالاتراززنگمار درمغرب‌دشت پلدشت بارس واردمیشود.

۲ـ آق چای

آق چای ازدوشعبهٔ تشکیل میشود یکی رودخانه قتور که از کوههای مرزی ترکیه سرچشمه میگیرد و پس‌از عبور از دره باریك و شیب‌دار قتور بهمین نام خوانده شده وازسمت جنوبی خوی گذشته و در قسمتهای پائین خوی‌رودخانه‌های قزل چای وزنوزچای بدان می‌پیوندد وپس از آن بنام آق‌چای خوانده میشود وسپس قوسی‌زده بطرف شمال می‌پیچد و مدتی در کنارجاده جدید سنتو جریان پیدا میکند وبعد بطرف‌شمالشرق منحرف میگردد وباجاده تقاطع نموده درمغرب جلفابارس میریزد.

آب آق‌چای بخصوص در مواقع پرآبی قابل توجه بوده و پهنای آن دربرخی نقاط به یکصدمتر میرسد.

۴- دوزال‌چای

رودخانه دوزال ازشمال ارتفاعات ایری داغ (کوه‌بزرگ) بارتفاع ۲۸۰۰ متر که دامنهٔ جنوبی آن مشرف بجلگه تبریز است سرچشمه میگیرد و در قسمت علیا ایری‌چای نام دارد وپس ازعبور ازده ایری ازیك مجرای سنگی میگذرد وازساحل راست وچپ خود درحدود شانزده رودخانه بزرگ و کوچك مانند رودخانه‌های جوشن،طرزم ،گوره‌خیل، حاجیلار، کبود گنبد، مرزآباد ، قره‌قیه ، کلو ، اندرگان ، خروانق وغیره بدان می‌پیوندد و در جاهای مختلف بنامهای گونا گون‌خوانده میشود وبالاخره درنواحی‌روستای دوزال بنام آن روستایعنی دوزال‌چای موسوم میگردد ودر کنارجانب‌راست روستای نامبرده بارس می‌ریزد.

دره رودخانه دوزال ازلحاظ جغرافیائی و زمین شناسی بسیار دیدنی وقابل مطالعه است‌زیرا دره‌های رودخانه‌های شانزده گانه سابق‌الذکر بوضع شگفت‌انگیزی از دوساحل چپ وراست بسوی دره رودخانه مادر (دوزال) دهان گشوده رسوب و مواد شسته شده دراثر سیلابها و فرسایش طی قرون و اعصار را در بستراین رودخانه فروهشته است ودرنتیجه منظره جغرافیائی بسیار تماشائی بوجودآمده است .

رودخانه دوزال درقسمت سفلی‌چون از زمینهای سست عبورمیکنددرهٔ بسیارعمیق‌ایجاد کرده است که گاهی‌ارتفاع آن‌تاسی مترمیرسد ودرنزدیکی قریه دوزال درجائیکه بارس می‌پیوندد عرض رودخانه تا سیصدمتر میرسد درساحل راست این رودخانه‌قریه معروف کور دشت ودرساحل چپ آن‌قریه دوزال قرار دارد و حمدالله مستوفی قزوینی در کتاب جغرافیائی خود بنام نزهة‌القلوب که بسال ۷۴۰ هجری (۱۳۴۰ میلادی) تألیف نموده بهر دوقریه نامبرده اشاره کرده‌است .

آب رودخانه درقسمتهای پائین گل‌آلود است وبا شدت بیشتری‌جریان دارد ودر مواقع بهار سیلابی‌عبورازآن ممکن نیست و همه‌ساله مجرای‌آن شسته میشود وبستری عمیق تر پیدا میکند.

رودخانه اشتبین Uchtibin

رودخانهٔ اشتبین ازاجتماع‌رودخانه‌های غلق واور گتین تشکیل‌میشود چون هرسه رودخانه از ارتفاعات پربرف وباران سرچشمه میگیردآب‌آن نسبتاً زیاد است که دربهار و پائیز مستقیماً بارس میریزد ولی در تابستان باغات اشتبین را مشروب‌ساخته ومازادآن بارس میرسد.

آب این رودخانه صاف و گواراست و درمحلی بنام کفش هراس بارس می‌پیوندد.

رودخانه‌های دیگری مانند مردانقم. کوانق وآلاجوجه بـه رود ارس میریزند رودخانه القنا نیز ازارتفاعات نـزدیك اهر سرچشمه میگیرد و در دره‌القنا سرتاسر محال میشه پاره وحسن‌آباد را سیرمیکند وپس‌ازپیوستن با رودخانه‌های متعددی که نام‌برده شددرحدودآلاجوجه وعاشقلو به رود ارس میریزد.

دره رودخانه *القنا* نیز بسیارعمیق و طولانی می‌باشد و درطرفین آن جنگلهای زیادی وجود دارد وهمیشه پرآب است.

رودخانه کلیبر

رودخانه کلیبر از ارتفاعات مرتفع کلیبر سرچشمه [illegible] از پیوستن با رودخانه هائی چند از وسط شهر کلیبر [illegible] از باغات این شهر را مشروب‌میکند [illegible] شعبات دیگری بدان می‌پیوندد [illegible]
[illegible]

از داخله خاك شوروی بـارس وارد میشود برودخانه ارس میریـزد آب آن صاف ودربهار ومواقع نزول نزولات جوی فراوان است.

۶ـ رودخانه قرهسو یادرهرود

رودخانهقرهسواز اتصال دورودخانه که یکی از بـاغرویابغروداغ در دامنهشمالغربی طالش ودیگری بنام حاجیمحمدچایازدامنههای شمالشرقی بزغوش سرچشمهمیگیرندتشکیلمیشود وسپس رودخانههای دیگری مانند قوریچای که آنهمازخلخال سرچشمهمیگیرد وبالقلیچـای معروف که از سبلان جاریست وازاردبیلمیگذرد بآنپیوسته وازوسط جلگه اردبیلعبور میکند ودامنههای سبلان رادوررزده ورشته اندرآب نیز بدان میپیوندد و پسازطی مسافتی برودخانه اهرمیرسد.

رودخانهاهر نیزاز ارتفاعات پیرسقا درمحـاذات شرقی مرند و کوههای مشکمنبر که هـردو ازسلسله کوههـای قراداغ (ارسباران) است سرچشمه میگیرددوپسازعبورازجلگه مسطح اوزمدل Uzumdël والحاقرودخانههای بزرگ و کوچکمتعدد باجاده تبریزـ اهربرخورد می کندواز کنارشهر اهر می گذرد و در خطالقعردرهای واقعبین کوههای ارسباران و قوشهداغ رودخانههای آغچالی و آوارسی که آنها هم از دامنههای سبلان سرچشمه میگیرند بدان میپیوندد وجریانآن ادامه مییابدوبالاخره درنزدیکیقریه کللر بقرهسو میریزد .

رودخانه قرهسو بطرفشمال ادامه پیدامی کند ورودخانههای دیگری ازقبیل مشکینچای و آلی Alli وغیره بدان میپیوندد وپیش میرود وسپس از کنار ارتفاعات خروسلو میگذرد ودرقسمت سفلی باشیب نسبتاً ملایم در مجرای وسیعی حرکت نموده وبدرهرود * موسوم میگردد، دره رود در یك

* [illegible]

بستر عمیق وعریضی ازامتداد جاده مشکین‌بمغان گذشته درحدوداصلاندوز بارس میریزد.

آب رودخانه در بهار و مواقع نزول باران فوق‌العاده زیـاد وعبور و مرور غیرممکن است وعرض رودخانه درمصب درحدود یك کیلومتر است سطح حوزه‌آبریز قرمسو درحدود ـ/۱۲۰۰۰ کیلومتر مربع‌است.

رودخانه‌های دیگری‌هم ازسمت‌قراباغ و قفقاز شوروی واردارس‌میشود که‌اهم‌آنهاعبارتست‌ازژانگا، آرپاچای،رودخانه نخجوان‌ورودخانه‌زنگلان وموشولان وآکراچای وبسیاری رودخانه‌های دیگر .

پلهای رود ارس

رودخانه ارس بلحاظ وقوع آن بین‌آذربایجان و قفقاز و ارمنستان از دیرباز اهمیت سوق‌الجیشی و تجارتی داشته ودر تمامی ادوار تاریخی مورد استفاده قوای مهاجم بوده است ولشگریان طرفین متخاصمین بطور متواترو متوالی ازاینسوی رودخانه بآنسوی وبالعکس گذشته‌اند و بنابراین برای عبور و مرور لشگریان و قوافل تجـارتی پلهای متعددی ضروری می‌نموده ست که فعلا جز یکی (پل خداآفرین) ازآن‌ها اثری دیده نمیشود وپلهای یگر تازه ساز است وازخلال‌سطورتواریخ چنین مسلم میگردد که‌درمواقع شون کشی پلهای مزبوررابدستور یکی‌ازطرفین متخاصمین خراب کرده‌اند ا مورد استفادهٔ دیگری قرار نگیرد چنانچه در زمـان‌جنگ ابوسعید بـا زون‌حسن هنگامی که ابوسعید با لشگریان زیاد متوجه قراباغ میشود و ره ارس فرود می‌آید اوزون‌حسن برای اینکه برمشکلات دشمن‌افزوده رد بشیروانشاه فرخ یار دستورمیدهد پلهای رودخانه ارس‌را ویران‌سازدو وش غله‌را بلشگریان ابوسعیدمانع‌شود (حدود سال۸٦۷ هجری)

همچنین در زمان‌ایلخانیان چون‌سلطان احمدبن سلطان اویس ایلکانی طان حسین‌نام‌را درتبریز کشت برادردیگرش بایزید گریخت وبسلطانیه

رفت وبه عادل‌آقا حکمران آنجاپناهنده شدوعادل آقا ویرا پناه دادوسپس با سپاهی بسیار عازم تبریز شدو چون سلطان احمد تاب مقاومت نداشت هزیمت اختیار کرد وعادل‌آقا به تبریز رسید ودونفر بنام‌عباس آقاو مسافر را حاکم مرندنموده و قرابسطام‌رابکنارآب ارس فرستاد تا پل ضیاءالملك را محکم سازد وسپس در آنجا رحل اقـامت افکند . چنانچه مرقوم افتاد پلهای بسیاری خراب وازبین رفته‌است چنانکه پل ضیاءالملك[6] معلوم‌نیست در کدام قسمت بوده ودر آخرین قسمت بوسیله‌چه کسانی خراب‌شده‌استو بطور مسلم غیراز پل‌خداآفرین تاتاریخ ۱۲۷۰ قمری پلی برروی رود ارس نبوده‌است زیرا مؤلف مرآت‌البلدان مینویسد :

« من[7] خود درشعبان هزارودویستو هفتاد که بمأموریت پاریس‌میرفتم از جلفا ازروی آن گذشتم چون اوائل‌زمستان بود آب رودخانـه قسمتی منجمدبود که ازروی‌یخ عبور کردم در مراجعت درشعبان هزار و دویستو هفتادوسه که اواخر پائیز بودآب یخ نکرده بود با کرجی‌عبور کردم)

۱ ـ پل خدا آفرین

پل خدا آفرین که درمحل معروف خدا آفرین برروی‌رودخانه ارس درحدودمغان‌بناشده‌اولین‌پلی‌است که‌بوجودوساختمان‌آن‌در کتب‌جغرافیای قدیم اشاره شده است چنانکه حمدالله مستوفی درنزهةالقلوب بنای‌آنرا به بکربن عبدالله یکی از صحابه های حضرت رسول اکـرم نسبت میدهد که

---

۶ ـ حمدالله مستوفی صاحب‌نزهةالقلوب پل ضیاءالملك را در حدود گرگر نوشته‌است.

۷ ـ گفته مؤلف مرآت‌البلدان کاملاصحیح است زیرا در طول‌بعضی از زمستان‌هابمناسبت سرمای فوق‌العاده دره ارس آب رودخانه یخ می‌بنده و قبل‌از انقلاب کبیر ساکنین دهات مجاور ارس که برای داد و ستد بآنطرف‌رودخانه میرفتند با ملاحظه‌ردپای روباه در روی قسمت یخبندان رودخانه از آنجا میگذشتند چون روباه بجریان آب رودخانه گوش فرا میدهد واگر صدای آب بگوشش رسید از آنجا عبور نمیکند و تشخیص میدهد که یخ رودخانه نازکو احتمال خطر شکستن یخ دارد واگر صدای آب رودخانه بگوشش‌نرسید‌مسلم‌است که‌ضخامت‌یخ‌زیاداست ومیتوان ازآنجا گذشت .

بسال پانزده هجری ساخته است: (پل خدا آفرین بر آب ارس در آن حدود ست . بکر بن عبدالله صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم ساخت در سنهٔ خمس عشر هجری) .

۲- پلهای جلفا

درجلفا برروی رودخانه دوپل وجود دارد که یکی پل آهنی معلق است که خط آهن آذربایجان بقفقاز ازروی این پل میگذرد و در مشرق شهر جلفا واقعست، طول این پل ۱۰۷ متر وعرض آن ٦ مترمی باشد ومیتواند وزن دولوکوموتیو را با ۵۰ واگن حامل بارتحمل نماید.

این پل اخیراً بلحاظ ورود مال التجاره‌ها ازطریق شوروی بوسیله راه‌آهن اهمیت بخصوص را حائز شده وشبانه روز قطارهای حامل بارازروی آن میگذرد پل دیگر درجلفا پلی است که مسافران و اتوموبیلهای باری و سواری هنگام رفت وآمد ازروی آن میگذرند.

۳- پل پلدشت

این پل [۸] درمحل معروف عربلر که فعلا پلدشت نامیده میشود تقریباً در محاذات شهرمعروف نخجوان قرار گرفته و پل نسبتاً معظمی است که دروازه‌های آن همیشه بسته است وفقط درمواقع ضروری وتردد مأمورین و یا مهمانان دولتین بااجازه قبلی باز وبسته میشود. قسمتی از آن نیزهنگام طغیان ارس درسال ۱۳۳۱ خراب شده بود که بعداً مرمت شده است .

ارس ازلحاظ تاریخی

رودخانه خروشان وسر کش ارس ازدورانهای بسیار دورشاهد وقایع تاریخی بسیارو ناظر حوادث سهمگین بیشمار اقوامی بوده است که درقرب وجوار آن سکونت داشته‌اند که‌دست تطاول روزگار بر هستی آنان قلم بطلان کشیده

۸- خرابی‌های پل دیگری پائین‌تر از پل پلدشت نیز بچشم میخورد

وازآنان جزبرصفحات تاریخ ویاکتیبه‌های مکشوفه اززیرخاك نام ونشانی باقی نمانده است.

رودخانه ارس بنا بعقیدهٔ مستشرقین همان دائی‌تیای معروفست که در کتاب مقدس اوستا بدان اشارت رفته‌است وبنابروایت کتاب‌نامبرده زرتشت در نزدیکی‌آن تولد یافته وشهر باستانی‌آرتاکسانا کنار این رود یادریکی از جزایرآن واقع بوده است .

در کتب جغرافی‌نویسان قدیم وتواریخ‌بمناسبتی ذکری ازاین رودخانه نام‌برده شده وبدان اشارت رفته است .

نام ارس در نزد یونانیان آراکس Arax بود و جغرافیون عرب آنرا الرس نوشته ودرقدیم آراسك مینامیده‌اند.

لسترنج‌در کتاب سرزمینهای خلافتهای شرقی صفحه۱۹۱چنین مینویسد: (دو رودی که ایالت اران را از دو جانب در بر میگیرد نزد یونانیان بنام آراکس و « سیروس» معروف بود ولی اعراب‌آن دورودرانهرالرس (ارس) ونهرالکر (یارودخانه کر) نامیدند) .

هم‌چنین درصفحه۱۹۹ مینویسد (ایالت اران درمثلث‌بزرگی درملتقای دورودسیروس و آراکس واقعست که اعراب (کر) و (ارس) گویند.

یعقوبی صاحب کتاب‌البلدان ترجمه دکتر ابراهیم آیتی درص ۱٤٤ در ذکر شهر تفلیس : اشاره‌ای برودخانه ارس نموده وچنین مینویسد : «تفلیس شهری است درارمنستان که میان آن وقالیقلا سی‌فرسخ است و رودخانه‌های بزرگ از قالیقلا سرچشمه میگیرد ، سپس‌روی‌بمغرب‌تادیبل‌میرودپس‌ازآن تاورثان پیش میرود وآنگاه بدریای خزر میریزد ودوم یعنی‌رودخـانه کبیر (کر) از شهر قالیقلا سرچشمه میگیرد، آنگاه تاشهر تفلیس و ازآنجا رو بشرق تابروعه و سرزمین‌آن جریان دارد پس از آن بدریای خزر نزدیك میشود وبارودخانه ارس برخورد کرده بیکدیگر میپیوندد و گفته میشود

که پشت سررودخانه سیصد شهر ویرانست واینها همانست که خدای متعال داستان آن واصحاب رسی[۹] را ذکر کرده‌است وحنظله‌بن صفران رابرایشان مبعوث کردپس‌اورا کشتند وخدای نابودشان ساخت ودربارهٔ اصحاب رسی جزاین هم گفته‌اند.»

ازجمله جغرافی نویسان قدیم حمدالله‌بن‌ابی‌بکرمستوفی قزوینی صاحب کتاب نزهةالقلوب بدین رودخانه اشاره کرده‌است وچنین مینویسد:[۱۰]

«آب ارس از جنوب بشمال میرود و از کوههای قالیقلا و ارزنةالروم برمیخیزدبولایت‌آرمن وآذربایجان‌واران میگذردوبآب کروقره‌سوختم شده ودرحدود گشتاسفی بدریای خزر میریزد».

خواندمیردرحبیب‌السیر ص ۶۶۳ ازجلدچهارم درباب بحاروانهارچنین مینویسد: (نهر ارس از مغرب بمشرق جـاری باشد و ابتداء آن از جبال ارمینیه است وآبش بغایت سریع الجریان بود و سلوك کشتی در آن متعسراست بلکه متعذرزیراکه برکنارش سنگلاخ‌بسیاراست‌بعضی‌مکشوف و برخی مخفی وجوی‌ارس میمنت تمام دارد وهرچند ازحیوانات درروی‌افتد اکثربسلامت بیرون‌آید .

هزارهٔ اول قبل‌از میلاد

قسمت اعظم‌سرزمین ماد درجنوب رود ارس واقع بوده وپادشاهی عظیم ماد درجوار این رودخانه خروشان تشکیل یافته است :

«ماد همچون سرزمینی تاریخی وبمفهوم وسیع این کلمه در عهد باستان اراضی را که ازسمت شمال برود ارس وقله‌های البرز(درجنوب دریای‌خزر)

---

۹ ـ سوره فرقان آیه ۳۸ سوره ق آیه ۱۲

۱۰ ـ حمدالله‌مستوفی در قرن هشتم تنها میان دو رود ارس و کر را اران دانسته است و آنسوی کر را که بخشی از اران میباشد بنام شروان میخواند

واز مشرق صحرای‌شورزار دشت کویر واز مغرب سلسلهٔ جبال‌زاگرس‌محدود بوده‌شامل میگشت. تاریخ ماد ص۱۰۷»

زمانی‌رودخانه ارس حدفاصل در زمان پادشاهی ماد درهزاره اول قبل از میلاد بوده است :

(بایدسرزمین‌آلبانی[11] راکه رودارس‌ازمادجدامیکرد نیزدرعهدباستان واجد ارتباط نزدیك باکشور اخیر بدانیم تاریخ ماد صفحه ۱۲٤)

بین رودخانه ارس و دریاچهٔ ارومیه نژادهای هوریانی و اورارتوئی سکونت داشته‌اند که فعلا جز برخی‌آثارنشانه‌ای از آنها دیده نمیشود :

«درنواحی‌جنوبی‌ماد «درالی‌پی» که‌بمعنای‌بسیط کلمه جزومفهوم«مادای» شمرده میشد و در ناحیه‌کاریان و غیره » نژاد عیلامی وکاسی‌رل مهمی بازی میکرده برعکس در اقصای شمال میان ارس و ارومیه و همچنین در کرانه غربی‌آن دریاچه‌محتملا نژادهوریانی اورارتوتفوق داشت. تاریخ‌مادص۲۸۲»

سدهٔ نهم تا هفتم قبل‌ازمیلاد

قلمرو دولت اورارتو از مشرق بمغرب حوضهٔ رود کوراوارس تاملتقای دوشعبه‌ازرودفرات واز شمال بجنوب سرزمینهای‌بین‌دریاچه گوکچه‌وارومیه بوده است :

«مردم اورارتویاآرارات قومی بودند که ازسده نهم‌تاهفتم پیش از میلاد مسیح در ارمنستان کنونی وقسمتی ازآناطولی (شرقی) وآذربایجان وقفقاز سلطنت داشته ، قلمرو دولت ایشان ازمشرق بمغرب حوضهٔ رود کوراوارس تاملتقای‌دوشعبه ازرودفرات وازشمال بجنوب‌سرزمینهای‌بین دریاچه گوکچه و ارومیه بود . نظری بتاریخ‌آذربایجان صفحه۸۰»

۱۱ — یونانیان و رومیان اران را آلبانی وارالیان را آلبانیان‌میگفته اند .

درآغاز قرن هفتم قبل از میلاد

قبایل اسکیتهای صحرا نشین و یاکیمریان در شمال ارس سکونت داشته‌اند:

«ولی در آنزمانماننا از سمت مشرق محتملا تا جبال کرانه دریای کاسی(خزر) ممتد بود و درآن نقاط اسکیتهای صحرا نشین ویا «کیمریان» نمیتوانستند مأمن ومسکن بیابند باین‌طریق باردیگرباین‌نتیجه میرسیم که درآغاز قرن هفتم (پیش‌از میلاد) صحرانشینان درشمال‌ارس و شاید در نقاط شمالی‌ترقرارداشتند. تاریخ ماد ص۳۱۱»

قرن هفتم قبل از میلاد

درقرن هفتم قبل از میلاد یك اتحادیه نیرومند پادشاهی بوسیله یکی ازقبایل ایرانی‌آسیای‌میانه بین‌ارس و گنجه وجود داشته‌است:

«شاید اسکیتهای اشکیدا که یکی‌ازقبایل ایرانی‌آسیای‌میانه‌راتشکیل میدادند، ازطریق معبردربند وارد قفقازشرقی شده (احتمالا درجلگه میان کیروف‌آباد یاگنجه و ارس و بهر تقدیر در نواحی جنوبی تا ارومیه) ودر رأس یك اتحادیه نیرومند سیاسی (پادشاهی) که درتاریخ قرن هفتم قبل از میلادنقش‌مهمی‌را بازی کرد، قرار گرفتند تاریخ ماد ص۳۱۷»

سال۲۲۰ قبل ازمیلاد

قدیمترین حادثه تاریخی که در کنار رودخانه ارس اتفاق افتاده و در تواریخ ثبت است مربوط بلشگر کشی آنتیوخوس کبیر یکی از سرداران سلوکی برعلیه‌آرته‌بازان است، ازخانواده‌آتروپات، میباشد که‌آرته‌بازان در حین لشگر کشی آنتیوخوس کبیر مجبور شد شرایط صلح او را بپذیرد و دره ارس را با پایتخت آن‌آرماویر Armavir تخلیه نموده و در آن‌جاآتاخیاس را بعنوان فرمانده قشون منصوب نماید «سرحدات‌آتروپاتن درطی قرون متمادی چند بار تغییر کرده وآن مملکت در زمان‌آرته‌بازان

Artabazanes که ازخانواده آتروپات ومعاصر آنتیوخوس سلوکی بود ودر سال ۲۲۰ ق.م بر آن سر زمین سلطنت داشت به منتهای وسعت خود رسیده است .

در زمـان این پادشاه حـدود کشور آتروپاتن باراضی پنت Ponte در اطراف یس‌فاز Phasis یعنی تا گلخید در ماوراء قفقازمیرسیده است.
نظری بتاریخ آذربایجان صفحه۹۹»

اران بکجا اطلاق میشده است؟

اران نام سابق آذربایجان فعلی شورویست که بزبان‌عربی الران نامیده. میشده و یونانیان آنرا آلبانی میگفته‌اند که : (اران Arân یا ران Ran که بزبان عربی با حرف تعریف الران شده و اران خوانده میشود شکل فارسی نام الوانك Alvânak است که بیونانی آلبانی Albanoiو به سریانی «ارن» و بزبان ایبری رانی Rani گردیده است .

این ایالت درمثلث بزرگی درمغرب ملتقای دورود کور (کر) Cyros و ارس واقعشده و بهمین مناسبت حمدالله مستوفی اراضی بین این دوروردرا «بین‌النهرین» نامیده است اران از شمال به رود کور و کـوههای قفقاز و از مغرب به آلازان Alazan و از مشرق بدریای خزر و از جنوب برود ارس محدود بوده است . نظری بتاریخ آذربایجان صفحه ه

سال ۳۳ قبل از میلاد

در جنگی کـه بین قوای ایـران وروم در نزدیکی تبریز در گـرفت آنتونیوس شکست خورد وبفکر گریز افتاد پارتیان آنانرا تعقیب کردندودر کنار ارس از تعقیب دست برداشتند در این‌جنگ از رومیان سی ودوهزار نفر تلف شدند وبالاخره آنتونیوس باآرته وازده پادشاه ماد درسال ۳۳ ق.م در کنار رود آراکسس Araxes (ارس) ملاقات کرد و با او پیمان‌دوستی بست .

« سرانجام در جنگ سهمگینی که بین قوای ایران و روم در نزدیکی تبریز فعلی واقع شد آنتونیوس شکست خورد و بفکر گریز افتاد . پارتیان با شیوه مخصوص خود ایشانرا تعقیب کردند و در ظرف نوزده روز آنان را مورد حمله وتهدید خویش قراردادند و گروه بسیاری از آنان را بخاک هلاک افکندند . و بالاخره در کنار رود ارس از تعقیب آنــان دست برداشتند . رومیان در این جنگ سی ودو هزار تن تلفات دادند پس از این فتح فرهاد پیروزی خودرا جشن گرفت ونام خویش را برسکه هائی که تمثال آنتونیوس و ملکه کلئوپاتر را داشت ودر میان اشیاء غارت شده رومیان پیدا شده بود ضرب کرد و در بهار آینده مجدداً ارمنستان را تسخیر کرد و پادشاه آنرا مغلوب ساخت ، پس ازخاتمه جنگ درهنگام تقسیم غنائم جنگی، آرته وازده پادشاه آذربایجان خود را مغبون یافت و با فرهاد چهارم قطع رابطه کرد و درسال ۳۵ق.م سفیری بنزد مارك آنتونیوس کــه در اسکندریه مصر مقر داشت فرستاد و او را بایران دعوت کرد . آنتونیوس برای اینکه شکست خود را جبران کرده باشد نخست به ارمنستان شتافت و ارتا واسدس پادشاه آنکشور را به جرم خیانت وفرار از جنگ با مکروحیله اسیر کــرد و با آرته وازده پادشاه ماد در سال ۳۳ق.م در کنار رود آرا کسس(ارس) ملاقات کرد و با او پیمان دوستی بست . نظری بتاریخ آذربایجان صفحه ۱۰۱»

ناتمام

تاریخچه جنگ مرو

(بقیه از شماره پیش)

از

سرهنگ یحیی شهیدی

(فوق لیسانسیه در جغرافی)

تاریخچه جنگ مرو

از

سرهنگ یحیی شهیدی

فصل هفتم

بعد ازوقوع این تفصیلات دربیرون‌قلعه‌مرو رؤسای اردوصلاح اینطور دانستند که اردو را از آنجا حرکت داده بخود قلعه‌مرو ببرند چون قلعه ، برج وباره داشت واطراف قلعه محفوظ بود و در دروازه‌ها باوجود مضبوط بودن قراول ترکمانیه نمی‌توانستند دست‌اندازی کنند روزبیست‌وششم‌شهر ذی‌حجه اردو بقلعهٔ مروداخل شد وازبرای هر فوج ودستهٔ‌سمتی وطرفی از قلعه معین شد وهر کس درجای خودقرار گرفت ودراین چند روزبواسطه نبودن گوسفند دراردو و گوشت شترخوردن، سرباز ومردم متفرقه ونوکر، بسیاری بناخوشی اسهال وزهیر گرفتار شده‌بودند روز دویم‌شهرمحرم‌الحرام یکصدوپنجاه سواره وپنجاه پیاده ازترکمانان ساروق ازطرف پنجده وارد قلعه مروشدند وبرحسب عرایض خودشان که سابقاً در کوچه قم بمصحوب امامقلی سرواز ترکمانان ساروق فرستاده بودند وتقبل خدمتگذاری و نوکری ورعیتی دولت ابد مدت شده نواب حشمت‌الدوله وجناب‌قوام‌الدوله

هم‌برای ایشان مخارجی معین کردند که‌مطابق‌براتهاماه‌بماه ازمقرب‌الخاقان معاون لشکر دریافت میکردند به‌سواره نفری هزاردینار وبه‌پیادهٔ ایشان‌هم نفری‌پانصد دینار وبریش‌سفیدان وتفاوت پکیرشان نفری دوهزار دیناردادە می‌شد ودراین ایام که عشراول شهر محرم‌الحرام وایام تعزیه‌داری بودجمیع اهل‌اردو ازبزرگ‌وکوچك هر کس بفراخور حالت‌خود مشغول تعزیه‌داری جناب خامس آل‌عبـا حضرت اباعبـدالله‌الحسین علیه صلوات‌الله و سلامه و دعاگوئی دولت ابدمدت‌بودند نواب جهانسوز میرزا ومقرب‌الخاقان‌مصطفی‌ـ خان سرتیپ ومقرب‌الخاقان شجاع‌الملك درمنـزال خود اسباب شبیه فراهم آورده بودند روزها شبیه‌بیرون می‌آوردند وسایرسر کردگان هم درمنازل خود روضه‌خوانی‌می کردند وهرروز بجهت علف چرا یکنفرهم صاحبمنصب وچندفوج مشخص میشدباچندنفر ازترکمانان ساروق وچندعراده توپ که مال متفرقه اردو راجمع‌آوری بامال اصطبل‌توپخانهٔ بـرده علف‌ونی وخار شتر حمل کرده بیاورند واغلب‌روزها خودنواب حشمت‌الدوله بجهت‌جمع‌ـ آوری مال اردو وحفظ علف چـرا بیرون میرفتند وهمه‌روزه دراینمدت از طرف ترکمانیه تاخت‌وتاز بود وبقدر مقدور ازاهل اردواسیر میبردنـد و بیشتر جهت این فقره این‌بود که مردم علف‌چرا واذهاب وایـاب بطورنظم و قاعده حرکت نمیکردند وتفرقه وپریشان بجهت آوردن‌علف میرفتندبعضی روزها که صاحبمنصب‌های بزرگ مأمورخدمت‌علف چرابسیار دیرحرکت میکردند وبیرون میرفتند وبدیهی‌است که مادامی که صاحبمنصب حرکت نکندفوج‌وتوپ وسواره که ابوابجمعی اوهست‌حرکت‌نمیکند ومردم‌متفرقه هم بجهت حفظ مال خود وزودتر علف‌آوردن صبح بسیار زود ازقلعه‌بیرون میرفتند وبیرون قلعه کسی‌نبود کـه ایشان را بنظم وقاعده حرکت بدهد و اطراف ایشانرا محافظت‌نماید ازاینجهت‌ها ترکمانان‌همه‌روزه حتی‌المقدور دست‌اندازی میکردند واسیرمیبردندوبسیار روزها دیده شد که مردم ومال وعلف چراکه بجهت‌آوردن علف‌بیرون رفته بودند مراجعت میکردند ودر

مراجعت ایشان آنصاحبمنصب که موافق حکم نظامی مأمور محافظت مرد
سوارشده بود بیرون میرفت وبعداز بیرون رفتن ازقلعه میدید که مردم در
مراجعت هستند اونیز مراجعت میکرد ودراین صورت تکلیف رؤسای ا
این بود که مواخذه ازمأمورین بکنند ودرمقام سیاست وبازخواست برآ
و بهیچوجه اقدامی دراینباب از ایشان نمی‌شد وبیشتر باعث اینفقره خا
ونفاق میان سرکردگان و رؤسا بود بعدازآنکه یکنفر از ایشان مأ
بخدمتی میشدمی گفت من چرا بروم فلانکس که محل مشورت وانیس وجل
شب وروز است برود وبهمین قاعده استمرار داشت تااینکه کار اردو یکطر
شد وترکمانان ساروق بقدر قوه در خدمت گذاری و محافظت اهل ار
وجنگ کردن با طایفهٔ تکه و اسیر گرفتن ازایشان وآدم کشتن کوتا
نمیکردند ، وازوقتی که ترکمانان تکه ازآمدن ساروق باردوی دول
استحضار بهمرسانیدند ودر علف چراو غیر ذالك با کمال احتیاط حرک
میکردند وآن خسارت‌ها که سابقاً دربیرون قلعه ازایشان دیده میشد تر
کرده‌بودند سهل‌است ازنیم‌فرسخی‌قلعه مروتجاوزنمیکرده وپیش‌نمیآمد
وساروق‌ها هم شب وروز بطور دزدی والدمانی برسرایشان وباوبه‌های آ
میرفتند واسیرو گوسفند وغیرذالك ازایشان می‌آوردند تاایام عاشورا منقض
شد خیال نواب والا حشمت‌الدوله وجناب قوام‌الدوله واغلب رؤسای قشو
این بود که بعد ازگذشتن ایام عاشورا باید برسراوبه‌تکه رفت وباایشان ک
را یك طرف کرد .

مرحوم نصرت‌الملك میرپنجه اعتقادش این بود که چون خانوارسا
کمترازجمعیت تکه‌است وازاینجا هم بقلعه پل اتان که محل‌توطن وسکنا
ایشان است وزیاده ازچهارفرسخ مسافت نیست وقلعه ایشان هم مملوازآذو
وغله وسایرچیزهای دیگراست ودراینمدت که‌اردوی دولتی درقلعهٔ مروبود
است ازایشان بهیچوجه اظهار خدمتگذاری واطاعتی نشده است و بااینک
تابحال بجهت آمدن ایشان باردو چند حکم صادر شده که سوار

و پیاده‌شان را برداشته بـه اردو بیایند وقافلـه خودرا غله و مایحتاج اردو بارگیری کرده باردو بیاینـد جواب ندادند سهل که یکنفر از ایشان باردو نیامده است پس دراینصورت آنها را بحالت خود گذاشتن وازدشمن خانگی غفلت کردن وبکار دشمن دور دست پرداختن خلاف رویه حزم احتیاط است بهتراین است که اول برسرایشان برویم وکار آنهارا اتمام کرده وایشانرا بمقام اطاعت آورده بعد قرارکار ترکمانان تکـه را بگذاریم وترکمانان ساروق نیز دراینباب بامشارالیه همداستان بودند واین رأی را صواب میدانستند و اصرارایشان زیاده ازهمه کس بود بالاخره رأیها براین قرار گرفت کـه روز یازدهم محرم ازهرفوج پانصد نفر انتخاب کرده باپانزده عراده توپ و چند دسته سوار برداشته بطور اختصار بدون حمل بنـه وچادر زیاد برسر قلعه پل اتان ایلغاز نمایند .

روز یازدهـم بهمان قاعده بطرف پل اتان حرکت کردنـد نواب والا حشمت‌الدوله وقوام‌الدولـه هم هردوبهمراهی اردو بودند وشب دوازدهم در کنار رودخانه شهد کـه سابقاً وقت‌آبادی مرو شاهجان که سلاطین مـاضی بند بزرگ از سنـگ وآجر وگچ در کمال استحکام بجهت سوارشدن آب باطراف قلعه قدیم مروبسته بودند وازوقت استیلای ترکمانیه برآنصفحات، بایروخراب شده‌است وحالا ترکمانان‌خودشان پائین‌ترازآن بندی بسته‌اند ودرهمان سر بند توقف کرده‌اند .

نواب والاحشمت‌الدولـه سرکردگان سواره خراسانی وریش سفیدان طایفـهٔ ساروق را خواسته وایشانرا با سواره و پیاده ابوابجمعی خود مأمور بتاخت اطراف قلعهٔ پل اتان وآوردن گله ورمهٔ طایفه [illegible] وآنها هم شبانـه از اردو جدا شده بصمت مأموریت [illegible] نواب حشمت‌الدوله وقوام‌الدوله وسایر [illegible] بطرف قلعه عازم شدند

[illegible]

اردوبودند و زودتر از افواج وتوپخانه بسروقت قلعه‌رسیدند بعدازرسیدن ایشان ترکمانان سالر خبردار شده‌آنها سواره وپیادهٔ خود را جمع آوری کرده از داخل وخارج قلعه بنای جنک وانداختن تفنگ گذاشتند چون اغلب خانوارایشان در پهلوی قلعه در کنار رودخانهٔ شهد آلاچق زده‌بودند وخارج ازقلعه بودند همان آلاچق‌های‌خود راسنگر کرده مشغول مدافعت شدند و ازطرف دیگر هم از داخل قلعه ترکمانان مشغول جنگ ومدافعه بودند واشهیه‌الله آنروز جلادت زیاد ازمقرب الخاقان پرویزخان‌وبرادرش جعفرقلیخان مرحوم وسایر سواره ونوکر او ملاحظه شد با اینکه‌افواج و توپخانه‌عقب‌مانده‌بودندوبجهت گذراندن‌توپها راازنوغانه‌ها ونهرهای‌بزرگ معطل شده بودند وتخميناً یکفرسخ مسافت میان سوار پیش‌قراول وافواج وتوپخانه بود وتارسیدن آنها زیاده از چهار ساعت دعوای سوار چهاردولی باتر کمانیه طول کشیده بود ومرحوم جعفرقلیخان برادر پرویز خان سرتیپ در دعوا هدف گلوله شمخال شده بود وباسب مشارالیه هم گلوله خورده بود وچند نفرازسواره‌ومنسوبان‌اوتلف شده‌بودند ومع‌ذالك درجنگ‌ایستادگی کردند وازمقابله‌باتر کمانیه کناره نکردندوازهرطرف که‌آنها رومیآوردند سواره چهار دولی درجلو ایشان مقابله می‌آمدند تااینکه افواج و توپخانه از عقب رسیدند اولا مقرب‌الخاقـان سرتیپ توپخانه توپها را بجاهـائیکه مشرف برقلعه وآلاچق‌آنها بود کشیده در کمال جلادت خود بنفسه مشغول انداختن‌توپ گردید وازطرف دیگرافواج مراغه‌بامرحوم‌نصرت‌الملك رسیده سواره و پیاده تر کمانیه را جلوگیر آمدند و جنگ سخت در انداختند و کمال‌جلادت ورشادت ظاهرساختند وازاتفاقات حسنه چند گلوله توپ بمیان قلعه رفته به نه‌نفرازز نهای ایشان‌خورده ویکدخترهم‌ازریش سفیدان‌آنها که موافق تقریر خودشان پادشاه بخارا خواسته بود خطبه [1] نماید و مکرر

۱- خطبه بمعنی [illegible] اول بمعنی خواندن باشد وبضم اول بمعنی امر عظیم

اصرار کرده بود ونکرده بعلاوه آنچه چندنفر هدف گلوله توپ آمدو ترکمانان مستأصل‌شده رؤسا وریش سفیدان آنها جمع شده باقرآن وشمشیر خود را برکاب نواب والاحشمت‌الدوله انداختند و از ایشان امان خواستند .

نواب حشمت الدوله‌هم ازتقصیرایشان گذشتند قشون مأمورین جنگ راحکم‌داد که دست‌ازجنگ برداشتند و قدغن کردند که احدی از سرباز و سوار ونوکر متفرقه بقلعه داخل نشود ومیرزا محمدخان قوللرآقاسی خود را مأمور بمراقبت و مواظبت و رسیدگی به عرایض ایشان کرد و در کنار رودخانه شهد متصل بدیوار قلعه اردو زدند و هفت روز در همان مکان بجهت معامله و بیع شری توقف شد وترکمانان هم در آن چند روز غله و آذوقه زیاد از قبیل گندم وآرد وبرنج وروغن وگاوو گوسفند و غیرذالك بقدریکه می‌توانستند از قلعه بیرون می‌آوردند و درمیان اردو بازار بقیمت اعلی آنهارا می‌فروختند مثلا گندم را ازدومن یك صاحبقران وآرد گندم را از یك من ونیم یك صاحبقران کمتر نفروختند و برنج را یك من چهارهزاروپنجهزار وروغن را ازقرار پانزده هزارودوتومان فروختند وروز نوزدهم شهر محرم‌الحرام اردو ازکنار قلعه پل اتان حرکت کرده عازم قلعه مرو شد ویکصد و پنجـاه نفر سواره وپنجـاه نفر پیـاده از ترکمـانـان سالرکـه خود ایشان داوطلب خدمت و نوکری دولت ابد مدت شده بودند ودررکاب نواب حشمت‌الدوله بقلعه مروآمدند وازبرای ایشان هم مثل‌طایفهٔ ساروق که سابقاً آمده بودند مخارج یومیه واستمراری‌برقرارشد وامان‌نظر نامی را از خود آنطایفه نواب حشمت‌الدوله موافق دلخواه خودشان به‌داروغه‌گی وحکومت برایشان گماشت وخلعتی هم ازجانب دولت ابد مدت داده ایل سالرو قلعهٔ پل اتان را بدو سپردند و روز بیستم شهر محرم الحرام اردو بقلعهٔ مرو وارد شد ودراین چندروز که اردو درپل اتان بود قلعهٔمرو را نواب حشمت الدوله بمقرب الخاقان قاسم خـان سرتیپ سپرده بودند و مشارالیه هم درکمال احتیاط وحزم همه‌روزه خود بجهت‌آوردن علف باماl

مردم واردو بافوج و توپخانه بیرون میرفت وبا کمال انتظام و قاعده مردم را حرکت میداد و اگرچه باز ترکمانیه تکه بهمان طور سابق همه روزه خیرگی و اظهار جلادت میکردند لیکن چون مشارالیه کمال احتیاط ونظم درذهاب وایاب و حرکت و سکون مردم داشت بهیچوجه من‌الوجوه در آن روزها از ترکمانیه صدمه بر اهل اردو وارد نیامد با اینکه بیشتر جمعیت اردو بلکهٔ دوثلث‌آن بقلعهٔ پل‌اتان رفته‌بودند ویك‌ثلث مانده‌بودند واعتقاد اهل خراسان و ترکمانیه ایل ساروق این بود که بعد از مسلط شدن‌بطایفه سالرو گرفتن قلعه پل اتان وامان دادن ایشان ونوکرازایشان باردوآوردن ومخارج یومیه و مستمری بایشان دادن خلاف قاعده است ببجهت اینکه‌آنها درباطن باایل تکه اتفاق دارند وحالا که از ترس قشون دولتی و دفع شر از خودشان امان‌آوروند و تمکین هم بخدمتگذاری کردند سزای ایشان این بود که بعد از فتح قلعه ، قشون را حکم بغارت و تاراج و قتل عام بدهند و مردهاشانرا بقدر ممکن‌بقتل‌برسانند وزنهاشانرا اسیر کنند ومایملك ایشان را غارت کنند که همین فقره مایه جسارت وجلادت زیاد قشون شده باشد و بدانند که هر وقت بردشمن دولت مسلط شوند مال وجان وعیال ایشان مال قشون دولتی است، بهیچوجه ازایشان مضایقه‌نمی‌شود نه‌اینکه امان خواستن مزورانه ایشان را قبول بنمایند وفریب افعال واقوال دروغ‌آنها را بخورند وبهمین آسانی‌ها دست‌ازایشان بردارند وبالاخره مایه‌پشیمانی شود وآنوقت چارهٔ نداشته باشد مثل اینکه از تفصیل آینده معلوم میشود که طایفه سالر مزبور همه وقت بنای خلاف ونفاق داشتند ودرجزو طایفه تکه کمال اتحاد را داشتند وازجزو وکل اعمال وافعال واقوال اهل اردولیلاً ونهاراً ایشانرا استحضار میدارند .

فقره اول: بعد از ورود قشون از پل اتان بقلعه مرو مجالس شوری در باب رفتن بسر خانوار تکه و اتمام‌کار ایشان برپا شد اغلب شبها وروزها در همین فقره اجلاس و مشورت بود اعتقاد نواب والا حشمت‌الدوله و مقرب-

الخاقان عبدالعلی‌خان سرتیپ ونواب جهانسوز میرزا و چند نفر دیگر از سرکردگان این بود که باید قشون را بطرف سنگر تکه حرکت داد و کار ایشان را اتمام کرد واعتقاد معاون لشکر و مرحوم نصرت‌الملك وعالیجاه یوسفخان ایل‌بگی هزاره ومیرعطاءالله‌خان تیموری وسایر سرکردگان جزو خراسانی برخلاف این فقره بود و میگفتند که صلاح قشون حرکت بطرف سنگرتکه نیست بلکه درجمع‌آوری تدارك وآذوقه بقدرامکان وتوقف در قلعهٔمرو وماندن درقلعه تامادامی که‌خود ترکمانیه مستأصل شوند وتمکین نمایند مثلا نهرآبی که از رود شهد جدا میشود و بقلعهٔ مرو می‌آید واز قلعه میگذرد وبطرف یورت‌تکه ومزارع ایشان میرود تخمیناً یکصد سنگ آسیا گردان آب دارد وجمیع آن آب باید بمصرف ایل‌تکه برسد و جمیع مزارعشان ازاین‌آب مشروب شود و جمیع انعام[۲] ودواب و چهارپایان آنها ازاین‌آب باید بخورد اگربسته می‌شد وبصحرا می‌افتاد وبطرف یورت تکه ومزارع ایشان نمیرفت یکفقره مایه پریشانی‌خاطرآنها واستیصال کلیه ایشان این بود .

فقره دویم : توقف قشون دولتی درمرو تا فصل پائیزوزمستان که وقت کشت وزرع آنها بود وآنهارا همه‌روزه مشغول جنگ ساختن ومانع شدن آنهارا از زرع وبزرافشانی مایه تشویش خاطرآنها بود وچون امسال بجهت اینکه قشون دولتی دروقت برداشت محصول برسرآنها رفت وزراعت‌آنهارا تلف وپامال کرد اگر درفصل پائیز زرع ایشان را هم مانع میشد وازکشت وزرع مأیوس میشدند لابدأیابایدبطرف‌بخارا وخیوق فرار کنند یا به‌قبول امنیت‌وخدمتگذاری دولت ابدمدت راضی‌شوند وازجمیع‌آن اشخاص اولیه که اعتقادشان حرکت بطرف سنگر تکه بود مقرب‌الخاقان عبدالعلی خان بیشتر ازهمه اصرار میکرد و ازطبقه ثانی قوام‌الدوله ومرحوم نصرت‌الملك

۲ــ انعام بفتح همزه جمع نعم بمعنی حواشی ومال و غیره است وبکسر مصدر الإباب افعال میشود .

ویوسف خان هزاره ازهمه بیشتر انکار داشتند ومقرب‌الخاقان معاون لشکر ممدفعل طبقه ثانی و حرکت از قلعه را اصلا صلاح نمیدانست بلکه صریحاً میگفت خبط وخطااست بالاخره رأی طبقه‌اول حسب‌الحکم غالب شد وبنای حرکت دادن اردو بطرف سنگروخانوار تکه صدق بهمرسانید وحکم صادر شد که مردم آذوقه یکماهه بردارند و تدارك خودرا دیده بعد از تشخیص ساعت سعد بطرف سنگر وخانوارتکه‌حرکت نماید وچون قشون مأمورین مرو زمان حرکت از مشهد مقدس بعضی تا دهم شهر صفر جیره‌خودرا نقداً، جنساً دریافت که بهمه جهت از دهم شهر شوال که بنای حرکت اردو بطرف مرو بود چهارماهه جیره خودرا گرفته بودند وبمرو حمل کرده‌بودند واین عمل دربارهٔ افواج و سوارهٔ مأمور سابق خراسان شده بود که افواج مراغه واردبیل وسواره شقاقی‌مقدم باشند وبقشون مأمورین لاحق که‌امسال مأمور شده‌آمده‌بودندبهمه‌جهت ازدهم‌شهرشوال وبعضی ازغرهٔ شهرمزبور تاغرهٔ شهر محرم‌جیره گرفته بودندبعدازآنکه‌بناشد که بجهت حرکت بطرف‌سنگرتکه قشون آذوقه یکماهه حمل نماید سرکردگان مطالبه جیره کردند نواب حشمت‌الدوله و جناب قوام‌الدوله بعد ازمشورت واجلاس قرار گذاشتند از ترکمانان سالر ساکن قلعه پل اتان غله‌خریداری کرده بجیره قشون بدهند وریش سفیدان و کدخدایان آنها را جمع‌آوری کرده بعد از طی گفتگوی زیاد قرار شد که دو هزار خروار غله ازایشان ازقرار خرواری چهار تومان خریداری نمایند کـه قیمت آن هشت هزار تومان باشد وتنخواه مزبور را بمقرب‌الخاقان عبدالعلی‌خان سرتیپ تحویل نمایند وجیرهٔ قشون را برآورد کرده موافق تیمورقی بمقرب الخاقان مشارالیه حواله نمایند که مشارالیه بعد از رفتن پل اتان تنخواه ترکمانان را داده غله را تحویل بگیرد و هر فوج وهردسته سواره مال بارگیر برداشته بهمراهی مشارالیه رفته در آنجا غله خودرا دریافت نماید و چون دو هزار خروار غله ابتیاعی کفایت جیره

یکماهه متوقف مرو را نمی کرد بعد ازآنکه طلب افواج معلوم شد از برای
هرفوج صدخروارجنس منظور کرده که‌درپل اتان دریافت نماید ونیمه‌جیره
را هم ازقرارخرواری چهارتومان‌تنخواه‌نقدبگیرند وسواروسایرنوکربهمین
قرارخرواری چهار تومان تنخواه‌نقد از بابت قیمت جیره داده و بعد ازاین
تفصیلات‌مقرب‌الخاقان‌عبدالعلی‌خان سرتیپ‌باهشت عراده‌توپ‌وچنددسته‌سوار
وازهر فوج دویست نفر سیصدنفر برداشته بهمراهی چند نفر از تـرکمانان
سالربه پل اتان رفت .

لکن بنای ترکمانان سالرچنانکه سابقاً عرض‌شد برخلاف ونفاق بودو
درجزو باتکه همداستان بودندبعدازآنکه مشارالیه واردپل‌اتان شد تکه‌ها
را اخبار کردند و ایشان را تحریك نمودند که روزدیگربا جمعیت وسوار
زیاد به پل‌اتان رفته اردوی عبدالعلی‌خان را بـرهم بزنند و متفرق نمایند
فردای آن روز هزار سوار از تـرکمانیه به‌پل اتان رفته اطـراف اردو را
محاصره کردند ودر جزو قرار گذاشته بودند که بعد از رسیدن تکه‌به‌پل،
ایشان هم بقدریکه بتوانند کمك نمایندیکچندازاهل اردو بگیرندوبکشند
بعدازآنکه سوارهٔ الدمان‌به‌پل‌اتان رسیدند اولا طایفه سالرپیش دستی کرده
بنای گرفتن‌سربازوسواره‌اهل‌اردورا گذاشتندبعدازآنکه‌مقرب‌الخاقان‌سرتیپ
استحضار بهمرسانیدند اونیز حکم داد که ترکمانان سالر که در اردوبودند
گرفتند و خود هم مشغول مقابله و مقاتله با طایفه تکه شد وایشانرا بضرب
گلوله توپ ازپیش برداشته چندنفر از ایشان هدف گلوله تـوپ شد مابقی
بطرف مرو فرار کردند و بعد ازآنکه آمدند از مقابل قلعه مرو بگذرند
نواب حشمت الدوله با دوفوج افشار ودو عراده توپ وجزئی سوار قورت-
بیکلو وخراسانی بجهت علف‌چرا از قلعه بیرون آمده بودند ترکمانیه که
از دور ایشانرا دیدند چنان دانستند که جمعیت [illegible]
و به‌خیال آنکه اسیری از ایشان بگیرند [illegible] ایشان
هم‌خودرا درمیان علفزارها پنهان [illegible]

زیاد بسرایشان تاخته همین که دویست سیصد قدم فاصله میان ایشان مانده بود نواب حشمت‌الدوله حکم دادند توپها را بطرف ایشان بستند و سواره هم از یکطرف زورآور شده ایشانرا از بیش برداشتند بیست‌نفر اسیر وسی وشش نیزه سر از ایشان بدست‌آمد وقریب دویست رأس اسب ازایشان تلف شده خائب وخاسر به‌طرف اوبه خود مراجعت کردند وازآنطرف عبدالعلی‌خان تفصیل حرکت طایفه سالروتکه‌راخدمت نواب حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله نوشتند ایشان را استحضار داد ودستورالعمل‌خواست بعد از رسیدن نوشته مشارالیه بمرو نواب حشمت‌الدوله حکم کردند هرچه از ترکمانان سالر در میان قلعه مروباشد بگیرنـد و محبوس نمایند وهمان ساعت همه آنها راگرفته حبس کردند و مقرب‌الخاقان عبدالعلی‌خـان را هم بقلعه مرو احضار کردند روز دیگراو با همراهان از پل‌اتان کوچیده بطرف قلعه مرو روانه شد و بعد ازآمدن‌اوبمرو خانوار سالرهم کوچیده بطرف پنجده‌روانه شدند و چند خانوار قلیل هم ازایشان بمیان تکه رفت وقلعه پل‌اتان‌راهم بکلی خالی کردند بعد از رسیدن این خبربمرو استحضار نواب والاحشمت‌الدوله و جناب قوام‌الدوه بعد از اینعمل هزار و دویست نفر سوارهٔ هزار و ابوابجمعی یوسف‌خان ایل‌بگی‌هزاره وسواره تیموری‌جمعی میرعطاءاله‌خان بودند با چند دسته سوارهٔ دیگر بسر کرده گـی نواب سلطانحسین میرزا همشیره‌زاده نواب حشمت‌الدوله مأمور بتاخت ایل سالرو مـراجعت دادن ایشان شدند بعد از آنکه مأمورین بقلعهٔ پل‌اتان رسیدنـد باریش سفیدان طایفه ساروق که از پنجده می‌آمدند باردو ملاقات کـردند وریش سفیدان طایفهٔ مزبور را نزد نواب مشارالیه‌آوردند ازایل سالربنای توسط گذاشتند که ایشان بماپناه آورده‌اند چون ما ایل طرخان دولت علیه ودرزیرحمایت دولت علیه هستیم طایفه سالربما پناه آورده‌اند وما را شفیع کردند که نزد اولیای دولت از ایشان توسط نمائیم وا گرشما ما را ایل خود میدانید باید توسط ما را در حق آنها قبول نمائید ایشان باما کمال اتحاد دارند وبخانهای

ما آمده و درپناه ما هستند مأمورین بعد ازاین تفصیل لابداً بـا ترکمانان ساروق بطرف قلعهٔ مرو مراجعت کـردند و همان تفصیلات را که از ریش‌سفیدان طایفه ساروق شنیده بودند خدمت نواب حشمت‌الدوله اظهارداشتند و خود ریش‌سفیدان هم حضوراً بنای شفاعت و توسط را گذاشتند وچون‌کار از دست رفته‌بود لابداً شفاعت ایشان‌مقبول افتادآنوقت‌معلوم شد که‌اشخاصی که منکرامان‌دادن ایل سالربودند واعتقادشان این بود که بایدآنها را تنبیه کامل کرده و تتمه آنها را ازمرو کوچانید به خراسان یا سرخس یا جـای دیگرآورده سکنی و یورت داد چقدر مردمان عاقبت اندیش و خیرخواه دولت ابدمدت بودند .

فصل هشتم

بعد از اینفقرات بنای‌حرکت اردو بطرف سنگرتکه‌شد وآنچه مردمان خیراندیش از قبیل مرحوم نصرت‌الملك ویوسف‌خان ایل بگی‌هزاره وسایر اهل خراسان اظهار عجز کردند که عاقبت اینکار غیرازپشیمانی حاصل‌ندارد وحالاکه قشون بهرطور بوده آذوقهٔ سه‌چهارماهه را جمع‌آوری کرده‌صلاح این است که‌چندی درقلعه‌توقف‌نمائیم‌واگرممکن شودبارسال رسل ورسائل بلکه‌کاری از پیش بـرد مفید نیفتاد وروز سه‌شنبه بیست و پنجم‌شهر صفرـ المظفر باپانزده فوج وبیست وچهار عراده‌توپ وسوارهٔ آذربایجانی وعراقی از قلعهٔ مرو حرکت کرده در بیرون قلعه اردوزده شد ونگاهداری قلعه را محول بمقرب‌الخاقان آقارضاخان آجودانباشی کردند و فوج ناصریه را با فوج خوی و دامغان تماماً در قلعه گذاشتند و سواره ایلات قزوین وسواره جامی مأمور متوقف قلعه شدند و فردای‌آن روز که چهارشنبه۲٦ بود اردو از ظاهرقلعه کوچیده بطرف سنگر روانه شد وآن روز یکفرسخ و نیم طی مسافت کرده شد وشب‌را دریورت مشهوربسندولك اردو متوقف شد وفردای آن روز۲۷ بود ازآنجاحرکت کرده عازم یورت‌خان کهن که محل‌سکنای

طایفه‌تکه وسنگرایشان است‌شدند ودر اینروز بعد ازاینکه نیمفرسخ‌مسافت طی شده‌تخمیناً هم بجهت اظهارجلادت وجلوگیری کردن، هشتصدنفر سوار تکه به سرراه اردوآمدند مقرب‌الخاقان سرتیپ توپخانه باشلیك توپ‌آنها را از پیش برداشته به‌عقب نشانید وآنروز اردو یکفرسخ طی‌مسافت کرده در نیمفرسخی سنگرتکه حکم بتوقف اردو صادرشد وترکمانان تکه بعد از ملاحظه اینحالت ونزدیك شدن اردو بسنگرایشان زیاده ازحد اضطراب و پریشانی حاصل کرده بتوسط صفرك‌خان نام که از اسرای سابق تکه بود و از رؤسا وریش سفیدان ایشان بود وخود رئیس سه‌چهارهزار خانواروایل بود و دراین سفربجهت بعضی‌ملاحظات او را همراه آورده ودرمنزل مرحوم محمدحسن‌خان محبوساً نگاهداشته بودند طالب مصالحه و مراوده شدندو اظهار خدمت گذاری و انقاد کردند مشروط براینکه یکفقره عرض ایشان قبول شود و چون رؤسای ترکمانیه با محمد حسن خان درسفرسابق اردو بهمراهی نواب حسام السلطنه بمرو ویکنوع خلطه و آمیزش ودوستی داشته از او خواهش کردند که امر مرحوم مصالحه را اقدام نماید و از جانب ایشان متقبل همه‌قسم خدمتگذاری بشود از پیشکش دادن و خانوار بجهت گرو بسرخس وسایر سرحدات خراسان کوچانیدن و موقوف کردن تاخت وتاز اطراف‌خراسان وغیرذالك لکن یك‌فقره عرض‌ایشان درمقابل‌این این بود که بعد ازآنکه تعهد و تقبل همه قسم خدمتگذاری بشویم و ریش‌سفیدان خود را تا هرچقدر خانوار که از ما بخواهید بگروبدهیم و هنگام ضرورت دولت بنوکر، از ایل خود سواره و پیاده بقدرامکان بدولت کمك نمائیم وتاخت وتاز اطراف خراسان‌را بهمه جهت موقوف نمائیم دولت باید استدعای ما را قبول فرماید وولایت مرو را که یورت قدیم ماها است بماها واگذارد که ایل‌وانوس‌ما از بابت زراعت و فلاحت وسعت مدارمال وغیر ذالك آسودهٔ باشند واگردولت علیه میخواهند ایل ساروق را در مروسکنی بدهند باز ما حرف نداریم و با ایشان بطور اتحاد و یکجهتی کنار می‌آئیم

بهرقسم که دولت علیه یورت ومزارع مرورا میان ماها تقسیم نمایند .

مرحوم محمدحسن‌خان‌هم‌تفصیل‌را‌خدمت‌نواب‌والاحشمت‌الدوله‌وجناب قوام‌الدوله عرض کردو اعتقادایشان وجمع دیگر از رؤسای قشون بود که ترکمانان‌دراین‌قول‌کاذبندوحالا که‌میبینندقشون‌نزدیک‌سنگر ایشان‌رسیده‌وبر سرعیال‌ایشان‌آمده میخواهند باین‌حرفها اردورامعطل‌نمایندودرضمن‌درمقام استحکام سنگروحصاروخاکریز وجمع‌آوری‌آلات حرب وضرب برآیند و عرایض‌ترکمانان وتوسط مرحوم محمدحسن‌خان را تمکین‌نکردندوجواب درست ندادندلکن‌رؤسای‌ترکمانیه‌آن‌دوروزرا که اردودرنیمفرسخی‌سنگر ایشان‌افتاده بودندهمه‌روزه بمنزل‌مرحوم‌محمدحسن‌خان‌می‌آمدندوخواهش میکردند که امرمصالحه درهمان‌یورت تمام‌شود وقشون‌دولتی‌مراجعت‌نماید وازآن پیشترنرود، روزبیست وهفتم شهرصفرالمظفر نواب‌حشمت‌الدوله ازهر فوج پانصد نفرسربازبهمراه برداشته با پانزده عرادهٔ توپ وچند دسته سوارو سرتیپ‌توپخانه بجهت تشخیص جای‌توقف اردو درنزدیکی‌سنگرتکه وصاف وهموار کردن نوغانه‌ها ونهرهای بزرگ بجهت عبور اردوازآنجابه‌نزدیکی سنگرتکه رفتند تا بجائی که زیاد از چهار هزار قدم مسافت میانه اردو و سنگرتکه نمانده بود وآنچه نوغانه ونهرهای بزرگ که درمیانه واقع‌شده بود واحتمال‌میرفت که ترکمانیه‌آنجاها رابگیرند وسنگرنمایند که اردو نتواندآنقدرها پیش‌برود همه را صاف کرده وباچوب واسباب که‌ازقلعهٔ‌مرو بجهت ساختن پل درمحل ضرورت همراه آورده بودند پل بستند وافواج و توپخانه را درچهارهزار قدمی سنگر نگاهداشته صف آرائی کردند و بهر فوج هم یک‌عراده توپ قسمت دادند و بجهت توپها با پشتیبانی که یکذرع ارتفاع آن میشد ساختند وتوپها را بالای آن باستیانها کشیدند ترکمانیه بعد ازمشاهده این‌حالت‌آمدند نزد مرحوم محمدحسن خان و اظهار کردند که بنابود اردو درهمان‌یورت توقف نمایدتا امرمصالحه تمام ویکطرف‌شود واگرشما باما‌بنای امنیت‌داریدآمدن‌قشون شما تااین‌نزدیکی مایه‌وحشت و

اضطراب اهل‌وعیال‌ماميشود پس‌شما قشون‌را حکم‌مراجعت بیورت‌اول‌بدهید تا امروز ریش‌سفیدان خودرا آورده امرمصالحه‌را تمام‌نمائیم مرحوم‌محمد‌حسن‌خان این مراتب را خدمت نواب والا اظهار داشت نواب والا ومقرب‌ـ الخاقان سرتیپ توپخانه ونواب‌جهانسوزمیرزا و سلطان حسین میرزا که در آنجا حاضربودند درجواب گفتند که اگرتر کمانان راست میگویند ریش‌ـ سفیدان خود را همین‌جا الان حاضر نمایند وقرار کار خود را تمام کنند و مرحوم محمدحسن‌خان‌این‌مراتب را بآن چند نفر تر کمان که نزد اوآمده اظهارمصالحه کرده بودندحالی کرد کـه الان باید بروید و جمیع رؤسا و ریش سفیدان خود رابیاورید این‌کار را تمام نمائید وآن چند نفر تر کمان رفتند که‌بقیهٔ‌رؤسا وریش‌سفیدان را بیاورند مراجعت ایشان دفعه ثانی بقدر یك‌ساعت و نیم تخمیناً طول کشید. سرتیپ توپخانه و نواب جهانسوزمیرزاو سایرین که حاضر بودند اصرار کردند که بنای تر کمانیه برخلاف و نفـاق ومعطل کردن اردو است‌واز آنطرف‌هم تر کمانان‌بقول‌خودشان‌بجهت‌تماشای قشون دولتی بهیئت اجتماع ازسنگربیرون‌آمده مرد وزن سواره وپیاده در جلوسنگردر کنار رودخانه شهد صف کشیده بودند رؤسای قشون رابخاطر رسید که‌آنها رابترسانند واز اردو وتوپخانه رعب‌وخوف‌زیاد در دل ایشان بیندازند سربازرا حکم تشتوان دادند وبالابانچیان مشغول‌زدن طبل‌جنگ شدند وتوپچیان بطرف‌تر کمانیه مشغول‌شلیك توپ شدند وبقدریکساعت و نیم تخمیناً بطرف تر کمانیه شلیك کردند وهشتصد تیرتوپ بطـرف ایشان انداختند وبعدازآنکه بنای‌شلیك شد نواب حشمت‌الدوله وسرتیپ‌توپخانه وسایرین که‌حضور داشتند صلاح اینطور دانستند که بفرستند اردو را ازآن یورت نیمفرسخی کوچانیده بهمین چهارهزارقدمی بیاورند که حـالا که‌کار باینجا کشیده اگـرقشون شب از آنجا باردو مراجعت نمـاید تر کمانـان نوغانه‌ها ونهرها که در سرراه است میآیند میگیرند سنگر میکنند آنوقت دوباره‌آوردن اردو وقشون‌باین‌مکان کمال صعوبت وسختی خواهد داشت و

همانساعت مرحوم محمدحسن‌خان مأمور بآمدن و کوچانیدن از آن یورت و آوردن باین یورت شد و اردوهم از آنجا کوچیده تادوساعت ازشب گذشته در کمال صعوبت وسختی از نوغانه‌ها گذشته وبقشون ملحق شدند.

ترکمانان هم پیش از وقت باستیان بسیار بلندی که تخمیناً پانزده زرع ارتفاع داشت درجلو سنگر متصل برودخانه شهد ساخته بودند و دو عراده توپ که سابقاً از اردوی خان خیوق بچنگ آورده بودند برپای باستیان کشیده حاضر گذاشته بودند وهمین که از مصالحه و اتحاد بقول خودشان یأس حاصل کردند ایشان هم خواستند اظهارحیاتی بکنند و جلادتی بخرج بدهند از باستیان بنای انداختن توپ گذاشتند وبیست وپنج شش تیر توپ بطرف قشون انداختند اما باحدی نخورده کاری ندید واز آن توپها هم که ازطرف قشون بآنها شلیك شده بود ازقراریکه بعد معلوم شدزیاده ازچهارپنج نفر آدم ازایشان تلف نشده بودوآنروزرا تا عصر بهمین رویه گذشت وازهیچ طرف بغیر ازانداختن توپ کاری ازپیش نرفت وترکمانان هم ازطرف اهل اردو یأس حاصل کرده بکلی مراوده وآمدوشد را موقوف کردند واردو درهمانجا متوقف شد ویکدو روزبجهت آسودگی وجابجا شدن اردو دعوائی ازهیچطرف نشد لکن همانشب اول که اردو بآن یورت آمده بود وهنوز درست آرام نگرفته جابجا نشده بودند وسنگراطراف اردو بطوریکه باید مضبوط بشود نشده بود ترکمانیه تکه خیال کرده اردوراهمان شب برهم بزنند ومتفرق نمایند وبهرقسم ممکن شودخودرا باردو دست بشمشیرداخل نمایند ونگذارندآنجا بماند بهیئت اجتماع آمده اطراف اردو راگرفتند وبنای انداختن تفنگ و شمخال گذاشتند وزیاده ازحدخیرگی کردند وبقدرچهارساعت مشغول های وهوی بودند لیکن ازطرف اردواعتنائی بآنها نشد وهمان قراول اطراف اردوبا تفنگ بآنهامشغول مدافعه شدند وازطرف توپخانه هم چند تیرتوپ ساچمه و گلوله بایشان شلیك شد وازاین فقره که بتوانند دست بردی باردوبزنندبکلی مأیوس شده مراجعت نموده وفرداشب که شب دویم توقف اردو درآنجابودبساز

بهمان‌قاعده شب گذشته باطراف‌اردو آمده بنای‌تفنگ انداختن وهای‌وهوی گذاشته مراجعت کردند روزدویم شهرربیع‌الاول‌نواب حشمت‌الدوله‌با سر- کردگان‌نشسته بنای‌کاردعوارا گذاشتند ورأیها براین‌اتفاق‌افتاد که افواج‌را خبر کرده بابیل‌وکلنگ‌وچوب ومیخ که اسباب‌ساختن‌باستیان‌است‌بروندبدر محل‌موسوم‌بجیران‌تپه که تخمیناً دوهزارقدم زیاده باسنگر ترکمه‌مسافت‌ندارد و گلوله توپ‌وخمپاره وقبس‌بطورخوب به‌آلاچق واوبهٔ آنها میرسد سنگرو باستیانی در کمال استحکام بسازند وچند عراده توپ و خمپاره‌و قبس‌بالای باستیانها کشیده‌بضرب گلوله توپ‌وخمپاره وقبس‌وغیرذالك‌آنها را مستأصل نمایند که بعجزبیایند وامان‌بیاورند وبرعیتی‌دولت ابد مدت‌راضی‌شوند و بعدازتقدیم مشورت نواب والا وقوام‌الدوله وسایرسر کردگان‌بابیل‌وکلنگ وتوپخانه و اسباب بستن باستیان از اردو بیرون رفتند ترکمانیه که شب و روز سواره وپیاده اطراف اردو را میگردیدند وقراولی می کردند و میخواستند ازحالت اهل اردو استحضار نمایند بعد ازآنکه ملاحظه کردند که قشون وجمعیت زیاد از اردو بیرون آمد ایشان هم سواره و پیاده بقدر هفت هشت هزار نفراز اوبه بیرون آمده در مقابل اردو مستعد جنگ ایستادند کم کم مشغول مدافعه ومقاتله شدند ونگذاشتند که قشون بجیران تپه برسد ودر همان نزدیکی اردوهنگامه و گیرودار گرم شد افواج افشار و فراهانی داوطلب شدند که یورش ببرند و جیران تپه را از دست ترکمانیه بگیرند و سنگر نمایند اولا افواج افشار یاعلی کشیده بطرف جیران تپه دویدند و افواج فراهان نیز از عقب ایشان یاعلی کشیده رفتند افواج‌مزبور بعزم یورش حرکت کرده تاجیران تپه تخمیناً هزار و پانصد قدم می‌شد بعد ازآنکه سرباز هزار وپانصد قدم پیاده بدود بمنزل برسد بانفس گسیخته و هوای گرم حالت هیچ‌کار ندارد تابدعوا کردن چه رسد و علاوه براین در پهلوی‌جیران تپه نوغانه بزرگی در کمال عمق‌داشت وآبش کم بودتر کمانیه در میان نوغانه مزبور بسخو کرده بودند بعد از آنکه سرباز بآنجا رسید

غفلتاً ترکمانیه دست بشمشیر برسر آنها ریخته از افواج افشار و فراهانی بقدر هفتاد نفر زخمی و مقتول شدند و سرباز بعد از مشاهده اینحالت تاب مقاومت نیاورده بطرف قشون مراجعت کردند و در مراجعت باز ترکمانیه بقدر سی چهل نفر از ایشانرا مقتول و زخمدار کردند مرحوم‌محمد حسن‌خان بیچاره هرچه خواست جلوافشار را نگاهدارد ومراجعت نکنند ممکن نشد ، لابداً برگشتند و افواج فراهانی هم بعد از افشار برگشتند . مرحوم محمد حسن‌خان خود نیز خواست بعد از مراجعت افواج برگردد در میان نوغانه اسب او بگل فرو رفت و تاخواست اسب را بیرون بیاورد پیاده گان ترکمانیه برسر او ریخته اولا گلوله تفنگ بسینه او انداختند و بعد از آن نشناخته برسر او ریخته باچند زخم شمشیر او را مقتول نمودند و سرش را همانجا ازبدن جدا کرده بودند و افواج افشار و فراهانی بقشون ملحق شده زخمی‌آنها را باردو آورده و قشون باز بهمان حالت مشغول جنگ بودند و اشهد بالله افواج‌مراغه بامرحوم نصرت‌الملك وبرادرش خداداد‌خان و سایر صاحبمنصبان افواج مراغه آنروز آنقدر جلادت و پاداری کردند که مافوق آن متصور نیست و از حوصلهٔ بشر خارج‌است و از سواره هم‌سواره چهار-دولی عراق و آذربایجان و قورت‌بیگلو و مقدم پیاده از حد جلادت کردند و از طرف اردو البته‌هزاروپانصد تیربل متجاوز شلیك توپ‌بطرف ترکمانیه کردند و ترکمانیه بقدر دویست سیصد تیر توپ بطرف اردو و جنگ‌گاه انداختند و توپ ایشان همه طرف اردو را بطور خوب میزد بلکه اغلب که سرتوپ را قدری‌بالا می گرفتند هزارقدم وپانصدقدم ازروی اردومی گذشت وبیرون اردومی‌افتاد مختصر این‌است که جنگی بآن سختی‌اعتقاد این‌چاکر این است که در این سنوات قرون اتفاق نیفتاده باشد آخرکار جنگ‌بطوری شد که ترکمانیه و سرباز باهم بمشت وسیلی و نیزهٔ پیش‌جنگ می کردند و دوازده ساعت بل‌متجاوزمدت‌جنگ طول کشید و وقت غروب‌آفتاب‌طوری شد که هردو طرف ازکار افتادند و لابداً مراجعت کردند و ازطرفین‌آنروز

هزار نفر تخمیناً مقتول و زخمی و اسیر شدند و بعداز مراجعت‌قشون‌باردو معلوم شد که مرحوم محمد حسن‌خان مفقود شده است اما درست مشخص نشد که زنده اسیر شده یابقتل رسیده بعداز چند روز دیگر اینفقره محقق شد که اورا کشته‌اند و هماشب سیم شهرربیع‌الاول دوفوج قرائی‌وشانزده‌هم شقاقی مأمور شدند که بااسباب ساختن باستیان به جیران تپه‌بروند وسنگر و باستیان در کمال استحکام بسازند و عالیجاهان رحمت‌الله‌خان شقاقی و مصطفی قلی‌خان سرهنگ قرائی فوجهای خود را برداشته داوطلبانه بطرف جیران تپه‌رفتند و بعداز رسیدن بآنجا مشغول باستیان و سنگرشده بودند که‌تر کمانیه خبردار شده بسرایشان آمده بنای‌جنگ گذاشتند نصف‌افواج مزبوره مشغول جنگ بودند و نصف دیگر باستیان و سنگر می‌ساختند و آنقدر پاداری کردند که سنگر ساخته شدوجان‌پناه درست کردند ومشغول مدافعه شدند تر کمانان‌چون‌دیدند که نتوانستندکاری ازپیش‌ببرندمراجعت کردند و افواج مزبور درآن سنگروباستیان متمکن شدند ولیکن در آن چند روز که آن فوجها در آنجا بودند تا آخر شکست اردو اصلا رؤسای اردو بسر کشی آنها نرفتند و دلجوئی از آنها نکردند و لامحالـه انعامی درازای آن خدمت بهیچوجه بایشان ندادند و همه‌روز وهمه‌شب تر کمانیه بسر آنها بهیئت اجتماع میآمدند و انواع و اقسام باایشان جنگ می کرده و ایشان بقدر قوه پاداری و ایستادگی کردند وگاهی کـه از طرف نواب حشمت‌الدوله ماذون میشدند چند تیرتوپی باوبه تر کمانان می‌انداختند و به‌آلاچیق‌های ایشان می‌خورد وچند نفرهم زن وطفل از ایشان تلف و هدر کرد و حق‌مطلب این است که بعد از مقتول شدن مرحوم محمد حسن‌خان بکلی قشون ازحالت جنگ افتادند وخیره گی‌تر کمانیه نیزروز بروز زیاد میشد و اضطراب و واهمه قشون دولتی زیادتر و از صرافت جنگ کردن وسنگر دیگر درپهلوی سنگر فوج شقاقی و قرائی بستن افتادند و اختلاف آرا درمیان سر کرد گان بهمرسید اغلب اعتقادشان این‌بود که‌باید ازپهلوی

سنگر تکه کوچ کرده بقلعهٔ مرو رفت و بعضی دیگر اعتقادشان این بود که بایدر جنگ ایستادگی کرد و اهتمام نمود که تکه مخذول و منکوب شوند و اغلب اوقات شبانه روز مصروف همین سخنان بود و طایفه تکه هم حتی‌المقدور در جلادت و بهادری اهتمام می‌کردند و از اطراف اردوهم مال و آدم میبردند و می کشتند تاروزنهم ربیع‌الاول درآن اوقات هم بجهت مدار مال بسیار اهل اردو تنگی کشیدند و هر دو روزسه روزیك‌مرتبه‌چند فوج و چند عراده توپ بایك صاحب‌منصب بزرگ بجهت‌آوردن علف مأمور میشدند و در ذهاب و ایاب‌صدمه زیاد میخوردند بالاخره‌طوری‌شده بود که بعضی‌ازسرکردگان میگفتند که اگر گردن مارابزنند بعلف‌آوردن نمیرویم تاروز نهم که‌علف‌اسبان توپخانه تمام شده بود و سرکردگان اغلب درمنزل مرحوم نصرت‌الملك بودند که نواب حشمت‌الدوله فراشباشی خودرا فرستاد نزد مرحوم نصرت‌الملك که از هر فوج دویست نفر بایپنج عراده توپ خبر کرده‌ایم که بجهت‌علف آوردن اسب توپخانه بصحرا بروند خداداد‌خان هم مأمور است که رئیس آنها باشد و بروند علف بیاورند وجهت اینکه از هرفوج دویست نفر خبر کرده بودند این بود که از هرفوج پانصد نفر باسامال بارگیر بجهت آوردن آذوقه و علیق اسبان توپخانه بهمراهی مقرب‌الخاقان یوسف‌خان سرتیپ بقلعهٔ مرو رفته بودند و زیاده از دویست و پنجاه نفر ازهیچ‌فوج درسنگر نمانده بود و خداداد‌خان تمکین نکرد که بهمراه‌افواج متفرقه بعلف‌چربرود و حرفش این‌بود که تافوجهای‌خودم نباشد بجائی نمیروم وهرچه نصرت‌الملك‌مرحوم وسایر سرکردگان اصرار کردند که خداداد‌خان بهمراه افواج بعلف چر برود قبول نکرد ونرفت آخرالامر همان افواج متفرقه باکریم سلطان مقدم سلطان توپخانه مبارکه وپنج‌عراده توپ ازاردو بیرون رفتند و چون متصل به‌سنگر ترکمانیه علف‌زارونی‌زار زیاد بود و ازهمه طرف باردونزدیك‌تر بود علف‌چین‌ها بآنطرف‌میل کردند سواره و پیاده ترکمانیه‌هم در پهلوی سنگرخود بااستعداد تمام‌حاضر بودند

و بعد از بیرون رفتن آن جمعیت از اردو چنان دانستند که قشون بجنگ مأمور شده بیرون آمده است آنها هم آهسته آهسته خودرا بعقب کشیدند ومنظورشان این‌بود که قشون را به‌نزدیك‌سنگر خودشان‌بکشند علف‌چین‌ها غفلت کردند بطرف نی‌زار و علف‌زار متصل بسنگر تر کمانیه میل کردند و بعداز رسیدن به‌نزدیك سنگر تر کمانیه بهیئت اجتماع بر سرایشان ریخته جنگ سخت در انداختند و از افواج متفرقه‌زیاد اسیر و مقتول کردند و از فوج اردبیل و مشکین‌صدنفر بجهت‌آوردن‌علف بیرون رفته‌بودند اغلب‌آنها هم وکیل وسرجوقه بودند وچهل نفر ازایشان درهمانجا مقتول شدند وتاب مقاومت‌نیاورده ازجلو تر کمانیه بر گشتند وتر کمانیه دوعراده‌توپ ۹ پوند و۶ پوند ازایشان گرفته بطرف سنگرخود کشیدند بعد ازآنکه خبر باردو رسید نواب حشمت‌الدوله ازسنگر بیرون‌آمده مقرب‌الخاقان سرتیپ‌توپخانه و خدا دادخان‌را بکمك علف چین‌ها فرستاد بعداز رسیدن آنها تر کمانیه آن دوعراده توپ اول را کشیده برده بودنـد و میخواستند آن سه عراده دیگر که مانده‌است‌ببرند سرتیپ توپخانه باجمعیت همراهشان بمقام مدافعه برآمدندآنها هم بهمان دوعراده قناعت کرده در کمال فرح وانبساط وسرور توپ‌هارا برداشته بسنگر خود داخل کردنـد وآنروز هم جنگی در کمـال سختی وصعوبت اتفاق افتاد وازطرفین زیاد کشته واسیرشدند وبالکلیه اهل اردو ازصرافت جنگ افتاده وهیچ حالت ویارای حرکت وکاری نداشتند و خیره‌گی تر کمانیــه روزبروز وساعت بساعت زیادترمی‌شد بالاخره بعد از آنکه ازخارج وداخل معلوم کردند که اردو بنای کوچیدن ازمقابل سنگر ایشان داردشب‌ها وروزها علی‌الاتصال سه چهار هزارنفرپیاده‌آنها دراطراف اردو مشغول نگاهبانی و کشیك بودنـد کـه هروقت اردو بخواهد حرکت نماید آنها بنای هرزگی بگذارنـد وبقدر قوه درکار جنگ وصدمه بقشون دولتی کوتاهی نکنندوهمه‌روزه‌بتفاوت‌پنج‌نفر شش‌نفر ده‌نفراسیرازاهل اردو می‌بردنـد تااینکـه سرکردگان و رؤسا درمجلس مشورت نشستند، بعداز

گفت و شنید زیـاد بنـای کوچانیدن اردو بطرف قلعـهٔ مرو شد و اغلب سر کردگان مثل عبدالعلی خان ویوسف خان وقاسم خان و پرویزخـان و مرحوم نصرت‌الملک‌تمکین به حرکت از آنجا نمیکرد واعتقادشان این بود که اول نباید اردو باینجا بیاید حالا که آمده باید ایستادگی کرد تاکارتمام شود واعتقاد رؤسا در کوچانیدن قشون بـود بالاخره‌کار بجائی رسید کـه جواب سر کردگان قشون را اینطور گفتند که شماها را مأمور باطاعت ما کردند وآنچه ما حکم کرده‌ایم باید حکماً اطاعت نمائید سر کردگان نیز تمکین کردند واولا قرار بـود کـه یکفقره مال مردم باافواج افشار وفوج مخبران شقاقی اسباب واجمال واثقال زیاد که دراردو دارند حمل نمایند و باسم اینکه بعقب آذوقه میرویم آن اجمال واثقال زیاد را برده درقلعه مرو بگذارند وخودشان مراجعت‌نمایند ودوباره بهمراه قشون ازسنگرمراجعت کنند که اگر درراه چشم زخمی برسد وصدمه وارد آید باربنهٔ زیاد نباشد کـه قشون را ازجنگ بازدارد وباز بعد ازاینفقره اختلاف درمرتبهٔ ثـانی میان رؤسا بهمرسید وقرار گذاشتند که اردو یکدفعه حرکت نمایند وشب هفدهم شهر ربیع‌الاول بنای حرکت اردورا گذاشتند وعصر روز شانزدهم حکم نظامی صادرشد که مردم شبانـه باروبنه خودرا بار کنند وچادرها را بیندازند ودوساعت بصبح مانده حرکت نمایند واشهد بالله سرتیپ توپخانه واغلب رؤسای‌قشون اصرار وابرام زیاد کردند وعجزآورده که‌حرکت دادن قشون باین بزرگی ومال بنه وبارزیاد درشب مایهٔ هزارقسم خطراست واگر خدای نخواسته حکایتی روی بدهد مردم لامحاله باید یکدیگررا بشناسند وببینند وکاری ازپیش ببرند اصرارایشان حاصلی‌نبخشید وحکم بکوچیدن اردو دردوساعت بصبح مانده شب چهارشنبه هفدهم ربیع‌الاول صادر شد و از قرار تفصیل ذیل پیش قراول وچنداول ویندااول مشخص کرده بودند .

پیش قراول: سواره ، افواج ، سمنانی ودامغانی ۲فوج ،عرب و عجم دو فوج ـ سوارهٔهزاره ٥ هزار ، شاهسون بغدادی ۲ هزار، فراهانی ۲ فوج، مقدم ۲ هزار ، شقاقی ۲ هزار ، توپ بهمراهی فرج الله بیك یساور ، یك عراده .

چنداولـ سواره ـ افواج : افشار دو فوج ، مخبران شقاقی فوج ، چهاردولی ۲دسته ، قورتبیگلو دسته ، شقاقی ١٦ فوج ، قرائی فوج ، توپ وخمپاره وقبس بهمراهیمقربالخاقانعبدالعلیخان ۱۲ عراده .

طرف یمین یند اول ـ سواره ، افواج : مراغه ۲ فوج ، خراسانی ٥هزار ـ توپ ۲ عراده .

طرف یسار ـ سواره ، افواج : بهادران و قهرمانیه ۲ فوج ، مکری ۲ هزار، توپ ۲ عراده.

مقرب الخاقان قوام الدوله و معاون لشکر واین چاکر درگـاه بهمراه پیشقراول بودیم ونوابحشمتالدوله وسرتیپتوپخانه ونوابسلطانحسین‌ـ میرزا و سرتیپان افواج چنداول و بهمراه چنداول بودنـد وسرتیپان افواج یندا‌ول هم هر کس بهمراهتیپ وفوج خودبودند ومقربالخاقان حسنعلیخان سرتیپ بافوج اردبیل ومشکین مأمور بقراولی قورخانه بودند وتا اردو از سنگربالتمام بیرون آمد زیاده ازیك ساعتبطلوعصبح نماندهبود وتر کمانیه هم از کوچ کردن اردو خبردارشده اطراف اردو در بسخوگاهها پنهان شده

بودند همین که عقبه چنداول از سنگر بیرون آمد که دیگر درجای اردو یکنفر آدم ومال از اهل اردوباقی نمانده بود پیادگان تر کمانیه فریاد کنان باهای وهوی زیاد خودرا ریختند بمیان افواج چنداول وهنگامه گرم شد. افواج قلعه بسته مشغول جنگ شدند ومحل تردد اردو هم زمین صیفی زار بود که سابقاً بستان وجالیز کاشته بود ونهرهای بزرگ عریض طویل داشت و افواج چنداول زیاده ازحد درجنگ پاداری وایستادگی کردند مرحوم نصرت‌الملك نیز بافوجهای مراغه ازسمت خود مشغول مدافعه ومقاتله بود و جمیع توپها مشغول آتش افشانی بودند و پیش‌قراول بعد ازرسیدن بمحل موسوم بمزار تپه که علی‌التخمین سه هزارقدم ازیورت اردو مسافت داشت توقف‌نمود وافواج وسواره جابجاایستادند وموافق قاعده‌نظامی‌صف کشیدند وتوپها را هم درجلو افواج گذاشتند درآنحالت آفتاب طلوع کرده بود و جنگ سخت شده بود وافواج چنداول بقدریکه توانستند درجنگ پاداری وایستادگی کردندتافشنگ‌ایشان‌تمام‌شدوچون‌قورخانه‌درعقب‌پیش‌قراول‌بود وتاآمدندفشنگ‌ببرند طول کشیده‌بودوتر کمانیه‌زورآورشدندوخیرگی‌زیاد کردندوبغیرازمرحوم‌نصرت‌الملك‌وافواج‌مراغه که‌تاآخرجنگ‌مشغول‌مدافعه ومقاتله بودند دیگر ازهیچ طرفی از اطراف پیش قراول و غیره از سواره و پیاده کمکی بایشان نرسید و هرچه معاون لشگر بقوام الدوله اصرار کرد که ازاین‌فوج پیش قراول دوسه فوج لامحاله بکمك چنداول بفرستیدمفید نیفتاد ومشیت خداوندی هم بشکست آن‌اردوقرار گرفته بودوافواج‌چنداول بعد ازآنکه شش ساعت دعوا کردند وراه امیدشان ازهمه طرف مسدود شد وتر کمانیه‌زورآور شدند تاب مقاومت‌نیاورده شکست خوردند وتر کمانیه غالب وقشون‌دولتی‌مغلوب وآیه وغیض‌الماء وقضی‌الامر دربارهٔ قشون‌دولتی

مصداق پیدا کرده دیگر حالت جمع‌آوری ونگاهداری مردم متفرقه خارج ازحوصله بود وتر کمانیه خود رابمیان بنه وقورخانه ریخته اولا قدری از قورخانه راآتش زدند وبنای قتل واسیر ونهب گذاشتند وبقیةالسیف که از تر کمانیه خلاصی حاصل کرده خود رابمزار تپه رسانیدند و اعتقادشان این بود که همانجا دوباره جمع‌آوری وایستادگی نمایند وباتر کمانیه مشغول مجادله شوند چون بنه و قورخانه یکجا بگیر تر کمانیه افتاده سهل است توپها را هم گرفته بودند نواب حشمت الدوله وقوام الدوله صلاح در توقف آنها ندیده بطرف قلعه مرو روانه شدند وبعد ازرفتن ایشان از برای سایر مردم یأس حاصل شده بود و قتل مرحوم نصرت الملك و گرفتاری سرتیپ توپخانه وزخم برداشتن اوو گرفتاری سایر سرتیپان هم بتحقیق پیوست‌وهر کس درخیال حفظ جان خود افتاد وروبفرار گذاشت وبعینه هنگامه‌محشر برپا شده بود وآیه‌یوم یفر المرء من‌اخیه درباره‌آن مردم وآنروز صدق کرده بود واقعاً حالت تصور غیر ازحالت وقوع است و تفصیل آن جنگ را اگـر بتمامی کس بخواهد شرح بدهـد تواریخ بزرگی خواهد شد که نویسنده و خواننده و شنونده همه از مطالعه آن ملالت حاصل خـواهند و تر کمانیه تامحل موسوم بکوك تپه که یکفرسخ و نیم تا قلعه مسافت داشت متعاقب اهل‌اردو آمدند وآنچه توانستند کردند ونیمه مردم با حالت‌پریشان مغشوش به قلعه مرو داخل شدند ونواب حشمت الدوله و جناب قوام الدوله بعد ازورود بقلعه مرو فوراً بفکر مراجعت بطرف خراسان افتاده و بـدون اینکه ازاحدی مشورت‌نمایند یوسف خان‌ایل‌بیگی‌هزاره ومیر عطاءالله‌خان تیموری راخواستند وقدغن کردند که شما دونفر با سواره خودتان از قلعه بیرون بروید که ماهم ازعقب شما سوار شده خواهیم آمد واز راه کلّ‌ران باید چهارپنج روزه مارابمشهد مقدس‌برسانید ایشان نیزقبول کرده‌درتدارك

حرکت بودند مقرب الخاقان معاون لشکر از قضیه اطلاع بهمرسانیده‌رفت خدمت نواب حشمت‌الدوله وقوام الدوله اصرار وابرام زیاد کرد که آنهارا از این صرافت وخیال بیندازد و اگر بنای حرکت شد همه مردم به اتفاق یکدیگر حرکت نمایند سهل است چهار عراده توپ وقورخانه که در قلعه گذاشته بودندبرداشته بهمراه خود بیاورندمفید نیفتادوجوابی که‌بمشارالیه گفته شد این بود که توهم بدون اینکه احدی رامطلع نمائی آجودانباشی را بردار بیابرویم این مردم هرکس برای خود فکری میکند معاون لشکر تمکین نکرد بمنزل خودش‌آمد وسرکرده هائیکه بقامه آمده بودندجمع‌آوری کرده گفت چنان بدانید که شاهزاده وقوام‌الدوله در میان شمانیستند وهرطور عقل خودتان میرسد برای نجات خود فکری بکنید همه قول‌اورا پسندیدند و قرار گذاشتند که فشنگ که در قورخانه هست بافواج تقسیم نمایند وتوپها را هم موافق قاعده به‌اسب‌های توپخانه ببندند ومردم رابنظم وقاعده بیرون ببرندومحافظت حال خود رابنمایند تاخدا چه خواسته باشد ودراین خیال بودند که حشمت‌الدوله وقوام الدوله سوار شده با نوکرهاو کسان خودشان بیرون رفتندومردم متفرقه بعدازآنکه اینحالت را ملاحظه کردند که سردار ورئیس‌چه طورآنها راگذاشتند ورفتند هرکس‌بصرافت این معنی افتاد که زودتر برود وپیش بیفتد و جان خود رااز مهلکه بیرون ببرد وعنان اختیار ازدست سرتیپ وسرکرده بکلی بیرون رفت واسبها که بتوپ‌ها بسته بودند سرباز وسوار ومردم متفرقه بندهای آنها رابریده‌بجهت اینکه سوار شوند وخود راخلاص نمایند بروند وهمهمه وهنگامهٔ زیاد در میان‌مردم‌افتاد بطوریکه یك‌دونفرآدم نزدیك بوددرزیردست وپای‌مال‌مردم تلف شود ومعاون‌لشکر وسرکردگان وآجودانباشی بعدازاین مقدمه‌بیرون آمدند وهرچه بنواب حشمت‌الدوله وقوام الدوله عجز و لابه‌کردند که لامحاله که بیرون‌آمده‌اید لااقل قدری جلوبکشید واندکی‌آهسته‌تربروید تامردم عقب‌مانده بیایند برسند بجائی نرسید وبیك تاخت درهمان شب اول

تاصبح پانزده فرسخ مسافت طی کردند ومقرب الخاقان قاسم خان سرتیپ و حسنعلی خان سرتیپ ورحمت‌اله خان سرهنگ و بیشتر مردم عقب ماندند آن شب نتوانستند خود رابرسانند و روز دیگر آن طبقهٔ اول که از قلعه بیرون آمده بودند درپانزده فرسخی نماندند وپنج فرسخ دیگر مسافت‌طی کرده برسر دوراه رسیدند که یك راه از بیابان قم بی‌آب بکله‌بران استو هیجده فرسخ آب ندارد و بطرف حشمت‌آباد و سرخس میرود و راه دیگر بطرف پنجده ویورت ساروق است جدا میشود نواب حشمت‌الدوله وجناب‌ قوام الدوله‌بناشد که ازآن راه بی‌آب بروند بهمراهی یوسف‌خان ایل‌بیگی‌ هزاره مشارالیه از اینمعنی‌سرباز زده گفت من‌چگونه میتوانم ده پانزده‌هزار نفررا درمیان بیابان قم بی‌آب تلف نمایم وازتشنکی و گرسنکی هلاك کنم هر کس میرود برود من وسوار من پیرامون اینکار نمیکردیم و بعد از این تفصیلات یك روز درهمان سر دو راه توقف کردند تاسر کرد کان و مـردم عقب مانده رسیدند آنوقت ازراه پنجده روانه شدند لیکن آندسته که‌عقب بودند طایفهٔتکه‌روزدیکربصرافت‌آنهاافتادندچهارصدپانصدنفرسوارمتعاقب آنها بنای تاخت و تاراج گذاشتند و بقدر قوه کوتاهی نمیکردند تا اینکه مردم لاحق بسابق‌رسیدند ومتفقاً روانه شدند ودراینحالت آذوقه مردم‌بکلی تمام شده بود که یك من نان وآرد گندم وجو وغیره ذالك درمیـان مردم بهم نمیرسید ومدار مردم بگوشت اسب وشتر وغیرذالك میگذشت وخیـال همه این بود کـه بعد ازرسیدن به پنجده‌طایفه ساروق بمقام خدمتگذاری برمی‌آیند وآذوقه برای‌این مردم می‌آورندوطایفه ساروق‌چنان تصور کرده بودند که نواب حشمت‌الدوله وقوام الدوله وسایر سر کرد کان ومردمی که اسبهای خوب داشتند و میتوانستند فرار کنند رفته‌اند و این جمعیت که در اینصحرا معطل است همه سرباز پیاده و مردمان بی پا هستند که نتوانستند فرار نمایند طمع ایشان هم بحرکت‌آمده هرروز بنای تاخت و تاز اطراف اردو را گذاشتند ودو روز روزی چهار پنج نفراسیر ازمردم بردندروزسیم

صبح سواره وپیاده لزیادی ازایشان که تخمیناً چهارصد یا پنصد نفر می شدند بمقابل اردو آمدند ایستاده بنای جنگ و های وهوی گذاشتند وخیالشان این بود که بقیة السیف طایفه تکه راهم آنها الجه نمایند واسیر کنند واشهد بالله سرکار شاهزاده یوسف خان ایل بیگی آنروز ایستادگی زیاد کردند تاتر کمانهای ساروق رااز پیش برداشتند چندنفر ازایشان خود رابرودخانه شهد انداخته غرق شدند وچندنفر مقتول واسیر شدند واسرای ایشانرا مصلحت شاهزاده و قوام الدوله خواسته انعامی بایشان دادند وآنها رابطرف پنجده روانه کردند واز برای کدخدایان وریش سفیدان طایفه ساروق پیغام کردند که ماباشما ایل بودیم وشماخدمتگذاردولت بودید چرا حالامیخواهید خدمت خودرا ضایع کنید وبهدر بدهید باید حالا که ازبرای قشون این فقره اتفاق افتاده است شماها مهمان داری بکنید و آذوقه از بـرای مردم اردو بیاورید بناز دولت در مقابل اینخدمات شما التفاتها بشما خواهد کرد و باز سال دیگر که قشون بمرو خواهد آمد شما را در مرو سکنی خواهد دادو بشرح ایضاً ازاین قبیل پیغامات برای ریش سفیدان ساروق دادند و کاغذی هم باین مضمون بایشان نوشتند و همراه اسـرای ایشان فرستادند فـردای آنروز که بدو فرسخی پنجده رسیدیم ریش سفیدان طایفه ساروق باستقبال آمدند وعذر تقصیرات گذشته را خواستند و چهار پنج نفر اسیر که دو روز پیش از اردو بـرده بودند پس آوردند واظهار اطاعت وخدمتگذاری و ایلیت کردند وخواهشمند شدند که اردو برود در محل موسوم بداش کرپی که یك فرسخی پنجـده است بیفتد که مسافت اوبه با اردو چندان زیاد نباشد که از برای آوردن آذوقه و تردد ایشان باردو نزدیك باشد و بر وفق خاطـر خواه ایشان در محل موسوم به داش کرپی افتاد و ترکمانان هم بقدریکه توانستند آذوقه از ماکولات حمل باردو کـردند و بقیمت گـران فروختند ومردم لابداً میخریدند و بنا این بود که اردو دو روز آنجا توقف نماید که مردم از کسالت و خستگی راه بیرون بیایند و روز سیم از آنجا حرکت نمایند و

ترکمانیه هم بغیرازخدمتگذاری خیالی‌نداشتند فردای آنروز که‌چهارشنبه بیست وچهارم شهر ربیع‌الاول‌بود سربازی در اردو بازار بایك نفرترکمان ساروق در سر قیمت خربزه نزاع کرد تا آخر سرباز دست به‌تفنگ برد و ترکمـان بشمشیر و همهمه درگرفت دوسه نفر سرباز و ترکمان هم از دو طرف بحمایت طرفین آمدند و سربازان فریادکردند های ترکمان گلدی که به‌یك مرتبه اردو بازار برهم خورد و سرایت باردو کرد جمیع مردم خیال کردند که سوار الدمان تکه آمده براسب‌های خود سوار شـدند و مال‌وبنه واجمال و اثقال آنچه داشتند گذاشتند‌و روبطرف بیابان قم‌آورده و آنروز از صبح تا شام سرباز و مردم پیاده چهارپنج فرسخ مسافت بیراهه طی کردند وهمه را پای برهنه دویدند وهیچ کس از حال کسی خبرنداشت وهرکس فکراین بود که زودتر جان خود را بیرون ببرد و احدی در مقام تحقیق برنیامد که اینخبرراست بوده یا دروغ. باری ترکمانیه ساروق هم بعد ازمشاهده اینحالت بقدرهزار نفر سواره وپیاده ازعقب اردو افتاده بنای تاخت و تاز گذاشتند و تا اول خـاك بادغیس هرات که بچمن بید معروف است آمدند وبقدر دو هزار وپانصد نفرتخمیناً اسیر بردند و کار بر مـردم بسیار سخت شده بود از پنجده بهرات که چهل فرسخ علی‌التخمین مسافت دارد گذران مردم بگوشت اسب و شترو گراز و خون اسب وشتر و علف و غیر ذالك می‌گذشت و بقدر دویست نفر درآن بیابانها از گـرسنگی تلف شد و بقیة السیف ایل ساروق و ایل تکه با حالت پریشان بهرات وارد شده به‌شکیبان رفتند وچهار پنج روز درآنجا توقف کرده روانه بطـرف مشهد مقدس شدند والی الان که دو ماه است ازاینمقدمه گذشته هنوزعقب ماندهٔ مـردم که در صحـراها و بیابانهـای هـرات مانده بودند بتمامه نیـامده و نرسیده‌اند .

این مختصری است از وقایعات سفر مرو که حسب‌الامر اولیای دولت قاهره عرض شد و اگر کسی بخواهد تفصیل حالت این سفر را بنویسد مجلدات پرداخته میشود فی شهر جمادی‌الآخری مطابق سنهٔ ۱۲۷۷ بیچی ئیل ترکیه در شهر مشهد مقدس رضوی علی ساکنها آلاف التحیه معجلا بتحریر این مختصر پرداخته شد انشاءالله مقبول حضور مهر ظهور اعلیحضرت همایونی خواهد افتاد ازخداوند بباطن ائمه طاهرین مسئلت میکنم که وجود مبارک پادشاه جمجاه اسلام پناه را درظل حمایت خود محفوظ بدارد وسایه بلندپایه خود را از سر اهل ایران کوتاه نفرماید انشاءالله درظل عاطفت خداوندی رفع کسالت اهل ایران عموماً خواهدشد.

علی‌یداقل‌السادات محمد علی الحسینی فی‌سنه لوی ئیل ۱۲۹۸

باغ تخت

قلعه مربوط باوایل دورهٔ قاجاریه

تقلم

اللهقلی اسلامی

باغ‌تخت درشمال شهرشیراز و درپای کوهستان شمالی این شهرستان قراردارد‌وفعلامرکز پیاده‌ارتش شاهنشاهی است که قسمتی ازپـادگانهـای نظامی شیراز درآن مستقر میباشند. اساس اولیه باغ‌مذکور خیلی قدیمی است وبنیان‌آن بوسیله اتابک‌قراچه از اتابکان‌سلغری گذاشته شده است بنای اصلی باغ رااتابک‌قراچه درسال ٤٨٠ هجری قمری نهاده‌است. اتابک قراچه عمارتی را بربالای‌محل مرتفعی بناوآن راتخت‌قراچه نام‌گذاشت باتوجه بوضع باغ وارتفاعات‌شمالی‌آن،محل‌فعلی قلعه قاجاریّه همان‌تخت‌قراچه است چه‌محل مذکور بواسطه

موقعیت طبیعی که درباغ دارد بهترین محل برای ایجادبنا وقلعه مستحکمی بوده است بعلت مرورزمان وعوامل طبیعی ساختمان دوره اتابك قراچه رو بانهدام رفت بعداً آقا محمدخان قاجار درسال ۱۲۰۸ هجری قمری در محل مذکور قلعه مستحکمی رابنیان نهاد ومحمدشاه قاجار درسال ۱۲٦۰ هجری قمری بنای جدید ومحوطه‌های مسطح آن را که تخت قاجار نامیده میشود احداث نمودند که حوضهاوفواره‌ها وحمام ومستحدثات عالی داشت که بیشتر آن ازبین رفته است واکنون قسمتی ازمحل آن که بصورت محوطه‌های مسطح درداماں کوه بصورت طبقات متعدد خودنمائی میکند[۱] بنابرآنچه قلعه مذکور راقلعه کریمخانی میخوانندصحیح نیست چه درهیچیك ازمنابع گذشته وحال محل مذکور بنام قلعه کریمخانی ذکر نشده است قلعه کریمخانی ارگ وقلعه داخل شهر است که ازچندسال پیش برای محل زندان شهربانی شیراز از آن استفاده میکنند ودیگرقلعه‌ای بوده در کنارشهر شیراز که بعدازانقراض سلسله زندیه وروی کارآمدن سلسله قاجاریه آقامحمدخان قاجار بجهت کینه‌ای که بدودمان زندیه داشت آن راخراب نمود ودر کلیه منابع تاریخی دورهٔ زندیه و قاجاریه این مطلب ثبت شده است. آقامحمدخان قاجار بنای محکم وقلعه وباروی کریمخانی را که حصاری بلندداشت خراب وویران نمود وخندق عمیق را که دراطراف قلعه وجود داشت ازخاك انباشت.

فتحعلیخان صبای کاشانی شاعردوره زندیه و ابتدای دوره قاجاریه که خود شاهد این منظره تأسف‌آور بود سوزدرونی خودرا ازاین واقعه با یك رباعی بیان نموده است:

گردون بزمانه خاك غم بیخت دریغ باشهد طرب زهردرآمیخت دریغ
از کینه دور فلك جور سرشت شیرازه شیراز بهم ریخت دریغ

بهرحال در کتب وتواریخ مطالب مفصلی راجع به باغ تخت ذکر شده است ازجمله مرحوم فرصت‌الدوله شیرازی مورخ مشهور در کتاب آثارعجم

---

۱ ـ اقلیم پارس ازانتشارات انجمن آثار ملی، ص۷۵، چاپ تهران ۱۳۴۳

وحاجی میرزا ابوالحسن‌فسائی در فارسنامه ناصری مطالبی راجع باین باغ نگاشته‌اند که برای مزید اطلاع قسمتی از آنها عیناً نقل میگردد :

مرحوم فرصت‌الدوله در کتاب‌آثار عجم شرح باغ تخت راچنین نوشته است . « درجانب شمال شیراز بمسافت کمتراز میلی قریب‌بکوهی که تکیه بابا کوهی درآن است قطعه کوهی بوده، اتابك قراچه درسنه ۴۸۰ هجری بربالای‌آن عمارتی‌ساخته وآنرا تخت قراچه میگفته‌اند . پس‌ازقرنهاخاقان شهید درسال ۱۲۰۸ بنائی‌تازه نهاد وتخت قاجارش میخواندند بعدهامرحوم محمد شاه قاجار درسال ۱۱۶۰ واند مرتبه‌ها برآن افزود وحوضی درجلو آن مراتب ساخت وآنرا باغ تخت مینامیدند و این از جمله باغات دیوانی است .

وضع باغ .... عرصه باغ قریب یکصد پیمان است ازدرآن که داخل میشوند بوستانی است دو خیابان وسیع دارد که در حواشی آنها سرو های دلپسند وچنارهای بلند بقطار است ودرضمن آنها درختان گل و ریاحین بوده ودرسایرمتن باغ ازهر گونه اشجار بااثمار موجود است درانتهای‌باغ دورسته پله ودوعدد در گاه است که بالارفته میرسند بطرف دیگر که درآن حوضی است طول آن مقدار نود ذرع و عرضش ۶۵ ذرع در سمت شمال و جنوب آن حوض باغچه‌هائی پرازنارنج وسرو است وسایر اشجار نیز دارد ایضاً دردوسمت‌مذکور دوعمارت کلاه فرنگی‌است بقرینه که دارای‌ایوانهای متعدد ازتحتانی و فوقانی ودرسمت روبقبله هفت طبقه ومرتبه است که طول آن‌طبقات قریب بطول حوض است ودرانتهای طول‌آن طبقات میلهای‌مرتفع مرصع ازکاشی‌های ایوان‌برپاست وعرض هریك ازآن مراتب دهذرع وبیشتر و کمتراست ودرهرطبقه دورسته پله بقرینه ساخته‌اند که ازطبقه‌بطبقه‌دیگر بالامیروند ودر میان پله‌ها ازطبقه بالا تاطبقه پائین‌آبشارهای عریض است که ازفراز بنشیب آب میریزد و در عرصه هر یك از آن طبقه ها حوضهای کشکولی وغیر کشکولی بشکل مربع و مخمس است بعضی مثمن و مسدس

در میانشان فوارهها قرار دارد . درمرتبه و طبقه بالا تالاری است رفیع با عرصه وسیع ودردوطرف آن تالار بقرینه ارسی‌ها و گوشوارهها وایوانهای متعدده ساخته‌اند بوضعهای خوش وطرزهای دلکش وطالار مذکور دورویه است که روی دیگرش بطرف خلوت و فضائی است که آنهم باغ مانند است دریاچه طولانی دروسط آن است» ......

حاج میرزا ابوالحسن فسائی در کتاب فارسنامه ناصری درمورد باغ و قلعه مذکور مطالبی بشرح زیر نگاشته است :

«باغ تخت قاجاریه‌درجانب شمال شیراز بمسافت یك میل کمتر حصاری ازچینه گل برمبذرهزارمن‌بذر گندم[۲] کشیده انواع درختهارادرآن‌کاشته‌اند واکنون بیشترآنها خشکیده قطع شده درجای‌آنها زراعت کنند .

بخفت قمری و ناله نمی کند به سحر
برفت بلبل و دستان نمیزند بصفیر
همان درخت که بودی چو قبه و مینا
همان زمین که‌نمودی چوسبزرنگ‌حریر
نمانده هیچ‌از آن وصفها زبیش وز کم
نمانده هیچ از آن حلها قلیل‌و کثیر

وحصارش خراب وبی‌تعمیر باقی است‌در جنب صبوی این باغ پارچه‌کوهی به بلندی سی ذرع بیشتر بدرازای صد و پنجاه ذرع به پهنای صد ذرع بمسافت صد گام از کوه جدا شده در سال ٤٨٠ اتابك قراچه والی مملکت فارس بر پشته این پارچه کوه عمارتی ملوکانه ساخته نامش را تخت قراچه گذاشت وجدولی را از نهراعظم شیرازجدا کرده ازدامنهٔ کوه شمالی شیراز در برابر این پشته رسانیده شتر گلوئیرا اززیرزمین گذرانیده داخل این عمارت نموده حوض وباغچه آنرا آب داد بعد از سالها خراب گشته جز نامی از آن باقی نبود و در سال ۱۲۰۸ بفرمان خدیو زمان شاهنشاه

۲ — یعنی وسعت‌باغ به‌اندازه‌ای‌بود که یکهزار من گندم درآنجاکاشته میشد .

نمای ساختمان قلعه و طبقات هفت‌گانه جلو آن

تهـار حضرت آقا محمد خان قاجار طاب ثـراه اساسی محکم و بنائـی مستحکم‌درجای‌عمارت‌تخت‌قراچه گذاشته‌تخت‌قاجارش‌فرمود ودرسال ۱۲۶۱ بفرموده سلطان سپهر بارگاه شاهنشاه حضرت ظل‌الله محمدشاه قاجار‌اناراللّه برهانه دامنه قبلی این‌عمارت رابهند مرتبه پرداخته طاق‌نماها ساخته صحن مرتبـه را درختان نارنج‌کاشته مرتبـه دیگر حوضهای کشکولی مرتب نموده باین ترتیب بآخر رسانیدند و در دامنه مرتبه آخرین آنها دریاچه وسیعی درجای دریاچه پیشینش بساختند و ازخیانت کارکن یاکارفرماآب را زیاده ازهفته نگاه ندارد ودرسه‌جانب این دریاچه درختهای سرو وکاج کاشته‌اند و دربرابرعمـارت درخت کاج تنومندی است که خاقان مغفورمعظم شاهنشاه اعظم فتحعلیشاه قاجار طاب‌ثراه درزمان جهان‌بانی خود درمملکت فارس‌آن رابدست مبارك‌خودکاشته وتاکنون‌مردمان شیرازآنرابچشم احترام می‌بینند وعمارت تخت قاجار اززیور جوانی عاری روی به پیری گذاشته چنانکـه خدای تعـالی فرمود ومن نعمره ننکسه فی‌الخلق »

این‌خلاصه مطالبی بود که درتواریخ دورهٔ زندیه وقاجاریه درمورد باغ تخت وقلعه آن ذکرشده است بااستفاده ازیادداشتهای فوق و بامراجعـه و بازدید محل معلوم گردید ساختمانی که فعلا درمحل تخت‌قاجاروجود دارد قلعه‌ای است مربوط به اوایل دورهٔ قاجاریه طبقات شش‌گانه کـه در سمت جنوبی قلعه ودرجلوی‌آن قراردارد طرح‌آن قدیمی‌ترومربوط بدورهٔ اتابك قراچه میباشد . بنای فعلی قلعه در زمان آقامحمدخان قاجار درسال ۱۲۰۸ هجری‌قمری بنیان نهاده شده‌است واین قلعه درهمان محل تخت قراچه‌بنیان شده‌است . درجلوقلعه ودرسمت جنوب‌آن هفت طبقه وجود دارد که هرطبقه بصورت خیابان پهنی درکنارهم واقع‌شده‌اند . ردیف‌آخرخیابانی است که برای رسیدن به قلعه وسایل نقلیه ازآن عبور مینمایند . بنائی کـه دربالای آن درزمان آقا محمد خان قاجار نهـاده شد آن را به تخت قاجار موسوم ساخت سلاطین بعدی قاجاریه نیز درتکمیل ساختمانهای قلعه اقدام نمودند

نمای شرقی ساختمان اصلی قلعه و درخت سرو که بدست فتحعلی شاه قاجار کاشته شده است
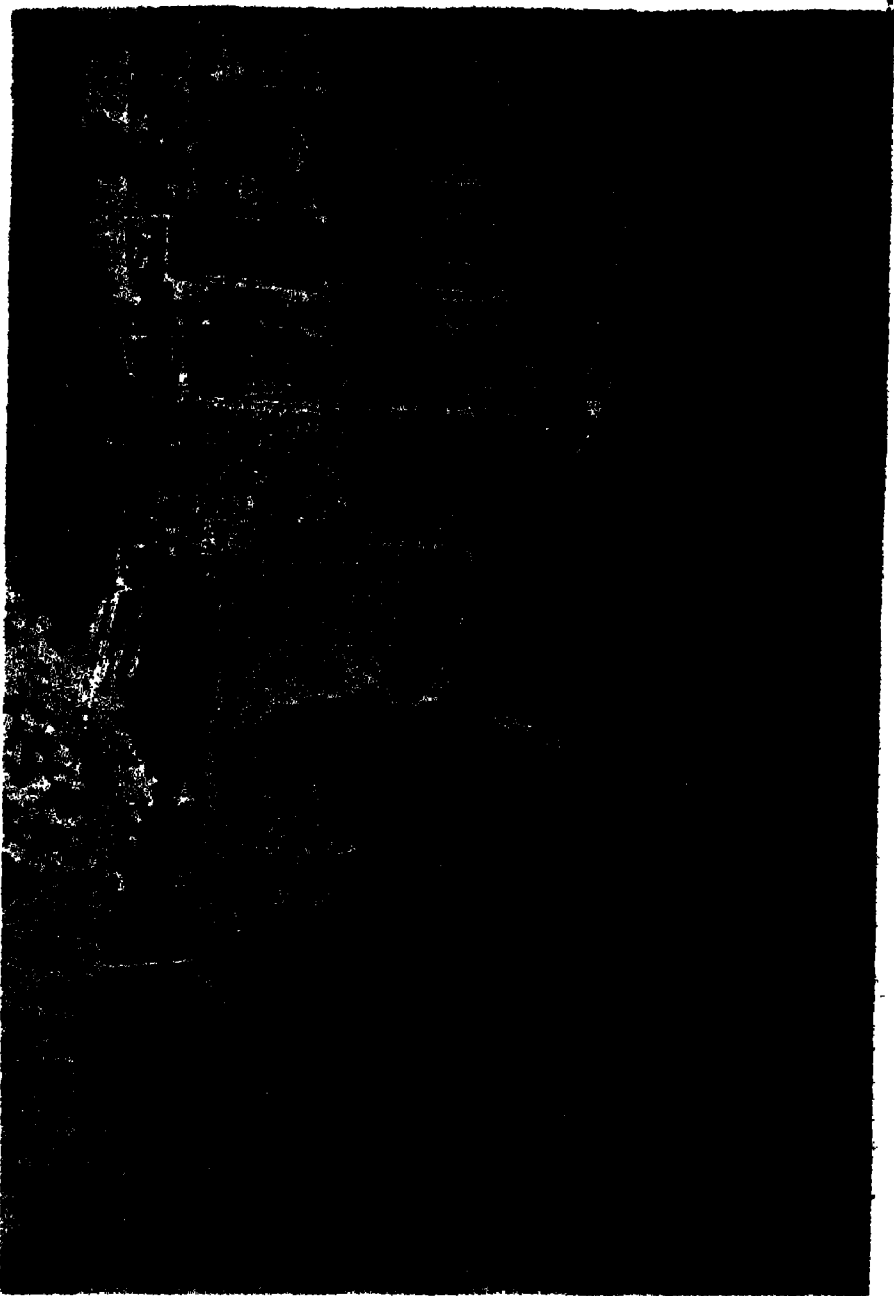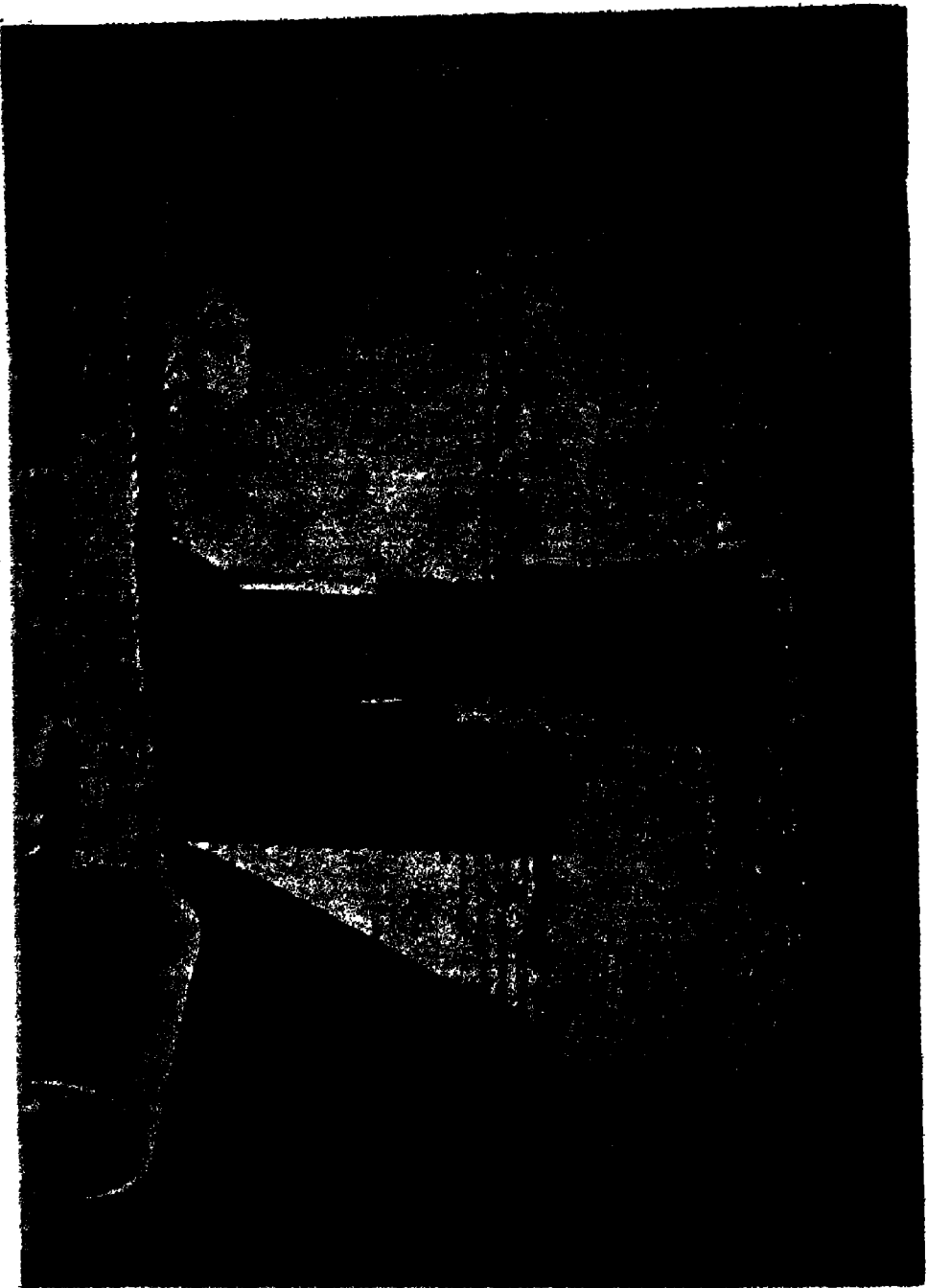
نمای برج شمال شرقی قلعه و راه ورودی آن از داخل

ازجمله درزمان حکمرانی حسینعلی‌میرزا درزمان سلطنت فتحعلی‌شاه‌قاجار قسمتی ازساختمانهای قلعه ترمیم گردید و درخت سروی که هم اکنون در سمت شمالی‌ساختمان جنوبی‌غربی‌قلعه وجود دارد بوسیله وبدست‌فتحعلیشاه قاجارکاشته شده‌است . درزمان سلطنت سایر پادشاهان قاجاریه نیزساختمان مذکور تکمیل گردید وازجمله درسال ۱۲٦۱ بفرمان محمدشاه قاجار ساختمانهای قلعه تکمیل ودر پائین قلعه درمحل باغ حوضها وفواره‌های سنگی احداث نمودند که قسمتی ازآب نماهای مذکور هم اکنون درمحل یادگان‌باقی است . بمرور ایام ساختمانهای دورهٔ قاجاریه قلعه رو بویرانی نهاد منتهی هیئت اصلی قلعه وپی بندی ساختمان بصورت اولیه درمحل باقی بود ازجمله‌کاشیکاری نمای جنوبی ساختمان ولب‌بندهای سنگی وازاره سنگی‌ایوان شرقی‌ساختمان بصورت اصلی درمحل باقی بود درزمان سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیرساختمان مذکورترمیم وبصورت اولیه درآمداینک ساختمان نامبرده را مورد بررسی قرارمیدهیم .

وضع موجود ساختمان جنوب غربی قلعه

راه ورودی‌آن درسمت شمال قلعه قراردارد قلعه‌ای است‌آجری بسیار مستحکم که برروی پشته طبیعی بنا نهاده شده است چهاربرج درچهار گوشه‌آن بچشم میخورد . گرچه نوسازی وتجدید ساختمان شده ولی پایه وشالوده اصلی خودرا حفظ نموده است . دوسری ساختمان درداخل قلعه بچشم میخورد . یك ردیف ساختمان درسمت شمال‌قلعه ودرداخل‌آن وجود دارد ودر گوشه‌آن دوبرج مدوربچشم میخورد . راه ورودی برجها ازداخل قلعه است کنگره‌هائی دردورادور برج نصب شده وسوراخهائی دربدنه‌برج دیده‌میشود که‌برای حفاظت قلعه درمواقع لازم وتیراندازی تعبیه شده‌است. ساختمان اصلی دوره قاجاریه در گوشه جنوب غربی قلعه قرار دارد درسمت جنوبی قلعه ۷ طبقه باقطعات سنگ نیمه‌تراش ساخته‌اند که‌آخرین طبقه در

پی‌بندی اصلی واسپرهای کاشیکاری نمای جلو ساختمان وبرج گوشه جنوب غربی آن
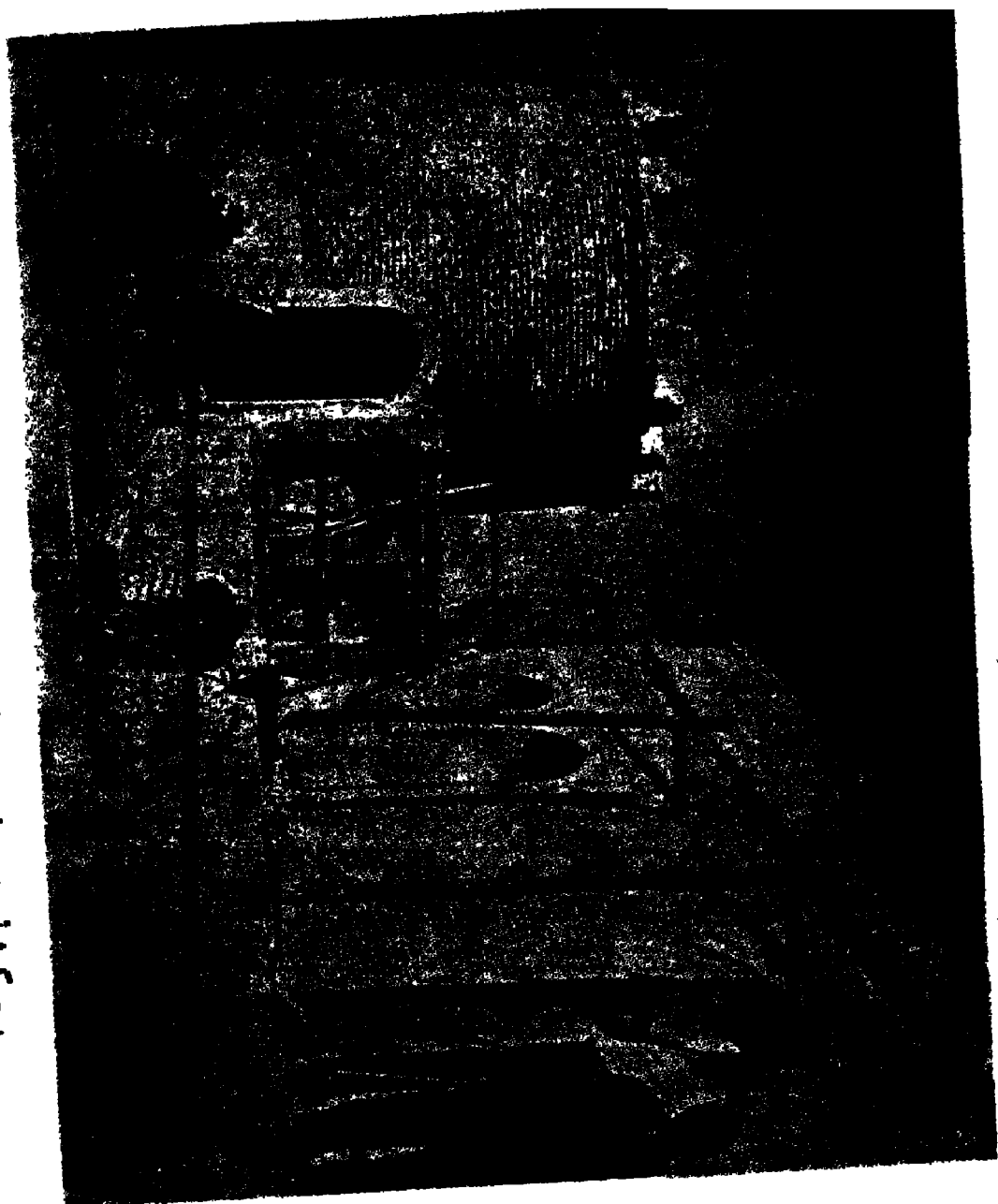
پائین خیابانی است کــه راه ورودی وسایل نقلیه بداخل قلعه است ودرجلو آن باغ زیبائی ازدرختان سرو وکاج دیده میشود قلعه منظرهٔ بسیار زیبائی دارد وازفرازآن همه شهر شیراز بخوبی دیده میشود .

صحن حیاط درقسمت جنوب بوسیله شش ردیف پله سنگی به‌طبقه‌آخری جنوب قلعه راه دارد پله مذکورقدیمی ومربوط باوایل دورهٔ قاجاریه‌است. هیئت اصلی ساختمان وپی بندی آن کاملا حفظ شده‌است هشت اسپره کاشیکاری در نمای جنوبی ساختمــان وجود دارد بین دو اسپره کاشیکاری آخر یك حاشیه وجود دارد کــه فاقد کاشیکاری است وامکان دارد که کاشیکاری آن فرو ریخته و از بین رفته باشد طرحهای بسیــار زیبائی در کاشیکاری اسپره‌های فوق بکاررفته‌است وباقطعات کاشیکاری الوان به‌صورت کنگره‌های زیبائی تزئین شده است که دربین آنها کنگره‌های کوچکتری بشکل صلیب بچشم میخورد. لب بند بالای اسپره‌های کاشیکاری و لب بند و ازاره سنگی ایوان سمت شرق ساختمان وپلکان سنگی جلوایوان قدیمی ومربوط باوایل دوره قاجاریه وبهمان صورت و طرح اولیه درمحل باقیمانده است در گوشه جنوب غربی ساختمان دیوار کوتاهی است کــه برج جنوب غــربی قلعه را به‌ساختمان قدیمی مربوط میسازد و دو طاقنما در دیوار مذکوردیده‌میشود دربالای طاقنماهای مذکور دولچکی کاشیکاری با قطعات کاشی الوان مربوط باوایل دوره قاجاریه باقی است در سمت جنوبی ساختمان مــذکور ایوانی است که بوسیله راه پله بکنار برج مربوط میشود . در گوشه جنوب غــربی قلعه یك ردیف پلکان آجری وجود دارد که راه ارتباط دیگر قلعه به باغ تخت بوده است که بمرور ایام صدمه دیده و بطوریکه در عکس مــلاحظه میشود هم اکنون مشغول ترمیم دیوار مربوط به‌پله‌های مذکور میبــاشد اسپره‌های کاشیکاری نمای جنوبی ساختمان از نمونه‌های جالب کاشیکاری اوایل دورهٔ قاجاریه محسوب میگردد نمای‌پی‌ساختمان دراطراف کاشیکاری از قطعات سنگ سرخ فام حجاری شده بسیار زیبائی تزئین شده است .

ساختمان اصلی قلعه دو طبقه بوده ودرطبقه دوم آن دو اطاق دیده میشود. درطبقه اول دری در سمت مشرق و در دیگری درسمت شمال ساختمان وجود دارد درشمالی به راهروئی مربوط میشود که بطبقه دوم بوسیله پلکانی ارتباط دارد. در طبقات اول و دوم در نمای جنوبی پنج پنجره تعبیه شده است درها همه جدیداً تهیه و برآن نصب شده‌اند. بطور کلی درها وپنجره‌ها واسکلت ساختمان برروی پی قدیمی ترمیم وساختمان شده است. کف حیاط ازقطعات سنگ سنگ فرش شده است. در گوشه شمال غربی ساختمان دو ساختمان در کنار هم وجود دارد که یکی آشپزخانه قلعه و دیگری حمام قلعه بوده‌است. در گوشه شمال شرقی و وسط قلعه حوض سنگی از دوره قاجاریه باقیمانده است که لبه‌و پاشویه‌آن ازقطعات سنگ سرخ فام حجاری شده تهیه و نصب شده است و در کنار و نزدیك همین حوض درخت سرو معروفی که بدست فتحعلی شاه کاشته شده است دیده میشود. رویهم رفته قلعه مذکور را بایدازنمونه‌های جالب وارزندهٔ قلاع دورهٔ قاجاریه محسوب داشت که با وجودیکه بیشتر قسمت‌های قلعه نوسازی‌شده است معهذا هیئت وشکل اصلی قلعه بواسطه موقعیت طبیعی آن محفوظ مانده است پی بندی ساختمان جنوب غربی قلعه و کاشیکاریهای آن وازاره سنگی ایوان شرقی بهمان صورت و طرح اولیه در محل باقی است برجها بجهت موقعیت طبیعی بهمان صورت اولیه نوسازی و در محل باقی‌است بهرحال بنظر میرسد که قلعه مذکور را باید تعمیر وترمیم و نگاهداری نمود.

تصرف بصره بدست ایرانیان

در زمان شهریاری زند

بقلم

سرهنگ محمد کشمیری

(فوق لیسانسیه در تاریخ)

۶ - لشکر بغداد

درزمانی که هنوزخوارج درآبهای شط هسته مقاومتی رابوجودآورده بودند سلیمان آقا حاکم بصره آمدن آنها را به عمر پاشا اطلاع داد و از او درخواست کرد که هرچه زود تر کمکی برای مردم شهر بفرستد تا خوارج بدین ترتیب نیروی تازه‌ای پیدا نموده و بکمك یکدیگر بتوانند محاصره شهررا درهم بشکنند. عمرپاشا لشکری با سازوبرگ کامل بطرف بصره اعزام داشت . صادق‌خان بعد ازدریافت این خبرمقابله با این‌لشکررا بعهده شیخ محمودخزاعی[۴۹] واگذار نمود.

شیخ محمود یکی ازبزرگان عرب بود که افراد قبیله‌اش دربین بغداد و بصره درمنطقه حله اقـامت داشتند وی بعلت‌اینکه مذهب تشیـع داشت نسبت‌بایرانیان‌علاقه‌پیدا نموده بود وچون ازطرفی دیگربا عمرپاشاخصومت دیرین داشت پس ازخبرحرکت لشکرازبغداد بنزد صادق خان‌آمد وآماده شد که برای مقابله با این‌لشکربشتابد . صادق‌خان این کمك مؤثر را قبول نمود و جمعی از سپاهیان خود را نیز برای کمك و همکاری با وی اعزام داشت .

شیخ محمود خزاعی با افراد خود بحله‌آمد و مدتی درانتظار رسیدن عثمانیها بود ولی‌خبری ازفرارسیدن لشکر نشد لذا وی نا امید شده بنـزد صادق‌خان‌بازگشت. هنوزمدت کوتاهی‌ازبازگشت‌اونگذشته بود که‌عثمانیها به‌حله رسیدند. قسمتهائی‌از کتاب گیتی گشا که‌درباره لشکرکشی عمرپاشا

۴۹ـ دربین‌الاحتلالین ص۱۵ ببعد این نام محمودالخمودالغزعلی درج شده است.

ورفتن شیخ محمودخزاعی برای جلوگیری از آنها وپایان کار این لشکر کشی درج شده است نقل میشود :

« . . . در حالی که اعراب عمان وخوارج بی‌سر وسامان هنوز در شط العرب لنگرانداز زورق توقف بودندوبحر کة المذبوح اظهار حیات می‌نمودند سلیمان آقای حاکم بصره حقیقت اعانت این گروه وعدت کثرت آن قوم با شکوه رامعروض عمرپاشای والی بغداد گردانیده، باشعارسخنان غیرت انگیز والقاء عبارات دردآمیز محرك سلسلهٔ حمیت ومنظم عقدعصبیت او گردیده ، پاشای مشارالیه ازاهالی بغداد و عساکرآن بلاد گروهی نامعدود و فوجی غیرمحدود فـراهم آورده ، از مخزن مکنت ضروریات ایشان راتدارك کرده بامداد بصریان واعانت آن قوم پریشان ارسال داشت . . . . چون این خبر معروض رأی نواب جوزا رکاب گردید . شیخ حمود خزاعی را که از مشایخ کبیر اعراب آن ولایت ومکان توقف وتوطن عشیره او مابین بغداد و بصره دراراضی حله میباشد . . . . شیخ حمود مذکور دربین محاصره بصره بفیض ادراك سعادت حضورعالی ودولت دریافت سده معالی رسیده . . . . نواب سپهررکاب حسب المسئول استدعای او را قبول و مشارالیه را بانواع عواطف مشمول فرموده . . . بنواحی حله ورود یافتند چندان که انتظار کشیدند و چشم در راه ورود عسکر بداختر آرمیدند از لشکر مزبور خبری و ازآن گروه خذلان شعاراثری نشد شیخ حمود ازورود آنهامأیوس گردیده . . . باتفاق غازیان مأمور بموافقت او ازحله انصراف ودریافت زمین بوس دربار عالمیان مطاف نمود . بعد از رجعت شیخ حمود و معدود لشکر مسعود از جانب شیخ سلطان و شیخ احمد برادرزادهٔ مشارالیه کـه در حله توقف داشتند خبری رسید کـه لشکربغداد باکمال استعداد نواحی حله را مقر

ازدحام و مضرب خیام شیاطین احتشام ساخته ، رایات مفاسد آیات افراخته‌اند . . . . . »۵۰

در این هنگام دونفر از برادرزادگان شیخ محمود بنامهای شیخ‌سلطان وشیخ احمد با قبایل خود بـه جلوگیری عثمانیها شتافتند و آنها را درهم شکستند .

در این‌نبردها عده‌ای از عثمانیها کشته شدند ، تعدادی در رودخانه غرق وبقیه سرکوب و متواری شدند وبدین ترتیب لشکری هم که عمرپاشا به کمك محصورین بصره اعزام داشته بود نتوانست‌کار مثبتی انجام‌دهد .

۷ ـ حملات مرزی :

دولت‌عثمانی‌بمنظوراینکه‌شایدبتواندتوجه‌نیروی ایران‌راازمحاصره بصره بسوئی‌دیگرجلب‌نمایدبپادگانهای‌نظامی که‌درنزدیکی‌مرزایران‌مستقربودند دستور داد که بسوی مرزهای ایران حرکت نمایند .

نخست سپاهی کوچك از راه مرزهای کرمانشاهان بسوی ایـران پیش آمدند ونیزدرهمین زمان تعدادی ازسربازان‌عثمانی ازراه دیاربکرمرزهای آذربایجان را مورد حمله قراردادند و درنتیجه دو جبهه دیگردر مرزهای غربی ایجاد شد .

باید اظهار داشت که بعلت ضعف دولت عثمانی و گرفتاریهای آن دولت در داخل وخارج کشور تعداد این دونیرو زیاد قابل توجه نبود ولی درهر حال امکان داشت که مخاطراتی را برای ایران بوجودآورند . کریم‌خـان بعدازاینکه ازاین واقعه اطلاع‌یافت یکی‌ازسرداران زند را بنام خسروخان با دوازده هزار مردجنگی به جلوگیری از نیروی رسیده به کرمانشـاهان اعزام داشت و نیزکلب‌علی‌خان را باتعدادی دیگر بآذربایجان فرستاد.نبرد شدیدی بین طرفین انجام شد .

۵۰ ـ گیتی گشا صفحات ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲

سربازان ایران باشجاعت فراوان راه پیشروی سپاهیان عثمانی را سد نموده وآنها را وادار به عقب‌نشینی نمودند و بدین ترتیب دولت عثمانی از این لشکر کشی‌ها نیز سودی نبرد .

۸ ـ تدارکات

* تأمین مایحتاج سپاه ایران در طول سیزده‌ماه محاصره با توجه بوسائل کندرو آن‌زمان ، کارچندان ساده‌ای نبود ولی درآن هنگام که افراد سپاه ایران‌براثر مدت محاصره خسته شده بودند کمك تعدادی از قبایل عرب‌برای این منظور بسیار گرانبها بود .

این قبایل سپاهیان ایران را در تهیه وحمل خواربار و وسائل و لوازم جنگی کمك می‌نمودند . یکی‌ازاین قبایل، بنی‌خالد میباشد که درمنطقه‌ای بین بصره‌وقطیف سکونت داشتند افراداین قبیله که تعدادشان هم قابل‌توجه بودند به‌راهزنی‌اشتغال‌داشتند ومدام‌باطوایف دیگردرجنگ و گریزبودند . همه ساله آنها به بصره هجوم می‌بردند و نخلستانهای اطراف آن را غارت می‌کردند .

درآن سال که سپاهیان ایران بصره را در محاصره داشتند آنها شتران خود را براه انداخته وبسوی نخلستانها رهسپار شدند ولی سپاهیان ایران‌با آنها به‌نبرد پرداختند، افراد این‌قبیله متواری شدندوشترهایشان راسپاهیان ایران به‌غنیمت گرفتند .

رئیس‌قبیله مزبور که‌شتران‌خود را ازدست رفته دیدنامه‌ای‌به‌صادق‌خان نگاشت وهمراه نامه‌تعدادی شتر بامقدارفراوانی‌اشرفی فرستاد واظهارداشت که چون تنها غذای‌ما دراین صحرای گرم وسوزان‌خرما میباشداگرسپاهیان ایران از بردن خرما جلو گیری نمایند زن وفرزند ما گرسنه میمانند .

لذا از سردار ایران تقاضادارم که اشرفیها را برداشته و درعوض آنها اجازه دهند که شتران ما بابار خرما بر گردانده شوند .

در گیتی گشا می‌نویسد: «. . . . بنی‌خالد قبیله‌ای‌اند از قبایل عرب با کثرت بسیار وعدت بی‌شمار ، از نواحی قطیف تا نواحی بصره توقف دارند و بعلت قوت عدت وغلبهٔ کثرت ایشان نیز هرساله ببساتین بصره شتافته ، ازغارت خرما بهره می‌یافتند دراین سال فرخنده فال بی‌خبر ازخواتم احوال نیز همان خیال محال را بخاطر بدخصال منتصب ساختند وبا شتران بسیار روی یغماگری بتاراج خرما گذاشتند . . . . حسب الامراعلی فوجی از گردان دلیر وپیلان شیرگیر پا برکاب آهوان صحرانورد و غزالان هامون گرد نهاده و برجواد حریف افکنی عنان داده وقبل از آنکه مطایای آمال آن قوم بی‌مآل ازجنس مقصود گران بار گردد بارهستی از دوش بختیان اجساد جمعی کثیر برداشته، آن راه‌نوردان مراحل یغماگری را رخت جان بتاراج برد . . . شیخ ورئیس آن جماعت بوسیله ذرایع با ضراعت درمقام عجز واستکانت برآمده . . . . موازی چهارهزار نفرشتر با هرشتری دوعدد جوال اشرفی کیسه کرده بزبان عرض بنیان تضرع ترجمان آورده بود . . . نواب جوزا رکاب کسان او را مشمول عواطف بی کران ومورد عوارف مرحمت واحسان وازبذل انعام وافره وخلاع فاخره فخرامثال و اقران فرموده . . . . .»[۵۱]

صادق خان که مرد دوراندیشی بودپولهای آن‌ها راقبول نکردوبر گرداند و دستور داد که افراد این قبیله اجازه دارند که شترهای خود را از خرما بارنموده وببرند وحتی عده‌ای ازسربازان راماًمور کرد که مراقب حال آنها بوده تاهیچکس متعرض آنها نشود .

. برای شیخ قبیله و زیردستانش خلعت فرستاد و آنها را مورد محبت قرارداد. این سیاست صحیح باعث گردید که افراد این قبیله نسبت بایرانیان خدمتگزار گردند و در مدت محاصره نسبت به حمل و نقل مایحتاج سپاه ایران از هیچگونه کوشش خودداری ننمایند .

۵۱ ـ گیتی گشا ص۲۰۵و۲۰۶

وقایع مدت محاصره

سفیر عثمانی در دربار ایران

عمرپاشا حاکم بغداد محاصره بصره را به سلطان عبدالحمید پادش عثمانی گزارش داد وازاو تقاضای کمك نمود. سلطان عثمانی که درآن‌زما سخت گرفتار مشکلات اروپائی امپراطوری خویش بود وقوای نظامی او د چند جبهه دراروپا سرگرم مبارزه‌بود نمی‌توانست بموقع بوالی بغداد کمك نماید لذا هیأتی را بریاست یکی ازمأمورین‌ورزیده خود بنام محمد وهبی افندی به‌شیراز فرستاد.

وهبی افندی در شیراز به نزد کریم خان بار یافت ونامه‌ای از سلطان عثمانی‌تقدیم داشت. درنامه ازصلح وصفا بین دودولت ایران وعثمانی گفتگو شده بود ولی هیچگونه مطلب یااشاره‌ای راجع بوقایع بصره نگردیده بود. پادشاه عثمانی بعد ازاشاره بروابطدوستانه‌فیمابین دو کشور، کریم‌خان را ازواقعه فوت سلطان مصطفی امپراطورپیشین عثمانی وجلوس خود مطلع نموده بود.

سفیر عثمانی دستورداشت که‌درموردبصره‌شفاهاً بادولت ایران مذاکره نماید لذا او سعی بسیار کرد تا کریم‌خان را نسبت به عمر پاشا به‌سر لطف آورد و کاری کند کـه کریم خان از فتح بصره منصرف شود وی مکرر از خطاهائی که حاکم بغداد نسبت بایرانیان روا داشته‌بود پوزش خواست. وی به کریم‌خان اظهار داشت که شهر بصره بمادر سلطان عثمانی تعلق دارد اگر شهریار زند ازمحاصره بصره دست بردارد سلطان عثمانی حاضر است هرشهر دیگررا که درآمد وعایدات‌آن بیش‌از بصره‌هم باشد به‌پادشاه ایران واگذارنماید. کریم‌خان که مرد باکیاستی بود بخوبی منظور فرستاده عثمانی را میدانست لذا اورا بعناوینی نزد خود نگاهداشت وهنگامی بـاو اجازه عزیمت داد که‌کار محاصره بصره باتمام رسیده بود.

مدت محاصره :

علت اصلی طولانی شدن محاصره بصره آن بود کـه در آغاز مراقبت ایرانیان در جلوگیری از ورود خواربار به شهر کافی نبود واعراب بوسائل مختلف آذوقه خودرا تأمین میکردند .

شب هنگام تعدادی از داوطلبان عرب خودرا بآب می‌افکندند وباشنا از آن عبورنموده به‌نخلستانهای اطراف میرفتند ومقادیرزیادی خرما که‌غذای اصلی‌آن‌ها بود باخود بشهر میبردند .

هنگامیکه‌صادق‌خان ازاین امر مطلع گشت برای‌آنکه ازراه شط هنگام شب آذوقه به محصورین نرسد دستور داد در طول ۲٤ کیلومتر تفنگداران ایرانی بترتیبی مستقر شوند که حتی درتاریکی‌شب همدیگررا ببینند ودید کافی داشته‌باشند تاهیچکس را یارای عبور نباشد یابقول گیتی گشا زانو به‌ـ زانوی یکدیگر به‌نشینند.

بدین ترتیب راههای‌وصول‌آذوقه‌بشهربسته‌شدو امر مراقبت‌بقدری‌شدید بود که هنوز مدت کوتاهی ازاجرای‌آن نگذشته بود که آثار قحط وغلاء آشکار گردید.

هرقدر مردم بصره بـا آنکه امیدی بدریافت کمك نداشتند مقاومت می‌نمودندسربازان ایرانی درامر محاصره کوشاتر می‌شدندوآثار کمیابی‌غذا درشهرنیزروزبروزمحسوسترمیشد.

بقول گیتی گشا « .... درشهر بصره ازغلات وحبوبات اثری و درفضـای قلعه ازجنس مأکولات‌جزآوازهٔ الجوع‌خبری نبود . نوایرآتش قحط چنان مشتعل گردید وشعلهٔ غلا چندان زبانه کشید که‌خرمن ذخائر را برافروخت ونایرهٔ جوع درکانون طباع‌آن ولایت ازفقرا و اغنیا بمرتبه‌ای سطوع یافت که‌مزرع جانهارابشراره بسوخت. صغیرو کبیرازشدت ناتوانی والم پریشانی

یکباره ازدست رفته، برنا وپیر از شوق گردشان آفتاب‌پرست شدند کار اهل دل وبیجان و خروش گرستگان بآسمان رسید .... »[٥٢]

از بغداد هم دیگر انتظار کمك نمیشد، هرقدرحاکم بصره ومردم آن شهر استغاثه نمودند و کمك خواستندبجائی نرسید زیرا عمرپاشا دیگرقادر نبود سپاهی فراهم نموده وبکمك بصریها بفرستد.

عمرپاشا فقط باوعده‌های بی‌اساس آنهارا دلگرم نموده وبمقاومت‌تشویق میکرد گاه می‌نوشت که سپاه حرکت کرده وقریباً خواهد رسید ، گاهی میگفت سپاه بفلان نقطه رسیده وقریباً بشما ملحق خواهد شد .

محصورین که ازطرفی‌با کمبود مواد غذائی مواجه شده وازسوئی دیگر ازآمدن‌لشکریان‌بغداد مأیوس شده‌بودند ادامه‌مقاومت راعاقلانه‌نمیدانستند وکار بجائی رسید که دسته‌دسته مردم شهربامیددریافت‌نان به‌اردوی ایرانیان پناهنده می‌شدند .

درداخل شهر نیز روز بروز بر کثرت تلفات افزوده میشد وسران سپاه که این وضع را مشاهده میکردند هریك مخفیانه باایرانیان تماس برقرار می‌نمودند.

یکی ازفرماندهان عرب بنام عبدالرحمن که حفاظت چندین برج شهر بوی واگذار شده‌بود نامه‌ای برای صادق خان فرستاد واظهارداشت که اگر باو امان داده شود باافراد خود تسلیم خواهد شد وچون بوی اطمینان داده شد وی باافراد خود بایران تسلیم شد .

صادق‌خان به‌افراد معمولی‌جیره‌ای غذا وبه‌فرماندهان علاوه برغذا انعام وخلعت نیز میداد.

درین میان شیخ ثوین پسر شیخ‌عبدالله‌منتفج وشیخ‌ثامر برادرزاده اوهم که بکمك مردم بصره آمده و درشهر برعلیه ایرانیها می‌جنگیدند نامه‌ای

۵۲- گیتی گشا ص ۲۰٤

بصادق خان نوشته وتقاضا نمودند که بآنها اجازه داده شود تاباوطان خود مراجعت نمایند صادق خان با این درخواست موافقت کرد وآنها نیز باافراد خود ازبصره خارج شدند پس از اینها شیخ مهنا پسر عموی شیخ عبدالله با چندهزارنفر ازهمراهان خود از بصره‌خارج‌شده وتسلیم‌نیروی ایران شدند.

بدین‌ترتیب درمدتی کوتاه عده زیادی ازبصره خارج شده وبرای حفظ حصارها وبرج‌وباروهای شهرسربازکافی‌وجودنداشت.بصره آخرین روزهای مقاومت خودرا پشت سرمیگذاشت .

ورود پاشاها بیفداد وکشته شدن عمرپاشا :

محاصره بصره وهیجانی که ازاین بابت بمردم دست داده بود باعث شد که دولت عثمانی پاشاهای وان ، موصل، دیاربکر، حلب ودمشق را برای کمك بمردم بغداد بفرستد .

پاشاها بتدریج وارد بغداد میشدند وبهمراه هریك تعدادی سربازوجود داشت.والی بغداد ازآمدن آنها بسیار خشنود شد وجان تازه‌ای گرفت زیرا تصورمیکرد که این سربازان برای نجات بصره اقدام خواهند کرد.

ولی هرچه به‌آنها اصرار کرد کـه بمیدان نبرد بروند آنها بعناوین خستگی باستراحت پرداختند و فرماندهانشان هم توجهی باین‌امر نداشتند شایدنوشته نویسندگان‌ترك وعرب دراین‌مورد صحت داشته‌باشد که‌میگویند بعلت‌اینکه دولت عثمانی از حکومت موروثی مملوك‌ها(که در گذشته بدان اشاره کردیم)نگران بودپاشاهارا برای این اعزام داشت که دست عمرپاشارا ازعراق کوتاه نمایند .

پاشاها بعدازورود ببغدادنه‌تنها کمکی به‌عمرپاشا ننمودند بلکه‌کارهای ناپسند اورابه‌دربارعثمانی گزارش داده ودر گزارشات خودتصریح‌میکردند که علت لشکر کشی ایران و محاصره بصره اقدامات عمرپاشا بوده است .

دراین‌نامه‌ها تصریح‌میشد که اگرعمرپاشا ازکاربر کنارشود اختلافات

بین ایران وعثمانی نیز برطرف خواهد شد. زیرا اختلاف ایران درواقع والی بغداد بوده است نه بادولت عثمانی ومسلم است که بعد ازعزل عمر موجبی برای ستیزه باقی نخواهد بود.

بعدازدریافت این گزارشات دولت عثمانی طی فرمانی عمرپاشارا عزا مصطفی پاشارا بجای او بحکومت منصوب‌نمود.

این‌فرمان به‌رؤیت‌عمرپاشارسید او آنرا بوسیده واطاعت کرد. حکو را به‌مصطفی پاشا سپرد وخود ازرضافه محلهٔ شرقی دجله‌به کرخ محله‌غر منتقل‌شد وخیمه‌وخرگاه خودرا درآنجا برافراشت تاازآنجانیز تدارک ـ دیده وبه‌شهری دیگرمسافرت نماید ولی عده‌ای مصطفی پاشا جانشین او وسوسه کردند وباو گفتند که توقف عمرپاشا درناحیه کرخ دلیل سوء نیت میباشد. اومیخواهد اقداماتی برعلیه‌حکومت انجام دهد.

مصطفی پاشا که تحت تأثیرسخنان اطرافیان قرار گرفته بود عده‌ای‌رامأمو قتل عمرپاشا کرد.

شبانه تعدادی از سپاهیان عرب برای از بین بردن عمر پاشا به ناحیه کرخ حمله نمودند. عمر پاشا ازجریان آگاه شد و با تعداد معدودی از همراهان خوددلیرانه تاصبح نبرد کرد چون هوا روشن شد توقف رابیش از این جایز ندانست وروبفرار نهاد.

ولی سپاه مصطفی پاشا اورا تعقیب مینمود عاقبت درحین فراوپای اسب اودر گودالی‌فرورفت وازاسب بزیرافتاد و گردنش شکست. سربازی‌ازافراد مصطفی پاشا سررسیده سراورابریدم بنزد مصطفی پاشاآورد، اونیزسرعمر- پاشا رابه استانبول فرستاد وبدین ترتیب ماجرای عمر پاشا پایان یافت.

عباس اقبال مینویسد: «عاقبت سلطان عثمانی سرعمر پاشا را چنانکه کریم‌خان خواسته بودبشیرازپیش‌خان زندفرستاد وتقاضای صلح کرد...»[۵۳]

---

۵۳ ـ تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال آشتیانی ص۷۴۷

بنظر من اظهاراین موضوع که سلطان عثمانی سرعمر پاشا راپیش کریمخان فرستاده‌اشتباه میباشد . حال برمبنای چه اصلی این پندار براقبال دستداده است بدرستی مشخص نیست .

حتی صاحب فارسنامه ناصری که اقبال بیشتر مطالب خود راازاو گرفته است نیز از فرستادن سر بشیراز سخن نمیگوید « ... جماعتی از پادشاهان دیاربکروروان و موصل را روانه بغداد نمودند و بر حسب خـواهش نواب وکیل عمر پاشا را کشتند ورسولی رابشیراز فرستادند که برحسب‌خواهش پادشاه ایران عمرپاشا را کشتند وباعث معاندترا برداشتند واین‌واقعه‌موجب قوت دولت ایران وضعف خصم گردید ....»[٥٤]

بطوریکه در صفحات گذشته دیدیم سلطان عثمانی هنگامیکه محمد۔ وهبی افندی رابعنوان سفارت بدربارایران روانه داشت نامه‌ای‌برای کریم۔ خان فرستاددراین نامه بقدری‌جانب احتیاط مراعات شده بود که حتی‌اسمی از بصره یـا تخلیه بصره بمیان نیامده بود وافندی دستور داشت شفاهاً بـا کریم خان دراینمورد مذاکره نماید .

بااین ترتیب آیا منطقی است که سلطان عثمانی سرعمرپاشا را که‌بسیار اهانت آمیز برای او میباشد بنزد کریم خان بفرستد ؛ خاصه بعد از اینکه می‌بینیم همینکه سر عمر پاشا باستانبول رسید موجب تأسف اولیای امـور گردید وزمزمه هائی بلند شد که عمرپاشا نسبت بدولت عثمانی وفاداربوده ودر نتیجه تحریکات غرض‌آلود بقتل رسیده است وبعداً هم مشاهده‌میکنیم که همین امر موجب میشود که رفتار دولت عثمانی نسبت به مصطفی پـاشا قاتل‌عمرپاشا تغییر نماید تاجائیکه هنوز زمان درازی ازحکومت اودربغداد نگذشته بود که ازجانب دولت مرکزی دستور عزل اوصادر میشود.

علاوه بر دلایل مذکورمورخین دورهٔ زندیه نیز از فرستادن سر عمر۔

٥٤ ـ فارسنامهٔ ناصری ص۲۱۸

پاشا سخنی نگفته‌اند. اگر چنین واقعه‌ای حقیقت داشت مسلماً محمدصادق نامی مورخ دورهٔ زندیه با شرح و تفصیل مخصوص بخود آن را تشریح مینمود.

سرجان ملکم دراین‌باره می گوید... چون این خبر برجال قسطنطنیه رسید از بیم آنکه مبادا ملکی بدان معتبری از دست رود، فرمان بپاشاهای وان وموصل و دیار بکر و حلب و دمشق صادر شد که با هر قدر لشکر که‌توانند فراهم آورند وبجانب بغدادحرکت کنند. در ابتدا چنان گمان میرفت که پاشایان مزبور مأمورند که بمعیت پاشای بغداد باستخلاص بصره عزیمت کنند. اما بعد معلوم شد که ایشان مأمور بقتل عمرپاشا بودند که شاید قتل او، پادشاه ایران را از تسخیر بصره باز دارد. چون عمرپاشابقتل رسید سفیری بشیراز فرستادند تا امنای آن دولت را از این واقعه اطلاع داده بگویند که فرمان پادشاه ایران مجری شد وسبب‌معاندت مرفوع گشت این صورت که مشعر برضعف خصم بود ، موجب جرأت کریم‌خان گشته، ایلچی را بوعده های خوش آیند مشغول ساخته باتمام و انجام تدابیر خویش پرداخت .....» ۵۵

بطوریکه از نوشته‌های‌سرجان‌ملکم هم دیده میشود سخنی ازفرستادن سیر بشیراز نشده است موضوع دیگری که در نوشته های اقبال ، ملکم و فارسنامه دیده میشود اظهار شده است که بعد از کشته‌شدن عمرپاشاسفیری بشیراز فرستاده میشود فرستادن سفیر نیز چندان روشن‌نیست اگر منظور همان محمد وهبی افندی باشد که وی قبل‌از کشته شدن عمرپاشا رهسپار شیراز شد ومهمترین منابعی که میتوان بدان استناد کرد گیتی گشاست که میگوید « ... احاطهٔ قلعهٔ بصره راه چاره را بر بصریان مسدود وطریق زیان و سود را بر آنها مفقود کرده‌بودند عمرپاشا والی بغداد حقایق آن‌حال

۵۵ ـ تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم ص ۷۵

را بسدهٔ جلال قیصری معروض داشته، محمد وهبی‌نامی‌را که ازاعاظ
سرزمین ومردی صاحب تمکین و خـداوند رأی متین بود ازجانب س
سکندر شأن سلطـان عبدالحمید خان پادشاه والاجاه روم بسفـارت
نموده... در دارالملک شیراز بعزبساط بوسی محفل‌ارم طرازخدیو گر
فراز رسید و نـامهٔ مؤدت ختـامهٔ سلطـان سکندرشأن را از پیش
حضور گذرانیده ... بعد از تقدیم مراسم خلوصیت و بندگی و تمهید ق
استکانت وسرافکندگی از مقربان دربار عصمت و باریافتگان حریم د
بکرات مستدعی عفو تقصیرات عمرپاشا واطفای نایرهٔ غضب طبع معدلت
وتسکین شعلهٔقهرخدیو گیتی گشا گردید...» [56] بدین‌ترتیب‌مشخص اس
محمد وهبی افندی درزمان حیات عمرپاشابشیراز رفته‌است که‌از کریه
عفو تقصیرات اورا تقاضا می‌نموده‌است.

ولی اگر گفته فارسنامه و دیگران رابخواهیم قبول کنیم باید بگ
که بعد از کشته شدن عمر پاشا شخصی بشیراز بنزد کریمخان رفته
ولی این‌شخص سفیر رسمی دولت عثمانی نبوده بلکه از سوی مردم‌بغد
احیاناً مصطفی پاشا حاکم بغداد بدین منظور انتخاب شده‌است تا کریم
رااز سرانجام‌کار عمرپاشاآگاه سازد.

بهرحال عمر پاشا کشته شد وغائله او بدین‌ترتیب از میان رفت.

سقوط بصره

سیزده ماه ودوازده روز بصره در محاصره سپاهیان ایران قرار دا
سر انجام روز ۲۷ صفر سال ۱۱۹۰ هجری قمری‌فرارسید .

سلیمان آقا حـاکم بصره کـه دیگر قدرت مقاومت نـداشت پـ
مشورتهـای لازم تصمیم گرفت که تسلیم ایرانیان شود . ابتدا شیخ در

---

۵۶ - گیتی گشا صفحات ۱۹۴ و ۱۹۵

کدخدای کل بصره را با عده‌ای از علمای بزرگ ومجتهدین وبزرگان شهر بنزد سردار زند فرستاد.این هیأت بنزد صادق خان هدایت شدند وآنها اظهار داشتند که برای استدعای عفو وطلب امان جهت مردم بصره ازجانب حاکم شهر آمده‌اند .

صادق خان تقاضاهای آنان را پذیرفت و بآنها اطمینان داد که مردم شهر درامان هستند. در نتیجه صبح‌روز بعد یعنی۲۸ صفر ۱۱۹۰ سلیمان‌آقا حاکم‌بصره باجمعی دیگر از بزرگان ونزدیکان شهربنزد صادق‌خان‌آمد و مورد لطف و مرحمت سردار زند قرار گرفت و بدین ترتیب بصره درروز مزبوررسماً تسلیم قوای ایران شد و دروازه های شهر بروی سپاهیان ایران بازشد .

اولین اقدام صادق خان ارسال مقادیر زیادی آذوقه بداخل شهربود و دو روز بعد یعنی دردوم ربیع‌الاول سپاهیان ایران بشهر وارد شدند.

در کتاب تحفة‌العالم که تألیف عبداللطیف‌بن ابوطالب موسوی جزایری میباشد آمده است که برادرم سید نعمت‌الله جزایری در هنگام محاصره بصره جزو محصورین بود . چون دولت عثمانی در فشار قرار گرفت سید نعمت‌الله را واسطه صلح قرار داده او بنزد صادق‌خان‌رفت ودرخصوص کیفیت‌تسلیم‌شهر مذاکره کرد وبخوبی ازانجام‌این مهم‌برآمد وازصادق‌خان تعهد گرفت که سپاه ایران هنگام ورود به بصره دست تعدی بجان و مال مردم دراز نکنند.

پس در اینکه صادق خان این تقاضا را پذیرفت سپاهیان وارد شهرشد و مردم شهرنیز از رنج قحطی و گرسنگی‌رهائی یافتند .

ولی در سایرمنابع ومأخذ اسمی ازسید نعمت‌الله جزایری آورده نشده است وبطوریکه درقسمت بالا گفته شد بدستورسلیمان‌آقا هیأتی‌ازبزرگان شهرنزد صادق‌خان‌آمدند وآنهابودند که واسطه‌اصلی شدند.

صادق‌خان و مردم بصره

صادق خان پس ازورود به بصره بیش ازچهار ماه در آن شهرنماند در مورد رفتار سردار زند با مردم شهر مطالب گوناگونی نوشته‌اند مورخین ایرانی ازحسن سلوك وخوش‌رفتاری صادق‌خان با مردم شهر صحبت میکنند ولی منابع خارجی ازفجایع وجنایات‌اوسخن بمیان میآورند. در اینجا لازم است نوشته‌های هر دوطرف را ذکر نموده تا بتوان نتیجه گیری اصولی از آنها نمود.

مورخین که ازحسن‌سلوك‌صادق‌خان‌بامردم بصره سخن‌ها گفته‌اند بقرار ذیل‌اند:

۱ ـ میرزا محمد صادق موسوی نامی مؤلف تاریخ گیتی گشا اظهار میدارد که‌پس‌از تسخیر بصره‌سپاهیان ایران در نهایت ملاطفت با اهالی‌رفتار میکردند.

وی میگوید: « . . . صبحگاهان‌روز دویم‌شهرربیع‌الاول که قلعه‌گشای این حصارفیروزه فام واشعهٔ لشکرسپه‌دار انجم غلام با کمال عظمت‌واحتشام پای بر کاب‌جواد خوش خرام سپهرتیز گام نهاد بجانب شهربند افق‌خاورعنان سعادت گشاد نواب‌جوزا رکاب‌بعزم دخول شهرپای‌شوکت‌برر کاب‌دولت‌نهاده، بجواد گردون‌خرام زرین ستام عنان سعادت‌دادند ونوای زرین نای وصدای روئین‌درای زلزله فزای‌سپهرمینا رنگ و ولوله‌افکن‌اساس‌وجود سکان‌چین وفرنگ گردید. شهربند بصره از وصول کوکبهٔ انجم حشم رشک بیت‌الضم و فضای قلعه از ورود بهجت نمود رایات زرین پرچم رشک گلستان ارم شد. معماران لطف و رأفت وکارآزمایان مؤدت ورحمت بتعمیرشکستگیها ومداوای خستگیهای‌آن مملکت وسیع‌الفضا واهالی‌آن دیارمسرت افزا که بعلت طول زمان انقلاب وتواترصدمات وتهاجم لجهٔ پراضطراب اردوی‌نصرت انتساب‌بالضرورمرامیافته‌بودپرداخته وازشربت‌لطف‌چنان وداروی ترحمات بی کران درد دل ستمدیدگان راقرین صحت‌ساخته ، بذل لطف و کرم غبار

ک عتبات نماید ولی چون افواج قزلباش ۶۳ آن‌حدود را احاطه کرده
ند واوضاع بغداد نیز بسرما مجهول بود وسردار ۶۴ هم ازدادن جواز
افرت امتناع می‌ورزید این مسافرت میسر نشد ولی اقامت درآنجا هم ۶۵
کل بودزیراکارهای قزلباش واهل اهواز ناشایست و غیر قابل تحمل بود
مال مزبوره با عقیده او ۶۶ منافات داشت وازآن متأثر بود .» ۶۷

ازمطالب گفته شده بخوبی روشن است که مورخین عرب و ترك نسبت
صادق خان بدبین بوده ودرهمه‌جا از زجر وشکنجه‌های او نسبت‌باهالی
رهسخن میگویند .

۳ ـ گزارشات‌سیورروسو کنسول فرانسه دربصره ـ آقای‌دکترهدایتی
کتاب تاریخ زندیه قسمتهائی از گزارشات‌کنسول فرانسه در بصره را
آرشیو ملی فرانسه مکاتبات کنسولی بصره ـ جلد ۱ نمره ۱۹۷ ـ مکتوب
رخ ۷ ژوئن ۱۷۷۶ آورده و چنین اظهار میدارد که :

«سیورروسو کنسول فرانسه‌دربصره‌نسبت بوقایع آن‌زمان‌این‌شهر بهترین
صادق‌ترین گواه بنظرمیرسد و گواهی او دراین‌باب بهترین و متقن‌ترین‌سند
یخی زمان محسوب میشود چه روسو که دوست بسیارنزدیك صادق‌خان
ورد احترام وعلاقه فوق‌العاده او نیز بود ، قاعدتاً نمیبایستی مطالبی بـاو
بت دهد که عاری ازحقیقت‌باشد . روسو قبلا صادق‌خان را مکرردرشیراز
لاقات کرده وحتی چندین بار با او در سریك‌سفره غذاخورده بودوچنانچه

ـ سپاهیان ایران را درخارج قزلباش میگفتند .
ـ منظور صادق خان است .
ـ غرض شهربصره است .
ـ منظور نعمت‌الله جزایری شوشتری است .
ـ سیاحت‌نامه منشی بغدادی ص ۳۹ .

مطالبی که در گزارش خود عنوان کرده است صحت نداشت مسلماً بتحریر آن اقدام نمیکرد.»[۶۸]

اینک که روابط دوستانه بین صادق خان وروسو مشخص شد بنقل قسمتهائی از گزارشات کنسول فرانسه که درهمین کتاب درج است می‌پردازیم .

«راست است که صادق خان شهر بصره را بغارت سربازان خود نداد لیکن طوری رفتار کرده ومیکند که اهالی شهر ترجیح میدهند آنها را یکباره غارت کنند وسپس بحال خود واگذارند ویا لااقل آنها را در اسارت وبندگی نگه دارند وبیش ازاین بدرفتاری وسوء سلوك نکنند لیکن صادق خان مانند یك جبار ستمگر واقعی رفتار کرده ومیکند ، چه پس ازخلع سلاح عمومی اهالی شهر ، همه را ازخانه ومنزل خودرانده ودربدر کرده است.»[۶۹]

مؤلف اضافه میکند که:«..... نمیتوان انکار کرد که مسئولیت صادق خان درجریان وقایع بصره محرز ومسلم است چه او پس از آنکه بشرح گزارش کنسول فرانسه دربصره اهالی این شهررا ازخانه‌های خود بیرون کرد، اموال آنهـا را نیز مصادره وضبط کـرد ونیز بموجب فرمانی که بامضای شخص کریم خان رسانید مبلغ ۱۲۵۰۰۰ تومان پول وقت بعنوان غرامت جنگ از مردم بصره بجبر دریافت کرد .

بنا به گواهی کنسول فرانسه دربصره پرداخت این مبلغ گزاف ازقدرت اهالی شهر که طی یکسال محاصره قسمت عمده ثروت خود را از دست داده بودند خارج بود بعلاوه صادق خان برای وصول این وجه بوسایل غیر انسانی شگفت آوری دست زد» کنسول فرانسه دربصره درین باره چنین مینویسد ....

«صادق خان برای وصول این وجه از ابراز هیچ بیرحمی و شقاوتی خودداری نمیکند . وی مردم را از امرا وبزرگان گرفته تا زنان و دوشیزگان بزیر

---

۶۸ - کتاب تاریخ زندیه تألیف آقای دکترهادی هدایتی ص ۱۹۳ .

۶۹ - همان کتاب ص ۱۹۴ ضمناً این قسمت ازنامه کنسول فرانسه مورخه ۲ ژوئیه ۱۷۷۶ گرفته شده است.

ضربات چوب میافکند ، اعضای بدن آنها را قطع میکند ، اندام آنهارا باآهن گداخته داغ میکندودراین مورد هیچ استثنائی قائل نمیشود.» ۷۰

مؤلف درصفحه بعد کتاب از روی گزارش کنسول فرانسه اظهارمیدارد:

«نه ماه پس ازتسلیم شهرهنوزتعدی وستمگری نسبت به ساکنین بصره ادامه داشت . در گزارشی که کنسول فرانسه دربصره در همین تاریخ خطاب بمدیران کمپانی هند و فرانسه تهیه کرده است مطالبی ازستمگری نسبت بمردم بیدفاع نقل کرده که بمراتب از گزارش قبلی تأثر آور تر است کنسول فرانسه دریــن گــزارش چنین می‌نــویسد . . . . و امــا در بــاره وضع فعلی این شهر لازمست آقایان توجه کنند که این شهر طوری است که گوئی آن را باحملهٔ ناگهانی اشغال کرده‌اند غارت شهرستمدیدهٔ بصره ازماه آوریل که ایرانیان وارد شده‌اند تاامروز ادامه دارد.وحشیگری وتعدیاتی که سربازان بی انضباط درین گونه مواقع فقطسه یاچهار روز مرتکب میشوند همه روزه نسبت بساکنین تیره بخت این شهر ارتکاب می یابد.» ۷۱

از گزارشات کنسول فرانسه دربصره که اورا شخص بی طرفی بایدبشمار آورد چنین مشخص میشود که گفته‌های نویسندگان ترك وعرب هم چندان دور از حقیقت نمیباشد .

ازاین همه تناقض گوئیها که درنوشته‌ها بچشم میخورد چه نتیجه‌ای عاید میگردد ؛ برای بهترین درك ممکن نخست ضروری است خصوصیات اخلاقی صادق خان را شرح دهیم .

صادق خان نمونه کاملی ازافراد دلیرعشایر غرب ایران بود شجاعت را با ورزیدگی ومهارت دربکاربردن سلاح توأم داشت ومانند بسیار دیگری ازافراد خاندان زند کــه در آغوش طبیعت زندگانی مینمودند شجاع ، خونسرد درمقابل مخاطرات ، دلیر وبی باك بود علاوه برآن وی شخصی باکیاست و دوراندیش بود و درمیان لرها بجوانمردی وبلند نظری معروف شده بود.

۷۰ ـ تاریخ زندیه ص ۱۹۴

۷۱ ـ همان کتاب ص ۱۹۵ ،ضمناً نامه کنسول فرانسه از آرشیوملی فرانسه ـ مکاتبات کنسولی ، بصره ، جلد ۱ نمره ۱۹۷ نامه مورخ ۲۰ ژانویه ۱۷۷۷ توسط مؤلف کتاب اخذ شده است.

رفتاراو بازیردستان این‌نظریه راتأیید مینماید. حتی‌درهمین نبردبصره همانطوریکه درصفحات قبل گذشت دیدیم که باقبیله بنی‌خالد چگونه‌رفتار کرد واز گرفتن پول آنها خودداری نمود یا درهنگامیکه مردم بصره دسته دسته روی‌بایرانیان میآوردند همه‌را بامهرومحبت پذیرا می‌شد وحتی‌بعداز سیزده ماه‌محاصره هنگامیکه بزرگان بصره برای امان نزداو آمدند بـا گرمی ازآنها استقبال کرد وسلیمان آقاحاکم بصره رابی‌اندازه مورد تفقد قرار داد.

باتمام خصوصیات دلایل زیر حاکی است کـه صادق‌خان بمردم بصره زیادهم خوشرفتاری نکرده است.

۱ـ پولهائی ازمردم گرفته‌شد که باتوجه بـارزش پول درآنزمان مبالغ معتنابهی بوده‌است. اخذ این‌مقدار پول ازمـردم بدون تهدید و فشار امکان نداشته‌است.

۲ـ صادق‌خـان پس‌از تصرف بصره شروع بترویج آئین‌جعفری نموده که بامعتقدات مذهبی مردم آن خطه سازگار نبوده است.

۳ـ سپاهی که بعداز ۱۳ماه تحمل رنج‌وزحمت شهری‌را فتح کند مسلم است که پس‌از استیلاء بدون اذیت وخرابی نخواهدبود چنانکه در سراسر تاریخ دیده‌ایم همیشه این‌وضع‌حکمفرما بوده‌ولی‌البته برحسب موقعیت‌زمان ومکان وطرز تفکرسپاهیان غالب خرابیها و کشت و کشتارها بطور نسبی با یکدیگر تفاوتهائی داشته‌است.

در کتاب کریمخان زندنوشته شده‌است که‌«....صادق‌خان نگذاشت که سپاهش شهررا غارت کنند ولی ظاهراً بامردم بصره نیزچندان روی خوشی نشان نداده‌است... اما راه توجیهی وجود دارد وآن‌اینکه زجروشکنجه و اخذ پول ازمـردم بخصوص اهالی یك‌شهر شکست‌خورده به‌قدری در نظـر مورخین ایرانی‌عادی‌میآمده که موردتوجه‌آنان قرارنگرفته است‌وهمینقدر

کهخان زند فرمان قتل صادر نکرده در نظر آنان کمال محبت وانسانیت آمدهاست....»[۷۲]

باتمام موارد بالا بطور کلی باید اظهارداشت کهاز ناحیه سپاهیان صادق‌خان بدرفتاریهائی نسبت بمردم بصره انجام شده‌است ولی این تعدیات بآن اندازه‌ای نبوده است که نبهانی آنرا باقتنه مغول تشبیه میکند زیرا همانطوریکه گفته شد خصوصیات اخلاقی صادق‌خان طوری‌بود که کمتر از دیگران پیرامون ظلم‌وتجاوز شدید بجان‌ومال وناموس دیگران‌می‌پرداخت خاصه که خصوصیات ایلی و جوانمردی لرها اورا از ارتکاب اعمال شدید نسبت به‌مغلوبین باز میداشت.

بااینکه نمیتوان تجاوزات سپاهیان رابمردم بصره نادیده گرفت ولی ادعای بعضی‌از نویسندگان عرب راهم نمیتوان تأیید کرد. بهرصورت بصره بصورتی که گفته شدبتصرف ارتش ایران درآمد.

دررستم‌التواریخ مینویسد که: «... چون خبر این‌قضایای غریبه بذروه عرض سلطان روم‌خوش مرزوبوم رسید، دروقتی که مهره‌نرد دردست داشت وباصدراعظم مشغول نردبازی بود غیظ وغضب برآن والاجاه اسلام پناه مستولی‌شده، برآشفت وامر فرمود که چهارصد هزار نفر لشکر باآلات و اسباب باسرعسکری رزمجوی جنگ‌آگاه بجانب ایران فرستند.

صدراعظم باخفض جناح عرض‌نمود اسلام‌پناها، مصلحت دراین نیست آنوالاجاه اصلاح‌پسند فرمود، مصلحت‌چیست ؟آن‌صدر مآل اندیش عرض نمود که پیش‌ازتو،ازتو بزرگتران نموده‌اند وجزضرر جانی ومالی‌ومملکتی چیزی دیگر نیافته‌اند زیرا که داستان سلوك سلطان قهار سفاك یعنی نادر پادشاه گیتی‌ستان بیباك هنوز ازخاطر رومیان فراموش نگردیده، پس صبر نمودن بهتر وآرام گرفتن خوشتراست، تاآنکه سلطان والاشأن ایران‌جامه

۷۲- کتاب کریمخان‌زند تألیف دکتر عبدالحسین نوائی ص ۱۴۷ و ۱۴۸

گذارد و ملك بدیگری سپارد، در آن حیص و بیص بصره را وامیگذارند و میروند و بیرنج و تعب بتصرف کارگذاران تو درخواهد آمد و اگر اکنون عسکر بایران فرستی ایران رستم خیز است، از هر گوشه هزار رستم بیرون تازد و باهم اتفاق نمایند و در عالم شورش اندازند و میترسم خدانکرده دولت روم را برهم زنند و از تسخیر ممالك روم دم زنند..

پس سلطان از استماع این سخنان آتش شعله ور غیظش فرونشست و باآب حلم و زلال صبر دست و روی خویش بشست....»۷۳

همانطوریکه ملاحظه میشود طبق گفته‌های رستم التواریخ هنگامیکه خبر تصرف بصره بدست ایرانیان بسلطان عثمانی داده شد وی خشمگین شده و دستور میدهد که ۴۰ هزار سپاهی روانه ایران بشوند.

نوشته‌های رستم التواریخ باواقعیت تطبیق نمیکند و بصراحت میتوان اظهار داشت که تخیل نویسنده او را بدین داستان پردازی واداشته است زیرا بدلایل زیر این گفته‌ها عاری از حقیقت میباشد:

۱ـ سپاهیان عثمانی در آنزمان در اروپا در چند جبهه مشغول نبرد بودند و برای دولت عثمانی امکان اعزام سپاهی بطرف ایران مقدور نبود.

۲ـ در مدت محاصره که بالغ بر ۱۳ ماه بطول انجامید بارها محصورین و همچنین والی بغداد از دولت عثمانی تقاضای کمك کردند ولی آن دولت چون سپاهی در اختیار نداشت نتوانست هیچ نوع مساعدتی باهالی بصره بنماید.

۳ـ اگر برای عثمانی امکان اعزام قوا وجود میداشت نمایندگانی با آن ترتیب که قبلا بیان شد بدربار ایران نمیفرستاد. پس باید گفته‌های رستم التواریخ را در این باره باشك و تردید نگریست.

بهرحال بصره بتصرف ایرانیان درآمد و دولت عثمانی نیز هیچگونه عکس العملی انجام نداد.

۷۳ـ کتاب رستم التواریخ تالیف محمد هاشم (رستم الحکما) باهتمام محمد مشیری ص ۴۰۲

وقایع بعد از تصرف بصره

بعد از تصرف بصره مدت چهار ماه صادق خان دراین شهر اقامت کرد وی همانطوریکه گذشت مردی خردمند ودوراندیش بود لذا درمدتی که در شهربود بارهبری صحیحش هیچگونه‌حادثه‌ای بوجودنیامد وچون‌کاردیگری وجود نداشت که مستلزم توقف بیشتر او باشد حکومت شهررابه‌علی محمد خان زند واگذار نمود و خود باتعدادی از سپاهیان ومعدودی از بزرگان بصره ازجمله سلیمان آقا رهسپار شیراز شد. ۷۴

۷۴- درمورد عاقبت‌کار سلیمان آقا حاکم بصره باید گفته شودکه ازهمان ورود بشیراز مورد احترام کریم‌خان زند واقع شد و سپس مورد توجه زکی‌خان قرار گرفت تا آنجاکه پس ازلشکرکشی مجدد صادق خان به بصره ومراجعت او بشیراز، سلیمان‌آقا از طرف زکی‌خان بحکومت بصره منصوب شد.

سلیمان‌آقا برای دردست گرفتن حکومت‌بصره بدان صوب حرکت‌کرد ولی هنگامی که به‌حویزه رسید بوی اطلاع دادند که دولت عثمانی بدون جنگ و خونریزی بصره را مجدداً بتصرف‌درآورده وشخصی را بنام نعمان افندی‌بحکومت‌آن سامان منصوب‌نموده‌است.

لذا سلیمان آقا ناچارشد که درحویزه توقف‌کند و با اعیان واشراف ورؤسای قبایل بنای‌مکاتبه‌راگذاشت تابتواند همگی آنها را بحکومت‌خویش موافق‌سازد. بااینکه عده زیادی موافق حکومت وی بودند ولی دونفر از درمخالفت باوی درآمدند یکی حسن‌پاشا والی بغداد بود و دیگری رئیس قبیله منتفج که از قبایل بزرگ‌آن ناحیه بشمار میرفت.

باتوجه بمخالفت این دوشخص سلیمان آقا ناچارشد درحویزه باقی‌بماند ولی‌دراین زمان حادثه بوقوع پیوست‌که سلیمان‌آقا توانست ازآن بنفع خود بهره‌برداری‌کند.

این واقعه چنین است‌که جنگ‌خونینی بین دوقبیله منتفج وخزائلی بوقوع پیوست در این نبرد رئیس قبیله منتفج کشته شد وشخص دیگری که بنام شیخ ثوینی بعد ازاین نبرد بریاست این قبیله‌منصوب شد روابط دوستانه‌ای ازدیرزمان باسلیمان‌آقا داشت.

سلیمان‌آقا بکمك شیخ ثوینی‌بحکومت بصره رسید و نماینده دولت عثمانی نعمان‌افندی را بزندان افکند وشرح مفصلی مبنی بر خدمات خود در زمان تصدی حکومت بصره برای دولت عثمانی‌نگاشت. (بقیه درصفحه مقابل)

اداره شهر اشغال شده بصره کار چندان آسانی نبود کـه از عهده علی‌محمدخان برآید زیرا هراندازه صادق خان برای اداره شهر مردی شایسته و کاردان وباسیاست بود برعکس علی‌محمدخان خودخواه مغرور وبی‌سیاست بود .

او جوانی شجاع و بی‌باك بود ولی برخلاف صادق‌خان هیچگونه فکرو اندیشه‌ای دررفع مشکلات حکومتی ونحوه رفتار باافراد مختلف را نداشت اکثر اوقات مست بود ودرحالت مستی اوامری برای زجر وشکنجه اهـالی صادر میکرد لذا رفتارو کردارش‌دراندك مدت موجب‌برانگیختن احساسات خشم وغضب‌اهالی بصره شد.

این جوان خودخواه ظلم و بی‌عدالتی را بحدی رسانید که مردم بصره را مکرر وادار به‌طغیان و شورش میکرد در گیتی گشا مینویسد« .... نواب سپهر رکاب والا جناب بعزم توجه بجانب شیراز فرازندهٔ اعلام فتح فرجـام گردید حکومت بصره حسب‌الامر خدیو فیروزمند به علی‌محمد خان زند محول گردید. یك‌چند خان معظم‌الیه درملك مزبور منتظم امور وکارفرمای نزدیك ودوربود و به تمشیت مهام و انتظام احوال خواص وعوام قیام واقدام مینمود .... علی‌محمدخان که درآغازایام بهارستان شباب پیوسته جرعه کش اقداح کیفیت‌آتشین‌آب، روزها وشبها خراب وبی‌خبر ازکار گشائی راههای صواب بود وبنای‌کار واساس کردار برلعب ولهو نهاده، همواره دستش به‌قبضهٔ شمشیر وزبانش لال ازحرف تدبیر بود.....»[۷۵]

بقیه از صفحه قبل

دولت عثمانی نیز که خدمات قبلی سلیمان‌آقا خاصه‌درهنگام محاصره بصره را در مد نظرداشت‌تقاضای اورا پذیرفت‌وحکومت‌بصره رسماً ازطرف‌دولت‌عثمانی‌بوی‌وا گذارشد.

هنوزمدتی‌ازحکومت وی دربصره نگذشته بودکه دولت عثمانی لقب پاشا بوی داد وولایت بغداد را نیزباو واگذارنمود وازآن‌پس بنای‌سلیمان پاشاخوانده میشد. وی‌یکی از حکام عادل بود که با همه مردم مخصوصاً ایرانیها و زوار ایرانی نهایت مهربانی را بخرج میداد .

۷۵ـ ص۲۱۱و۲۱۲ گیتی گشا .

مدت کوتاهی از زمامداری علی محمدخان زند نگذشته بود که قبیله منتفج برای اینکه بتوانند آزادانه در حوالی بصره رفت و آمد نمایند و از سوی خان زند امان داشته باشند مطابق مرسوم عده‌ای را با قرآنی بنزد علی‌محمدخان فرستادند.

خان زند درپشت قرآن پیمانی نوشت و آنرا مهر کرد وبدین ترتیب بافراد این قبیله تأمین داده شد که آزادانه به‌شهر رفت و آمد نمایند. اعراب از انعقاد این پیمان خرسند شدند و با خاطری آسوده از بیابانهای اطراف بحدودبصره‌نزدیك شدند ودرآنجابه‌تهیه پیشکشی‌برای‌خان زندپرداختند.

عده‌ای از اعراب نیز بفکرفروش متاع خود بودند که ناگهان سربازان خان زند به‌آنها حمله‌نمودند. اموال‌آنها غارت شد، تعدادی کشته وزخمی و معدودی نیز اسیرشدند.

این‌عمل که برخلاف‌میثاق‌بسته‌شده انجام گردید توهین بزرگی بقرآن‌مجید تلقی میشد لذا پس ازاین عمل در اعراب حوالی‌بصره جنب وجوشی بی‌سابقه بوجود آمد و همگی آنها متفقاً علیه خان زند و سربازان ایران قیام کردند.

کمك این اعراب به‌قبیله منتفج باعث شد که این قبیله نیروئی بیشتر کسب کنند ومتفقاً به‌سربازان ایرانی که درخارج ازشهر موضع گرفته‌بودند حمله نمودند.

نبرد شدیدی بوقوع پیوست‌دراین نبرد که سربازان‌ایران غافلگیرشده بودند تعداد زیادی تلفات داده وبقیه متواری شدند در گیتی گشا مینویسد:

«... اعراب منتفج که‌هم‌بزورشمشیر وهم بقوت‌تدبیر نواب سپهر رکاب‌اندك رام گردیده وبحوالی دام رسیده بودند و در عهد حکومت بنابرعادت‌خویش ورسم طبع وحشت‌اندیش وهم تشویش بهم رسانیده ونظربرسمی که درمیان ایشان متعارف وباعث اطمینان خائفست کلام‌الله مجید را نزد علی محمدخان

فرستاده بودند که وثیقه در ظهر آن نوشته ومختوم وممهور داشته ، مرسول و اورا نامه امان وحرزجان خود سازند و باطمینان خاطربکاری که سزاوار باشد بپردازند .

کلام‌الله را علی‌محمدخان برحسب‌تمنای آنها مختوم‌ومرسول آن‌جماعت داشت که مطمئن خاطر از وسعت گاه بادیه بخشکی آمده با دل بی‌غش در سرانجام پیشکش بودند که علی محمدخان بدون باعثی فوجی از لشکر را مأمور بهپاول آنها نمود و حکم بتاخت وتاراج اسباب واموال قبایل و اسیر نسوان ورجال آنها ، زبان بی‌اعتدالی گشود . . .»[۲۶]

بهرصورت بعد از این پیمان شکنی‌خان زند و حمله اعـراب وشکست سربازان ایرانی علی‌محمدخان فـوق‌العاده خشمگین شد وی همانطوریکه گذشت جوانی بسیاردلیر بود وبه شجاعت وبی‌باکی خود اتکاء داشت ولی بهمان اندازه خام‌وناپخته ومغرور بودلذا بدون اینکه به‌عاقبت کاربیاندیشد وتفکر بیشتری در مورد اعمال‌ورفتار خویش بنماید تصمیم گرفت که‌شخصاً برای سر کوبی اعراب اقدام کند .

او پس از تهیه وتدارك مفصل با سپاهی از شهرخارج شد اعراب که از اعمال گذشته خود پشیمان شده بودند هرچه کردند که خان زند را از این اقدام باز دارند میسر نشدحتی‌بزرگان عرب باقرآن‌مهرشده بنزد علی‌محمد خان‌آمدند و تعهد نمودند که سالیان باج وخراج معینی بپردازند وبهمراه خود پیشکش‌های فراوان به خان زند هدیه دادند و از گناه خـود پوزش طلبیدند ولی سردار زند که جزجنگ وریختن خون اعراب فکردیگری‌در مخیله‌اش خطور نمی کرد درخواستهای آنان را نپذیرفت .

اعراب که تقاضاهایشان از سوی خان‌زند پذیرفته نشده بـود مأیوس بازگشتند وپس از مشورت با یکدیگر قرار گذاردند که برای حفظ جان مال و ناموس خود تا آخرین نفس نبرد کنند .

---

۱ - ص۲۱۲ گیتی گشا

در گذشته گفته‌شد که یکی ازمشکلات مدت محاصره نگهداری سدهای روی رودخانه بود که در تمام مدت محاصره صادق‌خان نگذاشت به آنها آسیبی وارد آید زیرا در صورت بروز شکاف در سدها قسمت اعظم نواحی اطراف بصره در زیرآب قرار میگرفت ومسلم بود که مخاطراتی متوجه‌سپاه ایران‌میشد. برای جلوگیری از شکسته شدن سدهای خان‌زند عده‌ای را شبانه روز مأمور نگهداری وحفظ آنها نموده بود .

ولی‌بعد ازتصرف بصره که سپاه ایران درداخل شهراقامت داشتند دیگر فکر سدها و حفظ ونگهداری آنها مورد توجه نبود و علی‌محمدخان زند هم که تمام خواسته‌های اعراب را باخودسری قبول‌نمی کرد هیچگاه بفکرش خطور نکرد که امکان دارد همین‌سدها مشکلاتی برای او فراهم نماید .

وی بدون توجه باین مشکل بزرگ باسپاه خود از شهر بیرون آمده اعراب که پی‌باهمیت سدها برده بودند برای کند کردن حرکت سپاهیان ایران چند سد را شکستند ودرنتیجه آب‌صحرا را فرا گرفت اسبان‌سپاهیان ایران در گل ولای فرومیرفتند و نمی‌توانستند حرکت کنند .

باید گفته شود که یکی از علل پیروزی ایرانیان در جنگهای گذشته تحرك جنگجویان بود زیرا سربازان که قسمت اعظم‌آنها را عشایر تشکیل میدادند قدرتشان بواسطه این بود که بـا سرعت وقـابلیت انعطـاف خود می‌توانستند دراطراف نیروی دشمن‌درصحرا حلقه بزنند وبدستجات کوچك سواره پیاپی حمله کنند و از دسترس پیاده نظام کند حرکت خود را دور نگاهدارند.

بدین ترتیب آب‌وگل ولائی که صحرارا فرا گرفته بود باعث شد که قدرت تحرك از سپاهیان ایران سلب شود و درنتیجه‌اعراب‌به‌آنها چیره شوند. در این نبرد عده‌ای ازسپاهیان ایران کشته ، جمعی اسیر ، عده‌ای نیز توانستند خود را به کشتیهای کوچکی که در شط لنگر انداخته بودند برسانند و جان خودرا نجات دهند.

علی‌محمدخان که نمی‌توانست ننگ فرار را قبول‌نماید باعده معدودی از اطرافیان خودهمچنان به‌نبرد ادامه‌داد تا اینکه یکی‌از اعراب از پشت‌سر ضربه‌ای بوی زد که بعد از چندساعت در اثر همان ضربه کشته شد در این نبرد برادر علی محمدخان مهدی‌خان نیز بقتل رسید و لشکریـان ایران متواری شدند .

در اینجا موضوعی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که در کتاب تاریخ زندیه آقای دکتر هدایتی که قسمتی ازآن ازنامه کنسول فرانسه در بصره نقل گردیده است گفته میشود که علی‌محمدخان دو دفعه با سپاهیانش ازبصره بقصد سر کوبی‌اعراب خارج شد درنخستین بارپس‌ازاینکه شکست یافت بداخل بصره مراجعت کرد وپس از مدتی برای دفعه دوم باسپاهیانش از بصره خارج میشود که کشته میشود در حالی که در سایرمنابع و مآخذ گفته میشود که‌درهمان‌نخستین حمله علی‌محمدخان بقتل میرسد و سپاهیان او متفرق میشوند .

برای اینکه بتوان این موضوع را روشن نمود که آیا درهمان‌نخستین حمله این واقعه برای ایرانیان‌بوقوع پیوسته ؛ یا بعد ازشکست اول اینقدر بی‌تدبیری ازسوی‌علی‌محمدخـان‌وسران‌دیگرسپاه انجام‌شده‌است؛ ومجدداً همان واقعه قبلی‌را تکرار نموده‌اند ؟. برای‌این منظور بهتراست نخست‌عین گفته‌های‌منابع ومآخذ معتبربرای نمونه‌دراینجا آورده شودوسپس عبارات تاریخ زندیـه آقـای دکتر هـدایتی نقل شود تا بهتر بتوان نتیجه گیری نمود .

در گیتی گشا مینویسد : « . . . . . وقوع این واقعهٔ مهیج مـادهٔ صفرای مزاج حال و غیظ و غضب اورا باعث طغیان گردیده وآتش خشم در کانون طبعش شعله‌ور گشته، پس بنفس‌نفیس خویش رامهیای تعذیب ومستعدتخریب گروه انبوه گردیده ، افواج لشکر راکه برحسب فرمان قضا جریان شهریار

زمان مأمور بخدمت او بودند تدارك شایسته دیده ، خیام جلالت بفضای هامون کشیده ، با سپاهی گران ولشکری بی کران بجانب بوادی و صحاری مسکن ایشان روی وپای برکاب ابرش غزال تیزگام نهاده مشایخ واعاظم آن طایفه چندان -که شفعاً برانگیخته ، بدامن اعتذار و استغفار در آویختند سودی نکرد .

مرض مزمن غرور پرزورخان معظم الیه را از داروی این سخنان روی بهبود حاصل نگردید و مفید نیفتاد ودیگرباره سادات آن‌قوم با کلام‌الله - مجید مختوم وممهور ومرسول ومهم سازی باج وتحمیل خراج که‌ایشان‌را ناگوارتراز زهردر مزاج بود قبول کردند . آنهم درمزاج خان مفید نیفتاد برآن هم فایده مترتب ورأی جناب خان بتدبیر ایشان ملتفت نشده ، چون جماعت مزبوراز رحمت‌خان مأیوس شدند بمیدان مخاصمت ومضمارمقاومت درآمده وباآن مهمانان نو رسیدهٔ خویش برآمده ، آغاز استعمال سیف و سنان وبسیف وسنان بنیادانقطاع درع وخفتان کردند .

از آنجا که بجهت استیصال لشکر علی محمد خان آب برصحاری و اراضی میدان وغا ومکان هیجا انداختندوصحرا رادریاساخته بودند لشکر بیحساب درآن‌سهمکین گرداب درمیان گل وآب فرومانده وآتش‌صولتشان فرونشانیده، بادپایان‌برق پویه که‌خاك میدان‌رااز‌صدمات سمهای آهنین‌باوج چرخ‌برین رسانیده ، بگل درمانده ، خداوندان را بخاك سیاه درنشانیدند.

معدودی ازلشکر خویشتن رابکلیطها رسانیده ، چون بسیاری ازسپاه رادرعرصهٔ‌میدان پای‌بست وحل‌ودستگیرآن قوم دغل یافته ، فراررابرخود عار شمرده ، مراجعت ونهنگ‌وار غریق لجهٔ مخاصمت گردیدند .

ناگاه دست قضا بساط زندگانی اورا برچیده واسباب عمر وجوانی آن جوان دلیررا درنوردیده ، پس غلامی سیاه ناگاه ازقفای او چون روزگار تیزه رسیده ، بکتاره‌ای که دردست داشت زخمی قوی بردوش آن نوجوان

دلیر دررسانید چنانکه بعداز دوسه ساعت درگذشت و رخت هستی بجانب عدم درکشید .

مهدی خان برادرش نیز ازدست ساقیِ اجل همان بادهٔ پرخمار راچشید، بعضی از لشکر گرفتار وبرخی مقتول و فوجی باغایت کلیط وگروهی از عرصهٔ میدان با حالی زار خود رااز آن میدان مهلکه بیرون افکندند علی‌همت خان برادر کوچك علی‌محمدخان ومحمد حسین خان بهبهانی که به محافظت بصره کمر بسته بود حقیقت واقعه را بوساطت چاپاران مسرع به درگاه سعادت همراه معروض گردانیدند ...»[۷۷] دررستم التواریخ مینویسد که:«... طایفهٔ ازاعراب حول وحوش بصره با عالیجاه علی محمد خان زند مذکور یاغی شدندآن عالیجاه ازبصره بیرون‌آمد که ایشان‌راتنبیه نماید ، ایشان دررهگذار آن عالیجاه آب بسیاری انداختند که صحرا مانندوریا شد وآن عالیجاه‌باچهارهزار نفرلشکرش درآنجا غرق شدند .»[۷۸] عباس‌اقبال میگوید که: «... درغیاب صادق‌خان‌قسمتی ازاعراب خوزستان برعلی‌محمد خان حکمران بصره شوریدند وبوسیله انداختن آب درمیان سپاه ایران جمعی از ایشان را تلف کردند و حکمران زند نیز بدست غلام خود بقتل رسید .»[۷۹]

درفارسنامه‌ناصری‌مینویسد: «... علی‌محمدخان والی‌بصره درسال‌هزار‌وصد ونودویك برای‌تنبیه طایفه منتفج ازبصره حرکت نمود ومشایخ‌منتفج چند نفرازریش‌سفیدان خودرا بشفاعت روانه داشتند وتعهد رسانیدن‌مالیات وپیش کشی خودرا نمودند علی‌محمد خان مسئول‌آنها را اجابت نداشت و کار بجنگ رسید وجماعت منتفج‌آب درصحرای بصره انداختند وسپاه‌خود

۷۷ـ صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳ و۲۱٤ گیتی‌گشا

۷۸ـ ص ٤۰۲ رستم التواریخ

۷۹ـ تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال‌آشتیانی ص ۷٤۷

راآماده جنگ داشتند وعلی‌محمد خان چون بر آنها تاخت وسوارا نزند وبختیاری را مجال حرکت نبود ودر گل ولای فروماندند وشکست برسپاه ایرانی افتاد وبسیاری بدست طایفهٔ منتفج کشته شدند وعلی‌محمدخان‌چون لشکرراشکستهٔ دید فرارراعاردانسته بردشمن‌تاخت‌وچندین‌نفررابدست‌خود بکشت‌وغلام‌سیاهی‌ازعقب‌آن‌جوان‌دلیردرآمده بضربتی‌کارش راساخت...»[۸۰]

بطوریکه ملاحظه میشود در منابع و مآخذ معتبر که نمونه‌هائی از آن برای مثال دربالا ذکرشد همه جاچنین میگویند که درهمان‌نخستین‌بار سپاهیان ایران شکست خورده وسردارش بقتل میرسد . اینك نیز عین گفته‌های تاریخ زندیه باستناد نامه کنسول فرانسه در بصره آورده میشود که میگوید: «... یکی ازقبایل عرب‌بنام قبیله منتفق درمدتی کوتاه‌براطراف شهر تسلط یافت وستونی ازسپاه زندراغافلگیر ونابود کرد. علی‌محمدخان ازاستماع خبراین‌واقعه چنان خشمگین شد که شخصاً برای‌سرکوبی‌اعراب منتفق عزیمت کرد ودر ۲۰ مه ۱۷۷۸ میلادی (ربیع‌الاول ۱۱۹۲ هجری) از شهر بصره خارج شد اعراب منتفق بیدرنگ قسمتی از سد های شط را شکستند وزمینهای اطراف شهررا بدست امواج‌آب سپردند.

سواران زند در گل ولای وامواج شط غوطه ور و پس از تحمل تلفات زیاد ناگزیر بعقب نشینی ومراجعت بشهر شدند . محمد علیخان که دچار خشم و غضب جنون آمیزی شده بود این شکست خفت آور را باقتل عام ساکنین آرام یك دهکده کوچك عرب جبران کرد و بهانه‌ای که برای این انتقام بیجا عنوان کرد این بود که ساکنین بی‌آزار این‌دهکده در جریان این واقعه ازاقدام و کمك مؤثر بسپاه‌زند خودداری کرده بودند.

وقتی کریمخان ازین شکست موهن اطلاع یافت فرمانی خطاب بحکام بنادر ساحلی خلیج فارس صادر کرد و بـه‌آنها دستور داد بیدرنگ بکمك پادگان بصره بشتابند پس‌از وصول کمك شهرهای ساحلی وتدارك زیاد در

۸۰ ـ فارسنامه ناصری ص ۲۱۸

اواخر اوت سال ۱۷۷۸ میلادی (جمادی‌الثانی ۱۱۹۲ هجری) ستونی‌مرکب از ۶۰۰۰ سوار و ۲۰۰۰ تفنگچی برای سرکوبی اعراب شورشی ازشهربصره خارج شد . اعراب که ازتدارکات چند ماهه پادگان ایرانی باخبر بودند از محمد علیخان استدعای امان کردند و متعهد شدند از روی میل باطاعت و انقیاد اودرآیند وسالیانه باج معینی بپردازند . لیکن خان زند که دچار نخوت وغرور زیاد شده بودتوجهی بالتماس واستغاثه‌آنها نکرد وپاسخ داد فقط بزور اسلحه آنها رامطیع خواهد کرد . اعراب که چنین دیدندآماده دفاع شدند وبعادت معهود باردیگر سدهای شط راشکستند واطراف شهر بصره رادرآب غوطه‌ور کردند سربازان ایرانی که برای‌باردوم درگل‌ولای گرفتار شدند ازهرطرف مورد حمله اعراب از جان گذشته قرار گرفتند و بقسمی‌قتل‌عام شدند که بروایت کنسول‌فرانسه دربصره از تمام ستون اعزامی بیش ازچهارصد نفرمراجعت نکرد . . . . »[۸۱]

همانطوریکه ملاحظه میشود سیور روسو کنسول فرانسه اظهار میدارد که علی‌محمدخان دوبار ازبصره خارج شده است ودر هر دو دفعه شکست خورده‌است ولی‌بدلائل زیراین گفته چندان با واقعیت‌تطبیق نمیکند.

۱ــ اگر گفته‌های کنسول فرانسه‌را بنگریم مشاهده‌میشود که‌میگوید: « وقتی کریم‌خان ازاین‌شکست موهن اطلاع یافت فرمانی‌خطاب‌بحکام‌بنادر ساحلی خلیج فارس‌صادر کرد وبآنها دستور داد بیدرنگ بکمك پادگان بصره بشتابند» اگــراین موضوع حقیقت داشت محمد صادق نامی بطورحتم آنرا باآب وتاب‌تمام وباجملات پرطمطراق مخصوص‌بخودنقل‌میکرد.

نه تنها گیتی گشا این‌موضوع را اظهارنداشته بلکه درهیچ یك ازمنابع ومآخذ نیزنوشته نشده‌است که فرمانی‌بدین‌شرح ازطرف کریم‌خان‌زندصادر گردیده‌است .

۲ ــ هرچقدرعلی‌محمدخان‌زند بی‌تدبیربود آیا دور ازتصورنیست که دردفعه نخست که می‌بیند اعــراب سد ها را شکافته و آب آنرا درصحــرا

۸۱ ــ تاریخ زندیه ص ۱۹۶و ۱۹۷

انداختند وهمین امر موجب شکست سپاهیانش شده‌است بازمجدداً دست به‌لشکر کشی بزند بدون‌اینکه فکری‌برای سدها وآب رودخانه‌بنماید .

۳ ـ نوشته شده که اعراب بعد ازشکست علی محمد خان زند وفرار او بطرف‌بصره،دردفعه دوم لشکر کشی‌ازاو ، استدعای‌امان کردند ، درصورتی که این‌موضوع هم دوراز‌تصور است زیرا اگراعراب درنخستین بارازاقدام خود نتیجه گرفته بودندوعلی‌محمدخان‌را شکست‌داده بودندمسلماً جری‌تر شده وهیچگاه بدان‌ترتیب‌طلب‌امان نمیکردند.

با توجه بموارد بالااست که باید گفته شود قسمتی ازنوشته‌های کنسول فرانسه که در کتاب تاریخ زندیه آورده شده‌است‌باید باقید احتیاط‌تلقی‌شود زیراهمانطوریکه دراین‌مورد بخصوص‌مقایسه شد بعضی‌ازمطالب‌ونوشته‌های این شخص درمورد علیمحمدخان زند زیادصحیح بنظر نمیرسد.

چون‌خبر کشته شدن علی‌محمدخان وشکست قوای ایران بکریم‌خان‌ـ زند رسید دستور داد که باردیگر صادق خان با لشکری فراوان بدانصوب حرکت کند.صادق‌خان‌پس‌از گردآوری‌سپاه وتهیه سازوبر گ فراوان‌بسوی بصره حرکت نمود اعراب که خبر ورود او را شنیدند متوحش گردیده و باطراف متواری‌شدند.

صادق‌خان به‌شهر بصره وارد شد و مسئولان مطمئنی برای سازمانهای اداری شهر گماشت وبه شهرنظمی‌داد ، پس ازآن تصمیم گرفت که به تعقیب اعراب متواری بپردازد که دراین هنگام خبرفوت کریم خان بوی رسید .

صادق‌خان که‌خود رالایق‌تر ازهر کس دیگری برای‌جانشینی کریم خان میدانست به‌هوای سلطنت وبقصد اینکه از سپاه خود برای بدست گرفتن حکومت استفاده نماید. ازبصره بطرف شیراز رهسپار شد . بعد ازعزیمت صادق خان اعراب مجدداً به‌شهر وارد شده و اداره شهررا دردست گرفتند و خود راتابع‌حکومت‌عثمانی‌اعلام داشتندوبدین‌ترتیب بادر گذشت کریم‌خان‌ـ زندتسلط ایرانیان‌بربصره خاتمه یافت .

روابط
ایران و هلند
در
زمان صفویه

از

خانبابا بیانی

(دکتر در تاریخ)

روابط ایران و هلند

در زمان صفویه

(مستند به اسناد آرشیوی)

II

از

دکتر خانبابا بیانی

(استاد تاریخ دانشگاه تهران)

بطوریکـه در مقالهٔ پیش دیدیم (شمارهٔ ٤ ، سال پنجم)، ژان اسمیت بنا بتقاضای شـاه عباس کبیر از طـرف مجلس طبقاتی و فرمانروای باتاویا به سفارت ایران بر گزیده شد و درتاریخ۱۲مه ۱۶۲۹میلادی (اواخر ۱۰۳۸ هـ . ق) بهاتفاق موسی بیك به اصفهان رسید و این درموقعی بود که چهارماه از مـرگ شـاهنشاه ایران میگذشت.

منظور وهدف اصلی ژان اسمیت از این مأموریت بنا بنوشتهٔ خود اوباینقرار بود:[1] «منظور اصلی ازمأموریت من ابلاغ مراتب مودت ومناسبات دوستی بین دو کشور بود. بـا

1 — Dunlop (H). Histoire de la compagnie des Indes Orientales en Perse T.72 .p. 707-708.

اینکه اختیارات من بسیار محدود بود، معذالك ژان پی‌ترز کوئن[2] (فرمانروای باتاویا) دستور داده بود تا بکار مأمورین و مستخدمین کمپانی رسیدگی نموده وضع آنانرا مورد بازرسی قراردهم. دیگر اینکه دستور داشتم وسایلی فراهم آورم تادولت ایران اجازه دهد بازرگانان هلندی بتوانند انواع کالاها را بدلخواه خود وارد خـاك ایران بنماینـد، و ضمناً معاهدهٔ سال ۱۶۲۳ م (۱۰۳۳ هـ .) که مدت آن منقضی شده بود مجدداً بتأیید دولت ایـران و پادشاه جدید (شاه صفی) رسانده تجدید نمایم.»

« دربارهٔ اجرای دستور اخیر اقداماتم بعلت مقاومت و مخالفت مخفیانهٔ ویسنیش[3] (مدیر شرکت بازرگانی هلند دراصفهان) وعزل والی فارس کـه ازحامیان هلندیها بود وعلاقه زیادی بعملیات بازرگانی ما درقلمروحکومت خود داشت، به‌نتیجهٔ مثبت نرسید».

عزل غیرمنتظرهٔ والی فارس شکست بزرگی برای سیاست هلنـدیها در دربار شد زیرا اختلاف مولائی بیك وزیر دربار وویسنیش وفقدان پول و زیادی محصول فلفل اجازه هیچگـونه فعالیت واقدامی را به‌هلندیهانمیداد، ازهمه مهمتر بی‌اطلاعی بزرگان و زعمای دربار بهدف و مقصود این سفارت بود؛بطوریکه‌سرانجام‌به‌اسمیت‌متذکر شدند که‌مأموریت‌وی‌منحصراً ارتباط بشخص والی‌فارس که پیوسته‌باهلندیها درارتباط بوده است، دارد وحکومت مرکزی‌نمیتواند دراین موضوع دخالت کرده‌اظهارنظرنماید وتصمیم‌بگیرد.

مولائی بیك که براستی با ویسنیش میانه خوبی نداشت و از وی متنفر بود تصمیم گرفت که‌بازرگانی هلندیها را متوقف سازد . رسیدن فصل گرما وترس‌ازخراب وضایع شدن‌کالاها ، هلندیها را وادار کرد که شکایت‌نزدسفیر برده از وی‌چارهٔ فوری این‌کار دشوار را بخواهند . سفیر هم بلافاصله ضمن نامه‌هائی‌به‌اولیای‌امور درباروبخصوص والی‌فارس تقاضا کرد نزدمولائی‌بیك

2 — Jan Pretersz Coen.
3 — Visnich.

وساطت نمایند و او را وادار کنند که بسوء نیت خود خاتمه داده امتعه هلندیها را ازتوقیف خارج سازد .

فرمانروای باتاویا بنوبهٔ خود نامه‌ای به ویسنیش نوشت و بوی دستور داد برای تقلیل قیمت اجناس هلندی نزد دولت ایران به اقدامات مجدانه متوسل گردد. سرانجام مولائی بیك با زحمات زیاد واقدامات مجدانه سفیر، حاضر شداز کالاهای هلندی رفع توقیف نماید.

اما راجع بدخالت نظامی هلندیها درخلیج فارس علیه پرتقالیها میتوانیم از گزارش ژان اسمیت چنین نتیجه بگیریم که دولت هلند از اقدام به این امر بدو دلیل امتناع ورزید :

۱ ــ بهره نبردن ازجنگی که هیچگونه منفعتی ازآن عاید نمیشد .

۲ ــ ضعف قدرت نیروی دریائی درهندوستان .

ژان اسمیت دربیان شرح مسافرت خود دراین باره چنین می‌نویسد: «جای تردید نیست که شاه (عباس) ازپرتقالیها فوق‌العاده دلخور وناراحت است و منظور وی ازفرستادن سفیر به هلند بیشتر برای آن بوده است که معاهدهٔ اتحادی علیه پرتقالیها امضاء شود تا بتواند درمرحله‌اول مسقط را ازتصرف آنان خارج سازد .

« ژان پیترز کوئن بمنظور شاه و نیز ضعف قدرت ما در هندوستان در اینزمان بخوبی آگاهی داشت وبهمین مناسبت بود که من را ازامضای چنین قراردادی ممانعت کرد . [4] »

سفیر هلند درهنگام مسافرت جنگی شاه صفی به بغداد در روز ۱۱ دسامبر ۱۶۲۹ (۱۰۳۹ هـ .) بجانب شیرازعزیمت کرد ، باین قصد کـه شاید بتواند بوسیلهٔ والی فارس ازمأموریت خودنتیجه بگیرد ولی نبودن اودرشیراز ویرا مجبور کرد که خاك ایران را ترك گفته به باتاویا مراجعت نماید (۱٤ ژوئن ۱۶۳۰ م = ۱۰٤۰ هـ . ق) اسمیت درهنگام ترك اصفهان ازطرف شاه حامل دو

4 — Dunlop. t. 72. p. 751.

نامه برای مجلس طبقاتی شد که متن یکی از آنها که از آرشیولاهه بدست نگارنده رسیده باینقرار است:[5]

هوالله سبحانه وتعالی

استبذال جندراِل [6] جناب عزتمآب ایالت وجلالت نصاب حکومت وشوکت مآب عمدةالحکام الکرام عیسویه قدوة العظمای والولاةالفرنکیه، ناظم امور دولتالندیسی[7] کامل مهام ملت مسیحی، خلاصهٔ نامداران فرنک، صائب رأی با هوش وفرهنگ، مرزبان اعظم اکرم، فرمانده خدم و حشم، عالیمزلتعدالت انتماء، رفیعمرتبت، ملكآرا را بعد ازادایمراسم تعظیمات وانهایمراتبتکریماتواظهار قواعد دوستی، مرفوع رأی صوابنمامیگرداند که دراین اوقات خجستهساعات کهسعادت وعزتمآب زبدةالاعیان جاناسمند ایلچی [8] ایشان همراه موسی بیك ایلچی اینجانب باینصوب آمده بسعادت بساطبوسی سرافرازشد ومکتوب میمنت اسلوب حضرت سلطنت وعظمتپناه پادشاه والاجاه خورشید کلاه ولایتالندیس ومکاتیب ومراسلات دوستانهٔ آن جناب ایالت وشوکت مآب وسرداران واعیانالندیس که بخدمت نواب گیتی شأن فردوس مکانی بابای بزرگوارم [9] نورمرقده نوشته بودند، بنظرهمایون ما درآمده مضامین اخلاقیآئین صداقت تزئینآن واظهار مسرت وشادمانی کهازفرستادنموسیبیكایلچی وتعظیم وتکریم سوداگرانالندیسیدرنامهای نامی درج نموده بودند نواختی خاطرنشان نواب همایون باشد وسعادتمآب جان اسمند ایلچی که مرد سخندانست وایلچی ما نیزحقایق حالات و محبت و دوستی ایشانرا با این دودمان سلطنت آشیان بحسن تقریر ادا نمودند و باعث ازدیاد مواد محبت ودوستی بیش ازپیش کردند و مانیزازآمدن ایلچی

5 — Archive des États-Généraux (la Haye). No. 8.
6 — États-Généraux.

۷ـ هلند
۸ـ ژان اسمیت
۹ـ شاه عباس کبیر.

ایشان واظهار دوستی که نموده اند بسیار خوشحال شدیم و نسبت بمشار الیه آنچه لوازم حرمت وعزت وتعظیم و تکریم بود مبذول گشت . چون از قضا واقعهٔ هائلهٔ نواب فردوس مکانی بابای بزرگوارم وقوع یافته ازین جهان فانی بسرای جاودانی رحلت فرمودند، واکنون سریر سلطنت و پادشاهی عرصهٔ ایران که تختگاه پادشاهان رفیع الشأن اکاسره و کیان است حسب الارث بذات اشرف همایون ما مزین است پیشنهاد همت والا آنست که با احبا ودوستان زیاده از زمان نواب فردوس مکان شاه بابام طریقهٔ الفت و وداد ودوستی مرعی داریم وباکافهٔ عباداللہ هرطبقه بوده باشند بنوعی سلوك فرمائیم که پسندیدهٔ درگاه باشد وبا عموم عیسویان بتفصیل مردم ایشان، تا غایت هر کس بدینصوب آمده ومی آید حکام کرام ومنسوبان درگاه حسب الفرمان همایون بنوعی در ترفیه حال ایشان کوشیده و میکوشند که همگی راضی و خشنود آمد شد مینمایند وانشاءاللہ تعالی بعدالیوم نیز با حضرت پادشاه والاجاه فرمانفرمای الندیس ومنسوبان ایشان زیاده از زمان نواب جنت آرامگاه شاه بابام طریقهٔ خصوصیت ودوستی مرعی میداریم و در رفاهیت احوال سوداگران ایشان کمال توجه فرموده نوعی نخواهد شد که یکسر مو آسیب از هیچ رهگذر بایشان رسد؛ خاطر از آن ممر جمع دارند . طریق محبت آنکه ایشان نیز همواره این شیوه مرعی داشته درلوازم دوستی تقصیر ننمایند ودرامنیت راه ودفع ورفع قاطعان طریق بنادر آنچه مقدور باشد سعی نمودهٔ چنان نمایند که مترددین آنصوب با کشتیها وسفاین مملو ازاسباب بیخوف وخطر بقلمرو همیون آمد شد مینموده باشند وهمیشه ابواب مراسلات مفتوح داشته هر گونه کاری درینولایت داشته باشند از روی یگانگی اعلام نمایند که بحصول موصول گردد. چون غرض اظهار مراتب دوستی بود زیاده نرفت . عاقبت الامور جمهور ایشان موافق رضاء حضرت قادر ذوالجلال جل جلاله بخیر وخوبی مقرون باد.»

(پشت نامه ممهور بمهر شاه صفی است) .

هوبرز ویسنیش نمایندهٔ شرکت بازرگانی اصفهان درموقع مراجعت به

هلندیتر که بقتل رسیدو بجای او نماینده دیگری بنام آنتونیودل کورت[10] درتاریخ دسامبر ۱۶۳۰ م. (۱۰۴۰ ه) انتخاب گردید . مأموریت او با وجود جوانی پادشاه ایران و وارد نبودن وی در امور مملکتی موفقیت آمیزتر از نماینده قبلی بود ، زیرا در اندك مدتی موفق شد قرار داد مورخ ۱۶۲۳ را تجدید نماید . تجدید این قرارداد اوضاع بازرگانی هلندی‌ها را در ایران مستحکمتر و تثبیت کرد و هلندیها از این پس توانستند با آزادی بیشتری بکسب وکارخودبپردازندولی درمقابل نتوانستند ازحقوق وعوارض گمرکی معافیتی کسب نمایند .

درخلال این مدت یوهان‌فان‌هاسلت[11] هلندی که ازطرف پادشاه‌ایران به این کشورعزیمت کرده بود برای انعقاد قراردادی مبنی برتسهیل امر داد وستد اتباع ایرانی در هلند با مجلس طبقاتی وارد مذاکره شده بود و سرانجام‌موفق گردیددرتاریخ۷فوریه۱۶۳۱ م. (۱۰۴۱ ه)معاهده‌ای بمضمون ذیل امضاء نماید .[12]

۱ــ مجلس‌عالی ونیرومند طبقاتی ایالات متحده رضایت‌میدهد که اتباع ایرانی میتوانندبنام نامی شاه ویاباعنوان خصوصی بدون گذرنامه واجازه‌نامه‌بهر نقطه وشهری ازایالات‌متحده‌ویاممالك تابعهٔ آن که مایل‌باشندآزادانه وبدون دغدغه‌خاطر وبدون اینکه ازطرف احدی به آنان مزاحمتی وارد آید، رفت‌وآمد کرده هرچه‌را که بخواهند، مانند اتباع هلندی، وبرای‌امر بازرگانی خودلازم وضروری تشخیص دهند، خریدوفروش نمایند.

۲ــ اتباع ایرانی دراین کشور ازهرگونه‌آزادی وحقوقی که مردم آن ازآنها برخوردارند، میتوانند استفاده نمایند حتی ازامتیازاتی که‌کارمندان عالیرتبه ویامأمورین دولتی بهره‌مند هستند. درصورتیکه ایرانیان‌بخواهند ازآن‌ها درامربازرگانی خوداستفاده نمایند، آزاد ومختارند.

10 — Antonio del Court.

11 — Yohan van Hasselt.

12 — Valentijin (E.). Description de là perse T. VII. p. 296-297.

۳ـ درصورتیکه اتباع ایرانی درمراکز بازرگانی خود کالاهائی بخرند ویابفروشند میتوانند مقیاس واندازه ووزن متداول در کشورخویش رابکار برند، مگراینکه مقدارکالا ازحیثوزن زیادنباشد که دراین‌صورت موظفند اندازه ووزن معمول‌در کشور هلند رابکاربرند. اتخاذ چنین تصمیمی برای این‌است که‌برای خریداران وفروشندگان محلی اشتباهی رخ ندهد.

٤ـ اگرتصادفاً یکی‌ازاتباع ایرانی درخاک‌هلند بدرودزندگی گویدو شخصی‌نباشد که اموال مربوط به‌شاه ویاشخص‌متوفی رادراختیار بگیرد،در این‌صورت فرماندارشهری که درآنجا سکونت داشته استآن اموال راضبط میکند تازمانیکه مأموری ازطرف اعلیحضرت‌شاه‌ایران ویایکی ازخویشان ونزدیکان‌متوفی درمحل‌حاضرشود که دراین‌حال‌آن‌اموال بوی‌مستردخواهد شد. درصورتیکه دربین اموال متوفی اجناس وکالاهای خوردنی ویا فاسد شدنی‌باشد فرمانداریا مأمور محل‌آن اجناس‌رابقیمت متداول فروخته‌پول آنهارا بمأمور ایرانی تحویل خواهدداد.

۵ـ زمانیکه بازرگانان ایرانی بتعداد زیاد وبامقدار معتنابهی سرمایه واردخاک هلند شوند، اولیای امورهلندی مسکن ومحل‌اقامت مناسبی در اختیارآنان خواهند گذاشت، امکنهٔ مزبور ازهر گونه عوارض‌معاف‌خواهند بود، ضمناً تمام‌وسایل زندگی اعم از اثاثه وخواربار را نیز دراختیار بازرگانان خواهند گذاشت، نمایندگان وبازرگانان مأمور اعلیحضرت‌شاه از همین امتیازات برخوردار خواهندبود.

٦ـ خانهٔ نمایندهٔ اعلیحضرت پادشاه ایران دارای همان امتیازاتی است که خانه‌های پادشاهان و شاهزادگان اروپائی مقیم پایتخت مجلس کبیر طبقاتی‌دارند، وزمانیکه‌اتباع ایرانی دراین کشور برای‌خود بااعضای لازم‌و سرمایهٔ کافی مرکزی تأسیس کردند، ازهمان حقوق وامتیازات وحق‌قضاوتی که‌اتباع انگلیسی در شهر دلف[13] و ازاسکاتلندیها درشهر کومپن ویر[14]

13 — Delft. 14 — Compenveer.

دارند، بهره‌مند خواهند شد. دولت هلند و مجلس طبقاتی باپادشاه انگلیس و اسکاتلند ازمدتها پیش بموجب معاهداتی درارتباط بازرگانی میباشند.

اتباع ایرانی میتوانند آزادانه باجرای مراسم مذهبی خویش بپردازند واحدی حق ندارند آنان راموردداذیت وآزار قراردهد.

۷- اگرفردی ازاتباع ایرانی تغییر مذهب دادمجلس طبقاتی درکار او دخالت نخواهد کرد. بهرصورت اموال این شخص ازهر گونه آسیبی مصون است.

۸- محلی بـرای گـورستان اتباع ایـرانی معین میشود تا بتوانند درگذشتگان خود راطبق آداب ورسوم مذهبی خودبخاك بسپارند.

۹- اگریکی ازاتباع ایرانی نمایندهٔ پادشاه ایرانرا مورد اهانت قرار دهد ویابقتل برساند دستگاه عدالت آن محل نمایندهٔ رسمی ایران رامساعدت مینماید تااوبتواند بهرطریقی که لازم بداند درمورد خاطی ویا قاتل قضاوت نماید.

این قرارداد درتاریخ ۷فوریه ۱۶۳۱م. (۱۰۴۱ هـ) درمجلس عالی ونیرومند طبقاتی بتصویب رسید. چنانکه ازمفاد معاهدهٔ مزبور مستفاد میشودسراسر آن بنفع دولت وملت ایران بود ومجلس طبقاتی هلند حداکثر موافقت و حسن روابط ومناسبات دوستی رابین دولتین رعایت کرده‌است.

درجریان همین مدت بود که هلندیها دربندرعباس مستقرشده، برای خود دارالتجاره‌ای تأسیس کردند. درسال ۱۶۳۸م.(۱۰۴۸ هـ)ادویه محصول ایران راتماماً درانحصارخود گرفتند.

کمی پس از این تاریخ یعنی درسال ۱۶۷۰م. (۱۰۵۰ هـ.)هلندیهامالك الرقاب خلیج فارس شده کشتیهای آنان آزادانه درآبهای خلیج دررفت وآمد شدند وتمام محصول وکالاهائیکه به بندرعباس واردمیشد باکشتیهای خود حمل میکردند.

هلندیها برای رقابت باانگلیسها امتعهٔ خودرا باقیمتی نازلتر از کشورهای

تولید کننده بفروش میرساندند . هلندیها بااستفاده ازنفود وقدرت خویش موفق‌شدند باپادشاه ایران معاهدهٔ جدیدی درزمینه‌قراردادسال۱۶۲۳،امضاء نمایند که مفادآن باینقراراست:

۱- آزادی رفت‌وآمد وخریدوفروش.

۲- معافیت ازعوارض راهداری.

۳- معافیت‌ازبازرسی کالاهای‌وارده‌وصادره‌باستثنای‌اجناس‌صادره‌ممنوعه.

٤- استفاده ازمقیاس‌های اندازه ووزنی که بتصدیق وتائید اعلیحضرت شاه رسیده‌باشد.

٥- زمانیکه‌یکی از اتباع هلندی در گذشت اموال اودرضبط فرماندار محل‌درآمده‌سپس‌به‌هلندی‌دیگری که‌خودرامعرفی‌میکند تحویل‌خواهدشد.

٦- دولت ایران جبران اموال اجناس مسروقه راخواهد کرد.

۷- هلندیها اجازه دارند تعدادلازم چهارپا ووسایل نقلیه‌تهیه نمایند و مأموران گمرك موظفندکاروانهای هلندیها رامحافظت وهمراهی‌نمایند.

۸- تأسیسات‌ودارالتجاره‌های‌هلندازهر گونه تعرضی مصون‌خواهدبود.

۹- اگر ازاتباع هلند کسی‌بعنوان برده وزرخرید باشد هلندیهااجازه دارند آن‌شخص را خریداری کنند. هلندیها اجازه ندارد به آئین اسلام بگروند .

۱۰- اگریك‌نفر هلندی یکی ازمسلمانان‌رابقتل‌رسانید، قاتل‌بمأموران هلندی تسلیم‌خواهدشد ؛ولی درصورتیکه قتل‌اتفاق‌نیفتاده باشد وفقط جرح باشد درین صورت مأموران دولت ایران بموضوع رسیدگی خواهند کرد.

۱۱ - هلندیها حق دارند گورستانی در محلهٔ ارامنه برای‌خود در اختیار بگیرند .

۱۲ - مساعدتهای لازم بمترجمان و مستخدمین هلندیها اعم ازترك و ارمنی ومسلمان وبنگالی‌خواهدشد ،وازخدمت‌و مأموریت آنان‌جلو گیری

بعمل نخواهد آمد . ولی هلندیها حق ندارند که مستخدمین ومأمورین خود را بدین مسیح درآورند .

۱۳ ـ در صورتیکه کشتی ازهلندیها غرق شداموال واجناسی که ازآب گرفته میشود به آنان مسترد میشود .

۱۴ ـ هلندیها حق دارند هرگونه امتعه‌ای را که مایل باشند ، به استثنای اسب ، که در اینصورت باید حقوق وعوارضی را که طبق مادهٔ۲ معین شده است بپردازند ، خریداری نمایند و نیز موظفند عوارض راهداری را در مسافت میان لار وهرمز ، با توافق والی شیراز ، تأدیه نمایند .

۱۵ ـ اگر سفیری از هلند برای کسب امتیازات دیگری به ایران بیاید اعلیحضرت شاه ، درصورتیکه تقاضاهای او موجه باشد ، تقاضای اورا مورد رسیدگی قرارداده انجام خواهند داد .

معاهدهٔ مزبور نتوانست مدت زمانی بقوت خود باقیمانده بمورد اجـرا گذاشته شود ، زیرا ایرانیها بزور وعنف از هلندیها مبالغ هنگفتی از بابت مالیات وعوارض امتعه تقاضا کردند ، این موضوع از نامه‌ای که مجلس طبقاتی به پادشاه ایران نوشت مستفاد میشود.[۱۵]

...... نیکلا کاپیتن مبالغ هنگفتی را ازبابت راهداری که بزور از طرف اعتمادالدوله (صدراعظم) گرفته شده در حساب مدیر کل کمپانی ما منظور کرده است، درحالیکه این تقاضا برخلاف قراردادی است که طبق آن شاه عباس باما منعقد کرد ، واعلیحضرت آنرا مورد تائید قرار دادید . معاهدهٔ مزبور ما را از تمام عوارض راهداری و گمرکی معاف کرده بود .

ما ، آدام وستبرولت[۱۶] را برای تحقیق درامر روانه ایران نمودیم . از آن اعلیحضرت عاجزانه تقاضا داریم که تمام امتیازاتی را که مورد تصویب

---

15 — Dunlop (H.). Hist. de la compagnie des Indes Orientales en Perse t. 72, p. 658.

16 — Adam Westerwolt.

قراردادیم، رعایت‌فرمائیدوضمناً استدعادازیم‌امرودستور فرمایند که‌وجوهی راکه بجبروعنف از بازرگانان هلندی گرفته شده ، مسترددارند .

«پیوسته دراطاعت و اجرای اوامر مطاع مؤکانه آماده بوده ، حاضریم تمام نیروی دریائی خودرا درهر مورد دراختیارشما بگذاریم.....».

مجلس طبقاتی در تعقیب این عریضه نامه دیگری به این مضمون‌خطاب به‌صدراعظم ارسال داشت :[17]

« مانمی‌توانیم تصور کنیم که چنین مبلغ خطیری از او (کاپیتن نیکلا) برحسب‌دستورو فرمان اعلیحضرت شاه ، گرفته شده است ، زیرا فرامینی که بمهر اعلیحضرت ممهور گردیده‌مقرر میدارد که تمام والیان و فرمانداران‌در سراسر خاك ایران حق‌ندارندمال‌التجاره های هلندیها را ، ازهرنوع‌وجنس ومقداری ودر هر نقطه‌ای که در قلمرو حکومت او باشد ، مورد بازرسی و بازجوئی‌قراردهند وازآن مالیات‌وعوارض راهداری‌مطالبه نمایند» .

هلندیها که دراین زمان با تمام قوا برای انحصار تجارت ابریشم‌ایران وطرد انگلیسیها ازاین کشور می کوشیدند این‌بار مقاصد خودرا علناً به شاه اظهار کردند .

کارل کنستان[18] مدیر جدید شرکت بازرگانی اصفهان چون روش‌نا- مساعد ایرانیان وعدم اجرای‌مفاد معاهده‌ای راکه‌نیکلا اوورشی[19] ، سفیر هلند درزمان شاه‌صفی ، بادولت ایران دربارهٔ خرید ابریشم باهمان‌شرایطی که با سایر اروپائیان معامله میشد ، مشاهده کرد ، رسماً بدربار اصفهان

---

17 — Dunlop. t. 72 p: 660.

18 — Karel Constant.

۱۹ ــ نیکلااوورشی (Nicolaes Overschie) در زمان شاه‌صفی‌معاهده‌ای باشاه‌صفی امضاءکرد که درآن مقرر شده بودکه هلندیها میتوانندهر مقدار ابریشم‌که مایل باشند مقدم برسایر ملتهای دیگرخریداری نمایند، مشروط براینکه برای هربار (کازبان) آن صدتومان بجای هفتاد تومانی‌که سابقا برای‌هر کازبان می‌پرداختند، بپردازند . (Dunlop. p. 245)

اعتراض ننمود ولی شاه صفوی (شاه‌عباس‌دوم) اعتراض سفیر را رد کرده‌از فروش ابریشم باآن شرایط جداً امتناع ورزید و ترجیح داداین معامله مهم که برای اقتصاد ایران جنبهٔ حیاتی داشت بحال وقفه باقی بماند. هلندیها این بار پیشنهاد کردند که حاضرند در برابر خرید ابریشم که قیمت آن بالغ بر ۱۶۰۰۰۰۰ لیورمیشد، ادویه تحویل دهند. ولی شاه پیشنهاد مزبور را رد کرده از مدیر شرکت خواست که در مقابل فروش ابریشم پول نقد داده شود. سفیرهم از قبول پیشنهاد شاه امتناع ورزیده مخفیانه بجانب گمبرون عزیمت کرد. شاهنشاه صفوی که از عمل سفیر خشمگین شده‌بود اورا باصفهان مراجعت داد و وادارش ساخت که معاهدهٔ اوورشی را امضاء نماید. همین امر باعث‌اختلاف و کدورت‌میان دولتین شد. درنتیجه‌نیروی دریائی هلند به بهانهٔ عدم اجرای معاهده ازطرف دربار اصفهان به جزیرهٔ قشم حمله‌ور شده ازهرگونه داد و ستد و آمد و رفت کشتیهای دیگر جلو گیری نمود.

شاه‌عباس دوم بواسطهٔ فقدان نیروی دریائی از اقدام هلندیها نگران شد واز نیکلابلاك، فرماندهٔ نیروی دریائی خواست تا به‌اصفهان آمده‌باوی وارد مذاکره شود. بلاك هم بلافاصله به‌اصفهان آمد وبحضور شاه رسیدو قرارداد صلح به‌این شرط‌منعقد گردید که هلندیها درهرنقطهٔ ایران هرمقدار ابریشم که خواسته باشند بخرند وبدون پرداخت عوارض وحقوق گمرکی آنرا صادر نمایند.

امتیازات مزبور نه‌تنها نفوذ وقدرت تجارتی هلندیها را درخلیج فارس روزافزون کرد بلکه شکست فاحشی برتجارت انگلیسها که در این اواخر در ایران وسواحل عربستان برقرار کرده بودند، وارد آورد.

هلندیها از پیشرفت و موفقیتی که در مسئلهٔ قشم واجرای مقاصدخویش در ایران نصیب آنها شده بود، تشویق گردیدند و بلافاصله هشت فروند از کشتیهای جنگی‌خود را به‌بصره فرستادند وتجارتخانهٔ انگلیسها را درآنجا

خراب کردند . درسال ۱٦٤۹ میلادی (۱۰۵۹ هجری) تسلط ونفوذ هلندیها در خلیج فارس همچنان روبازدیاد میرفت و تصور میشد که دولت بواسطهٔ بیمی که از ایشان پیدا کرده است امتیازات مهم دیگری نیز به آنان بدهد. در سال ۱٦۵۰ م. (۱۰٦۰ هـ.) هلندیها پرتقالیها را هم ازمسقط بیرون کردند و این مسئله بیشتر برنفوذ و قدرت آنان افزود . در همین سال یازده فروند از کشتیهای هلندی به بندرعباس آمد و مقدار هنگفتی مال‌التجاره بدانجا وارد نمود . تاورنی یه (سیاح فرانسوی) که در سال ۱٦۵۲م. (۱۰٦۲هـ) در بندر عباس بوده است ، از وسعت تجارت هلندیها در آن‌جا توصیف کرده میگوید :

« هلندیها معادل یك‌میلیون ونیم‌پوند در ایران کالا فروخته و باپول آن قیمت کیسه‌های ابریشم خریداری خود را پرداختند . در دو سال بعد نیز مجموعاً معادل دویست وبیست‌هزار لیره مال‌التجاره به‌ایران وارد کردند و در نتیجه تجارت انگلیسها را درآنجا فلج کردند» .[۲۰]

جنگ میان انگلیس وهلند در اروپا (۱٦۵۲م - ۱۰٦۲هـ) بدولت‌ایران آزادی و فرصت داد تا انتقام خود را ازهلندیها بگیرد . شرکت بازرگانی هلند موظف بود که محمولات خود را درانبارهای متعلق به‌شاه تخلیه کرده آنهارا درمقابل اجناس‌ایرانی‌ازقبیل پشم وقالی‌وابریشم وپارچه‌های‌ابریشمی معاوضه نماید. این وضع برای هلندیها غیر قابل تحمل بود زیرا مقامات ایرانی پیوسته از قیمت اجناس هلندی کاسته بربهای اجناس متعلق به‌شاه می‌افزودند و ضمناً بجای اجناس مرغوب کالاهای معمولی و گاهی پست به آنان تحویل میدادند .[۲۱]

این روش‌ایرانیان ، دولت‌هلندرامضطرب ونگران کرده برای‌جلو گیری یکی ازمشاورین امور مربوط به هندوستان را بنام یوهان کونائن[۲۲] را در

۲۰ـ ویلسون (آرتور) خلیج فارس . ص ۱۸۹ـ۱۹۰ (ترجمه‌محمدسعیدی) ازانتشارات بنگاه ترجمه ونشرکتاب . تهران ۱۳٤۸ .

21 — Chardin. Voyages en Perse. t. I.p. 344.

22 — Yohan Cunaaen.

سال ١٦٥٢م . (١٠٦٣هـ) با هدایای بیشماری بهای شاه و صدراعظم به ایران فرستاد . سفیرمزبور پس از مذاکرات موفق شد معاهده‌ای باین مضمون که چندان نفعی برای شرکت بازرگانی هلند نداشت به امضای مقامات ایرانی برساند: « درمعاهده مقررشد که هلندیها میتوانند درهرسال معادل‌یك‌ملیون کالا معاف ازتمام حقوق مالیاتی و عوارض از هرنقطه‌ای از کشور که‌مایل باشند خریداری نمایند،ولی اگرخواسته باشد بیش از این مقدار تهیه کنند باید کلیهٔ حقوق مالیاتی وعوارض مقرررا بپردازند. وضمناً هلندیها رامتعهد میکرد که هرساله از شاه ابریشم متعلق اورا ، هر کیسه بقیمت هزار وصد لیور (هرلیور معادل بیست وچهار تومان) معادل در حدود ششصد وپنجاه هزار لیور خریداری نمایند » . قرارداد بازرگانی که میان شاه ایران و شرکت هلندی منعقد گردید ، موجب عدم رضایت و زیان شرکت را فراهم ساخت . زیرا ابریشمی که هلندیهاتحویل میگرفتند ارزش‌آن درمحل نصف قیمتی بود که پول‌آن‌پرداخت میشد؛ درصورتیکه ارزش کالاهائی که هلندیها به‌ایرانیان می‌فروختند، بیش ازآن مبلغی‌بود که‌آن اجناس‌قیمت داشت».[۲۳]

شرکت در سال ١٦٦٦م. (١٠٧٧هـ.) سفیردیگری بنام لرس[۲٤] به‌اصفهان فرستاد . منظور وهدف از مأموریت او جلب‌نظر مساعد شاه نسبت‌به‌شرکت وتقاضای ادامه حسن نیت او وشکایت از بد رفتاریهای والی ایالت فارس نسبت ببازرگانان و نمایندگان و مباشران هلندی بود . هدایائی که لرس به‌شاه و بزرگان دربار تقدیم کرد در حدود ده‌هزار اکو ارزش‌داشت.سفیر هلند از طرف‌شاه‌بگرمی‌پذیرائی شد وپس از اقامت کوتاهی در دربار بدون دادن پیشنهاد ویا تقاضائی که متضمن منافع شرکت باشد ، ایران را ترك گفت .

شاردن دربارهٔ مسافرت‌لرس چنین مینویسد :[۲٥] «شاه متوفی(عباس‌دوم)

23 — Chardin. t. I. p. 345.
24 — Lairesse.
25 — Chardin. t. I. p. 345.

که درآن زمان هنوز درقید حیات بود نمیتوانست تصور کند که شرکتی بازرگانی سفیری با هدایای بیشمار و گرانبها نزد او بفرستد، بدون اینکه نقشه ومقصود معین و مخصوصی داشته باشد. بااین مناسبت چندینبار از سفیرمنظور وهدف سفارت ومأموریت خودش را استفسارنمود. ولی زمانیکه فهمید مقصود او فقط ابلاغ مراتب احترامات و حق شناسی مدیران و زعمای شرکت بود، مصمم شد که اگر سفیرتقاضائی از او بکند بدون مضایقهانجام دهد، ولی متأسفانه سفیرنه شعور ونهجسارتآنرا داشت که از موقع استفاده کرده امتیازات زیادی برای اربابان خود بگیرد. بنابراین سفیر با عجله و با مهربانی وگرفتن هدایائی ازقبیل لباس وپارچه ویك اسب ویك شمشیر از اصفهان روانه شد.»

با اینکه هلندیها در این زمان در اروپا در جنگ با لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه بودند وازاین بابت گرفتاریهای فراوانیداشتند، معذالكوضع و موقعآنان در ایران روزبروز روبه بهبود و استحکام میرفت و با شدت و سرسختی هرچه تمامتر با تمام رقبای خود مقابله کرده دست و پنجه نرم مینمودند. بطوریکه دراندك مدتی موفق شدندقدرت انگلیسها را درسراسر آبها و خاك ایران درهمبشکنند، ولی سیاست غلط ورفتار غیرانسانی آنان موجب شد که در اواخر قرنهفدهم میلادی اساس قدرت ونفوذشان روبافول وانحطاط بگذارد.

درسال ۱٦٧٣ که هلند ازطرف دریاوخشکی موردتعرض وتهاجم ارتش نیرومندلوئیچهاردهمقرار گرفتهبود،فرصتپیدانکردبرایتقویتناوگانخود درخلیج فارس قوای کمکی بفرستد. بنابراین بازرگانان هلندی از ترس اینکه مبادا رسیدن کمك بدرازا بکشد، تصمیم گرفتند خرید ابریشم را متوقف سازند. بنا براین تصمیم خود را به استناد مفاد معاهدهٔ منعقد میان دولتین، که هلندیها میتوانند معاملهٔ ابریشم را متوقف سازند، باطلاع دولت ایران رسانیدند. ولی اقدامات مقامات ایرانی آنانرا مجبور ووادار کرد که

بجای ٦۰۰ کیسه ۳۰۰ کیسه خریداری نمایند. چنین پیش‌آمدی وسیله‌شد که دولت ایران، که هنوز واقعهٔ محاصرهٔ قشم را فراموش نکرده بود، بفکر انتقام ازهلندیها بیفتد. لذا تصمیم گرفت ازفروش ابریشم، درست درهنگامی که هلندیها که ازرسیدن کمك به‌آنان مایوس شده درصدد برآمده بودند مجدداً بخرید ابریشم با همان شرایط مذکور در قرارداد مبادرت ورزند، خودداری کند. چون‌هیئت‌مدیرهٔشرکت درباتاویا ازتصمیم‌دولت‌ایران‌اطلاع یافت،سه‌کشتی جنگی بفرماندهی کازمبرود [26]، برای اینکه ایرانیان را بسرعقل بیاورد، به‌آبهای خلیج‌فارس‌فرستاد (۱٦۸۳م. - ۱۰۹۵هـ). هلندیها با نیروئی‌مرکب‌ازهشت‌فروند کشتی‌جنگی‌در۱٤اوت۱٦۸٤م.(۱۰۹٦هـ.) گمبرون وقلعهٔ قشم را درمحاصره گرفتند و سیزده کشتی ایرانی را توقیف کردند.

درخلال این مدت فان دن هسل[27]وهربرت دویاگر[28] مدیران شرکت درایران برای حل مسئله ازراه صلح به‌اصفهان‌آمدند. ولی‌شاه قبل ازبیرون آمدن جزیره‌قشم ازمحاصره وآزادشدن سیزده کشتی‌ایرانی،حاضر‌بملاقات‌با نمایندگان هلندی‌نشد. سرانجام‌هلندیها پس‌ازیازده ماه‌اشغال‌قشم‌حاضرشدند تقاضاهای شاه‌ایران را بمورد اجرا بگذارند (۲۷ژوئن ۱٦۸۵م.-۱۰۹۷هـ).

نتایج سوء و زیان‌آور جنگهای اروپا، هلندیهارا عمیقاً گرفتار ضعف و سستی کرد،بطوریکه از این پس نتوانستند به اندازهٔ کافی به ایران جنس بیاورند ومنافعی که ازاین‌راه عایدشان‌میشد بامنافعی که شاه ازفروش‌ابریشم خود میبرد بایکدیگر قابل مقایسه نبود. ابریشمی که مقامات ایرانی به هلندیها میفروختند از حیث جنس باندازه‌ای پست بود که‌آنرا بمصرف‌تهیهٔ طناب برای افسار اسبان خود درباتاویا میرساندند.[29]

26 — Cazembrood.
27 — Van den Hessel.
28 — Herbert de Yager.
29 — Sanson. Relation de l'Etat present du reyaame de Perse p. 158. Paris 1695.

درسال ۱٦۸۹ م. (۱۱۰۱ هـ) سفیری دیگر بنام یوهان‌فان لی‌نن [۳۰] از طرف مدیران شرکت باتاویا بمنظور جلوگیری ازوقایع ناگوار ورفع‌سوء تفاهمات بدربار شاه سلیمان‌آمد. ورود سفیربه‌اصفهان باشکوه هرچه‌تمامتر انجام پذیرفت. ازطرف شاه بگرمی استقبال شد. لی‌نن بوسیله پیش کشیها و هدایای فراوان به‌شاه و درباریان قصد داشت تخفیف کلی در قیمت ابریشم بگیرد .

نتیجهٔ این سفارت را میتوان از نامه‌ای کـه شاه سلیمان به فرمانروای هلندی هندوستان درتاریخ ۱۸ اکتبر ۱٦۹۱م. (۱۱۰۳هـ) نوشت استنبـاط کرد :[۳۱]

«. . . اعتبارنامه‌یوهان‌فان‌لی‌نن‌سفیر خوش‌بیان شما که مأموریت داشت بدربار با شکوه وعالیمرتبهٔ ما آمده و قرارداد منعقد بین دولتین را تجدید بنماید ، باطلاع مارسید . فرمان دادیم تاطبق تقاضـای او در قیمت ابریشم بهمان مقدار سال قبل کـه بوسیلهٔ بازرگانان هلندی خریداری شده بود ، تخفیف کلی بدهند .

ضمناً مبلغ ۱٤٤۰۰تومان ومبلغی دیگر ازبابت مالیات وسایر حقوق و عوارض مقرر برای کالاهای صادره ووارده بعنوان هدیه بملت هلند بدهند . علاوه براین فرمان دادیم که مباشران امور مالی سلطنتی از بازرگانان و سوداگران هلندی عوارضی ومـالیاتی جز مبلغی معادل آنچه راکه بعنوان هدیه داده شده است، ازآنان دریافت دارند.

مافرمان سابق خودراکه‌احتیاج‌بتجدید داشت، تجدید کردیم ورضایت دادیم که اگر تقاضای دیگری غیرازآنچه که درقرارداد سابق مذکوراست، دارند اظهار کنند تاآنرا تأیید وتصدیق نمائیم». سوء تفاهم جزئی درترجمهٔ متن فارسی نزدیك بود سبب بروز اختلافات مجددی بشود ولی دخـالت و

30 — Yohan van Leenen.

31 — Valentijn (F.). Description de la Perse. t. VII, p. 257.

وساطت هربرت دویاکر و لیکاگتون [۳۲]، مدیران شرکت در ایران رفع سوء تفاهم را کرد. مدیران مزبور در ضمن موفق شدند که معاهدهٔ دیگری درسال ۱٦۹٤م. (۱۱۰٦هـ) که مفاد آن رضایتِ خاطرهردوحکومترا فراهم مینمود، بامضاء برسانند. دراین قرارداد مقرر شده بود که هرسال شاهنشاه ایران معادل سیصد کیسه‌بابهای کیسه چهل وچهارتومان به‌هلندیها بفروشد.

بطوریکه سابقاً متذکرشدیم دراواخرقرن‌هفدهم‌میلادی قدرت وحیثیت اقتصادی هلندیها روباضمحلال‌وضعف گذاشت وناچارشدند ازاین پس میدان را برای رقبای خود یعنی انگلیسها، که باشدت وباتمام قوا درپیشرفت‌امور اقتصادی وتقویت نیروی دریائی خود درآبهای‌آسیا واروپا پرداخته بودند، خالی بگذارند. نیروی دریائی انگلیس، که کشتیهای آن درسراسرآبهای روی زمین در حرکت بودند، بزودی گوی سبقت را ازچنگ هلندیها ربود وباحسن سیاست درامور مستعمراتی، موفق شدند برتری وقدرت خودرا در سراسر جهان محرز وتثبیت نمایند.

ازاین پس نفوذ سیاسی انگلیس درهمه‌جااقدامات وکوششهای هلندیها راکه برای رهائی ازاین بارسنگین بکارمیبردند، خنثی کرد.

نه‌تنها انگلیسها ازضعف هلندیها استفاده نمودند، بلکه ایرانیها نیز وضع را مغتنم شمرده در صدد برآمدند حد اکثر بهره را ببرند. در سال ۱٦۹۵م. (۱۱۰۷هـ.) دولت ایران از فروش ابریشم به‌هلندیها، به بهانهٔ اینکه محصول‌آن درایران کمیاب شده‌است، امتناع‌ورزیدند. درصورتیکه درهمان موقع‌مقدارزیادی‌ازراه‌حلب‌به‌روسیه‌صادر کرده‌بودند.شرکت بازرگانی‌هلند متأثروناراحت ازعمل‌دولت ایران‌سفیردیگری بدربارشاه‌سلطان‌حسین،برای کسب اجازهٔمعاملهٔمجددابریشم، فرستادند(۱۷۰۰م.=۱۱۱۲هـ).هوگ‌کامر [۳۳] سفیرجدید بمحض‌ورود به گمبرون ازطرف رئیس گمرک‌این‌محل‌بتهدیدقطع

32 — Lycagton.

33 — Hoogkamer.

روابط درصورتیکه شرکت حقوق گمرکی را درسالهائی که ازخریدابریشم امتناع و اجناس دیگری را وارد کرده‌اند ، بدولت ایران نپردازد، مواجه گردید. هوگ‌کامردرپاسخ تهدید رئیس گمرك تصمیماتی باینقرار گرفت :

۱ـپرداخت مالیات وعوارض گمرکی برای مبلغی معادل هزار ودویست تومان جنس،مشروط براینکه شاه اجازه دهد دویست کیسه ازقرارهر کیسه چهل وچهارتومان درهمان سال ابریشم صادرشود.

۲ ـ رضایت میدهد که مالیات و عوارض گمرکی سالی را که هلندیها ابریشم‌صادرنکرده‌اند، بعنوان‌پیشکش‌به‌شاه‌بدهد.

۳ ـ موافقت میکند که مبلغ سیصد تومان حق‌الزحمه فرمانی که از طرف شاه‌مبنی‌برصدوراجازه‌صادرمیشود، به‌صدراعظم‌بپردازد.

در۹سپتامبرسال۱۷۰۰ سفیر ازطرف شرکت دستور گرفت به اصفهـان عزیمت نماید . هوگ‌کامر در۷ ژوئن ۱۷۰۱ به اصفهان رسید و بلا فـاصله بحضورشاه باریافت . منشی مخصوص شاه از طرف سفیرتقاضاهای اورا باین قرارباستحضاررسانید: «احتراماً بعرض میرساند، چندین سال پیش‌قراردادی بین دولتین منعقد شده است که طبق‌آن دربار با اقتدار تعهد کرده است که در هر سال سیصد کیسه ابریشم بقرار هر کیسه‌ای چهل و چهـار تومان بفروشد. »

با تمام این تفاصیل اجرای مفاد معاهده مدت زمانی بطول نیانجامید زیرا پس ازیکسال مجدداً دادوستد ابریشم متوقف ماند و کشتی‌های‌هلندی مجبورشدند دست‌خالی مراجعت نمایند. سفیرهلند تقاضاهائی بقرار ذیل از دولت ایران کرد :[۳۴]

۱ـازسرگرفتن‌فروش‌ابریشم ازطرف‌دولت ایران‌ورعایت قراردادمنعقده درسابق .

34 — Valentijin. (F.). T. VII, p. 282.

۲ ـ مطالبهٔ ۱۵۰۰ تومان بابت قیمت اجناسی که برای احتیاجات شاه بمأمورین دولتی گمبرون تحویل شده‌است.

۳ـ تعدیل مالیاتها وحقوق وعوارض گمرکی که برخلاف مفاد معاهده از طرف اولیای امور دولت ایران‌درتمام بنادرخلیج فارس مطالبه میشود.

۴ ـ اجرای مواد مربوط به‌امورقضائی در بارهٔ اتباع و خدمتگزاران هلندی‌طبق قرارداد.

۵ ـ معافیت از پرداخت مالیات خدمتگزاران بنگالی که در خدمت هلندیها هستند(۱۶ نفردر گمبرون و۱۶ نفردراصفهان).

شاهنشاه صفوی باتمام تقاضاهای سفیر هلند، به‌استثنای موضوع فروش ابریشم که دولت ایران‌آنرا بر خلاف مصالح و منافع خود میداند، موافقت کرد. ولی پس‌ازمذاکرات طولانی، سرانجام با فروش ابریشم به این قرار رضایت داد:

« دولت شاهنشاهی تعهد میکند که درهرسال معادل ۱۰۰ کیسه ابریشم بقرار هر کیسه چهل وچهارتومان، مشروط‌براینکه هرسال پیشکشی بدربار ایران فرستاده شود، بفروشد. ضمناً درمعاهده مقرر گردید که اگرمعاملهٔ ابریشم صورت نگرفت معذلك پیشکشی معهود به دربارتسلیم گردد».

روابط ومناسبات بین دولتین ایران وهلند درهمین زمینه ادامه داشت تاسال۱۷۱۵م. (۱۱۲۷هـ) نماینده‌ای ازایران بنام‌محمدجعفربیك‌بادستورهائی ازطرف شاه برای اداره کردن امورشرکت در ایران به شهرباتاویا رسید. شرکت‌بازرگانی نیزتصمیم گرفت نماینده‌ای بنوبهٔ خود باصفهان بفرستد. شخصی که برای این مأموریت انتخاب شد جان‌جوزواکتلار ۳۵ یکی‌ازاعضاء عالیرتبهٔ کمپانی هلندی هند شرقی‌درهندوستان‌بود.

کتلار دراوایل اکتبر ۱۷۱۶م. (۱۱۲۸هـ) باعده‌ای از اعضای کمپانی به گمبرون رسید. این هیئت مدتی در گمبرون منتظرماند تا در ۵ آوریل

35 — Joan Josua Ketelaar.

۱۷۱۷ عازم اصفهان گردید. هیئت درپایتخت با شکوه هرچه تمامتر استقبال گردید. «ورود اوچنان باشکوه‌بود که گوئی سفیری از یکی از دربارهای اروپا رسیده است». در۱۲ ژوئن کتلار با اعضای هیئت بحضور شاه رسید و هدایای کمپانی را تقدیم داشت. چهار روزبعد کتلار بمذاکرات پرداخت و او با اعتمادالدوله (صدراعظم) فتحعلیخان داغستانی وسپس‌با مستوفی‌خاصه (وزیردربار) وارد مباحثه شد، دراین مذاکرات سفیرخواستارتجدید حقوق وامتیازاتی‌شد که‌هو گ‌کامردرشانزده‌سال‌قبل، دریافت داشته بود. ولی‌صدر-اعظم پاسخ داد که اعتبارحقوق وامتیازات مذکوربپایان رسیده است. سپس برسرموضوع مبالغ زیادی که پطرماکاره [36] بازرگان هلندی در اصفهان، بشاه قرض‌داده بود، اشکالاتی پیش‌آمد. با وجود این در۲۹اوت، کتلارموفق شد پنج فرمان بدست‌آورد که طبق‌آنها علاوه برتعویض‌تمام امتیازات‌سابق به کمپانی، شرایطنا مساعدی را که محمد جعفردرباتاویا پیشنهاد کرده بود کان‌لم‌یکن محسوب میداشت. کتلار اگر چه بمقصود اصلی خود رسیده بود ولی منظور دولت ایران مبنی بر کمك هلندیها برای حمله به اعراب مسقط برآورده نشد. دراین زمان اعراب‌بحرین را تصرف کرده و گمبرون درمعرض خطر قرار گرفته بود. صدر اعظم، کتلار را احضار کرد و از او خواست که دو کشتی جنگی برای پس گرفتن بحرین قوای نظامی ایران را یاری نماید، ولی‌سفیرباصراحت‌ولی‌مؤدبانه پاسخ داد که اجازهٔ چنین‌اقدامی را ندارد.

کتلارباوجود کشمکش برسر مسئلهٔ کمك به‌ایرانیها علیه اعراب مسقط وضعف و ناتوانی خود، در اواخر نوامبر بااعضای هیئت عازم گمبرون شد. ضمن سفربآنها خبر رسید که اعراب در جزیرهٔ هرمز پیاده شده بمحاصرهٔ قلعه پرداخته‌اند، وبیم‌این میرفت که به گمبرون حمله کنند. کتلار باوجود بیماری بگمبرون رفت.

36 — P. Macare.

یکی از کشتیهای هلندی بنام هارینگ توین [۳۷] آماده شده بود که سفیررا به‌باتاویا ببرد؛ ولی‌بمجرد ورود او فرماندهٔ پادگان ایرانی خواهان استفادهٔ کشتی علیه اعراب‌شد ولی چون هلندیها بااین تقاضا موافقت‌نکردند قوای ایران محل‌کار آنان را در محاصره گرفت و راه‌آذوقه و آب‌رابست. دو روز بعد کتلار دچار تب شدیدی شد و بعد از مدت کوتاهی در گذشت. وقتی خبر مرگ او شیوع یافت ایرانیها از محاصرهٔ هلندیها دست‌برداشتند و بـه‌آنها اجازه دادند که جنازهٔ سفیر رادر گورستان خارج از شهر بخاك بسپارند . به این ترتیب مأموریتی که کتلار بانهایت موفقیت انجام داده بود بطرز غم‌انگیزی بپایان رسید. [۳۸]

در اواخرسلطنت خاندان صفوی روابط میان ایران وهلند چندان‌حسنه نبود و پیوسته در حال اختلاف و گاهی غیر دوستانه سرمیکرد. این‌امردوام یافت تازمان بروز فتنهٔ افاغنه و سقوط دولت صفوی.

باهمهٔاین تفاصیل شاهنشاه ایران هیچگاه‌فراموش‌نمیکرد. که ملت‌هلند برای او ادویه فراهم میساخت، وقسمت اعظم ابریشم ایران را به بهای خوب میخرید [۳۹]، و اگر زمانی حاضر نمیشد امتیازات زیادتری ، بیش از آن

---

37 — Haringtuyn.

۳۸ـ انقراض سلسله صفویه . لاکهارت، ترجمه فارسی ص ٤٦٦ـ٤٧١ . ازانتشارات بنگاه ترجمه ونشرکتاب . تهران ۱۳٤٤ .

۳۹ـ کالاهای وارده وصادره در ایران بوسیلهٔ هلندیها بقرار زیر بود :

۱ ـ صادرات از ایران : صادرات هلندیها از ایران تقریباً مثل صادرات انگلیسها در این‌کشور بود. دولت ایران متعهد بودکه طبق قرارداد منعقد در ۱۷۰۱ هرسال صدلنگه ابریشم به‌آن‌کمپانی بفروشد (هرلنگه ٤۰۸پوند هلندی وزن داشته باشد). ابریشمهای ایران بانواع مختلف بود و بهترین آنها در آن قرارداد بنام کدخدا پسند ذکر شده بود ، بعد ابریشم ناحیهٔ لاهیجان و سپس نوع اردسه‌که از شیروان بدست می آمد . سایر صادرات هلندیها ازایران‌عبارت بود از : قالیهای پشمی وقالیچه های زربفت ، مخمل ، پشم‌بز ، عنبر ، آنقوزه ، مسکوکات، طلا ونقره ، شراب شیراز، پسته، بادام، رومبی (گردوی مسقطی)، روناس وانواع نیل .

بقیه در صفحه بعد

مقدار که بهسایر ملتها میدادباو بدهد، باین مناسبت بود که نمیخواست به اقتصاد کشورخویش و آنهم در زمانیکه کشور ازهرطرف دستخوش آشوب وفتنه شده بود ، لطمه واردآید . معذالك بسیاری ازاوقات اتفاق افتاد که دربار اصفهان امتیازات و اختیاراتی استثنائی به هلندیها میداد . برای اثبات این موضوع از گاردان [۴۰] کنسول فرانسه دراصفهان که خود شاهد عینی بوده است، بشنوید. وی درتاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۷۲۱م.(۱۱۲۴ه) چنین نوشت:[۴۱]

در تاریخ ۲۰ اوت چهار فرمان از طرف پادشاه ایران خطاب بسه رئیس گمرك بندر عباس برای اتباع چهار دولت اروپائی فرستاده شد.

« در فرمان چهارمی فرمان داده بود که هلندیها همان عوارض و مالیاتی را که انگلیسها میپردازند، بدهند؛ ولی بموجب دستور محرمانهٔ دیگری بعنوان رئیس گمرك امتیاز بیشتری برای هلندیها قائل شده بوی دستور داده بود که هیچگاه هلندیها را برای پرداخت حقوق وعوارض گمرکی تحت فشار قرار نداده به آنان هرمدت که بخواهند مهلت بدهند . . . . . ».

با تسلط افاغنه وضع هلندیها در ایران روبوخامت گذاشت . خانهها و مراکز بازرگانی آنان بباد غارت رفت وخراب شد ، اتباع هلندی ازطرف مهاجمین تعقیب شده بقتل رسیدند ، کاربجائی رسید که جمعی که اززجر و کشته شدن رهائی مییافتند ، بسرعت راه خودرا میگرفتند و فرار اختیار

بقیه از صفحه قبل

۲ـ واردات ایران : این واردات شامل پارچههای مختلف، حریر ، عاج ، روی، انواع عطر، فلفل ، هل، شکر .

- عطر وادویه در ایران خریدار بسیار داشت و هلندیها فروشندهٔ عمده آن بودند .

۳ـ هلندیها هم مثل انگلیسها نه تنها ازحمل مسافر بلکه ازحمل و نقل امتعه بازرگانان ایرانی وارمنی وهندی میان ایران وهندوستان استفاده میکردند .

(لاکهارت ، انقراض سلسله صفویه، ترجمه فارسی . ص ۴۴۹ـ۴۵۰) .

40 — Gardanne.

41 — Arch. des Affaires étrangères de Paris. (Perse No. 1 fol. 56.).

میکردند . با اینترتیب میدان را برای حریف و رقیب سرسخت، خود یعنی انگلیسها خالی گذاشتند . کار رقابت هلندیها با سایرملل اروپائی در ایران در اواخر دوران صفوی بجائی کشید که طرفین برای خنثی کردن عملیات یکدیگر به اقداماتی از قبیل جاسوسی واقدامات محرمانه وحتی از میان بردن رقیب ازراههای غیرانسانی مسانند زهردادن و کشتن دست زدند. این جانب بهسه فقره از این اسناد در آرشیو لاهه در هلند دست یافتم که عین آنها را ذیلا متذکر میشود.[۴۲]

سواد مکتوب کسورداس هندو کــه از بندر عباس بمهر مکاره کپیتان سابق اصفهان نوشته و در روز نوزدهم ماه جمادی الاول بــه کپیتان مزبور رسیده بود سنهٔ ۱۱۲۶ (۱۲ژوئن ۱۷۱۴) :

« عمدةالمسیحیه والعیسویه نظامالدوله والمکرمه والخلد والصداقــه والعزةالمعالیآقامکاره کپیتان سابقسرکار ولندیس (هلند) دام دولته .

«مخلص حقیقی کسورداس ملتانی بعد از وظایف دعاگوئی ومراسم اخلاصمندی مشهــور رأی دولت آرا ، خدام والاحقام ذویالعــز والاحترام مسیحیت ورفعت ومعالیعطوفت ومکرمتوعزت دستگاه محبت ومودتانتباه محبان ومخلصانآندرگاه ستوده وبرگزیده کرداری منبعالجود والاحسان مستغنی الالقابی میدارد،حقاکه شب وروز بدعاگوئی مشغول است . درباب چند طغراکتابت که باسم کپیتان چهازسرکار ولندیس فرستاده بودند رسید وقلمی فرموده بودند که محباخلاصمند آنها را برساند . بررأی دولت آرا مخفی نماند که کمترین سه طغراکتابت بنحوی که مصلحت دانست و کس مطلع نشد باستادی تمام رسانیده نهایت فرصت جواب گرفتن نمیشود، خود میداند کهروزگاراست، حکایتپوشیده شدن خیلیکاراست، نهایتآنصاحب درین باب خاطر بکلی جمع فرمایند که انشاءالله بعد ازمطالعه نمودن آنهــا خود جواب بــایشان خواهند فرستاد و علاوه برنوشتجات بندرسورت کــه

۴۲ــ آرشیو لاهه (کولونیالآرشیو) شماره ۸۳۰۴ (۱۲ ژوئن ۱۷۱۴) .

فرستاده بوده که باید بسورت فرستد هم درآن خاطر جمع باشند که آنچه از دست محب برمیآید کوتاهی نخواهد کرد، نهایت چنین شده‌است که هر کس دربندر کاغذی میدهد می‌پرسند که‌این‌ازچه کسی‌است واز کجاآمده، وبلکه قبض از آن کس میگیرند اما خاطر خود را جمع فرمایند که بنده درسعی است ومشخص است که هر کس خدمتی میکند برای خود میکند ان‌شاء (الله) اطوارخدمتگذاری‌خودبخدمت‌ایشان ظاهرخواهدشد کهچگونه خدمت بجاآورده قسمتی دیگر بخاطرشریف نرسانند که ان‌شاء (الله) کارها بنحوی که خود خواهش فرموده‌این همچنان خواهدشد. بنده نیز ازخدا میخواهد که ایشان‌برحسب‌المدعای خودتوفیق یابند وان‌شاء (الله) که‌خواهد شد. بنده‌خدمتکاری از ایشان خدمتی که فیصل تواند ساخت خودرا معاف نمیداردوملازمان‌نظرتوجه‌دریغ‌ازین‌محبت خودنفرمایند وپیوسته‌مرجوعات بین الامثال والاقران سرافراز گردانند. »

دو فقره نامه که‌مربوط به مسموم کردن مأموران هلندی است :

«حاجی محمدشاطردارابی نقل کرد که درآن ایام که فرنکسیس‌دیلماج درخانهٔ عالیجاه دیوان بگی محبوس بودوموسی مکاره کپیتان‌سرکار درباغ میرزا احمد قماربازبود من نوکر او بودم. روزی باسب اوسوارشده بطرف میدان‌شاه‌رفته‌بودم‌شخصی‌آمد که فرنکسیس تو را میخواهدوبسیارخواهش دارد که‌ترا به بیند. بعد ازآنکه من بخانه دیوان بگی رفتم فرنکسیس مرا بوعده ومهربانی گرفته گفت که‌اگرآنچه من‌میگویم چنان کنی هرمطلب که تو داری میسازم‌آخر من گفتم که توچه میگوئی گفت میخواهم که چیزی بتو بدهم که درمیان‌آبریزی ودر رخت خواب کپیتان یا رخت پوشیدنی او و رختهای دفتردار ورختهای‌اطفال کوچك کپیتان بریزی. من‌درجواب گفتم

که اگرعالم را بمن‌میدهی که من این‌کار را نمیکنم.فرنگسیس گفت این را بمن ،واگرضرورشود قسم میخورم ، در وقتی که حاجی محمد این را گفت نوکر(۰۰۰۰۰۰۰۰) بود . »

نامهٔ دوم :

«من که یادگار ارمنی‌ام میگویم که در وقتی که من دربندر بودم‌معلوم من شد که مبلغ کلی پول میخواهند بکالوس بدهند که موسی مکاره را زهر بدهند وبکشند،وبعد ازآنکه ازبندر باصفهان‌آمدم ودرماه شوال سنه۱۱۲۵ فرنگسیس‌دیلماج‌کالوس‌را بخانه سرکار برده نگاه داشت من حاضر بودم که کلمه‌چی مزبور درحضور موسی‌بان‌اوس کپیتان سرکار و وزیر وناظر که هر دو فارسی میفهمند ودرحضور او کم دارتون واونوس بکالوس دعوا کرد که من مبلغ کلی بتو پول داده بودم که زهر بموسی‌مکاره بخورانی هرگاه تو این کار را نکردی پول مرا پس بده من این را شنیدم واگر ضرور شود در دیوان قسم میخورم .»

از دستوری که کمپانی هند شرقی انگلیس به نمایندهٔ خود (برنگ‌وین) [43] در سال ۱٦۹۵ م . (۱۱۰۷ ﻫ) میدهد ، نیز این اختلاف بخوبی‌مشاهده میشود: دربارهٔ قاصدان ومستخدمین کمپانی هلندی‌هندشرقی اخطار دیگری شده بود: «لطفاً بقاصدان و مستخدمان هلندی هیچ نامه‌ای ندهید وباآنها کمترسروکار داشته باشید ؛زیرا اگران‌تمام‌میشود هرقدر که ظاهراًبا شما اظهاردوستی کنند درباطن ازدشمنان سرسخت ما هستند . » [44]

موضوع رقابت‌هلندیهابا انگلیس‌ها وسایرملل اروپائی درشرق‌بخصوص

---

43 — Bringwin.

٤٤ــ انقراض سلسله صفویه . لاکهارت ، ترجمه فارسی ص ٤٣۰ .

درایران معلول عللی بود که ذکرآن ازحوصلهٔ این مقاله خارج و احتیاج بشرح وبسط بیشتری دارد .

اماعللعمدهٔ پیشرفت وتوسعهٔروزافزونهلندیهادرامرتجارتدرشرق ودر ایران را سرآرنولدویلسن در کتابخلیجفارس باین قرارمتذکر میشود:[۴۵]

دلیل عمده پیشرفت اقدامات تجارتی هلندیها و فتوحات ایشان درهند شرقیآنبودکه مؤسسات انگلیسی وپرتقالی درآنصفحات بدون مدافع و نگاهبانبود، بعلاوه کمپانیهندشرقیهلندسرمایهٔ هنگفت و کشتیهایمتعدد دراختیار داشت؛ ودولت نیز درکارهای آن مداخله کرده هر گونه کمك و مساعدت لازم رادربارهٔ آنبعملمیآورد، درصورتیکه دولت انگلیسسیاست ثابتیرا تعقیب نمیکرد ومکررحقوق وامتیازات کمپانی هندشرقی لندن را پایمالمینمود ومانعپیشرفتوتوسعهٔاقدامات تجارتیآنهامی گردید.

تفوق وسیادت هلندیها درمشرق معلولآزادی مطلقیبود که درمملکت خودتحصیل کرده بودند. درربع اول قرنهفدهم قدرتونفوذ انگلیس کمتر ازهلند نبودولیدولت وملتانگلیسنمیخواستنددرراه تجارتشرقفداکاری زیادی کردهباشند،درصورتیکه هممردمهلندهمحکومتآنان ازبذلهیچگونه فداکاریومجاهدت فرو گذار نمیکردند.هلندیهازمانی که واردعرصهٔمبارزه شدند اطلاعاتدقیقی راجع بهتجارت مشرقفراهم کرده بودند،ووطنپرستان آن کشور درسراسر ایالاتمتحده مبالغ گزافیبرای پیشرفت مقاصد کمپانی پرداختند وبعلاوه دولت وملت مصممشدهبودند کـه جزایر ادویهرابتصرف خویش درآورده دست اقوام وملل‌دیگر راازآن جزایر کوتاه نمایند. امـا انگلیسها فقط سرمایهٔ کمی برایاینمنظور اختصاص دادند وآنراهمبمبالغ جزء تقسیم کرده درراههای مختلف بکارمیانداختند. سیاست دولتهمدرآن موقع دائماً درتغیر وتبدیلبود ومساعدتی با کمپانی نمیشد. شرکتهلندی تقریباً یكمؤسسه ملیبود ولی کمپانی انگلیسیكمؤسسه خصوصی وشخصی

۴۵ ـ رجمه فارسی ، ص ۱۹۵ .

بشمار میرفت، وبهمین‌سبب استقامت وبردباری انگلیس‌در آسیادربرابر قوای متحدهٔ هلندنمیتوانست‌کاری ازپیش‌برد. زیرا قدرت و نیروی دوحریف بهیچوجه بایکدیگر توازن نداشت.

چنین بود سرنوشت ملتی درایران که سالهای‌متمادی باقدرت‌مالی و نیروی دریائی وپشت‌کارخود سراسرجهان آنزمان رادر زیرسلطه و اقتدار خویش درآورده ، وپیوسته مورد حسادت رقبای سرسخت خود قرار گرفته بود .

سفرنامهٔ شوالیه تاورنیه (لباس ساکنین جزیرهٔ هرمز)

ضبط در آرشیو لاهه (هلند) بشمارهٔ ۸۳۰۴

روابط

ایران با کشور اتیوپی

« پیش از اسلام »

بقلم

علاء الدین آذری

(دکتر در تاریخ)

روابط ایران با کشور اتیوپی
پیش از اسلام

بقلم

علاء الدین آذری

(دکتر در تاریخ)

روابط سیاسی ایران و اتیوپی (حبشه) بعدازجنگ جهانی دوم برقرار شده است[1] واز زمان مسافرت اعلیحضرت هیلاسلاسی اول[2] امپراتور آن کشور بایران، مناسبات دوستانه طرفین بیش ازپیش توسعه و گسترش یافته است.

برای تحقیق و بررسی روابط دوملت باید بگذشته بسیار دور و در آن روزگارانیکه شهریاران هخامنشی سرگرم حل وفصل

۱ـ درتاریخچه وزارت امور خارجه که توسط آقای دکترحسین داودی تنظیم گردیده است سفرای ایران در اتیوپی بدین ترتیب آورده شده است. در سال ۱۳۲۹ آقای عباس خلیلی بعنوان سفیر کبیر فوق العاده به اتیوپی اعزام شد که تاسال ۱۳۴۱ در آن کشور اقامت داشته است. درسال ۱۳۴۱ سفارت ایران درآدیس آبابا تأسیس وآقای عبدالحسین میکده تاشهریور ماه همین سال سفیر ایران درآن کشور بوده است. درمهرماه ۱۳۴۳ مجدداً سفارت درآدیس آبابا افتتاح شد وازآن سال بعد آقایان محمد قوام ومنوچهر اعتماد مقدم سفیر ایران دراین کشور بوده اند.

۲ ـ Hailé Selassiéier درشهر هارار Harrar حبشه بسال ۱۸۹۲ متولد شد و در سال ۱۹۳۰ به امپراتوری رسید.

امور و توسعه شاهنشاهی خود بوده‌ند مراجعه کرد . گرچه اطلاع ما در خصوص این روابط و انگیزه اصلی آن بعلت قلت منابع محدود است وباید همان منابع محدود را هم دقیقاً مطالعه کرد وصحت و سقم آنرا تمیز وتشخیص داد مع‌الوصف بررسی تاریخ روابط دو ملت که بعدازچند هزارسال هنوزمانند گذشته قد برافراشته واستقلال وتمامیت ارضی خود را حفظ کرده‌اند جالب وخواندنی‌است . قبل ازبحث در بارهٔ روابط دو کشور لازمست برای آگاهی بیشتر خوانندگان ارجمند مطالبی در خصوص اوضاع طبیعی وانسانی وتاریخ حبشه مجملا ذکر گردد ......

حبشه در مشرق قاره سیاه (افریقا) قرار گرفته و بوسیله کوههای‌مرتفع بیشتر قسمتهای‌آن احاطه ومحصورشده‌است . وسعت آن ۹۰۳ هزار کیلو-متر مربع وبا اریتره[۳] ۱۰۲۷۷۴۳ کیلو متر مربع میباشد .

جمعیت‌آن ۱۶ میلیون نفر وبین کشورهای کنیا و سودان و سومالی قرار گرفته است . ناحیه اریتره که مجاور دریای سرخ قرار دارد در سال ۱۹۵۲ از طرف سازمان ملل متحد بکشور اتیوپی واگذار گردید .موقعیت جغرافیائی حبشه‌باعث شده است که آن کشور کمتر مورد تجاوزبیگانگان قرار گیرد . شاخه‌ای از رود نیل موسوم به نیل‌آبی ازحبشه میگذردو در خرطوم پایتخت جمهوری سودان برود اصلی میپیوندد . زبان حبشیان از ریشه زبان سامی است . کلمه حبشه از نام قومی است موسوم به هاباشا که در سواحل‌غربی یمن میزیستند[۴] مؤلف تاریخ افریقادربارهٔ حبشه‌مینویسد[۵] «تمدن سرزمین حبشه بر پایه اقتصادیات مرکب از کشاورزی و دامپروری قرارداشت که درآن تقدم وبرتری با کشاورزی بود ازآنجائیکه حبشیهااز قرن سوم میلادی بدین مسیح در آمدند و علاوه بر آن در سراسر ازمنهٔ

۳ — Erythreé که مردم آن درسنوات اخیر بفکرتحصیل استقلال افتاده‌اند .

۴ — نقل‌از کتاب Grand Larousse Encyclopédi que Tome 4-1961-Page 765

۵ — رالف‌لینتون- تاریخ افریقا- ترجمه پرویزمرزبان ص۶۹.

تاریخی در تماس دائمی با اجتماعات مسیحی و اسلامی بسر میبردند این تمدن بیشتر ماهیت‌تمدنی‌خاورمیانه را بخود گرفته‌نه ماهیت تمدن‌افریقائی را . تمدن حبشه بشدت متأثر از نفوذ تمدنهای بیزانس وعربستان بوده و تشکیلات حکومتی آن اصولا بسبك‌حکومتهای سامیان بوده‌است . » همین مؤلف ازقول گیاه‌شناسان‌مطالبی‌دربارهٔ حبشه و کشاورزی‌آن‌بشرح‌زیرذکر کرده است : « اغلب محصولاتی که امروزه در افریقای غربی وسودان کشت میشود در اصل یا ازامریکا ویا ازمراکزآسیای جنوب شرقی بدانجاآورده شده‌است . ظاهراً بقیه گیاهان وغلاتیکه در ناحیه فوق بعمل میآید نیزبطور عمده آنهائی هستند که ابتدا در حبشه اهلی شده‌اند اگر گزارشهای علمی گیاه شناسان روسی راکاملا صحیح و موثق بدانیم باید بگوییم که شماره شگفت انگیزی از نوع غلات و گیاهان از جمله چند قسم ارزن و بادامهای زمینی اول بار در عصر نوسنگی در جنوب صحرا و حبشه اهلی شده است . » [۶] . . . .

قهوه نیز اول‌باردر سرزمین‌حبشه‌بطور خودرو ووحشی دیده شده‌است.

حبشیها معتقدند که سرزمین باستانی سبا در خاك‌آنها واقع و بلقیس ملکه سبا و زوجه سلیمان در واقع ملکه‌آنها بوده است . امپراتوران حبشه نیز نسب خودرا بملکه مزبور میرساندند .

هومر داستانسرای مشهور یونانی [۷] از این خطه یاد کرده و گفته است که آنجا سرزمینی است که دست هیچکس بآن نرسیده و همیشه آزاد بوده است . . . . .

حتی درآن موقع مردم‌جهان میگفتند که آفتاب ازحبشه طلوع‌میکند و باین عقیده خرافی ایمان داشتند وعلت آنهم بیشتر ازاین لحاظ بود که کمتر کسی موفق میشد پا بکشور حبشه بگذارد . [۸]

---

۶ ـ ص۱۱ تاریخ افریقا تألیف رالف لینتون

۷ ـ هومرشاعر وداستانسرای یونان درسده نهم پیش‌ازمیلاد نویسنده ایلیاد واودیسه.

۸ ـ ر.ك به‌اطلاعات سالانه ـسال ۴۰ـ شماره دوم ص ۵۲-۵۱.

سرزمین حبشه مدتها در اشغال مصریان بود ولی یکی از امپراتوران حبشه موفق شد که نه‌تنها استقلال کشور خودرا باز گرداند بلکه برسرزمین فراعنه نیز مسلط شود.

پایتخت اتیوپی درسدهٔ اول مسیحی شهر آکسوم بود[۹] و امپراتور بالقب نگوسانا گاست (شاه شاهان)[۱۰] در این شهر مرتفع میزیست (۲۱۷۰) ستونی یکپارچه که دارای کتیبه است وهم اکنون پا برجاست بیادآورنده عظمت و شکوه شهر مذکور در گذشته میباشد.

مردم حبشه در زمان سلطنت نجاشی آئزاناس[۱۱] (۳٤۲ - ۳۲۰) دین مسیح را پذیرفتند مبلغی مسیحی موسوم به فرومانس یا فرومنتیوس[۱۲] که از اسقف‌نشین اسکندریه وبراهنمائی اسقف بزرگ آن شهر بنام آتاناسیوس بحبشه آمده بود توانست دین عیسی را در این سرزمین اشاعه دهد. بدین ترتیب کلیسای اتیوپی بکلیسای مصر وابسته شد. مِلر مؤلف‌تاریخ کلیسای قدیم درامپراتوری روم وایران مینویسد: [۱۳] «مسیحیان کلیسای اول معتقد بودند که دوازده رسول، ممالك روی زمین‌را بین خود تقسیم نمودند متی درحبشه برتولما درعربستان توما درایران وهند وغیره‌بشارت کلام‌مسیح‌را دادند.....»

در همین زمان کتاب‌انجیل بزبان حبشی ترجمه گردید. تمدن آکسوم (حبشه) ازسدهٔ سوم تاسدهٔ ششم میلادی شکوفان بود ودرملل مجاور خود تأثیر عمیق بخشید. ظهوراسلام درسدهٔ هفتم میلادی وپیشرفت آن درنواحی مجاور دریای سرخ مانع پیشرفت تمدن مزبور گردید امادر ابتدای سده‌دهم حبشیان بسواحل اریتره پیش میآیند وبار دیگر بایمن ونواحی اطراف آن

9 — Aksoum

10— Negusa Nagast که عرب نجاشی گوید

11— Aézanas

12— Frumentius-Saint-Frumence

۱۳— ترجمه علی نخستین وآریانپور ص٦٤

ارتباط حاصل مینمایند واملاك و تیول نجاشی تا شهر زئیلا[۱۴] بسط می‌یابد ولی این دوره کم دوام جای خود را بشورش و جنگهای داخلی میدهد ودر این میان پادشاهی آکسوم تاب نمیآورد و برای همیشه نابود میگردد و در واقع قربانی نفاق وتفرقه مردمی میشود که مسیحی نبوده‌اند . بعد از این دورهٔ تاریك سلسله زاگوئه[۱۵] در حبشه بقدرت میرسد و شهر لاستا راواقع در شمال اینکشور بپایتختی انتخاب مینماید[۱۶] (از سال ۱۱۴۹ تا۱۲۷۰) با سقوط خاندان زاگوئه یکونو آملاك[۱۷] (۱۲۸۵ - ۱۲۷۰) نامی که مدعی بود از اخلاف سلیمان وملکه سباست قدرت را قبضه مینماید وسلسله‌ای که او تأسیس میکند سلیمانی خوانده میشود وشهر شوآ[۱۸]را بپایتختی انتخاب مینماید از آن ببعد جنگ بین مسلمانان وحبشیان مسیحی سالها بطول می‌انجامد . . .

ازذکرحوادث ووقایعی که دراین مملکت درسده‌های‌بعد بوقوع‌پیوسته است خودداری میکنیم و فقط بذکر مطالبی در بساره حبشه قرن نوزدهم و بیستم‌اکتفا مینمائیم: دراواخر سدهٔ نوزدهم امپراتور اتیوپی منلیك‌دوم[۱۹] (۱۹۱۳-۱۸۴۴) نام داشت که دلیرانه درمقابل قوای مهاجم ایتالیا جنگید و آنهارا در محل آدوآ[۲۰] درهم شکست و بدین ترتیب استقلال کشور خود را حفظ کرد (۱۸۹۶)

منلیك که درسال ۱۸۸۹ بامپراتوری رسیده بود شهر آدیس‌آبابا را در سال ۱۸۹۴ بپایتختی‌انتخاب کرد[۲۱] برخی ازدول استعماری اروپا دراوایل

14— Zeila شهری درساحل خلیج عدن
15— Zagoué
16— Lasta
17— Yekouno Amalak
18— Choa
19— Menelik
20— Adoua
21— Addis-Ababa

سدهٔ بیستم برای مقابله با دولت آلمان اختلافات خود را در آسیا و آفریقا بطور دوستانه فیصله دادند، در حبشه نیز دولتهای انگلیس و فرانسه و ایتالیا خصومتهای دیرین را نادیده انگاشته و کشور مزبور را بسه منطقه نفوذ تجاری خود تقسیم کردند .....

بعد از منلیك فرزند پانزده ساله‌اش یاسو[22] در سال ۱۹۱۰ بسلطنت رسید. قبل از جنگ جهانی دوم ایتالیائیها که هنوز سودای تسلط بر حبشه را درسر میپروراندند پس از تسخیر اریتره و سومالی در سال ۱۹۳۵ به حبشه حمله‌ور شدند و باوجود مقاومت دلیرانه مردم آنکشور توانستند سرزمین مزبوررا اشغال نمایند موسولینی [23] دیکتاتور ایتالیا بآرزوی خود رسید و پادشاه ایتالیا عنوان امپراتور حبشه را نیز بدست آورد.

در سال ۱۹۴۱ قوای انگلیس بکمك امپراتور هیلاسلاسی آمد و این کشوررا ازدست ایتالیائیها بدرآورد بدین ترتیب کشور کهنسال حبشه استقلال و آزادی خودرا بار دیگر بچنگ آورد ....

اما در بساره مناسبات ایران و اتیوپی باید بزمان سلطنت کمبوجیه (کمبوجیه ـ کامبیز ـ کامبوزیا . . .) (۵۲۲–۵۲۹ ق.م) پادشاه هخامنشی و لشکر کشی وی بخاك مصر نظری بیفکنیم و مطالبی را که مورخ یونانی هرودوت در کتاب خود مشروحاً نقل کرده است مختصراً ذکر نمائیم. هرودوت که خود سرزمین حبشه را ندیده دربارهٔ این مملکت مطالب اغراق آمیزی نوشته است منجمله : [24] « در طرفیکه آفتاب غروب میکند درجهت مغرب سرزمین حبشه آخرین قسمتی است که نوع بشر درآن سکونت دارد اینجا سرزمین طلای فراوان و فیلهای بزرگ وانواع درختان وحشی وآبنوس و مردمان بلند بالائی است که طول عمر آنها ازدیگر مردمان بیشتراست. در جای دیگر راجع بخوان آفتاب که درخاك حبشه سفره گسترده‌ای برای مردم

22— Yassou

23— Benito-Mussolini (1883-1945)

۲۴ــ ر.ك. به تاریخ هرودوت ترجمهٔ دکترهادی هدایتی ج۳ بند ۱۱۴ ص ۲۰۷.

آن سامان تصور کرده است مینویسد: [۲۵] «اما چنین است آنچه خوان آفتاب نام دارد: در حومه شهر چمنزاری است مملو از گوشت پخته انواع حیوانات چهارپا این گوشتهارا صاحبمنصبان عالیرتبه درموقع شب عمداً در آن محل قرار میدهند و هنگام روز هر کس که مایل است میتواند بآنجا رود و ازآنها تناول کند بومیها میگویند که همه‌شب زمین خودبخود این طعامهارا ازشکم بیرون میریزد ...»

کمبوجیه بگفتهٔهرودوت تصمیم به‌فتح حبشه میگیرد وچون ازاوضاع واحوال این سرزمین بی‌اطلاع است نخست عده‌ای جاسوس با هدایا وتحف گونا گون [۲۶] برای آشنائی به وضع راههای سوق‌الجیشی و موقعیت نظامی حبشه به‌آن دیار گسیل میدارد. فرستادگان شاهنشاه هخامنشی که ازطایفهٔ ایختیوفاژها [۲۷] بودند وبا زبان حبشی آشنائی داشتند به‌نزدنجاشی میروند وپس ازتسلیم هدایا از قول پادشاه متبوع‌خود باومیگویند: کبوجیه پادشاه پارسها مایل است دوست و متحد تو باشد و ما را بنزد تو فرستاده است تا دراینباره با تو سخن‌گوئیم واین‌هدایا راکه بیش از چیزهای دیگردوست دارد بتو تقدیم کنیم.

پادشاه حبشه‌که اطلاع داشت آنها برای‌جاسوسی بکشور او واردشده‌اند درپاسخ‌گفت نه، پادشاه پارسها شما را با این هدایا بخاطر دوستی با من نفرستاده است شمار است نمیگوئید زیرا شما برای جاسوسی به‌کشورمن آمده‌اید اومردمنصفی نیست زیرا اگر مرد منصفی بود چشم طمع بسرزمین دیگران نمیدوخت وکسانیرا که‌زیانی باونرسانیده‌اند باسارت‌دعوت‌نمیکرد، این‌کمان را بشما میدهم‌که بگیرید و باو بدهید و این نصیحت را که پادشاه حبشه به پادشاه پارس میکند باو بازگوکنید، وقتی پارسها توانستند بآسانی کمانهائی

۲۵ــ ص۱۲۵ج۳. تاریخ هرودوت ترجمه دکترهدایتی

۲۶ــ هدایای کبوجیه برحسب‌نوشتهٔ‌هرودوت‌عبارت بود از قبائی‌ارغوانی، گردن‌بندی‌طلائی، تعدادی دستبند،ظرفی ازمرمر محتوی عطر وخمره‌ای ازشراب خرما...

۲۷ــ Ichthyophages ایختیوفاژها قومی افسانه‌ای بودند که زندگی راازطریق صید ماهی میگذراندند ودرسواحل دریای سرخ مسکن داشتند...

باین اندازه را بکشند پادشاه پارس میتواند با سپاهی بیشتر بجنگ حبشیان ماکروبی [۲۸] آید.

اما اکنون باید خداوندان را سپاس گوید که بفرزندان حبشه این فکر را تلقین نکرده است که سرزمین دیگری برسرزمین خود بیفزایند ....

پس از آن پادشاه حبشه دربارهٔ هدایا سئوالاتی کرد از جمله دربارهٔ شراب وطرز تهیه آن پرسید وجواب شنید وازاین مشروب بوجدآمد دربارهٔ غذای پادشاه هخامنشی وحداکثرعمرمردم پارس سئوالاتی کرد ایختیوفاژها باو جواب دادند که غذای پادشاه نان است و شرح دادند که چگونه گندم را کشت میکنند واضافه کردند که حداکثر عمرانسان ۸۰ سال است پادشاه گفت که برای او جای تعجب نیست که مردانیکه بامدفوع چارپایان تغذیه میکنند (بی‌تردید مقصود دانه گندم‌است که درخاکی میروید که‌بامدفوع حیوانات آنرا تقویت کرده اند) اینقدر کم عمر کنند ومطمئن است که اگر بااین شراب قوی قوای خود را ترمیم نمیکردند این مقدارهم عمرنمیکردند وازاین حیث‌آنها ازحبشیان برتربودند.

فرستادگان شاه بزرگ ازپادشاه دربارهٔ طرز زندگی وطول عمرمردم کشور اوسئوال کردند وی پاسخ داد که تقریباً همه مردم به سن ۱۲۰ سال میرسند ولی بعضی ازآنها ازاینهم تجاوز میکنند، غذای مردم گوشت پخته‌و مشروب آنها شیراست. چون جاسوسان ازاین‌تعداد سال عمرتعجب کردند پادشاه‌آنان را به‌چشمه‌ای هدایت کرد که آب آن مانند روغن زیتون بدن را درخشان میکرد وظاهراً بوئی نظیربنفشه ازآن‌متصاعد میشد.

پس‌ازآن نمایندگان شاه پارس اززندانهای حبشه دیدن کردند، بعلت فراوانی طلا همه زندانیانرابا زنجیرهای زرین بسته بودند وبآنها گفتند که مس‌بعلت کمیابی ارزش‌طلای شما رابرای‌ما دارد .

پس‌ازآن ازمقبره‌ها بازدید کردند دراینجا جسد را مانندمصریان و یا

۲۸– Macrobi اقوام ماکروبی که درداخله آفریقا میزیستند بطول عمراشتهار داشتند.

بطریقی دیگرمومیائی میکردند وپس از آن از گچ میپوشاندند وسیما و چهره مرده را تقریباً شبیه خود او روی گچ نقاشی میکردند سپس آنرا بحالت ایستاده در داخل تابوتی بلورین قرار میدادند جنازه درمیان تابوت دیده میشد ونزدیکان متوفی مدت یکسال اورا درپیش چشم داشتند و از هر چه میخوردند ویا مینوشیدند باوهم تعارف میکردند پس از آن تابوت را بگورستان میبردند . . .

بگفته هرودوت رسولان کمبوجیه پس از آنکه اطلاعات لازم را در بارهٔ حبشه کسب کردند بنزد پادشاه متبوع خودباز گشتند وماوقع را بعرض او رساندند . کمبوجیه درخشم شد وبدون در نظر گرفتن خطراتیکه لشکرـ کشی بحبشه دربرداشت قوای متعددی را مأمور تصرف آن کشور نمود ، سپاه اوهنوزیك پنجم راه را نپیموده بودند که ناگهان تمام موجودی آذوقه آنها بپایان رسید وشروع بخوردن چارپایان باربر خود نمودند کمبود این حیوانات نیزمحسوس شد اگر کمبوجیه با مشاهده این وضع ازتصمیم خود منصرف میشد وبا وجود خبط اولیه سپاه خود را مراجعت میدادشایسته آن بود که اورا عاقل بنامند اما اوباین فکر نبود وهمچنان براه خود ادامه میداد مادام که سربازان برای تغذیه خود چیزی در زمین یافتند باتغذیه این علفها خود را برپا نگهداشتند ولی همینکه بهشنزارها رسیدند بعضی از آنها بکار شگفتی دست زدند ، آنان ازهرده نفریکی را بقرعه از بین خود انتخاب کردند وخوردند وقتی کمبوجیه از این ماجرا باخبر شد اندیشید که مبادا آنها یکدیگر را بخورند بناچار از ادامه لشگر کشی به حبشه منصرف شد ومراجعت کرد وپس از آنکه قسمت بزرگی ازسپاه خود را ازدست داد وبشهر تب[۲۹] باز گشت استرابون [۳۰] برخلاف هرودوت معتقد بود که همه سپاهیان کمبوجیه درلشگر کشی بحبشه ازبین رفته‌اند . همانطوری که قبلا اشاره شد

۲۹ـ Thébes یکی ازپایتخت‌های معروف مصردردوره فراعنه

۳۰ـ Strabon مورخ وجغرافی‌نگاریونانی (۲۵ میلادی-۵۸ق.م)

نوشته‌های هرودوت رانمیتوان درست وخالی ازغرض تلقی کرد شاید اعزام نمایند گانی ازجانب شهریار هخامنشی بدربار پادشاه حبشه افسانه‌ای باشد که هرودوت‌برای سر گرمی‌تحسین کنند گان تاریخ خود ساخته و پرداخته است .

شکی‌نیست که فرزند بزرگ کوروش پس ازفتح مصربر قسمتهای‌شمالی حبشه دست یافته‌است وبعدها خواهیم دید که چگـونه حبشیان در آرتش ایران بانجام وظیفه اشتغال‌دارند . ازطرفی امکان دارد پارسیان درلشکر- کشیهای خود بسرزمین ناپاتا [۳۱] رسیده باشند و شهرمروئه [۳۲] راباافتخار زوجه کمبوجیه ساخته‌باشند . . .

داریوش (۴۸۶-۵۲۱ ق.م) شاهنشاه بزرگ هخـامنشی درکتیبه های بیستون (**سنگنبشته بغستان**) ونقش رستم از سرزمین **کوشیا** (حبشه) نام برده است وآنرا جزئی ازامپراتوری‌خود بحساب میآورد البته باید یادآور شد که فقط بخش مجاورمصر ازخاك‌حبشه تحت سلطه‌ایران‌بوده وبقیه‌این سر- زمین دارای استقلال بوده‌است.

درزمان‌سلطنت **خشارپارشا**(۴۶۶-۴۸۶ق.م)وقتی‌ازتش‌عظیم‌ایران‌عازم‌یونان بود گروهی از حبشیان که لباس‌آنها ازپوست پلنگ و شیر درست شده بود شرکت داشتند ، کمانهای‌آنها ازشاخه‌های‌درخت‌خرما بود که لااقل چهار- ذرع طول داشت علاوه بر این اسلحه زوبینهائی داشتند کـه بشاخ تیزشدهٔ غزال منتهی میشد و گرزی که بآن میخهای زیاد کوبیده بودند . اینها وقتی که بجنگ میرفتند قبل‌ازجدال نیمی ازبدن خود را گچ مالی میکردند و نیم‌دیگررا ورمیلون[۳۳] (ترکیبی است از گوگرد وجیوه) فرمانده‌اعرابو حبشیهائی که بالای‌مصرسکنی‌داشتند **ارسام** پسر داریوش از ارتیس‌تن‌دختر

۳۱ــ Nâpata سودان کنونی

32— Meroé

33— Vermillon

کوروش بود. حبشیهای شرقی با هندیها خدمت میکردند. ظاهراً بین حبشیهای شرقی وغربی تفاوتی نبود مگر از حیث زبان وموها، حبشیهای شرقی موهایشان راست است ولی موهای حبشیهای لیبیائی(افریقائی)بیش از موهای سایرمردم آن تاب‌خورده . . . ۳۴

در دورهٔ ساسانیان (۶۵۲-۲۲۶میلادی) مناسبات ایران و اتیوپی توسعه یافت مسائل تجاری و دریانوردی وحتی مسائل مذهبی درایجاد این روابط تأثیربسزائی داشت. در زمان‌سلطنت **قباد اول** (۵۳۱-۴۸۸-م) امپراتورحبشه باکوشش‌جهت رفع‌اختلاف ودودستگی که بین نصارای ایـران‌رخ‌داده بود نمایندگانی روحانی بایران گسیل داشت، این جماعت که مدتی در ایران اقامت گزیده بودند برای آزادی برخی از کشیشان بحضورشاهنشاه‌باریافته و میانجیگری کردند. (امکان دارد که خود روحانیان حبشی‌مقیم ایران بدون اطلاع نجاشی بدین‌کار دست زده باشند).

دولت اتیوپی که دارای‌ناوگان‌متعددی بود دردریاهای‌جنوب درزمینه بازرگانی بنای رقابت با ایـران را نهاد و بعلت همکیشی با رومیان همواره جانب روم را میگرفت.

حبشیان مایل بودند که کالاهای ارزنده هندیان وسایر ملل‌جنوبی‌آسیا را خریداری کرده و در اختیار رومیان قرار دهند ولی دراین میان دولت ایران مانع بزرگی درراه انجام این مقصود بود و کمتر دراین راه موفقیت مییافت بازرگانان زرنگ وچیره دست ایرانی تجارت ابریشم را بانحصـار خود درآورده بودندرومیان مجبوربودند که‌ابریشم رافقط ازآنهاخریداری نمایند وبدین ترتیب‌منافع تجارتی تنها ازآن ایرانیان میگردید.

ژوستی نین (یوستی نیانوس) (۵۶۵-۵۲۷-م) قیصرروم‌ازنجاشی‌خواست که دراین‌کار مداخله کند و بدون واسطهٔ ابریشم را ازهندیان خریداری و دراختیار همکیشان رومی‌خود بگذارد ولی امپراتور اتیوپی باو نوشت که

۳۴- نقل از کتاب ایران باستان- کتاب سوم تألیف حسن‌پیرنیاص۷۳۴

در کلیه بنادریکه معامله ابریشم صورت میگیرد بازرگانان ایرانی نفوذ دارند و بعلت دوستی و آشنائی با هندیان نمیگذارند که حبشیان مستقیماً وارد معامله شوند.

این رقابت دیرزمانی بین دو دولت وجود داشت، البته در زمان ضعف دولت ساسانی کشتیهای حبشی بدون بیم وهراس ازناوگان ایران، به حمل مال‌التجاره اشتغال داشتند.

پروفسور آرتورکریستن سن از قول رینو [۳۵] میگوید: «ایرانیان واعرابیکه دولت ازروی‌تدبیردرمیان ایرانیان جای‌میداد رفته‌رفته نیروی دریائی معتنابهی‌تشکیل دادند، سفاین ایران‌درهمه دریاهای‌مشرق‌سیر کرده درآغاز، کارآنها رقابت با کشتیهای رومی‌وحبشی بودلکن بعدصاحب‌اختیار آن دریاها شدند و نفوذیکه ایرانیان در دریا حاصل کردند یکی از عللی بود که قدرت وشهرت روم رادردریاهای شرق متزلزل وبکلی خاموش کرد. درسال ۵۲۳ پادشاه حبشه برای اینکه باساکنان حجاز جنگ کند هفتصد سفینه ایرانی و رومی را بیاری خود حرکت داد محصولات هند و جزیره سراندیب راکشتیهای حبشه برای رومیان میآوردند».

درعهدخسرواول انوشیروان (۵۷۹- ۵۳۱م)شاهنشاه‌ساسانی، امپراتور روم که بارها با ایران پنجه درافکنده بود درصدد برآمد که بادولت حبشه قراردادنظامی برعلیه‌ایران‌منعقدسازدتفصیل‌این واقعه را از پروکوپیوس [۳۶] می‌شنویم [۳۷]: «درزمانیکه هلستیوس پادشاه‌حبشه‌بود وازیمفیوس (ممکن است ذونواس پادشاه یمن باشد) برحمیریان سلطنت میکرد ژوستی نین

۳۵- ر.ك به کتاب ایران درزمان ساسانیان- ترجمه رشیدیاسمی ص۱٤۸-Reinaud

۳٦- Procopius مورخ بیزانسی دراواخر سده پنجم میلادی درسزاره فلسطین متولدشد ودرحدود سال ۵٦۲ درگذشت، وی منشی بلیزاریوس ومورخ ژوستی‌نین امپراتور روم شرقی بود.

۳۷- ر.ك‌به کتاب‌جنگهای‌ایران‌وروم‌تألیف پروکوپیوس ترجمهٔ‌محمدسعیدی‌ص۱۰۲ تا۱۰۵

فرستادهٔ ژولیانوس [۳۸] نامه‌را نزدآنان فرستاد وپیغام داد که چون مردم‌آنها هردو دارای یك کیش وآیین هستند صلاح درآنستکه بارومیها متحدشوند وبر ضد ایرانیها بجنگند.

ضمناً به حبشی‌ها خاطرنشان نمود که اگرابریشم از هندوستان بخرند وبرومیان بفروشند هم خودآنها سودهنگفت خواهندبود وهم از رفتن پول رومیها بجیب دشمنان‌ایشان یعنی‌ایرانیهاجلو گیری‌خواهند کرد، ازحمیریها نیز درخواست نمود که کیسوس [۳۹] (کایسوس) فراری‌رابریاست اعراب مدنی بر گزینند وبالشکری جرار بخاك ایرانیها بتازند ، کیسوس سرداری دلیرو جنگجو بود لیکن چون‌یکی‌ازبستگان ازیمیفیوس‌را بهلاکت‌رسانیده بود ناگزیراز کشورخود گریخت‌ودرسرزمینی‌بایروغیرمسکون‌اقامت گزیده‌بود، پادشاهان مزبور هر دو وعده دادند که درخواستهای ژوستی‌نین را انجام دهند وفرستاده اورا مرخص نمودند لیکن هیچکس بقول خویش وفانکرد یعنی درحقیقت هیچکدام هم نتوانستندکاری از پیش ببرند زیرا در موضوع تجارت ابریشم‌ایرانیها چون‌نزدیکتر بهندوستان هستند همیشه بار کشتیهائی را که ازآنجا میآیند زودتر دربنادر میخرند ومجالی برای حبشیها باقی نمیگذارند و در قضیه لشکر کشی بخاك ایران نیز اینکار ازعهده حمیریان بکلی بیرون بود چه اولا میان سرزمین ایشان و کشورایران صحرای وسیع بایری‌وجودداشت که‌مسافرت‌درآن‌بسیاردشوار بود ثانیاً ایرانیها بمراتب از حمیریها دلیرتر وجنگجوترند وطوایف مزبور هر گزنیروی برابری وستیزه با ایشان را ندارند. بعدها وقتی ابرهه اساس پادشاهی خود را مستقرساخت وقدرت و اعتباری حاصل کرد به‌ژوستی‌نین وعده داد که بخاك ایران‌حمله نماید لیکن بمحض اینکه سپاهی گرد آورد و روبراه نهاد ومتوجه خطرات مسافرت و پایان ناگوار این لشکر کشی شده فوراً بکشورخویش مراجعت

38— Julianus
39— Caisus

کرد ، این بود شرح روابط میان رومیان ومردم حبشه وطوایف حمیری ...

انوشیروان که‌تا سنین پیری شخصاً درجنگهای‌ایران وبیزانس‌شرکت داشت بتقاضای امیریمن وبرای دفاع ازمرزوبوم وی واخراج حبشیان‌مهاجم که دیر زمانی در یمن رحل اقامت افکنده‌بودند ناچاربمداخله نظامی‌شد و توانست قوای اشغالگربیگانه را ازسرزمین حمیریان بدریا بریزد. تفصیل این واقعه را اکثرمورخان دوره اسلامی با شرح وبسط بسیار در کتابهای خود آورده‌اند و از اقدام دولت ایران جانبداری و سپاسگزاری کرده‌اند. دراینجا بطوراجمال علل وچگونگی رویداد مزبور را ذکرمینمائیم :

در زمان سلطنت کنستانتین اول (**قسطنطین**) (۳۷۷ - ۳۰۶) میلادی امپراطور روم که دین مسیح را بسرسمیت شناخته بود (فرمان میلانو ۳۱۳ میلادی) مسیحیت در کشور یمن بوسیله مبلغان مذهبی منجمله تئوفیل بتدریج اشاعه یافت. در اواخر قرن پنجم میلادی ذونواس امیر حمیری یمن که دین یهود را پذیرفته بود نظر ببعضی روایات چون شنید که رومیها با یهودیان بدرفتاری میکنند تجارروم را کشت وبآزار مسیحیان یمن‌پرداخت وگروه زیادی ازآنها را در **نجران** واقع درشمال یمن بهلاکت رسانید:[۴۰]
«ذونواس خبر این اقدام یعنی قلع و قمع مسیحیان را رسماً بملوك عرب غیرنصرانی و آنجمله بپادشاه حیره **المنذربن امری‌القیس** داد ومخصوصاً سفیری پیش پادشاه لخمی حیره برای اعلام این وقایع و تشویق او بدفع مسیحیان فرستاد ، ورود او بحضور المنذر مصادف شد با ورود سفیری که ازجانب امپراتور روم بدربار حیره ، وسفیرروم که **ابراهام** نام داشت‌واقعه را بامضمون‌مراسله‌پادشاه یمن به‌منذر را درآنجاشنیدو بدربار روم اطلاع داد و در مراسله معروف **سیمون بت‌آرشام** تفصیل قتل نصارای نجران بتفصیل درهمان تاریخ نوشته شده ...»

۴۰- ر.ك به‌تاریخ عربستان وقوم عرب دراوان ظهوراسلام و قبل از آن بقلم سید حسن تقی‌زاده ص۷

خبـر قتل مسیحیـان چون بگوش ژوستن [41] (یوستن) اول (۵۲۷ - ۵۱۸ م)امپراتور بیزانس رسید سخت بر آشفت و به‌نجاشی (نام این نجاشی را مورخین عرب کالب‌الااصبحه و مورخان‌رومی هلستیوس نوشته‌اند.) دستور داد بـر یمن بتازد و انتقـام مسیحیان مقتول را از ذونواس بگیرد. طبری نوشته است : [42] « که نجاشی برای لشکرکشی بیمن ازقیصر کشتی خواست واو کشتیهای بسیاربرای وی فرستاد و پشتیبانی وحمایت بیدریغ خود را نسبت باقدامات دولت حبشه بنجاشی اعلام داشت. ابن خلدون [43] نوشته است که پیشگویان و کاهنان عرب قبلا پیشگـوئـی کرده بودند که حبشه بربلادایشان میتازد. نجاشی ارباط بن اصحمه سردار خود را با هفتاد هزارتن بیمن فرستاد (حبشیها در روز گاران گـذشته نیز چندین بار بیمن لشکر کشیده بودند.) ذونواس پادشاه یمن‌شکست خورد وبرای اینکه بدست دشمن نیفتد خود را در دریا افکند وغرق شد (۵۲۵-میلادی) حبشیان بفرماندهی ارباط دریمن مستقرشدند. چندسال بعدابرهه الاشرم [44] (ابراهیم) از افسران حبشی مقیم یمن ارباط را کشت و خـود حکمران یمن گردید. دینوری گوید : [45] «ابرهه ارباط را بمبارزه دعوت کرد ، ارباط بمیدان او رفت وحربه خود را بسوی ابرهه افکند آن حربه بصورت ابرهه اصابت کرد وچهره او را شکافت از اینرو او را ابرهه‌الاشرم نامیدند ، ازسوی دیگرابرهه شمشیر خود را برفرق ارباط فرود آورد واو را بکشت. »

مسعودی گوید : [46] وقتی نجاشی‌از کشته‌شدن ارباط با خبرشد ازکار

41— Justin

۴۲— تاریخ طبری ج۲ص۹۲۶

۴۳— ر.ك به ج اول مقدمهٔ ابن‌خلدون ص۶۶۵

۴۴— ابرهه وفرزندانش یکسوم ومسروق مدتی دریمن حکومت کردند.

۴۵— ر.ك به کتاب اخبارالطوال ترجمهٔ صادق نشات ص ۶۶-۶۵

۴۶— ر.ك به مروج‌الذهب ص۴۴۰ج‌اول

ابرهه‌خشمگین گشت وقسم‌خورد که‌موی پیشانی او را بکند وخونش بریزد وخاکش یعنی یمن را پایمال کند وچون خبر به ابرهه رسید موی پیشانی خود بکند ودرحقه تاج نهاد و کمی ازخون خود درشیشه کرد ومقداری‌از خاك یمن را در کیسه‌ای ریخت وبرای نجاشی فرستاد وهدیه‌ها وتحفه‌های بسیارهمراه‌آن کرد ونامه نوشت وببندگی وی اعتراف کرد وبدین نصرانی قسم خورد که مطیع اوست وچون شنیده‌است که شاه قسم‌خورده موی‌پیشانی او را بکند وخونش‌بریزد وخاکش را پایمال کند اکنون موی پیشانی‌خود را بنزد شاه میفرستم که بریزد و کیسه‌ای ازخاك دیارم میفرستم که پایمال کند . نجاشی ابرهه را بخشود وحکومت باو واگذاشت .»

پروکوپیوس برخلاف مسعودی ازجنگهای متعدد نجاشی وابرهه سخن بمیان آورده است [۴۷] و پیروزیهای مکرر ابرهه را بر قوای اعزامی حبشه یادآور شده است . بعقیده وی این جنگها تا زمان مرگ هلستیوس پادشاه حبشه جریان داشته وپس ازآن ابرهه برای استحکام پادشاهی خویش‌متعهد میشود که همه ساله خراجی بجانشین وی بپردازد . ابرهه درشهر صنعا [۴۸] پایتخت‌یمن کلیسای‌مجللی بنا نهاد واعلام‌داشت که اعراب بجای کعبه‌بزیارت آن بشتابند ولی چون شخصی شب هنگام درآن نجاست ریخت بر آشفت و مصمم گردید که‌خانه کعبه راویران سازد ودین‌مسیح را درسراسرشبه‌جزیره عربستان انتشار دهد با این مقصود سوار برپیلی محمود نام که گویا نجاشی برای اوفرستاده بود عازم‌مکه گردید ولی بجهاتی‌موفقیت نیافت ...

دراین‌ایام‌اعراب بایران متمایل بودند وجانبداری‌رومیان را ازحبشیان برای خود امری خطرناك میدانستند ومادامیکه عربها بت پرست بودند و نیز مادامیکه بیم واندیشه‌آنها نسبت بآزادی خودشان از حبشه و روم بود

۴۷ـ ر.ك به کتاب جنگهای ایران وروم ـ ترجمه محمدسعیدی ص۷۰

۴۸ـ صنعا کلمه‌ایست حبشی بمعنای استحکام وپایداری ـ شهرمزبور سابقاً دمار نامداشت (اخبارالطوال ص۶۶)

باآندو دولت کمتر تمایل داشتندوحتی‌ازحبشه بیمناك بوده ووحشت‌داشتند و ازرومیها هم بواسطه لشکر کشی آنها بیمن وتسخیر مملکت نبطی و تدمر وقطع‌تجارت یمن از راه‌خشکی بواسطه‌راه انداختن سیرسفاین دربحراحمر و کمك روم بحبشه‌درحمله بعربستان با کشتی وتجارت‌وهمچنین بعلت‌تصرف فلسطین وسوریه وجلورفتن تدریجی نفوذآنها درشمالغربی عربستان‌تاحدی اندیشناك بودندواغلب‌تمایلی‌بایران داشتند خصوصاً بسبب کمکی که‌بآزادی یمن از دست حبشه کـرد. لیکـن در دوره بـلا فـاصل قبل از اسلام بمـرور ورق بـر گشت و علل متعددی وسیله شد کـه قسمت زیـادی از عـربها را از ایـران دور نمایـد کـه از آنجمله بـود تمـایل عـربهـای مسیحی‌عربستان بدولت‌بزرگ روم‌وهمچنین خطرناك‌شدن قدرت روزافزون ایران برای همه‌عربستان چه‌آوازه عظمت‌وفتوحات خسرو انوشیروان وغلبه او درجنگهای خود باروم وتسلط دولت ایران بریمن وتمام نواحی شرقی و جنوبی عربستان وپس‌از آن صیت فتوحات خسروپرویز وغلبه او بررومیان و رسیدن اردوهای او بنزدیکی پایتخت روم واستیلای وی بآسیای صغیر و شامات وفلسطین وحتی‌مصر ومجاورت تهدیدآمیز ایران باین‌طریق‌باحجاز ونجد وبرانداختن دول‌عربی معروف وقدیم حیره وغسان درتمام عربستان‌و حتی درمیان قبایل بدوی، پیچیده‌بودوشاید... اینهم درخاطرهابود که دولت مقدونی‌ودولت روم درحملات خود بمملکت‌عربی انباط در۳۲ وبه‌یمن در۲۵ قبل ازمسیح کامیاب نشده شکست‌خوردند ویامجبور بعودت شدندولی‌ایران دورترین نقاط عربستان رامانند یمن وحضرموت‌وعمان تصرف کرده ونگاه داشته‌بود ...»[۴۹] درمورد تصرف‌یمن بوسیله ایرانیان باختصار مطالبی ذکر مینمائیم:

پس‌از درگذشت ابرهه فرزندان اویکی پس‌ازدیگـری بپادشاهی یمن

۴۹ــ تاریخ عربستان وقوم عرب دراوان ظهوراسلام وقبل‌ازآن ـ تقی‌زاده ـ قسمت هفتم وهشتم ونهم ص۲۶-۲۵

رسیدند نخست یکسوم و بعد از او مسروق، ایندو نسبت بمردم ظلم و جور فراوان کردند سیف بن ذی یزن از شاهزادگان حمیری یمن، برای بیرون راندن حبشیان مصمم شد از ممالك بزرگ آنزمان یعنی ایران و روم کمك بخواهد، سیف نخست از امپراتور روم یاری طلبید، امپراتور حاضر بهمراهی نشد و پاسخ داده بود که حاضر نیست بابت پرستان برعلیه مسیحیان (حبشیها) که همکیشان او هستند وارد جنگ شود، پس سیف متوجه ایران شد ابتدا بخدمت پادشاه حیره یعنی نعمان بن منذر که دست نشانده ایران بود رفت و موضوع را با او درمیان نهاد، چون نعمان سرزمین خود را از جانب حبشیان یمن درخطر میدید و کینه آنان را دردل داشت به سیف گفت: [٥٠] «که سبب اخراج جد ما ربیعه پسر مضر از سرزمین یمن و اقامتمان دراین مرزوبوم همین بود حال اینجا باش درسفر سالیانه من بدربار کسری همسفرم باشی».

پس از مدتی سیف بهمراهی امیر حیره بدربار انوشیروان رفت، وقتی بحضور شاهنشاه باریافت خود را خویشاوند او قلمداد کرد انوشیروان چگونگی را پرسید. گفت: [٥١] «ای پادشاه خلقت و پوست سفید، که از این جهت من از آنها بتو نزدیکترم؟ انوشیروان وعده داد که او را برضد سیاهان یاری دهد، آنگاه بجنگ روم و اقوام دیگر سرگرم شد وسیف بن ذی یزن بمرد وسالها پس از او پسرش معدیکرب بن سیف بیامد».

تفصیل واقعه بسیار است که ما بطور خلاصه ذکر کردیم (برای اطلاع بیشتر بکتاب تاریخ اجتماعی سعید نفیسی مراجعه شود) معدیکرب بنزد انوشیروان آمد وخواهش پدر را که درغربت بناکامی جان سپرده بود باز گفت بدستور شاهنشاه شورائی تشکیل شد و مقرر گردید کـه از زندانیان محکوم بمرگ جهت کمك بفرزند سیف استفاده گردد.

٥٠ـ اقتباس وتلخیص از مروج الذهب مسعودی ص۴۴۳

٥١ ـ همان کتاب همان صفحه

پس‌ازآن فرماندهی این‌سپاه عجیب و درعین حال محـدود را بمردی کهنسال وهرز نام ازبزرگان‌دیلم که اونیز بعلت سرکشی یاراهزنی‌درزندان بسرمیبرد سپردند و بهمراهی معدیکرب در هشت کشتی آنها را راهی یمن نمودند . آنها هنوز چندان ازبندر ابله [۵۲] دور نشده بودند که دو کشتی بادویست نفرسرنشین خود بزیرآب رفت وجملگی غرق شدند و شش کشتی باششصدتن‌درسواحل‌حضرموت‌لنگرانداخت، وقتی‌سپاهیان‌از کشتی بساحل گام‌نهادند وهرز دستورداد تاتمام کشتیها راآتش‌بزنندبدین منظور که راه فرار سپاهیان از طریق دریا سد گردد و با جان ودل با دشمن‌پیکار نمایند . بلعمی گوید:[۵۳]

آن ششصد مـرد عجم را گـردگـرد وگفت‌کشتیها از بهـرآن‌سوختم تا همه بدانیدکه شما را باز پس شدن راه‌نیست وبدان سبب جامه ها بسوختم تا اگر دشمن ظفر یابد بر ما اورا چیزی نرسد و افزونی طعام یك روزه از بهرآن بدریا افکندم تا هرکسی بداند که او را اندرین جهان جز یك روز زندگانی نیست اگر حرب کنید زندگانی فزون شود و نعمت یابید .

در بارهٔ همراهی ایرانیان برای رهائی سرزمین هاماوران (یمن) از چنگ حبشیان و مقاصدیکـه دولت ایران در اعزام قوا منظور نظـر داشته مطالبی از کتـاب شادروان سعید نفیسی در اینجا ذکر میکنیم : [۵۴] «یاری ایران از مردم یمن دربرابر حبشیان بجز رقابت دیرین باروميان وبوزنتيان (دولت بیزانس ـ امپراتوری روم شرقی) دلایل دیگری نیزداشته است‌نخست آنکه پادشاهان ساسانی جدی داشته‌اند که دین زردشتی را در هر جا که ممکن بوده است انتشار دهند چون یمن میـدان کشمکش در میان ادیان مختلف بود امید داشتند که درآنجا نتیجه‌ای بگیرند ، دیگرآنکه ازیهود

۵۲ـ شهر ابله درمجاورت بندربصره قرارداشت ومرکزتجارت باهندوستان بود...

۵۳ـ ر.ك بتاریخ بلعمی ص ۱۰۳۱

۵۴ـ ر.ك به تاریخ اجتماعی ایران ازانقراض ساسانیان تاانقراض امویان ص۵۶ اسفندماه ۱۳۴۲

دربرابر ترسایان یاری میکرده‌اند ودرضمن چون‌نصارای ایران نستوری[۵۵] بودند و پادشاهان ساسانی ناچار از ایشان پشتیبانی میکردند مخالفت با کلیساهای نصارای رومی‌نیز درسیاست خارجی ساسانیان بی‌اثر نبوده است، نخستین‌اقدامیکه ایرانیان در این زمینه کرده‌اند اینست که سفیری به یمن فرستاده‌اند که ابرهه در کتیبه خود ذکری ازآن کرده است...»

وقتی مسروق‌بسن ابرهه خبر ورود ایرانیان را شنید با لشکریان خود سواربرپیل بمقابله آنها شتافت. « وهرز با ایرانیان همراه خود گفت بشدت حمله کنید و صبور باشید، آنگاه پادشاهشان را نگریست از فیل پیاده شد و سوار شتری شد آنگاه از شتر فرودآمد و سوار اسب شد آنگاه نخوتش نگذاشت که بر اسب جنگ کند که مسافران کشتی را حقیر میشمرد، وهرز گفت ملکش برفت که از بزرگ بکوچک نشست.... مابین دو چشم مسروق‌یك‌یاقوت سرخ بود که با آویز طلا بتاج وی‌آویخته بود وچون آتش میدرخشید وهرز تیری بینداخت آن قوم نیز تیرانداختن آغاز کردند تیروهرز یاقوت سرخ پیشانی مسروق را درهم‌شکست واورااز پای درآورد[۵۶]» ایرانیها حبشیها را تارومار کرده وگروه بسیاری راز دم تیغ گذراندند. سیف ازجانب شاهنشاه ایران بپادشاهی یمن‌رسید.

در بارهٔ شاهزاده یمنی و صبر و تحمل او ونیز شجاعت و جوانمردی ایرانیان همراه او که بآزادگان یا احرارزادگان معروف شده‌اند یکی‌از شعرای عرب موسوم‌به **ابوزمعه‌جدامیه بن ابی الصلت‌ثقفی**شعری سروده که

۵۵ـ نستوریها (بانی‌آن نستوریوس Nestorius) معتقد بودند که مسیح دوطبیعت‌مجزا ازیکدیگر داشته یکی انسانی ودیگری ربانی حال‌آنکه یعقوبیان را عقیده برآن بود که این دوطبیعت در ذات مسیح وحدت یافته‌است...

۵۶ـ ر.ك به مروج‌الذهب ص۴۴۴-۴۴۳ ج اول

باختلاف جزئی دربیشتر کتب تاریخی دوره اسلامی مضمون آن ذکر شده است. ترجمهٔ آن بقرار زیراست :

«باید کسان چون ذی یزن انتقامجوئی کنندکه بگرداب‌دریا تا خطرهاهمی‌رفت تا احرار زادگان را همراه آوردکه درتاریکی شب آنها راکوه پنداری ، چه مبارک گروهی بودندکه آمدند و در زمانه‌نظیرشان را نخواهی دید، شیران را بتعقیب‌سگان سیاه‌فرستادی وفراری آنها در زمین سرگردان شد، بنوش وخوش باش‌کـه تاج بسر داری وبرفراز غمدان ۵۷ خانه و جایگاه‌تو است ، مشک‌اندود کن‌که دشمن هلاک شد ، ودرجامه های خویش آسوده باش ، ایـن فضیلتها است نه دوظرف شیرکه بآب مخلوط شده باشد وبعدبصورت پول درآید .»

حکومت معدیکرب که با زحمت وصبر وتحمل بسیار نصیبش‌شده‌بوددیری نپائید چند تن حبشی مقیم یمن که‌از مرگ رسته بودند اعتماد امیررابخود جلب کرده و در سلک نگهبانان مخصوص وی درآمدند هر زمان که‌ازکاخ غمدان خارج میشدغلامان نیزه‌دار حبشی‌پیشاپیش او بحرکت‌درمی‌آمدند، روزی این غلامان که کینه اورا بدل داشتند برسرش ریخته وبانیزه های خود بحیاتش خاتمه دادند. وقتی خبر کشته‌شدن پادشاه یمن به‌انوشیروان رسید در خشم شد وبار دیگروهرز سالخورده راکه شایستگی‌ولیاقت‌خود را در سفر جنگی اول بمنصهٔ‌ظهور رسانیده بود باچهار هزار سربازمأمور یمن ساخت وبا و دستور داد که هرکجا افراد مجعدموویا دو رگ مشاهده کرد زنده نگذارد . وهرز به‌صنعا رسید و فرمان خسرو را بمرحله اجرا درآورد وخاک یمن‌را ازوجود دشمن بکلی پاک کرد .

انوشیروان وهرز را بحکومت یمن منصوب نمود ، مؤلف اخبارالطوال

۵۷ــ قصرمعروف غمدان درشهرصنعا مقر پادشاهان حمیری

گوید : [۵۸] وهرز پنجسال دریمن بود چون مرگ او نزدیک‌شد وتیر وکمان خواست و گفت مرا تکیه دهید : پس کمان خود راگرفت و تیری از آن رها ساخت وگفت که هرجاکه تیر من بیفتد. برایم آرامگاهی بسازید ومرا درون آن قراربدهید، تیر او پشت کلیسا افتاد و آن موضع را تا امروز مقبره وهرز مینامند .

۵۸ــ ابوحنیفه احمدبن داود دینوری که درسده‌ٔسوم هجری‌میزیسته‌است... ص٦٨

چند فرمان تاریخی

از

محمدعلی کریم‌زادهٔ تبریزی

-۱-

این فرمان درزمان ولیعهدی مظفرالدینشاه درمورد تعقیب فرمانهای عباس‌میرزا ومحمد شاه وناصرالدین‌شاه درمورد قنات شاه چلبی صادرشده ومهرولیعهدی مظفرالدین‌شاه‌را دارد.

محل مهر

منشور حکمرانی بگرفت زیب وآلین   ازخاتم ولیعهد سلطان مظفرالدین

حکم والا شدآنکه عالیشأن عزت نشان علی اکبر بیك تفنگداربدانند چون ازقراررقم ولیعهد مبرورالبسه‌الله‌فی‌حلل‌النورفرمان همایون‌اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری روحنا وروح‌العالمین فداه‌ونوشته جناب جلالت نصاب مستوفی الممالك ومقرب الخاقان امین لشکر پانزده لوله‌آب ازقنات‌شاه ـ چلبی بایدبباغ مرحوم یحیی‌خان‌برود ومطالبه‌حقابه نشود مانیزامتثالالامر- الاقدس الاعلی وباجرای قرارداد امنای دولت قوی شوکت قاهره بصدوراین منشور قضا دستور امر ومقرر میداریم که عالیجاه رفیع جایگاه فخامت و مناعت اکتناه مقرب الخاقان حاجی فتحعلی خان بیگلربیگی دارالسلطنه تبریز قدغن نماید بمحصلی مشارالیه پانزده لوله‌آب از قنات مزبور بباغ

مسطوره داده التزام بگیرد ازمیرابان قنات مزبور که هرساله علی‌الاستمرار کمافی‌السابق آب بباغ مزبور داده ممانعت نکرده و مطالبه حقابه ازآنجا ننمایند المقررعالیشأن علی‌اکبربیك تفنگدار خود رامأمور محصل‌دانسته قرار لوله‌بندیِ آب باغ مزبور راگذاشته حسب‌المقرر معمول داردودرعهده شناسد . تحریراً فی‌شهرربیع‌الاول سنه ۱۲۸٤

فرمان شمارهٔ ۲٤ قرائت و تقدیم ازموزهٔ اسناد و فرامین محمد علی ــ کریم زادهٔ تبریزی .

-۲-

فرمان از حشمت‌الدوله

سجع مهر (فروزان گوهر دریای شاهی حشمت‌الدوله)

عالیجناب صداقت مآب‌افلاطون‌الزمان میرزا علینقی حکیم‌باشی‌بالطاف خاطر والا مخصوص باد اگرچه همه اوقات اطمینان خاطر ما درمعالجات مردم عموماً و متعلقان سرکار والا خصوصاً بحسن تجویز و استقامت سلیقه‌آن عالیجناب بوده امـا دراین روزها که موکب‌والاعازم اردوی کیهان پوی همایون روانه چمن سلطانیه است لازم دیدیم که آنعالیجناب را بصدوراین ملفوفه مورد التفاتی خاص سازیم که درغیـاب مابیشتر ازایام حضور رعایت معالجات عامه ناس راکه رعایا ومممالیك دولت عـدالت اساس میباشند مراقب بوده والتفات والا را زیاده شامل حال دانسته تـا مراجعت موکب والا احوالات اتفاقیه آنولایت راکه متعلق بشغل آنعالیجناب باشدبا مطالب‌ومستدعیات خودقلمی‌داردومسئول‌خودرابقبول مقرون دادندشرحی‌هم که جناب جلا لتمآب اجل اکرم صدراعظم دام مجده درباب یکصد تومـان مستمری مرقوم داشته بودند که ازغایب ومتوفای مستمریّات آذربایجان در وجه‌المعالجات برقرارشود انفاد داشتیم که مقرب‌الخاقان قوام‌الدوله بجهت سندضبط نموده‌مراتب‌آنراصادرنماید . حرره‌فی‌ذی‌قعده‌الحرام۱۲۶۹

(۲)

درپائین خط حشمت‌الدوله‌نوشته‌شده‌است‌تعلیقه را که تنخواه‌آن صادر شده است‌ازبرای مستمری بشما فرستادیم والسلام .

-۳-

فرمان مسعودمیرزا ظل‌السلطان

سجع‌مهر

(یمین دولت شه‌آفتاب چرخ وجود یگانه‌گوهردریای خسروی مسعود)

هوالله‌تعالی شأنه حکم والا شد آنکه عالیجنابان سیادت و سعادت مآبان‌سادات‌مفصله طایفه عرب‌سرافرازوآگاه‌بوده‌بدانند(محل‌اسامی سادات) ازقراریکه عالیجناب سیادت انتساب آقا سیدمحمدحسین معروض داشت ازقرارنوشتجات اساتیدشرعیه همه‌ساله آنعالیجنابان مفصله فوق‌مبلغ شصت‌تومان ازبابت بدهی قبیله علی‌شمسی و علی بیگی بصیغه نذر بر ذمت خود قرارداده‌اید که برسبیل استمرار دروجه اوسازگاری دارند چون‌مدتی است ادای وجه مسطور بعهده تعویق وتعطیل افتاده لذا مقرر میفرمائیم که برطبق احکام شرعیه بایدمبلغ مزبوررا بدون معطلی برسانند هرچه‌دراین مدت قبض از اوابرازشود قبول نماید والا حقوق ثابته شرعیه اورا تمـام و کمال بدون عذر و حرف رد سازند که آسوده حال وفارغ‌البال بدعای‌بقای دولت ابد اتصال مشغول گردد البته ازقراریکه حکم ومقرر فرموده‌ایم باید وجه مزبوردروجه‌سید مسطور همه ساله برسد ورضای او دراین باب بعمل بیاید واهمال‌واغفال نورزند . فی‌غره شهرذی‌قعده‌الحرام ۱۲۸۰.

-۴-

سجع مهر فرهاد میرزا

(فرهاد گوهری ز دریای‌خسروی است)

هوالله تعالی شأنه

حکم والاشد آنکه‌چون جماعت سادات عرب‌ازقدیم‌الایام معاف ومسلم بوده مطالبه‌مالیات وعوارض دیوان بهیچ‌وجه از آنها نمی‌شد وامور آنها همیشه مفوض ومرجوع بعالیجناب سیادت و سعادت انتساب آقاسید محمد حسین

پیشنماز و مرحوم سید محمدحسن بوده است و هر ساله مبلغی از آنها عاید میشد که نصف او بعالیجناب آقاسید محمدحسین پیشنماز میرسید و نصف دیگر بمرحوم سید محمدحسن واصل میگشت علی هذا محض رعایت حال سادات ومزید دعا گوئی دوام عمر ودولت روزافزون اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه جم جاه عالیشان پناه روحی وروح العالمین فداه از معامله هذه السنه سیچقان ئیل ومابعدها جماعت سادات عرب را از مالیات و عوارض دیوانی معاف و کمافی السابق امور آنها را بعالیجناب آقا سیدمحمدحسین واگذار فرمودیم و مبلغی که از آنها عاید میشد درحق مشارالیه وورثه سید محمد حسن بالمناصفه مقرر داشتیم واین رقم مطاع صادر شد وسادات عرب کمافی‌السابق خود را سپرده بمشارالیه‌دانند و مستوفیان و کتبه سرکاری شرح رقم مبارک را ثبت وضبط نمایند و درعهده شناسند . شهر رمضان ۱۲۹۳

-۵-

فرمان جلال‌الدوله

سجع مهر (بر جلال‌الدوله نازد آسمان)

هوالله تعالی شأنه

حکم والا شد آنکه چون از قرار ارقام حکام و اعمام کرام از قدیم‌الایام جماعت سادات عرب بدینموجب از مطالبهٔ (محل اسامی سادات) مالیات وعوارض دیوانی معاف ومسلم بوده از آنها حبه و دیناری دریافت نمیشد وامور آنها همیشه موکول ومفوض بعالیجناب سعادت وسیادت انتساب آقاسید محمد حسین پیشنماز ومرحوم سید محمد حسن بوده وهمه ساله مبلغی معین که از آنها عاید میگشت بالمناصفه بعالیجناب آقاسیدمحمدحسین ومرحوم سید محمدحسن میرسید وآسوده خاطر صرف معاش خود نموده بلوازم دعا گوئی دوام دولت قوی شوکت قاهره قیام واقدام مینمودند علیهذا مانیز محض رعایت جناب سادات ومزید دعا گوئی ذات ملکی صفات اعلیحضرت

قدرقدرت قوی شوکت شاهنشاه جمجاه‌روحنا وروح‌العالمین فداه ازابتداء هذه‌السنه میمونه‌ئیلان‌ئیل فرخنده‌تحویل ومابعدها جماعت‌سادات عرب‌راز مالیات‌وعوارضات دیوانی‌معاف‌وکمافی‌السابق‌امورآنهارابعالیجناب مشارالیه واگذار فرموده بصدور این مبارك رقم قدر توأم امرومقرر میفرمائیم‌مبلغی که ازجماعت سادات عاید میشود بالمناصفه فیمابین عالیجناب مشارالیه و ورثه مرحوم مزبور قسمت نموده صرف معیشت خودسازند وازروی خلوص نیت بلوازم دعاگوئی دوام دولت قاهره پردازند مقررآنکه جماعت سادات عرب خودرا سپرده عالیجناب مشارالیه دانسته مخالفت ننمایند . المقرر مقربوالخاقان مستوفیان‌عظام‌وکتبه کرام شرح رقم‌مبارك راثبت‌وضبط نموده تخلف جایزندارند ودرعهده شناسند. فی‌شهررمضان‌المبارك ۱۲۹۸

-۶-

فرمان رکن الدوله

سجع مهر (هوالمعز رکن‌الدوله) سنه ۱۲۹۴

هو

حکم والاشد آنکه چون همواره پیشنهاد خاطر مهرمظاهر مبارك والا آنستکه درباره هریك ازچاکران وخدمتگذاران دولت ابد مدت که گوی مسابقت را از همگنان ربوده‌اند بذل عاطفتی خاص فرمائیم مصداق این‌مقال شاهداحوال‌معتمدالسلطان‌میرزاحسن‌خان‌مستوفی‌است که‌سالهااست‌دروزارت جلیله مالیه مشغول تحریرات رسایل خاصه است وخدمات شایسته خــود را بدرجه شهودوبمنصه ظهور رسانیده مبلغ‌دویست وپنجاه تومان از تحقیقات محلی فارس بصیغه مواجب درباره مشارالیه مرحمت شده بود چــون محل

نداشت بر گشت نمود علیهذا به امضاء دستخط آفتاب نقط همیونی وصدارت عظمی بصدور این رقم قضا نوام مبارك ازابتدای هذهالسنه یونتئیل خیریت دلیل و مابعدها مبلغ دویست تومان بصیغه مواجب سرکاری از تفاوت عمل مملکتی عوض دویست وپنجاه تومان بر گشتی از محل در حق مشارالیه مرحمت وبرقرار فرمودیم که همه ساله ازقرارصدور برات دفترخانهمبارکه اخذ و دریافت داشتهآسوده خاطر ومرفهالحال مشغول خدمت گذاریدولت ابد مدت بوده باشد مقرر آنکه معتمد السلطان مستوفیان عظام و کتاب دفترخانه سعادت فرجام شرح اینرقم مبارك را ثبت وضبط نموده و درعهده شناسند . فیجمادیالاول ۱۳۱۲

-۷-

فرمان از ناظم الدوله

هو

(خط تعلیق عالی)

حکم عالی شد آنکه چون موافق یك طغرا رقمحضرت مستطاباشرف ارفع امجد والا رکنالدوله ثبت سررشته دفترخانه مبارکه مبلغ دویست تومان بصیغه مواجب سرکاری در حقجناب معتمدالسلطان میرزا حسنخان ستوفی مستمر وبرقرار بوده ازآنجاکه مراتب شایستگی و کفایت و راست لمی مشارالیه مشهود افتاد و خاطرما را از محاسن خدمتگزاری تحریرات سائل و احکام ایالتی آسوده داشته علیهذا محض بذل مرحمت و شمول کرمت که موجب تشویق مشارالیه بساشد بصدور این خطاب مستطاب ابتدای هذهالسنه پیچی ئیل خیریت تحویل و مابعدها مبلغ پنجاه تومان ون رسوم اضافه بردویستتومان مواجب سرکاری سابق او افزودیم کههمه

ساله از قرار صدوربرات‌دفترخانه اخذ ودریافت داشته آسوده خاطرومرفه‌ـ
الحال بشرایط خدمتگذاری دولت جـاوید عدت مشغول شود مقرر آنکه
معتمدالسلطان مستوفیان عظام شرح این حکم مطاع را ثبت وضبط نموده و
در عهده شناسند. تحریراً فی‌شهر رمضان المبارك ۱۳۱٤ ملاحظه شد محل
مهر ناظم‌الدوله با سجع (هوناظم الدوله)

-۸-

فرمان سالار لشکر فرمان‌فرما

سجع مهر (سالارلشکر فرمانفرما ۱۳۱۴) فرمان خط تعلیق ممتاز

حکم والا شد آنکه‌چون‌نظر بلیاقت و شایستگی و کفایت وآراستگی
و امانت وراست قلمی معتمدالسلطان میرزا حسن‌خان مستوفی منشی که در
اداره جلیله ایالت فارس مشغول خدمتگذاری وتحریرات ایالتی است‌محل
مواجب‌سرکاری ومدد معاشی لازم دارد واز قراریکه بعرض مبارك والارسید
که‌میرزا محمدحسین مترجم شصت‌تومان مواجب سرکاری داردومدتی‌است
از شیراز رفته و درتهران نوکری یك‌نفر تـاجر فرنگی را اختیار نموده و
استحقاق این مواجب را نداشت علیهذا بموجب صدور این‌رقم والا ازابتدای
هذه‌السنه ایت‌ئیل خیریت تحویل و ما بعدها مبلغ شصت‌تومان بدون رسوم
را در حق معتمدالسلطان میرزا حسنخان مرحمت و برقرار فرمودیم ومقرر
میداریم که کار گذاران‌آن ایالت این مبلغ مزبور را در هذه‌السنه ومابعدها
بصدوربرات دفترخانه درحق میرزا حسن‌خان عاید داشته وازمیرزامحمد
حسین مقطوع دانند مقرر آنکه معتمدالسلطان مستوفیان عظام و کتـاب
دفترخانه سعادت فرجام شرح رقـم مبارك را ثبت و ضبط نموده و در عهده
شناسند. تحریراً فی‌شهر ذی‌قعده‌الحرام ۱۳۱۵

هو

در حاشیه فرمان نظام‌الملك چنین رقم شده است

۱ - این رقم مطابق با ارقام احکام باآحتشام سابق فارس صحیح است البته برات از دفترخانه مبار کـه صادر شود تنکوزئیل ۱۳۱۷ ملاحظه شد (خط نظام‌الملك)

۲ - برحسب دستخط مطاع مبارك بندگان حضرت مستطاب اجل‌اکرم افخم اعظم آقاروحی فداه و تصدیق جناب جلالتمآب نصیرالملك پیشکار مملکت فارس مبلغ دویست وپنجاه تومان عوض بر گشت محل تحقیقات از محل مقررات سرکاری بصیغه مواجب در باره جناب معتمدالسلطان‌میرزا- حسن‌خان مستوفی برقرار و معمول سنواتی بوده و حسب‌الامر مبارك برواة صادر نموده وصحیح است .

-۹-

اصل‌فرمان

حکم عالی شد آنکه چون‌موافق ارقام واحکام‌حکام با احتشام‌سابق مملکت فارس مبلغ دویست وپنجاه‌تومان بدون‌رسوم بصیغه مواجب‌سرکاری در باره جناب معتمدالسلطان میرزا حسن‌خان مستوفی که مشغول‌تحریرات رسایل واحکام‌ایالتی است مستمر وبرقرار بوده و مراتب کفایت و شایستگی و لیاقت و درستکاری و امـانت وراست قلمی مشارالیه مشهودافتاد علیهذا بامضای احکام سابقه وبصدور این خطاب مستطاب امر ومقرر می‌فرمائیم که از ابتدای هذه‌السنه تنگوزئیل خیریت دلیل و مابعدها مبلغ دویست‌وپنجاه تومان را همه ساله ازقرار صدوربرات دفترخانه کمافی‌السابق اخذ ودریافت

نموده آسوده خاطر بشرایط خدمتگذاری قیام و اقدام نماید مقرر آنکه معتمدالسلطان مستوفیان عظام شرح اینحکم را ثبت وضبط نموده و در عهده شناسند. ذی‌الحجه ۱۳۱۶

محل مهر نظام‌الملک با سجع (نظام‌الملک۱۳۱۶)

-۱۰-

نامه خصوصی مربوط باوضاع جنگ ایران و روس بخط معتمدالدوله نشاط برای‌یکی ازدوستان یافامیل‌خود

در خصوص کار و بار و جنگ و صلح و اقامت و انصراف موکب همایون تازه که آگاه ساختن شما لازم باشد نداریم بهمان پایه ومایه است کارها که قبلا اعلام شده بود و الحمدالله از جانب دشمن اگرچه از تأثیر هوای نخجوان و ایروان باشد بجز ضعف وفتورتابحال چیزی ظهورنیافته موکب نایب السلطنه هم بالفعل در آنطرف ایران نهضت آراست منتظر خبر فتحی بزرگ هستیم بعضی حرفهای خنک در تبریز و آنجاها بزبانها افتاده است گفتم شاید آنجا خنکتر از آنچه هست مذکورشد میخواستم‌به - حسینعلی‌خان حقیقت‌آنرا بنویسم که مطلع باشید اگرچه مصحوب جامعی یارخانه دراین خصوص آمده پیدا کرده بودم لکن شما آنقدر مرا حیران بدخیالیهای خود در حق من ساخته‌اید اگر هزار کاغذ بنویسم هنوز باید نوشت من وبعد ازبیست سی‌سال چنان وچنین‌ها باشما تغیر سیاق واحوال‌و به‌این بی‌هنگامی وبسی مزگی سبحان‌اله نمیدانم این خیال شما از کجا برخواسته است‌از کجا این دریافت شده‌است که‌من ازسرکارشما ملالتی دارم خوب سبب ملالت را راهی جسته بودید که دیرفرستان کلیچه باشد اما ازمن چه دیده‌اید که دلالت بر ملالت من داشته باشد معلوم نشد باری علت ملول ندن کلیچه دیررسیدن یک تصدیع هم بکشید واعلام بفرمائید که از کجا

دانسته‌اید که من ملول شده‌ام ای به‌آفرین برجان ما بخدا اگر زنده بمانم وشما راانشاء اله یکبار دیگر ببینم کاری برسرتان بیاورم که بدانید بدبداست ماشاء اله اینهم حرف ماچه کاغذخوش ظاهر برحکم وحی‌است هرچه‌خواستم طویل بنویسم ممکن نشد .
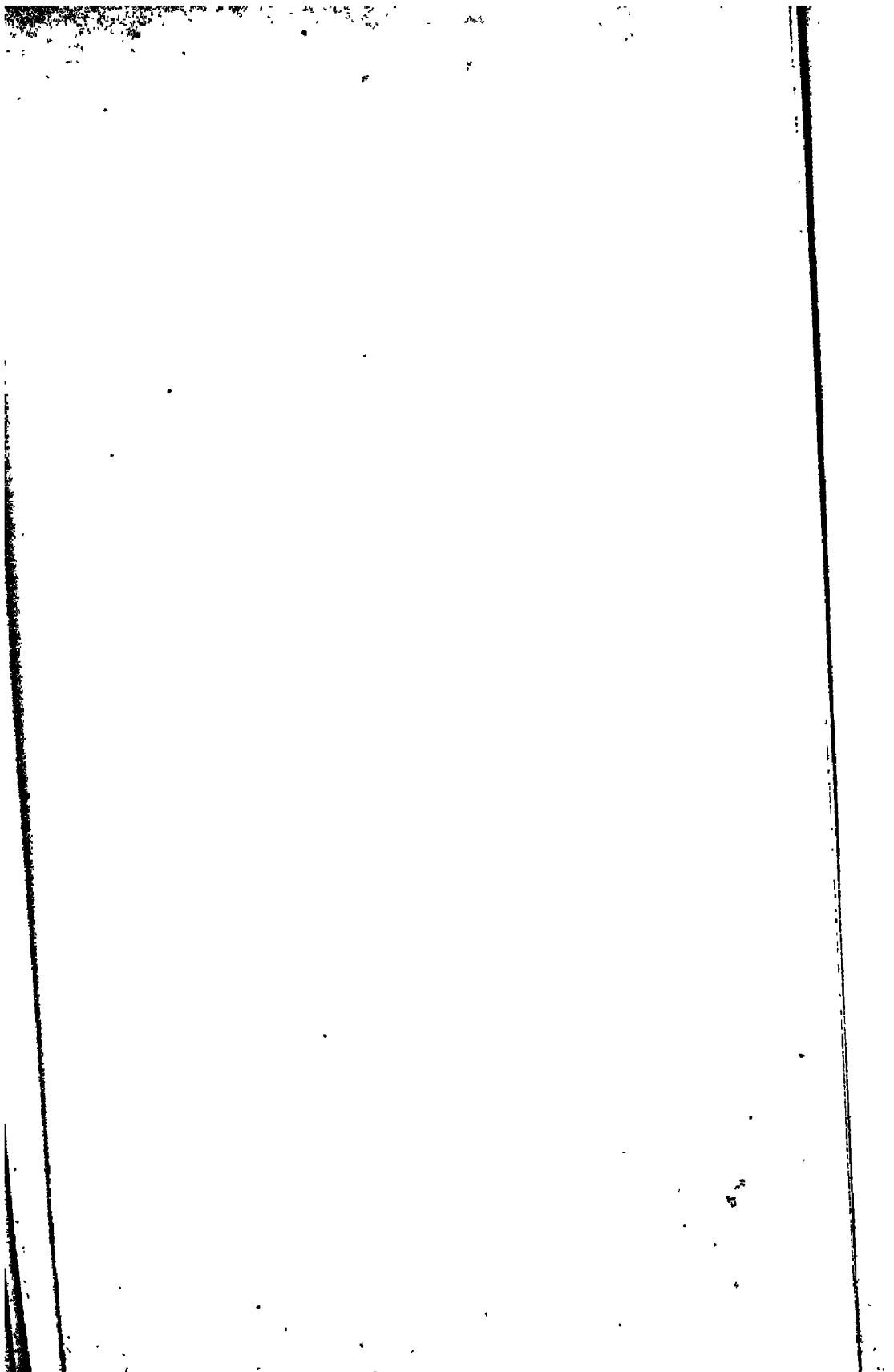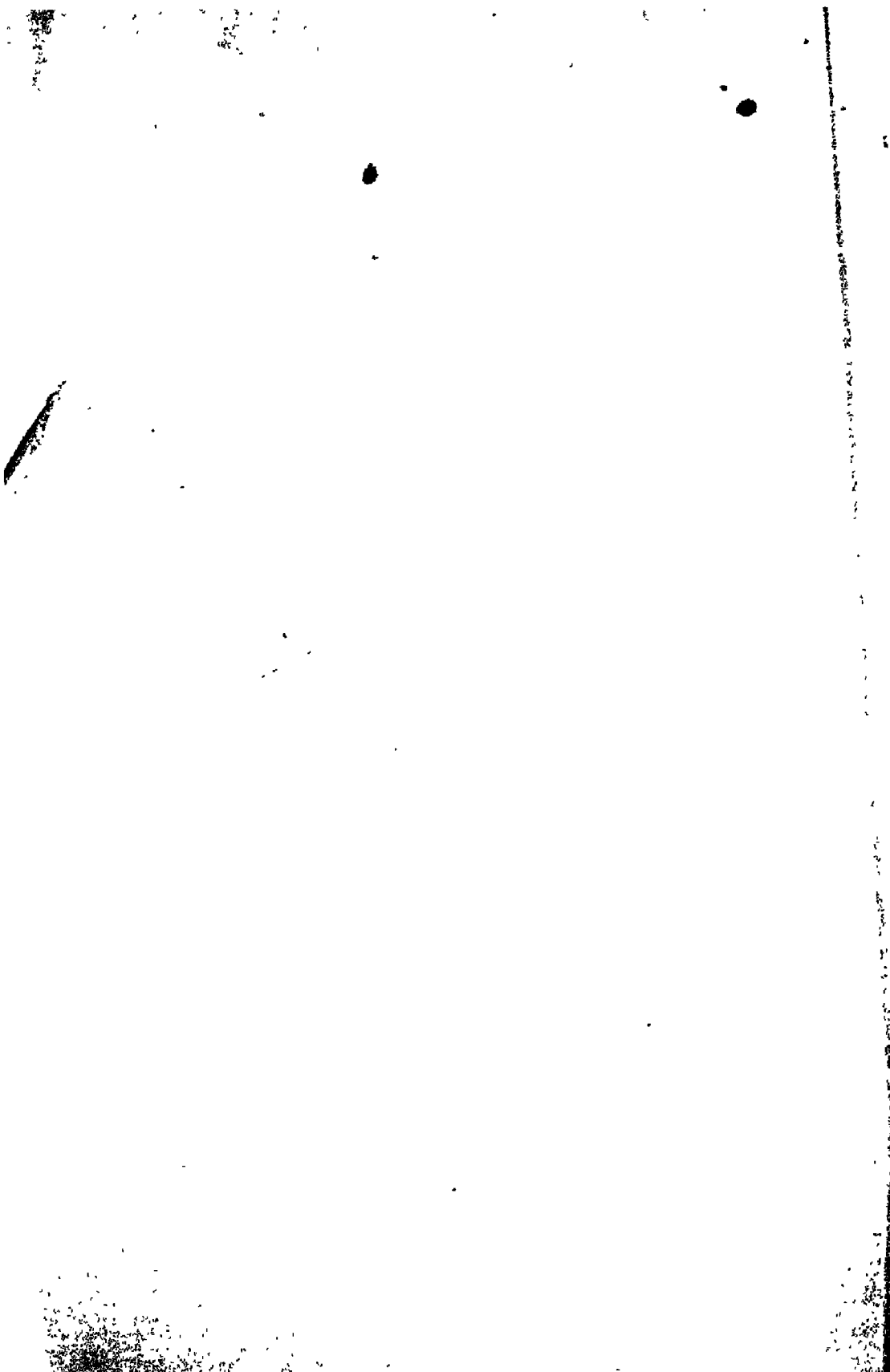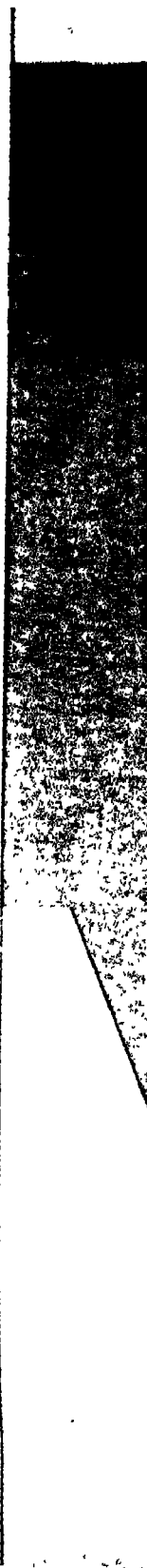
سند شمارهٔ ۳ـ فرمان مسعود میرزا ظل‌السلطان
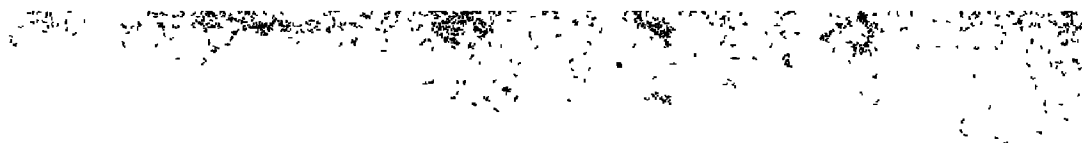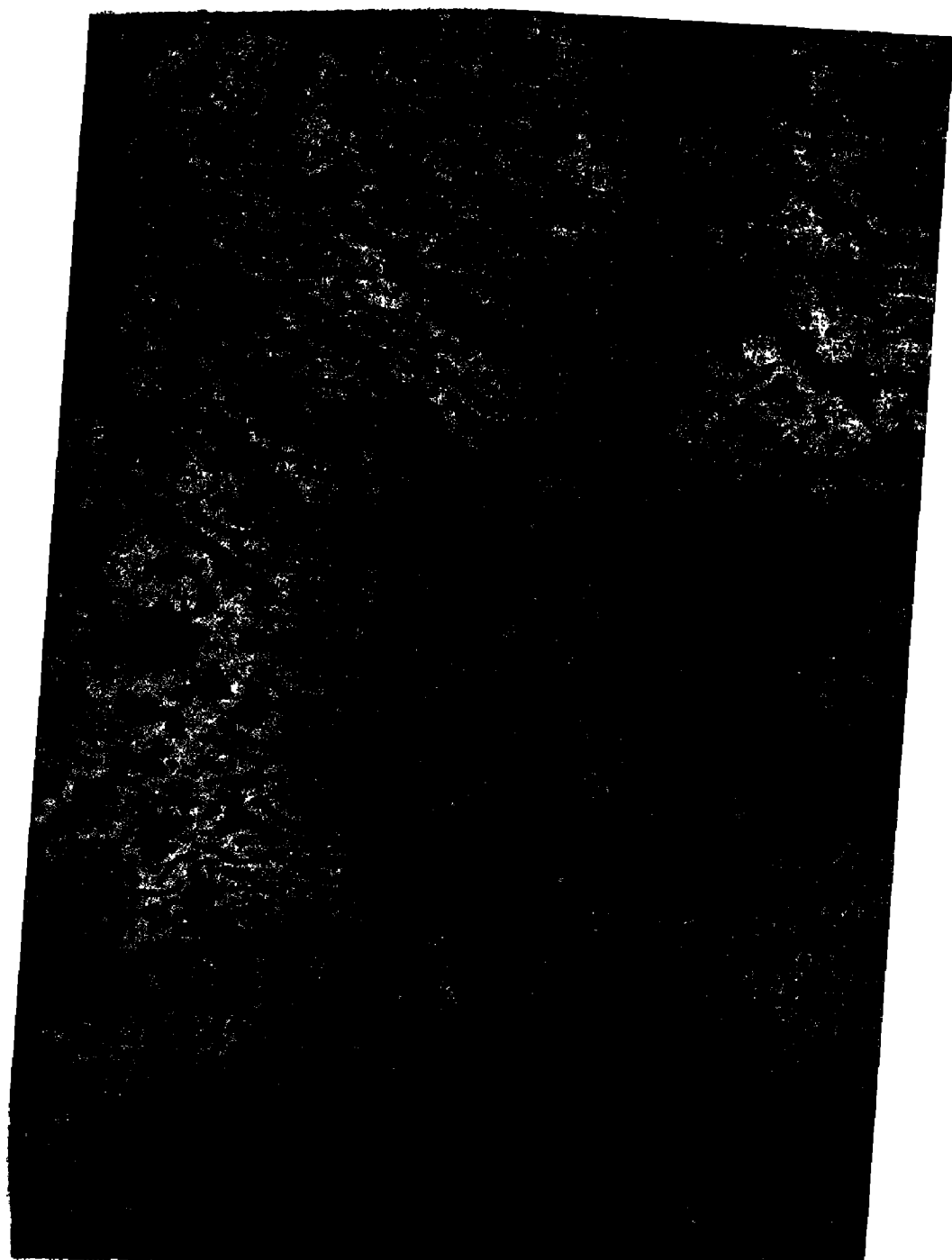
۱۰ ـ نامهٔ خصوصی بخط معتمدالدوله نشاط

بقیۂ نامۂ خصوصی بخط معتمدالدولہ نشاط

چند نامه

از سلطان احمدشاه قاجا

به

میرزا حسن خان

مشیرالدوله (پیرنیا)

بقلم

محمد گلبن

کشور مادچار کشمکشهای چند جانبه بود . احمدشاه خود درسنی‌نبود که بتواند مشکلات دامنه دار کشور رابرطرف سازد . هرروز دولتی می‌آمد و دولتی‌میرفت . بناچار هرروز دربرابریك‌سیاست‌ویك نظر تازه‌قرارمیگرفت.

ازوزرائیکه دردوران سلطنت اوبرسرکارآمدند بعضی‌برای‌خودبدنامی وبعضی نیکنامی بجای گذاردند . یکی از نیکنامانیکه در دوران حساس سلطنت احمد شاه بوزارت رسیدوهمواره ازاو درتاریخ کشورما به‌نیکی‌یاد میشود (مرحوم) میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا[1] (مؤلف تاریخ ایران باستان) است . این مرد شریف ووطن‌پرست در چند دورهٔ حساس عهده دار ریاست‌وزراء شدوامور کشور رابخوبی اداره کرد. مشیرالدوله نه تنها مورد اعتماد واحترام احمد شاه بود بلکه مردم ایران و نیز آنان که با سیاست کشورماآشنائی داشتند بااحترامی خاص دراو نگاه میکردند .

مشیرالدوله برای نخستین بار در ربیع الثانی ۱۳۳۳ هجری بریاست وزراء بر گزیده‌شد وپس ازدوماه استعفاء کرد. پس‌ازاوقرار بودمیرزاجواد-خان‌سعدالدوله تشکیل کابینه‌بدهد که‌بامخالفت‌مجلس روبروشدوعین‌الدوله (عبدالمجیدمیرزا) عهده‌دارریاست وزراء گردید .

عین‌الدوله پس‌از چندی‌بعلت استیضاحی[2] که از فرمانفرما وزیر داخله کابینهٔاو شد ، از ریاست وزراء استعفاء کرد ومجلس باردیگر بمشیرالدوله رأی‌داد که مشیرالدوله‌به علتی که خواهیم گفت ریاست وزرائی‌رانپذیرفت.

از سلطان احمد شاه، نسبت بدیگر پادشاهان قاجاریه دستخط ونوشته کم در دست است و اگر هم باشد کمتر به نشر آن اقدام کرده‌اند .

۱ــ میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا نائینی (متولد ۱۲۵۲ شمسی و متوفی ۱۳۲٤ شمسی) فرزند میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی صدراعظم مظفرالدین شاه ، برای اطلاع از شرح‌زندگی خانوادهٔ مشیرالدوله مراجعه کنید به کتاب تلاش‌آزادی تألیف دکتر باستانی پاریزی.

۲ــ برای اطلاع از شرح وچگونگی استیضاح ازفرمانفرمامراجوع شودبه‌روزنامه نوبهار سال چهارم شماره ۱۹،٥٤ شعبان ۱۳۳۳ هـ . ق .

سه نامهٔ چاپ نشده که به خط دست سلطان احمد شاه میباشد و به مشیرالدوله پیرنیا در فاصله ٥روز، درروزهای :

۹ ـ رمضان ۱۳۳۳ مطابق ۳۰ سرطان(تیرماه) ۱۲۹٤ شمسی ،

۱۲ ـ رمضان ۱۳۳۳ ،

۱۳ ـ رمضان ۱۳۳۳ هجری نوشته شده است ، مربوط به آن روزهائی است که عین‌الدوله از ریاست وزراء استعفاء کرده و سلطان احمد شاه در نظر دارد که مشیرالدوله را مأمور تشکیل کابینه نماید. برای اینکه علت‌نگارش سه نامهٔ مذکور روشن گرددر زیر به نگارش شرح‌چگونگی آن‌می‌پردازیم :

دربالاتذکرشدیم که پس ازاستعفای عین‌الدوله مجلس‌بریاست‌وزرائی مشیرالدوله رأی داد، آقای‌مورخ‌الدوله سپهر در این‌باره مینویسد:

«چهار شنبه ۲۱ ژوئیه ۱۹۱٥ (مطابق ۸ رمضان ۱۳۳۳ هجری) بعد از افطار جلسهٔ خصوصی در بهارستان منعقد بود ، تلفنی ، از طرف شاه به مؤتمن‌الملك رئیس مجلس رسید مبنی بر اینکه استعفای عین‌الدوله‌پذیرفته شده ودیگر عودت نخواهد کرد. باید هرچه زودتر تمایلات و کلا نسبت به رئیس‌الوزراء جدید معلوم شود. بلافاصله‌فراکسیونهای مجتمع وپس‌ازتبادل افکار به اتفاق تام به رئیس‌الوزرائی مشیرالدوله رأی دادند و قرار شد عده‌ای از نمایندگان اورا ملاقات وتقاضا کنند بفوریت اقدام بتشکیل‌کابینه نماید .» [۳]

درروز ٥ شنبه ۹ رمضان ۱۳۳۳ هجری مطابق ۲۲ ژوئیه ۱۹۱٥ سلطان احمد شاه نامهٔ زیررا به مشیرالدوله می‌نویسد :

«سلطان احمدشاه قاجار۱۳۳۳» (هجری)

قصر صاحبقرانیه ۹ ـ رمضان

جناب مشیرالدوله انشاءالله احوال شما خوب است. چندی است که‌هیچ

۳ ـ ایران در جنگ بزرگ تالیف‌مورخ‌الدولهٔ‌سپهر(چاپ ۱۳۳٦) ص۱۷۷ـ ۱۷۸

اولین نامهٔ سلطان احمد شاه قاجار به میرزاحسن‌خان مشیرالدوله پیرنیا
(٤)

بحضور ما شرفیاب نشده‌اید . امروز شش و نیم بعد از ظهر بیائید اینجا .
«امضاء»

آقای مورخ‌الدوله سپهر مینویسد : «غروب پنجشنبه ۲۲ ژوئیه (مطابق ۹ ـ رمضان ۱۳۳۳) میرزا محمد صادق طباطبائی و شاهزاده سلیمان میرزا بملاقات‌مشیرالدوله دررستم‌آبادشمیران رفتند واظهار داشتند که‌اتفاق‌آراء مجلس بـا ریاست وزرائی شما موافقت کرده است . مشیرالدوله در جواب گفت: بهتر است مجلس‌سیاست خارجی خود را معین کند تامن ازروی‌همان سیاست اعضاء کابینه را تعیین نمایم آیا مقصود تعقیب ، بیطرفی حقیقی است مثل کابینه سابق من و کابینه مستوفی‌الممالك یا بیطرفی تمایل به روس و انگلیس مثل‌کابینه عین‌الدوله ...بعداز افطاراعلیحضرت مشیرالدوله رابقصر صاحبقرانیه احضار کردوریاست وزراء را به او تکلیف نمود . مشیرالدوله برای جواب قطعی دوروزمهلت خواست.»[٤]

از متن دومین نـامه احمدشاه به مشیرالدوله چنین پیداست که در ملاقات قبلی که‌میان سلطان‌احمدشاه ومشیرالدوله روی داده‌است احمدشاه باو دستور داده که بمجلس برود وراجع به‌تشکیل کابینه با وکلا مذاکره نماید که متن نامه چنین است:

«سلطان احمدشاه قاجار ۱۳۳۳»

قصر صاحبقرانیه ۱۲ ـ رمضان

جناب مشیرالدوله نمیدانم دیشب‌رفتید مجلس یانه واگر رفتید نتیجه چه شد با شما چه گفتگو کردند . مختصر حرفهای خودتـان را برای من بنویسیدوبفرستید ـ امشب‌هم بعداز افطار خودتان بیائیداینجا. «امضاء»

ازمتن سومین نامهٔ سلطان احمد شاه که به مشیرالدوله نوشته و درزیر می‌آید ، چنین پیداست که مشیرالدوله در قبول ریاست وزراء نامه‌ای بـه احمدشاه نوشته‌مبنی براینکه‌اگرمستوفی‌الممالك وعین‌الدوله عضویت‌کابینه

٤ـ ایران درجنگ‌بزرگ، تالیف مورخ‌الدولهٔ سپهر (چاپ سال ۱۳۳٦)ص۱۸۸

دومین: نامهٔ سلطان احمد شاه قاجار به مشیر الدوله

او را به‌پذیرند او ریاست وزراء راخواهد پذیرفت. مورخ‌الدوله سپهر نیز دراین‌باره می‌نویسد :

«شنبه ۲٤ ژوئیه ۱۹۱۵(۱۱ - رمضان ۱۳۳۳) ساعت ٥ بعداز ظهر پرنس‌روپس [٥] بدیدن مشیرالدوله در رستم‌آباد رفت . مشیرالدوله گفت خیال دارد یك‌کابینهٔ‌مختلطی تشکیل دهد ، که درآن مستوفی‌الممالك وعین‌الدوله ومستشارالدوله عضویت داشته باشند . » [٦]

سومین‌نامه‌ای که سلطان احمد شاه دراین‌باره به مشیرالدوله نوشته که نقل قول مورخ الدوله را تأیید می کند چنین است :

« سلطان احمد شاه قاجار ۱۳۳۳ »

«قصرصاحبقرانیه ــ ۱۳ ــ رمضان »

«جناب مشیرالدوله : عریضه شما رسید ، همانطور که نوشته بودید که هردوآنهارا پیش‌خودم احضار کنم‌به نظر من هم بهتر است ولی درهرصورت همینقدرهرطوری هست بمن اطلاع بدهید به بینم مذاکرات با و کلاباالاخره به کجا منتهی شد . آنوقت فوراً من هردوی آنها را یعنی مستوفی‌الممالك و عین‌الدوله را می‌خواهم ومذاکره می کنم.» «امضاء»

ازمتن سومین‌نامهٔ احمدشاه ونقل قول‌مورخ‌الدوله سپهر ازپرنس‌روپس معلوم میشود که مشیرالدوله قبول ریاست وزراء را مبنی براین دانسته که مستوفی وعین‌الدوله عضویت‌کابینهٔ او را بپذیرند .

ظاهراً مستوفی‌الممالك درآغاز ، عضویت کابینه را نپذیرفته بوده و مورخ‌الدوله سپهر راجع به نپذیرفتن مستوفی عضویت‌کابینهٔ مشیرالدوله را می‌نویسد :

٥ــ وزیر مختار دولت آلمان

٦ــ ایران درجنگ بزرگ تالیف مورخ‌الدولهٔ سپهرچاپ ۱۳۳٦ص۱۸۸

سومین نامهٔ احمد شاه قاجار به مشیرالدوله

در «۲٤ ژوئیه ۱۹۱۵ (۱۱- رمضان ۱۳۳۳) . . . بعداز غروب عده‌ای از وزرای سابق ونمایندگان‌مجلس وآزادی خواهان درمنزل مشارالسلطنه در «دزاشوب» جمع بودند حاجی محتشم‌السلطنه ازمن پرسید آیا اطلاع دارید که مشیرالدولـه ریاست وزرارا قبول‌خواهد کردیا خیر ؛ جواب دادم‌قبول مینماید بشرط اینکه مستوفی‌الممالك يك پرتفوی وزارت را اختیار کند . گفت به نظرمن این شرط تعلیق برمحال است . زیرا مستوفی‌الممالك که از هرحیث مقامش بالاتـر است چگونـه عضویت کابینهٔ مشیرالدوله را خواهد پذیرفت . . . [7] بعد از افطار جلسهٔغیررسمی‌درپارلمان‌منعقد شد وچهارده نفرازفراکسیونها انتخاب شدند که بروند وازمشیرالدوله خواهش کنند که درتشکیل‌کابینه تسریع نماید .[8]

بهرحال مشیرالدوله درپذیرفتن ریاست وزراء امروز و فردا کرد، تـا اینکه «روز شنبه ۲۷ ژوئیه ۱۹۱۵ (١٤-رمضان ۱۳۳۳) هیأتی از وکلا نزد مستوفی‌الممالك به ونك رفته‌وهیئت دیگری در مجیدیه شاهزاده عین‌الدوله را ملاقات واصرارنمودندهردو داخل‌کابینهٔ مشیرالدوله‌شوند وقرارشدهرسه نفریعنی مشیرالدوله ومستوفی‌الممالك وعین‌الدوله درصاحبقرانیه حضورشاه شرفیاب شده درآنجا تکلیف‌کابینه را معین کنند . در مراجعت مشیرالدوله مراسله‌ای به مؤتمن‌الملك رئیس مجلس نوشت که درجلسهٔ خصوصی‌قرائت شد مبنی براینکه ازریاست وزراء استعفاء دارم ولـی حاضرم درکابینه‌ایکه مستوفی‌الممالك تشکیل دهد عضویت اختیار نمایم .» [9] بالاخره مشیرالدوله ریاست وزراء را نپذیرفت و در روز «چهارشنبه چهارم اوت ۱۹۱۵ مستوفی-الممالك در مجلس ، علنی اظهار داشت که ازطرف اعلیحضرت ریاست وزراء

۷- ایران درجنگ بزرگ تألیف مورخ‌الدولهٔ سپهر ص۱۸۸-۱۸۹

۸- همان کتاب ص۱۸۹

۹- همان کتاب ص۱۹۰

به من محول شده و در سه چهار روز آینده کابینهٔ خود را معرفی مینمایم .»[۱۰]

این بود شرح چگونگی سه نامه سلطان احمد شاه قاجار به مشیر الدوله که با همه کوشش احمد شاه و تلاش و کلا ، مشیر الدوله ریاست وزراء را نپذیرفت . و مستوفی الممالك عهده دار ریاست وزراء گردید .

۱۰ــ همان کتاب ص ۱۹۳

کتابخانه در ایران قدیم

از

ابراهیم دهگان

ایران باستان دارای کتابخانه های متعددی بوده که تا بعصر ما جز کم وبیشی درحواشی کتب اثردیگری از آن بدست نیامده ولی کندوکاوهای اخیر ریخته پاشیده‌هائی از کتابخانه‌های سابق بدست آورده و آنرا جزئی از کل و مشتی از خروارمیدانند.

ابن ندیم- درجز هفتم از کتاب خود **الفهرست** مینویسد وقتی که اسکندر بر فارس مسلط گردید و کوکبه دارا را ازپایتخت کهن تخت جمشید بیرون راند، آثارعلمی آنجارا، حتی منقوشات برصفحه صخره ها وقطعات چوبین سقفها و در و دیوارها رامیسوزانید سپس کتابخانه استخر راگشودوآنچه توانست ازنسخ نفیس آن استنساخ نمود وبزبان رومی غبطی بر گرداند و از آثارهنری موجود مورد حاجت خود رابر گزید و بقیه را به آتش ریخت و با لهبات تندآن، ازمیان برداشت بخصوص درعبارت ابن ندیم چنین ذکر شده

است « مساکان مکتوبا بالفارسیه . . . » در آتش ریخت و سوزاند . آری کتابخانه بزرگ ایران درآتش جهل و شعله‌های نادانی یا تعصب سوخته شد وتأسف در اینجاست که آن کتابخانه بدست دست پرورده ارسطو دانشمند بزرگ زمان برداشته شد.

دراین اواخر درجلوی آپادانه بحفره‌ای دست یافتند که بعداً معلوم‌شد اطاقی بوده‌است ومحل تردد عامه، درمنتهی‌الیه‌آن الواح زیاد ازچند هزار مکتوب‌یافتند که منتقل‌پاریس گردیدواکنون قسمتی‌از آن‌استکتاب‌ومطالب شده‌است‌یابندگان این اثربزرگ‌تصدیق کردند که آثارخاکسترین دراین بنای‌مقدس‌یافتندباورکردنی‌است که‌اینجا کتابخانه‌ای‌بوده است مشتمل بر هزارهااز اوراق نفیس که همه سوخته‌شده است وآثارنفیسی ملیت‌ما ازمیان رفته‌است .

کتابخانه‌های عصرساسانی کما و کیفاً چقدر بوده و وضعیت و نحوه استفاده ازآن تا چه اندازه ، ما اطلاع تفصیلی ازآن نداریم جز آنکه در متون و حواشی کتب بسیار به نکاتی بر خورد نموده که حکایت ازعنایت ایرانیان کهن‌بجمع کتب و انباشتن‌آن بروی‌هم واستخراج مطالب وترجمه مطاوی‌آن مینماید.

در زمان انوشیروان‌بعرض رسانیدند که درهندوستان کتابیست‌مشتمل برنکات‌ادبی وحاوی‌حکمت وفلسفه علمی ، **برزویه** طبیب را فرستادو کتاب را ازآنجا گرفته واستخراج واستکتاب‌وترجمه بفارسی نمود ورنگ‌تازه‌ای به مطاوی‌آن‌داد نقایص‌آنرا برطرف وموارد دقت را روشنتر گردانید بنام کالیلک‌نامه (کلیله‌دمنه) اکنون دراختیارماست .

این کتاب ومحتویات‌آن بعد ازهزاروپانصد سال هنوزپیرنشده‌وتلالوی جوانی‌خود را ازدست نداده‌است تازه بود وتازه زندگانی‌کرد درعصر ما هم پیشروقافله کتب ادبی‌است.

باز درباره کتاب هزار افسانه یا الف لیله همین حکایت بما رسیده که خمیرمایه آن‌را ازخارج آورده وبافاسفه پهلوی آرایش پارسی‌بدان‌داده‌اند. نیزدرتاریخ‌شطرنگ‌وکتاب‌شطرنگ‌نامك‌همین‌نقل‌وآورده‌شده که‌همه حکایت‌ازعنایت وتوجه ایرانیان بضبط کتب‌واشاعه علم‌ودانش‌مینموده‌اند.

درزمان انوشیروان عده‌ای ازفلاسفه یونان‌ازجور سلطان وقت متواری شدند . انوشیروان پادشاه ایران‌آنانرا به‌آغوش بازپذیرفت وهمه گان‌رادر دانشگاه جندی شاهپور بکارتدریس وادار کرد .

مورخین اسلامی در باره مآل غم انگیز کتابخانه عمومی شهز مداین مینویسند سردار فاتح جنگ سعد وقاص بمولای خود خلیفه دوم نوشت که باکتابخانه پارسیان چه کنم ؛ اوبزرگان صحابه رادعوت کرد و موضوع را باآنان درمیان نهاد بالاخره رأی همگان برآن قرار گرفت که‌این کتابخانه ومحتویات‌آن اگرباکتاب خدا موافقت دارد که کتاب آسمانی مارابس‌است واگرراه مخالفت میپوید ابصطلاح عرب‌فاضربوعلی‌الجداربس جواب‌نوشت که آنرا بسوزانید این حکایت چقدر باحقیقت وفق‌داشته باشد نمیدانم‌جز آنکه کتابخانه جندی شاهپور باآن عظمت ، کتابخانه مداین و تیسفون باآن کیفیت ، باآن عنایتی که شاهان‌ساسانی در جمع کتب‌داشته‌اند ودیگر کتابخانه ایران چه شد که امروزاثری ازآنهاباقی نیست وحتی‌آنقدری که بزرگان دوقرن بعدازآن‌از کتب مسموعه نام‌برده‌اند نیزآثاری برجانمانده است .

درستش همان است که درزیر پای جهل اعراب بدوی پابرهنه لگدمال شد ویك جمله‌ای خیلی مضحك برزبان میراندند (کفانا کتاب الله) جانم ندای‌آن‌امام بحق‌صادقی که درمیان‌همان‌جامعه بدویان بصدای‌رسافرمودند **لله ان ابوحنیفه واصحابه لایعلم من‌القرآن حرفا .**

حکایت دیگری ازتوجه ایرانیان قدیم بکتاب ونگهداری آن منقول‌از ن ندیم صاحب‌الفهرست برای اثبات مدعی خود بشرح زیرآورده میشود .

ابو معشر[1] در کتاب اختلاف زیجات خود مینویسد : « پادشاهان پارسی‌نژادایرانیان ، توجه خاصی بحفظ کتب ونگهداری آن وعنایت‌بیشتری باکتساب علوم متنوع داشتند آنان کتابخانه های زیادی احداث کرده و نوشتجات علمی خود رادرآن‌ها نگهداری میکردند کوشش مینمودند که مکتوبات آنان براوراقی ثبت گردد که براثر گذشت زمان دچارفرسودگی وعفونت نگردد ، ازاین‌رو پوست درخت خدنگ را که بنام توز خوانده میشد فراهم کرده و مکتوبات خود را بر آن مینوشتند مردم هند و چین و دیگر ممالك مجاور ایران تقلید نموده لحاء خدنگ رابرای اینکارانتخاب کرده بودند ونیز در انتخاب محل کتابخانه دقت مینمودند جائی باشد که ازدستبرد رطوبت مصون و همه خشك باشد .

بعد از انتخاب محل کتابخانه واوراق‌مدونه بهترین مسائل علمی خود رااستخراج وازعلوم‌متداوله جهان‌استمداد کرده‌و کتابخانه‌نفیسی رااحداث‌و انباشته‌بکتب‌علمی‌مینمودندتابرای‌زمان‌متمادی‌باقی‌بماند،درزیر آسمان کبود اصفهان وازآن بلد ناحیت جی ودرمحلت جی کهن دژمرکزی‌آنرا متناسب برای اینکار دیدند ، چطور پیش‌بینی شده بود که بلای عالمگیر آتش سوزنده از نواحی غرب کشور ایران را تهدید میکند درمحل کهن دژجائی را بنام ـ سارویه انتخاب کردند و کتب مضبوطه را درآن کتابخانه مضبوط نمودند ابومعشر میگوید دربین آن کتابها کتابی بنام ادوار الهزارات بوده است که‌پادشاهان‌سابق وقدمای کلدانی‌وسران‌بابل‌اوساط کواکب‌را استخراج ودرآن مدون نموده بودند.

۱ـابومعشر. جعفربن محمد بن‌عمر، ازدانشمندان‌خراسان ومنجمین عالیقدر نیمه اول قرن سوم هجری است وفات استاد در بیست ودوم رمضان ۲۷۲ اتفاق افتاد استاد عالیقدر نجوم درفن هیات وریاضی استادی‌بی‌بدیل بوده است دردربار خلافت بغداد بزمان‌المعتمد وموفق سمت ندامت داشته تألیفات زیادی از وی منقول است که شمارش آنها نزدیك بچهل جلد میرسد همه درفنون طبیعی وریاضی از جمله طبایع البلدان ،کتاب موالید ، تعدیل کواکب تاریخ ایرانیان ازجمله تألیفات مهم بوده است .

این بود تا بسال ۲۵۰ که آن مکان خراب وآن کتب بزیر دست وپای جهل ونادانی‌ازمیان‌رفت. دراینجا ابومعشر مینویسد کتابخانهٔ کهن‌دژ اصفهان جایی بسیار محکم و همسر اهرام مصر درمغرب بوده است.

این حکایت را ابن ندیم مفصل در ذیل جزء هفتم کتاب خود نقل کرده است که مأمور استشهاد خود را استخراج نموده و برای روشن شدن مطلب در اینجا منتقل نمودیم از حکایت فوق عنسایت ایرانیان بکتاب و کتابخانه بخوبی ظاهر میگردد .

پدران ما بخوبی میدانستند که بلای آسمانی واهبات‌آتش جهل چیزی از خشك و تر باقی نخواهد گذاشت جوانهای‌پرورش یافته را بخاك و خون خواهد کشید ولی‌جبران دارد، بچه‌های دوسه‌ساله‌روزی جای برادران خود را خواهند گرفت، باغات ومزارع‌ویران میشود ولی‌نیروی انسانی‌باغ‌احداث میکند درخت غرس مینماید ..... اما اگر کتابی ازمیان رفت دانش سابقین و تجربه آنان از میان خواهد رفت اینست که هرگز جبران پذیر نخواهد بود... در پایان این بحث خوبست نام عده‌ای از مترجمین کتب پارسی قدیم را بعربی زینت فصل قرارداده و توجه ایرانیان‌را بعلوم‌متنوع ازمسیر تمدن اسلامی یادآور گردیم .

ابن‌مقفع ، مترجمین عالیقدرایرانی‌است که کتب بسیاری را ازنامه‌های پارسی بزبان عربی بر گردانده است .

کتابهای ادب الکبیر، ادب الصغیر، کیلك‌نامه ازآنجمله است.

خـانواده نوبخت خود سرسلسله وپسر او فضل‌بن نوبخت مترجم کتب ریاضی و هیأت ونجوم‌میباشند .

ازجمله مترجمین‌عالیقدر موسی‌ویوسف پسران‌خالد درخدمت داودبن‌عبدالله‌بن حمیدبن قحطبه صدها کتاب ازپارسی بعربی بر گرداندند.

علی‌بن تمیمی مکنی به‌ابی‌الحسن کتاب زیج شهریار را ازپارسی پهلوی بعربی درآورده است.

حسن‌بن سهل ازمنجمین عالیقدر پارسی است، جبله‌بن سالم‌کاتب هشام واسحاق‌بن یزیدناقل کتاب معروف اختیارنامه است هشام‌بن قاسم وموسی‌بن عیسی کردی و عمربن فرخان از نقله کتب پارسی بعربی میباشند، در همان صدر اول اسلام حدود بیست کتاب درزمینه تاریخ ، ادب، هیأت و ریاضیات او متون پارسی وبیش ازسی کتاب درزمینه ریاضیات وطب و نجوم از متون سانسکریت‌ازطریق علمای پارسی‌نژاد بزبان عربی بر گشته است .

اسناد و نامه‌های تاریخی

اسنادی از مجموعهٔ

میرزا ملکم خان (ناظم‌الدوله)

« دونامه از سید نصرالله تقوی و اسنادی دربارهٔ مرز های ایران و عثمانی »

بکوشش

سرهنگ جهانگیر قائم مقامی

« دکتر در تاریخ »

- ۱ -

نامهٔ حاجی سید نصرالله تقوی به میرزا ملکم خان[1]

بعرض محضر افاضت اثر میرساند

چندی قبل عریضه[یی] بحضورمبارك ایصال داشته‌بارسال‌جواب مفتخر نشدم درصورتیکه از توجیه جواب مضایقت فرمایند پیداست که از اجابت مسئلت بطریق اولی مسامحت خواهند فرمود بهرحال ازمکارم اخلاق سامی مترقب بود به‌ترقیم‌چند کلمه جواب سرافرازم فرمائید. عجالة وضع‌مملکت خیلی غریب‌است پادشاه ازمشاهده اوضاع واستماع‌اخبار گوناگون مسلوب‌الرأی وحیران‌وزرا همه‌ازنادانی وبی‌همتی متکاره وسر گردان. علما دراین تغییر وضع بین مسلم ومکفر و کلاً بین قاصر و مقصر او جاهل و مسامح. قلیلی‌از آنها هم که مردکارند بعلت بی‌اسبابی‌وتنهائی زیرثقل باردرمانده‌اند.

۱ — برگهای ۸٦ و ۸۷ مجموعهٔ Suppl . Persan 1991

پول‌درمملکت کیمیاست، گذران یومیه به‌نسیه کفش و کلاه. عنقریب که‌شغل ومنصب‌دیوانی‌محل‌رغبت روستائی هم‌واقع‌نشود. خداآسان کند دشوارمارا. فقط‌چیزیکه خیلی مایه‌امیدواری‌است همان هیجان‌عامه‌وجنبش کور کورانه است که بااین‌احساس اوضاع ناگواروووقوع‌هرج‌ومرج فتنه وفساد روزبروز گرمترمیشوند و روبمقصد پیشترمیروند لکن ازطرف دیگرچیزی که‌باعث نومیدی‌ویأس‌است‌مقالات‌روزنامه‌نویسان‌است که‌غالباً مبعدازمقصدو‌منفرطباع است لازال نوك قلم را بروهن مذهب و رؤسای دولت وملت‌تیز کرده وسیله دست مستبدین ومخالفین‌میدهند. چند روزاست که حاجی شیخ‌فضل‌اله‌نوری وحاجی‌میرزاحسن‌تبریزی وجماعتی دیگربتحریك و امداد مخفی دیوانیان مندرجات جرائد را دست‌آویزنموده با ناله وادنیاواسلاماواشریعتا بناحیه حضرت عبدالعظیم هجرت و بمخابرات فتنه‌انگیزقلوب علمای داخله را عامة و خاطرحجج اسلام عراق را خاصة ازاین معنی متزلزل و مضطرب کرده‌اند. برهمه کس روشن است که ما این مجلس را بنام شرع وشریعت وداعی‌ترویج آئین ومذهب گرفتیم‌زیاده‌ازپنجاه سال است که شما زحمت کشیده مساعدت اصول اسلام را باسیاست امروزی دنیا در خاطرها جا دادید تاعموم خلایق برغبت صادق خواستگار شاهدمقصود شدند ولی دریغ ازجهل حماة مجلس که بی‌داعی موجه وبدون مراعات مقتضای‌وقت ومقام وملاحظه پیشرفت‌حال وصلاح، ستونهای جرائدرا از زیاده‌روی وزشت گوئی پرمیکنند یعنی‌حربه وسلاح‌دست‌دشمن میدهند ورشته رابدرازا میکشند.خوف است قبل‌ازآنکه این کوکب‌اقبال‌کاملاطلوع کندروبافول وزوال نهد وتمام زحمتها هدر رود. تازود است‌فکری کنیدوبیك‌تحریك‌نیش‌قلم جلواین‌سیل‌بنیان کن‌رابه‌بندید. هزارمرتبه فریاد کرده‌ام که رب‌النوع اهل‌قلم حضرت‌اشرف‌پرنس ملکم‌است تمام نویسندگان عصرعیال ویند هریك هرچه دارند بقدرظرفیت و استعداد خوداز‌بحربیکران اوبهره برده‌اندآن‌عاقل‌یگانه ودانشمندفرزانه همه‌مطالب ودقایق رانوشت‌و گفت وهیچ‌نکته را فرو گذار نکرد وننهفت معهذاهیچکس

از طغیان قلم او شکایت نکرد و چیزیکه منافی اساس اسلامیت باشد از او حکایت ننمود. اینها در روش چیز نویسی از شما تقلید میکنند ولی سوراخ دعا گم کرده‌اند. هزار نکته در مرقومات شریفه شما ملحوظ و منظور است که بیکدقیقه از آنها برنخورده و برقیقه سرش پی نبرده‌اند اکنون شما همه طور حق تربیت و تعلیم نسبت باین مردم دارید لازم است از باب نصح و اشفاق بیك لائحه مفصلی همه را نصیحت بلکه ملامت و شماتت فرمائید خواص و مزایا و لطایف اسلام را با آن بیانات دلپذیر و عبارات معجز تأثیر شرح دهید شاید قلوب مردم از نو بنشاط آید و هم بادره روزنامه نویسان فی الجمله تدارك شود. هیچ نمیدانم از تلویح بجواز تعاطی خمر و کشف حجاب و رمی مذهب بکهنگی و قصور و تصریح به شناعت اعمال علما و نسبت اخذ رشوه و استماع قول زور، چه فائده تحصیل میشود که این اندازه دنباله گیری لازم باشد حاصل بدون مبالغه و اغراق، همان اندازه از بیانات سامی فائده برده‌ایم از مقالات ناهنجار این مردم سبك مغز زیان میبریم بر خاطر مبارك مثل آفتاب روشن است که امروز حال این مجلس مثل طفل تازه مولودی است که موت و حیوتش بسته بیك نسیم اقبال و اعراض اهل اغراض است باهمه این هیاهو باز که ملاحظه میکنم می بینم هنوز مردم از حقیقت او راجنبی و بیگانه دولت مترصد دست آویز و بهانه همسایها در اثاره فتنه وطلب بازار آشفته. بااین حال چه لازم است در امور نامعقول غیر لازمیکه تذکارش موجب تزلزل قلوب ولااقل باعث تاخیر اصلاحات است اصرار شود. بلی مجلس پار[ه‌یی] لوازم مهمه غیر منفکه دارد که ناگزیر از قبول او هستیم و در موقعش جریان طبیعی امر آنها را خود بخود باذهان میقبولاند و بدون محذورات مذهبی خواهی نخواهی واقع میشود لکن همان امور حتمی الوقوع را نیز مقدماتی چند است که یکی از آنها مرور مقداری زمان است چنانچه بیش از وجود اسباب و مرزمان مقدر ، تقاضای آن لوازم شود نقض غرض و همچون اقتطاف ثمرهٔ قبل۔ الابتیاع خلاف حکمت است. شهداله امروز اهم امور تعدیل بودجه و تأسیس بانك ملی و ترتیب وزارتخانها و تصحیح حکومتها است اگر در مقام قول یاعمل

بهرچه‌جزاینها اقدام‌شودتضییع عمروتقویت مقصود است. تابحال ذکرمعایب وشرح مفاسد بقدر کفایت شده است بعدازاین باید راه‌کار وطریق اصلاح‌را بیان کرد و نشان‌داد. برعکس به‌بینید ازبیمحل گوئی وبیموقع نویسی‌عامیان وطن وفدائیان‌یاوه‌سخن‌دچارچه‌مشکلات گشته‌ایم. شب‌وروزمشغول‌مدافعه‌از مجلس، رؤساهم درسر کفرواسلام مجلسیان‌بجان‌یکدیگرافتاده‌اندعجب‌است دروجودمجلس پار[ه‌یی]محذورات‌شرعی ذکرمیکنند ولی‌ازمحذوراستیلای روس وانگلیس ذکری نمیکنند وهیچ اهمیت نمیدهند مثل این میماند که این محذور را محذورنمیدانند ویاازوقوعش باك ندارند. قوه مالیه وقهریه دولت‌هم بالمره‌مفقوداگرحشاشه[یی]باقی باشد صرف‌تخریب‌این اساس‌مقدس میشودنه‌اصلاح. نزدیك‌است‌یکسره رشتها گسیخته‌شودباهمه‌این‌احوال بیمی‌از این انقلابات نیست ازبهانه‌جوئی همسایها اندیشناکم.زیادتصدیع دادم وهنوز عرایضم ناتمام مانده مجدداًجسارت میکنم. امروز آن‌مقدارآزادی که درقول وقلم دراین مملکت پیشرفت میکند و مفیداست فقط حریت افکار در بیان مفاسد ومصالح امورملکی ومنافع ومضارعمومی است‌لاغیر دیگر رأی مبارك دراین مقام هرنحو اقتضا دارد بفرمائید زودتر مرقوم وارسال دارید تا فوراً بطبع رسانیده منتشر کنم.

نصراله‌التقوی الاخوی

یکشنبه ۲۵جمادی الاول۱۳۲۵

-۲-

نامهٔ دیگری ازحاجی سیدنصرالله تقوی به‌میرزاملکم‌خان[۱]

هیچ حرفت را مبین کاین عقل ما تاند او آموخت بی هیچ اوستا

امروز حالت حالیهٔ ما ایرانیان هم موجب تشکراست وهم مایه تحسر. اما اینکه جای تشکراست برای آنست که بحمداله تخمهای کشته شماسبز

۱ ــ برگ ۸۵ مجموعهٔ Suppl. Persan 1991

گشته و چراغی که بزحمتهای زیاد روشن کرده بودید فروغ گرفته اما از طرفی مورد تحسر است که خوف است که خدای نخواسته دراین هواهای مختلف و هبوب ریاح متخالف آن گیاه نورسته پژمرده شود و آن چراغ افروخته فرومیرد. هرچند موانع پیشرفت این مشروع مقدس بسیار ضعیف است لکن مقتضیات کار و دلیل دانای راه سپار که ما را قبل ازسنوح عـارضه بسرعت برق و بادرو بمقصود حرکت دهدو بلطایف تدبیر ازحوادث متواتره جلوگیری کند وقلوب عامه را بمسالك اعتدال و صراط مستقیم جلب نماید مفقوداست در این صورت عذروقوف حضرت سامی درآن حدود ونواحی چیست وبرای اقامه این وظیفهٔ بزرگ من بهالکفایه از شما دراین مرز وبوم کیست. اگر چه کبرسن و اقتضای شیخوخت و ترتیب زندگانی بروش مخصوص ازروی انس وعادت منافی قبول زحمت این مسافرت و خیلی صعب است ولی تصور میکنم ابنای جنس را درموقف جهل وسرگردانی گذاشتن وازدورآنها را در مهلکهٔ زوال و اضمحلال نگریستن اصعب است .

ای حریف راز دار خوش سخن | عیب کار بذر ما پنهان مکن

حسن و قبح کار را بنما بما | تا نگردیم از روش سر درهبا

در این عرض واستدعا مرا تنها ندانید بلکه سایرو کلا محترم مجلس و وجوه ملت ازحضرت عالی همین توقع را دارند . من نیزبرآنم که همه خلق برآنند .

نصر الله التقوی الاخوی

روز گذشته کابینهٔ وزرا تغییر کرده بریاست وزیرداخله جدید میرزا- علی اصغرخان اتابك در مجلس محترم معرفی شدند .

۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۵

-۳-

نامهٔ میرزا ملکم‌خان به وزارت خارجهٔ ایران[1]

فدایت شوم سواد کاغذیکه در باب امورات ما باعثمانی به لارد دربی نوشته‌ام با سواد جواب ایشان سابق ازبرای اطلاع جنابعالی فرستاده‌ام. چند روز قبل از وزارت جلیله امور خارجه تلگرافی رسید مشعر بر اینکه سرکار شما حضور مأمور انگلیس را در مجلس سرحد لازم دانسته‌اید باید من هم در اینباب لازمهٔ اقدامات را از اینجا مجری بدارم، بنده فی‌الفور رفتم به وزارت خارجه. لارد دربی درشهر نبود. بالارد شاردمن مفصلا در این مورد مذاکره نمودم. نتیجه این شد که چون هنوز نمیدانیم در اسلامبول چه مذاکره شده وچه نوع اشکالات ظهور نموده از روی این اشارات تلغرافیه نمی‌توان اقدام بیك امرقطعی نمود. باید منتظر راپورتهای اسلامبول شد. میگفت اگرزیاد عجله دارید ممکن است که هم بنده و هم وزارت خارجه اینجا از اسلامبول بعضی تحقیقات بخواهیم ولیکن میگفت مطلب اینقدر معجل به نظر نمی‌آید. و با تلگراف تفصیل معلوم نخواهد شد بهتر این است که چند روز هم صبر بکنیم تا ازاسلامبول تفصیلات لازمه برسد. دولت انگلیس در تعیین مأمورمخصوص هیچ نوع حرفی نخواهد داشت. بنده قبل ازآنکه از دقایق عقاید آنجناب مطلع شوم نخواستم در باب حضور مأمور انگلیس زیاد اصرار نمایم. زیرا که دراین مورد حدود محظورات چند می‌بینم که ازدور نمی‌توان درست تحقیق نمود مگر بواسطه معلومات بصیرانه جنابعالی. لهذا قبل ازاقدام تازه به آنجناب تلگراف نمودم که مرا از تفصیلات لازمه مطلع فرمائید. جواب رمز اگرچه بواسطه خبط تلگراف در دوسه نقطه مجهول ماند اما کلیه مقصود را خوب بیان نمود. لزوم حضور مأمور انگلیس را تکرار فرموده بودید بنده هم بکلی شریك این اعتقاد هستم. اما این راهم باید عرض بکنم که بواسطه بعضی ملاحظات جای کمال احتیاط است که مبادا حضور مأمورین خارجه

---

[1]- برگ‌های ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ مجموعهٔ ۱۹۹۶ Suppl. Pers.

مایه مزید قوت عثمانی بشود . دراینباب آنچه بنظربنده میرسد الان عــرض خواهم کرد وبعد منتظر معلومات کامله آنجناب خواهم بود. از تلغراف سرکار چنان معلوم میشود که از موافقت سفیر انکلیس مأیوس هستید اگــر واقعاً سفیر مشارالیه لازمه همراهی را باما ندارد مأمــور انکلیس هر کس باشد حکما متابعت میل سفیر خودرا خواهد کرد وعوض یك مخالف دونفرمدعی خواهیم داشت که بالطبع مقوی همدیگرخواهند شد ودیگر ازبرای ماجای ایراد و مجال شکایت نخواهد ماند اولیای دولت انکلیس چنانکه میدانید محققاً خیرخواه دولت ایران هستند و ازحسن اتفاق لارددربی مثل بعضی‌از وزرای سابق هیچ عشقی بعثمانی ندارد ولیکن طرز مداخله این دولت در امور سرحد تماماً بسته بملاحظات سفیرانکلیس مقیم اسلامبول خواهد بود وزارت اینجا ابداً درفروع مسئله نخواهد کرد همین‌قدر بسفارت اسلامبول دستورالعمل‌خواهد داد که دولت انکلیس باایران دوست است نکذارید که بر حقوق ایران خللی وارد بیاید باقی‌کار کلا بسته به‌تحقیقات شخصی‌سفیر اسلامبول خواهد بود. وزارت اینجا یا بـاید رأی‌سفیر مشارالیه را مبنــای عقاید وحرکات خود قراربکندیا اورا معزول‌بکند. احتیاج باظهار نیست که لارددربی هرکز سفیرانکلیس را از برای مصلحت ما معزول نخواهد کرد و مادامی که او دراسلامبول سفیراست رأی اورا مبنای مسائل آنجا قرار خواهد داد دراینصورت قبل از آنکه از برای سفیر انکلیس همدست تازه بتراشیم‌باید اورا بهروسیله که ممکن باشد باخود موافق بکنیم اگرموافقت او محال است پس‌حضور مأمور انکلیس کمال خطر را خــواهد داشت از طرف دیکر وقتی پولطیك و اطوار سفارت روس مقیم اسلامبول را بخاطر میآورم می‌بینم مأمور روس هم بهیچوجه حاضر نخواهد بود که بابعالی را برای خاطر مـا برنجاند دولت روس حالا بــر حسب ظاهر با عثمانی اظهار عشق میکند و سفارت روس هــر روز در بابعالـی یـك احتیاج ویك‌توقع تازه دارد اگربفرض محال درپطربورغ باما مساعد باشند سفارت

اسلامبول بجهت پیشرفت امورات مخصوصه خود مصالح ما را در باطن بی مضایقه سرف رضایت بابعالی خواهد کرد. در هرصورت زبان و وعده‌های روس در ظاهر هرقدر بمامساعد باشد خلاف عقل میدانم کــه سفارت روس را در اسلامبول رضایت بعیده طهران را برفواید حضوری اسلامبول ترجیح بدهد بنا باین ملاحظات ما یك خبطی کرده‌ایم که سبب آن هنوز درست برمن معلوم نیست نمیدانم چطور شد که محل این مجلس را در اسلامبول قرار دادیم این نوع مجالس را باید ازمرکز قدرت مدعی بقدرامکان دورقرارداد این مجلس میبایستی یادرتبریز یادرارض روم یادرویانه منعقدبشود نه‌اینکه درپایتخت عثمانی‌درزیر چنگ بابعالی مضمحل بماند. سفرای خارجه وهر نوع مأمورین ایشان در پایتخت عثمانی البته به هزار ملاحظه هوا خواه عثمانی باید باشند تصوربفرمائید هرگاه‌این مجلس درطهران فراهم میآمد مأمورین‌خارجه‌رادرآنجاچه‌قدرمیتوانستیم‌مساعدخودقرار بدهیم‌حالابابعالی بمراتب سهل‌ترمیتواند دراسلامبول‌مأمورین‌خارجه‌را دراین‌مسائل‌حدود که چندان‌ربطی به‌مصالح‌مخصوص آنهاندارد باخودمتفق‌وهمدست‌نماید. اوایل‌در اینجا مذکور شد که این‌مجلس درتهران‌منعقد خواهد شدبنده چه‌قدروجد کردم‌خلاصه‌حالابنظربنده چنان‌میآید که‌ماخارج ازموافقت سفرای‌اسلامبول هیچ‌وسیله‌پیشرفت‌نخواهیم‌داشت باین‌جهت‌چنانکه‌باعتراف‌هم‌اشاره کرده‌بودم باید آنچه مقدورباشدسعی‌نمایيم که راپورت سفرای آنجامطابق‌صلاح‌ماباشد. مطلب دیگر این است که اساس حقوق‌مایعنی‌عهدنامه ارض روم خیلی‌معیوب است اگرهم عثمانیها نقطه‌بنقطه متابعت‌آن عهدنامه را نمایند بازدولت علیه غبن فاحش خواهد داشت بیچاره مأمورین ما در ارض روم با عدم هر نوع معلومات ونقشه ودرحالتی که هیچ عهدنامه درعمرخود نخوانده‌بودندآنچه توانسته‌اند کرده‌اند اما آنجناب بااطلاعات این عهد می‌بینند کــه عهد نامه مزبور چه‌قدر معیوب ومتضمن چه‌نوع‌ضررهاست بنابراین اعتقاد بنده جمع ادعا وحرفهای خودرا نباید منحصر بنص‌عهدنامه مزبور بسازیم. اساس‌حقوق

ما آن عهدنامه است اما این مطلب را نباید بطوری تصریح ومحکم کرد که دیگر جـای گریز نباشد خارج از آن عهدنامه هرقدر حرف وسند بمیـان بیاورند باعتقاد بنده نبـاید بکلی رد کرد بلکه بوسیله حرفهای حضرات ماهم‌بایدحرف ودعاوی که خارج‌ازنص‌عهدنامه داریم بگنجانیم.میدانم شرح این دقایق ازاینجا هیچ لزومی ندارد از حسن اتفاق این مسائل خطیر وقتی ظهور کرد که‌تجارب مادراسلامبول جامع‌جمیع‌اطلاعات مشرق ومغرب است گویا خداوند عالم سرکار شما را بجهت رفع این مشکلات تربیت میکرد علاوه براطلاعات وتجربیات‌آنجناب چیزی کـه بخصوص سرمایه پیشرفت میدانم آن قدرت مراوده و آن کرامت واقعی است که درجلب قلوب دارید این ملاحظاتی که مختصراً اشاره نمودم محض این است که باجنابعالی در این مواد صحبتی کرده باشم حال وقت است که سرکارشما نیز کلیه‌ملاحظات خودرا دراین مواد از برای من مرقوم فرمائید درباب حضور مأمور انگلیس رشته مطلب را از دست نخواهم داد لیکن بجهت قطع مسئله منتظر اشـاره ثانی آنجناب خواهم بود پس از اتمام این نوشته الان از جناب امجد اشرف مجدداً تلگراف رمز رسید باین‌مضمون که‌رؤسا تعیین مأمور را برای حاضر شدن در قومسیون سرحد قبول نموده‌اند بشرط اینکه انگلیس هم موافقت بکنند وبا گناتیف دستورالعمل داده‌اند که با ایلچی انگلیس بجهت قرار این کار گفتگونماید شما میدانید که عثمانیها بی‌وجود ثالث محال است که در حل مسئله سرحد آسوده به‌نشینند تا بتوانید سعی نمایید که انگلیسها هم مثل روسها موافقت نموده آدم برای این کار معین نمایند پس ازوصول این تلغراف اعتقاد بنده باز همان است که در فوق عرض کرده‌ام باوصف این فردا میروم بوزارت خارجه و لازمه گفتگورا خواهم کرد جواب وزارت اینجـا بعینه همان است که روسها گفته‌اند اینها ازتعیین مأمور هیچ مضایقه‌نداشتند ولی میگویند تکلیف این مأموریت باید از اسلامبول بشود سفیر انگلیس و سفیرروس باتفاق جناب شما هرچه مصلحت بدانند فی‌الفور مجراخواهدشد

هر گاه احیاناً باسفیر انگلیس نتوانید متفق بشوید شرح اختلاف ودلایل خبط سفیررا مفصلا ورسماً ازبرای بنده بنویسید که بنده‌هم از روی آن در اینجا مذاکره‌نمایم وهردستورالعملی که لازم باشد بجهت سفیر انگلیس ازوزارت اینجابخواهم چیزی که تافردا خواهم کرد این است که وزارت خارجه را واخواهم داشت مطابق همان دستورالعمل پطربورغ تلغرافی بسفیر انگلیس دراسلامبول برسانند اقدامات آینده من بسته باشارات وصوابدید آنجناب خواهدبود.

= ٤ =

یادداشت دولت‌ایران بوزارت‌خارجه انگلستان درباره روابط ایران وعثمانی

ازمضامین ومفهومات کاغذ جناب‌جلالتمآب‌لارد دربی که آنجناب جلالت‌مآب ازبرای دوستدار قرائت فرمودند استحضار حاصل‌نمود. با کمال‌احترام زحمت میدهد کـه دولت علیهٔ ایران همواره دوستی معنوی دولت انگلیس را درموقع محترم ومغتنم شمرده و نصایح مشفقانه‌آندولت را همیشه درهر مورد بانهایت میل‌باطنی شنیده وطالب‌آن بوده وهست که‌این حالت مطلوب دولت انگلیس را ازبرای خود محفوظ وابدی بدارد ومساعی خود را درهر مقام برای تحصیل این مقصود بعمل آورده و خواهدآورد و درباب خیال دولت ایران نسبت بدولت عثمانی دراین موقع باریك کـه جناب معزی‌الیه آنطور نگاشته بودند این‌معنی واضح است که دولت‌ایران بالقطع والیقین کمال میل را که درضمن حسن‌نیت واظهار مودت بادولت همدین وهمجوار تحصیل منظورعمده خودرا که خشنودی دولت انگلیس باشد نموده مقصود خودرا تکمیل کند وحالاهم هیچگونه‌سوءنیت وقصد مجانبتی نسبت بدولت عثمانی ندارد لیکن چون جناب لارد دربی‌آن اظهارات را ازفرط دوستی و

خیرخواهی طرفین نموده بودند لازم شد مختصراً بعضی موارد تعدی وسوء اعتنای دولت عثمانی بحقوق باهره دولت ایران باطلاع جناب معزی الیه برسد. ازجماه درهٔ قطور ملك دولت ایران را دروقتیکه وکلای دول اربعه ازبرای ملاحظه و گردش سرحدات ایران وعثمانی رفته بودند دولت عثمانی علناً غصب نموده با آنکه مأمورین دول واسطهٔ جنرال ولیمس و چرمکوف تحریراً تصدیق وشهادت صریح برحقیقت ایران وغاصبیت عثمانی داده اند که الان موجود وحاضراست هرقدردولت ایرن باواسطه وبلاواسطه مطالبه کرده رد نموده اند همچنین دره باژر که ودره دیری ومحمودی واخورك واباقه و چیقلو وخیرینا وغیره را که املاك صحیحه دولت ایران است غصب کرده والی الان رد نکرده اند وهیچ دولتی باندازه دولت ایران درچنین موادتحمل وحلم ننموده است که خاك وملك خودرا درتصرف وغصب دولت دیگردیده وهرچه مطالبه نماید رد نکنند وباز بهیئت دوستی خود تغییر ندهد . ازجمله سوء سلوك و رفتار آنها با رعایای ایران در خاك عثمانی عموماً و با زوار خصوصاً بحدی است که ازاندازه تحریرافزون وصادق ترین گواه براین مطلب اینست که باوجود آنکه رعایت احترام و امتیازات زوار ایران جزوعهدنامه دولتین ایران وعثمانی است وزیارت اماکن متبرکه کربلا ونجف ومدینه و مکه وغیره یك جزء عمده دین اسلام است وهیچکس خود را نمیتواند ازاین زیارت محروم بهبیند بقدری با زوار ایران درخاك عثمانی بد رفتاری و بحقوق آنها وعهد نامه بی اعتنائی شد که دولت ایران مورد طعن ملت خود گردیده سالهای طویل امنیت آنها را از دولت عثمانی با اصرارخواهش نمود بهیچوجه ثمری نبخشید سهل است حالت آنها بجائی رسید که خون و مال وجان وعرض وناموس زوار درآن ممالك بهدر بوده آخرالامر دولت ایران به ملاحظه آنکه دید برخواهش واصرارثمری مترتب نشده برعکس نتیجه میبخشد وخواست هیئت مودت وصفوت خود را هم با دولت عثمانی تغییر نداده پاس دولتی را بدارد لاعلاج رعایای خود را از رفتن بزیارت منع

نمود که حال چهارسال است بکلی از زیارت محروم مانده‌اند ودراین مدت نیزهرقدر اظهارواصرار وخواهش ازطرف دولت ایران شده‌است که قــراری درباب‌امنیت واحترام زواربدهند بهیچوجه مساعدت واقدامی ازطرف‌عثمانی بظهور نمیرسد منجمله دولت ایران ازدولت عثمانی خواهش کرد که عباس‌میرزارا ازبغداد بشام‌یاحلب‌تبعید‌نمایندبابعالی‌هم بسفیرایـران‌مقیم‌اسلامبول رسماً ومکتوباً قبول این‌فقره را اعلام ودوسه‌تلگراف ظاهری‌هم‌به‌ایالت‌بغداد نمودحال‌هفت‌ماه‌است که این‌خواهش جزئی دولت ایران رابمماطله گذرانده حالاازقول‌وقبول‌خود نکول‌نموده‌اند.واقعه‌قتل‌وجرح‌رجال‌ونساء ونهب‌اموال وهتك ناموس حجاج ایرانی‌درمدینه که روزنامجات کل فرنکستان‌وعثمانی وایران متأسفانه ناطق‌آن است وتازه اتفاق افتاده بارجدیدی‌برخاطردولت وملت ایران گذاشته وبحدی خلق ایران بلکه هر ذی انصافی را ازاهل هر مملکت باشد متأسف داشته است که فوق آن بتصور نمی‌آید. از اینگونه رفتار ومواد زیاد است که اگر دوستدار بخواهد شرح دهد در این ورقــه نمی‌گنجد باعث زحمت خاطرآنجناب می‌گردد علاوه بر اینها حال قریب چهل سال است عمل تحدید حدود دولتین را معوق گذاشته‌اند و هر قدر دراین‌باب‌دولت ایران اقدامات‌مجدانه بعمل‌آورده ومصراً قطع‌این‌فقره‌را که موجب‌آسودگی‌طرفین‌است خواهش‌نموده مأمورین مخصوص فرستاده است باوجودی[که]دخالت‌دولتین معظمه واسطه‌هم درمیان‌است باز دولت عثمانی وجهاًمن‌الوجوه‌اقدامی دراینکار ننموده وعوایق فراهم کرده‌است.دولت‌ایران چنانچه آنجناب یقیناً اعتمادداريد از برای استماع نصـايح مشفقانه دولت انگلیس حاضروخشنود است که دوستی بادولت عثمانی روزبروز زیـادشود هرگاه دولت‌انگلیس که خیرخواه طرفین‌است بملاحظه‌عظمت‌وخیرخواهی خودبخواهد که دوستی‌واتحادصمیمی وقلبی‌حقیقی‌مابین‌این دودولت‌برقرار بـاشد مقتضی‌است از فرط‌نیك‌خواهی اهتمامـات دوستانــه خودرا در دادن نصایح مشفقانه بدولت‌عثمانی‌واصلاح این‌مواد مبذول‌دارد که‌دولت‌مشارالیها

املاك منصوبه ایران رارد نموده بعدازآن قرارقطع تحدید حدودرا بهمین خطوط سرحدات که الان درتصرف طرفین‌است بدهد.قراری درامنیت زوار بگذارد، عباس‌میرزا رابرحسب وعده‌صریحه رسمیه خودبشام یاحلب‌تبعید نماید ترضیه‌وترمیم فقره تأسف‌آمیز مدینه‌بطوری که سزاواراست بنماید. یقین‌است که دوستی واتحادصمیمی حقیقی الی‌الابدباقی‌خواهدماند برخاطر منصف‌آنجناب واضح‌است ازبرای حرکت وصحت‌یافتن یك مریض لازم‌است طبیب درصدد رفع امراض اوبرآید تاصحت یافته‌حرکت کند هرگاه بدون اقدام برفع مرض‌تکلیف حرکت‌کردن‌به‌اوشود وحرکت‌هم نمایدبازازبابت آن‌امراض خواهدافتاد دولت‌ایران هرچند کمال جدوجهد صمیمی درعمل آوردن نصایح دولت‌انگلیس داردولی‌مادامی که این‌مواد تسویه نشده‌ورفع مرض‌نگردیده‌است دردست ملت‌همواره مجبور ودوچارصدمه‌است.

- ۵ -

ترجمهٔ دستورالعمل وزارت خارجهٔ دولت انگلیس که بسفیر خود در ایران فرستاده است

وزارت امور خارجه، بیست وهفتم‌آپریل ۱۸۷٤ - سواد مراسله‌ازجناب سفیر دولت روس را با سواد مراسله که جناب مستطاب پرنس کرچکو در خصوص مسئله سرحدیه ایران وعثمانی بجناب معزی علیه نگاشته از برای اظهار باولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نزدشما ارسال شده است. مراسله جناب مستطاب پرنس کرچکو حاوی سواد مکاتبه میباشد با جناب سفیر دولت ایران مقیم سنت بطرزبورغ و همچنین دستورالعملی که دولت روس در این ماده برای جناب جنرال اکنتوف روانه داشته است شما در خاطر خواهید داشت که درسنهٔ ۱۸٤٤ کمیسیونی مرکب‌ازایلچیان دودولت اسلام ومأمورین دولتین‌انگلیس وروس‌درارزنة‌الروم‌منعقدشد برای‌مذاکره

این مسئله ودر سیزده ماه می سنهٔ ۱۸٤۷ دولتین ایران وعثمانی عهدنامه برای تعیین سرحد دستخط نمودند. کمیسیون مذکور در سنوات ۱۸٤۹ و ۱۸۵۰ و ۱۸۵۱ در محمره وبغداد اجلاسهای مجدد داشتند و در سنه ۱۸۵۱ بالاخره مقرر شد خط عمومی سرحدیه رامأمورین دولتین اسلام بکمک مأمورین دولتین انگلیس و روس برحسب شروط عهد نامه ارزنةالروم طرح نمایند، لهذا مأمورین مذکوره اغری داغ الی محمره را ملاحظه کرده درسنه ۱۸۵۲ مراجعت باسلامبول نمودند که نقشه مملکت را بکشند درآن تاریخ ازجهت ظهور جنگ قرم[1] وحصول نقشه صحیحی از مملکتی که ملاحظه شده بود تأخیر زیادی وقوع یافت چون رفع این مشکلات گردید در سنه ۱۸٦۵ سوادی از نقشه که مقررشده بود بدولتین ایرانی وعثمانی دادهشد ودولتین انگلیس و روس نیز سوادی در تصرف خود نگاهداشته سوادی هم برای نمایندههای خوددر اسلامبول وطهران فرستادند درهمانوقت بدولتین ایران و عثمانی اطلاع داده شد که باعتقاد دولتین واسطهٔ خط آینده سرحدیه فیمابین ممالک اعلیحضرتین پادشاه وسلطان، جزو حدودی خواهد بود که در نقشه مذکوره تحدیدشده ودودولتی که مملکت آنها مطرح گفتگوست خود، آن خط را مشخص نمایند ودر صورتیکه از جهت مکان خصوصی فیمابین آنها اختلافی بمیان بیاید نقاط اختلافیه رجوع بحکمیت دولتین انگلیس و روس شود اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مطلع نمیباشند که دولت ایران یا دولت بابعالی ازآنوقت تابحال اقدامی نموده باشند وبدانواسطه نزاع سرحدیه مداماً وقوع یافته ودرنقاط مختلفه سرحد روز بروز تعدادآنها درتزاید است. اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان کاملا حاضرند و باتفاق دولت روس کوشش دوستانه خودشانرا بدولتین ایران وعثمانی تقدیم نمایند مشروط برآنکه آنها مایل باشند که قراری را

۱ـ منظور جنگ کریمه Crimé است.

که در سنه ۱۹٦٥ داده شد انجام بدهند بشما دستورالعمل میدهم که سعی نمائید در راضی نمودن دولت ایران را برآنکه بمنظور یکدفعه موقوف داشتن این‌مسئله پرزحمت اقدامات مؤثرانه بمقام اجرا بگذارد. لهذابدولت ایران تکلیف‌خواهیدنمود که بدون دفع‌الوقت تعیین نماید که بامأموریکه دولت عثمانی معین مینماید همراهی کند و تکلیف آنها این خواهدبود که بلا تأخیر رفته خط سرحدیه بین دو مملکت را مشخص کنند و قسمتهای با شبهه وخط مزبور را بحکم حکمیت دولتین واسطه مرجوع دارند وآن حکم را دراین ماده باید قطعی دانست ودرهمانوقت هم بدولت ایران‌اظهار خواهید داشت که اگر یکی ازاین دو دولت تعیین مأمور خود را بتأخیر بیندازد ویا در بعدها اداره خود را درامتداد دادن مذاکره یا طفره زدن‌از آن ظاهر سازد مأمورین دولتین واسطه ومأمورین دولت دیگری که راضی است، خط سرحدیه‌را معین‌خواهند کرد. سوادی ازاین مراسله درنزداولیای دولت ایران خواهند گذارد وبمنظور آنکه دراقدامات دولتین موافقت‌نامه باشد با هم منصب روسی خود بالاتفاق خواهیدبود وباید بعلاوه اظهاربدارم که دستورالعملی‌مطابق همینکه‌حال برای شما ارسال‌داشته‌ام برای‌شارژدفر اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم اسلامبول‌نیز فرستادم. (داربی)

- ٦ -

کاغذ جناب لارد دربی درجواب من

شرف وصول‌مراسله آنجناب مستطاب اشرف ارفع رابتاریخ۹ ماه گذشته درخصوص مسئله سرحدیه ایران‌وعثمانی اظهار میدارد، قبل ازآنکه‌جواب دوستدار بآنجناب مستطاب اشرف ارفع برسد سوادی از دستورالعملی که اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بنماینده های اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم طهران واسلامبول صادر نموده که‌به‌آنجناب مستطاب‌اشرف ارفع خواهد رسید ودوستدار امیدوار است که آرزوی آن اولیای دولت

با اعلیحضرت اقدس شهریاری قدرمیل اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را کاملاً خواهند دانست که این مسئله یا دبطول انجامیده بقسمی ختم شود که مطبوع دولتین ایران وعثمانی باشد. درهنگامیکه دولت انگلیس باتفاق دولت روس راضیند که مجدداً دراین مسئله واسطه شوند ملتفت شده اند که ازهردو دولتی که دز این مسئله مدخلیت دارند کمال خودداری وتحمل لازم است واگراز هردو طرف میلی ظاهر نباشد که حتی المقدور ممانعات جزئیه را تماماً رفع نمایند سعی و کوششهای دولتین واسطه بی ثمر خواهد ماند ووقت زیادی و پر زحمت تلف خواهد شد. بر آنجناب مستطاب اشرف ارفع معلوم شده است که اولیای دولتین انگلیس وروس تکلیف بنمایند که دراین مسئله از روی بنیان قراریکه درسنه ۱۸۶۵ داده شدعمل نمایندو اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان باولیای دولت ایران دعوت بنمایند که ماموری را معین سازند وبدون معطلی رفته باتفاق مأموری که دولت عثمانی تعیین نموده است خط سرحدیه فیمابین ممالک ایران و عثمانی را مشخص سازند و نقاط باشبهه را بحکم حکمیت دولتین واسطه وا گذار نمایند وآن حکم را باید قطعی دانست، اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نیز تکلیف مینمایند که اگر یکی از این دو دولت تعین مأمور خود را بتأخیر بیندازد و یا اراده خود را در امتداد دادن مذاکره یا طفره زدن از آن را ظاهر سازد و مأمورین دولتین واسطه ومأمور دولت دیگری که راضی است خط سرحدیه را تعین خواهند کرد. جناب مستطاب اشرف امجد این شقی میباشد که بنظر اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از همه با فایده تر خواهد بود. برای معجلا ختم نمودن این مسئله پرزحمت را بقرار دوستانه ومتروك داشتن آن نزاعهای سرحدیه که اگر بگذارند مداومت پیدا نماید امکان ندارد که روابط دوستی واتحاد فیمابین ایران وبابعالی رابشدت نا گوار نسازد.

لندن ۴ جون سنه ۱۸۷۴ ـ داربی

نامهٔ ۱ ــ خط حاجی سید نصراله تقوی به میرزاملکم

بقية نامة ۱

بقیۂ نامۂ ۱

نامهٔ ۲ ــ خط سیدنصراله تقوی به میرزاملکم خان

بقیهٔ نامهٔ ۲

نامهٔ ۳ ـ گزارش میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله به وزارت خارجه ایران

بقیۂ نامۂ ۳

بقية نامة ۳

بقية نامة ۲

بقية نامة ٣

نامهٔ ٤ ـ یادداشت دولت ایران

بقية نامة ٤

نامهٔ ۸ ـ نامهٔ لارد دربی

فرمانی از مظفرالدین شاه

درباره

ترویج و تسهیل فروش گرامافن

از

علی اصغر شریف
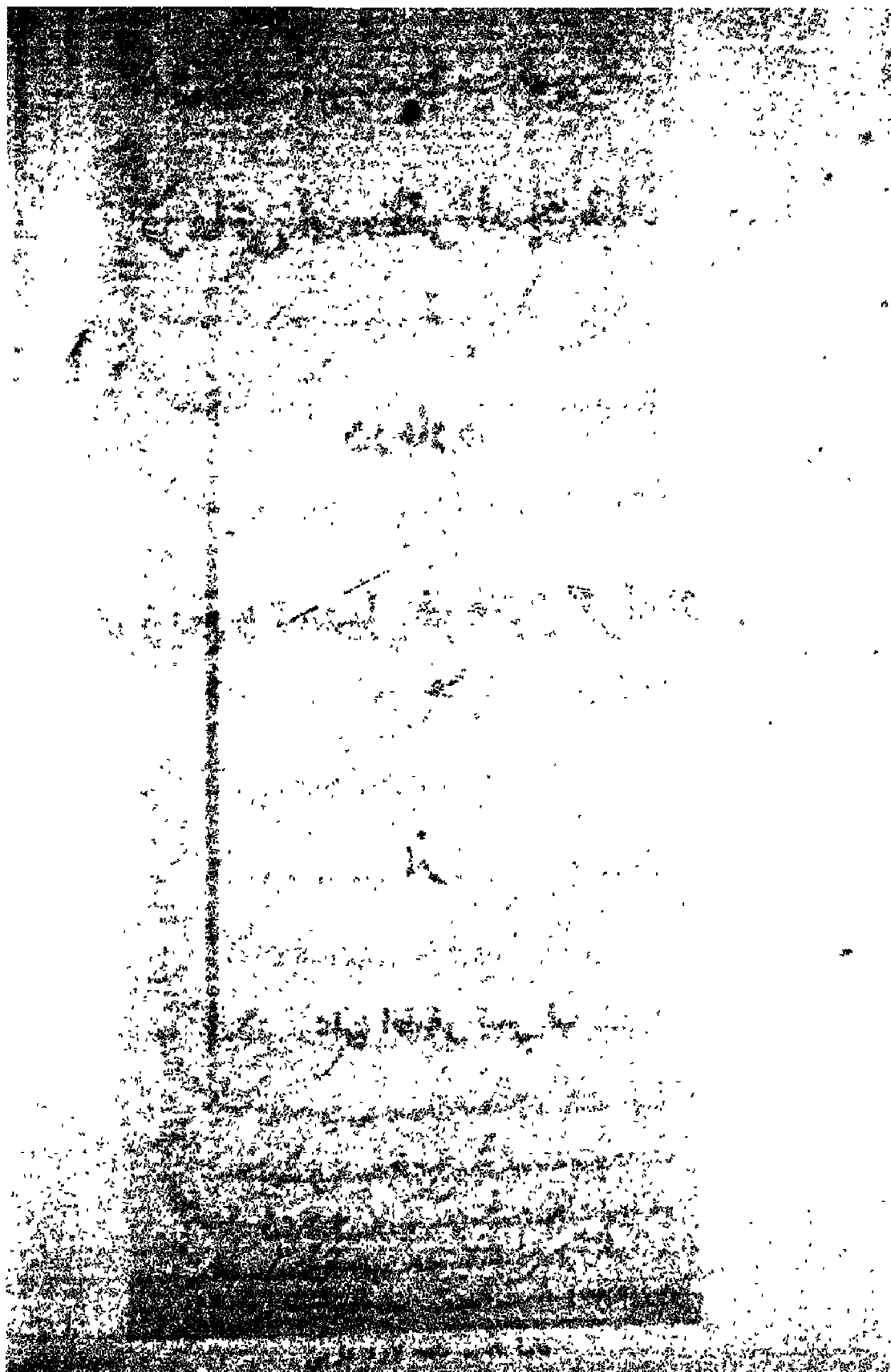
مدیر محترم مجلهٔ بررسیهای تاریخی

یك برگ فتوکپی فرمان ترویج گرامافون که درذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۳ بامضاء و مهر مظفرالدین شاه رسیده است به پیوست ارسال میدارد . مندرجات فرمان نکاتی از تاریخ ترویج صنایع وتأسیس کارخانه ها را در ایران روشن مینماید. خواهشمند است درصورت مقتضی از نظر ثبت در تاریخ معاصر بچاپ آن اقدام فرمایند .

باتقدیم احترام

علی‌اصغر شریف .

« چون انجمن ضبط اصوات در آمریك گرامافنهای بسیار ممتاز خودشان را باماشین‌های پسندیده ازلحاظ نظرانورشاهانه‌گذرانده ومراتب‌مراقبات خودرادرتکمیل وترویج این صنعت مشهود حضور همیون داشته بودند لهذا برای تسهیل فروش وحمایت مخصوصه ملوکانه‌از این سوسیته بموجب صدور این فرمان مبارك سوسیتهٔ آنونیم مزبورورابسمت‌فورینسری مخصوص‌خودمان‌مباهی وسر بلند فرمودیم که از شمول این مرحمت ملوکانه بین‌الامثال والاقران سربلند بوده در ترقی وتکمیل این صنعت‌مراقبات کافیه بعمل‌آورند مقرر‌آنکه اولیای‌دولت علیه درپیشرفت مقاصد حقه وترقی و توسعه‌این‌کارخانه لازمه مساعدت وهمراهی رابعمل آورده درعهده شناسند فی شهر ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۳ »

۱ ــ بدواً باید این‌نکته رامورد توجه قراردادکه در خودفرمان در ازاء چنین امتیـازی او درعـوض چنین توصیه‌ای معوضی ذکرنشده ومعلـوم میشود دستگـاه

بمیمه‌ی چنان شکلتی ایجاد نمودند که برای ترقی و تکمیل صنعت مزبور و حمایت و پشتیبانی از شرکت سهامی مزبور دلسوزی زیادی بخرج رفته و از طرف دیگر مقصود از (ماشین‌های پسندیده) است یا (گرامافون ارائه شده) همانا ماشین‌های ضبط صوت است که بدست کمپانی های خاص اداره میشود و البته ممکن است برای ضبط موسیقی ایرانی اعم از آواز و سازهای مختلف بکار رفته باشد .

۲ ــ این امتیاز انحصاری نبوده و فرمان برای تسهیل فروش و حمایت از صنعت ساختن گرامافون صادر گردیده .

۳ ــ کلماتی که بزبان فرانسه (سوسیته آنونیم) و (فورینسری) بکار رفته حکایت دارد که در آن تاریخ زبان فرانسه در مملکت ایران قرب و منزلتی داشته چه آنکه در سالهای بعد هم مستشارانی از بلژیك و فرانسه در گمرکات و عدلیه باستخدام دولت ایران درآمده‌اند مثل آدلف پرنی مدعی العموم دولت جمهوری فرانسه که مامور دربار دولت علیه و مستشار وزارت عدلیه بوده و قوانین مجازات عمومی و محاکمات حقوقی با نظارت مشارالیه تهیه و قانون آخر درذی قعدهٔ ۱۳۲۹ بتصویب کمیسیون عدلیه و هیئت نظار مجلس شورای ملی رسیده است.

٤ ــ از افتخاری که در فرمان مذکور (بانجمن ضبط اصوات) داده شده همانا سمت فورینسری ویژه‌ای است که اعطا گردیده واز این عبارت میتوان استنباط کرد که برای دستگاه تبلیغاتی سمعی که امروزه دارای اهمیت بسیاری است وجه امتیاز خاصی قائل شده‌اند تا متصدیان کار در کار خود دلگرم وساعی باشند ومردم هم از افادات آن استفاده برند .

کمانداری و تیراندازی در ادبیات فارسی

بقلم:
ابوالقاسم حبیبی عطائی
«دکتر در ادبیات تطبیقی»

کمان سخت که داد آن لطیف بازو را | که تیر غمزه تمام است صید آهو را[1]

«مولانا وحشی یزدی» گوید:

تیر که از سخت کمانی بود | رخنه گر خانهٔ جانی بود

کمان سخت بزرگ را «چرخ» گویند فردوسی فرماید:

یکی چرخ را بر کشید از شراع | تو گفتی که خورشید برزد شعاع

سعدی گوید:

دشمن گر آستین گل افشاندت بدست | از تیر چرخ و سنگ فلاخن بتر بود[2]

---

۱ ـ بدایع سعدی ـ ص۲۸۳ ـ چاپ علمی

۲ـ فلاخن: آلتی است که از ریسمان وچرم سازند وسنگ درآن گذارند واندازند درفارسی کمان را «شینر» بروزن «تمیز» گویند. برهان قاطع.

اگرچه ارباب لغت «چرخ» را به (توپ) تعبیر نکرده‌اند ولی عده‌ای معتقدند، چنانکه امروز معمول است که توپ را «عراده» میگویند، در آن زمان چرخ (که همان معنی عراده است) مینامیدند و این بیت «ازرقی» دلالت کامل دارد بر توپ بودن آن.

زآتش چرخ را پر کرد و بشتافت — کز آتش بیند او پاداش و کیفر

این بیت دلالت واضح دارد بر اینکه چرخ مذکور «توپ» بوده و از آتش انباشته شده، که «باروت» باشد و در برجها و دژها گذاشته بودند. «باروت» را «آتش دارو» نیز گویند، چنانکه شاعری در این باب گوید:

بمقر خود از آسیب هوا گـردد باز — مهره‌ای کاتش داروش جهاند ز تفك ۳

و کمان بزرگ را به کنایه «کشکنجیر» نیز گویند. «انوری» گوید:

نه منجنیق رسد برسرش نه کشکنجیر — نه تیر چرخ و نه سامان برشدن بوهق ۴

«سوزنی» نیز گوید:

که کشد دردش شعر کمـان چومنی — من که با صولت بهرامم و قوت تیر
من کمان را وخداوند کمان رابکشم — گر خداوند کمان سام و کمان کشکنجیر

اسلحهٔ آتشی در گذشته‌ها وجود داشته وخصوصاً خمپاره که در جنگها وبویژه در دژها بکار میبردند، چنانکه از ابیات «اسدی طوسی» که در شرح کشته‌شدن، نریمان، جد «رستم» در محاصرهٔ «دژسفید» گفته است استنباط میشود:

یکی دیگ منجر در آن قلعه بود — که تیرش بد از سنگ صد من فزون
بدارو مـر آن دیگ انباشتند — همی روز تـا شب نگه داشتند
چو شب تار شد تیر آمد رهـا — بدان آتش و دود چون اژدهـا
چو تاریك شد دیگ انداختند — جهـان از نریمان به پرداختند

۳ــ تفك : بضم اول وفتح ثانی وسکون کاف : چوب دراز میان خالی که باگلوله گل و زور نفس بدان گنجشك و امثال آن زنند . برهان قاطع .

٤ــوهق : درعربی کمند راگویند ، کشکنجیر دراصل : گوشك خراب‌کن بوده است که فارسی آن منجنیق باشد چون منتجنیق گویا لغت یونانی و یا رومی بوده ومعرب شده است .

ونیز اسدی درجای دیگراز «دیگ‌درخشنده» نامبرده‌است:

دلیران ز هـر سو همی تاختند همی «دیگ‌درخشنده» انداختند.

ارباب لغت درباب «تیرچرخ» نوشته‌اند که آن‌تیریست ازآهن ساخته شده ودرون‌آن‌رابه‌آتش‌دارو انباشته‌وبطرف‌دشمن‌رها میکردند، به‌هر کس که اصابت‌می کرد،مشتعل‌شده اورا «هلاک‌میکرد[5] واین‌نوع‌را «تیرتخش»نیز گویند.[6]

ودیگر ازمعانی«کشکنجیر» آن است که‌چوب بزرگی‌را برزمین فرو برده ودرسرآن شکافی قرارداده ودرآن غلطکی نصب‌میکردند وریسمانی درآن انداخته ویکسر ریسمان رادرجایی که دسترس بوده‌برآن‌چوب‌میخ میکرده‌اند ودرسر دیگرآن چیزوزینی قرار میدادند واین‌آلت‌برای‌تمرین کمان‌کشیدن بوده که مبتدیان درپهلوی آن‌چوب ایستاده ودست‌چپ رابه چوب مذکور میگرفتند وبادست راست ریسمان را گرفته ومی کشیدند تا دست برای کشیدن کمان محکم میگردیده است:

کمان بزرگ را«خرکمان» نیز گویند، نظامی گوید:

شبی‌چون خرکمان‌ازکوژپشتی بروجلدی‌چو کیمخت‌ازدرشتی[7]

کمان‌هم‌نباید کوچك وسست‌باشد زیـرا که تیرآن کم‌رودوتیرخـوب نیندازد وبدی‌بسیار دارد، مگربرای اشخاص مبتدی وتازه‌کار که بخواهند تمرین تیراندازی کنند واین نوع کمان رادرفارسی «لزوم» نامند.

۵ـ برهان قاطع.

۶ـ برهان قاطع : تیرمعلوم بفتح‌تای قرشت‌و سکون خاوشین نقطه‌دار ، تیر هوایی و آتشبار را گویند.

۷ـ کیمخت : بکسر اول‌وضم ثالث بروزن : می‌پخت، معروفست وآن پوست کفل و ساغری اسب و خراست‌که بنوعی خاص دباغت‌کنند. برهان قاطع.

«سوزنی» گوید:

ای بـه بـازوی قوت تـو شده ● مر فلک را کمان ، کمان لزوم[8]

پس کمان باید به اندازه و فراخور کمانـدار باشد «فردوسی» دربارهٔ فراخوربودن کمان فرماید :

سیاوش چو گفتـار مهتر شنید	ز قربان کمان کیئی بر کشید
سپهبد کمان خواست تا بنگرد	یکی بر گراید که فرمان برد
کمان رانکه کرد و خیره‌بماند	بسی آفـرین بر کیانی بخواند
به گـرسیوز تیغ زن داد مـه	کـه خانه بمال و بر آور بـزه
بکوشید تـا برزه آرد کمـان	نیـامد بزه خیره شد بـد گمان
از او شاه بستد بـزانـو نشست	بمالید خـان کمان را بـدست
بزه کرد خندان چنین گفت شاه	توان زد از این تیر برچرخ وماه
به ایران‌وتوران کس‌اینرابچنگ	نیارد گـرفتن به هنگام جنگ
مگـر پهـلوان رستم پیلتـن	که سازد همی رزم بـا اهـرمن
برویال و دوش سیاوش جز این	نخواهـد همی تیر بر پشت زین

وقبضهٔ کمان نباید بسیار سطبر باشد که انگشتان بیکدیگر نرسد ویا چندان لاغر که‌انگشتان ازیکدیگر بگذرد، زیرا که هردو بداست وبایدبه اندازهٔ دست باشد، بطوریکه از گفته‌های فردوسی برمیآیـد کمان رستم از دیگر کمانهای آن‌روز گار بزرگتروسختر بوده‌است،چنانکه ازامثال‌مشهور است که «کمـان رستم‌رانمیتوان کشیدن»، «وحشی‌بافقی» دربـارهٔ کشیدن کمان میگوید:

وحشی نگفتمت کـه کمانش نمیکشی	حالابیـا خدنگ بلا را نشانه باش

۸ـ لزوم بروزن هجوم کباده راگویند وآن کمان نرمی‌باشد که کمانداران بدان مشق کمان کشیدن‌کنند ، برهان قاطع. وکمان سست را در عربی مهوك (المهوك) و هرجه (الهرجه) نیز گویند . قوس : همزی . هموز . شدیدالدفع‌للسهم ـ قوس‌خروج ـ الرساحته. بن‌القس شدیدالدفع .

«ابوالفرج رونی» دربارهٔ کمان رستم گوید :

همه رستم کمان و آرش تیر   همه آهو سوار و شیر شکار .

« منوچهری » نیز گوید :

الا ای رئیس نفیس معظم   که گشتاسب تیری ورستم کمانی[9]

کمان نباید دارای معایب ذیل باشد زیرا تیرانداختن باآن خطاست و موجب صدمهٔ تیرانداز خواهد شد :

بطوریکه گفته شد کمان بسیار بزرك و یا کوچك نباشد.

خانه نداشته باشد ، یعنی بسیارخمیده نباشد.

کم خانه نباشد وعکس آن قبضهٔ آن سطبر و لاغر نباشد.

تاب نداشته باشد[10]

خرك آن سائیده نشده باشد (خرك را درفارسی «چکاه» نیز گویند)

گوشه یا زاغهٔ آن نرفته باشد وسائیده نشده باشد.

تازه زه یا چله نشده باشد.

چله کش یا زه کش نباشد ، یعنی به‌اندازهٔ زه خشك نشده باشد.

(اگر کمان با زه بگذارند بهمان اندازه خشك میشود و این حال را (چله کش) میگویند[11]

پس باید کمان رابدون زه گذاشت تا «چله کش» نشود وبایددرهنگام تیراندازی زه کنند ، چنانکه فردوسی فرموده است :

چو نازش به‌اسب گرانمایه دید   کمان را به زه کرد واندر کشید

بزه کن کمان را و این چوب گز   بدین گونه پرورده درآب رز[12]

---

۹ ــ دیوان منوچهری : بکوشش دبیرسیاقی ص ۹۹ .

۱۰ــ قوس ضلیع، فیءودها عطف : یعنی تاب نداشته باشدــکمانیکه در چوب آن کجی باشد : ضلیع گویند : منتخب‌اللغات .

۱۱ــ القوس بائینه‌وعن وترها .

۱۲ــ شاهنامه . مج ٦ ــ ص ۲۹۹ .

دراین حال (چله کش) برای کمانهایی که مدتی زه شده باشند حاصل میشود والا کمانهایی که تازه زه شده باشند این حال را پیدا نخواهند کرد و کمان زیبا را چهار خم باشد . زه آن محکم وتازه و زده و سائیده نشده باشد.

وضع کمان واسامی قطعات آن ازاینقرار است:

وسط کمان را که در دست گیرند قبضه نامند : وحشی بافقی گوید:

پیش‌دست‌وقبضه‌اتمیرم که‌خوش‌مردم‌کش‌است   درکمان ناز تیز دلبری پیوسته‌نت ۱۳

خمیدگی دو طرف آن را « خم » و خانه یا خان « گویند » فردوسی فرماید: ۱۴

ستون کرد چپ وخم‌آورد راست   خروش‌از«خم»چرخ چاچی‌بخواست

حافظ نیز گوید :

خمی که ابروی آن شوخ در کمان انداخت   بقصد جان من زار ناتوان انداخت ۱۵

وبهمین مناسبت کمان را «خمان» نیزمیگویند هم بعلت خمیدگی وهم ازجهت دوخانهٔ آن ۱۶

شاعری بکنایه گوید :

کمان گر ازتواضع خم‌نگشتی   کجا تیرش بدل هردم نشستی

وحشی بافقی درباره کمانخانه گوید:

پیکان‌زجگرجسته‌وزخمی‌شده‌جان‌هم   وین‌طرفه که‌تیرت ز کمانخانه بخسته

سعدی درباب «خانه» گوید :

من‌ازآن‌هردو کمان‌خانهٔ‌ابروی‌توچشم   بـر ندارم اگرم دیده بدوزند به‌تیر

---

۱۳ ـوحشی بافقی ـ چاپ امیرکبیر ص ۴۵ .

۱۴ـ قبضهٔ کمان را در عربی بکنایه «رسوع»گویند وبندنی را نیزنامند خم‌کمان‌را درعربی «قاب» گویند : القاب‌من‌القوس بین‌المقبض والسیته‌ولکل قوس قابان قال‌الله تعالی قاب‌قوسین اوادنی .

۱۵ـ حافظ ـ چاپ قزوینی وغنی‌ـص ۱۳.

۱۶ـ السیته : القوس ـ ماعطف من طرفیها . یعنی‌کجی کمان .

«حافظ» نیز گفته است :

دل که از ناوك مژگان تو در خون میگشت باز مشتاق کمانخانهٔ ابروی تو بود[۱۷]

«فردوسی» درمورد «خانه» میگوید که:

کمان را بزه کرد جنگی فرود سر خانهٔ چرخ بر کتف سود

ونیز راجع به «خان» گفته است :

از او شاه بستد بزانو نشست بمالید خان کمان را بدست

«وحشی بافقی» بکنایه گوید :

سپر انداختیم اینست چین خم ابرو که زور این کمان از بازوی طاقت فزون آید

دو گوشه‌ای که زه بر آن قرار می گیرد «زاغ» یا «زاغه» یا گوشه نامند.[۱۸]

فردوسی فرماید :

دو زاغ کمان را بزه بر نهاد زدادار نیکی دهش کرد یاد

دو بر آمدگی بین خانه و گوشهٔ کمان را که زه برروی آن قرارمیگیرد «خرك» نامند وباید گرهی که زه یا ابریشم را با چرم گوزن یاسی سر بهم متصل میکند در روی آن قرار گیرد و اگر در روی آن واقع نشود کمان تاب دارد. از امثال مشهور است که « از خرك دررفته » وخرك را در فارسی چنانکه گفته شد «چکاد» نیز گویند.[۱۹]

چنانکه اشاره شد زیبائی کمان درآن است که چهار خم باشد و آن منحصراست به کمانهای «لاهوری» برای خاطر بلندی بسیاری که گوشه‌های

۱۷ـ حافظ : قزوینی وغنی ص ۱۴۲

۱۸ـ زاغه کمان را درعربی «فرض» یا (خرته) گویند. الفرض من القوس موقع الوتر.

۱۹ـ خرك کمان را درعربی کلیه وکبد گویند: الکلیه من القوس : ثلاثه اشباء من مقبضها .وفجیت القوس : بعدوترها عن کبدها . مدیته : القوس کبدها .

آن دارد و فرو رفتگی قبضهٔ آن. جای کمان را «قربان»[۲۰] و«نیم لنگ» و «چوله» گویند. فردوسی گوید:

سیاوش چو گفتار مهتر شنید — زقربان کمان کیئی بر کشید[۲۱]

«وحشی بافقی» گوید:

کمان و تیر را نادیده مثلث کار فرمان — از آن و تنی که ربط ترکش افتاده است با قربان

سعدی نیز گوید:

چنین گفت گر کین بفرزند خویش — چو قربان پیکار بربست و کیش

«خواجو» گوید:

آسمان پیر ست و در خورد کمان و تیرنیست — درخور تیرو کمان ترکش و قربان اوست

«فرخی سیستانی» دربارهٔ نیم لنگ گوید:

بروزگار زار خصم و روز نام و ننگ او — فلك از گردن آویزده «شغا» و نیم لنگ او[۲۲]

امیرمعزی گوید:

ای سرافرازی که از تاج شهان زیبد همی — بر میان بندگان تو شغا و نیم لنگ

نظامی گنجوی نیز گوید:

همی ساز لشکر بترتیب جنگ — بر آراست از جعبه ونیم لنگ

کمان را «نیم لنگ» نیز گفته اند «شمس فخری» گوید:

بیك تیر پای فلك شل کند — اگر بر گشاید بکین نیم لنگ

در گذشته های دور در غالب شهرهای ایران زمین کمان می ساختند و مشهورترین آنها که کمان آن از دیگر جاها بهتر بود «چاچ» است که از

۲۰ــ قربان ــ کماندان = ترکش وجعبه ای که کمان در وی نهاده از پشت می آویخته اند . جهانگشا مبع سوم صفحه ۲۹٦ــ۲۹۸ .
المصان والمصوان : غلاف القوس ونحوه . الوحشه : پشت کمان .من القوس ظهرها . فردوسی گوید :
نبیند زمن دشمن بدگمان . بجز روی شمشیر و پشت کمان .

۲۱ــ شاهنامه ــ چاپ مسکو ص ۸۸ .

۲۲ــ لغت فرس اسدی . ص ۱۱۳ شغا نیز تیردان باشد .

شهرهای ماوراءالنهر یاترکستان بود و کمان آن بخوبی مشهور بوده [۲۳]
وچنانکه‌فردوسی‌میفرماید :

هر آنکه که چاچی بزه در کشم   ستاره فرو ریزد از ترکشم

دو ابرو به مانند چاچی کمان   کزوخسته گشتی‌دل مردمان

ونیز از شهرهائیکه کمان‌آن بخوبی مشهور بوده «ختن» است که فعلا در ترکستان چین واقع‌است . چنانکه سنایی گوید :

بجهم از بد ایام چنانك   کز کمان‌ختنی تیرخدنگ

ونیز از شهرهائیکه کمان آن بخوبی معروف بوده «طراز» است که‌از شهرهای‌ترکستان است. چنانکه فردوسی گوید :

دو ابرو بسان کمان « طراز »   برو«توز»پوشیده‌ازمشك‌باز [۲۴]

ونیز فردوسی در بعضی مواقع کمان « کیی» یا « کیانی» ذکر کرده که همچو استنباط می‌شود که‌کارگاهی مخصـوص ساختن کمانهـای پادشاهان وجود داشته که کمان اختصاصی برای‌سلاطین می‌ساخته‌است .

چنانکه گوید :

گرفته کمان کیانی بچنگ   یکی تیر پولادپیکان‌خدنگ [۲۵]

ونیز گفته‌است :

کمان‌را نگه کرده و خیره بماند   بسی آفرین بر کیانی بخواند

در شهر لاهور نیز کمانهای خوب می‌ساخته‌اند که از حیث ظرافت و قدرت وخوبی بردیگر کمانهای سالیان اخیر رجحان داشته زیراکه وضع ساختمان‌آن بادیگر کمانها متفاوت بوده است .

۲۳ـ فیروزآبادی گوید : شاش بماورالنهر است = چاچ یکی از شهرهـای ترکستان‌که قربان آنرا شاش گویند .

۲۴ـ توزیاتوژ : پوست درختی مخصوص است‌که ازآن تیرسازند .

۲۵ـ شاهنامه ـ چاپ مسکو مج ٦ ص ١٦١ .

اصل کمان را از چوب درختی که درعربی آن‌را «سراء» [۲۶] ودرفارسی «زرنگ» یا «شنگ» گویند می‌ساختند ویا از چوب درختی که درعربی آن را«شریان» [۲۷] نامنده ویا کمانرا ازچوب درختی که درفارسی «بشجیر» ودر عربی «بغ» [۲۸] سازند ویا از چوب درختی که درعربی آن را «سندره» [۲۹] می‌نامند ویا از چوب درختی که در عربی آن‌را «نشب» [۳۰] نامند و نیز از چوب درختی که در فارسی آن‌را «شیز» [۳۱] می‌نامند می‌ساختند و از چوب درختی که‌درعربی آن‌را«قضب» [۳۲] گویند ، ولی هیچیك از این‌چوبهاساخته نشد که امروز آن‌را چه‌می‌نامند ـ شاخ حیوانات را نیز تراشیده وبرروی پشت‌آن‌با سریشم‌می‌چسبانیدندوروی‌آن را با «پی،یا،پیه» محکم‌می‌پیچیدند وبعد روی‌آن‌را «توز» یا «توژ» پیچیده وروی آن را نقاشی میکردند .

«ابوسعید ابوالخیر» در رباعی زیر بمناسبتی اجزاء کمان‌را ذکر کرده است :

پی در گاواست و گاو در کهسار است   ماهی سریشمین بدریا بار است
بز در کمراست‌وتوزدربلغار است   زه کردن‌این کمان‌بسی دشواراست [۳۳]

چنانکه قبلا اشاره شد «توز» یا «توژ» پوست درختی‌است که بر کمان وزین وامثال آن می‌پیچیدند واز بلغارستان می‌آوردند چنانکه در رباعی فوق‌ابوسعید اشاره کرده است و فردوسی فرموده است که :

دو ابرو بسان کمان طراز   برو «توز» پوشیده ازمشک‌ناز

۲۶ـ السراء : شجرة تتخذمنه القسی .
۲۷ـ الشریان : شجرالقسی واحد .
۲۸ و۳۲ ـ البغ ـ القضب : شجرة للقسی و السهام .
۲۹ـ السیندرة
۳۰ـ النشب : محرکة شجرللقسی .
۳۱ـ شیز : بروزن‌تمیز‌کمان تیرانداز راگویند . برهان قاطع .
۳۳ـ سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر چاپ ششم ـ سعید نفیسی : ص ۱

مهر استوانه‌ای شکل (هخامنشی)

پیروز شاهنشاه ساسانی در حال شکار

خشایارشا (مجموعهٔ خصوصی)

ونیز فردوسی راجع به «زین» گفته است :

بترسم که روزی دراین انجمن بپوشند برزین «توزی» کفن

«سلمان ساوجی» در صفت اسب بمناسبتی اجزای کمان را در این بیت گفته‌است :

اسبی که‌چون کمان شکسته‌وجوداو سرتاقدم بغیر پی و استخوان نبود

اما اصل کمان«لاهوری»ازچوب«خیزران» است و باین‌جهت در کشیدن نرم‌ودر رها کردن سخت‌است واز این‌رو کمان لاهوری هرگز تیراندازرا خسته نمی‌کند وزحمت نمی‌دهد وتیر او از تیر دیگر کمانها بواسطهٔخوبی وقوت‌آن دورترمی‌رود .

دراصفهان نیز کمانهای خوب می‌ساختند ولی در کشیدن سخت وبازوان تیرانداز را رنجه می‌ساخت ولی ازجهات دیگر بر کمانهای دیگر کشورها رجحان داشت . در دیگر شهر های هند و پاکستان نیز کمان می ساختند ولی‌چندان تعریفی نداشته وسست بوده‌اند اگرچند روزی زه‌یاچله‌در روی آن گذاشته میشد بزودی «چله کش» می‌شد و بر عکس کمانهای ساخت اصفهان که اگرده سال هم‌چله درروی آن‌می‌ماندابداًتغییری پیدانمی کرد و بهمان قوت نخستین باقی بود .

ازتصاویر ونقوشی که ازاقوام کهن بجامانده کمانهای سپاه بابلی وشوش وآشوری بشکل کمانهائی که در گذشته گفتیم و توصیف کردیم نبوده است . آنچه معلوم است کمانهای‌آنها فقط چوبی یا نی بوده که‌آنرا خم کرده وزه آنهم باو وصل بوده ، چنانکه اگر میخواستند آنراازره‌خارج کنند ممکن نبوده است . وهمچو استنباط میشود که گویا آشنابساختن کمان نبوده‌اند و کمانهای‌آشوریها ازدیگر کمانها بزرگتر بوده است . کمانهای مصری نیز بهمان ساخت ووضع‌بوده است ، ولی کوچکتر از کمانهای‌آشوریها.

کمانهای ایران دردوران هخامنشیان (کیان) بهمین وضع کمان‌امروز

بوده که کمانداران ایرانی دردوش داشتند یا باقربان برپشت بسته‌اند. ونقش پادشاهانی که درسردر آرامگاه‌ها، دخمه‌ها و مقابر واقع در اقلیم فارس کنده شده که دربرابر آفتاب ومجمرآتش‌مشغول نیایش هستند ، بیکدست کمانی دارند کـه مانند کمانهای امروزهٔ ایران است . ازاین نقوش همچو استنباط میشود کـه ایرانیان کهن در موقع بجای آوردن مراسم مذهبی و زمزمه کردن سرودهای دینی کمان دردست میگرفته‌اند . چنانکه درمذهب اسلام‌هم مرسوم است که درهنگام خواندن خطبهٔ جمعه ، خطیب بایدشمشیر یا عصا دردست بگیرد .

وهمچنین نقش «داریوش» که دربیستون نقش است ، کمانی دردست‌دارد که مانند کمانهای امروزی ایران است و نیز از نقش «خسروپرویز» که در طاق بستان‌است وباتیرو کمان مشغول‌شکاراست ، کمانش مانند کمان‌معمولی ایران است ، ولی‌از کمانهای دوران هخامنشی بزرگتر است .

آخرین کشوری که سپاه‌آن باتیرو کمان مسلح بود وتااوایل‌قرن‌بیستم بهمین‌عنوان‌بود کشور «کره»است. درایران‌تااوایل‌سلطنت‌سلسلهٔ صفوی کـه تقریباً در نخستین سالهای قرن نهم هجری و برابر بـا اواسط قرن شانزدهم میلادی میشود تیرو کمان جزو اسلحهٔ رزم بوده است .

هنوزهم‌عموم طوایف وحشی چه‌در آفریقا وچه درآمریکا باتیر و کمان شکار میکنند وسلاح نبرد ایشانست و کمانهای‌آنها مانند ـ کمانهای بابلیها وآشوریها ومصریهاست ولی خیلی بزرگتر که تقریباً باندازهٔ قد انسانست وترتیب انداختن تیرآنها دربحث «ایستادن» گفته شد . کمانهائیکه درژاپن وچین‌سابقاً ساخته میشداز«نی» وبسیاربزرگ وبشکل کمانهای‌آشوریهاست ولی کمانهای سپاهیان «کره» شبیه کمانهای ایران بوده است و کمانهای رومیان واروپائیان ازنظر شکل مابین کمانهای ساخت آشوری و کمانهای ایرانی‌است. درسالهای‌اخیردراروپا کمانهارا ازآهن‌میساختندوپایه وقنداقی شبیه‌پایه‌وقنداق‌تفنگ‌داشت که‌بوسیله‌آن‌انداخته‌میشدوبرای‌تیرانداز‌چندان

زحمتی نداشت . وهمچنین کمانهای بزرگ ازآهن میساختند که در روی عراده نصب بود وبوسیله‌چرخی آنرا میکشیدند ودربرابر صفحه‌آهن‌بزرگی قرارمیدادند که سوراخهای متعدد داشته ودرهر سوراخی تیری‌میگذاشتند وهنگامیکه کمان رارهامیکردند زه‌بصفحهٔ آهن دیگریکه محاذی آن‌صفحهٔ سوراخدار بود میخورد و تیرها رایك مرتبه بسوی دشمن پرتاب می کرد .

کمانهای اعراب بشکل وساخت کمانهای ایران بوده و مانند این است که از ایران کمان بعربستان میبرده‌اند و « ماسخی » ازطایفهٔ «ازدی» کمانگری مشهور بوده است که کمانهائی منسوب باورا «ماسخیه» می‌نامیده‌اند ۳٤

«میرزای فرصت شیرازی» در کتاب «آثارالعجم» که شرح آثار باستانی ایرانرا نوشته درصفحه ۳۰۰ در ضمن احوال شولستان فارس مینویسد : در کوهی که درنزدیکی‌قریه «دارشاه» استدرقلهٔ آن دوغارواقع است، درجنب یکدیگر . درغار دست راست ازپائین که ملاحظه میشود کمانی زردرنگ بدیوار غار تکیه داده‌اند وچون دهانهٔ غارها فرورفتگی دارد و کوه‌هم به منتهی‌درجه سراشیب است لهذانمیتوان به‌آن غاررفتهٔ تحصیل‌اطلاعی‌دربارهٔ آن کمان‌نمود ولی بخوبی معلوم‌است که مرغان‌آمده وبرروی‌آن‌مینشینند.

یکی ازاقسام کمان « کمان مهره» یا کمان گروهه یا کمان گلوله است وآن چنانست که ازچوب یانی کمانی بشکل کمانهای ملل کهن سازند و زه‌برآن کشیده ودروسط آن پارچه‌ای‌دوزند که آنرا «کاسه‌خون» نامند و گلوله‌هائی از گل باندازه فندقی درست کرده وباآن اندازند ، چنانکه فردوسی‌راجع بکمان مهره فرموده است :

هیونرا سوی جفت دیگر بتاخت بخم کمان مهره در مهره ساخت

۳٤ـ درقاموس‌اللغه درماده «مسخه» عبارتی می‌نویسدکه عیناً در این‌جامیاوریم: «و الماسخي والقواس والماسخيه الاقواس.نسبت الی ماسخه‌قواس ازدی . ماسخی کمانگر وماسخیه کمانهای‌منسوب بماسخهٔ‌کمانگرکه از طایفه«ازدی» بوده است . ازاین عبارت چنین استنباط میشودکه این شخص کمانگر معروف عرب بوده وکمانهای ساخت اوقابل ملاحظه بوده است .

بگوش یکی آهـو اندر فکند ❁ پسند آمد و بود جـای پسند
بخوارید گوش آهو اندر زمـان به تیر اندرون راند چاچی کمان
سر و گوش وپایش‌بیک‌جا بدوخت بر آن آهو آزاده را دل بسوخت

«نظامی» درباب «کمان گروهه» گوید :

گوری آمد بگو که چون تازم از سرش تـا دمش چـه اندازم ؟
گفت بـاید که رخ بـرافرازی سم این گـور بـر سرش دوزی
شاه چـون دید پیچ پیچی او چاره گر شد ز بس بسیجی او
خواست اول کمان گروهه چوباد مهره‌ای در کمان گروهـه نهاد
صید را مهره در فکند به گوش آمد از تاب مهره مغز بـه جوش
سم سوی گوش برد صید زبـون تـا ز گوش آورد علاقه برون
تیر شد برق شد جهـان افروخت گوش و سم رابیکدیگر بردوخت

فردوسی دراین بیت که میفرماید :

ابر زیر ترکش کمان مهره داشت دلاور ز هـر دانشی بهره داشت

اشاره‌می کند که باید تیرانداز، انداختن گلوله کمانرا بداند زیرا که هنر تیرانداز است و درهنگام لزوم بکار آید ، خصوصاً برای‌شکار حیوانات پرنده . سعدی بطور کنایه دراین باره گفته است :

مرغ دل صاحبنظران صید نکردی الا بکمان مهرهٔ ابروی خمیده

ونیز میگوید :

ازدست کمان مهرهٔابروی‌تودرشهر دل‌نیست که دربرچو کبوتر نه‌تپیداست

در هندوستان کمان گلوله‌ای از نی درست میکرده‌اند که وسط آنرا شاخ گذاشته وروی آنرا پی می‌پیچیدند وبسیار محکم وبادوام بوده که به‌گلوله کمان نی‌معروف است و کمانهای‌امروزی ژاپن وچین نیزبهمین‌ترتیب ساخته میشود که برای بازیچه بکار میرود .

بطوریکه در گذشته یادآورشدیم در روزگاران قدیم کمانهای بزرگ از آهن می‌ساختند و بر عراده‌ای نهاده در جنگها بکار می‌بردند، بعضی از آنها شبیه به «گلوله کمان» بوده که گلولهٔ بزرگی بوسیلهٔ آن بطرف قلاع دشمن پرتاب میکردند و آن را «منجنیق» می‌نامیدند و تقریباً وضع آن مانند همان کمانهائی که شرح داده شده، بوده است، ولی بجای تیر محلی داشته که گلوله یا سنگ بزرگی را درآن نهاده وسپس آنرا بوسیلهٔ چرخی کشیده و رها می کردند و گلوله را بسمت مقصد یا هدف می‌انداختند.

فردوسی گوید :

نرسد زعراده و منجنیق — نگهبان نباشند ورا جاثلیق

«کمال‌الدین اسماعیل» گوید :

ز منجنیق فلك سنگ فتنه میبارد — تو ابلهانه گریزان به‌آبگینه حصار

و اینك کنایات، استعارات و تشبیهاتی که بعضی شاعران دربارهٔ تیر و کمان کرده‌اند در این فصل به اختصار می‌آوریم. خمیدگی ابروی خوبان به‌کمان و مژگان به تیرتشبیه شده است.

«قائم‌مقام فراهانی» گفته است که :

خم گشته مگر کمان ابرویش — بشکسته مگر خدنگ مژگانش

«خواجوی کرمانی» گوید :

ای ابروی شوخ تونمودار کمان — از قامت‌آن شکسته بازار کمان

ابروی‌توباوسمه نمیگویدراست — آری‌بکژی راست‌شودکار کمان

غالب شاعران هر چیز خمیده را کمان‌گویند چنانکه نظامی درابیات زیر قد انسان را که در پیری خم میشود بکمان تشبیه کرده‌است :

تازه جوانی ز سر ریشخند — گفت به پیری که کمانت بچند ؟

پیربخندید وبگفت ای‌جوان — چرخ کند قد ترا چون کمان

«حافظ گوید» :

دوتا شدم چو کمان از غم‌ونمیگویم — هنوز ترك کمان ابروان تیر انداز

«سعدی» گفته است که :

چون قامتم کمان صفت از غم خمیده شد
چون تیر ناگهان ز کمندم بجست یار

و نیز شاعران «قوس وقزح» را که بفارسی «آژفنداك» و باصطلاح عوام «کمان رستم» و «رنگین کمان» گویند بکمان تشبیه کرده‌اند :

منوچهری گفته است که :

ابر بر باغ دگر گریه کنان می‌بینم ز آژفنداك هوا تیر و کمان می‌بینم

و نیز گویند :

چون قوس قزح برگ رزان رنگبر نگند
در قوس و قزح خوشه انگور کمانست

«اسدی طوسی» گوید :

کمان آژفنداك شد ژاله تیر گل غنچه ترگ و زره آبگیر

«وحشی بافقی» گفته‌است :

اگر به تیرجفا برکمینه می‌فکند چرا سپهر زقوس وقزح کمان‌دارد؛

«امیر معزی» در این رباعی هلال ماه را به کمان تشبیه کرده است :

ای ماه چو ابروان یاری گوئی یانی چو کمان شهریاری گوئی
نعلی زده از زر عیاری گوئی در گوش سپهر گوشواری گوئی

یکی از بروج دوازده گانه که در آخر پائیز واقع شده است «قوس» گویند که در فارسی «کمان» نامند «ابونصر فراهی» در اثرش بنام «نصاب» گوید :

بر جهاد دیدم که از مشرق برآوردند سر
جمله در تسبیح و در تهلیل حی لایموت
چون حمل چون ثور چون جوزا سرطان‌واسد
سنبله میزان وعقرب‌قوس وجدی‌ودلووحوت

«حافظ» در این بیت محراب را تشبیه بکمان ابرو که بشکل نیم‌دایره است نموده :

در مسجد ومیخانه خیالت اگر آید محراب و کمانچه زدو ابروی توسازم

کسیکه در معاملات سخت باشد گویند : سخت کمان است یا «کمان‌او را نمیتوان کشیدن» فخرالدین اسعد گرگانی گوید :

تو نیز اکنون بکن محکم کمانی بدل یاد آر مهر سالیانی

منوچهری گوید :

هرگز نکند باضعفا سخت کمانی باآنکه بداندیش بودسخت کمانست:

کمانرا در نوشتن قبضه نویسند : مانند «یك قبضه کمان» یا «ده قبضه کمان» ۳۵

صفت زه :

زه بندی است که بر کمان نهند وتیر را برآن گذارند و اندازند وآن را از رودهٔ گوسفند سازند ، چنانکه فردوسی فرموده است :

ز چوبی کمان کرد وز روده زه ز هر سو بر افکند برزه گره

و زه از چرم گاو و گاومیش و گوزن وبز کوهی نیز میتوان ترتیب داد.

فرخی گوید :

زسر ببرد شاخ وز تن بدرد پوست بصیدگاه ز بهر زه کمان تورنگ

(رنگ بز کوهی‌است) و چنان معمول بوده است که دو سر آن را که بر زاغ کمان می‌افتد بواسطه محکم بودن ازچرم گاو و مابقی را از ابریشم می‌ساختند ، چنانکه ازاین بیت فردوسی قریب بهمین معنی استنباط میشود که میفرماید :

چون سوفارش آمد به پهنای گوش ز چرم گوزنان برآمد خروش

مقصود از چرم گوزنان دوسرزه است که بکمان می‌افتد وآنرا «سی‌سر» می‌نامیده‌اند .

۳۵ــ روغنی از «سندروس» گیرند و درنقاشی بکاربرندوآنرا «روغن کمان» گویند.

چنانکه در گذشته اشاره شدهباید زه کمان سطبرباشد و زیاد هم نازك‌نباشد که زود پاره شودودر هنگام تیر اندازی باید زه کمان‌راآزمایش کنند که زه زده نشده باشد و پس از آن تیراندازی کنند «ناصرخسرو» بطور کنایه راجع به استوار بودن«زه کمان» گفته است:

از مهرو وفا زه کمان ساز در فکرو فریب تیروزوبین

زه در اشعار شاعران‌بسیار بکار رفته‌است مخصوصاً درشاهنامهٔ فردوسی چنانکه بعضی آنها ذکر میشود:

چوبرزه بشست اندر آری گره خدنگت نیابد گذر برزره

و نیز فرماید:

کمان را بزه کرد جنگی‌فرود پس‌آن قبضهٔچرخ بر کف‌بسود

کمان را بزه بر ببازو فکند ببند کمر بر بزد تیر چند

ونیز فرموده است که:

چونازش به اسب گرانمایه‌دید کمان‌را بزه کردواندر کشید

نظامی گوید:

تیری ازجعبه‌سفته‌پیکان‌جست بر زه‌آورد و در کشید درست

سعدی گفته‌است که:

ترا یاوری کرد فرخ سروش وگرنه زه آورده بودم‌بگوش

«جلال‌الدین مولوی» گوید:

آدم و حوا کجا بود آنزمان که خدابنهاد این زه در کمان

«زه کمان» را «چله» نیز گویند و برای وجه تسمیه‌آن دو وجه ذکر شده است، چنانکه یادآور می‌شویم:

۱ ـ چله : نخ و ریسمان تابیده را که برای بافتن البسه تهیه کرده باشند می‌گویند ، و چون زه کمان را از ابریشم ترتیب میداده‌اند شاید باین مناسبت چله گویند.
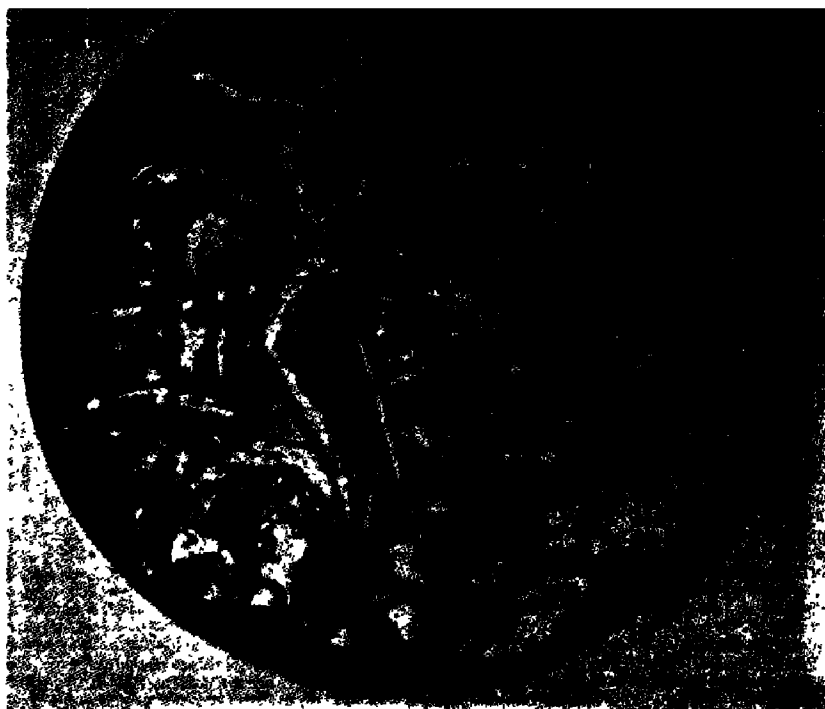
شکار شیر شاپور دوم (موزهٔ لنینگراد)

خسرو اول در حال شکار

شکار گراز شاپور دوم (موزهٔ گالری امریکا)

بهرام پنجم و آزاده ، مجلس شکار (موزهٔ لنینگراد)

۲ - چون کمان تازه‌ساز را که بخواهند زه بیندازند، چهل روز زحمت دارد، باین جهت «چله» گویند.
«منوچهری» گفته‌است که:

اندر چلهٔ چهل، کمانت شکند تیر   وانرا گلوی آز، نوالت فکند ره

یکی از معانی زه درفارسی «تحسین» و آفرین است. چنانکه فردوسی فرماید:

قضا گفت گیرو قدر گفت ده   ملك گفت احسن، فلك گفت زه

«رودکی» نیز گوید:

زه‌دانا را گویند که داند گفت   هیچ نادان رادانند، نگویدزه

صفت زه گیر:

زهگیر آلتی‌است شبیه به انگشتری که از عقیق، یشم، استخوان،شاخ، فلزات سازند ودرشست دست راست که تیروزه را گیرند بکنند «ابونصر- فراهی» گوید:

هدف نشانه غرض‌هم ختیمه زهگیراست   وترزه آمد و معراض تیرگز میدان

چنانکه درگذشته گفته شد زهگیر نباید بزرگ و کوچك باشد زیرا اگربزرگ باشد تیر پراکنده افتد و اگر کوچك و تنگ باشد دست آبله کند وپهلوی آن نازك نباید باشد وپرمغز وبه‌اندازه باشد.
باید تیرانداز عادت کند که با زهگیر تیربیندازد وزهگیر را ازچرم‌نیز میسازند ولی نه بشکل زهگیرهائیکه درفوق‌توصیف‌شد بلکه‌شبیه‌دستکش یا انگشتانه که درتمام دست یا شست دست راست‌بکنند، چنانکه ازاین‌بیت فردوسی استفاده میشود:

بمالید رستم کمانرا به دست   بچرم گوزن اندر آورد شست

یعنی زهگیر چرمی درانگشت کرد.
«فیروزآبادی» درقاموس ودرباره «ختم» چنین‌می‌نویسد «ختیمه» چرم پاره ایست که تیرانداز انگشتان خود را می پوشاند و باین‌جهت در فارسی

«زهگیرها» را «انگشتوانه» یا : «انگشتانه» نیز می گویند «علاءالدین حسین غوری» گوید :

گردون به‌پیش‌من سرتسلیم‌خم کند چون برزه کمان‌نهم انگشتوانه‌را

صفت تیر :

باید تیرازچوبی تراشیده شود که بسیارسست‌وسبک‌وزن‌مانندچوب‌بید وصنوبرنباشد ، زیرا بعلت سبکی باد آن را می‌برد وتیرپراکنده می‌افتد و همچنین ازچوبهای سخت وزین مانند چوب گردووآبنوس وشمشاد وغیرآن نباید ساخته شود زیرا بواسطه سنگینی دور نمی رود و درست بـه نشـان نمی‌خورد . بنابراین بهترین چوبها برای تیر «نی» است که در چین وژاپن وهندوچین و دیگر اقلیمهای گرم میروید وآن را «بامبو» مینامند و بعداز آن چوب «شیرخشت» است که استادان آزمایش کرده‌اند .

چوب «آزاد» که درتهران به «مازندرانی» معروف است‌برای ساختن‌تیر بسیارخوب است . در گذشته‌های دور تیر را از چوب درختی که «خدنگ» نام داشته که می گویند ازجنس درخت «گز» است‌میساخته‌اندوچوب‌درخت مذکور چوب محکم شخی بوده است وازآن زین اسب نیزترتیب‌میداده‌اند چنانکه فردوسی فرموده‌است :

نشست سیاووش و زین پلنگ رکیب وزار و جنـاغ خدنـگ

ونیز تیر را از چوب درختانیکه درعربی آنها را «ساسب» یا «سلیسب» ویا «بغ» می‌نامیدند میساختند وضع ساخت تیر چنانست که اولا نباید از نه‌قبضه بلندتر و کوتاهتر باشد چنانکه نظامی گوید :

زده دشمن کمـانش تام تر بود ز نه قبضه خدنگش تام تـر بود

ثانیاً باید دوسرآن ازمیانش نازکترباشد ثالثاً اگر کجی یا تاب‌درآن باشد باید بوسیله آتش آن را راست کرد : چنانکه فردوسی فرماید :

برآتش مراین‌چوب را راست کن نگه کن یکی نغز پیکان کهن

وتیر را ازچوب گزنیز می‌ساخته‌اند ، چنانکه فردوسی فرموده است :

بخوردی یکی چوبه تیر گزین نهادی سرخویش در پیش زین

ومشهور چنانست که تیر گز ، تیری بود که رستم بچشم اسفندیار زد و جزآن تیر ازچوب گز ساخته نشده بود . فردوسی دراین باب گفته است :

بدین گز بود هوش اسفندیار تو این چوبرا خوار مایه مدار

ونیزفرموده است :

تهمتن گزاندر کمان را ندزود بدانسان که سیمرغ‌فرموده‌بود

تیرراخدنگ گویند یعنی راست‌وچنانکه‌ذکرشدتیرنباید کج‌باشدزیرا که تیر کج درست به‌نشان نمی‌خورد و پراکنده می‌افتد . نظامی میگوید:

تیر کج البته بود کج نشان خواه تو بر چشم چوابرونشان

فردوسی و دیگرشاعران دراشعارخودبسیارخدنگ بکاربرده‌اندوازآن دو معنی خواسته‌اند : یکی راست بودن آن را و دیگری از چوب درخت خدنگ را چنانکه ذکرشد :

«فردوسی» گوید :

پس آنکه به بند کمربرد چنگ گزین کرد یك چوبه تیرخدنگ

خدنگی برآورد پیکان چو آب نهاده بر او چار پر عقاب

تیرنباید دارای معایب ذیل باشد تا درست بنشان برسد :

ـ سبك‌وزن نباشد، یعنی چنانکه درگذشته گفته‌شد ازچوبهای سبك ساخته نشده‌باشد.

ـ سنگین نباشد.

ـ زیاد ضخیم وبی‌اندازه نازك نباشد.

ـ تاب نداشته‌و کج نباشد.

ـ پرش محکم‌وازپر مرغان بزرگ مانند عقاب‌و کرکس باشد.

ـ سوفار وفاق آن بسیار تنگ وزیاد گشاد نباشد.

ــ پیکان آن بسیار بزرگ وزیاد کوچك نباشد مگردرمواقع لزوم که بعداً ذکر خواهدشد.

ــ تیرنباید بسیار ازحد بلند ویاازاندازه کوتاهتر باشد، زیراگر تیر بلندباشد سنگین میشودودورنمی‌رود واگر کوتاه باشد ممکن‌استدروقت کشیدن کمان، به کمان بخورد وبه‌تیرانداز صدمه برساند وحدمتوسط آن همان نه(۹) قبضه است که در گذشته ذکرشد.

وضع تیر واسامی اعضاء وخاصیت هریك از آنها:

سرتیر که‌شکافی دارد وبرزه مینهندبفارسی«سوفار» ودر عربی«فاق»[۲۶] گویند.

فردوسی‌فرماید.

چوسوفارش‌آمد به پهنای گوش ز چرم گوزنان برآمد خروش

فایدهٔ سوفار آنست که آنرا برزه‌نهند وتیرو کمان رابکشند.

منتهای تیرراپیکان گویند وآن آهنی‌است که درسرتیر قراردهندبرای سوراخ کردن ــ فردوسی گوید:

چراکم‌شدآن نیروی پیل‌مست ز پیکان چراکوه آهن نخست.

پائین‌تراز سوفار بمقدار پانزده سانتی مترجای «پر» است. پر را برای آن به‌تیر می‌نهند که تیرراست ومستقیم‌به‌نشانه برسدوپرراباسریشم‌بتیرمی‌چسبانند. برتیرمیتوان سه‌پروچهارپرقرارداد: چنانکه فردوسی‌فرموده‌است:

خدنگی برآورد پیکان‌چوآب نهـاده بـر او چار پـر عقـاب

وسط آن‌را چوبه‌گویند وآن تمام تیررا تشکیل داده است.

یکی از اقسام تیر، تیر دوشاخـه است که تیراندازان بکار میبرده‌اند. وضع آن‌چنانست که سوفاران یکی‌وپیکان آن‌دوبوده، یعنی‌سرتیر دوشاخه بوده ودرمواقع لازم‌بکار میرفته‌است. چنانکه تیریکـه رستم‌ترتیب داده و

۲۶ــ فاق = الفوقه : موضع‌الوتر من راس‌السهم .

برچشم اسفندیار زد دوشاخه بوده‌است. فردوسی گوید:

سه تیر دو پیکان بدو در نشان   بـدادم ترا از گـزندش نشان

ونیز گوید:

بدو نوك پیکان دو چشمش بدوخت   بـمـرد آتش کینه چون بر فروخت

یکی‌ازاقسام تیر«ناوك»است و آن چنانست که ناوی ازآهن ترتیب داده که تقریباً یك‌ذرع کم وبیش‌طول آنست وقطر آن بقدر انگشت میانه(وسطی) بوده وشکافی ازابتدا تاانتهای آن قرارداده‌اند ویك‌سر آنرا بشکل‌قلم‌بریده وسوراخی برآنست وبندی ازآن گذرانیده که آنرادرانگشت کوچك‌دست راست اندازند تیریك وجب (تقریباً پانزده سانتی‌متر) بیشتر طول ندارد ، درمیان آن گذاشته وباکمان مثل‌تیر معمولی اندازند. تیر نـاوك ازدیگر تیرها بیشتر رود[۳۷] شاعران مکرردراشعار ذکری ازآن کرده‌اند. فردوسی فرموده‌است:

نهادند صنـدوق بـر پشت پیل   زمین شد بکـردار دریای نیل
هـزاران دلیـران روز نبرد   بصندوق درنـاوك انداز کـرد

(درحدود «فراهان» اراك بعضی‌اوقات تیرهائی یافته شده که خیلی‌شبیه به‌تیر ناوك‌است، ولی تماماً ازآهن ساخته شده وحتی پرآنهـا هم ازآهن است وتقریباً پانزده سانتی مترطول دارند که ریش‌سفیدان می‌گـویند تیر ناوك بوده‌است)

ونیز یکی‌ازاقسام‌تیر«تموك» است که‌زخم‌آن غیرقابل علاج‌ومهلك‌است زیرا همینکه ببدن انسان یاحیوان فـرو رود بآسانی بیرون‌نیایـد . عماره مروزی گوید:

پسر خواجه دست بردبکوك[۳۸]   خواجه اورا بـزد به تیر تموك

۳۷ـ شاید تفنگ را از روی ناوك اقتباس وساخته باشند .
۳۸ـ کبك .

پدرم را عقیده براین بود که مقصود ازتیرتموك ، پیکان آنستوآن پیکانی است سه پهلو وبرخلاف تمام پیکانهاساخته شده زیرا پیکانهای معمولی دنباله دارد که درچوبهٔ تیر جایگیر شده وبا سریشم و پی محکم نموده که بیرون نیاید واین پیکانها سوراخی درآنستکه چوبهٔ تیردرآن قرار داده میشود و باین واسطه در وقت کشیدن تیر ازمحل خود پیکان در زخم مانده وچوبهٔ تیر بیرون آمده وباین جهت باید زخم را شکافت وپیکان را بیرون آورد . وشاید باین دلیل می گویند زخم تیرتموك مهلك است . از این اشعار فردوسی که درداستان «رستم واسفندیار» درهنگام زخمدارشدن رستم فرموده همچو مستفادمیشود که پیکان تیر دربدن رستم ورخش مانده بود که سیمرغ ازبدن آنها بیرون آورده وازقرار معلوم تیروپیکان تموك بوده است .

چنانکه گوید:

بمنقار ازآن خستگی خون کشید و زان هشت پیکان به بیرون کشید

و نیز یکی از اقسام تیر «تیرتخش» است که آنرا شبیه به «شهب دنیازك» که شبها درآسمان ظاهرمیشود ، کرده‌اند ، چنانکه بعداً ذکرخواهد شد. فردوسی فرماید:

همه بنده در پیش رخش منند جگـر خستهٔ تیر تخش منند

ولی گویاآن تیر ، تیر کمان نبوده است باین دلیل که « تخش درخش» درفارسی«روشنائی وفروغ» است وبهمین‌ملاحظه‌هم‌شهاب دنیازك را تیرتخش گویند ، یعنی تیر روشن و این تیر گلوله‌ای بوده است مجوف کـه آنرا از نفت انباشته وفتیله‌ای برآن قرارداده وآتش زده و بوسیله « کشکنجیر» و «منجنیق» که شرح آن گذشت بشهرها و قلاع دشمن پرتاب میکردند و یـا گلوله‌ای‌از کهنه‌ساخته وبه نفت‌آلوده وآنرا بهمان ترتیب بسمت‌قلاع‌دشمن می‌انداختند واین عمل را «نفت اندازی» می نامیدند ، چنانکـه سعدی در گلستان اشاره باین مطلب کرده است : «هندوئی نفت اندازی همی آموخت او را گفتند ترا که خانهٔ نیین است ، بازی نه این است» وچون این گلوله‌ها

درحال‌اشتعال پرتاب‌میشد لذا موسوم به «تیرتخش» شده است یعنی‌تیرروشن وشاید تیرچرخ که سابقاً ذکر شد ، نیزهمین گلوله‌های‌نفت باشد که دربالا گفته شد واین‌نوع تیرآتشین را «آتش‌افرازه» نیز گویند . ودیگر ازاقسام تیر ، دندان گوساله‌است که‌پیکان‌آن ازاستخوان وشبیه به دندان گوساله بوده یا عین دندان‌گوساله را بجای پیکان استعمال میکردند وممکن‌است این عمل راجع به‌زمانی ودوره‌ایست که انسان هنوز پی بوجودآهن وفلزات دیگرنبرده بوده است. ونیز یکی ازاقسام تیر «تارچه» است که گویامنصوب به تاتارها ومغولها بوده است ، اگرچه ارباب‌لغت درفرهنگها این دوقسم‌تیر یا پیکان اخیر را نام برده‌اند ولی شناخته نشد که اینها چه نوع پیکان یا تیر بوده است وچه مزیت ورجحان وامتیازی بر دیگر تیرها داشته‌اند.

آنچه ازاشعار شاعران و تواریخ ونقوش ملل قدیم استفاده میشود ، تیرهائیکه ملل کهن بکارمیبرده‌اند چندان تفاوتی با تیرهای معمولی‌نداشته جز بلندی‌و کوتاهی‌آنها که‌سبب امتیازآنهاست ، چنانکه تیرهائیکه‌در روم ویونان بکار میبردند از تیرهای ملل دیگر کوتاهتربوده است . تیرهائیکه دراین اواخردر اروپا معمول بوده وباکمانهای‌آهنی پایه دارانداخته‌می‌شد بسیار کوتاه وقطور وبا پیکانهای پهن وبدون سوفار بوده است . تیرهای‌ملل وحشی که بکارمیبرده‌اند وهمچنین تیرهائیکه درایام قدیم در کشور چین و ژاپن‌استعمال میکردندخیلی بلندترازتیرهای معمولی ومتداول درایران‌است و تقریباً به قد انسانست . فردوسی در شاهنامه ، تیررستم را توصیف کرده که چنین استنباط‌می‌شود ازدیگرتیرهای‌آن زمان بلندتربوده‌است.چنانکه ذکرمیشود :

چو برگشت رستم هم اندر زمان سواری فرستاد خاقان دمان
گزان نامور تیر بیرون کشند همی پر وپیکانش در خون کشند
میان سپه تیر بگذاشتند سر آن تیر را نیزه پنداشتند

و دیگرشاعران نیز تیر رستم را توصیف کرده‌اند. چنانکه «خاقانی شیروانی» گوید:

یکدشنه ز ذولفقار حیدر یك چوبه ز تیر پوردستان

جای تیر را «ترکش» یا «تیرکش» و «تیردان» و «کیش» و «شغا» گویند: راجع به‌ترکش فردوسی فرموده است که:

چنین گفت رستم که آژیرباش شب‌وروز باترکش و تیرباش

«فخرالدین اسعد گرگانی» گوید:

اگر بر تیرداری ترکش ناز همه تیرش تو برعاشق‌مینداز

«سعدی» گفته است که:

ندیدمش روزی که‌ترکش نه‌بست ز پیکان پولادش آتش نجست

و نیز گفته است که:

چنین گفت گرگین بفرزندخویش چو قربان پیکار بربست و کیش

فردوسی درباره «شغا» گوید:

بیفکند رستم شغاد کمان همه‌خیره گشته برایشان «کیان»

(کیان درفارسی صحرا گرد وچادر نشین را گویند)

زدن تیررا عموماً و اتصال دو چیزرا با تیر بیکدیگرخصوصاً دوختن گویند، زیرا که تیررا بسوزن وآن چیزرا بلباس‌تشبیه مینمایند، چنانکه شاعری گوید:

چاکران تو که رزم چو خیاطانند گرچه‌خیاط‌نیند‌ای ملك‌کشور گیر

فردوسی دوختن را بهردومعنی بسیار بکاربرده است، از جمله راجع بدوختن دوچیزفرموده است:

درخت وبرادر بهم بر بدوخت بهنگام رفتن دلش بر فروخت

ونیززدن تیر را نشاندن گویند، نظامی گوید:

تیر کج البته بود کج نشان خواه توبرچشم چوابرو نشان

انداختن تیر را رها کردن و گشاد دادن وراندن و زدن نیز گویند :
ناصرخسرو راجع به‌انداختن گوید :

ناگه‌زقضا سخت کمانی ز کمینگاه   تیری چوقضا وقدرانداخت براوراست

اسدی طوسی راجع به‌رها کردن گوید :

چو شب تار شد تیر آمد رها   بدان آتش و دود چون اژدها

فردوسی درباب گشاد دادن گوید :

یکی تیـر بر اسب نستیهنا   رسید از گشاد بـربیژنـا

ونیز درباب زدن فرموده است :

بزد راست بـرچشم اسفندیـار   سیه شد جهان پیش‌آن نامدار

گذاردن تیر را در کمان «راندن» نیز گویند :

چونزدیک‌شد راند اندر کمان   بزد بـر بـر سینهٔ پهلوان

خارج شدن تیررا از کمان جسته وپریده‌ویا جستن وپریدن، فردوسی و دیگرشاعران بکار برده‌اند
سعدی گوید :

چون‌قامتم کمان‌صفت‌ازغم‌خمیده شد   چون‌تیرناگهان ز کمندم بجست یار

نشانهٔ تیررا «آماج» وجای آنرا «آماجگاه» گویند وآن چنانست که بالشی بسیار بزرگ دوزند و ازکاه پر کنند ودرجائی نصب نمایند و نشانه را برآن نهند که تیرها نشکنند. فرخی سیستانی گوید:

گرموی برآماج نهی‌موی‌بدوزی   این ازگهرآموخته‌ای تو نه‌بتلقین

فردوسی راجع به‌آماجگاه فرموده است:

زمین است‌آماجگاه زمـان   نشانه‌تن ما وچرخش کمان

بعضی اوقات‌برای ظاهربودن نشانه دایرهٔ قرمزی درآماج میگذاشتند. چنانکه «بسحق اطعمه» دراین بیت اشاره باین نکته کرده است.

بر روی نان بین‌آن زخم پیکان   چون صندلی‌سرخ برروی‌آماج

(آماج گاوآهن را نیز گویند)

میدانیکه‌سواره تیراندازی نمایند «اسپریس» یا«اسب ریس» گویند ودر فارسی مطلق میدان است. نشانه تیر را «تکـرک» نیز گویند وهنگامیکه عده‌ای تیرانداز در نبردها و جنگها بطوردسته جمعی تیـراندازی کنند، اینکاررا «تیرباران» گویند، فردوسی فرماید:

یکی تیرباران بکردند سخت چوباد خزان بر دز وبردرخت

سعدی گوید:

چون که‌دل‌بادوستداری روی‌بردشمن‌مکن تیرباران‌قضارا جزرضاجوشن‌مکن

هرچیز راست ومستقیمی را به‌تیر تشبیه کنند ونیز قدوقامت ومژگان وچشم‌و کرشمه ونازو غمزه ونظر ونگاه وعشق‌خوبانرا شاعران به‌تیرتشبیه کرده‌اند «بهرامی غزنوی» دربیتی سه‌فقره ازآنرا ذکر کرده است:

بغمزه تیرومژه‌تیرو قدو قامت‌تیر برو کمان وبیازووزان‌فکنده کمان

سعدی‌نیز گوید:

ابرویش‌خم‌بکمان‌ماندوقدراست‌چوتیر کس‌ندیدم که‌چنین‌تیرو کمانی‌دارد

حرف ازدهان بیرون‌آمده وکار گذشته راکه دیگر امید بازگشت در آن‌نیست،شاعران بتیرازکمان رفته تشبیه کنند وازامثال معروف که« کاراز دست وتیرازشست‌رفت» «ناصرخسرو» دربیتی سخن‌را به‌تیرو کمان‌رابدهان تشبیه کرده است:

درسپه علم حقیقت ترا تیر کلامست‌ودهانت کمان

قضا وقدر، بلاواجل، هلاك، ملامت، طعنه، غم، دعا، آه، جور،جفا، فراق، قهرو غضب‌را نیز شاعران به تیر تشبیه کرده‌اند.

درزمان جاهلیت در میان اعـراب قماری معمول بوده کـه با تیربازی میکردند ونیزباآنها استخاره واستشاره مینمودند واین قماربازی‌مخصوصاً دراسلام نهی‌شد.

تیردورانداز را «پرتاب» گویند که برای امتحان کمان یاقوت‌تیرانداز، اندازند تا معلوم‌شود تیر که پیشتررود. فرخی گوید :

آماج تواز بست‌بود تا به‌سپنجاب　　پرتاب‌تو ازبلخ بود تا بفلسطین

فخرالدین اسعد گرگانی گوید :

از آن‌خوانندآرش‌را کمان گیر　　که ازساری‌بمرو انداخت‌یك‌تیر
تو اندازی بجان من ز کور آب　　همی هر ساعتی صد تیر پرتاب
ترا زیبد نه آرش راسواری　　که‌صدفرسنگ‌بگذشتش‌زساری

وداستان «آرش کمانگیر» یا «آرش شیواتیر» چنان مشهورِ خاص وعام است که نقل داستان‌او دراینجا مایه تطویل کلام است .

صفت پیکان :

پیکان‌آهنی‌است که برنوك تیر گذارند برای‌سوراخ کردن ودراشعار شاعران مکرر ذکری‌از آن نموده‌اند .

فردوسی فرماید :

زپیکان تیرآتشی بر فروخت　　مرآن گوریکسربه‌آتش‌بسوخت

سعدی گوید :

که در سینه پیکان تیر تتار　　به از نقل مأکول نا سازگار

پیکان برچند قسم‌است :

پیکان‌نوك گنجشکی ـ وآن پیکانیست بسیار کوچك وفقط برای تیر دورانداز وپرتاب بکارمیرود ، زیرا سبك است و تیر دور میرود .

پیکان مشقی ـ وآن پیکانیست مثل گلوله کـه‌اگر بجائی بخورد فرو نمی‌رود وفقط‌برای‌آنستکه‌نوك‌تیر معیوب نشود ونشکند . پیکان‌زره‌شکاف یازره دوز ، وآن پیکانیست بسیار باریك‌وبلند برای اینکه ازحلقه‌های‌زره بگذرد ، چنانکه سعدی‌بطور کنایه اشاره باین‌معنی کرده‌است :

من‌بیچاره بگفتم که‌چراسخت کمانی　　نوك‌تیرمژه ازجوشن‌جان‌میگذرانی

پیکان برگ‌بیدی ــ و آن پیکانیست شبیه برگ بید، پهن و باریک و بلند. فردوسی فرموده است :

تیریکه پیکانش بد بید برگ فرو دوخت با تارک ترک ترک

پیکان بسیار تیز و برنده را درفارسی «سکرن» (بفتح س ورا) گویند، شاید پیکان‌زره شکاف باشد که دارای‌این صفت است.

«نظامی» نیزدرباب پیکان‌برگ بیدی گفته‌است :

گرآری بخروارها درع و ترگ کجا با شدت‌تاب یك‌بیدبرگ

پیکان میوه‌بر، وآن پیکانیست بسیارپهن.

یکی از هنرهای تیرانداز آنست که باتیریکه پیکان آن میوه بر است بطوری‌میوه‌را درسردرخت نشانه کندکه نصف‌آن‌بدرخت مانده ونیم‌دیگر را با تیر قطع کند.

پیکان بیلك‌ـ یا بیله که آنرا درفارسی عذارنیزگویند وآن‌پیکانیست که بشکل بیل ساخته میشود.

مسعود سعدسلمان گوید:

فکنده ناخج[۳۹] درمغز کفر تا دسته

نشانده بیلك در چشم ترك باسوفار

پیکان سه پهلو که زخم‌آن مهلك است، یك نوع پیکان سه پهلو در گذشته‌ها معمول بوده و بکارمیرفته که وضع‌آن برخلاف تمام پیکانهابوده است، زیراپیکان، دنباله‌ای‌دارد که انتهای چوبه تیررا سوراخ کرده ودنباله پیکانرا باسریشم درآنجا محکم نموده وپی بروی می‌پیچند که بیرون نیاید واین پیکان سوراخی درانتها داشته که چوبه تیردرآن جا گرفته می‌شد و باین واسطه دروقت کشیدن‌تیرازمحل زخم، پیکان درزخم مانده وتیرخارج

۳۹ـ ناخج، نام حربه‌ایست شبیه تبرزین.

میشده‌است. شیخ سعدی بطور کنایه دربیتی اشاره باین نوع پیسکان وتیر نموده است:

هر کرا نوبتی زند آن تیر　　　در جراحت بماند پیکانش

این نوع تیروپیکان را درفارسی «تموك» می‌نامیدند، چنانکه درصفت تیر گفته شد .

یکی ازاقسام پیکان «دندان گوساله» است که شبیه بدندان گوساله ویا عین دندان گوساله بوده است ونیزیکی ازاقسام پیکان ، پیکانیست کـه در فارسی آنرا «کلمر» گویند. اگرچه ارباب لغت درفرهنگها ذکر کرده‌اند ، ولی شناخته نشدکه چه قسم پیکانست . ـ پیکان زنبورك ـ پیکان زاغنول که شبیه بمنقار زاغ است وپیکان زبان گاو که گویا بشکل زبان گاواست.

فردوسی دربیتی از «پیکان لهراسبی» یاد کرده است که گویا امتیازاتی داشته‌است:

ببینی کنون تیر گشتاسبی　　　دل شیر وپیکان لهراسبی

وبرای اینکه زخم تیر مهلك شود، پیکان آنرا با زهر آب میداده‌اند. درعرب معمول چنان بوده است که برای مسموم کردن پیکان تیرآنرا داغ کرده ودربول شتر میگذاردند تا زهرآلود شود.

یکی‌ازپادشاهان سلسله سامانی پیکانهای تیرخـود را از طلا میکرد، چنانکه رودکی براین مطلب اشاره کرده است:

شاهیکه بروز رزم از رادی　　　زرین نهد او بتیر درپیکان
تا کشتهٔ او ازآن کفن سازد　　　تاخستهٔ اوازآن کنددرمان

بعضی‌ازشاعران‌پیکان رابطور کنایه دراشعارخودبجای تیربکاربرده‌اند:

فردوسی فرماید:

بکش چرخ پیکان سوی اسب ران　　　که تا خسته گردد هیون گران

میگردید بهمین‌جهت‌فرصتی برای توسعه امور بازرگانی چه‌ازطرف شاه و
مردم‌نبود . درپایان کارهم که‌نادر بخیال‌فراهم کردن نیروی دریائی وتو
تجارت‌افتاده‌بود‌اجل‌مهلتش‌نداده‌و‌بقتل رسید. این‌شاه اولین پادشاه‌ایرانی
که بخیال کشتی و کشتیرانی افتاده بود . [۲] برای ساختن کشتی در خلیج
فارس نادر فرمان داده بود که چوب از جنگلهای مازندران بریده وتو
رعایا دست بدست بسواحل خلیج‌فارس برسانند . در بندر سورات هم‌بیـ
کشتی برای ایران ساخته‌و آماده‌شده بوسیله کشتیرانان هندی بسوی‌ایر
رانده شده در بندر عباس‌لنگر انداختند .

در سال ۱۷٤۳ میلادی جان‌التون بفرمان نادرشاه در دریای مازندر
شروع به‌ساختن کشتی کرده وباگرفتن‌لقب «جمال‌بیک» بریاست کل ک
منصوب گـردید. جان‌التون توانست بازحمات زیاد یك کشتی ۲۳ پو
بآب اندازد . درخلیج‌فارس اسکله‌ای ساخته و مشغول کشتی سازی شد
ولی پس ازقتل‌نادر موضوع کشتی و کشتی سازی از بین رفت. بدنه‌شک
شده این کشتی‌های نیمه‌تمام در اسکله تااواسط قرن نوزدهم موجود بو
سیاحان اروپائی آنها را دیده و شرح‌داده‌اند. [۳] نیروی دریائی نادرشا
خلیج‌فارس‌هنگام مرگش به ۲۲تا۲۵ کشتی رسیده بود.[٤] کلیه این کشت
درانقلابی که پس‌ازمرگ نادر درایران رخ داد توسط شیخ‌های بنادر خ
فارس بغارت‌رفتند[٥] بطوریکه کریم‌خان زند در آغازکارش‌بکلی فاقدنیر
دریائی بود . [٦]

۲ــ ویلسن۱۷٦/ وارینگ۱۳٦/ ملکلم‌جلد دوم۱۰۲ببعد/ بریجسXCIX / سایکس جلد دوم
فارسنامه ناصری ۱۹۳/ اوپنهایم ۳٤۰/ شفرد ۱۲۵ .

۳ــ سایکس جلد دوم ص ۲۷۲/ وارینگ ص ۱۳٦/ سرهارفورد جونس بریجس در سال ٤
بوشهر سه کشتی نیمه تمام و شکسته را دیده است (بریجس XCIX) .

٤ــ نیبور جلد دوم ص ۹۳ .

٥ــ کارملایت جلد دوم ص ۱۲۰۸/ شمیم ص ۱۲۵ .

٦ــ نیبور جلد دوم ص ۹۳ .

همانطور که در بالا بدان اشاره شد در اثر ناامنی و شورشی که پس از
قتل نادر شاه در ایران رخ داد تجارتخانه‌های اروپائیان دستخوش غارت و
چپاول شده بیشتر آنها تعطیل و از بین رفتند . در ژانویه سال ۱۷۴۸ امیر
اصلان‌خان‌حاکم تبریز سردار خود رضاقلی‌خان را مأمور غارت تجارتخانه
انگلیسها در رشت‌نموده که‌اموال تجار انگلیسی‌را چپاول نمایند.[۷]

هنگامیکه علیمردان‌خان‌بختیاری اصفهان را فتح کرد سربازان‌اوپس‌از
تاراج‌شهر به‌تجارتخانه انگلیسهاحمله کرده وآنرا غارت کردند .[۸] ونسبت
به کنسول انگلیس عمـل منافی عفت انجـام دادند . بندر عباس کـه
مهمترین بندر تجارتی آنزمان بود نیز اهمیت خود را ازدست داده بکلی
روبخرابی نهاده بود. Surgeon Ives که درسال ۱۷۵۸ میلادی بندرعباس‌را
دیده‌چنین نقل‌میکند : «درحـال حاضر این محل‌بکلی بی‌اهمیت است تنها
ساختمانی که سالم مانده و میتوان بدان‌اهمیتی داد دوساختمان تجارتخانه
انگلیسها وهلندی‌ها میباشند. شهر کاملا منظره خرابه‌ای را نشان میدهد که
آثاری از دوران آبادانی درآن بسختی دیده میشودآشوب و انقلاب کلیه
امور تجارتی انگلیسها را دراین محل نابود و خراب کرده است»[۹]از طرف
دیگر بسبب شروع جنگهای هفت ساله در اروپا (۱۷۵۶) که آثار آن در
خاورهم نمودار شده بود مراکز تجارتی انگلیسها در خلیج‌فارس و بنادر
ایران بمخاطره افتاده روبنابودی بودند .

در ۱۵ اکتبر ۱۷۵۹ یك اسکادران کشتی جنگی فرانسوی کـه حامل
پرچم هلندی بودند به‌بندر عباس حمله کرده و بنای تجارتخانه انگلیس‌را
کـه توسط شخصی بنام دو گلاس و ۱۶ نفر ملوان محافظت میشد بمباران

---

۷ - هالوی جلد دوم ص ۴۵۵ .
۸ - رستم‌التواریخ نسخه خطی برلین ورق ۲۵۴ الف ببعد/ ویلسن ۱۷۶/ فلسفی ۱۶۰ .
۹ - نقل از ویلسن ص ۱۷۶ .

کرده وپس‌از وارد کردن خرابی زیادبآن در ۳۰ اکتبرمراجعت کردند.[۱۰] سال‌بعد انگلیسها مجدداً ساختمان تجارتخانه خود را بنا کردند.[۱۱]

درسال ۱۷٦۱ میلادی (۱۱۷۵ هجری) ناصرخان لاری حاکم لار که از اوضاع آنزمان سوءاستفاده کرده و در آن نواحی قدرتی‌بدست آورده بود بانگلیسها فشارآورده مبلغ هزار تومان از آنان باج گرفت[۱۲] این رفتار ناصرخان نیز باعث شد که انگلیسها بیش از پیش از ادامهٔ اقامت و تجارت در بندرعباس مأیوس شده درصدد ترك آن برآمده برای انتقال تجارتخانه خود به محل‌مناسبی به تکاپو و جستجوبرخاستند. پس‌از آنکه‌درباره‌نقاط مختلف و قابل سکونت و تجارت تحقیقات‌کامل بعمل آوردند بصوابدید نماینده کمپانی تجارتی انگلیس دوگلاس Douglas به بندر بوشهر نقل مکان کردند.[۱۳]

در سال ۱۷٦۳ دوگلاس بنمایندگی کمپانی انگلیس باشیخ سعدون شیخ‌بندر بوشهر معاهده تجارتی بسته‌وبموجب آن انگلیسها اجازه گرفتند در بندر بوشهر مشغول تجارت شوند. بنای ساختمان تجارتخانه انگلیس بخرج شیخ سعدون ساخته شد[۱٤] بستن‌این قرارداد یکی‌از اتفاقات‌مهم‌سیاسی و تجارتی در خلیج فارس بشمار میرود. نماینده کل شرکت هند شرقی انگلیس‌در خلیج‌فارس‌پرایس Mr.Prise پس‌از عقد قرارداد باشیخ سعدون شخصی بنام دورنفورد Durnford را بنمایندگی از طرف خود بخدمت کریم‌خان زند فرستاد. کریم‌خان‌هم که آرزو داشت بهرنحوی شده اقتصاد کشوررا که در این‌زمان‌بکلی ازبین‌رفته بودتوسعه داده سرو صورتی بدار

۱۰ــ کارملایت جلد اول ص ٦٦۳ زیرنویس شماره ۲/ ویلسن ۱۷۷ .

۱۱ــ کارملایت جلد اول ص ٦٦۳ .

۱۲ــ ملکلم جلد دوم ص ۱٤۳ ببعد/ کارملایت جلد اول ص ٦٦۳/ سایکس جلد دوم ص ۲۸۰

۱۳ــ ویلسن ص ۸ــ۱۷۷/ کارملایت جلد اول ٦٦۳/ ملکلم جلد دوم‌ص٤ــ۱٤۳/ کلی ص ۵۲ .

۱٤ــ ویلسن ص ۱۷۹ .

بدهدبا کمال میل‌این نماینده را پذیرفته [۱۵] وپس‌از مذاکرات لازمه بااودر تاریخ ۲۳ ذوالحجه ۱۱۷۶ مطابق پنجم جولای۱۷۶۳ میلادی فرمانی‌ازطرف کریمخان‌صادرشد[۱۶] که بموجب آن به‌انگلیسها‌حق‌داده‌شد با کمال آزادی در ایران بتجارت مشغول شده و قرارداد آنسان با شیخ سعدون نیز بدان مناسبت تائید گردید. مفاد فرمان کریمخان زند عیناً در زیرنقل میگردد :

« مراحم والطاف بی‌پایان‌خداوند بی‌زوال فتح‌وفیروزی را نصیب‌بنده‌درگاه خود کریم‌خان زند فرموده واورا یگانه حکمران ممالك ایران قرارداده و بوسیله شمشیراوامنیت وآسایش‌را درتمام‌اطراف ونواحی‌این مملکت‌برقرار نموده است. ازآنجائیکه لطف خداوندی شامل‌حال‌است که دوباره جلال‌و قدرت وعظمت گذشته ایران‌درآن‌سرزمین ایجاد شود وتجارت ومعاملات‌در تحت اجرای عدالت‌کامل رواج پیدا کند الحال‌نظر باینکه جناب ویلیام‌ اندریوپرایس‌نماینده ملت‌انگلیس‌به‌خلیج فارس وارد شده ودارای‌اختیارات مخصوص میباشد که در بوشهر ایجاد کارخانه نماید و مستر بنجامین جرویس را در آنجا مقیم کرده و او نیز بموجب دستور نماینده فوق‌الذکر مستر توماس دورن فورد استفن هرمیت را نزد اینجانب فرستاده تاازمن فرمانی‌تقاضا نمایند که اجازه بدهم بموجب سابقه قدیمی که درتجارت این‌مملکت داشتندمجدداً درآن تجارت نمایند.اینك بمیل‌واراده خود و نظربه حسن‌دوستی که نسبت بملت انگلیس‌دارم بنماینده‌فوق‌الذکر که‌ازطرف پادشاه و کمپانی‌خودرسالت دارد این‌مقررات را که‌غیرقابل‌تغییر وباایمان‌کامل‌باید‌محترم شناخته‌شود بموجب فرمان مخصوص‌اعطا مینمایم. کمپانی‌انگلیس میتواند هرمقدار زمین که برای تجارتخانه خود لازم دارد دربوشهریا درهرمحلی که میخواهد در سواحل خلیج فارس کارخانه بسازد

- بریجس CVIII-CIX / ویلسن ص ۱۷۸/ سایکس جلد دوم ص ۲۸۰ .
- متن فرمان بانگلیسی در کتاب اسناد Aitchison ص ٤٤ و هرتسلت ص ۱۱ و سایکس جلد دوم ص ۲۸۱ـ۲۸۰ مشروحاً ذکر گردیده است .

.د وباب انگلستان وهندوستان میباشد از تجار ایرانی خریداری نمایند
.وط براینکه این خرید وفروش بین انگلیسها وایرانیان برضایت طرفین و
.ت عادلانه انجام گیرد، انگلیسها مجاز نیستند تمام وجوه مال التجاره
.شان را که درایران بفروش میرسانند بخارج حمل کنند زیرا که این عمل
.لیسها مملکت ایران را ازحیث ثروت ومکنت فقیر خواهد نمود ودر نتیجه
.ر کلی تجارت ایران صدمه خواهد دید.

درهر نقطه که انگلیسها برای تجارت اقامت مینمایند بههیچوجه نباید
.اب زحمت واذیت مسلمانان را فراهم آورند وهرقدر جنس یا مال التجاره
.د ایران مینمایند حق تقدم رادرخرید به تجار معروف و اشخاص معتبر
.اهندداد. انگلیسها مجاز نیستند مامن یاپناه باتباع یاغی پادشاه بدهند و
ندارند آنهارا ازمملکت ایران بخارج ببرند وباید هر کس که باشد
.نکه به آنها پناه برد اورا گرفته فوری تسلیم عمال پادشاه ایران بکنند البته
.یرات اول ودوم مجازاتهای سخت نخواهدشد.

انگلیسها به هیچوجه من الوجوه حق ندارند نه مستقیماً نه بطور غیر
.قیم بهدشمنهای پادشاه ایران مساعدت کنند، هرگاه غفلت نموده مرتکب
.ن عملی بشوند موردغضب شهریاری شده مجازات سخت خواهند دید.

این فرمان درشیراز بتاریخ ۲۳ ذیحجه ۱۱۷٦ مطابق دوم ژوئیه ۱۷٦۳
.رشده است[۱۹].

یکی ازنکات مهم این فرمان الحاقی این بود که بموجب آن انگلیسها مجاز
.نند کلیه پولی را که ازفروش کالاهای خوددرایران بدست میآورنداز کشور
.ج کنند بلکه بجای آن ناچاربودند اجناس ایرانی صادر نمایند. دراینجا
.جه میشویم که کریمخان زند باوجود بیسوادی باچههوش و ذکاوتی این
اقتصادی مهم را درنظر داشته وازخروج ارز کشور جلوگیری نموده است.

.تن فرمان به انگلیسی در Aitchison صفحه ٤٤ و Hertslet ص ۱۱ وفارسی آن
.ر کتاب محمود محمود صفحه ٦ آورده شده است.

درسال ۱۷٦۳ میلادی زمانیکه پرایس Price نماینده خود دورنفوردرا به‌شیراز فرستاد شخصی دیگربنام‌جرویس Jervis را برای اقامت دربوشهر بعنوان نماینده‌تجارتی مأمور کرده‌روانه‌نمود[۲۰] جرویس که بنابگفته‌نیبور پسر سنگ‌تراشی بنام ناتر Natter بوده دربوشهر گذشته از اشتغال به امور تجارتی به‌جمع‌آوری‌نسخ‌خطی فارسی‌نیز علاقه‌داشته وبازبان فارسی‌بخوبی آشنائی‌داشته‌است[۲۱] درفوریه‌سال۱۷٦۵ که‌نیبوربه‌بوشهر واردشده‌وجرویس راملاقات نموده گزارش میدهد که نامبرده‌کالاهای زیادی ازراه خورموج‌به شیراز ارسال میداشته، جالب آنکه خود نیبور بهمراهی یکی ازکاروانهای تجارتی وی رهسپار شیرازشده.[۲۲]

نیبور هنگام ورود بشیراز(چهارم ماه‌مارس ۱۷٦۵) درخانـه نماینـده جرویس که جوانی انگلیسی بنام‌هرکولس بوده منزل میکنـد[۲۳] بطوریکه نیبور گزارش میدهد محل‌ساختمان تجارتخانه انگلیسها در شیراز درمحله سرباغ بوده که درنقشه‌ای که‌ازشیراز کشیده آنجارا معین‌نموده[۲٤].

این‌رابطه تجارتی جریان عادی خود را پیش گـرفته ودراثر آرامش و امنیتی که درراههای تجارتی حکمفرمابود درحال توسعه‌بود که‌ناگاه سرو کله میرمهنای زعابی[۲۵] پیداشده بادستبردزدن به‌کاروانهاباعث رکودبازار

۲۰— بریجس CVIII و CIX

۲۱— نیبور جلد دوم ص ۹٤ .

۲۲— همان کتاب ص ۹۷–۹٦ .

۲۳— همان کتاب ص ۱۱۳ .

۲٤— همان کتاب ص ۱٦۸ . به نقشه ترسیمی نیبور که محل سرباغ Sarbach را نشان داده مراجعه نمائید . (شکل ۱)

۲۵— بیشتر مولفین «زعابی» را اشتباهاً وغالی، دغالی ، زغابی و یا دغابی نوشته اند نگاه کنید به گیتی گشا صفحات ۱٦۱ ببعد ، روضه‌الصفا جلد نهم صفحه ۸۲ و کتاب کریم‌خان زند و خلیج فارس ص ۳٤— توضیح آنکه طایفه زعابی از طوایف ساکن بندر ریگ میباشند (نگاه کنید به Polly Memorandum on Bushire and its districts.., Vol, 17, P. 172 و مقدمه تاریخ زندیه علیرضابن عبدالکریم چاپ لیدن سال ۱۸۸۸ ص (XVII) .

رت گردید. راه‌تجارتی بین بوشهر و شیراز در اثر این‌دستبردها و جنگهائی
بین‌سواران دولتی و میرمهنا رخ‌میداد بسته‌شده و عبور و مرور قطع‌شده
[26] کریم‌خان باارسال‌سپاه بالاخره‌موفق‌شد میرمهنا را از بندرریگ‌رانده
یا فراری‌دهد. میرمهنا در ۲۷ مــاه‌مه ۱۷۶۵ پس‌از آنکه ابتدا زن‌وبچه و
بکان‌خودرا روانه جزیره‌خارکو نموده‌بود[27] خودنیز دردوم‌ژوئن باپنج
ند گالیوت[28] و ۱۲ باتیل بدان جزیره‌فرار کرده در آنجاسنگر گرفت[29].

شیخ سعدون حاکم بوشهر که ازمیرمهنا دل خونینی‌داشت و بـواسطـه
بردهای اوزیانهای کلانی متحمل شده بود با کمك هلندیها که درجزیره
ك بریاست **Van Houting** تجارتخانه بسیارمهم وبا عظمتی داشتند در
د دفع میرمهنا برآمد. هلندیها بخصوص ازنزدیکی‌این دزد دریائی کـه
جزیره خارکو مقر گرفته بود به تشویش افتــاده برای راندن وی اقدام
کردند. سربازان شیخ سعدون وهلندیها باتفاق هم به‌جزیره خارکوحمله
ده پیاده شدند. اتفاقاً دراثراختلافی که بین ملاحـــان هلندی و سربازان
خ سعدون به پیش‌آمد باهم به‌نزاع برخاستند. میرمهنااز این امراستفــاده
ده باحمله ناگهانی‌بدانها عده زیادی از آنان را کشته وفقط عده‌ی کمی

پیور جلد دوم ص ۹۶/ تاریخ گیتی‌گشا ص ۱۶۱ ببعد/ آتشکده آذر ص ۳۷۲/ گلشن مراد
رق ۸٤ الف ببعد/ ملکلم جلد دوم ص ۱۳۵ ببعد .

پیور جلد دوم ص ۱۸۶/ فارسنامه ناصری ص ۲۱۶ ببعد/ روضة‌الصفای ناصری جلد نهم ص۸۳

بیشتر مولفین شرقی بواسطه بدی خط نسخه های خطی ویا سهل‌انگاری آنان همیشه بجای
Gallio که به کشتی‌های بلند و باریك هلندی قرن هیجدهم میلادی میگفتند اشتباهاً لغاتی
مانند کلبط ، کلیط ، کلسط و یا کلیت آورده و حتی آنرا بصورت جمع نیز آورده کلابط و
کلاسط ذکر کرده اند (رجوع شود به کتاب بندرعباس و خلیج فارس اثر سدیدالسلطنه کبابی
ص ۷۳٤ ، تاریخ گیتی‌گشا صفحات ۱۳۲و۱۶۲و۱۷۷وکتاب کریم‌خان‌زند و خلیج فارس ص ۲۹) .

پیور جلد دوم ص ۱۸۵–۱۸۰ ، تاریخ گیتی گشا ص ۱۶۲ ، فارسنامه ناصری ص ۲۱۶ ،
روضة‌الصفای ناصری جلد نهم ص ۸۳ و ص ۱۶۲ .

توانستندباشنا کردن‌جان‌خودرانجات دهند[۳۰] پس‌از این فتح جسارت‌میرمهنا بیشترشده‌جزیره خارك‌را مورد حمله قرارداد وبارشادت وازجان گذشتگی زیادتوانست در روزاول‌ژانویه سال۱۷٦٦ جزیره رابتصرف خود درآورد[۳۱] بنابگفته‌پارسونس‌میرمهناباخدعه‌ونیرنگ جزیره رابااختیارخوددرآورد[۳۲] میرمهنابا استقرار درجزیره خارك وبدست‌آوردن توپها و ذخایر جنگـی و همچنین‌کالاهای فراوان و پرارزش انبارهای آنجاقدرت فراوانی یافته وبـا کشتیهائی که ازهلندیها گرفته‌بود حاکم مطلق خلیج‌فارس شده باعث‌ناامنی آن خلیج شد. با حملات مرتب وپی‌درپی‌خود به کشتی‌های تجارتی کـه از خلیج فارس میگذشتند باعث خرابی‌وضع تجارت و کشتیرانی‌شد. مدتی‌بعد میرمهنا کشتی‌های انگلیسی‌رانیزمورد حملات خود قرارداده وازجمله‌یکی ازآنهابنامSpeedwell را بتصاحب خود درآورد[۳۳]سال‌بعدمیان کریم‌خان‌ـ زند ونماینده تجارتی‌انگلیس اختلافاتی بوجودآمده وبـاعث سردی روابط بین‌آنها شده بدانجا کشید که انگلیس‌ها ناچاراً بوشهررا ترك کردند. یکی ازعلل‌بدبینی کریم‌خان نسبت به انگلیسها کمك وهمکاری آنـان بامتسلم بصره درزدوخورد ومخالفت بـاشیخ سلیمـان بنی‌کعب بود از طرف دیگر کریم‌خان انگلیسها رادردفع میرمهنا بی‌علاقه دانسته وفهمیده بود که‌آنهادر جنگ دریائی‌بامیرمهنا عمداً سستی‌بخرج داده‌اند[۳٤].

۳۰ــ نیبورجلددوم ص۱۹۵ببعد/ کارملایت جلداول ص٦٦۷/ تاریخ‌گیتی‌گشا ص۱٦۳/ ملکلم جلددوم ٦ـ۱۳۵/ فارسنامه ناصری جلد اول ص ۲۱٦

۳۱ــ نیبور جلددوم ص۱۹٦/ کارملایت جلد اول ص٦٦۷/ تاریخ گیتی‌گشا ص۱٦٤ـ۱٦۳/ کلی‌ص٥٤ بندرعباس وخلیج فارس سدیدالسلطنه ص ٦۲۷/فارسنامه ناصری ص ۲۱٦

۳۲ــ پارسونس‌ص۱۹۳: «میرمهنارئیس‌تجارتخانه‌هلندی‌و افسران اورا به بندرریگ دعوت‌کرده وآنها را مجبور کرد نامه‌ای به‌نگهبانان قلعه جزیره خارك نوشته سربازان میرمهنا را بقلعه راه دادند » .

۳۳ــ ویلسن ص ۱۸۲

۳٤ــ کارملایت جلد اول ص ٦٦٦ ببعد/ویلسن ص ۱۸۳ـ۱۸۲

پس از این جریانات انگلیس ها گرفتار حملات شیخ سلیمان بنی کعب که رخوزستان دارای قدرت شده ودر آن استان ونواحی اطراف اروندرود بـا ضایت کریم خان حکومت میکرد شدند. کشتی های انگلیسی که برای رفتن ، بصره ازاروندرود میگذشتند ناچاربودند بهشیخ سلیمان مالیات پرداخته بور کنند هنگام بازگشت نیزمجبوربودند که باخرید خرما ازشیخ پروانه بور کسب نمایند[۳۵] درهمین اوقات بود که انگلیس ها هنگامیکه از هندبه خلیج فارس وارد میشدند درمسقط لنگر انداخته وازراه خشکی قاصدی بـه صره فرستاده تقاضای ارسال کشتی جنگـی برای مشایعت و مراقبت خـود ینمودند. بهمین منظورانگلیس ها همیشه دو کشتی جنگی دربصره نگهداری یکردند [۳٦].

درهمین سال یعنی ۱۱۷۹ (۱۷٦٦) شیخ سلیمان سه کشتی تجارتی انگلیس ا توقیف نمود. شرکت هند شرقی انگلیس ازاین امر بشدت نـاراحت شده نج کشتی جنگی برای سرکوبی شیخ سلیمان روانه خلیج فارس کرده با کمك همکاری عثمانیان بوی حمله کردند. شیخ سلیمان ازخود عکس العمل نشان اده سه کشتی انگلیسی که دردست اوبود بآتش کشیده سوزانید.

کریم خان زند نیز این عمل انگلیسها وعثمانیان را تجاوزبخاك ایران اتباع آن دانسته خروج فوری آنانرا خواست. انگلیسها ازاین کارهم نتیجه نبرده بازنشستند. کریم خان برای دلداری آنان بآنها قول داد که زیـانهائی که شیخ سلیمان بدانان زده جبران خواهدنمود وحتی به انگلیسهاپیشنهاد کرد که چنانچه آنها جدیت کرده میرمهنا را ازبین ببرند جزیره خارك رادر اختیار آنان بگذارد[۳۷] ولی دراینباره اقدامی ازطرف انگلیسها بعمل نیامد.

نمایندگی تجارتی انگلیس که با از دست دادن بنـادر و بسته شدن

- نیبور جلد دوم ص ۲۳۵
- پارسونس ص ۲۰۸
- ویلسن ص ۱۸۷/ کارملایت جلد دوم ۱۴۰۵

تجارتخانه‌هایشان زیانهای هنگفتی متحمل میشدند پیوسته درصدد آن بودند که هرطورشده مجدداً باب مراوده وارتباطات تجارتی با ایران را باز کنند ولی بدبینی وعصبانیت کریم‌خان نسبت بآنان باندازه‌ای بود که ازورود آنها بایران جلوگیری نموده وخواهشهای مکرر آنهارا نمیپذیرفت[۳۸].

درسال ۱۷٦۷ (۱۱۸۱ هجری) یك هیئت انگلیسی ازبصره برای ملاقات با کریم‌خان بشیراز واردشدند. این گروه مدت پنجماه درشیرازتوقف کرده وموفق نشدند بحضور کریم‌خان باریابند. این موضوع‌را رستم‌الحکماچنین نقل‌میکند: «ایلچی از جانب دولت انگلیس بدرباراو آمده کریم‌خان او را مدتی‌طلب ننمود وزرا بخدمتش عرض نمودند ایلچی ازجانب‌پادشاه انگلیس آمده چرا اورا بحضورطلب نمیفرمائی فرمود اگر باپادشاه ایران مهمی‌دارد ما پادشاه ایران نیستیم ماوکیل‌دولت ایرانیم پادشاه ایران شاه اسماعیل‌است ودرقلعه‌آباده میباشد ایلچی‌را بخدمت‌اوببرید وکارش‌را انجام بدهید واگر باماکاری دارد ما باوی‌کاری نداریم... وفرمود ماریشخند فرنگی بریش‌خود نمی‌پذیریم‌واهل ایران را بهیچوجه‌من‌الوجوه احتیاجی‌بامتعه واقمشه‌فرنگی نیست زیرا که پنبه وپشم و کرك وابریشم‌و کتان درایران زیاده‌ازحدواندازه میباشد اهل‌ایران هرچه‌میخواهند خود ببافند وبپوشند واگر چنانچه شکر لاهوری نباشدشکرمازندرانی وعسل وشیره انگوری وشیره خرمااهل‌ایران راکافی‌است...»[۳۹] هیئت‌مزبوربالاخره چون ماندن را بی‌فایده دانستندبدون اخذ نتیجه ببصره‌باز گشتند[٤۰] ولی‌انگلیس‌هادست‌بردار نبوده و پی در پی کوشش میکردند که هرطرزشده نظرموافقت کریم‌خان را نسبت‌بخود جلب کنند لذا بنا بخواست کریم‌خان باوپیشنهاد کردند که در راندن میر مهنا

۳۸- کارملایت جلد اول ص ٦٦۷

۳۹- رستم‌التواریخ نسخه خطی برلین ورق ۲۸۸ الف ببعد

٤۰- کارملایت جلد اول ص ٦٦٦ ببعد

بانیروی نظامی ودریائی ایران همکاری نمایند[41] که‌البته مورد موافقت کریم‌خان قرار گرفت .

هنگامیکه درسال ۱۷۶۸ میلادی انگلیس ها باکمك کشتی‌های ایرانی بامیرمهنا بجنگ پرداختند حریف اونشده وازاوشکست خوردند[42] پس از آن شکست آخرین شانسی که انگلیس ها داشتند ازدست داده و کریم‌خان یقین پیدا کرد که آنها عمداً درجنگ برضدمیرمهنا سستی کرده‌اند[43].

بالاخره انگلیسها از ابرام واصرار خود در جلب نظر کریم‌خان خسته شده ودر فوریه ۱۷۶۹(۱۱۸۳ هجری)بوشهررا بکلی ترك کرده کلیه‌تشکیلات تجاری خود را به بصره منتقل نمودند که البته این امر زیان فراوانی به تجارت و اقتصاد ایران وارد میآورد .[44] با وجود آن کریم خان تا چند سال بعد با اصرار زیاد هر گونه کوشش انگلیسها را در ایجاد ارتباط مجدد تجارتی با ایران ردمیکرد[45]

در این میان کریم‌خان که حمله مستقیم دریائی را برعلیه میرمهنا که‌در جزیره خارك دارای توپهای قوی وسنگین بود امری بی‌نتیجه دریافته بود تصمیم گرفت که آن یاغی را بنوع دیگر از پا درآورد لذا سپاهیان‌زیادی بطرف خلیج فارس فرستاده ومیر مهنا را به محاصره گرفتار کرد . این محاصره دریائی پایان کار میر مهنا را فراهم آورده باعث فرار و قتل وی

۴ــ پارسونس ص ۱۹۵

۴ــ پارسونس ص ۱۹۵ و ص ۱۶۴/ کلی ص ۵۲/ کارملایت جلد اول ص ۶۶۶

۴۱ــ کارملایت جلد اول صفحه ۶۶۶ ببعد : «... کریم‌خان نسبت به اروپائیان بدبین شده وگمان میکند که انگلیسها که برای جنگ وگرفتن خارك وتوقیف میر مهنا باو قول داده‌اند بدان عمل نکرده واوراگول زده‌اند وباوجود داشتن ۱۱ فروند کشتی جنگی نخواسته‌اند برضد میرمهنا عملی انجام دهند ... » همچنین در صفحه ۶۷۳ چنین‌گزارش میدهد : « اسقف‌کورنلیوس چنین اظهار عقیده میکندکه انگلیسها بدانسبب از ادامه‌جنگ‌خودداری‌کردندکه دولت ایران‌اجازه ندادآنهادربوشهر برای‌خود قلعه‌ای بسازند»

۴۴ــ کارملایت جلد اول ص ۶۶۹/ویلسن ص ۱۸۳/کلی ص ۵۳

۴۵ــ کارملایت جلد اول ص ۶۶۹

شد کریم‌خان بالاخره توانست جزیره خارك را متصرف شود و از جانب خود حاکم در آنجا منصوب کند. سال بعد یعنی ۱۷۷۰ انگلیسها کوشش خود را برای گرفتن پروانه تجارتی‌در جزیره خارك از نوآغاز کردندولی کریم‌خان که دیگر احتیاجی‌بآنها نداشت از دادن جواب مساعد خودداری مینمود مسلماً کریم‌خان‌در انتظار آن بود که فرانسویان که‌رقیب‌سرسخت انگلیسها بودند در این امر پیشقدم شده تجارت ایران را بدست آورندولی به‌دلایلی که بعداً خواهدآمد این‌امر صورت عمل بخودنگرفت[۴۶])

نمایندگی کمپانی انگلیس در بصره پس از چندی گرفتار بحرانهائی شده و نتوانست در آنجا پابرجا بماند. هنگامیکه در سال ۱۷۷۳ میلادی دربغداد وبالنتیجه اطراف آن منجمله‌بصره مرض‌طاعون و وبا بروز کرد[۴۷] انگلیسها از ترس بصره را ترك کرده با دو کشتی خود بنامهای Drake و Tyger [۴۸] بسوی هند رهسپارشدند. کریم‌خان با شنیدن این‌خبر بناوگان خود فرمان داد که جلوی کشتیهای انگلیسها را بگیرند. نیروی دریائی ایران بآن دو کشتی حمله برده و یکی از آن‌دو یعنی Tyger را توقیف کرده با سرنشینان آن به بندر ریگ بردند. جزو سرنشینان توقیف شده دونفر بنامهای Green و Baumont بودند که بدستور کریم‌خان‌بشیراز منتقل شدند.[۴۹] بنابگفته پارسونس کریم‌خان نسبت‌باین زندانیان کمال

۴۶— در نامه‌ای‌که کنسول فرانسه در بصره در تاریخ ۱۷ آوریل ۱۷۷۱ بدولت خود مینویسد ذکرمیٔ که‌کریم خان‌میل دارد با فرانسویان قرارداد تجارتی بدون دادن انحصار منعقد نماید (نقل ازهما؛ ص ۲۳۴ و ۲۳۵)

۴۷— تاریخ گیتی‌گشا ص ۱۸۱ ـ ۱۸۰/آتشکده آذر ص ۳۸۱/ پارسونس ص ۱۶۰/ویلسن ص ۱۸۳/ک ص.۳۷ بریجس ص CIX/ اوبنهایم ص ۲۷۷/العزاوی ص ۵۱ ببعد/ فارسنامه ناصری جلد اول ص ۲۱۸ ـ ۲۱۷.

۴۸— پارسونس ص ۱۸۳/ویلسن ص ۱۸۳

۴۹— پارسونس ص ۱۸۴

مهربانی و میهمان نوازی را بعمل آورده و علاوه بر آنکه خانه‌ای برای سکونت در اختیار آنان گذارده بود روزانه مبلغ هفت روپیه برابر با ۱۷ شلینگ وشش پنس انگلیسی برای مخارج بدانها میداد[50] این دونفرمدت یکسال درشیرازبوده وسپس به‌بوشهر فرستاده شدند . درآنجاهم مانندشیراز آزادی داشته ولی‌رفتارآنان تحت کنترل‌مأمورین دولت بود .

سال‌بعد بازهم یك‌هیئت نمایندگان انگلیسی بشیراز واردشدندتاشاید بتوانند هرطورشده کریم‌خان را متقاعد نموده اجازه تأسیس‌تجارتخانه در جزیره خارك راکسب نمایند ولی کریم خان همچنان در مخالفت با آنان پا برجا بوده‌گذشته از آنکه اجازه حضور نداد دستور داد آنها را از کشور اخراج‌نمایند[51]

در سال ۱۷۵۵ هنگامیکه صادق‌خان زند بفرمان برادرش کریم‌خان ببصره حمله‌کرده ودر صدد محاصره آنجا بود انگلیسها که مجدداً بساط خود را درآن بندرپهن کرده وتجارت میکردند منافع خود رادر خطردیده با اصرار وپافشاری‌هرچه تمام‌تربا عثمانیان همکاری کرده وبا بکارانداختن کشتیهای جنگی خود در صدد دفع سپاه ایران افتادند .

زمانیکه صادق‌خان دستور داده بود برای عبور سپاهیانش روی اروندرود پلی ببندند انگلیسها با همکاری شیخ عبدالله منتفق[52] با شلیك توپ بسوی سپاه ایران کوشش کردند که از بستن پل جلوگیری

۵۰– پارسُونس ص ۱۸۵ ـ ۱۸۴

۵۱– رستم‌التواریخ ورق ۳۸۸ الف ببعد/هدایتی ص ۲۳۵

۵۲– نیبور جلد دوم ص ۲۳۳

اعراب قبیله منتفق ساکنین اطراف بصره میبودند (برای اطلاع بیشتر به معجم قبائل‌عرب‌تالیف‌کحاله صفحه ۱۱۴٤ مراجعه شود) بیشتر منابع فارسی اغلب بجای منتفق بتقلید از لهجه اعراب جنوبی که بجای «ق» «ج» ادا میکنند منتفج نقل‌کرده‌اند (نگاه‌کنید به فارسنامه‌ناصری ص ۲۱۸، معجم‌البلدان یاقوت جلد اول ص ۵۳۰)

کنند[۵۳] ولی حریف ناوگان نیروی دریائی ایران نشده پس از فرار قبیله منتفق انگلیسها نیز عقب‌نشینی کردند [۵۴] صادق‌خان‌توانست بزودی پل را بسته و سپاه خود را بآنسوی رود برده و در هفتم‌آوریل ۱۷۷۵ (اوایل‌سال ۱۱۸۹ هجری) بصره را محاصره کند. انگلیسها از پا ننشسته در دفاع شهر در مقابل سپاه ایران کوشش‌فراوان میکردند[۵۵] ولی پس ازچندی کوشش چون دفاع در مقابل صادق خان را بی‌نتیجه دیده و دریافتند که بـزودی بصره بتصرف او در خواهدآمد همه کالاهای خود را جمع کرده دریازدهم آوریل همان‌سال بدو کشتی بنامهای Eagle و Success سوار شده چند کشتی متعلق به پاشای بغداد را برای بردن به مسقط جهت ارسال سرباز و خواربار برای بصره با خود همراه برداشته بصره را ترك کردند. در راه مورد حمله ناوگان ایرانی‌قرار گرفته پس اززدوخورد وشلیك توپ‌از آنان شکست خورده با دیدن‌صدماتی‌بسوی بندر گرین Grane (کویت‌امروزی) رفته بدانجا پناه بردند. در ۱۳ آوریل باین بندر رسیده و پس‌از مـرمت کردن کشتیهای خسارت دیده خود کشتیهای پاشای بغداد را از سرنشینان عرب وترك‌تخلیه کرده آنها را تحویل‌کارکنان و ملاحان خود داده چون‌از ورود نمایندگان شرکت هندشرقی ببندر بوشهر جهت مذاکره‌با کریم‌خان اطلاع یافته بودند بدانسورهسپارشدند [۵۶]

۱۵آوریل‌ازنزدیك‌جزیره‌خارك‌گذشته‌ببندر بوشهر واردشدند درآنجا کشتیهای شرکت هند شرقی انگلیس کـه همراه روبرت گـاردن نمایـنده شرکت و سرپرست گـروه تجار انگلیسی روبرت گاردن Robert Garden

۵— پارسونس ص۱٦٤/ ویلسن ص۱۸٤/ گیتی‌گشا ص۱۸۷–۱۸٦/ فارسنامه ناصری ص ۲۱۸/ روضه‌الصفای ناصری جلد نهم ص ۱۲۱

۵— تاریخ گیتی‌گشا ص ۱۸۷/پارسونس ۱٦٤/روضه‌الصفا جلد نهم ص ۱۲۱

۵— پارسونس ص۱۷۳ببعد/ ویلسن ص۲۸٤/ تاریخ‌گیتی‌گشا ص۱۸۷/ روضه‌الصفای‌ناصری جلد نهم ص ۱۲۱

۵— پارسونس ص ۱۸۲/ویلسن ص ۱۸۵

آمده ولنگر انداخته بودند دیده و کشتی های خود را کنار آنان متوقف کردند. روبرت گاردن در کشتیهای نامبرده کالاهای مختلف وفراوانی برای عرضه بتجار ایران وارد نموده بود. ازجمله مقدار زیادی قهوه واشیاء مختلف به ارزش ۵۰۰۰۰ پوند استرلینگ . دریك کشتی دیگر بنام دریك Drake مقدار ۵۰۰ توپ بزرگ پارچه های پشمی انگلیسی حمل میشد. در بندر بوشهراین گروه که آبراهام پارسونس[۵۷] نیزجزوآنان بود روبرت گاردن‌را ملاقات کردند.[۵۸]

در ۲٤ آوریل پیك سریع‌السیری از شیراز رسیده و فرمان آزادی Beaumont و Green را بحاکم بوشهر رسانیده و حاکم آنفرمان را به نامبردگان ابلاغ نمود. همراه این فرمان فرمانی دیگر نیز ارسال شده بود که بموجب آن کریم‌خان درپاسخ‌تقاضای گاردن R. Garden بتجار انگلیسی پروانه‌کارداده وبدانها اجازه‌داده بود که درهرنقطهٔ ایران که بخواهند بکار تجارت‌اشتغال یافته‌وکالاهای خودرابدون پرداخت گمرك وارد کرده بفروش رسانند . انگلیسها بخاطررسیدن این مژده جشن گرفته بکشتی های خود دستور دادند هر یك ۱۱ گلوله توپ شلیك کنند. حاکم بوشهر نیز بدین مناسبت میهمانی کرده ومیهمانان انگلیسی و بزرگان شهر را درآن دعوت کرفت.[۵۹]

درهمین هنگام صادق خان زند یکی‌از بزرگترین ناوهای جنگی‌خود را ازبصره برای‌بردن‌یك توپ پنجاه پوندی که دربوشهر بودفرستاده‌بود.[٦۰]

در۱۵ جولای ساعت‌پنج صبح انگلیسها ازجمله‌آبراهام پارسونس سوار کشتیهای Eagle Seahorse سه کشتی تجارتی و دو کشتی متعلق به پاشای

۵۷– آبراهام پارسونس Abraham Parsons یکی‌از افسران دریائی انگلیس ونویسنده‌کتاب‌مسافرت در آسیا و آفریقا

۵۸– پارسونس ص ۱۸۳ – ۱۸۲/ ویلسن ص ۱۸۵

۵۹– همان کتاب ص ۱۹۹

٦۰– همان کتاب ص ۲۰۰

بغداد شده پس از آماده کردن‌وسائل‌لازم در ساعت شش‌عصر وارد خلیج‌شده بجزیره بحرین که بدست حکمرانی‌ایرانی اداره میشد نزدیك شده درآنجا لنگر انداختند. پارسونس در کتاب خود از صید مروارید وتجارت پررونق آن‌مطالب‌جالبی‌آورده است.[۶۱]

تجار انگلیسی نامبرده بحرین را ترك و در سوم اوت ۱۷۷۵ به مسقط رسیده درآنجا نامه متسلم بصره را برای امام مسقط فرستاده بود بوی‌داده ودو کشتی پاشای‌بغداد را نیز تحویل‌اودادند. بطوریکه از گزارش‌پارسونس بر میآید امام مسقط در ظرف ۱۵ روز دو کشتی مزبور را پراز خواربارو سربازان جنگجو نموده روانه بصره‌مینماید[۶۲] تابکمك متسلم‌بصره بجنگ با ایرانیان برخاسته بصره را نجات دهند ولی بارسیدن ببصره وزدوخورد با سپاه ایران شکست سختی خورده پس‌ازدادن تلفات زیادناچار بباز گشت شدند. بصره هم پس از چندی در۲۸ صفر۱۱۹۰ مطابق با ۱۹ آوریل ۱۷۷۶ تسلیم صادق خان زند شد.

بدینترتیب از سال ۱۷۷۸ بندر بوشهر مرکز اصلی تجارت انگلیس در خلیج فارس شده وبندر بصره اهمیت خود رااز‌دست داده و درردیف بنادر درجه‌دوم قرار گرفت.[۶۳]

پس از مرگ کریم خان‌در۱۳ صفر ۱۱۹۳ خوانین زندبجان هم افتاده ونزاع و کشمکش سخت بین‌آنها درافتاد.

دراثر همین زد و خوردهای فامیلی شاهزادگان زندیه توجهی بوضع بازرگانی کشور نکرده و از اینجهت امور تجارت خارجی روبستی نهاده

ـ همان کتاب ص ۲۰٤ ـ ۲۰۲

ـ همان کتاب ص ۲۰۲ تا ۲۰۷. در اینجا از زبان یکی از انگلیسها میشنویم که چگونه افسران جنتلمن انگلیسی پس ازآنکه چندی‌پیش با دولت ایران قرارداد تجارتی ودوستی بسته‌اندخیانت کرده وبرای یاری بدشمنان ایران دوکشتی همراه برده وتحویل امام مسقط میدهند تا نامبرده ازآنها برای فرستادن خواربار وسرباز برای جنك برضد ایرانیان استفاده نماید .

ـ ویلسن ص ۱۸۵ ببعد

کم درحال نابودی بود. تنها کسی از این دودمان که پس از کریم خان
به فکر سروصورت دادن بوضع اقتصادی وتجاری افتاد جعفر خان زند
که با صدور فرمانی کوشش کرد که هرطورشده انگلیسها را مجدداً در
رت ودادوستد با ایران تشویق کند سوادِاین فرمان چنین است:

« بنام خدای جهان آفرین فرمان عالی اینها بعد از آنجائیکه ما همیشه
اهانیم که تجار وقوافلیکه‌درمملکت ما آمد ورفت‌میکنند درظل حمایت
وده در مهد امن و امان باشند و مطمئناً بکار تجارت خود مشغول‌شوند
برای مساعدت با آنها آنچه که ما را در قوه باشد در حق آن ها
غ نخواهد شد بنابر این فرمان مطاع برای تمام حکام و فرماندهان
ها و قلاع به تمام سرداران و مأمورین جمع آوری حقوق
رکی صادر میشود که درباره تمام عمال ملت انگلیس که بقصد تجارت
لکت ما وارد شده و مشغول تجارت هستند نهایت همراهی و مساعدت
ی دارند که همه آنها راحت و آسوده بدون مزاحمت احدی در امور
ارتی خود خواه برای متاع وارده خواه برای متاع صادره مشغول باشند
باید ازآنها حمایت وحفاظت شود. عمال دولتی نباید بهیچ اسم و رسمی
نها مالیات ویاحق راهداری مطالبه کنندوبهیچ‌عنوانی‌نباید از نمایندگان
ت انگلیس وجهی مطالبه شود ورفتارشما نسبت بآنهاباید طوری دوستانه
د که آنها بما اطمینان نموده دررفت وآمد خودشان کاملا آزادباشند و
یشه باید بدون دغدغه خاطر مشغول تجارت بشوند.

درهرموقع که مال‌التجاره خودشانرا بفروش میرسانند در نقل و انتقال
جوه آن مختارمیباشند وازطرف شما نباید ممانعتی بعمل آید.

لازم است دوست محترم ما بالیوز انگلیس مقیم بصره بخوبی بداند که
واطف وهمراهی ما در باره شما بسیار زیاد وفوق خیال شماهاست وبرای
امتحان بهتراست بآزمایش بگذارند و ملت انگلیس را تشویق کنند که در

ایران بتجارت خودشان توسعه دهند در آنوقت مشاهده خواهند نمود ما نهایت درجه برای حفظ امنیت آنها خواهیم کوشید.

بعلاوه هراندازه متاع ملت انگلیس وارد ایران گردد هیچ مانع وعایقی برای ورود آن سد راه نخواهد بود و آزادانه در هر کجای ایران بخواهند میتوانند متاع خودشانرا بفروش رسانند وپس ازفروش هم درتحت حفاظت ما آسوده خاطر وجوه آنرا بر گردانند ما قول میدهیم که بهیچ اسم ورسم یاعنوانی از آنها وجهی دریافت نداریم واگر سابقاً قراربود حقوق گمرکی مطالبه شود بعدازاین فرمان ما بهیچ عنوانی مطالبه‌حقوق گمرکی نخواهیم نمودو آنچه‌هم‌درسابق‌برقراربوده ماآنهارا لغو وباطل مینمائیم. ازاین تاریخ تمام‌آنها باطل است وفراموش خواهد شد.

بتاریخ هشتم ربیع‌الثانی یك‌هزار و دویست ودومطابق هجدهم ژانویه ۱۷۸۸.[۶۴]

این آخرین جنبشی است از شاهان زندیه برای توسعه بازرگانی و اقتصاد کشور. تقریباً ۱۲ سال بعدمأموری ازطرف‌حکومت هندوستان‌انگلیس بایران میآید که مربوط بدوران قاجاریه است یعنی متعلق بزمانی‌است که بساط دودمان زندیه برچیده شده وآقامحمدخان قاجار باقساوت وبیرحمی زیادی نسل آنهارا تقریباً ریشه کن نموده ازاین‌زمان ببعدنفوذ انگلیسها در خلیج‌فارس زیاد شده و کم کم قدرت یافتند.[۶۵]

- نقل از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم ص ۷
- ویلسن ص ۱۷۹
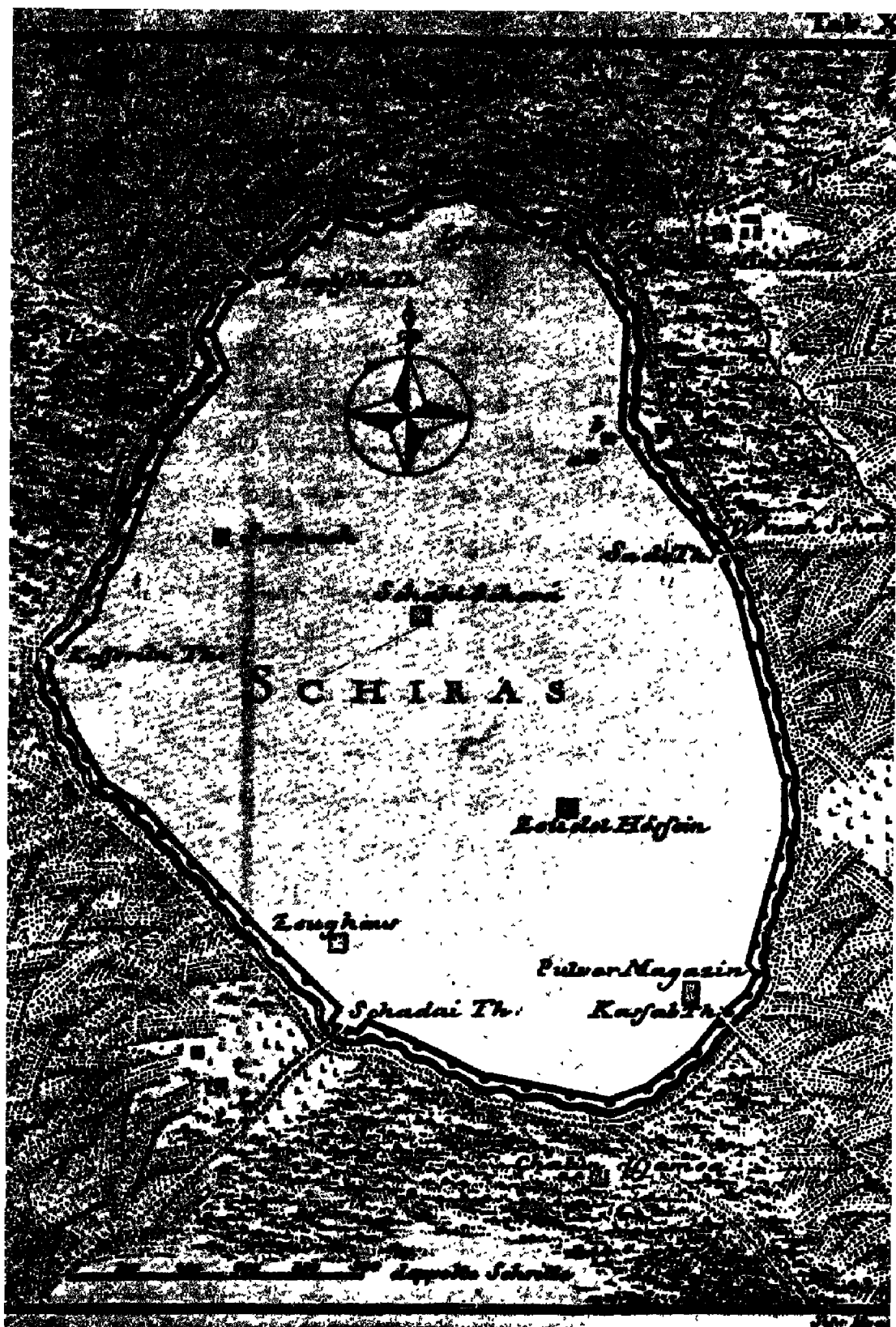
شکل ۱ ـ نقشه ترسیمی نیبور که سرباغ (Sarbach) را نشان میدهد

منابع ومآخذی که از آنها برای نوشتن این‌مقاله استفاده گردیده است:

منابع فارسی وعربی:

۱ـ تاریخ گیتی‌گشا اثرمیرزا محمدصادق نامی چاپ تهران ۱۳۱۷

۲ـ گلشن مراداثر میرزا ابوالحسن غفاری‌کاشانی نسخه‌خطی کتابخانه ملك تهران

۳ـ تاریخ زندیه اثرعلیرضا بن‌عبدالکریم چاپ‌لیدن ۱۸۸۸ میلادی

٤ـ آتشکده آذراثر لطفعلی بیك‌بیگدلی متخلص به‌آذرچاپ سنگی بمبئی ۱۲۷۷

٥ـ رستم‌التواریخ اثرمحمد هاشم رستم‌الحکما خوش‌حکایت (آصف) نسخه خطی‌برلین

٦ـ فارسنامهٔ ناصری اثرحاجی میرزاحسن فسائی چاپ سنگی تهران ۱۳۱۳هجری

۷ـ تاریخ‌العراق(بین‌الاحتلالین) اثرعباس العزاوی چاپ بغداد ۱۳۷۳ـ هجری قمری

۸ـ روضة‌الصفای‌ناصری جلد نهم اثر رضاقلی‌خان هدایت چاپ‌قم۱۳۳۹

۹ـ معجم قبائل‌العرب اثرعمر کحاله بیروت ۱۳۸۸ هجری‌قمری

۱۰ـ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم میلادی جلد اول اثرمحمود محمود تهران ۱۳۳٦

۱۱ـ تاریخ زندیه اثرهادی هدایتی‌تهران ۱۳۳۷

منابع انگلیسی و آلمانی

1) Brydges, Herford Jones:
The Dynasty of the Kajars, London MDCCCXXXIII

2) Carmelites:
A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of t
XVIIth and XVIIIth Centuries, Vol. I,II London 1939

3) Hanway, Jonas:
An historical account of the British trade over the Caspian Sea Lond
MDCCLIV

4) Irwin, Eyles:
A series of adventures in the cours of a voyage up the Red-Sea.... Lond
1787

5) Niebuhr, Carsten:
Reisebeschreibung nach Arabien und andern umliegenden Landern, K
penhagen 1774

6) Parsons, Abraham:
Travels in Asia and Africa, London 1808

7) Low, Charles Rathbone:
History of the Indian navy 1613-1863, London 1877

8) Malcolm, Sir John:
The History of Persia London MDCCCXV, Vol. II

9) Aitchison, C.U.:
A Collection of Treaties, Engagements and Sanads, vol. XIII, Calcuta 193

10) Hertslet, Edward C.B.:
Treaties, ... concluded between Great Britain and Persia, London 189

11) Kelly, John B.:
Britain and the Persian Gulf, Oxford 1968

12) Luft, Paul:
Iran unter Schah Abbas II, Gottingen 1968

13) Oppenheim, v.M.:
Vom Mittelmeer zum Persisohen Golf Berlin 1899

14) Sykes, Sir Percy:
History of Persia London 1958

15) Shepherd, William Ashton:
From Bombay to Bushire and Bussora, London 1857

16) Wilson, Arnold T.:
The Persian Gulf, Oxford 1928

بخش دوم

خواندگان وما

نامهٔیی به امضای آقای محمد حسینی‌جعفری بدفتر مجله رسید و نسبت به‌سلسله مقالات « سیر تحول خط فارسی دری» که بوسیله آقای رکن‌الدین همایونفرخ درشماره‌های ۳ و ٤ و٥ سال چهارم مجله بچاپ رسیده‌بود مطالبی را یادآور شده‌اند. ولی متأسفانه چون ایشان درنامهٔ خود ، در بسیاری از موارد تحت تأثیر احساسات شخصی ، از روش علمی انتقاد منحرف شده‌اند بناچار از درج تمام نامه ایشان خودداری کردیم و برای آنکه درعین حال نظرات ایشان‌هم تاحدود امکان‌منعکس شده باشد قسمتهائی ازنامهٔ‌ایشان را که‌باموضوع مقالات مزبورارتباط داردنقل وسپس پاسخ‌آقای همایونفرخ را بچاپ میرسانیم .

واما دراین‌جا ازیادآوری این نکته نیز ناگزیریم که مجله بررسیهای تاریخی‌همچنانکه بارها باطلاع‌خوانندگان‌ومحققان دانشمند رسانیده‌است، نه‌تنها برای درج انتقادات علمی و مستدل خوانندگان آماده است بلکه از دانشمندان‌ومحققان تمنادارد نظرات‌مستدل‌وعالمانهٔ‌خودرادربارهٔ‌هریک‌ازمقالات

ومطالب مندرج در مجله ارسال و اعلام فرمایند و چون ارکان مدیرهٔ مجله اعتقاد راسخ دارند که مجلهٔ بررسیهای تاریخی نشریه‌ایست که به عموم محققان و دوستداران تاریخ و فرهنگ و تمدن ایرانی تعلق دارد وجز با همکاری و راهنمائی‌های منصفانه و علمی ایشان امکان پیشرفت آن نخواهد بود ، باسپاسگزاری فراوان بدرج نظرات محققانه و مستدلی که درعین حال عاری از حب و بغض واغراض شخصی باشد مبادرت خواهد نمود.

بررسی‌های تاریخی

نامهٔ آقای محمد حسینی جعفری

مجلهٔ بررسیهای تاریخی که سال ششم انتشار خود را می گذراند در بارهٔ تاریخ ایران مقالات سودمندی‌دارد که غالبا حاوی مطالب تازه وبدیعی است وبهمین مناسبت‌دریغم آمد مطالبی در آن مجله‌درج شود که موجب‌شود مورد تعرض و انتقاد دانشمندان قرار گیرد

منظور نویسندهٔ این‌سطورمقالاتی است که به‌نام «سیر تحول وتکامل خط فارسی دری» بقلم آقای همایون‌فرخ درشماره‌های۳و۴و۵،سال چهارم آن‌مجله درج شده است

بخش اول مقاله «سیر تحول وتکامل خط‌فارسی دری» پس‌ازعنوان‌مقاله‌و نام نویسنده‌آن ، حاوی یادداشتی ازطرف مجله است که درصدر آن پس‌از مقدمهٔ کوتاه چنین‌آمده است :

«... چون مسألهٔ خط‌فارسی ازموضوعهای ملی وسیاسی ماست اهمیت‌آن ایجاب میکند که مجلهٔ بررسی‌های تاریخی مبحثی نوین برای این‌بحث مهم ولازم بازنماید وازاین رو ازفاضل محترم‌آقای رکن‌الدین همایون فرخ که کلکسیون‌نمونه‌های تحول خط‌ایشان بالنسبه‌کاملترین مجموعه‌ها ازاین‌نوع است ، درخواست کردیم درهرشماره چندقطعه ازنمونه‌های تحول تدریجی خط‌فارسی رابرای چاپ درمجلهٔ بررسی‌های تاریخی دراختیار ما بگذارند

تابابررسی ومقایسهٔ نمونه‌های مسلسل آن « سیرتحول تدریجی خط فارسی دری روشن گردد . . . »

باتوجه به‌یادداشت‌مزبور تقاضا دارد نظریات وبررسی‌های مارا دربارهٔ مطالب زیرملاحظه فرمائید :

ـ اول‌ببینیم دعوی آقای‌همایون‌فرخ(به‌استنادیادداشت آن مجله)دربارهٔ کلکسیون نمونه‌های تحول خط که‌کاملترین مجموعه از این‌نوع است تاچه پایه صحیح است و موضوع آن واقعا چیست ؟

ـ ثانیاحقیقتاً این‌نمونه‌هامی‌تواندنمایندهٔ سیرتحول‌خط‌فارسی‌دری‌باشد؛

ـ ثالثا درجه امانت یك محقق و کسی‌را که فاضل می‌نامیم که کاوشهای علمی را دنبال میکند تاچه حداست و معیاریکه می‌تواند پژوهنده را یاری کند به‌چه میزان باید باشد ؛

حال برویم برسرمطلب بخش اول مقاله ایشان که درشماره۳سال‌چهارم (شهریورماه۱۳٤۸)ازصفحه۲۱۱تاصفحه۲۳۲درج‌شده پس‌ازیك‌صفحه‌یادداشت مؤلف یعنی نویسنده‌آن مقاله‌حاوی ۱۸قطعه‌کلیشه است که ذیل هر کدام‌زیر نویسی‌مرقوم داشته‌اند که‌ذهن خواننده‌بتواند سیرتحول خط‌فارسی‌راتسلسل بخشد . حال ما بدون اینکه داخل دربحث مطالب زیرنویس کلیشه‌هابشویم مطالب دیگری را عنوان میکنیم وبحث درآن موارد را به‌خاتمهٔ بررسی‌ها می‌گذاریم زیرا نمی‌خواهیم مطالب باهمدیگرمخلوط شود واز منظوراصلی باز مانیم .

توجه فرمائید برخلاف دعوی ایشان کلیه این ۱۸ کلیشه بخش اول مقاله بدون حتی یك نمونه استشنا عموماً از کتابی به‌نام مصورالخط‌العربی برداشته شده وبهیچوجه وابدا ربطی به‌آقای همایونفرخ ندارد ومشخصات آن کتاب بشرح زیراست:

نام کتاب : مصورالخط‌العربی .

نام‌مؤلف مهندس ناجی‌الدین .

در ۴۲۰ صفحه‌رحلی‌باکاغذ وچاپ و کلیشه‌های‌بسیار ممتاز چاپ (مجمع علمی‌العراقی بغداد) .

((Atlas of Arabic Calligraphy)) بسال ۱۹۶۸ میلادی در مطبعة الحکومة بغداد به‌چاپ‌رسیده‌است. مقدمه کتاب‌را استاد الدکتور یوسف‌عزالدین دبیر مجمع‌علمی‌عراق‌تدوین کرده وزحمات‌مؤلف وعظمت کتاب‌راستوده‌است.

کتاب حاوی ۷۵۷ نمونه‌ازتصاویروخطوط معروف وموجود درموزه‌های کشورهای مختلف جهان‌ومجموعه‌های خصوصی شخصیتهای علمی‌دنیاست و مؤلف علاوه برزیرنویس هرعکس درقسمت‌آخر کتاب بطورمشروح ومفصل باحدا کثردقت و امانت بطورعلمی‌درمعرفی منابع ومآخذ هریك ازآن‌اسناد کوشیده وحتی شمارهٔ صفحه و تاریخ انتشار و نمره‌های مجلدات مجلات و روزنامه‌هائیکه مقالاتی دربارهٔ تصاویر واسناد مزبور درآنها درج شده‌برای راهنمایی‌محققان و دانش‌پژوهان قید کرده است .

بسیارجای تأسف‌استکه نویسندهٔ مقالهٔ (سیرتحول خط فارسی‌دری) که حتی‌بدون یك‌استثناء ازتمام‌آن‌عکسها استفاده کرده وبامنت‌بسیاربرخواننده مدعی‌است که‌از کلکسیون کامل‌خودعکسبرداری کرده‌وآنها رادرمجله عرضه داشته است یك‌کلمه از این کتاب نام نبرده است . م - ح

جواب آقای همایون‌فرخ

مجلهٔ محترم بررسیهای تاریخی

نامهٔ آقای محمدحسینی جعفری را مطالعه کردم اساس مطلب واعتراض ایشان این است که این جانب نوشته وادعا کرده‌ام عکسهائیکه از خطوط در مجله نشریافته‌متعلق به‌مجموعه (کلکسیون) اینجانب بوده است وبرپایه‌این مطلب‌فرضی‌نتیجه گرفته‌اند که‌چون‌تعدادی‌ازاین‌عکسهادر کتاب«مصور الخط العربی»تالیف‌مهندس‌تاج‌الدین‌آمده است بنابراین‌آنچه‌را که‌دربارهٔسیر تحول خط فارسی دری‌نوشته‌ام بی‌پایه وبی‌اساس ومجعول‌است وسوء استفاده کرده وعکسهای دیگران را بنام مجموعه خود معرفی نموده‌ام .

بطوراختصار باتهاماتیکه ایشان وارد آورده‌اند بشرح زیرپاسخ‌میگویم:

۱ـ اینجانب به‌استناد مقاله‌ایکه نشریافته بهیچوجه نه‌متذکرشده و نه ادعا کرده‌ام عکسهائیکه نشرمییابد متعلق به‌مجموعه اینجانب بوده است .

۲ـ اگرسردبیرمحترم وقت مجله دریادداشت مجله مرقوم داشته‌اند که این‌بنده دارای کلکسیونی از نمونه‌های‌تحول خط‌فارسی هستم چه ربطی‌اولا به‌مقاله بنده دارد ودرثانی ایشان ننوشته‌اند عکسهائیکه چاپ میشودمتعلق به‌کلکسیون این جانب است .

۳ـ سردبیر محترم وقت مجلهٔ بررسیهای تاریخی مجموعهٔ خطوط اینجانب راکه متجاوز از سیصد قطعه است دیده بودند و پیشنهاد کردند که درهرشماره چند قطعه‌ازآن بمنظورارائه خطوط زیباازنظر هنری‌چاپ

و نشر یابد . این‌جانب در برابر پیشنهاد ایشان اعلام داشت که نشر خطوط خوش‌نویسان از نظر علمی ارزش ندارد بهتراست حال که مجله آمادگی چاپ خطوط زیبا را دارد به جای آن بحثی دربارهٔ سیر تحول خط فارسی دری بمیان آید و ضمناً هم از انواع خطوطی کـه در بـارهٔ آنها صحبت میشود نمونه‌هائی نیز ارائه گردد و این نمونه‌ها بهتراست از خطوطی باشد که در مراکز فرهنگی و یا موزه‌هـا و کتابخانه‌های معروف جهان نگاهداری میشوند تا جای هرگونه شك و تردیدی را نسبت باصالت آنها منتفی سازد . بنابراین ، چنانکه مقالهٔ این جانب حاکی است بهیچوجه‌قصد ونظر این جانب و مجله معرفی مجموعه کـلکسیون خطوط اینجانب نبوده است و از طرفی درمقالهٔ مورد نظرنیز مطلقاً چنین‌ادعائی نشده‌است.اینکه نویسندهٔ محترم نوشته‌اند « اول به بینیم دعوی آقای همایونفرخ در بـارهٔ کلکسیون نمونه‌های تحول خط که کاملترین مجموعه از این نوع است تـا چه پایه صحیح است و مـوضوع آن چیست ؟ » بطوریکه اشاره شد مقالهٔ اینجانب دربارهٔ سیر تحول خط فارسی دری‌است وعنوان مقاله نیز به همین نام است نه‌معرفی وارائه نمونه‌هائی از مجموعه خطوط متعلق باینجـانب، چه اگرچنین میبودعنوان مقاله نیز می‌بایست نمونه‌هائی چند ازتحول‌خط از مجموعه فلانی باشد .

٤ ـ نوشته‌اند ثانیاً حقیقتاً این نمونه‌ها آیا میتواند سیر تحول خط فارسی دری باشد ؟ »

ولی‌ننوشته‌اند من کجا دعوی کرده‌ام که‌عکس‌ها ازمجموعه اینجانب است . ودر ثانی‌یك مجموعه چگونه میتواند سیر تحول خط فارسی دری باشد ؛

باید دانست که سیرتحول‌خط برپایه واساس‌دیگری است‌با مجموعه‌یی نمیتوان‌آن را به‌ثبوت رسانید .

(٥)

ه ـ نکته‌ای که آقای حسینی‌جعفری اساساً بآن توجه نکرده‌اند اینکه مقاله اینجانب مطلقاً در باره کلکسیون و مجموعه خودم یا دیگری نبوده بلکه بحث درباره چگونگی اقلام خط در قرون مختلف ازقرن اول هجری به بعد ونحوه تغییر شکل آن و احیاناً پدید آمدن اقلام زینتی در ایران بوده است .

٦ ـ آنچه که می‌بایست ایشان توجه میکردند این بود که :

انواع خطوط و اقلام آن« که همگی ایرانی استنه عربی» نام‌هائی‌دارد که باآن نامها ازیکدیگر تمیز و تشخیص داده میشوند . مثلا قلم رقاع ـ قلم ثلث ـ قلم‌ریحان ـ قلم‌تومار ـ قلم‌تعلیق ـ قلم غبار ـ قلم گلریز ومانند آن ـ حال اگریك قطعه خط تومار یا ثلثِ یا رقاع بقلم خوشنویس معروفی در این قلم‌ها بود ومن درزیر قلم ثلث فی‌المثل نوشته‌ام قلم ثلث‌اثرعلیرضای عباسی وهمین قطعه را هم در کتاب دیگری نشر داده‌اند و نوشتند قلم ثلث اثر علیرضای عباسی. آیا من سوء استفاده کرده و مرتکب جعل شده‌ام؟ باید توجه داشت که خط نسخ و یا قلم نستعلیق همه‌جا نسخ ویا نستعلیق استو نام آنهم که تغییری نمیکند و میرعلی تبریزی هم واضع خط نستعلیق و علی‌بن مقله فارسی بیضاوی هم واضع ومخترع خط‌نسخ‌است، هر کس‌درهر جا بخواهد راجع به خط نسخ ویا نستعلیق مطلبی بنویسد ناگزیراست که همین مطلب را بنویسدوجز این هرچه بنویسد خطا واشتباه است ، پس‌اگر من چنین نوشتم آیا سوء استفاده کرده‌ام ؛ واین مطلب را قبلا سنکلاخ و مستقیم‌زاده و چهره‌نما و تذکرهٔ‌خط وخطاطان هم نوشته بوده‌اند ؛ در کتاب آلبوم مانند مصورالخط العربی مهندس ناجی‌الدین خود متذکر است و در پایان این‌آلبوم کتابها و مجلاتی که عکس‌هایش را ازآن گرفته فهرست داده و بنابراین‌عکسهائی‌هم که در آن کتاب آمده بهیچوجه برای نخستین‌بار منتشر نشده که مختص‌بآن کتاب باشد وآنچه راهم که‌درذیل هرقطعه نوشته

مطلب تازه ونام و عنوانی نبوده که آقای مهندس ناجی‌الدین آنرا وضع و ابتکار کرده باشد. تا مورد دستبردوسوء استفاده کسی قرار گیرد . آلبومها و کتابها و مجله‌هائی که مهندس ناجی‌الدین از آنها استفاده کرده وکاتالوك های موزهٔ که مورد استفاده او قرار گرفته در همه‌جا هست ودیگران هم در موقع ضروری مورد استفاده قرارمیدهند . درمورد خط ایران دورهٔ‌اسلامی کتابهای بسیارنوشته شده و کهن‌ترین آن که درباره اقلام وچگونگی‌آنها بحث میکند الفهرست ابن‌ندیم است . بنابراین اگر این بنده ویا دیگران بخواهیم در نوشته‌هایمان استفاده کنیم باین مآخذ کهن مراجعه میکنیم نه مصورالخطوط العربی.

۷ ــ ایشان نوشته‌اند « برفرض صحت دعوی‌آقای همایونفرخ در باره مجموعه‌ایشان، آیایك‌مجموعه میتواندنماینده‌سیر‌تحول‌خط‌فارسی‌دری‌باشد؟» آیا شایسته‌تر نبود در برابراین‌پرسش خودشان دلایلی را که دعوی‌اینجانب نمیتواند صحیح باشد بامنطق و سند مرقوم میداشتند و در رد بر نظریه اینجانب دلیل ومدرك وسند ارائه میفرمودند .

۸ــ اگر آقای‌حسینی جعفری « که‌امیدوارم نامشان مستعار نباشد»مقاله رابادقت‌خوانده بودند متوجه‌می‌شدند درجائیکه زیرعکس‌های‌شماره‌های ۸-۱۳-۱۵-۱٦-۱۷-۱۸ در مجلهٔ شماره ٤ و مجله شماره ٥ زیرعکسهای شماره ۱-۳-٤-٥-۷-۹-۱۱-۱۳-۱٤-۱٥-۱٦-۱۸-۱۹-۲۰-و و و نوشته‌ام که هر یك از آنها متعلق بکجاست ، در این‌صورت چگونه ممکن است که آنرا متعلق بخود معرفی کرده‌باشم ؛ وانگهی مگر همین عکسها را آلبوم مصورالخطوط‌العربی هر یك را ننوشته است که از کجا اخذ کرده ومتعلق بکجاست ؛ مگراین مرقع‌ها وخطوط متعلق به مهندسی ناجی‌الدین بوده که‌انتظار داشتند بنویسم ازایشان اخذ کرده‌ام ؛ قطعه خطی که ازقرآن مضبوط در موزه قاهره گرفته شده وآنرا منسوب به عثمان خلیفه اسلامی

دانسته‌اند ودرصدها کتاب ومجله تا کنون چاپ‌شده است منهم آنرا بعنوان نمونه خطها آورده‌ام مگرمتعلق به‌مجموعه خصوصی آقای مهندس ناجی‌الدین بوده است ویا منحصراً درآلبوم اونشر یافته که بنویسم از آلبوم او گرفته‌ام؛ عکسهائی که من در مقاله‌ام آورده‌ام ممکن‌است در صدها مجله و کتاب‌هریك‌به‌جهتی نشریافته‌باشند بنابراین چه‌الزامی‌دارم که آنهارامتذ کر شوم کافی‌است که بگویم‌این‌خطها هریك‌متعلق‌بکجاست ودر کجانگاهداری میشود که اگر کسی بمناسبتی خواست به‌ماخذ واصل مراجعه کند.

۹ ـ عکسهائیکه درآلبوم مصورالخطوط‌العربی بچاپ رسیده بایدتوجه داشته باشند که پیش از نشر این آلبوم همچنانکه مهندس ناجی‌الدین هم در پایان آلبومش متذکراست در کاتالوك‌ها و مجله‌ها و کتابهای مختلف بچاپ‌رسیده‌بوده‌ونشر آن بهیچوجه‌درکاتالوك‌نامبرده‌برای نخستین‌بار نبوده‌است وبه‌مصورالخطوط‌العربی‌اختصاص‌نداشته است ونمیتوانداختصاص‌داشته‌باشد زیرا اشیاء و آثاری که در موزه و کتابخانه های‌جهان هست نشرعکس‌آن به‌هیچکس‌اختصاص‌داده‌نمیشود.

بطورمثال تعدادی از عکس هائیکه درمجله نشریافته و در زیر آنها متذکر شده ام که اصل‌آن متعلق بکدام مؤسسه یا موزه است در اینجا میآورم. درشماره ۳ مجله که بخش اول مقاله است عکس های شمار ۱ -۷ در مجلد اول ایرانشهر و انسکلوپیدیا بچاپ رسیده است. در عکس‌شماره ۸ مأخوذ است از کتابی‌به‌نام اوراق بردی که درقاهره نشر یافته ـ عکس خط شماره ۱۳ متعلق است بموزه احمد شاه خط شماره ۱۵ متعلق است بجامع قیروان خط ۱٦ متعلق است بکتابخانه شهید علی اسلامبول خط شماره ۱۷ مأخوذ است از کتاب استرانجلو که در پاریس چاپ شده خط شماره ۱۸ متعلق است به بریتیش موزیوم و در مجله شماره ٤ زیر عکس شماره ۱ نوشته شد ـ متعلق است به موزهٔ دالم برلین شماره ۳ متعلق است به موزه قاهره شماره ٤ موزه قاهره شماره ٥ متعلق به تاپ قاپو سرای اسلامبول

شماره ۷ روضه عباسیه کربلا شماره ۹ جامع قیروان شماره ۱۱ جامع قیروان شماره ۱۳ مأخوذ از کتاب تاریخ بزرگ عمومی تألیف احمدرفیق اسلامبول - شماره ۱۵ از دارالفن اسلامی قاهره شماره ۱۶ مأخوذ ازتاریخ بزرگ عمومی احمد رفیق شماره ۱۹ و ۲۰ پارچه حریراست که در کتاب صنایع ایران بچاپ رسیده ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ بنام سنگ مزار است وحتی نوشته‌ام که عکس آنها وسیله چه کسی گرفته شده است و بهمین ترتیب دیگر عکسها.

۱۰ - ایشان نوشته اند مطالبی که در زیر عکس خطوط نوشته‌ام با آنچه از این خطوط در مصورالخطوط العربی چاپ شده مغایر است و من مطالب آن کتاب را تحریف کرده‌ام آنچه باید گفت اینست که اساساً مطالبی که اینجانب در زیر عکس خطوط نوشته‌ام بهیچوجه با کتابی که ایشان یاد کرده‌اند هم‌آهنگی ندارد ونوشته من ونوشته آن کتاب بطوری که خواهم گفت در جهت مخالف یکدیگرودو عقیده متضاد است وبهیچوجه بهم ربطی ندارد ونمیتواند داشته باشد تا شائبه تحریف و یا جعل در آن بتوان کرد ، زیرا نویسنده کتاب الخطوط العربی کلیه خطوط مزبورراعربی میدانند وحتی خطوط ایرانی را چنانکه از نام کتاب هم مستفاد است عربی دانسته وآنها را عربی معرفی کرده‌است و من معتقدم که خط عربی خود علی‌الاصول ازخط فارسی اخذ شده‌است واینکه این عقیده آیا موافق طبع آقای جعفری هست یا نیست خود بحثی دیگراست ولی بهرحال ایشان باید بدانند که اساساً قصد ازتنظیم و تدوین کتاب‌الخطوط‌العربی که وسیله دستگاههای خاصی انتشار یافته به همین منظور بوده است تا آنچه را که ایرانیها پایه وبنیان گذاشته اند عربی قلمداد کنند و حال آنکه بروشنی میدانیم بنیان گذار خطوط ششگانه « خطوط سته » و از جمله نسخ علی‌بن مقله فارسی بیضاوی ایرانی است ومعلوم نیست چگونه خطوطی را که یك

ایرانی بنیـان گذاشته عربی میشود ؛ هم چنین کلیه قلم های تزئینی را که ایرانی‌ها درکاشی‌کاری وبنائی ومنبت‌کاری بوجود آورده اند چطور میتوان عربی‌شمرد؟ مؤلف کتاب مزبوربا کمال بی‌پروائی قلم‌های‌تعلیق‌دیوانی ، چپ نویسی ، شکسته تعلیق ، شکسته، نستعلیق، شکسته نستعلیق‌را که‌ازقلم‌های معروف‌ایرانی‌هستند وواضعان‌آن‌همه ایرانی وشناخته شده‌اندعربی خوانده است‌ولی‌آخرچطوروچگونه مجنون‌چپ‌نویس‌ویا میرعلی‌تبریزی عرب‌ازآب درمیآید؟؟ این‌است‌آنچه من‌خواسته‌ام درسلسله‌مقالات مزبور روشن کنم .

رکن‌الدین همایون فرخ

پیام مجله

مجله بررسی‌های تاریخی مقالات و نوشته‌های تحقیقی و مستدل تاریخی مربوط به ایران را که

مستند به مدارک باشد با اعتنا و سپاسگزاری از همکاری نویسندگان محترم می‌پذیرد

مسئولیت مندرجات و مطالب مقالات مجله با نویسندگان مقالات است

چون مطالب مقالات عقاید شخصی نویسندگان است مجله بررسی‌های تاریخی در قبال

عقاید نویسندگان مسئولیتی نخواهد داشت

مقالاتی که به دفتر مجله می‌رسد مسترد نمی‌شود

مجله در چاپ و یا رد مقالاتی که به دفتر مجله می‌رسد آزاد است

در ترتیب تقدم و تأخر مقالات جز رعایت وضع مجله و سهولت چاپ چیزی دخیل نبوده

مجلهٔ
بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ یحیی شهیدی

مدیر داخلی : سروان مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
اداره روابط عمومی - بررسیهای تاریخی

جای اداره : تهران - میدان ارک
نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »
تلفن ۲۲۴۲۲

بهای هر شمارهٔ مجله	برای نظامیان‌ودانشجویان	۳۰ ریال
	برای غیرنظامیان	۶۰ ریال
بهای اشتراک سالانه ۶ شماره در ایران	برای نظامیان‌ودانشجویان	۱۸۰ ریال
	برای غیر نظامیان	۳۶۰ ریال

بهای اشتراک در خارج ازکشور : سالیانه ۶ دلار

برای اشتراک : وجه اشتراک را به حساب ۷۱۴ بانك مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراك مجلهٔ بررسی های‌تاریخی» پرداخت ورسید را بانشانی‌کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشیهای ، طهوری - شعبات امیرکبیر - نیل و سایر کتابفروشی های معتبر

چاپخانه ارتش شاهنشاهی

Barrasihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUSC

PAR

ETAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET AÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

بفرمان
مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران ــ ادارهٔ روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

شمارهٔ مخصوص

سال ششم
شمارهٔ مسلسل (۳۳)

مهر ۱۳۵۰
اکتبر ۱۹۷۱

تعداد ۲۰ گراور رنگی و ۱۴۹ گراور سفید وسیاه دراین شماره چاپ شده است
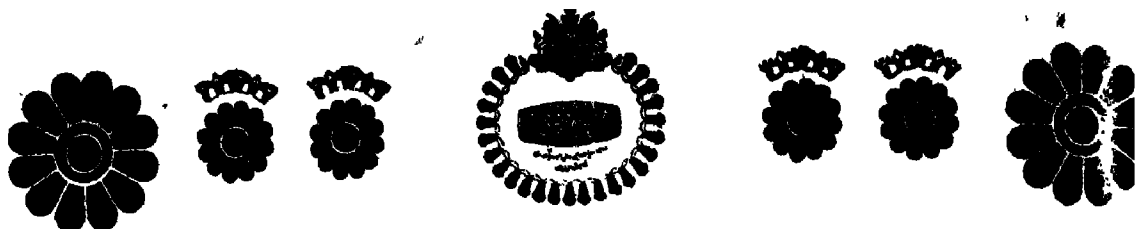
سلطنت ایران وارث یک رژیم پادشاهی است که بیست و پنج قرن است
در این کشور برقرار است و قدیمی ترین رژیم سلطنتی جهان بشمار میرود و رژیم شاهنشاهی
ایران در تمام این مدت اساس حیات ملی این کشور بوده است.

از مصاحبه شاهنشاه با نمایندگان
رادیو تلویزیون امریکا
تهران — ۲ مهر ۱۳۳۸

بیست و پنج قرن پیش ملت ما راه و رسم حکومت خود را بطور قطع برگزید
و در طول قرون با تمام قوا از رژیم طبیعی خود دفاع کرد. بنابراین طبیعی است که مردم
ایران از هر دسته و صنفی در جشن بزرگ ملی دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی
خود، سهم شایسته ای بعهده داشته باشند.

از مصاحبه مطبوعاتی شاهنشاه
تهران — ۶ آذر ۱۳۳۸
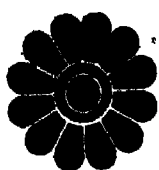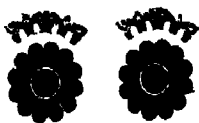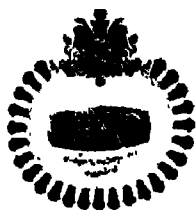
برای کمتر ملتی ممکن است موردی پیش بیاید که بتواند خاطره‌های این عظمت را در تاریخ خود جشن بگیرد
و یادبودی نظیر دو هزار و پانصدمین سال بنیاد شاهنشاهی خویش را برپا کند.

بدیهی است ما از این فرصت باید کمال استفاده را بکنیم یعنی کاری کنیم که نه فقط گذشته خود را مورد
تجلیل قرار دهیم بلکه علل این عظمت را دریابیم و روشن کنیم که چه فضائل و چه عوامل معنوی و اخلاقی این چنین بزرگی را
باعث شده. کافی نیست بگوئیم مرزهای امپراتوری ما از کجا تا کجا بوده و ما چه قدرت نظامی داشته‌ایم،
باید ببینیم ریشه و اساس این قدرت و عظمت چه بوده و چگونه نیروی فعالیت و ایمان و بی‌غرضی و شهامت
توانسته است بنائی بدین استحکام و ثبات پدید آورد.

من یقین دارم که این فضائل هنوز در نهاد ملت ما نهفته است و فقط باید امکان بروز به آنها داده شود.
برگزاری این یادبود فرصت خوبی است که ما همه این فضائل را در مد نظر قرار دهیم و به پرورش آنها
همت گماریم. ما باید ایران گذشته و همچنین ایران کنونی را که با شهامت و تصمیم، دوران کوشش جدیدی را
در راه تجدید عظمتهای باستانی خود آغاز کرده است به مردم کشور خود و سایر مردم جهان معرفی کنیم
و نشان دهیم که وضع آن از نظر سیاسی و اجتماعی چیست و امکانات فعلی و آینده آن کدام است
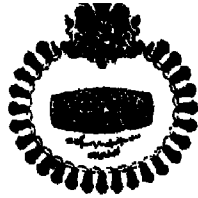
درخصوص چه امیدهائی برای آینده میتوانیم داشته باشیم.

فراموش نکنید که این جشن فقط یک جشن شاهنشاهی و دولتی نیست، بلکه جشنی متعلق بتمام ملت ایران و بهمه تاریخ و مفاخر ایران است، و بنابراین باید امکان کامل داده شود که عموم طبقات مردم ایران در این جشن ملی خود و در تجلیل از تاریخ و تمدن پرافتخار کشور خویش شرکت جویند.

از بیانات شاهنشاه، درشرفیابی اعضای
شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران
۹ بهمن ۱۳۳۸
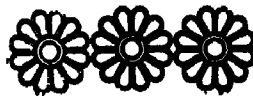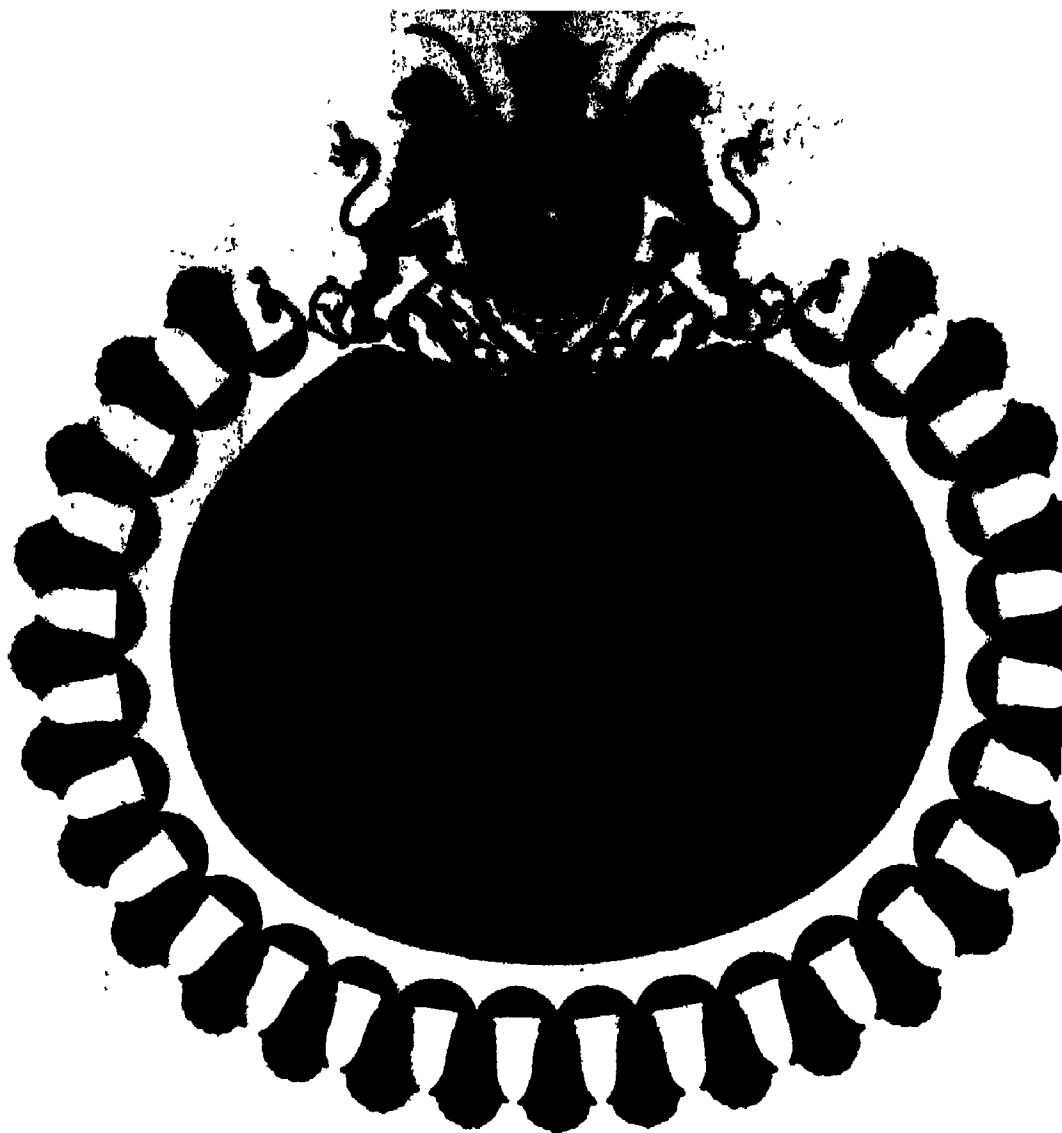
تصویر استوانهٔ گل‌پختهٔ دارای نوشتهٔ میخی بابلی متضمن فرمان کوروش بزرگ هخامنشی برای آزادی مردم در هنگام پیروزی بر بابل (۵۳۹ پیش ازمیلاد) که بسال ۱۸۷۹ میلادی در کاوشهای باستان شناسی بابل بدست آمده است ودر موزهٔ بریتانیا نگهداری میشود.
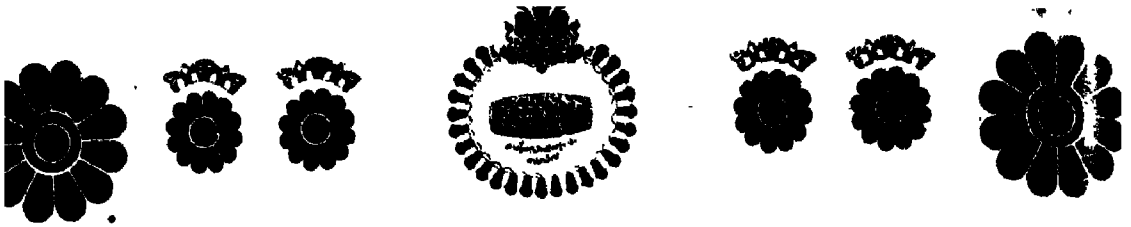
متن فرمان آزادیبخش کوروش بزرگ

منم کوروش پادشاه جهان، پادشاه بزرگ، پادشاه مقتدر، پادشاه بابل، پادشاه سرزمین «سومر» و «اکد»، و پادشاه چهار گوشهٔ (جهان) پسر کمبوجیه پادشاه بزرگ، پادشاه «انشان»، نوادهٔ کوروش پادشاه بزرگ، پادشاه انشان ازاعقاب «چیش پش» پادشاه بزرگ پادشاه انشان، ازدودمان سلطنتی پایان ناپذیر که «بعل» و «نبو» سلطنتشانرا گرامی میدارند و اینان برای خشنودی دل خود سلطنتشان را خواهانند. وقتی من باوضع خوبی وارد بابل شدم درمیان جشن و شادمانی مقر حکومت خودرادرکاخ شاهی استوار کردم. مردوك خدای بزرگ سبب شد که سکنهٔ گشاده دل بابل مرا..... کنند. من هرروزبه پرستش اوهمت گماشتم سپاهیان بیشمارمن بدون مزاحمت درمیان شهربابل حرکت کردند. من بهیچکس اجازه نمیدادم که سرزمین «سومر» و «اکد» را دچارهراس کند. من نیازمندیهای بابل وهمهٔ معابدش را درنظر داشتم و در بهبود وضعشان کوشیدم. من یوغ ناپسند مردم بابل.....را برداشتم. خانه‌های مخروبهٔ آنان راآباد کردم. من به بدبختیهای آنان پایان بخشیدم. مردوك خدای بزرگ از کردارم خشنودشد وبمن، کوروش پادشاه، که اورامیپرستیدم وبه کمبوجیه فرزندم که زاده کمر من است وبتمام سپاهیان من ازروی لطف برکت بخشید و، باروحیه نیکو، مقام «الوهیت» شامخ اورابسی تجلیل نمودیم. تمام پادشاهانی
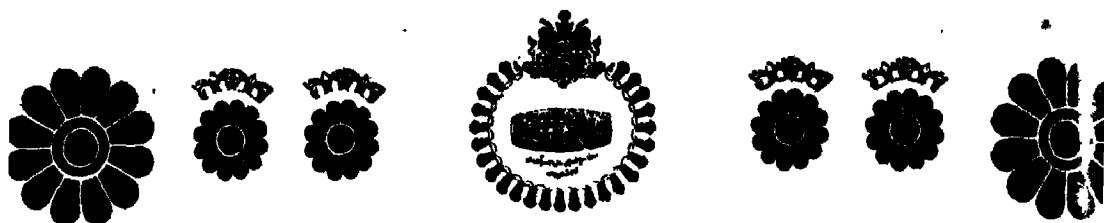
که دربارگاههای خود برتخت نشسته‌اند درسرتاسر چهار گوشهٔ جهـان از دریایِ علیا تا سفلی، کسانیکه در.... مسکن داشتند ، تمام پادشاهان کشور باختر که درخیمه‌ها مسکن داشتند خراج سنگینی برایم آوردند ودربابل برپایم بوسه زدند. از.... تاشهرهای «آشور» و«شوش»، «آ کاده» ، «اشنونـا» وشهرهای «زمبان»، «میورنو» «در» تا ناحیه سرزمین «گوتیوم» وشهرهـای مقدس ماورای دجله که مدتهای مدیدی معابدشـان دستخـوش ویرانی بود خدایانی که‌مسکنشان‌درمیان‌ایشان‌بودهمهٔ اینهارا بجای‌خودشان‌بر گردانده ودرمنزلگاه پایداری جا دادم .

من‌همهٔساکنان‌آنهاراجمع‌آوری کرده ومنازلشان‌رابدانهابازگرداندم. خدای سومر واکدکه «نابونیدس» آنهارا به بابل‌آورده وخدای خدایـان را خشمناك ساخته بود، من بخواست مردوك خدای بزرگ با صلح وصفـا بجایگاه پسندیدهٔ خودشان بازگرداندم بـاشد که تمام خدایانی که من در پرستشگاه‌هایشان مستقر ساخته‌ام روزانه بسود من درپیشگاه بعل ونبومرا دعا کنند تـاعمرمن‌درازشود وبـاشد که بمردوك بگویند «کوروش پادشاه که تراگرامی میدارد وفرزندش کمبوجیه.... بادا .
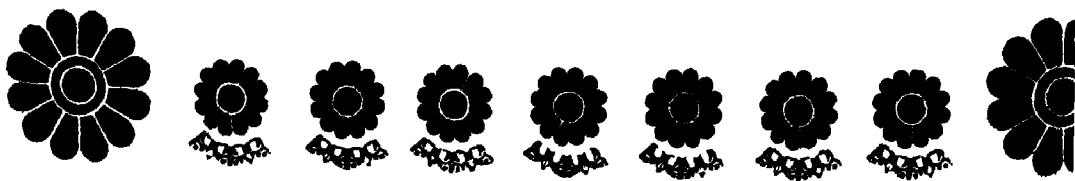
کرتیر و سنگ نبشتهٔ او در کعبهٔ زردشت *

بقلم

پرویز رجبی

(دکتر در ایرانشناسی)

پیشگفتار

درجلد اول کتاب تمدن ساسانی[1] دانشمندارجمندعلی‌سامی پس‌ازگزارش مفصلی‌در بارهٔ کعبهٔ‌زردشت-برگردانهٔ فارسی سنگنبشتهٔ کرتیر (Kardér) موبد بزرگ شاهنشاهی ساسانی راکه در قسمت پائین‌بدنهٔ خاوری کعبهٔ زردشت کنده شده است - نیز آورده‌است.[2] دانشمند گرانمایه پیش ازآوردن برگردانهٔ فارسی سنگنبشتهٔ یاد شده مینویسد:

«... واینك ترجمهٔ کتیبهٔ کرتیر بربدنهٔ کعبهٔ زردشت زیر کتیبهٔ شاپور اول و مقدمهٔ مختصری که‌توسط‌ماری‌لوئیز-

---

* - نویسندهٔ محترم نام موبد بزرگ، موضوع این‌مقاله را «کردر» نوشته‌اند ولی چون‌در بیشترمقالات و نوشته‌های دیگردانشمندان نام موبد بزرگ «کرتیر» نوشته شده است ودرهمین مقاله هم مکرر کرتیر را می‌خوانیم لذا بهتر به‌نظررسید نامی که بیشتربرای همه آشنا است دراینجا ذکر گردد. بررسیهای تاریخی

۱) علی سامی ، تمدن ساسانی (بخشی‌ازمجموعهٔ دروس در دانشکدهٔ ادبیات پهلوی)-ج اول شیرازبهار۱۳۴۲.   ۲) همان کتاب ص۵۷—۳۳.

شومون درجزوهٔ سوم شمارهٔ ٢٤٨ مجلهٔ آسیائی پاریس منتشر گردیده و توسط دوست گرامی آقای رحیم افلاطونی دبیر فرهنگ وسرپرست آرامگاه سعدی ترجمه گردیده نقل‌میگردد.[۳]

ترجمهٔ فرانسهٔ ماری لوئیزشومون Marie - Louise Chaumont به علت نارسائی‌ها ونادرستی‌های چندی که ناشی ازدشواری کار بود چندان استوار ودرست نیست وبر گردانندهٔ فارسی‌سنگنبشته‌ای‌پهلوی اززبان‌فرانسه هرچندهم که بوسیلهٔ مترجمی‌خوب وکاردان صورت گرفته‌باشد. ممکن‌است آنطور که‌شاید وبایدبرای فارسی‌زبانان‌سودمند نیفتدوافزوده برآن‌ترجمهٔ فارسی بخاطر دست بدست شدن نبشته نخستین وراستین نبودن بر گردانندهٔ فرانسه کمی پریشان است‌لذابمورد دانست ترجمهٔ کتیبهٔ نامبرده رامستقیماً ازنبشتهٔ پهلوی سنگ‌نبشتهٔ کرتیر بفارسی نقل‌نماید وبه محضر علاقه‌مندان عرضه دارد که درواپسین بخش این نوشته خواهدآمد.

یکبارمارتین اشپرنگلینگ Martin Sprengling که‌متن‌اصلی‌سنگنبشتهٔ کریتر را رونویسی کرده‌بود- خود نبشته را باترجمهٔ انگلیسی‌آن درسال ۱۹۵۳ درشیکاگو منتشرساخت[٤]. این‌ترجمه بااینکه هنوز نکات تاریکی همراه داشت راه را کمی هموارساخت. به‌ویژه چاپ رونوشت نبشتهٔ کرتیر- دست پژوهندگان رادرکاربررسی تااندازه‌ای باز کرد. دربخش‌سوم این‌مقاله سنگنبشتهٔ کرتیر که‌بوسیلهٔ اشپرنگلینگ بازنویسی‌شده‌است‌برای‌بررسیهای آینده آورده میشود.

پس ازاشپرنگلینگ- ماری لوئیزشومون Marie–Louise Chaumont درسال ۱۹٦۰ Transliteration (حرف‌بر گردانده؟؟)بهتری همراه یك‌ترجمهٔ

۳) همان کتاب ص٥٤.

4) Third Century Iran-Sapor and Kartir (Chicago 1953).

فرانسه ازسنگنبشتهٔ کریتررا درپاریس به‌چاپ رساند[5] وآقای علی‌سامی از همین ترجمه بهره گرفته‌اند.

سپس در سال ۱۹٦۹ فیلیپ ژینو Philippe Gigroux بندهـائی از این سنگنبشته را مورد بررسی‌قرار داد[6].

سنگنبشتهٔ کرتیررا پروفسوروالترهینتز[7] Walther Hinz ایرانشناس نامدارآلمانی درسالهای ۱۹٦۹/۷۰ نزدیك به چهارماه ـ هرهفته‌یکساعت و نیم ـ دردانشگاه Georg August گوتینگن آلمان برای شاگردان خوداز آنجمله نگارنده تدریس نمود. درهرنشست کـه بیشتر ازیك بند خوانده نمیشدـ یك‌یك واژه‌های‌سنگنبشته مورد بررسی ژرف قرارمیگرفت وازهمهٔ امکانات موجود وپژوهش‌ها و گزارشهای دیگردانشمندان که هر کدام بـا روش ویژهٔ خودروی‌این سنگنبشته‌کار کرده بودند بهره گیری میشد.افزوده برساعات درس همواره شاهد بررسی همیشگی پروفسور هینتز بودم که با دوستداری‌بیمانندی بیشتر ساعات هفته‌را به‌تحقیق یك‌یك‌واژه‌های‌سنگنبشته کرتیر میگذراند وسپس نتیجهٔ مطالعات خودرادر کلاس درس‌باشاگردانش درمیان‌می‌گذاشت. چه بسا که هنگام درس به‌نکات تـازه‌ای برمیخوردیم‌و مشکلی ازمشکلات‌ـ به‌یاری همگان ونکته‌سنجی وتیزبینی پروفسور هینتز حل‌میشد.

چندی بعد پروفسور هینتز سنگنبشته کرتیررا در Archaeologische Mitteilungen aus Iran' Band 3 , Berlin 1970. بنام «سنگنبشتهٔ مهین

---

5) Journal Asiatique 248 (Paris 1960), 339-379.

6) «L'inscription de Kartir à Sar Mashhad», Journal Asiatique Paris 1968. (387-418).

۷) برای‌آشنائی بیشتربا پروفسور هینتز و بدست آوردن فهرست کارهای او نگاه کنید به نوشتهٔ اینجانب : والتر هینتزـ راهنمای کتاب ـ ج ۱۱ ـ ش۹-۱۲ اسفند ۱۳٤۷ ص۵۸۵-۵۸۱.

پریستار کرتیر در کعبهٔ زردشت[8] منتشر ساخت و نسخه‌ای از آن را برای نگارنده به دانشگاه اصفهان فرستاد. اینک به پاس کوششهای ارزندهٔ اوست که بر گردانندهٔ فارسی سنگنبشته را در ایران منتشر میسازم و ناگزیر از یادآوری هستم که هر گاه در نبشتهٔ پهلوی به نکتهٔ دشواری برخورد کرده‌ام از ترجمهٔ آلمانی پروفسور هینتز بهره گرفته‌ام.

☆☆☆

همکار ارجمند آقای محمد قائمی مدرس ادبیات باستانی ایران و کتیبه‌های هخامنشی در دانشگاه اصفهان باعلاقه‌مندی ترجمهٔ نگارنده را از نوبانبشتهٔ پهلوی برابری نموده و از لغزش‌های آن کاسته‌اند و همچنین متن فارسی ترجمه را با کلك شیوا و نیرومند خود آراسته‌اند که از ایشان سپاسگزاری مینمایم. شاید بدون یاری و همپشتی ایشان متن فارسی ترجمه بصورت فعلی نبود.

۱ ـ کعبهٔ زردشت چیست ؟

کارستن نیبور جهانگرد دانمارکی که درسال ۱۷٦٥ (مقارن باسال ۱۱۷۸ - هجری) - درزمان فرمانروائی زندیه - به ایران آمده است و برای اولین بار در کتاب خود گزارشهای سودمندی دربارهٔ تخت‌جمشید داده است ـ دربارهٔ کعبهٔ زردشت چنین مینویسد:

«جلوی کوهی که آرامگاهها و سنگ‌نگاره‌های پهلوانی رستم بر آن قرار دارد - بنای کوچکی از سنگ سفید ساخته شده است که فقط با دو قطعه سنگ بزرگ پوشیده شده است [۹] و به گمان به سامان ماندن این

---

8) Die Inschrift des Hohenpristers Karder am Turm von Naqsh-e Rostam

۹) آقای علی‌سامی در کتاب تمدن ساسانی ج اول ص ۳٦ گزارش میدهد : «سقف برج کعبهٔ زردشت را چهار سنگ یکپارچهٔ قطور که هر کدام درحدود ۷/٦۰ متر طول و در حدود ۱/۹۰ متر عرض دارد پوشانده‌است . یك سنگ آن دراثر زلزله یا سایر عوامل کمی از جای خود تکان خورده و بخارج منحرف گردیده‌است» .

خانه به خاطر این دو قطعه سنگ است ـ زیرا هیچکس ـ بی‌آنکه خود را در خطر سقوط سنگهای سقف قرار ندهد ـ نمی‌تواند سنگهای ساختمان را جابجابکند. درخانه خیلی از کف زمین بلندتراست ـ بااین همه بآسانی می‌توان درون‌آن رفت زیرا زیردرگاه کمی‌آسیب دیده است. این خانه‌اتاق چهار گوشی‌است که هر گوشهٔ آن ده پا درازا دارد ودردرگاه گودی‌هائی برای پاشنه‌های درساخته شده است. دراین‌بنا سنگنبشته یاپیکر کنده‌ای‌به چشم نمیخورد. اتاق پنجره ندارد ونور ازهیچ‌جائی‌ـجزازتنها دری که روبه کوه‌است نمی‌تواند وارد اتاق شود. زیراین‌اتاق به گمان اتاق دیگری‌وجود ندارد واین طور بنظرمی‌آید که ازآغازپربوده است. بنـابراین ساختمـان هیچگاه برای زند گی زند گان نبوده استـ بلکه جایگاهی‌بوده است‌برای کفن‌ودفن‌ویاامانت گذاشتن‌مرد گانی که‌درآرامگاههای‌دل کوه‌خفته‌اند». [۱۰]

ود کترفردیناند یوستی Ferdinand Justi ایرانشناس فقیدآلمانی‌ـاولین کسی است که نگاره‌ای دقیق‌از کعبهٔ زردشت ونقش‌رستم را (ش۱) در کتاب خودبنام « تاریخ ایران باستـان ». آورده است کـه در سال ۱۸۷۹ دربرلین بچاپ‌رسیده‌است[۱۱] .

سه‌سال پس از یوستی ـ مادام دیولافوا (درسال۱۸۸۱) بـه ایران آمد . این جهانگرد فرانسوی درسفرنامهٔ خود همراه یك‌نقاشی بسیار دقیق (ش۲) از کعبهٔ زردشت (بـدون‌آرامگاهها وسنـگ نگاره‌های نقش رستم) چنین گزارش داد :

« . . . وبعد یك‌بنای چهارضلعی را دیدیم که در مقابل دیوارهای صخره واقع بود. هریك از سطوح آن مانند سطوح بنای خرابی بود کـه در دشت پلوار دیده‌بودیم ومارسل تصور میکرد که قبرکامبیز پدرسیروس باشد . در بنای مادرسلیمان فقط یك بدنه هنوزباقی است اما دراینجا بنای مقبره سالم

10) Carsten niebuhr reisebeschreibungen nach arabien und anderen umliegenden laendern, Bd. II, Kopenhagen 1778.S. 1

11) Geschichte des alten Persiens, Berlin 1879.

ش ـ ۱ ـ منظرهٔ عمومی نقش رستم ازکتاب « تاریخ ایران باستان » نوشتهٔ دکتر فردیناند یوستی ـ برلین ۱۸۷۹ (بزبان آلمانی) ـ ص ۱۱۰
زیرعکس نوشته شده است : «نقش رستم»
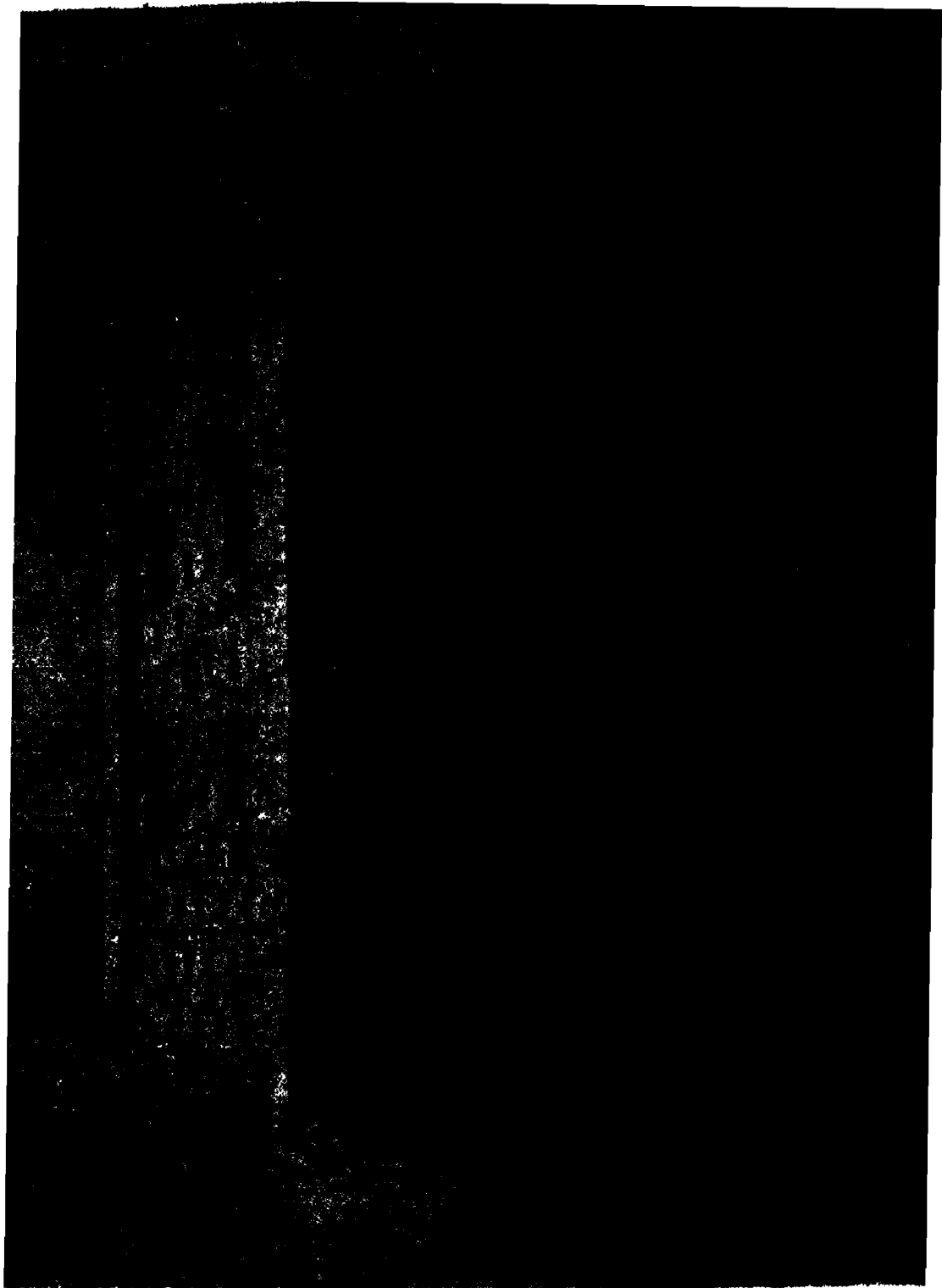
ش ۲ــ کعبهٔ زردشت از سفرنامهٔ مادام دیولافوا ــ ص ۳۷۳
درسفرنامهٔ مادام دیولافوا زیراین عکس نوشته شده : «مقبرهٔ موقتی‌درنقش‌رستم»

است وحتی یکی ازسنگهای آن نیفتاده است. شکل کلی بنا مانند برج مربعی است که قاعدهٔ آنرا پر کرده باشند. درقسمت فوقانی آن فقط یك اتاق دیده میشود که شکل سادهای دارد ولی سقف آن با سنگهای تراشیدهٔ قشنگی با کمال مهارت پوشیده شده واین سنگها با استادی بهم اتصال یافتهاند[۱۲].
دیوارها برهنه وزوایای آن قائمه است وفقط یك درگاه باابعاد محدودی این اتاق کوچك را با خارج مربوط میسازد. پلکانی هم داشته که بوسیلهٔ آن بالا میرفتهاند. شالودهٔ آن برجاست ولی سنگهای آن کنده شده است. دو شکاف متوازی هم درمحور درگاه آن حفرشده تا بتوان بسهولت تابوتی را درموقع ورود وخروج درروی آنها لغزاند. این بنا هم مانند بنای مشهدمرغاب کنگرهای دربالای خوددارد و صفحات بزرگ سنگ سخت سیاه درسه بدنهٔ آن قرار گرفته که شبیه به پنجره هستند اما درواقع بیش ازیك مدخل ندارد. نظر بهشکافی که در اینجا بهطوراستثناء دیده میشود ـ شوهرم تصور میکند که این بنا مانند برجهای گبران دخمهای بوده است برای سپردن جنازهٔ شاهان وهمینکه جنازه پوسیده وتجزیه میشده آنرا بهمقابر زیرزمینی منتقل میکردهاند»[۱۳].

ازآوردن این دونقل قول دراز دومنظوربود: یکی اینکه با کعبهٔ زردشت آشنائی بیشتر داشته باشیم ودیگر یك نتیجه گیری از برابری دو گزارش که خواهدآمد. ازمنابع ایرانی دوران گذشته کتاب «آثارعجم»[۱۴] تصویری نسبتاً ساده (ش۳) و گزارشی کوتاه دربارهٔ کعبهٔ زردشت دارد. چون ازقرائن معلوم

---

۱۲) «... ازسنگهای گران وزن حجیم ساخته شده وبا نهایت استادی وظرافت آنها را درزگیری وبر رویهم استوارساختهاند وهمانطور که معمول سایرسنگ کاریهای هخامنشی بوده با بستهای آهنی دم چلچلهای بیکدیگر متصل و مستحکم گردیده...» علی سامی: تمدن ساسانی ــ ج اول ص۳٦.

۱۳) سفرنامهٔ مادام دیولافوا ـ ترجمه و نگارش فرهوشی ـ تهران ۱۳۳۲ ـ ص۳۷۲ و۳۷۳.

۱٤) میرزا فرصت شیرازی: آثارعجم ـ چاپ دوم ـ بمبئی ۱۳۵٤ هـ.ق. ـ ص۲۱٦ و۲۱۷.
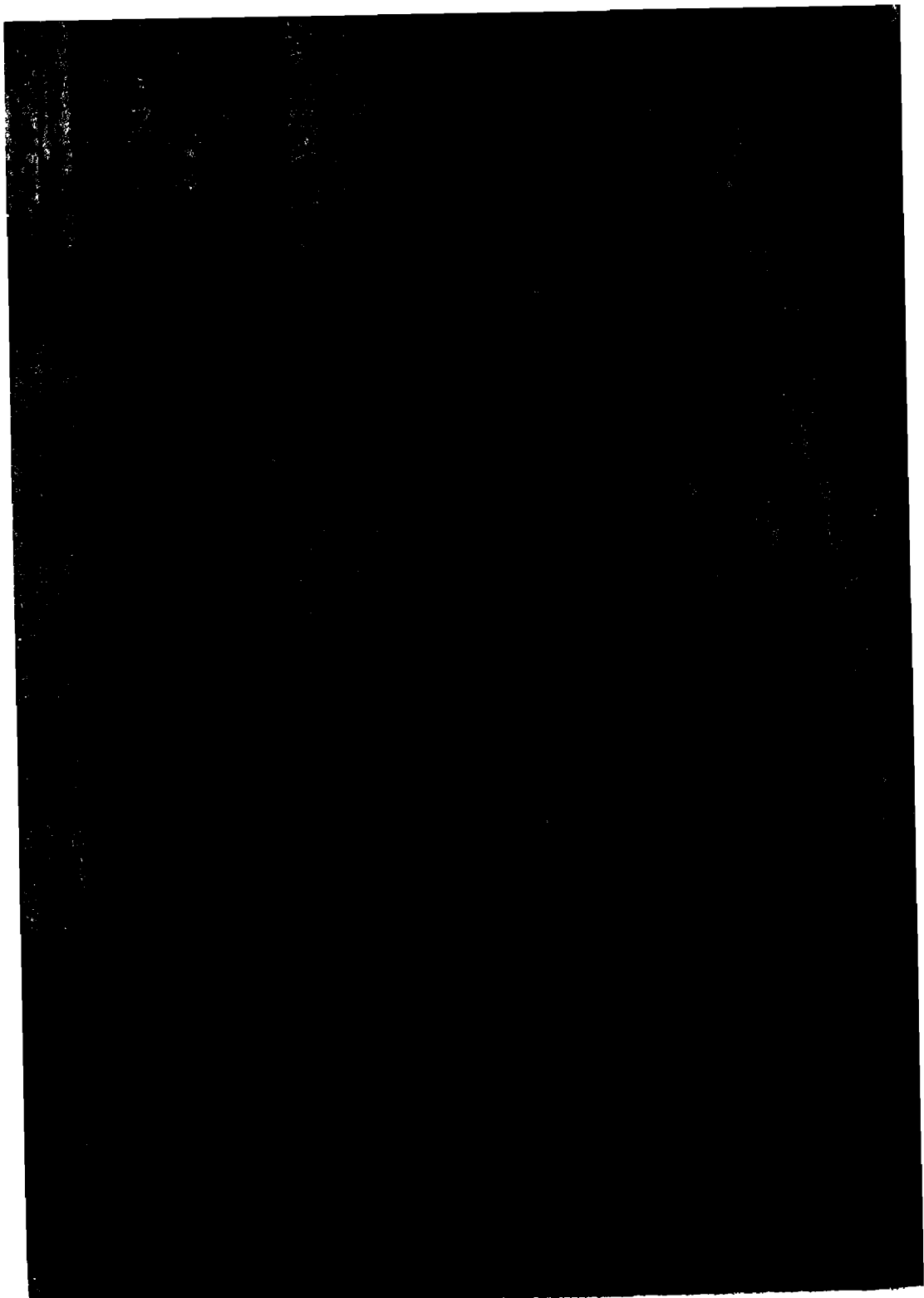
ش۳ـ منظرهٔ عمومی نقش رستم ازآثار عجم فرصت شیرازی بین‌ص۲۱۸ و۲۱۹

است که گزارش نویسندهٔ آثارعجم برپایهٔ نوشته‌های پژوهندگان غربی‌است ازآوردن آن خودداری میشود .

درسال ۱۳۱٦ خورشیدی از طرف بنگاه شرقی دانشگاه شیکاگو ـ به رهبری اریك اشمیت Erich F Schmidt چهارسمت بنای کعبهٔ زردشت خاك‌برداری شد[۱۵] وبدین ترتیب بخش‌بسیار ارزندهٔ کعبهٔ زردشت که از زمانی نامعلوم در زیرخاك بودآزاد گردید . پس‌ازاین‌خاکبرداری این‌بنای‌تاریخی چهرهٔ تازه‌ای به‌خود گرفت : بنای مکعب مستطیلی بـا پلکانی سنگی وسه سکودرسه سمت دیگر(ش٤).اماسوای این‌دگرگونی ظاهری باخاکبرداری اطراف کعبهٔ زردشت یکی‌از درخشان‌ترین برگهای تاریخ میهن ما در پرتو روشنائی تاریخ قرار گرفت :

درسه سمت کعبهٔ زردشت ـ برفرازسکوها ـ نه‌تنها ازشاپوراول (۲۷۲-۲٤۱م) سنگنبشتهٔ مهمی به‌سه زبان پهلوی واشکانی و یونانی بدست آمد ـ بلکه درزیرسنگنبشتهٔ شاپوراول سنگنبشتهٔ‌دیگری از کرتیر ـ موبدبزرگ هفت شاهنشاه ساسانی نیز به‌خط پهلوی یافته شد کـه از نظر تاریخ سیاست مذهبی ـ به‌ویژه درزمان دورهٔ ساسانی ـ بسیارسودمند است .

برگردانده فارسی این سنگنبشته که ۱/۸٦ متر درازا دارد واز ۱۹ بند تشکیل شده‌است هدف ویژهٔ این نوشته است. ابتدا خواهیم کوشید کـه بـا کعبهٔ زردشت بیشترآشنا شویم وسپس کمی به‌خود کرتیر خواهیم پرداخت‌و پس‌آنگاه برگرداندهٔ فارسی سنگنبشتهٔ اورا خواهیم آورد .

همچنانکه‌درپیشگفتار این‌نوشته گفته‌شد- دربارهٔ نمای‌برونی‌ودرونی‌و چگونگی کعبهٔ زردشت دانشمند ارجمند آقـای علی‌سامی در کتاب خود «تمدن ساسانی» (ج‌اول ـ ص۵۷ـ ۳۳) گفتاری آورده‌اند . شاید در بـارهٔ ساختمان کعبهٔ زردشت در کتاب یادشده چیزی فروگزار نشده باشد ـ امـا

15) E. Schmidt: The Treasury of Persepolis and other discoveries in the homeland of the Achaemenians. Chicago 1939, p. 103.
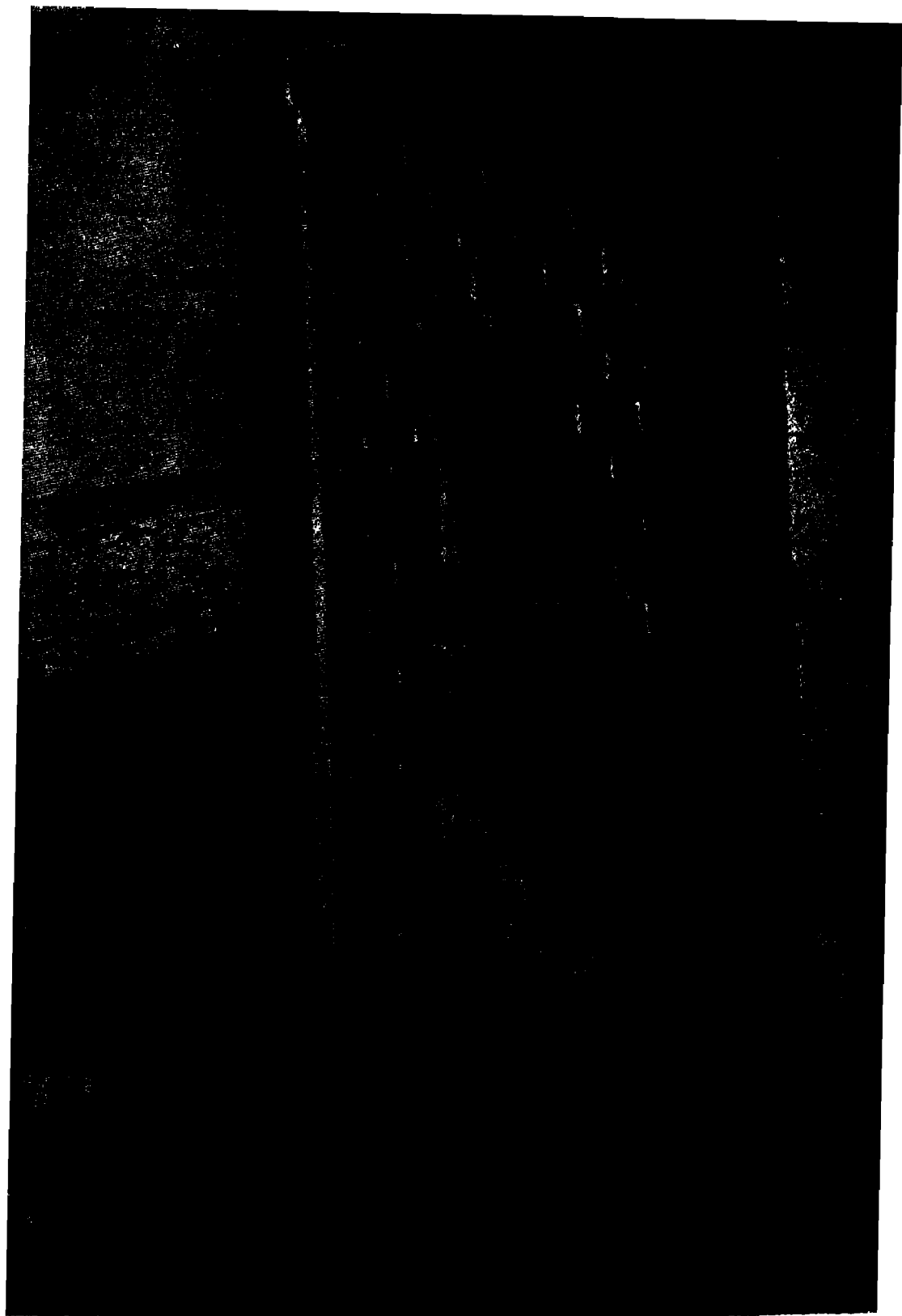
۴ـ کعبهٔ زردشت : پله‌ها و تنها در ورودی ـ عکس. از دستم

چون چگونگی استفاده ازاین بنای باستانی هنوز برای تاریخ‌نویس و باستان‌شناس روشن نیست ـ جادارد که دراینجا یك‌بار دیگر به انگیزهٔ ساختمان کعبهٔ زردشت بپردازیم. بدیهی است آنچه که گفته میآید چیزی جز اندیشه‌ای برپایهٔ اندیشهٔ دیگران نخواهد بود :

در برداشت‌هائی که تاکنون‌شده‌است ـ برخی آنرا آرامگاه همیشگی ـ بعضی جایگاه آتش مقدس (آتشگاه) وبرخی دیگر نیز جایگاه اوستا و پرچم‌های شاهی دانسته‌اند .

دربارهٔ اینکه کعبهٔ زردشت جایگاه نگاهداری اوستا و کتابهای دینی دیگر وپرچم‌های شاهی بوده است میتوان گفت :

۱ ـ اتاقك کوچك کعبهٔ زردشت برای نگاهداری اوستا و کتابهای دینی دیگر وپرچمهای شاهی بسیار کوچك است . برای چنین‌خواستی جایگاهی فراختر وبزرگترلازم بود .

۲ ـ آسان نمیتوان پذیرفت که به‌جای کاخهای بزرگ و گوناگون شاهنشاهان‌هخامنشی وساختمانهای سازمانهای اداری ودولتی ـ جائی چنین دور ازکاخها ـ برای نگاهداری اوستا وپرچم‌های شاهی برگزیده شود .

۳ ـ چون برج دیگری مانند برج کعبهٔ زردشت در پاساز گاد بنام زندان سلیمان (ش‌ه) وجود دارد ـ نمیتوان پذیرفت که شاهان هخامنشی جایگاه اوستا ویا پرچمها را عوض کرده‌اند .

٤ ـ هنوز این مسئله که آیا در زمان هخامنشیان خط اوستائی وجود داشته است یا نه بدرستی حل‌نشده‌است وبیشترمیتوان پنداشت که خط‌اوستا دست‌کم در زمان‌سلوکیها ویا اشکانیان پدید آمده باشد[16] ـ بنابراین تا یافتن‌جواب این‌مسئله‌شایددرست‌نباشد که کعبهٔ‌زردشت راجایگاه‌نگاهداری اوستابدانیم. البته عکس‌قضیه درست‌است‌یعنی‌اگر به‌یقین میدانستیم که کعبهٔ

16) Walther Hinz: Zarathustra, Stuttgart 1961, (S. 13ff.).

ش ٥ ــ برج سنگی در پاسارگاد ــ عکس از رستمی

زردشت بـرای نگاهداری اوستاساخته‌شده است. آنگاه میتوانستیم از این آگاهی بجای دلیلی برای بودن خط اوستا درزمان هخامنشیان بهره‌بگیریم؛

ه ـ اینکه در بندسوم سنگنبشتهٔ کرتیر میخوانیم: که‌این بن‌خانك‌ترابود۔ چنان کن که‌دانی برای ایزدان و مابهتر است، سبب شده است که برخی از دانشمندان از آنجمله اشپرنگلینگ[17] هنینگ[18] وسپس پروفسورهینتز[19] براین عقیده باشند که‌منظوراز «بن‌خانك» کعبهٔ زردشت است. البته هینتز کمی ازدشواری مسئله بـه این ترتیب میکاهـد که مینویسد نـام «بن خانك» را برای کعبهٔ زردشت دست کم در زمان‌ساسانیان میتوانیم براحتی بپذیریم. اما برای‌زمان هخامنشیان احتیاج به بررسی‌هـای بیشتری میباشد . پس زمـانیکه کعبهٔ زردشت برای نگاهداری اوستا درنظر گرفته شده است نزدیك به ۷۰۰ سال عمر داشته است .

بنابرآنچه گفته آمد نمیتوان بـاستناد این که کعبهٔ زردشت بن‌خانك بوده است ـ آنجا را جایگاه نگاهداری اوستا بدانیم واگرچنین است پس دست کم از زمان ساسانیان . و کسانی هم که باستناد نوشتهٔ فارس نامهٔ ابن‌بلخی « کوه‌نفشت» یا « کوه‌نبشت» کعبهٔ زردشت را جایگاه‌اوستا میدانند چنانکه به‌نوشته همان کتاب کمی پیش‌تر از کلمهٔ « کوه‌نفشت» بنگرند آنجا که مینویسد :

« . . . وبعدازآن اورا قبول کرد و کتاب زند آورده بود بحکمت وبـر دوازده هزارپوست گاودباغت کرده نبشته بود بزر وشتاسف آنرا قبول کرد وباستخر پارس کوهی است ـ کوه نفشت گویند.»

درپندارخود تردید خواهند کرد زیرا کتابی که برپوست دوازده هزار گاونوشته شده باشد آیا دراتاقك کعبهٔ زردشت میگنجد ؟ !

---

17) Third Century Iran-Sapor and Kartir, Chicago 1953, (S. 49).

18) In seiner Einfuehrung zum Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part III, Volume II, Nasq-e Rustam 1-48, London 1957, (S.I.)

19) Zarathustra, S. 16ff.

نگارنده با احتیاط ازخود میپرسد آیا براستی منظور شاپور اول (در خطاب خود بر کرتیر) از«بن‌خانك» کعبهٔ زردشت بوده است ؛ آیا منظور او خانمان ایرانیان وچیز شبیهٔ میهن نبوده است ؛ وشاپور نمیخواسته است که بگوید : « این سرزمین را بتو میسپارم چنان کن که دانی برای ایزدان وما بهتراست » ؛ البته اگر این پیشنهاد را بپذیریم باید بگوییم که منظور شاپور امور مذهبی ایران زمین بوده است .

یك باردیگر بر گردیم به‌بند دو وسه سنگنبشتهٔ کرتیر. آنجامیخوانیم:
« . . . بفرمان شاپور شاهنشاه وهمپشتی ایزدان وشاهنشاه ـ شهربشهر ـ جابجا ـ بس کرد گان‌یزدان (کارهای دینی) افزایش گرفت وبس‌آذرورهران (آتشکدهٔ بهرام) نهاده شد و بس مغمردان خوشبخت وآبادان بودند وبس آذران(آتشکده‌ها) ومغان‌را پادخشیر آوشت (وقفنامه ومستمری مهر کرد). وهرمز وایزدان را بزرگ سود رسید ـ واهریمن ودیوان را بزرگ گزند بود. واین چند آذر و کرد گان که بنوشتم ـ انجام آنرا شاپورشاهنشاه ـ پیش‌شاهزادگان بمن سفارش کرد: که این بن خانك ترابود ـ چنان‌کن که دانی برای ایزدان ومابهتراست» .

از گفتار بالا نتیجه میگیریم که کعبهٔ زردشت جایگاه نگاهداری‌اوستا نبوده‌است واگرهم بوده است ۷۵۰ سال پس ازبنایش بدست داریوش بزرگ درزمان ساسانیان برای این منظور درنظر گرفته شده است .

اینك بپردازیم به دوامکان دیگر: آتشگاه وآرامگاه .

دراین دومورد دلائلی که میشود آورد آن چند پریشان و گوناگون است که براستی بآسانی نمیتوان ـ حتی پس ازاقامهٔ دلیل تصمیم گرفت .

اگر کعبهٔ زردشت را آتشگاه وجایگاه نگاهداری آتش مقدس‌بدانیم آنگاه میتوان گفت :

۱ ـ در بررسی های درون اتاقك رد آتش وسوختگی سنگها بهیچروی

بدست نمیآید. اگر بگوئیم که آنجا جایگاه آتش مقدس بوده است تابتوان درآئین‌های‌ملی ودینی‌به کمك آن آتش‌های دیگری درمحرابها وآتشدانها برافروخت ـ باید جائی اجاق مانند در کف اتـاق درنظر گرفته میشد تـا ازپراکندگی آتش‌مقدس جلو گیری شود وهمچنین نگاهداری آن آسانتر باشد. براستی به گمان نمیگنجد که سازندگان این بنای استوار وپرهزینه به اندیشهٔ ساختن یك جـایگاه کوچك برای آتش مقدس دردرون اتاقك نیفتاده بوده بـاشند تاه‌کر ازپراکندگی آتش وخاکستر جلو گیری شده باشد. درمحراب های آتش که بجا مانده است چنین جـایگاهی پیش‌بینی شده است [۲۰].

۲ ـ دردرگاه ورودی اتاقك کعبهٔ زردشت (ش ٦) جای چرخش‌پاشنه‌های دری بسیار سنگین و کلفت هنوز بجاست. دور است که آتش دراتاقی بی‌منفذوپنجره بـا دری بسیار کلفت ـ نگهداری شود. آیا در در ورودی سوراخهائی‌برای‌این‌منظورتعبیه شده‌بوده‌است؛ دراین‌صورت آیا ـ بطوریکه ازجای پاشنه‌ها معلوم است ـ در ورودی کلفت نبوده است؟ آیا بهتر نبوده است کـه در کعبهٔ زردشت بجای دولت دارای یـك لت باشد ـ تاسوراخهای هواکش را بهتربتوان ساخت؟

پـروفسور هینتز مینویسد اتفاقاً این بی‌منفذی دلیل برآتشگـاه بودن کعبهٔ زردشت است زیرا گل آتش درزیرخاکستر پنهان بوده است وبه‌هوای چندانی‌احتیاج‌نداشته‌است‌وسپس برای‌اثبات نظر خود در کتاب«زردشت»[۲۱] (ص ۱٤٥ به بعد) گفتاری دراز میآورد.

پروفسور هینتز معتقد است که هرسه برج باستانی: برج کعبهٔ زردشت درنقش رستم ـ برج معروف بزندان سلیمان درپاسارگاد وبرج نورآبـاد (ش ـ ۷) بین‌کازرون وفهلیان را باید باهم بررسی کنند.

---

۲۰) نگاه کنید به‌اقلیم‌پارس ـ سید محمدتقی مصطفوی ـ تهران۱۳٤۳ ـ ص۱۸و۱٤و۲٤و٤٤.

21) Zarathustra, Berlin 1961.
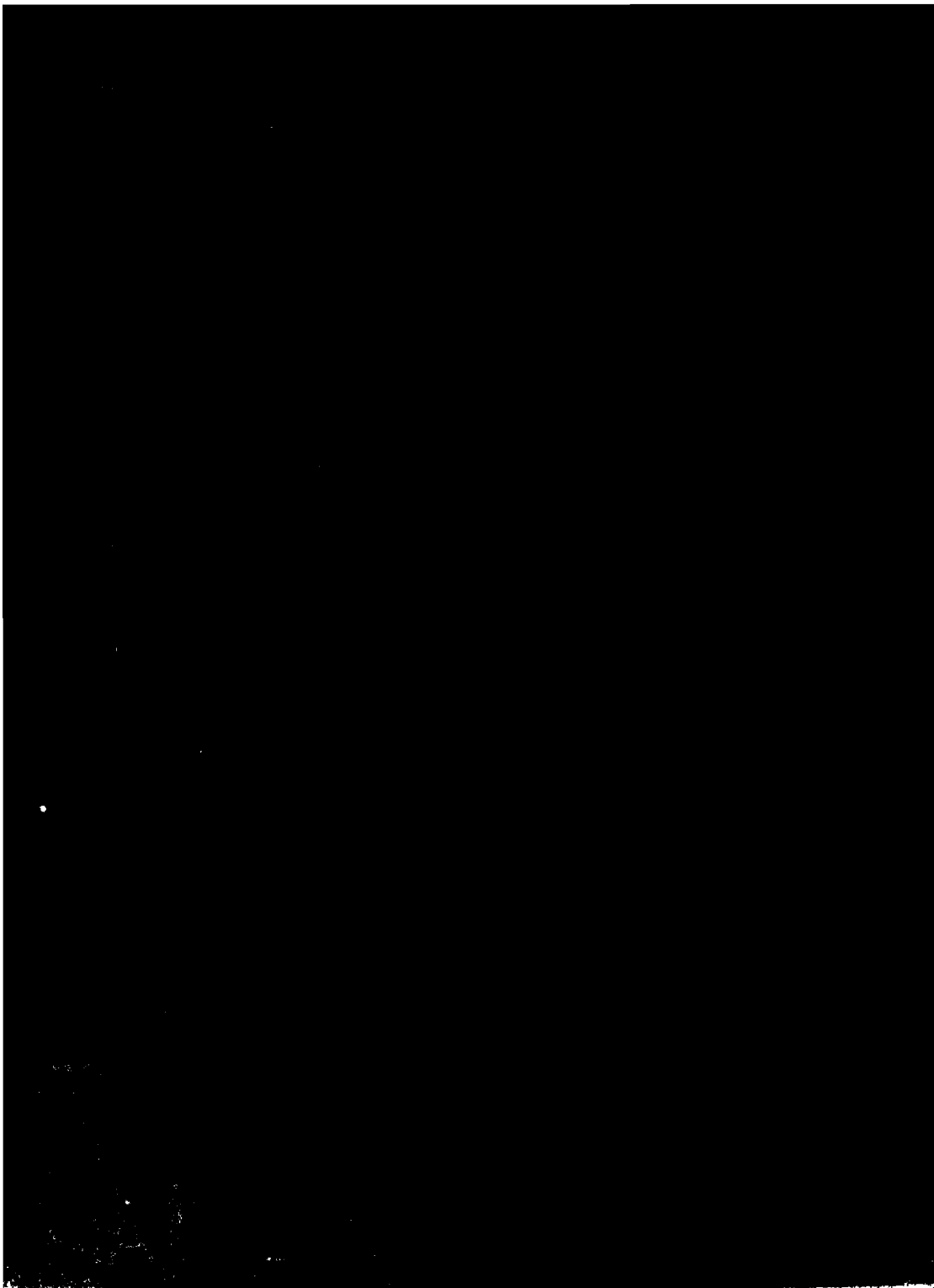
ش۶ـ در ورودی کعبهٔ زردشت ـ درقسمت بالاجای پاشنه‌های بالائی در دیده میشود ـ عکس از رجبی

ش ۷ـ برج تورآباد ـ عکس ازبستمی
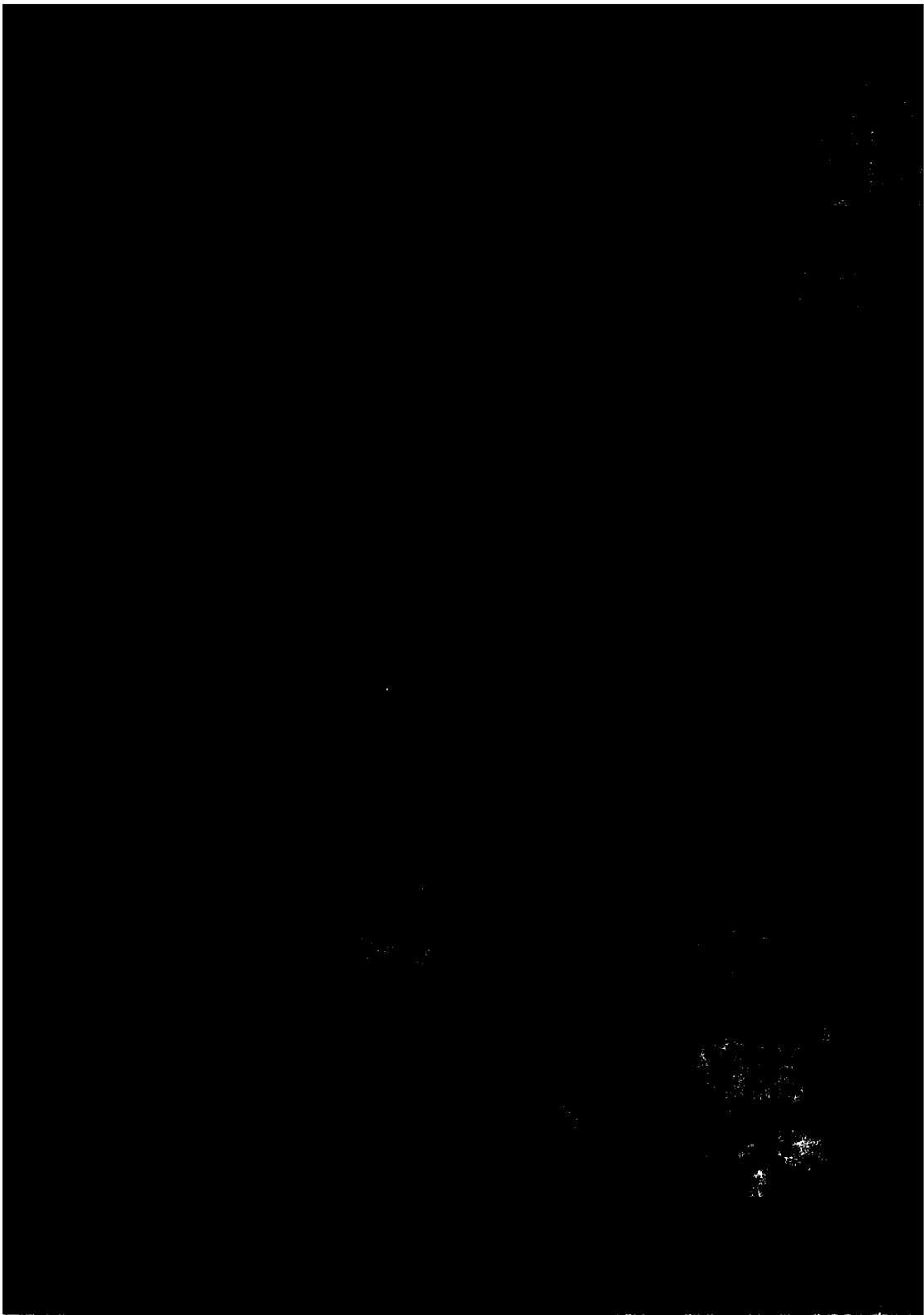
درهیزار وششصد متری سمت شمالی برج پاسار گاد یك جفت محراب سنگی [۲۲] وجود دارد که بقول هینتز - آتش ازآتشگاه زندان سلیمان در ظرف مخصوصی به محراب منتقل میشده است . (ش-۸) درنقش رستم نیزدو برج سنگی کوچك دیده میشود که آنها راازسنگ کوه تراشیده‌اند وبربالای آنها گودالهائی که جایگاه آتش بوده است دیده می‌شود [۲۳] . برای این دو برج نیز که محراب آتش بوده است آتش از آتشگاه کعبهٔ زردشت آورده میشده است .

در نورآباد نیز مانند کعبهٔ زردشت پلکانی سنگی به اتاقی که درنیمهٔ دوم برج‌قراردارد منتهی‌میشود. فرقی که برج‌نورآبادبا کعبهٔ زردشت دارد این است که دردرون‌اتاقك برج‌نورآبادپلکانی دیگربه‌بام‌برج‌منتهی میشود. بقول گیرشمن در این‌بام دو محراب‌آتش وجودداشته است.[۲۴] به این‌ترتیب پروفسور هینتز معتقداست که کعبهٔ زردشت وبرج معروف به زندان‌سلیمان در پاسار گاد وبرج نورآباد هرسه‌آتشگاه بوده‌اند که درآنها آتش‌مقدس نگاهداری‌میشده‌وهنگام‌آئین‌های دینی‌آتش به‌محرابهامنتقل‌میشده‌است.[۲۵]

اگر نظریهٔ‌هینتزرا بپذیریم این سؤال پیش‌میآید که‌پس‌چرادرپاسارگاد و نقش رستم محرابها اینقدر با آتشگاههای اصلی فاصله داشته‌است؛ افزوده بر این‌راه بین آتشگاهها و محرابها چندان مساعد نیست . چرا محرابها در نزدیکی آتشگاهها ویا بالعکس‌آتشگاهها کنار محرابها ساخته نشده‌است ؟

دلیل بسیارجالبی که پروفسورهینتز بـرآتشگاه بودن کعبهٔ زردشت میآورد[۲۶] از سنگنبشتهٔ بزرگ‌داریوش دربیستون‌است. میدانیم‌هنگامیکه جانشین کورش بزرگ کمبوجیهٔ دوم درسال ۵۲۵ پیش‌از میلاد درمصربود

۲۲) اقلیم پارس - ص۱۵-۱۴.

۲۳) اقلیم پارس - ص۴۱

24) La Tour de Nourabad. Étude sur les temples iraniens anciens. (Syria 24 «1944-45» 175-193, 184).

25) Zarathustra 148ff.

26) Zarathustra 150.

ش۸ـ دو محراب سنگی کوروش در پاسارگاد ـ عکس از رجبی

گئومتای مغ که از راز پنهان کشته‌شدن بردیا برادر کمبوجیه بدست‌وی آگاه بود ـ غیبت کمبوجیه را غنیمت شمرده ودرتاریخ یازدهم مارس۵۲۲ پیش ازمیلاد در پاسار گاد خود را بنام بردیا برادر کمبوجیه شاهنشاه‌ایران خواند وبفرمانروائی نشست.

کمبوجیه چون این گستاخی بشنید فوراً راه ایران پیش کشید ـ اما درماه ژوئیهٔ همان‌سال در میان راه بناگهان در گذشت. داریوش که‌خود از خاندان هخامنش بود ـ با یاران خود برای بدست‌آوردن تاج‌وتخت‌نیاکان خود و ایجاد امنیت ـ علیهٔ بردیای دروغین بمبارزه‌برخاست وسرانجام اورا درماد ـ در۲۹ سپتامبر سال ۵۲۲ پیش‌از میلاد شکست‌داده و کشت.داریوش در یادآوری این رویداد زمان‌ساز ـ دربزر گترین کارنامهٔ ایران زمین در بیستون مینویسد:

«. . . شاهی را که از تخمهٔ ما گرفته شده‌بود ـ آنرامن دوباره بر پا ساختم. من‌آنرا در جایش ایستاندم. آنچنانکه پیش‌از آن بودآنچنان کردم. پرستشگاههائی‌را که گئومتای مغ ویران کرده بودبازساختم.»

علت خراب کردن بناهای دینی رااز طرف گئومتاهینتز، این‌میداند که مغان معمولا ازمادهابودند وباآئین‌زردشت‌چندان میانهٔ خوبی‌نداشتند.[۲۷]

اگر گستاخی نباشد ـ دوچیز مرانسبت بپذیرفتن‌رأی استاد گرانمایه‌ام پروفسورهینتز سست میسازد:

۱ ـ واژهٔفارسی‌باستان«نی‌ی‌ساریم»(Niyaçârayam) یعنی‌دوباره‌ساختم وبعبارت دیگر بازسازی کردم. پس داریوش تنهاپرستشگاههائی را که‌ویران شده‌بودباز ساخته‌است. و فقط همین. زیرااگر خود داریوش‌نیزپرستشگاهی ساخته بود ـ آنچنانی که ما داریوش را میشناسیم ـ حتماً ازآن مستقلایاد

27) Zarathustra 150f.

کرده‌بود. بنابراین به‌آسانی شاید نتوان گفت که چون برج زندان سلیمان در پاسارگاد بدست گئوماتا ویران شده است ـ داریوش کعبهٔ زردشت رابنا کرده است. وانگهی برج زندان سلیمان هنوز ویرانه‌است‌و گمان‌نمیرود که بازسازی داریوش آنچنان بی‌بنیادبوده باشد که‌بنای یادشده‌دوباره بویرانی کشیده شود.

میدانیم که بنای چنین ساختمانی ـ بادرنظر گرفتن شیوهٔ کارآن زمان بسیار بدرازا میکشیده است ومیدانیم که داریوش ابتدا بازسازی کرده است وسپس دارائی بغارت‌رفتهٔ مردم راباز‌ستانده است زیرا داریوش درسنگنبشتهٔ خود بیستون یادآور میشود که پس از بازسازی پرستشگاههائی که بدست گئوماتا ویران‌شده بود چراگاهها ورمه‌ها وغلامان وخانه‌هائی‌را که ازمردم ستانده شده بود ـ همهٔ آنها را بصاحبان‌خود باز گردانده است. یعنی‌بطوری که از سنگنبشتهٔ بیستون[۲۸] برمیآید داریوش ابتدا بازسازی بناهای‌مذهبی را بپایان رسانده و سپس بکار مردم رسیده است. از سوی‌دیگرمیدانیم که داریوش‌درسال اول فرمانروائی خود تقریباًراه شهریاری خودراهموارساخته است[۲۹]ـ پس کعبهٔ زردشت که‌ـ نمیتواند درزمانی کمترازیکسال ساخته‌شود اقلا مستقیماً باگزارش سنگبشتهٔ بیستون پیوستگی پیدا نمیکند.

۲ ـ فرض‌بر اینکه برداشت ما از جریان‌باز سازی‌ویا اصلاازه‌نوسازی» مطابق میل ماگزارش شده است ـ ازکجا معلوم که بازسازی (ویانوسازی) پرستشگاهها به‌دوبرج کعبهٔ زردشت وزندان‌سلیمان برمیگردد. ماکه هنوز نمیدانیم که زندان سلیمان پرستشگاه بوده است‌یانه ؛ شایداگر پرستشگاه بودن زندان سلیمان بدیهی بود آنگاه‌کارمادر داوری کمی‌آسانترمیشد. می‌بینیم که کعبـهٔ زردشت میتواند بدلائلی آتشگاه باشد و بدلائلی

۲۸) سنگنبشتهٔ بیستون (بند۶۱تا۶٤).

29) W. Hinz: «Das erste Yahr des Grosskoenigs Dareios» ZDMG Bd. 92, 1938, S. 136-163.

نباشد . بهرصورت برای‌نگارنده اینکه در اتاقك کعبهٔ زردشت جایگاهی ویژه برای‌نگاهداری آتش‌درنظر گرفته نشده‌است کمی‌آتشگاه بودن آنرا غیرممکن میسازد.

و اما این که کعبهٔ زردشت آرامگاه همیشگی ویاموقت‌بوده‌است:

۱ ـ کعبهٔ زردشت اگرهم‌ازنظر شکل ظاهری‌شباهتی‌به‌آرامگاه کورش‌کبیر ندارد ـ از نظر ساختمان بویژه از نظر شکل اتاقك خود ـ شباهتی زیاد با آرامگاه کورش درپاسار گاد دارد . مصالح ساختمانی هر دو بنا نیز یکی است.

۲ ـ نزدیکی‌بسیار این‌بنابه‌آرامگاههای‌شاهان‌هخامنشی - به‌ویژه‌روبرو بودن‌آن‌باآرامگاهها‌چیزی است که به‌آسانی نمیتوان‌ازآن گذشت.

شاید نخستین‌آرامگاهی که درنقش رستم‌پدیدآمده‌است کعبهٔ زردشت بوده باشد (!) اما پیش ازاینکه کسی‌درآنجا دفن گردد ـ سازنده‌اش بفکر ساختن‌آرامگاهی پرشکوهتر افتاده است وسپس‌ساختن‌آرامگاه پرشکوهی را در دل کوهها فرمان داده است .

دور هم‌نیست که کعبهٔ زردشت‌آرامگاه عزیزی از اردشیراول بوده‌باشد زیرا در آن درست روبروی‌آرامگاه اردشیر میباشد . البته دراینصورت‌این مسئله‌پیش‌میآید که‌آیاواقعاً کعبهٔزردشت‌بفرمان‌داریوش‌ساخته‌است‌ویااینکه این «عزیز» ابتدادربنای کعبهٔ زردشت دفن گردیده وسپس اردشیر آرامگاه خود را ساخته است . این درآن‌صورت‌است که‌داریوش‌ابتدا کعبهٔ زردشت‌را برای خود ساخته وسپس‌بفکرساختن‌آرامگاهش در دل کوه‌افتاده‌باشد .

۳ ـ اگر کعبهٔ زردشت‌راآتشگاه بنامیم میبایستی‌ازاین نوع‌آتشگاهها درسرتاسر ایران‌بشمارهٔ زیادی هنوزهم در دست باشد ـ زیرانمیتوان پذیرفت که‌شاهان هخامنشی‌در زمان‌فرمانفرمائی خود فقط یك یا دوآتشگاه‌استوار بنا نموده باشند . دست کم در هگمتانه (همدان) وسوزا (شوش) همانندهائی

ازاین آتشکاه میبایستی دردست میبود. اما اگر کعبهٔ زردشت را آرامگاه بدانیم چون شمارهٔ شاهان هخامنشی محدود است ـ بهمسئلهٔ یادشده برخورد نمیکنیم.

٤ ـ آقای علی سامی دری مانند دراتاقك کعبهٔ زردشت «درسال ۱۳۳۷ در جلوی آرامگاه اردشیر سوم در تخت جمشید ضمن خاکبرداری های حریم آن آرامگاه پیدانمود که قطعات شکسته آن بهموزهٔ تخت جمشید منتقل ودرجائی وصالی ونصب شد.» ۳۰

ه ـ اگر بیاد داشته باشیم درآغازایـن گفتار در گزارش کارستن نیبور خواندیم :

«. . . وبه گمان بسامان ماندن این خانه به خاطر این دو قطعه سنک است زیرا هیچ کس ـ بی آنکه خود را درخطرسقوط سنگهای سقف قـرار ندهد نمیتواند سنگهای ساختمان را جابجا کند. درخانه خیلی از کف زمین بلندتر است با این همه بهآسانی میتوان درون آن رفت زیرا زیر درگاه کمی آسیب دیده است» .

ودر گزارش مادام دیولافوا خواندیم :

«. . . پلکانی هم داشته است که وسیلهٔ آن بالا میرفتهاند . شالودهٔ آن برجاست ولی سنگهای آن کنده شده است» .

آیابه گمان نمیگنجد کهمردمی سودجو ـ بخاطر دست یافتن به گوهرها وزیورهای درون آرامگاه ـ چون ازهیچ نقطهای دیگری نمیتوانستهاند بدرون آرامگاه رابند ـ با خراب کردن پلهها ـ بدرون راه یافتهاند ؟ دراینصورت میتوان پنداشت کهدر گم شدهٔ کعبهٔ زردشت ـ ابتدا پس ازجای گرفتن مرده در درون آن جا اندازیشده وسپس آخرین بخش پلهها (درست زیردرگاه) ساختهشده است .

---

۳۰) تمدن ساسانی ـ ج اول ص۳۸ وهمچنین ص۲۵۵ مجلد چهارم گزارشهای باستانشناسی تألیف علی سامی شیراز ۱۳۳۸.

همچنانکه در آغاز این گفتار یادآوری شد - این برداشت‌ها همه جز اندیشه‌هائی برای پی‌بردن به منظور ازساختمان کعبهٔ زردشت نیست . بدیهی است درچنین مواردی امکان پیش داوری وپندار و گمان نادرست زیاد میرود . امید است که این نوشته - با تمام نادرستی هائی که میتواند داشته باشد سودمند افتد .

۴- کرتیر کیست ؛

دربارهٔ کرتیر که بی گفتگو یکی ازبرجسته‌ترین چهره‌های تاریخ ایران زمین در سدهٔ سوم میلادی است تا کنون - به‌ویژه درایران - بسیار کم‌نوشته شده‌است وشایدهنوز چگونگی زندگی وکارهای‌شخصی ودینی وسیاسی‌این مردبزرگ تاریخ - تاآنجا که‌منابع‌تاریخی‌امکان‌میدهد - بررسی‌نشده‌باشد.

خوشبختانه‌با بیرون‌آمدن قسمت پائین « کعبهٔ زردشت» از زیرخاك - یکی ازبزرگترین‌کارنامه‌های‌تاریخ میهن ما در روشنائی تاریخ قرار گرفت. پروفسوروالترهینتز که‌دربخش‌پیشین‌بااوآشنا شدیم - در کتاب‌خودبنام Altiranische Funde und Forschungen (Berlin 1969) [۳۱] - بر بنیاد سنگنبشته‌های کرتیر اند کسی ارزنده دربارهٔ او نوشته است که در اینجا بخشهائی ازآن که‌ما را درشناسائی کرتیربیشتریاری‌میدهدآورده میشود :

کرتیردرزمان‌اردشیر - بنیان گزارشاهنشاهی‌ساسانی - که درسال ۲٤۱ میلادی درگذشت یك پریستار ساده بود . چون پس‌از اردشیر - شاپور اول (۲۷۲ - ۲٤۱ م) جانشین پدرشد - کرتیررا سرپرست انجمن‌مغان(مغوستان) ساخت . با این‌حال عنوان اوهمچنان «اهربد»(هیربد) ماند .

شاپورهنگامیکه‌درسال ۲٦۰ م در سنگنبشته‌ای بـزرگان کشورش را بر میشمرد - نام کرتیر را پس‌ازنام‌نایب‌السلطنه (بدخش) وپیش‌ازنام‌شهربان (ساتراپ) بیشاپور وپانزده درباری دیگرمیآورد.

31) S. 189-228 (IX Karders Felsbildnisse).

کرتیردرزمان پسرشاپور ـ هرمزد (۲۷۳ - ۲۷۲ م) بـه مقام «هرمزد ـ موبد» ارتقاء درجه‌یافت . ما اینجا برای نخستین‌بار با عنوان «مغبد» (موبد) روبرومیشویم . کرتیر درمقام نوین به همهٔ مغان کشورفرمانفرما بود. علاوه براین کرتیرازشاهنشاه بدریافت« کمرو کلاه» سرافراز گردید وارج و پایهٔ بزرگان یافت .

هرمزد اول در٤۲ سالگی درسال ۲۷۳ م در گذشت وپس‌از او برادرش بهرام اول به شاهنشاهی ایران رسید . بهرام اول که‌شاید درسال۲۱۵چشم‌بـه جهـان گشوده بود درهنگـام شهریاری تقریباً ۵۸ ساله بود .

پیکردوسپس کشتن‌مانی را درزمان بهرام‌اول (درسال ۲۷٦ م) ـ میتوان آغازنیرومندی سیاست مذهبی کرتیربشمارآورد [۳۲] . این نیرومندی‌سیاسی ومذهبی سبب‌شد که‌آئین زردشت بگونهٔ یك دین رسمی استواردرآید.البته کرتیر درجهانبینی دینی‌خود ـ نخست درزمـان بهرام دوم به‌کامیـابی‌رسید.

دربرشمردن اعضای خانوادهٔ شـاهنشاهی ـ به‌نام بهرام دوم برنمیخوریم دورنیست که اودرسال۲٦۱چشم‌به‌جهان گشوده باشد . دراین صورت‌هنگامی که بهرام دوم برتخت نشست ـ ۱۵ سال بیشترنداشت . اگرهم بپذیریم که بهرام دوم درزمان‌نگـارش‌سنگنبشتهٔ شاپور ـ در سال ۲٦۰ م چشم به‌جهـان گشوده است وپدربزرگش بخاطر خردی‌سن او درسنگنبشته‌اش از اویادی نکرده است ـ بازهم او نباید هنگام نشستن برتخت در سال ۲۷٦ م بیشتر از ۱۷ ویا ۱۸سال داشته بـاشد . ازسوی دیگرنرسی پسر کوچك‌شاپور درسال ۲۳۵ متولد شده بود . این که‌نرسی ازرسیدن به شاهنشاهی بازماند میتواند تا اندازه‌ای نتیجهٔ کوشش‌های کرتیربوده باشد . زیرا او از زمان بهرام دوم نیروی بی‌پـایان خود راآغازمیکند .

---

۳۲) دربارهٔ مبارزهٔ کرتیر با مانی نگاه کنید به:

Geo Widengren:

Mani und der Manichaeismus, Stuttgart 1961, (S. 36ff..).

بموجب یك منبع عربی (ازسال ۹٦٦ میلادی) کرتیر در شاهزادهٔ باد سر نفوذ بسیار ژرفی داشته است [۳۳]. وهمین نفوذ فراوان است کـه سبب توجهٔ بهرام دوم به مسائل دینی گردیده است.

بهرام سپاس خودرا – ازرهبر معنوی خود – بهر شکلی که ممکن بود نشان داد. کرتیر لقب غیرعادی «کرتیر بخت روان هرمزد - موبد» (کرتیر رهانندهٔ روان بهرام موبد اهورمزدا) گرفت. همچنین بهرام اورا از جملـهٔ بزرگان ساخت وآتشکدهٔ مقدس ساسانی آناهیتا زادراستخر بـاو سپرد و بالاخره اورا موبد همهٔ کشور ودادور (وزیر دادگستری) نمود. یعنی بهرام دوم افزون برنیروی دینی بی‌اندازه‌ای که کرتیرداشت – اورا پیشوائی کارهای دینی سراسر ایران زمین بخشید.

پس‌ازاینکه بهرام دوم درسال ۲۹۳ م نزدیك به ۳٤سالگی درگذشت و عموی ۵۸ ساله‌اش نرسی - پس از برکنار زدن بهرام سوم خردسال که چهار ماه بیشترشهریاری نکرد بشاهنشاهی رسید – ستارهٔ نیرومندی کرتیررو به‌افول نهاد ودیری نپائید که کرتیر هم درسنی نسبتاً بالا درگذشت. کـرتیر بزرگمردی بود که دست کم درزمان هفت شهریار ساسانی کارهای برجستهٔ دینی ودولتی رادردست داشت. [۳٤]

---

33) Mutahhar b. Tahir al-Maqdisi:
Kitab al-bad' watta'rih, III. Teil (Paris 1903) 159.

۳٤) برای دست یافتن به جزئیات نگاه کنید به:

Martin Sprengling:
Third Century Iran-Sapor and Kartir (Chicago 1953):
Marie Louise Chaumont: «L'inscription de Kartir à la, Ka'bah de Zoroaster (texte, traduction, commentaire)», in JA 248 (Paris 1960) 339-380; Richard N. Frye: «The Middle Persian Inscription of Kartir at Naqs-i Rajab», in Indo-Iranian Journal 8 (1965) 211-225; W. G. Lukonin: Persian 11 (Archaeologia Mundi) Genf 1967, 205ff.

آگاهی مااززندگی کرتیر وکارهای سیاسی و کوششهای دینی او از گزارشهای خود اوست. اودرچهارسنگنبشتهٔ گسترده و گویاکارهاو کوشش‌های خودرا جاودانی ساخته است. گزارشهائی که هم تاریخ نویسان و هم زبانشناسان ازهستی ونگارش آنها سپاسگزار هستند. این سنگنبشته‌هاهمه بخط پهلوی وعبارتند از:

سنگنبشته‌ای در زیر سنگنبشتهٔ سه زبانی شاپور در کعبهٔ زردشت در نقش رستم.

سنگنبشته‌ای درسمت راست پیکرنگاره‌های پیروزی شاپور در صخرهٔ نقش رستم.

سنگنبشته‌ای درسمت راست پیکراردشیر بابکان درنقش رستم.

وبالاخره سنگنبشته‌ای درقسمت بالای پیکر بهرام دوم ـ درحال پیکار باشیر ـ درسرمشهد. از کسی که‌چنین‌خواستار بجای گذاشتن گزارش کارهای خود برای‌آیندگان‌بوده است ـ میتوان انتظار داشت که نگاره‌ای ازسیمای خود نیزبرای‌آیندگان بیادگار بگذارد. این گمان پنج وپاشش‌بار به‌یقین نزدیك می‌شود. بهرحال کسی تاکنون تصاویر کرتیر رابررسی‌نکرده‌است. چون دردوجا ازسنگنبشته‌های کرتیر ـ یعنی‌درصخرهٔ نقش‌رستم ونقش‌رجب ـ پیکر کندهٔ مردی نیزبچشم میخورد که دست راست خود را به‌آئین ویژهٔ بزرگداشت بلند کرده است (ش ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) میتوان گفت که این پیکر کنده‌ها نمایانگر سیمای کرتیر باشد. تاآنجا که من میدانم در مورد پیکر کندهٔ‌نقش رجب‌برای اولین‌بار آندره گدار[۳۵] وسپس بااحتیاط‌بیشتری ریچارد فرای[۳۶] نظر خود را باز گفته‌اند. در بارهٔ پیکر کندهٔ نقش رستم نتوانستم کوچکترین یادداشتی پیدا کنم ـ هرچند برخی ازدانشمندان‌پیکر کندهٔ صخرهٔ‌نقش رستم رابدون‌اظهارنظری مخصوص ـ ازآن کرتیرمیدانند.

35) L'Art de l'Iran (Paris 1962) 262.

36) The Heritage of Persia (London 1962). 218.

ش۹ــ پیکر کنده وسنگنبشتهٔ پهلوی موبد بزرگ کرتیر درنقش رجب ــ
عکس از هینتز
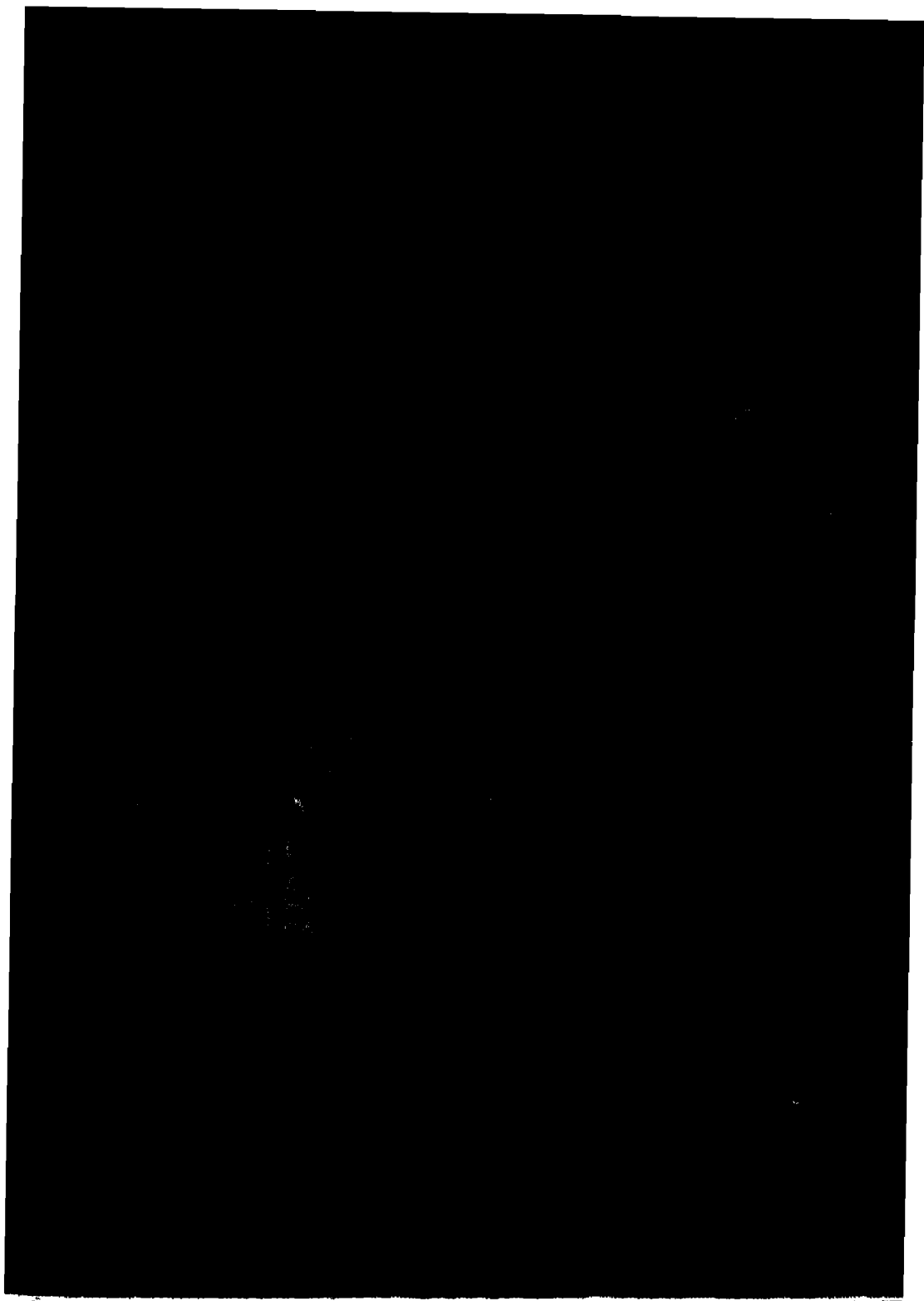
شکل۱۰ــ پیکرکندهٔ کرتیر درنقش رجب ــ عکس از هینتز

ن۱۱ــ پیکر کنده وسنگنبشته کرتیر درسنگ نگارهٔ پیروزی شاپور اول در نقش رستم

نگارهٔ پیروزی شاپور اول در نقش رستم

عکس از هینتز

کرتیر در نقش رجب

سنگ نگاره و سنگنبشتهٔ نقش رجب (ش۸) بااینکه بافاصلهٔ بسیار کمی ازپیکر کندهٔ اردشیر بابکان قراردارد ـ همزمان با آن پدید نیامده است ـ بلکه بطوریکه از خود سنگنبشته برمی‌آید ـ در زمان بهـرام دوم (۲۹۳ - ۲۷۶م) و حتی بگمان من در پسین روزهـای شهریاری بهرام دوم ـ زمانی که کرتیر دراوج نیرومندی بود ـ یعنی درحدود ۲۹۰ میلادی پدید آمده است . دراین پیکر کنده گردن‌بند کرتیر ـ از مرواریدهای درشت ـ بسیار چشمگیر است . پیداست که آویختن چنین گردن‌بندی فقط ازحقوق شاهان بود . بالاتر ازهمه این نموداری بس آشکار است که کرتیر کـه از خاندان شاهنشاهی نبود ـ ازبهرام دوم این اجازه رادریافت کرده است که در کنارپیکر کنده‌های شاهنشاهان پیشین‌ساسانی‌پیکرخود رانگارش‌نماید .

کرتیردرنقش رستم ـ سنگ نگارهٔ شمارهٔ یك

این موضوع که کرتیر حق نگارهٔ پیکـرهٔ خود وآوردن سنگنبشته‌ای همراه‌آنرا ـ کنارپیروزی نامهٔ شاپورداشته استجلب توجهٔ بیشتری‌مینماید. این سنگ نگاره ابتدا عبارت بوده است از پیکر کندهٔ شاهنشاه (شاپور) و فیلیپ عربی (فیلیپوس‌اربس) ووالرین ـ دوقیصرشکست خوردهٔ رومی .

کرتیر جرأت کرده است که بچنین انجمنی راه‌یافته وسمت راست‌پیکر کنده را برای خود درنظر بگیرد و احتمالا سطح سنگ نگاه را گسترش دهد . اینجا نیز او گردن‌بند مروارید خود رابر گردن دارد . بگمان‌من هر دو سنگ نگاره ـ یعنی هم نقش رستم و هـم نقش رجب در یك زمان کنده شده‌اند . دراین‌زمان میبایستی کرتیر ۷۰سال یابیشترداشته باشد. موی‌مجعد زیر کلاه نشانی است ازبزرگی او .

اینجابیش وپیش ازهرچیزیك مطلب بسیارروشن‌است : کرتیربر کلاهش نشانی دارد ازیك قیچی بزرگ . من قیچی رانشانی می‌بینم ـ بطور استعاره‌ـ

برای نمودن قدرت در اخذ تصمیم . باسمت بزرگترین دادور شاهنشاهی ـ کرتیردارندهٔ قدرت بریدن و تصمیم حتی در پیچیده‌ترین و سخت‌ترین مسائل بود

کرتیر درنقش رستم ـ سنگ نگارهٔ شمارهٔ دو

یك بار شادمان ازبدست آوردن ـ نشان قیمی کرتیر ـ کوشش کردم تا نگاره‌هائی دیگر از «موبد بزرگ» بدست بیاورم . چون کرتیر در زمان بهرام دوم به منتهای نیرومندی خود رسیده بود ـ بهتر دیدم که آثار این شاهنشاه ساسانی رابیشتر مورد بررسی قرار دهم ـ تاشاید در آنها نیزاثری از کرتیر بدست بیاورم . این کنجکاوی چیزی بود بسیار بارور .

بدستور بهرام دوم پیکرهٔ نزدیکترین درباریان او سمت راست سنگ‌نگارهٔ او درنقش رستم نقر گردیده است (ش۱۳) . این سنگ نگاره که ۵/٤۰ متر پهنا و ۲/۵ متربلندی‌دارد ـ برروی یك سنگ نگارهٔ ایلامی نقر گردیده است ـ سنگ نگاره‌ای که بخشهائی از آن به این خاطر خراب شده است . ارنست هرتسفلد اولین کسی بود که باین موضوع پی‌برد .

درمیان سنگ‌نگارهٔ بهرام ـ خود اورا از تاجش می‌شناسیم . اوریشش راازمیان‌بسته وپائین‌آنرابصورت توپی درآورده است واز گردنش گردنبند مروارید ویژهٔ شاهنشاهی آویزان است . درسوی چپ سنگ نگاره ـ سمت راست بهرام دوم ـ خانوادهٔ شاهنشاهی قراردارد . نگاه بهرام بسوی آنهاست ـ که هیچکدام دست راست خودرابه‌آئین بزرگداشت بلند نکرده‌اند. زیرا اعضای خانوادهٔ شاهی نیازی به افراشتن دست برای ادای احترام نداشتند . بلافاصله پس ازشاهنشاه شهبانو قرار دارد . نام این شهبانو را مدت کوتاهی است که میدانیم . درتاریخ پانزدهم آوریل ۱۹٦۸ ـ در کنگرهٔ جهانی‌هنر وباستانشناسی ایران درتهران ـ ولادیمیر لوکونین گزارش داد که در پشت سکهٔ‌سیمینی که ازبهرام دوم درارمیتاژ لنین گراد نگاهداری میشود ـ شهبانو و نامش آمده است . نام این شهبانو «شاپور دختك» است و روشن است ـ

ش ۱۱ــ سنگ نگارهٔ بهرام دوم در نقش رستم (سمت راست سنگ نگارهٔ اردشیر اول) ــ عکس از هینتز
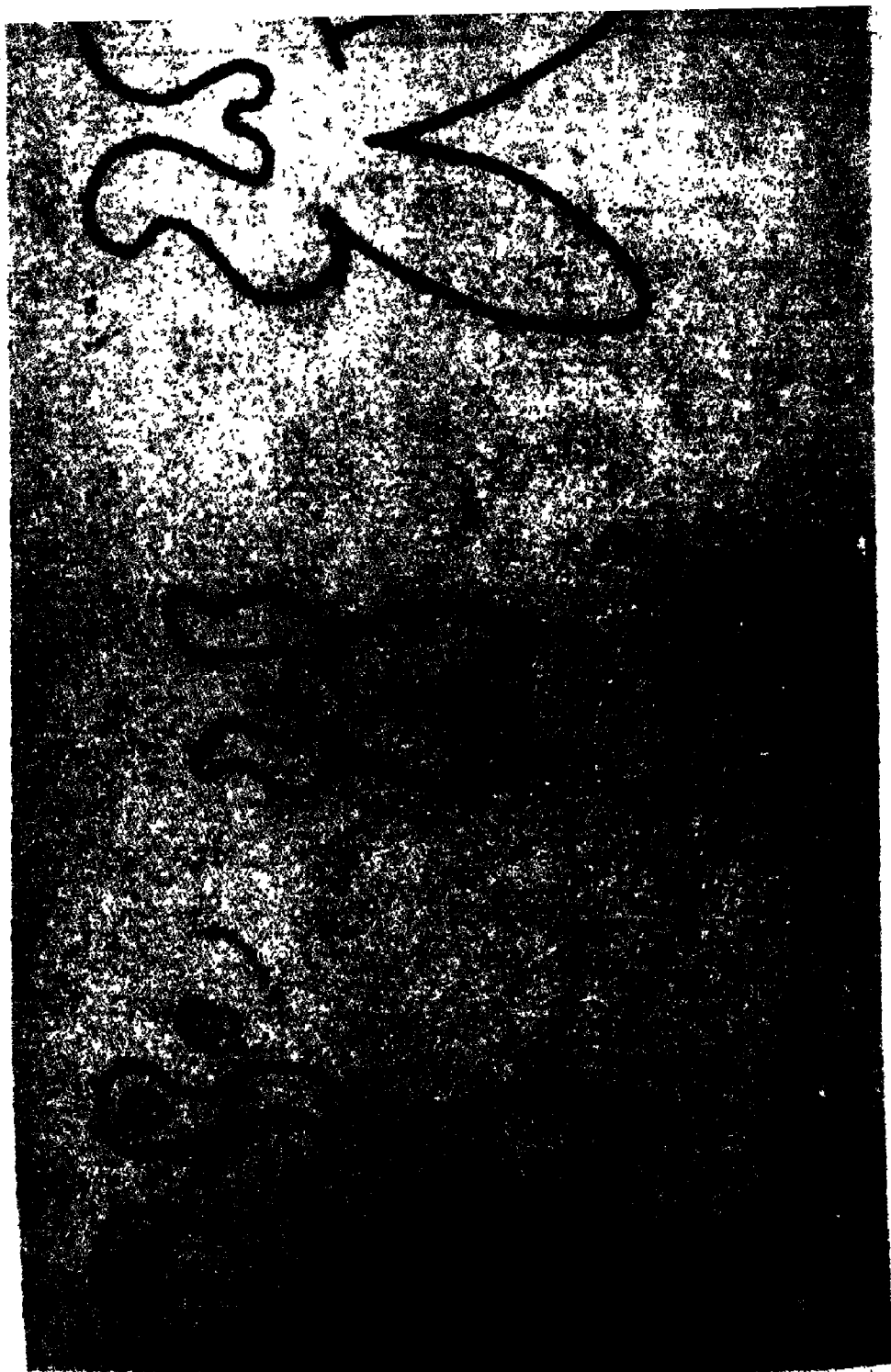
ش ۱۰ــ نشان تیجی کرتیر . از راست به چپ : درسنگ نگارهٔ شاپور اول درنقش رستم ــ درسنگ نگارهٔ خانوادگی بهرام دوم درنقش رستم ــ در نقش بهرام ــ عکس ازهینتز

من گمان میکنم که کرتیر باآوردن‌نقش‌قیچی دراین محل ــ می‌خواسته است با کنایه‌بفهماند که تمام سنگ‌نگارمدرحقیقت اندیشهٔ اوبوده‌است.چون درزمان ساسانیان کسی دوربین نداشته‌است ــ شاید هیچکس‌جزخود کرتیر وسنگتراش نمیدانسته‌اند که دارندهٔ مغرورنشان قیچی-حتی در چنین جائی قصد جاودان ساختن خودرا داشته‌است.

کرتیردرنقش بهرام

سرراه‌کازرون به‌فهلیان ــ تقریباً ۳۰ کیلومتری شمال‌بیشاپور ــ سنگ نگارهٔ دیگری ازبهرام دوم وجود دارد که به‌نقش بهرام معروف‌است. اولین اروپائی که درسال ۱۶۸۵ این‌سنگ‌نگاره رادیدانگلبــرت کمپفر جهانگرد آلمانی‌بود[۴۱] سپس‌این‌سنگ‌نگارمدرمغرب‌زمین‌توسط Baron C. A. de Bode معرفی‌شد.

او که درسال ۱۸۴۱ بدیدن این‌نقش برجسته رفته‌بود آنرا نقاشی کرده وچگونگیش راگزارش‌نمود[۴۲]. این‌سنگ‌نگاره بهرام دوم را میان‌دو نفر ازبزرگان نیرومندشاهنشاهی‌نشان‌میدهد. شاهنشاه درحالیکه هردودستش رابرروی غلاف شمشیرش گذاشته است کمی جلوتر ازدیگران‌برتخت‌نشسته است. صورت پیکر کندهٔ شاهنشاه آسیب دیده‌است ــ بااین‌همه هنوز می‌توان ریش اورا که درقسمت پائین بصورت گلوله‌ای بسته شده‌است تشخیص داد. تاج شاهنشاهی نیزبسختی آسیب دیده‌است.

نام این‌سنگ‌نگاره(نقش‌بهرام) که‌قدیمی‌است ــ نشانهٔ آشنائی‌همیشگی مردم باسازندهٔ آن‌است[۴۳]. هرچهارنفری که ازشخصیت‌های برجستهٔ دولتی هستند ودردوسمت‌شاهنشاه ایستاده‌اندوست راست‌خودرا بنشانهٔ‌بزرگداشت بلند کرده‌اند واین بهترین دلیل‌برای ردنظریهٔ ارنست هرتسفلد است که‌نفر

41) Amoenitatum exoticarum ... fasciculi V (Lemgo 1713) 365

42) Travels in Luristan and Arabistan, Band I (London 1845) 224ff.

۴۳) بزبان محلی به نقش بهرام «سرو بهرام» (سرآب بهرام) میگویند .

سمت‌چپ شاهنشاه رابهرام سوم- ولیعهد بهرام دوم- گمان کرده بود[۴۴].

گمان ك. اردمن K. Erdmann به‌حقیقت‌نزدیکتر است.او گمان‌میکرد که این‌چهارنفر عبارتند از: رهبر مذهبی - فرماندهٔ کل‌قوا - صدراعظم و رئیس پیشه‌وران(رؤسای چهارطبقه)[۴۵]. علاوه براینکه نظریهٔ اردمن‌بسختی باحقیقت وفق می‌دهد - گزارش‌هائی که دربارهٔ تقسیم‌بندی طبقات مردم در دست است پس‌ازاظهارنظر اردمن نوشته‌شده‌است. دیگر اینکه من‌شك‌میکنم که رئیس مردم غیرنظامی ورئیس‌طبقهٔ پیشه‌ور اجازه داشته‌اند که شمشیر بلندهمراه داشته‌باشند. این شمشیر را هر چهارنفر سنگ نگارهٔ نقش بهرام همراه دارند.

امایك‌چیز قطعی‌است - وآن اینکه ك. اردمن - بااینکه درسنگ‌نگاره رهبر مذهبی را معین نکرده است - به‌حقیقت رسیده است. مردیکه کنار شاهنشاه ایستاده است(برای بیننده دومین پیکره ازدست‌چپ(ش۱۶) و اورا هرتسفلد ولیعهد میدانست - کسی‌جز موبدبزرگ کرتیر نیست. این موضوع رابی‌گفتگو نشان قیچی کلاه کرتیر برماآشکار میسازد.[۴۶] در(ش۱۵)تصویر این‌نشان - بترتیب برخورد باآن - درسه‌سنگ نگاره نشان داده شده است.

سنگ‌نگارهٔ کرتیر درسرمشهد

ما برای اولین‌بار وسیلهٔ ارنست هرتسفلد باسنگ‌نگارهٔ بهرام دوم در سرمشهد(ش۱۷)آشناشدیم[۴۷]. هرتسفلداین‌سنگ‌نگاره رادرتاریخ۲۶مارس-

44) «La sculpture rupestre de la Perse Sassanide», in Revue des Arts Asiatiques 5 (Paris 1928) 136 and in Iran in the Ancient East (London/ New Yourk 1941) 324.

45) Kurt Erdmann: Die Kunst Irans zur Zeit der Sasaniden (Berlin 1943). 58-59.

۴۶) لوکونین به این‌موضوع نیز پی برده بود:

47) Vestnik Drevnej Istorii Nr. 87, S. 54. «Reisebericht» in ZDMG 80 (1926) 256.

۱۹۲٤ کشف کرد . بنابر گزارش از این سنگ‌نگاره بهرام دوم را درحالیکه شیری را کشته‌است وشیر دوم را که درحال جستن بروی اوست بایك‌ضربت شمشیربدونیم‌می‌کند ودرهمان‌هنگام شهبانو وولیعهد ویك‌شخصیت دیگررا که پشت‌سرش ایستاده‌اندنگاهبـانی می‌نماید. نشان می‌دهد. حتی در سال ۱۹٤۱ هرتسفلد می‌پنداشت که کسیکه بین‌شاه وشهبانوایستاده است ولیعهدـ ومردی که پشت سرشهبانـوست وزیر میباشد[٤٨]. ازاین پنـدار ل . فانـدن‌ـ برگهه[٤٩] L. Vanden Berghe ورومن گیرشمن[٥٠] نیز پیروی کردند.

تنها این حقیقت که این دوپیکره (پشت‌سرشهبانو) دست‌راست خودرابه آئین بزرگداشت بلند کرده‌اند میرساند که آن‌دو به‌خانوادهٔ سلطنتی‌تعلق ندارند. بدین‌ترتیب‌بهرام‌ولیعهد(بهرام‌سوم) دراین سنگ‌نگاره وجودندارد. ازطرف دیگر چون برقسمت بالای پیکر کنده‌ها سنگ نبشتهٔبزرگ (٥/۲۷ متر پهنا و۲/۷۸ متربلندی) کوتیرآمده است ـ میتوان‌پنداشت کـه به‌وجود آورندهٔ سنگنبشته نیز می‌تواند درسنگ نگاره وجود داشته‌باشد. بحق‌این پندار چیزی جز حقیقت‌نیست. بر کلاه پیکره بین‌بهرام دوم وشهبانو شاپور دختك (ش۱۸) خیلی روشن نشان قیچی موبـد بزرگ مورد گفتـار ما بچشم میخورد [٥١]. پس مـردیکه بین شاه وشهبانو ایستاده است کسی جز کـرتیر نیست.

---

48) Iran in the Ancient East S. 325.

49) Archeologie de l'Iran ancien (Leiden 1959) 52.

50) Iran-Parther und Sasaniden (Muenchen 1962) 364.

٥۱) لازم ازیادآوری هستم که سید محمدتقی مصطفوی رئیس ارجمند سابق‌باستانشناسی نیز کرتیر را در این‌سنگ نگاره‌شناخته‌است . درسخنرانی که نامبرده دربارهٔ سنگ‌ـ نگاره‌های فارس در۲۲ مه ۱۹٦۳ درتهران ایرادکرد به این موضوع اشاره نمود . متن این سخنرانی درنشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان (ص۳۲) تهران ۱۳٤۳ بچاپ رسیده‌است.

ش۱۸ـ پیکر کندهٔ کرتیر درسنگ نگارهٔ بهرام دوم درسرمشهد ـ عکس‌ازهینتز

کرتیر در سنگ نگارهٔ برم دلك

یکی‌از مهم‌ترین سنگ نگاره‌های بهرام دوم سنگ نگارهٔ برم دلك در ده کیلومتری شمال شیراز می‌باشد که از دوبخش تشکیل شده است .

درسنگ نگارهٔ سمت چپ (ش۱۹) مردی را می‌بینیم که با دست راست خود چیزی رابطرف‌زنی دراز کرده است. از دیهیمی که ویژهٔ خانوادهٔشاهی است و این‌زن برسردارد چنین برمی‌آید که او کسی‌جزشهبانو نیست . البته این‌شهبانو‌ـشهبانوشاپوردختك‌نیست‌ـ زیرا وقتی که گرد گروپ Gerd Gropp و من درتاریخ۱۷ آوریل ۱۹۶۸ به‌بررسی این سنگ نگاره مشغول بودیم ـ بیاری‌آفتاب مساعد ـ درقسمت پائین دوبخش سنگ نگارهٔ برم‌دلك ـ يك سنگنبشتهٔ سه خطی بسختی آسیب دیده‌ای بخط پهلوی یافتیم[۵۲] که بوسیلهٔ آن نام این شهبانو بدست‌آمد .

ازبررسی گرد گروپ که هنوز به‌پایان‌نرسیده است نتیجه‌ای بدست‌آمد که من‌اینك‌باموافقت دوستانهٔ اوآنرا اینجامنتشرمی‌سازم:«این پیکرهٔاردشیر آناهید دختربهرام‌است «بقیهٔ سنگنبشته هنوز خوانده نشده است .

بااین‌سنگنبشتهٔ‌نوین ما بادختری ازبهرام اول (۲۷۶-۲۷۳) آشنامی‌شویم که تاکنون‌ازهیچ منبعی دربارهٔاو کوچکترین آگهی نداشتیم . بنظرمیرسد که اونخستین‌زن بهرام دوم بوده‌است که پیکرهٔاو درسنگ‌نگارهٔسمت‌راست نقرشده است (ش۲۰) .

بدین ترتیب سنگ نگارهٔ برم دلك مربوط می‌شود به‌آغاز فرمانروائی

۵۲) دانشمند ایران شناس فقید آقای ن . راست در سال ۱۹۴۶ در مجله یادگار ج ۳ ش۶/۷ تهران ۱۳۲۵ مقالهٔ تحت عنوان «برم دلك» منتشرساخت . دراین مقاله سنگ نگارهٔ برم دلك مربوط برمان پیش از هخامنشیان قلمداد شده بود. ازلئوترومپل من Leo Truempelmann متشکرم که‌یادآوری کرد که این‌سنگ نگاره وسیلهٔ W. Ouseley درسال۱۸۲۱ کشف شده است:
Travels in various countries of the East etc. Bd. II (London 1821) 49.

بهرام دوم . ضمناً این سنگنبشته فاش می‌سازد که بهرام دوم با خواهر خود «اردشیر آناهید» ازدواج کرده‌است . - زیرا پدر هردوی آنها بهرام اول بود. البته دور نیست که مادر این خواهرو برادر یکی نبوده باشد .

به‌نظر می‌رسد که شهبانو اردشیر آناهید عمرزیادی نکرده باشد . زیرا دخترعمویش شاپور دختك (بطوریکه ازسکه‌هابرمی‌آید) جای اورامی گیرد. اردشیر آناهیدشاید پس‌از آنکه‌پسری بدنیاآورده دربسترزایمان مرده‌باشد. زیرا به‌گمان‌من این برادرناتنی بهرام سوم همان شاهزاده‌ایست که درسنگ نگارهٔ بهرام دوم در نقش رستم - بهرام سوم بین او وشهبانو شاپور دختك ایستاده و از او کمسالتراست .

اما این مردیکه در سنگ نگارهٔ برمدلك (ش۱۹) در حال دادن چیزی به‌شهبانو اردشیر آناهید می‌باشد کیست ؟ نخست آن چیزی که‌به‌شهبانوداده می‌شود نیز ناآشنا بود . اما از (ش۱۹) بی‌گفتگو چنین برمی‌آید که آن چیزی جز گل‌نیست . شایدیك گل لوتوس- سنبل حاصلخیزی . اماچه کسی می‌توانست به‌شهبانو این چنین سنبلی را بدهد ؟

مردی که به شهبانو گل می‌دهد پیدا است که از شهبانو بزرگتر است و بدین ترتیب ازنظرمقام از او بالاتر. برای مقامی که از شهبانو بالاتر است - فقط دوشخصیت می‌تواند مورد نظر باشد : شاهنشاه یا یکی از ایزدان . اما انتظار می‌رفت که کلاه مرد مورد نظر دارای دیهیم فرمانروائی باشد . در حالیکه کلاه مرد یاد شده این چنین چیزی را ندارد . شخص شاهنشاه نیز نمی‌تواند باشد - زیرا بهرام دوم درنقش برجستهٔ طرف راست با تاج ویژهٔ خودآمده است (ش۲۰) .

اگریکی از ایزدان مورد نظرمیبود - می‌بایست حتماً طبق معمول‌برسر تاجی می‌داشت و یا علامت دیگری که نشانهٔ‌برتری ونیرومندی شمرده‌شود. پس‌این مرد نه‌شاهنشاه است ونه‌یکی از ایزدان اما کسی است که ازنظرمقام برتراز شهبانو است .

... برم‌دلک در نزدیکی شیراز ـ از چپ بـراست: شهبانو
آناهید وشخص دیگر شاید نرسی‌عموی شهبانو اردشیر آناهیدباشند ـ عکس

[illegible] – سنگ نگارهٔ برم‌دلک در نزدیکی شیراز : بخش سمت راست . نفر اول
ازسمت چپ بهرام دوم – نفر بعدی کرتیر؟
بین آنها محراب آتش ؟ – عکس از هینتز

باتوجه به‌موی سر و ریش ـ به‌هرحال او مردی است از خانوادهٔ شاه
با احتیاط هرچه بیشتر گمان می‌کنم که او نرسی عموی شاه و شهبا
کوچکترین پسرشاپور است . نرسی‌هنگام مرگ برادرناتنی خود بهرام
درسال ۲۷٦ م بااینکه حق بیشتری برای جانشینی داشت به‌شاهنشاهی‌نرس
وپسربرادر او ـ بهرام دوم به‌تخت شاهنشاهی نشست . اینجا می‌توانیم تقر
بااطمینان‌کافی‌بگوئیم که به‌شهریاری‌نرسیدن نرسی ـ هنرسیاسی کرتیر بو

درزمان بهرام‌اول کرتیرنفوذ فراوانی یافته بود وخوب‌می‌توانست‌حد
بزند که درزمان‌شاهنشاهی‌پسرجوان‌او خواهدتوانست هدف‌وخواست‌مذهب
خویش رابانیروی بیکرانی دنبال کند. درصورتیکه نرسی که بشیوهٔپرستن
و ویژگی‌های آناهیتا بیشتر پایبند بود (بطوریکه از سنگ نگارهٔ او د
نقش رستم برمی‌آید) مانع‌کار او میبود. از سوی دیگر کرتیر درسنگنبشة
خود در کعبهٔزردشت‌می‌بالد که اوپیوند همخونی‌را بفراوانی روا کرده‌است
چیزی که درآئین زردشت‌آن زمان ستایش‌انگیز بود . به‌این ترتیب‌ازدوا
بهرام‌دوم جوان باخواهرش اردشیرآناهیدنیزمی‌تواند ازکارهای کرتیرباشد

آدمی خیلی‌میل‌دارد بداند که موبدبزرگ چگونه توانسته است‌نرسی
را وادار سازد که از تاج وتخت شاهی چشم بپوشد . برخلاف هرمزد برادر
جوان‌تر بهرام ـ شهربان (ساتراپ) خاور ایران ـ که بربرادر خود شورید و
جانش رابرباد داد[۵۳] . نرسی‌درتمام هفده سالی که بهرام دوم شاهنشاهی کرد
نسبت به او وفادار ماند . پس‌از مرگ بهرام دوم درسال۲۹۳ م بود که‌نرسی
شاید به‌تشویق پاپك بدخش شاهنشاهی ایران ـ تخت شاهنشاهی را از آن
خود ساخت .

اگرمن در داوری‌خود نسبت‌به‌قسمت سمت چپ سنگ نگارهٔ برم‌دلك
(ش۱۹) اشتباه‌نکنم‌موضوع گل دادن‌نرسی به‌شهبانو ـ نشانهٔ‌آشتی او باپسر

53) A. Christensen: L'Iran sous les Sassanides (Kopenhagen 1944) 228.

برادرش بهرام دوم وقبول شاهنشاهی او می‌باشد . نرسی همچنین بادادن گل لوتوس‌به‌اردشیر آناهید دختربرادرش(زن بهرام‌دوم)ضمن‌آرزوی خوشبختی توافق‌خودرا باازدواج‌خواهربرادری که‌به‌فرمانروائی رسیده‌انداعلام‌میکند.

اما منظور از سنگ نگارهٔ سمت‌راست برم‌دلك چیست ؟

ك . اردمن درنظریهٔ خود اشتباه نکرده‌است . اومی گوید هردوپیکره سمت راست سنگ نگارهٔ برم دلك نشان دهندهٔ یك مجلس واحد است‌ودر محل شکافی که پدیدآمده‌است تصویر آتشدانی (محرابی) ناشیانه کنده‌شده بوده است[۵۴] . پیکرهٔ دست چپ ـ همانطور که گفته شد بی گفتگوشاهنشاه بهرام دوم است. او هردو دستش رابه‌آئین بزرگداشت بلند کرده است‌واین عمل‌فقط می‌تواند دربرابریك مقام‌ایزدی انجام پذیرد .البته این چنین‌مقامی درسنگ نگارهٔ برم‌دلك (ش ۲۰) دیده نمی‌شود وپیکرهٔ سمت راست ازآن یك انسان‌است . حتماً مقامی که‌بهرام دربرابرش به‌نیایش‌ایستاده است‌بوسیلهٔ آتشدانی (بجانشینی مقام ایزدی) نشان داده شده است . باید توجه داشت‌در هیچ کدام از هفت سنگ‌نگارهٔ گوناگونی که به‌سلیقهٔ بهرام دوم پدیدآمده است ـ هیچ نوع مقام ایزدی یا نماد نیامده است .

دراین مورد سنگ نگاره‌های بهرام دوم با سنگ نگاره‌های‌پیشینیان‌او اردشیراول ـ شاپوراول وبهرام اول‌کاملا فرق می کند . این حقیقت نمایندهٔ یك برداشت مذهبی است و این برداشت مذهبی شاید بوسیلهٔ مرشدبهرام‌دوم کرتیر به او داده شده است .

دربارهٔ نخستین نفرازسمت راست در سنگ نگارهٔ برم‌دلك (ش۲۱) . ـ یعنی مردیکه کمی کوچکتر از بهرام‌دوم نشان داده شده است . بسیار بحث کرده‌اند گفته میشود که اودرحال‌دادن‌دیهیم به‌شاهنشاه است ـ اما پرواضح است که او نیز دست راستش را به‌آئین بزرگداشت بلند کرده‌است . به‌این

54) ZDMG 99 (1945-49) 55.

ش۲۱ـ سنگ نگارهٔ برم دلک ـ پیکرکندهٔ کرتیر؟ ـ عکس از هینتز

ترتیب این‌شخصیت‌نیز همراه شاهنشاه به‌ستایش مقام ایزدی که دیده‌نمی‌شود مشغول است.

موضوع این‌سنگ نگاره نشان می‌دهد که در آغاز کاربهرام پدید آمده است . شاید کمی پس ازسال ۲۷۶م. ك . اردمن میخواست پیکر اول ازسمت راست‌سنگ نگارهٔ برم دلك را(ش۲۱)ازآن‌موبد بزرگ بداند[۵۵]این پندار خیلی بحقیقت نزدیك است . زیرا این مرد فقط کرتیرمیتواند باشد . البته روی کلاهش نشان‌قیچی بچشم نمیخورد . شاید نشان قیچی موقعی به کرتیر داده شده‌است که او ازطرف‌بهرام به‌بزرگترین مقام دینی شاهنشاهی گماشته شده‌است. شایددرحدود سال۲۸۰م.

حقیقت دیگری موضوع را کمی‌مشکل‌میکند: مرد اول از سمت راست سنگ نگارهٔ برم دلك ریش کم‌پشتی‌دارد. درحالیکه درتمام پنج‌سنگ‌نگارهٔ دیگر- کرتیربدون ریش نشان داده شده‌است. آیا کرتیرخواجه بود ؟ دراین صورت باید بپذیریم که پیکرهٔ او درسنگ نگارهٔ برم دلك نیامده است. به گمان‌من امکان این‌امر بیشتراست که کرتیر بطور طبیعی ریش کم پشتی داشته و کوسه بوده‌است. دراینصورت میتوان گفت که کرتیر بعدها ازمختصر ریش‌خود در گذشته وآنراهمیشه ازته‌تراشیده‌است. این‌موضوع‌راالبته‌بدون تردید نمیتوان‌پذیرفت.

✿ ✿ ✿

پروفسورهینتز افزوده بر گزارشی که گذشت ـ نوشته‌ای‌دارد بنام «مانی و کرتیر» که قراربوداز طرف Accademia dei Lincei در رم چاپ شود. بطوریکه شفاهاً ازهینتزشنیده‌ام . مطالب این نوشته عبارت است از مبارزات سیاسی ومذهبی کرتیر با مانی و پیروزی او در مبارزات خود برای بدست آوردن‌قدرت‌مطلق. امیدوارم‌روزی‌بر گردانهٔ فارسی این نوشته را درایران منتشرسازم .

55) ZDMG 99 (1945-49) 55.

٥

سنگنبشتهٔ پارسیک کرتیر در کعبهٔ زردشت

۱) و من کرتیر «موبد» ـ چون به ایزدان و شاپور شاهنشاه خوب پرستا و خوشکامه بودم ـ مرا بدان سپاس که به ایزدان و شاپور شاهنشاه کرا بودم ـ آنگاه شاپور شاهنشاه برای کردگان یزدان (کارهای دینی) د دربار و شهر به شهر (کشور به‌کشور) ـ جا به جا ـ در همهٔ شهرها . به انجمن مغان (مغوستان) کامکار و فرمانروا کرد . و به فرمان شاپو

۲) شاهنشاه و همپشتی (یاری) ایزدان و شاهنشاه ـ شهر به شهر ـ جابه‌جا ـ بس کردگان یزدان افزایش گرفت و بس آذر ورهران (آتشکدهٔ بهرام) نهاده شد و بس مغمردان خوشبخت و آبادان بودند و بس آذران (آتشکده‌ـ ها) و مغان را پادخشیر آوشت (وقفنامه و مستمری مهر کرد) . و هرمزد و ایزدان را بزرگ سود رسید ـ واهریمن و دیوان را بزرگ‌گزند بود . و این چند آذر و کردگان که بنوشتم ـ انجام آنرا

۳) شاپور شاهنشاه پیش شاهزادگان (واسپوهرگان) به من سفارش کرد : «که این بن خانه (سرزمین ؟؟) ترا بود ـ چنان‌کن که دانی برای ایزدان و ما بهتر است» . و در وصیت‌نامه‌ها و پادخشیر (وقفنامه) و گزارشهائی که در زمان شاپور شاهنشاه ـ در دربار و همهٔ شهرها ـ جا به جا ـ کرده شد ـ در آنها چنین بر نبشته است که : «کرتیر هیربد» و پس از آن که شاپور شاهنشاه به گاه بغان

۴) شد (درگذشت و به خدایان پیوست) وهرمزد شاهنشاه پسرش به‌شهریاری رسید ـ هرمزد شاهنشاه به من کلاه وکمر داد وجاه و ارجم برتر کرد ، ومرا دردربار و شهر به شهر ـ جا به جا ـ همهٔ شهرها ـ برای کردگان

یزدان کامکارتر و فرمانرواتر کرد و مرا «کرتیر هرمزد ـ موبد» بنام هرمزد خدای نام کرد . و آن گاه بدان زمان ـ شهر به شهر ـ جا به

٥) جا ـ بس کردگان یزدان افزایش گرفت و بس آذر بهرام نهاده شد . و بس مغمردان خوشبخت و آبادان بودند و بس آذران (آتشکده‌ها) و مغان را پادخشیر آوشت (وقفنامه مهر کرد) و به وصیت نامه ها و پادخشیر و گزارشهائی که در زمان هرمزد شاهنشاه ـ به دربار و همهٔ شهرها ـ جا به جا کرده شد چنین نبشته است که «کرتیر هرمزد ـ موبد» . و پس از آن که هرمزد شاهنشاه به گاه بغان شد ـ

٦) و بهرام شاهنشاه ـ پسر شاپور شاهنشاه ـ و برادر هرمزد شاهنشاه به شهریاری رسید ـ مرا بهرام شاهنشاه نیز ارجمند و فرمانروا داشت . و مرا در دربار و شهر به شهر ـ جا به جا ـ از برای کردگان یزدان همه گونه کامکار و توانا کرد . و در آن زمان نیز شهر به شهر ـ جا به جا ـ بس کردگان یزدان افزایش گرفت . و بس آذر ورهران (بهرام) نهاده شد . و بس مغمردان خوشبخت

٧) و آبادا نبودند . و بس آذران و مغان را پادخشیر آوشت (وقفنامه مهر کرد). و در وصیت نامه ها و پادخشیر و گزارشهائی نیـز که در زمان بهـرام شاهنشاه کرده شد ـ چنین بر نبشته است «کرتیر هرمزد ـ موبد» . و پس از آنکه بهرام شاهنشاه ـ پسر شاپور به گاه بغان شد و در شهریاری راد و راست و مهربان و خوب‌کار و نیکوکار بهرام شاهنشاه ـ پسر بهرام بشهریاری رسید و از دوستاری هرمزد و ایزدان و

٨) را روان خویش ـ مرا در کشور جاه و توان برتر کرد . و جاه و توان بزرگانم داد . و در دربار و شهر به شهر و جا به جا ـ در همهٔ شهر ـ مرا از برای کردگان یزدان فرمانرواتر و کامکارتر از آن که بودم کرد . مرا در همهٔ شهر (کشور) موبد و داور (وزیر دادگستری؟) کرد . مرا در آتشکدهٔ

بر شاپور شاهنشاه « کرتیر هیربد » خوانده میشدم و بر هرمز
و بر بهرام

۱۷) شاهنشاه «کرتیر هرمزد ـ موبد» خوانده میشدم و بر بهرام ش
پسر بهرام «کرتیر بخت روان بهرام ـ هرمزد ـ موبد» خواند
و هر که این نامه را ببیند و خواند ـ در برابر ایزدان و خدای
خویش راد و راست بواد . و همانگونه که من /

۱۸) بودم . به تن استوارش آبادی و خسروی رسد و روان دیندارش
و پاکی آکنده کند .

شاهنشاهی هخامنشی

نوشته

حسنقلی ستوده
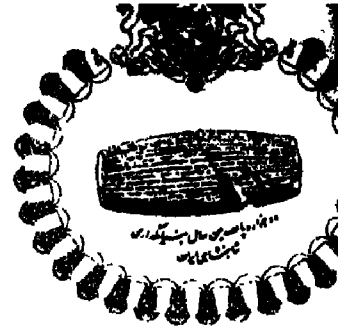
« دکتر در تاریخ »

قلمرو شاهنشاهی هخامنشی

نوشته

حسینقلی ستوده

(دکتر در تاریخ)

کوروش بزرگ بنیان ـ
گذار شاهنشاهی ایران درسال
۵۵۳ ق.م برعلیه آژی دهاک
یا آستیاگس[1] جدمادری‌خود
وآخرین پادشاه ماد قیام کرد
و او را درفارس در نزدیکی
شهرپاسارگادپایتخت‌آینده‌اش
پس ازدوسال پایداری شکست
داد وهمدان مرکز دولت ماد
را متصرف شد وبحکومت‌این
دولت درسال ۵۵۰ ق . م پایان
داد ومتصرفات‌آن را در تحت
تصرف‌خوددرآورد. کشوریکه
در آغازنصیب کوروش‌بزرگ
گردید ازطرف‌شمالغربی‌برود
هالیس[2] (قزل ایرماق کنونی
واقع در کشور ترکیه) کـه
بموجب مصالحه‌سال ۵۸۵ ق.م

1— Astyages
2— Halys

راندن پاکتیاس لیدی رامجدداً مسخرساخت. پس‌از مرگ او هارپاگوس همان‌شخصی که درقیام برضد آستیاگس کوروش رایاری داده‌بودبحکومت لیدی تعیین‌شد که بگفته‌هرودوت به‌یونیه‌یکی از مهاجرنشینها لشکرکشید ابتداشهرفوسه [۱۳] راکه‌برکنار دریا قرارداشت در محاصره گرفت مردم‌این شهر که دریانوردبودند درفرصت مناسب زنان‌وفرزندان واموال‌خود را بـا کشتی‌هابه‌جزیره کیوس [۱٤] بردند وشهرخالی ازسکنه بدست ایرانیان‌افتاد اماشهرهای‌دیگرمهاجرنشین‌یونیه [۱۵] هم‌بجزمیلته که‌قبلا باکوروش‌قراردادی داشت وهمچنین جزایرجزء این‌مهاجر نشین بعضی بجنگ‌وبعضی بـه‌صلح به تصرف سپاه‌ایران درآمد. هارپاك سپس‌مردم مهاجرنشین‌های دیگررا مطیع ساخت‌وباین‌ترتیب‌حدودمتصرفات کوروش ازطرف شمالغرب بسواحل‌دریای مدیترانه ودریای اژه رسید.

کوروش پس‌ازتسخیر آسیای‌صغیر ارمنستان‌راکه دراین زمان بجای دولت اورارتو تشکیل شده‌بود بتصرف درآورد. کوروش پس ازحرکت از ساردچون به‌همدان رسیدعازم مشرق ایران‌شد زیرا اقوام شرقی ایران چون باکتریها [۱٦] وساس‌ها [۱۷] مشکلاتی برای اوفراهم کرده‌بودند.ابتداپارت(پرثو) وگرگان رامتصرف‌شدوویشتاسپ پدرداریوش‌رابه‌ساتراپی‌این‌ایالت گماشت وباختررانیزضمیمه کشورخود ساخت‌سپس ایالات‌زرنگ [۱۸] وهرخواتیش [۱۹]

13— Phocée

14— Chios

۱۵ ـ مهاجرنشین یونیه که معروفترین مهاجرنشین‌های یونانی آسیای صغیربود بین‌خلیج ازمیر وخلیج مندلیا Mendlia قرارداشت وشهرهای معروف‌آن عبارت بودنداز: فوسه Phocée کولوفون Colophon افس Ephese میلته Millte وجزایر خیوس یاکیوس Chios وساموس Samos

۱٦ ـ باکتری‌ها ساکنین ناحیه باختر وبلخ بودندکه پادشاهی ازخودداشتند

۱۷ ـ Sases همان ساك‌ها ویاسکه‌هاویا سکاها هستندوبعداً راجع به‌آنان‌صحبت‌خواهدشد

18— Zaranka

19— Harahwatish

یارخج راتارودسند وقسمتی ازپنجاب متصرف‌شد[۲۰] ودرشمال‌شرقی تا کنار رودیا کسارت[۲۱] (سیحون) پیش‌رفت و در ساحل‌این‌رود شهری ساخت که یونانیان آنرا کوروپولیس[۲۲] یعنی شهر کوروش نامیده‌اند.

کوروش پس ازفتح بابل باز عازم مشرق ایران‌شد تاقبایل‌جنگجوی‌این سامان را که‌برای‌متصرفات ازخطری بشمار میرفتند سر کوب نماید وحدود کشورخودرا بمرزهای طبیعی برساند. این‌بار کوروش عازم‌ناحیه‌سند شدو ازپرتو[۲۳] وهریو[۲۴] گذشته واردناحیه پاروپامیسوس[۲۵] یعنی‌اطراف دره‌کابل شدوساکنان ثتگوش[۲۶] رانیزمنکوب‌ساخت‌وخودرابکناررودسندرسانید[۲۷] وباین‌ترتیب سرحدایران ازجنوب شرقی به‌صحرای تارواقع درساحل‌شرقی پنجاب وررودسندرسید[۲۸] کوروش‌حکومت قسمت‌شرقی کشوررا در اختیار پسرش بردیا که‌یونانیان‌اورا اسمردیس‌می‌نامیدند گذاشت. فتوحات کوروش درمشرق ایران بعدازتسخیر آسیای‌صغیر وقبل‌ازلشکر کشی به بابل یعنی بین سالهای ٥٤٦ و٥٣٩ق. م صورت گرفته‌است.

کوروش پس‌ازآنکه سرحدات کشورخودرا درمشرق ازهرجهت‌توسعه

---

۲۰ ـ کتاب تمدن ایرانی ـ مقاله بقلم آقای فوشه ص ۳۲۵

21—Yaxarte

۲۲ ـ Cyropolis وبعضی ازمحققین محل این شهر را باوراتپه حالیه منطبق میدانند

۲۳ ـ Parthava پارت یاخراسان امروزی

۲٤ ـ Haraiva ناحیه هرات

25— Paropamisos

26— Thatagush

۲۷ ـ کتاب داریوش یکم تالیف Peter Julius Junge ترجمهٔ دکتر منشی‌زاده از انتشارات دانشگاه‌تهران‌ص ٤۰

28— Persian empire: Herzfeld. p. 343

این کتاب که عنوان مفصلی دارد بعدازاین فقط بنام مؤلف دانشمند آن هرتسفلدقید درپاورقی‌ها معرفی خواهدشد

داد وقلمرو خودرا ازاین طرف بهمواضع طبیعی رسانیدعازم مغرب‌شد تاکار دولت‌بابل را که دراین‌موقع دروسط امپراطوری‌هخامنشی مانند زائده‌ای باقی‌مانده بودیکسره کند.

بابل دراین‌زمان شهری بسیار مستحکم بادروازه‌های آهنین‌وبرجهای مراقبت‌بودهر‌ودوت‌طول‌باروی‌خارج شهررا ۸/۵ کیلومتروارتفاع آنرا ۸/۸۰ متروعرض آن‌را ۲/۲۰متر نوشته است[۲۹] باخندقی عمیق درپای دیوار که در مواقع لزوم ازآب‌پرمی‌شد. بابل دیوار دیگری داشت که کمی از دیواراولی کوچکتربود.بعلاوه درشمال وجنوب‌شهر دوسدساخته بودند. سدشمالی‌رود فرات رابدجله وصل‌میکرد ودرمواقع لزوم اراضی پشت‌سدراآب می‌بستندو آنرا به‌باطلاقی عظیم تبدیل‌میکردندتاعبورسپاهیان‌دشمن غیرممکن گردد.

کوروش حملات خودرا به‌بابل درآخرین ماه‌بهارسال ۵۳۹ آغاز کرد. دراین‌لشکر کشی پسرش کمبوجیه نیز همراه اوبود . کوروش ابتدا شهر سیپار[۳۰] را بتصرف آورد وخودرابدروازه‌های بابل رسانید. نبونیدپادشاه بابل باعتماد استحکامات عظیم‌شهر وآذوقه‌فراوانی که قبلا فراهم آورده‌بود به‌مقاومت پرداخت ولی بیش‌ازیك روز نتوانست پایداری کند وسپاهیان کوروش بدون‌اینکه ازطرف مردم بابل مقاومتی‌ظاهر شود واردشهر شدندو نبونید دستگیرشد. تصرف بابل درماه اول‌پائیز همان‌سال انجام گرفت[۳۱] با تسخیر بابل به‌حکومت طولانی این‌سرزمین پایان داده‌شد ودورانی نو در بین‌النهرین آغاز گردید.

کوروش پس‌ازفتح بابل اعلامیه‌ای‌صادر کرده ودرآن پس‌ازمعرفی‌خود واسلافش‌می گوید که‌چگونه‌بی‌جنگ وجدال واردبابل‌شده‌درقصرپادشاهان به‌تخت سلطنت نشسته وبه‌پرستش مردوك مشغول گشته وبه‌اصلاح خرابی‌ها

۲۹ ـ کتاب اول بند ۱۷۸

30— Sippar

۳۱ ـ کتاب میراث باستانی ایران تألیف ریچارد . ن. فرای ص۳۳

پرداخته وخدایان‌سومروا کد را که نبونید به‌بابل آورده بودبه‌جاهای‌خود بر گردانیده ومعابدی چندبنا کرده است. این‌اعلامیه در استوانه‌ای که بـه استوانه کوروش معروف است ودرحفریات بابل‌بدست‌آمده نقر گردیده. در این‌لوحه که اکنون درموزهٔ بریتانیا محفوظ است‌او خودرا پادشاه بابل و کشور سومروا کد وپادشاه چهارقطعه زمین نامیده‌است.

کوروش دربابل قوم یهود را که‌اززمان‌بخت‌النصر باسارت‌بسرمیبردند آزاد کرد وبوطن خودباز گردانید.سیاست عاقلانه کوروش دربارهٔمردم‌بابل باعث‌شد که قدرت او درسوریه وفلسطین نیزجاری گردد وازاین‌طرف‌حدود متصرفات اوبدریای مدیترانه وحدود کشور مصربرسد.

کوروش پس‌از فتح بابل کشور وسیع خود را به‌بیست‌ساتراپی قسمت کرد وبرای هرساتراپی حاکمی گماشت که او را خشاتراپاون[۳۲] یاشهربان میگفتند که ساتراپ یونانی شده این کلمه است .

کوروش لایق‌ترین مردم فارس را به‌حکومت ایالات فرستاد و چنانکه مگابیز[۳۳]را به حکومت عربستان و ارتابات[۳۴] را به حکومت کاپادو کیه و آرتاکاماس[۳۵] رابحکومت فریگی و کریزانت[۳۶] را به‌حکومت لیکیه‌ویونیه وآدوزیوس[۳۷] را به‌حکومت کاریه و فارنو کوس[۳۸] را به حکومت ائولی و فریگی مجاورهلسپونت فرستاد و برای ممالك کیلیکیه وقبرس‌وپافلا گونی که به‌میل خود کوروش را درفتح بابل‌یاری داده بودند حکامی تعیین‌نکرد ولی حکام این سه ناحیه که از مردم محل بودند پذیرفتند که به کوروش مالیات بدهند .

32— Khshathrapavan
33— Mégabyse
34— Artabat
35— Artacamas
36— Cryzant
37— Adusius
38— Pharnuchus

کوروش به‌حکام ایالات پیش از عزیمت بمحل مأموریت توصیه نمود تا هرقدر میتوانند بامردم بعدالت رفتارنمایند.[۳۹]

گزنفون گوید سازمانی که کوروش برای اداره کشور خود معین کرده بود هم‌اکنون (زمان گزنفون) در امپراطوری پارس برجاست.

گزنفون گوید کوروش حدود متصرفات خود را به‌دریای اری‌تری[٤۰] در مشرق وپنت‌اوکسن[٤۱] درشمال و جزیره قبرس ومصر درمغرب واتیوپی[٤۲] درجنوب رسانید وبه گفته گزنفون او هفت‌ماه از سال را دربابل وسه‌ماه‌بهار را درشوش و دوماه تابستان را درهمدان (اکباتان) میگذرانید[٤۳] کوروش پس‌از فتح بابل تصمیم گرفت اقوام ماساژت[٤٤] را که قومی از اقوام‌سکا بوده ودرماوراء رودجیحون سکونت داشتند سر کوبی نماید. کوروش‌بدینمنظور از رود گذشت وبه‌ماساژت‌ها که در این زمان زنی بنام تومیریس[٤٥] برآنان حکومت داشت‌حمله بردولی ناگهان گرفتار تهاجم‌آنان گشت‌وبقتل‌رسید[٤٦] این واقعه را مورخین درسال ٥۲۹ ق . م ضبط کرده‌اند.

درزمان کمبوجیه پسر وجانشین کوروش کبیردرتمام مشرق مصریگانه رقیب مقتدر هخامنشیان باقی‌بود. کوروش درصدد لشکر کشی به مصر بود که کشته شد و این نیت را کمبوجیه عملی ساخت.

آمازیس[٤۷] فرعون مصر با حاکم قبرس پولیکرات فرمانروای جزیره ساموس که بحریه نیرومند داشت به علیه کمبوجیه متحد گردید.

---

۳۹ ـ کتاب تربیت کوروش تألیف گزنفون کتاب ۸ فصل ٦

٤۰ ـ (دریای عمان)Erythrée

٤۱ ـ (دریای سیاه)Pont euxin

٤۲ ـ (حبشه)Ethiopie

٤۳ ـ کوروش نامه چاپ تهران سال ۱۳۳۳ قمری

44— Massagètes

45— Tomyris

٤٦ ـ هرودوت کتاب اول بند ۲۰۱

47— Amasis

کمبوجیه پس از آنکه بردیا برادرش را از بیم آنکه مبادا در زمان لشکرکشی اوبه‌مصرتاج سلطنترا غصب نماید بقتل رسانید درسال۵۲۵ق.م به طرف مصرحرکت کرد .آمازیس پیش ازآغاز جنگ در گذشت وپسرش پسامتیك‌سوم[۴۸] درنزدیکی پلوزیوم[۴۹] واقع درمرز افریقا وآسیابا کمبوجیه روبرو شد ولی شکست خورد وشهر ممفیس[۵۰] به تصرف کمبوجیه درآمد و پسامتیك نیز دستگیر شد پس از سقوط ممفیس همسایگان مصر مانند لیبی وسیرن[۵۱] وبرقه[۵۲] به‌پرداخت خراج‌تن در دادند[۵۳].

کمبوجیه درسالهای ۵۲٤ و۵۲۳ ق . م در امتداد رودنیل تا حبشه‌پیش رفت‌ولی چون‌برای‌این‌لشکرکشی‌تجهیزات‌کافی فراهم نکرده بود وآمادگی کامل نداشت و نیز بعلت عدم‌آشنائی به وضع محل موفقیتی حاصل نکرد . اقامت کمبوجیه در مصر سه سال طول کشید مردم مصر که از کشته شدن گاوآپیس[٥٤] به‌فرمان کمبوجیه از اوناراضی بودند به‌تحریك پسامتیك‌سوم دست بشورش زدند شورش بزودی سرکوب شد و فرعون نیز بدارمجازات آویخته گردید .

دراین‌میان‌چون خبر خروج گئوماتا بنام بردیا باطلاع او رسیدبه‌عجله عازم ایران شد و اداره امور مصر را به‌آریاندس[۵۵] سپرد ولی در بین راه در سوریه بقتل رسید[٥٦] .

48— Psammetique

49— Pelusium

50— Memphis

۵۱ ـ Cyrène پایتخت سیرنائیك واقع درساحل دریای مدیترانه

۵۲ ـ Barqé ازشهرهای سیرنائیك

۵۳ ـ هرودوت کتاب چهارم بند۱۳

54— Apis

55— Aryandes

٥٦ ـ کتاب داریوش یکم ص٤٦

غیبت طولانی کمبوجیه وحکومت هفت ماهه گئوماتای‌مغ باعث شد که درآغاز سلطنت داریوش‌اول شورشهائی درایران برپا شود . شرح‌این‌شورشها که در دوسال اول سلطنت داریوش یعنی در سالهای ۵۲۲و۵۲۱ ق . م. روی داده در کتیبه بیستون آمده است .

ازجمله‌این‌شورش‌هاقیام‌اشینه[۵۷] درعیلام (خوزستان) وقیام‌نیدین‌توبل[۵۸] بنام نبوکدنصرسوم درسال ۵۲۲ ق . م در بابل است . داریوش مردوی این شورشیان را دستگیر ساخت و به‌مجازات‌رسانید .

هنگامیکه داریوش مشغول دفع‌شورش بابل بود قیام عمومی بدین‌شرح درنواحی دیگرایران‌آغاز شد .

۱ ـدرعیلام(خوزستان) قیام مجددی بریاست‌شخصی‌بنام‌مرتیه‌بپاخاست.

۲ـ درماد فرورتیش[۵۹] که خود را خشثریته دوم[۶۰]از خاندان کیاکزار میخواندسربشورش برداشت .سپاهیان داریوش بسرداری ویدرنه درزمستان سال ۵۲۱ ق . م با شورشیان بجنگ پرداختند ولی به خاموش ساختن آتش طغیان موفق نگردیدند .

داریوش‌پس‌ازفراغت‌از شورش بابل برای‌دفع‌شورش فرورتیش خود به‌ماد رفت. فرورتیش ازهمدان به کوهستان پناه‌برد ودرنزدیکی کندروش[۶۱] در اطراف قزوین درجنگی در اواسط بهارسال ۵۲۱ شکست خورد به رگا[۶۲] (ری) گریخت و بـا سپاهیان ویشتاسب پدر داریوش که قبلا دروازه دریای گرگان(سردره خوار)راگرفته بودند روبروشدو باسارت افتاد ودرهمدان به مجازات رسید.

57— Ashina
58— Nidintu-bel
59— Fravartish
60— Khshathrité
61— Kundurush
62— Raga

با اینکه شورش ماد با دستگیری فرورتیش ظاهراً منتفی‌شد ولی‌قیام مردم ماد خاتمه نیافت زیرا شخصی‌بنام چیثران تخمه[۶۳] ازطایفه‌اسگرته[۶۴] که اونیزخودرا ازخانواده کیاکزار(هوخ‌شتر)میدانست سربعصیان گذاشت داریوش‌سپاهی‌بدفع‌اوفرستادچیثران‌تخمه گرفتارشد ودر اربلا[۶۵] (اربل)به قتل‌رسید[۶۶].

۳ـ دربهارسال ۵۲۱ ق.م درارمنستان‌شورشی عظیم روی داد شورشیان دربرابرلشگریان داریوش بفرماندهی دادرشیش[۶۷] که خود نیز ارمنی‌بود مقاومت سختی کردند وظاهراً ارمنستان درآغاز سلطنت داریوش کاملا در تحت استیلا درنیامده بود ولی‌بعداً شکست‌های متوالی به مردم ارمنستان واردآمده وآخرین شکست‌آنان‌درمحل‌هویو[۶۸](خوی؟) روی داده‌است[۶۹].

۴ـ شورشیان پارت و گرگان‌بوسیله ویشتاسب پدرداریوش که ساتراپ این ناحیه بود وبه کومك سپاهی که او ازری پس‌ازخاموش ساختن طغیان فرورتیش‌به پارت فرستاده بودسرکوب‌شدند ودرپارت و گرگان نیز آرامش برقرار گردید[۷۰]

۵ـ درمرو(مرگوش)شخصی‌بنام‌فرادا[۷۱] قیام کرد- ساکنین‌ماوراءالنهر مخصوصاً سکاها نیز او را یاری میدادند . داریوش برای دفع شورش او

63— Chithrantakhma

64— Asagarta

65— Arbela

۶۶ - درستون دوم بند ٤ و ٥ کتیبهٔ بیستون ازشروع طغیان ماد و دربندهای ۱۲و۱۳ از نتیجه‌این‌شورش‌صحبت شده‌است.

67— Dadarshish

68— Huyawa

۶۹ - ستون دوم بندهای ۷و۸ کتیبه بیستون

۷۰ - ستون دوم بند ۱۶ کتیبه بیستون—دراین زمان ورکان یا گرگان قسمتی ازساترایی پرثو یا پارت بوده است .

71— Frâda

دادرشیش ساتراپ باختر (بلخ) را که البته غیرازدادرشیش ارمنی‌است مأمور ساخت ـ دادرشیش‌در اوایل‌پائیزسال۵۲۲ق.م یاغیان را سر کوب کرد وفرادا نزد ماساژت‌ها که دسته‌ای ازسکاها بودند گریخت اماپس ازچندی گرفتار شد وبه مجازات رسید[۷۲].

۶ـ درپارس وهیزداته[۷۳] که خودراامانند گئومات مغ بردیاپسر کوروش میخواند سربه شورش برداشت ایالات شرقی یعنی ساتراپی‌های مُرگوش و آراخوزیا (هرخواتیش) نیز بدوپیوستند[۷۴] داریوش‌درموقع حرکت ازبابل به ماد سپاهی به فرماندهی‌ارته‌وردیه[۷۵] به فارس‌فرستاد. اودرموقع‌حرکت به پارس ابتدا آتش طغیان مرتیه[۷۶] را درخوزستان خاموش ساخت سپس به فارس رفت‌درفارس وهیزداته مدتی مقاومت کردتامغلوب گردیده گریخت اما درنزدیکی کوهی‌بنام پرگ (شایدفرگ‌ازشهرهای غربی کرمان)دستگیر شد . داریوش خود برای استقرارآرامش به‌فارس‌آمد وبرای قلع ریشه‌فساد مساکن چادرنشینان شرقی : کرمان اسه‌گرته ویوتیه را ازپارس جدا کردو از آن‌ها ناحیه مستقلی ساخت اما آنان را از امتیازات مردم فارس محروم گردانید[۷۷]خوزستان‌نیز ازفارس جداشدبطوریکه‌فقط سه‌طایفه اصیل‌پارسی یعنی پاسارگاد[۷۸] وپتیسخور[۷۹] ومارافی[۸۰]درفارس‌باقی ماندند .

---

۷۱ ـ کتاب داریوش یکم ازانتشارات دانشگاه تهران ص۵۹ وستون سوم بندهای ۳ و ۴ کتیبه بیستون (مرگوش یا مرو دراین زمان قسمتی از ساتراپی باختر یا باکتریا بوده)

73— Wahyazdata

۷۴ ـ تاریخ ماد تألیف دیاکونوف ص ۵۳۳

75— Artawardiya

76— Martiya

۷۷ ـ کتاب داریوش یکم ص۷۰

78— Passargad

79— Patiachor

80— Maraphi

درساتراپی‌های شرقی نیز ویوانه[۸۱] موفق به‌سر کوبی شورش‌های مردم ثتگوش و آراخوزیا گردیدودژارشاده[۸۲] پایتخت آراخوزیارامتصرف‌شد.[۸۳] دفع شورش دادرشیش درمرو وویوانه درآراخوزیا مقارن است با دفع شورش یندین توبل دربابل بدست داریوش .

۷ــ دربابل درموقعی که داریوش درپارس وماد بودبرای‌باردوم‌شورشی بریاست شخصی بنام ارخ[۸۴] ارمنی بپا خاست وچون ویستانه[۸۵] ساتراپ‌بابل و سوریــه بعلت قلت قــوا نتوانست در بــرابراو پــایداری کند داریوش ویندفرنه یکی‌ازهفت‌نفری که اورادرقتل گئومات مغ‌یاری داده بود به بابل فرستاد و او ارخه را دراواسط پائیزسال ۵۲۱ دستگیرساخت‌ودربابل‌بدار۔ آویخت . داریوش دوسال از آغازسلطنت خود را صرف دفع این شورش‌هــا نمود و دراین مدت ۱۹ جنگ کرده و۹ شاه را گرفت .

چون داریوش ازشورش‌های داخلی فراغت یافت بدفع‌شورشیان‌خارجی پرداخت ازجمله این شورشیان اوریتس[۸۶] ساتراپ لیدی بود .

در این زمان آسیای صغیر بــدو قسمت تقسیم میشد : قسمت شمــالی کپدوکیه وفریگیه که یك ساتراپی را تشکیل میداد و مرکز این ساتراپی شهرداسکیلیون[۸۷] بود ــ قسمت جنوبی یعنی لیدی ویونی وکاری و لیکی و پامفیلی ساتراپی دیگری را تشکیل میدادند که مرکزش سارد بوده است .

اوریتس که بحیله پولیکرات[۸۸] پادشاه جزیره ساموس[۸۹] را که‌نیروی

81— Vivana

82— Arshada

۸۳ ــ کتاب داریوش یکم ص ٦٤ وستون‌سوم بندهای ۵و٦و۷و۸و۹و۱۰و۱۱و۱۲و۱۳ کتیبه بیستون

84— Arkha

85— Wistana (Ostanes)

86— Oroites

87— Dasckylion

88— Polycrates

89— Samos

دریائی مهمی داشت و با کمبوجیه* درتصرف مصرپیمان اتحاد بسته بود بقتل رسانیده و میتروباتس[۹۰] ساتراپ داسکیلیون را ازمیان برداشته و سرزمین آنان را به قلمرو خود افزوده بود به فرامین داریوش توجهی نداشت و فرستاده‌های او را نیز در خفا بقتل میرسانید بدین جهات داریوش یکی از نزدیکان خود بنام باگایوس[۹۱] راماًمورسر کوبی او کرد . ساتراپ نافرمان دستگیر شد و به مجازات رسید و خزائن او را به شوش منتقل ساختند[۹۲] وجزیره ساموس نیز بتصرف داریوش درآمد . دراین موقع خبرشورش بابل باطلاع داریوش رسید واو مدت یکسال وهفت ماه بابل‌را درمحاصره گرفت ولی به تسخیرآن نایل نگردید تا اینکه با فداکاری‌های زوپیر[۹۳] بابل را متصرف شد .[۹٤]

داریوش پس ازآن متوجه مشرق ایران گردید تا وضع سرحدات شرقی را برای همیشه روشن سازد . برای این منظور دربهارسال ۵۱۹ ق.م سپاهی به‌هند فرستاد که‌دره سند رابی‌زحمت بتصرف آوردند ـ داریوش‌دراین‌ناحیه نظم نوینی برقرار کرد . ساتراپی گنداره را که تاآن زمان جزء باکتریابود ازآن جدا ساخته درقلمرو ساتراپی هند قرارداد . ساتراپی هند که درمیان کشورهای شرقی ایران و صحرای تارقرار داشت سرزمینی پرنعمت بود . با تصرف این ساتراپی سرحدات ایران از طرف جنوب شرقی از دامنه های شرقی فلات ایران گذشته به‌صحرای تار رسید .

داریوش سپس متوجه شمال شرقی ایران شد زیرا بطوریکه گفته شد درسال اول سلطنت‌اوقبایل‌سکائی‌تحت‌رهبری اسکونخا[۹۵] ازطایفه‌ماساژت‌ها

90— Mitrobats

91— Bagaios

۹۲ ـ هرودوت کتاب سوم بند ۱۲۹

93— Zopyr

۹٤ ـ هرودوت کتاب سوم بندهای ۱۵۰—۱٦۰

95— Sconxa

اتحادیه عظیمی تشکیل داد . فراده عامل شورش مرو را درمقابل دادرشیش فرمانده سپاه داریوش‌یاری میدادوندبعلاوه‌پرثورانیزموردتهدید قرارمیدادند.

داریوش برای سرکوبی سکاها درسال ۵۱۷ ق.م. سپاهی درپرتومجتمع ساخت وبه ماساژت‌ها حمله برد اسکونخا اسیرشد وسرزمین سکاها بدست سپاهیان داریوش افتاد . ازتصاویر ونقوش تخت جمشیدپیداست که‌سکاهای تیزخود[۹۶] بصورت اتباع دولت هخامنشی و سکاهای هوم ورکا[۹۷] بصورت متحد این دولت درآمده‌اند.[۹۸]

در موقعیکه داریوش در شمال شرقی کشور مشغول‌سرکوبی سکاهابود از طغیان جدیدی درخوزستان مطلع گشت. ظاهراً مردم خوزستان ازاینکه سرزمینشان درسازمان جدید از پارس جدا شده وامتیازات سابق را نیزاز دست داده‌اند رنجیده ودوری داریوش را از مرکز حکومت فرصت دانسته بنای نافرمانی راگذاشتند داریوش برای خاموش کردن آتش این انقلاب یکی از همراهان خود بنام گئوبرو ویاگبریاس[۹۹] رابخوزستان فرستاد واو نیز بزودی دشمن راازپای درآورد و سرکردهٔ شورشیان را دستگیر ساخت وپیش داریوش فرستاد وبفرمان‌شاه‌بدارآویخته شد.

در مصر اززمان کمبوجیه آریاندس[۱۰۰] حکومت داشت واو درموقع لشکرکشی داریوش به‌اروپا بمناطق یونانی نشین آفریقا یعنی سیرن حمله برد و برقه را نیز متصرف شد ولی چون با مردم بخشونت رفتار میکرد باین جهت مصریان سربشورش برداشتند . داریوش در سال ۵۱۶ ق۰م برای دفع شورش مصر باین‌سرزمین‌رفت وآریاندس‌را که‌عامل‌شورش بوددستگیر ساخت وبقتل‌رسانید.

96— Sakatigraxôdâ

97— Saka Houma Warka

۹۸ ـ کتاب داریوش یکم ص۱۰۱

99— Gobrias

100- Ariandes

در این‌لشکر کشی بود که داریوش در افتتاح‌کانالی بین رودخانه‌نیل‌و دریای سرخ شرکت کرد. داریوش که بتجارت شرق و غـرب علاقمند بود میدانست که کشتی‌رانی‌بین دریای‌عمان‌وخلیج فارس ودریای مدیترانه‌بدون ایجاد این‌ترعه اشکال خواهد داشت باین‌جهت به‌حفر این‌ترعه فرمان دادو در موقعیکه درهندبود ازشهرکاسپاتیروس[۱۰۱] (مولتان امروزی) کشتیهائی برای شناسائی‌راه بحری‌ازرود سند تامحل‌ترعه بدریاداری اسکیلاکس[۱۰۲] از مردم‌کاریاندر هیئتی را فرستاد اونیز کناره‌های‌دریای عمان وخلیج‌فارس و کرانه‌های شبه جزیره عربستان راپیموده پس‌از سی‌ماه به بندرسوئز رسید و گزارش خود را بشاه تقدیم‌داشت. درمراجعت به‌یونان کتابی بنام پریپلوس انتشار داد ودرآن اطلاعات مهمی درباره‌مردم مشرق جمع‌آوری کرده‌بود. هکاته مورخ یونانی اطلاعات خود را درباره شرق‌از کتاب اسکیلاکس‌اخذ کرده وهرودوت نیز ازهکاته اقتباس نموده‌است .

داریوش در مصربرای‌جلب‌رضایت مردم که‌ازسوءتدبیر آریاندس‌رنجیده بودند درپیدا کردن گاوآپیس جدیدی که‌بتازگی مرده‌بودآنان را یاری‌داد وبه معابد مصری رفت و بمرمت راههاپرداخت وبقدری‌مصریها از کارهای‌او راضی وخشنود شدند که اورا یکی از فراعنه بزرگ خویش‌دانستند.

داریوش‌درغرب تااوس‌پرید[۱۰۳] یا بنغازی کنونی پیش‌رفت‌وازیونـانیان ولیبیـان ساکن این ناحیه شهرستان جدیدی بنام پوتیه درست کرد.[۱۰٤]

داریوش پس از تسخیرمجدد مصر ودفع شورشیان آن عازم‌لشکر کشی به‌آسیای صغیر شدتا بااستقرار قدرت بیشتری دراین ناحیه نفوذ خود را به سرزمین اصلی‌یونان نیز گسترش دهد . ابتدا بوسیلـه دریانوردان فینیقی

101- Kaspatyros

102- Skylax

103- Evesperide

۱۰٤ـ هرتسفلد مساکن مردم پوتیه ویا پوتیا Pútiya را دردوساحل خلیج عدن قرار داده است. ص۳۸۳

از سواحل و جزایر یونان اطلاعاتی بدست آورد و نیـز بوسیلـه ساتراپ کاسکیلیون ازوضع دولتهای مختلف سرزمین‌های آن طرف بغازبسفر آگاه شد وبا نصب پلی برروی تنگه بسفر درنـزدیکی بیزانس بخاك اروپـا قدم گذاشت وبیادبود این سفر جنگی سنگ نوشته‌هائی درسه زبان فارسی باستان و عیلامی وبابلی با ترجمه یونانی آن درآنجا نصب کرد. هرودوت گوید : این کتیبه‌ها از سنگ مرمر بود وبرروی یکی بخط آسوری(بابلـی) و بر روی دیگری بخط یونانی نام تمام اقوام ومللی را که در سپاه خود داشت نوشته بود.این سنگ نوشته‌ها را بعدها اهالی بیزانس بشهر خود منتقل کردندیکی را که بخط آسوری در کنارمعبددیونیزوس وبقیه‌را دربنای معبدآرتمیس‌ـ اورتوسیا[۱۰۵] قراردادند.[۱۰۶]

در این لشکر کشی که به گفته هرودوت داریوش هفتصدهزارسواره‌نظام وششصد کشتی همراه داشت ـ خواست از سکاها که به سرزمین مادتهـاجم کرده ومدت ۲۸ سال آنجا را دراشغال داشتند انتقام بکشد[۱۰۷] برای این منظور به مردم یونی‌وائولی فرمان دادبا کشتی‌هـا در دریای سیاه بحر کت درآمده تا رود ایستروس[۱۰۸] (دانوب)پیش رفته‌وبرروی‌این‌رود پلی‌بسازند و منتظر اوباشند . آنان نیز چنین کردند داریوش خود از طـرف مغرب مسا کن آنان را مورد حمله قرارداد. در این لشکر کشی دو برادرشاه یعنی ارته‌فرنه[۱۰۹] وارته‌بانه[۱۱۰](اردوان)او را یاری‌میدادند.

105- Artemis Orthosia

۱۰۶ـ هرودوت کتاب چهارم بند ۸۷

۱۰۷ـ هرودوت کتاب چهارم بند۱

108- Isteros

109- Arta Farna

110- Arta bâna

اولین قبیله از قبایل سکاهای غربی بنام گت‌ها[۱۱۱] درمصب رود دانوب دربرابر شاه بمقاومت پرداختند ولی شکست خورده از پای درآمدند. داریوش بوسیله پلی که قبلا ساخته شده بود از رود گذشت و به‌قلب مساکن سکاها رفت ولی چون سکایان دائماً از مقابل او عقب نشینی میکردند پیشرفت را جایز ندیده بر گشت. داریوش در موقع مراجعت به پارس یکی از نزدیکان خود بنام بغابوخش یا مگابازوس[۱۱۲] را با سپاهی در تراکیه گذاشت ـ او نیز سواحل شمالی دریای اژه را فتح کرد و آمین‌تاس[۱۱۳] پادشاه مقدونیه را نیز باطاعت خواند ولی بعلت مراجعت داریوش به شوش عملیات قوای نظامی ایران در سرزمین مقدونیه متوقف شد و در دریای اژه جزایر ساموس وخیوس ولس‌بوس[۱۱۴] ولم‌نس[۱۱۵] ورودس[۱۱۶] وایمبروس[۱۱۷] درتصرف ایران باقی ماند بدین جهت تنگه‌ها بیشتر در اختیار ایرانیان قرار گرفت وراه آذوقه به یونان بدست ایرانیان افتاد.

شورش مهاجرنشینان یونانی آسیای صغیر

درزمان داریوش آتن بزرگترین شهر یونان بااسپارت برقابت میپرداخت هی‌پیاس[۱۱۸] آخرین پادشاه خانواده پزیستراتوس[۱۱۹] را درسال ۵۱۰ ق.م از آتن اخراج کردند واو به ارته‌فرنه ساتراپ سارد پناه‌برد.

ازطرف دیگر در همین زمان آریستاگوراس[۱۲۰] داماد و پسر عموی

111- Gètes
112- Megabasos
113- Amyntas
114- Lesbos
115- Lemnos
116- Rhodes
117- Imbros
118- Hippias
119- Pesistratos
120- Aristagoras

هیستیه حاکم شهرمیله که بفرمان‌داریوش درشوش بسرمیبرد بجای اودراین شهرحکومت میکرد ارته‌فرنه رابتصرف جزایرسیکلاد [۱۲۱] ودست‌اندازی‌به اوبه [۱۲۲] تشویق کرد اونیز با موافقت داریوش سپاهی برای تصرف جزایر مزبور فرستاد ولی موفقیتی حاصل نکرد چون گناه این شکست را متوجه آریستاگوراس کردند اوازبیم مجازات سربشورش‌برداشت وبگفتهٔ‌هرودوت هیستیه نیزازشوش اورابااین‌امرتشویق‌مینمود. [۱۲۳] هرودوت گوید هکاته [۱۲۴] جغرافی دان و مورخ شهر میله که با جنگ با پادشاه هخامنشی مخالف بود درلوحی ازطلا فهرست ملل تابع داریوش را آورد تابدین وسیله‌قدرت شاهنشاه‌ایران‌را نشان داده ویونانیان‌رااز‌مقابله باداریوش برحذر دارد ولی بسخنان اوتوجهی نکردند. [۱۲۵]

آریستاگوراس برای دریافت کمك به‌اسپارت رفت واز اینکه سرزمین یونی بدست ایرانیان افتاده شکایت کرد و کلئومن [۱۲۶] پادشاه اسپارت را تشویق‌نمود که به‌اودر استخلاص این‌سرزمین کمك نماید ولی اوقبول‌نکرد. آریستاگوراس این‌بار ازمردم آتن کمك خواست آتنیان از بیم‌آنکه مبادا داریوش هی‌پیاس را به‌آتن بر گرداند ونیز برای دور داشتن قدرت دولت هخامنشی‌از کشورخویش وجلو گیری‌ازتوسعه‌نفوذ این دولت‌آریستاگوراس را در لشکر کشی بـه سارد یاری دارند و او این شهر را درسال ۴۹۹ ق.م متصرف شدوبه آتش کشید. سپاهیان‌ایران مقیم‌کاپادوکیه به کمك‌لشکریان ساتراپ لیدی شتافته ومردم یونی را تاافس تعقیب کردند وشکستی سخت‌به آنان واردآوردند. [۱۲۷]

121- Cyclades — معروفترین مجمع‌الجزایردریای اژه شامل ۲۵ جزیره

۱۲۲- ازجزایر بزرگ یونان

۱۲۳- کتاب ۵ بند ۲۶-۳۶

124- Hecatée

۱۲۵- کتاب ۵ بند ۳۶

126- Cléomene

۱۲۷- هرودوت کتاب ۵ بند ۱۰۲

چون داریوش ازشورش مردم یونی وتسخیرسارد مطلع گردید هیستیه را مورد بازخواست قرارداد ولی‌اوباکلمات فریبنده‌ازداریوش اجازه‌مراجعت به‌یونی وسر کوبی آریستاگوراس را گرفت .

در همین موقع مردم جزیره قبرس که به کمك یونی‌ها برخاسته بودند بدست سپاهیان هخامنشی شکست یافتند واین جزیره بار دیگر به تصرف درآمد و مردم سرزمین کاری‌نیز که به‌تقلیدیونی‌ها سربشورش برداشته‌بودند شکست خوردند و ضمناً ارته فرنه حاکم سارد سرزمین یونی‌وائولی را متصرف شد .

آریستاگوراس که باعث‌این همه‌شورش واغتشاش شده‌بود چون‌فتوحات ایرانیان رامشاهده کرد در صدد فراربرآمد وبه‌تراکیه رفت ولی درآنجا گرفتار شد وبقتل رسید.

در همین‌موقع هیستیه بسارد رسید وچون‌دانست ارته‌فرنه ازحیله‌های اوآگاه است گریخته به‌جزیره کیوس رفت وازآنجا عازم میله شدو گرفتار گردید واو نیز بقتل رسید وبدین ترتیب باردیگر جزایر وسواحل یونانی‌ـ نشین‌آسیای صغیربدست ایرانیان افتاد .

مدت این شورش‌ها بدرستی معلوم نیست به گفتهٔ هرودوت شش‌سال‌طول کشید.[۱۲۸] نولدکه تصورمیکند آغاز این شورش‌ها بین ۵۰۰ و ۴۹۹ ق.م است وتسخیرمیله که پایان شورش‌می‌باشد بین‌۴۹۵ و ۴۹۴ ق.م اتفاق افتاده است.[۱۲۹]

داریوش پس ازسر کوبی شورشیان شهرهای یونانی‌آسیای صغیر برآن شد که سازمان جدیدی دراین ناحیه برقرار سازد . او مستملکات اروپائی دولت هخامنشی راکه تا آن زمان جزئی از ساتراپی داسکیلیون بود یعنی

۱۲۸- کتاب ششم بند۱۸

۱۲۹- کتاب تتبعات تاریخی راجع‌به‌تاریخ ایران قدیم ص۵۹ به‌نقل ازتاریخ‌ایران‌باستان ص۶۵۷

تراکیه واسکودره[۱۳۰] را بصورت ولایت مستقل در آورد ومردونیه[۱۳۱] را به ساتراپی این‌ولایت گماشت اونیز تمامی‌سرزمین‌های شمالی وجزایردریای اژه وسکاهای مجاوررا باطاعت درآورد .

داریوش اول‌درصدد برآمد که مردم‌آتن‌را که محرك‌شورش‌های‌مهاجر-نشین‌های یونانی آسیای صغیر و جزایر میدانست تنبیه نماید بدین منظور در بهارسال ۴۹۰ق.م سپاهی‌به‌فرماندهی داتیس[۱۳۲] به‌یونان فرستاد ارته‌فرنه پسر ارته‌فرنه ساتراپ سارد وبرادرزاده داریوش هم در تحت فرمان او قرار گرفت‌این‌سپاه از کیلیکیه‌با کشتی‌به‌یونان حرکت کرد. دروسط راه جزیره ناکسوس[۱۳۳] را متصرف شدند ومردم جزایردلوس‌واوبه روبروی‌آتیك[۱۳۴] را نیز باطاعت درآوردند .

داتیس بنا به صلاح دیدهی‌پیاس حاکم سابق آتن در ساحل جلگه ماراتن[۱۳۵] پیاده شد و خود را برای‌حمله به‌شهرآتن آماده کردوباسپاهیان مدافع‌آن‌شهر که‌در کوهستان موضع گرفته‌بودند روبرو گردید ولی‌شکست خورد وپس از دادن تلفات زیادبه کشتی‌های خودبرگشت وبا اینکه مجدداً حمله بردولی باز مجبور به‌عقب‌نشینی شد وبه‌آسیای صغیرمراجعت نمود.

داریوش‌برای جبران شکست ماراتن در صدد لشکرکشی ازراه‌خشکی برآمد ولی خبر شورش مردم مصر که در اثر شکست ماراتن سر بعصیان برداشته بودند اورا از این نیت بازداشت و خاموش ساختن آتش طغیان مصریان را لازم‌تردانست اما درسال ۴۸۶ ناگهان درگذشت و بدین منظور نیزنایل نگردید[۱۳۶] در آغازسلطنت خشایارشا پسروجانشین داریوش اول

130- Skudra
131- Mardonios
132- Datis
133- Naxos
134- Attique
135- Marathon

۱۳۶- کتاب داریوش یکم ص۱۵۵

شورش مصرشدت یافت . مردم‌بابل نیز از فرصت استفاده کرده زوپیر حاکم این‌شهر را کشته وسربشورش برداشتند .

خشایارشا پس‌از خاموش‌ساختن‌آتش‌این‌دوشورش به‌جنگ‌بایونانیان که دور اول آن درزمان‌داریوش‌اول آغاز شده بودپرداخت . هرودوت این‌جنگ را در اثر تحریکات دمارات[۱۳۷] پادشاه سابق اسپارت میداند که در زمان داریوش به‌اوپناهنده شده ودراین موقع از نزدیکان خشایارشا شده بود.[۱۳۸] دراین لشکر کشی سپاهیان هخامنشی ابتدا به‌فتوحاتی نایل‌آمدند و پس‌از آنکه یونانیان را درجنگ‌های‌ترموپیل[۱۳۹] و ارته‌میس[۱۴۰] درسال۴۸۱ق.م شکست‌دادند آتن را متصرف شدند وویران ساختند ولی درجنگ‌سالامین بحریه ایران‌شکست‌خورد وخشایارشابه سارد بر گشت و ادامه جنگ یونان را به مردونیه واگذاشت ـ گرچه اوبار دیگر آتن را مسخر ساخت ولی در جنگ پلاته در تابستان سال ۴۷۹ق . م شکست یافت و کشته شد. به گفتهٔ هرودوت در همین سال جنگ دریائی دیگری در میکال[۱۴۱] روی داد که بشکست‌ایرانیان‌خاتمه یافت‌ودرنتیجه جزایرسامس‌ولس بس‌وخیوس‌ازاطاعت دولت ایران بیرون‌آمدند وپایه‌های حکومت‌هخامنشیان درمهاجرنشین‌های یونانی آسیای صغیروجزایر دریای اژه متزلزل گردید .

بنوشته‌دیودورسیسیلی[۱۴۲] وتوسیدید[۱۴۳] درسال دهم‌سلطنت خشایارشا (سال ۴۷۶ ق.م) یونانیها تصمیم گرفتند ایرانیان را از نواحی ومهاجرـ نشین‌های‌آسیای صغیرخارج سازند برای این منظور بحریه بزرگی‌بریاست

137- Demarate

۱۳۸- کتاب۷بند۷

139- Thermopyle

140- Arthemis

141- Mycale

142- Diodore de Sicile

143- Thucidides

پوزانیاس [۱۴۴] پادشاه اسپارت و آریستید [۱۴۵] ازسرداران نامی آتن فراهم ساختند این دونفر ابتدا جزیره قبرس را متصرف شدنـد سپس شهربیزانس را بتصرف آوردند.

خشایارشا که دراوایل سلطنت خود درجنگ بایونانی‌ها موفق نگشته بود به عیش وعشرت پرداخت بزرگان کشور که ازاستبداد اوناراضی بودند اورا درسال ۴۹۶ بقتل رسانیدند وپسرش اردشیررا بسلطنت برداشتند.[۱۴۶]

کوروش‌بزرگ که جانشین آخرین پادشاه ماد شد نه تنها قلمرو این دولت رادرتصرف گرفت‌بلکه بطوریکه دیدیم کشور خودرا ازطرف جنوب شرقی تا کناره رود سند [۱۴۷] وازشمال شرق تا ساحل رود سیحون رسانید وازطرف شمال غرب‌نیزمهاجرنشین‌های یونانی آسیای صغیررا درتحت‌اطاعت آوردوباخاك اصلی یونان همسایه شدوباانقراض دولت بابل حدود متصرفات خودرا ازطرف مغرب وجنوب غربی تاکناره های دریای مدیترانه و دریای احمر وسعت بخشید وبادولت مصرهمسایه شد.

کمبوجیه با تسخیر مصرحدود متصرفات دولت هخامنشی را از طرف غرب تاقرطاجنه (کارتاژ) وازجنوب غربی تاحبشه توسعه داد.

داریوش کبیرهم‌به‌توسعه کشوری که از کوروش و کمبوجیه باورسیده بود پرداخت و از جنوب شرقی با تصرف قسمتی از حوضهٔ سفلای رود سند سرحدات ایران رابصحرای تارواقع درشرق این‌رود رسانید ودرشمال‌شرقی نیزباسر کوبی سکایان‌سرزمین ایران را ازتهاجمات این طایفه مصون‌داشت. بگفتهٔ هرودوت در شرق دریای خزردشت خوارزم که باسرزمین‌های اقوام هیرکانی و پارت وسارانژی‌ها وسامانی ها همسایه بود به پادشاه ایران تعلق

144- Pausanias
145- Aristide

۱۴۶- کتاب داریوش یکم ص۱۶۰

۱۴۷- بگفتهٔ Eratostenes ایندوس (رودسند) سرحدبین Indiké (یعنی‌هند) وآریانه Ariané (یعنی‌ایران) بوده است هرتسفلد ص۳۴۶

داشت [۱۴۸] و درغرب دریای خزرسلطهٔ ایرانیان تا کوههای قفقـاز تـوسعه داشت . [۱۴۹]

داریوش پس ازخاموش ساختن آتش شورش مصرمجدداً حدود ایران‌را تا ناحیه پوتیه وسعت داد . درشمال غربی از بوغاز بسفر نیز گذشت و بـه کناره‌هـای رود دانوب ومسـاکن سکاهای اروپائی رسید وسواحل وجزایر دریای اژه را نیززیرتسلط خویش درآورد ودرصدد استقرار قدرت درخاك اصلی یونان بود کـه در گذشت بااین حال ایران درزمـان سلطنت داریوش منتهی عظمت ووسعت خودرا داشت .

وسعت کشور داریوش از کتیبه‌ها و الواحی کـه بدست آمـده بخوبی مشخص ومعلوم میگردد . مطابق چهارلوح زرین وسیمین که‌درسال۱۳۱۲- شمسی از گوشه‌های‌شمال شرقی وجنوب شرقی تالار مرکزی کاخ آپادانای تخت جمشیدبدست آمده‌ومضمون هرچهار یکی است داریوش وسعت کشور خودراازسکائیه که پشت سغد است‌تا کوشیا (حبشه) وازهند تاسارد (لیدی) معین کرده ودر دولوح کوچك زرین وسیمین که درسال ۱۳۰٤ شمسی در همدان کشف شده باز داریوش وسعت کشور خود را ازسکاها که پشت سغد هستند تا کوشیا وازهند تاسپرد (سارد ـ لیدی) معلوم داشته‌است. [۱۵۰] .

این الواح ظاهراً پیش ازلشکر کشی داریوش بمساکن سکایان اروپـا تهیه شده زیرا درآن‌ها اسمی ازتراکیه یاتراس ومقدونیه نیست . [۱۵۱]

هرودوت دربارهٔ وسعت کشور داریوش گوید : درزمانی که داریوش به

---

۱۴۸ ــ کتاب سوم بند ۱۱۷

۱۴۹ ــ همین کتاب بند۹۷

۱۵۰ـ هرتسفلد گوید دراین‌جا باید فتوحات اروپا را بجای ساتراپی‌سارد (نه شهر سارد) درنظر گرفت. هرتسفلد ص ۲۹۲

۱۵۱ـ به‌عقیده‌ی‌هرتسفلد لوحه‌های‌زرین‌وسیمین‌مکشوفه‌درعمارات‌آپادانای تخت‌جمشید در زمان‌حکومت یك پادشاه ساخته‌شده و کمی‌قدیم‌تراز کتیبه‌تخت جمشید داریوش است هرتسفلد ص۲۹۳

سلطنت رسید بجز اعراب تمام اقوام آسیا که درزمان کوروش بزرگ و پسرش کمبوجیه باطاعت درآمده بودند ازاو اطاعت داشتند.[۱۵۲]

داریوش ایالات بیست گانهٔ زمان کوروش را بحال خود گذاشت و سرزمین‌هائی را که بعداً فتح کرده بود بعنوان ساتراپی‌های جدید برآنها افزود.

فهرست ایالات ایران درزمان داریوش کبیر درشش کتیبه بشرح زیر آمده است :

۱ ـ کتیبهٔ بیستون
۲ ـ کتیبهٔ تخت جمشید داریوش
۳ ـ کتیبهٔ داریوش درترعه سوئز (فقط شرح مصری آن)
٤ ـ کتیبهٔ داریوش درشوش
۵ ـ کتیبهٔ نقش رستم
٦ ـ کتیبهٔ خشایارشا معروف به کتیبهٔ دیوان[۱۵۳]

کتیبهٔ بیستون در آغاز سال ۵۲۰ ق.م بفرمان داریوش بصخره‌ای از کوه بیستون (بغستانه)[۱۵٤] در جلگه مرتفع نیسایه و برسر راه هگمتانه (همدان) به‌جلگهٔ بین‌النهرین ساخته شده ـ جلگهٔ نیسایه ازقدیم بطراوت و خرمی وداشتن اسب‌های عالی معروف بود.[۱۵۵]

دراین کتیبه ابتدا داریوش ازوقایع وحوادث دوسال اول سلطنت خود (سال‌های ۵۲۲ و ۵۲۱ ق ۰ م) صحبت میکند سپس فهرستی ازساتراپی‌های کشورخودرا بیادگار به‌ثبت‌میرساند.

داریوش دراین کتیبه (ستون اول بند ٦) ممالك تابع را که شمارهٔ آن ۲۳ است چنین میشمارد :

۱۵۲ـ کتاب سوم بند ۸۸
۱۵۳ ـ هرتسفلد ص ۲۹۲
154- Bagastâna
۱۵۵ ـ این کتیبه امروزه برسرراه کرمانشاهان به همدان قراردارد

۱ـ پارس [156] ۲ ـ خوزستان [157] ۳ـ بابل [158] ٤ ـ آشور [159] ٥ ـ عربستان [160] ٦ ـ مصر [161] ۷ ـ یونانیان ساکن دریا (کیلیکه و قبرس) [162] ۸ ـ سارد (لیدی) [163] ۹ ـ یونیه (یونانیان ساکن سواحل آسیای صغیر) [164] ۱۰ ـ ماد [165] ۱۱ ـ ارمنستان [166] ۱۲ ـ کاپادوکیه [167] ۱۳ ـ پرثـو [168] ١٤ ـ سیستان [169] ۱۵ ـ هرات [170] ١٦ ـ خوارزم [171] ۱۷ ـ باختر [172] ۱۸ ـ سغد [173] ۱۹ ـ/گنداره [174] ۲۰ـ سکا [175] ۲۱ ـ ثتگوش [176] ۲۲ ـ هرخواتیش (آراخوزیا) [177] ۲۳ ـ مکا [178]

دراین کتیبه ازفتوحات داریوش‌درسرزمین سکاهای اروپا صحبتی‌نشده ونیزساتراپی هند را که بعداً مفتوح شده شامل نمی‌باشد اما در کتیبهٔ‌تخت‌ـ جمشید داریوش [179] ساتراپی‌هـای اسگرت [180] و هند [181] علاوه بر کتیبهٔ بیستون‌آمده در کتیبهٔ نقش رستم که دورمقبرهٔ داریوش ودراواخر سلطنت اونوشته شده ممالك جدید بشرح زیراضافه شده است.

۱ ـ Saka para darya که همان سکاهای ساکن اروپائی‌می‌باشند

۲ ـ Skudra یا مقدونیه

156- Parsa
157- Huvaza
158- Baberush
159- Athûra
160- Arbaya
161- Mudraya
162- Yônâ Tyé daryahya
163- Sparda
164- Yônâ (Tyé hushkahya)
165- Mada
166- Armina
167- Catpatuca
168- Parthava
169- Zranka
170- Haréva
171- Huarazmiya
172- Baxtish
173- Suguda
174- Gandâra
175- Saka
176- Thatagush
177- Harahvatish
178- Maka

۱۷۹ ـ بطول ۸ متر وعرض دو متر بردیوارسنگی جنوبی تخت جمشید

180- Asagarta
181- Hindush

۳ - Yônâ takabara یعنی یونی‌های سپردار (تراکیه)
٤ - Pûtiyâ یا پوتیه
٥ - Kushiya یاحبشه
٦ - Karka (کرکا)
بعلاوه سکاها بدودسته:

۱ - Sakâ hômavarga یعنی سکاهائیکه گیاه هومه دارند.
۲ - Sakâ tigraxôdâ یعنی سکاهای‌تیزخود تقسیم شده

ونیز ساتراپی‌اسکرت ازآن حذف گردیده وشاید باماد یکی شده‌باشد وهمچنین درآن از یونانیان ساکن جزایر[۱۸۲] نیز اسمی برده‌نشده.

بطور کلی درکتیبهٔ نقش‌رستم از ۳۰ ساتراپی نام برده شده که اینک بمعرفی هریك میپردازیم:

۱ - پارس زادگاه اصلی سلسله‌هخامنشی ومنشاء این دولت میباشد،قوم پارس که‌ازآنان درحدود قرن نهم ق.م در کتیبه‌های آشوری نام برده شده بدنبال مادها ازراههای غربی دریای خزروارد فلات ایران شده‌اند ابتدا در جنوب غربی ومغرب دریاچه ارومیه(رضائیه فعلی) ساکن شدند[۱۸۳]و دراین موقع پارسوا [۱۸٤] نامیده میشدند و بعداً دراثر فشارآشوریان و یامردم اورارتو ویا قبایل دیگردرحدودقرن هشتم ق.م. بطرف جنوب‌شرقی‌حرکت کرده ودردره‌های جبال زاگرس ساکن شدند وسپس بحرکت خود ادامه داده درحدود۷۰۰ق.م دسته‌ای ازآنان درنواحی غربی کوههای بختیاری‌در ناحیه‌ای که به پارسواش[۱۸٥]ویا پارسوماش[۱۸٦] معروف بوداقامت اختیار

182- Yona tyé daryahya

۱۸۳- مساکن اولیه طایفه پارس را دیاکونوف دربخش علیای رود دیاله و شعب آن که امروزه بامحل شهر های سلیمانیه - زهاب - سنندج منطبق است میداند - تاریخ ماد ص۱۰۷

184- Parsua

185- Parsuash

186- Parsumash

کردند و دسته دیگر بسرزمینی کـه بعد ها بنام آنـان پارس نامیده شد مهاجرت کردند.[۱۸۷]

قسمت‌های جنوبی وغربی‌فارس درزمان‌عظمت دولت‌عیلام در تحت‌تصرف این دولت بودچندین کتیبه از عیلامی درسرزمین‌فارس بدست‌آمده که‌مؤید این مطلب است.

اول کسی از طایفه پارس که بقدرت رسید هخامنش نام‌داوِد(درحدود ـ ۷۰۰ق.م) در زمان چیش پیش دوم(حدود۶۷۵ ـ ۶۴۰ق.م) قسمتی از خاك عیلام که دراین‌زمان بدست‌آشوریان منقرض شده بود بنام انزان یـاانشان ضمیمه پارس شد و چیش‌پیش دوم عنوان پادشاه بزرگ وشاه انشان یـافت ظاهراً بعـد از او این خانواده بدوشاخه قسمت شده ـ کوروش دوم پادشاه پارسوواش وپسرچیش‌پیش دوم و کمبوجیه دوم پدر کوروش بزرگ‌وسپس دولت‌هخامنشی از شاخهٔ اول بودند وآریارمنه برادر کوروش دوم و فرزند او ارشامه و نوه‌اش ویشتاسپ جزء شاخهٔ دوم در پارس حکـومت داشتند. تقسیم پارس بین افراد دو خانواده تازمان کوروش بزرگ باقی بود.

درزمان سلطنت کیاکسار(هوخ شتر) ۶۳۳ - ۵۸۴ق.م‌پارس درتحت تسلط دولت ماد درآمد[۱۸۸] ولی هخامنشیان‌همچنان برسرزمین پارس تحت اطاعت دولت ماد حکومت کردند.

پارسی‌هابه‌شش‌طایفه شهرنشین‌پاسارگادیان‌ـمرفیان‌ـماسپیان‌ـپانتالیان‌ـ دروسیان ـ کرمانیان وچهار طایفه چادرنشین دائی‌ها ـ مردها ـ دروپیکها وساگارتی‌هاتقسیم‌میشدند وقبیله پاسارگاداصیل‌ترین‌آنهابوده وهخامنشیان یکی ازعشایر این‌قبیله بوده‌اند[۱۸۹]

۱۸۷ـ تاریخ ایران تألیف گیرشمن ترجمه دکتر معین ص۷۶

۱۸۸ـ تاریخ ماد تألیف دیاکونوف ص۳۶۳

۱۸۹ـ هرودوت کتاب اول بند ۱۲۵

ساتراپی پارس ابتدا وسعت بیشتری داشت ناحیه انشان و کلیه جنوب ایران یعنی فارس امروزی را بالارستان و کرمان شامل بود.

از کرمان‌در کتیبه داریوش‌درسوئزنام برده‌شده ومحل سکونت قبیله کرمانیان، یکی از قبایل شش گانهٔ شهرنشین بوده‌است. از کرمان برای ساختن کاخ‌سلطنتی‌شوش درخت ساج‌برده‌اند کرمان‌دراوایل‌سلطنت داریوش از فارس جداشد.

مطابق کتیبهٔ بیستون چنانکه در ص ۱۳ نیز اشاره شده شخصی باسم وهیزداته بنام بردیه از کوهستان ارکدریش [۱۹۰] برخاست و با سپاهیان داریوش درمحل‌رخا[۱۹۱] که احتمالا بامحل ارگان[۱۹۲] و یا ارجان منطبق است روبروشد. باردیگر در کوهستان پرگ[۱۹۳] که بافرگ واقع در ٤٥ میلی‌غربی طارم مطابق میدانند بجنگ پرداخت وشکست خوردو دستگیر شد - پس از این شورش است که داریوش در فارس سازمان جدیدی برقرار کرد ومساکن طوایف غیراصلی وبومی را ازاین ساتراپی جدا نمود.

فارس چون منشاءدولت هخامنشی‌بود باین‌جهت از پرداخت مالیات‌معاف بود وحکام ایالات وولایات بیشتر ازبزرگان این ساتراپی انتخاب میشدندو اغلب امور کشوری دردست اعیان طوایف فارس که مورداعتماد بیشتربودند قرار داشت. مردم پارس درلشکر کشی خشایارشا به یونان دررأس سپاهیان قرار داشتندهرودوت لباس واسلحه‌آنان راچنین‌توصیف‌میکند:[۱۹٤]

پارسی ها کلاهی نمدین که تنار می گفتند بر سر و قبائی آستین دار

190- Aracadrish

191- Raxa

192- Arragan

193- Parga

۱۹٤- هرودوت در کتاب هفتم ازبند ٥٦ تا ۱۰۰ به شرح لشکرکشی خشایارشا بر یونان وشرح البسه واسلحه سپاهیان و ملیت‌هائی که‌در این لشکرکشی شرکت داشته‌اند پرداخته‌است که درموارد لازم به گفته اواشاره میشود.

رنگارنگ بازرهی که حلقه‌های آهنین آن به‌فلس‌های ماهی شباهت داشت دربر داشتند شلواریکه ساقها را می‌پوشانید درپا وسپری که از ترکه بید بافته شده وزوبین‌هائی کوتاه کمانی بلند وتیرهائی از نی داشتند و قمه‌ای کوتاه از طرف راست به کمربند بسته بودند ـ فرماندهی سپاهیان پارسی با اوتانس[۱۹۵] پدرزن خشایارشا بود.

کوروش پاسارگاد را درفارس مرکز دولت خود ساخت و داریوش تخت جمشید را درهمین ساتراپی بنا کرد و با اینکه در این زمان قلمرو دولت هخامنشی وسعت‌بی‌اندازه یافت ولی فارس مانند همیشه مورد علاقه سلاطین این سلسله‌قرار گرفت‌ووجود آثاری‌فراوان از پادشاهان هخامنشی در این ساتراپی مؤید این‌مطلب است.

۲ ـ ماد ـ در ساتراپی ماد قبل از تشکیل دولت ماد اقوام و طوایفی سکونت داشتند[۱۹۶] که بعضی از آنها به تشکیل دولتی محلی نیز نایل شده‌اند.اینك‌به‌توصیف‌این‌اقوام‌وسرزمین‌آنان‌بدون ترتیب‌تاریخی‌میپردازیم:

الف ـ دولت اورارتو ـ رقیب بزرگ آشور بوودر کتیبه‌های آشوری از این دولت غالباً سخن گفته شده است ودر اواسط قرن‌هشت ق.م به اوج قدرت خودرسید ـ سرزمین دولت اورارتو بعدها مورد تهاجم سارگن دوم قرارگرفت سپس کیمری‌ها وسکایان از شمال قفقاز باین کشوررسیدند تا اینکه درحدود ۶۰۰ ق.م‌این دولت‌بدست‌دولت ماداز میان‌رفت. منشاء دولت اورارتواطراف‌دریاچه‌وان بود وپایتخت آنان شهرتوشپه[۱۹۷] درساحل‌شرقی این دریاچه قرارداشت.

نام این دولت در ترجمهٔ بابلی کتیبهٔ بیستون اوراشتو[۱۹۸] آمده و

195- Otanes

۱۹۶ـ درشرح‌این دولت‌ها وسرزمین‌ها ازکتاب تاریخ‌ماد تألیف دیاکونوف استفاده شده است.

197- Tushpa

198- Urashtu

هرودوت آنسان را آلارودیان[199] میخواند[200] آلارودیان جزء سپاهیان خشایارشا درلشکر کشی به‌یونان شرکت‌داشتند.

پس از انقراض دولت اورارتو سرزمین آنان را ارمنیان که ازمشرق آناطولی‌مهاجرت کرده بودنداشغال‌نمودند وارمنستان نیزبه‌تصرف کوروش درآمد ودرزمان داریوش یکی از ساتراپی‌های دولت هخامنشی گردید سرزمین اورارتودرزمان قدرت ازجنوب دریاچه اورمیه(سرزمین ماناها) تا کناره‌های دریای سیاه ورود کرامتدادداشته‌است.

ب - آلبانیا - نام‌قدیم ناحیه کوهستانی قفقاز شرقی بود که با داغستان فعلی منطبق‌است وچون‌این ناحیه ازآغاز هزارەسوم ق.م ازمسیرلشکر کشی بر کنار بود باین جهت تغییرات مهمی در وضع آن پدید نیامده وروابط آن بادولت ماد بدرستی‌معلوم نیست .

پ - سکاهای غربی‌یااسکیت‌ها که ازبرابرتهاجم کیمیری‌ها وارد آسیای مقدم‌شده وبه گفتهٔ استرابون درارمنستان و سرحد دولت مادسکونت‌اختیار کردند ومسکن خودرا سکاسنا خواندند ودر کتاب موسی خورنی‌شا کاشن نامیده شده وتقریباً باقسمت وسطای رود کر واطراف شهر گنجه مطابقت‌دارد در اواخر قرن ششم وآغاز قرن پنجم ق.م مسا کن قوم اسکیت جزء ساترابی ماد بشمار میرفت .

ت - دولت‌مانتا - مانتاها درجلگه‌جنوبی دریاچه اورمیه (رضائیه‌فعلی) دولتی تشکیل داده واز قرن ششم ق.م بارها بادولت‌های آشور و اورارتوبه جنگ پرداخته‌اند - این دولت از مبارزه میان آشور واورارتو استفاده کرده به‌قدرت خود افزود وسرزمین‌های جدیدی بدست آورد و ظاهراً از طرف شمال بادولت اسکیت‌همسایه‌شده این‌دولت ازجنوب ومغرب بادولت‌اورارتو

199- Alarode

۲۰۰- کتاب سوم بند ۹٤ وکتاب هفتم بند۷۹

هم مرز بود وبا دولت‌ماد نیز در سراسر جبال قافلان کـوه (گیزیل بوندا) همسایه بود. پادشاهی مانناتا قرن هشتم ق.م ادامه‌داشت وظاهراً بدست‌دولت ماد از میان رفته‌است .

ث ـ در قسمت‌شرقی آذربایجان امروزه دولت‌های کوچك محلی مانند آندیا (درحوضه علیای قزل‌اوزن) ودالی‌ها (در دره رودآجی چای وناحیه تبریز کنونی) حکومت داشتند .

ج ـ قبیله زیکرتو[۲۰۱] که در فارسی باستان اسگرت[۲۰۲] و در مـادی ساگارتی[۲۰۳] نامیده شده درحوضهٔ رودی که ازسهند جاری است وبه قزل‌اوزن میریزد وشهرمیانهٔ فعلی‌در کنار آن قرار گرفته ساکن بودند.[۲۰۴]

چ ـ پارسوآ که مسکن اولیه طایفه پارس پس‌از ورود به‌فلات ایران در اواسط قرن نهم ق. م بوده مغرب و جنوب غربی دریاچه اورمیه را در بر‌می گرفته است .

ح ـ الی‌پی[۲۰۵] حوضه علیای رود کرخه بین دره گاماساآب ومیمیره و ماهی‌دشت را سرزمین الی‌پی می‌نامیدند و درحدود ۹۰۰ ق.م مردم الی‌پی‌با آشوریان به‌نبرد پرداخته‌اند ـ این قوم را باقوم الیمایید[۲۰۶] دوره سلوکی ودوران بعد یکی میدانند ـ در همین ناحیه است کـه کوه بیستون و کتیبهٔ معروف‌آن قراردارد .

خ ـ بیت‌خمبان[۲۰۷] ـ جنوب دره دیاله وشعبه‌های آن ایالت بیت‌خمبان

201- Zikertu
202- Asagarta
203- Sagartie
۲۰۴ـ مؤلف کتاب داریوش یکم مساکن‌این قبیله‌را کردستان میداند (ص۱٦)
205- Ellipi
206- Elymaide
207- Bitkhamban

برقہ
سیرانیک
لی بیا
ممفیس
مودرایہ
(مصر)

(گامبادن جغرافی‌نویسان‌قدیم)راتشکیل‌میداد که‌بانواحی‌غربی کرتانشاهان منطبق است .

د ـ ایالت نمر ۲۰۸ بخش وسطای رود دیاله ونزدیکی شهر کنونی‌خانقین را ایالت نمرمی گفتند .

ذ ـ آراپخا ۲۰۹ ـ با ناحیه کرکوك فعلی منطبق‌است وظاهراً بخشی از نمروحتی جنوب شرقی دره دیاله را نیزشامل میگشت.

ر ـ هوریان ـ قبایلی بودند که درهزاره دوم ق.م دربین‌النهرین شمالی‌و قسمتی از سوریه وسراسر فلات ارمنستان پراکنده بوده و زبانشان بازبان مردم اورارتو خویشاوندی نزدیك داشت.

ز ـ زاموا ـ بخش‌علیای زاب کوچك و کلیه سرزمین بین‌دریاچه اورمیه تاحوضه علیای دیاله را زاموا می‌خواندند.

از میان دولت‌هائی که در سرزمین آینده ماد تشکیل شدند ابتدا نقش رهبری را دولت‌های کوچك ناحیه زاموا که مسکن لولوبیان وگوتیان بود بازی میکردند ـ بعدها دولت‌مانّنا ازآن میان‌مقام اول را احراز کرد.

دولت‌ماننا‌قبلا‌تعریف شده‌اینك‌به‌توصیف لولوبیان و گوتیان‌می‌پردازیم.

ژ ـ لولوبیان قبایلی بودند در حوضه علیای کـرخه تا دریـاچه اورمیه سکونت داشتند ـ در کتیبه نارامین برای باراول ازاین قبیله یـاد شده و از انوبانی‌نی پادشاه ـ لولوبی در کوهستان سرپل نزدیك زهاب هنوزهم آثاری باقی‌است .

س ـ قبیله گوتی ـ که‌احتمالا درمشرق لولوبیان می‌زیستنددرهزاره‌سوم ق.م به‌یك گروه نژادی اطلاق میشده ودرهزاره اول ق.م همهٔ اورارتوئیان و مردم ماننا ومادرا گوتی می‌نامیدند.

ش ـ درجنوب غربی‌ومغرب دریای‌خزر اقوام‌کاسپی وکادوسی زندگـی میکردند وازآنان درشمارهٔ ۱۱صحبت شده‌است .

208- Namar

209- Arrapxa

اقوام وطوایف‌مختلف مادها ازتشکیل این‌دولت درآذربایجان کنونی و کلیه عراق عجم‌دوره اسلامی ودره‌های جبال زاگروس سکونت داشتند و هرودوت از ماد ازشش قبیله بشرح زیرنام میبرد.

۱- پاری‌تاکن‌ها[۲۱۰] ۲ ـ بوس‌ها[۲۱۱] ۳- ستروخات‌ها[۲۱۲]
٤-آری‌زانت‌ها[۲۱۳] ٥ ـ بودها[۲۱٤] ٦ ـ مغ‌ها[۲۱٥]

بعضی از محققین بدوماد قائلند ۱ـ ماد کوچك یا مادآتروپاتن که بـا آذربایجان فعلی‌منطبق است ۲ ـ ماد بزرگ که با عراق عجم قرون اسلامی مطابقت دارد وشامل چهارشهر عمده همدان‌ـری‌ـاصفهان‌ـ کرمانشاهان بوده. بعضی نیزماد را به سه قسمت تقسیم کرده‌اند ـ مـاد کوچك (آذربایجان) مادراجیان یامادرازی شامل ری و اطراف‌آن و ماد پاریتاکن شامل اصفهان وحوضهٔ زاینده رود هرودوت ماد را در ایالت دهم مالیاتی قرارداده کـه بـا سرزمین پاریکانی‌ها[۲۱٦] و اورتوکوریبانت‌ها[۲۱۷]یا سکایان‌نیزخودسالیانه مبلغ ٤۰۰ تالان مالیات میدادند.[۲۱۸]

مرکز حکومت‌مادهمدان بودواقع درملتقای مادآتروپاتن‌ومادراجیان و دردامنه کوه الوند راه‌های‌کاروان‌رو از این شهر به‌ماد آتروپاتن و نیزبه غرب ازراه کرمانشاهان‌به‌سرزمین بین‌النهرین و همچنین به‌شرق به سرزمین پارت یا پرثو و به جنوب به‌سرزمین عیلام می گذشت بهمین مناسبت این‌شهر به‌زبان مادی هنگمتانه[۲۱۹] آمده است .

مادی‌ها نیز قسمتی از سپاهیان خشایارشا را در لشکرکشی به‌یونـان

210- Paritakens
211- Bouses
212- Stroukhates
213- Aryzantes
214- Boudes
215- Mages
216- Paricanies
217- Orthocorybanthes
۲۱۸- کتاب سوم بند۹۲
219- Hangmatana

تشکیل میدادند وفرماندهآنان تیگران هخامنشی بود . اسلحهمادی‌هامانند پارسی‌ها بود .

۳ ـ خوزستان[۲۲۰] نام خوزستان ازقبیله هوزاست . مرکزاین ساتراپی شهرسوزا یا سوسا٦ویا شوش ویا شوشان‌بود که بعداً مقردولت عیلام گردید. درسرزمین خوزستان مقارن تمدن‌های سومری واکدی بین‌النهرین مردمی متمدن زندگی میکردند تا اینکه عیلامیان در ربع اول هزاره سوم ق.م به خوزستان تسلط یافتند وعلاوه برخوزستان کوهستانات شمالی تا حوالی کرمانشاهان فعلی ونیز ازطرف‌مشرق قسمتهای‌غربی فارس را درتحت‌تصرف آوردند . چون درسال٦۳۲ ق.م این دولت بدست آشوربانی‌پال منقرض شد خوزستان به‌تصرف آشوریان درآمد وسپس دولت‌ماد درسال ٦۱۲ پس از منقرض‌یافتن‌دولت‌آشورخوزستان‌راضمیمه قلمروخود کرد- کوروش‌بزرگ بعد از تصرف بابل شوش را موردتوجه ساخت وزمستان‌ها را در این شهر میگذرانید ـ داریوش‌اول‌نیزشهرشوش رایکی ازچهار پایتخت‌خود قرارداد- این شهر مبداء راهی‌بوده بنام راه شاهی که به سارد منتهی میشد ـ هکاته در نقشه خود وهرودوت در کتاب ٥ بند٥۲ خط سیراین راه را شرح داده‌اند.

خوزستان تازمانی که جزء فارس بود ازپرداخت مالیات معاف‌بود ولی داریوش بطوریکه قبلا گفته شد پس‌از سرکوبی شورش فارس خوزستان را از این‌ساتراپی جدا کرد وهرودوت خوزستان را بامردم کیسی[۲۲۱] درحوزه مالیاتی‌هشتم قرارداده که سیصدتالان مالیات می‌دادند.[۲۲۲]

کیسی‌ها و یا به‌تداول آشوری‌ها کش‌شوها[۲۲۳] ساکنان کوهستانات زاگروس به‌عقیده‌برخی ازقفقازیه ازراه طالش و گیلان به‌این ناحیه‌آمده و سکونت اختیار کردند وبعضی‌نیزآنان را سکنه بومی این ناحیه میشمارند.

۲۲۰- Hûvaza (یعنی محل تجمع)

221- Kissie

۲۲۲- کتاب سوم بند ۹۱

223- Kashshus

هرودوت در شرح خط سیرراه شاهی سرزمینی کیسی را در ۱۱ منزلی رودخوسپه[۲۲۴] یا کرخه که شهرشوش‌در کنارآن قرارداشت‌ذکرمیکند[۲۲۵] هکاته نیزبگفته هرودوت درنقشه جغرافیائی خود بعد از ارمنی‌هاماتین‌ها و در همسایگی آن‌ها کیسی‌ها را قرارداده‌است.[۲۲۶]

کیسی‌ها که مردمی متمدن بودند وآثار تمدنشان درلرستان وهرسین وشمال کرمانشاهان فراوان بدست آمده درتربیت اسب نیزمهارت داشتند و دارای‌سلطنت طولانی (از ۱۷٦۰ تاه۱۱۸۵) بودند وبابل را نیزمدتی درتصرف داشتند.

دولت کیسی یاکاسی‌بالاخره بدست‌عیلامی‌ها ازمیان رفت بگفتهٔ‌هرودوت کیسی‌هادرلشکر کشی‌به‌یونان‌درسپاه خشایارشاشرکت داشتند واسلحه‌شان مانند پارسی‌ها بود و بجای تنارمیتر[۲۲۷] (کلاهی دراز ونوك تیز) بسر می‌گذاشتند ـ فرمانده سپاه کیسی‌باآنافس پسراوتانس بوده .

٤ ـ پرثو[۲۲۸] ساترایی پرثو که باخراسان شمالی امروز منطبق است ازطرف مغرب دردربند دریای گرگان (سردره خوار) باساترایی مادهمسایه بود وخوار[۲۲۹] اولین ناحیه پارت از سمت مغرب درمشرق دربند دریای گرگان قرار داشتند . در کتیبه هـای بیستون وتخت جمشید و نقش رستم داریوش نام این ساترایی پرثو است نویسندگان یونانی آن‌جارا پارتیا[۲۳۰] ویا پارتوآیا[۲۳۱] نوشته‌اند ودرمنابع ارمنی پهل‌شـاهسدان نامیده میشد و بنابراین منسوب به‌پارت را پهلوی یاپهلوانی گفته‌اند .

مقرساترایی پرثوشهر طوس بود وویشتاسب پدرداریوش که قبل از سال ۵۲۱ ق.م درزمان سلطنت کوروش ساتراپ پرثوبوده دراین شهرمی‌نشست .

224- Khoaspes

۲۲۵ـ کتاب ۵ بند ۵۲

۲۲٦ـ هرودوت کتاب ۵ بند ٤۹

227- Mitr
228- Parthava
229- Khwara
230- Parthia
231- Parthuaia

هرودوت گوید اسلحه‌پارتی‌ها درلشکرکشی خشایارشا به‌یونان مانند باختری‌ها ازنی باپیکان کوتاه بود و پارتی‌ها با خوارزمی‌ها یك فرمانده داشتند بنام ارتابازپسر فرناس[۲۳۲]

بنابه کتیبه بیستون گرگسان (ورکانه) [۲۳۳] یعنی حوضهٔ رود اترك و گرگان که‌درزمان مادهامستقل‌بود قسمتی‌ازساتراپی پرثورا تشکیل میداد. مردم ورکانه نیز درلشکر کشی خشایارشا به یونان شرکت داشتند و اسلحه‌شان مانند پارسی‌ها بود و فرمانده آنان مگاپان [۲۳٤] نام داشت که بعد ها والی‌بابل شد .

قسمت‌های‌شمالی رود اترك ومشرق وجنوب شرقی‌دریای خزر مساکن قومی بنام داهه [۲۳۵] بود وسرزمین آنان را دهستان می‌نامیدند و پارت ها یا اشکانیان ازاین‌طایفه بودند . استرابون مردم داهه را از سکاها میشمارد و گوید ابتدا دربالای پالوس‌موتید [۲۳٦] یا دریای آزوف کنونی مسکن داشتند و ازآنجا کوچ کرده درهمسایگی گرگان ساکن شدند ونیز گوید قوم پارنی [۲۳۷] وابسته به‌قوم داهه بود [۲۳۸] که با سکاها پیوستگی داشت .

۵ ــ هرات ــ در کتیبه‌های داریوش هریو [۲۳۹] آمده ومورخین یونانی این ساتراپی را آریا [۲٤۰] نامیده‌اند ــ ساتراپی هریو در دره طولانی‌هری‌رود یااریوس[۲٤۱] ودرمیان دوسلسله غربی هندوکش قرارداشته ازهریو در سالنامه‌های سارگون پادشاه آشور صحبت شده ودراوستا نیزبعنوان جائی

232- Pharnace

۲۳۳- Varcana هیرکانی (Hyrcanie) یونانی شده این کلمه است

234- Megapane

235- Dahe

236- Palus meotide

237- Parni

۲۳۸- کتاب ۱۱ فصل ۹ بند۳ به نقل از ایران باستان ص ۱۲۹۲ و کتاب۱۱بند ۵۰۸ و ۵۱۵ به‌نقل ازکتاب میراث باستانی ایران تألیف ریچارد.ن. فرای ص۸۳

239- Haraiva

240- Aria

241- Arios

مقدس معرفی شده‌است ودرقدیم محل اجتماع آریاها بوده وازاینجا گروهی ازآنان بطرف هندودسته‌ای بسوی مغرب روان شده‌اند .

نام هریو از رود اریوس یا هری‌رود گرفته شده است .

مردم هریو در جزء سپاهیان خشایارشا درجنگ بایونانیان کمان‌های مادی در دست داشتند و اسلحه دیگرشان شبیه اسلحه باختری ها بود و فرماندهی آنان را سی‌سام‌نس [۲۴۲] بعهده داشت .

۶ ـ خوارزم ـ در کتیبه‌های داریوش خوارزمیش[۲۴۳] آمده وشامل کلیه حوضهٔ سفلای رود جیحون بوده بگفتهٔ هرودوت خوارزمیان ابتدا درجنوب قراقوم‌ودرهمسایگی‌پارت‌هاواقوام‌دیگرزندگی‌میکردندودردوره‌هخامنشیان بسوی شمال رفتند ـ خوارزمیان زبان مخصوص داشتند [۲۴۴] . اسلحهٔ‌مردم خوارزم درجزء سپاه خشایارشا درجنگ بایونانیان مانند باختری‌ها بود و باپارتی‌ها یك فرمانده داشتند .

۷ ـ سُوغوده[۲۴۵] ـ همان حوضه رودزرافشان درماوراءالنهر است که از قدیم مرکز تمدن و فرهنگ ایرانی بوده ـ مردم سغد درهمسایگی خوارزم زندگی میکردند وبواسطهٔ داشتن آثار ادبی که بزبان سغدی بجای مانده بیش از خوارزمیان شناخته شده‌اند شهرهای مهم این ناحیه سمرقند وبخارا ازقدیم معروف بوده ـ مردم سغد به‌بازرگانی اشتغال داشتند وازلحاظ رسوم وآداب وفرهنگ باباختریان مربوط بودند .

سغدی‌ها نیزجزء سپاهیان خشایارشا درجنگ بایونانیان مانند پارتیها وخوارزمی‌ها اسلحه داشتند وفرمانده آنان شخصی بنام‌آزانس[۲۴۶] بود .

242- Sisamnes

243- Hurazmish

۲۴۴ـ میرا ثباستانی‌ایران ص۷۳

۲۴۵ـ Suguda ویونانی Sugdiana

246- Azanes

هرودوت ساتراپی‌های پارت وخوارزم وسوغده(سغد) وهرات را درحوزه مالیاتی ۱۶ قرارداده که جمعاً سالیانه ۳۰۰ تالان میپرداختند[۲۴۷].

۸- باختر - یاباختریش[۲۴۸] حوضه رودباکتروس[۲۴۹] و درجنوب رود جیحون قرارداشته وازاین رودنام گرفته است‌وچون‌برسرراههای نظامی‌واقع بوده وراه‌های مهم‌تجارتی نیزازاین ساتراپی میگذشت بدین‌جهت دردست داشتن این ساتراپی‌برای جلوگیری‌ازتهاجمات سکاها برای کوروش‌ضرورت داشت‌وازاین‌نظر کوروش‌پس‌ازتسخیرپرثو باختر راضمیمه‌متصرفات‌خود کرد.

باختر بگفته مورخین‌قدیم ازخود پادشاه داشت ودارای‌شهرهاوقصبات بزرگ بوده ومهمترین آن‌بلخ‌است که درردیف شهرهای بزرگی‌چون‌بابل وشوش واکباتان (همدان) وپرسپولیس (تخت‌جمشید) وسارد وغیره‌بشمار میرفت. ساتراپی‌باختر مهمترین‌ساتراپی‌های مشرق ایران‌درزمان‌هخامنشیان بود وبعدها پس‌ازاسکندر یونانیان درآنجا دولتی تشکیل‌دادند.

مرو یا مرگوش[۲۵۰] که‌بنا به‌کتیبه بیستون قسمتی از ساتراپی باختر محسوب میشد در حوضهٔ رود مرغاب وبرسر راه‌های بزرگ بازرگانی و مهاجرت اقوام وقبایل قرار داشت.

باختری ها هم جزء سپاهیان خشایارشا در جنگ با یونان شرکت داشتند و کلاه‌خودی چون کلاه خودپارسی‌ها برسر می‌گذاشتندو کمانشان ازنی باپیکان کوتاه بود هرودوت باختری هـا را در حوزه مالیاتی ۱۲ قرار داده و گوید باختریان تـا سر زمین آگـل ها ۳۰۰ تالان خراج سالیانه می پرداختند. [۲۵۱]

۲۴۷- کتاب سوم بند ۹۳

248- Baxtrish

249- Bactrus

۲۵۰- Marguah وبزبان اوستائی مرگو Margava وبیونانی Margiana

۲۵۱- کتاب سوم بند ۹۲

۹ـ سیستان در کتیبه‌داریوش‌اول‌زرنگ[252] آمده‌ویونانیهادرانگیانا[253] مینامیدند ـ پیش‌از زمان داریوش‌جزء ساتراپی پرثو بود وداریوش‌این‌ناحیه را که حوضه‌سفلای هیلمند یا اتیماندروس[254] واطراف دریاچهٔ هامون‌است ازپرثو جدا کرده ساتراپی کوچکی تشکیل داد . زرنگ ازنظر تاریخی و جغرافیائی بیشتر با آراخوزیا بستگی داشت.[255]

در حدود سال۱۱۰ق.م سکاهائی که از مقابل طوایف مغول یوئه‌چی از کناره های سیحون به ناحیه زرنگ آمده بودند نام خود را بساین محل گذاشتند از این جهت این‌ناحیه به‌سکستان ـ سیجیستان ـ سیستان‌معروف گردید در سپاه‌خشایارشا درجنگ با یونانیان زرنگی ها لباس‌های‌رنگین بتن‌داشتند باکفش‌هائی‌بشکل نیم‌چکمه که‌تابزانو میرسید و کمان‌وزوبین آنها مانند اسلحه مادی‌ها بود وفرماندهی آنان‌را فرن‌دات[256] پسرمگابیز معروف به‌عهده داشت.مردم‌سیستان که‌هرودوت دراینجاآنان راسارانژها[257] نامیده با مردم سگارت‌ها و ثامانی‌ها و اوتی ها و میک‌ها و ساکنان جزایر خلیج فارس درحوزه مالیاتی ۱۴ قرار داده شده که جمعاً مبلغ ششصدتالان می‌پرداختند .

۱۰ ـ هرخواتیش [258] حوضه علیای رود هیلمند یا اتیماندروس از طرف شمال با ساتراپی آریا یاهریو همسایه بود ودر غرب آن دشت ناامید قرارداشت وهرخواتیش‌را از پرثو جدا میساخت .

هرخواتیش را هند سفید هم می گفتند تا از متصرفات سکاها در هند متمایز گردد .

گدروزیا [259] قسمتی از هرخواتیش بود و ازجنوب تا دریا وازمشرق

252- Zaranka

253- Drangiana

254- Etymandros

۲۵۵- میراث باستانی ایران ص۸۱

256- Phrendate

257- Sarangees

258- Harahvatish

259- Gedrozia

تا هنداامتداد داشت وبا بلوچستان پاکستان منطبق است - این ناحیه پس از مراجعت اسکندر ازهند چون به سر راه او قرار گرفت معروفیت بیشتری یافت .

هرودوت از مردم هرخواتیش در جزء حوزه های مالیاتی و در جزء سپاهیان خشایارشا در جنگ با یونان اسمی نبرده اما در حوزه مالیاتی هفتم ازدادیک‌ها[۲۶۰] با ساتاژی‌ها[۲۶۱] (ساتاگی‌هاتتگوش‌ها) وگنداری‌ها که درمجاورت‌هرخواتیش‌یاآراخوزیاقرارداشتندنام‌برده وکلیه‌این‌سرزمین‌ها را در یك حوزه مالیاتی قرار داده [۲۶۲] ونیز جزء سپاهیان خشایارشا بعد از گنداری‌ها دادیك‌ها را برشمرده و از اینجا تصور میرود که دادیك‌هاهمان مردم هرخواتیش ویا آراخوزیا باشند .

۱۱ - گنداره[۲۶۳] - عبارت بود از حوضه رود کابل از سر چشمه تـا محلی که‌برود سندمیریخت . قسمتی از این‌ساتراپی کشور پاروپاری‌سنا[۲۶۴] راتشکیل میدادودر کتیبه‌های بابلی وعیلامی این کشور پارااوپاری‌سنا[۲۶۵] یعنی ایالت ماوراء جبال ذکرشده وهمان ناحیه است که‌هندی‌هاهند شمالی (ودرحقیقت هندشمال غربی) می نامیدند و از جبال پاروپامیزاد تا پنجاب ادامه داشت .

اسلحه مردم گنداره که در سپاه خشایارشا خدمت میکردند مانند باختری‌هابود ومردم گنداره با دادیك‌ها در تحت فرماندهی یك نفر قرار داشتند . جزء دیگری از ساتراپی گنداره سرزمین پاکتی که[۲۶۶] بود که بـا کوهستانات غزنه فعلی منطبق‌است وظاهراً مردم پاکتی که اسلاف‌پشتوها و یا بختوها میباشند .

260- Dadiks
261- Sattagys

۲۶۲- کتاب سوم بند ۹۱

263- Gandara
264- Paroparisena
265- Para-Uparisena
266- Pactyké

پاکتی‌ها نیز در سپاه خشایارشا خدمت میکردند ولباسی از پوست بز برتن داشتندوفرمانده‌آنان آرتینت[۲۶۷] نامی بوده است .

۱۲ـ ثتگوش[۲۶۸] وبا ساتاگید[۲۶۹] قسمت وسطای‌رود سندیعنی پنجاب‌را دربرمیگرفت‌ودر کلیه کتیبه‌های هخامنشی از این‌ساتراپی‌نام برده شده‌این ساتراپی درزمان کوروش‌بزرگ‌ که‌درقلمرو دولت هخامنشی واردشد واز آغاز سلطنت داریوش‌اول‌بطوریکه گفته شد شورش دراین‌ساتراپی بپاخاست ولی بزودی سرکوب گردید . در دسته بندی که‌از ساتراپی‌هابعمل آمده‌ثتگوش جزء دسته‌ساتراپی‌های هندی‌قرار گرفت، چنانکه‌هکاته ثتگوش راباگنداره و دادیک‌ها وآپاری‌هاومردم‌هند یك‌جا آورده‌است . در کتیبه‌بیستون‌نیز که هنوز هند جزء ساتراپی‌ها درنیامده بود از گنداره ثتگوش و هرخواتیش و مکا یعنی ساتراپی های جنوب شرقی ایـران با هم نام برده شده و در کتیبهٔ تخت جمشید نیز ثتگوش وهرخواتیش وهندوش و گنداره باهم آمده و در نقوش تخت‌جمشیدمردم ثتگوش مانند هندیان‌لنگ بتن‌دارند ولی هرودوت ازاین مردم درجزء سپاهیان خشایارشا نامی نبرده است فقط درتقسیم‌بندی حوزه‌های مالیاتی مردم ثتگوش را باگنداری‌ها ودادیک‌ها (که ظاهراً مردم هرخواتیش میباشند) وآپاری‌ها[۲۷۰] (که در سرچشمه های رودخانه ارغنداب امروزه[۲۷۱])زندگی میکردند در حوزه مالیاتی هفتم قرار داده که ۱۷۰ تالان سالیانه مالیات میدادند.[۲۷۲]

۱۳ـ هندوش[۲۷۳] ـ که حوضه سفلای رود سند را شامل‌بوده پیش‌ازسال ۷۰۰ ق.م درنزداسوی که با این سرزمین روابط تجارتی داشتندمعروف‌بود . مورخین‌یونانی‌مانندهکاته‌وهرودوت‌اطلاعات‌خودرادرباره‌هندازاسکیلاکس‌

267- Artynte　268- Thatagush　269- Sattagyde
270- Aparyes　271- Araghotos
۲۷۲- کتاب سوم بند ۹۱
273- Hindush

امیرالبحر زمان داریوش اول کسب کرده‌اند . هندوش یا هند در زمان داریوش اول ضمیمه کشور هخامنشی شد و چون بنا بگفته هرودوت در این ساتراپی اقوامی بمراتب بیشتر ازساتراپی‌های دیگرزندگی میکردندباین‌ـ جهت مالیات سنگین‌تری با مقایسه با اقوام دیگرمیپرداختند میزان‌مالیات این ساتراپی را هرودوت ۳٦۰ تالان براده طلا معین کرده هند در حوزه مالیاتی بیستم قرارداشت . ۲۷٤

هندی‌های جزء سپاه خشایارشا لباسی ازپنبه برتن داشتند واسلحه‌شان کمانی ازنی بود وتیرهاشان به‌آهن نوك تیزمنتهی میشد وفرماندهی آنان‌را شخصی بنام فرنازاترس[۲۷۵] به‌عهده داشت .

۱٤ـ سکا[۲۷٦]ـ سکاها طوایفی بودند ازتر کستان شرقی‌یاتر کستان‌چین تا دریای‌آرال وررود دون وشط دانوب زندگی میکردند ـ دسته‌ای‌ازایشان درموقعی که هوخ شتر پادشاه‌ماد درصدد تصرف نینوا بود ازراه دربندقفقاز به‌آذربایجان حمله بردند ومدت ۲۸ سال دراین ایالت توقف کردندتااینکه درسال ٦۲۵ به‌تسلط آنان خاتمه داده شد .

هرودوت حرکت سکاها را بطرف ماد دراثرفشارطوایف کیمری‌میداند و سکاهای ساکن اروپای شرقی را اسکیت[۲۷۷]مینامند که سیت فرانسوی شدهٔ این کلمه است.

هرودوت قومی‌را که‌با کوروش به‌جنگ‌پرداخته‌ماساژت[۲۷۸]و کتزیاس‌ـ دربیك[۲۷۹] وبروس کلدانی‌دها یاداهه[۲۸۰] می‌نویسد واسترابون گوید این مردم‌هرسه ازطوایف سکابودند که‌از گرگان تادریای‌آرال وماوراء سیحون را درتصرف داشتند ـ درلوحهٔ طلائی که ازهمدان کشف شده مساکن‌سکاها درماوراء سغد قرارداده شده. ۲۸۱

۲۷٤ـ هرودوت کتاب سوم بند ۹٤ تا۱۰٦

275- Pharnazatres
276- Saka
277- Scythe
278- Massagète
279- Derbike
280- Dahe
281- Para Suɜdum

بگفته گزنفون‌درجنگ کوروش باآستیا گس(آژی‌دها ک)دوهزارتیر-انداز پیاده دوهزارسوار ازمردم سکاو را یاری میدادند.[۲۸۲]

سکاها در آغاز سلطنت داریوش شورش کردند ولی اسکونخا سردسته شورشیان دستگیر شد وبمجازات رسید ونقش اورادر کتب بیستون‌دربرابر داریوش دست‌بسته‌نقش کرده‌اند ـ سکاهادرآخر سلطنت‌داریوش‌جزء کسانی هستند که تخت اورا در کتیبهٔ نقش رستم بردوش دارند .

در کتیبه‌نقش رستم ازقوم سکابنام‌سك‌هوم ورکا[۲۸۳]وسك‌تیگراخود[۲۸٤] نام‌برده شده‌است‌ـسکاهای تیگرخودا را اور ارتو کوروبانتی‌نیز گفته‌اند.

هرودوت ساس‌ها[۲۸۵]را که همان سکاهاباشندباکسپی‌هادرحوزه‌مالیاتی ۱۵ قرارداده که جمعاً ۲۰۰تالان مالیات میپرداختند.[۲۸٦]

سکاهائی که درجزءسپاه خشایارشاخدمت‌میکردند کلاهی نمدین نوك-تیز که‌راست میایستاد برسروشلواری درپاداشتند واسلحه‌شان عبارت بوداز کمان وقمهٔ کوتاه وتبرزین . هرودوت ایشان را اسکیت‌های آمورگه [۲۸۷] می‌نامدو ایشان همان‌سکاهای‌هوم‌ورکا میباشندزیراآمور که‌یونانی‌شده هوم-ورکااست‌ـسکاهاباباختری‌هاتحت فرماندهی‌یك‌نفرقرارداشتندوفرمانده‌آنان هیستاسپ [۲۸۸] پسرداریوش‌بود . اماکاسپی‌های حوزه مالیاتی ۱۵ به‌عقیده دیاکونوف‌مؤلف تاریخ مادبین‌باکتریا (باختر) وسریکا[۲۸۹] (چین) زندگی میکردند واینان نیاکان سکنه کنونی کافرستان (نورستان فعلی‌افغانستان) و چیترال‌واقع درجنوب جبال هندوکش میباشند که‌هنوز هم زبان غیرهند و

۲۸۲ـ کوروش نامه ص۱۷۵

283- Saka Houmavarka
284- Saka Tigraxoda
285- Sacea

۲۸٦ـ کتاب سوم بند ۹۳

287- Amyrgiens
288- Histaspes
289- Serika

اروپائی‌دارند و گوید امااینکه چگونه هرودوت کاسیان رابا سکایان دریك حوزه مالیاتی قرارداده قابل فهم نیست. ۲۹۰

۱۵ـ بابل ـ این ساتراپی در کتیبه بیستون بابیروش[۲۹۱] آمده وشامل قسمت‌جنوبی‌بین‌النهرین‌بود که‌درسال ۵۳۹ ق.م بدست کوروش‌بزرگ‌مفتوح شد ودرزمان داریوش باقسمتی ازآشور حوزه مالیاتی نهم را تشکیل میداد وسالیانه ۱۰۰۰ تالان نقره مالیات میداد باضافهٔ پانصدغلام و نیز به‌علت‌حاصل‌خیزی خاك ونزدیکی‌به‌شوش خواربارچهارماه ازسال درباررافراهم میکرد.

هرودوت از مردم بابل در جزء سپاهیان خشایارشا بنام کلدانی‌ها اسم برده و گوید جزءآشوری‌هابودندوفرمانده‌هردودسته‌اوتاسپس[۲۹۲] بوده‌است.

۱۶ـ آشور یا سوریه ـ شامل قسمت‌شمالی بین‌النهرین‌بود وچون‌دولت آشور درسال ۶۱۲ ق.م بدست هوخ شترمنقرض‌شد وقسمت‌شرقی‌این‌سرزمین به‌تصرف دولت‌ماد درآمد ویکی‌ازساتراپی‌های دولت کوروش‌بزرگ‌وسپس داریوش شد . اما دولت‌آشورازمیان نرفت وپادشاه آشوربه‌حران[۲۹۳] پناه برد ودرآنجا بحکومت خود ادامه داد تا اینکه حران نیز بدست دولت‌بابل افتادوبالاخره درسال۵۳۹ ق.م هردوقسمت بدست کوروش‌بزرگ‌تسخیرشد.

این ساتراپی علاوه برآشور یا سوریه فنیقیه وفلسطین وجزیره قبرس‌را از کیلیکیه تا مصر شامل بود و سالیانه ۳۰۰ تالان میپرداختند و حوزه مالیاتی پنجم را تشکیل میداد .

آشوری‌ها که درسپاه خشایارشا درجنگ بایونان خدمت می کردند و کلاه‌خودی برسرداشتند که از سیم‌های مسی بافته شده بود وسپرها ونیزه‌ها و قمه‌هاشان شبیه اسلحه مصریان بود علاوه برآن کمربندهائی داشتند که میخ‌های زیاد برآن کوبیده بودند . جوشنی نیزاز کتان بافته برتن‌داشتند .

۲۹۰ـ تاریخ ماد تألیف دیاکونوف ص۴۳۰ به‌بعد

291- Baberush
292- Otaspes
293- Harran

فینیقی‌ها وسریانی‌های فلسطینی در بحریه شاهنشاهی خدمت میکردند سیصد فروند از کشتی‌های بحریه خشایارشا را اینان فراهم کرده بوودند ـ در بحریه شاهنشاهی بهترین کشتی‌ها از فینیقی‌ها بود و بهترین کشتی‌هـای فینیقی نیز به‌مردم صیدا تعلق داشت .

مردم قبرس نیز با ۱۵۰ کشتی دربحریه خشایارشا در جنـگ بـا یونان شرکت داشتند .

۱۷ـ عربستان ـ در کتیبه بیستون بصورت اربایه [۲۹۴] آمده و شامل استپ های عرب نشین بین‌النهرین و شام میشده ـ اعراب قبل از داریوش در اطاعت دولت هخامنشی نبودند بااینحال کمبوجیه رادرلشکر کشی به مصر یاری دادند[۲۹۵] ولی درزمان‌داریوش باطاعت درآمدند و متحد او محسوب میشدندبدینجهت ازپرداخت مالیات‌معاف بودند فقط سالیانه‌هزارتالان کندر تقدیم میداشتند [۲۹۶] اما در جزء سپاهیان خشایارشا در لشکر کشی یونـان شرکت داشتند وجامه‌های گشاد ودامن های بکمرزده و کمانهای دراز که از شانه راست آویخته بود داشتند .

۱۸ـ مصر[۲۹۷] ـ اززمان کمبوجیه درقلمرو دولت هخامنشی قرار گرفت ونامش در کتیبه‌ها آمد ـ متصرفات افریقائی داریوش مانند لیبی وشهرهای سیرن [۲۹۸] و برقه [۲۹۹] و مردم پوتیه [۳۰۰] جزء این ساتراپی‌بود در زمان داریوش وخشایارشا مصریها جزء افراد بحریه شاهی بودند و دویست فروند کشتی جنگی دربحریه خشایارشا داشتند ومردم لیبی‌نیز جزءسپاهیان پیاده وعرابه‌ران خدمت میکردند.[۳۰۱]

294- Arbaya

۲۹۵ـ هرودوت کتاب سوم بند ۸۸

۲۹۶ـ هرودوت کتاب سوم بند ۹۷

297- Mudraya

298- Cyrene

299- Barqe

300- Putiya

۳۰۱ـ هرتسفلد ص۳۰۹

مصر حوزه مالیاتی ششم کشور داریوش راتشکیل میداد وسالیانه‌مبلغ ۷۰۰ تالان مالیات میپرداخت بعلاوه درآمد صید ماهی دریاچه موریس[۳۰۲] نیز عاید خزانه شاهی میشد ونیزمردم مصر ۱۲۰ مدیمن[۳۰۳] گندم بپادگان مقیم ممفیس میدادند.[۳۰۴]

۱۹- کیلیکیه[۳۰۵] - در کتیبه بیستون این ساتراپی بنام تیه‌دریا[۳۰۶] آمده ودر کتیبه های تخت جمشید وشوش یوناتیه‌دریا[۳۰۷] ذکرشده بمعنی یونانیانی که دردریا زندگی میکنند ودر کتیبه نقش رستم از آن بطورساده بنام یونا[۳۰۸] یعنی یونانی گفتگو شده است - کیلیکیه دولتی داشت که در اواخر قرن ششم ق.م تأسیس شده سپس‌بتصرف کوروش‌بزرگ درآمده بود چون این دولت کوروش را در فتح بابل یاری داده بود باین جهت استقلال داخلی خودراحفظ کرد ولی‌مالیات مقرررامی‌پرداخت.

کیلیکیه حوزه چهارم مالیاتی‌داریوش‌راتشکیل میداد وسالیانه پانصد تالان نقره میداد ازاین مبلغ ۱۴۰ تالان رابرای نگهداری پادگان سواره- نظام کیلیکیه برمیداشتند و بقیه را بخزانه شاهی میفرستادند علاوه بر آن سالیانه ۳۶۰ اسب سفید از قرار روزی یك اسب بخدمت شاه روانه میداشتند.[۳۰۹]

کیلیکیه در حوضه رود های سیحان و جیحان و اراضی اطراف خلیج اسکندرون قرار داشت وراه شاهی پس ازعبورازهالیس وسرزمین کاپادوکیه

302- Moeris

۳۰۳- Medimne واحد مقیاس حجم دریونان قدیم

۳۰۴- هرودوت کتاب سوم بند ۹۱

305- Cilicie

306- Tye daryahya

307- Yona tye daryahya

308- Yona

۳۰۹- هرودوت کتاب سوم بند ۹۰

به کیلیکیه میرسید وازاینجا پس‌ازآنکه ازرود فرات میگذشت به‌ارمنستان میرفت.

مردم کیلیکیه بایکصد کشتی بحریه خشایارشا رادر جنگ با یونان یاری میداوند.

۲۰ـ ارمنستان [۳۱۰] ارامنه که دسته‌ای از نژاد آریا بودند از آناطولی مهاجرت کرده و در سرزمین مردم اورارتو که در حدود سال ۶۰۰ ق ۰ م بدست دولت مادمنقرض شد مستقر شدند[۳۱۱] ودرتحت اطاعت‌این‌دولت‌قرار گرفتند. کوروش‌هنگامی که‌درنزدآژی‌دهاك‌یاآستیاگس‌بسر میبرد‌ارمنستان را بعلت اینکه مالیات سالیانه رانداده وسپاه‌لازم را نفرستاده بودندمتصرف شد ولی‌پادشاه ارمنستان درمقابل‌پرداخت باج مقررمورد بخشش‌قرار گرفت وسپاهی دررکاب داریوش روانه کرد.[۳۱۲]

کوروش درزمان سلطنت پسرخود بردیارا بساتراپی ارمنستان که با مادوکادوسیان یك ساتراپی تشکیل میداد فرستاد.

استرابو ارمنستان رااز جنوب به بین‌النهرین[۳۱۳] وازمشرق بماد(یعنی ماد بزرگ وماد‌آتروپاتن) وازشمال‌بکوهستان‌پاراخواتراس[۳۱۴] ازشعبات کوه توروس وازمغرب‌برودفرات که ارمنستان را ازکاپادوکیه و کماژن[۳۱۵] مجزا میساخت محدود میداند.[۳۱۶]

310- Armina

۳۱۱ـ دیاکونوف‌انقراض دولت اورارتو را در اثر مساعی مشترك دولت ماد با ارمنیان می‌نویسد وگوید ازآن پس پادشاهی مستقل ارمنستان تأسیس شد ولی هخامنشیان آن را ازمیان برداشتند وشاید دراین‌زمان خانواده‌های ایرانی شده ارمنی به‌سمت ساتراپ این سرزمین معین می‌شدند که با فرمانروایان پیشین ارمنستان در زمان مادی‌ها همچنین خاندان‌های بزرگ پارس خویشی داشته‌اند.

۳۱۲ـ کوروش نامه ص۸۲

313- Mesopotamia 314- Parachoatras 315- P Commagene

۳۱۶ـ هرتسفلد ص۳۱۵

هرودوت ارمنستان را تانواحی مجاور دریای سیاه بامردم پاکتیک[۳۱۷] درحوزه مالیاتی ۱۳ قرار داده که ۴۰۰ تالان مالیات میدادند[۳۱۸] بعلاوه ۲۰ هزار کره نسائی نیز برای جشن مهرگان میفرستادند ارامنه جزء سپاهیان خشایارشا خدمت میکردند واسلحه شان مانندفریگیها بود و ارتخم[۳۱۹] داماد داریوش برآنان فرماندهی داشت.

درسرزمین قفقازیه کنونی وشمال آذربایجان یاماد آتروپاتن و بین دریای خزرودریای سیاه اقوام متعددی سکونت داشتندمانند ماتینها[۳۲۰] (ساکنین سرچشمه‌های رودارس) وساسپیرها[۳۲۱] (که دسته‌ای ازمردم سکابودند ودر سواحل رودارس مسکن داشتند) و آلارودیها[۳۲۲] (بومیهای مملکت آرارات یااورارتو) که هرودوت آنان رادرحوزه مالیاتی ۱۸ قرار داده وسالیانه ۲۰۰ تالان مالیات می پرداختند[۳۲۳] ـ دیاکونوف مؤلف تاریخ ماد گوید این ساتراپ نشین درزمان داریوش اول ازساتراپ نشین ۱۳ مجزی شد. آلارودیها و ساسپیرها نیز که درجزء سپاه خشایارشا خدمت میکردند مانند کلخیدها مسلح بودند.

هرودوت موسخ ها[۳۲۴] (بومیان گرجستان) وتی بارنها[۳۲۵] (ساکنان ساحل رودترمودون[۳۲۶]) وماکرونها[۳۲۷] وموسی نوئکها[۳۲۸] و مارها[۳۲۹]

۳۱۷- غیر از مردم (پاکتی که) جزء ساترایی هرخواتیش میباشد هرودوت این قوم را بالیگیان وماریاندینیان وسریانی‌هادریك گروه آورده که درجزء سپاهیان خشایارشا درجنگ بایونان شرکت داشتند.

۳۱۸- کتاب سوم بند ۹۳

319- Artokhme

320- Matienes

321- Saspires

322- Alarodienes

۳۲۳- کتاب سوم بند ۹۴

324- Mosches

325- Tibarenes

326- Thermodon

327- Macrones

328- Mosynoeque

329- Mares

را (که درمجاورت کولخیدها زندگی‌میکردند) ودر کناره‌های دریای‌سیاه و شرقی‌تر از حوزه مالیاتی ۱۳ تا مرزهای کولخید ساکن بودند در حوزه ـ مالیاتی ۱۹ گذاشته که جمعاً ۳۰۰ تالان می‌پرداختند[۳۳۰]. قبایل فوق‌نیز در لشکر کشی خشایارشا شرکت داشتند موسخ‌ها خودهای چوبین داشتند و اسلحه‌شان سپرونیزه کوتاه بود اسلحه سه‌دسته دیگر مانند موسخ‌ها بود فرماندهی‌موسخ‌ها وتی‌بارنیان‌باآری مردپسرداریوش‌وفرماندهی‌ماکرون‌ها وموسی‌نوئك‌ها باارته‌ایك‌تس [۳۳۱] بود ـ مارهابخود وسپرهای‌بومی کوچك وزوبین مسلح بودند.

غیراز آنان‌اقوام‌دیگری درقفقاز ساکن‌بودند مانندمردم کولخیدها[۳۳۲] (که بالاترازساسپیرهاتاکنار دریای‌سیاه ودراطراف‌رودخانه فازیس[۳۳۳] و یاریون امروزی سکونت‌داشتند) ومجاورین آنان تاکوه‌قفقاز بجای‌مالیات هدایائی به‌میل‌خود تقدیم‌میداشتند وبعلاوه صد پسربچه وصد دختر بچه نیز بهدیه میفرستادند که تازمان هرودوت هرپنج‌سال تقدیم این هدایا ادامه داشت[۳۳٤] درجزء لشکریان‌خشایارشا اهالی کولخیدبه خودهای‌چوبین و سپرهای کوچك ازپوست گاووبزونیزه‌های کوتاه وشمشیرمسلح‌بودند.

هرودوت درحوزه مالیاتی ۱۱ ازکاسپی‌ها[۳۳۵] وپوسیك‌ها[۳۳٦] وپانتی ـ مات‌ها[۳۳۷] وداری‌ها[۳۳۸] صحبت کرده و گوید این‌قبایل ازجهت مالیات باهم یکجا شده و ۲۰۰ تالان درسال می‌پرداختند.[۳۳۹]

۳۳۰ـ کتاب سوم بند ۹٤

331. Artayctèse
332. Colchides
333. Phasis

۳۳٤ـ کتاب سوم بند ۹۷

335. Caspies
336. Pausiks
337. Pantimathes
338. Daries

۳۳۹ـ کتاب سوم بند ۹۲

درساحل دریای خزر ازحوضهٔ سفلای ارس تا حوضهٔ سفلای سفیدرود اقوامی سکونت داشتند که معروف‌ترین آنان کاسپی‌ها و کادوسیان و گلها بودند وهرودوت ازاین طوایف فقط ازکاسپی‌ها باسه قوم دیگر بنام پوسیك‌ها و پانتی‌مات‌ها و داری‌ها که به‌عقیده دیاکونوف مؤلف تاریخ ماد قبایلی از کادوسیان بودند درحوزه مالیاتی ۱۱ اسم برده‌است.

مساکن کاسپی‌ها و کادوسیان بتصرف دولت ماد درنیامده وبه گفته کتسیاس کوروش ازطرف آستیاگس یاآژدهاك آخرین پادشاه‌مادبسفارت نزدکادوسیان رفت‌وظاهراً درهمین موقع آنان سربه اطاعت‌نهادند[۳۴۰] و به گفتهٔ گزنفون کادوسیان درجنگ کوروش باآستیاگس اورا بافرستادن ۲۵ هزار پیاده‌وچهارهزارسواریاری‌دادند[۳۴۱] بااین‌حال درهیچ یك‌از کتیبه‌های هخامنشی سرزمین کادوسیان و کاسپیان جزء قلمرو این‌دولت منظور نشده‌است، کادوسیان درزمان اردشیردوم شورش کردند واوخود با۳۰۰هزار پیاده‌وده هزار سواره برای فرونشاندن آتش‌شورش‌به آن‌ناحیه‌رفت ولی‌بواسطه‌نبودن آذوقه‌کافی نزدیك بود که‌شکست بخوردتااینکه (تری‌بازوس) ازنزدیکان‌او دوپادشاه‌کادوسی را که دورازیکدیگر اردوزده بودند به‌صلح جداگانه‌ای وادارساخت شورش‌کادوسی‌ها درزمان اردشیر سوم نیز بسازبرپاشد ولی او توانست آتش‌این شورش راخاموش سازدودسته‌ای‌ازسربازان‌کادوسی راوارد سپاه خود کند.[۳۴۲]

خلاصه‌آنکه هرودوت ارمنستان ومساکن قبایل‌ساکن شمال رود ارس، واقع درمیان دریای سیاه ودریای خزررادر۴حوزه مالیاتی ۱۱و۱۳و۱۸و۱۹ قرار داده است[۳۴۳] ودر کتیبه‌بیستون ازحوزه مالیاتی ۱۳و۱۸ تحت‌ساترابی

۳۴۰- تاریخ ماد ص۷۸۲

۳۴۱- کوروش‌نامه ص۱۷۵

۳۴۲- تاریخ ماد ص۵۸۱

۳۴۳- کتاب سوم بندهای ۹۲-۹۳-۹۴

واحد ارمنستان نام برده‌شده واحتمالا حوزه‌های مالیاتی۱۱و۱۹ نیز به‌این ساتراپی‌ضمیمه بوده‌است.

۲۱ـ کاپادوکیه [۳۴۴] ـ در کتیبه‌بیستون ونقش رستم وتخت‌جمشید کت‌پتوکه [۳۴۵] آمده‌وکاپادوکیه یونانی شده‌آن است.

کاپادوکیه درقسمت شرقی‌آسیای صغیر وبین دریای سیاه وکوه‌های توروس [۳۴۶] (کیلیکیه) ورودفرات وهالیس واقع‌بوده وقسمت شمالی‌آن در نزدمورخین قدیم به‌پنت‌کاپادوکی ویاباختصار پنت معروف‌بود.

کاپادوکیه درقرن ۱۳ق.م‌موردحمله‌هیئت‌هاقرار گرفت‌وبعداً آسوری‌ها این ناحیه را اشغال کردند بهمین‌جهت بعضی تصور کرده‌اند نام سوریه که یونانیها باین سرزمین‌داده‌اند دراثر تسلط آسوری‌هاباین مملکت بوده‌است. چون دولت‌آسور بدست دولت‌ماد منقرض‌شدکاپادوکیه نیز جزء قلمرو این دولت گردید وبعداً ضمیمه دولت‌هخامنشی شد.

کاپادوکیه بامردم‌هلس‌پونت [۳۴۷] (نام قدیم بغازداردانل که شامل‌قسمت‌هائی ازآسیای‌صغیر بود) وفریگی [۳۴۸] یافریجیه (که درقرن هفتم ق.م در آسیای‌صغیر دولت بزرگی‌راتشکیل میدادولی‌بعداً گرفتار تهاجم کیمیریان شدوسپس بدست دولت اورارتومسخر گردید) وتراکیه [۳۴۹] (واقع در شمال دریای اژه)وپافلاگونی [۳۵۰] (واقع‌درشمال‌شبه‌جزیره‌آسیای‌صغیر ودرساحل دریای‌سیاه) ومارياندينی [۳۵۱] (واقع‌درساحل‌دریای‌سیاه)بنابه‌نوشته‌هرودوت حوزه‌مالیاتی‌سوم‌راتشکیل‌میدادندودرسال۰ ۳٦تالان‌مالیات‌میپرداختند. [۳۵۲]

از این‌طوایف پافلاگونی‌ها ومارياندیان ومردم‌کاپادوکیه جزء سپاهیان خشایارشا درلشکرکشی به یونان شرکت داشتند پافلاگونی‌ها به سپرهای

344. Capa Doca
345. Catpatuca
346. Taurus
347. Hell espont
348. Phrygie
349- Thrace
350. Paphlagon'e
351- Maryandinie
۳۵۲ـ کتاب سوم بند ۹۰

کوچك ونیزه‌های کوتاه وزوبین وشمشیر مسلح بودند وماریاندیان ومردم کاپادوکیه نیزمانندپافلاگونی‌ها اسلحه داشتند - فریکی‌هاهم دراین‌لشکر-کشی شرکت کردند واسلحه‌شان شبیه اسلحه پافلاگونی‌ها بود با مختصر تفاوت.

مردم تراکیهٔ آسیا کلاهی از پوست روباه بسروقبائی دربرداشتند وبر-بالای‌آن ردائی بلند وگشاد ورنگارنگ می‌پوشیدند و اسلحه‌آنان عبارت بود اززوبین وسپرهای سبك وخنجرهای کوتاه.

۲۲- سارد (لیدی)- ساتراپی لیدی در کتیبه‌های هخامنشی بنام پایتخت آن سارد یااسپرده[353] معروف بود.

لیدی در آغاز قرن ششم ق.م جانشین دولت فریگی شد و بسر توسعه متصرفات خودپرداخت علاوه‌برمهاجرنشین‌های یونانی‌آسیای صغیرسرزمین اورارتورا در مجاورت مادمتصرف شد وچون ازسکاهای اروپائی‌بااسکیتها برعلیه دولت ماد پشتیبانی میکردبااین‌جهت درسال ۵۸۵ ق.م بین کیاکسار (هوخشتر) پادشاه ماد و آلیات پادشاه لیدی جنگی درگرفت وبعلت‌اینکه در موقع جنگ کسوفی حاصل شد طرفین از این واقعه برای انعقاد صلح استفاده کردندورود هالیس‌مرزدولتین‌قرار گرفت ولی کوروش‌بزرگ‌طوری که گفته شد درسال ۵٤٦ ق.م سارد رامسخر کرد وازآن پس لیدی‌یکی‌از ساتراپی‌های دولت هخامنشی شد.

بگفتهٔ هرودوت مردم لیدی باساکنان میسی[354] (واقع درشمال غربی شبه جزیره آسیای صغیر وبین بغازها ودریای اژه که شهر مهم‌آن تروا[355] بود) ومردم‌لاسونی[356] وکابالی[357] واقع درشمال لیکی[358] وهی کن[359] در حوزه مالیاتی دوم قرار داشت وسالیانه ۵۰۰ تالان مالیات میدادند[360] این

353. Sparda
354. Mysie
355. Troie
356. Losonie
357. Cabalie
358. Lycie
359. Hygenne

۳٦۰- کتاب سوم بند ۹۰

اقوام نیز درجزء سپاهیان خشایارشا درجنگ بایونان شرکت داشتند-مردم میسی کلاه‌خودهای بومی‌برسرداشتند واسلحه‌شان سپرهای کوچك‌وزوبین‌هائی بود که انتهای‌آن راسوزانیده بودند .کابالیان و لاسونیان نیز مانند کیلیکیان اسلحه ولباس داشتند .

۲۳- یونا یا یونیه[۳۶۱] (یونانیان ساکن سواحل آسیای صغیر) - این ساتراپی در کتیبهٔ های تخت جمشید و شوش هم شامل ناحیهٔ دریائی و هم خشکی است [۳۶۲] این ساتراپی علاوه بر مردم یونی مردم ماگنت های آسیائی[۳۶۳](ساکنان‌جنوب غربی‌بندرافتس[۳٦٤] درنزدیکی‌رودمیندر[۳٦٥]) و ائولی[۳٦٦] (واقع در شمال غربی شبه جزیره‌آسیای صغیر که از شهرهای معروف‌آن بندر سمیرن[۳٦۷] ویاازمیر کنونی است و کاری‌ها [۳٦۸] (واقع در قسمت جنوب غربی شبه جزیره آسیای صغیر بین لیدی وفریگی ولیکی و دریای اژه) ولیکی‌ها [۳٦۹] (واقع درشمال غربی شبه جزیره‌آسیای صغیر و در ساحل دریای مدیترانه ودریای اژه که ازیکطرف بکاری وازطرف‌دیگر به پامفیلی محدود بود .) و میلی [۳۷۰] (واقع در شمال غربی لیکی [۳۷۱] و پامفیلی[۳۷۲] را (که ازطرف مغرب بناحیه لیکی وکاری وازطرف مشرق‌به-کیلیکیه واز جنوب بدریای مدیترانه محدودبود) شامل بوده‌است. وتمامی این اقوام ازنظرمالیاتی یك حوزه را تشکیل می دادند و ٤۰۰ تسالان نقره مالیات می‌دادند .

---

361. Yona
362. Yona tye darahya uta tye hushkâhya
363. Magneses
364. Ephetse
365. Meandre
366. Eolie
367. Smyrne
368. Caries
369. Lycies
370. Mylie

۳۷۱- سرزمین لیکی ومیلی را درقدیم میلیاد میگفتند وساکنان اصلی آن را مهاجرین جزیره کرت Créte تشکیل میدادند.

372. Pamphylie

در خارج از حدود ساتراپی هـا ملیت ها و ممالکی در تحت اطاعت هخامنشیان بسر میبردند که در کتیبه بیستون از آنان صحبتی نشده ولی در کتیبه نقش رستم نام آنان آمده است واین ممالك وملیت‌ها عبارتنداز :

۱ ـ سکاهای ماوراء دریا [۳۷۳] یاسکاهای اروپای شرقی که بنا بگفتهٔ هرتسفلد درنواحی شرقی دریای آزوف زندگی میکردند وداریوش بجای اینکه از طریق دربند قفقاز بسرزمین آنان حمله میبرد از راه بغاز بسفر لشکر کشی کرد. [۳۷٤]

۲ـ اسکودره[۳۷۵] یامقدونیه که تا سال ٤۷۹ ق ۰ م در اطاعت سلاطین هخامنشی بود وبه عقیده اسپیگل[۳۷٦] اسکودره همان Skolote هرودوت است وآن نام مشترك طوایفی ازسکاها میباشد.[۳۷۷] مردم اسکودره درشمال تراکیه واقع درساحل دریای سیاه زندگی میکردند .

۳ـ تراکیه یایونانیهای سپردار[۳۷۸]

٤ـ پوتیه[۳۷۹]

۵ـ حبشه[۳۸۰] (کوشیا)

٦ـ کرکا[۳۸۱]

بااین سه ملیت اخیر در کتیبه نقش رستم ماچیا [۳۸۲] وآکوفاچیا [۳۸۳] نیز آمده است هرتسفلد مساکن مردم پوتیارا درهردو ساحل خلیج عدن و کوشیا یامردم نوبه رادرساحل غربی‌دریای احمر و کرکارا درمحل‌خرمشهر فعلی در کنار شط‌العرب وفاچیا رادردوساحل دریای عمان قرار داده‌و گوید

373. Saka Para darya

۳۷٤ـ هرتسفلد ص ۳٤۷

375. Skudra

376. Spiegel

۳۷۷ـ کتاب چهارم بند ٦

378. Yona Taka Bara

379. Putiya

380. Kushia

381. Karka

382. Matchiya

383. Aoofatchiya

این چهار ملیت که بعداً بفهرست ساتراپی‌های اصلی اضافه شده در طول راه ساحلی ازپارسه تا کانال سوئز سکونت داشتند ۳۸۴ چیا همان مکاست که بامردم پوتیه و سکنه جزایر خلیج فارس یك حوزه مالیاتی را تشکیل میدادند۳۸۵ وبنام میکیان جزء سپاهیان خشایارشا درلشکرکشی به یونان شرکت داشتند و در کتیبهٔ خشایارشا تخت جمشید جزء کشورهای تابعه بشمار آمده است.

آکوفاچیا شامل‌لارستان جنوبی ونواحی شرقی هرمز وسواحل دریای عمان‌تاهند بوده ومسکن‌طایفه‌ای بوده که بعداً بکوچ معروف شده واعراب آنانرا قفص میگفتند ازآکوفاچیا درکتیبهٔ خشایارشا درتخت جمشید جزء کشورهای تابعه نام برده شده است .

درکتیبهٔ تخت جمشید خشایارشا قوم داهه رابرای اولین بارجزء اقوام تابعه شمرده شده اما دراین کتیبه ازهرات (هریو) و سکاهای ماوراء دریا و تراکیه نام برده نشده است .

۳۸۴- هرتسفلد ص۲۸۳

۳۸۵- کتاب سوم بند ۹۳

ایران بر معمار معروف اطریش
۱۷۲۲ - ۱٤٥٦)

نفوذ معماری ایران بر معمار معروف اطریش

بنام یوهان فیشر فن ارلاخ (۱۷۲۳ - ۱۶۵۶)

یکی از بزرگترین شخصیت های معماری دورهٔ باروك اروپای مرکزی

بقلم
غلامعلی همایون
(دکتر در تاریخ هنر)

تقریباً کار غیر ممکنی است که دریك مقاله بتوان دربارهٔ نفوذ ثابت و عمیق و همه‌جانبهٔ معماری ایـران که « دروازهٔ آسیا »[1] را شکافته و بطـرف غرب سرازیر گردیده‌است حق مطلب‌را بیان نمود .

تاریخچهٔ نفـوذ هنر و معماری ایـران بر معماری غرب بعلت بزرگی و وسعت بینهایت آن هنوز تـدوین نگردیده است. این کار بزرگ فقط با بوجود آمدن یك گروه از تاریخ هنر دانان باستان - شناس[2] امکان پذیر است که

---

۱) ارنست هرتسفلد باستانشناس معروف آلمانی دریکی از نوشتجات خود کوه بیستون را «دروازه آسیا» خوانده است .

۲) برای اینکه عناصر متعدد معماری وهنر ایران راکه روی هنر اروپا تأثیر گذارده بتوان بطور صحیح وعلمی درقرون گذشته تعقیب نمود باید عالم تاریخ هنر دراین زمینه [illegible] باستانشناسان ارتباط کامل داشته باشد ولی شرط اول آنست که محقق باید [illegible]

تأثیرات هنر وفرهنگ ایران بر هنر غرب را براصول صحیح و اساسی و بر مبنای علم تاریخ هنر استوار گردانده و نمودار سازند.

وظیفه این گروه دانشمندان تنها این نخواهد بود که آنچه تا بحال بوسیله محققین کشف گردیده ودرحقیقت یك‌نوع آشنائی با نفوذ هنرایران برهنر مغرب‌زمین(ایرانوازری[۳]) بصورت‌ناقص‌بوجود آمده‌است‌جمع‌آوری نمایند بلکه تمام عناصری که در اصالت غربی بودنشان تردیدوجود دارد و هنوز امروزه بعلت نداشتن اطلاعات صحیح و کافی هنر مغرب زمین نامیده میشود بطورکامل مورد تحقیق واقع شود واصل و ریشه آنها مشخص و روشن گردد.

علمای تاریخ هنر و باستانشناسان اروپائی با انتشار کتب مارسل ـ دیولافوا [٤] درسال ١٨٨٤ ونظائرآن خود را با این سئوال مواجه دیدند که تمدن مشرق‌زمین تا چه اندازه بر تمدن مغرب تأثیر نهاده است. البته در اینجا سئوال بدین نحو مطرح میگردد ایران بمنزلهٔ یگانه وارث

۳) لغت ایرانوازری Iranoiserie مشابه با چینوازری Chinoiserie است علمای تاریخ هنر دراثر مطالعات خود در هنر اروپا باین نکته رسیدند که بخصوص در قرن هیجدهم هنر ومعماری چین نفوذ بسیار زیادی روی هنر و معماری اروپاگذارد صرف نظر ازاینکه اساساً ازچندی پیش عناصر هنری چین موضوع روزشده بوداصولا لغت چینوازری به‌این نفوذ پراکنده هنر چین در اروپا اطلاق میگردد وازاین جهت اینجانب نیز برای نفوذ بی‌نهایت پراکنده هنر ایران در غرب که هنوز دربارهٔ آن تحقیق کافی و شایسته بعمل نیامده است اصطلاح ایرانوازری را انتخاب‌کرده‌ام اگر بنظر پژوهندگان و استادان ادبیات فارسی برای اصطلاح ایرانوازری واژه فارسی مناسب‌تری که همین معنی را بدهد میرسد خواهشمند است آنرا باطلاع اینجانب برسانند که مورد استفاده قرارگیرد وموجب مزید تشکر گردد.

٤) مراجعه شود به

Marcel Dieulafoy
L'art Antique de la Perse. Achemenides, Parthes, Sasanides. Paris, 1884.

لایق هنر و فرهنگ شرق قدیم است یا اروپا ؟ ۵

۵) تمدن و زندگی شهری در سرزمین ایران آغاز شد و بهمین مناسبت مینویسد :

«The critical passage from nomadism to settled city life...
took place in Persia.»
Arthur upham Pope
Persia's influence on the Arts of other lands.:
New Orient society of America 2 1933 P. 275

تاچه اندازه دنباله این فرهنگ قدیمی وزندگی شهری برروی فلات ایران که شاید تا ۱۲ هزار سال قبل از میلاد بتوان آنرا تعقیب کرد روی تمدن بین‌النهرین تاثیر کرده است سئوالی است که باید انتظار پاسخ آنرا در آینده داشت. مراجعه شود به H.H. Vonder Osten. Die Welt der Perser. Sttutgart 1956.

درباره اینکه تمدن ایران با تمدن بین‌النهرین چگونه ارتباطی دارد میتوان گفت این امر موضوع سئوال دیگری است ولی مسلم اینست که اگر حفریات اخیر راکه شاید به یکصدم آنچه میبایست انجام گیرد نمیرسد از نظرگذراندمو با فرهنك بین‌النهرین مقایسه‌کنیم به‌آن نتیجه خواهیم رسیدکه بدون شك تمدن و فرهنك ایرانیان برروی فلات باعث بوجودآمدن تمدن بین‌النهرین‌گردیده است. ازطرف دیگر این تمدن ها برروی فلات بزرك ایران همواره وبدون انقطاع وجود داشته است اگر در شمال غربی روبخاموشی گرائیده درجنوب شرقی زندگی از سرگرفته واگر در جنوب غربی رو بافول نهاده درشمال شرقی اوج‌گرفته است این مسئله تا بامروز تقریباً صادق است یعنی روی فلات ایران همواره تمدن‌های بزرگی در جوار یکدیگر وجود داشته است ولی فرهنك بین‌النهرین یعنی همان فرهنگی که تا اندازه زیادی تحت تاثیر فرهنك فلات ایران قرارگرفت در حدود قرن هفتم ق . م روبخاموشی میگراید ودیگر تاصدر اسلام صحبتی از آن بمیان نمی‌آید وتازه همه میدانیم که سهم بزرگی از تمدن اسلام در اصل همان تمدن ساسانیان است .

ازاین جهت هنگامی‌که میگوئیم ایران یگانه وارث لایق هنر وفرهنك شرق قدیم است سخنی به‌گزاف نگفته‌ایم .

دراینجا باید متذکر بودکه هنر وفرهنك ایران بخاطر ادامه یافتن خودطی هزاره‌های متوالی ازیك‌طرف وبخاطر اصالت‌بدون‌قید وشرط خود ازطرف‌دیگردر تمام شرق‌گسترش پیداکرد.وازاین جهت خطوط اصلی فرهنك شرق یعنی همان فرهنگی که اروپائیان بدان نام اورینت Orient داده‌اند فرهنك ایرانی است وبخاطر همین است‌که فایست P.H. Feist یکی ازعلمای تاریخ هنر اروپا ساسانیان را وارث مطلق تمدن شرق قدیم میداند. مراجعه شود به : P.H. Feist
Untersuchungen zur Bedeutung orientalischer Einflüsse für die Kunst des frühen Mittelalters. Wis. Zeitschr. der Martin-Luther Universitaet, Halle 2 1952-1953 27-29, Halle Dip. Arbeit 30.

این موضوع مبنای بحث و بررسی فراوان قرار گرفت و سالیان دراز دانشمندان اروپائی را بخود مشغول داشت در نتیجه اغلب دانشمندان اروپائی باور دارند که پایه هنر و فرهنگ اروپا بر روی هنر و فرهنگ شرق قدیم استوار گردیده است[٦] ولی این موضوع که هنر و فرهنگ اروپا در دوره‌های بعدی تاریخ نیز از مادر فرهنگ خود یعنی در حقیقت شرق وفرهنگ پر ثمر آن بهره‌ور شده‌است مورد شك و تردید بعضی‌ازمتخصصین قرار گرفت .

تکامل سبك های متعدد هنرهای تجسمی و معماری در دوران های مختلف و روشن گردانیدن منابع آنها براساس روابط تاریخی این واقعیت را ثابت میگرداند که اگر از دوره سلوکیه و اوائل سلطنت اشکانیان بگذریم غرب همواره در تمام دوران های تاریخی در مقابل ایران تا قرن یازدهم هجری (اواخرقرن‌هفدهم میلادی) نقش گیرنده را ایفا مینموده‌است.

اکنون برما روشن است که متخصصین شکاك در هنر شرق کمتر تعمق کرده ویا اصولا ازآن‌هیچگونه اطلاعی‌ندارند بخاطر همین نیزاگربه‌پدیده ناشناخته‌ای برخورد میکنند ریشه آنرا یونانی ـ رومی میدانند اما تاریخ واقعی مدتهاست که ازاین قید و بند یونانی ـ رومی آزاد گشته است یعنی آن تاریخی که پدیده‌ها را یکطرفه قضاوت نمی‌نماید وبقول بکر آن‌تاریخی که «در کنار دنیای آنتیك (یعنی دوره کهن ـ مقصود دوره یونان و روم

---

٦) این‌جملات علیشاه اقبال‌دانشمندباارزش شرق موضوع‌راروشن‌میدارد.

The spritual and intellectual life of Europe has an Eastern basis; «Even science, which is regarded as assentially western, is Eastern in origin».

مراجعه شود به ,

Ali Shah Igbal

(The meeting of East and West: The Criterion 7, 1928, 37-53).

ازاین جهت تعجبی ندارد که اغلب هنرها منابع اصلیشان در فرهنگهای شرق ویابرروی فلات ایران قرارگرفته باشد .

است) فرهنگ شرق‌را ندیده نمیگیرد»[۷] .

بنا براین اگر بخواهیم خالی از تعصب مطالب را ازطریق علمی‌تجزیه و تحلیل نموده وکاملا عینی قضاوت نمائیم بآنجا خواهیم رسید که دنیای غرب حقیقتاً مدیون تمدن وهنر باعظمت این‌آب‌و خاك‌است .

اینجانب در رساله دکترای خود که درسال ۱۹۶۷ بزبان‌آلمانی‌منتشر گردیده است[۸] درباره نفوذ معماری ایران بر روی معماری اروپا تحقیقاتی کرده ونتایج‌آن تحقیقات را در دو کنفرانس به تفصیل بیان داشته[۹] واثبات کرده‌ام که تاچه‌اندازه معماری ایران معماری یونانی - رومی را ازیکطرف وازجانب‌دیگرمعماری‌قرون‌وسطی وبالاخره دوره‌های‌رنسانس وباروك‌اروپا را تحت تأثیر قرار داده‌است درمقاله حاضرفقط در بارهٔ تأثیرمعماری ایران بر روی معمار بزرگ دوره باروك اطریش یعنی‌فیشرفن ارلاخ بحث‌میشود .

✩✩✩

طرح‌های فیشرفن ارلاخ برای‌ویلاهای ییلاقی نقاط مختلف اطریش‌نشان میدهند که وی قویاً تحت تأثیر هنرمعماری دوره صفویه وبخصوص‌عالی‌قاپوقرار گرفته است .

---

۷) مراجعه شود به :

C.H. Becker
Das wiener qusair «Amra-Werk»:
Zeitschr. f. Assyriologie,
Strassburg, 1907

۸) مراجعه شود به

Dr. Gholamali Homayoun
Iran in europaeischen Bildzeugnissen vom Ausgang des Mittelalters bis ins achtzehnte Jahrhundert. Koeln, 1967.

۹) کنفرانس اولی درپنجمین کنگره باستانشناسی و تاریخ هنر ایران در تهران درفروردین ۱۳۴۷بزبان آلمانی‌کنفرانس دوم درکلوب ایران وآلمان در تهران در تاریخ دیماه ۱۳۴۸ بزبان آلمانی ایراد شده است .

دراینجا این سئوال پیش‌میآید که ازچه راه وبچه شکلی معمار اطریشی تحت تأثیر عالی قاپوقرار گرفته است ؟

طرحهائیکه‌سیاحان ازبناهای‌ایران کشیده ودراروپا منتشر کرده‌بودند یکی ازراههای نفوذ شیوه معماری ایران دراین زمینه بود .

دانشمند بزرگ گئورگ کونوت در کتاب خود تحت عنوان «معماری تاریخی‌فیشرفن‌ارلاخ»[۱۰] آثارفیشرفن‌ارلاخ راتجزیه‌وتحلیل‌نموده ومینویسد که فیشر دربوجودآوردن طرح‌های ویلاهای ییلاقی خود تحت تأثیرطرح‌های سفرنامه‌های شاردن وبرون قرار گرفته است[۱۱] قدری تعمق درکارهای فیشر ومقایسه آن باطرح های مندرج درسفرنامه های مختلف این موضوع را روشن میدارد که فیشر تحت تأثیر طرح های سفرنامه‌های سن‌سان[۱۲] و ته ونو[۱۳] قرار گرفته‌است نه شاردن وبرون .

علت‌این اشتباه‌تاریخ هنردان اروپائی گئورگ کونوت رابصورتی‌خیلی ساده‌میتوان روشن کرد، شاردن وبرون درردیف معروفترین‌سیاحانی بشمار میروند که بایران مسافرت کرده‌اند ومحققین ازسفرنامه های باارزش آنها همواره بعنوان کتب بالینی استفاده مینمایند ازاین جهت بتصور گئورگ‌کونوت فیشرفن ارلاخ نیز ازاین سفرنامه‌ها برای بوجود آوردن طرح‌های

---

۱۰) مراجعه شود به

Georg Kunoth
Die historische Architektur Fischers von Erlach.
Düsseldorf, 1956.

۱۱) مراجعه شود به‌کتاب گئورگ‌کونوت صفحه ۱۰۵ .

۱۲) مراجعه شود به

Sanson
Voyage au Relation de l'Etat Present du Royaume de perse... Paris, 1695

۱۳) مراجعه شود به

J. Thevenot
Suite du voyage du Levant dans la quelle, aprés plusieurs remarques tres...
La Perse... Paris, 1689

خود که ازمعماری‌دورهٔ صفویه الهام گرفته است استفاده کرده است ، نا گفته نماند که فیشرفن ارلاخ از کتب شاردن وبرون نیزاستفاده کرده است ولی نه‌برای‌معماری دوره‌صفویه‌بلکه‌برای‌معماری‌دوره‌هخامنشیان، علاوه‌برآن‌نه آن‌مجلداتی که کونوت‌نام میبردبلکه چاپ های بعدی‌آن‌ها .

برای اینکه مطلب روشن‌تر گردد لازم است توجه خوانند گان گرامی را به توضیحات زیر جلب نماید :

۱ - گئورگ کونوت سفرنامه شاردن چاپ لندن را که درسال ۱٦۸٦ منتشر گردیده است بعنوان یکی ازمنابع ذکر مینماید دراینجا میتوان با اطمینان خاطرذکر کرد که کونوت مسلماً این سفرنامه شاردن را ندیده‌است زیرا درسفرنامه سال ۱٦۸٦ چاپ لندن شاردن فقط شرح جریان مسافرت وی ازپاریس تااصفهان مندرج است بدون اینکه کمترین اشاره‌ای به‌بناهای تاریخی‌اصفهان کرده باشد ویااینکه تصویری ازآن بناها درآن نموده شود یگانه منبعی که کونوت ذکرمیکند وشاید مورد استفاده فیشرقرار گرفته باشد همان سفرنامه شاردن چاپ آمستردام است که درسال ۱۷۱۱ منتشر گردیده است ولی اگر طرح‌های (تصویر۱) فیشرفن ارلاخ را باطرح‌های سفرنامه شاردن (تصاویر ۷-٦-٥) مقایسه کنیم باین نتیجه خواهیم رسید که طرحهای‌فیشرباروح طرحهای شاردن سازگار نیست ولی بعکس اگرآنهارا باطرح‌های سفرنامه سن‌سان که متعلق به سال ۱٦۹٥ است (تصاویر۳-۲) مقایسه کنیم باین نتیجه خواهیم رسید که بدون شك فیشرازسن سان بمنزله منبع‌اصلی استفاده نموده وطرحی ازسفرنامه ته‌ونو (تصویر٤) نیز دربوجود آمدن طرحهای فیشرنقش کوچکی را ایفاء میکرده است. [۱٤]

---

۱٤) این مطلب را در تیری که بهدف روی میله وسط میدان شاه اصفهان اصابت نموده و در تصویر فیشر آمده است میتوان مشاهده کرد علاوه برآن نمونه‌های دیگری مانند برج‌ها ، مناره‌ها ، درزمینه عقبی وسوارکاران در زمینه جلوئی تصویر فیشر ، همه مطالبی است‌که فقط در تصویر ته ونواز میدان شاه آمده است .

۱ــ عالی قاپو و پل الهوردی‌خان در اصفهان .

حکاکی روی مس از دلسن باخ Delsenbach
طرح از فیشر فن ارلاخ ۱۷۱۱ .
عکس از مؤلف از روی

Fischer von Erlach
Entwurf einer historischen Architektur, in Abbildung unterschiedener berühmter Gebä ude, des Altertüms, und fremeder Völker. Leipzig, 1721, 1725.
چاپ نیوجرسی ۱۹٦٤ کتاب ۳ تابلوی ۹

۲ـ پل اللهوردی‌خان در اصفهان .
حکاکی روی مس سال ۱۶۹۵ .
از روی طرح سن سان ۱۶۷۰ .
عکس از مؤلف از روی .
صفحه ۶۶

Sanson
Voyage au Relation de l'Etat present du Royaume de Perse. Avec une dissertation Curieuse sur les Moeurs, Religion et Gouvernement de Cet Etat.
Paris, 1965.
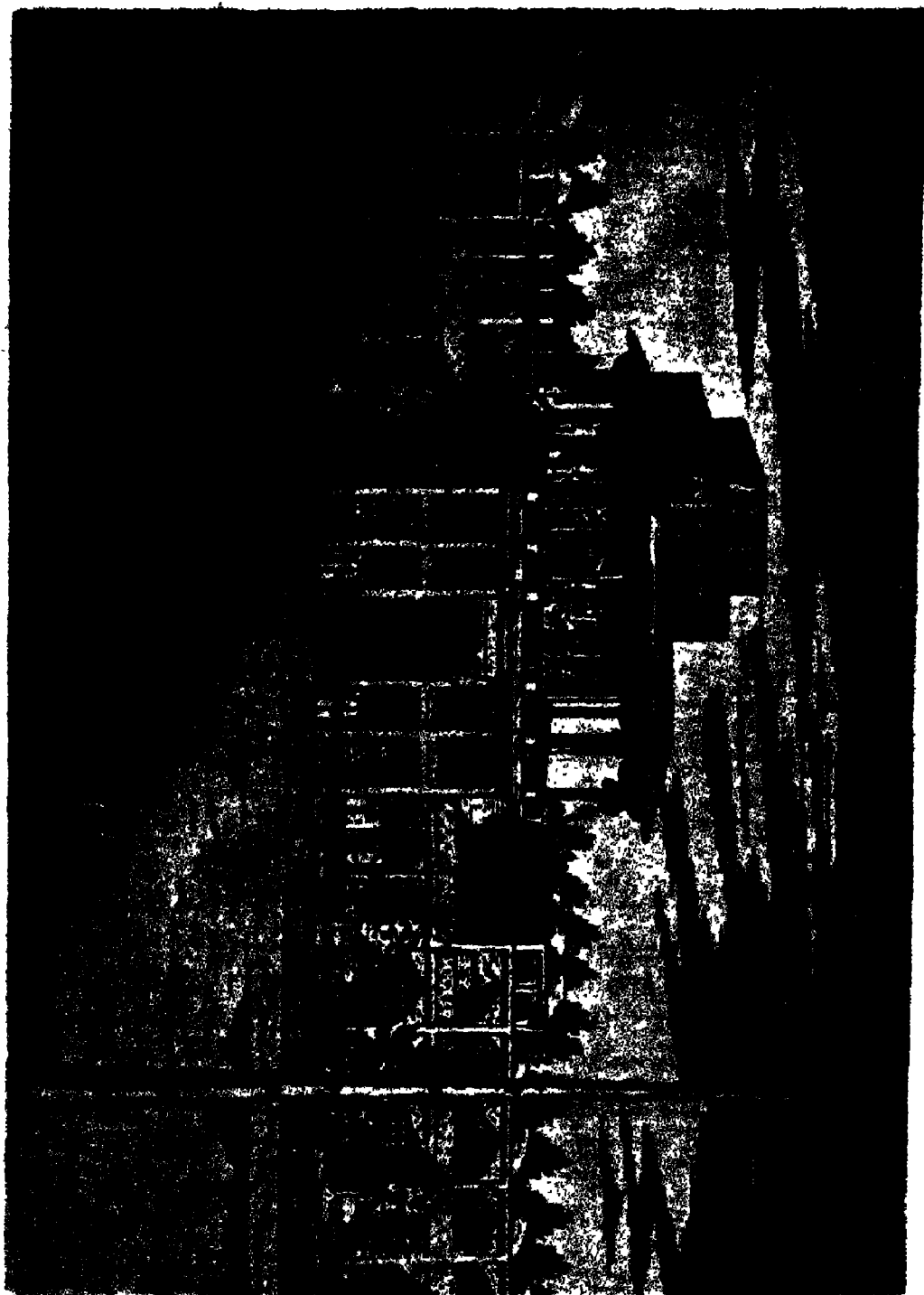
۳ـ عالی قاپو .
مراجعه شود به شرح تصویر شماره ۲
صفحه ٥٦
۱۰۸ × ۱٥۰ میلیمتر .

٤ـ میدان شاه اصفهان .
حکاکی روی مس ١٦٨٩ .
عکس از مؤلف از روی

J. Thevenot
Suite du voyage du Levant dans la quelle, aprés plusieurs remarquestres...
la perse...
Paris, 1689

ـ پل اللهوردیخان ، اصفهان .
حکاکی روی مس از سزارماکره ۱۸۱۱ .
از روی طرح ژزف گرلو Grelot ١٦٦٧ .
١٦٢ × ١٧٨ میلیمتر .
عکس از مؤلف از روی
تابلوی ٤٣ .

J. Chardin
Voyage du Chevalier Chardin, en Perse, et autreis Lieux de l'orient.Paris, 1811

۲- دومین منبعی که کویوت ذکر مینماید سفرنامه کرنلیس برون است. وی در اینجا نیزاشتباه کرده وسفرنامه برون را که درسال ۱۶۹۸ دردلفت منتشر گردیده است ذکر مینماید [۱۵] درصورتیکه این سفرنامه فقط شرح اولین سفربرون ازآسیای صغیر وسواحل دریای مدیترانه است و دردومین سفربزرگ برون است که وی بطرف ایران میآید واین سفردرسال ۱۷۰۱از هلند شروع شده وشرح آن بعدها درسال ۱۷۱۱ منتشر گشته است .

٭٭٭

حال که منابع مورد استفاده معمار بزرگ اطریش روشن گردید بـه توضیح در باره اصل مطلب یعنی نفوذ معماری ایران برروی فیشرفن ارلاخ میپردازیم :

فیشر پس از اینکه از طرح هـای سفرنامه سن‌سان رونوشت برداشت (تصویر۱) طرحی دیگرتهیه نموده وزیرآن باخط خود مینویسد «پروژه یك باغ - ساختمان نوع جدیدساختمانهای ایرانی» [۱۶] (تصویر۸) قسمت وسطی این‌طرح عمارت‌عالی‌قاپورانشان میدهد که‌بوسیله‌ساختمانهای جوانب آن که برای معماری این دوره‌ازاروپایعنی‌معماری باروك‌نمونه‌ایست «شخص‌ا حاطه گردیده است.

این طرح درمـرکز ثقل یـك ردیف ازطرح‌های فیشر قرارمیگیرد که بعضی‌ازآنها بمرحله عمل درآمده‌وساخته شده وبرخی دیگردرهمان‌مرحله افکارروی کاغذ باقی مانده است .

برای تهیه این طرحها یا ساختمانهائی که فیشردراطریش بوجود آورد

۱۵) مراجعه شود به‌کتاب دکتر غلامعلی همایون .
اسناد مصور اروپائیان از ایران .
تهران ۱۳٤۸ جلد اول ازصفحه ۱۸۴ تا ۱۹۵

16) Project eines Gartten-Gebaeu neu persianischer Bau-Artt.
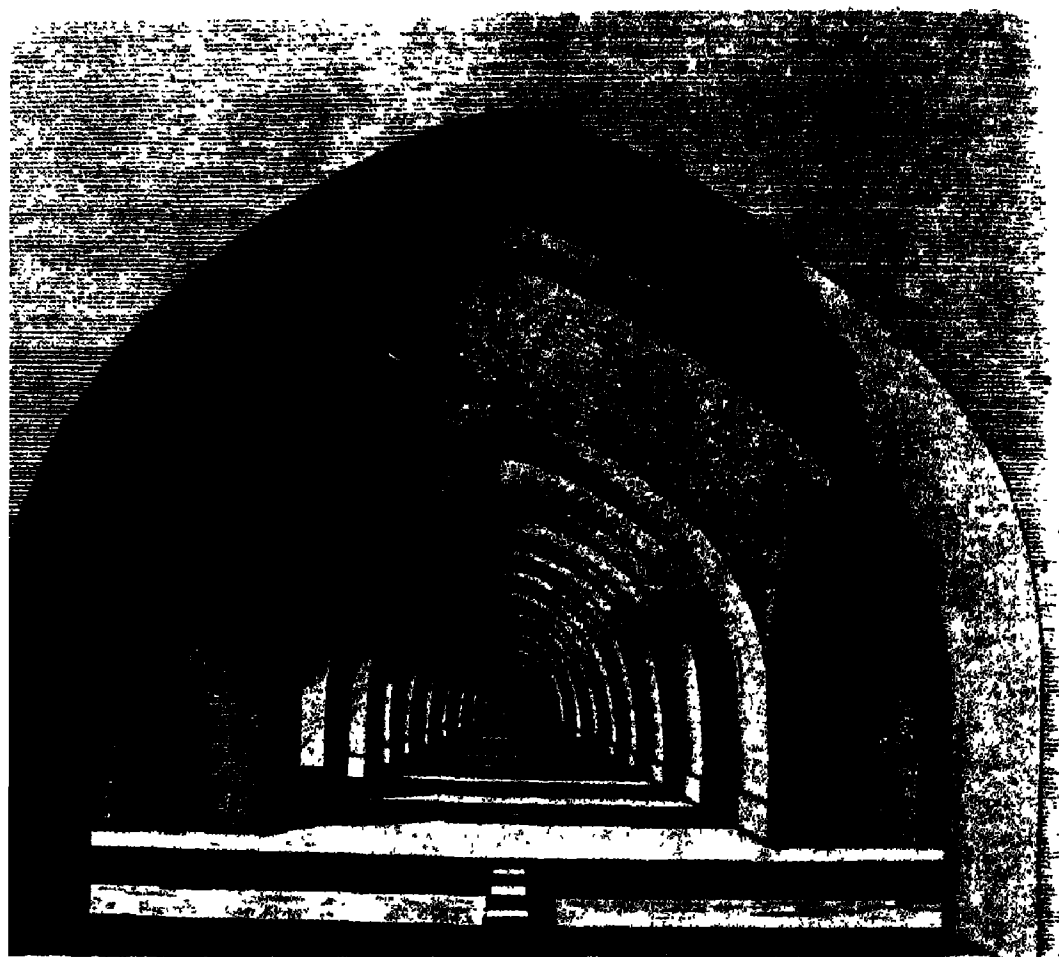
۶ ـ نمای داخلی پل خواجو اصفهان

مراجعه شود به شرح تصویر شماره ۵

۱۶۱ × ۱۷۹ میلیمتر .

تابلوی ۴۴ .
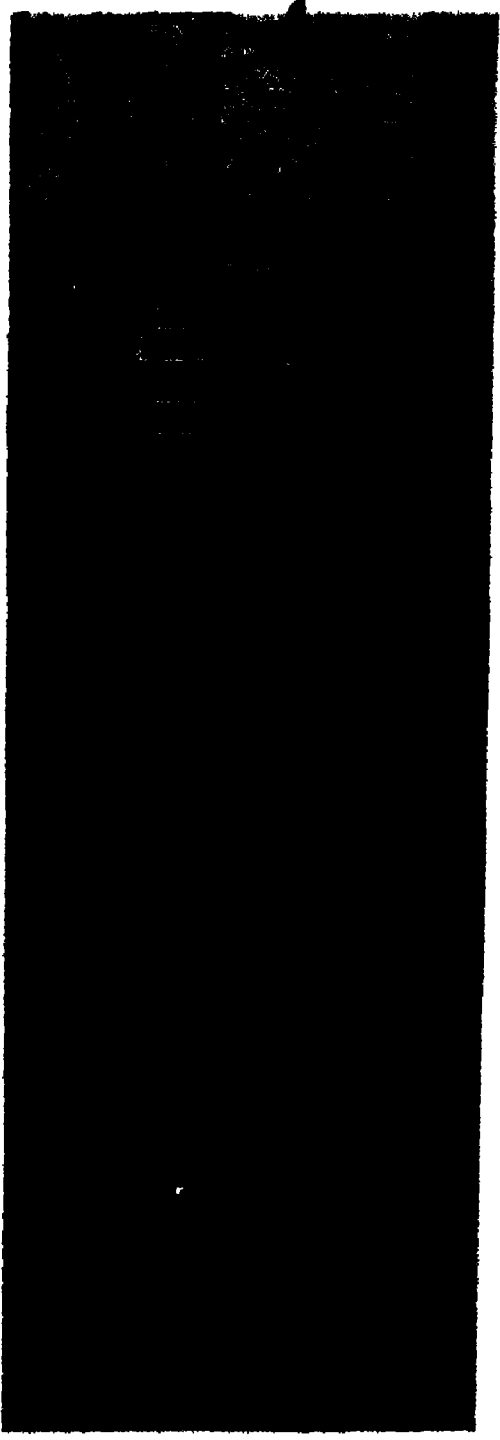
۷ـ عالی قاپو ، میدان شاه اصفهان
مراجعه شود به شرح تصویر شماره ۵
۲۰۰ × ۹۸۰ میلیمتر
تابلوی ۳۴ .

همواره کاخ عالی قاپو را نمونه قرارداده و گاهی اوقات تغییر شکل هائی نیزدر آن بعمل آمده است ولی اصل مسلم همانا طرح عمارت چنداشکوبه ای آنست.

طرح فیشرفن ارلاخ ازقصر کلس هایم [17] درسال ۱۷۰۰ میلادی نمونه ئی از آنهاست (تصویر ۹) فیشرساختمان کاخ کلس هایم درنزدیکی سالزبورگ را در همان سال آغاز مینماید (تصویر ۱۰) قسمت مرکزی کاخ باستونهای آزاد بربالای صفحه کاملا باایوان عالی قاپو وستونهای آزاد چوبی آن مطابقت دارد . علاوه برآن اشکوبه های متعددی که رویهم قرار گرفته است شباهت بیشتر آنرا باعالی قاپو باثبات میرساند .

فیشرفن ارلاخ واطرافیان معمار وی طرحهای بسیاری ازاین نوع کشیده وسپس اغلب آنها را اجرا کرده اند .

دریك پایان نامه دکترائی که درسال ۱۷۲۵ میلادی نوشته شده است [18] درحدود دویست ساختمان اجراشده معرفی می گردد که همه ازروی طرح های عالی قاپو به انحاء مختلف تقلید کرده وبخصوص قسمت وسطی آنرا تکرارنموده اند.

تقلید معماران اطریشی ازروی عالی قاپو بعدها کاررا به بن بست کشانید زیرا آنها موقعیت وشرایط جغرافیائی اروپارا درنظر نگرفته بودند و مجبور شدند این نوع ساختمانهارا تغییرشکل دهند زیرا ایوان بازعالی قاپو با آب و هوائی چون آب وهوای شهراصفهان مطابقت داشت نه نقاط کوهستانی اطریش که دائماً بادوبوران وباران زندگی رادرچنین کاخهائی دشوارمی ساخت، در اصفهان لااقل ده ماه ازسال رامی توانستند ازایوان عالی قاپو استفاده نمایندو برعکس دراطریش فقط چندهفته ای ازسال رادر اینگونه کاخها بسرمیبردند

17) Klesheim

۱۸) مراجعه شود به صفحه ۱۵٤ کتاب

G. Kunoth
Die historische Architektur Fischer von Erlach.
Düsseldorf, 1956.

۸ـ « پروژه یك باغ ـ ساختمان نوع جدید ساختمانهای ایرانی »
فیشر فن ارلاخ قبل از سال ۱۷۰۰ .
۲٦٤ × ٤۱۷ میلیمتر .
درکتابخانه دانشگاه زاگرب .
عکس از مؤلف از روی
تصویر ۱۵۳

George Kunoth
Die historische Architektur Fischers von Erlach Düsseldorf, 1956.

۹ـ طرحی از قصرکلس‌هایم در سالزبورگ اطریش .
مراجعه شود به شرح تصویر شماره ۱
سال ۱۷۰۰ .
کتاب ٤ تابلوی ۱۷ .

۱۰ـ قصر کلس هایم در سالزبورگ اطریش .
معمار : فیشر فن ارلاخ
سال ۱۷۰۰

۸ـ « پروژه یك باغ ـ ساختمان نوع جدید ساختمانهای ایرانی »
فیشر فن ارلاخ قبل از سال ۱۷۰۰ .
۲٦٤ × ٤۱۷ میلیمتر .
درکتابخانه دانشگاه زاگرب .
عکس از مؤلف از روی
تصویر ۱۵۳

George Kunoth
Die historische Architektur Fischers von Erlach Düsseldorf, 1956.

۹ـ طرحی از قصرکلس‌هایم در سالزبورگ اطریش .
مراجعه شود به شرح تصویر شماره ۱
سال ۱۷۰۰ .
کتاب ٤ تابلوی ۱۷ .

۱۰ــ قصر کلس هایم در سالزبورگ اطریش .
معمار : فیشر فن ارلاخ
سال ۱۷۰۰ .

بدین‌لحاظ معماران اطریشی مجبورشدند برای جلوگیسری از باد و باران با استفاده بیشتر ازکاخ اطراف این‌نوع ایوان‌ها راشیشه‌بکشند ویابکلی آنها را بوسیله‌دیوارمسدودنمایندکاخ‌لیب‌لیتز[۱۹] نمونه‌ای‌ازاین‌نوع‌معماری‌است[۲۰]

فیشرفن ارلاخ از طرف دیگر تحت تأثیر معماری دورۀ هخامنشیان نیز قرار گرفته‌است. وی‌برای اولین‌بار تخت‌جمشید رابازسازی کرده و از طرحهای سفرنـامه شاردن (تصویر۱۱) از روی آرامگاههای شاهنشاهـان هخامنشی نمونه‌برداری کرده‌است. (تصویر۱۲)

بازسازی‌وی ازتخت‌جمشید درست نیست (تصویر۱۳) ولی وی‌خواسته است که ازصفه مرتفع تخت‌جمشید استفاده کرده وبرای امپراطوران‌اطریش کاخی‌بسازد که عظمتی همانندکاخ شاهنشاهان هخامنشی داشته‌باشد. وی‌صفه تخت‌جمشید رانمونه قرارداده وطرحهای متعددی برای قصرشون برون[۲۱] تهیه‌می‌نماید (تصویر۱۴) فیشرکاملا درك کرده بود که معماری هخامنشیان درتخت‌جمشید یك‌معماری شاهنشاهی‌است وهخامنشیان برای نمایش عظمت وشکوه‌شاهنشاهی خود دست به ساختن چنین عمارات بی‌همتائی زده‌اند از

---

19) Liblitz

۲۰) درست همانند تقلید معماران امروزی ما از معماری اروپاست‌که بدون در نظرگرفتن شرایط جغرافیائی این آب وخاك دائماً در حال تقلید از معماری اروپائی هستند و صورتی چنان ناپسند به‌شهرهای ایران داده‌اندکه شاید قرن‌ها نتوان اینگونه اندیشه وگرایش ناموزون نیم قرن اخیرایران را جبران‌کرد دراینجا فرصت نیست‌که بتوان درباره معماری نیم قرن اخیر وعصر حاضر ایران سخن راندولی همانقدربابد تذکردادکه بنابه‌گفته آقای هویدانخست‌وزیر،ایران نباید از نظرمعماری لابراتوار غرب‌گردد .

21) Schoenbrunn

۱۱ـ آرامگاههای شاهنشاهان هخامنشی .

مراجعه شود به شرح تصویر شماره ۵

۱۲ـ طرحی از آرامگاههای شاهنشاهان هخامنشی .

فیشر فن ارلاخ .

عکس از مؤلف از روی کتاب کونوت

۱۳ــ باز سازی تخت جمشید .
مراجعه شود به شرح تصویر ۱
کتاب ۱ تابلوی ۱۱ .
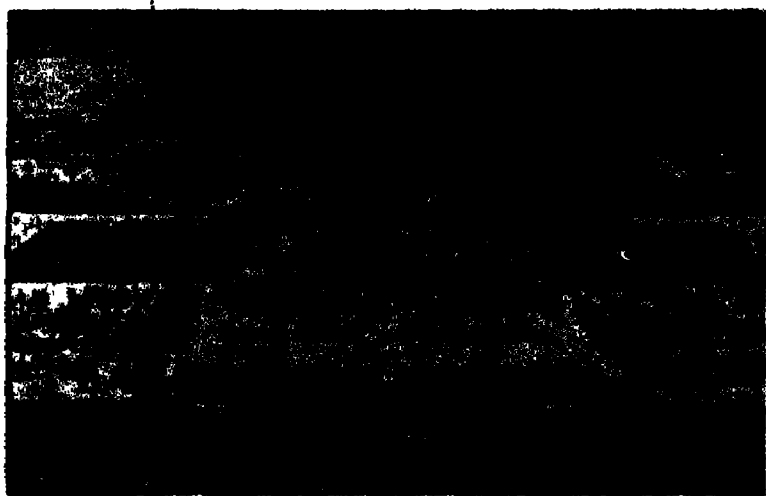
۱٤ــ طرح اول از قصر شون برون
حدود سال ۱۷۰۰ .
مراجعه شود به شرح تصویر ۱
تابلوی ۲

این‌جهت فیشرفن‌ارلاخ دریك نـامه می‌نویسد که قصر شون‌برون «باید بـر روی کوه بنا گردد مـانند ساختمانهای شاهنشاهی پرسپولیس یاچهل منار و همانند کورش که شاهنشاهی خود را از آنجانظارت می‌کرد اعلیحضرت‌ما نیز از روی‌آن تا مرزهای هنگری را بتواند ملاحظه کند» [۲۲].

بنابراین ملاحظه می‌شود که هدف معماری‌کاخ شون برون درست‌همان هدفی است که معماران دوره‌هخامنشی‌تعقیب می کردند ومیبایستی ژزف‌اول امپراطور اطریش نیزبتواند چون‌شاهنشاهان هخامنشی درقصرخودحکومت کند طرح‌های فیشرفن ارلاخ که باین شکل تحت نفوذ معماری‌هخامنشیان قرار گرفته بودعملی نگردید ولی همین افکار باشکل‌دیگری بوسیله‌معمار بنام دیگری از دوره باروك بنام‌لوکاس فن‌هیلدبرانت[۲۳] اجرا شد ،لوکاس-فن‌هیلدبرانت برای شاهزاده اوژن[۲۴] ویلائی ییلاقی دروین ساخت که افکار تلفیق معماری باصخره‌های کوه درآن‌رعایت‌شده وبدین‌وسیله معماردیگری از دوره باروك تحت نفوذ معماری هخامنشیان قرار گرفته است .

فیشرفن ارلاخ کلیسای‌کارل را درسال ۱۷۱۵ دروین آغاز می‌نماید .وی دومنار برطرفین‌کلیـسای گنبددار خود قرارمی‌دهد که از نظرنمای خارجی کاملا شباهت به‌مساجد دومناره ایرانی یابعضی ابنیه دیگرایران پیدامیکند (تصویر ۱۵)نمای‌خارجی کلیسای کارل‌درمعماری‌اروپایك‌پدیده‌غیرعادی‌بشمار

---

22) Schoenbrunn sei «so auf dem Berg zu erbauen, wie es von der Khoenige Burg zu Persepolis oder Tschehelminar Vermeldt wird undt gleich cyro sein Reich von da aus überschauge unser Majestaet bis an die Grenzen von Hungarien sehen Kann.»

مراجعه شود به صفحه ۲۱ کتاب

Georg Kunoth
Die historische Architektur Fischer von Erlach.
Düsseldorf, 1956.

23) Lukas von Hildebrandt

24) Eugen

میرود و ریشه آنرا جزء در کشورهای شرقی بخصوص ایران نمی‌توان یافت.[۲۵]

منار خود پدیده ایرانی است و نمونه زنده آن را درمعماری ساسانیان می‌توان یافت ، در اینجا می‌توان ازمنارفیروزآباد یاد کرد .

درطرفین سردر مساجد ویا سردرایوان‌ها نیز تعبیه دومنار پدیده‌ایست که برای اولین‌بار در ایران پدیدار و رشد ونمو کرده است .

دراینجا بایدتذکرداد که طرح‌های سفرنامه‌های شاردن‌وبرون ودیگر سیاحان از مساجد ایران دربوجودآوردن تصویری ازیك ساختمان مذهبی درمخیله فیشرفن ارلاخ درساختمان کلیسای کارل نقش مؤثری را داشته است بطوریکه نمای خارجی آن کلیسا بانمای مثلا مسجد مادرشاه اصفهان کاملا تطبیق مینماید. (تصویر۱٦)

همانطوریکه‌ملاحظه گردید معماری ایران سهم بسزائی درقدرت خلاقه معماری فیشرفن ارلاخ داشته‌ونفوذ بزرگ معماری ایران درفرم‌ها وفضاهای کاخها و ویلاها وساختمان‌های مذهبی آن‌معمارعالیقدر میرساند که وی‌برای افکار وقدرت تخلیه معماران ایرانی قدیم وهم عصرخود در بوجود آوردن فضاهای خلاقه و فرمهای ابتکاری ارزش فراوانی قائل بوده است و افکار ساختمانی‌خود را درنهایت خلوص نیت دراختیار این فرم‌ها و فضاهای‌ایرانی قرار می‌دهد .

---

۲۵) بعضی ازتاریخ هنردانان اروپا ریشه منارها ویابرج‌های کلیسای کارل‌ـ راستون تراژان دررم میدانندکه البته این عقیده‌صحیح نیست زیرا ستون‌نامبرده تك ومنفرد است در صورتیکه دراینجا صحبت از ساختمان کلیسای گنبددارکارل است‌که دوطرف آن بوسیله دوبرج احاطه گردیده است واینگونه بنا و ترکیب ساختمانی شباهت‌کامل به مساجد دومناره ایرانی دارد .
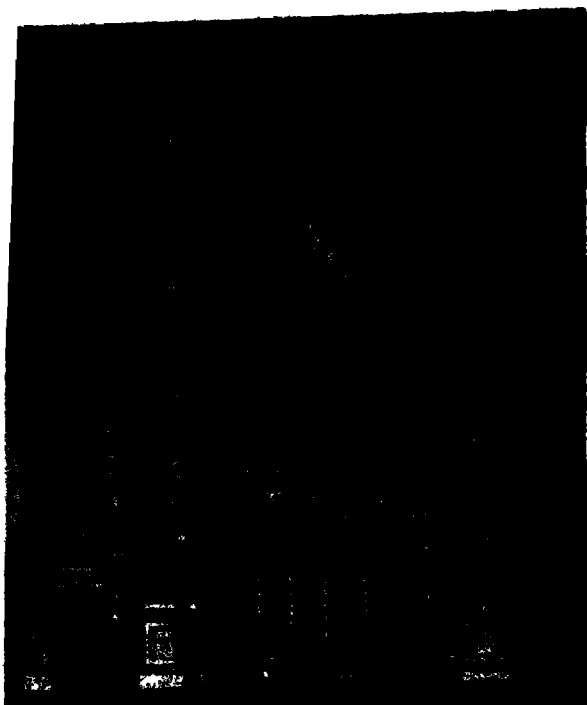
۱۵ـ کلیسای کارل دروین
معمار : فیشر فن ارلاخ
۱۷۱۵ میلادی .
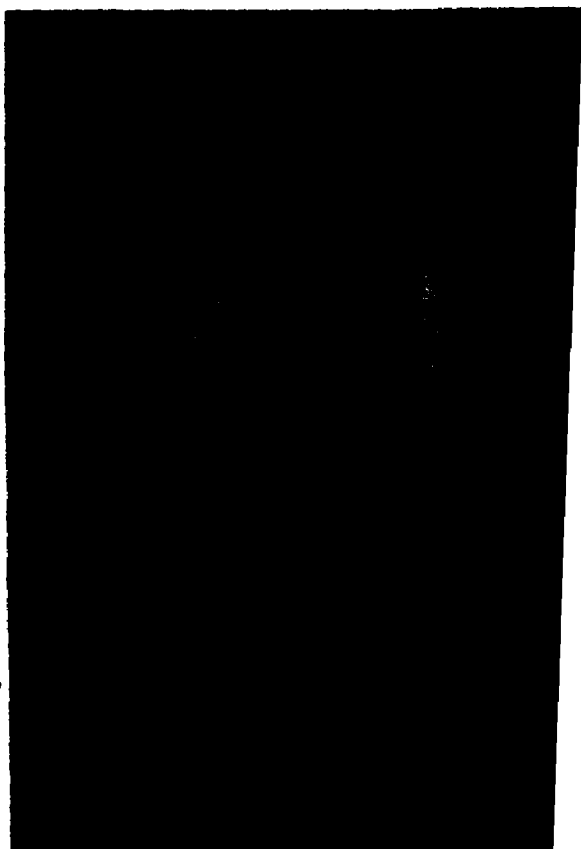
۱۶ـ مسجد مادرشاه در اصفهان
۱۱۱۸ هجری قمری مطابق ۱۷۰۶ میلادی

درمقالهٔ فوق فقط یک قسمت از نفوذ معماری ایران برروی یکی از کشورهای اروپائی وآنهم فقط در یك دوره از تاریخ هنر یعنی دوره باروك اروپا ثابت گردید اگر قرار باشد نفوذ معماری ایران برروی معماری اروپا کاملا تحقیق وبطور علمی بررسی گردد همانطوریکه در اوائل این مقال گفته شد باید گروهی ازتاریخ هنردانان باستانشناس گردهم آمده وسالیان دراز وقت خود را صرف این مهم نمایند [۲۶] بامید آن روز .

۲۶) این مقاله را اینجانب بزبان آلمانی نیز تحریر کرده ودروین درمجله‌ای بنام بوستان منتشر میگردد .

یادداشت مجله

مقاله زیر تحقیق ارزنده ای تحت عنوان روابط سیاسی ایران و چین در دورهٔ ساسانی ازخلال منابع چینی است که آقای کوائچی هاندادانشجوی ژاپونی فوق لیسانس تاریخ دانشگاه تهران برای درج در مجله بررسیهای تاریخی فرستاده‌اند .

درباره روابط سیاسی ایران و چین (پیش از اسلام) درشماره ۵ سال پنجم مقاله‌ای دراین زمینه منتشر گردیده است. ولی‌چون برای نوشتن‌این مقاله آقای کوائچی هاندا از منابع چینی استفاده‌کرده است وموضوع‌بانظریات جدیدی تجزیه وتحلیل شده لذا مجله بررسیهای تاریخی ضمن تشکر از ایشان مقاله مذکوررا برای‌اطلاع و بررسی بیشتر از نظر خوانندگان گرامی میگذراند .

روابط سیاسی ایران و چین در دورهٔ ساسانی

بقلم

Kôichi Haneda

کوائچی هاندا

(دانشجوی فوق لیسانس تاریخ)

مقدمه

روز ۲۸ آوریل ۲۲۴ میلادی درجلگه‌ای بنام هورمزدقـان (درسوزیانا ـ خوزستان فعلی) میان اردوان پنجم (۲۱۶-۲۲۴م) آخرین پادشاه سلسلهٔ اشکانی و اردشیر بن پابك بن ساسان جنگ سختی رخ داد . دراین جنگ لشکر اردوان شکست خورد وخود اردوان نیزبقتل رسید . بعد از این پیـروزی اردشیر فاتحانه وارد تیسفون پـایتخت دولت اشکانی شد و سلسلهٔ اشکانی منقرض گردید.

درسال ۲۲۶ میلادی تشریفات تاجگـذاری اردشیر اول در فارس رسماً انجام یافت و وی لقب شاهنشاه ایران را برخود نهاد. این دولت ساسانی (۲۲۶-

۶۵۱م) که بدست اردشیر اول‌پیریزی گردید در زمان شاهپور اول جانشین او (۲۴۰-۲۷۱م) سرزمین وسیعی‌را کـه شامل ایران، افغانستان، بین‌النهرین و قسمتی از ترکستان غربی کنونی میباشد متصرف گردید و به صورت یك امپراطوری جهانی درآمد. درطی ۴۲۵ سال که‌شاهنشاهان ساسانی‌فرمانروائی میکردند ایران هم ازنظر اقتصادی وهم از حیث فرهنگی به‌اوج ترقی خود در دوران پیش از اسلام‌رسید.

ایران بعلت موقع جغرافیائی خاص خود از دوران ماقبل تاریخ چون پلی برای مبادلهٔ فرهنگهای غربی وشرقی بوده وترقی شایان توجه ایران‌در زمینه های گوناگون در دورهٔ ساسانی تا حد زیادی مرهون ازدیاد تجارت شرق وغرب دراین‌دوره بوده‌است. فی‌المثل درابتداء ابریشم منحصراً درچین تولید میشد واین ابریشم ازطریق‌ایران به روم میرسید. (رومیها چینیها را «سرس» یعنی تولید کنندهٔ ابریشم مینامیدند). با ازدیاد تجارت شرق وغرب در دورهٔ ساسانی فن تربیت کرم ابریشم و فن بـافتن پارچه های ابریشمی مخصوصاً پارچه‌های نقش دار ابریشمی ازچین‌به‌ایران رسید و باعث ترقی بافندگی درایران ساسانی گردید. دیبای ایران ساسانی مورد پسندوستایش رومیهاقرار گرفته جای‌دیبای چینی‌را گرفت وحتی به چین،کانون‌پارچه‌های ابریشمی نیزصادرمیشد.

در اثررونق تجارت بین‌آسیای‌شرقی‌وغربی بین‌دربارچین ودولت‌ایران روابط سیاسی نیزدایر گردیده درکتب چینی مطالب راجع به‌ایران ساسانی یافت میشود. اینك‌ازمنابع‌چینی‌استفاده‌نموده چگونگی روابط سیاسی‌ایران و چین را در دورهٔ ساسانی بنظر خوانندگان گرامی میرسانیم.

ناگفته نماند که تمام منابع چینی و ژاپنی را که در این مقـاله مورد استفاده قرار گرفته است جناب آقای دکتر اکیرا هاندا استاد تاریخ آسیا دردانشگاه کیوتوبرای‌اینجانب‌ارسال‌فرموده‌اند. ازلطف‌مشارالیه سپاسگزارم

وهمچنین ازلطف خانم دکترشیرین بیانی که راهنمای من در تنظیم‌این‌مقاله بودند وپیشنهاد چاپش را فرمودند اظهارسپاسگزاری خالصانه مینمایم .

روابط سیاسی ایران وچین دردورهٔ ساسانی

۱) تا سال ۵۸۹ میلادی

بعداز انقراض دولت هوـهان[1] (۲۵ــ۲۲۰م) که شش‌سال قبل‌از تأسیس دولت ساسانی یعنی درسال ۲۲۰ میلادی روی داد سرزمین پهناور چین‌میان سه دولت محلی وی[2] (۲۲۰-۲۶۵) و وو[3] (۲۲۲ - ۲۸۰ م) وشو[4] (۲۲۱-۲۶۳م) تقسیم گردید . ۲۸۰ میلادی سلسلهٔ وو بدست دولت هسی - چن[5] (۲۶۵ - ۳۱۶) منقرض گردید وچین وحدت خودرا بازیافت . اما این وضع هم چندان دوام نداشته در سال ۳۱۱ میلادی با انقراض دولت هسی - چن دوباره چین میان سلسله‌های‌متعددی منقسم گردید . ازاین تاریخ تاسال۵۸۹ میلادی درقسمت شمالی چین ۲۵سلسله ازنژادهای مختلف ودرقسمت‌جنوبی چین ٦ سلسلهٔ چینی حکمرانی میکردند .

شکی نیست که روابط سیاسی ایران وچین دراین زمان بی‌ثبات نسبت بروابط دورهٔ تنگ[6] (٦۱۸- ۹۰۷م) کمتر بوده ولی ناگفته نماند که‌نسبت بدوران پیشین زیادتر بوده است .

در « سان ــ کوو ـ چیه »[7] که تاریخ سه سلسلهٔ محلی فوق الذکر را بیان میکند سخنی از سفیر دربار ساسانی درچین یافت نمیشود ولی کشف سکه‌های شاهپور دوم (۳۰۹ــ۳۸۹ م) اردشیر دوم (۳۷۹ - ۳۸۳م) و شاهپور سوم (۳۸۳ــ۳۸۸م) درتورفان وجود ارتباط تجارتی ایران و چین را ثـابت

1—Hou Han
2—Wei
3—Wu
4—Shu
5— Hsi Chin
6—T'ang
7—San-kuo-chih

میکند [۸] . همچنین معلوماتی دربارهٔ ممالک آسیای غربی که در «سان ـ کوو ـ چیه» مضبوط است نسبت بتوضیحات در خصوص مملکت آسیای غربی در «شی ـ چی» [۹] و «هان ـ شو» [۱۰] و «هو ـ هان ـ شو» [۱۱] مفصلتر و دقیقتر است و این موضوع نشان میدهد که در این زمان چینیها نسبت بزمان پیشین با ملل آسیای غربی ارتباط بیشتری داشتند. وتصور میرود که در این دوره نیز میان ایران وچین سفرائی رفت وآمد میکردند .

دراواسط قرن پنجم میلادی دولت پی ـ وئی [۱۲] واحات عمدهٔ حوضهٔ تاریم را تحت نفوذ خود قرارداده شاهان این سلسله بحفظ تجارت میان آسیای غربی وشرقی همت میگماشتند.

در «وئی ـ شو» [۱۳] تاریخ رسمی دولت پی ـ وئی رسیدن ده هیئت سیاسی ایـران به چین مضبوط است . یعنی در سالهـای ٤٤٥ [۱٤] ٤٦۱ [۱٥] ٤٦٦ [۱٦] ٤٦٨ [۱۷] ٤٧٦ [۱۸] ٥۰۷ [۱۹] ٥۱۷ [۲۰] ٥۱۸ [۲۱] ٥۲۰ [۲۲] و ٥۲۱ [۲۳] . دراین زمان

۸) کی اوکازاکی Kei Okazaki « سکه‌های نقرهٔ ایران ساسانی وگسترش آنها به‌طرف شرق » (مجلهٔ « تحقیقات از آسیای جنوب غربی » دانشگاه کیوتو)

9_Shih-chi
10_Han-shu
11_Hou-han-shu
12_Pei wei
13_Wei-shu

(۱٤) زمستان ماه دهم سال اول تائی ـ آن .... پو ـ سسو (ایران) تحف فرستاد.
(۱٥) ماه هشتم سال دوم هو ـ پین ایران با تحف سفیری فرستاد .
(۱٦) .... ماه سوم سال اول تیئن ـ آن .... پو ـ سسو با تحف سفیری فرستاد .
(۱۷) .... ماه چهارم سال دوم هوانگ ـ هسینگ .... پو ـ سسو با تحف سفیری فرستاد .
(۱۸) بهار ماه دوم سال اول چن ـ مینگ .... پو ـ سسو با تحف سفیری فرستاد .
(۱۹) زمستان .... ماه دهم سال چهارم چن ـ شیه .... پو ـ سسو با تحف سفیری فرستاد .
(۲۰) بهار ماه چهارم سال دوم هسی ـ پینگ .... پو ـ سسو با تحف سفیری فرستاد .
(۲۱) .... ماه هفتم کبیسهٔ سال اول شن ـ کولی پو ـ سسو با تحف سفیری فرستاد . درجلد صد و دوم «وئی ـ شو» چنین آمده است : «درسال شن ـ کولی آن مملکت (ایران) با نامه وتحف سفیری فرستاد . درنامه مذکور بوده است که امپراطور مملکت بزرگ پسرخداوند میباشد .

یکبار ازدربارچین به دربارساسانی سفیری روانه گردیده‌است[۲۴] و درزمان هسی-وئی[۲۵] (۵۳۵-۵۵۶م) درسال ۵۵۳ ازایران به‌چین‌سفیری آمده‌است.[۲۶]

امیدواریم‌که سرزمینی‌که خورشید ازآنجا طلوع میکند همیشه متعلق به‌امپراطور چین باشد . کو ـ وا ـ تا (کواد اول ـ ازسال ۴۸۹ تا ۵۳۱ میلادی حکومت‌میکرد ـ) پادشاه پو ـ سسو احترامات بیکران تقدیم مینماید . امپراطور اینرا بامسرت قبول‌کرد وازاین ببعد (او) هرساله تحف میفرستاد.» دراین‌باره پروفسور عباس شوشتری (مهرین) نوشته‌اند: «بنابرگزارش سفراء درزمان شن‌کوای سنهٔ ۵۱۸ یعنی عصر قباد سفارتی با نامه‌ایکه عبارت آن چنین بود به‌دربار ایران‌رسید: ازبغ‌پور کشوربزرگزاده‌ازآسمان‌امیدواریم‌ازآنجائیکه‌خورشیدبرمیآیدازپرزآسمان‌خواهد بود درزمین هان کوات شاه ایران هزار بلکه ده هزار بار نماز میبرد ودرچین آنرا پذیرد وازاین ببعد سفارت را مکرر خواهد فرستاد که بدربار نیاز داده شود ..» این سفیر که پروفسور عباس‌ـ شوشتری اشاره میکنند ظاهراً ازجانب کواد به‌دربار چین فرستاده شده است نه ازدربارچین به ایران‌ودرقرائت‌متن‌چینی‌هم‌اشتباه‌بزرگی کرده‌اند. («ایران‌نامه یا کارنامهٔ ایرانیان درعصرساسانیان»). آقای دکترعلاءالدین آذری درمجلهٔ شمارهٔ۵ سال‌پنجم‌بررسیهای‌تاریخی مقاله‌ای بعنوان: روابط‌ایران باکشور چین (پیش از اسلام) نوشته‌اند وایشان نیزهمین اشتباه راکرده‌اند (ص ۲۰۲). همچنین آقای دکترعلاءالدین‌آذری اشتباهاً شن‌کوئی(ایشان شن‌کیو نوشته‌اند) را شاهنشاه قباد نوشته‌اند. این اسم سال است نه‌اسم شخص . ضمناً شادروان سعید نفیسی نوشته‌اندکه در این سال (=۵۱۹ میلادی) سفیری از جانب کـواد پادشاه ایران به دربار چین رفته است . این ۵۱۹ اشتباه است .

(۲۲) ماه پنجم کبیسهٔ سال دوم چنگ ـ کوانگ پو ـ سسو با تحف سفیری فرستاد .

(۲۳) .... پائیز ماه هفتم سال سوم چنگ ـ کوانگ پو ـ سسو با تحف سفیری فرستاد .

(۲۴) قبل ازاین (امپراطور) سفیری بنام هان ـ یان ـ پی به ایران روانه ساخته بود .
شاه پو ـ سسو سفیری فرستاد وفیل تربیت شده واشیای بینظیر پیشکش نمود .... درجملاتیکه دربالا حذف شده است (اسم هسین ـ تسو (۴۶۶ ـ ۴۷۰ م) آمده ظاهراً این سفیر ایران در سال ۴۶۶ میلادی به‌چین رسیده است. جزاین سخنی ازگسیل سفیر ازجانب دربار پی ـ وئی به ایران در « وی ـ شو » یافت نمیشود ولی ممکن است غیر ازاین هم دربارچین چندین‌بارسفیر را به‌ایران روانه ساخته باشد. مثلا مسعودی در «مروج الذهب» نوشته است «شاه چین بدو (انوشیروان) نوشت» از فغفور پادشاه چین وصاحب قصر دوگوهر که درقصراو دوجوی ازعود وکافور میرودکه بوی آن دوفرسنگ احساس میشودکه دختران هزارشاه خدمت او میکنند که در اصطبل خود فیل دارد ببرادرش خسرو انوشیروان .... (« مروج الذهب ») ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده چاپ بنگاه ترجمه ونشرکتاب جلد اول ص ۳۶۰) .

25—Hsi Wei

(۲۶) درسال دوم وئی ـ تی سلسلهٔ وئی (هسی ـ وئی) پادشاه این مملکت (ایران) با تحف سفیری فرستاد («چوو ـ شو» تاریخ رسمی دولت چوو جلد پنجم).

۲) از سال ۵۸۸ میلادی تا انقراض دولت ساسانی

درزمان مورد بحث، چین‌دورهٔ‌ترقی‌وایران دورهٔ‌انحطاط رامیگذرانید. ازنظر نوع روابط سیاسی‌میان این‌دو کشوربهتراست این دوره را بدوقسمت تقسیم نمائیم یعنی‌ازسال۵۸۹ میلادی تاسال ۶۴۲میلادی و ازسال۶۴۳میلادی تا انقراض دولت ساسانی.

الف) ازسال ۵۸۸ تا ۶۴۲ میلادی

درسال ۵۸۹ میلادی ون‌ـ‌تی[1] (۵۸۱-۶۰۴م) دولت چن[2] را که از سال ۵۵۷ تا ۵۸۹ میلادی برایالات جنوبی‌چین حکمرانی میکرد منقرض ساخته تمام چین‌را وحدت سیاسی داد. در زمـان حکومت او و پسرش ینگ‌ـ‌تی[3] (۶۰۴-۶۱۸م) تشکیلات اداری کشور منظم گشته با حفرکانال عظیمی که‌شهر تین‌ـ‌چین[4] و شهرهانگ‌ـ‌چو[5] را متصل میکرده‌است چین‌هم از نظرصنعتی وهم از حیث نظامی و سیاسی ترقی بسیار کرد ودر زمـان ینگ ـ تی بعضی واحات‌حوضهٔ تاریم نیزمتصرف‌شد. بعد ازناکامی درلشکر کشی به‌شبه‌جزیرهٔ کره این دولت منقرض گردید (۶۱۹م) ولی وحدت سیاسی که توسط سلسلهٔ سوئی[6] ایجاد شده بود ازبین‌نرفت ودردورهٔ حکومت‌دولت تنگ‌چین‌مقتدرتر شد. تا سال۶۴۹ میلادی تمام واحات‌حوضهٔ تاریم جزء متصرفات دولت‌تنگ گردیده امپراطوران این سلسلهٔ سلطنتی ازسال ۶۳۰ میلادی ببعد نزد ملل آسیای شمالی وغربی «تنگری‌خاقان»[7] نامیده میشدند. حال ببررسی‌اوضاع ایران دراین زمان میپردازیم :

۱-Wên-ti
۲- Chên
۳-Yong-ti
۴- Tien-chin
۵- Hang- chou
۶- Sui

(۷) Tengri تنگری بزبان ترکی و مغولی بمعنی آسمان است. اصل این کلمه T'ien چینی است که همان معنی را دارد.

درسال ۵۹۰ میلادی بعدازمحبوس‌شدن هرمزدچهارم (۵۷۹-۵۹۰م) پسرش خسروپرویز (۵۹۰-۶۲۸م) براریکهٔ پادشاهی نشست . در عهد سلطنت او در مغرب لشکرهای روم شرقی شکست‌خوردند و تمام آسیای صغیر و مصر و ارمنستان ونقاط دیگر منجمله بیت‌المقدس بتصرف سپاهیان وی در آمدند و مرز غربی ایران تقریباً بآن حدی رسید که در زمان داریوش بزرگ رسیده بود . ولی در داخل ایران عصیانهای متعددی وقوع یافت . مخصوصاً موقعیکه بهرام‌چوبین شورش کرد خسروپرویز به‌روم شرقی‌پناه‌برده با یاری امپراطور روم شرقی‌موسوم به‌موریس تخت‌شاهنشاهی‌ایران رامجدداً به‌دست‌آورد. بعد ازوفات او تا جلوس یزدگردسوم یعنی ازسال ۶۲۸تا۶۳۲ میلادی بیش از دوازده شاهنشاه به‌تخت رسیده‌اند که همین موضوع گواه برآشوب و ازهم گسیختگی این‌دوره میباشد.[8]

چینیها از قدیم‌الایام به‌برتری خود نسبت به‌سایرین اعتقاد داشتند و از اینرو روانه کردن سفرا ازچین کمتر ازآمدن سفرای ممالك دور و نزدیك اتفاق میافتاد. بدین‌سبب بنظرمیرسد که دراین زمان که درایران هرج ومرج حکمفرما بودمیان ایران وچین بسیار کم‌سفرا مبادله شده باشد . درتواریخ چین نیزتنها دردوجا به‌آمدن سفیرایران اشاره شده‌است : درزمان‌حکومت ینگ‌تی (۶۱۸-۶۰۴م) و درسال۶۳۸.[9]

(8) R. Ghirshman «Iran» PP. 306-308. (Pelican)

(۹) ینگ ـ تی‌لی ـ یورا به ایران روانه ساخت. ایران بالی‌ـیو سفیری فرستاده تحف را تقدیم نمود . («سوی‌ـشو» جلد ۸۳)

یزدگرد بتخت جلوس نمود . سال دوازدهم زمن ـ کوان (یزدگرد) سفیری موسوم به موسی‌ـبان (مرزبان؟) فرستاد و حیواني بنام هوو ـ رو ـ یی تقدیم نمود . شکلش مانند موش و رنگش آبی و قدش نه سون (تقریباً ۲۷سانتیمتر) بود و توی سوراخها رفته موشها را خوب شکار میکرد. («حسین ـ تنگ ـ شو» قسمت دوم جلد ۲۲۱)

بر طبق «چیوـتنگ‌ـشو» جلد ۱۹۸ این سفیر به سال ۶۴۷ میلادی به چین آمده است. شادروان سعید نفیسی در مقاله‌ای به عنوان «زنان و فرزندان یزدگرد سوم» (در مجلهٔ «مهر» شمارهٔ چهارم سال اول) چنین نوشته اند :

«بعضی اطلاعات‌درحق‌وی درتاریخ‌چین‌میتوان یافت‌بدینقرار: درسال۶۳۸میلادی (۱۷هجری) یزدگرد

ب) فرار یزدگرد سوم از تیسفون و انقراض دولت ساسانی و معرفی منابع چینی مربوط به آن.

در سال ٦۳٦ میلادی در جنگ قادسیه تازیان ایرانیان را شکست دادند و در سال ٦۳۷ میلادی شهرویه اردشیر (سلوکیهٔ جدید) هم به دست تازیان افتاده ایشان تا کرانهٔ غربی دجله پیش آمدند. یزدگرد از تیسفون به حلوان فرار کرد. درسال ٦٤۲ میلادی در نهاوند آخرین جنگ بزرگ میان دولت ساسانی و مسلمانان عرب رخ داد ولی دراین جنگ نیز شکست با ایرانیان افتاده یزد گردسوم روبه فرار نهاد.

طبری در خصوص فرار یزدگرد به ماوراءالنهر و کشته شدنش چندین روایات را بقلم آورده است[10] ازاین قرار :

→

سوم که مورخین چین نام اورا «یی ــ سه ــ سه» ضبط کرده‌اند پس ازآنکه ازتازیان دراسطخر شکست خورد ازه تائی ــ تسونگ» پادشاه چین یاری خواست وآنچه اموال وحزاین داشت بچین فرستاد زیرا که در اندیشهٔ آن بود که اگربا تازیان برابری نتواند بچین پناه‌برد.» وبعدنوشته‌اندکه «سفیری که یزدگرد بچین فرستاد در کتابهای چینی نام اورا « مو ــ سه ــ پان » ضبط کرده اندو وی ازجانب یزدگرد اظهار بندگی وحراج‌گزاری کرد .... ظاهراً مراد این جانورگربه است‌که نخست درسال ٦۳۸ میلادی (۱۷ هجری) از ایران بچین برده‌اند وتا آن زمان مردم چین‌گربه ندیده بودند . »ظاهراً سفیر یزدگرد سوم که آقای سعید نفیسی به‌آن اشاره کرده‌اند همان سفیری است‌که در «هسین ــ تنگ ــ شو» و «چیو ــ تنگ ــ شو» ضبط شده‌است . ولی بطوری‌که ملاحظه میفرمائید درمتن چینی ازدرخواست یاری ازدولت چین دربرابر حملهٔ اعراب حرفی نیست.

تا حدی که نگارنده اطلاع دارد غیراز «هسینگ‌ـتنگ‌ـشو» و «چیوـتنگ‌ـشو» درخصوص این سفیرمنبع چینی دیگری موجود نیست. در سال ٦۳۸ میلادی که هنوز جنگ نهاوند به وقوع نپیوسته بود و یزدگرد سوم امید شکست دادن اعراب را داشت و قدرت دولت چین هنوز تا انتهای‌غربی حوضهٔ تاریم نرسیده بود غیر ممکن بنظر میآید که یزدگرد سوم در سال ٦۳۸ میلادی بمنظور درخواست یاری سفیری به دربارچین فرستاده باشد. اگربطوریکه «چیوـتنگ‌ـشو» میگوید این سفیر درسال ٦٤۷ میلادی به‌دربار چین‌آمده باشد این سفیرباید درخواست یاری را میآورد. چون‌که در این سال یزدگرد درراه فرار بود وقدرت دولت تنگ تا انتهای حوضهٔ تاریم رسیده بود. ولی اگر این سفیر درخواست کمك آورده بود ممکن نیست که در تاریخ دولت تنگ ضبط‌نشده‌باشد.گرفتن درخواست کمك ازیك کشور بزرگی مانند ایران ساسانی برای دولت تنگ افتخارمیباشد .

حیوانی که از یزدگرد سوم به دربار چین فرستاده شد از نظر تلفظ و مشخصات آن حیوان چنانکه شادروان سعید نفیسی میگویند گربه است ولیکن تصور نمیرود که این اولین‌گربه‌ای بوده که چینیها دیده‌اند .

(۱۰) بلعمی «ترجمهٔ تاریخ طبری» چاپ بنیاد فرهنگ ایران ص ۵۵ــ۵۹ .

یزدگردسوم که خبرشکست ایرانیان را در جلولاشنید از حلوان بهری آمد واز طریق نیشاپور بهمرو فرار کرده ازوالی مروموسوم به ماهوی مدد خواست . ماهوی که داماد خاقان ترك بود ازاو هفت هزارسوار گرفت و بر یزدگرد بشورید و شبی سپاهیان اوقصریرا که یزد گرد درآن اقامتداشت گرفتند . بااینکه یزدگرد میتوانست از چنگ والی مرو بگریزد بهدست آسیابانی بقتل رسید .

« چونیزدجرد بمروآمد عمر احنفبن قیس رابیرون کرد بخراسانبا سپاه بصره و کوفه دوازدههزارمرد. » احنف از طریق اصفهان طبسین وقارن به هراتآمد و این موقع یزدگرد هنوز درمروبود . یزدگرد ازطریق مرو-الرود بهبلخ فرار کرد و در راه «یزدجرد بخاقان کس فرستاد وبملك سغد و بملكچین کسفرستاد و ازایشان مددخواست.» احنف از مروالرود سپاهیان عرب را روانه ساخت و تازیان بلخ را مسخر ساختند یزدگرد از جیحون گذشته وارد سغدیانا شد واینجا یزدگرد موفق شد که ازملك سغدوخاقان ترك کمكبگیرد. یزدگرد با «سپاهترك وسپاهفرغانه وسپاه بلخ وطخارستان» که پنجاه هزارنفر بودند ازجیحون گذشته بهمروالرود که احنفآنجا بود آمد. میان تازیان وسپاهیان یزدگرد جنگرخداد واین جنگ دوماهامتداد یافت. باکشتهشدن سهتنازخویشان خودخاقان ترك به کشورخودباز گشت. یزدگرد قصدفرار بهترکستان داشت ولی اینمورد پسند مهتران سپاه قرار نگرفته آنها که اعراب را از ترکها ترجیح میدادند به طرف غرب رفتند و یزدگرد تنها باخدم خویش بهترکستان رفت .

«بیك خبراندرچنین است که چون اینعجمبریزدجرد بشوریدند او از ایشان بگریخت اورا طلب کردند نیافتند بآسیابی اندر او را پنهانبکشتند و بآباندر افکندندش ».

« باز بخبر دیگر اندرایدون گویند کی او(یزدگرد).... ببلخ شدسوی

خاقان... (احنف) سپاه بکشید بسوی خاقان شد از آب جیحون بگذشت وبترکستان شدند وچون بسغد برسیدند رسول یزدجرد پیش آمد که از چین همی آمد وجواب نامه از شاه چین آورد ولیکن سپاه نفرستاده بود... احنف از بلخ بامروالرود آمد وعمررا فتح نامه کرد مرگ عمربدوسالی کی ازخلافت عثمان گذشته بود مردمان خراسان عهد بشکستند ومرتد شدند ویزدگرد از فرغانه بازخراسان آمد و آنگاه بکشتندش».

حال چند روایت مربوط بفرار یزدگرد به ماوراءالنهر وانقراض دولت ساسانی را که در تواریخ چینی آمده است معرفی مینمائیم.

«یزدگرد پادشاه که قادر نبود بدست نجباوبزرگان کشورخلع گردید وبه طخارستان فرار کرد. درراه تازیان برو حمله‌ور شدند و اورا کشتند. پسرش فیروز وارد طخارستان شده امان یافت. (فیروز) رسولی فرستاده (ازامپراطور)مدد خواست. بعلت‌اینکه راه بسیار دوربودبرکاو-تسو[11] میسر نبود لشکر روانه سازد و درخواست فیروز را رد کرد. اتفاقاً تازیان از تعاقب فیروز خودداری نموده برگشتند و طخارستان‌لشکرروانه ساخته او را جاداد.»[12]

«یزدگرد ترسو بود و بدست نجبا و بزرگان کشور خلع گردیده به طخارستان فرار کرد. قبل از اینکه به آنجا برسدبدست‌تازیان بقتل رسید. پسرش موسوم به فیروز پیش یبغوی طخارستان پناه برده امان‌یافت»[13]

11–Kao–tsu

(۱۲) «صمی ـ تنگ ـ شو» قسمت دوم جلد ۲۲۱. بنا به مقالهٔ آقای دکتر علاء الدین آذری (روابط ایران باکشور چین «مجلهٔ بررسیهای تاریخی» شمارهٔ ۵ سال پنجم ص ۲۰۸) شادروان‌پورداود پی ـ لو ـ سسو را پرویز دانسته‌اند ولی‌درمروج الذهب «یزدگرد آخرین ملوك ایران وقتی چنانکه‌گفتیم کشته شد سی وپنجسال داشت و دوپسر بنام بهرام و فیروز و ....» (چاپ بنگاه ترجمه‌و نشر کتاب جلد اول ص ۲۷۸) نوشته است و شکی نیست که تلفظ چینی پیروز فارسی پی ـ لو ـ سسو میباشد .

(۱۳) «چیو ـ تنگ ـ شو» جلد ۱۹۸ .

«ماه پنجم سال پنجم یون ـ هوئی[14] (۶۵۴م) تازیان به‌ایران و مرو لشکر کشیده آن هردو را مسخر کردند. پادشاه ایران یزدگرد بدست تازیان کشته شد. فیروز پسر یزدگرد به طخارستان پناه‌برد وسفیری فرستاده مدد خواست. بعلت اینکه‌راه بسیار دور بود برامپراطور میسر نبود با اویاری کند. بلافاصله سپاهیان عرب بر گشتند وطخارستان سپاه خود را فرستاده اورا بر اریکهٔ پادشاهی نشانده بر گشتند» [15]

«فیروز در سال‌اول‌لونگ ـ شوو[16] (۶۶۱م) نامه‌ای فرستاده‌التماس‌نمود که مکرردچار هجوم اعراب گردیده‌ایم وخواهشمنداست سپاهیان را روانه ساخته ما رایاری فرمائید». امپراطور ونگ ـ مینگ ـ یوان[17] فرماندار شهرستان نان ـ یو[18] در استان لونگ[19] رابمغرب زمین فرستاد. آنجارا به استانها و شهرستانها تقسیم کرده‌قلعهٔ چی ـ لینگ[20] را فرمانداری کل‌ایران قرار دادند. فیروز بفرمانداری کل‌ایران منصوب گشت. از این‌ببعد مکرر سفرا وتحف فرستاد.[21]

«سال اول لونگ ـ شوو (فیروز) مجدداً خبر حملهٔ تازیان را رسانید. این‌بار امپراطوررسول‌رابمغرب‌زمین‌روانه‌ساخت. آنجارابه‌استانها وشهرستانها تقسیم کردند وقلعهٔ چی ـ لینگ را فرمانداری کل ایران قراردادند. فیروز را بفرمانداری کل ایران منصوب کردند. ولی بزودی بدست تازیان منقرض گردید.»[22]

14— Yung-hui

(۱۵) «تسا ـ فو ـ یوان ـ کوئی» جلد ۹۹۵ .

16—Lung-shuo

17—Wang Ming yuan

18—Nan-you

19—Lung

20—Chi-ling

(۲۱) «چیو ـ تنگ ـ شو» جلد ۱۹۸ .

(۲۲) «صین ـ تنگ ـ شو» جلد ۲۲۱ .

«(فیروز)نتوانست حکومتی برقرار کند در یکی از سالهای هسین ـ هنگ[23] به چین آمده بفرماندهی سپاهی بنام یو ـ و ـ وی[24] منصوب گردید. سپس درگذشت.»[25]

«سال چهارم هسین ـ هنگ (۶۷۳م) فیروز ایران شخصاً به دربار چین آمد.»[26]

«روز...ماه دوازدهم سال پنجم هسین ـ هنگ (۶۷۴م) فیروز پادشاه ایران بدربار چین آمد.»[27]

«سال سوم ای ـ فنگ[28] (۶۷۸م) به پی ـ هسینگ ـ چین[29] نایب رئیس قسمت انتخاب کارمندان دولتی فرمان داده شد که فیروز را همراه با سپاهیان بکشور خود رسانده اورا برتخت پادشاهی ایران نشاند. هسینگ ـ چین بعلت دور بودن راه ازسوی آب (نزدیك تکمك در ترکستان غربی) باز گشت. فیروز تنها بسوی کشورخود پیش رفت ولی نتوانست داخل آنجا بشود و اعراب به او حمله بردند. مدت بیش از بیست سال در طخارستان میزیست هزاران زیردست داشت ولی بعدها بتدریج ایشان متفرق شدند.[30]

«اول پسرش (یعنی پسر فیروز) نرسی در دربار چین بگروگان بود. سال اول تئاو ـ لو[31] (۶۷۹م) به پی ـ هسینگ ـ چین فرمان داده شد که باسپاه او را به کشور خود برساند ومجدداً حکومت اورا تأسیس کند. پی ـ هسینگ ـ چین بعلت دوربودن راه ازسوی آب بر گشت. نرسی مدت بیست سال در

23— Hsien-hang

24— Yu-wu-wei

(۲۵) «هسین ـ تنگ ـ شو» قسمت دوم جلد ۲۲۱ .

(۲۶) «تسا ـ فو ـ یوان ـ کولی» جلد ۹۹۹ .

(۲۷) «تسا ـ فو ـ یوان ـ کولی» جلد ۹۷۰ .

28— I-feng

29— P'ei Hsing-chien

(۳۰) «چیو ـ تنگ ـ شو» جلد ۱۹۸ .

31— T'iao-lu

طخارستان اقامت داشت . زیردستان او متفرق شدند.»[۳۲]

« به سال دوم چنگ-لونگ[۳۳] (۷۰۸م) (فیروز) دوباره به چین آمد و به فرماندهی لشکری بنام تسو-وی-وی[۳۴] منصوب گردید . ناگهان مریض شده در گذشت و کشورش منقرض گردید ولی خدمتکاران وخویشان او هنوز باقی مانده‌اند» . [۳۵]

بر اساس این منابع چینی پیگولوسکایا نوشته است : « در سیستان و تخارستان تا آغاز قرن هشتم میلادی دربرابر اعراب پایداری بعمل آمد . در سال ۶۶۰ میلادی ۴۱ هـ دهقانان تخارستان و(ناحیهٔ بلخ) بکمك ترکان مغرب وچین پیروز فرزند یزدگرد سوم را شاه ایران اعلام کردند.

امپراطوری چین درقرن هفتم خود میکوشید تاآسیای میانه را مطیع سازد ومایل نبود که اراضی تحت اطاعت اعراب بیشتر توسعه پیدا کند وبدین سبب خراسان و تخارستان را برضد فاتحان عرب یاری میکرد . ولی چین دوربود وکمك آن نمیتوانست مؤثر باشد . در سال ۶۷۴ میلادی (۵۵ هـ) پیروز بر اثرفشار اعراب به چین پناهنده شد. فرزند وی نرسی اندکی بعد به تخارستان بازگشت وپایداری مردم آنسامان را علیه اعراب رهبری کرد. در سال ۷۰۷ میلادی بلخ بالقطع بدست تازیان افتاد و نرسی نیز به چین گریخت .»[۳۶]

در این قسمت مسائلی چند مانند رفع تضادهای روایات منابع چینی و تطبیق قلعهٔ چی-لینگ وغیره باقی مانده استولی چون منابع کافی دردسترس نگارنده نبود منحصراً به معرفی منابع چینی اکتفا گردید.

(۳۲) «حسین ـ تنگ ـ شوؤ جلد ۲۲۱ .

33— Ching-lung
34— Tso-wi-wi

(۳۵) «چیو ـ تنگ ـ شو» جلد ۱۹۸.

(۳۶) «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هجدهم» جلد اول ص ۱۷۸ .

جای تردید نیست که بعد از انقراض دولت ساسانی قسمتی از ایرا
به چین پناهنده شدند. برطبق کتاب « تزو-چیه-تونگ-چین » [۳۷] در
۷۸۷ میلادی دولت تنگ ایرانیان مقیم شهرچنگ-آن [۳۸] پایتخت دولت تنـ
را که درحدود چهارهزارنفربودند به‌لشکری بنام شن-تس وارد ساخت.
کتیبهٔ بخط پهلوی که درشهر سی-آن [۳۹] (چنگ-آن در زمان تنگ) کشف
شد چنین آمده است : « این انوشه‌روان شاهزاده خانم ماسیس دختـ
انوشه‌روان سردارسوار سی‌زین سی ازخاندان‌سورن. . . » واین کتیبه‌صحت
توصیف «تزو-چیه-تونگ-چین» راثابت میکند. [۴۰]

37– Tzü-chih-t'ung-Chien

38– Ch'ang-an

39– Hsi-an

(۴۰) گیکیو ایتو Gikyo Itô «قرائت قسمت زبان پهلوی از کتیبهٔ روی‌گور به‌خط چینی و پهلوی‌که درشهرسی- آن‌کشف شده» (مجلهٔ «تحقیقات ازآسیای‌جنوب غربی» جلد۱۳). «کتیبه‌ای به‌خط پهلوی درچین» بقلم خانم دکتر بدرالزمان قریب (مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران سال چهارم شمارهٔ اول) .
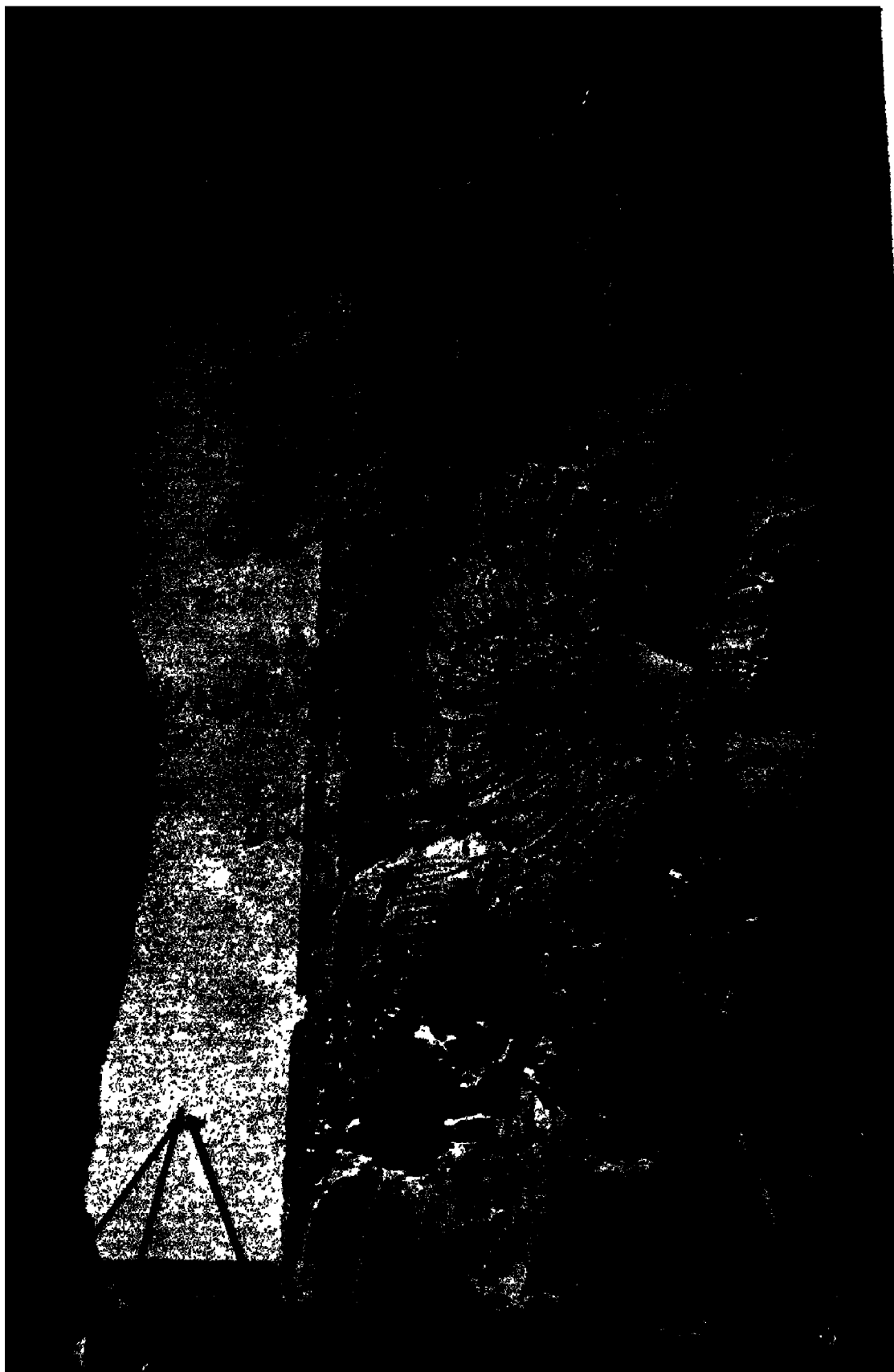
تصاویر مستندی

از سکه ها و پیکره های شاهنشاهان ایران

از دورهٔ هخامنشی تا پایان دوره ساسانی

بقلم

مجید وهرام

(دانشجوی فوق لیسانس باستانشناسی)

دربارهٔ چگونگی چهره و خصوصیات ظاهری و جسمانی شاهنشاهان ایران از استادان پیکرنگار و هنرمندان تصاویر و مجسمه ها و نقوش فراوانی بجای مانده است و گروهی از سرایندگان و نویسندگان نیز در این زمینه فراوان دادسخن داده اندبطوری که بخش عظیمی از هنرهای تجسمی ملت ایران اختصاص به این قهرمانان دارد .

صفحات زرین تاریخ شکوهمند ایران نیز ازحماسهٔ این قهرمانان بزرگ که اکثراً جنبهٔ جهانی و بین المللی دارند آذین شده است وهنرمندان توانا وچیره دست ایرانی نیزهمطراز

تاریخ‌نویسان آثار بسیار ارزشمند و گرانبهائی بیادگار گذاشته‌اند . ولی هنر، تنها بیان واقعیت نیست بلکه در تعریف دقیقتر آنرا « بازآفرینی واقعیت » دانسته‌اند یعنی هرهنرمندی باساختمان ذهنی وفلسفی اندیشه‌خویش برداشت خاصی ازواقعیت‌ها دارد که این تفکررا با واقعیت آمیخته ودراثرهنری خود متمرکز می‌سازد بهمین دلیل می‌بینیم که هنرمندان مختلف یك واقعیت را به اشکال گوناگون بازگومیکنند . هنرمندان اصیل بازگوکنندهٔ شرایط زمانی ومکانی وتفکرات اجتماعی خویش میباشند . آثارهنری یك قوم‌دریك دورهٔ مشخص تاریخی درعین حال که متفاوت است ازجهات مختلف بایکدیگر شباهتهای فراوان دارد که یکی ازجالبترین منابع بررسی‌ویژگیهای تاریخی دورهٔ خود بشمارمی‌آید .

این اصل کلی درمورد کلیه‌تصاویر ومجسمه‌ها ونقوش که‌ازشاهنشاهان ایران باقی مانده است نیز صدق میکند بدین معنی که این‌آثار باهمهٔ جلال وشکوه وزیبائی وهنرمندی فوق تصورخودکاملا شبیه به اصل نیست . بلکه دربعضی ازاین نقوش قضاوت جامعه درموردآن پادشاه نموده‌شده و درنتیجه تصویر اورا ازچهره واقعیت دورمیسازد مثلا از آنجا که کوروش پادشاهی قدرتمند وعدالت گستر ومهربان و عظیم‌الشأن بوده درنظرمردم خودازنوعی الوهیت وتقدس برخورداربوده است واورا چون نیمه‌خدائی می‌پرستیده‌اند. این‌نظروعلاقه همگانی درذهن هنرمندی که تصویربرجسته وی‌را بردیوار پاسارگاد حجاری می کرده ، تجلی یافته است و بهمین دلیل می‌بینیم که با

چهره‌ای بسیار زیبا وشکوهی بی‌مانند درحالی که دوبال بردوش دارد نقش برجسته اورا برسینهٔ سنگ جاویدان ساخته وچون خدائی توانا و مهربان مجسم‌شده‌است. ویاخشایارشا شاهنشاه‌نیرومندوپرشکوه‌ایران که‌شاهی دلیر وبلند پروازبود ، درنقش مهرخویش بصورت مردی بلند بالا ، بسیارنیرومند وورزیده که کمانی بدست دارد ، بردوش شیری عظیم‌نموده شده است .

باتوجه بدین دونمونه چنین نتیجه گیری میشود که قراردادن بال‌برای کوروش و تصویر غیر عـادی خشایارشا تجسم دقیق چهرهٔ واقعی بعضی از شاهنشاهان ایران را ازخلال اینگونه آثار که نتیجه‌آمیزش فکر هنرمندبا احساسات جامعه است دشوارمیکند .

تنها تصاویری که جنبه‌واقعی داشته وارزش‌فراوان دارند،[1] نقوش روی سکه‌ها است که درآنها ازتخیل هنرمندانه کمتراثربوده و بیشتر به شباهت با اصل توجه شده است‌وبرای‌شناختن‌چهره واقعی‌شاهنشاهان ایران‌ازمدارك گرانبها و پرارزش به‌حساب می‌آید .

ازآنجا که وجودیك آلبوم‌کامل ودقیق‌ازتصاویرشاهنشاهان ایران‌ازنظر تاریخی‌ارزشی‌فراوان‌داردد‌راینجا کوشش‌شده‌است که‌حتی‌الامکان‌چهرهٔ‌واقعی شاهان ایران باتوجه به کلیه مدارك موجود ارائه گردد . بهمین جهت‌دراین شماره تصاویر واقعی شاهنشاهان قبل ازاسلام ایران راتاآنجا که میسربوده است باکمك سکه‌ها ومجسمه‌ها ونقوش‌باقی‌مانده منتشرمی‌سازدبامیدآنکه

۱ـ Realism (واقع گرائی)

درفرصتهای مناسب آتی با کمك وهمکاری محققین ارجمند واستادان فن این مجموعه کامل گردد .

کلیاتی دربارهٔ آلبوم تصاویر شاهنشاهان هخامنشی

چنانکه در کلیه تاریخ ها نوشته شده است هخامنشیان در ابتداء عملا شهریاران انشان وپارس بوده‌اند که با رعایت استقلال داخلی تقریباً در زیر سلطهٔ پادشاهان عیلام ومادفرمانروائی میکردند[۲]. درلوحهٔ کوروش بزرگ که ازحفریات بابل بدست آمده است ومعروف به استوانه کوروش میباشد.[۳] (همان لوحهٔ معروفی که نخستین اعلامیه حقوق بشر نام گرفته است) ونیز در کتیبه‌های داریوش بزرگ وبعضی دیگر ازشاهان هخامنشی نام هفت تن[٤] ازاین پادشاهان محلی پارس تا هخامنش بزرگ نیای این خاندان برده شده است ونیز پس ازآنها کوروش فرمانروائی قسمت اعظم دنیای آن روزگاررا بدست گرفت . وی نخستین شاهنشاه ایران است و پس از وی یازده تن دیگر ازاین خاندان بسلطنت رسیدند که باخود کوروش جمعاً دوازده تن[٥] از خانواده هخامنشی مقام شاهنشاهی داشته و بر سرزمین پهناور ایران آن روزگار وسایر ملحقات آن حکم میراندند .

۲ـ ن ـ ك به‌ایران درعهد باستان درتاریخ اقوام وپادشاهان پیش ازاسلام تألیف محمد جواد مشکور چاپ دوم ص۱٦٥

۳ـ برای آگاهی بیشتر به‌متن کامل لوحه کوروش به کوروش‌نامه تألیف عباس‌خلیلی ص ۱۷۰ مراجعه شود

٤ـ ر ـ ك به‌ایران باستان مشیرالدوله (پیرنیا) کتاب دوم ص ٤۲٦

٥ ـ ر ـ ك به‌ایران درعهدباستان تألیف دکترمحمدجوادمشکور صفحات۱٦٦-۲٥۷

درمورد چهره وخصوصیات جسمانی اکثرپادشاهان هخامنشی متأسفانه مدارك و اسناد دقیقی اعم از سکه یا مجسمه و غیره در دست نیست و برای دست یافتن به خصوصیات ظاهری آنها باید بیشتر به نوشته‌های مورخین و حجاریهای معدود باقیمانده استناد جست . کوشش‌میشود که‌ازخلال‌این‌آثار حتی‌المقدورچهرهٔ حقیقی آنان را کشف کنیم .

کوروش :

باهمهٔ عظمت وجلال وشکوه وشهرت کوروش بزرگ متأسفانه ازآنجا که در زمان این شاهنشاه ضرب سکه معمول نبود نقش صحیحی ازچهرهٔ او باقی نمانده است ولی این کمبود را نویسندگان و مورخین قدیم تاحدی جبران کرده‌اند. گزنفون در کوروش نامه خویش می‌نویسد :

کوروش ازحیث‌زیبائی‌وصباحت‌منظروجمال وتناسب‌اندام بی‌نظیربوده، قدی‌بلند، اندامی زیبا وچشمانی‌بسیار گیرا داشته وتوصیف‌رابجائی رسانیده که یکی ازعلل پیروزی ونفوذ اورا براطرافیانش همین زیبائی چهره واندام وی ذکر کرده است. [۶]

گذشته‌ازاین،نقش‌برجسته‌ایکه از کوروش‌دردرگاه‌شرقی‌کاخ‌اختصاصی پاسارگاد نقر شده است باوجود آنکه قسمت بالاتنه وصورت آن ازمیان

---

۶ ــ و ــ ك به‌ایران باستان مشیرالدوله (پیرنیا) جلد دوم ازسری‌کتابهای جیبی ص ۲۵۰ــ۲۵۵ و کوروش‌نامه نوشته‌گزنفون ترجمه مهندس رضا مشایخی ص ٤ــ۱۱

رفته است‌بازهم همان مقهار باقی مانده بخوبی نمایشگر قدرت بدنی وبلندی بالا وتناسب اندام کوروش است ونیزدرپاسارگاد نقش فرشته بالداری‌همراه با کتیبه‌ای از کوروش حك شده است که بسیاری از مورخین آنرا نقش کوروش دانسته‌اند .

اگرچنین باشد چنانکه در آغاز اشاره شد این تصویر در درجهٔ اول نشان دهندهٔ مقام وعظمت کوروش درنظر ملت خویش است زیرا اورا تقریباً درمقام‌ومرتبه خدائی‌دانسته‌اندوگذشته ازآن‌باستناد به‌این تصویر کوروش را میتوان مردی‌بلند بالاباچشمانی کشیده ونافذ وابروانی پرپشت وچهره‌ای نسبتاً کشیده ومتناسب‌وبینی بسیار خوش تراش وچانهٔ مربع که نشان‌قدرت بدنی است ودهان کوچك وخوش ترکیب دانست موهای کوروش پرپشت و صاف بوده که تاروی گردن‌میرسیده وصورت کوروش را ریشی انبوه ونسبتاً کوتاه پوشانده ودست تصویر که‌آرنج آن برهنه است نمایشگر ورزید گی ونیروی فراوان بدنی صاحب تصویر است و کوروش دراین تصویر کمری باریك‌وسینه‌ای فراخ دارد ودوبال بزرگ که بردوش تصویر قرار داردنشانهٔ مقام الوهیت ونیمه خدائی صاحب تصویر است .

درموردلباس وتزئینات کوروش مدارك بیشتری دردست است آریستو-بولس [۷] مورخ یونانی که در سال ۲۸۵ *پیش ازمیلاد همراه اسکندر بایران آمده است آرامگاه کوروش را چنین وصف میکند :*

۷- Aristo Bulos

« جنازهٔ کوروش را درتابوتی‌از زر گذاشتند که برتختی نهاده شده بود و پایه‌هایش از زربود و میزی بود که برآن شمشیرهای کوتاه پارسی ، گردن‌بندهاو گوشواره‌هائی‌ازسنگهای گرانبها از زرنشانده نهاده بودند. سندسی و کتان دوخت بابل تنبانهای مادی ، جامه‌های آبی یاارغوانی و رنگهای دیگر ، لباسی بابافت های گل وبوته‌دار بابلی همه را رویهم چیده بودند. [۸]» ونیز گزنفون درفصلهای مختلف کتاب کوروش نامه خویش‌مطالب فراوانی راجع به قیافه و لباس و تزئینات کوروش نوشته است از مجموع نوشته‌ها چنین برمیآید که کوروش دارای خوی سادهٔ پارسی بوده واصولا به تجمل چندان علاقه‌ای نداشته واکثراً بالباس وقیافه‌ای کاملا ساده وبدون هیچ نوع تزئین‌وآرایشی بمیان ملت خویش میآمده است ولی باوجودساده‌پرستی ازارزش جلال‌وشکوه نیزغافل نبوده ومیدانسته است که برای‌تسلط بردیگران می‌بایستی گــه گــاه هیئتی بسیار باشکوه ومجلل داشته‌باشد. [۹] بهمین دلیل تقریباً درکلیه آثارعهد هخامنشی علائم شکوه وجلال فوق‌العاده بچشم میخورد .

لباس اغلب شخصیتهای بارز دربار شاهنشاهی ، مشاوران و سرداران بزرگ زر دوزی و جواهرنشان بوده است. [۱۰] باین ترتیب که

۸ـ ر ـ ك به تاریخ شاهنشاهی هخامنشی‌نوشته اومستد ترجمه دکترمحمدمقدم ص۹۱

۹ ـ ر ـ ك به کوروش‌نامه‌نوشته گزنفون ترجمه مهندس‌رضا مشایخی‌ص۲۹٤ وایران باستان مشیرالدوله پیرنیا کتاب دوم ص٤۲٤-٤۳۰ .

۱۰ـ ن ـ ك به تاریخ‌شاهنشاهی‌هخامنشی نوشته اومستد ترجمه‌دکترمحمدمقدم ص۱۱

« ورقه‌هائی از زر که نقوش زیبائی بطور برجسته روی آن کنده بودند روی لباس می‌دوختند ، بازوبند ، گردن بند ، انگشتری ، گوشواره ، دستبند و مهره‌های جواهر نشان همه‌جا درنقوش جلب توجه مینماید وحتی دهنه ولگام وزینت اسبها نیز ازطلا بوده است » [۱۱]

بدیهی‌است کوروش شاهنشاه عظیم‌الشأن که در رأس چنین تشکیلات پرشکوهی قرارداشت درمواقع لزوم خود ازهمه برتر وبالاتر و پرجلال تر ظاهر میشد چنانکه‌در نقش‌پاسارگاد کفش کوروش زر کوب بوده وازجلوی دهانهٔ کفش بطرف پا نوار باریکی از طلا نهاده بودند که جای میخ کوبی آن هنوز هم درنقش مزبور باقیست .

از کمبوجیه‌اثری دردست نیست که‌نشانه‌ای ازچهره واندام وی راارائه دهد اما برعکس ازداریوش کبیر آثار بسیاری بجا مانده است . ازخلال نوشته‌های مورخین و کتیبه های بیستون و تخت جمشید استنباط میگردد که داریوش قیافه پرصلابت‌و گونه‌ای کشیده وموهای مجعد پرپشت وریشی انبوه تا روی‌سینه‌داشته‌است واگر نقش‌برجسته‌تمام قداودر بیستون‌باندازهٔ طبیعی حجاری شده باشد بلندی قد وی یك‌مترو هفتاد سانتیمتر بوده‌است . *بااستفاده از تصویر یك‌سکه ویك حجاری بر دیوارکاخ آپادانا قیافه واقعی وی نمودار است .*

---

۱۱ ـ ر ـ ك به کوروش‌نامه نوشته گزنفون ص ۲۹۶

از خشایارشا نیز تصاویر فراوان برروی‌سکه‌ها وهمچنین نقش‌مهروی‌و [س]سر مجسمهٔ بسیار زیبامنسوب به دوران‌جوانی‌او که ازسنگ لاجوردتراشیده [شده] موجود است و گذشته ازآن دراکثر تصاویری که از داریوش باقی است نقش خشایارشا نیز بعنوان ولیعهد درپشت سرداریوش مشاهده‌میگردد. از تناسب اجزاء سر مجسمه ای که نشانه ای از دوران جوانی وی میباشد میتوان حدس‌زد که‌صاحب چشمانی درشت و ابروانی کمانی و چهرهٔ بسیار زیبا بوده است .

ازبقیه پادشاهان هخامنشی نیز تصاویر مستندی بر روی سکه‌ها ویادر کنار سنگ‌نبشته‌هانموده شده‌است که به‌ترتیب قدمت، ذیل همین‌مقاله‌ارائه میگردد(باستثنای کمبوجیه،خشایارشای دوم، سغدیان واریس) که متأسفانه کوچکترین‌نشانه‌ای‌ازتصویرآنان‌دردست‌نیست‌وهیچ‌یك‌ازمورخین‌نیزاشاره بچگونگی چهره وظاهر آنها ننموده‌اند تنها بحدس نزدیك به یقین‌ازآنجا که آنان‌نیز شاهان هخامنشی بوده و ازگذشتگان تقلید میکرده‌اند تقریباً بطور مسلم‌میتوان گفت که لباس پارسی به‌روش کوروش‌و داریوش‌وپیشینیان خود می‌پوشیده‌اند وخویشتن را همان گونه آذین می‌بستند .

لباس وتزئینات شاهنشاهان هخامنشی :

در بارهٔ لباس وتزئینات ایران باستان خوشبختانه مدارك بسیار زیادی دردست است . زیراعلاوه بر وسایل ولوازم تزئینی که در نتیجه کاوشهای

علمی باستانشناسان ازگوشه و کنار ایران و دیگر سرزمینهای تابعه ایران باستان بدست‌آمده که زینت بخش مجموعه‌های شخصی وموزه‌های معروف جهان میباشندنقوش‌برجسته‌تخت‌جمشید وبیستون وسکه‌های موجودهمگی دلایل گویا ومستندی در مورد لباس وطرز استعمال انواع زینت‌آلات‌نیاکان ما بشمارمیآیند. خانم‌ملکزادهٔ بیانی وآقای دکترمحمد اسماعیل رضوانی در این زمینه تحقیقات بسیار جامعی بعمل آورده اند ومی نویسند:

« دراین دوره نه‌تنها از خود داریوش وپسرش خشایارشا تصاویرمتعدد وجود دارد بلکه‌ازقیافه وآرایش‌چهره ونوع لباس تمام مردمی که درقلمرو حکومت داریوش میزیسته‌اند نمونه‌هائی موجود است. درست‌است که این حجاریها فقط دورهٔ داریوش‌را نشان میدهداما میتوان حدس زد که قبل از داریوش‌وبخصوص بعدازاو نیز مردم گوناگونی که طوق اطاعت شاهنشاهان هخامنشی را بگردن‌داشته‌اند تغییری درروضع لباس‌وآرایش‌چهره‌نداده‌اند. مسلم است که درآن روزگارلباس وکلاه وریش وسبیل وموی سردستخوش تغییرات‌زودگذر نبوده است. [زیرا] هنوز هم در میان ایلات کوه نشین و دوراز شهر نوع لباس‌وآرایش عهد هخامنشیان را بخوبی می‌توانیم به‌بینیم. بنابراین اگراین دوره بخوبی بررسی‌شود دورنمای مردم‌ایران را دردوران هخامنشیان حتی مردم بعدازهخامنشیان‌را بخوبی‌میتوانیم تجسم کنیم.انواع واقسام‌آثاربدست‌آمده ازقبیل گردن‌بندهای طلا، دست‌بند ها، مهره‌های

کوچك ، گلبر گها وجواهرات گوناگون همگی حاکی از علاقمندی مردم به تزئینات وتجملات‌واستعمال روزافزون‌آنها درآن‌روزگاربوده‌است .

بیانی در بارهٔ آلبوم تصاویر پادشاهان اشکانی :

دورهٔ اشکانیان یکی‌از مهم‌ترین ادوار تاریخی ایرانیان است و از نظر وقوف به جزئیات امر منجمله قیافه و چهره شاهان این سلسله نسبت به شاهنشاهان هخامنشی وساسانی نمونه‌ها و آثار بسیار کم ومعدودی دردست است.[۱۲]

باتوجه بآثار باقیمانده وتحقیقات محققین پادشاهان اشکانی جمعاً ۲۹ تن بوده‌اند که در حدود ٤۷۰ سال درایران سلطنت کرده‌اند وهمگی‌آنها بافتخار آرشاك یا ارشک لقب «اشک» را در آغاز نام خویش آورده‌اند و نامشان به‌ترتیب تاریخ ازاشک یکم تااشک‌بیست ونهم ثبت‌شده‌است[۱۳].

باتوجه به‌آنچه که از این دوره باقیمانده‌است چنین معلوم میشود که پارتیان اصولامردمی جنگجو، بیابان گرد، سلحشور وبسیار بی‌پیرایه‌بوده‌اند و سادگی را بحد کمال دوست میداشتند وحتی شاهان آنها از نظرلباس و تزئینات گاهی با مردم عادی اشتباه می‌شده‌اند[۱٤]. شاید بهمین دلیل باشد که

۱۲ـ ر ـ ك به‌سیمای شاهان ونام‌آوران ایران باستان ازانتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران تألیف بانوملك‌زادهٔ بیانی و دکترمحمد اسماعیل رضوانی۱۳٤۹

۱۳ـ ر ـ ك به‌اشکانیان اثر م .م دیاکونوفـترجمه کریم کشاورز ذیل‌فرهنگ وتمدن پادشاهان اشکانی و ـ ن ـ ك ـ به‌ایران عهدباستان تألیف‌دکترمحمدجواد مشکورص ۳۳۳

۱٤ ـ همان کتاب ص ۳۳۲ وایران‌باستان مشیرالدوله کتاب نهم‌ص۲٦۹۸

ازاین دوره کاخ‌های پاشکوه باستثنای تیسفون ویاجواهرات‌وزینت‌آلات‌خیره کنندهٔ چندانی باقی نمانده است . البته تعداد معدودی از این پادشاهان بخصوص دراواخر دورهٔ اشکانی آرام آرام ازخوی دیرین دست برداشته و بشکوه و جلال تمایل ورزیدند .

با همهٔ این احوال تقریباً از تمامی این پادشاهان (بجز فری یاپت) سکه‌هائی باقی مانده است که ویژگیهای چهره وپوشش و تزئینات آنان را بخوبی مشخص میسازد .

بعضی از پادشاهان اشکانی به‌پیروی از شاهنشاهان هخامنشی به‌شکوه‌و عظمت دربار خود علاقمند بودند وبه‌تقلید از آنها درایام بارعام و مراسم رسمی لباس وتاج خود را بانواع جواهرات مزین می‌ساختند .

با درنظر گرفتن مطالب ومدارك و شواهد موجود ازآنجا که اشکانیان به‌شکار وجنگ وسلحشوری علاقه‌داشتند و اکثر نقوشی که از آنان باقی مانده است این شاهان را سوار براسب ودرجنگ و گریز ویا درحال شکار نشان‌میدهد[۱۵]، ازاینروقاعدتاً شاهان‌این‌سلسله اکثراًبایستی دارای‌اندامهای ورزیده وهیاکل متناسب بوده باشند واز آنجا که طرفدار سادگی بوده‌اند بنظر میرسدکه از اعتدال مزاج وسلامت‌کافی برخوردار بوده‌اند ونیزبهمین دلیل غالباً لباسهای ساده و کوتاه وبدون پیرایه می‌پوشیده‌اند. [۱٦]

کلیاتی دربارهٔ آلبوم‌تصاویرشاهنشاهان ساسانی :

از سلسله ساسانی برخلافِ شاهان اشکانی آنقدر مدارك واسناد وآثار

---

۱۵ - ر.ك به اشکانیان نوشته دیاکونوف(دیاکولوو) ذیل فرهنگ ایران در عهد باستان.

۱٦ - ر.ك به ایران از آغاز تا اسلام تألیف گیرشمن ترجمه مرحوم دکتر محمد معین ص ۲۳۷

جود است که بررسی همه آنها ازحجم این‌مطالب وحوصله این‌مقال‌خارج
ت. مثلا گیرشمن مینویسد :

« ازشاهان ساسانی بیش ازهمهٔ اسلاف‌آنان نقوش برجسته روی سنگ
اقی است متجاوز از ۳۰ نقش برجسته صخره‌های فلات ایران را که بخش
اعظم‌آنها در فارس یعنی‌ناحیه اصلی‌سلسله مزبوراست مزین ساخته‌است.»[۱۷]

اصولا ساسانیان بجلال وشکوه دربار و عظمت شاهنشاه بسیار اهمیت
میدادند . دورهٔ شاهنشاهی آنان را از جهات بسیار و همچنین پیشرفت هنر
باید عصرشکوفائی، تجمل وزیباپرستی دانست [۱۸] و تقریباً کلیه نقوش و
سکه‌های باقیمانده بخوبی نمایشگراین جلال و عظمت میباشند وتصاویر
آنها درجای خود از نظرخوانندگان خواهدگذشت .

باتوجه به کلیه مدارك و شواهد موجود شاهنشاهان ساسانی ۳۶ تن
بوده‌اند که به‌ترتیب زیربسلطنت رسیده‌اند.[۱۹]

از کلیه این شاهنشاهان نیز(به‌استثنای‌آذرنرسی، هرمزسوم، جوانشیر،
گشنسب‌بنده، آذرمیدخت، خسروچهارم وفیروزدوم) سکه‌ها و مجسمه‌ها و
حجاریهای نسبتاً فراوانی در دست است که چهرهٔ کلیه نامداران این سلسله

---

۱۷ - ایران ازآغاز تااسلام تألیف‌گیرشمن - ترجمه مرحوم دکترمحمد معین

۱۸- ر - ك به ایران باستان کتاب نهم ص ۲۶۹۹-۲۶۷۲

۱۹ - ر - ك به‌ایران‌درعهد باستان تألیف محمدجوادمشکورچاپ دوم ص۳۷۹-۴۸۷
و گاهنامهٔ تطبیقی نوشته سرکار سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی - مجلهٔ مهنامه ارتش
شمارهٔ ۲ سال ۴۵

را دقیقاً مشخص میکند واز ورای آنهامیتوان به ویژگیهای البسهٔ وتزئینات وآرایش شاهان وبزرگان آن روزگار پی‌برد .

از مجموع سکه‌ها و نقوش برجسته شاهنشاهان ساسانی پیداست که تنوع بیشتری در دوخت وتهیه لباس آنها بعمل میآمده . لباس این دوره عموماً دارای آستین‌های بلند چین‌دار وشلوار پرچین بوده که تامچ پا میآمده و بوسیله بندهائی آنرا به کفش می‌بستند . لباس پادشاهان از پارچه‌های بسیار ظریف ابریشمی برنگهای آبی و ارغوانی دوخته میشد . یکی دیگر از ابتکارات ویژه این دوره، استعمال کمربندهای مخصوص است که بانوارهای تزیینی‌مزین بوده‌اندونیز جای شمشیری در روی آن‌ها تعبیه میشد نمونه‌ای از آن در روی لباس شاپور اول بخوبی بچشم میخورد و شاهان بعد از او به پیروی از وی مورد استفاده قرارداده‌اند .[۲۰]

از اسناد ومدارك این دوره استنباط میگردد که استعمال جواهرات نفیس ونصب نشانهای تزئینی برروی لباس وتاج شاهی با طرحهای گونه‌گون و متنوع بحد کمال متداول بوده‌است .

دراین مقاله کوشش شده است برای تکمیل آلبوم شاهنشاهان ایران تا آنجا که مقدور بوده از اسناد و مدارك مستند عکس‌برداری گردد و چوز بخش آرشیوسکهٔ اداره موزه ایران باستان از نظر بررسی و تحقیق بهترین مرجع میتواند باشد. لهذا اکثر تصاویر آلبوم شاهنشاهان ایران باکمك و همکاری آقای دکتر نعیمی ریاست محترم اداره باستانشناسی تهیه و در دسترس نگارنده قرارداده اند. شایسته است که ازمساعی ومساعدت آن اداره در تکمیل این آلبوم سپاسگزاری فراوان بعمل آید .

---

۲۰ ـ ر ـ ك به کتاب سیمای شاهنشاهان ونام‌آوران ایران تألیف ملکزادهٔ بیانی ودکتر محمد اسماعیل رضوانی ص ۴۳

شجرۂ پادشاهان هخامنشی

را دقیقاً مشخص میکند واز ورای آنهامیتوان به ویژگیهای البسه وتزئینات وآرایش شاهان‌وبزرگان آن روزگار پی‌برد .

از مجموع سکه‌ها و نقوش برجسته شاهنشاهان ساسانی پیداست که تنوع بیشتری در دوخت وتهیه لباس آنها بعمل میآمده . لباس این دوره عموماًدارای آستین‌های‌بلند چین‌داروشلوارپرچین‌بوده که‌تامچ پا میآمده و بوسیله بندهائی‌آنرا به کفش می‌بستند . لباس پادشاهان از پارچه‌های‌بسیار ظریف ابریشمی بـرنگهای آبی و ارغوانی دوخته میشد . یکی دیگـر از ابتکارات ویژه این‌دوره، استعمال کمربندهای مخصوص است که بانوارهای تزینی‌مزین بوده‌اندونیز جای شمشیری در روی آن‌ها تعبیه میشد نمونه‌ای ازآن در روی لباس شاپور اول بخوبی بچشم میخورد و شاهان بعد از او به پیروی از وی مورد استفاده قرارداده‌اند .[20]

از اسناد ومدارك‌این دوره استنباط میگردد که استعمال جواهرات‌نفیس ونصب نشانهای تزئینی برروی لباس وتاج شاهی با طرحهای گـونه گون و متنوع بحد کمال متداول بوده‌است .

دراین مقاله کوشش شده است برای تکمیل‌آلبوم شاهنشاهان ایران تا آنجا که مقدور بوده از اسناد و مدارك مستند عکس‌برداری گردد و چوز بخش آرشیوسکهٔ اداره موزه ایران باستان از نظر بررسی و تحقیق بهترین مرجع میتواند باشد. لهذا اکثر تصاویرآلبوم شاهنشاهان ایران باکمك و همکاری آقای دکتر نعیمی ریاست محترم اداره باستانشناسی تهیه و در دسترس‌نگارنده قرارداده اند. شایسته است که‌ازمساعی ومساعدت‌آن اداره در تکمیل این‌آلبوم سپاسگزاری فراوان بعمل‌آید .

---

۲۰ ـ ر ـ ك به کتاب سیمای شاهنشاهان ونام‌آوران ایران تألیف ملکزادهٔ‌بیانی ودکتر محمد اسماعیل رضوانی ص ۴۳

شجرۂ پادشاهان هخامنشی
هخامنشیان
هخامنش
چیش پش اول
کمبوجیه اول
کورش اول
چیش پش دوم
کورش دوم
کمبوجیه دوم
١- کورش بزرگ (٥٥٠-٥٣٠پ.م)
٢- کمبوجیه سوم (٥٣٠-٥٢٢پ.م)
(فاتح مصر)
آریامنا
ارشام
ویشتاسپ
٣- داریوش اول (٥٢٢-٤٨٦پ.م)
٤- خشایارشا اول (٤٨٦-٤٦٥پ.م)
٥- اردشیر اول (٤٦٥-٤٢٤پ.م)
٦- خشایارشا دوم
(٤٢٤ پ.م)
٤٥ روز
٧- سغدیانس
(٤٢٤ پ.م)
هفت ماه
٨- اخس یا داریوش دوم
(٤٢٤ - ٤٠٤ پ.م)
٩- ارشک یا اردشیر دوم
(٤٠٤-٣٥٨ پ.م)
١٠- اخس یا اردشیر سوم
(٣٥٨ - ٣٣٨پ.م)
١١- آرسیس
(٣٣٨-٣٣٦ پ.م)
کورش دوم
استانس
آرسان
١٢- داریوش سوم
(٣٣٦-٣٣٠ پ.م)
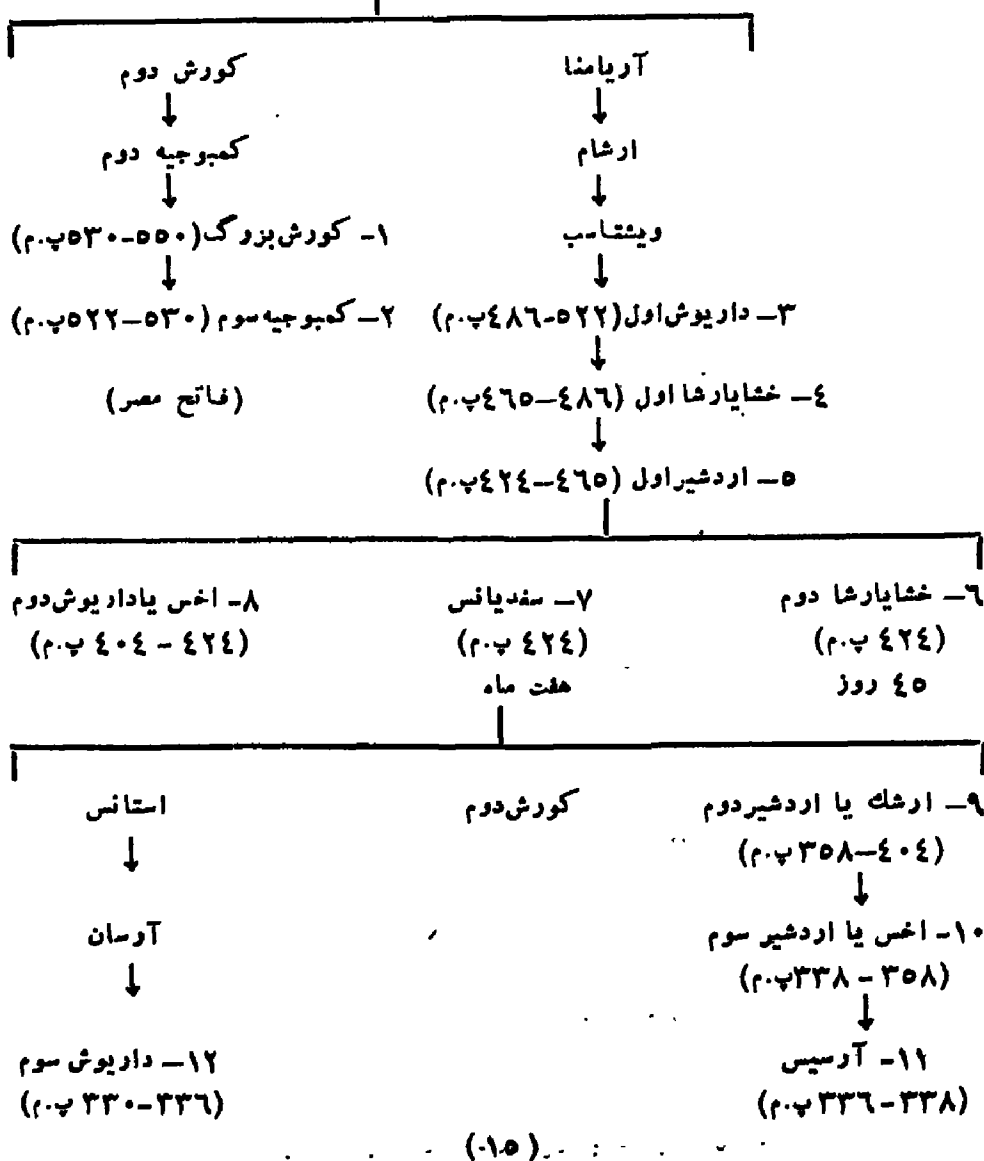
مجسمهٔ بالدار طالار کورش در پاسارگاد
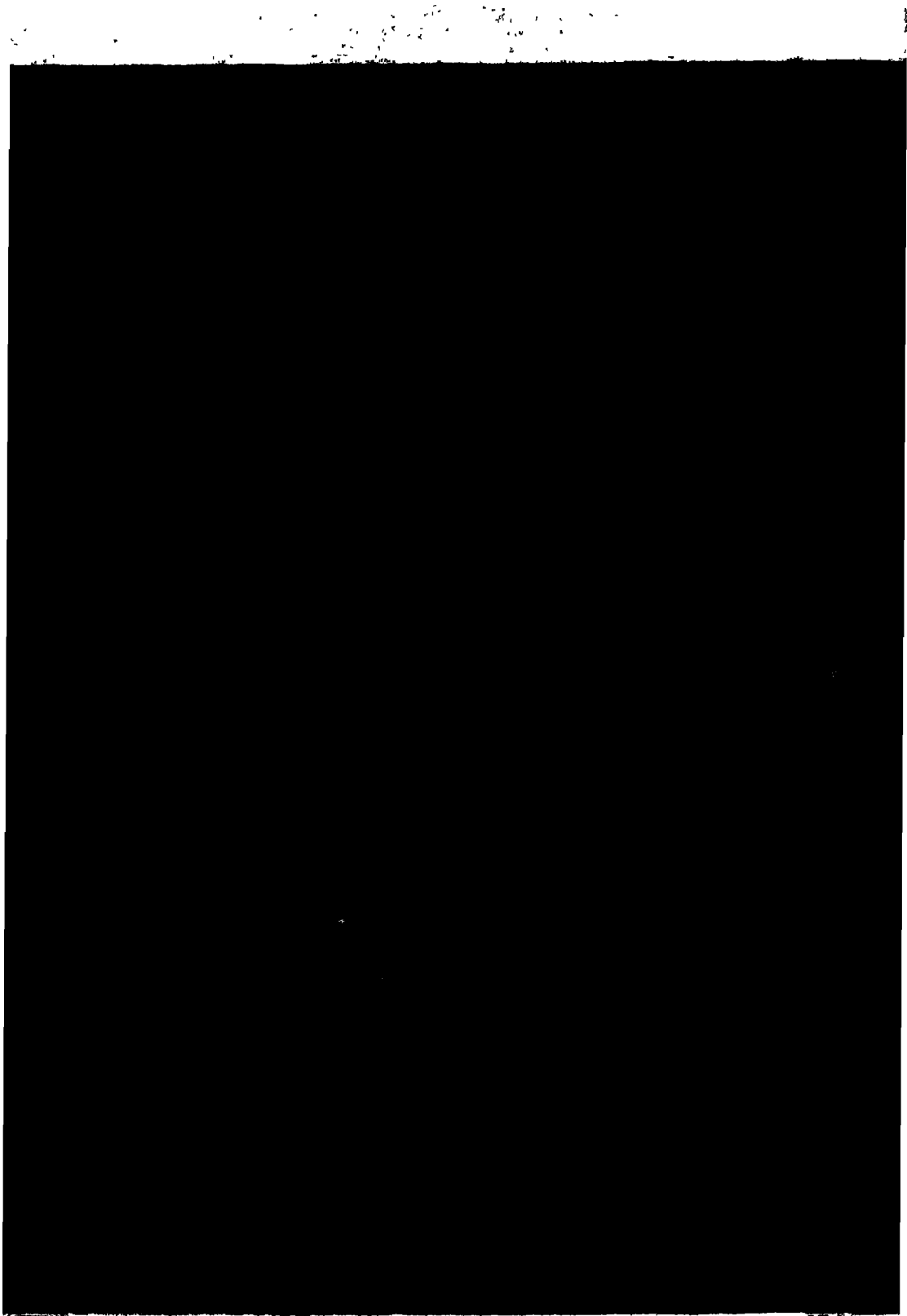
نقش برجستهٔ داریوش اول (بزرگ) در بیستون
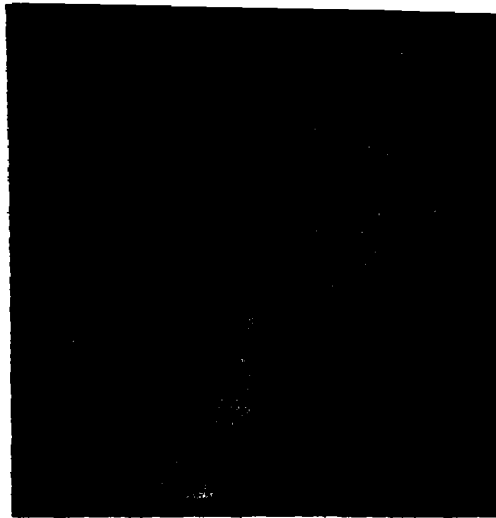
سرمجسمهٔ خشایارشا (تصویر ازکتاب سیمای شاهان ونام‌آوران ایران‌باستان
تالیف بانو ملکزادهٔ بیانی و دکترمحمد اسمعیل رضوانی)
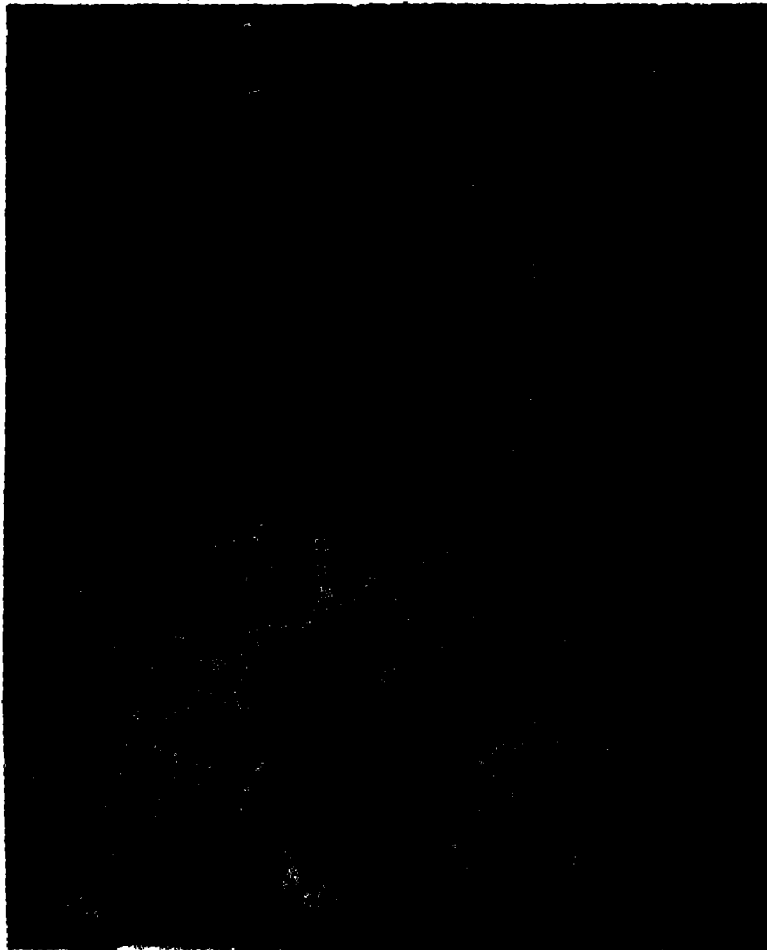
مهر استوانه‌ای خشایارشا (تصویر ازکتاب سیمای شاهان)
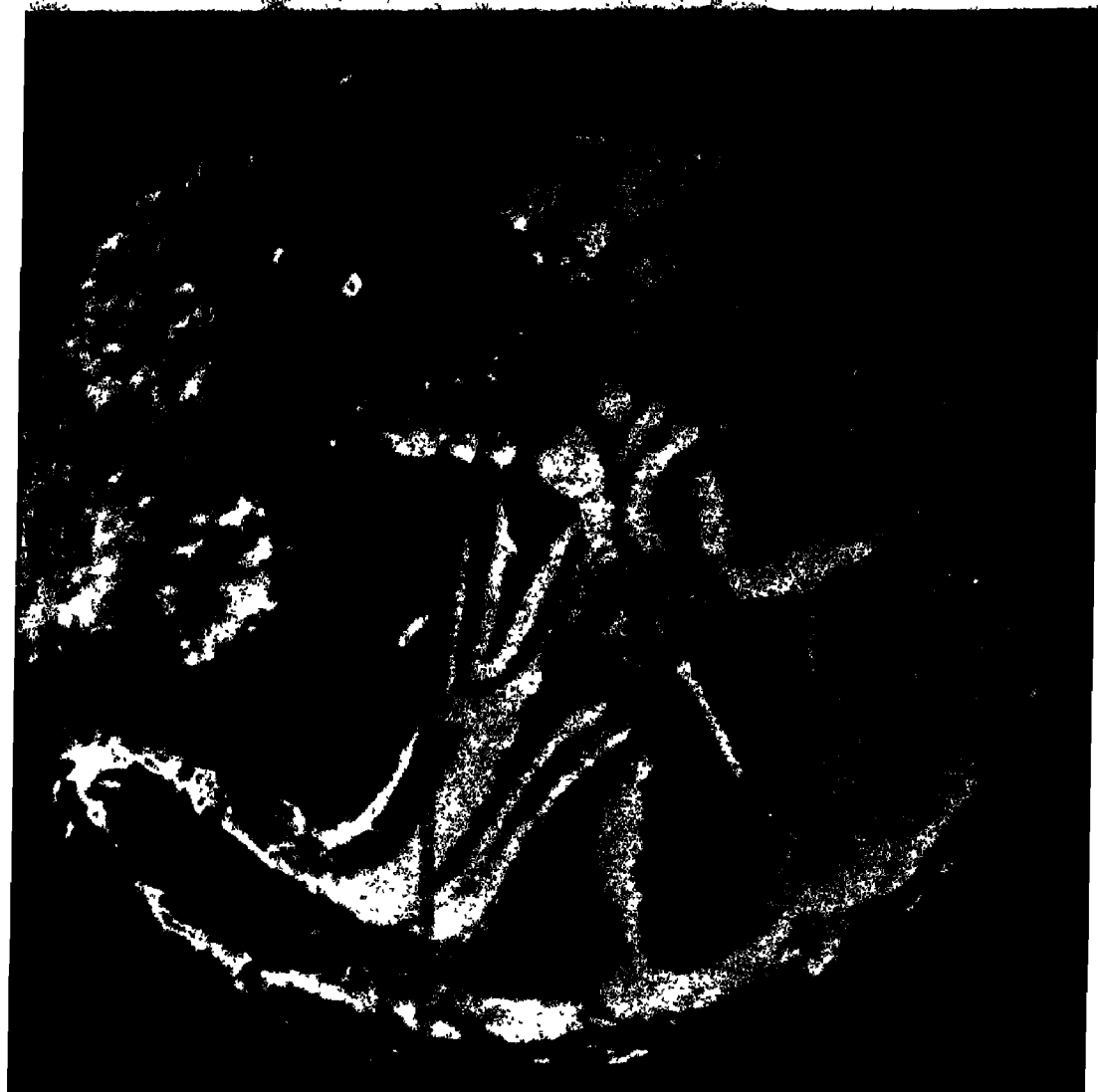
اردشیر اول

سکه نقره

وزن ۵ گرم

شماره فیش ۱۴

تاریخ کشف ۱۳۱۷

موزه ایران باستان

داریوش دوم

سکه نقره

وزن ۵ره۵ گرم

شماره فیش ۲۵۰

تاریخ کشف ۱۷ر۱۲ر۱۳۲۸

موزه ایران باستان
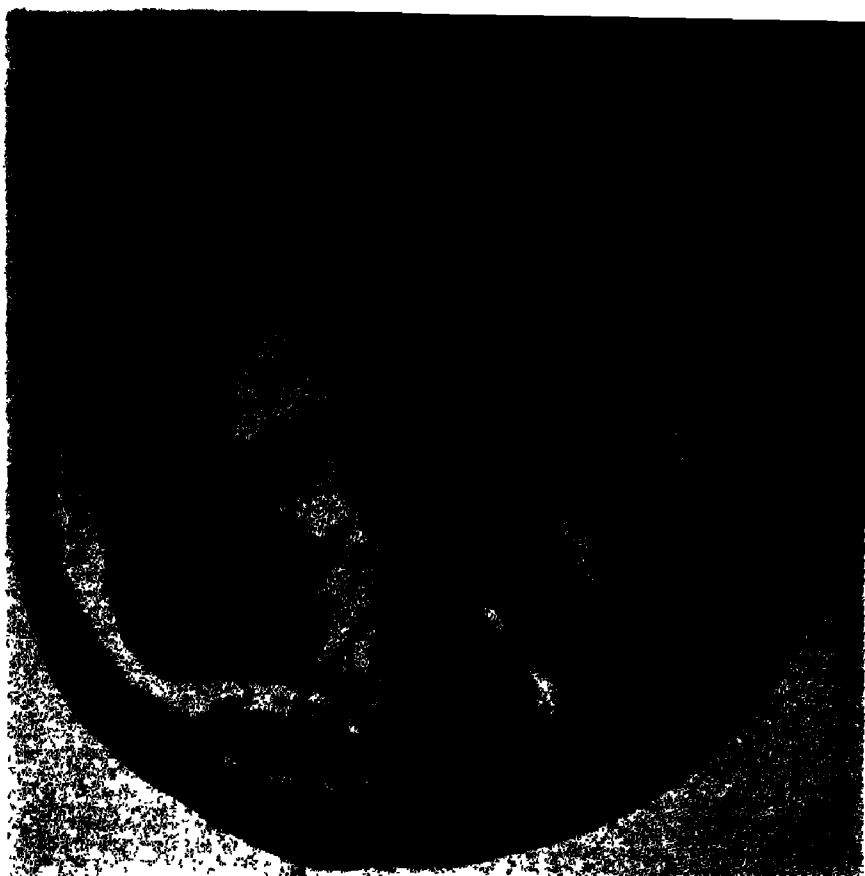
اردشیر دوم ــ سکهٔ نقره به وزن ۲ر۵ گرم شماره فیش ۲۴۸ تاریخ کشف ۱۷ر۱۱ر۱۳۲۸ موزه ایران باستان

.شیر سوم ــ (تصویر ازآقای یاسی رئیس بخش سکه موزه ایران باستان)
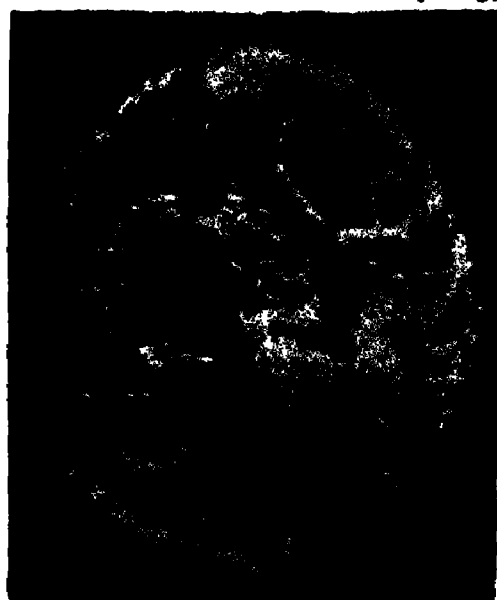
داریوش سوم (تصویر از آقای یاسی)

شجرۀ پادشاهان اشکانی (از ۲۵۰ ق م تا ۲۲٤ میلادی)
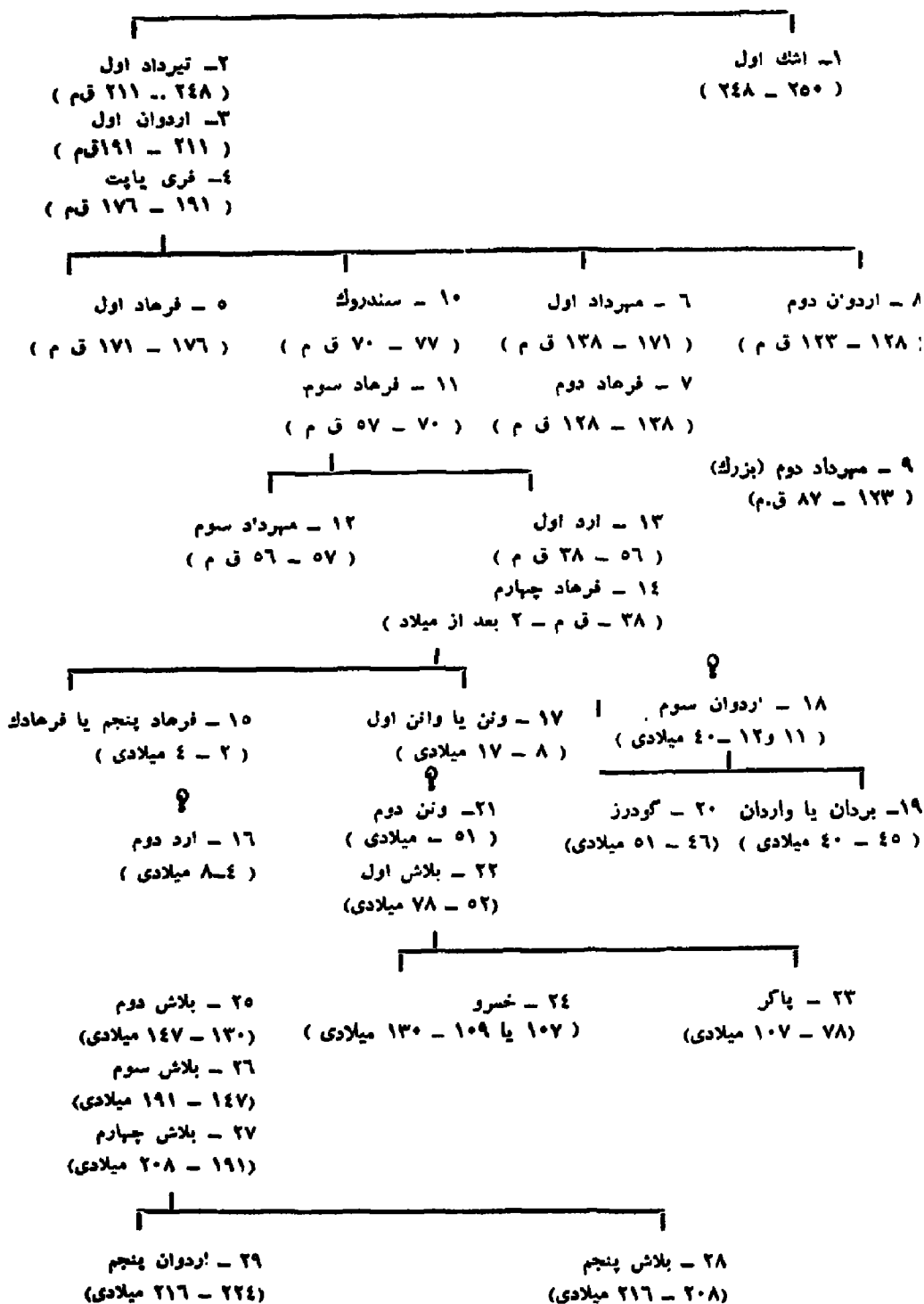
ارشك (اشك اول) تصویر ازکتاب Geschichte des Alten Persieng برلین ۱۸۷۹
تألیف فردیناندیوستی Dr. Ferdinad Justi
کتاب مذکوررا آقای دکتر پرویز رجبی ازراه بسیار دوری باسعهٔ صدر خاص خود
در اختیار نگارنده قرار داده‌اند.

تیرداد اول ـ تصویر ازکتاب سیمای شاهان ونام‌آوران ایران تالیف

بانو ملکزاده بیانی ودکتراسمعیل رضوانی

اردوان اول ـ سکهٔ نقره وزن ۱ر۷ گرم شماره فیش ۹۹ ـ موزهٔ ایران‌باستان
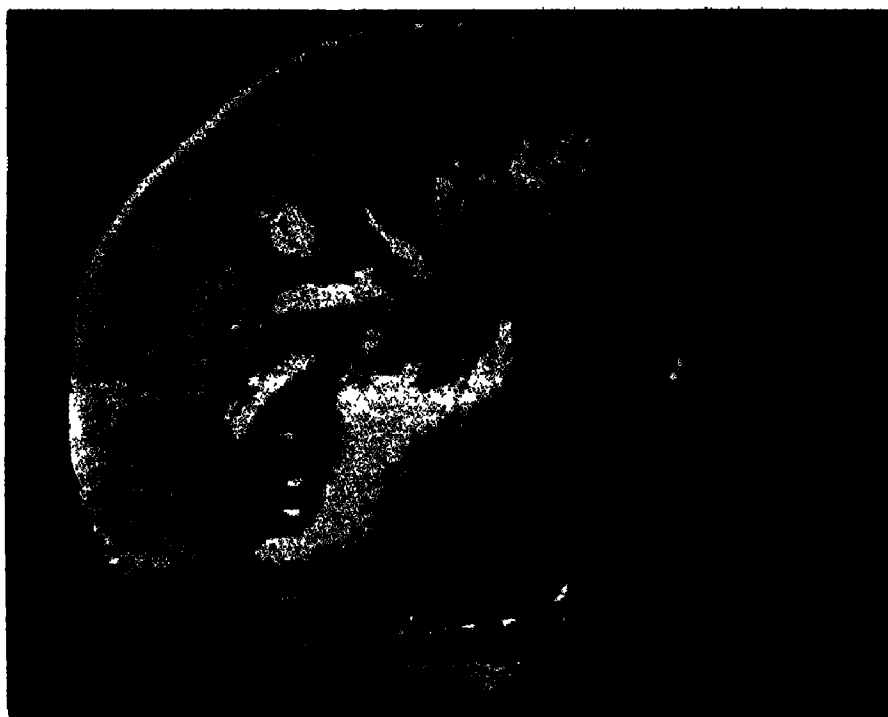
فرهاداول ـ سکهٔ نقره بوزن ۸ر۳ گرم شماره فیش۵۱۳ تاریخ کشف۳ر۱۱ر۱۳۳۸
موزهٔ ایران باستان

مهرداد اول

سکه نقره

وزن سکه ۲٫۵ گرم

شماره فیش ۱۰۱

موزه ایران باستان
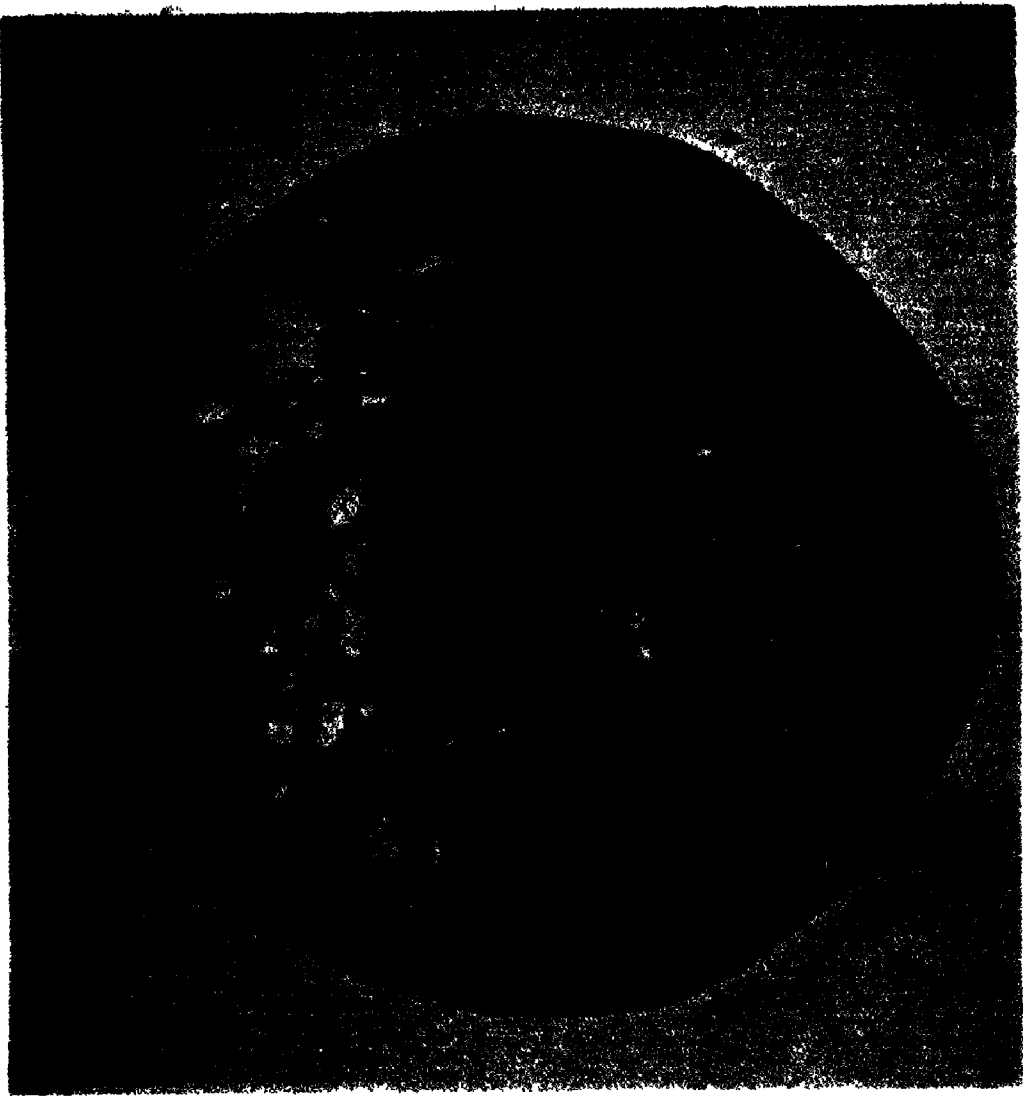
فرهاد دوم
سکه نقره
وزن سکه ٤ر٣ گرم
شماره فیش ٣٠١
تاریخ کشف ٢٨ر١١ر١٣٢٩
موزه ایران باستان

اردوان دوم سکهٔ نقره به وزن ۶۰ر۱۵ شماره فیش ۲۶۶ تاریخ کشف ۱۳ر۴ر۱۳۳۴ موزه ایران باستان

مهرداد دوم (بزرگ) سکهٔ نقره شمارهٔ فیش ۹۱ تاریخ کشف ۱۹ر۱۲ر۱۳۱۸ موزه ایران باستان
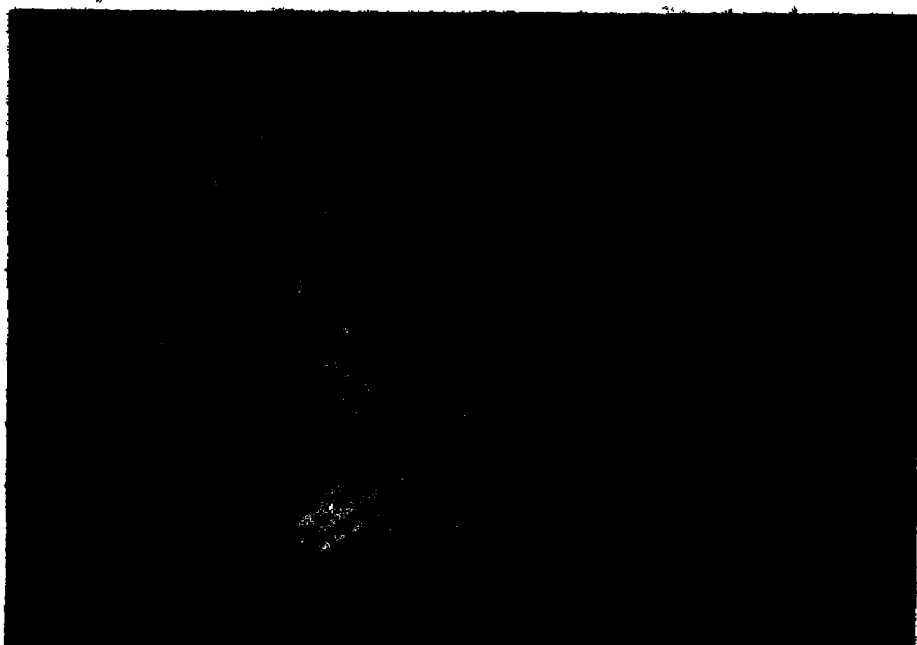
سندروك ـ سکهٔ نقره ـ شماره فیش ۹۰ محل کشف شوش ـ موزه ایران باستان

فرهاد سوم ـ سکهٔ نقره ـ شماره فیش ۹۳ تاریخ کشف ۳ر۸ر۱۳۲۲
موزه ایران باستان

مهرداد سوم

سکه نقره

وزن ۲ر۴ گرم

شماره فیش ۲۷۱

تاریخ کشف ۱۳ر۱۳۳۴۴
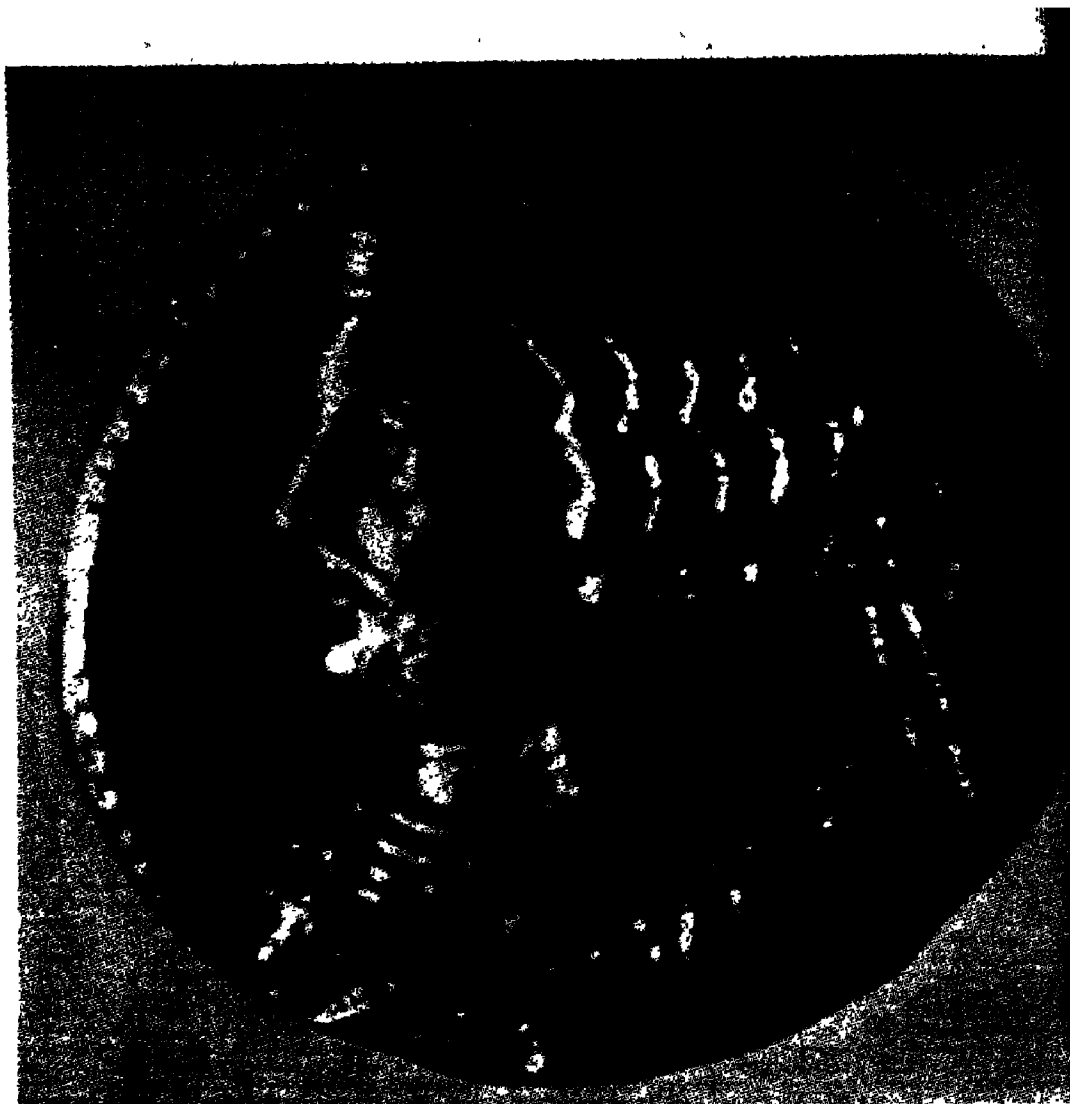
موزه ایران باستان

ارد اول

سکه نقره

وزن ۱٤ر۷ گرم

شماره فیش ۳۵۱

تاریخ کشف ۱۲ر۱ر۱۳۲۹

موزه ایران باستان
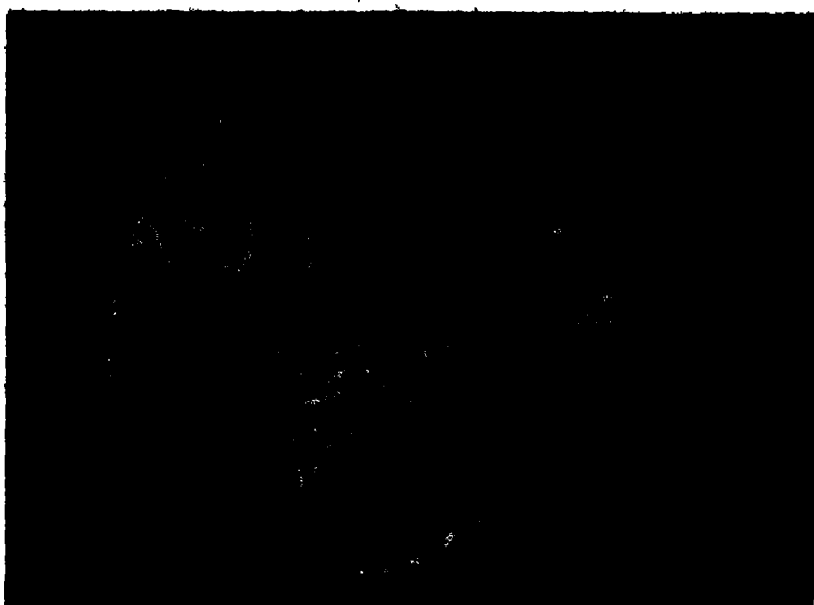
فرهاد چهارم ـ سکهٔ نقره ـ شماره فیش ۸۵ تاریخ کشف ۳۰ر۲ر۱۳۳۶ محل کشف شوش ـ موزه ایران باستان

فرهاد پنجم ـ سکهٔ نقره به وزن ٤ گرم شماره فیش ۲۹۳ تاریخ کشف ۱۱ر۷ر۱۳٤۲ موزه ایران باستان

اردو دوم ــ (تصویر از کتاب پرسپولیس) تألیف پروفسور اشمیت
Persepolis (I) . Structures. Raliefs Inscriptions. Erich F. Schmidt

ونن‌اول ــ سکهٔ نقره‌به‌وزن ٥ر٣گرم شماره‌فیش٥٦٧ تاریخ‌کشف ٢٠ر١٠ر١٣٢٣
موزه ایران باستان
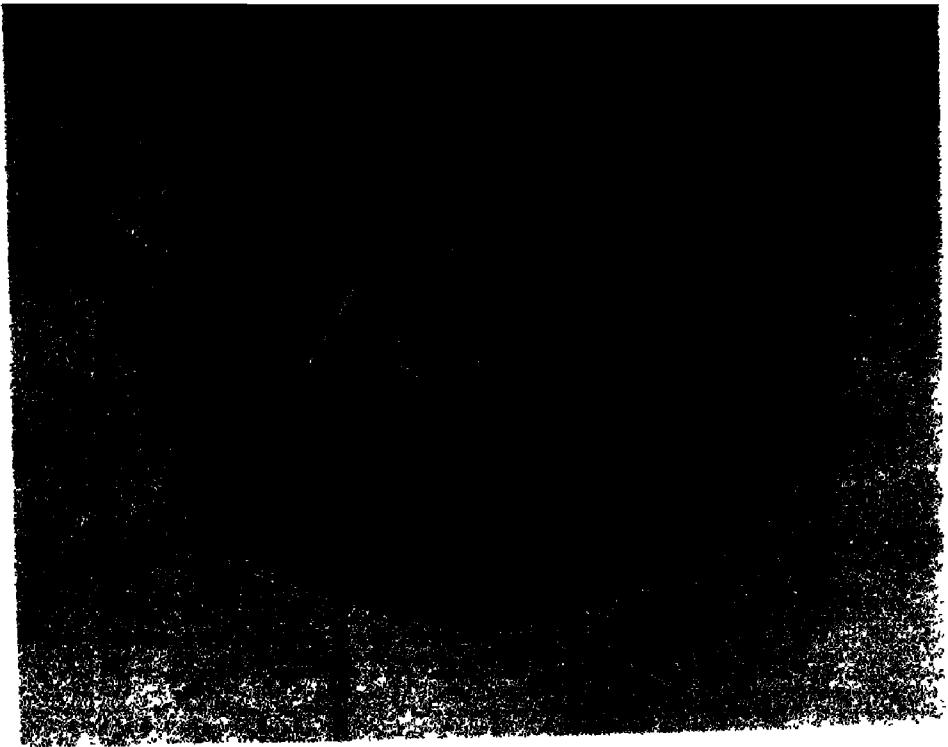
اردوان سوم ــ سکهٔ نقره به وزن ۳/۸ گرم تاریخ کشف ۱۳۲۳/۱۰/۲۰
(موزه ایران باستان)
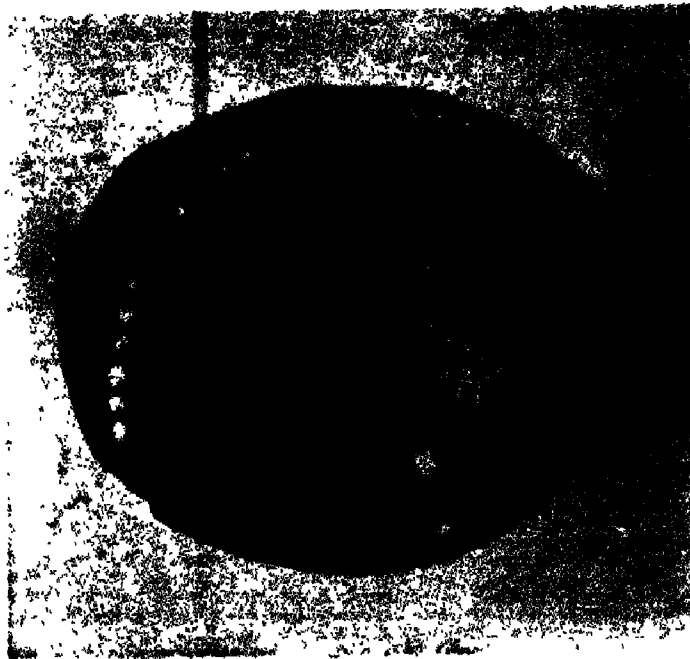
واردان اول ــ سکهٔ نقره به وزن ۳/۶۵ گرم تاریخ کشف ۱۳۳۸/۱۱/۳
موزه ایران باستان

گودرز ــ سکّه نقره شماره فیش ۲۸۷ تاریخ کشف ۱۳ر۴ر۱۳۲۴
موزه ایران باستان
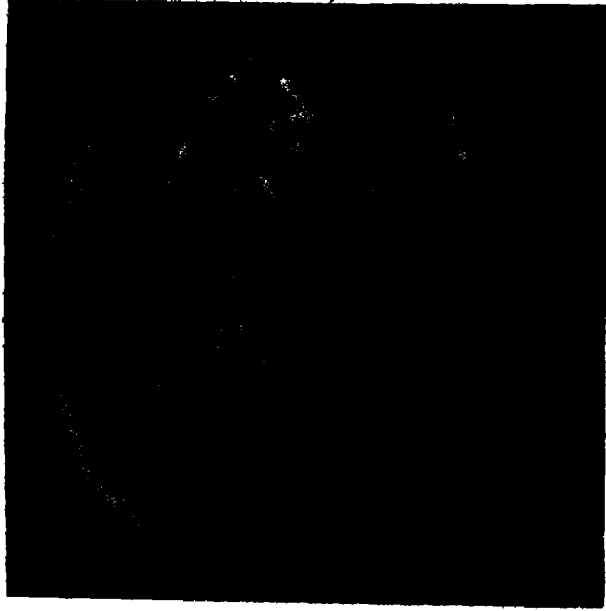
وانان دوم (تصویر از کتاب پرسپولیس تالیف
پروفسور اشمیت) موزه ایران باستان

Persepolis (I). Structures. Reliefs
Inscriptions. Erich F. Schmidt
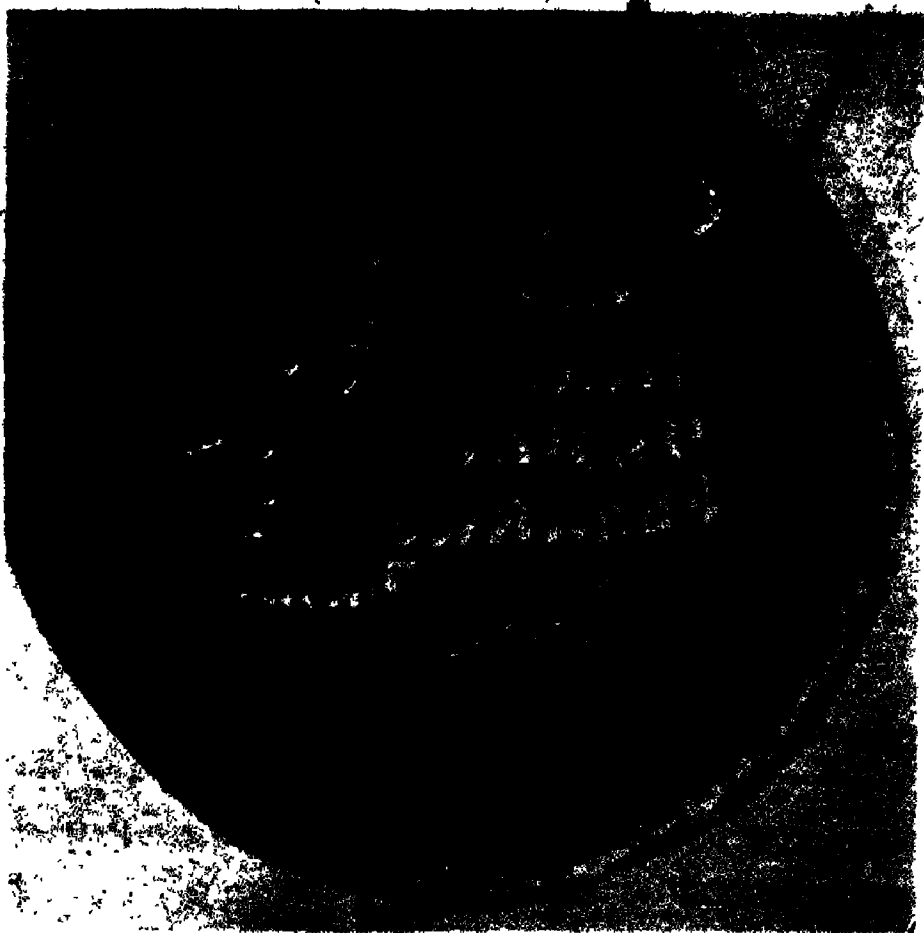
بلاش اول

سکه نقره

شماره فیش ۲۹۰

تاریخ کشف ۱۳ر٤ر۱۳۳٤
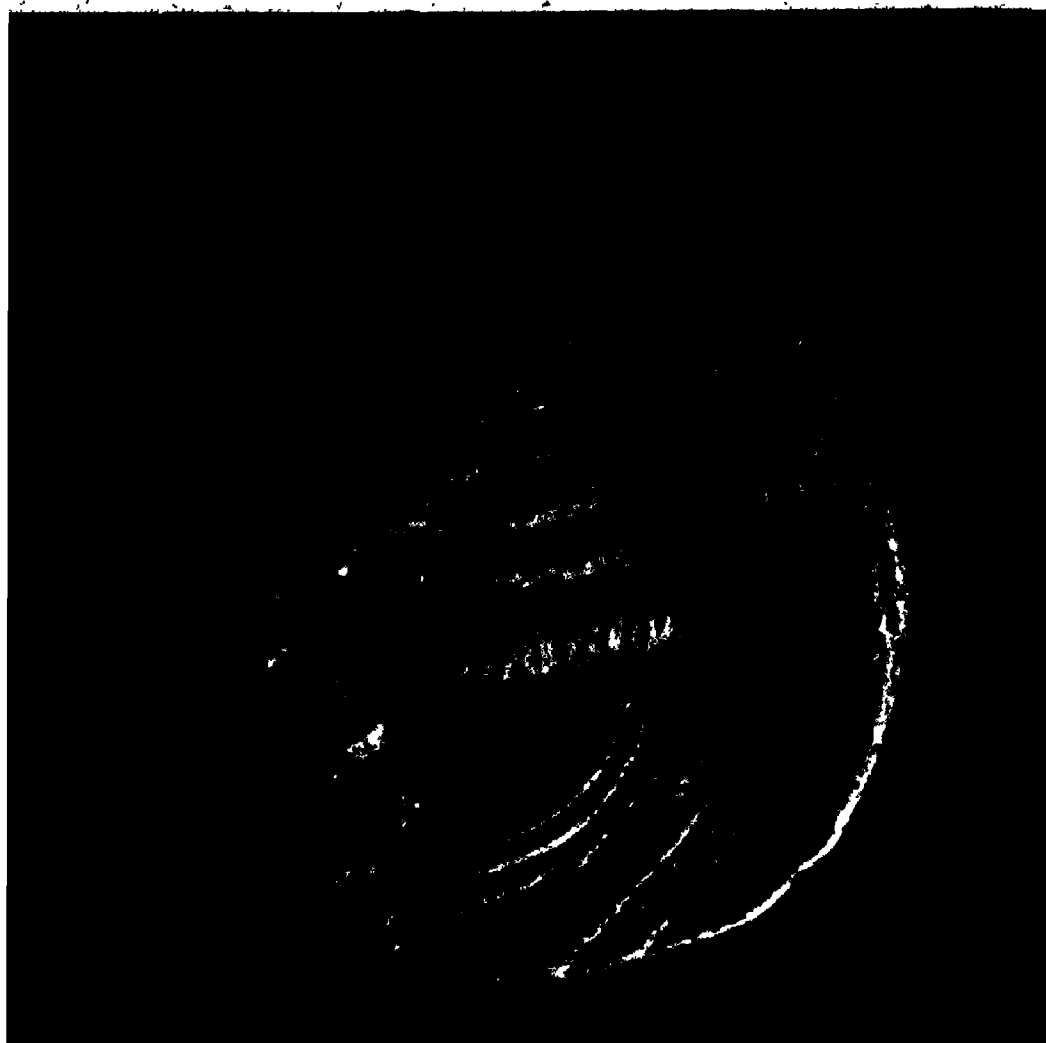
موزه ایران باستان

پاکور دوم
سکه نقره
وزن ۱۴٫۵ گرم
شماره فیش ۲۸۴
تاریخ کشف ۱۳٫۴٫۱۳۳۴
موزه ایران باستان
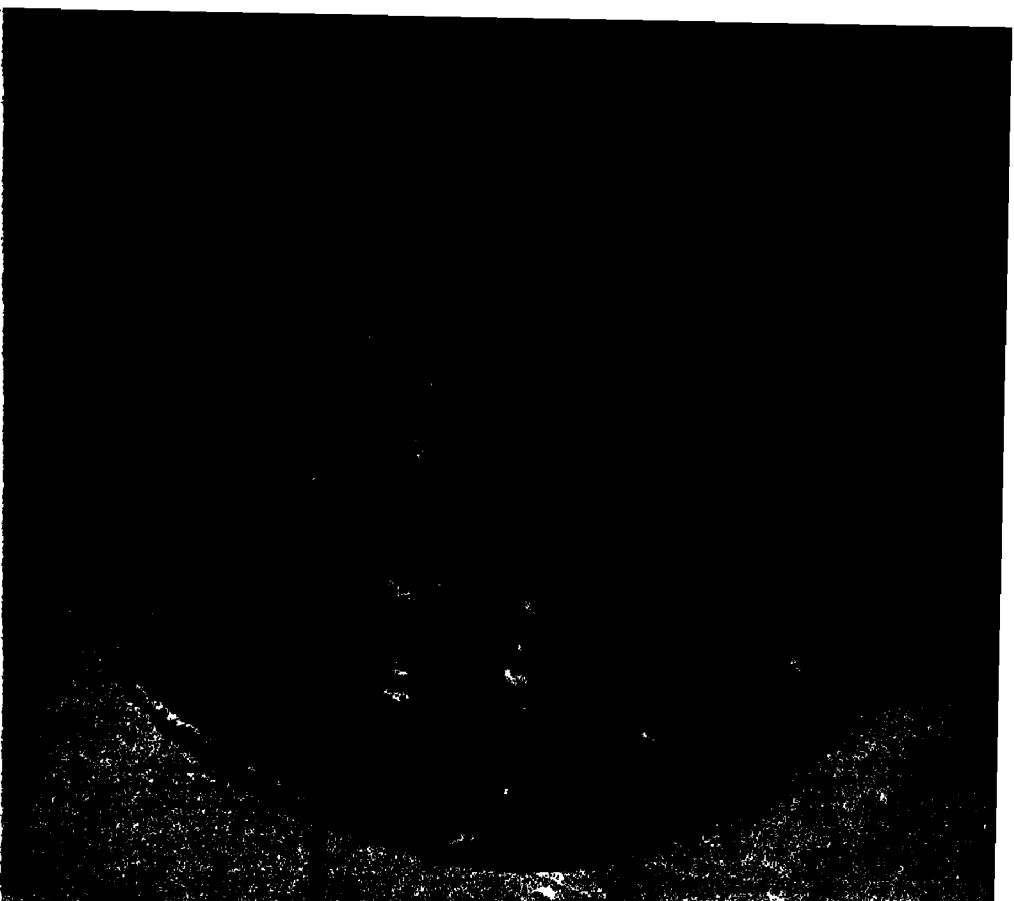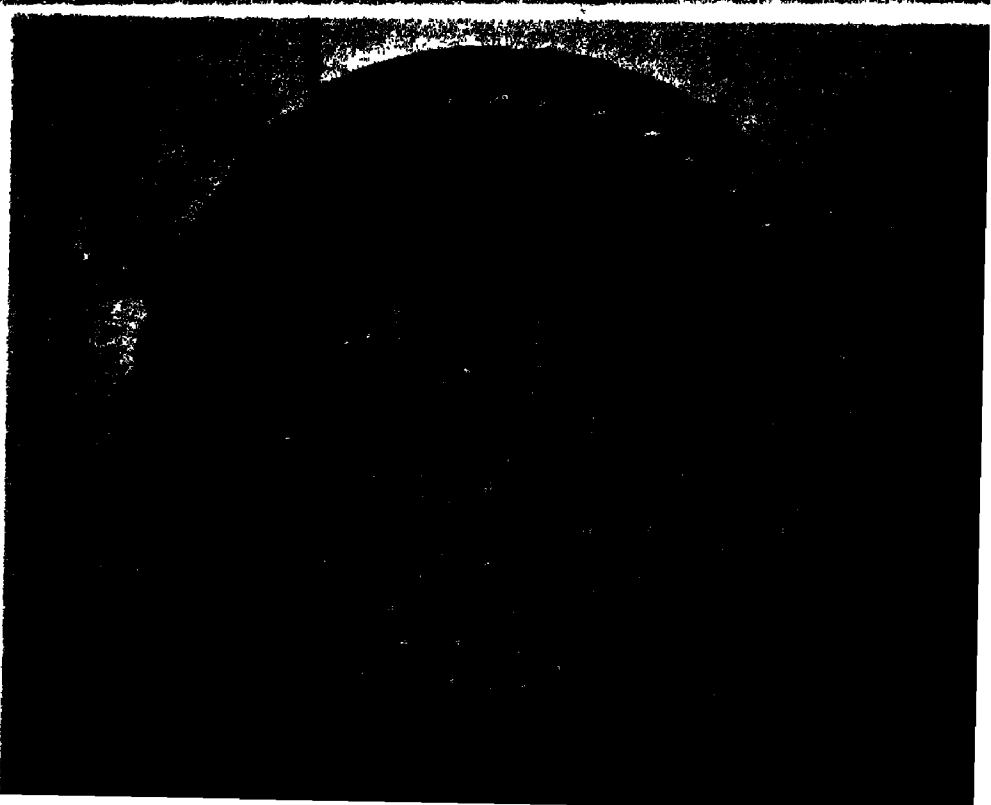
ر اشکانی ـ سکه نقره بوزن ۵ر۳ گرم شماره فیش ۲۳۰ ـ

بلاش دوم ـ سکهٔ نقره بوزن ۶۰ر۱۴ گرم شماره فیش ۲۹۱ ـ
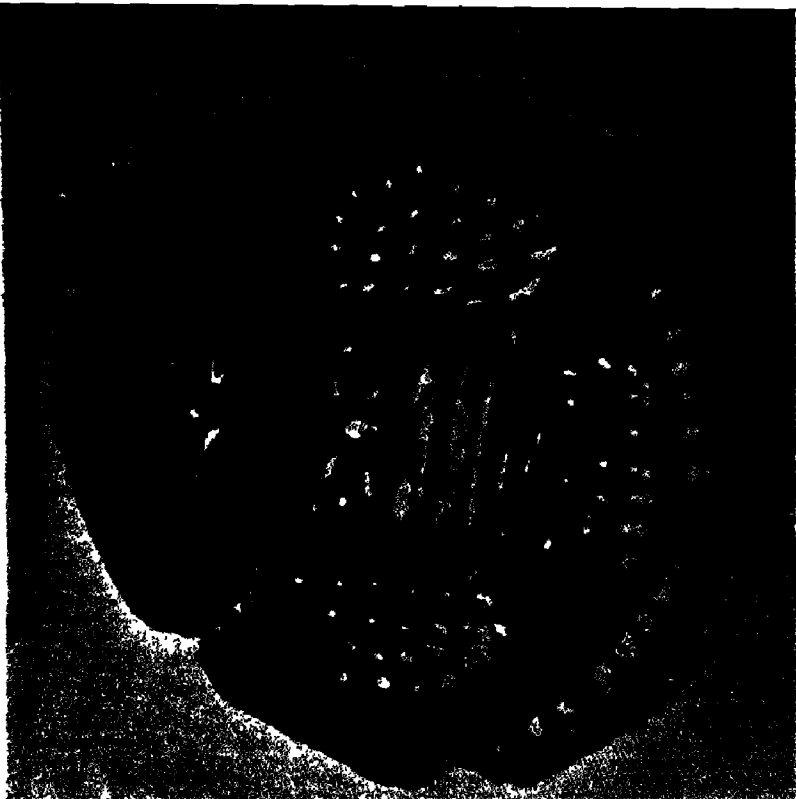
بلاش سوم ـ سکه نقره بوزن ۵ر۱۳ گرم شماره فیش ۱۲۶
تاریخ کشف ۲۷ر۹ر۱۳۲٤ موزه ایران باستان

بلاش چهارم ـ سکه نقره بوزن ۵ر۳ گرم ـ شماره فیش ۲۰۹
موزه ایران باستان

اردوان پنجم ــ سکه نقره ــ وزن ۳ر۵ گرم شماره فیش ۱۸۰ تاریخ
کشف ۱۳۱۸/۳/۱ موزه ایران باستان

[illegible] فیش ۱۰۸ تاریخ کشف
۱۳۳٤/۸/۱ محل‌کشف اراك (موزه ایران باستان)
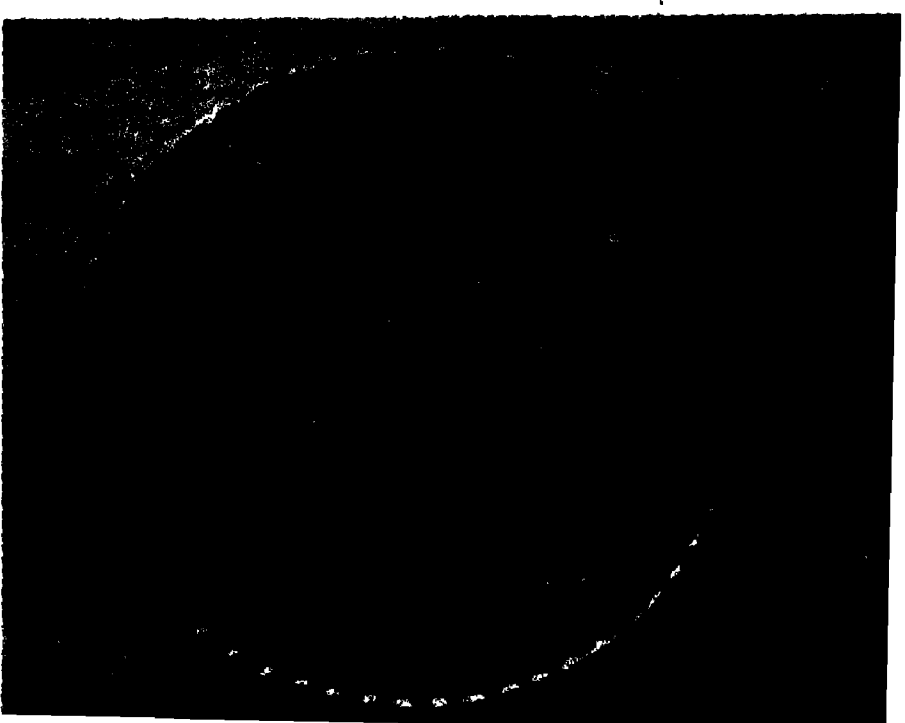
شجرهٔ شاهنشاهان ساسانی (۲۲۴ ـ ۶۵۲ میلادی)

۱ اردشیر اول پسر پابک ساسانی
(۲۲۴ ـ ۲۴۱ میلادی)
۲ شاپور اول
(۲۲۴ ـ ۲۷۲ میلادی)

۳ هرمز اول
(۲۷۲ ـ ۲۷۳ میلادی)
۶ بهرام سوم
(مدت سلطنت ۴ ماه ۲۹۳

۴ بهرام اول
(۲۷۳ ـ ۲۷۶ میلادی)
۵ بهرام دوم
(۲۷۶ ـ ۲۹۳ میلادی)

۷ نرسی
(۲۹۳ ـ ۳۰۱ میلادی)
۸ هرمز دوم
(۳۰۲ ـ ۳۱۰ میلادی)
۹ آذر نرسی
۳۱۰ میلادی سلطنت چند ماه

۱۰ شاپور دوم (شاپور ذوالاکتاف)
(۳۱۰ ـ ۳۷۹ میلادی)

۱۱ اردشیر دوم
(۳۷۹ ـ ۳۸۳ میلادی)

۱۲ شاپور سوم
(۳۸۳ ـ ۳۸۸ میلادی)
۱۴ یزدگرد اول
(۳۹۹ ـ ۴۲۱ میلادی)
۱۵ بهرام پنجم (بهرام‌گور)
(۴۲۱ ـ ۴۳۹ میلادی)
۱۶ یزدگرد دوم
(۴۳۹ ـ ۴۵۷ میلادی)

۱۳ بهرام چهارم
(۳۸۳ ـ ۳۹۹ میلادی)

۱۷ هرمز سوم
(۴۵۷ ـ ۴۵۹ میلادی)

۱۸ فیروز
(۴۵۹ ـ ۴۸۴ میلادی)
۲۰ قباد
(۴۸۴ ـ ۵۳۱ میلادی)
۲۱ خسرو اول انوشیروان
(۵۳۱ ـ ۵۷۹ میلادی)
۲۲ هرمز چهارم
(۵۷۹ ـ ۵۹۰ میلادی)
۲۳ خسرو دوم(خسرو پرویز)
(۵۹۰ ـ ۶۲۸ میلادی)

۱۹ بلاش
(۴۸۴ ـ ۴۸۸ میلادی)

۲۴ قباد دوم شیرویه
(۶۲۸ ـ ۶۲۹ میلادی)

۲۸ جوانشیر
۶۳۰ـ یکسال

۲۹ پوراندخت
۶۳۰ ـ ۶۳۱

۳۱ آذرمیدخت
۶۳۱ـ ۸ ماه

۲ اردشیر سوم
۶۲۹ـ چند ماه

۲۷ خسرو سوم
۶۲۹ـ چند ماه

۳۲ هرمز پنجم
۶۳۱ـ چند ماه

۳۰ گشتاسب برده

۳۳ خسرو چهارم
۶۳۲ـ مدت کوتاه ؟

؟
۲ شهر براز ۶۳۲ـ مدت کوتاه

۳۴ فیروز دوم

۳۵ خسرو پنجم
۶۳۲ـ ۶ ماه

۳۶ یزدگرد سوم
۶۳۲ـ ۶۵۲
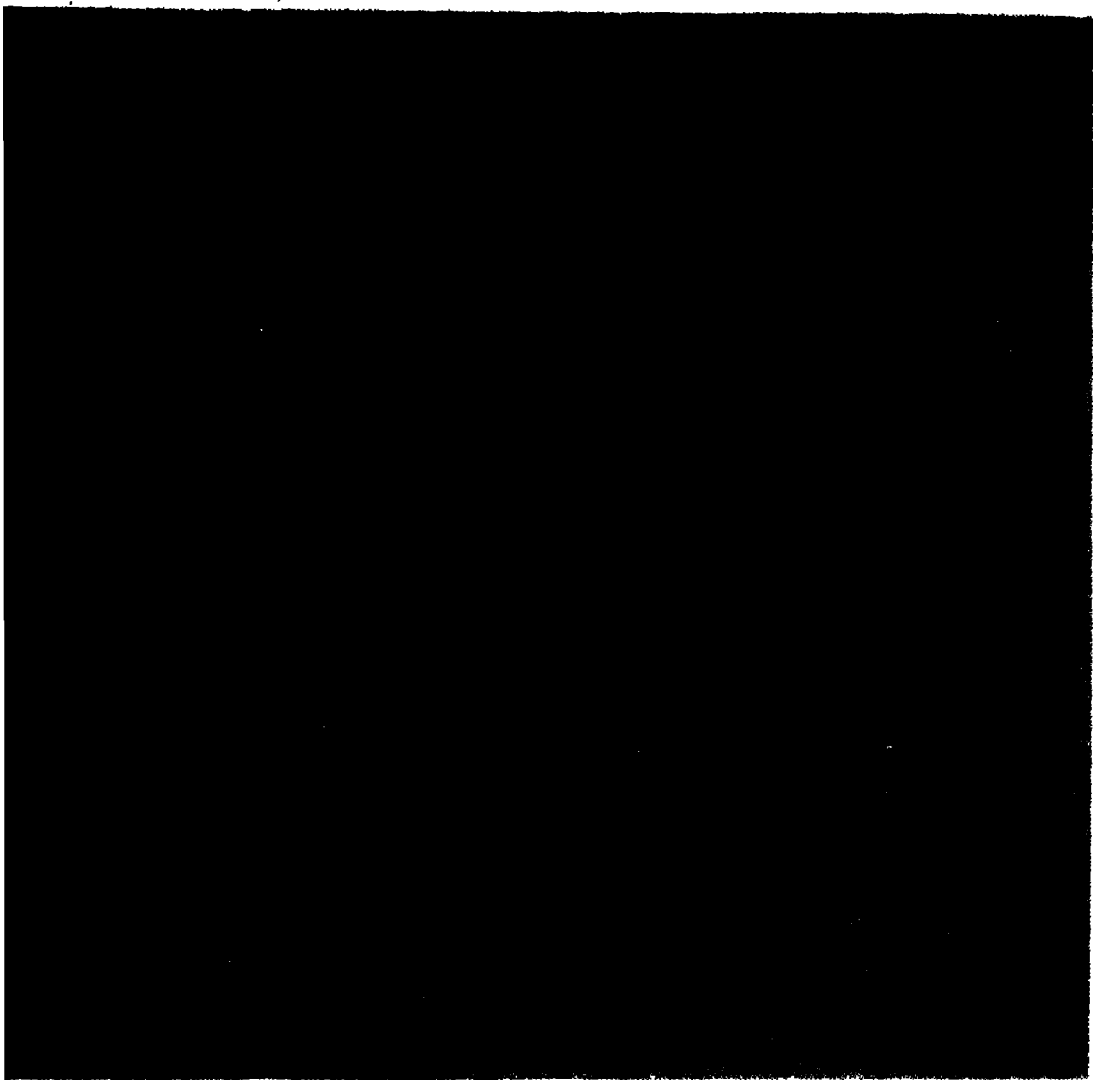
شاپور اول
سکه طلا
به وزن ۱ر۴ گرم
شماره فیش ۲۱۵
تاریخ کشف ۲۷ر۹ر۱۳۲۴
(موزه ایران باستان)
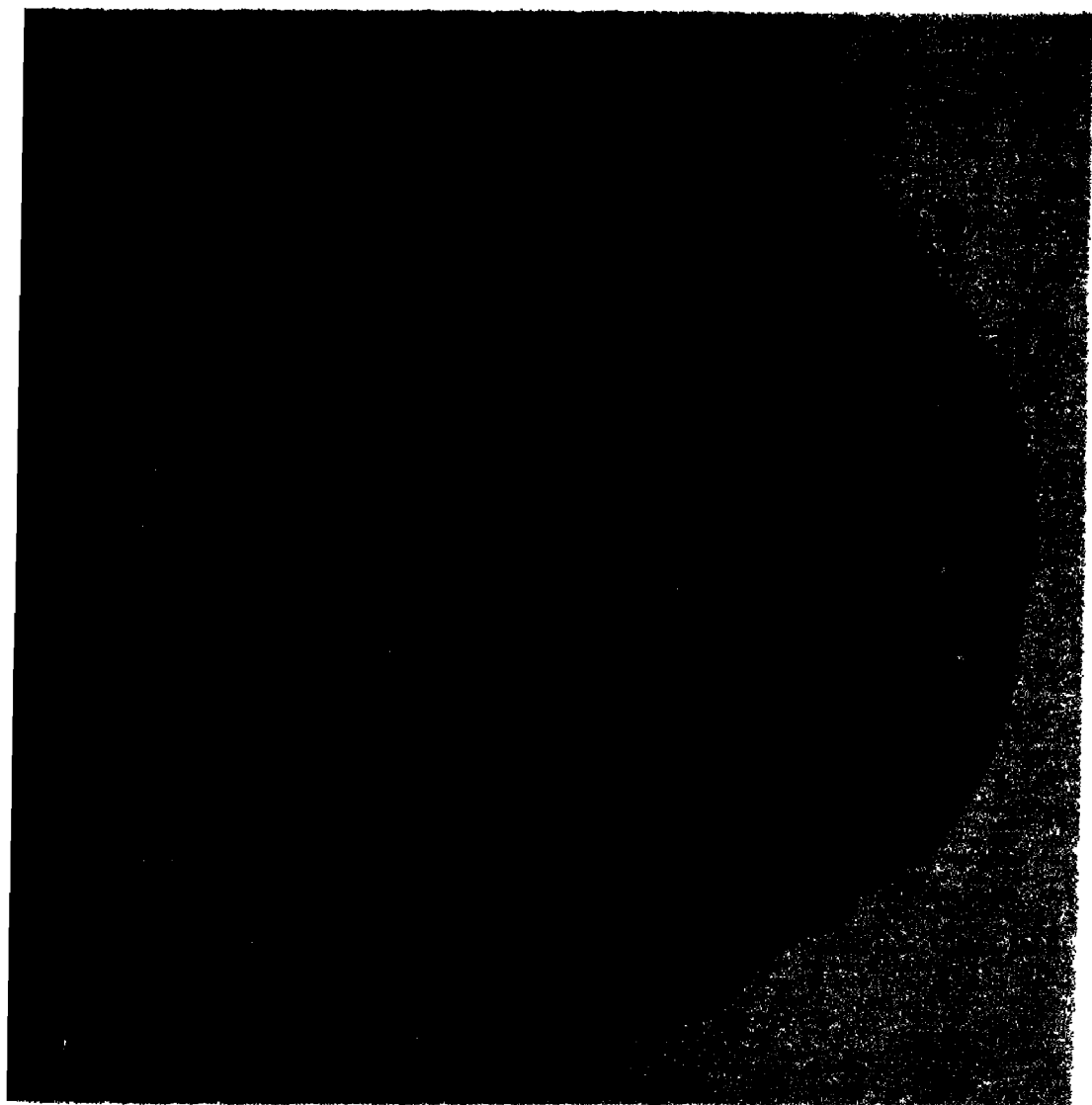
هرمز اول
سکه نقره
به وزن ٦ر٣ گرم
شماره فیش ٤٧٠
کاشف دکتر اشمیت
محل کشف تخت جمشید

(موزه ایران باستان)
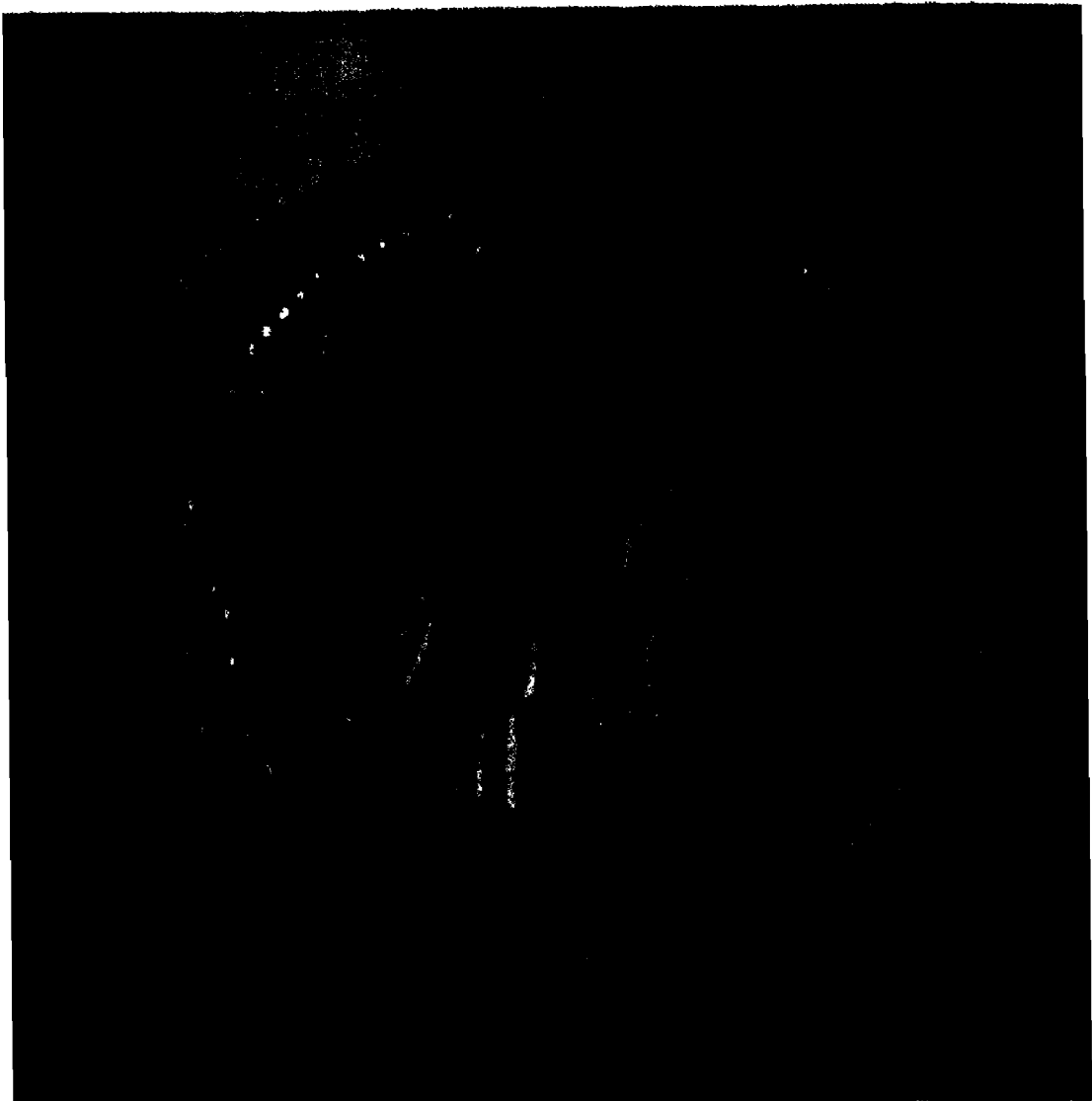
بهرام اول
سکهٔ نقره
وزن ٤ گرم
شماره فیش ١٢٧
تاریخ کشف ١٨ر٢ر١٣١٩
موزهٔ ایران باستان
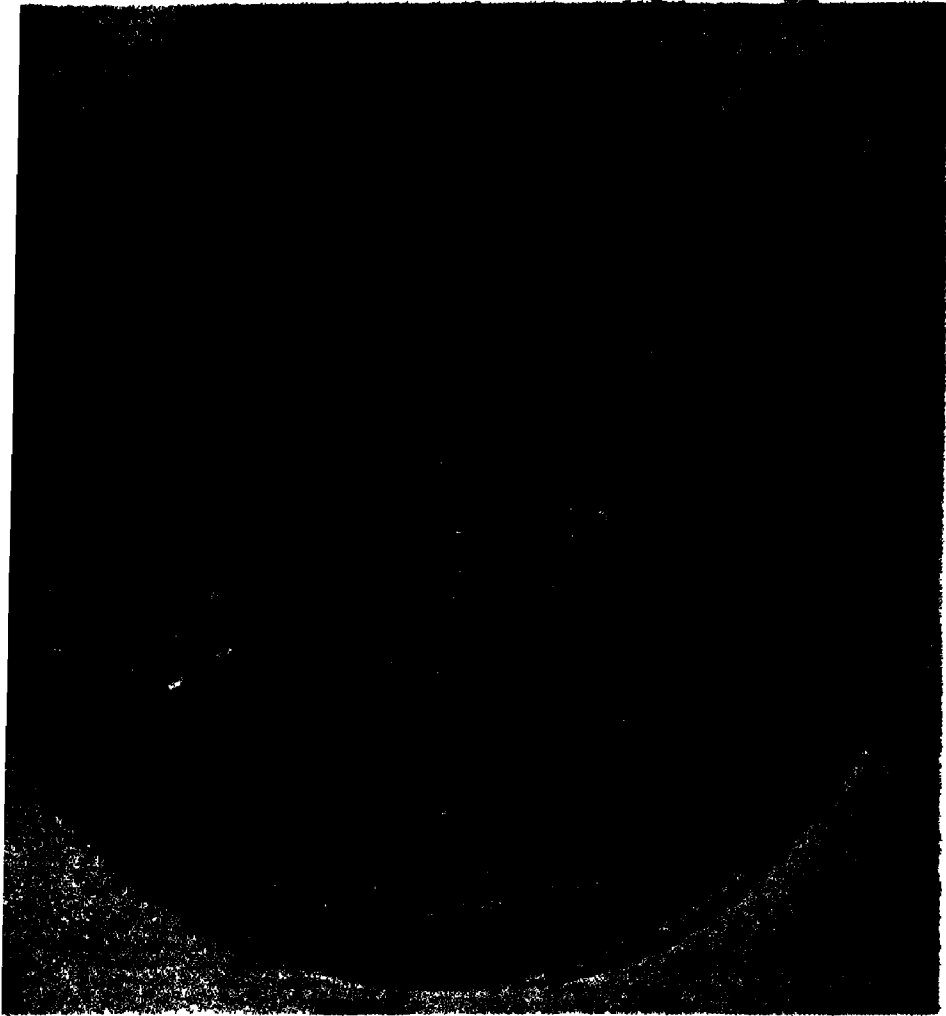
بهرام دوم باملکه و ولیعهد
سکهٔ نقره
وزن ٤ گرم
شماره فیش ۱۲۸
تاریخ کشف ۵ر۲ر۱۳۲٤
موزهٔ ایران باستان
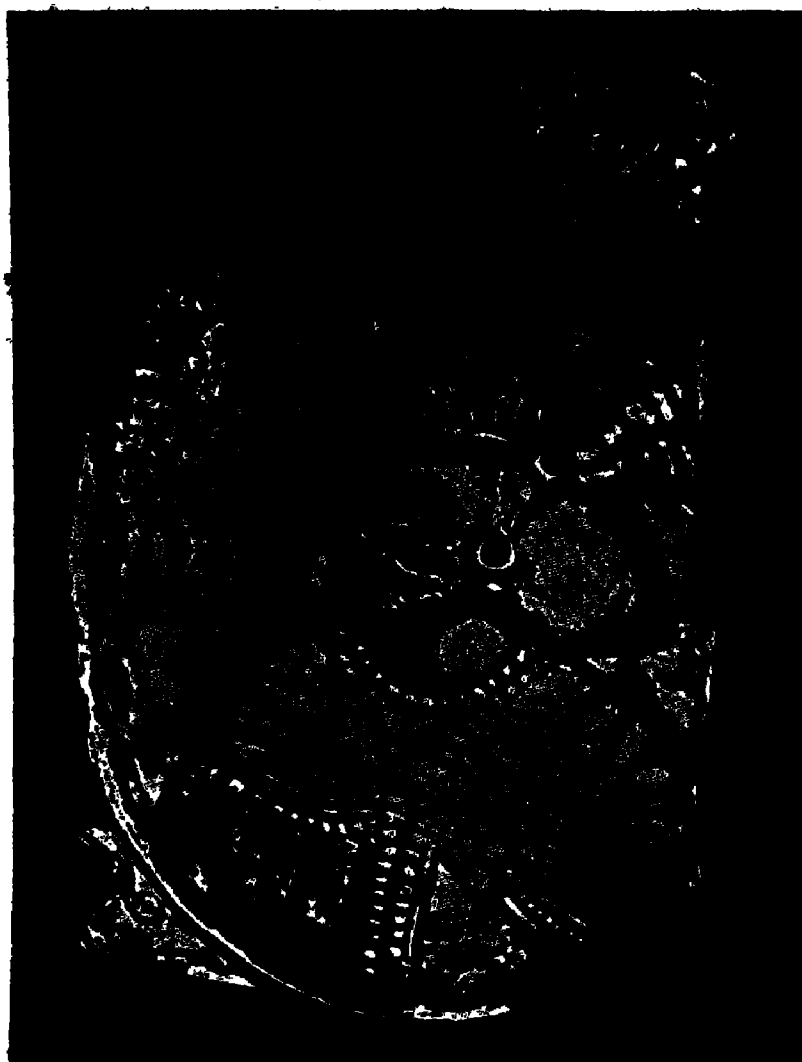
بهرام سوم ـ تصویر ازمجله بررسیهای تاریخی سال ۵ شماره ۱
ذیل مقاله خانم دکتر ملکزاده بیانی
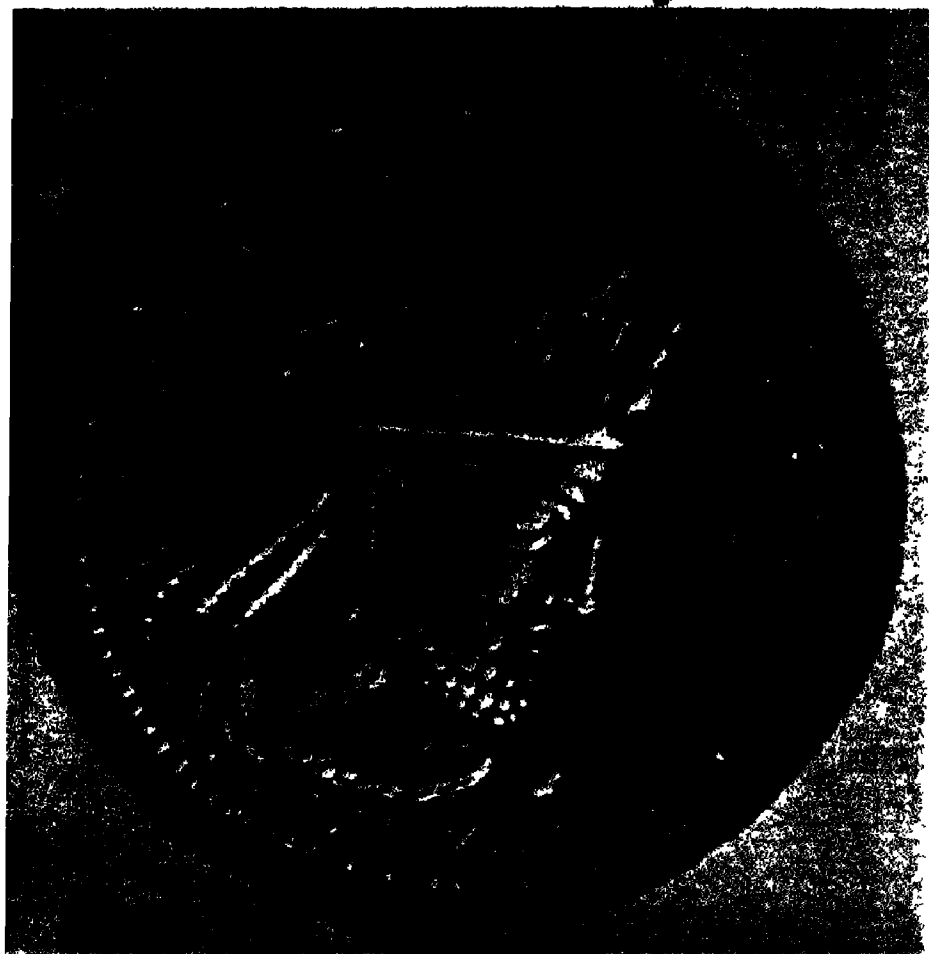
نرسی
سکهٔ نقره
وزن ۸ر۳ گرم
شماره فیش ۱۳۲
ازموزهٔ کاخ‌گلستان به موزهٔ ایران باستان‌تحویل
شده است
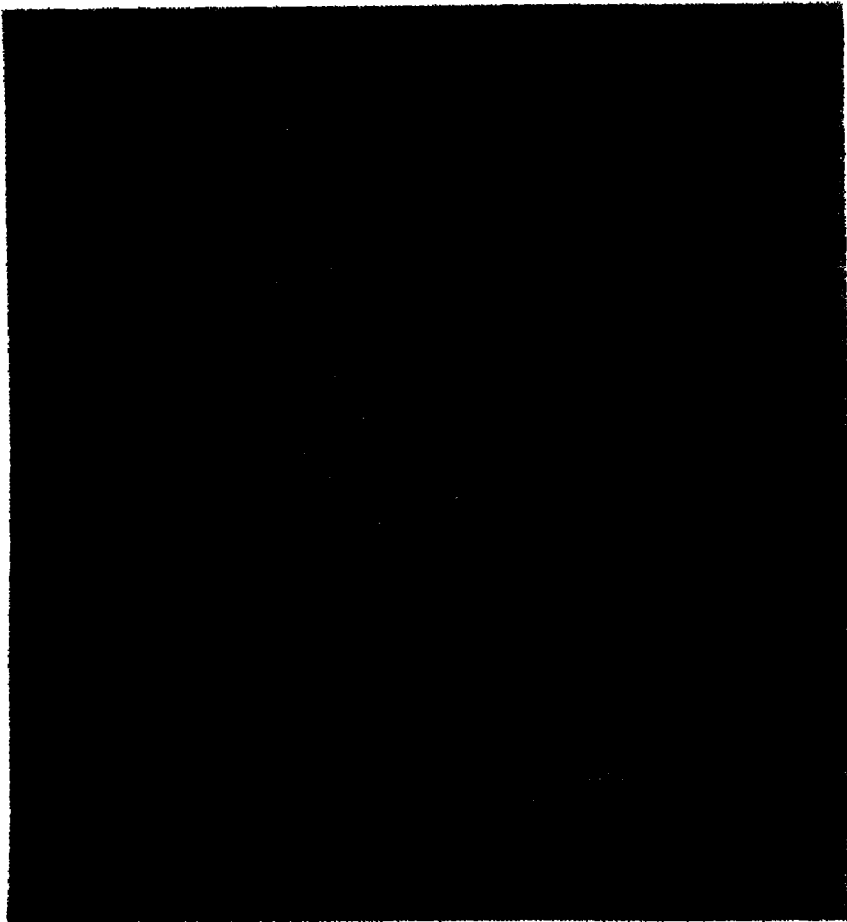
هرمز دوم
سکهٔ نقره
وزن ۲ر۴ گرم
شماره فیشی ۲۳۲
تاریخ کشف ۲۷ر۱۰ر۱۳۲۴
موزهٔ ایران باستان
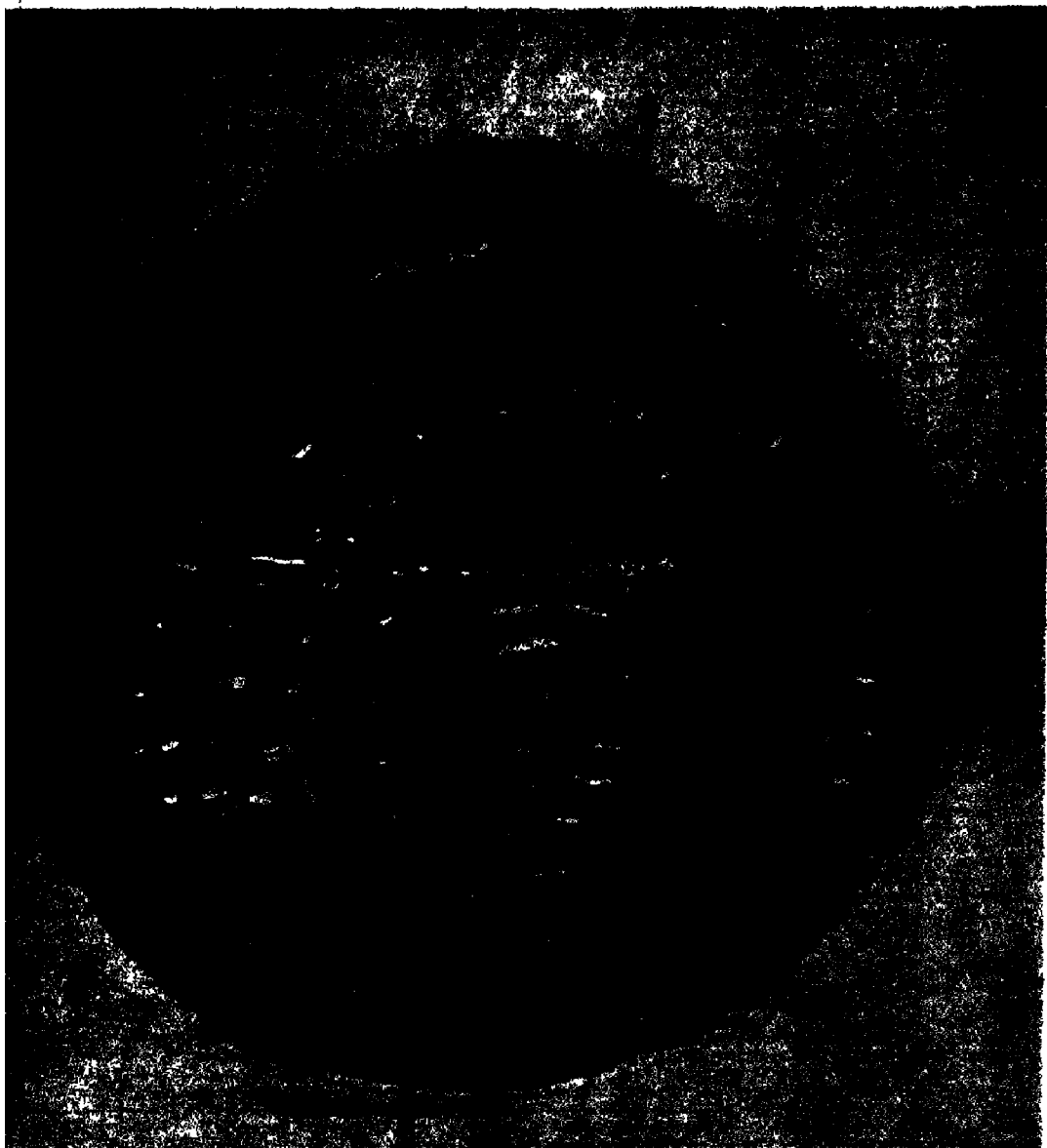
شاپور دوم
سکهٔ نقره
وزن ۵ر۳ گرم
شماره فیش ۲۴۳
تاریخ کشف ۱۳۲۷
محل کشف شوش
موزهٔ ایران باستان

سرمجسمهٔ نقره‌ای شاپور دوم از شاهکارهای سدهٔ چهارم میلادی ایران که
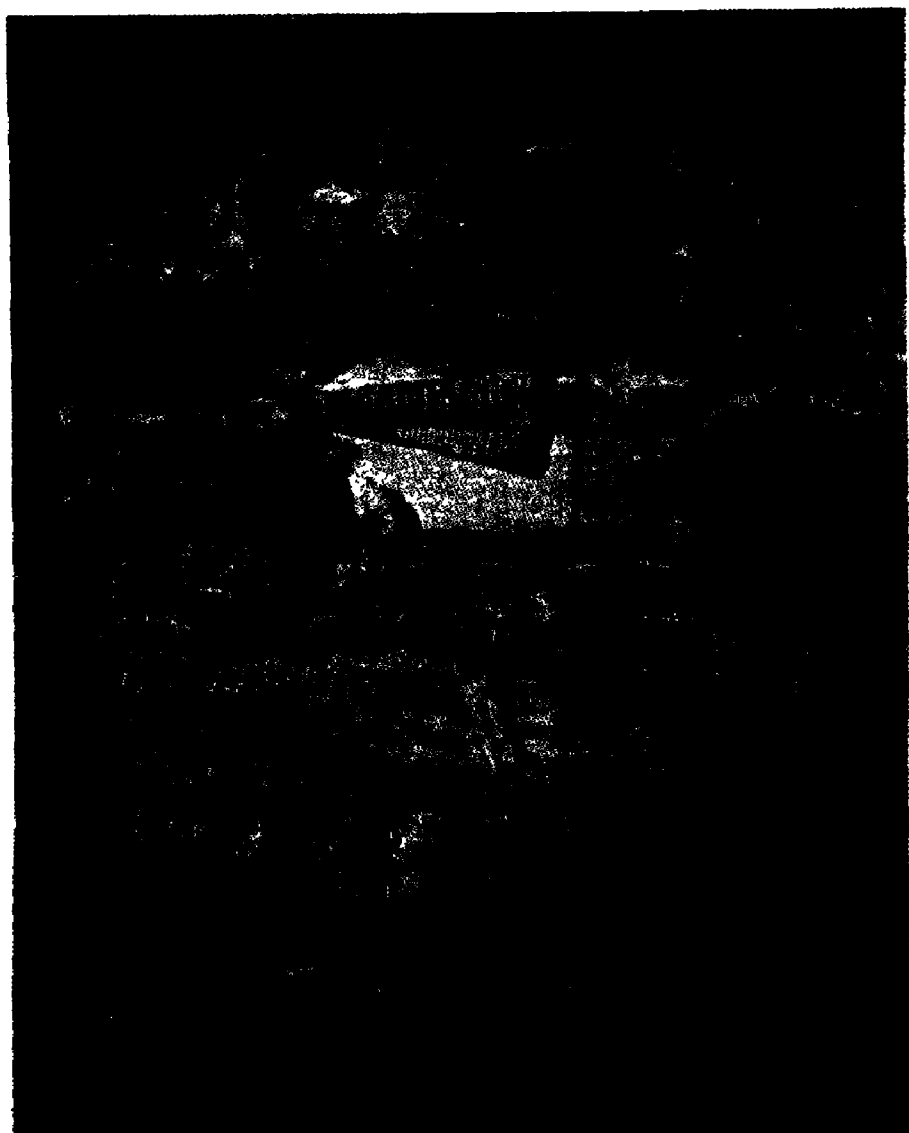
اردشیر دوم ــ درمراسم اعطای حلقه سلطنت درحضور اهورمزدا (طاق بستان)
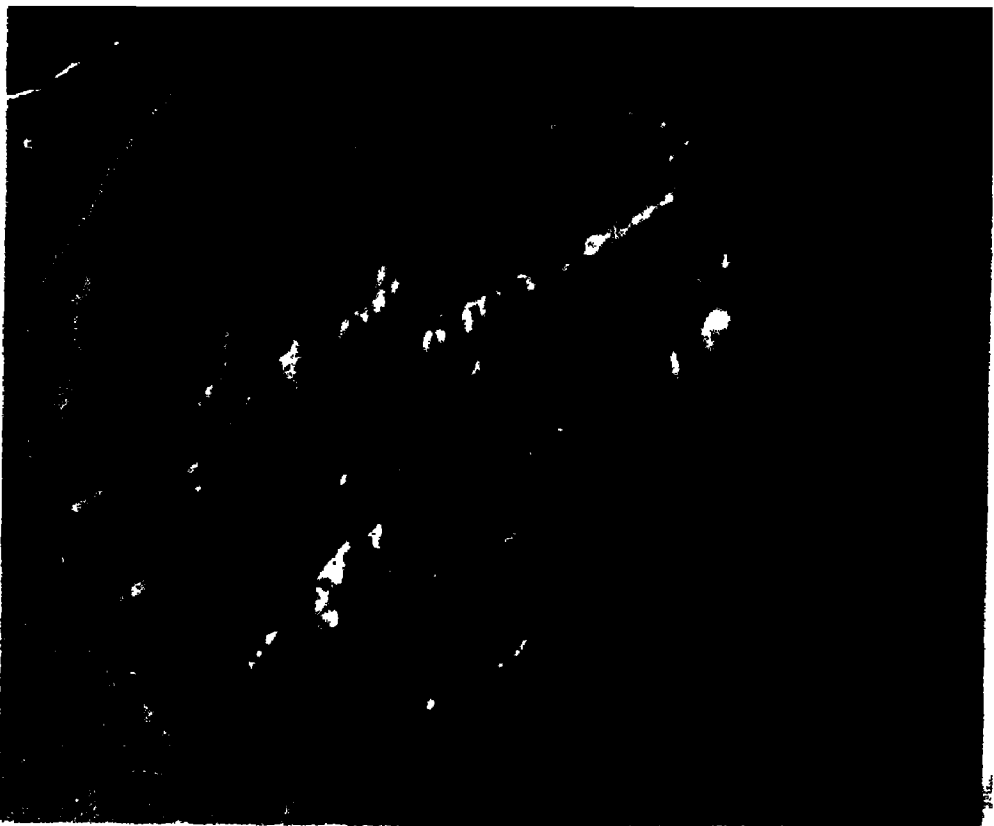
شاپور سوم ـ سکه نقره بوزن ۴٫۸۰ گرم شمارهٔ فیش ۱۳۳ این

بهرام چهارم سکه نقره بوزن ۴٫۲ گرم شماره فیش ۱۳۴ از موزه

شاپور سوم ـ سکه نقره بوزن ۸۰ر۴ گرم شمارهٔ فیش ۱۲۲ این
سکه ازموزه گلستان به موزه ایران باستان تحویل شده است.

بهرام چهارم سکه نقره بوزن ۱ر۴ گرم شماره فیش ۱۱۴ از مو
گلستان به موزه ایران باستان تحویل شده است.

یزدگرد اول ـ سکه نقره بوزن ۵ره گرم شماره فیش ۱۳۵ تاریخ
کشف ۶ر۸ر۱۳۲۵ (موزه ایران باستان)

بهرام پنجم ـ سکه نقره بوزن ۹ر۳ گرم شماره فیش ۲۰۱ تاریخ
کشف ۱ر۸ر۱۳۲۲ (موزه ایران باستان)

یزدگرد دوم ـ سکه نقره بوزن ۵ر۴ گرم شماره فیش ۱۲۴ محل
کشف شوش (موزه ایران باستان)
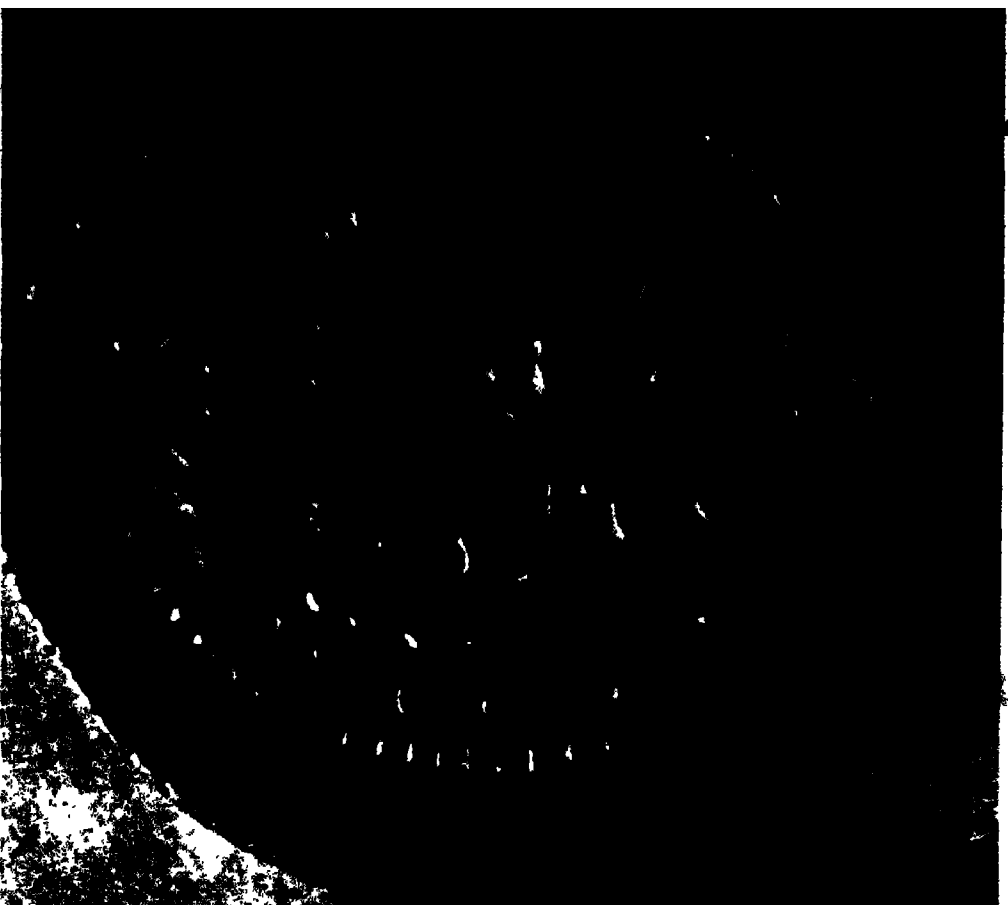
پیروز اول ـ سکهٔ نقره بوزن ۵گرم شماره فیش ۱۳۷ ـ از گمرک تهران
به موزه ایران باستان تحویل شده است

کشف شوش (موزه ایران باستان)

به موزه ایران باستان تحویل شده است

بلاش اول ساسانی ـ سکه نقره بوزن ۱ر۴ گرم شماره فیش ۲۰۰
(موزه ایران باستان)
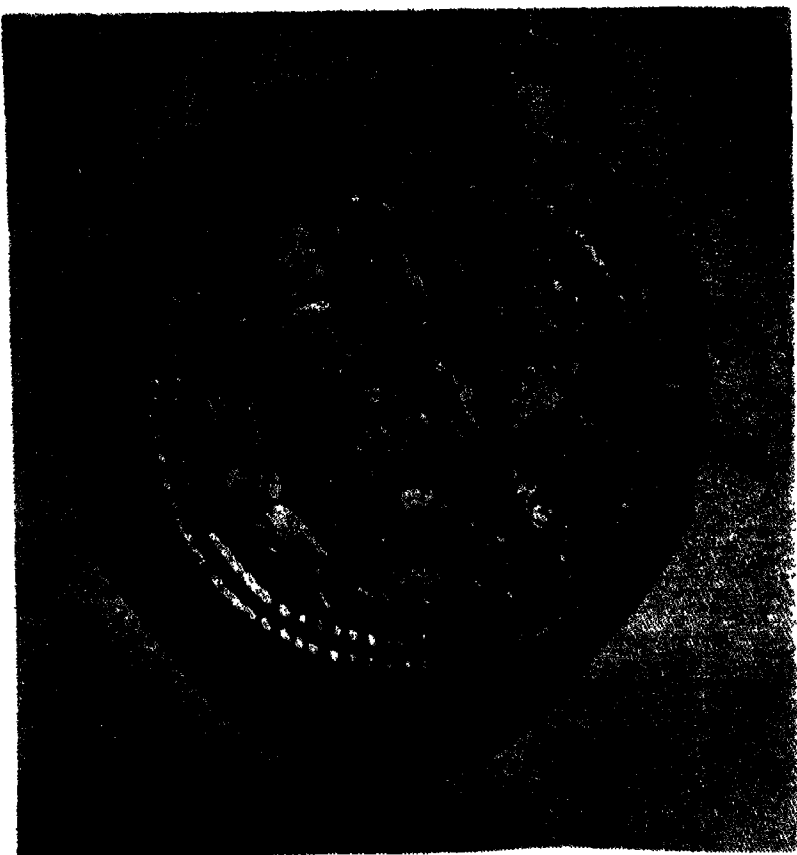
قباد اول ـ سکه نقره بوزن ۴گرم شماره فیش ۵۹۶ تاریخ کشف ۲۲ر۲ر۱۳۳۱ (موزه ایران باستان)

خسرو اول (انوشیروان) سکه نقره بوزن ۹ر۳گرم شماره فیش۱۴۱ تاریخ کشف ۱۳۱۹ (موزه ایران باستان)

هرمز چهارم ــ سکهٔ نقرهٔ به وزن ۵ر۴ گرم شماره فیش ۵۹۳ تاریخ کشف ۱۴ر۱۱ر۱۳۳۸ (موزه ایران باستان)
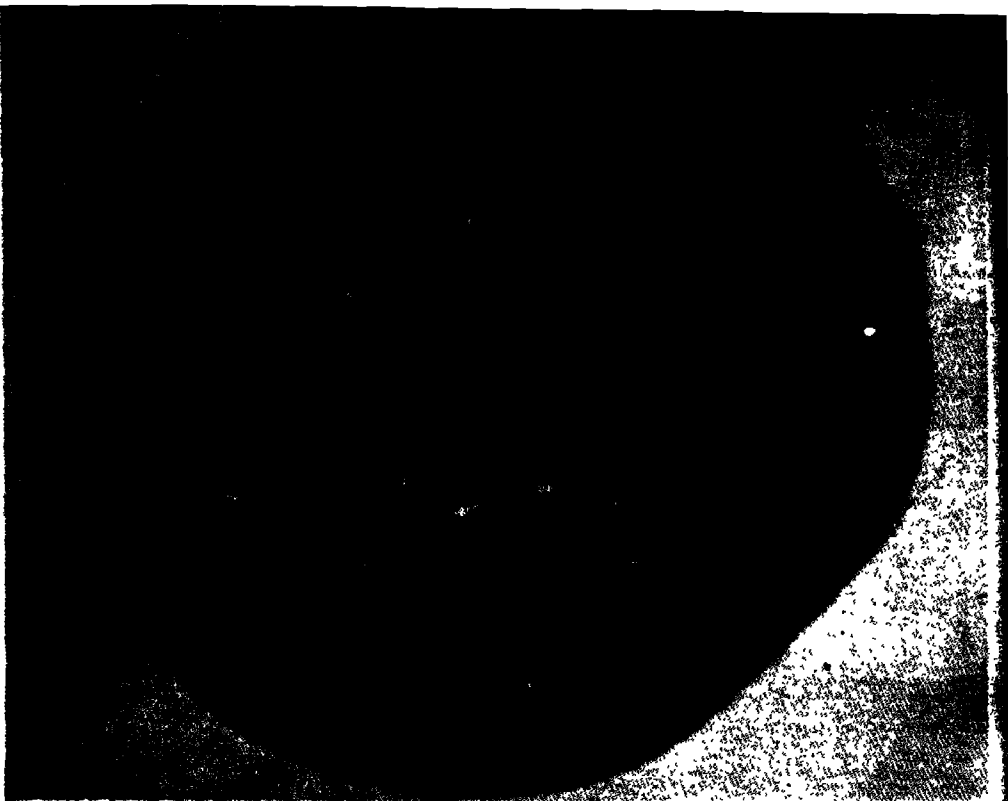
خسرو دوم (خسروپرویز) سکهٔ نقره به وزن ٤ گرم شمارهٔ فیش ۲۳۵ تاریخ کشف ٥ر٥ر١٣٢٦ (موزهٔ ایران باستان)
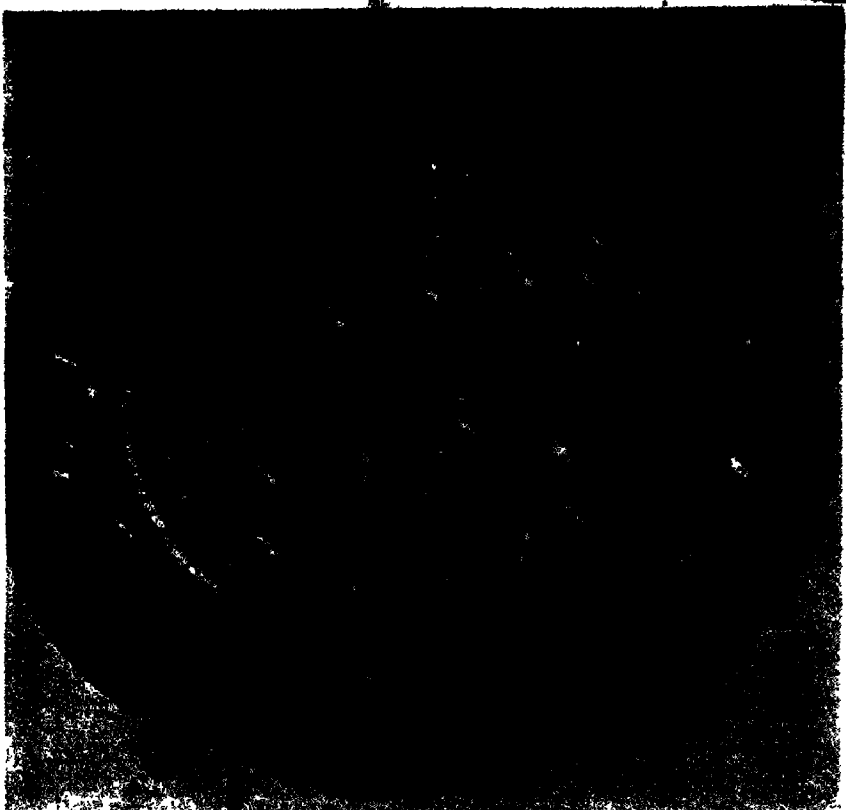
قباد دوم (شیرویه) سکهٔ نقره به وزن ٤ گرم شمارهٔ فیش ۱٤۳ (موزهٔ ایران باستان)
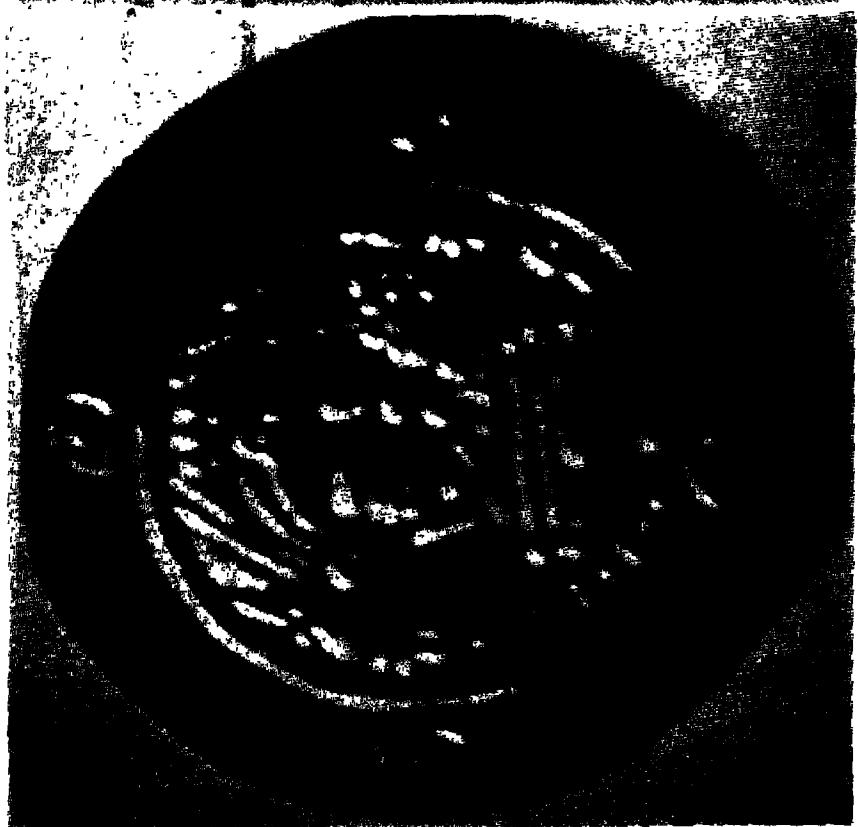
اردشیر سوم ـ سکهٔ نقره به وزن ۵ گرم شمارهٔ فیش ۱۴۴
(موزهٔ ایران باستان)
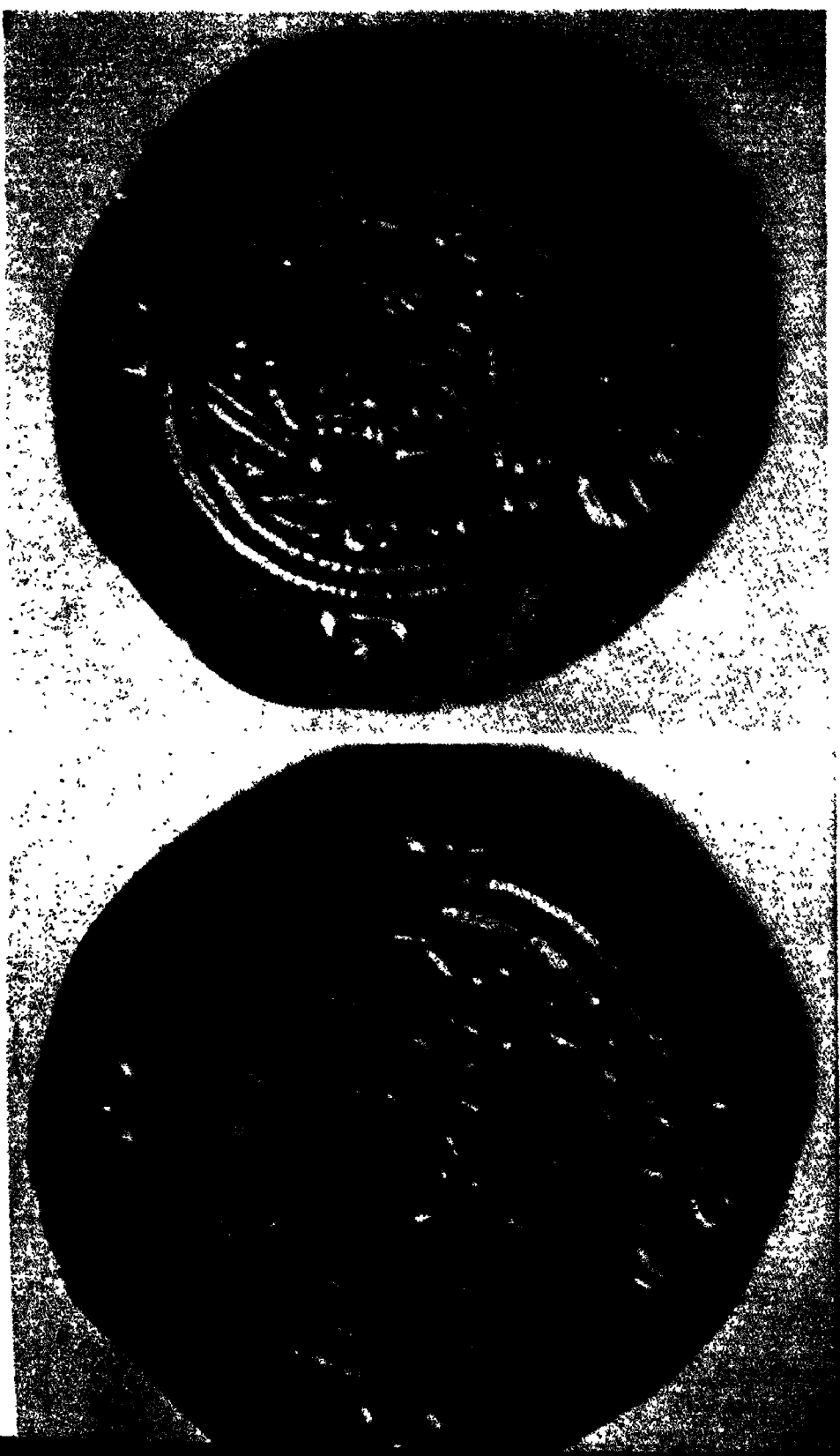
خسرو سوم ـ سکه نقره به وزن ۴ر۱ گرم شماره فیش ۱۴۵
(موزه ایران باستان)

وراندخت ـ سکه نقره بوزن ١ر٤ گرم شماره فیش ٦٠٨ تاریخ کشف ٣٠ر٧ر١٣٣٨ از کاشمر

هرمز پنجم ـ سکه نقره بوزن ٨ر٢ گرم شماره فیش ١٤٧ محل کشف شوش (موزه ایران باستان)

خسرو پنجم ـ سکه نقره بوزن ۲ر۵ گرم شماره فیش ۱۵۰ محل کشف شوش (موزه ایران باستان)

یزدگرد سوم ـ سکه نقره بوزن ۱ر۴ گرم شماره فیش ۱۴۸ محل کشف شوش (موزه ایران باستان)

سهم ایران در تمدن جهان

بقلم

عبدالحمید نیر نوری

سهم ایران در تمدن جهان

بقلم
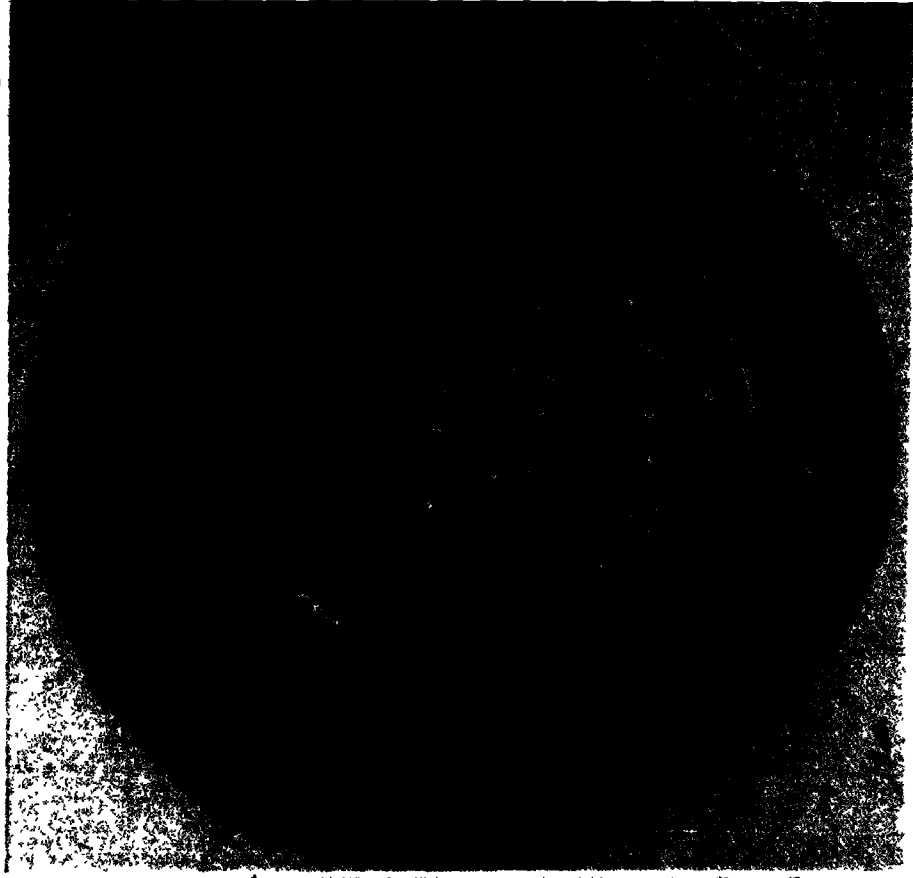
عبدالحمید نیر نوری

همه علمای باستانشناسی ومردمشناسی همزبان وهمرأیند که تمدن از منطقه خاورمیانه سرچشمه میگیرد - دراین امر ایران ماسهم عمده ای دارد - فلات ایران که شامل قسمتی از ترکستان وافغانستان وقفقاز و قسمتی ازترکیه وعراق امروز است درواقع درشروع و آغاز تمدن بیش از هر نقطه‌ای دیگر از جهان دخیل بوده است وقتی در یابیم که قبل از کشف دنیای جدیدیعنی قاره امریکا مرکز جهان در ایران بود بیشتر به اهمیت این امر پی میبریم .

در مجمل التواریخ که تاریخ کهنی است ودر اوایل عصر اسلام نوشته شده چنین آمده است .

« هفت کشور نهاده‌اند آباد عالم را و زمین ایـران در میان و دیگرها رامون آن ـ حد زمین ایران که میان جهانست ازمیان رودبلخ‌است‌از کنار یحون تاآذربادگان وارمنیه تا به قادسیه وفرات وبحرین ودریای پارس‌و کران تا بکابل وطخارستان وطبرستان‌واین سرهٔ زمین است و گزیده‌تر و سلامت‌تراز گرمای صعب وسرمای صعب چون اهل‌مشرق‌ومغرب وازسرخی اشقری برسان رومیان وصقالیه وروس ، وبسیاهی‌چون حبشه‌وزنگ وهند، ازسخت دلی برسان ترکان وحقارت چینیان .[۱] » مسعودی درمروج الذهب ی نویسد :

« مردی قریشی ازفرزندان هباراین اسود دزآن موقعیکه فتنهٔ صاحب ـ لزنج دربصره رخ داد ازشهر سیراف برفت وعازم چین شد درآنجابدیدار رمانروای خانفوا وسپس بحضور شاه چین رسید ـ وی نقل میکند که وقتی حضورشاه رسید ازاودرباره عرب پرسید که چگونه ملك عجم را از میـان رداشتند و او گفت بکمك خدای عز وجل وبسبب اینکه مردم عجم بجای خدای عزوجل عبادت‌آتش وسجده خورشید وماه میکردند وشاه گفت عرب رمملکتی معتبر ومهم ووسیع وپردرآمد ومالدارچیره شد که‌مردمش‌عاقلند رشهرتش جهانگیراست وسپس شاه پرسید «منزلت دیگرپادشاهان‌درنزدشما چگونه است ؟ او گفت درباره‌آنها چیزی نمیدانم . شاه چین بترجمان گفت به اوبگو ماپنج پادشاه را بحساب میآوریم اول‌آنکه پادشاه عراق (منظور ایرانست) دارد وی ازهمه شاهان بوسعت ملك پیش‌است که درمیان جهانست وشاهان دیگر اطراف ویند و او را شاه‌شاهان گوئیم پس ازآن پادشاه‌ماست که او را پادشاه مردم گوئیم که هیچیك ازشاهان مدبرتر ازما نباشند وملك خویش چنانکه ما داریم منظم ندارد و هیچ رعیت چون رعیت ما مطیع شاه خود نیست وماشاهان مردمیم ـ وپس ازما شاه درندگانست واوشاه‌ترکانست

[۱] ـ مجمل‌التواریخ والقصص صفحه ۴۷۸

که مجاور ماست وترکان درندگان انسانیند . پس ازاو شاه‌فیلان یعنی‌شاه هند است که او را پادشاه حکمت نیزدانیم که اصل حکمت از هندوانست ـ پس از او شاه روم است که نزد ما پادشاه مردانست که درجهان‌نکوخلقت‌تر وخوش سیماتر از مردان وی نیست ـ اینان بزرگان ملوکند و دیگرملوك به مرتبه پس ازایشان باشند .»[۲]

در نقشه‌های جغرافیائی قدیم همواره ایران را دردایره مرکزی وشش کشور روم و آفریقا و عربستان وهندو چین و ترکستان را در اطرافشان بصورت دوایری مماس بادایره مرکزی مینمودند .

صقلاب‌وروم

ترکستان　　　　　　　　مصروشام

ایرانشهر

چین‌وماچین　　　　　　　　عربستان‌وحبشه

هندوستان

اسدی طوسی در گرشاسبنامه در جائی از زبان یکی از ایرانیان به ژاژخائی پادشاه چین درمورد برتری چین برایران بمناسبت اینکه آفتاب هر روز درآنجا طلوع میکند چنین پاسخ گوید :

«اگر خوربرین بوم تابد نخست　　چه باشد نه تنها خور از بهرتست
و گر برکران جهانی رواست　　زیان چیست کاندرمیان شاه ماست
ز تن جای ناخن بیکسو برست　　دل‌اندر میانست کو مهتر است
ز پیرامون‌چشم خونست‌و پوست　　میان اندرست آنکه بیننده‌اوست»[۳]

پروفسور هرتسفلدوسرآرتور کیث ایران را مرکز تمدن ماقبل تاریخ میدانند ودراین‌باره چنین اظهار عقیده میکنند که « از اینکه فلات سمت

۲ ــ ابوالحسن‌علی‌بن‌حسین مسعودی ـ مروج‌الذهب ترجمهٔ آقای ابوالقاسم پاینده ج ۱ صفحات ۴۰-۱۳۹

۳ ـ اسدی طوسی ـ گرشاسبنامه ـ چاپ بروخیم

شرقی بین‌النهرین یعنی ایران درآخرین مرحله عصر حجر یعنی در اواخر هزاره پنجم پیش‌از میلاد دارای یك تمدن بسیار پیشرفته‌ای بوده شکی نیست ازطرفی سه‌تمدن مکشوفه دربین‌النهرین وآنـو واقع درترکستان و موهنجودارو واقع در درهٔ سند بقدری دارای وجوه تشابه هستند و وضع نسبی این سه‌منطقه طوریست که بطور قطع میتوان گفت که این‌سه تمدن محققاً یك سرچشمهٔ مشترکی درفلات‌ایران(که شامل افغانستان‌وارمنستان نیز میباشد) دارند بعلاوه‌حفریات باستانشناسی اخیر در نقاط مختلف‌فلات ایران نشان‌میدهد که تمدن این‌سه‌نقطه مرزی انعکاسی از پیشرفتهائی است که درفلات مرکزی بوجود آمده و رابطه و بهم‌پیوستگی بـا آن‌دارد . ما میتوانیم این شباهتها راحمل‌بر وجود یك مرکز مشترکی کنیم که این سه تمدن ازآن منشعب شده‌باشند واین‌محل در فلات‌ایران قراردارد.»[٤]

گرچه تمدن در منطقه بین‌النهرین ومصرو پنجاب پیشرفت‌فوق‌العاده‌ای نمود ولی مبانی اولیه وسرچشمه این تمدنها همان تمدن فلات ایران بود ـ بسیاری شواهد وآثار نشان‌میدهد که مردمی که پایه‌گذار تمدن در جلگه بین‌النهرین بودند ازایران به آنجا رفته اند . ستون لوید Seton Llyod در کتاب هنر خاور نزدیك باستان دراین باره‌چنین مینویسد :

« در بین‌النهرین تمام‌پیشرفت فرهنگی که مادر باره‌آن سخن میگوئیم منسوب به‌قدرت زودرس سومریهاست که ازنژادی‌بودند که نه‌هندو اروپائی بودونه سامی و ورود آنها به جلگه بین‌النهرین بموجب شواهد تاریخی از ابتدای هزاره سوم پیش از میلاد بـه بعد بـه ثبوت رسیده است ـ **امروزه در باره منشاء آنهاشك خیلی کم وجود دارد ـ آنها اولین‌اشخاصی بودندکه قدم به ابتدای خلیج فارس در محلی‌که مردابها در حال‌خشك‌شدن بود گذاشتند ـ آنان‌از سرزمین قبلی‌خودشان‌که در فلات ایران قرارداشت به بین‌النهرین آمدند . »** [٥]

٤ ـ پروفسور پوپ ـ A Survey of Persian Art صفحه ٤٢ ببعد

٥ ـ The Art of the Ancient Near East-Seton Lloyd صفحات ۲۰و۱۹

در آیه دوم و سوم باب یازدهم سفر پیدایش توراة آمده‌است که «واقع شد که‌چون از مشرق کوچ‌میکردندهموارائی در زمین‌شنعار یافتندودرآنجا سکنی گرفتند وبیکدیگر گفتند بیائید خشتها بسازیم و آنها را خوب‌بپزیم و ایشانرا آجر بجای سنگ بود وقیر بجای گچ.»[٦] همه متفقند که منظور از شنعار همان بین‌النهرین است ومشرق بین‌النهرین ایرانست. «بنابگفته سرلئوناردوولی که دراکتشافات انجام‌شده دربین‌النهرین‌سهم عمده‌ای دارد سومریها عقیده داشتند که قبل از اینکه به جلگه بین‌النهرین بیایند خود دارای تمدن‌بودند واز کشاورزی ومعماری و تغییر شکل فلزات بهره مند بودند و این اطلاعات را باخود به بین‌النهرین آورده‌اند.»

همین‌امر را دیولافوا «دربارهٔ تمدن مصر بیان میدارد و معتقد است که مردمی که شاید از منطقه خلیج فارس ابتدا با تمدنی ساخته و پرداخته به مصر وارد شده بودند پایه‌تمدن بعدی آنرا ریخته‌اند.

علمای علم‌الاجتماع براین عقیده‌اند که تسخیر ورام کردن طبیعت‌ابتدا درجاهائی انجام میشود که قهرطبیعت و عظمت آن زیاد چشم گیر نباشد - فی‌المثل بشر اولین بار که پل‌زدن بر روی رودی را درفکر خود گذرانید محققاً درجائی بود که نهری کوچك بین دونقطه زمین درمنطقه کوهستانی جاری بود وکافی‌بود که‌شخصی چندتنه درخت را روی نهر بیفکندوازروی آن‌بسوی دیگر عبور کندوسپس این‌فکربتدریج در پل‌زدن‌به‌روی رودهای بزرگتر بکار رفته وبشرقدرت‌خودرا درمهار کردن طبیعت به محك‌آزمایش گذارد - همچنین در ذوب فلزات بشر ابتدا در مناطق کوهستانی که معدن فراوانست اتفاقی پی به امکان ذوب‌فلز بردو سپس این عمل‌را بمراحل کمال رسانید ویا ابتدا درمناطق کوهستانی تخم گیاهانی‌را که مفید تشخیص‌میداد به‌مقدار کم کاشت و پس از دیدن نتیجهٔ خوب‌آن این بذرها را به مقیاسی

---

٦ - کتاب مقدس عهدقدیم سفرپیدایش باب یازدهم

بسیار بزرگتر درمزارع وسیعتر کاشت و بهره گرفت و در مهار کردن‌طبیعت به‌همین طرق قدم پیش میگذاشت.

فلات ایران چه ازنظر امکانات کشاورزی وچه ازنظر امکانات معدنی بهترین محل‌برای آغاز مبارزه باطبیعت وتسخیر ورام‌کردن آن بود وبشر پس ازآموختن درسهای اولیه خود دراین منطقه بود که بفکر تسخیرطبیعت درمناطق پرمخاطره‌تر افتاد وبتدریج جلگه های حاصلخیز رودخانه هـای اطراف را برای زندگی خود آماده‌ساخت ـ همچنین‌مطالعه درنباتات وغلات وحبوبات‌ابتدا ازفلات‌ایران بسه‌منطقه رودخانه‌ها رسید مامی‌بینیم که دانه‌ها ومیوه‌ها در بین‌النهرین ومصر در اوایل هزاره چهارم بصورتی وجود دارند که‌فقط میتواند بعدازگذشت هزاران سال تجربه وآزمایش به اینحالت در آمده باشد واین تجربیات حاضر وآماده را مردم فلات ایران باخود به‌این مناطق آورده و رواج دادند.

ایرانیان درکتب تاریخ باستانی خودکشف و ترقی همه فنون وصنایع را بسلاطین باستانی خود نسبت میدهند و شواهد وقرائنی هست‌که نشـان میدهد که گرچه خودشاهان ایران ممکنست مبتکر این‌فنون وصنایع نبوده باشندولی این پیشرفتها در دورهٔ آنها بعمل آمده ومنسوب به‌آنان که مظهر اجتماع خود بوده‌انـد شده است زیرا در ایران بـاستـان مردم خود بینی اروپائیان را نداشتند ومثل یونانیان درهراختراعی باکمال صراحت نـام و نشان خودرا بجای نمینهادند وهمه وهرچه بود بنام‌کشور ومعابد خودشان ثبت میشد ـ دعاهم که میکردند شرط ادب‌این بود که برای همه مردم‌کشور خود دعاکنندوبالنتیجه چون‌خودشان‌هم یکی ازاین مردم بودند بدینطریق این دعا شامل خودشان هم میشد.

قدمت چشم‌گیر تمدن ایران ازچند نظرخیلی روشن است.

هنگامیکه درهزاره چهارم قبل ازمیلاد ظروف سفالی منقوش درایران ساخته میشد بقدری تکامل‌یافته وعالی بود که معلوم بود سالیان درازتجربه

وآزمایش‌واشتباه وتصحیح‌برای تهیه آن بکاررفته است تابالاخره درششهزار سال پیش ایرانیان توانسته‌اند ظروفی به‌این درجه کمال بجهان عرضه‌دارند. همچنین برای ساختن فلزات وذوب آنها نیازبکار و کوشش بسیار و گذشت زمان واستعداد منطقه لازم بوده وبازمیبینیم ایرانیان دراین امرنیز پیشقدم و سرآمد اقران بوده‌اند ـ در زمینه خداشناسی ووحدانیت باز قدمت تمدن ایران بخوبی بچشم میخورد ـ زیرا مدتها تحول و تکامل لازم بود انجام پذیرد تاانسان بمرحله اعتقاد بوحدانیت خداوند برسد وخدا را مجرد و مستغنی ازشکل وجسم ومکان وزمان شناسد .

هنگامیکه‌قاطبه مردم ایران معتقد به این عقیده شده بودند اطراف آنها را بت پرستی احاطه کرده بود و گرچه جسته و گریخته اینجا وآنجایکنفر پادشاه درمصر یاحکیمی دریونان سخنی درباره خدای یگانه میگفت‌قاطبه مردم هنوزسالیان دراز لازم بود بگذرانند تابه این مرحله ازکمال برسند.

همچنین در زمینه حکومت وآزاد اندیشی ایرانیان سالیان دراز از همسایگان‌خود درمدارج کمال‌جلوبودند وحکومتی که کوروش عرضه کرد باوجودیکه خود بنیان گذار آن نبود وسلاطین زیادی بااین عقاید درایران قبل ازاوحکومت کرده بودند معذلک گفتار ورفتار اوبرای مردم خفته‌وعقب افتاده مغرب‌تازگی داشت وتساهل وگذشت ومدارا ومروت بامردم زیردست چیزی نبود که مرسوم آن عهد در سایرجاها باشد .

وبازاین امربه بهترین وجهی قدمت تمدن این مرزوبوم را نسبت به اقوام‌دیگری که دردوطرف آن بسرمیبردندمیرساند . درباره قدمت‌حکومت ایران همین بس که وقتی افلاطون درباره سلاطین آن سخن میگوید آنها را بسیار قدیم ونسل بعد نسل منسوب به زئوس میداند .

اگر درزیر فقط سعی‌شده سهم ایرانیان درتمدن جهان ذکرشود بدلیل آنستکه‌دیگران سهم خودرا بابوق و کرنا برخ سایر ملل کشیده‌اند وهریک

جلدها کتاب دراین باره برشتهٔ تحریر درآورده‌اند تنها مائیم که بمناسبت بی‌اعتنائی به‌امور دنیوی تابحال باوجودیکه میدیدیم قسمت زیادی ازسهم‌ما را دیگران بنام خود درتاریخ ثبت میکنند سکوت کرده بودیم ولی اکنون کاربجائی رسیده است که این سکوت فوق‌العاده بضرر ملت پرارزش ما تمام شده است و هرچه سهم درترقی وپیشرفت جهان داشته‌ایم دیگران بیغما برده‌اند وهمه را بخود ومردم خود نسبت داده‌اند ـ تصور میکنم وقت آن رسیده باشد که علیرغم بلند نظری وبی‌اعتنائی که ماایرانیان به این امور داریم وانسان واقعی را برتراز آن میدانیم که وقت عزیزخودرا صرف‌میراث‌خواری گذشتگان و دعوا برسرارث ومیراث پشینیان کند ولی برای اینکه بالاخره پاسخی نیز بخیره سریها وژاژخوائیهای دیگران داده شود بناچار شمه‌ای‌ازاین میراث گرانقدر ایرانیان را درتمدن جهان درزیر بطوراختصار بیان میداریم . کسانیکه ذیعلاقه به تعقیب موضوع باشند میتوانند به کتاب سهم ایران درتمدن جهان تألیف نگارندهٔ این سطور و کتاب کاملتری که اینجانب بزبان انگلیسی اخیراً دراین باره تهیه نموده‌ام مراجعه فرمایند .

اینك به اصل موضوع میپردازیم ـ سهم ما را در تکامل تمدن جهان میتوان بدوقسمت مادی و معنوی تقسیم کرد .

درقسمت مادی سهم مردم فلات ایران بسیار چشمگیر است وچیزی که در بررسی این امربخصوص بچشم میخورد روح علمی و کنجکاو وغیرقابل اقناع ایرانیست که درهیچ یك ازشعب علوم وفنون وصنایع حاضرنیست‌روی افتخارات گذشته وپیشرفتهای حاصله خود بخوابد وعالم را فراموش کند ایرانی بطوریکه ازوراء سطور این مقاله آشکارا دیده خواهد شد بجز در دوره‌های‌فترت ونابسامانی کلی که گاه‌گاه برای این‌ملت بزرگ پیش‌آمده همواره‌براساس‌یك‌شالوده‌محکم‌وهنراصیلی که اصل ومنشاءآن نیزازخوداین فلاتست مرتب دربدیهیات خود تجدید نظر نموده وهمه چیزرا بباد انتقاد گرفته ودربهبود واصلاح کارخود کوشیده است .

ایرانی برخلاف آنچه بعضی‌بیخبران میانگارند همواره کنجکاو ـمترقی ـ تازه جو و پیشرفت خواه بوده است البته موقعیت جغرافیائی نیز در این نحوه‌دیدایرانیان‌دخیل‌بوده‌است‌بمناسبت‌اینکه‌ایران‌درمیانه کشورهای‌متمدن قدیم قرارداشته اغلب‌دراثر برخورد باتمدنهای‌همسایه‌مبادلات فکری وهنری نیزبین‌آنان‌برقرار بوده وهمواره ایرانی مبتکرآنچه گرفته را باذوق‌وسلیقه خود طوری تغییرشکل داده که شناخت آن ازهنروصنعت اصیل ملی‌ممکن نیست .

ایرانیان دراهلی کردن‌حیوانات ـ ترویج‌نباتات مفید و گلهای‌روح‌پرور ومیوه‌های لذیذ وایجادصنعت سفال‌سازی وسرامیك وبافندگی وریسندگی وقالیبافی ورنگرزی وصنعت ذوب‌فلزات ومیناکاری وزرگری واکتشاف‌مواد ساختمانی مهم ازقبیل‌آجر[7] وساروج و گچ[8] وآهك وساختن چرخ وارابه‌و بسیاری اموردیگر پیشقدم بوده‌اند وانواع‌اکتشافات مفید درزمینه بالابردن میزان رفاه وخوشی وسعادت مردم انجام داده‌اند که در این مقاله فقط اشاره کوتاهی ببعضی ازآنها خواهدشد .

بسیاری از نباتات وحیوانات اولیه که چندین هزارسال قبل‌بشر باآنها آشنا شده ازاین آب وخاك بسایرنقاط جهان برده شده‌است ـ گوسفند وبز و گاو از ایران بسایرمناطق خاورمیانه برده شده ، اسب بومی‌این منطقه از جهانست ودراینجاست که برای اولین‌بار اهلی شده وتوانسته‌اند زین‌بر پشت اونهند.[9] اسپست (یونجه) را ایرانیان به‌اروپا بردند وچینی‌ها آنرا بااسبهای

---

۷ ـ پروفسور پوپ Persian Architecture صفحه ۱۵ و حمید نیرنوری‌در کتاب Iran's Contribution to the World Civilization جلد اول صفحه ۲۲

۸ ـ Persepolis Treasury-Erick F. Schmidt صفحات ٥٤ـ ٥٣ و Iran's Contribution صفحه ۱۲۲

۹ ـ Iran's Contribution صفحات ٢٤-٢٣ و پروفسور گردون چایلد What Happened in History صفحه ٧٤

ایرانی به‌چین برده در آنجا[۱۰] کاشتند. شراب وانگوراز ایران به‌چین برده‌شده است.[۱۱] گل‌لاله[۱۲] وردیا گل‌سرخ ـ یاسمین[۱۳] و درختان میوه‌ای چون بادام و گردو و انجیر و انار وهلو وداروهای‌ارزنده‌ای چون ترنجبین‌وشیرخشت و خشك انگبین وشکرتیغال و باریچه وبارزد ومازو و وسمه همه از ایران بسایر نقاط جهان برده شده است.[۱٤]

همچنین ایرانیان درفن‌آبیاری پیشقدم بوده‌اند ـ کاریز (قنات) اختراع ایرانیانست وآنرا از ایران ازیکطرف به‌ترکستان چین واز طرف دیگر به شمال‌آفریقا برده‌اند.

دولاب یا چرخ‌آبکشی واستفاده ازچاه‌آب برای آبیاری خاصه بوسیله نیروی باد ونیروی فشارآب از ایرانیانست ـ درساختن آسیاهـای بادی و تنوره‌ای ایرانیان سهم بسزائی دارند وبسیاری ازدانشمندان متفق‌القولند که منشاء آسیای بادی ازایران میباشد ـ زیرا درهیچ نقطه‌ای ازجهان جزایران آسیاهای بادی در دوره قبل از اسلام موجود نبوده است ـ بنابنوشتهٔ قدمـا شاید ایرانیان اولین ملتی‌باشند که از نیروی بادبرای بدست‌آوردن انرژی وبالاکشیدن‌آب‌ازچاه‌وآرد کردن گندم استفاده کرده باشند.[۱۵]

باغهای ایرانی‌مورد پسندهمگان بوده ودر قدیم شکارگاههای محصور وشاید باغهای بزرگ ایرانی که ایرانیان «پردئیسه» میخواندند بقدری‌مورد توجه قرار گرفت که یونانیان را مسحور کـرد و چـون اعراب ومسیحیان خواستندبهشتی‌را درفکرخودمجسم کنندآنرا فردوس و Paradise خواندند

---

۱۰ ـ Sino-Iranica-Laufer صفحه ۲۱۱

۱۱ ـ Laufer همان‌کتاب

۱۲ ـ اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی ـ مأموریت برای وطنم صفحه ۱٦

۱۳ ـ Iran's Contribution صفحه ۱٤

۱٤ ـ همان‌کتاب صفحات ۱۳-۱۲ و ۲۱-۱۸

۱۵ ـ Traditional Crafts of Iran- Dr. Hans. Wulff. ازصفحه ۲۸۵ ببعد و Iran,s Contribution صفحات ٤۱-۳٦

پادشاهان مغول‌هنددرتمام‌دورهٔ‌سلطنت‌طولانی‌خود همواره باغهائی‌درشهرهای مختلف هنداحداث‌میکردند که‌همه بسبك باغهای ایرانی بودوحتی‌اروپائیان در قرون وسطی بسیارتحت تأثیر باغهای ایرانی قرار گرفتند وازآنهاتقلید کردند واعراب این‌قبیل باغها را درسراسر عرض وطول امپراطوری وسیع خود احداث کردند.[۱۶] درزیر دربارهٔ بعضی ازصنایعی که ایرانیان در توسعه وترویج آن سهم بسزائی داشته‌اند شمه‌ای بیان میشود :

صنعت سفال سازی وسرامیك

کارلتون ـ اس ـ کون که در غارهوتو وغار کمربندی واقع درسواحل دریای‌خزرا کتشافاتی بعمل‌آورده در گزارش خود متذکراین نکته‌است که سفال یافت‌شده درساحل بحرخزردرغار کمربندی تاآنجاکه اطلاع‌دردست است‌قدیمترین سفالی است که‌تاکنون‌درجهان‌یافت شده‌است[۱۷] هیئت‌باستان‌شناسان دانمارکی که در تپه گوران واقع در لرستان حفاری نموده‌اند نیز بیکنوع سفال خاکستری رنگ برخورده‌اند که بعقیده آنها ازنظرفنی‌شاید یکی ازقدیمترین سفال‌های ساخته شده درجهان باشد اینان‌معتقدند که این سفال باآنچه درچتل هویوك‌ترکیه یافت شده برابراست و بنابراین بعقیده آنان شاید سفال برای اولین‌بار در چند نقطه خاورمیانه در یك‌زمان کشف شده باشد.[۱۸]

پروفسور پوپ در کتاب شاهکارهای هنر ایران مینویسد که مدارك موجود قویاً موجب اثبات فرضیه‌های چندین‌سال اخیراست مبنی براینکه کشاورزی وشاید صنایع پیوسته به‌آن یعنی کوزه گری و بافندگی ازفلات ایران‌آغاز شده باشد ـ اولین‌شهرهای بین‌النهرین از قبیل آنهائیکه در قلعه جرمو وتپه حسونه وتپه گوره کشف شده در کوهستانهای ایران بر پا شده

۱۶ ــ ویل‌دورانت ـ تاریخ تمدن ـ عصرایمان بزبان انگلیسی صفحه ۳۴۲

۱۷ ــ Seven Caves.Carlton S. Coon صفحه ۱۷۲

۱۸ ــ اینگلف‌بویسن ـ روابط ایران ودانمارك ازآغاز تازمان حاضر صفحه ۲۲

بودند ـ ازچند جهت اساسی تمدن دراین ناحیه ازتمدن مصرلااقل پنج قرن و ازتمدن هند بیش ازهزارسال واز تمدن چین دوهزارسال پیشتر بود.[۱۹]

بمحضی که بشر وارد جلگه شد اولین کوره بدوی برای پختن ظروف سفالی ساخته شده واین نوع کوره درتپه سیلك بخوبی بچشم میخورد ـ سپس ایرانیان نقاشی روی سفال راآغاز کردند وآنقدر در هزاره چهارم قبل از میلاددرصنعت سفالسازی ونقاشیروی آن که خود هنرمشکل وزمان گیری است موفق شده بودند که بعضی ازآثار سفالین ایندوره جزو شاهکارهای صنعت سفالسازی جهان بحساب میآید ـ در همین اوان بود که چرخ کوزه گری درایران اختراع شد ویك انقلابی درصنعت سفال سازی و کوزه گری بوجودآورد ـ بعقیده دکتر گیرشمن در هیچ نقطه دیگر جهان نظیر هنر نقاشی روی سفال همزمان با ظروف سفالین منقوش ایران یافت نشده و این امرمیرساند که **فلات ایران زادگاه اصلی ظروف منقوش است** برای اینکه بتوانند روی اینظروف نقاشی کنند ابتدا اینظروف را درمایعیفرومیبردند ورنگ یکنواختی بظرف میدادند که معمولا سفید ـ کرم یا قرمزبود وسپس بااکسید منگنز یا اکسیدآهن رویآن نقاشی میکردند واین ظرف را در کوره مینهادند وبالنتیجه نقاشیها بصورتی سیاه یاقهوهای پررنگ برزمینه سفید یاقرمزظاهر میشدواین امر درواقع مقدمهای بود برای کشفسرامیك ولعاب روی سفال ـ بقولآقای دکتر گیرشمن هنرسفالسازی در فلاتایران کاملا تثبیت شد وبمناسبت نیرومندیش منطقه انتشارش مرتباً دورترمیرفت ـ بطوریکه درطول جادهٔ جنوبی تا سیستان کشیده شد و ازآنجا بهبلوچستان ودره سند سرایت کرد و از سوی شمال شالوده فرهنگ وتمدنی را که در واحهٔ مرو یافتشدهاست بنانهادوباحتمالقوی بهبلخ(باکتریا)رسید[۲۰] آقای «ژرژ رو» درکتاب عراقباستان مینویسد ـ « درقسمتهای فوقانی تپهحسونه

۱۹ ـ پروفسور پوپ ـ شاهکارهای هنرایران صفحه ٥

۲۰ ـ دکترگیرشمن ـ ایران ازآغاز تااسلام ترجمهآقای دکتر محمد معین صفحه ۲٥

بجای محصولات زشت‌وزمخت سفالگران‌محلی ناگهان چشم انسان بیکنوع سفال فوق‌العاده مجلل عالی میخورد که به آن ظروف سامره لقب داده‌اند زیرا ابتدا این‌نوع سفال درمنطقه سامره کشف شده آنگاه مینویسند بدون شك مردمی کـه این ظروف را طراحی کرده و روی آنها نقاشی کـرده‌اند هنرمندان بزرگی بودند ومحققاً این صنعت ازسمت مغرب عراق‌نیامده‌بلکه ازسرزمین‌بزرگی که‌مرکزسفالهای‌منقوش‌بودیعنی‌ایران‌سرچشمه‌میگرفت[۲۱] مهارت سفالگران قدیم ایران تنهایك‌مهارت فنی وتکنیکی نبوده بلکه‌زیبائی محصولات‌آنان نیزفوق‌العاده بودبطوریکه سفالگراین دوره ایران‌بااطمینان ومهارت قلم مورا برای کشیدن حیوانات و مرغان بوسیله رنگهای اکسیدی بکارمیبرد و بطوری نکات اصلی ومشخصه این حیوانات وپرندگان ونباتات را خوب‌میکشید که انسان‌دچار اعجاب‌میشد ولی‌هنراین سفالگران بهمین‌جا خاتمه نیافت. اگرما به‌اشکال بدیعی که ظروف سفالی ماقبل‌تاریخ ایران دارند نظرافکنیم انصاف خواهیم داد که هنوز اغلب این طرحها وفرمها و اشکال که چندین هزارسال پیش درایران خلق‌شده وبکاررفته همچنان‌مورد استفاده مردم امروز جهانست وازنظر کمال شکل و فرم چنانست کـه تغییر دادن آن‌آسان نیست .

بقول سرهربرت‌رید صنعت‌سفالسازی درعین‌حال ساده‌ترین ومشکلترین همه هنرهاست زیرا ازهمه هنرها مجردتر میباشد ـ صنعت سفالگری یك‌هنر مطلق وخالص است‌ـ هنریست که از قید تقلیدآزاد است ویك هنر پلاستیك بمجردترین وجه ممکنه میباشد ـ اگربا این دید مجدداً بیکی از موزه‌های باستانی‌سری بزنیم کوزه‌ها وظروف سفالی منقوش بازبان دیگری با ماسخن خواهند گفت وبا اعجاب بیشتری محو تماشای کمال آنها خواهیم شد و پی خواهیم‌برد که مردم٦ هزارسال پیش ایران برای‌تهیه چنین صنعت وهنرمجرد وظریفی چقدر تجربه بایستی درآن موقع پشت سرخود گذاشته باشند.

۲۱ ـ Ancient Iraq.Georges Roux صفحه ٦۳

ظروف لعابدار وسرامیك

همانطوریکه قبلا باستحضاررسیدمقدمه کشف لعاب هنگامی‌تهیه‌شد که ایرانیان بفکر افتادند که بمنظور نقاشی روی ظروف سفالی ابتدا ظرف را درمایعی فروبرندوپس از ثابت کردن‌آن‌رنگ نقوش‌را باموادا کسیدی‌روی آن بکشند ومجدداً در کوره‌نهند تا نقوش روی ظرف پخش‌نشود وزیباو یکدست بنحو دلخـواه باقی بماند سفالگران آن دورهٔ بتدریج میدانستند که اثر انواع مایعات گل‌اندود وهر نوع اکسید درحرارتهای‌مختلف کوره چه خواهدبود وچه رنگ وشکلی بدست خواهندآورد واین امردر مرحله کشف واستفاده از لعاب روی ظروف‌سفالی کمك بسیارمؤثری‌بود ودرواقع میتوان گفت که همین امر بود که بالاخره منجر بکشف‌لعاب گردید.

در اواسط هزاره سوم قبل از میلاد یکنـوع لعاب سبز وآبی یـا زرد کم‌رنگی درشوش‌تهیه میگردید[۲۲] وازقرائن‌این‌لعاب میبایستی یکنوع‌رنگ فلزی باشد که برروی ظرف میپوشانیدند وسپس آنرا در کوره مینهادنداین صنعت را در سرامیکهای‌تپه حصاروسیلك دراواخر هزاره سوم قبل‌ازمیلاد میتوان دید وسپس در زمان‌کاسیتها که از مردم کـوهستانهای غربی ایران بودند واز قرن هفدهم تا دوازدهم(۱۱۲۰ ـ ۱۷۵۰ق‌م) بر بین‌النهرین‌مسلط شدندوبرای مدت ٦قرن درآنجا سلطنت وامارت کردند این‌صنعت وتکنیك ایران در بین‌النهرین رواج یافت ـ قدیمترین‌کاشی لعابداریکه‌تا کنون‌یافت شده‌کاشی‌هائی است که درزیگورات چغازنبیل واقع درخوزستـان در عهد سلطنت اونتاشگال‌پادشاه‌شوش(۱۲٤۵ ـ ۱۲٦۵ق‌م) ساخته‌شده‌است[۲۳] این کاشیها از لعاب آبی رنگی پوشیده شده ولی متأسفانه بیشتر این سفالهـای لعابدار که در شوش وخوزستان پیدا شده خواه بصورت خشتهای لعابدار یاظروف باشد ـ لعاب خودرا تقریباً از دست داده وبنابراین‌بنظرخیلی‌تیره

---

۲۲ ـ Survey of Persian Art بانو دکتر فیلیس‌آکرمن جلداول صفحه ۱۹۷

۲۳ ـ Ancient Iran-Edith Porada صفحه ۵۸

مینماید ولی بقول بانوپورادا میتوان حدس زد که کاشیهای لعابدار وشیشه‌را آشوریها بعداً ازاهالی خوزستان اخذ کرده‌باشند.

یونانیها لعاب واقعی‌راتاعصربطالسه درمصر نمیشناختندچون‌دراین‌دوره آنرا شناختند به آن نام لعاب پارتی دادند این‌لعاب با اکسید سرب ساخته میشد[۲۴]. درهمین ایام است که برای اولین‌بار لعاب سربی در چین‌نیز ظاهر میشود وبنا بنوشتهٔ موجوددریك سالنـامهٔ قدیمی‌چینی«لعاب راچینی‌هـا از ایرانیان فرا گرفته‌اند»[۲۵] دراوائل‌دورهٔاسلامی چینی‌هادراین‌هنربرای مدتی از ایرانیان پیش افتاده‌اند زیرا ازدورهٔهخامنشی تا آخردورهٔساسانی بیشتر ظروف مورد مصرف اعیان و اشراف و درباریـان و شاهان از طلا ونقره و فلزات مختلف ساخته میشد وبنابراین‌در ایران ظروف سفالی‌و لعابی‌بتدریج از مـد افتاده و این هنر تحت الشعاع فلز سازی قرار گرفتـه بود ولی بعد از اسلام چون غذا خوردن وآشامیدن درظروف ساخته‌شده از فلزات قیمتی تحریم‌شده مردم مجدداً روبه‌ظروف سفالی لعابدارآوردند واز این‌موقع‌است که باز می‌بینیم ایرانیان در این صنعت ازخود ابتکارات زیادی بخرج داده واکتشافات بسیار ارزنده‌ای برای تهیه انواع و اقسام لعابها برای پوشاندن سطح ظروف وآجرها وکاشیها نموده‌اند از جملهٔ این اختراعات واکتشافات جالب توجه یکی کشف لعاب قلع بود که خیلی زودازراه اسپانیا به ایتالیا واز آنجا به‌آلمان و هلندرسید و ظروف معروف به دلفت Delft را درهلند بوجودآورد.[۲۶] ذهن صنعتگرایرانی درهررشته‌فنی وصنعتی وهنری که‌باشد هر گز قانع‌بوضع موجود نیست ودائم‌درفکربهبود بخشیدن وتکمیل صنعت خود میباشد واین امررا موقعی ماخوب میتوانیم درك کنیم که بتاریخ صنایع در ایران توجه نمائیم ـ نه‌تنها در صنعت سرامیك ما متوجه بهبود و تکمیل

24 — A. Lane, Pottery through the Ages-G. Savage
Early Islamic Pottery صفحات ۹-۸

۲۵ — A Potter's Book-B. Leach صفحه ۱۳۶

۲۶ — G. Savage کتاب سابق‌الذکر

ن معلوم‌میشود که آلیاژمس وقلع فقط از ۲۵۰۰ ق.م ببعد درواقع‌بوجود
.ه و در طی هزار سال میزان قلع آن ازه درصد به ده درصد افزایش
ه است.[۲۹]

معادن‌مس درایران بغیر از معادن‌آذربایجان که‌دربالاذکرشد وازنوع
بنات‌مس‌میباشند مابقی‌اغلب از نوع‌سولفیدهاوبالنتیجه بناباسنادآشوری
موجوداست‌ایرانیان‌سنگ‌مس‌سولفیدی‌راابتدادر کوره‌هائی‌بارتفاع۲ متر
خ‌میکردندوسپس‌آنرادر کوره‌های‌بسیار کوچکتریکه۴۰ سانتیمترعمق‌و
سانتیمترقطردهانه‌آن بود ذوب میکردند. در۱۹۳۵ چند کوره ذوب مس
حوالی‌انارك توسط آقای م . د شونمن M.D. Schünemann کشف‌شد
هنوزآثاری از مس و مواد زائد درآنها باقی بود[۳۰] در قالبگیری نیز
انیان اختراعات جالبی کردند ـ مقدار زیادی از اشیاء مفرغی و مسی در
های سنگی نرمی که بدونیمه تقسیم شده وشکل‌لازم درآندونیمه‌تراشیده
ه‌بود قالبگیری میشد ولی درمواردیکه شیئی مورد نظرازنظرشکل وفرم
ری نبود که براحتی قابل تقسیم بدو نیمه کاملا مساوی و هم‌شکل باشد
انیان روش‌قالبگیری دیگری اختراع کردند که امروز بنام روش « موم‌
شده»یا « Cire Perdue » معروفست‌ونحوهٔانجام‌آن‌بقرارزیرمیباشد :
ابتدا شیئی مورد نظر را با موم بدقت هرچه تمامتر تهیه میکردند
پس روی این‌قالب مومی را از یك ورقه ضخیم گل رس میپوشانیدند ویك
راخ دربالا ویك سوراخ درپائین این قالب رسی قرارمیدادند وسپس این
م گل رس اندود را در کوره مینهادند تا خوب پخته شود . در همان
نگامیکه گل رس پخته میشد سوراخ زیرین رابازمیکردند تا موم‌ازداخل
ره ایجاد شده در گل رس خارج شود و قالبی بعینه شکل خارجی شیئی
رد نظربدست‌آیدآنگاه سوراخ‌زیرین را مسدود میکردند ومس یامفرغ

ـ پروفسورپوپ در Survey
ـ Hans. Wulff کتاب سابق‌الذکر

ذوب شده را ازسوراخ بالائی بداخل حفره میریختند و میگذاشتند تا کاملا سرد شود ـ سپس قالب گلی را شکسته وفلز قالبگیری‌شده راجلامیدادند.

یکی دیگرازاختراعات ایرانیان دمهای‌آهنگریست که برای بالا بردن حرارت کوره از آنها استفاده میکردند ومصنوعاً میزان هوای وارده بکوره را میافزودند وبالنتیجه حرارت کوره را بالا میبردند بدینوسیله آنها موفق شده بودند که حرارت کوره‌های خود را از ۱۲۰۰ تا ۱۶۰۰درجه‌سانتیگراد بالا برند .

درهزاره دوم قبل ازمیلاد تمام احتیاجات فلزی‌سلسله‌های‌سومر و بابل ازفلات ایران تأمین میشد و درهزاره اول نیزهمچنان تمام فلز مورداحتیاج آشوریها ازایران واردمیشد .

آهن وفولاد

ایرانیان درتهیه آهن وخاصه فولاد سهم بسزائی دارند ـ گرچه عقیده درباره اینکه اختراع آهن مربوط به‌کدام تیره و قبیله‌ایست مختلف است ولی چیزی که همه‌برآنند اینستکه‌آهن نیزمانند مس اولین‌باردرفلات‌ایران وقفقاز کشف شده است[۳۱] مصریها مرکز آهن رااز ارمنستان خوانده‌اند و کوره‌های‌ذوب‌آهن اخیراً درسلسله‌جبال‌قره‌داغ‌نزدیك تبریز کشف شده که آهن‌آن‌ازنوع‌مغناطیسی وهماتیت است‌ـ‌همچنین درسلسله‌جبال البرزورشت وماسوله درمازندران‌آثاری‌ازمعادن قدیمی بچشم میخورد.

آهن را ابتدا مانند مس بشکل طبیعی‌آن ازسنگهای‌آسمانی که بزمین میافتاد باچکش زدن بدست میآورند ولی مقدارآن خیلی محدود بودبعداً مانند مس ذوب کردن سنگ‌آهن آغازشد ولی چون حرارت کوره‌ها بقدر کافی زیاد نبود تاآهن بخوبی ذوب شود لذا یك فلز اسفنجی شکل از کوره

---

۳۱ ـ پروفسور هرتسفلد وسرآرتورکیت ـ کتاب سابق الذکر و R. J. Forbes در کتابStudies in Ancient Technologyصفحه۳۴۹وIran's Contribution صفحات ۶۸ـ۶۷

بدست میآمد که بازناچاربودند باچکش مواد زاید و غیرخالص آنرا جدا کنند و آهـن باقیمانده را بهم جوش داده و یك تـکه آهن یـکپارچه بدست آورند.

بیشتر آهنهای بدست آمده از حفریات بصورت آهن عادی است ولی دربین آنها فولاد نیز دیده میشود بهترین فولادی که در حفریات گذشته بدست آمده مربوط به‌لرستان است ـ آقای دکترسیریل‌استانلی‌اسمیت‌درباره یك قمه فولادی وتاریخ ساختن‌آن مینویسد که این قمه درحدود هزار قبل ازمیلاد (با اختلاف دوقرن بالا یا پائین) ساخته شده است ودراثر آزمایشی که دکتر سیریل‌استانلی‌اسمیت روی‌این‌قمه کرده‌سختی‌وصلابت (D.P.H.) آن بیش از ۴۰۰ کیلو گرم درمیلیمتر مربع است وی می‌نویسد که در مقابر لرستان فولادهائی باسختی وصلابت ۲۵۰ کیلو گرم درهرمیلیمترمربع بسیار فراوان بـوده و مثل اینستـکه این فولادهارا پس‌از گرم کردن بتدریج سرد کرده‌اند.[۳۲]

ایرائیان ازابتدا بین‌آهن‌های‌مختلف فرق میگذاشتند اولیرا نرم‌آهن و مؤنث ودومی را شاپورگان ومذکرمیخواندند وهنـگامی‌بهترین‌آهن‌بعقیده آنها بدست میآمد که این‌دونوع‌آهن بایـکدیـگر مخلوط شوند.

الـکندی که در قـرن سوم هجری میزیست این نوع فولاد را باصطلاح ایرانیان فرند که معرب پرند است میخوانند.

ازیك منبع چینی‌موسوم به کو کویااو Ko - Ku - Yao چنین‌معلوم میشود که درزمان‌ساسانیان (۶۵۶-۲۱۲م.)فولادازایران به‌چین وارد میشده است.[۳۳] دراین کتاب مخصوصاً اشاره به‌نقشهای مارپیچ وخطوطزیبای روی

---

۳۲ ـ Early History of Iran-Dr. Cyril Stanely Smith در مجله Science مورخ ۱۴ مه ۱۹۶۵

۳۳ ـ Laufer کتاب سابق‌الذکر صفحه ۵۱۵

سطح فولاد شده است و میرساند که این فولاد ایرانی درواقع همان پرند یا فولاد آبداده وجوهرداراست ·

این امر نظر نیدهام را تأییدمیکند کهمی گوید تکنیك نقش ونگاردادن روی فولاد و به وجود آوردن فولاد سخت و نیرومند که موجب برتری این نوع شمشیر برسایرشمشیرهای فولاد میشده بایستی ازایران یا هند باشد[۳۴] ایرانیان که خودآهن خوب نداشتند فولاد را از هند وارد میکردند – این پولادها بشکل گوی یا شمش مکعب وارد ایران میشد وسپس در کورههای مخصوصی طبق فرمول خاصی شمشیرسازان ایرانی این فولاد را با آهن نرم مخلوط کرده وشمشیرهای بی‌بدل فولادی رابه وجودمی‌آوردند - بطوریکه کسب اطلاع شده سنگ آهنهای زنجان نرمو کربن‌داراست وسنگ آهنهای انارك سخت وسیلیسی‌است – برای آب‌دادن آنها قبلا در کورههای کوچکی تکههای آهن زنجان و انارك را یکی درمیان قرارمیدادند و سپس چکش می‌زدند و آنها را در کورۀ آهنگری با گرم کردن و چکش زدن مخلوط می کردند وبعد طوری میشد که آهن نرم دریکطرف شمشیر و آهن سخت انارك درطرف دیگر تیغه قرار میگرفت و بالنتیجه بواسطه اینکه یك روی شمشیر همیشه سخت‌تر ومقاومتر از روی دیگربود همواره شمشیر تیزوبرا باقی می‌ماند - اشتهار پولادهای آبدیده بخاطر نرمی و قابل انعطاف بودن اعجاب‌آور آن وهمچنین‌چکش خوری‌آن بدون گرم کردن است - پس از پنجاه سال که از عمر پولاد سازی دوره معاصر میگذرد هنوز کشورهای پیشرفته نتوانستهاند چنان پولادی که صنعتگران‌ایران وخاورمیانه درقرون قبل‌می‌ساختند بسازند بهرحال‌بنابرآنچه الکندی نوشته‌طرز ساختن‌این‌فولاد آبدیده اینستکه آهن نرومادە را با هم جوش میدهند واین عمل را چندین

۳۴ – Forbes کتاب سابق‌الذکر ازصفحه ۴۰۹ ببعد

بارتکرارمیکنند تا نتیجه مطلوب بدست‌آید .تکنیك جوهر دادن آهن از ایران به‌عربستان وبین‌النهرین ودمشق‌وبالاخره به‌تولدو دراسپانیا رسید.[۳۵]

اختراع برنج

اختراع آلیاژ برنج که ازذوب کردن مس وروی بدست می‌آیدبنابقول زوسمیوس کاریکنفر ایرانیست ـ زوسمیوس این‌آلیاژ را آلیاژ زرد ایرانی میخواند[۳۶] ابن‌سینا درطرزتهیه برنج میگوید که‌آنراازمس‌وتوتیا (کالامین) می‌سازند واین‌طریقه بدست‌آوردن برنج بقول او ازایران بهندوستان وچین رسیده است ـ لاوفردرسینوایرانیکامتذکر میشود که روی (Zinc) برای اولین بار درایران استخراج شده است ودلیل این امررا اولا گفته ابن‌الفقیه می‌داند که متذکر میشود که معادن روی کرمان در قرن دهم بعد ازمیلاد استخراج‌میشده وثانیاً استنادبگفته‌های‌مقدم‌چینی‌میکند که‌آنراt'ou - shi تئوشی خوانده‌اند ـ وی معتقد است کـه این طـریقه استخراج روی بدورهٔ ساسانیان میرسد .[۳۷]

توتیا

اگرهم روی بصورت خالص تا قرون اخیر شناخته نبود ولی ایرانیـان چون‌میدانستند که‌روی‌درحرارت۹۳۰ درجه بخارمیشود وسیله‌ای‌برانگیخته بودند تا روی را بصورت توتیا ازسنگ معدن روی ازقدیم استخراج کنند مارکوپولوطرز استخراج توتیا را بطربق زیربیان میکنند .

وی هنگامی که دربارهٔشهر خبیص سخن می گوید مینویسدآنتیموئن‌یا روی زیادی‌دراین‌خطه‌وجوددارد وآنها توتیا واکسیدوزنگ‌را بطریق‌زیر بدست‌میآورند ـ مردم محل‌سنگ معدن را ازیك رگهٔ معدن که‌درنظرآنها

---

۳۵ ـ Dr. Wulff کتاب سابق‌الذکر صفحه ۷

۳۶ ـ Forbes صفحه ۲۸٤

۳۷ ـ Laufer کتاب سابق‌الذکر صفحات ۱۲ـ۵۱۱

برای اینکار مناسب است گرفته و آنرا دریك کوره گرم قرارمیدهند . و روی کوره را با میله‌های نازك آهن که نزدیك هم قرار داده‌اند میپوشانند ـ بخار یا دود که درنتیجه گرم کردن کوره ازسنگ معدن متصاعد میشود بواسطه جریان هوائی که دربالای میله‌ها قرار داده‌اند بتدریج برروی میله های آهن میچسبد وجامد میشود . پس ازسرد شدن این جسم سخت میشود آنها را از روی میله‌های آهنی میتراشند وتوتیا بدست میآورند وآنچه با خاکستر درته کوره باقی میماند اکسیدوزنگ یا Shodium است .[۳۸]

بعضی میگویند که توتیا ازکلمه دود گرفته شده وعلت آن همین امر است که وقتی روی تبخیر شد بصورت دود متصاعدمیشود . توتیا ازیکطرف تحت عنوان «تشوشی» به‌چین رفت وازطرف دیگر با نامهای Atutia اتوتیا ازطریق عربها به اسپانیا رسید زیرا اعراب به توتیا ـ التوتیا میگفتند . ولی پرتقالیها بـه‌آن Tutia و فـرانسویها Tütie و ایتالیائیها Tüzia وانگلیسها Tütty میگویند .

ایرانیان علاوه‌برآنچه گذشت درساختن سپیدروی[۳۹] مرداسنگ[۴۰] زنگار[۴۱] بوره[۴۲] تنکال، شوره[۴۳] ونشادر نیز پیشقدم بوده‌اند وبیشتراین نامهای ایرانی بـا سنگ معدن وفلزمربوط به‌سراسرجهان رسیده است .

آقای دکتر سیریل استانلی اسمیت Dr. Cyril Stanley Smith معتقد است که «تااواخرقرن نوزدهم که هنوز روشها وتکنیکهای جدیدامروزی برای شناختن وتهیه انواع فلزات جدید موجود نبود تاریخ ذوب‌فلزات چیزی جز این نیست که طرزپخش و تـوسعه تکنیکهای شناخته شده و کشف‌شده در

۳۸ ـ سفرمارکوپولو فصل ۲۰

۳۹ ـ Laufer صفحه ۵۵۵

۴۰ ـ Laufer صفحات ۹ـ۵۰۸

۴۱ ـ Steinbuch des Aristotles-J. Ruska صفحه ۱۸۲

۴۲ ـ Dr. Wulff کتاب سابق‌الذکر صفحه ۵۰۳

۴۳ ـ Laufer کتاب سابق‌الذکر صفحه ۵۰۷

خاورمیانه‌در دوره‌های‌قدیم‌را بتدریج بسایر نقاط جهان‌برساند ـ بنظر آقای دکتراستانلی‌اسمیت‌تقریباً همهٔ آلیاژها وطرق‌افزایش‌صلابت واستقامت‌فلزات که درقرن‌نوزدهم‌دراروپامعمول‌بودچهارهزارسال بیشتراز آن درخاورمیانه شناخته‌شده‌بود.»[٤٤] وبطوریکه می‌بینیم ایران‌دراین‌امرسهم‌بسزائی‌دارد و حق اینستکه هموطنان ما این‌سهم بزرگ خود را درتاریخ صنایع جهان بدانند وبدیگران نیزباز گو کنند .

صنعت نساجی

ایرانیان درفن نساجی‌سرآمد اقران بودند ـ شایدسهم‌صنعتگران‌ایرانی درپیشرفت این‌صنعت‌درجهان‌بیشتراز‌سهم‌آنها درسایرصنایع‌باشد ـ درهیچ‌جا بهتر ازصنعت‌نساجی نمی‌توان‌روح کنجکاوومترقی و تازه‌جو وپیشرفت‌خواه ایرانی‌را دید.هر گز صنعتگرایرانی خاصه‌نساج‌آن‌حاضر نیست که‌روی‌آنچه تاکنون بدست‌آورده بیارامد ودست ازتازه‌جوئی خود در زمینه‌های‌مختلف چشم پوشد .

البته وضع جغرافیائی ایران نیز به‌ ایرانیان کمك کرده تا ازنتیجه پیشرفتهائیکه‌همسایگان‌شرقی‌یاغربی‌آنهادررشته‌های‌مختلف‌بدست‌آورده‌اند استفاده کند وآنها را اخذ کند وتغییر شکل دهد ومهمترازآنچه بود سازد و مجدداً به‌همسایگان خود تحویل دهد .

بقول دکترهانس وولف مرحوم : ایران قادربود که‌ازمنابع‌شرق و غرب خود در امرریسندگی وبافندگی استفاده کند وهربار که بافنده‌ایرانی بایك تکنیك جدیدی مواجه شده خیلی زودآنرا اخذ کرده وتغییرشکل‌داده تا باسبك‌کارخودش منطبق وآنرااز نظرتکنیکی‌کاملتراز آنچه بود سازد ـ حتی اگر اختراعات اصلی در زمینه ساختن‌کارگاههای نساجی درخارج ازایران اتفاق افتاده باشد بهترین محصول وبهترین نتیجه ازاین‌اختراعات درایران

٤٤ ـ دکتراستانلی اسمیت ـ مقاله سابق‌الذکر

بدست آمده وبرتری ایران‌درتکنیکهای نساجی نسبت‌به‌رقیبانش در مدتی طولانی یعنی هزاروپانصدسال حفظ شده است.[۴۵]

فن‌پارچه‌بافی‌در‌ایران‌سابقهٔ بسیارقدیم دارد ودر واقع‌بعصر‌حجرمیرسد. حفریاتی که‌در ۱۹۵۰ درغار کمربندی ودرنزدیکی‌بحرخزر‌توسط پروفسور-کارلتون کون انجام شده است ثابت کرد که ایرانیان پشم گوسفند وبز را در همان دورهٔ‌غارنشینی‌بصورت‌پارچه میبافته‌اند. قدمت‌این‌پارچه‌ها راآزمایش با کربن ۱۴چیزی درحدود ۶۵۰۰ سال قبل ازمیلاد بااختلاف ۲۰۰سال بیش یا کم‌تعیین‌نموده است:[۴۶]

بعلاوه درحفاریهائیکه درسالهای اخیر درمناطق‌مختلف‌ایران انجام‌شده لنگرها ودو کهائی بدست آمده که گواه وجودکارگاههای نساجی درایـران در آن‌عهد میباشد. این‌آثار با اولین‌آثارسکونت‌انسان درفلات ایران‌تطبیق میکندولااقل‌متعلق‌به‌پنجهزارسال‌قبل‌از‌میلاداست. درشوش روی دوتبرمسین متعلق به اواخرهزارهٔ چهارم پیش ازمیلاد (۳۰۰۰-۳۵۰۰ ق . م .) اثری از پارچه باقیمانده واین پارچه که‌تاروپودخیلی ظریف وزیبای‌آن‌بخوبی‌قابل تشخیص است دلالت‌میکند براینکه درآن‌زمان ریسندگی‌یکدست و خیلی ظریف معمول بوده وپارچه بصورت باز بافته میشده است .

درروی‌یك مهراستوانه‌ای شوش‌مربوط به‌هزاره‌چهارم یك‌کارگاه‌نساجی نقش شده‌است که‌ازنظرتاریخچه صنعت ریسندگی‌وبافندگی‌اهمیت‌فوق‌العاده دارد.[۴۷] وجودبافندگی‌کارگاهی‌یا Tablet Weaving رادرایران درهزارهٔ‌سوم ودوم‌پیش‌ازمیلاد میتوان‌ازروی‌اکتشافات شوش‌ثابت کرد واین‌نوع بافندگی تا هم امروز ادامه دارد - پارچه‌بافی باماکوی‌منقش درمغرب‌ایران درحدود هزارقبل ازمیلادتوسعه یافت وبصورت بافت دوپوده درآمد - دراین‌تکنیك

۴۵ - Dr. Wulff همان کتاب صفحه ۱۷۲

۴۶ - همان مؤلف - همان کتاب صفحه ۱۷۲

۴۷ - Elam.Pierre Amiet صفحه ۸۴

۲ بود را یکی درمیان بکارمیبردند که یکی از آندو برای بافتن زمینه‌ساده پارچه ودومی برای نقش ونگارپارچه بکارمیرفت وفقط موقعی‌سطح پارچه بالا میآمد که لازم بود نقش نشان داده شود ـ والا درپشت چله بصورت آزاد قرارمیگرفت واین ساده‌ترین نوع‌پارچه‌منقوش وطرزبافت‌آن بود .

ازدوره‌مادها وهخامنشیان گرچه‌پارچه‌ای هنوزبدست نیامده ولی‌محققاً پارچه‌بافی دراین‌دوره درایران ترقی فوق‌العاده کرده‌بود ـ بهترین دلیل آن لباس‌سربازان جانبازهخامنشی‌است که روی‌کاشی‌های‌رنگی مکشوفه‌درشوش نقش شده واکنون‌نمونه‌های متعددی ازآن درموزهٔ لوور موجود است . در حفاریهای شمال‌ایران درتپه‌مارلیك پارچه‌ای‌متعلق به‌هزارهٔ دوم پیش‌ازمیلاد بدست‌آمده که‌اکنون‌درموزهٔ‌ایران باستان است وآقای‌دکترنگهبان که‌خود این‌آثاررادرتپه‌مارلیك کشف کرده‌اند از روی‌لطف بنگارنده ارائه‌داده‌اند.

از دورهٔ‌اشکانیان اخیراً پارچه‌ای بدست‌آمده و ازدورهٔ ساسانی نمونه پارچه‌های متعددی در دست‌است ونوع‌نقوش این‌پارچه‌ها درحجاریهای‌طاق‌ـ بستان‌بخوبی‌نموده‌شده ومیرساند که‌دراین دوره دستگاه پارچه بافی‌منقوش معمول بوده است ـ دستگاه پارچه‌بافی منقوش که از اختراعات ایرانیانست درقرن نوزدهم توسط ژاکاردبه لیون برده شد ومکانیزه گردید ـ سعدی در ششصدسال پیش‌دربارهٔ این‌کارگاههای‌پارچه بافی شرح جالبی‌دارد که‌ازنظر اهمیت در زیرنقل میشود :

چه خوش گفت شاگرد منسوج باف
چو عنقا برآورد وپیل و زراف
مرا صورتی بر نیآمد ز دست
که نقشش معلم ز بالا نبست
گرت صورت حال بد یا نکوست
نگارندهٔ دست تقدیر اوست

متأسفانه این نوع‌کارگاه وسایرکارگاههای اختراعی ایرانیان را بعضی

ازمحققین که‌تا چندی پیش برای ایران وسابقه تاریخی طولانیش در صنایع حقی‌قائل‌نبوده‌اندبه‌چینیها وسوریه‌ای‌ها نسبت داده‌اند وحال‌آنکه از همان دورهٔ ساسانی پارچه هـای بافت ایـران در سراسر جهان‌بعنوان بهتـرین پارچه‌ها وقیمتی ترین منسوجات معامله میشد وهنوزهم بقایا وآثاری‌ازآنها که بادقت در کلیساها بعنوان چیزی واقعاً تحفه حفظ شده بهترین شـاهد براهمیت واعتبارکارنساجان دورهٔ قبل ازاسلام ایرانست ـ در دورهٔ سلاجقه نیز ایرانیان چند نوع کارگاه نساجی اختراع کردند کـه از یکطرف تـا اسپانیا واز طرف دیگر بچین رسید ومورد تقلید واقع شد .

تاعهد صفویه پارچه‌هاوزریهاومخملهاوتافته‌ها ویزدیهای ایران‌درسراسر جهان خریداران خوبی داشت وهمه بااحترام ازاین پارچه‌ها نام میبردند ـ در عهد صفویه کارخانه‌های پارچه بافی بسبك کارخانه های دورهٔ صفوی در کشورهای همجوار نیز ساخته شد. عثمانیها درشهر بروسه واقع درآسیای صغیر کارخانهٔ نساجی بسبك ایران برپا کردند وپادشاهان هند نیزدر کشمیر کارخانه‌هائی بتقلید پارچه‌بافی ایران تأسیس نمودند وحتی‌کارخانه‌های‌ونیز وبرخی شهرهای دیگراروپا نیز درتصاویر ونقوش ازپارچه‌های ایرانی‌تقلید نمودند .

قالیبافی

یکی ازشعب نساجی قالی‌بافی است ـ اکنونکه قالیهای عهد هخامنشی درپازیریك بدست‌آمده تقدم ایرانیان رادر این صنعت‌کاملا مسلم میسازد ـ بنا بگفته پروفسور پوپ ازمیان همهٔ هنرهای ایران قالی‌بافی درمغرب‌زمین معروفتر ومحبوبتر ازسایر هنرهای ایرانست . اززمان هنری هشتم تاکنون جمع‌آوری قالی ایران دراروپا باشوق تمام معمولست ـ بعضی از نقاشـان معروف اروپا مانند وان‌دیك وروبنس قالیهای ایرانی داشتند واز زیبائی‌آن لذت میبردند وبارها درپرده‌های نقاشی خودازآنهااستفاده کرده‌اند.

درجای دیگر پروفسور پوپ مینویسد: «این رأی جهانی دربارهٔقالیهای ایرانی بعنوان زیباترین چیزی که تاکنون بدست بشر ساخته شده بخوبی مورد تائیدقرار گرفته‌است.»[٤٨]

صنعت رنگرزی وصباغی

ایرانیان همانطور که درهنگام بحث سرامیك ولعاب دیدیم درفن‌بوجود آوردن رنگهای زیبا برسفال وکاشی استاد بوده‌اند ـ همینطور استادی آنها دررنگ‌آمیزی قالیها وپارچه‌ها اعم ازپشمی و ابریشمی و نخی زبانزد بوده است ـ در۱۵۷۹ سرریچارد هاکلویت ازطرف دولت انگلیس یکنفر رنگرز ونساج انگلیسی راباایران گسیل داشت ودستورالعمل زیررا بعنوان اوصادر نمود.

«درایران بقالی‌هائی که باپشم بافته شده ودرجهان بی‌نظیرندورنگ آنها عالیست برخواهید خورد. بشما مأموریت داده میشود تابشهرهای بزرگ و کوچك‌ایران که مرکز بافت قالیست سفرکنیدوباشماست که بهرنحوی‌شده صنعت صباغی آنها رادر مورد رنگ کردن پشم قالی بیاموزید زیرا ایرانیان چنان این‌پشمهارارنگ میکنند که نه باران ونه شراب ونه سرکه‌هیچکدام صدمه‌ای برنگهای ثابت آنها وارد نمی‌آورد ـ همچنین شنیده میشود که در ایران صنعت صباغی ابریشم نیز خیلی پیشرفته است ـ لازمست در این باره نیزاطلاعات‌کافی کسب نمائید.»[٤٩] بانودکتر فیلیپس اکرمان در بررسی هنر ایران مینویسند:

«صباغان ایرانی درزمان صفویه دارای منابع سرشاری بودند ـ گرچه رنگ کردن ابریشم فن بسیار مشکلی‌است ولی باهمه اشکالی که در این‌کار وجودداشت رنگرزان‌ایرانی‌باوجودیکه‌بعلم شیمی‌بمعنی‌امروزی آن‌آشنائی نداشتند چنان رنگها رادرهم می‌آمیختند که می‌توانستند هررنگی که‌مایل

٤٨ ـ Survey صفحه ۲۲۵۸

٤٩ ـ The principal Navigations, Voyages, R. Hakluyt صفحه ۲۰۲

باشند با تمام سایه و روشنهای آن بدست آورند و اغلب این رنگها را این رنگرزان ازنباتات موجود درایران بدست می‌آوردند وفقط درموارد خیلی استثنائی ازحشراتی چون قرمزدانه وازترکیبات‌فلزی برای‌کار خوداستفاده میکردند.»[۵۰]

رنگرزی منسوجات

دررنگرزی ایران علاوه بررنگهای متعددی که بکار میرفت از یکعده مواد تثبیت‌کننده نیز استفاده میشد تابوسیله آن رنگ قالی و پارچه ثابت گردد و در عین حال در سایه و روشن رنگها تغییرات مورد نظر و دلخواه بوجود آید .

یکنفر رنگرز ایرانی ازاهل تبریز هنگامیکه بقصد باز کردن دکان رنگرزی درهند عازم آن دیار بود کتابی دربارهٔ طرز تهیه رنگهای مختلف ازروی نسخ موجود درایران تهیه‌کرده وباخودهمراه برده بود که اخیراً در هندوستان پیدا شده ومورد بررسی دقیق قرار گرفته است ـ دراین نسخه ها طرز تهیه اغلب رنگها باجزئیات آن داده شده است وازنظرصنعت رنگرزی ایران کتاب فوق‌العاده گرانبهائی است ولی‌متأسفانه محلی‌برای‌ذکر قسمتهائی ازاین کتاب دراین مختصر نیست .[۵۱]

اشاراتی که دربالا شد صرفاً ازاین نظربود که پی ببریم پدران صنعتگر ودانشمند ماتاچه حد درامور مختلف صنعتی وارد بوده وباچه دقتی درتهیه رنگهای‌ثابت وبی‌نظیرزحمت‌میکشیدند وچگونه ازهرموقعیتی‌برای‌افزایش امکانات‌کار خود استفاده میکرده‌اند .

میناکاری

میناکاری ازصنایعی است که بقول و گفته بسیاری از محققین از ایران

۵۰ ــ بانودکتر فیلیپس آکرمن ــ کتاب سابق‌الذکر

۵۱ ــ Oriental Carpets—W. A. Hawley صفحات ۴۱-۴۰

بسایر کشورهای جهان برده شده است واین امررا میتوان بخوبی درك کرد زیرا درواقع صنعت میناکاری یك رشته‌ای از صنعت لعاب دادن روی ظروف سفالین است ویکبار که ایرانیان طرزتهیه رنگهای ثابت وزیبا راباستفاده‌از رنگهای فلزی مختلف وچندبار استفاده از کوره‌رابادرجهٔ حرارتهای‌مختلف آموختندآنوقت طبیعی است که همین تجربه راروی ظروف فلزی‌نیزتکرار خواهندکردونتیجه‌آن مینای زیبا و دل‌انگیز است .[۵۲]

ایرانیان دراین صنعت تاهم امروز نیز خبره واستاد هستند و میناهای دورهٔ قاجاریه و میناکاری های عصر پهلوی بهترین شاهد زنده چیره دستی استادان ایرانی دراین رشته بسیار قدیمی میباشد ـ بیشتر دانشمندان‌امروزه متفق‌القولند که صنعت مینا سازی سردو گرم ازایران بسایر نقاط جهان برده شده است .

صنعت ترصیع فلزات

صنعت ترصیع طلا ونقره وبرنج نیزاز ایرانست واین صنعت سابقهٔ بسیار قدیم دارد ـ این صنعت ازایران به‌بین‌النهرین و مصر و سوریه رسید و چون بعضی ازآثار تهیه شده درموصل که درموزه‌های اروپا موجود است از حیث زیبائی چشمگیربود[۵۳] بعضی تصور میکردند که این فن راموصلی‌هادرجهان رواج داده‌اند ولی خود اعراب این فن راعجمی مینامند ووقتی این صنعت را ایرانیان به ونیس بردند ودر آنجا رواج دادند به Azzimina معروف شد که درواقع ازعجم گرفته‌شده‌است. [۵۴]

صنعت چرمسازی وتجلید

این صنعت رانیز ایرانیان‌درایتالیاواروپا رواج دادند ـ جلدهای کتاب

---

۵۲ ـ Leo Bronstein در Survey صفحه ۲۵۸۶ و M. G. Migeon
Manuel d'Art Musulman صفحه ۲۰

۵۳ ـ بانو Porada درکتاب سابق‌الذکر صفحه ۸۹

۵۴ ـ Georges B Walker صفحه ۶۶ Pageant of Persia

که درایران ساخته میشد ازنظر زیبائی ونرمی فوق‌العاده زیبا بود و بهمین‌-جهت نیزدرونیز وسایرشهرهای ایتالیا موردتقلید قرار گرفت .[۵۵]

ایرانیان که صاحب فرهنگ وتمدن عمیق وقدیمی بوده‌اند درهمه‌شئون زندگی سهمی ارزنده دارند -آجرازاختراع ایرانیانست وشاید گچ وآهك وساروج رااولین بارایرانیان بکار برده باشند .

فن معماری

سهم ایرانیان درفن معماری جهان بسیار قابل ملاحظه است - ایوان و گنبدی که برروی بنای چهار گوش ساخته میشود ازهنرهای ایرانیان‌است - بقول چرزیکوفسکی تمام اختصاصات اساسی ساختمانهای گنبدی و سقفهای ضربی وساختمانهای صلیب شکل که عصاره واقعی معماری بیزانس بشمار میرودازایران‌سرچشمه گرفته ونخست‌درایران‌توسعه‌یافته‌است[۵۶] قوس‌شکسته که بعداً دربناهای گوتیك اروپا بچشم میخورد نیزازایرانست .

مسیوشوازی‌در کتاب تاریخ‌معماری‌جهان‌می‌نویسد که‌منشاءاولین‌معماری مسیحی‌ازایرانست . وی نقشه‌ای در کتاب خود ارائه می‌دهد که بموجب‌آن راههای نفوذمعماری ایران درمعماری ارمنستان وآسیای‌صغیر واروپاوافریقا بخوبی نشان داده‌شده‌است.[۵۷] نفوذ معماری ایران درمعماری هندوستان از دورهٔ هخامنشی تادورهٔ اخیر بصورت بارزی بچشم میخورد.[۵۸] همچنین‌است نفوذمعماری‌ایران‌درمعماری‌بلغارستان وارمنستان وخاورمیانه‌وترکستان[۵۹]

احداث پیك سوار و پست ازایرانیانست.[۶۰] کاروان وکاروانسرا نیز از

۵۵ - Survey — Ralph Hariri صفحه ۲٤۷٤

۵۶ - Origin of Christian Church Art-Strzygowski

۵۷ - Histoire de l'Architecture-Aguste Choisy جلد دوم صفحات ۷۱-۶۷

۵۸ - The Legacy of Persia

۵۹ - Stryygowski و Dr. Talbot Rice درجزوه Iranian Influence in the Caucasus

۶۰ - هرودوت - کتاب پنجم بندهای ٤-۱۵۲

ابداعات ایرانیانست ـ همچنین است احداث جاده ها و خطوط مواصلاتی .
برات وچك[61] وایجاد انحصارات دولتی ومنشاء بازار واصناف شاید ا
ایران باشد ـ بیمه های اجتماعی و بر قراری مستمری بازنشستگی از دور
ساسانیان درایران‌معمول بوده‌است[62].

دربازیها ایرانیان چوگان وشطرنج ونرد و استفاده ازحیوانات شکار
رابرای‌شکار درجهان رواج داده‌اند. درمورد شطرنج بایستی گفت بطوریکه
معروفست ایرانیان شطرنج رااز هندآوردند ولی شطرنجی که بجهان عرض
شد باکلیه خصوصیاتش بیشترجنبه‌ایرانی داردتاهندی وبهرحال موجب‌روا
آن درجهان ایرانیان بودند .

درساختن آلات موسیقی می‌توان گفت که باربتیوس وپاندورای یونان
در واقع همان بربط (یعنی سینه مرغابی) وتنبور (دم‌بره یا دمبهٔ بره) ایران
بود که درسرتاسرجهان ازچین تا اروپا رواج یافت و عود نیز از ایرانیان
عربستان رفت وازآنجا تحت عنوان Lute که از عود اخذ شده به ارو
رسید . همچنین رباب از سازهای ایرانیست که مانند تنبور در کشورها
بسیاری رواج یافت ـ درچین به‌آن لپاپو می گویند و در کشورهای مغرب
زمین همان روبب یا ربل یا ربك‌است[63].

اکنون بسهم معنوی ایران درفرهنگ و تمدن جهان می‌پردازیم .

ایرانیان درپیشرفت علم وحکمت ودین وحکومت و ادبیات‌وهنروآداب
جهان سهم بسزائی دارند . دانش وخرد در نزد ایرانیان از ابتدا ارج و مقا
فوق‌العاده بلندی داشته است فردوسی شاهنامه را بنام خداوند جان وخرد
آغاز می کند و متذکر می‌شود که خردبرتر از هرچیز دیگریست که ایز
بما ارزانی داشته است و درنظر او

٦١ ــ دکتر گیرشمن ــ ایران ازابتدا تااسلام
٦۲ ــ دبستان‌المذاهب
٦۳ ــ دکتر هـ . ج . فارمر ـ تأثیرونفوذ ایران درتعبیه آلات موسیقی ــ روزگار
ج۲ ــ ش۲ صفحه ٤۰ ببعد

خرد چشم‌جانست چون بنگری | تو بی‌چشم شادان جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس | نگهبان جانست و آن سه‌پاس
سه‌پاس‌توچشم‌است‌و گوش‌وزبان | کزین‌سه‌رسدنیك‌وبدبیگمان٦٤

و محمدز کریای‌رازی‌رحمةالله‌در کتاب طب‌روحانی خود دربارهٔ‌برتری وستایش خرد چنین‌آورده است :

«میگویم‌آفرید گار که نامش بزرگ باد خرد ازآن بما ارزانی داشت که بمددش‌بتوانیم‌دراین‌دنیا و آن دیگرازهمهٔ بهره‌هائی که وصول‌وحصولش درطبع چون مائی‌بودیعت‌نهاده شده است برخوردار گردیم- خردبزرگترین مواهب خدا بماست وهیچ چیز نیست که در سود رسانی و بهره‌بخشی‌برآن سرآید، باخرد برچارپایان ناگویابرتری‌یافته‌ایم چندان که‌برآنان‌چیره گی میورزیم.آنان رابکام خود می گردانیم وباشیوه‌هائیکه هم برای ماوهم برای آنها سود بخش است برآنان غلبه وحکومت می کنیم . باخرد بدانچه ما را برترمی‌سازد و زندگانی‌ما راشیرین و گوارا می کند دست‌مییابیم وبخواست وآرزوی خود می‌رسیم . بوساطت خرد است که ساختن وبکاربردن کشتیها را دریافته‌ایم‌چنان که‌بسرزمینهای‌دورمانده‌ای که بوسیله دریاها ازیکدیگر جدا شده‌اند واصل گشته‌ایم. پزشکی باهمهٔ سودهائی که برای‌تن‌دارد وتمام فنون دیگر که بما فایده‌میرساندورپرتوخرد ما را حاصل‌آمده است .باخرد به‌امور غامض وچیزهائیکه ازما نهان وپوشیده بوده است پی‌برده‌ایم -شکل زمین‌وآسمان - عظمت خورشید وماه ودیگر اختران وابعادوجنبشهای‌آنان را دانسته‌ایم وحتی بشناخت‌آفرید گاربزرگ نائل‌آمده‌ایم واین‌ازتمام‌آنچه برای حصولش کوشیده‌ایم والاتراست وازآنچه بدان رسیده‌ایم‌سودبخش‌تر بررویهم خرد چیزیست که بی‌آن وضع ما همانا وضع چارپایان و کودکان ودیوانگان خواهد بود - خرد است که بوسیله‌آن افعال عقلی خود راپیش ازآنکه برحواس‌آشکار شوند تصور می کنیم و ازاین رهگذرآنان راچنان

٦٤ - فردوسی - مقدمه شاهنامه

در می‌یابیم که گوئی احساسشان کرده‌ایم سپس این صورتها را درانفعال‌حسی نمایان می کنیم ومطابقت آنهارا باآنچه پیشتر تخیل وصورتگری کرده‌بودیم پدیدار می‌سازیم .

چون خرد را چنین ارج و پایه ومایه وشکوهی است سزاوار است که مقامش راببپستی‌نکشانیم. ازپایگاهش‌فرودش نیاوریم وآنرا که فرمانرواست فرمانبرنگردانیم . سرور رابنده و فرادست را زیردست نسازیم بلکه بایددر هرباره بدان‌روی نمائیم وحرمتش گذاریم ـ همواره برآن تکیه‌زنیم کارهای خود را موافق‌آن تدبیر کنیم وبصوابدیدآن دست ازکار کشیم هیچگاه‌نباید شهوت را برآن چیرگی دهیم زیرا شهوت آفت و مایه تیرگی خرد است و آنرا از سنت و راه و غایت و راستروی خود بـدور میرانـد و خردمند را از رشد وآنچه صلاح حال اوست باز می‌دارد برعکس باید شهوت را ریاضت دهیم‌خوارش کنیم ومجبور و وادارش سازیم که از امرونهی خرد فرمان‌برد.
اگرچنین کنیم خرد برما هویدامی‌شود وباتمام‌روشنائی خود ما رانورباران می کندوبه‌نیل‌آنچه خواستار آنیم می کشاند. از بهره‌ئی که‌خدا از خرد به ما بخشیده وبدان‌برمامنت گذاشته‌است‌نیك بختیم.[٦٥]

و این هـر دو دانشمند بزرگوار بمناسبت اینکـه در بین ایرانیـان باستان خرد ارج ومقامی بس‌بلند داشته این سخنان را گفته‌اند .

خدای ایرانیان قدیم یعنی اهورامزدا خدای عقل است و ایزد مهرخدای نور وبکمك‌این دونیرو یعنی‌عقل ونور است که انسان می‌تواندبابالهای‌خو[د] بسوی‌آسمانها پرواز کند وبنور مطلق وعقل کل به‌پیوندد .

زرتشت پیامبرایران باستان‌در گاتها همه‌جا ازخرد خوب و [...] موراتی‌ها [...] می‌خواهد که وبا گفتار زبان‌بر[...] [illegible] [...] می‌رساند [...] ایرانیان برای خرد [illegible] قائل‌بود[ند]

آنها قدر مواهب الهی را بخوبی میدانستند و از اینرو پادشاهان ایران در آباد کردن جهان و غرس‌اشجار و افزایش مخلوقات اهورائی همواره کوشا بوده‌اند وبمناسبت دارابودن‌خرد اهورائی همواره‌سعی کرده‌اند که‌حکومت خوب اهورائی‌را که برپایه عدالت‌اجتماعی وسعادت وخوشبختی مردم‌بناشده برجهان حکمفرما سازندومشوق علم ودانش بوده‌اند زیرا علم ودانش‌واقعی رالازمه سعادتمندی درجهان می‌شمردند و بنابراین همواره کوشش داشتند دانشگاههائی درسراسرشاهنشاهی پهناور خود بوجودآورند ودانشمندان و علما را محترم میشمردند وآنها رادرمجالس‌محاوره‌ای که درحضورخودشان تشکیل می‌شد دعوت می کردند تا در اثربرخورد عقاید ورقابت وچشم هم‌چشمی علم‌ودانش گسترش‌بیش‌ازبیش‌یابد ـدردین متساهل‌بودندویکتاپرست وگرچه خود معتقد بوجود خدائی بزرگ که درهمه جاهست وفاقد جسم‌و محل سکونت‌خاصی است‌وشاهد وناظرهمه چیزاست بودند چون میدانستند که‌راه وصول‌بخداوندیکی نیست‌مردم سایراقوام رانیز بحال‌خودمیگذاردند تا خدا را بنحو خود وبسته به عقل وخرد خود پرستش کنند و گرچه خود بهترین سرمشقهارا برای‌آنها تهیه کرده بودند ولی هرگز بزورشمشیرمردم را بدین خود نمی‌خواندند و اگر در دورهٔ ساسانی چندین‌بار می‌بینیم که ایرانیان دراموردینی سخت‌گیر بنظرمی‌آیندداین امربیشترجنبه‌سیاسی‌داشته نه‌دینی زیرامسیحیان ایران در واقع بصورت ستون پنجمی‌برای رومدرآمده بودندومزدکیان‌خطری برای‌اجتماع شمرده میشدند وسرکوبی ایندودسته بیشتر ازنظرحفظ تمامیت ارضی کشور بوده است نه‌بمناسبت تعصب دینی. گذشت زمان نیزتغییری‌دراین روح‌متساهل ایرانی بوجود نیاورده‌وبالاخره این آزادمنشی روحی وتساهل ومدارا موجب بوجود آمدن عرفان و تصوف ایرانی شدومیبینیم که همهٔ این‌عرفا یکصدابرعلیه تعصب می‌جنگند. میبینیم مولوی که درواقع عقایدش دنبالهٔ عقاید پادشاهان وحکما ومردم قدیم مرز وبوم است میسراید :

این جهان همچون درخت است ای کرام | ما براو چــون میوه هــای نیم خام
سخت گیرد میوه هــا مرشاخ را | چون که در خامی نشاید کاخ را
چون که پخت و گشت شیرین لب گزان | سست گیرد شاخه‌ها را بعد از آن
سخت گیری و تعصب خامی است | تا جنینی کار خون آشامی است[66]

و در حکایت موسی و شبان نشان میدهد که گرچه شبان نادان خدارا بصورت بتی که جان وتنی چون جان وتن انسان دارد پرستش میکند بازهم موسی حق ندارد که اورا ازاینکار بازدارد وبالاخره به اینجا میرسد که گوید:

وحی آمد سوی موسی ازخدا | بنده مــا را زما کردی جــدا
ما برون را ننگریم و قــال را | ما درون را بنگریم و حال را

وبالاخره موسی درپی شبان رفته واورا برمه بازمیگرداندو باو اطمینان میدهد که

هیچ آدابی و تـرتیبی مجوی | هرچه میخواهد دل تنگت بگوی

این بلندنظری دردین واین آزادمنشی عمیق بسیار جالبست وایرانیان را درمرحله‌ای ازتمدن قرارمیدهد که سایر کشورها سالیان دراز طول کشیده تابتوانند بآن برسند.

درعلم وحکمت ایرانیان ازابتدا یکی از کشورهای پیشرفته بوده‌اند:

همانطور که همهٔ مورخان قدیم نوشته‌اند اسکندر دستورداد کلیه نوشته‌های دینی وعلمی ایران که دردژنبشت بود به یونانی ترجمه شود واصل آنها راازبین برد وهمین امرسبب شد که بعداز حملهٔ اسکندر به ایران جزقسمت ناچیزی ازعلوم وفلسفه وحکمت ایران بجای نماند ـ باز تادانشی ارزنده در دورهٔ اشکانی وساسانی گردآمد حمله اعراب موجب انهـدام این آثار شد و بالنتیجه چیزی باقی نماند تاماسابقه علم وحکمت پیشینیان خودرا ازروی آن حساب کنیم فقط قسمتی ازاین آثار توسط یکعده ایرانــی وطن‌دوست بعربی ترجمه شد ومختصری از کتب دینی قدیم دردست علمای دین باقی مانــد وبه

---

۶۶ ــ مولانا جلال‌الدین بلخی ــ مثنوی

هندوستان برده‌شد و از گزند محفوظ ماندومابقی بکلی ازبین رفت - بعضی ازمردمان این‌مرز وبوم هم که‌کاسه داغ‌تر از آش بودند میراث گذشتگان خودرا ببادتنقید گرفتند وآنچه‌هم ازآن‌زمان باقی‌بود ازترس ویابه‌طمع‌جاه ومقام وپول وثروت بدون ذکر منشأ آن‌بنام خودویایکی ازائمه یهودمنسوب داشتند وشدآنچه‌شد.

برای نمونه یکی‌دومثال ذکر میشود - ابن‌قتیبه یکی ازاین‌قبیل مردم وطن‌فروش وابن‌الوقت بود- بیرونی در کتاب‌آثارالباقیه درباره اومیگوید : «ولی این‌مرد (ابن‌قتیبه) درهربحثی که واردمیشود افراط میکند واز اخلاق جبلی که استبداد برأی است خالی‌نیست وکلام اودراین کتاب بر کینه‌ها و دشمنیهائی که باایرانیان دارد دلالت میکند زیرابه‌این اندازه هم‌راضی نشد که‌عربها رابرما ایرانیان برتری‌دهد بلکه ایرانیان را ارذل امم وپست‌ترین مخلوق دانسته وازآنچه خداوند درسورهٔ توبه تازیان رابه کفر ودشمنی با اسلام وصف کرده بیشتر توصیف‌نمود واموررزشت دیگری رابه ایرانیان نیز نسبت‌داده که اگر پیشینیان عربها رامی‌شناخت بیشتر ازگفته‌های خود را دربارهٔ این‌دو گروه تکذیب میکرد .»[٦٧]

امام غزالی ازراه دیگری همین‌دشمنی رادرحق ایرانیان مرعی میداشت وآنان‌را بعنوان اینکه‌کافر وخارج دین‌اسلام بوده‌اند مردود میشمردوآنچه سنت‌وآداب‌ازآنها باقی‌مانده بود راانکار کرده ومنع میکرد فی‌المثل‌درباره عیدنوروز وجشن‌سده چنین مینویسد: «افراط کردن درآراستن بازاربسبب نوروز وتکلیف بسیار کردن وتکلفات نو کردن برای عیدنوروز نشاید چه نوروزوسده‌باید که مندرس شودو کس‌نام‌آن‌نبرد تا گروهی ازسلف گفته‌اند که روزه باید داشتن تا از آن طعامها خورده نشود و شب سده چراغ‌ بباید کرد تا اصلا آتش نبیند ومحققان گفته‌اند که روزه داشتن این روزهم ذکر

٦٧ ــ ابوریحان بیرونی ــ آثارالباقیه ــ ترجمه آقای علی‌اکبرداناسرشت صفحه ۲۷۳

این روزبود ونشاید که خودنام این‌روزبرند بهیچوجه بلکه باروزهای‌دیگر برابرباید داشت وشب‌سده همچنین چنانکه ازآن نام‌ونشان نماند.»[٦٨]

ولی درمقابل هستند کسانیکه عظمت‌روحی وعلوطبع‌وایراندوستی‌آنها بقدریست که دربحبوحه عظمت‌وقدرت خلفا وترکان بهردوتاخته وایـران را زنده وپاینده نگاه میدارند ـ خداوند بر آنهـا رحمت کند ـ یکی‌ازایـن بزرگان ایران که هرگز تا ایران بجاست فراموش نمیشود فردوسی پاکزاد است که درآن موقعی که همه‌ایران وایرانیت رافراموش کرده بودند ازته‌دل میسراید:

چو ایران نباشد تن مـا مبـاد　　در این بوم وبر زنده یکتامباد

وهم اوست که درباره عربها گوید:

ز شیر شتر خوردن وسوسمار　　عرب را بجائی رسیده است‌کار
که تخت کیانـی کند آرزو　　تفو بر توای چرخ گردان تفو

وتاآنجا که میسربود بزرگیها وسنن ایرانیان رابزبانی پاك وخالص از الفاظ عربی‌بیان میکند ومقداری ازسوابق ارزنده کشوررااز گزند وآسیب محفوظ می‌دارد.

استاددیگری که متأسفانه آنقدرها درباره اوتبلیغ نشده ولـی شایستهٔ مقامی بس ارجمند دردل هرایرانی است وهم شهری فـردوسی میباشد اسدی طوسی‌است که درگرشاسبنامه اززبان گرشاسب درپاسخ ژاژخـائی شاه‌چین دربارهٔ ایرانیان‌چنین‌آورده است:

مزن زشت بیغاره ز ایران زمین　　که یك شهر اوبه زما چین وچین
بهر شه براز بخت چیـرآن بـود　　کـه او در جهان شاه ایران بـود
به ایـران شود بـاژ یکسر شهان　　نشد بـاژ او هیچ جـای جهـان
از ایران جزآزاده هرگز نخاست　　خریدازشمابنده‌هرکس که‌خواست

٦٨ ـ غزالی ـ کیمیای سعادت

ز مـا پیشتان نیست بنـده کسی	و هست از شما بنـده مار را بسی
وفا نـاید از تـرك هرگز پـدید	وز ایرانیـان جز وفا کس نـدید
شما بت پرستید و خورشید و ماه	در ایران به یـزدان شناسند راه
سواران مـا هـم دلاورتـرنـد	یکی با صـد از چینیان همبرند
شمـا را زمـردانگـی نیست کار	مگرچون‌زنان بوی‌ورنگ‌ونگار
هنرتـان بدیبـاست پیـراستن	دگـر نقش بـام و در آراستـن
خرد باید ازمردوفرهنگ وسنگ	نه‌پوشیدن جامه وبوی ورنگ[69]

خوشبختانه باطرز پژوهش علمی کـه در کتب‌باقیمانـده از یونانیان و ایرانیان واعراب اوایل‌اسلام وسایر اقوام‌وملل وهمچنین ازروی آنچه‌بتدریج از دل‌خاکهای این مرزوبوم بیرون میآید واسرار گذشته رافاش می‌سازدسهم بزرگ ما در علم وحکمت دردوره قبل‌ازاسلام تاحدی روشن میشود. یکی ازهمین آثار ارزنده لوحهائی‌است که ازشوش بدست‌آمده و اخیـراً پس از مطالعه‌آنها معلوم میشود که ایرانیان دراوایل هزاره دوم‌یعنی درچهارهزار سال پیش اطلاعات جالبی درباره معادلات دو مجهولی بشکل $ax+bx=c$ داشته‌اند[70] وهمچنین ازجدول‌ضربی که بعداً اختراع آن به‌فیثاغورث نسبت داده شد اطلاع داشتند وقضیه هندسی معروف فیثاغورث راکه بموجب آن درمثلث قائم‌الزاویه مجذور وتر مساویست به‌جمع مجـذور دوضلع مجاور زاویه‌قائمه‌رامیشناخته‌اند وازآن‌درحل‌مسائل‌خود کمك میگرفته‌اندوقدرت آنراداشته‌اند که مثلثی رادردایره‌کامل محاط کنند ویك‌ده‌ضلعی ویك۷ضلعی منظم‌محاط دردایره راترسیم‌نمایند ـ ازطرفی میدانیم که درطب ودارو‌سازی پیشرفتهای زیادی کرده بودند وبیمارستان را اولین بارآنها بوجودآوردند ودانشکده‌های پزشکی مجهزی درجوار بیمارستانهـا داشتند وبیماریهـا را به‌سه‌نوع معالجه میکردنـد بادعا بادارو وباکارد و این بعینه آن چیزیست

۶۹ ـ اسدی طوسی ـ گرشاسبنامه

70- Textes Mathematiques de Suse, E. M. Bruns, M. Rutten

که بعداً در یونان مشاهده می‌شود گفته می‌شود که مبداء و منشاء طب‌یونانی از ایرانست والبته بعداً استادانی چون جالینوس و بقراط در آن خطه بوجود آمده‌اند که شالودهٔ طب بعد از اسلام ایران بر پایه نوشته‌های آن‌ها واصلاح و تکمیل آنچه آن‌ها نوشته بودند ریخته شده است ـ ایرانیان دورهٔ هخامنشی درعلوم عملی ومهندسی‌جزومردمان پیشرو بوده‌اند ـ بیشتردریاسالاران و مهندسین‌ترعه‌ساز وپل‌ساز ازبین هخامنشیان وپارسیان انتخاب میشده‌اند ونام عده‌ای ازآنها را هرودوت در کتاب تاریخ‌خودآورده است ـ درحکمت ایرانیان بگفتهٔ خود یونانیان استاد فلاسفه یونان بوده‌اند عدهٔ زیادی ازنویسندگان‌یونانی فیثاغورث‌را شاگرد مغان وبعضی حتی‌ویرا شاگرد زرتشت میدانند وگویند که زرتشت به فیثاغورث درهنگام اسارتش بدست کمبوجیه فلسفه وستاره‌شناسی وشیمی وسحرو جادو آموخت بعضی منکرند که مغان ایران سحروجادو میکرده‌اند وسحروجادوراکار کلدانیان میدانند[۷۱] ولی‌همه‌یکزبان به‌عظمت‌روحی‌وفکری مغان اعتراف دارند حتی گفته شده‌است که دموکریتوس که‌پایه گزارفرضیه‌اتمی‌است وپروتاگوارس سوفیست معروف‌هردونزدمغان تعلیم فلسفه وحکمت گرفته‌بوده‌اند.[۷۲] حتی ارسطو رابطه‌ای بین فلسفه دوگانگی مغان و سیستم فلسفی افلاطون قائل است.ازبین علما ودانشمندان عصرجدید آیزلر منشأ فلسفه یونان واورفیزم را ازایران میداند.[۷۳] رایتزنشتاین‌معتقداست که افلاطون‌درفلسفه خودتاحد زیادی مرهون زرتشت میباشد وی نظریات آیزلررا دربارهٔ نفوذ ایران در فلسفه یونان‌تأییدمیکند.[۷٤]

۷۱ ـ رجوع شود به کتابهای — Passages in Greek and Latin Literature relating to Zoroaster-K. R. Camma

Western Response to Zoroaster-Duchesne-Guillemin

۷۲ ـ هانری شارل پوس ـ ایران وفلسفه یونان ـ درکتاب تمدن ایرانی

73-Welten mantel and Himmelszelt-W. Eisler

74-Studien zum Antiken Synkretismus-H. Reitzenstein

دکتر دوشزن گیمن در کتاب مذهب ایران باستان مینویسد که افکار ایرانی دریونان تنها توسط مغان زرتشتی نفوذ نیافت بلکه آئین مهر نیز در این امر نقش عمده‌ای داشت ـ نیلسون Nilson نویسنده تاریخ دین دریونان مینویسد:

«شریعت زرتشت با خود افکاربزرگ وعمیقی‌آورد که با افکار یونانی مواجه شد ازآنجمله‌اند: خدای یکتائی که برترازهمه چیز وهمه کس‌است ودوگانگی که‌مبارزهٔ نیروهای نیکی‌بانیروهای بدی است وپرستش‌خداوند بدون تصویرومجسمه وپایان نهائی جهان وبالاخره زروانیسم. نفوذ افکار ایرانی برافکار یونانیان خیلی زیاد است ولی راههای این نفوذ تاریك وغیر مستقیم است.»[۷۵]

محققاً فکر عالی ایرانیان دربارهٔ اعتقاد بوجود یك خدای بزرگ که آفریننده جهان است‌وشادی را برای جهانیان‌آفریده برای‌همهٔ‌اقوامی که در مغرب ایران بسرمیبردند تازگی‌داشت وهمه را تحت تأثیر این روح‌بزرگ ایرانی قرارداد ـ درتأیید این سطور هرودوت‌مینویسد: «پارسیهاهیچ شمایلی برای خدایان نمیسازند وهیچ معبد وقربانگاهی ندارند ودرنظرآنها چنین کارهائی نشان جهالتست ـ این‌فکر ازاینجا سرچشمه میگیرد که‌آنها اعتقاد ندارند که خدایان را طبیعتی چون انسان باشدآنچنان که یونانیان تصور مینمایند.»[۷۶] وسیسرون بما میگوید که «یونانیان مانند خود ما تمثالها و مجسمه‌هائی برای خدایان خود میسازند ولی ایرانیان مخالف پرستش بتان هستند وبهمین مناسبت هم خشایارشا هنگامیکه یونان را فتح کرد دستور دادمجسمهٔ خدایان یونانی را منهدم سازند و دستور داد که معابد آنها را بسوزانند ـ خشایارشا معتقد بود که خداوند عالم را مکان خاصی نیست و انسان نمیتواند او را بشکل بتی در محوطهٔ محدودی زندانی کند.»[۷۷]

۷۵ ـ و La Religion de l'Iran Ancien-Duchesne-Guillemin

۷۶ ـ هرودوت کتاب اول بند ۱۳۱

۷۷ ـ کتاب سابق‌الذکر صفحه ۳۲

همین امر بود که بالاخره در روح عدهٔ معدودی از فلاسفه یونان اثر گذاشت ولی تودهٔ مردم وقاطبه ملت یونان وروم همچنان تابعد از عصر مسیحیت بت‌پرست باقی ماندند. همین فکر که خدا محدود ومختص بیك ملت ویك نژاد نیست درفکر یهودیانی که بصورت اسیر دربابل بسر میبردند مؤثر افتادو بنابراین تحت‌تأثیر این فکر ایرانی هنگامیکه بالاخره کوروش آنانرا آزادو به فلسطین بازپس فرستاد درفکر آنهاکارگر شد وخدای محدود ومنحصر به قوم یهودآنها که «یهوه» خوانده میشد ازآن‌ببعد بصورت خدای واحدبر همه اقوام درآمد وعظمت لازمه را بدست‌آورد.

اگر بخواهیم آنچه را ایرانیان درحکمت ودین در دورهٔ قبل ازاسلام بجهانیان آموخته‌اند خلاصه کنیم باید بگوئیم که: یونانیان عقاید مربوط‌به یگانه‌پرستی‌ودوگانگی‌واینکه‌انسان عالم‌اصغری است که ازهر حیث شباهت به عالم اکبر دارد وتقسیم بندی زمان خلقت را بدوره‌های معین وروز معاد والوهیت بخشیدن به زمان وصوراجسام ازروی صورعالم معنوی فره وشی و عدالت وشناخت‌عقل‌بعنوان چیزی غیرمادی وروحی‌واهمیت راستی ودرستی را ازایرانیان آموختند ویهودیان‌شریعت هزاره‌ها ووحدانیت خداوند وتعلق او بهمه‌اقوام وبقای‌روح‌پس ازمرگ وشریعت مجازات ومکافات بعدازمرگ وپل چینود وبهشت وجهنم وتعریف تاریخ جهان بصورت نزاع بین‌خیروشر وتغییرشکل‌دادن شیطـان ازصورت یك بندهٔ گناهکار وضعیف بصورت یك حریف زورمندی درمقابل اهورامزدا ونام عده‌ای ازفرشتگان را ازایرانیان اخذ کرده‌اند.درباره نفوذ ایران بردین یهود بسیاری‌ازمحققین‌هم عقیده‌اند- ازآنجمله میتوان نام‌میلزوجاکسون ویدن‌گرن ومه‌یرووان‌گال وشارل- اوتران وبوسه را برد . دین مهرومانی‌نیز مدتهـا درشرق وغرب ایران نفوذ کردند ومدتها حریف سرسخت مسیحیت بودند وبالاخره دین مسیح ناچار شد که قسمت زیادی ازتشریفات وافکار دین مهر را درمسیحیت وارد کندتا توانست‌برحریف سرسخت خود فائق شود . ازجمله آنچه گفتـه میشود دین

مسیح ازدین مهراقتباس کرده نکات زیررامیتوان برشمرد:

۱- پرستش شبانان مهر ومسیح‌را درهنگام تولد.

۲- تطبیق جشن تولد مسیح (در کریسمس) با هنگـام تولد مهر در اول زمستان یعنی هنگام بلند شدن مجدد روزها.

۳- غسل تعمید.

٤- پذیرش روز یکشنبه که روز خورشید است (Sunday) بعنوان روز اول هفته.

٥- استفاده ازناقوس وشمع و نوازندگی و آواز دسته جمعی در حین پرستش.

٦- دوازده برج آسمانی که درآئین مهر جزویاران مهربودند ودردین مسیح بصورت ۱۲ حواری مسیح درآمدند.

۷- علامت‌صلیب که علامت مهربودوبعنوان‌علامت مسیحیان پذیرفته‌شد.

۸- نقش میانجی وداور اعمال بشرکه خاص مهربود به عیسی‌مسیح‌نیز داده شد.

۹- خوردن نان وشراب در روزهای معینی از سـال در دین مسیح نیز وارد شد.

۱۰- مهرو عیسی هردودرپایان عمر مجلس ضیافتی برپا ساختند.

۱۱- کلاه اسقفان را امروز میترا میگویند.

۱۲- مهردرپایان‌عمربرارابه نشست‌وبه‌آسمان‌بازگشت وبه اهورامزدا پیوست وحضرت‌مسیح را نیز پس از کشیدن به صلیب وگذاشتن درسردابه به‌آسمان‌صعود کرد.البته‌علاوه براینهمه تشبیهات‌ظـاهری‌بسیاری از افکارو فلسفه‌دین‌مهرنیزراه‌خودرادردین‌مسیح‌یافت که‌برای‌جلوگیری‌ازتطویل کلام ازذکرآنهاخودداری‌میشود. فکرمهرپرستان درباره‌صعودروح‌بسوی‌خداوند پس ازاینکه جسم تنبیه شد وزجرلازم‌را دید وعبور از کرهٔ اثیری وتبدیل شدن به‌آتش‌ونورخالص وپاک‌همانست که بعدها درفلسفه عرفان‌شرقی‌وغربی

داخل میشود ومبنای فلسفه نو افلاطونین قرارمیگیرد. مسیحیان علاوه‌بر اینها ازطریق دین یهود اعتقاد به معاد وروز رستاخیزوبهشت وجهنم ووجود عنصر اغواگر یعنی شیطان واعتقاد به خدای واحد ویگانه را غیرمستقیم از دین زرتشتی گرفتند.

واما دین مانی درمشرق ومغرب‌مدتها منبع الهام‌بود وعدهٔ زیادی‌پیروان داشت . هر کجا زهد بیش ازحد و کف نفس وفرارازازدواج هست، آنجا عقاید مانی‌در کمین نشسته‌است ـ وی معتقد بود که جهان مادی نتیجه‌فعالیت اهریمن است وبنابراین چیزیست اهریمنی وپلید ولذا بایستی ترك زندگی‌و اینجهان گوئیم وحتی‌زن نگیریم تا بنیروی شیطان کمك ننمائیم و بایستی زندگی را تا هستیم با زهد ودوری ازلذات وخوشیها وتنعمات اینجهانی بسرآوریم تابنور مطلق برسیم ونجات یابیم . دین مانی‌درآسیای میانه‌نفوذ فوق‌العاده کرد وحتی تحت نامهای مستعار دردین اسلام ومسیح رخنه کرد وتا فرانسه پیش رفت وبالاخره درقرن سیزدهم میلادی دراثر مبارزه اداره تفتیش‌عقایدفرانسه باآن و کشتاردسته‌جمعی‌معتقدین‌به‌آن‌این‌فرقه درفرانسه ریشه‌کن شدولی‌باهمهٔ این‌احوال نفوذ آن درافکاروعقاید مردم باقی‌ماندتا جائیکه موریس بارز با اطمینان مینویسد که ویکتور هوگو مذهب مانوی‌داشت ـ شوپنهاور که‌اوهم‌ازبدبینان جهانست خودیك مانی‌دیگریست که‌گرچه صددرصد در عقاید خود دنبال فکرمانی‌را نگرفته ولی‌ازحیث بدبینی‌پای کمی‌ازمانی ندارودوشایدهم متأثر از افکارمانویان‌باشد .

درآئین مملکت‌داری نیز افکارایرانیان در شرق وغرب نفوذ کرد ـ وقتی کوروش لیدیه وبابل‌راگشودو شهرهای یونانی کنار دریای مدیترانه را درآسیا تسخیر کرد همه‌را مواجه‌بایك سیستم‌مملکتداری جدیدی که خاص ایرانیان بود ساخت تاآن‌زمان بیسابقه بود که ملتی برملت‌دیگرفائق شودو آنها راقتل عام نکرده یا اسیر وبرده نسازد و برای بیگاری گرفتن

از خانه‌وکاشانه دورنکند ومال‌و دارائی آنها را بدست غارت ندهد اینکار را یونانیها بگفته خودشان درهنگام گرفتن شهر تروا انجام‌دادند وبهیچکس از بزرگ و کوچك رحم‌نکردند وهمین عمل را اسکندر بابسیاری ازشهر-های یونانی وشوش‌و پرسپولیس نمود ـ بابلیها وآشوریها از اینکه ملل‌و اقوام را اسیر کرده ویا قتل‌عام میکردند لذتی شهوانی میبردند واغلب نه تنها شهرها را باخاك یکسان میکردند ومردم‌را باسارت میبردند بلکه در زمین آن‌شهرها نمك‌میپاشیدند تا دیگر حتی سبزه‌هم برروی خرابه های آن نرویدو مرغان و وحوش نیز رغبت بازگشت به‌آن‌محل‌را نکنند ـدر مقابل این‌اقوام کوروش برای اولین‌بار آئین‌جدید مملکتداری ایرانیان را به مغرب‌زمین معرفی کرد وشاهنشاهی پهناور خود را بدون مداخله‌درامور داخلی آنها اداره کرد وبهریك‌آزادی‌پرستش وحکومت داخلی زیر نظارت شهربانها وداوران ایرانی‌داد وحتی‌همه آنها را برآن داشت تا قوانین خود را بنویسند تا قضات بتوانند براساس این قوانین که جنبه‌الوهی برای مردم داشت برآنها داوری کنند وظلم‌و شقاوت را دربین آنها ریشه کن کنند تا بگفتهٔداریوش قوی برضعیف‌زورنگویدودر برابر قانون همه مساوی‌باشند.

یونانیان اصولا قدرت حکومت بریك کشور یا شاهنشاهی‌بزرگ راندا‌شتند وتنها باطرز حکومت بریك شهرآشنا بودندوهنگامی پی‌به ضعف‌خودبردند که‌اسکندر برایران فائق‌شد ـ آنگاه آشکار شد که سبك مملکتداری یونانیان برای اداره یك شاهنشاهی پهناوری‌چون شاهنشاهی هخامنشی‌عملی نیست وبهمین جهت‌هم اسکندر دنبالهٔ شاهنشاهی ایران را گرفت و بمحض که‌حکومت بعداز او به‌سردارانش‌رسید شاهنشاهی بزرگ‌هخامنشی‌تجزیه شد وهرقسمت‌آن‌نیز به‌قطعات‌کوچك تقسیم گردید و حکومت‌ملوك‌الطوایفی برایران وجهان سایه‌افکند ـ درس‌اساسی را رومیها ازایرانیان گرفتند و شالودهٔامپراطوری خود را برپایه واساس مشابه نحوهٔ مملکتداری ایرانیان قراردادند وبعدازچندی حتی‌مقام‌سلطنت‌را نیز تحت‌عنوان‌امپراطورپذیرفتند

ولی رومیها فقط ظاهر حکومت ایران را میدیدند واز باطن و عمل این نوع مملکتداری که مبنا واساس دینی داشت وبر اساس حکومت خوب اهورامزدائی بنیانش گذارده شده بود اطلاعی نداشتند و نمیدانستند که اگر پادشاهان ایران ساختن شهرها و آباد کردن دهات وایجاد قنوات و کندن نهرها و ساختن جاده ها ومنزلگاهها وپلها ودانشگاهها و دبستانها وامثال اینها راوجههمت خود قرار دادهاند برای اینست که بتصور آنها حکومت خوب اهورامزدائی را درجهان رواج میدهند وبانیروی اهریمنی که خرابی، ویرانی وخشکسالی و تن آسائی است مبارزه میکنند ـ عدالت را بدانجهت اجرا میکردند که نه تنها موجب حفظ آبادانی کشور بود بلکه خواسته اهورا مزدا بود ـ انوشیروان مینویسد: «نگریستم تا کدامیك ازاعمال درنظر دادار پسندیده تر است پس دریافتم آن چیزیکه آسمانها وزمین را استوار نگهداشته ـ جبال شامخ را برافراشته رودها را روان ساخته وموجودات را درحال انتظام وهم آهنگی در عرصه آفرینش بیاراسته است همانا حق است وعدل وبنابراین ملازمت حق و عدل کردم ونتیجه آنرا دیدم که آبادی بلاداست و آبادی بلاد سرمایهٔ معیشت مردمان وچرندگان وجمیع ساکنان جهان.»

کوروش هنگام مرگ بدوپسر خود کمبوجیه وبردیه چنین گوید: «ازخدایانی که جاویدانند وهمه چیزرا می بینند وبهرکار قادرند بترسید .... از آنها بترسید وکاری یا فکری نکنید که برخلاف تقدس و عدالت باشد ـ پس از خدایان ازمردم ونسلهای آینده بترسید. چنانکه خدایان شما را در تاریکی پنهان نداشتند اعمال شمانیز پنهان نخواهد ماند ـ اگر اعمال شما پاك و موافق عدالت باشد نفوذ واقتدارشما قوت خواهد گرفت ولی اگر در این خیال باشید که بیکدیگر زیان رسانید اعتماد مردم را از خود سلب خواهید کرد.»[۲۸]

در دوره اسلامی گر چه بزرگترین خدمتها را ایرانیان به عالم بشریت نموده‌اند قسمت عمدهٔ سهم آنها بعلم ودانش جهان متأسفانه به‌حساب اعراب گذاشته شده‌است ـ واین بیشتر به‌این دلیل‌است که ایرانیان بعـد از اسلام بیشتر کتب علمی‌و فلسفی خود را به‌زبان عربی مینوشتند تارواج زودتـرو بیشتری در عالم اسلام‌یابد وچون درآموختن زبان استادبودند درواقع آنها بودند که بزرگترین خدمتها را بزبان‌عربی کردند وآنرا به پایه ارجمندی که‌امروز دارد رسانیدند ولغات بسیاری را ازفارسی و پهلوی به نحوی از انحاء در زبان علمی وفلسفی عرب‌داخل نمودند و صرف ونحو عربی را آنها بودند که‌تدوین کردند وهم آنها بودند که حتی درعلم‌حدیث وتفسیرقرآن‌ـ مجید بیش‌ازاعراب‌زحمت کشیدند وتمدن اسلامی را عظمت‌وجلال بخشیدند ابن خلدون در مقدمه کتاب معروف خود مینویسد : « صاحب صناعت نحو سیبویه وپس‌از او فارس وبدنبال‌آنان زجاج از لحاظ‌نژاد ایرانی بودند .

بیشتر دانندگان‌حدیث ایرانی‌بودند یا از لحاظ‌زبان ومهدتربیت‌ایرانی بشمار میرفتند وهم‌کلیه علمای علم‌کلام ونیز مفسران‌قرآن ایرانی‌بودند و بجزایرانیان کسی بحفظو تدوین علم قیام نکرد و از اینرو مصداق گفتـار پیامبر (ص) پدیدآمد که فرمود: «اگـر دانش بر گردن‌آسمان در آویـزد قومی از مردم فارس بدان نائل میآیند وآنرا بدست میآورند ..... » عالمـان علوم شرعی نیز اکثر ایرانی بودند همچنین علوم عقلی نیز در اسلام پـدید نیامد مگرپس‌از عصریکه دانشمندان ومؤلفان آنها بازشناخته شدند وکلیه این دانشها بمنزله صناعتی مستقر گردید و بالنتیجه به ایرانیان اختصـاص یافت واعراب‌آنهارافرانمیگرفتند[۷۹].»

پروفسور ادواردبراون مینویسد : «اگر ازآنچه علوم‌عرب نامیده‌میشود ازقبیل حدیث وتفسیر والهیات وفلسفه وطب وتاریخ وترجمه احوال و حتی صرف‌ونحو عربی‌کاری‌را که ایرانیان دراین‌رشته‌ها انجام‌داده‌اند حذف کنیم

۷۹ ـ مقدمه ابن‌خلدون

قسمت عمده و مفیداین علوم از بین میرود.»[۸۰]

متأسفانه این مقاله گنجایش آنرا ندارد که بتفصیل در این باره وارد شویم و نام علما و دانشمندان ایرانی را بتفصیل برشماریم همانقدر بایستی بگوئیم که متأسفانه باکمال بی‌انصافی سهم ایرانیان در بیشتر شئون معنوی دردورهٔ بعد از اسلام به‌اعراب نسبت‌داده شده است‌واروپائیان بیشتر دانشمندان ایرانی را بعنوان علمای عرب در کتابهایشان نام میبرند وفلسفه وعلوم ایران را به اعراب نسبت میدهند.

ازطرفی اروپائیان وامریکائیان اصولا در دورهٔ اخیرعادت ندارند که اذعان کنند که ملل خاورمیانه وآسیا سهم عمده‌ای درعلوم و فنون امروزی داشته باشند ـ دربیشتر از کتب تاریخ علوم که میرسیم متوجه میشویم که پس ازذکرعده‌ای ازعلمای یونان ناگهان به دانشمندان دوره رنسانس اروپا میرسیم ودرمورد سهم ملل اسلامی خاصه ایرانیان در رشد وتوسعه علوم‌عقلی وفلسفه وآئین مملکتداری سعی میشود که سهم‌آنها بسیارناچیزشمرده‌شودو ازکاریك گنجینه‌دار که تنها هنرش حفظ آثاریونانی برای سپردن آن بدست دانشمندان اروپا باشد تجاوزنکند واین واقعاً بی‌انصافی است‌ـ درست‌است که ایرانیان باآب وتاب در کتب علمی خود از ارسطو وافلاطون‌وفیثاغورث وبقراط وجالینوس نام میبرند وآنها را درنوشته‌های خود میستایندوازآنها بنام استاد یاد میکنند ولی نباید فراموش کرد که آنچه آنها ازاین استادان یونانی که خود قبلا استادانی دیگرداشته‌اند گرفته‌اند بسیار جرح و تعدیل کرده وبه محك آزمایش و محاسبه مجدد و مشاهدات عینی خود درآورده وبتدریج‌علم‌راازآنچه بود بسیاربیشتربردند وگنجینه‌ای که‌تحویل‌اروپائیان دادند ازحیث کیفیت و کمیت قابل مقایسه با آنچه دربدو امربه‌آنها سپرده شده نبود . چند نکته را ناگزیر بایستی ذکرنمود : فارابی درمقدمه‌ای ک

۸۰ ـ پروفسور ادوارد براون ـ تاریخ ادبیات ایران جلد اول

بر کتاب«موسیقی الکبیر»نوشته متذکر میشود که مقصودش ازتنظیم این کتاب رفع اشتباهات استادان قدیم یونان بوده‌است ومتذکر است که «من دراظهارات عموم علمای شعب مختلف نظری یونان نقصهائی مشاهده میکنم.»[۸۱] و سپس نظرخود را درباره وظیفهٔ هردانشمندی چنین بیان میدارد :

« مقصود هر نویسنده درهریك ازعلوم نظری باید برسه قاعده کلی استوار باشد . اول اینکه اصول اساسی آن علم را بطورکامل شرح دهد دوم نتایجی را که ازاین اصول حاصل میشود توضیح نماید وسوم اشتباهاتی راکه در آن علم شده مشخص کند وحدود عقاید دیگران را در آن علم معین سازد وحق را ازباطل جدا کندونظرهای ناقصی که در آن علم داده‌شده اصلاح کند.»[۸۲]

بیرونی که یکی ازعلمای بلندآوازهٔ ایرانست ودرزمان غزنویان میزیسته ومعاصرسلطان محمود غزنوی بوده دربارهٔ طرزبررسی علوم از طرف خودش می نویسد :

« ومن درواقع همان کاری راانجام داده‌ام که هرعالمی ناچاراست که دررشته خاص خود رعایت نماید وآن این است که باکمال امتنان آنچه از پیشینیان بجای مانده را اخذ وبدون ترس هراشتباهی که درآن مشاهده میکنیم اصلاح نمائیم وآنچه شخصاً کشف کرده‌ایم بعنوان یك سند برای نسلهای آینده ثبت کنیم.»[۸۳] محمد زکریای رازی که حکیم دانشمند وبزرگ وپزشك عالیقدر اوایل دوره اسلام است وچنانکه ازاسمش آشکار است ازاهل ری بوده در

۸۱ ــ ابونصرفارابی مقدمه الموسیقی الکبیر

۸۲ ــ فارابی همان کتاب

۸۳ ــ ابوریحان بیرونی ــ مقدمه قانون مسعودی

مقدمه « کتاب‌الشکوک‌الرازی علی کلام جالینوس » با لحنی بسیار مؤدبانه چنین گوید :

« میدانم بسیاری ازمردم خورده خواهند گرفت ودرتألیف این کتاب‌مرا ملامت خواهند کرد که چگونه درمقام مخالفت با مرد جلیل‌القدری چون جالینوس برآمده‌ام در حالیکه ازهمهٔ خلق بیشتر برمن حق دارد ..... ولی علم وفلسفه زیربارتسلیم‌صرف وتقلید محض وقبول اقوال اساتید بدون بینش نمیرود ومساهله‌باآنهاراجایز نمیشمارد. فیلسوف خود نمی‌پسندد‌شاگردانش چشم بسته تسلیم گفته‌های اوشوند . جالینوس خود در کتاب منافع‌الاعضاء علمائی را که میخواهند شاگردانشان بدون برهان اقوال آنها را بپذیرند سرزنش میکند وبنابراین اگراین مردبزرگ امروززنده بود مرا درتألیف این کتاب ملامت نمیکرد واین کتاب براو گران نمیآمد بلکه باکمال‌نشاط درآن نظر میکرد .....»[۸۴]

وابن‌سینادرمقدمه‌ای که برحکمت‌المشرقیین‌نوشته ضمن‌تجلیل‌ازارسطو وذکر اینکه او به‌آنچه رفقا و استادان او از آن بیخبر بوده‌اند برخورده و اقسام علوم متشتته را ازیکدیگرتمیزداده وآنها را به‌بهترین وجهی مرتب و منظم ساخته ودربسیاری ازچیزها حق و صحیح را دریافته است و در غالب علوم به اصول صحیح ومهمی پی‌برده ومردم را به‌آنچه گذشتگان وهموطنان او یافته بودند مطلع ساخته است . » چنین ادامه میدهد :

«البته این عمل برای ارسطو که نخستین‌باردست به‌تمیز مسائل مخلوط ودرهمی زده وبتشخیص صحیح ازفاسد مبادرت نموده‌منتهای‌توانائی وقدرت ونهایت طاقت انسانی است‌وسزاوارآنست که کسانیکه بعدازارسطو آمده‌اند خطاهای اورادرعلوم‌ترمیم کنند واصولی راکه‌وضع‌نموده‌تفصیل‌دهند....»[۸۵]

۸۴ ــ محمد زکریای رازی ــ الشکوک‌الرازی علی کلام جالینوس

۸۵ ــ ابن‌سینا ــ مقدمه حکمت‌المشرقین

از آنچه گذشت معلوم میشود که بیشتر علمای بزرگ در دوره اسلامی هرگز آراء وعقاید فلاسفه وعلمای یونان را چشم بسته نپذیرفته‌اندوهمواره درفکراصلاح وتصحیح گفتهٔ آنان بوده‌اند ودرهمه‌حال روحی آزاد وفکری روشن درمواجهه باعلوم گذشتگان داشته‌اند وهمین روح آزاد وفکرروشن به‌آنان کمك کرده است تا تتبعات ذیقیمت بسیاری در علوم موجود به عمل آورند وعلوم جدیدی را پی ریزی کنند وبسرحد کمال رسانند.

همه حکما و دانشمندان ایران در عصر درخشان تمدن اسلامی معترف بودند که دانشی که توسط پیشینیان آنان چه ایرانی وچه‌یونانی وچه‌هندی وچه دیگران گردآمده است بایستی دوباره ارزیابی شود واگر صحت آنها مورد قبول قرار گرفت نگاهداری شود وگرنه با فرمولها و پیشنهادات و فرضیه‌های جدیدی جایگزین شوند که با مشاهدات وآزمایشات ومحاسبات شخصی آنان بیشترساز گارباشد هیچیك ازآنها قانع به‌پذیرفتن بدون‌چون وچرای گفته‌های گذشتگان خود نبودند و همه دارای ذهنی شکاك بودند و همه چیز را با نظر شك وتردید مینگریستند وتاخود قانع بصحت فرضیه‌یا نظریه‌ای نمیشدندآنرانمیپذیرفتند. وبنابراین‌معلوم‌نیست‌چگونه‌اروپائیان میتوانند درموقع تدوین تاریخ علوم گفتارعلما وحکمای یونان راگرفته و ناگهان بدون درنظرگرفتن آنچه از دانش ایرانیان را توسط اعراب بدست آورده‌اند وبه‌لاتین ترجمه کرده‌اند ناگهان به بررسی گفتاردانشمندان‌عهد رنسانس اروپا بپردازند وحال‌آنکه هیچنك ازاین دانشمندان اروپائی‌اخیر نمیتوانستند بدون استفاده‌ازمعلوماتی که درعصراسلامی‌توسط‌علماوحکمای ایران در همهٔ رشته‌های علوم وحکمت بدست‌آمده بود به‌آنجائی‌برسند که رسیدند ـ گالیله ودکارت وپاسکال ونیوتون و سایرعلمای بزرگ اروپا همه ترجمه‌ونوشتهٔ دانشمندان‌ایرانی‌رادراختیارداشتندوازآن خوشه چینی‌مفصل

نموده‌اند ولی معذالك پر نوشته های آنها اشاره‌ای به آنچه از ایرانیان از طریق اعراب اخذ کرده‌اند نیست وهمه‌جاسعی شده‌است که‌سهم‌علماوحکمای اسلامی که اغلب‌آنان ایرانی یا متأثرازعقاید علما وحکمای ایرانی بوده‌اند بکلی نادیده انگاشته شود ویا بسیار ناچیزبقلم آید ولی هستند دانشمندان اروپائی وامریکائی منصفی که هریك درتألیفات خودبقسمتی‌ازسهم گرانقدر ایرانیان اشاره نموده‌اند ودرزیرچند نمونه ازآنها نقل میشود :

دکتر سیریل الگود دربـاره سهم ایرانیان درتوسعه علم طب مینویسند که «ایرانیان پیشرفت زیادی درابـداع طرق جدیدی بـرای معالجه بعضی بیماریها باذکرداروهای متعدد نمودند وطرز معالجه آنها دربسیاری موارد برتراز روش‌معالجه یونانی وهندی بود ـ بعلاوه پزشکان ایرانی طریقه‌علمی ملل واقوام‌دیگررا گرفته ودراثرا کتشافات خود درآنها تغییراتی داده‌اند و قوانین طبی‌زیادی را وضع کردندومشاهدات بالینی‌خودرا بادقت‌ثبت‌نمودند آنهاعلم‌طب‌رااز حالت‌درهم‌ریخته‌عصریونانی‌خارج‌وبنحوشایسته‌ای‌طبقه‌بندی نمودندوباطلاعات نظری یونانیان درعلم طب اطلاعات عملی وتجربی خودرا افزودندودرداروشناسی گامهای‌بزرگی‌نسبت‌به‌پیشینیان‌بجلوبرداشتندبعبارت دیگرپزشکان مشهور ایرانی کتب طبی یونانی را مورداستفاده قرارداده‌واثر خودرابرعلم‌طب‌بجای گذاردند.»[۸۶] وبهمین‌جهت هم کتب‌طبی‌رازی وابن‌سینا بارهابزبانهای اروپائی‌ترجمه شده‌وتااواسطقرن هفدهم دراغلب دانشگاههای اروپاتدریس‌میشده‌درشیمی رازی امروزه‌بعنوان پدرعلم شیمی‌جدیدشناخته شده‌است ـ دکتراچ . ای‌استیپلتون که کتب‌رازی‌را درعلم شیمی‌موردمطالعه قرارداده مینویسد : «مـا بااطمینان میتوانیم ادعاکنیم که ازاین ببعدرازی بایستی بعنوان یکی ازبزرگترین و برجسته‌ترین جویندگان علم درجهـان

86- The Legacy of Persia

پذیرفته شود . وی تا هنگام طلیعه عصر جدید در اروپا با بوجود آمـدن اشخاصی چون گالیله ورابرت بویل‌تالی نداشت ـ کتاب المدخل و کتاب ـ الاسراراوکافی‌است رازی را مقامی شامخ‌در تـاریخ علوم ببخشد.» وی سپس میگوید «اکنون بایستی ادعان کنیم که درعلم شیمی آنچه را که ما تاکنون باغرور علم شیمی جدید میخواندیم درواقع نهصد سال پیش از عصر رابرت بویل وتوسط رازی بوجودآمده‌است.»[۸۷] جولیوس‌روسکا رازی‌راپدرشیمی جدید مینامد[۸۸].

درفیزیك محاسبات‌وزن مخصوص که توسط بیرونی وخازنی بااختراع دقیقترین ترازوها وقپانها انجام شده بقدری دقیق است که فقط دررقم سوم اعشار بامحاسبات جدید تفاوت دارد.[۸۹] بسیاری نکات مهم درباره میل‌قصری (Impetus) را علمای ایران میدانستند و آگاه بودند که درمرکز زمین قوهٔ جاذبه‌ای هست که‌همهٔ اشیاء را بسوی خود میکشد واین را سالیان‌دراز قبل‌ازنیوتون‌میدانستند ومحاسبات دقیقی‌درباره‌آن کرده‌بودند.[۹۰] درمبحث نور دکترماکس میرهوف بما میگوید که «افتخار علم مسلمین درمبحث‌نور است. دراینجاست که‌قدرت ریاضی‌اشخاصی‌چون‌ابن‌هیثم و کمال‌الدین‌فارسی بر آن اقلیدوس‌و بطلمیوس‌بیشتر بود. فارسی‌وطوسی‌پیشقدم‌دکارت‌وهویگنس و نیوتون بودند.[۹۱]» دوفرضییه نور،یعنی‌فرضییه‌موجی وفرضییه ذره‌ای،قبل‌از اروپائیان‌توسط استادان ایرانی‌در کتبی که‌بموقع‌بزبان لاتین‌ترجمه‌شده بود

87- Memories of Asiatic Society of Bengal در H. E. Stapleton سال۱۹۲۷

۸۸ ـ دکترمهندس‌حسنعلی شیبانی ـ درمقدمه کتابهای مدخل‌التعلیمی و کتاب‌الاسراررازی

89- La Science Arabe-Aldo Mieli

۹۰ ـ Les Penseur de l'Islam-Baron Carra de Vaux جلداول

۹۱ ـ The Legacy of Islam صفحه ۳٤٥

وجوداست ومحققاً دردسترس این علمای اروپائی قرارداشته‌است . درموسیقی ارابی‌وابن‌سینابسیاربآنچه یونانیان پیشنهاد کرده بودند افزودند. درفرضیهٔ ربوط بمبنای فیزیکی صداها نیزایرانیان نسبت بعلم یونانی پیشرفت‌زیادی کرده بودند خاصه درفرضیه‌پراکنده شدن‌صدابصورت کروی. تاقرن‌هفدهم سیاری ازفرضیه‌های موسیقی فارابی وابن‌سینا در کتب کلاسیك موسیقی روپائیان نقل میشود .

درریاضی سهم ایرانیان واقعاً بسیار زیاد است ـ درجبرهمانطور که پروفسورالدومیلی Aldo Mieli مینویسد« کتاب خوارزمی‌درجبر نه تنها اصطلاح جبررا معمول کرد بلکه معنی واقعی را به‌این علم بخشید و واقعاً عصرجدیدی درعلم ریاضی گشود . » خیام یکی‌ازبزرگترین دانشمندان علم ریاضی وجبر بود ـ کاراصلی اومربوط بحل معادلات درجه دوم بود ـ وی از تقاطع مقطعهای مخروطی برای حل مسائل جبری استفاده کرد ـ اشکال مختلف معادلات درجه سوم را بنحوی کامل طبقه بندی کرد وبرای هریك راه‌حل‌هندسی‌یافت.

غیاث‌الدین‌کاشانی کسوراعشاری‌را ۱۶۰سال قبل ازاستوین کشف کرد[92] *درمثلثات افتخار ایرانیان واقعاً چشمگیر است ومادرواقع میتوانیم‌ایرانیان را مخترع مثلثات مسطحه وکروی بنامیم آقای دکتر ا.اس. کندی دراین باره مینویسد :*

« میتوان گفت که‌علم‌مثلثات مسطحه و کروی که درمدارس کنونی ...ان تدریس میشود مطالب عمدهٔ آن نتیجه تتبعات فلکیون ایرانی قرون ... طی

---

۹۲ ـ کتاب سابق‌الذکر

میباشد. البته این علمای ایرانی ورثهٔ علمی بابلیها ویونانیان وهنود بودند وازاکتشافات آنها استفاده کــردنــد ومخصوصاً یونانیها علم مثلثات کاملی داشتند امــااصل آن غیرازاصل مثلثات کنونی بود واستفاده آن برای حل مسائل سخت‌تروطولانی‌ترازمثلثات‌جدید بود.»[۹۳]

نام‌علمائی‌چون ابوالوفابوزجانی وابومحمدخجندی وابوریحان‌بیرونی وابوجعفرخازنی و کوشیاری درپیشرفت علم‌مثلثات بصورتیکه امروزبدست ما رسیده بلندآوازه است. اینها بودند که برای‌اولین‌بار دریافتند که‌جیب وظل وسایر توابع مثلثاتی نه تنها برقوسهای کروی بلکه زوایای کروی نیز مربوطند و همینها بودند که رابطه‌ای بین زوایا و اضلاع هر مثلثی کروی ثابت کردند.

در نجوم همانطور که‌بارون‌کارادوو Baron Carra de Vaux مینویسد: «میزان‌تمدن اهالی‌مشرق‌زمین بعنوان فلاسفه وپزشکان وشیمی‌دانان‌هرچقدر که‌باشد یك‌چیزمسلم‌است که‌درهیچ رشته‌ای‌ازعلوم‌این‌مردم‌درزندگی‌فکری مغرب‌زمین مانند علم‌نجوم‌مؤثر نیفتادند.»[۹٤] این‌علما آلات‌وابزارنجومی‌رابهتر و کاملتر کردند و طرق بهتر، و کاملتری برای بسیاری از مشاهدات نجومی پیشنهاد کردند و فرضیه های پیشنهاد شده تــوسط قدما را با نظر انتقــادی بررسی‌نمودندوچون‌اشخاص‌جستجو گرو کنجکاوی بودندتمام‌محاسبات‌قدما رأ ازنو با دیدهٔ انتقادی موردبررسی قرارداده و با وضع ستارگــان تطبیق وبیشتر فرضیه‌ها را پس ازمقایسه محاسبات ومشاهدات خوداصلاح نمودند وهمانطور که بارون‌کارادوو مینویسد علم‌نجوم‌بدست‌آنان و بوسیله‌مطالعات

---

۹۳ ـ آقای دکتر ا. اس. کندی ـ درفرهنگ ایران زمین سال اول

۹٤ ـ Baron Carra de Vaux کتاب سابق‌الذکر

آنان غنی‌تر گردید وبیشتر این مشرق زمینهائی کـه بکار مطالعه در امور نجومی پرداختنددایرانی‌بودندوحبیب‌فزاری ونوبخت‌ومحمدبن‌عشاق‌سرخسی وحبش‌حاسب‌ومحمدبن کثیرفرغانی‌وابومعشر بلخی وبیرونی‌وخیام‌وخواجه‌ـ نصیرطوسی همه از دانشمندان علم نجوم بودند . ابوسعید سجزی‌اسطرلابی ساخته بود که با فرض گشتن زمین بدورخورشید کار میکرد . ابوریحان به آزادی هرچه تمامتردر بارهٔ امکان گردش زمین‌بدور خورشید صحبت‌میکرد ودر پاسخ آنهائیکه زمین را ساکن میدانستند و استدلال میکردند که‌اگر زمین متحرك بود سنگ ودرخت وآب درروی سطح‌زمین بند نمیشدوبفضا پرتاب میگردید میگفت کسانیکه زمین را متحرك‌وخورشید را ساکن‌فرض میکنند گویند علت‌اینکه اشیائی که درسطح زمین است به‌فضا پرتاب‌نمیشود اینستکه قوه‌ای درمرکز زمین است که اشیاء را بسوی خودجذب ودر حین حرکت‌زمین‌مانع‌پرتاب‌اشیاء به‌فضامیشود.»[۹۵] واین گفته‌مربوط به‌صدها سال پیش ازنیوتون وداستان ساختگی افتادن سیب از درخت وکشف قوهٔ جاذبه توسط اوبا همین‌افتادن سیب ازدرخت است و چنانکه دیده میشود قرنهاپیش ازکوپرنیك وگالیله موضوع گردش زمین بدورخورشید باآزادی وبدون هیچگونه مخالفتی‌ازطرف روحانیون‌اسلامی‌مورد فحص‌وبحث قرارمیگرفت.

بیرونی برخلاف یونانیان که معتقد بودند که خورشید یك‌جسم‌روحانی است که خالی ازعناصر جسمانی وخاکی‌است معتقد بود کـه خورشید یك جسم‌آتشین‌است وآنچه در حین کسوف‌کامل در اطراف خورشیدد...میشود مانند شعله‌هائیست که ازیك‌جسم‌سوزان‌درفضای‌اطراف‌آن‌پراکنده ...ود.[۹۶]

---

۹۵ ـ همان نویسنده همان کتاب

۹۶ ـ مقدمه کتاب قانون مسعودی [illegible]

همچنین بیرونی برخلاف یونانیان معتقد بـه کرویت آسمان نبود و حرکت سیارات را درفضا قطعاً حرکت مستدیر نمیشمرد ومعتقد بود که سیارات بهمان خوبی که میتوانند درمسیر دایره‌شکلی حرکت کنند میتوانند درمسیر بیضی شکل حرکت نمایند واین نظر با فکرانقلابی کپلر خیلی نزدیك است ۹۷ از بهترین نتایج مطالعه علوم توسط ایرانیان ترصد جدید ستارگان بود ـ نجوم ایرانی خیلی بیش ازنجوم یونانـی وبابلی بامشاهده دقیق آسمانها سروکار داشت ـ مهمترین این ترصدها ترصدهای دقیقی است کـه بتانی وفرغانـی و عبدالرحمن صوفی وابن‌یونس وخواجه نصیرطوسی وشاگردانش در مراغه و غیاث‌الدین جمشید کاشانی و قاضی‌زاده در سمرقند انجام دادند. ایرانیان در نجوم ریاضی و فرضیه‌های حرکت کواکب نیز مطالعات جالبی دارند کـه ضمن آنها میتوان از افزودن فلك‌نهم به‌هشت فلك بطلمیوس وتکمیل محاسبات افلاك تدویر وحال وبسط وتغییرات نوین درنجوم ارسطوئی‌نام برد ـ ازهمه مهمتر پیشنهاد دستگاه نوین‌نجومی است که اولین‌بار توسط خواجه نصیر-الدین طوسی ارائه شد وبعد بدست قطب‌الـدین شیرازی وابن شاطر دمشقی تکمیل شد ـ این‌دستگاه تا چندی‌پیش به کوپرنیك منسوب بـود اکنون‌به ثبوت رسیده که‌کار خواجه‌نصیرالدین طوسی است و شاگردانش پیشنهادات اورا دنبال کرده‌اند احتمال اینکه دستگاه کوپرنیك ازافکار خواجه نصیر-طوسی سرچشمه گرفته باشد زیاد است چون ارقام واشکال مربوط به‌حرکت قمر وعطارد همان ارقام واشکالی‌است که در آثار قطب‌الدین شیرازی وابن-شاطردمشقی دیده میشود وقطب‌الدین شیرازی که حرکت‌عطارد رابر اساس همین دستگاه محاسبه کرده است میگوید که اصل‌آنرااستاد اوخواجه‌نصیر-

۹۱ ــ دکتر سیدحسن بادالی ــ همان کتاب

طوسی پیشنهاد کرده و شاگردان خود را تشویق کرده تا طبق این دستگاه جدید حرکت کواکب را محاسبه نمایند.

بعلاوه ساختن رصدخانه بعنوان یك مؤسسه مستقل علمی ازابتکارات خواجه نصیرطوسی است وقبل ازآن وجود نداشته و رصدخانه‌های بعدی خواه در سمرقند وهند واسلامبول وخواه دردانمارك وآلمان وانگلستان همه تقلیدی ازتشکیلات رصدخانه مراغه‌است.[۹۸]

بیرونی رامیتوان علاوه برآنچه گذشت‌مخترع علم‌زمین پیمائی(ژئودزی) نامید. وی‌بود که بااسلوبی‌صحیح بلندی‌نقاط راازسطح زمین اندازه گرفته‌و معلوم کردوپایه‌علم‌ژئودزی‌راریخت.همچنین‌ایرانیان‌درعلم‌خیلی‌روشن‌فکرتر ازاروپائیان‌بودندواغلب‌درمقایسه باآنها میتوان گفت‌به‌مراتب‌پیشروتر بودند فی‌المثل گرچه وقتی درقرن نوزدهم برای اولین‌بار داروین دربارهٔ فرضییهٔ انواع‌وفرضییهٔ تحول کتابی نوشت‌غیرمستقیم ازطرف کلیسا مورد انتقادشدید قرار گرفت ولی درایران اززمانهای بسیارقدیم مردم مطمئن بودند که بقول بیرونی تحولی درکار است و «انسان نسبت به‌حیوانات فروتر از خود به‌حد نهایت کمال نایل آمده است وچون به‌نسج و گوهروی در مینگرندمیبینند که او ازانواع خود به‌انسانیت صعود کرده‌است تاجائیکه از سگی‌به‌خرسی آنگاه بوزینگی‌ارتقاء یافته وسرانجام ازآن درجات به‌مرحله انسانی‌رسیده است.» بعلاوه بیرونی قرنهاقبل‌ازمالتوس دربارهٔ فرضییهٔ جمعیت بحث‌میکند وگرچه هنوز تاهجوم مغول به‌ممالك‌ایرانی‌نشین دوسه‌قرن‌فاصله بودمتذکر میشود که اگرآدمی به‌فکرجلوگیری از ازدیاد بیش ازحد نفوس نیفتداین امر را خالق بزرگ باشدت وحدت بیشتری یا بوسیله بروز مرض یا جنگ

۹۸ ـ Baron Carra de Vaux کتاب سابق‌الذکر

صلاح خواهد کرد . » هرگز بیرونی را بـرای اظهاراینکه ممکنست زمین دور خورشید بگردد مـانند گالیله تحت شکنجه و عذاب قرار ندادند و کتابهایش رابه‌آتش نکشیدند. ایرانیان را این عقاید اصلاآزار نمیدادبلکه چون دانش را مفیدبه‌حال آدمی میشمردند هرگز ازدنبال کردن آن‌سرباز- میزدند واین امرحتی دردوره‌های اخیرنیز به‌چشم میخورد.فی‌المثل‌شاردن که در عهد شاه‌عباس بزرگ صفوی به‌ایران‌آمده است دراین باره مینویسد: ایرانیان علما وآنانی راکه به‌تحصیل علوم میپردازند بحدی دوست‌دارند به‌آنها احترام میگذارندکه میتوان گفت علاقه‌اصلی آنها احترام ومیل به تحصیل علوم است‌آنها تمام دورهٔ عمرخود را صرف تحصیل علم میکنندوزن فرزند ووظایف صنفی وحتی فقرنمیتواند مانع آنها شود تا دست از تعقیب علم بردارند .

آنهاتمام علوم‌رابهمان وسعت‌تقسیم‌بندی که ماداریم دارند وتنهااستثنائی که میتوان برشمرد سیستم‌های جدید واکتشافات جدید ما دراروپاست که آنها از این سیستم‌های جدید واکتشافات اطلاعی ندارند ولی بایستی اذعان کرد که این اکتشافات آنقدر که ما خیال میکنیم مهم‌نیستند زیرا که تنها از چند قضیه تشکیل شده‌اند که ماخیال میکنیم جدیداً کشف‌شده‌اند وحال آنکه همین قضایا را ما میتوانیم در کتب فارسی وعربی‌بیابیم منتهی‌به‌زبانی که درک‌آن به‌آسانی طرز بیان‌علمای مامیسرنیست.»[۹۹]

آنچه‌ایرانیان درهنرهای ظریفه ودرادبیات‌به‌دنیادادند خودخیلی‌مفصل است وورودبه‌آن محتاج تطویل فوق‌العاده این مقاله خواهد بود و لذا به فرصتی‌دیگر موکول میگردد همینقدر درخاتمه لازم میدانم اشاره‌ای‌به‌نور-

۹۹ ـ سفرنامه شوالیه شاردن به‌ایران وهندوستان

بخشی ایران و اشاعه تمدن آن درمنطقه وسیعی ازآسیا وقسمتیازاروپا و افریقا بنمایمتا معلوم شود کهچهدردورههای قبل ازاسلام چهپسازآنایران همواره منبع فیض و اشاعهٔ نورو علم ودانشوهنر وتمدن وفرهنگ بقسمتی بزرگ ازجهان بودهاست.

آقای پروفسورپ.و.ایوری Prof.P.W.Avery مینویسد: «نفوذفرهنگی هخامنشیان که به منشاء فرهنگ باختروغرب میرسد هرگز از بین رفتنی نیست . هرگز تمدن جهان نمیتواند اثر این فرمانفرمایان هخامنشی را که سکه درجهان متداول ساختند ودستگاهی سیاسی واجتماعی قادر بهادارهو کنترل کردن یك امپراطوری وسیع ومتنوعیراپیافکندندفراموش کند »

آقای دکترلاوفرمینویسد: « ما اکنون میدانیم کهمردمان ایرانیدرعهد باستان یك منطقه وسیعی را زیرسلطه خود داشتند. این منطقه وسیع شامل تمام ترکستان چین میشد وحتی درچین نیز اثرکرد ونفوذ عمیقیدر ملل و اقوام دیگر خاصه ترکان وچینیان بجای گذارد.»[100]

دکتر اسمیت در کتاب تاریخ هندوستان خود مینویسد : «هیچشکی نیست کههندوستان باستان بمقدارزیادی مدیون *افکار وطرزعملایرانیان بوده است*» دکتر *اسپونر Dr. Spooner مینویسد:*

«شباهت بین معماری ایرانی وهندی درعهد هخامنشیان غیرقابل تردید بود ایران هندوستان را در آنزمان در معماری تحت نفوذ خوددرآورد».

ایزلر عقاید ایرانی را منشاء فلسفه یونان میشمارد ـ نیلسون Nilsc

---

۱۰۰ــ Laufer کتاب سابقالذکر

درتاریخ دین دریونان مینویسد:«شریعت‌زرتشت باخود افکار بزرگ‌وعمیقی آورد که با افکار یونانی مواجه شدازآنجمله‌اند:

خدای‌یکتائی که‌برترازهمه‌چیزوهمه کس‌است‌وثنویت که‌مبارزه‌نیروهای نیکی‌ونیروهای بدی است وپرستش‌خداوند بدون تصویر یا مجسمه وپایان نهائی جهان وبالاخره‌زروانیسم. نفوذ افکار ایرانی برافکار یونانیان خیلی زیاد بود همانطور که دیدیم نفوذ دین زرتشت دردین یهود بعد از بازگشت از تبعید بسیار زیاد است و از طریق این دین بسیاری از عقاید زرتشتی در دین مسیح واسلام واردشده‌است.» درعرصه هنر وفرهنگ نفوذ ایران درهنر وفرهنگ کلاسیك اروپا وآسیا بسیار زیاد است پروفسور پوپ در این باره مینویسد :

«سهم‌ایران‌درفرهنگ کلاسیك گرچه‌هنوزکاملابطوردقیق‌تعیین‌نشده‌ولی نفوذآن قطعی و اساسی است.»

آئین مهرومانی با خود بسیاری عقاید وآراء ایرانی‌را دراروپاوآسیا رواج داد - نفوذ ایران درتمدن اسلامی بقدری عمیق وعظیم است که کافی است فقط باین اشاره مختصر دراینجا اکتفاشود.[۱۰۱]

سرویلیام مویرSir W. Muirمینویسد:«با آغاز نفوذ ایران در دربار خلفا درعصرعباسی خشونت‌زندگی اعراب نرمی پذیرفت ویك عصرفرهنگ وتساهل وتحقیقات علمی‌آغاز شد»[۱۰۲]

۱۰۱- پوپ Survey مقدمه

۱۰۲- پروفسور ادوارد براون ــ کتاب سابق‌الذکر

ایرانیان درهمه شئون زندگی اعراب نفوذ بارزی داشتند وهمه‌جا ودر تمام زمینه‌های علمی وادبی و هنری و معماری وفلسفی و دینی اثر این نفوذ بطورآشکار ظاهر است وهمهٔ دانشمندانی که دربارهٔ این‌عهد تحقیق کرده‌اند در این‌باره کوچکترین شکی ندارند ـ همین اثر نفوذ را مادرتاریخ بعد از اسلام هندوستان وآسیای میانه تاچین‌نیز می‌بینیم ـ ابن بطوطه نفوذ ایران را درسراسرآسیا تاچین دنبال کرده ودر کتاب سفرنامهٔ معروف خودآورده است ـ دکتراسپونردراین‌باره‌مینویسد:«دردوره‌اسلام نفوذایران‌درهندوستان عمیقاً اثرگذاشت ـ اولین قدم در پیشرفت تمدن ایران درهند رواج زبان فارسی درآن شبه قاره است. دومین نشان‌نفوذ تمدن ایران‌درهند پیشرفت صنایع ظریفه ایران درهند میباشد ـ معماری مغولان را میتوان درمرحله اول بعنوان یك معماری صد در صد ایرانی بشمار آورد. در نقاشی افکار ایرانی با هنرمحلی وسنتی درهم آمیخته مینیاتورهای سبك مغول رابوجود آورد. باغهای ایرانی درهند رواج کلی‌یافت. علاقه‌وعشق عجیب‌ایرانیان به شعر وآواز یکنوع اثر عمیقی درقلب هندیهابجای گذاشت ایران بوسیله پادشاهان مغول مدرسه‌ای برای آموختن آداب ایرانی‌درهندوستان‌شدور... ش وآداب هندی بعنوان آداب روستائی تلقی گردید وبیکسوافکنده‌شد وآداب ایرانی‌جایگزین‌آن گردید. بالاخره‌افکارآزادمنشانه‌وعرفانی ایران‌... ریق شعرای بزرگ و صوفیان عالیمقام ایرانی درهند نفوذ کرد.» در با... نفوذ تمدن ایران در ... که و ... کستان ... [illegible]

«وقتی سلطان سلیم که خودکاملا تحت‌نفوذتمدن‌ایرانی‌وزبان فارسی بود اروپا را تانیمی تسخیر کرد درواقع تمدن ایـران بود که تانیمی از اروپـا گسترده میشد وهنگامیکه مصروقاهره راتسخیر کرد درواقع تمدن‌ایرانی بود که تمدن عربی را تسخیر میکرد.» بقول توین‌بی شاه‌اسمعیل و سلطان‌سلیم‌هردوپرورده‌ٔ یك‌تمدن‌مشترك ایرانی‌بودند کمااینکه‌سلطان‌سلیم‌پادشـاه عثمانی بفارسی شعر میسرود ودر دربارش زبان فارسی رواج داشت و همهٔ مظاهر تمدن آنها همان مظاهر تمدن‌ایرانی بودوتصوف ایرانی وشعرفارسی درسراسر این سرزمین وسیع‌بخش میشدوبهمه‌جا منتشرمیگردید،[۱۰۳] همین امر درتر کستان نیز صادق بود وتا اواسط قرن گذشته زبان رسمی‌دربـار هند زبان فارسی بود وشعروادب وعرفان ایرانی در هندوستان رواج داشت بنابراین به جرأت میتوان گفت که ایران دریك دوره بسیارطولانی از عهد هخامنشیان وماقبل‌آن تا دوره‌های اخیر مرکز پخش فرهنگ و هنرخاصی بود که در سراسرآسیا و قسمتهائی از اروپا وافریقا خریدار داشته است و عظمت وشکوه‌وجلال فرهنگی‌وروحی‌آن همواره ملل واقوام دور ونزدیك را تحت تأثیر شدید خودقرار میداده‌استوهم‌اکنون که دوره فترت‌یکی‌دو قرن‌اخیرسپری‌شده‌امیداست که مجدداًمجد وعظمت تمدن‌مابحدی‌برسد که مجدداً انوار ساطع‌آن قسمت بزرگی ازجهان را تحت تأثیرتابش خودقرار

۱۰۳- Prof. A. Toynbee در A Study of History

دهد ـ واین امیدوآرزو هم اکنون دردلهای ایرانیان میهن دوست وروشنفکر زنده شده است ودلیل کافی برای این خوش بینی خوددارند.

باش تا صبح دولتت بدمد　　　کاین همه ازنتایج سحراست

پژوهشی چند

در

کتیبه های شاهنشاهان

شی

پژوهشی چند
در
کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی

بقلم

سروان محمد کشمیری

(فوق لیسانسیه در تاریخ)

کتیبه‌هـای خط میخی پارسی که برلوحه‌های زرین ، سیمین ، سنگی و گلی‌درایران و تـرکیه و مصر پیدا شده روشن‌گر رویدادهای جالب تاریخی مانند احداث کاخهای سلطنتی ، فتوحـات جنـگی ، تعداد سرزمینهای‌تحت‌رهبری، نحوه زیست ، حدود و وسعت ایران باستان ، وضع ایران با ممالك همجوار و نظایر آن ، خاصه طرز تفکرونحوه عقاید شاهنشاهان هخامنشی میباشند کــه هر یك بتنهائی میتواند موضوع‌تحقیق‌وتدوین‌رساله‌ای جدا گانه قرار گیرد . ازخلال نوشته‌های این کتیبه‌ها که‌هم اکنون زینت بخش موزه‌های

ایران، انگلستان، فرانسه، آلمان و اتحاد جماهیر شوروی میباشند اندیشه
شهریاران هخامنشی را بوضوح میتوان دریافت ، اندیشه‌هائی بس والا که
تمایز خاصی نسبت به طرز تفکر جهان آنروز دارا بوده است، اندیشه‌هائی
که هنوز دنیای متمدن کنونی آنسرا از پیشرفته‌ترین اصول فکری انسان
میداند زیرا اصول آن بربنیاد آزادی و آزادگی، احترام به‌شخصیت ملی
افراد، راستی، نیکی، دادگری وشادمانی استوار بود که نتایج آن بهسازی
اجتماع، پیشرفت واعتلای فرهنگ وتمدن، تحول وترقی اقتصادی وسیاسی
جوامع آنروز را دربرداشت. اصولی که انقلاب عظیم اخلاقی‌ومعنوی راپی‌-
افکند وطرززندگی‌نوینی‌رابراساس همکاری وهمزیستی‌ملل عضوشاهنشاهی
ایران‌بوجودآورد، اصولی که‌تحولی شگرف درسازمانهای اجتماعی واداری
ایجاد نمود که پس از هخامنشیان از طرف سایر امپراطوری‌ها وحکومتهای
بزرگ تاریخ مورد پیروی قرار گرفت.

اگر به‌حکومتهای دنیای آنروز بنگریم بیشتر به اهمیت عقاید و
اندیشه‌های پادشاهان هخامنشی پی میبریم زیرا حکومتهای مقتدری مانند
بابل، کلده، آشور، مصر به‌ملل مغلوب ظلم وستم فراوان روا میداشتند، ناله
جانگداز شکست خوردگان همه‌جا درفضا طنین‌انداز بود وفاتحین به‌زجر
دادن، غارت و اسارت آنها دست میزدند کتیبه‌هائی از پادشاهان وسرداران
معروف این کشورها بجا مانده‌است که همگی باین اعمال تفاخرنموده‌اند.[1]

درچنین محیطی و باچنین طرز تفکریست که هخامنشیان اندیشه‌های
تابناك خودرا اعلام داشتندونخستین‌شاهنشاهی‌آریائی تاریخ‌جهان‌را بوجود
آوردند اینك برای پژوهش هرچه بیشتردرباره عقاید و اندیشه‌های شاها
هخامنشی ضروری است تعدادی از کتیبه‌هائی که تاکنون ازآنها ک شد
است دراینجا آورده شود.

۱– برای آگاهی بیشتر از اقدامات فاتحین نسبت به‌ملل مغلوب به کتاب
تالیف حسن پیرنیا صفحات ۱۳۷ الی ۱۴۰ [illegible]

آریارمن: قدیمی‌ترین کتیبه‌ای که از خط میخی پارسی بدست آمده لوحه زرین آریارمن میباشد که درسال ۱۲۹۹ شمسی درهمدان بدست‌آمد این لوحه که اکنون در موزه برلین میباشد دارای یـازده سطر خط میخی است که سطرآخرآن از بین رفته است ولی با توجه به سطور دهگانه‌آن وبررسی و مقایسه‌های فراوان که بعمل‌آمده مشخص شده است که در سطر یازدهم چه عبارتی نوشته شده است توجه باین لوحه زرین تاحد زیـادی افکار آریارمن پادشاه پارس را بخوبی نشان میدهد . در حالیکه معاصرین آریارمن در سایرسرزمینها همگی از کشت و کشتار و فجایع بیشمار خود سخن بمیان‌آورده‌اند وبدان فخرورزیده‌اند. آریارمن جد داریوش کبیر از سرزمینش، ازمردان واسبان‌خوبش وازاهورامزدا گفتگو مینماید.

۱- آری یارمن : خشای‌ثی ی : وزرك : خشایث [۲]

۲- ثی‌ی: خشای‌ثی یانام: خشای‌ثی‌ی : پارسا

۳- چیش پ‌ئیش : خشای‌ثی‌ی ه یا : پثر: هخام‌نیش ه

٤- یا:نپا ثاتیی : آری یارمن : خشای‌ثی ی

٥- ئی‌یم : دهیاوش: پارسا: ت‌ی: ادم: داریا

٦- میی : هی: او وسپا : اومرتی یا: منا: بگ

۷- وزرك : آورمزدا : فرابر: وشنا: او

۸- رمزداه : ادم : خشای ثی‌ی: ئی‌یم: د

۹- هیاوش : امیی : ثاتیی : آری یارمن

۱۰- خشای ثی‌ی: اورمزدا: منا : اوپستا

۱۱- برتوو

آریارمن‌شاه‌بزر گ،شاه‌شاهان،شاه‌درپارس، پسرچیش‌پیش،نوه‌هخامنش. آریارمن‌شاه‌گوید: این کشور پارس که‌من دارم، دارای اسبان خوب ومردان

۲- کلیه کتیبه‌هائی که در این مقاله آورده شده است مأخوذ از کتاب فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی تألیف رلف نارمن شارپ میباشد.

لوحه آریارمن

(است).خدای‌بزرگ اهورمزدا (آنرا)بمن‌عطافرمودبخواست اهورمزدامن‌شاه دراین کشورهستم. آریارمن‌شاه گوید: اهورمزدا بمن یاری ارزانی فرماید .

اگر در نظر بگیریم که ارزنده‌ترین جملات وسخنان شاهان هخامنشی که‌دارای اهمیت خاصی بوده است توسط کاتبان نقر میگردیده بخوبی‌باین مهم پی می بریم که اختلاف عقیده وفکر تا چه‌حد در دنیای آن روز وجود داشته است آریارمن هنگامیکه می گوید « این کشور که من دارم ، دارای اسبان و مردان خوب (است) » این بهترین جمله‌ایست که میتوانسته بیان نماید وبدان افتخار کند . اگر عقیده وفکر او نیزمانند شاهان و سرداران سایر سر زمینها بود هیچگاه از خوبی و نیکی سخن بمیان نمیآورد . این سخن درآن روزگار بخوبی نشان میدهد که شاه پارس عقیده داشته که انسانها میوه وشاخه یك درخت تنومند هستند وبجای کشتار و نابود کردن آنها میبایستی ازحاصل اندیشه وتلاش وتجربه آنها استفاده کرد . یا اظهار «اهور مزدا بمن یاری ارزانی فرماید» نشان میدهد که عقیده آریارمن‌چنین بوده است که میبایستی بخداوند احترام گذاشت واوست که قادر مطلق‌است وهرکاری که بخواهد انجام‌میدهد . اوست که میتواند انسانها راحتی اگر حاکم‌سرزمینی‌هم باشندیاری دهد وبطورکلی آریارمن دراین گفته‌احساسی را نشان میدهد که سپاس دربرابر خداوند یکتاست .

بعدازآریارمن پسرش ارشام وبعدازآنها داریوش کبیرازخوبی سرزمین پارس ومردمان واسبان آن یاد میکنند در صورتیکه سایر شاهان هخامنشی هیچیك چنین تمجیدی ننموده‌اند . دلیل آن نیز واضح است . ارشام نیز که این عبارات را نقل میکند ، نشان میدهد عقاید و افکار پدرش را دارا میباشد واحترام خاصی که برای او نیز قائل‌است مشخص مینماید . داریوش-کبیر نیزبااینکه‌سرزمین تحت‌رهبریش بسیار وسیع بوده ولی ازنظراحترام به‌نیاکان خودوعلاقه خاصی که به سرزمین پارس داشته است این جملات را

مجدداً تکرارمینماید ولی بقیه‌شاهان‌هخامنشی بعلت‌اینکه سرزمینهای‌آنان بسیار وسیع و پارس جزئی از آن شد سخنی چنین نگفته‌اند .

ارشام

لوحه زرین ارشام نیز درسال ۱۲۹۹ درهمدان بدست آمد این‌لوح تا چند سال پیش درمجموعه آقای مارسل ویدال از علاقمندان نفائس تاریخی موجود بود این لوح از چهارده سطر تشکیل شده است که قسمت کوچکی از دوسطر آخرآن از بین رفته‌است ولی باتوجه به بقیه سطور ، بررسی و مقایسه‌آنها بایکدیگر ، افتادگیها نیزمشخص شده‌است . تعدادی ازباستان‌شناسان عقیده دارند که لوح‌آریارمن و ارشام را اردشیر دوم هخامنشی بنام آنها درست نموده است‌واوخواسته‌است با این اقدام خود حق نیاکان خود را تثبیت نماید ولی باتوجه به هجای‌کلمات و علامت های نموداری و نیز نداشتن ترجمه های عیلامی و بابلی که بعد از کوروش و داریوش متداول گردیده ودر کتیبه‌های آنها مشخص‌است صریحاً میتوان اظهار داشت که این نظریه‌ها صحیح نیست و این دو لوحه متعلق به آریارمن و ارشام میباشد و بدستور آنها تهیه‌شده‌است .

۱ ـ ارشام : خشای ثی ی : وزرك : خ
۲ ـ شای‌ثی ی : خشای ثی یا نام : خ
۳ ـ شای ثی‌ی : پارس : آری یارمن : خش
٤ ـ ای‌ثی‌ی‌هیا:پثر: هخامنیشی‌ی
۵ ـ ثاتیی : ارشام : خشای‌ثی‌ی : او
٦ ـ رمزدا : بگ: وزرك : هی: مثیش
۷ ـ ت : بگانام : مام : خشای‌ثی‌ی
۸ ـ م : اکرن‌وش : هور : وهیاوم : پ
۹ ـ ارسم : منا : فرابر : تی : اوکام

لوحه ارشام

عکسی از لوحه ارشام

۱۰ - اووسپم : وشنا : اورمزداه : ئیم

۱۱ - آم : دهیاوم : داریامیی : مام :

۱۲ - اورمزدا : پاتوو : اتام‌ئیی : و

۱۳ - ئی‌ئم : اتا : ئی‌مام : دهیاوم : ت‌ی

۱٤ - ادم : داریامیی : هوو : پاتوو

ارشام ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه در پارس ، پسر آریارمن شاه ، هخامنشی .

ارشام شاه گوید : اهور مزدا ، خدای بزرگ، که بزرگترین خدایان (است) ، مراشاه کرد . او کشورپارس را که دارای مردم خوب و اسبان خوب (است) بمن عطافرمود. بخواست اهور مزدا این کشور را دارم مرا اهورمزدا بپایاد ،وخاندان‌مرا ، واین کشوررا که دارم اوبپایاد!

از بررسی وتجزیه وتحلیل این‌لوحه ونیزمقایسه‌آن با لوحه آریارمن مطالب‌زیر مشخص میشود .

۱ - اثرتوارث ومحیط تربیتی کاملا مشهود است . هنگامیکه پسری عیناً افکارش مانند پدرباشد واعمال و کردار اورا تکرار نماید و مخصوصاً دررهبری کشورکارهای مشابه پدررراانجام دهد بی‌شبهه وراثت ومحیط دراو تأثیر بخشیده است . امااینکه آیاوراثت بیشتر درانسانها اثردارد یا محیط درمیان دانشمندان اختلاف است ـ عده معدودی مانند ویگام عقیده دارند که «وراثت سازنده‌واقعی انسان است نه محیط . . . . » [۳] ولی اکثریت‌آنها عقیده‌دارند که «محیط ووراثت هردومهم وحساس‌اند و دررشد افراد برروی یکدیگر اثر میگذارند . وراثت در خلاء بکار نمی‌افتد و محیط در غیبت ترکیبات بیولوژیکی ویاعناصر ژنتیکی فاقد هر گونه عمل ونقش است » [٤]

3– A. E. Wiggam, The new decalague of science p. 42.
4- J. B. Watson, Behauiorism, p. 82.

پس بطور کلی میتوان اظهار داشت براثر این عوامل مهم است که عقاید وافکار آریارمن به ارشام منتقل گردیده است .

۲ ـ مقایسه دو کتیبه مذکور گرایش بیشتر آرشام را بسوی خداوند نشان میدهد، سرآغاز کتیبه آریارمن پس ازمعرفی میگوید: این کشورپارس که من دارم دارای اسبان خوب ومردان خوب (است) . در حالیکه آغاز کتیبه آریارمن بانام خداوند شروع میشود « اهورمزدا، خدای بزرگ که بزرگترین خدایان (است)مرا شاه کرد » ازاین جملات بخوبی احساس ارشام مشخص است، احساسی که توجه بیشتری بسوی اهورامزدا پیدا نموده است، احساسی که نشان میدهد فقط خداوند است که قدرت وعظمت را بوی بخشیده است.

بی شبهه پیشرفتهای شعبه انشان که دراثر اقدامات کمبوجیه بوجود آمده بود در شعبه پارس و شاه پارس یعنی ارشام نگرانی هائی تولید نموده بود . ثابت شده است که انسان درمواقع ناراحتی بیشتربسوی خداوند روی میآورد زیراتنها پناهگاه واقعی که میتواند بدان متکی باشد خداوند است . شاید یکی ازعلل گرایش بیشترارشام بسوی خداوند نیزهمین موضوع باشد ، این گرایش زیاد هم دور از عقل نیست زیرا مشاهده میشود که او ازمقام شاهی باحتمال زیاد توسط شعبه انشان خلع گردید و در نتیجه پسرش ویشتاسب نتوانست شاه شود .

کوروش بزرگ :

منم کوروش شاه جهان شاه بزرگ شاه نیرومند شاه بابل شاه سرزمین سومرواکد، شاه «چهار گوشه»(جهان) پسر کمبوجیه شاه بزرگ شاه انشان نواده کوروش شاه بزرگ شاه انشان ازتخمه چیش پیش شاه بزرگ شاه . انشان از دودمان سلطنتی جاویدان که «بعل ونبو»

۵ ـ در شهرهای مختلف سومرواکد رب النوعهای گوناگونی وجود داشت ولی مردم این سه رب النوع بزرگ را می پرستیدند . آنو (آقای آسمان) اآ (صاحب عمیق)بل (خدای زمین) ضمناً بابلیها مردوک را پسرخدای آسمان ونبورا پسراومیدا

فرمانروائی آنان را گرامی میدارند وسلطنت آنانرا بجان و دل خواستارند . هنگامیکه من بآرامش ببابل در آمدم باسرور وشادمانی کاخ شاهی راجایگاه فرمانروائی قرار دادم . مردوك خدای بزرگ مردم گشاده دل بابل رابر آن داشت تامرا . . . . . من هرروز به ستایش او همت گماشتم سپاه بیشمار من بی مزاحمت درمیان شهر بابل حرکت کرد . من بهیچکس اجازه ندادم که سرزمین «سومر» و اکد را دچار هراس کند . من نیازمندیهای بابل وهمه پرستشگاههای آنرا درنظر گرفتم و دربهبود وضعشان کوشیدم . من یوغ ناپسند مردم بابل . . . . را برداشتم خانه های ویران آنان را آباد کردم . من به بدبختیهای آنان پایان بخشیدم . مردوك خدای بزرگ از کردارم خشنود شد وبمن « کوروش شاه » که او را ستایش کردم وبه کمبوجیه فرزندم که ازتخمه من است و بتمام سپاه من برکت ارزانی داشت وازصمیم قلب مقام شامخ اورا بسی ستودم . تمام شاهانی که در بارگاههای خود برتخت نشسته‌اند درسراسر چهار گوشه جهان از دریای زبرین تادریای زیرین کسانیکه در . . . . .مسکن داشتند تمام شاهان سرزمین باختر که درخیمه‌هامسکن داشتند مرا خراج گران آوردند ودربابل برپایم بوسه زدند از. . . . . . تاشهرهای «آشور» و «شوش» و «آکاده» و «اشنونا» وشهرهای «زمبان» و «مورنو» و «در» تاناحیه سرزمین «گوتیوم» شهرهای مقدس آنسوی دجله را که مدتی دراز پرستشگاههایشان دستخوش ویرانی بود تعمیر نمودم وپیکره خدایانی را که جایگاه آنهادرمیان آنان بود
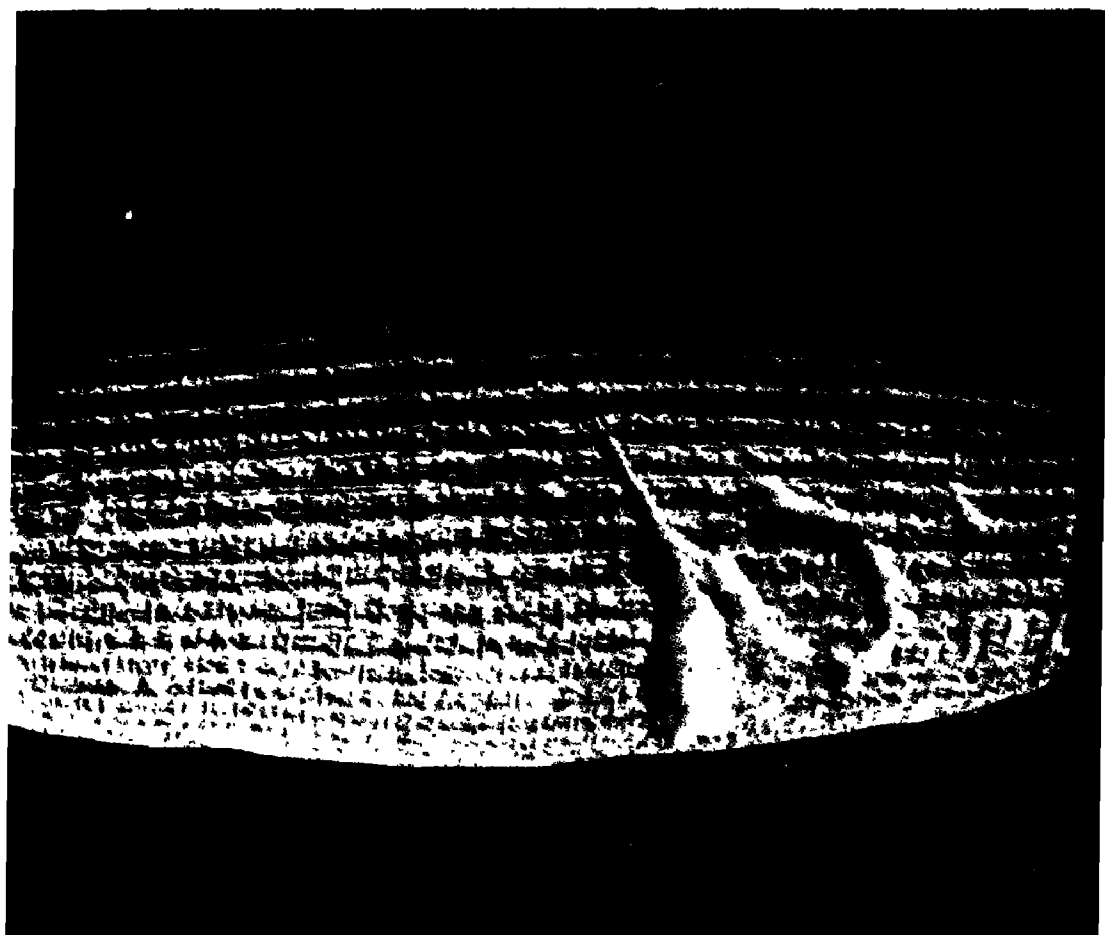
فرمان آزادی‌بخش کوروش بزرگ

بجای‌خودشان‌باز گرداندم و در منزلگاهی پایدار جای دادم. من‌همه‌ساکنان‌آنها را گرد آوردم‌وخانه‌هایشان را بآنان‌بازپس‌دادم. خدایان سومرواکد که «نبونید» آنها رابه‌بابل آورده و خدای خدایان را خشمناك ساخته‌بود من‌بخواست مردوك خدای بزرگ بصلح وصفا بجایگاه پسندیده خودشان باز گرداندم .

باشد که تمام خدایانی که من در پرستشگاههایشان جای داده‌ام روزانه مرا درپیشگاه «بعل» و «نبو» دعا کنند . باشد که زندگانی من دراز گردد . باشد که بمردوك خدای بزرگ بگویند کوروش پادشاه که ترا گرامی میدارد وفرزندش کمبوجیه . . . . . باشد . . . . .»

کوروش اولین شخصی است که بمفهوم واقعی شاهنشاهی بزرگی را بوجود آورد . ازاو در همه‌جا بعنوان سازنده‌ای توانا ونیرومند ، هادی و راهنما ، سیاستمداری باتدبیر ، پیشوائی بزرگ و بطور کلی انسانی نابغه میتوان‌نام‌برد. در دنیای آن زمان نابسامانیها در سرزمینهای مختلف بحدی بود که جزباقیام شخصیت برجسته وقوه‌خلاقه‌ای چون کوروش امکان‌نداشت که همه آنها برطرف گردد .

بطور کلی میتوان گفت که راز بنیان گذار نخستین شاهنشاهی بزرگ را دراصل قدرت رهبری نوادر و شخصیت‌های ممتاز باید جستجو کرد . کوروش‌بانبوغ خلاقه خود سرزمینهای وسیعی‌را یکی‌پس از دیگری‌بتصرف درآورد . در سال ۵۵۰ قبل از میلاد اکباتانا پایتخت ماد بدست کوروش افتاد[۶] ، ودر عین‌حال مادها نیز درردیف پارسیان دردولت جدید مقام‌مهمی داشتندوبدین‌سبب مورخان یونانی‌ومصریان نام پارسیان ومادها رابلاتفاوت

۶ ـ تاریخ شاهنشاهی تألیف اومستد ترجمه دکترمحمد مقدم ص ۴۹تا۵۲

بکارمیبرند»[۷]

بعد ازآن کشورهای آشور ، ارمنستان وکاپـادو کیه بزیرفرمان او در آمدند . درسال ۵۴۶ قبل ازمیلاد لودیا (لیدی) را تصرف کرد واز این سال تاسال۵۳۹ قبل ازمیلاد به‌تسخیر سرزمینهای پارت، زرنـگ ، هرات،خوارزم، باختر ، سغد، گندار، ثت گوش ، ارخواتیش‌سر گرم بود ودراین سال بابل را بتصرف درآورد .

کوروش بزر گ که مورخان اورا شخصیت بی‌همتائی میدانند نه‌تنهـا شاهنشاهی بزرگ بود که بر سرزمینهای بسیار حکومت میکـرد بلـکه اندیشمندی تواناست که از خلال کتیبه‌هایش عقاید و اندیشه‌های پرفروغش با اینـکه قرنها می گذرد دنیا را روشنی‌می‌بخشد .

او درمیان‌فرمانروایان‌ستمگر آن‌زمان شخصیت وقیافه تازه‌ایرابجهانیان عرضه داشت که تابدان روز هیچکس نظیر آنرا ندیده بود . وقتی که سارد پایتخت لیدی بتصرفش درآمد پادشاه لیدی خواست تا خویشتن را درآتش اندازد . ولی سربازان پارسی اورا گرفتند وبه‌نزد کوروش‌آوردند. کرزوس درآنجا باکمال تعجب دریافت که نه‌تنها کوروش قصدندارد اورا ازبین‌ببرد بلـکه مورد احترام نیزقرارگرفته‌است. با سایرپادشاهان و سرداران مغلوب سرزمینهای مختلف که حتی عده‌ای مستحق مرگ بودنـد نیز بهمین صورت رفتارمیشد. خدایان مغلوبین‌بجهت‌اینـکه موردپرستش اقوام گوناگون‌بودند مورداحترام اوقرار گرفتند وی‌اجازه داد که همه‌معابد رابگشانید باکاهنان خوش رفتاری نمایند و آنها را بشهرهای خود و پرستشگاههای اولیه‌شان باز گردانند این‌است گوشه‌ای‌ازسجایا وصفات‌انسانی که‌میتوان‌برای کوروش بیان کرد .

---

۷ ــ تاریخ ایران ازدوران باستان تا پایان سده هیجدهم تالیف ن وپیگولوسکایا ـ آیو ، یاکوبوسکی ترجمه رحیم کشاورز ص ۱۷ ج۱

اینك لازمست فرمان کوروش که دربالاآورده شده‌است نیزموردبررسی قرار گیرد تا صفات‌نیکوی این‌شاه‌بزر گ بیشترمشخص ومعین شود.

این‌فرمان که بنام‌های«استوانه کوروش» «فرمان آزادی‌بخش» و«اعلامیه حقوق بشرمعروف شده است » درسال ۱۲۵۸ شمسی برابربا ۱۸۷۸میلادی در بابل بدست‌آمد برای ترجمه آن رنج بسیار کشیده شد وپس از خـواندن مشخص گردید که اعلامیه کورش بزر گ است که بهنگام فتح بـابل صادر شده است .

این اعلامیه‌دارای ٤٠ سطر است که چند سطرآن از بین رفته است ولی مشخص‌است که از ساختمان معبدی گفتگومینماید . این فرمان کـه برروی استوانه‌ای از گل پخته نقش شده است اکنون یکـی از اسناد ارزنده موزه بریتانیا را تشکیل‌میدهد بررسی وتجزیه‌وتحلیل این‌فرمان بطورکلی‌موارد زیررا روشن مینماید :

۱ ـ فرمان‌باکلماتی «منم کورش‌شاه‌جهان»، شاه بزر گ ، شاه نیرومند ، شروع میشود . آیا بعد ازگذشت ۲۵۰۰ سال میتوان‌کلماتی را یافت که در عین اختصار صلابت واستحکام این‌سخنان را داشته بـاشد وبتوان‌آنهـا را جایگزین این گفتارنمود ؟باهشت کلمه مزبور کوروش قدرت ، تسلط بنفس، اراده‌قوی خود را می‌نمایاند ، احساسی که ازخلال این گفته‌ها مشخص‌است اینست که گویندهٔ آن قدرتی را درجهان برتر از خود نمی‌شناسد وخود را مافوق همه‌نیروها میداند حتی بعد ازاظهار «شاه‌بزر گ» گفتهٔ «شاه‌نیرومند» نشان دهنده يك‌صلابت وحتی‌بالاتر ازآن حالت کوبندگی شخص‌است.

۲ـ«شاه‌بابل» شاه‌سرزمین سومر واکد ، شاه‌چهار گوشه (جهان) گفتار بعدی‌است . چرا کوروش با اینـکه سرزمینهای وسیع دیـگری‌را تصرف‌نموده بود فقط ازبابل وسومر واکد سخن‌میگوید دلایل‌آن چنین است.

الف : بابل باتاریخ‌وتمدن کهن‌وسرزمینهای‌تحت رهبریش مقام‌بزر گی

درجهان آن روز داشت‌سومر واکدنیز دارای اهمیت وقدمت تاریخی‌بودند ودرآن‌روزگار مقام ومنزلتی خاص داشتند لـذا اظهار نام آنها نشان‌دهنده بزرگی وقدرت رهبرش می‌باشد.

ب : کوروش پادشاهی‌خودرا برسایر سرزمینهاازقبیل انشان، پارس،ماد مسلم ومحرز میداند ومیداند که همه مردم براین‌امر اطلاع‌کافی دارند لذا دیگر لزومی ندارد که مجدداً اسامی‌آنهاآورده‌شود وبه‌اینوسیله‌میخواهد نشان دهد که پارس وماد وبابل همگی یك‌شاه دارند.

پ : اگر دراین‌لوحه میخواستند اختصار را رعایت‌نکنند وفقط اسامی سرزمینهای تحت رهبری کوروش‌آورده شود مسلماً استوانه‌بتنهائی گنجایش نام همه این‌سرزمینها را نداشت. بعلاوه جمله‌«شاه چهار گوشه(جهان)»نشان دهنده سایر سرزمینهای تحت رهبری کوروش می‌باشند. ممکن است چنین پنداشت که مقصود از چهار گوشه (جهان) چهارسرزمین انشان،ماد،لیدیه و بابل باشند ولی این‌تصورصحیح بنظر نمیرسد درحالیکه‌مقصود سرزمینهائی هستند که‌در شمال و جنوب وشرق وغرب قرار گرفته‌اند. سرزمینهائی کـه خود اقلیم‌های‌جداگانه‌ای است، سرزمین‌هائی که هریك آب وهوای مختص خوددارند. سرزمینهائی که از کرانه های دریای‌عمان واقیانوس‌هند درجنوب تا منتهی‌الیه‌دریای سیاه‌درشمال رادربرمیگرفت لذا بخوبی مشخص است که با این سه کلمه تمام سرزمینها درآن گنجانیده شده‌است و نام آنها در این کلمات مستترمیباشد.

ت : این فرمان بعداز فتح بابل صادرشده‌است، بابلی که کوروش برای تصرفش اهمیتی خاص قائل بود لذا صحیح نیست که‌در اعلامیه‌ای که پس‌از فتح سرزمینی صادر میشود نامی ازخودآن سرزمین برده‌نشود.

۳ ــ کلمات بعدی فرمان درباره نسب است. کوروش بدینوسیله‌تصریح میکند که پدر وجداو شاه بوده‌اند وبا این گفتار نشان میدهد که نیاکانش

همگی رهبری مردم را عهده‌دار بوده‌اندو خاطرنشان‌میسازد که‌از مردم عادی وطبقه عامی برنخاسته وبطور کلی اثرات توارث را که درصفحات قبل بدان اشاره‌شد باز گومیکند.

بقیه کتیبه از نظر جملات ظاهری روشن‌است‌ونیازی به‌تشریح بیشتر نیست‌ولی از خلال تمام این‌نوشته‌ها سه موضوع اساسی‌زیررامیتوان‌دریافت:

۱ ـ ایجاد دموکراسی درروش حکومتی ـ دموکراسی بصورت رژیم حکومتی نوعی‌فلسفه ویا راه زندگی،هوشمندانه‌ترین و یا انسانی‌ترین راه زندگی، یك هدف مطلوب، وسیله‌ای جهت اصلاح، تغییر، تجدید سازمان و یا تجدید بنای روابط‌اجتماعی ونظایرآن تعریف نموده‌اند. اگر به‌اقدامات کوروش‌دربابل‌وسایرسرزمینهای تحت‌فرماندهی اوبنگریم، اگرکلمه‌بکلمه سخنان اورا در این فرمان مورد توجه‌قراردهیم بخوبی‌مشاهده‌میشود که وی در۲۵۰۰ سال قبل دموکراسی را درروش حکومتی ابداع کرد، پیشرفت و رشد اجتماعی، احترام بخواسته‌های‌ملل، احترام بمعتقدات آنان، استفاده از تمام‌نیروهای نهان ونمایان‌برای پیشبردهدف‌های انسانی همگی بخوبی دلالت از ایجاد یك دموکراسی دررژیم شاهنشاهی هخامنشی می‌نمایند.

۲ ـ نبوغ‌خلاقه ـ از اقدامات کوروش درسرزمینهای تابعه، ازکارهائی که درزمان پادشاهی انجام داد، از رفتاری که باپادشاهان وسرداران ومردم سرزمینهای مغلوب نمود وبخصوص از همین فرمان که‌در بالا آورده شد نبوغ کوروش کاملا مشهوداست. انعطاف‌پذیری که کوروش بعداز فتح بابل نشان میدهد ومختصری‌درهمین‌فرمان‌آورده‌شده‌بی‌شبهه‌ازهمین‌منبع‌بزرگ سرچشمه میگیرد. برای رعایت احساسات دینی مردم بابل مردوك راخدای بزرگ میداند، مقدسات‌آنها رااحترام میگذارد، اجازه‌میدهد معابد گشوده شود، باکاهنان خوشرفتاری مینماید، خدایان مغلوبین را مورد احترام قرار میدهد، سرزمین‌های گوناگون با نژاد، زبان ومذاهب متعدد را رهبری

میکند بطوریکه حتی طوایف وقبایل چادرنشین نیز در برابرش سر تعظیم فرود می‌آورند وصدها مطلب دیگر آیا همه اینها جز درسایه نبوغ خلاقه انسانی بزر گ امکان پذیرهست؟

۳ - یکتا پرستی - برای اثبات این‌موضوع لازم است فرمان دیگری که در تورات آورده شده نقل کنیم و سپس آنرا با فرمان آزادی بخش مقایسه نمائیم.

« و در سال اول کوروش پادشاه فارس ، تا سخنان خداوند بزبان ارمیا رسا گردد ـ خداوندروان کوروش پادشاه پارس‌رابرانگیخت تا درهمه کشورهای خود فرمانی صادر کرد وآنرا نیز نویساندو گفت:

کوروش‌پادشاه فارس چنین‌میفرماید: یهوه‌خدای آسمانهاهمه کشورهای زمین را بمن داد ومراامر فرموده است که خانه‌ای‌برای وی‌دراورشلیم که دریهود است‌بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی پیروان او ـ که خدایش باوی باشد اوبه اورشلیم که دریهود است، برود وخانه یهود را که خدای اسرائیل وخدای حقیقی‌است دراورشلیم بنانماید.

وهر که باقی مانده‌باشددرهرمکانی‌ازمکانهائی که در آنها غریب میباشد اهل‌آن مکان اورا به نقره وطلا واموال وچهارپایان علاوه‌برهدایای تبرعی از برای خانه خدا که‌در اورشلیم است اعانت نمایند.»[۸]

اگربه‌آغازاین‌فرمان‌توجه کنیم که«...خداوندروان کوروش‌پادشاه‌پارس رابرانگیخت‌تادرهمه کشورهای خودفرمانی‌صادر کرد وآنرانیزنویساند...» بدین حقیقت معترف میشویم که پیامبران یهود مانند اشعیا، ارمیا ، ناحوم ، حزقیال‌همگی کوروش رافرستاده خدامیدانسته واورابرانگیخته یهوه‌خدای اسرائیل بشمارمیآوردند. در کتاب اشعیای نبی بطور آشکارا از کوروش

۸ ـ کتب مقدس عهد عتیق ـ کتاب دوم تواریخ ایام باب ۳۶-آیه ۲۲و۲۳ و کتاب عزراباب۱ ـآیه۱ تا۵

بعنوان مسیح خداوند وشبان اونام برده‌شده‌است «خداوند به‌مسیح خویش، یعنی‌به کوروش ـ که دست‌راست اورا گرفتم تاامتهارا بحضور وی‌مغلوب‌سازم و کمرهای‌پادشاهان‌رابگشایم، تادرهارابحضوروی گشاده گردانم ودروازه‌ها دیگر بسته نشود ....»[9] و «... و در بارهٔ (کوروش) میگوید که شبان من است ...»[10]. کتاب اشعیا دارای ٦٦باب میباشد که‌سه‌نفر درزمانهای مختلف آنرا بیان نموده‌اند. اشعیای اول ازباب اول الی ۳۹را گفته است. ازباب ٤٠ الی ٥٥ از گفته های اشعیای دوم است و بقیه آن از اشعیای سوم میباشد و نیز در کتاب عزرا که معاصر اشعیای سوم بوده است همه جا از کوروش بعنوان مسیح‌خداوند وفرستاده اونام برده میشود. پس‌باملاحظه همه‌این مواردبخوبی مشخص‌است که پیامبران نامداروبزرگ یهود کوروش را برانگیخته‌خداوندمیدانند، برانگیخته یهوه‌خداوند یکتا، خداوندی که بچشم نمیتوان دید ویااورا لمس کرد، خداوندی که قادر متعال است وهمه جهان وهرچه دراوست توسط وی‌آفریده شده‌است.

« ... من یهوه هستم ودیگری‌نیست وغیر ازمن‌خدائی نی . من کمرترا بستم،هنگامیکه مرانشناختی ـ تاازمشرق آفتاب ومغرب آن‌بدانند که‌سوای‌من احدی‌نیست، من یهوه هستم ودیگری نی. پدید آرنده روشنائی‌و آفریننده تیرگی، سازندهٔ نکوئت و آفرینندهٔ بدی . من یهوه پدید آرنده همه این چیزها هستم .....»[11] پس با ملاحظه همه این موارد هنگامیکه کوروش می گوید« .. یهوه خدای آسمانها همه کشورهای زمین را بمن داده و مرا امرفرموده‌است که‌خانه‌ای برای‌وی در اورشلیم که در یهود است بنا نمایم » و سپس یهوه .را خدای حقیقی می‌داند پیداست که یکتاپرست میباشد اگر اومردوك راخدای‌بزرگ میخواند ، اگر به خدایان دیگر مغلوبین احترام

۹ــ کتب مقدس عهدعتیق ـ کتاب اشعیای نبی‌باب ٤٥ آیه ۱

۱۰ـ کتاب اشعیای نبی‌باب ٤٤

۱۱ـ کتاب اشعیای نبی‌باب ٤٥ آیه‌های ٥و٦و٧

میگذارد صرفاً برای خشنودی بابلیها و مردم سایر سرزمینها میباشد و این نیزازهمان‌رهبری‌انسان‌های‌ژنیال‌ونوابغ‌روزگارسرچشمه‌می‌گیردزیرا اگر کوروش‌میخواست‌غیرازاین‌رفتار کندبسهولت‌نمی‌توانست شاهنشاهی‌ایران‌را بدین‌وسعت برساند وملل مختلف را با نژاد، رسوم وعادات وسنن گوناگون در کنار یکدیگربامسالمت‌رهبری‌نماید. اشعیای دوم یهوه را خدائی‌بزرگ دانسته که همه مردم جهان‌توسط اوآفریده شده‌اند واشعیای سوم همه‌جا از وحدت ویگانگی خداوند متعال و توانائی او سخن میگوید و کوروش نیز اظهارمیدارد یهوه‌خدای حقیقی است. لذا بروشنی میتوان گفت که کوروش بتوحید خداوند متعال و آفریدگار توانا ومهربان اعتقاد داشته است.

داریوش بزرگ

از داریوش کتیبه های متعددی باقی است . مادراینجا کتیبه‌ای را بازگو میکنیم که خصائل وسجایای این مرد بزرگ را بیشتر مشخص می‌کند . در نقش رستم دوکتیبه بخط میخی پارسی وجود داردکه هریك دارای ٦٠ سطر میباشد . یکی از آنها پشت پیکر داریوش برفراز آرامگاه اوست در این‌کتیبه داریوش بعد از سپاس خداوند، خود واجداد خودرا معرفی‌مینماید و سپس‌از سرزمینهای دیگری راکه بزیر فرمانش هستند سخن می‌گوید ولـی در کتیبـه دیگر که در طرف چپ درب ورود به آرامگاه او نقر گـردیده است داریوش سجایای خود را تشریح مینمایـد . اینك ایـن کتیبه عیناً آورده میشود .

۱ـ بگ : وزرك : اورمزدا : هـ ی : اددا : ئی

۲ ـ م : فرشم : تی : وئینت‌ئیی : هی : اددا : شی

۳ ـ یاتیم : مرتی‌یه یا : هـ ی : خرثوم : ات

٤ ـ آ : اررووستم : اوپرئیی : داری ووم : خشا

۵ ـ یثی‌یم : نی‌یس‌ی : ثائیی : داری ووش : خشای
۶ ـ ثی‌ی : وشنا : اورمزداها : اواکرم : ا
۷ ـ میی : ت‌ی : راستم : دوشتا : امیی : میث : ن
۸ ـ ثیی : دوشتا : امیی : ن‌ئی ما : کام : ت‌ی : سك و ث
۹ ـ ئیش : تونووت ه یا : رادئیی : میث : کری‌ی ئیش
۱۰ ـ ن ئی‌ما : او : کام : ت‌ی : تونووا : سك و ث ئیش : ر
۱۱ ـ آدئیی : میث : کری‌ی‌ئیش : ت‌ی : راستم : او : مام :
۱۲ ـ کام : مرتی یم : « دروجنم : ن ئیی : دوشتا : ام
۱۳ ـ ئیی : ن ئیی : من وویش : امیی : ت یام ئیی : در تن
۱٤ ـ یا : بوتیی : در شم : داریامیی : من ها :
۱۵ ـ اوو ئی پشی ی‌ه یا : درشم : خش یمن : امیی :
۱۶ ـ مرتی ی : هی : هتخ شت ئیی : ابودویم : هکرت
۱۷ ـ ه یا : اوثادیم : پری برآمیی : ه ی : و
۱۸ ـ ئیناث ی تیی : انودیم : وی نست ه یا : اوث
۱۹ ـ آ : پرسامیی : ن ئی ما : کام : ت ی : مرتی ی
۲۰ ـ وی ناث ی ئیش : ن ئی پتی ما : او : کام : یدی
۲۱ ـ ی: وی‌ناث ی ئیش : ن ئیی : فرثی ی ئیش : مرتی ی :
۲۲ ـ ت ی : پت ئیی : مرتی یم : ثاتیی : او : مام :
۲۳ ـ ن ئیی : ورن‌وت ئیی : یاتا : اوبانام : هد و
۲٤ ـ کام : اخشنومیی : مرتی ی : ت ی کون و
۲۵ ـ تیی : یدئیوا : ابرتیی : انوو : ت و من
۲۶ ـ ئیش ئیی : خشنوت : امیی : اتا : مام : وس
۲۷ ـ ئیی : کام : ، اتا : اوئدوش : امیی : اواکرم
۲۸ ـ چم ئیی : اوشیی : اتا : فرمانا : یثام ئی

۲۹ ـ ی : ت ی : کرتم : وئیناهی : یدئیوا : آخش نو
۳۰ ـ آهی : اتا: وی ثی یا : اتا : سپاثم
۳۱ ـ ئیدیا : آئیت م ئیی : اروومستم :
۳۲ ـ اوپرئیی : منش چا : اوشی چا : ئیم : پتی م ثی
۳۳ ـ ی : اروومستم : ت ی م ئیی : تنوش : تاوی
۳٤ ـ تیی : همرنکر : امیی : اوش همرنکر : هکر
۳۵ ـ مچیی : اوشییا : گاثوا : وئیناتئیی : یچیی :
۳٦ ـ وئینامیی : همی ثری یم : یچیی : ن ئیی : وئینا
۳۷ ـ میی : اتا : اوشی بی یا : اتا : فرمانایا
۳۸ ـ ادك ئیی : فرتر : منیی ئیی : اروووایا : ی
۳۹ ـ دئیی : وئینامیی : همی ثری یم : یثا : یدئیی :
٤۰ ـ ن ئیی : وئینامیی : یاوم ئی نیش : امیی : ا
٤۱ ـ تا : دست ئیبی یا : اتا : پادئیبی یا : اس با
٤۲ ـ ر : اوواس بار : امیی : ثنو و نی ی : اوث
٤۳ ـ نوونیی : امیی : اتا : پستیش : اتا
٤٤ ـ اس بار : آرثتیك : امیی : اووارشتی ك :
٤۵ ـ اتا : پستیش : اتا : اس بار : اتا : اوونرا
٤٦ ـ ت یا : اورمزدا : اوپرئیی : مام : نی یسی : اتا
٤۷ ـ دیش : اتاویم : برتن ئیی : وشنا : اورمزدا ه
٤۸ ـ آ : ت یم ئیی: کرتم : ئیمئیبیش: اوونرئی بیش:اکو
٤۹ ـ ن وم : تی : مام : اورمزدا : اوپرئیی : نی یس ی
۵۰ ـ مریکا : ر درشم : ازدا : کوشووا :چییاکرم
۵۱ ـ امیی : چی یاکرم چك ئیی : اوونرا : چی یاکر
۵۲ ـ مچم ئیی : پری ینم : مات ئیی : دوروختم :

٢
٣
٤
٥
٦
٧
٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢

کتیبهٔ داریوش بزرگ درنقش رستم

عکسی از کتیبهٔ داریوش بزرگ

۵۳ ـ ثدی : ت ی ت ثیی : گث وشایا : خش نوتم : اوش
۵٤ ـ چیی : آخش ذو دثیی : تی : پرتم ت ثیی : استی
۵۵ ـ ی : مریکا : مات ثیی : اوش چیی : دوروخت
۵٦ ـ م : کون وات ثیی : ت ی : منا : کرتم : استیی
۵۷ ـ اوشچیی : دیدثیی : یچیی : نی پیشتیم : ما
۵۸ ـ ت ثیی : داتا : +++++ : ما :+++,+++++ آتیی
۵۹ ـ آ : آیاوم ثی نیش : بواتیی : مریکا : خشای ثی ی
٦۰ ـ ما : رخشتوو : ++++++++++ ثین

بند ۱ ـ خدای بزرگ (است) اهورمزدا ، که این شکوهی را که دیده میشود آفریده که شادی مردم را آفریده ، که خرد و فعالیت را بر داریوش شاه فرو فرستاد .

بند ۲ ـ داریوش شاه گوید : بخواست اهورمزدا چنان کسی هستم که راستی را دوست هستم ، بدی را دوست نیستم . نه مرا میل (است) که (شخصی) ضعیف از طرف توانا (باو) بدی کرده شود . نه آن مرا میل (است) که (شخصی) توانائی از طرف ضعیف (باو) بدی کرده شود .

بند ۳ـ آنچه راست (است) آن میل من(است). مرد دروغگو را دوست‌نیستم. تندخونیستم. آن چیزهائی‌را که هنگام‌خشم برمن وارد میشود سخت باراده نگاه میدارم .

بند ٤ ـ سخت بر هوس خود فرمانروا هستم . مردی که همکاری می‌کند او را بجای همکاری (اش) همانطور اورا پاداش میدهم . آنکه زیان میرساند او را بجای زیان (اش) کیفر میدهم . نه مرا میل (است) که مردی زیان برساند . نه حتی مرا میل (است) اگر زیان برساند کیفر نه بیند .

بند ٥ ــ مردی آنچه برعلیه مردی بگوید آن مرا باور نیاید تا هنگامی که سوگند هردو را نشنوم .

بند ٦ ــ مردی آنچه برابر قوایش کند یا بجا آورد خوشنود هستم و میلم (نسبت باو) بسیار (است) و نیك خوشنود هستم .

بند ۷ ــ از چنین نوع (است) هوش و فرمانم چون آنچه را از طرف من کــرده شد ، چه در کاخ چه در اردوگــاه ، به بینــی یا بشنوی ، این فعالیت من است علاوه برعقل وهوش .

بند ۸ ــ این (درواقع) فعالیت من (است) . چونکه تن من توانائی دارد ، در مصاف نبرد همآورد خوبی هستم . همینکه با گوش هوش درآوردگاه نگریسته شود ، آنکه را نافرمان میبینم و آنکه را غیر نافرمان می بینم ، آنگاه نخستین کسی هستم با هوش و فرمان و عمل ، چون نافرمان وغیرنافرمان را می بینم، بیاندیشم

بند ۹ ــ ورزیده هستم ، چه با هردو دست چه با هردو پا ، هنگام سواری خوب سواری هستم . هنگام کشیدن کمان ، چه پیاده چه سواره ، خوب کمان کشی هستم ، هنگام نیزه زنی ، چه پیاده و چه سواره ، خوب نیزه زنی هستم .

بند ۱۰ ــ و هنرهائی که اهورمزدا بر من فرو فرستاد ، و توانستم آنها را بکار برم ، بخواست اهورمزدا آنچه بوسیله من کرده شده با این هنر هائی که اهورمزدا برمن فرو فرستاد کردم .

بند ۱۱ ــ ای مرد ، نیك آگاه ساز که (من) چه جور آدمی هستم و هنرمندیهایم از چه نوع و برتری ام از چه نوع (میباشد) آنچه بگوش تو رسید برای تو دروغ ننماید آنچه را که بتو دستور داده شده بشنو .

بند ۱۲ ـ ای مرد ، آنچه بوسیلهٔ من کرده شده بتو دروغ نمایانده نشود آنچه‌را نوشته شده بنگر،فرمانها ازطرف تو نافرمانی نشود ، کسی ناآزموده نشود . ای مرد ، شاه ناچار نشود که کیفر دهد .

از بررسی و تجزیه وتحلیل کتیبه مذکور موارد زیر بخوبی روشن میگردد :

۱ ـ اعتقاد بخداوند

پی بردن به مفهوم زندگی و اقتدار متعلق بـه آن منوط بشناختن سرچشمه ایست که از آنجا زندگی و شکوه آن نصیب انسانها می‌گردد . داریوش نیز مانند اجداد خود اعتقاد کامل باین امر داشت و بطوری که در بند ۱ این کتیبه مشخص است همه فر و شکوهی را که در دوره او در ایران زمین پدیدار گشت از این سرچشمه بی پایان میداند و هنگامی که می گوید «که خرد و فعالیت را بر داریوش شاه فرو فرستاد» بدرستی نشان میدهد که کلیه صفات نیکو که درکالبد انسانها رسوخ میکند از همین منبع می‌داند و روی همین اصل است که مانند اجداد خود معتقد است که قدرت ایزدی برای خیر نوع بشر در وجودش حلول کرده و خودرا مظهر اراده خداوندی میداند . داریوش نشان میدهد که نباید کاری انجام شود که خواست پروردگار در آن نباشد و در اینصورت پروردگار نیز یاری خودرا از کسانی که با ایمان کامل باو تکیه نموده‌اند دریغ نخواهد نمود .

۲ ـ آزادی و برابری

توجه به بند های ۲ و ٤ و ٦ روشن مینماید که داریوش قبل از هر چیز ، به شرف و مقام انسانی هر فرد ، بدون توجه با

مذهب ، ملیت ورنگ پوست احترام میگذارد ، البته این بدان معنی نیست که وی همه انسانها را مساوی دانسته زیرا مشخص شده است که افراد در جمیع جهات ، در همه ابعاد ودر همه صفات فردی یکسان و مساوی نیستند بلکه این نکته از خلال نبشته ها مشخص است که داریوش برای عقیده های اشخاص احترام خاصی قائل بوده است « مردی آنچه برابر قوایش کند یا بجا آورد خوشنود هستم» و میل داشته که اشخاص نیرومند قدرت را آلت انهدام قرار نداده بلکه آن را برای پیشرفت جامعه بکار برند «نه مرا میل (است) که (شخص) ضعیف از طرف توانا (باو) بدی کرده شود» اگر کسی به رشد و پرورش جامعه‌ای دلبستگی نداشته باشد هیچگاه در این اندیشه نیست که حدود و وظائف اشخاص را معین و مشخص نماید و آن را بر پایه و اساس منظمی قرار دهد یا بعبارت دیگر داریوش اعتقاد داشته که همه افراد جامعه باید تحت نظم و قانون زندگی نمایند ، آنها باید دارای حس مسئولیت بوده و برای افراد دیگر احترام قائل شوند زیرا در غیر اینصورت هرج و مرج و بی نظمی پدیدار خواهد شد .

۳ ــ رهبری صحیح

نگاهی به سایر کتبیه های داریوش و کارهائی‌که وی دردوران شهریاری خود انجام داده است بخوبی روشن می نماید که وی رهبری بزرگ و انسانی اندیشمند و سازنده بوده است . درسال های نخستین زمامداری بیشتر سرزمین های پیروایران‌که ازدوران خودسری گئوماتا سر به شورش برداشته بودند آرام کرد ، به مصر لشکر کشید و آن سرزمین را مجدداً مطیع ساخت دوبار ببابل رفت آشوبگران را سرکوب نمود ، به‌سرزمین سکا ها ، به هند ویونان

لشکر کشید . با اندیشه بلند خویش دولت هخامنشی را از نظر سازمان کشوری ولشکری به پایه‌ای بزرگ رسانید . ایران بزرگ را به ساتراپیها تقسیم کرد . برای نخستین بار سکه زد، شاهراهی بدرازای ۲٤۰۰ میل بین سارد و شوش ساخت و دستور داد کانالی بین یکی از شعب رودخانه نیل تا دریای احمر حفرکنند ودر نتیجه این دریا را بدریای مدیترانه مرتبط ساخت ، برای نخستین بار پیك شاهی یا چاپارخانه را بنیاد نهاد ، مالیاتها را تعدیل کرد ، سپاه جاویدان بوجود آورد و قربانی کردن انسان را در سراسر زمین های زیر فرمان خویش برانداخت . کاخ آپادانای شوش و باروی این شهر و بسیاری از ساختمان های تخت جمشید از آثار او میباشند .

با توجه به کارهای داریوش در زمان شاهنشاهی و بررسی کتیبه های دیگر وی خاصه همین کتیبه که در بالا آورده شده است بخوبی صفات خاصی که برای یك رهبر خوب امروزه درنظرگرفته شده است میتوان در داریوش دریافت ، صفات یك رهبر خوب زیاد است که از آنجمله اند :

هوش وقدرت فکری ـ نتایج مطالعات درمورد رهبران بزرگ دنیا نشان داده شده است که هوش و قدرت فکری آنها بیش از سایر انسانها بوده است و همین قوه فکری است که ارزشهای معنوی آنان را از سایر افراد متمایز ساخته است .

نگاهی باقدامات داریوش در نحوه اداره کشور بخوبی نشان میدهد که او نیز مانند کوروش دارای نبوغ خدادادی بوده است .

اعتماد بنفس ـ رهبری مستلزم ابتکار و تفکر مثبت و سازنده است . ازاینرو در اغلب موارد همبستگی نزدیکی میان رهبری

اعتماد به نفس ملاحظه شده است . در بند ۷ هنگامی که داریوش می‌گوید «از چنین نوع (است) هوش وفرمانم چون آنچه را ازطرف من کرده شده ، چه در کاخ چه در اردوگاه ، به بینی یا بشنوی ، این فعالیت من است علاوه بر عقل و هوش» هرکلمه‌اش از اعتماد به نفس که آن نیز یکی از صفات بارز یك رهبر خوب می باشد حکایت می نماید .

رهبری که بیش از سایر افراد بخود اعتماد داشته باشد شخصی است که توانائی لازم را برای حل مشکلات دارد و اگر این امر در مقیاس وسیعتری باشد رهبری است خارق‌العاده‌که میتواندجامعه‌ای بزرگ را هدایت و رهبری نماید .

اراده قوی ـ هنگامی که در بند ۳ گفته میشود که « آن چیز هائی راکه هنگام خشم برمن وارد میشود سخت باراده نگاه‌میدارم» و یا در بند ٤ « سخت بر هوس خود فرمانروا هستم» یا سایر جملات کتیبه حاکی از اراده قوی شخص گوینده می باشد . از بررسی این جملات یك موضوع دیگر مشخص میشود و آن اینست که داریوش فر و شکوه سلطنت دیدگان او را نپوشانیده و غرور و خودپرستی‌را پیشه‌خود نساخته است و این نیز ازاراده قوی‌یك‌رهبر بزرگ سرچشمه میگیرد .

تفوق ـ آنچه یك رهبر را از سایر افراد متمایز میسازد تمایل بداشتن قدرت و مقام و تسلط بردیگران است باین موضوع نیز باید عوامل جسمانی مساعد را نیز اضافه نمود . عوامل جسمانی مخصوصاً در دنیای قدیم اثر مهمی در رهبری داشته است . بند های ۸ و ۹ و ۱۰ این موضوع را نشان میدهد « ورزیده هستم ، چه باهردودست چه باهردوپا و ...» بررسی بیشتر در بند های مزبور

روشن مینمایدکه داریوش از هرنظر خودرابرتر از دیگران دانسته چه از نظر برتری فکری و چه از نظر تفوق جسمی واین نیز یکی از مشخصات ارزنده یك رهبر خوب میباشد باتوجه باین موضوعات استکه صریحاً میتوان اظهارداشتکه داریوش درروش‌مملکتداری یك رهبری صحیح را اعمال نموده است . [۱۲]

خشیارشا

از خشیارشا نیز کتیبه‌های متعددی کشف گردیده است . در اینجا کتیبه‌ای از خشیارشا شاهنشاه هخامنشی که درتخت‌جمشید کشف گردیده آورده میشود .

۱ ـ بگ : وزرك : اورمزدا : ه ی : ئی‌مام : بوم
۲ ـ ئیم : ادا : ه ی : اوم : اسمانم : ادا : ه ی
۳ ـ مرتی‌یم : ادا : ه ی : شی یاتیم : ادا :
٤ ـ مرتی ی ه یا : ه ی: خشیارشام : خشای‌ثی
۵ ـ یم : اکون‌وش : ائیوم : پرونام : خشایث
٦ ـ ئی یم : ائیوم : پرونام : فرماتارم : اد
۷ ـ م : خشیارشا : خشای‌ثی ی : وزرك : خشای
۸ ـ ثی‌ی : خشای‌ثی یانام : خشای‌ثی‌ی : دهی :
۹ ـ اونام : پروو : زنانام : خشای‌ثی‌ی : اه

۱۲ـ درکتیبه بزرك بیستون که به سه زبان پارسی باستان، عیلامی وبابلی بارتفاع هفتاد متر نقر گردیده است داریوش وقایع سالهای اولیه سلطنتش، شیوه کشورگشائی وفرمانروائی خودرا در طی ۱۹ جنك بیان میکندمتن پارسی باستان در ٤۱٤ سطر متن عیلامی در۵۹۳ سطر ومتن بابلی در۱۱۲سطر نقر شده است . در این‌کتیبه نام سرزمینهای تحت رهبری داریوش آورده شده است . برای آگاهی بیشتر در باره این‌کتیبه بکتاب تمدن هخامنشی تالیف علی سامی ص ۱۲٦ ج ۱ وکتاب ایران باستان ص ۵۳۲ ج۱ تالیف حسن پیرنیا مراجعه شود.

۱۰ ــ یایا : بومی یا : وزرکایا : دورئیی : ا
۱۱ ــ پیی : داری وهوش : خشایثیی هیا : پثر
۱۲ ــ هخامنی شیی : پارس : پارس‌هیا : پثر
۱۳ ــ آریی : آریی‌چیثر : ثاتیی : خشیارشا
۱٤ ــ خشای ثی ی : وشنا : اورمزد ها : ئی‌ما :
۱۵ ــ دهیاو : تی ئیشام : ادم : خشایثیی : ا ه
۱٦ ــ آم : اپترم : هچا : پارسا : ادمشام :
۱۷ ــ پتی یخشی‌ئیی : منا : باجیم : ابره : ت
۱۸ ــ ی شام : هچام : اثهیی : او : اکون و : د
۱۹ ــ آتم : تی : منا : اودیش : اداری : ماد
۲۰ ــ اوج : هرووتیش : ارمین : زرك : پرثو
۲۱ ــ هرئیو : باختریش : سوگد : اووارزمی
۲۲ ــ ش : بابیروش : اثورا : ث ت گوش سپرد
۲۳ ــ مودارای : یونا : تی : دری هی یا : دا
۲٤ ــ ری تیی : اتا : تی‌ئیی : پردری : داریت .
۲۵ ــ ثیی : مچی‌یا : اربای : گدار : هیدوش:
۲٦ ــ کت پتوك : دها : سکا : هوم ورگا : سکا
۲۷ ــ تیگرخ ودا : سکوذ را : آك وفچی یا :
۲۸ ـــ پوتایا : کرکا : کوشی ی : ثاتیی : خش
۲۹ ــ یارشا : خشایثیی : یثا : تی : ادم : خ
۳۰ ــ شایثیی : ابوم : استیی : اتر : ائیتا :
۳۱ ــ دهیاو : ت یئیی : اوپرئیی : نی پیشتا : ا
۳۲ ــ ی ود : پساوم ثیی : اورمزدا : اوپستام :
۳۳ ــ ابر : وشنا : اورمزدها : او : دهیاوم

۳٤ ـ ادم : اجنم : اتشیم : گاثو : نی‌شاد
۳٥ ـ یم : اتا : اتر : ائیتا : دهیاو : اه : ید
۳٦ ـ آتی : پرووم : دئیوا : ایدی‌ی : پساو : و
۳۷ ـ شنا : اورمزدها : ادم : اوم : دئیودان
۳۸ ـ م : وی یکنم : اتا : پتی یزبیم : دئیوا :
۳۹ ـ ما :یدی‌ی:ئیش : یدایا : پرووم : دئیوا :
٤۰ ـ ایدی‌ی : اودا : ادم : اورمزدام : اید
٤۱ ـ ئیی : ارتاچا : برزمنی ی : اتا : انی یش
٤۲ ـ چ : اه : تی : دوشکرتم : اکری‌ی : او : اد
٤۳ ـ م : ن ئیبم : اکون وم : ائیت : تی : ادم : اك
٤٤ ـ اون‌وم : ویسم : وشنا : اورمزدها : اکو
٤٥ ـ ن‌وم : اورمزدام ئیی ـ اوپستام : ابر : ی
٤٦ ـ آتا : کرتم : اکون وم : توو : کا : هی :
٤۷ ـ اپر : یدی منی یائیی : شی یات : اهنیی :
٤۸ ـ جیو : اتا : مرت : ارتاوا : آهنیی :
٤۹ ـ اونا : داتا : پریدئیی : تی : اورمزد
٥۰ ـ آ : نی پشتای : اورمزدام : بدئیشا : ا
٥۱ ـ رتاچا : برزمنی ی : هی : اون
٥۲ ـ آ : داتا : پری‌ی‌ئیت : تی : اورمزدا : ن
٥۳ ـ ئیشتای : اتا : اورمزدام : یدت ئیی: ا
٥٤ ـ تاچا : برزمنی‌ی: هوو : اتا : جیو :
٥٥ ـ شی یات : بوتیی : اتا : مرت : ارتاوا
٥٦ ـ بوتیی : ثاتیی : خشیارشا : خشایث :
٥۷ ـ ئی‌ی : مام : اورمزدا : پاتوو : هجا : گث

کتیبهٔ خشیارشا

۵۸ ــ ستا : اتم ئیی : ویثم : اتا : ئیمام : دهـ
۵۹ ــ یاوم : ائیت : ادم : اورمزدام : جدئیی
۶۰ آمیی : ائیتم ئیی : اورمزدا : دداتوو

بند ۱ ــ خدائی بزرگی (است) اهورمزدا ، کـه این زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید که مردم را آفرید ، که برای مردم شادی آفرید ، که خشیارشا را شاه کـرد ، یگـانه شاه (شاهان) بسیار ، یگانه فرمانروای (فرمانروایان) بسیار :

بند ۲ ــ من خشیارشا (هستم) ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه کشور های دارای ملل بسیار ، شاه در این زمین بزرگ دور ودراز پسر داریوش شاه ، هخامنشی ، پارسی ، پسر پارسی ، آریائی ، از نژاد آریائی .

بند ۳ ــ خشیارشا شاه گوید : بخواست اهورمزدا این (است) کشور هائیجدا ازپارس‌که من شاه آنها بودم. من برآنها حکمرانی کردم . بمن باج دادند آنچه از طرف من به آنها گفته شد آنرا کردند . قانون من (آن است) که آنها را نگاهـداشت . مـاد ــ خوزستان ــ رخج ــ (بلوچستان امروزه) ــ ارمنستان ــ زرنگ (سیستان) ــ پرثو (خراسان) ــ هرات ــ بلخ ــ سغد ــ خوارزم ــ بابل ــ آشور ــ ث ت گوش (دره رود هیرمند) ــ سارد ــ مصر ــ یونانی ها که کنار دریا ساکنند ، و آنهائی که آنسوی دریاساکنند ــ مك (مکران امروزه و عمان) عربستان ــ گندار (دره‌کابل) ــ هند کپدوکیه (طرف‌شرقی آسیای صغیر)دها(ایلی طرف‌شرقی بحرخزر) سك های هوم خوار ــ سك های تیز خود ــ سکودرا (اهالی مقدونیه) آك وفچی یا (طایفه ناحیه کـوهستانی) لیبی ها ــ کـاریها ــ (جنوب غربی آسیای صغیر) ــ حبشیها .

بند ٤ ـ خشیارشا شاه گوید : هنگامیکه من شاه‌شدم، در میان این کشورهائی که بالا نوشته شد (یکی) است که در شورش بود . پس از آن اهورمزدا بمن یاری ارزانی فرمود . بخواست اهورمزدا آن کشور را زدم و در جایش نشاندم .

بند ٥ ـ و در میان این کشور ها جائی بود که قبلا دیو ها پرستش کرده میشدند . پس از آن بخواست اهورمزدا من آن معبد دیو ها را خراب کردم ، و اعلان نمودم « دیو ها پرستش کرده نخواهند شد» . جائی که قبلا دیو ها پرستش کرده میشدند در آنجا من اهورمزدا و «ارت» را با فروتنی پرستش کردم .

بند ٦ و کار دیگری بود که بد کرده شده بود آنرا درست کردم . آنچه را کردم همه را بخواست اهورمزدا کردم . اهورمزدا بمن یاری ارزانی فرمود تا کاررا انجام دادم .

بند ٦ ـ و کار دیگری بود که بد کرده شده بود آنرا درست « در زندگی شاد بشوم : و در هنگام مرك خجسته بشوم » . آن دستوری را که اهورمزدا فرموده احترام گذار اهورمزدا و «ارت» را با فروتنی پرستش کن .

مردی که‌آن دستوری را که اهورمزدا فرموده احترام گذارد ، و اهورمزدا و « ارت » را با فروتنی بپرستد ، هم در زندگی شاد میشود ، هم در هنگام مرك خجسته میشود .

بند ۸ ـ خشیارشا شاه گوید : اهورمزدا مرا و خاندانم را و این کشور را از بلا بپایاد اینرا من از اهورمزدا تقاضا می نمایم. اینرا اهورمزدا بمن بدهاد .

قبل از تشریح بیشتر کتیبه مزبور باید اظهار شود که در سال ۱۳٤٥ نزدیك تخت جمشید سنك لوحی بنام خشیارشا کشف گردید

که دارای ٥٦ سطر بخط میخی پارسی می باشد . در دو طرف سنك پشت و روی آن هریك ۲٦ سطر نقر گردیده‌که جمعاً ٥۲ سطر می شود و بر روی دو لبه پائین و بالای این لوح نیز هریك دوسطر نقر شده است . عبارات این کتیبه با کتیبه داریوش که قبلا آورده شد مشابه می باشد و فقط در بعضی کلمات و ضمایر اختلافات جزئی مشاهده میشود اگر سرکتیبه این لوح وجود نداشت بواسطه تشابه فراوان میان دوکتیبه داریوش در نقش رستم واین کتیبه چنین بنظر میرسید که هردو بامر داریوش نقر گردیده است ولی هنگامی که بوضوح خوانده میشود «خشیارشا گوید : بخواست اهورمزدا چنین کسی هستم . . . . . »

بخوبی روشن است که گفتار خشیارشا است که بر این کتیبه نبشته شده و هیچگونه شك یا ابهامی در این مورد باقی نمیماند. از مقایسه این سنك لوح که برای جلوگیری از تطویل کلام ازدرج عین آن خودداری میشود با کتیبه داریوش باز هم صحت گفتار قبلی درمورد توارث و محیط بخوبی مشخص میشود بدین ترتیب خشیارشا میخواسته عیناً از کردار وگفتار پدرش پیروی نماید .

در باره کتیبه‌ای که در بالا آورده شد همانطوری که ملاحظه میشود در آغاز خشیارشا معتقدات خود را نشان میدهد و پس از سپاس خداوند مطابق کتیبه های اجدادش خود را معرفی می نماید. دراین معرفی نیز برتری خود را برهمه حکمرانان و فرمانروایان سرزمین های گوناگون روشن میسازد در بند ۳ خشیارشا از سرزمین های تحت رهبریش نام میبرد . دربند ٤ از کشوری که سر بشورش برداشته بود نام میبرد . باید گفته شود که خشیارشا پس از اینکه درسن ۳٤ سالگی بجای پدر به تخت سلطنت نشست در دو ناحیه شورش هائی بوقوع پیوسته بود یکی از این سرزمینها مصر و دیگری بابل بود وی در آغاز شورش مصر را فرو نشاند و

سپس توجه خود را بسوی بابل معطوف ساخت و ایــن سرزمین را نیز آرام ساخت ، آنگاه در سال ٤٨٤ قبل از میلاد به یونان لشکر کشید [۱۳] باید گفته شود که دراین لشکرکشی فراری ها و رانده شدگان یونانی که در دربار ایران میزیستند تاثیر زیادی داشتند مخصوصاً دمارت پادشاه سابق اسپارت که در زمان داریوش بایران پناهنده شده بود و سپس از نزدیکان خشیارشا گردیده بود همواره شاه را وسوسه میکردکه به آسانی میتوان برپلوپونس دست یابد و اگر او بتواند حکومت آنجا را در دست گیرد دست نشانده ایران خواهد شد .

خشیارشا در آغاز ولایات شمالی یونان را بتصرف درآورد و آنگاه در تنگه ترموپیل (ترموپولس) در شمــال غربی آتــن بر لشکریان یونان شکست سختی وارد نمود . [١٤] در همین زمان در سواحل یونان میان ناوگان دریائی ایران و یونان نبرد سختی روی داد که دراین جنك هم ایرانیان پیروز شدند . بعدازاین فتح بود که دیگر آتن قدرت مقاومتش باتمام رسید و خشیارشا توانست به آسانی آن را بگیرد . در سال ٤٨٠ قبل از میلاد جنك دریائی دیگری نیز در خلیج سالامیس بوقوع پیوست که بعلت کوچکی خلیج همه ناوگان دریائی ایران نتوانستند در جنك شرکت نمایند برخی از یونانیان که در سپاه ایران انجام وظیفه نمودند دست به خیانت زدند و بدین ترتیب سپاه ایران دراین نبرد نتوانست کاری از پیش ببرد و مراجعت کرد و مردونیه را با سپاه بزرگی درآن سرزمین باقی گذاشت. مردونیهٔ مجدداً آتن را اشغال‌کرد و پس‌ازآن

۱۳ـ برای آگاهی بیشتر درباره خشیارشا به ص٦٩٨ الی ٩٠٦ کتاب ایران باستان ج١ رجوع شود.

١٤ـ همان کتاب ص ٧٦٨ الی ٧٨٨

به شهر تبای رفت در محل پلاتایا که در نزدیکی این شهر قرار دارد جنك شدیدی بین سپاهیان ایران و یونان بوقوع پیوست . در آغاز سواره نظام ایران پیروز شدند و یونانیان را عقب نشاندند ولی چون مردونیه در جنك کشته شد طبق اظهار مورخین یونانی ایرانیان کامیاب نشدند .

در مورد سایر پادشاهان هخامنشی کتیبه‌هائی از اردشیر اول، داریوش دوم، اردشیر دوم و اردشیر سوم که تا کنون بدست آمده است در اینجا آورده میشود و سپس نسبت به بررسی و تجزیه و تحلیل آنها اقدام خواهد شد .

اردشیر اول

بعد از خشیارشا پسر او اردشیر اول (یونانی‌ها او را آرتاکزرسس ، درازدست نامیده اند) در سال ٤٦٥ پیش از میلاد به تخت سلطنت نشست . سه سال بعد شخصی بنام ایناروس در مصر طغیان کرده و سپاهیان ایران را که در ممفیس اقامت داشتند محاصره‌کرد دراین شورشها برادرخشیارشا که فرمانفرمای آن سرزمین بود کشته شد . اردشیر بدانسوی لشکر کشید و پس از شش سال جنك شورشیان را شکست داده و باردیگر مصر را بتصرف درآورد . دراین نبرد ها نیروی دریائی یونان نیز به ایناروس کمك میکردند لیکن ایرانیها ناوگان جنگی یونان را نیز از میان بردند . بعداز این پیروزی آتنی ها صلاح دیدند که با ایران صلح نمایند .

در زمان این پادشاه تمیستوکل سردار نامی یونان بدربار ایران پناهنده شد وی خواست اردشیر را به دخالت در امور یونان تحریك کند ولی دراین امر موفق نشد و اردشیر فقط

کتیبهٔ اردشیر اول

فرمانروائی چند شهر آسیای صغیر را بوی سپرد . اردشیر پادشاهی آرام و مهربان بود عده‌ای او را عدالت خواه و دادگستر دانسته‌اند ولی اکثر محققین براین عقیده هستندکه وی در اداره امورمملکت ضعف و سستی بسیار از خود نشان داد . و آن نیز بخاطر این است که ملکه مادر بنام استریس در او نفوذ بسیار داشت ، این پادشاه درسال ٤۲٤ پیش از میلاد درگذشت . کتیبه‌ای‌که ازاین پادشاه در تخت جمشید بدست آمده است ذیلا آورده میشود .

۱ ــ بگ : وزرك : اورمزدا : ه ی :
۲ ــ ئی‌مام : بومیم ، ادا :هی : او
۳ ــ م : اسمانم : ادا : هی : مرتی
٤ ــ یم : ادا : هی : شی یاتیم : اد
٥ ــ آ : مرتی ی ه یا : ه ی : ارتخش ثر
٦ ــ ام : خشای ثی یم : اکون و ش : ا
۷ ــ ئیوم : پرونام : خشای ثی یم :
۸ ــ ائیوم : پرونام : فرماتارم
۹ ــ ادم : ارتخش ثرا : خشای ثی ی
۱۰ ــ وزرك : خشای ثی ی : خشای ثی
۱۱ ــ یا نام : خشای ثی ی : دهیونا
۱۲ ــ م : پروزنانام : خشای ثی ی :
۱۳ ــ اهیایا : بومی یا : وزرك
۱٤ ــ آیا : دورئیی : آیپی : خش ی
۱٥ ــ آرش ه یا : خشای ثی ی ه یا : پ
۱٦ ــ ثر : داری و هوش : نپا : هخامنی شی ی
۱۷ ــ ثاتیی : ارتخش ثرا : خشا

۱۸ ـ ی ثی ی : وزرك : وشنا : او
۱۹ ـ رمزدها : ثیم : هدیش : خشیا
۲۰ ـ رشا : خشای ثی ی : ه ی : منا : پی
۲۱ ـ تا : فرترم : پساو : ادم : اکو
۲۲ ـ ن وم : مام : اورمزدا : پات
۲۳ ـ اوو : هدا : بگث ثی بیش : اتم ئیی :
۲٤ ـ خش ثرم : اتا : ت ی م ئیی : کرتم

بند ۱ ـ خدای بزرگی (است) اهورمزدا ، که این زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که شادی را برای مردم آفرید ، که اردشیر را شاه کرد : یگانه شاه (شاهان) بسیار ، یگانه فرمانروای (فرمانروایان) بسیار .

بند ۲ ـ من اردشیر ، شاه بزرگ (هستم) ، شاه شاهان ، شاه کشور های دارای ملل بسیار ، شاه دراین زمین بزرگ دور ودراز، پسر خشایارشا ، نوه داریوش ، هخامنشی .

بند ۳ ـ اردشیر شاه بزرگ گوید : بخواست اهورمزدا این کاخ را خشیارشا شاه ، که پدر من (بود) قبلا (شروع‌کرد) ، پس از آن من بنا کردم . اهورمزدا با خدایان مرا و شهریاری مرا و آنچه را که بوسیله من کرده شد بپایاد .

داریوش دوم

بعد از اردشیر اول خشیارشای دوم به تخت سلطنت نشست ولی بعد از ٤٥ روز بدست سغدیانس پسر اردشیر کشته شد ، سغدیانس نیز در حدود شش ماه سلطنت کرد و بدست وهوك پسر دیگر اردشیر کشته شد وهوك که درتاریخ بداریوش دوم معروف است در اواخر سال های ٤۲٤ پیش از میلاد به تخت سلطنت نشست

در زمان این پادشاه جنك پلوپونز درکمال شدت بین یونانی‌ها و اسپارتی ها ادامه داشت دولت اسپارت در صدد نزدیکی بدربار ایران برآمد که بکمك ایران آتنی ها را از بین ببرد . در بادی امر داریوش راضی باین امر نمیشد زیرا بعقیده او برای ایران ادامه کشمکش بین دو دولت مذکور و حفظ موازنه آنها از برتری یکی بر دیگری مفیدتر بود ولی بعداز اینکه ناوگان دریائی یونان در جزیره سیسیل شکست خوردند تیسافرن والی لیدی صلاح ایران را در نزدیکی با اسپارت دیده و با آن دولت اتحادی منعقد نمود . براثر مساعدت های ایران سردار اسپارتی توانست آتن را اشغال نماید و ضمناً بعضی از جزایر یونانی مجدداً مطیع ایران‌گشتند نوشته‌اند که در زمان این پادشاه زنان و خواجه سرایان نفوذکاملی درامور کشوری پیدا کردند در ارتش ایران نیز با اجیر نمودن سپاهیان یونانی تفرقه بوجود آمد . داریوش درسال ٤۰٤ قبل از میلاد درگذشت و اینك کتیبه‌ای ازاین پادشاه که بر روی یك لوح طلائی نقر گردیده ودر موزه ایران باستان موجود است آورده میشود .

۱ ــ بگ : وزرك : اورمزدا : ه ی :
۲ ــ ئی مام : بومیم : ادا : ه ی او
۳ ــ م : اسمانم : ادا : هی : مرتی
٤ ــ یم : ادا : هی : شی یا تیم : اد
٥ ــ آ : مرتی ی ه یا : ه ی : داری و
٦ ــ اوم : خشای ثی یم : اکون و ش : اثی وم : پر
۷ ــ اونام : خشای ثی یم : آئی وم : پرونام
۸ ــ فرما تارم : ادم : داری وو

۹ ــ ش : خشای ثی ی : وزرك : خشای ثی‌ی : خشای ثی یانام:
۱۰ ــ دهیونام : پرووزنانام
۱۱ ــ خشای ثی‌ی : اهیایا : بومی یا : وزرك
۱۲ ــ آیا : دورئیی : اییی : ارتخش ثر
۱۳ ــ آ : خشای ثی ی ه یا پثر : ارتخش نر هی
۱٤ ــ آ : خشیارشاه یا : خشای ثی ی ه یا : پ
۱۵ ــ ثر : خشیارشاه یا : داری ووش
۱٦ ــ ه یا : خشای ثی ی ه یا : پثر : هخامنی شی
۱۷ ــ ی : ثاتیی : داری ووش : خشای ثی ی : او
۱۸ ــ رمزدا : ئی مام : دهیاوم : منا
۱۹ ــ فرابر : و شنا : اورمزد
۲۰ ــ ــ آه : ادم : خشای ثی ی : اهیایا : بوم
۲۱ ــ ئی یا : امیی : مام : اورمزدا : پ
۲۲ ــ آتوو : اتام ئیی : ویشم : اتا
۲۳ ــ خش ثرم : ت ی م ئیی : فرابر

بند ۱ ــ خدای بزرگی (است) اهورمزدا : که این زمین را آفرید ، کــه آن آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که شادی برای مردم آفرید ، که داریوش را شاه کــرد ، یك شاه ازبسیاری، یك فرماندار از بسیاری .

بند ۲ ــ من داریوش شاه بزرگ (هستم) ، شاه شاهان ، شاه کشور های دارای مردم زیاد ، شاه دراین سرزمین بزرگ دور و دراز ، پسراردشیر شاه ، (که آن) اردشیر پسرخشیارشا شاه (بودو) خشیارشا پسر داریوش شاه (بود) هخامنشی

بند ۳ ــ داریوش شاه گوید : اهورمزدا این کشور را بمن

کتیبهٔ اردشیر دوم

(۵۰)

۱۹ ــ ر : مام : اورمزدا : پاتوو : اتا : خش ثر

۲۰ ــ م : ت ی م ثیی : فرابر : اتام ثیی : ویشم

بند ۱ ــ خدای بزرگی (است) اهورمزدا : که بزرگترین خدایان (است) ، که این زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که برای مردم شادی آفرید ، که اردشیر را شاه کرد ، یگانه شاه (شاهان) بسیار ، یگانه فرمانروای (فرمانروایان) بسیار .

بند ۲ ــ اردشیر شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه کشور ها ، شاه دراین زمین گوید : من پسر داریوش شاه (هستم) .

داریوش پسر اردشیر شاه (بود) اردشیر پسر خشیارشا شاه (بود) خشیارشا پسرداریوش شاه (بود) داریوش پسرویشتاسپ نام (بود) ، هخامنشی .

بند ۳ ــ اردشیر شاه گوید : بخواست اهورمزدا من شاه دراین زمین بزرگ دور ودراز هستم، اهورمزدا شهریاری رابمن‌ارزانی فرمود مرا اهورمزدا و شهریاری را که بمن ارزانی فرمود ، و خاندان مرا بپایاد .

اردشیر سوم

اردشیر سوم درسال ۳۵۸ پیش از میلاد به تخت سلطنت نشست در آغاز پادشاهی وی اکثر سرزمین‌هائی که در زیر فرمان شاهنشاهان هخامنشی بودند سر به شورش برداشته بودند نخست کادوسیان را آرام کرد و سپس شورش آرته باز را فرو نشاند او بعداز آن با لشکری بطرف سوریه حرکت کرده شهر صیدا را پس از محاصره گرفت جزیره قبرس که از لشکرکشی شاهنشاه ایران آگاه شده بودند بدون جنگ سراطاعت فرود آوردند . اردشیرآنگاه به سوی مصر رهسپار شد ودر سال ۳٤٤ پیش از میلاد این‌سرزمین

را اشغال نمود . براثر اقدامات اردشیر دررفع شورشها واغتشاشات آسیای صغیر و تسخیر مجدد مصر کلیه سرزمین های غربی تابع امپراطوری ایران آرام گرفته ولی ممالك شرقی از قبیل ایالات هند و آسیای وسطی بحال طغیان و شورش باقی ماندند . اردشیر سوم که از لایق ترین جانشینان کوروش و داریوش بزرگ است در سال ۳۳۸ پیش از میلاد بدست باگواس خواجه،که از نزدیکان و سرداران لایق خود بود مسموم شد ودرگذشت . اینك کتیبه‌ای از این پادشاه که در تخت جمشید وجود دارد آورده میشود.

۱ ـ بگ : وزرك : اورمزدا : ه ی :
۲ ـ ئی مام : بومام : ادا : ه ی : ا
۳ ـ وم : اسمانام : ادا : ه ی : مرتی
٤ ـ یم : ادا : ه ی : شا یتام : ادا : مرت
۵ ـ ئی هیا : ه ی : مام : ارتخش ثرا : خشای
٦ ـ ثی ی : اکون وش : ائیوم : پروونام
۷ ـ خشای ثی یم : ائیوم : پروونام
۸ ـ فرمتارم : ثاتیی : ارتخش ثرا :
۹ ـ خشای ثی یم : ائیوم : پروونام
۱۰ ـ خشای ثی یا نام : خشای ثی ی
۱۱ ـ دهیونام : خشای ثی ی : اهیایا : بومی یا : اد
۱۲ ـ م : ارتخش ثرا : خشای
۱۳ ـ ثی ی : پثرا : ارتخش ثرا : داری وو
۱٤ ـ ش : خشای ثی ی : پثر : داری ووش : ا
۱۵ ـ رتخش ثرا : خشای ثی ی : پثرا : ارتخش
۱٦ ـ ثرا : خشیارشا : خشای ثی ی : پثر : خ

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
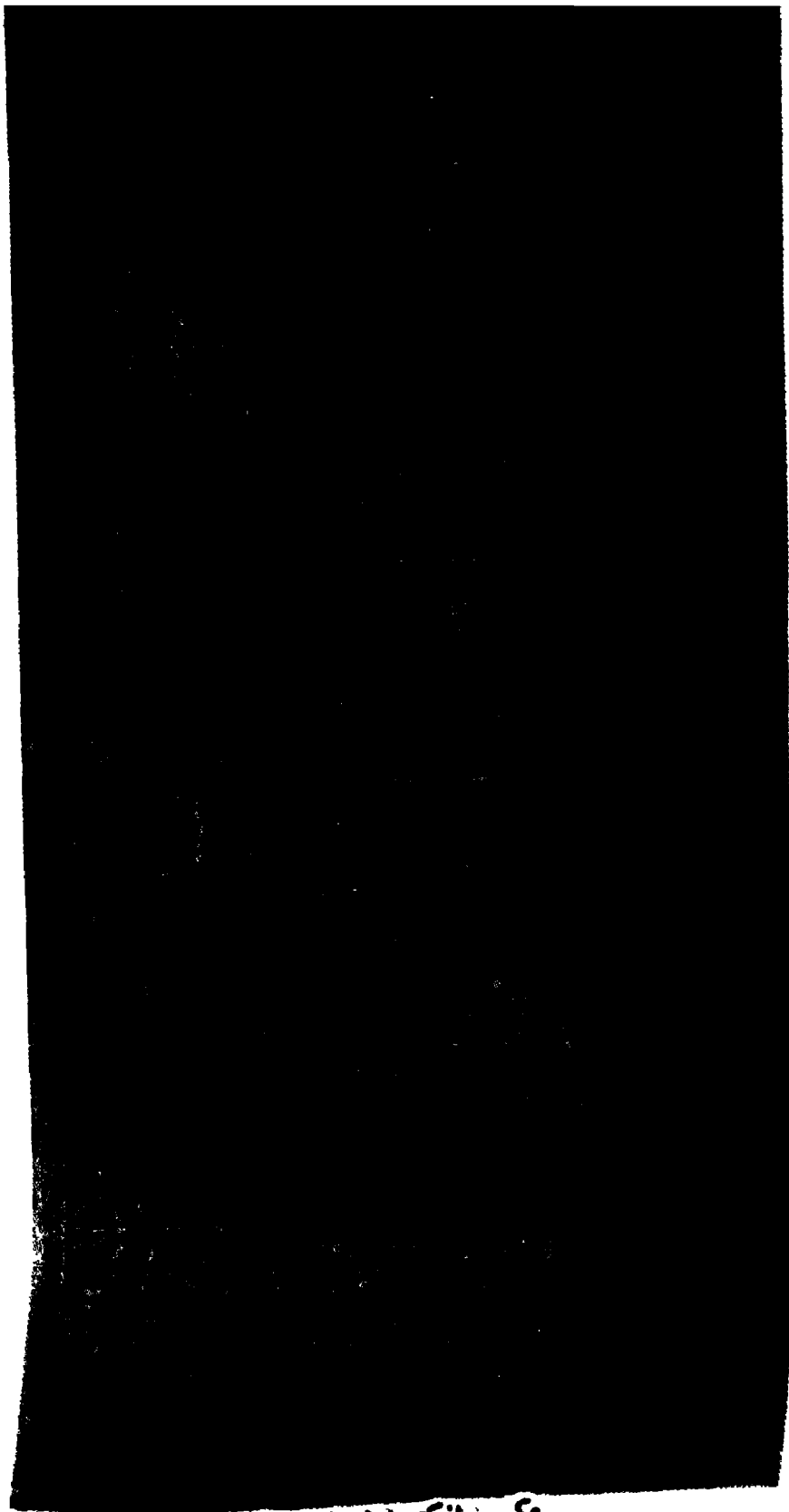
کتیبه اردشیر سوم

عکسی ازکتیبهٔ اردشیر سوم

۱۷ ـ شیارشا : داری ووش : خشایث :

۱۸ ـ ثی ی : پثر : داری ووش : وشتاسپ

۱۹ ـ ه یا : نام : پثر : وشتاسپ هیا :

۲۰ ـ ارشام : نام : پثر : هخامنی شی

۲۱ ـ ی : ثی مم : اوستشنام : اگنام : ما

۲۲ ـ م : اویا : مام : کرتا : ثاتیی : ارت

۲۳ ـ خش ثرا : خشای ثی ی : مام : اورمزدا :

۲٤ ـ اتا : مثر : بگ : پاتوو : اتا : ئی ما

۲۵ ـ دهی وم : اتا : ت ی : مام : کرتا :

بند ۱ ـ خدای بزرگی (است) اهورمزدا ، که این زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که برای مردم شادی آفرید ، که مرا که اردشیر (هستم) شاه کرد ، یگانه شاه (شاهان) بسیار ، یگانه فرمانروای (فرمانروایان) بسیار ،

بند ۲ ـ اردشیر ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه کشور ها شاه دراین زمین گوید : من پسر اردشیر شاه (هستم) . اردشیر پسر داریوش شاه (بود) . داریوش پسر اردشیر شاه (بود) اردشیر پسر خشیارشا شاه (بود) . خشیارشا پسر داریوش شاه (بود). ویشتاسپ پسر ارشام نام (بود) ، هخامنشی .

بند ۳ اردشیر شاه گوید : این پلکان سنگی بوسیله من تحت (دستور) من بنا شد .

بند ٤ ـ اردشیر شاه گوید : اهورمزدا ومیترای خدا مرا واین کشور را ، وآنچه را بوسیله من‌کرده شده ، بپایاد .

از مقایسه و بررسی کتیبه های مزبور با یکدیگر موارد زیر مشخص میگردد :

در هر چهار کتیبه اردشیر اول ، داریوش دوم ، اردشیر دوم و اردشیر سوم یك نوع تقلید و پیروی از یکدیگرکاملا مشخص است. درآغاز هرکتیبه مطابق معمول بعد ازسپاس خداوند ، پادشاهان هخامنشی نسب خود را تشریح و معرفی می نمایند . اختلافی که بین آنها وجود دارد بسیار ناچیز است ولی درهر حال میباید مورد توجه قرارگیرد . دربند ۳ کتیبه اردشیر اول از اتمام کاخ و نیز در بند ۳ کتیبه اردشیر سوم از ساختن پلکان سنگی گفتگو می شود.

ولی یکی از دگرگونی های مهمی که دراین کتیبه ها بچشم میخورد آوردن نام میترا در کتیبه اردشیر سوم می باشد «اردشیر شاه گوید : اهورمزدا و میترای خدا مرا واین کشور را ، و آنچه را بوسیله من کرده شده ، بپایاد » باید گفته شود که این دگرگونی از زمان اردشیر دوم شروع میشود در کتیبه هائی که از این پادشاه در شوش و همدان پیدا شده و ما برای جلوگیری از تطویل کلام

از آوردن آنها دراینجا خودداری نموده‌ایم این موضوع کاملا روشن می شود . در یکی ازاین کتیبه ها این پادشاه از ساختمانی گفتگو می نماید و می گوید من صورت مهرو ناهیدرا ساخته درآن‌گذاردم. مهر همان میترا است در اوستا در باره مهر یا میترا چندان جهات مشابه وجود دارد که تردیدی راجع بیکی بودن آنها باقی نمیماند. مهر خدای روشنائی است که از او و آسمان مدد خواسته می شود ، وی حامی راستی و درستی و دشمن باطل و خطاست . در آئین زرتشتی مهر مقام بزرگتری را احداث می‌کند پس بطور خلاصه میتوان نظر داد که پرستش مهر که از قدیم مورد توجه آریائی های ایرانی بود و آن را رب النوع آفتاب میدانستند و بنام اوسوگند میخوردند در زمان اردشیر دوم قوت می گیرد واین موضوع نیز در اردشیر سوم تاثیر فراوان می بخشد بطوریکه وی بلافاصله بعداز کلمه اهورمزدا کلمه میترا را ذکر می نماید . ولی چرا اردشیر دوم بساختن صورتی از مهر پرداخت خود موضوع قابل توجهی است زیرا میدانیم که ساختن صورت خدا یا ارباب انواع و پرستش‌آنها برخلاف معتقدات شاهنشاهان قبلی هخامنشی بوده است لذا باید قبول‌کنیم‌که ازاین تاریخ تحولی درمعتقدات هخامنشیان صورت می گیرد . وازاین زمان است که مهر پرستی در سرزمین های تابع شاهنشاهی ایران توسعه می یابد ودر سارد و لیدیه و بابل نیز مانند شوش و همدان و پرسپولیس عمومیت پیدا می‌کند . در اکثر

این سرزمین ها مهر را میان اهورمزدا یا نور و اهریمن یا ظلمت بنظر میانجی نگاه میکردند ولی شهرت مهر رفته رفته زیاد شد واز مرز های بین النهرین گذشت و سراسر آسیای صغیر را دربرگرفت و آنگاه به یونان رسید. بعداز فتوحات اسکندر مقدونی آئین مهر شکل خاصی پیداکرد اهورمزدا با زئوس ، ناهید یا اناهیته با ارتمیس تاوروپولوس و مهر با هلیوس مقایسه و تطبیق شد و بعد ها نیز به امپراطوری روم راه یافت .

سنگ نبشته های هخامنشی

در ترعهٔ نیل

از

سرهنگ جهانگیر قائم مقامی
« دکتر در تاریخ »

از دورهٔ استیلای هخامنشیان برمصر که در تاریخ آنرا نخستین دورهٔ استیلای ایران بر آن کشور خوانده‌اند[1]. آثار فراوانی از قبیل سنگنبشته، لوح، مجسمه، ظروف گلی وسفالی ، مهر و نوشته‌های روی پاپیروس بخط مصری بجای مانده است کـه هر یك از آنها صفحهٔ درخشانی از تاریخ باعظمت شاهنشاهی هخامنشی را نشان میدهد[2] وجا دارد این آثار باقی مانده از نظر های متفاوت مورد بررسی و پژوهش قرار گیرند و بهمین نظر مامقالهٔ حاضر رابشرح سنگنبشته هایی کـه به فرمان

---

۱ -دومین دورهٔاستیلای ایرانیان برمصردر زمان ساسانیان بوده‌است.

۲-یکصدوهفده سنداز این اسناد در کتاب «نخستین دورهٔ استیلای ایران برمصر» تألیف ژ. پوزنر جمع آوری شده است.

Premeière domination Perse en Egypte. Par G. Posener

داریوش بزرگ بمناسبت حفرترعهٔ نیل بـر پاداشته بـوَدند اختصاص میدهیم.

فکراحداث ترعه‌یی که دریای سرخ را به‌رودنیل ، درقلب کشور مصر، به‌پیوندد ظاهراًبعدازسال۵۱۷پیش‌از میلاد ، یعنی پس‌از لشکرکشی‌داریوش بمصر[3] درسال چهارم سلطنت او درمخیلهٔ داریوش پدیدآمده است.

تا پیش از حفرترعهٔ نیل ، برای رفتن بمصرمی‌بایستی٪ازراه‌خلیج‌فارس و فرات به سوریه و ازآنجا، از شهرصور باکشتی ویا از راه فلسطین‌وشبه‌جزیرهٔسینا[4]، بمصرمیرفتند و این همان راهی‌بود که‌کبوجیه (۵۲۹-۵۲۱-پیش‌ازمیلاد) نیزازآن استفاده کرده بود[5] (۵۲۵ پم).

دراین سفربود که داریوش که خود نیز از همان راه قدیمی و معمولی بمصررفته بود به‌فکریافتن راه‌کوتاهتری افتاد تا مرکز شاهنشاهی او را با متصرفات‌افریقائیش متصل نماید. از طرفی اهمیت اقتصادی سرزمین زرخیز مصر[6] هم ایجاب میکردراه‌کوتاهتری‌آنجا را به بازارهای قلمروشاهنشاهی ایران ارتباط دهد تاکالاهای ایرانی بسهولت به‌مصرومحصولات مصربه‌نواحی دیگر برسد[7].

بااین اندیشه ، داریوش هنگامی که درمصر بود فرمان داد دربارهٔیافتن چنین راهی بررسی و تحقیق نمایند. این بود که به طرح حفرترعه‌یی بین خلیج عربستان (شاخه دریای سرخ) و رودخانه‌نیل توجه شد و آگاهی از

۳ـ مشیرالدوله پیرنیا : ایران باستان ج۱ص ۵٦۷

٤ـعلی‌سامی، تمدن‌هخامنشی ج۱ ص۱۷٦.

۵ـدکتربهمنش، تاریخ‌قدیم مصرج۲ص ۲۰۷ وسامی ج۱ص۱۷٦ به‌مشیرالدوله(ایران باستان) ازص ٤۸۸ تاص ٤۸۹ نیزرجوع کنید.

٦ـژولیوس ژونگ:داریوش‌یکم پادشاه پارس، ترجمهٔدکتر منشی‌زاده‌ص۱۰۵-۱۰٦ وسامی‌ص ۱۷٦ ـ ۱۷۷

۷ـدکتر بهمنش:ج ۲ص۲۱۱

اینکه سالها پیش نیز فرعونهای مصربداین‌کار دست زده بودند، داریوش را درتصمیم خود بیشترراسخ نمود. ژولیوس‌ژونگ Julius Jung در کتابی که زیرعنوان « داریوش یکم‌پادشاه پارسها» نوشته است[8] دربارهٔ اهمیت‌حفراین ترعه می‌نویسد : « دورنمایی که حفرترعهٔ نیل به‌دریای سرخ پیش چشم‌شاه می‌گشود، خاطروی را بکلی فریفتهٔ خود ساخته بود... ارادهٔ شاه براین قرار داشت که درآینده کشتیهایی که ازساحل فینیقی بدریای سرخ می‌آیند و همچنین‌آنهایی که از ایران و هندوستان محیط‌جزیرةالعرب را طی‌میکنند، بتوانندواردنیل شوند واز آنجابه‌دریای‌روم بروند. از طرف دیگرسواحل جنوبی پارس در کنار خلیج اهمیت جهانی پیدا میکرد و مبادلهٔ کالا از راه دریا میان بابل وایران‌وعربستان وهندوستان برقرارمیشد وتمام‌مال‌التجاره‌هایی که از مغرب، از راههای صعب وسخت به‌ایران و از شرق وجنوب دور به‌دریای‌روم میرسیدند می‌توانستندباسرویس ناوگان منظم تجارتی‌باسهولت بمقصدهای خودبروند». و باز اضافه میکند « بدین وسیله نیزبرای‌ممالکی مانند هندوستان، عربستان و سواحل شرقی افریقا که در جهان هخامنشی اهمیت تازه‌یی میبافتند، برای اولین بار نظارت نظامی برقرار میشد یعنی ناوگان جنگی پارسی که درسواحل فینیقیه لنگر انداخته بود میتوانست ازآنجا خودرا به‌دریای‌جنوب‌برساند چه در این ممالك شرق، کشتی‌جنگی ساخته نمیشدواگر می‌خواستند قطعات منفصل جهازها را با بارشترازساحل آسیائی مدیترانه به‌آنجا ببرندعلاوه بردشواری‌های راه ممکن بودموفقیت مطلوب نیز حاصل نشود[9]».

درمورد سابقهٔ حفرترعه‌یی که دریای سرخ را به‌رودنیل متصل سازد، نویسندگان قدیم نخستین اقدام را به‌ستی اول (۱۳۱۸-۱۲۹٤پیش از میلاد)

۸- ترجمهٔ دکترداود منشی‌زاده چاپ‌دانشگاه تهران، سال۱۳۳۵

۹- ص۱۰٦-۱۰۷

فرعون مصر نسبت داده‌اند، که پس‌از او رامسس دوم[10] (۱۲۹۴-۱۲۳۲پ م) و سپس نخائوی دوم(۶۰۹-۵۹٤)آنرا تجدید نموده‌اند[11]. پس‌از این‌تاریخ، یعنی درحدود یکصد سال بعداست که داریوش کبیر(۵۲۱-٤۸٦پ‌م) اقدام‌به تجدید ترعهٔ‌مزبور کرد وهرودوت‌نیز در کتاب‌خود بآن اشاره‌نموده‌است.[12]

نکتهٔ‌دیگری را که‌دراین‌جابایدیادآورشداین‌است که‌مسیر ترعهٔ‌مزبوررا بامسیرترعه‌یی که توسط کنت دولسپس Comte de Lesseps حفرشد(۱۸٦۹م) واینك‌بنام‌ترعهٔ‌سوئز‌معروف ومورد استفاده‌است‌نباید یکی‌دانست‌زیرابا آنکه قسمتی ازاین‌دو ترعه بریکدیگرمنطبق است، درقسمت دیگربکلی‌متفاوتند باین معنی که چون از ساحل دریای سرخ روبشمال حرکت کنیم ، مسیردو ترعه تا دریاچهٔ تمساح یکیست ولی از دریاچه تمساح ببعد ، مسیر ترعهٔ داریوش بطرف مغرب منحرف میشود و درطول شعبه‌یی از رودخانه نیل تا شهربوباستی Boubastie امتداد یافته و کمی بالاتر از بوباستی به‌شعبهٔ‌اصلی نیل می‌پیوندد و مسیر ترعهٔ‌لسپس ، از دریاچهٔ تمساح ببعد روبشمال‌تاپرت‌سعید درساحل دریای مدیترانه امتداد می‌یابد (رجوع کنید به‌نقشه) .

هرودوت که خوداین ترعه را به‌چشم دیده است ، در کتاب‌خویش‌راجع به‌مشخصات و چگونگی حفرآن نوشته است :

«فرزند پسامتیك ، نکومس بود که در مصر سلطنت کرد . وی نخستین کسی بود که دست بکار حفرمجرائی شد که به‌دریای اریتره‌میرفت وپس‌ازاو داریوش پارسی‌کار حفرآن را ادامه داد . طول این مجرا باندازهٔ چهارروز بحرپیمایی است . عرض‌آنراآنقدر زیاد گرفتند که دو کشتی جنگی با سه ردیف پاروزن که از مقابل بهم برسند می‌توانند درآن بحر پیمائی کنند . آب آن از نیل میرسد . این مجرا از نقطه‌ای شروع میشود که کمی بالاتر

۱۰-سامی، تمدن هخامنشی ج۱ ص۱۸۱

۱۱-هرودوت . ج۲بند ۱۵۸ وج ٤بند٤۲ ترجمهٔ دکتر هدایتی .

۱۲-هرودوت کتاب دوم‌بند ۱۵۸

از شهر بوباستی قرار دارد و از کنار پاتوموس که از شهرهای عربستان‌است میگذرد و بدریای اریتره منتهی میشود .

« این مجرا ابتدا در قسمت دشت مصر که درجهت عربستان ادامه دارد حفرشده واین‌همان‌دشتی است که درجهت‌داخل با کوهی که درمقابل‌ممفیس قراردارد مجاور میباشد . بنابراین . این مجرا در مسیرپایه داخلی این کوه حفرشده وازسمت مغرب به‌مشرق میرود .آنگاه از گردنه‌ها میگذرد وسپس از کوهستان‌به‌جنوب وناحیه‌ای که بادنوتوس (یعنی بادجنوب) درآن میوزد متوجه میشود و به خلیج عربستان می‌رود . درنقطه‌ای که از دریای شمال تا دریای‌جنوب ـ همان دریایی که اریتره نام دارد (یعنی اقیانوس هند ودریای سرخ) ـ فاصله از همه جا کمتر و راه مستقیم‌تر است از کوه‌کازیوس (امروز رأس‌القصرون نام دارد) که سرحد مصر و سوریه است از این نقط تا خلیج عربستان (دریای سرخ)هزارستاد فاصله دارد (۱۷۷ کیلومتر) این‌راه‌مستقیم‌ترین راهها است ولی مجرا بسیار طویلتر است زیرا پیچ وخم زیاد دارد . در زمان نکومس‌یکصد و بیست‌هزار مصری برای حفرآن‌تلف شد.نکومس درضمـن عملیات حفاری دست ازادامهٔ حفرآن کشید ...» [۱۳]

دربارهٔ اینکه چرا نخائو حفر ترعهٔ نیل را ناتمام گذارد نویسندگان قدیم دلایل متفاوت ذکر کرده‌اند چنانکه هرودوت می نویسد: « هاتفی با آن مخالفت کرد و مدعی‌شد که نکومس بااین‌عمل ازپیش‌بنفع اقوام وحشی کارمیکند.» [۱٤]

و دیو دور Diodore علت را اینطور بیان نموده است که «مهندسین در حین عمل منتقل‌شدند که سطح بحر احمربلندتر ازدلتای نیل ومصر است و تصور نمودند که‌چنانچه راه‌باز شودآب‌شور ، رودنیل ومصررا درخود غرق

۱۳ـ‌همان کتاب همان بند .

۱٤ـ‌همان‌مدرک‌ص ۲٤۳ ترجمهٔ دکتر هدایتی.

خواهد کرد»[۱۵] و آقای سامی نیز در کتاب تمدن هخامنشی نوشته است: «...بعضی علت متوقف ماندن کار را گویا هزینهٔ زیادی که حفر کانال در برداشته، نوشته‌اند». [۱٦]

ولی بهر حال این مجرا باهمهٔ مشکلات و دشواریهایش بهمت داریوش بزرگ پایان پذیرفت واقیانوس هند از راه دریای سرخ برودخانه نیل اتصال یافت وسالها، ارتباط آسیا باافریقا و اروپا ازاین راه برقراربود.[۱۷]

داریوش پس ازخاتمهٔ کار ترعه، دستورداد پنج کتیبه که متن‌های آنهابا یکدیگر تفاوتهایی داشته است درچهار محل درطول مسیرترعه برپا کردند وبر روی آنها بخط های مصری، پارسی، عیلامی وبابلی مطالبی در بارهٔ حفر ترعه ثبت نمودند.[۱۸]

این پنج سنگنبشته را در ساحل راست ترعه (بسمت‌دریای سرخ) وبر روی مرتفع‌ترین نقاط بطوری برپا داشته بودند که کشتی‌هایی که در ترعهٔ مزبور رفت وآمدمیکردند آنها را می‌دیدند. سنگنبشته‌های مزبورازحیث عظمت سکوی زیرین‌ونوع مصالح وشکل و ابعادشان کم‌نظیر وشایان‌توجه واهمیت بوده‌است ولی متأسفانه دست‌روزگار یکی ازآنها را بکلی از میان برده واز چهاردیگرهم جز قطعه‌هایی شکسته بر جای نمانده است[۱۹] منتهی اینکه این قطعه‌های شکسته، خوشبختانه بهمت و کوشش باستان شناسان و دانشمندان زبان‌شناس جمع‌آوری و خوانده شده ودر نتیجه، اسناد معتبر

۱۵ــ سامی. تمدن هخامنشی ص۱۷٦ــ۱۷۷ج۱

۱٦ــهمان کتاب ص۱۷٦

۱۷ ــ رجوع کنید به کتاب « ترعه‌ها واماکن قدیمی وبنادرسوئز » تألیف بوردن Anciens canaux, anciens sites et Ports de Suez, Par Bourdon

۱۸ــ پیرنیا درتاریخ خود متن هر پنج کتیبه را یکی وبدون تفاوت دانسته ونوشته است «کتیبه‌ایست از داریوش در پنج نسخه که در نزدیکی کانال یافته‌اند...» (ج ۱ ص ٥٦٨)

۱۹ــ پوزنر، ص ٤٨ (نسخهٔ فرانسوی)

وزندهیی حاکی‌ازعظمت وتمدن ایران باستان دردسترس قرار گرفته است .

سنگنبشته‌های ترعهٔ‌نیل بترتیب (درجهت‌مسیرترعه بسمت‌دریای‌سرخ) عبارتند از :

۱و۲ - سنگنبشته‌های تل‌المسخوته (دوسنگنبشته)

۳ - سنگنبشتهٔ سراپه اوم Serapéum

٤ - سنگنبشتهٔ قبره یاشالوف

۵ - سنگنبشتهٔ سوئز

از میان این کتیبه‌ها ، از سنگنبشته سراپه‌اوم جز اینکه محل نصب‌آن معلوم است‌آگاهی دیگری نداریم وسنگ‌نبشته‌های شالوف وسوئز بدوخط هیروگلیف ومیخی (میخی‌پارسی ، میخی عیلامی ، میخی بابلی) بوده که خطوط میخی بریك روی سنگ وخط مصری برروی دیگرآن‌ها کنده شده بود[۲۰] و در تل‌المسخوته بموجب تحقیقات گله‌نیشف که Golenischeff که خود قطعاتی از کتیبه‌های تل‌المسخوته را در کاوشهای خویش بدست آورده، بود، کتیبهٔ ترعه، شامل دو سنگنبشته یکی بخط مصری و دیگری بخط میخی بوده است .[۲۱]

اینك بتفصیل کتیبه‌های ترعهٔ نیل میپردازیم :

سنگنبشته‌های تل‌المسخوته

این سنگنبشته‌ها در مقابل شهر پاتاموس وبرساحل ترعه برپا شده بود وویرانه‌های این شهرامروزبه‌تل‌المسخوته معروف است ودرهفده کیلومتری اسماعیلیه قرار دارد . سنگنبشته‌های مزبور ازسنگ خارای سرخ بوده و برفراز تپه‌یی بفاصله ۳۵۰ متر از مجرای قدیم قرار داشته است . نخستین قطعه‌یی که ازاین کتیبه‌ها پیدا شده بخط میخی‌است و درسال ۱۸٦٤ میلادی

۲۰- همان کتاب ص ٤۹

۲۱- همان کتاب ص ۵۰

(۱۲۴۳ خورشیدی هجری) بوسیلهٔ یکی از کارگران شرکت کانال سوئز بدست آمد وچندی بعد یعنی درسال ۱۸۸۹ (۱۲٦۸ خورشیدی) قطعات دیگری بخط مصری ویك قطعه هم میخی بوسیله گله نیشف کشف شد که درسال ۱۹۰۷ (۱۲۸۵) آنها را بموزهٔ قاهره بردند وبدین ترتیب از این کتیبه تاکنون فقط هشت قطعه بزبان مصری بدست آمده که هفت قطعهٔ آن ، سه چهارم کل کتیبهٔ اصلی را تشکیل میدهد وموقعیت قطعهٔ هشتم هنوزمشخص نیست و از روی قطعات بدست آمده معلوم میشود ارتفاع اصلی سنگ نبشته ۳/۱۵ متر وعرض آن ۲/۱۰ متر وضخامتش ۷۷ سانتیمتر بوده است [۲۲] (تصویرشمارهٔ ۱) .

شرح جامع وترجمه متن این کتیبه در کتاب « نخستین دورهٔ استیلای ایرانیان برمصر» تألیف ژ پوزنر G. Posener بزبان فرانسوی آمده است.[۲۳] ومشابه است باآنچه مرحوم پیرنیا درتاریخ ایران باستان ذکر نموده است وازاین رو ما قسمتهایی ازمندرجات ایران باستان را درمعرفی این سنگنبشته دراینجا نقل میکنیم:

« در کتیبهٔ مصری ، داریوش را مانند فرعون مصر نشان داده‌اند یعنی صورت او زیر قرص پردار آفتاب است و خدایان دونیمه نیل، دوقسمت مصر (مصرعلیا وسفلی) را در زیر اسم او بهم اتصال داده‌اند ونیز دراینجا موافق مراسمی که برای فراعنه مقرر بوده اسامی مللی که تابع داریوش بودند (با تصویرمردم آنها)، ذکرشده‌است. توضیح آنکه خواسته‌اندبگویند که تمام این مردمان تابع فرعون مصر (آن تریوش = داریوش) اند واوبالاتر از فراعنه سلسلهٔ هیجدهم است (که باعظمت‌ترین سلسله‌های فراعنه مصربوده‌است)... تفاوتی که بین این صورتها و صورتهای مردمان تابع در زمان فراعنهٔ مصر دیده‌میشود، این است که در زمان فراعنه ، مردم تابع را بشکل اسیری تصویر میکردند که‌دستهایش مقیداست ورشته‌یی این اسیررا بشکل بیضی دندانه‌دار

۲۲ــ همان کتاب وهمان صفحه

۲۳ــ ص ۵۰ تاص ٦۳ (نسخهٔ فرانسوی)

یعنی قلعه محکم، بسته است ولی چون دراینجا نمیتوانستند مردمان آریائی را باین شکل درآورند تغییری در نشان دادن مردمان تابع حاصل شده که چنین است : مردم تابع مانند اسیری نیست کــه دستهای اورا بسته‌باشند ، بلکه بی‌قید ، زانو بزمین زده و در حــال خشوع و خضوع در بالای شکل بیضی قرار گرفته.....» ۲۴

براین شرح باید افزود که در بالای نام داریوش که در درون یك‌بیضی کنده‌شده‌تصویرتاجی‌نیزنقش‌شده ودرطرفین‌تصویرهای خدایان دونیمهٔ نیل خطابهٔ این خدایان چنین نوشته شده‌است:

در سمت چپ:

« همهٔ زمینها ، همهٔ کشورهای بیگانه و همهٔ کمانها (قدرتها) را بتو می‌بخشم» .

ودرسمت راست:۲۵

« تمام انسانها ، تمام مردمان و تمام ساکنان جزایر دریای اژه را بتو واگذارمیکنم».

درپشت سر تصویر هریك ازدوخدایان نیز سخنانی درهفت ستون بدین شرح ثبت گردیده است۲۶:

« زندگی‌کامل، سعادت وتندرستی رابتوعطامیکنم.

« همهٔ شادیها که از من ناشی میشود، تمام هدایا نظیرآنچه که خداوند بزرگ «را» ۲۷ میپذیرد، همهٔ خوراکیها ، تمــام چیزهای خوب که من منشاء آنها هستم و بــالاخره پادشاهی مصر علیا و سفلی را جاودانه بتو میدهم » .

۲۴– ج۱ص ۵۶۹

۲۵– پوزنر، ص۵۱

۲۶– پوزنر، ص ۵۲ .

۲۷– درنزدمصریان، «را» خداوندآفتاب وپسر نیث بوده‌است .

سپس در زیر پای خدایان، تصاویر مردمان تابع شاهنشاهی ایران با ذکر نام کشورهای آنها نقش شده است [۲۸]. و پس از آن متن کتیبه که افتادگی‌های زیادی دارد آغاز میشود وچون‌متن‌خوانده‌شده‌بوسیله‌پوزنر[۲۹]، بسیار شبیه به‌شرحی است که پیرنیا در کتاب خود نقل نموده است. ما باز بنقل مندرجات‌ایران‌باستان‌اکتفامیکنیم[۳۰]. این‌است‌ترجمهٔ آنچه‌درسنگنبشتهٔ مزبورآمده است:

« داریوش که زاده‌الههٔ نیث، خانم سائیس است. انجام‌داد تمام چیزهائی را که خدا شروع کرد .... آقای همهٔچیز که قرص‌آفتاب رااحاطه کرده. وقتی که در شکم مادر قرار داشت وهنوز بزمین نیامده بود. نیث اورا پسر خود دانست .... امر کرد باو ...... دست خودرا باکمان بطرف او برد تا دشمنان او را برافکند چنانکه از برای پسر خود «را» کرد .... اوقویشوکت‌است. او دشمنان خودرا درتمام ممالك نابود میکند. شاه مصر علیاوسفلی، داریوش که‌الی‌الابدپاینده است، شاهنشاه بزرگ، پسرویشتاسب هخامنشی. او پسر اوست (یعنی پسر نیث است). قوی وجهانگیراست. تمام خارجیها باهدایای خود روباو میآورند وبرای اوکارمیکنند.»

از اینجابه بعد متن‌سنگ‌نبشته خراب شده است و بسیاری ازعبارات آن خوانده نمیشود و جملات آن غالباً روابط خودرا از دست داده و نامفهوم شده‌اند ولی رویهمرفته‌آنچه استنباط میشود چنین است که داریوش حکمای مصررا طلبیده و سؤالاتی از آنها نموده‌است. یك‌بارهم نام کوروش در کتیبه‌ذکرشده وسپس گفتگو از کشتی‌هاییست که‌میخواهندبرای‌شناسایی بدریاها بفرستند[۳۱]....

۲۸ـ رـك به‌پوزنر ازص ۵۳ تا ص ۵۵

۲۹ ـ ص ۵۸ ـ ۵۹

۳۰ ـ ج ۱ ص ۵۷۰

۳۱ ـ همان کتاب وهمان صفحه‌وپوزنرص ۵۹

سنگنبشتهٔ سراپه‌اوم

ازاین سنگنبشته که متأسفانه امروزهیچ اثری‌باقی نیست، بیست و پنج قطعه بخط‌مصری‌بوسیلهٔ باستان‌شناس فرانسوی Clermont–Ganeau درسال ۱۸۸٤میلادی(۱۲٦٤خورشیدی)درمحلی‌بنام سراپه‌اوم‌واقع‌بین‌دریاچهٔ‌تمساح ودریاچهٔ شور بدست‌آمدودرآغاز مهندسین هیأت فرانسوی که‌درآن‌حدود کار میکرده‌اند آن‌را باشتباه باقی‌ماندهٔ ویرانه‌های تاریخی سراپه‌اوم‌دانسته بودند. قطعات شکسته مزبوردرسال ۱۸۸٦ بموزهٔ لوور پاریس‌حمل‌شد ولی دوسال‌بعدبکلی مفقود شدند ودیگر نشانی ازآنها بدست نیامد[۳۲].

سنگنبشتهٔ قبره یاشالوف

این کتیبه نیز ازسنگ‌خارای‌سرخ ساخته‌شده وقسمتی ازآن را اکنون در اسماعیلیه برپا داشته‌اند(تصویرهای ۲تا۷). کتیبهٔ مزبور که یک‌روی‌آن بخط مصری وروی دیگر آن به‌سه خط میخی پارسی، عیلامی و بابلی بوده درمحلی‌واقع درسه کیلومتری جنوب قریهٔ شالوف ودر نزدیکی دریاچهٔ‌شور قرارداشته است. این سنگنبشته هم‌تقریباً باندازهٔ سنگنبشتهٔ تل‌المسخوته و بابعاد ۳ متر ارتفاع،۲/۵ مترعرض‌و ۷۸سانتیمتر ضخامت بوده است وقطعات شکستهٔ آن‌نخستین‌باردرسال۱۸٦٦میلادی(۱۲٤۵ خورشیدی)بوسیلهٔ مهندس دولسپس de Lesseps کشف شد واوتعداد سی وپنج قطعهٔ کوچك وبزرگ‌از کتیبهٔ مذکور را بدست آورد که هفده قطعه آن بخط مصری و بقیه بخط میخی‌بودوآنها رابه‌شالوف‌منتقل نمودند . ولی دراین‌نقل مکان‌قطعات کوچك سنگنبشته مفقود گردید و از تحقیق‌وتجسس‌هایی‌هم که برای‌پیدا کردن‌آنها بعمل‌آمد نتیجه‌یی بدست نیامد و پانزده قطعه بزرگتر از این‌قطعات رانیز

---

۳۲ - پوزنرص۴۸

مجدداً بخاك وشن سپردند تااینکه در سال ۱۹۱۱ ــ ۱۹۱۳ (۱۲۹۰ ــ ۱۲۹۱- خورشیدی) براثر کاوشهای کله‌دا Clédat این قطعات باچندتائی دیگر جمعاً بالغ برسی وچند قطعه باز از زیر خاك بیرون آمد و آنها را به اسماعیلیه حمل کردند .[۳۳]

سنگنبشتهٔ مزبور برروی پایه‌یی از سنگ ماسه‌یی که روی قطعه‌سنگی کچی قرار گرفته گذارده شده‌است. ازترکیب قطعات‌شکستهٔ‌سنگنبشتهٔ‌قبره چنین‌استنباط و دیده میشود که این‌سنگنبشته نیز بهمان سبك وشیوهٔ کتیبهٔ تل‌المسخوته (تصویرشمارهٔ۱) تهیه شده بوده ولی متن اصلی‌آن‌با سنگنبشتهٔ مزبور تفاوت هایی داشته‌است.

متن این کتیبه به‌سبب محو شدن قسمتهایی از آن بطور کامل خوانده نمیشود ولی از آنچه کـه پوزنر posener توانسته است بخواند این نکات ازآن مستفاد میشود :

داریوش ازنواحی‌وشهرهای‌مصر بازدید کرده وفرمان داده‌است‌مهندسان برای حفرترعه بکارمشغول شوندو کشتی‌هارا برروی آن‌بحر کت‌درآورند. آنچه داریوش فرمان‌داده‌بود انجام‌شده‌است.و۲٤یا۳۲ کشتی باکالاهای‌فراوان ازمصر، از راه ترعهٔ مزبور بسوی ایران فرستاده شد . بعد سخن ازتهنیت و سخنانیست که شاهزادگان‌ومهندسان‌خطاب به‌داریوش گفته‌اند.سپس‌داریوش دستور داده است آنچه راکه شده‌برروی کتیبه‌یی ثبت‌نمایندودرپایان کتیبه نوشته شده‌است:

« این‌چنین‌کاری بزرگ که تاآنروز صورت نگرفته بودبه‌فرمان‌وارادهٔ داریوش که خداوندش جاودان دارد صورت حقیقت پذیرفت . »[۳٤]

---

۳۳ ـ همان کتاب ص ٦٤

۳٤ ـ همان کتاب‌ص۷٥ ـ ۷٦

سنگنبشتهٔ سوئز

این سنگنبشته که آخرین سنگنبشته درمسیر ترعهٔ نیل است در شش کیلومتری شمال سوئز ودر نزدیکی اردوگاه نگهبانان کرانه‌های ترعه که در محل قوبری واقع بوده ، برفراز تپه‌یی بارتفاع ۴۵۰ متر و در مغرب مجرای قدیمی ترعه قرار داشته‌است . جنس این‌سنگنبشته نیز مانند کتیبه‌های دیگر ترعه از سنگ خاد ای سرخ بوده و بزرگترین قطعه‌یی که از آن بدست آمده بعرض ۶۲-۷۳سانتیمتر (تقریباً یک‌سوم عرض‌سنگنبشتهٔ‌اصلی) وبطول ۳/۱۲ متر است که تمام‌قدسنگنبشته میباشد (تصویر۸) وبدین‌ترتیب کتیبهٔ اصلی باندازه‌های۳/۱۵ متردر ۲/۱۰وبضخامت ۷۴ سانتیمتربوده‌است.

نخستین قطعه ازاین کتیبه درسال ۱۹۱۱-۱۹۱۲ میلادی (۱۲۹۰-۱۲۹۱-خورشیدی هجری) توسط کله دا C ledat کشف شد و پس از آن قطعات دیگری به خطوط مصری و میخی در سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ شمسی) بوسیلهٔ پوزنر که از جانب مؤسسهٔ باستان شناسی شرقی قاهره در آنجا حفاری میکرد بدست آمد.[۳۵]

مضمون این کتیبه هم با اختلافاتی تقریباً شبیه کتیبهٔ شالوف است ودر آن از فرمان داریوش برای حفر ترعه و روانه نمودن کشتیها ، حکایت شده است.[۳۶]

بدین ترتیب می بینیم که مطالب مندرج درسنگنبشته‌های هیروگلیفی ترعهٔ نیل تقریباً یکسان بوده است جز اینکه در برخی موارد اختلافاتی جزئی در آنها دیده می‌شود و افتاد گی‌هایی در بعضی ازمتن‌ها وجود دارد که رشتهٔ مطالب‌را گسیخته نموده است وچنانچه خواسته باشیم متنی‌بالنسبه

۳۵ ــ همان کتاب ص ۸۲

۳۶ ـ ر ـك به پوزنر ص۸۵ ـ ۸۷

کاملتر در دست باشد باید قسمت نخست سنگنبشتهٔ تل‌المسخوته و بخش آخر کتیبهٔ شالوف را ترکیب نمائیم.

و اما دربارهٔ متن‌های میخی سنگنبشته های ترعهٔ نیل که آنها نیز تفاوتهایی با یکدیگر داشته‌اند باید گفت مضمون این کتیبه‌ها به تفصیل و جزئیات متن‌های هیرو گلیفی نیست بلکه چون برروی یک‌سطح کتیبه ، به سه زبان و خط (پارسی، عیلامی ، بابلی) نوشته‌اند بناچار مطالب باختصار برگزار شده است و متن کامل پارسی آنها چنین است که آنرا از کتاب « فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی » [۳۷] تألیف « رلف نارمن شارپ » Ralph Norman Sharp در اینجانقل می کنیم :

« بند ۱ ـ خدای بزرگی است اهور مزدا ، که آن آسمان را آفرید ، که این‌زمین را آفرید ، که مردم را آفرید ، که شادی مردم را قرارداد، که داریوش‌را شاه کرد . که به‌داریوش شاه شهریاری را که بزرگ و دارای اسبان خوب و مردان خوب است ارزانی‌فرمود .

« بند ۲ ـ من داریوش‌شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه کشورهای دارای همه گونه مردم، شاه دراین سرزمین بزرگ دور و دراز ، پسر ویشتاسب هخامنشی .

« بند ۳ ـ داریوش‌شاه گوید : من پارسی هستم ازپارس مصررا گرفتم. فرمان کندن این ترعه را دادم . از رودخانه بنام نیل که در مصر جاری است تادریایی که‌ازپارس‌میرود . پس‌از آن این‌ترعه کنده‌شد چنانکه‌فرمان دادم ، و کشتیها ازمصر ازوسط این‌ترعه بسوی پارس روانه شدند ، چنانکه مرامیل بود» [۳۸]

---

۳۷ ـ از انتشارات شورای‌مرکزی جشن دوهزاروپانصد سالهٔ شاهنشاهی ایران

۳۸ ـ صفحهٔ ۱۰۴ ـ ۱۰۵ وبه‌ایران باستان‌ج۱ ص۵۷۱نیز رجوع‌کنید.

نقشۂ مصر و عربستان قدیم و
ترعۂ نیل
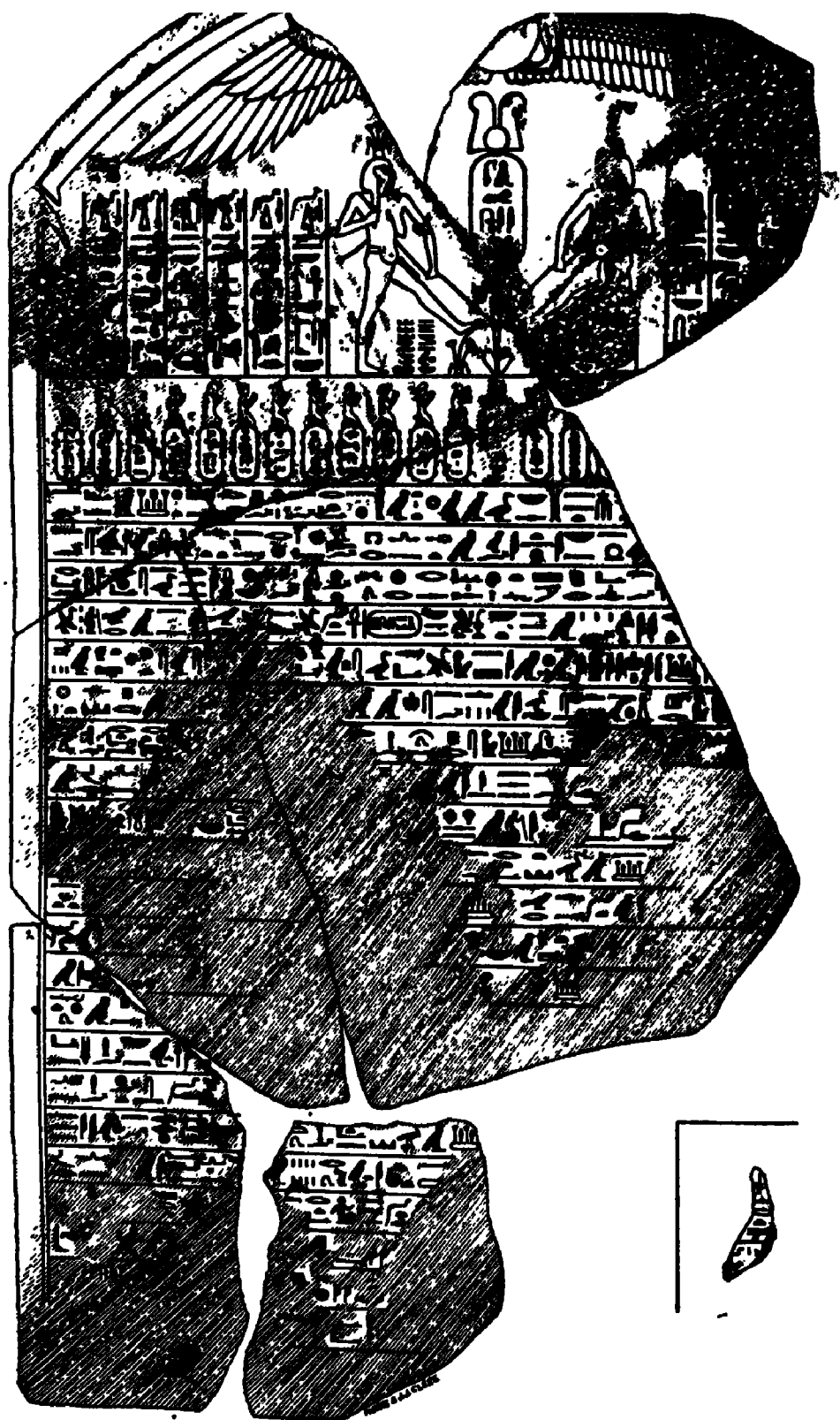
تصویر ۱ ـ ترسیم سنگنبشتهٔ تل المسخوته
(از کتاب پوزنر)
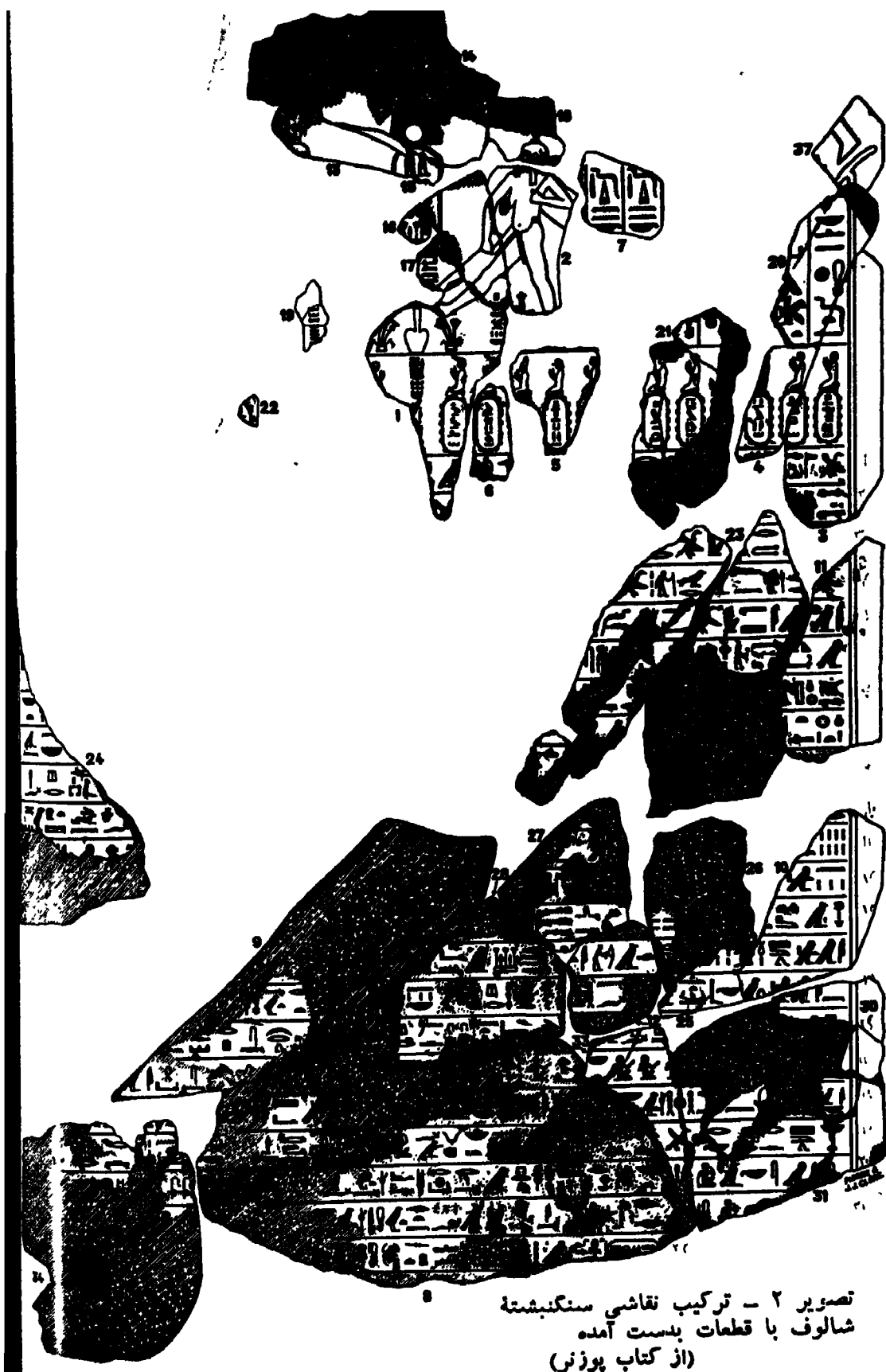
تصویر ۲ ــ ترکیب نقاشی سنگنبشتهٔ
شالوف با قطعات بدست آمده
(از کتاب پوزنر)

تصویر ۳ـ عکسی از ترکیب سنگنبشتهٔ اصلی شالوف که درمیدان اسماعیلیه برپاداشته‌اند
(از کتاب پوزنر)

تصویر ٤ ـ عکس قسمتی از سنگنبشتهٔ اصلی شالوف
(از کتاب پوزنر)
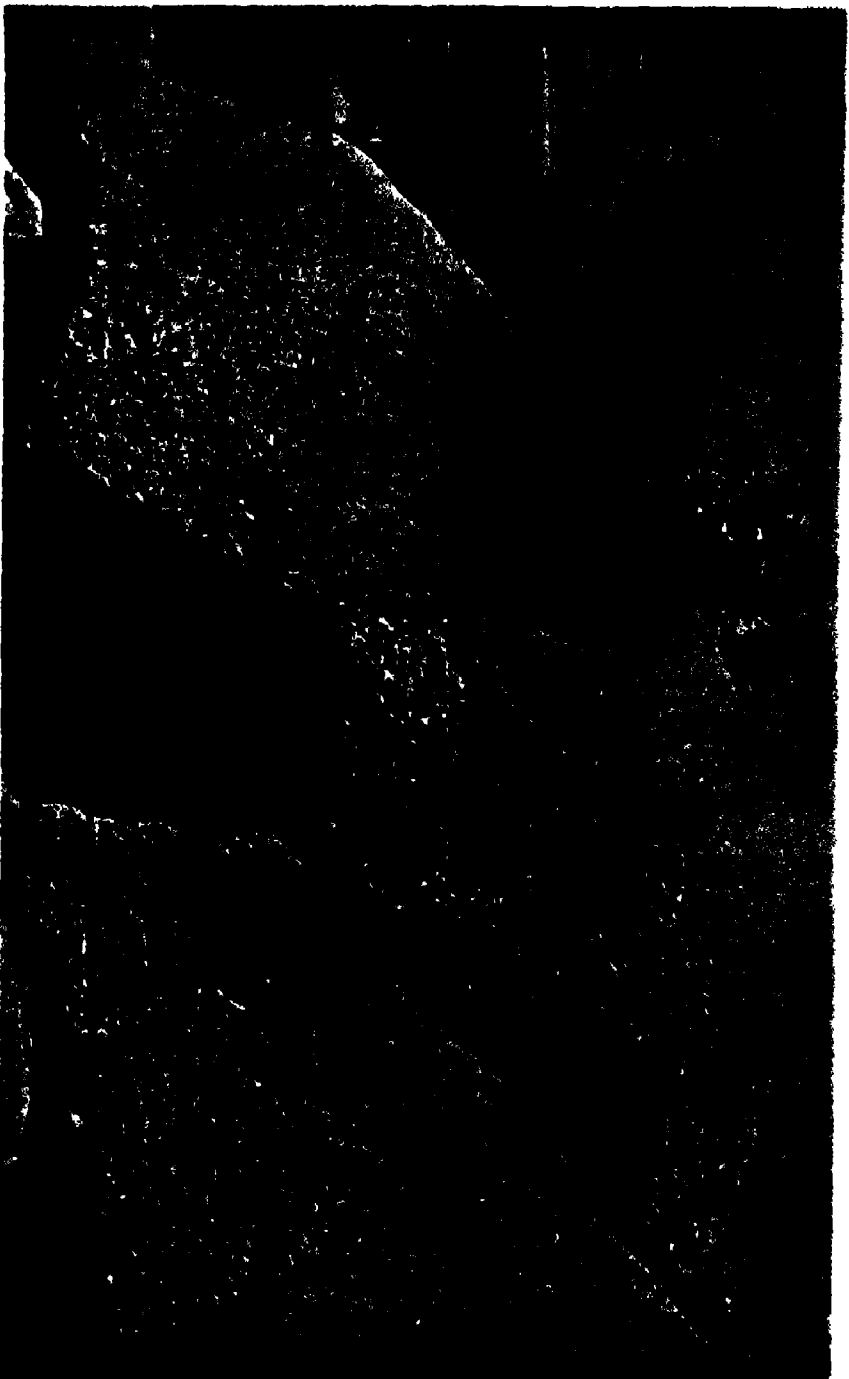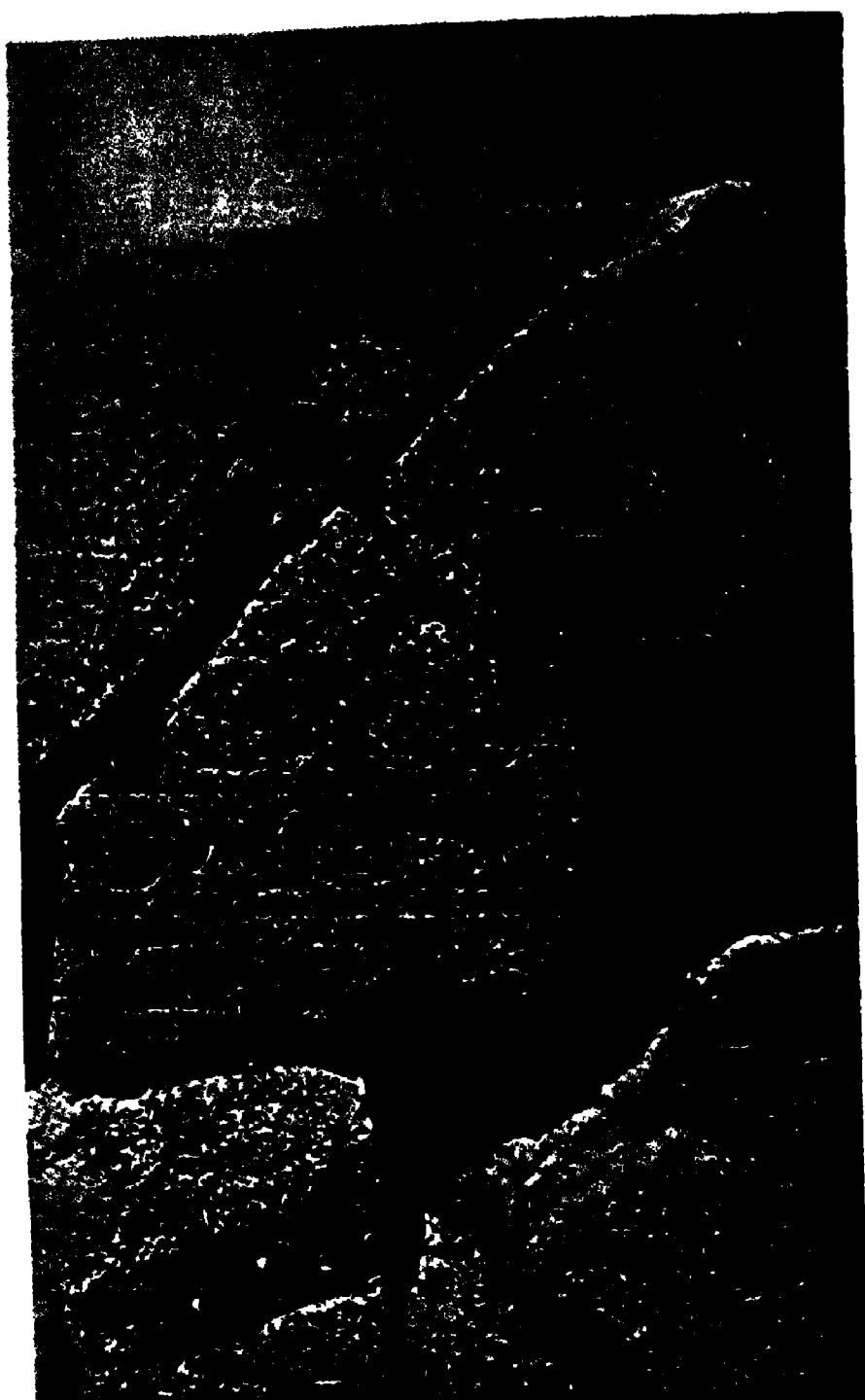
تصویر ۵ ــ عکس قسمتی از سنگنبشتهٔ شالوف

(از کتاب پوزنر)

تصویر ٦ ـ عکس قسمتی از سنگنبشتهٔ شالوف
(از کتاب پوزنر)

تصویر ۷ ــ عکس قطعه سی و چهارم از سنگنبشتهٔ داریوش
از کتب بوزنر
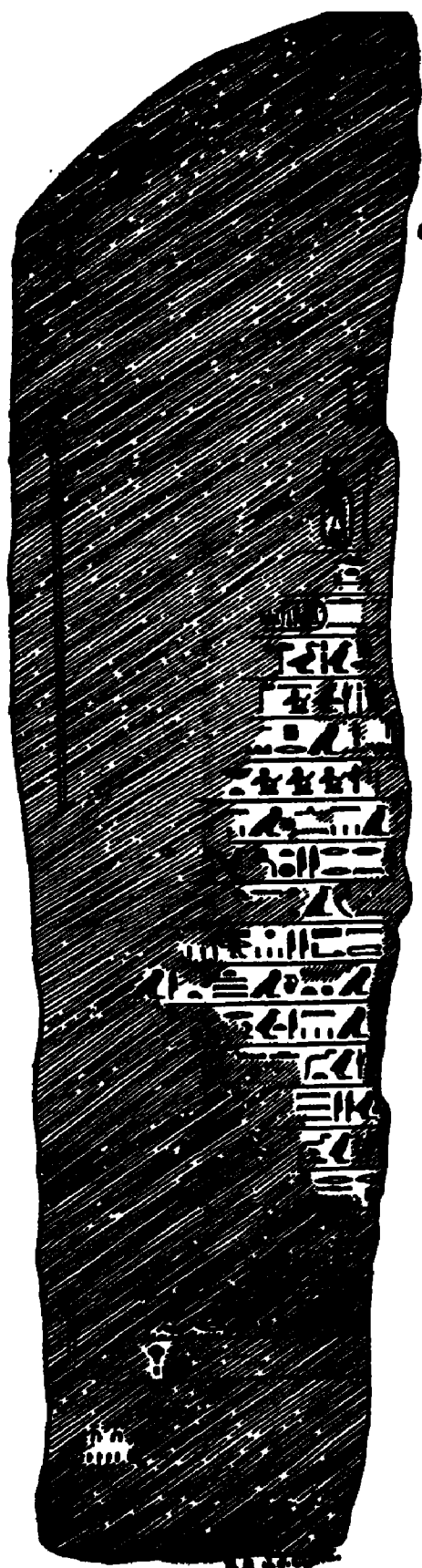
تصویر ۸ – ترسیمی از قطعهٔ سنگنبشته سوئز که بدست آمده است. (از کتاب پوزنر)
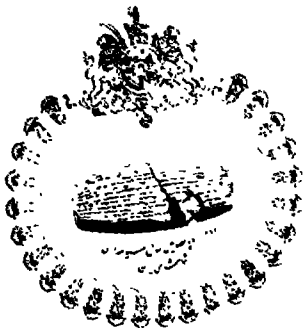
قلعه دختر شوراب گناباد

بقلم

عباس زمانی

دکتر در باستانشناسی ـ استادیار دانشگاه تهران

آثار باستانی

قلعه دختر شوراب گناباد

بقلم

عباس زمانی

دکتر در باستانشناسی - استاد دانشگاه تهران

گناباد یکی ازشهرستان‌های جنوب‌خراسان است .این شهرستان ازشمال‌شرقی به‌تربت حیدریه ، از شمال غربی به کاشمر ، از جنوب شرقی به قاینات و از جنوب غربی به فردوس محدود است.[۱] مرکز این‌شهرستان نیز گنابادنامیده میشود و در سیصد کیلومتری مشهدواقع‌است وتاتهران ۱۲۰۰ کیلومتر فاصله‌دارد. طول این شهر ۵۸درجه و ۲۰دقیقه‌وعرض آن ۳۵ درجه و ۴۱ دقیقه و ارتفاعش ۱۱۰۰متراست .[۲]

این‌شهر درتقاطع‌جاده‌های شرقی و مرکزی ایران یعنی جاده مشهد ـ زاهدان ویزد ـ مشهد واقع‌وقدمت‌آن به‌دورهٔ هخامنشیان میرسد .[۳]

۱ـ لغت نامهٔ دهخدا ، شماره مسلسل ۷۷، آبان ۱۳۴۱، ص ۴۲۵ .

۲ـ راهنمای ایران ، نشریهٔ دایرهٔ جغرافیائی ستاد ارتش ، چاپ تابان ، آذر ۱۳۳۰ .

۳ـ کشور شاهنشاهی ایران، سازمان جغرافیائی کشور، ۱۳۴۸، استان خراسان .

اکثر جغرافی دانان وجهانگردان قرون اولیه اسلامی از گناباد و نام آن صحبت کرده‌اند.[٤] ولسترنج (G. Lestrange) مستشرق انگلیسی (۱۹۳۳-۱۸۵٤ میلادی) مؤلف کتاب جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی خلاصه‌ای ازآن بیان کرده است : «گناباد شهر بزرگی است‌درشمال خاوری تون که‌ابن‌حوقل آنرا«نیابذ» ومقدسی «جناوه» نامیده اند وباشکال دیگر هم خوانده شده» . ساختمانهای این شهر در قرن چهارم از گل بود ، هفتاد دهکده داشت وآبش ازکاریز حاصل میشد . یاقوت گوید آنرا گنابذ گویند بجای جنابذ حمدالله مستوفی گوید : « جنابذ در تلفظ گنابد گویند شهری کوچك است بهتر از خور چند موضع توابع دارد و او را قلعه‌ای‌است که پسر گودرز ساخته است و حصار های محکم دارد چنانکه از بالای آن تل ریگ تا غایت دیه ها و ولایتها مجموع در نظر باشد اما مرکز آن ریگ در باغات نمی‌آید و آبش ازکاریز است وچهارفرسنگ درازی کاریز است وچاه‌آن تخمیناً هفتصدگز باشد وبیشترکاریزهاهمچنین عمیق باشد وکاریزها از طرف جنوب به شمال میرود و قلعه‌ای بر دو طرف آنست یکی را قلعه خواشیر گویند و دیگری را قلعه درجان . حاصلش‌غله و میوه و ابریشم نیکو و فراوان باشد» .[٥]

گناباد در دورهٔ سلجوقیان و خوارزمشاهیان هم آباد و دارای اهمیت بوده است ویکی از سه مسجد دو ایوانی خراسان در آن ساخته شده و در واقع شهر در ردیف شهر زوزن مقرملك زوزن و فریومد کرسی ولایت‌جوین قرار داشته است.[٦] گناباد در دورهٔ تیموریان نیز اهمیت داشت و بر طبق نوشتهٔ نورالدین‌لطف‌الله‌مشهور به‌حافظ ابرو حکام ایالت قهستان(کوهستان)

٤ـ شمارهٔ ۹۲ مجله هنر و مردم ، خرداد ۱۳٤۹ ، نوشتهٔ اینجانب ، ص ٦ .

٥ـ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، تالیف لسترنج، ترجمهٔ محمود عرفان ، تهران ۱۳۳۷ ، ص ۳۸٤ .

٦ـ ایضاً جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۳۸۳ و ٤۱۷ و نقشه شمارهٔ ۸ .

درآن می‌نشستند [۷] . در همین دوره است که دومین مسجد دو ایوانی این شهرستان در قصبه بجستان ساخته شد .

گناباد در دورهٔ صفوی نیز از نظر دور نمانده است و وجود بناهائی چون امامزاده سلطان محمد عابدکاخك ومسجد جامع جدید گناباد وبعضی آب انبار ها و کاروانسراهای شاه عباسی مؤید این مطلب است . گناباد در قبل از اسلام معبر داخلی فلات ایران و قسمتهای شرقی‌آن و محل برخورد ومیدان جنگ لشکریان ایران و توران بوده است . فردوسی شاعر گرانقدر ایران در شعری که بمناسبت بر گشتن ایرانیان وتورانیان از جنگ سروده چنین گوید :

دو سالار هردو ز کینه بدرد — همی روی بر گاشتند از نبرد
یکی سوی کوه گنابد [۸] برفت — یکی سوی ریبد خرامید تفت

یکی از این میدانهای جنگ در نزدیك ریبد (که فعلا زیبد تلفظ میشود) واقع وصحرائی است که جنگ‌یازده رخ درآن اتفاق افتاده‌است[۹]. میدان دیگر دشت پشن است که در شاهنامهٔ فردوسی نام برده شده وجنگ پیران‌ویسه وتوس نوذر درآن اتفاق افتاده استوآنرا جنگ لادن وهماون نیز گفته‌اند . این شعر فردوسی دربارهٔ همین محل‌است :

بلادن که آمد سپاه گشن — شبیخون زپیران بجنگ پشن [۱۰]

با توجه بمراتب فوق یك معبر اصلی و جنگی از داخل فلات وسیلـه

۷– تاریخ و جغرافی گناباد ، نگارش حاج سلطان حسین تابنده ، تهران ، سازمان چاپ دانشگاه ، مهر ۱۳۴۸ ، ص ۹ .

۸– شاهنامهٔ فردوسی ، تصحیح اغوستوس ولرس ، لیدن ، مطبعه بریل ، ۱۸۸۰ میلادی ، ص۱۲۲۳ .

۹– تاریخ و جغرافی گناباد ، نگارش حاج سلطان حسین تابنده ، تهران ، سازمان چاپ دانشگاه مهر ۱۳۴۸ ، ص ۱۵۵ .

۱۰– ایضا تاریخ و جغرافی گناباد ، ص ۱۶۸ .

تنگل های[۱۱] کلات وریبد واقع در حدود ۳۰ کیلومتری جنوب‌غربی گناباد از طریق مرکز آن به دشت پشن واقع در ٤۰ کیلومتری شمال شرقی آن می‌پیوسته و از آنجا از طریق کیسور به قسمتهای شرقی ادامه داشته است. قسمت بالای این راه‌هم اکنون جاده اسفالته‌ای است که گناباد را به فردوس مربوط میکند.

در کنار این معبر آثار تاریخی وجود دارد که اشعار شاهنامه و اقوال مورخان را تأیید میکند. در مشرق تنگل کلات و نزدیك جاده گناباد ـ فردوس خرابه‌های ارگ فرود منسوب به فرود شاهزاده کیانی ودردشت‌پشن تپه‌ها وسفالهای منسوب به‌هزارهٔ سوم پیش‌ازمیلاد بچشم میخورد.

در اواسط این معبر ودر حدود ۱۵ کیلو متری مرکز شهرستان گناباد قلعه دخترشوراب، موضوع مورد بحث این‌مقاله، واقع است. شوراب، قریه دارای آب‌شور، در شرق معبر مذکور و۱۰ کیلومتری بیدخت قراردارد و قلعه دختر در غرب معبر و بفاصله دو کیلو متر از شوراب واقع است. در بارهٔ این قلعه که در بالای قله منفردی بنا شده و مربوط به دورهٔ ساسانی است توضیحاتی بشرح زیر ذکر میشود:

۱ ـ وجه تسمیه.
۲ ـ موقعیت ونقشهٔ تقریبی.
۳ ـ طرح بنا ومصالح آن.
٤ ـ دلایل تاریخی.

الف ـ وجه تسمیه ـ دختری که قلعه بنام او است همان ناهید الهه آب وبرکت وزیبائی است که مورد پرستش ایرانیان قدیم بوده ودر کشورهای مجاور ایران‌نیزبنام ونحو مشابه مورد توجه بوده است. وجود ده«بیدخت» ونام‌آن‌ده وجه تسمیه قلعه دختررا بروشنی توجیه میکند. بیدخت ومخفف

۱۱ـ درهٔ بین دو کوه.

آن بدخت یعنی بغ دخت وبطور بهتر دختری که بغ است وخداست [۱۲].
بدخت‌مترادف کلمهٔ ناهید و گاهی با آن همراه یك کلمه مرکب «بدخت آناهید» است [۱۳].

استاد پور داود میگوید: «نگارنده باید اضافه کند که لقب «بدخت» را معالم التنزیل برای ناهید آورده وچنانکه خواهیم گفت حبیب‌السیر نیز نقل کرده‌است». برطبق مندرجات تفسیر خواجه‌عبدالله موسوم بکشف‌الاسرار وعدةالابرار این موضوع به این ترتیب «نام وی بزبان عرب زهره وبزبان‌عجم آناهید وبزبان نبطی بیدخت» بیان گردیده است[۱۴].

بنابراین بنای‌نامبرده‌نیزمانندبسیاری ازبناهای قدیمی وتاریخی‌همانند آن بنام قلعه دخترخوانده شده است.

ب ـ **موقعیت و نقشهٔ تقریبی** ـ قله‌یی که قلعه برفرازآن ساخته شده بصورت‌قبهٔ سه‌پری‌است که چون پرشمالی آن کوتاه‌تر وپرهای جنوب‌شرقی وجنوب غربی‌آن طویل‌تر است میتوان آنرا چون یك هلال ماه پشت‌بشمال وروبجنوب فرض‌نمود.درروی این هلال ازشرق به‌غرب سه برآمدگی‌وجود دارد ودرهرسه برآمدگی آثارساختمانی دیده میشود. (شکل شمارهٔ ۱)

اول برآمدگی شرقی ـ این قسمت‌پائین‌تر ازبرآمدگیهای شمالی و غربی بوده بمنزله مدخل قلعه محسوب است. درابتدای این برآمدگی که ادامهٔ سنگی وپشت ماهی آن تادشت ادامه دارد یك برج مدور به قطرشش متروجود دارد که احتمالا جای نگهبان بوده است. ازشرق وغرب این‌برج دودیوار درجهت شمال شرقی وشمال غربی یعنی درلبه‌های خارجی وداخلی هلال به برآمدگی شمالی منتهی میشود. طول دیوار شرقی بیش ازچهل‌متر

۱۲و۱۳ـ خاتون هفت قلعه، الر باستانی پاریزی، تهران چاپ رنگین، ۱۳۴۴، ص۲۵۰و۲۵۱.

۱۴ ـ تاریخ و جغرافی گناباد، نگارش حاج سلطان حسین تابنده، تهران، سازمان چاپ دانشگاه، مهر ۱۳۴۸، ص ۹۹.
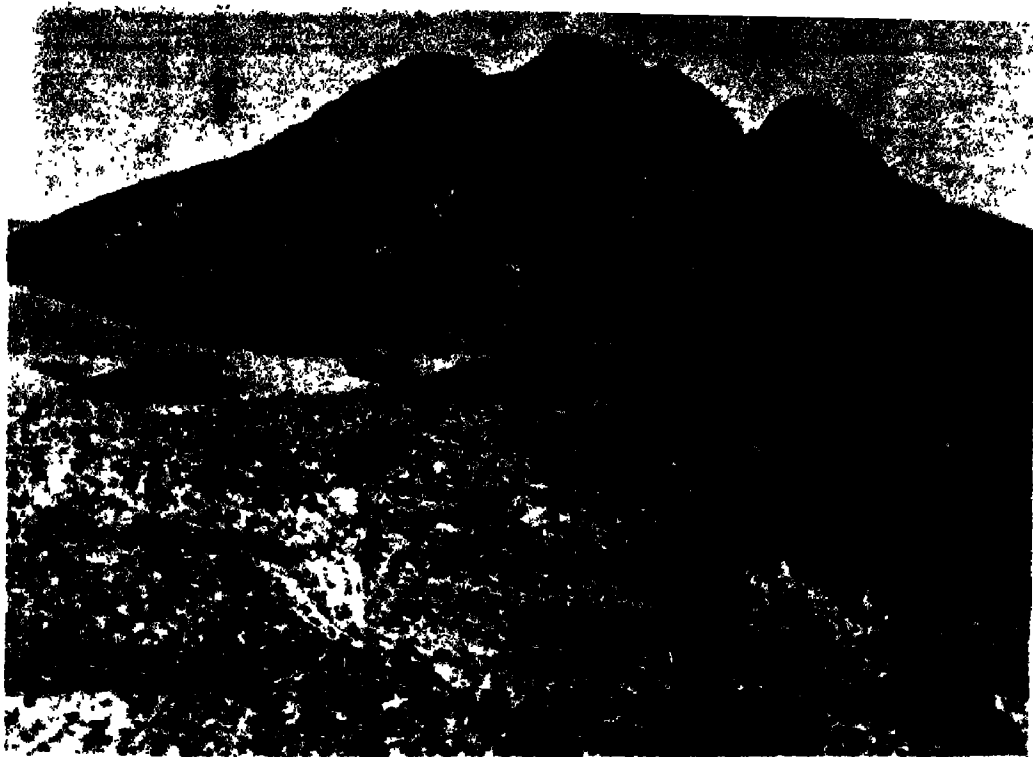
شکل ۱ ـ قله ای‌که قلعه دختر شوراب گناباد در روی آن ساخته شده است

شکل ۲ ـ معبر مسقف برآمدگی شرقی قلعهٔ دختر شوراب گناباد که در عین حال آب قسمت های شرقی و شمالی قلعه را بخارج هدایت میکرده است .

وطول دیوار غربی حدود بیست وپنج متر است ودربین دودیوار وصل بـه دیوار غربی بناهای زیروجود داشته است :

۱ - یك راهرو مسقف که به‌برآمدگی شمالی مربوط بوده ودرعین‌حال آب هردو برآمدگی را با شیب نسبتاً تندی بخارج هدایت میکرده است. عرض این‌راهرو دومتر و ضخامت دیوارهای طرفین‌آن تقریباً ۱/۵م‌تر است. (شکل شمارهٔ ۲)

۲ - دونیم برج مدور که دیوار غربی را تقویت میکرده وازسمت غرب بابرج مدورچون سه نیم برج وبافاصله های مساوی بنظرمیرسد. درطرفین نیم بـرج اول یا درواقع برج وسط دورشته پلکان دیده میشود که باعرض ۱/۱ مترازداخل‌آن به‌راهرو مسقف وارد وبالاخره بسطح برآمدگی منتهی میگردد. (شکل شمارهٔ ۳و۴).

۳ - اطاقهای بین دیوار شرقی وراهرو مسقف که وضع آن بخوبی‌روشن نیست ولی دردیوار کنـار راهرومسقف شش‌پـایه هریك بفاصله چهارمتر از دیگری دیده میشود که احتمالا دیوار اطاقها درپشت آنها قرار داشته است.

دوم برآمدگی‌شمالی - این‌قسمت ازبرآمدگیهای شرقی وغربی‌مرتفع‌تر است(شکل شمارهٔ ۵) دیوار شرقی‌آن حدودهفت‌متر درجهت شمال وسی‌متر درجهت شمال غربی‌پیش‌میرود وبیك‌برج مدور بقطر شش‌مترمنتهی میشود. در خـارج این دیوار پرتگـاه عمیق وخطرناکی وجود دارد. بناهای این برآمدگی نسبت بوضع موجود چون مستطیلی است که بابرج تقویت شده باشد وبرای تشخیص‌قطعات مختلف احتیاج به‌کاوشهای علمی دارد. اضـافه بربرج مدور و دیوارها اثرجـالب توجه این قسمت حوض و احتمالا خزانه مستطیل حمامی بطول ۷ وعرض بیش از۲/۵ متراست که دارای گوشه هـای بریده است. دیوار شرقی وقسمتی ازدیوار جنوبی آن سنگی وبقیه ازآجر وساروج است. این برآمدگی تقریباً مدور وبقطر حدود چهل متر است.

شکل ۳ ـ دیوار و پلکان سمت غرب برآمدگی شرقی قلعه دختر گناباد .
پلکان از جنوب وارد نیم برج مدور میشود وبه راهرو مسقف راه میدهد
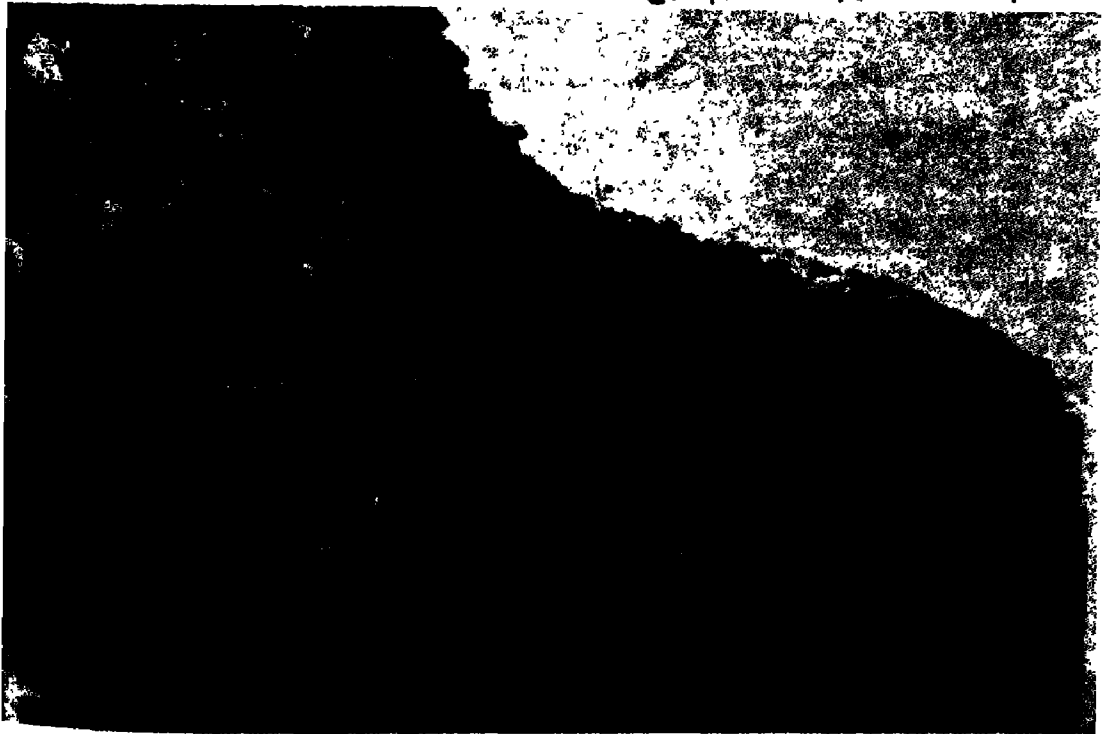
شکل ٤ ـ عکس دیگری از دیوار سمت غرب برآمدگی شرقی قلعه دختر شوراب
گناباد و نیم برج مدور تقویتی آن

بین این برآمدگی وبرآمدگی غربی فاصله‌یی بمساحت حدود ۳۰×۳۰ متروجود دارد که‌چون سه دیوارسنگی درجنوب آن وجود دارد به‌احتمال قوی مصنوعاً برای تسهیل عبور ومرور واتصال قسمت دوم بقسمت سوم‌قلعه ساخته شده است . (شکل شمارهٔ ٦) .

سوم برآمدگی‌غربی ــ این قسمت وسیع‌تر ومفصل‌تر ازبرآمدگیهای شرقی وشمالی وعبارت است از :

۱ ــ قسمت اصلی که دریك دیوارسنگی بضخامت دومتر محصور و بـا برجهای مدوررونیمه مدور تقویت شده است ودارای تالارها واطاقهای وسیع است . مجموعهٔ برجها وفضاهای بین‌آنها بخوبی اهمیت این قسمت را بیـان میکند . (شکل شمارهٔ ۷) .

۲ ــ جناح شمالی که متکی بدیوار قسمت اصلی است واحتمـالا برای استحکام وتقویت ضلع شمالی آن ساخته شده است .

۳ـ جناحهای جنوبی‌وغربی که فعلا بصورت محوطه‌های‌شیب‌دارمشاهده میشود وبابرج وبـاروومحصور بوده است و بعلت سقوط قسمتهای بالا وضع ساختمانی آن بخوبی روشن نیست . (شکل شمارهٔ ۸و۹) .

اضافه بر ساختمانهای روی سه برآمدگی مذکور درشیب سمت غربی اثرچندبنای منفرد ، که احتمالا آب انباربوده ویابرای مصارف دیگرساخته شده است ، بچشم میخورد وبقایـای یك دیوار که درقعردره درجهت شرق د غرب ساخته شده است وجود دارد . در وسط این دیوار ودرست در قعردره مدخل گشادی دیده میشود واحتمال میرود که ازآنجا بپای پلکان دوطرفی برآمدگی شرقی صعود میکرده ووارد قلعه میشده‌اند . (شکل شمارهٔ ۱۰).

ع ــ طرح بنا ومصالح آن ــ درحال حاضر هیچگونه سقفی دربناهای قلعه دختردیده نمیشود وفقط درراهرو مسقف برآمدگی شرقی پایهٔ‌یك‌سقف گهواره‌یی ودرجنوب آب انبار برآمدگی شمالی بقایای آجری سقفی که‌به
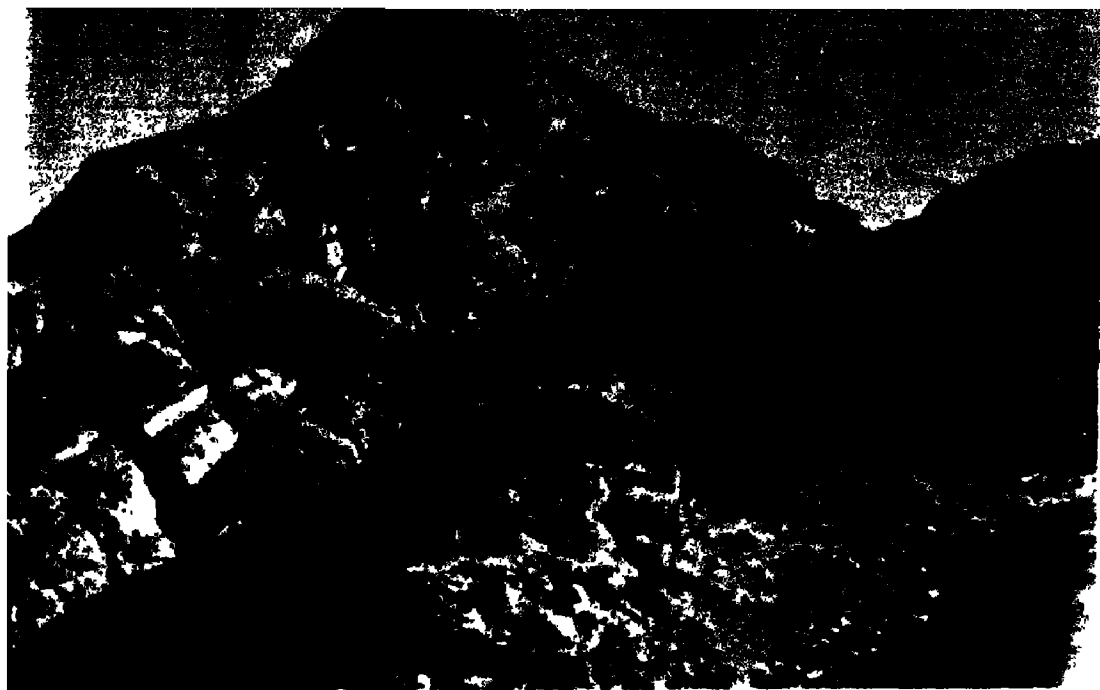
شکل ٥ ـ منظرهٔ برآمدگی شمالی قلعه دختر شوراب گناباد و بقایای ساختمانی آن ادامهٔ معبر مسقف برآمدگی شرقی بصورت راه باریک سنگ چینی شدهٔ صعب‌العبور

شکل ٦ ـ منظرهٔ برآمدگی شمالی و غربی قلعه دختر شوراب گناباد و بقایای ساختمانی آن در بین دوبرآمدگی فاصله ای‌که باساختن سه دیوار سنگی در جنوب آن برای تسهیل عبور و مرور وارتباط در قسمت قلعه بوجود آمده دیده میشود
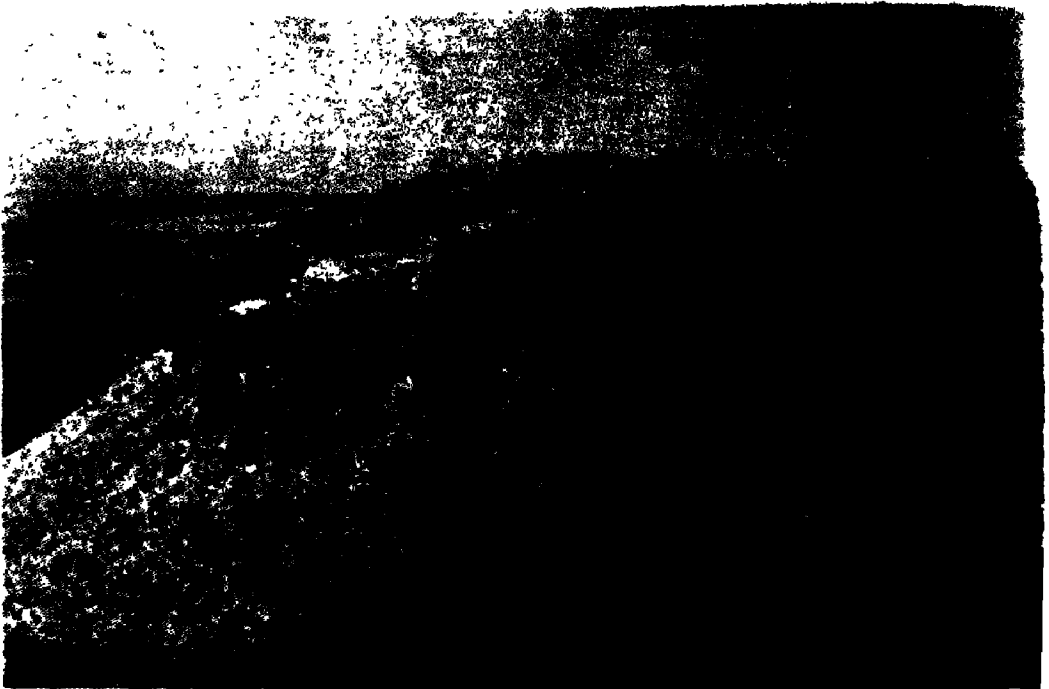
شکل۷ـ قسمت اصلی برآمدگی غربی‌قلعهٔ دختر شوراب‌گناباد (وبرج وباروی‌آن)
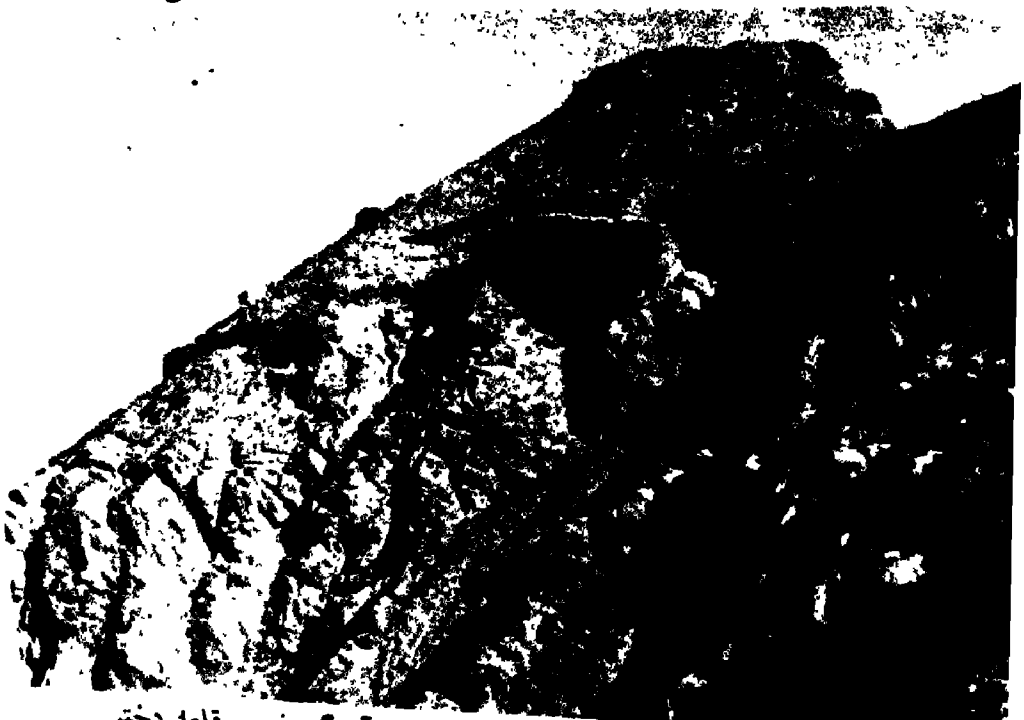
شکل ۸ ـ قسمت اصلی و محوطه های شیب‌دار برآمدگی غربی قلعه دختر شوراب گناباد

انتهای دیوار متصل است وجود دارد ونشان میدهد که سقف قطعات مستطیل گهواره‌یی بوده است. صرفنظر از سقف‌ها میتوان طرح ومصالح دیوارها را بشرح ذیل بیان کرد.

اول برآمدگی شرقی - این قسمت بطوریکه فوقاً یادآوری شد عبارت است از:

۱ ـ یك برج مدور باارتفاع ۳ وقطر ٦ مترازسنگ وساروج.

۲ ـ دونیم برج مدورباارتفاع کمتر وقطر مساوی بابرج مذکورازسنك وساروج. (شکل شمارهٔ ۳و۴)

۳ ـ دو رشته پلکان سنگی بعرض ۱/۱ متر که ازداخل نیم برج اول به راهروو سطح قلعه راه میدهد. (شکل شمارهٔ ۳)

٤ ـ راهرو مسقف که دیوار طرفین آن سنگی است وارتفاع پایه های کنار آن ۱ تا ۲ متراست. (شکل شمارهٔ ۲).

دوم برآمدگی شمالی - برج ودیوار های این قسمت نیز کلا از سنگ وگچ وساروج ودارای ارتفاع بیشتری است. (شکل شمارهٔ ٥) وبزحمت پایهٔ بعضی سقفهای گهواره‌یی بچشم میخوردوبطوریکه قبلا گفته شددرپوشش آب انبار، یا خزانه حمام، آجرهائی به‌ضلع حدود ۳۰ وضخامت ٦ تا ۷ سانتی متربکار رفته است.

سوم فاصله بین برآمدگی شمالی وغربی - درجنوب این‌قسمت بقایای چند دیوارسنگ وساروجی به‌ارتفاع ۳تا٤ متروجود دارد که احتمالا برای تأمین ارتباط دوبرآمدگی بوده‌است. (شکل‌شمارهٔ٦)

چهارم برآمدگی غربی - فرم و مشخصات برجها ودیوارهای این قسمت

نیز مشابه دوقسمت دیگر وازسنگ وساروج است ولی دارای تشکیلات مفصل‌تر و غالباً ارتفاع بیشتری است . (شکل شمارهٔ ۷و۸و۹) .

- اضافه بر آجرهای دیوار وقسمتی از سقف آب انبار بر آمدگی شمالی ، درسطح قلعه آجرهای پراکنده‌یی وجوددارد واین تصور را که سقف بناهااز آجربوده است بوجود می‌آورد .

د ـ دلایل تاریخی ـ قلعه دخترشوراب گناباد ازقلاع مفصل دورهٔ ساسانی (۲۲۴ تا۶۵۱میلادی) ومرکب ازسه‌قسمت است ، شاید جزقلعه دختر کرمان نظیری نداشته و یاکم‌نظیر باشد و در صورت کاوشهای دقیق علمی عظمت آن بخوبی روشن خواهد شد. دلایل انتساب آن به‌دورهٔ ساسانی به‌قرارذیل است:

۱ ـ ازنظر موقعیت . اکثرقلاع دخترمنسوب به‌دورهٔ ساسانی در کنار راههای مهم وفراز قله‌ها ساخته شده‌است . دکترباستانی پاریزی دراین‌مورد میگوید : «مشخصات ابنیه دختردر دوسه خط خلاصه میشود: همه بربلندیها و نقاط صعب‌العبور قراردارند ، ـ اغلب‌بنای مربوط به‌قبل ازاسلام وخصوصاً عهد ساسانی‌میباشد ، بیشترجنبهٔ تقدس وعبادتی دارند ـ قلاع دفاعی‌معتبری بوده‌وبالاخره ، همه دارای‌یك غموض‌ابهام‌آمیزدر بارهٔ تسمیه‌خودهستند.»[۱۵]

۲ ـ ازنظر نقشه وطرح . اطاقها وتالارهای مربع و مستطیل و آب‌انبار وحمام وبخصوص برج وبارو از عناصرمشخصه معماری دورهٔ ساسانی‌است . تالارهای‌مربع ومستطیل دراکثربناهای‌دورهٔ ساسانی ازجمله کاخ‌فیروزآباد، کاخ سروستان ، قصرشیرین وقلعه دختر فیروزآباد وجوددارد.[۱۶] راهرو و مسیرآب‌نیز دربناهای آن دوره‌ازجمله قلعه دختر کرمان هم‌اکنون مشاهده میشود.[۱۷] پلکان دوطرفی محوطه قصرشیرین[۱۸] و پلکانی که دروازهٔ قلعه

۱۵ـ خاتون هفت قلعه ، اثر باستانی پاریزی ، تهران ، چاپ رنگین ، ۱۳۴۴ ، ص ۲۳۰ .

۱۶ ـ A. Godard, L'art de l'Iran, Paris, 1962, PP. 221 et 222.

۱۷ـ خاتون هفت قلعه ، اثر باستانی پاریزی ، [illegible] ، ص ۱۵ .

۱۸ ـ [illegible]

دختر فیروزآباد را به‌داخل آن مربوط میکرده دلیل‌این مطلب‌است.[۱۹]

۳ -از نظر مصالح- درا کثربناهای‌دورهٔ ساسانی بخصوص اوایل‌آن‌دوره سنگ وقلوه‌سنگ وهمچنین‌آجر بکارمیرفته وباگچ وساروج ملاط واندود میشده‌است. کاخ‌اردشیر وقلعه دخترفیروزآباد وکاخ بیشاپور وکاخ‌سروستان دلیل این‌مدعا است. لوئی‌واندنبرگ در کتاب باستان‌شناسی ایران باستان ترجمهٔ دکترعیسی‌بهنام باین‌ترتیب ازدو بنای اول یادمیکند «الف ..... کاخ اردشیر درشمال فیروزآباد قرار گرفته وبا سنگ‌پاره‌ها و آهک‌ساخته‌شده» «ب . قلعه‌دختر ، روی تپه‌ای سنگی ، در کناررودخانه تنگاب ، ساخته شده ابتدا «تختگاهی» ترتیب‌داده شده وروی‌آن تعدادی ابنیه با سنگ‌نتراشیده و آهك ساخته شده .»[۲۰]

پروفسورپوپ امریکائی دربارهٔ کاخ فیروزآبادمیگوید : «دیوارهای کاخ شهری فیروزآباد ازقلوه سنگهای ناهمواری بودکه باملاط بهم‌اتصال یافته واندودشده بود.»[۲۱] وی دربارهٔ قلعه دخترمیگوید: «یك‌کاخ برج وباروادار کوچکتر درقلعه دختر، توسط اردشیراحتمالا چند سال زودتر ساخته شده بود.»[۲۲] اودر مورد کاخ بیشاپور میگوید : «تالار بارعام . اطاق بزرگی به‌مساحت ۷۲ پای مربع ، مسقف به گنبدی به ارتفاع تقریباً ۸۰ پا بود . چهارپهلوی این اطاق تزیینی ازدیوارهای سه گانه است . از سنگ وقطعات آجر با ملاط ساخته‌شده وآرایش گچ بری‌این‌کاخ یکی ازبهترین نمونه‌های تزیینات درونی کاخهای ساسانی است .»[۲۳]

۴ - ازنظر برجهای تقویتی . یکی‌ازدلایل مهم دیگروجود برجهای مدور

۱۹- L'influence de l'art Sassanide sur l'art Islamique, par l'auteur, Paris, 1965. P. 19.

۲۰- باستان‌شناسی ایران باستان ، تألیف لوئی واندنبرگ ترجمهٔ دکترعیسی بهنام [illegible]

۲۱و۲۲- [illegible] ترجمهٔ غلامحسین صدری افشار ، احمد ایرانی ،

۲۳- [illegible]

ونیمه مدوراست که در بناهای دورهٔ ساسانی معمول بوده است . در اینمورد میتوان مثالهای ذیل راذکر کرد :

اول حصار دورشهر استخرمنسوب به‌دورهٔ ساسانی‌وقبل‌ازآن . پروفسور گیرشمن دراین موردمیگوید :

« برجهای مدور ایـن حصار بنظر میرسد کـه در مشرق ایران از عهد امپراطوری‌روم مورد توجه مخصوص‌بوده ...»[۲۴]

دوم حصارشهرتیسفون منسوب به‌زمان شاپور اول ساسانی(۲۷۲-۲۴۱م.) روتر باستان‌شناس‌آلمانی دراولین گزارش حفاری خود درتیسفون‌ازبرجهای تقویتی نیمه مدورآن نام میبرد.[۲۵]

سوم حصارقلعه دخترفیروزآباد . درکتاب خاتون هفت‌قلعه بااشاره به فارسنامهٔ‌ناصری اینطورنوشته‌شده‌است : «قلعه دخترفارس درشش کیلومتری شهرکنونی فیروزآباد (گورسابق) میانه فیروزآباد وبلوك خواجه‌قراردارد وباروئی وچندین برج ازسنگ‌وگچ ساخته ، آن‌را قلعه دختر گویند.»[۲۶]

چهارم‌ازنظرآجر وسفالهای‌سطح‌قله. پاره‌آجرهاوآجرهای معدودی که درسطح‌برآمدگیهاوآب‌انباریاخزانه‌حمام‌مشاهده میشودازنظرابعادورنگ‌با آجرهای دورهٔ‌ساسانی‌مشابه‌است .قطعات‌بسیارمعدود سفالهای‌موجوددرسطح قله ولعاب‌آبی ترك‌خورده آن نیزسفالهای دورهٔ ساسانی رابخاطرمی‌آورد .

بنظرمیرسد که‌بناهای‌برآمدگی‌شرقی‌برای‌پاسداران وسکونت‌ملازمین مورد استفاده بوده وبناهای برآمدگی شمالی که مرتفع‌تر است مقر حاکم قلعه وبناهای‌برآمدگی غربی که‌وسیع‌تروآرام‌تر است‌محل معبدوبرگزاری مراسم مذهبی واعیاد بوده‌است . امیداست مقامات مسئول به‌این بنای‌تاریخی عطف توجه‌وباصدوردستور، کاوشهای‌لازم،وضعیت آن‌رابخوبی‌روشن‌فرمایند.

---

۲۴ ـ ایران از آغاز تا اسلام ، تالیف ر. گیرشمن ، ترجمهٔ دکتر محمد معین ، تهران ، ۱۳۳۶ ، ص ۳۲۶ و ۳۲۷ .

25— *Idem, l'influence de l'art Sassanide sur, l'art islamique, P. 69.*

۲۶ـ ایضاً خاتون هفت قلعه ، ص ۲۰۴ .

آرامگاه کورش بزرگ
بقلم
علی سامی

آرامگاه کورش بزرگ

بقلم

علی سامی

«استاد دانشگاه پهلوی»
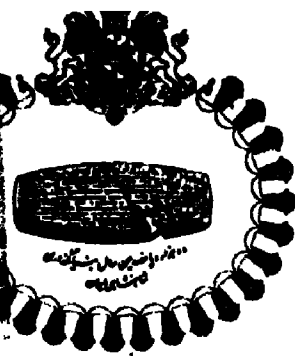
باشکوهترین وزیباترین اثری از آثار فراوان پاسارگاد که نسبتاً آبادتر بجا مانده ، و از هر کجای دشت مادر سلیمان ، مانند کوهی نمایان است ، آرامگاه کوروش بزرگ بنیانگزار شاهنشاهی ایران میباشد، که دردوهزار و پانصد سال پیش یعنی در سال ۵۲۹ ق.م جسد رشیدترین و مهربانترین سردار تاریخ شرق باستان درون آن نهاده شد وبا آنکه [illegible] گذشته [illegible] هنوزمان[illegible] استوچ[illegible] های د[illegible] باشیم [illegible] چنان برجا ونمایشگر

اندیشه بلند کارفرمایان و مهارت و زبردستی سازندگان هنرمند چنین اثر جاودانی خواهد بود .

دربارهٔ این آرامگاه ، تاریخ‌نویسان عهدباستان ویونانیان همزمان با دودمان هخامنشی مطالبی نوشته‌اند که پس ازشرح وضع و خصوصیات بناء بآنها اشاره خواهد شد وسپس کشف جدیدی را که درسال ۱۳۳۸ خورشیدی هنگامی که این‌نویسنده‌سرپرستی کاوشهای علمی باستانشناسیِ تخت‌جمشید وپاسارگاد را بعهده داشت، بیان مینماید .

نمای بیرونی آرامگاه :

بیرون بنای‌آرامگاه ساده، ولی‌درعین حال بسیارباشکوه وپرهیمنه، و از رخامهای کوه پیکرمرمرنمای سفیدی که از کوههای شمالی سیوند[1] سی‌کیلومتری جنوب جلگه پاسارگاد بدانجاآورده شده ، تشکیل یافته‌است.

تکه‌های گران وزن سنگ چنان‌با دقت‌وظرافت درزگیری وبیکدیگر متصل شده‌است، که گذشت چنین‌زمان‌درازی درارکان آن تزلزلی نتوانست بوجود آورد .

مساحت‌زیر این‌بنا ۱۵٦مترمربع(۱۲×۱۳ متر) بوده ازشش ردیف‌تخته سنگهای بزرگ که شش طبقه یا شش سکو را نموداار میسازد، تشکیل‌یافته است. طبقه‌اول که‌بلندترین طبقه باشد ۱/۷۰ متربلندی دارد. طبقه‌دوم وسوم هرکدام یك‌متروسه طبقه دیگرهرکدام ۵۵ سانتیمتربلندی دارد،رویهمرفته

۱ـ موضوع محل معدن سنگهای سفید مرمرنمائی که در کاخها و آرامگاه کوروش بزرك و همچنین در کعبه زرتشت (نقش رستم) بکار رفته است ، قرنها افکار پژوهندگان و باستانشناسان را بخود مشغول داشته و پیوسته مورد کنجکاوی و بررسی بود . در سال ۱۳۳٤ خورشیدی که کارگران و کارکنان بنگاه علمی تخت جمشید کوههائی را که تصور وجود این نوع سنك در آن محل میرفت از زیر پا میگذراندند ، معدن این نوع سنك توسط آقای علیمراد برزو یکی از کارکنان بنگاه علمی، درکوه شمالی سیوند معروف‌به تنب‌کرم (کوه الماس‌بر) پیدا شد .

تکه‌های بزرگ سنگفرش وسنگ یکپارچه‌جرز و بدنه و سرستون وزیرستون، همانند سنگهائی که در کاخهای پاسارگاد بکار رفته در آنجا هنوز موجود است که از کوه جدا شده ولی دیگر بپای کاربرده‌نشده ، و در همانجا باقی مانده است .

ارتفاع این سکوها تا کف اطاق بالای بناه ۵/۳ متر می‌شود. ارتفاع خود بنای سنگی آرامگاه تا بالای سقف بیش از یازده متر میباشد. پهنای هریك از سکوها نیم متر است.

سقف بنا از خارج بصورت شیب بامی است و آب آن بدو طرف شمالی وجنوبی میریزد، ولی تکه سنگ رأس این هرم شکسته وافتاده وازبین رفته است. همانند این شکل بنا درهیچ نقطه دیگر ایران سراغ نمی‌رود ولی در بناهای مربوط بمردم اورارتو یعنی ساکنان شمال غربی ایران که اقوام پارس دربدو ورودبه پهنه ایران وسکونت درحوالی دریاچه اورمیه، باآنها همسایه بوده‌اند، دیده شده است، ونفوذ هنری آن قوم را که یادبود دوران هم مرزی وهمسایگی پارسیان بامردم اورارتو بود، دربنای این آرامگاه که ازبناهای نخستین دورهٔ شاهنشاهی هخامنشی می‌باشد، بی‌تأثیر ندانسته‌اند.

یك بنای سنگی هم که کوچکتر ازربع این بناست دردشت بسپر (بزپر) ده کیلومتری جنوب ده سرمشهد (جنوب شرقی کازرون) بنام «گوردختر» در سال ۱۳۳۹ توسط آقای پروفسور «واندنبرك» باستانشناس بلژیکی پیداشد که آنرا آرامگاه اجداد کوروش احتمال داده‌اند.[۲]

قسمتی از پلکان سنگی درطرف مغرب آرامگاه دربین خاکها وسنگهای قبور افتاده است که برای بالارفتن بدرون اطاق آرامگاه مورد استفاده قرار میگرفته است.

تخته سنگها همانند سایر سنگکاریهای این دودمان در تخت جمشید وشوش وفیروزآباد[۳] بابست آهنی دم چلچله‌ای بیکدیگر مربوط میشده است، ولی مقداری از آنها را درقرنهای نخستین اسلامی برای ربودن آهن وسربی که رو کش آنها بوده، برده ودرنتیجه سنگها را سوراخ وناقص ساخته‌اند. جای آنها درسنگ باقی می‌باشد.

۲ـ صفحه ۳۷۱ کتاب اقلیم پارس تالیف آقای سید محمد تقی مصطفوی نشریه شماره ۴۸ انجمن آثار ملی ایران.

۳ـ صفه سنگی جنوب فیروزآباد شرح این بنا در صفحه ۲۲۶ کتاب [illegible] نویسنده داده شده است.

وضع درونی اطاق: اطاقی که بر بالای سکوهای سنگی قرار گرفته، ۳/۵ متردرازا و ۲/۱۰ متر پهنا و ۲/۱۰ متر بلندی دارد همه اطراف آن از سنگ است و دوسنگ یکپارچه هم سقف آنرا می‌پوشاند وتنها یك در کوتاه باریك بابعاد ۱/۳۰ × ۱/۳۰ متردارد که بسمت مغرب بازمی‌شود . دردیوار جنوبی آثارمحراب وخطوط عربی مربوط به دوران اسلامی‌دیده می‌شود، که بزحمت حروفی ازآن سنگ نبشته خواناست . درحاشیه دور محرّاب، آیه اول سوره (انافتحنا لك فتحا مبینا تا وكان‌الله علیما حكیما) با خط ثلث معمولی نقر گردیده است.

غیر ازاین سنگ نبشته، نوشته دیگری درآن اطاق نیست، ولی تاریخ نویسان قدیم یونانی چون سترابن وآریان وپلوتارك نوشته‌اند که لوحه‌ای ازسنگ درآنجا قرارداشت وبرآن چنین نگاشته‌بودند:

«ای انسان هر که باشی وازهرجا که‌بیائی، زیرا میدانم که خواهی‌آمد، من کوروشم که برای پارسیان این شاهنشاهی گسترده‌را بنیان نهاده‌ام.پس به گورمن رشك مبر.»

درقسمت بالای در کوتاه ورودی، دوحفره درسنگ دیده می‌شود، کـه جای پاشنهٔ در آرامگـاه بوده است . این در ازسنگ بوده است ، زیـرا در آرامگاههای موجود درنقش رستم وتخت جمشید هم از سنگ بوده وما در خلال کاوشهای‌خود درسال۱۳۳۶ پیرامون‌آرامگاه‌اردشیرسوم‌درتخت‌جمشید، قسمت مهم قطعات در یك لنگهٔ ورودی را که ازسنگ بود، پیدا کردیم، که اکنون وصالی شده است ودرموزهٔ تخت جمشید نگاهداری می‌شود.

این بود شرحی ازخصوصیات آرامگاه ابدی شاهنشاه بزرگی که نیزه خودرا تا خاور وباختروشمال وجنوب دنیای متمدن آنروز بکاربرد و بـا همکاری وفداکاری ورشادت مردان پارس تشکیل‌نخستین و نیرومندترین و گسترده‌ترین شاهنشاهی‌را که بیش ازدوسده در نهانت شکوه و سرافرازی حکمروائی کرد، درمشرق باستان داد وچه بسیاراز کشورها واقوام کـه از

روی جان و دل طوق فرمانبرداری این شاهنشاه مهربان انسان دوست و جانشینان بافرواقتدارش را، بگردن نهادند.

کوروش بزرگ که میلیونها متر مربع‌زمین درزیرسلطه ونفوذ داشت، سرانجام دریك حفرهٔ محقری بیاسود ، وازآن همه جـاه و جلال وشکوه و شوکت زودگذر، هیچ چیز جزنام نیك باخود نبرد.نامی جاودانه وجهانی، که روزبروز برعظمت ودرخشندگی‌آن دربرابر جهانیان افزوده میگردد . نامی که نه تنها درعصرخودش‌مورد ستایش مردم یونان وبابل وآشورومصر ویهود بود، بلکه ازآن‌پس‌تاکنون هم ستایش وسپاس بسیاری ازشخصیتهای بارز علمی وسپاس جهانی‌را بسوی خود جلب کرده است.

پیدایش قبرکورش وملکه برفرازسقف‌آرامگاه :

سقف‌وقسمت زیرین‌آرامگاه ازچهارردیف سنگ که برروی هم گذارده شده است تشکیل میگردد:

۱ـ دوسنگ یکپارچه سقف اطاق

۲ـسنگ قطور دیگرروی‌این دوسنگ یکپارچه سقف که دوقبر کشف شده بعنوان در کلفتی برای‌آن تعبیه گردیده است .

۳ـ سنگ ذوزنقه شکل (هرم مانند) که سقف دوقبررا تشکیل میداده ، بقطرنیم متروطول ٦/٣٥ متر درچهارپارچه. قاعده زیرین این هرم ناقص سه متر وقاعده بالائی‌١/٢٤ مترمیباشد.

٤ـ سنگ مثلث مانند روی این سنگ که فعلا هیچ نمونه‌ای‌ازآن‌باقی نمانده است، این قطعه سنگ هرم نـاقص‌را تکمیل‌مینموده، ونیز بر زیبائی بنای سنگی میافزوده، ضمناً بدان وسیله‌آب باران سقف بنای سنگی‌بخارج میریخته است.

ضخامت بیش ازمعمول این‌قسمت ازبنای‌آرامگاه که رویهمرفته تا حد

دوسه‌متر می‌شود، ودربناهای دیگر شبیه آن، که ازسنگ است، مانندویرانه سنگی بنام آرامگاه کمبوجیه (مشهوربه زندان سلیمان) درهمان‌پاسارگاد، وبنای کعبه‌زرتشت درنقش رستم مرودشت،بهیچوجه دیده نشده است،پیوسته نقطه ابهامی درذهن بینندگان کنجکاو وکاوش گران ایجاد می کرد،برخی اشخاص ضخامت بیش ازحداین سقف را حمل‌براستحکام و زیبائی و شکوه بیشتربنا مینمودند. ولی این ابهام درسال ۱۳۳۸ هنگامی که برای ریشه کن ساختن درخت انجیر وحشی که بربالای بام‌آرامگاه روئیده وریشه‌دوانیده بود اقدام می‌شد روشن گردید، ومعلوم داشت که دردل این سنگها دوقبر بر فرازاطاقی که شرح آن‌داده شد، ساخته‌اند.این دوقبر بواسطه دهلیزی‌باریک بعرض ۳۵ سانتیمتروطول یکمتر بهمدیگرمرتبط گردیده است.

دوقبرپیداشده یکی ۱×۲ مترودیگری ۰/۹۵×۱/۹۵متر اندازه دارد، ولی بلندی هردویکسان و۸۷ سانتیمتراست. پیدایش این دوقبر باینصورت بود که برای ریشه کن ساختن درخت انجیر بالای بام آرامگاه، حفره‌ای که ریشه درخت درآنجا بود پیدا گردید، که ازخاك پرشده‌بود. ایـن حفره‌در اثر شکستگی یك تکه از سنگ ذوذنقه‌ای شکل روی قبر، ایجاد گشته‌بود وضمن خاکبرداری مشاهده شد که حفرهٔ نامبرده عمیق ومربوط به شکاف اتفاقی‌سنگ نیست که با خاك پرشده بساشد. ازاینرو قبراولی وراهرو وقبر دومی بدقت ومواظبت پاك شد ولی‌چیزی ازقبیل استخوان یا اشیاء دیگری درآن‌نبود ومعلوم داشت که باهمه دقتها و کوششهائی که برای اختفاء قبرها بکار رفته است باز از دستبرد یغماگران ودگرگونیها درامان نمانده، وچه بسا سنگ رویآنرا نیز برای دسترسی باجساد وربودن اشیائی، اگرباآنها دفن بوده، شکسته وبپائین انداخته‌اند.

راجع به‌هویت وچگونگی دو قبرپیدا شده متصل بهم ، میتوان تصور کرد که یکی جسد کورش بزرگ و دیگری جسد ملکه وقت (کسان‌دان،

مادر کبوجیه وبردی رادربرمی گرفته است، وبطورقطع‌دومی از آن کبوجیه نیست، زیرا او خود شاهنشاهی‌مقتدر وفاتح‌مصر بودو آرامگاه مجللی‌داشت، و برای بردی نیز نمی‌تواند بوده باشد ، زیرا بطوریکه داریوش در سنگ نبشته‌تاریخی بیستون (بغستان) نوشته است کبوجیه او را پنهانی بکشت از آنرو که اورنگ شاهیش بی‌منازع و رقیب باشد ، قبور دیگرپادشاهان‌این دودمان ازداریوش بزرگ ببعد نیز درنقش رستم وتخت جمشید است . این دوقبر راهی بخارج نداشت و سنگهای گران وزن روی‌آن که چهارپارچه است ، با بستهای آهنی دم چلچله‌ای بهمدیگرمتصل میگردید . و هنوز جای بستها در سنگ موجود است . می‌توان تصور نمود که پس از دفن اجساد ، سنگهای زبرین را نصب وبجای خود مستقر نموده باشند ، و این خودابتکار جالبی است که جسد شاه وملکه درجایگاه مرموز و محفوظی مظبوط‌بماند و ازخطر احتمالی نبش و دستبرد مهاجمان تاراجگر ، که حتی بجسد مرده نیز ابقا نمیکردند ، در امان باشد .

اطاق‌زیرین که‌تاکنون موردبحث باستانشناسان وخاورشناسان بود ، و عموماً بنابروایت‌آریان ازقول‌آریستوبولس که همراه اسکندر بایران آمده بود ، آنرا مقبره کورش نوشته‌اند ، یا جایگاه روحانی عالیمقام آرامگاه و یا بمنزله موزه لباسها و سلاحهای شهریار پارس بوده است که در آنجا یادبود بنیانگزار شاهنشاهی نگاهداری میشده است . این ترتیب با آنچه ربارهٔ مراسم تاجگذاری شاهنشاهان هخامنشی نوشته‌اند و طبق آن این اسم را در پاسارگاد و در اطاق آرامگاه انجام میداده‌اند ، بهتر تطبیق نماید (در بارهٔ این موضوع بعداً توضیح بیشتر داده خواهد شد) .

راجع به‌آغاز واتمام این ساختمان چنین حدس زده مشود ، که در ان خود کوروش‌شروع شده وزمان کبوجیه فاتح مصر انجام پذیرفته باشد .

منتها غیبت کبوجیه ازایران و توقف ممتدش در مصر وبعداً دوران فترت و شورش گئومات مغ و گرفتاریهای داریوش دربدو زمامداری ، مانع شد که جسد کوروش را که گویا درهگمتان بامانت گذارده شده بود، با تشریفات واحترامات لازم که در خور شأن ومقام این شخصیت ممتاز ورهبر بلندپایه بود، بآرامگاه‌ابدیش‌انتقال دهند. گویااینکاردرزمان داریوش بزرگ انجام گرفته باشد.

درباره این دو قبر مکشوفه دانشمند فقید فرصت‌الدوله شیرازی هم در کتاب آثار عجم ضمن شرح مشهد مادرسلیمان اشاره کرده‌است [٤] : « . . . . . پیش ازاین گفتیم که سقف آن ازطرف بیرون شیب بامی‌است، ولی از طرف درون مسطح است، لهذا از پشت این سقف مسطح اندرون تا زیر مقعر سقف بیرون مجوف است بشکل مثلث وآنجا محل دفن مرده بوده‌و در زمانهای گذشته پشت بام را سوراخ کرده وسنگهایش را شکسته‌اند. بعضی ازاهالی آنجا بالا رفته، آن دخمه را دیده‌اند ، مذکور بودند که درآن تابوتی از سنگ‌نهاده‌اندومرده درآن تابوت بوده. اکنون‌جسدش‌هباء منثورااست..» [٥]

پس از این که تخت جمشید جایگزین پاسارگاد گردید شاهان هخامنشی برآن شدند که آرامگاههای خود را پیرامون تخت جمشید و نقش رستم برسینه کوههای رحمت و حاجی‌آباد در جاهائی که تاحدی دوراز دسترس باشد، بسازند.

دربارهٔ ساختن‌آرامگاه و نگاهداری ودفن جسد شاهان هخامنشی که مزدا پرست بوده‌اند، باتوجه بآداب ورسوم زرتشتیان، باید توضیح داده‌شود که : ایرانیان باستان‌عقیده داشتند که روح پس ازخروج ازکالبد، بعالم بالا میرود وازآن پس جسد ارزشی ندارد که شایسته دفن درخاك ویاسوزاندن درآتش ویاانداختن بآب که سبب‌آلوده ساختن این سه‌عنصر مقدس میشد،

٤ـ صفحه ٢٢٩ آثار عجم .

٥ـ غبار پراکنده .

باشد وشاید اگراحیاناً اجسادی را مومیائی میکردند منظورحائل وپوششی بوده است تا خاك آلوده نگردد . بنا براین چون برای بدن پس از مرگ اهمیت وارزشی‌قائل‌نبودند، لزومی‌نداشت که قبرهای مردگانرا با زروزیور بیارایند، یابرای‌آنها تشریفات وتزئینات روا دارند .

ولی رعایت سنت ورسوم کشورهای تابعه، پادشاهان هخامنشی را برآن داشت که‌پس از کشودن کشورهای آسیای غربی ومصر، که هر کدام برای دفن اجساد پادشاهان مراسم و آداب خاصی داشتند افکار و عقاید آنان را رعایت کنند وبرای خود که‌پادشاهان آن کشورهاهم بوده‌اند، آرامگاه‌هائی مجلل ترتیب دهند . معهذا آرامگاه آنها در عین عظمت وشکوه ، ساده و بی‌آلایش ودارای جنبهٔ روحانی است و همانطور که اجساد (استخوانها) سایر مردگان درشکاف کوهها سپرده میشد، جسد شاهانرا نیز دردخمه‌هائی که‌در کوه ساخته شده بود: مینهادند.

راجع به‌مستور ومضبوط نگاهداشتن اجساد پادشاهان هم دردل کوهها ودرون دخمه‌ها ، جائیکه بزحمت و دشواری بدرون آن راه می‌یافته‌اند ، علاوه بررعایت مراسم دینی، بیم ازدستبرد وجسارت دشمن بدخواه نیزبوده است. زیرا بطوریکه خشت نبشته‌های آشوری وبابلی وعیلامی وغیره نشان میدهد بسیاری از کشور گشایان ملل‌قدیم شرق ازهیچگونه کشت و کشتار وغارت وهتك ناموس مردم و اهانت بپادشاهان ، فروگذار نمیکردند، حتی استخوان شاهان را ازقبرهایشان بیرون‌آورده بغارت میبرده‌اند.

ساکنان بومی پهنه ایران پیش از ورود آریائی‌ها ، و همچنین مردمان جلگه بین‌النهرین و سایر کشورهای آسیای غربی و مصررا، دردوران کهن عقیده برآن بود که انسان پس‌ازمرگ دردنیای دیگر، بزندگی خود ادامه میدهد. بنابراین تابوضع زندگی‌آن جهان‌آشنا گردد، برای اینکه تنگی‌و ناراحتی نکشد، مقداری خوراکی درظرفهای سفالی بالای سر و دم‌دست و

پائین پای او باابزار و اثاثیه واسلحه ولوازم پیشه بفراخور دارائی و شئون هر کس همراه او خاك مینمودند، والبته‌این عمل دراقوام شرق‌باستان‌یکسان انجام نمیگرفت وضعف و شدت داشت . درتپه‌های پیش از تاریخ ایران مربوط به‌هزاره‌های پیش ازمیلاد هرجاکاوش شده، ظرفهای آبخوری وغذاـ خوری وسلاح وزینت‌های زنانه و ابزار واثاثیه رایج مورد نیاز مردم را در گورها یافته‌اند . در نواحی جنوبی خاك روسیه همراه مرده حتی همسر و خدمه‌واسب وارابه وجواهرات وفرش دفن کرده‌اند، دربین‌النهرین وجای‌اور قدیم در گور یکی‌ازملکه‌ها ۷۳ نفر از خدمتگزار ونوازنده وتمام اسباب زندگی وحتی آلات موسیقی بااو دفن نموده بودند درقبر ملکه « شوب‌آد» ضمن اشیاء و لوازم دفن شده با او ، سرخابدانی اززمرد کبود مایل بسبز و سنجاقهای طلائی‌ته‌فیروزه‌ای واسباب‌آرایش ازصدف طلا کوب شده ومو گیر (منقاش) و گردن‌بند طلا ولاجورد وانگشتر پیدا کردند.

مصریان قدیم معتقد بودند که‌روح برای بقای خود بکالبد احتیاج‌دارد وچنانچه بدن ازبین برود ومتلاشی شود، روح‌نیزازبین خواهد رفت ازاینرو درنگاهداری جسد مردگان چه‌ازلحاظ مومیائی کردن وچه‌تهیه تابوت و مقبره دقت میکردند. آنان عقیده داشتند که هنگام مرگ همزاد شخص « کا KA » که پیوسته با انسان است نمیمیرد و مادام که جسد محفوظ وسالم بماند (کا) نیزباقی خواهد ماند. برای بقای‌کا وراحتی او کوشش مینمودند که آذوقه ولوازم گذران همراه جسد دفن شود وگاهی چون دفن همه‌لوازم واسباب وزنان وخدمه همراه او میسر نبود، ازلحاظ آسانی کار ویا نبودن وسائل، پیکرهائی اززنان وبندگان وبعداً تصاویر و نقاشی آنهارا در قبر میگذاردند و یانقش میکردند، ورویآنها عبارات سحرآمیز و طلسم مانند مینوشتند، تادرآن جهان مانند شخص زنده‌ای بتواندکارنماید.

در ادوار اولیه که هنوز مومیائی کردن معمول نگشته بود ، اجساد

مردگانرا می‌خشکاندند ودرپوست پیچیده و درریگزارهای خشك که‌جسد فاسد نشود ، دفن مینمودند، وباآنکه‌معتقدبودند ازیریس‌یاخدای مردگان، از آنها در آن دنیا خوب پذیرائی میکند ، مقداری آذوقه ولوازم زندگی و پیکرهائی از فرشتگان و زنسان بهمراه مرده در گور میگذاردند . هنگام دفن جسد سرش‌را بسوی دهکده‌ای که در آنجا خانه داشت میگرداندند. کم کم صندوقهائی تعبیه شد و مرد گانرا دردرون آن میگذاردند. واعتقاد بجاویدان ماندن روح و انس و الفتش ببدن، سبب گردید تا وسائلی ایجاد نمایند که‌اجساد مردگان درقبرهامحفوظتر بماند و درنتیجه مومیائی کردن رایج‌شد. مومیائی‌های اولیه باین ترتیب بود که قشری ازبی کربنات دوسود روی بدن ریخته سپس آنرا محکم درپارچه‌هائی که گاهی بصمغ آغشته‌بود می‌پیچیدند . لیکن بعداً بتدریج عمل مومیائی کردن خود يك‌پیشه مهم و تخصصی وپرسود شد .

طرز مومیائی کردن چنین بوده که مغز مرده را باادواتی ازبینی بیرون میآوردند ، وپهلوی ویرا بایك چاقوی سنگی می‌شکافتند ومحتویات شکم سوای قلب و کلیه، بقیه‌را بیرون‌آورده باشراب خرما (نوعی‌الکل) میشستند سپس آنرا درمواد معطره می‌خوابساندند ودر ظرفی سنگی گذارده کنار تابوت دفن مینمودند و شکم را هم ازمرمکی و دارچین و عطریات پر میکردند. وپس از این اعمال بخیه وبسته‌میشد. جسد هفتاد روز در محلول کربنات دوسود طبیعی میماند، و پس ازطی این مدت‌آنرا خشك کرده و با نوارهای صمغ آلود محکم پیچیده ولابلای‌آنرا هم مواد معطرمیپاشیدند.[٦] جسد مومیائی شده را درتابوتی که به‌هیئت جسد ساخته‌شده‌بود ودرون‌آن بانواع نقش و نگارهسا ونوشته‌ها وعلامات سحرآمیز نقاشی گردیده بود ، میگذاردند. ولی‌اجساد ثروتمندان‌وبزرگان درچندصندوق توبرتو گذارده میشد، تاجسد محفوظتر بماند.

٦ـ رومیان جسد را در قیر انداخته سپس دفن می‌نمودند .

بنابراین برای ساختن مقابر توجه مخصوص داشتند، بویژه برای آرامگاه پادشاهان که فرد ممتاز و برتری بوده و حتماً میبایستی در نهایت شکوه و جلال بنا گردد. قبور فراعنه مصر بدواً عبارت از تپه‌های خاکی هرم مانندی بوده، که روی قبر میساخته‌اند ودرون آن هرم خاکی اطاقی احداث میشد که تابوت فرعون در آن گذارده میشد. این گونه قبرها بتدریج که برقدرت وشکوه دربار فراعنه افزوده شد، مجلل‌تر ومفصل‌تر بنا گردیده وبه‌هرمان بزرگ سنگی تبدیل شد که‌نمونه‌ممتاز وبرجسته آن هرمهای فرعون سلسله چهارم « کلوپس، کفرن، میکرینوس » درفلات جیزه میباشد که کمتر بنائی درادوار باستانی بعظمت آنها ساخته شده است.[۷]

چند قبر قدیمی در کوههای ایران

در کوهستانهای نواحی مختلف ایران، مخصوصاً در مناطق غربی وجنوب غربی، استودانها وقبرهائی دیده‌شده‌است که بسیاری از آنها ساده‌وفقط بصورت حفره‌هائی تراشیده شده، استودانها، میباشد و چندتای آنها هم که مربوط به پادشاهان و امراء بوده است بزرگتر و دارای نقوشی هم هست از آنجمله :

۱ – در جنوب کرمانشاه در جائی بنام سکاوند یا ده نو ، دخمه‌ای است که دربالای آن نقش شخصی که‌دودست را بحال نیایش بلند کرده‌ودر جلو او نقش سه آتشدان میباشد، حجاری گردیده است . یکی از آتشدانها نیمه تراش است. دانشمند فقید پروفسور هرتسفلد تصور کرده‌است که شاید قبر گئومات مغ بوده باشد ولی‌این تصور خیلی ضعیف است ونمیتوان معتقد شد برای مغیکه غاصب تخت وتاج شهریاری بوده وحوزهٔ شاهنشاهی را در شورش وآشفتگی عجیبی فروبرد که اگر بوغ وشجاعت وازخود گذشتگ

داریوش بزرگ نبود، بکلی ازهم گسیخته شده بود، دخمه ونقشی بیادگار از او درست کرده باشند. شاید قبر یکی از پادشاهان یا امرای ماد بوده است.

۲ – در سه کیلومتری جنوب شرقی«سرپل زهاب» در دامنهٔ کوه دخمهٔ دیگری است بنام«دکان داود»[۸]. در درون دخمه سکوئی‌وجوددارد که‌روی آن جسد یا تابوت را مینهاده‌اند؛ در نمای خارجی دخمه نقش شخصیکه مراسم مذهبی ونیایش رابجا میآورد حجاری شده است؛ درسر اوشیئی‌مانند تاج ودر دستش(برسم) میباشد.

۳ – در دیرا نزدیك همین دخمه داود، دخمهٔ دیگری است بنام (اطاق فرهاد) که حجاری نمای آن ناتمام مانده، ونخستین خاورشناسیکه دربارهٔ آن اطلاعاتی منتشرساخت،هانری راولین‌سن درسال۱۸۳۶میلادی میباشد.[۹]

٤ – بین کرمانشاه و کنگاور نزدیك صحنه، دخمه دیگری است بنام «فرهاد وشیرین» که شاید متعلق بدوره مادیها باشد. طرفین‌درورودی‌دخمه، دوستون وبالای در، قرص بالدار خورشید حجاری شده است. درون دخمه ابتدا دهلیزی است با دوطاقچهٔ وطرفین‌آن دوسکو برای قراردادن جسد. در کف دهلیز گودالی است که باطاق اصلی‌آرامگاه راه پیدا مینماید ودر آنجا سکوئی برای قراردادن یك‌جسد موجود است.[۱۰]

۵ – درصحنه،دخمه دیگری‌است که ماك‌دونالد کینر[۱۱] نخستین [illegible] دیده وسپس درسال ۱۹۳۹ آقای هینز خصوصیاتی ازآنرا منتشر [illegible]

---

8 - Rawlinson, March from Zohab to Khuzistan, Journal of the Roya[l] Geographical Society Voj. IX P. 38-39 1840.

9 Rawlinson در همان مجله

10 Flandin et cost Voyage, P. 413.

[11] [illegible] Kinner.

[illegible] Iranichen [illegible]

[illegible] ab در Zeitschrift [illegible]

[illegible] 343, 364.

۶ ـ دخمه داو دختر(مادرودختر)در کوههای ممسنی که‌در ارتفاع ۳۰۰
تری قرار گرفته است. دوستون دردوطرف درورودی و بالای‌آن کنگره‌
سای بالای کعبه زرتشت در نقش رستم حجاری شده است. محققان
ین دخمه راآرامگاه یکی ازشاهان هخامنشی پیش‌از کورش بزرگ تصور
موده‌اند.[۱۳]

دکتر اشمیت‌در کتاب(تخت جمشید) درباره این دخمه‌شرحی‌نوشته که
ر صفحه۳۳۴ کتاب اقلیم پارس نقل شده است. باستانشناس نامبرده نوشته
ست : «.... یك دخمه سنگی جالب توجه موسوم به داودختر (دایه ودختر)
که در کوهستان نزدیك نقوش برجسته کورانکون بین‌بهبهان‌وتخت‌جمشید
قراردارد ، بیکی‌ازپادشاهان هخامنشی که شاید (چش‌پش) باشد نسبت‌داده
میشود. محل کاخهای‌پسران(چش‌پش)یعنی کورش‌اول و آریارمنه(جدبزرگ
داریوش) معلوم نیست. بطوریکه گفته‌اند ناحیه‌پارسوماش‌به‌پسراول وناحیه
متصرفی انزان و پارسه به پسر دوم رسید...».

۷ ـ گور دختر دربسپر که قبلا ذکرآن‌شد.

نوشته‌های تاریخ‌نویسان قدیم دربارهٔ آرامگاه کورش بزرگ

مورخان یونان باستان در بارهٔ آرامگاه کورش بزرگ و سرانجام
پاسارگاد، پس از برچیده‌شدن شاهنشاهی هخامنشی وویداراسکندرمقدونی
ازکاخها وآرامگاه، مطالبی نوشته‌اند که‌به نقل قسمتهائی ازآن‌ها میپردازد
بعضی از این نوشته‌ها ازتاریخ آریستوبولس که خود همراه اسکندر بوده
ووقایع را ثبت کرده است، اقتباس شده وبیشتر نوشته‌های خوداونیزاز بین
رفته است. بنابراین بدواً آنچه را از قول اونقل کرده‌اند ذکر مینماید :

استرابون جغرافی‌دان معروف که ازچهل‌سال پیش از میلاد تاچهل‌سال
بعد ازمیلاد میزیسته، به نقل‌از گفته آریستوبولس‌نوشته‌است:«قبر کورش‌در

۱۳ـ صفحه ۱۳۹ کتاب اقلیم پارس تالیف آقای سید محمد تقی مصطفوی نشریه شمارهٔ ۴۸
انجمن آثار ملی ایران .

باغی دیده میشود که مثل‌برج کوچکی در میان اشجار مستور گشته. برج مذکور دربالا محکم است و در بالای عمارت یك طبقه‌ای و قبر که مدخل باریك دارد .

آریستوبولس گوید: بحکم اسکندر داخل‌مقبره شده قبررا کشف کرد اشیاء عبارت بود از بستری از طلا، یك میز، جامها، وتابوتی اززر ولباسهای زیاد که با سنگهای گرانقیمت زینت یافته‌بود. این‌چیزها را در دفعه اول‌دید ولی وقتیکه در دفعه دوم باین محل‌آمد، یافت که تمامی چیزها را ازجایش حرکت‌داده بودند.معلوم بود که این‌کارکار دزدان بوده‌نه‌والی، ودزدان‌آنچه راکه بردنش دشواربوده، باقی گذاشته‌اند.

درجای دیگر از قول آریستو بولس چنین نقل شده است : آرامگاه بنیانگذار دودمان شاهان پارس دروسط یکی از باغهای شاهی واقع‌است که آب فراوانی در آن جاری میباشد. درختان زیاد و سبزه‌وچمن آنرا احاطه کرده است. این مقبره بشکل برج مربع کم ارتفاعی است که درختان کهن برآن سایه انداخته‌اند. درقسمت فوقانی اطاقیست که تابوت کوروش درآن جای دارد وسقف آن باسنگ پوشیده شده وبوسیله در تنگی در آن داخل میشوند . یك تخت ، یك میز، و جامهائیکه در آن باید بافتخار خدایان باده گساری کرد وهمه از طلای‌ناب ساخته شده در آنجاقرار دارند. بعلاوه طشت بزرگ زرینی برای شستشو ومقداری زیاد لباسهای گرانبهای کورش وجواهر نیزدرآنجاست وبوسیله یك پلکان‌داخلی باطاقیکه‌روحانیان حافظ بنا درآن منزل دارند مربوط میگردد.

در بالای سر در آرامگاه بخط وزبان پارسی چنین نوشته شده است . ای‌انسان‌من پسر کمبوجیه‌هستم. من شاهنشاهی پارس رابنیان‌نهادم وبرتمام کشورهای‌آسیا فرمانروائی نمودم . این مقبره راازمن دریغ مدار »

آریان مورخ قرن دوم میلادی‌اهل آسیای‌صغیر نوشته‌است:[۱۴] چیزیکه

۱۴ــ صفحه ۱۸۷۱ تاریخ ایران باستان جلد دوم .

اسکندر را پس ازبر گشت درپاسارگاد مغموم داشت، نبش قبر کورش بود.

مقبره در وسط باغهای سلطنتی پاسارگاد واقع است و ازهرطرف انبوه درختان وجویبارها و چمنهای پرپشت برآن احاطه داشت. بنابرروی پایه‌ای ازسنگهای بزرگ قرار گرفته و به اطاقی منتهی می‌شود که مدخلش خیلی کوچك است. نعش کورش را درتابوتی از زر گذارده وتابوت را روی میزی که پایه‌اش نیز از زر بود قرار داده و آنرا با پارچه نفیس بابلی و قالیهای ارغوانی و ردای سلطنتی ولباسهای مادی وجامه‌های رنگارنگ ازیاقوت زرد وغیره باطوق‌ها ویاره‌ها و زینتهائی از زر وسنگهای گرانبها پوشیده بودند. پله‌های درونی باطاقی کوچك که متعلق به‌مغ‌ها بوده هدایت می کرد. خانواده این مغها از زمان مرگ کورش پاسبان قبه‌بوده و این امتیاز بآنها اختصاص داشت. شاه همه‌روزه يك گوسفند ومقداری شراب بآنها میداد وهرماه‌يك اسب قربانی می کردند. دراینجا کتیبه‌هائی بخط پارسی نوشته بودند که مضمون آن چنین است: «ای‌مرد فانی من کورش پسر کمبوجیه‌ام. من شاهنشاهی پارس را بنیان گذاردم و فرمانروای آسیا بودم بدین قبررشك مبر» اسکندر از حس کنجکاوی خواست درون اطاق را ببیند دریافت که اشیاء را جز میز و تابوت دزدیده‌اند. معلوم گشت که دزد میخواسته جسد کورش راهم بدزدد و بدین مقصود تابوت را شکسته، ولی نتوانسته بود جسد را ببرد و انداخته و رفته است. آریستوبولس مأمور شد باقیمانده اسکلت راجمع کرده در تابوت بگذارد و آنرا مرمت نماید وپارچه‌ئی روی آن بکشد.

سپس درمقبره‌را با دیواری مسدود کردند و مهراسکندر رابرآن‌زدند. اسکندر امر کرد مغهائی که نگاهبان قبربودند توقیف شوند تا معلوم گردد که مرتکب چنین‌جنایتی کی شده است. باوجود زجرهامعلوم نشد که‌جانی کی‌بوده‌آنها رارها کردند.»[۱۵]

کنت کورث مورخ رومی سدهٔ‌اول‌میلادی نوشته است: «اسکندردستور اد درآرامگاه کورش‌را بگشایند تا احتراماتی برای‌بقایای جسد شاه‌مزبور

۱۵ـ صفحه ۱۸۷۱ تاریخ ایران باستان جلد دوم.

آرامگاه کورش بزرگ

مجری دارد . او تصور میکرد که این مقبره پرازطلاونقره است زیراپارسیها آشکارا چنین گفته بودند. درب مقبره را گشودند بجزسپری که پوسیده‌بود و دو کمان سکائی ویك‌قمه چیزی‌در آن‌نیافتند . اسکندراز اینکه‌شاهنشاهی باآنهمه قدرت وجلال و ثروت ، قبرش مانند يك عامی شده بود ، غرق‌حیرت گشت و درحال ردائی که بدوش داشت بیرون آورده روی تختی که جسد کورش برآن قرار گرفته بود کشید ، و تاجی از زر روی تخت گذارد . »

پلوتارك هم مطالبی از این قبیل دارد و می‌نویسد که وقتی نوشته‌درون آرامگاه را برای‌او خواندند در او اثرغریبی کرد وبیادش‌آورد که «عظمت انسانی چقدر مشکوك وناپایدار است . »آری قدرت‌وجلال چند روزه‌بشری بسیار سست بنیان وزود گذر و ناپایداراست . خدای بزرگ را نیرومندی وجبروت جاودانی است وبس .

ابن البلخی مورخ اواخر قرن پنجم هجری در کتاب فارس نامه خود نوشته‌است: [١٦]

« ... این مرغزارنزدیك قبرمادرسلیمان‌است‌وقبرمادرسلیمان‌را ازسنگ کرده‌اند. خانه‌ای‌چهارسوهیچکس درآن‌خانه‌نتوان نگریدن گویند طلسمی ساخته‌اند که هر که درآن خانه نگرد کور شوداما کسی‌را ندیده‌ام که این آزمایش کند . »

این عقیده اکنون هم بین ساکنان دهات مجاور و ایلات وعشایری که برای ییلاق وقشلاق درهرفروردگان‌ومهرگان ازآنجا میگذرند، رایج‌است. دور نیست که این تحریم درقرون اولیه اسلامی که آرامگاه کورش بنام قبر مادرسلیمان تغییرنام داده ، بعمل‌آمده باشد .

حمداله مستوفی یکجاضمن توصیف مرغزاران‌کالان ازمشهدمادرسلیمان نام میبرد که اقتباس ازفارس نامه‌ابن‌بلخی است . وی می‌نویسد[١٧]: «مرغزار

١٦ ــ فارسنامه‌ابن‌البلخی که حدودسال ٥٠٠ تا٥١٠ هـ . ق تالیف شده‌صفحه١٢٦ باهتمام آقای سید جلال‌الدین تهرانی .

١٧ ــ صفحه ١٨٠ کتاب نزهة‌القلوب حمداله مستوفی .

کالان‌بجوار گورمادر سلیمان (ع) طولش چهارفرسنگ اما عرض کمتردارد وقبرمادر سلیمان ازسنگ کرده‌اند خانه چهارسو است . . . »

ویل‌دورانت مینویسد : [18]

« در نزدیکی صفه تخت‌سلیمان و مرودشت مجاور آن گور کورش‌دیده می‌شود که اثر گذشت‌بیست وچهارقرن زمان بر آن‌مشهود است. گور کورش امروز برهنه و دورافتاده و بی‌پیرایه بنظرمیرسد . هیئت آن آدمی را بیاد زیبائی گذشته این‌ساختمان میاندازد که‌از آن تقریباً هیچ برجای‌نمانده‌است سنگهای شکسته و فروریخته تنها ما را باین فکر میاندازد که جسم بیجان دربرابر تصرفات روزگار بسیار بیش از آدمیزاد ایستادگی بخرج میدهد . »

«سرپرسی‌سایکس افسر و مورخ‌انگلیسی از اینکه سه‌بار توفیق دیدار این‌آرامگاه برایش میسرشده است برخود می‌بالد وچنین مینویسد:[19] «من شخصاً سه‌بار بزیارت این‌آرامگاه‌رفته‌ام‌ودرآنجا موفق‌شده مختصرتعمیری نموده‌ام و ضمناً در هرموقع باین نکته متذکر شده‌ام که دیدن مقبره اصلی کورش‌پادشاه‌بزرگ‌وشاهنشاه عالم‌مزیت کوچکی‌نیست ومن‌چقدرخوشبخت بوده‌ام که بچنین افتخاری نائل شده‌ام و در واقع شك دارم که‌آیا برای ما طایفه‌آریائی‌هیچ‌بنای‌دیگری‌نیست که‌زیاده از آرامگاه بنیانگزارشاهنشاهی پارس و ایران که تقریبا دوهزاروچهارصدوچهل‌سال قبل‌ازاین‌درآنجامدفون شده ، اهمیت تاریخی داشته باشد . »

پاسارگاد پس‌از کورش بزرگ

پاسارگاد پس‌از احداث تخت جمشید . بنا برسابقه وحق تقدم وازآن لحاظ که هم‌موطن‌شهریاران هخامنشی وهم‌مدفن بزرگترین شخصیت‌برجسته آن خاندان بود ، مقام معنوی خود را نگاهداشت و پیوسته مورد علاقه و

۱۸ـ صفحه ۵۵۶ مشرق زمین یا گهواره تمدن ترجمه احمد آرام .

۱۹ـ صفحه ۲۳۶ جلد اول تاریخ ایران ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی انتشار وزارت فرهنك سال ۱۳۲۳ ، تهران .

احترام شهریاران هخامنشی بوده است وبطوریکه پاره‌ای ازمورخان مینویسند شاهان پس‌از کورش تاجگذاری خود را درپاسارد گاد باتشریفات خاص و باشکوهی بر گزار می کرده‌اند و نوشته‌اند که شاهنشاه در روز تاجگذاری لحظه‌ای جبه کورش را می‌پوشیده است و این‌کار نشانه آن بود که شاه‌نو باید درنیك کرداری و آبادانی‌وتوسعه کشوروملاطفت بارعایا،چون کورش کوشش نماید . سپس انجیر خشکی می‌خورد باقدری شیر و این‌کار نشانه آن بود که نوش‌شاهی بانیش نگاهداری آن‌توأم‌وهر که آنراخواهد باید تحمل‌دشواریها و شدائد را بنماید . برای‌نمونه چند سطراز مراسم تاجگذاری اردشیردوم هخامنشی (۴۰۴ تا ۳۵۸ق‌م) را ازقول پلوتارك نقل مینماید:[۲۰]

« پس از مرگ داریوش دوم ، اردشیربپاسار گاد رفت تا درآنجابوسیله کاهنان‌آداب تاجگذاری را بعمل‌آورد . پرستشگاهی است متعلق‌برب‌النوع جنگ[۲۱]، موافق‌آداب، شاه میبایست داخل معبد شده ولباس خود رابکند ولباسی‌را که کورش‌بزرگ پیش‌ازآنکه‌بشاهی‌برسدمی‌پوشید، دربر کندوپس از آن‌قدری‌انجیرخشك‌وبرگ‌تربنت‌بخوردومشروبی ازسرکه وشیربیاشامد واگرآداب‌دیگری‌برحسب‌قانون‌مقرربوده‌است‌فقط‌معلوم‌کاهنان‌می‌باشد...»[۲۲]

اردشیردوم درحین همین مراسم ودرپاسار گاد مورد سوء قصدبرادرش کورش کوچك قرار گرفت ولی‌نجات یافت .

آثارمسجد ومحراب اطراف آرامگاه کورش

اطراف آرامگاه بافواصل نامنظم وبدون رعایت جهات ونکات‌معماری و

۲۰ـ تاریخ ایران باستان مشیرالدوله پیرنیا صفحه ۹۹۳ .

۲۱ـ می‌نرو نزد یونانیها خدای جنك و عقل بوده است و در پاسارگد معبد آناهیتا (ناهید) بوده و یونانیها این یزت را با می‌نرو تطبیق کرده اند .

۲۲ ـ تربنت درخت عصیر یا صمغ سقزی است ولی چنین بنظر می‌آید که پلوتارك اشتباه کرده باشد و این برك گیاه (هائومه) بوده که چنانکه در قرون بعد دیده میشود زرتشتیان در موقع انجام آداب مذهبی استعمال میکرده‌اند.

مهندسی درزمان اتابکان فارس ستونهائی گذارده و آنجا را بصورت مسجد جامعی درآورده‌اند که درب ورودی این‌مسجدسرپاست وروی‌آن این‌عبارت بخوبی‌خوانده میشود: «العمارة المسجد الجامع الملك العادل العالم المويد ..... الاسلام والمسلمين وارث ملك‌سليمان سلغرسلطان‌سعدبن‌زنكی اتابك‌ناصر اميرالمومنين خلداله سلطانه عشرين...»

ازمفاد این کتیبه چنین‌برمیآید که مسجد جامع در زمان فرمانروائی اتابك سعدبن‌زنگی‌شروع وشاید بسالهای ۶۲۰ یا ۶۲۱ هـ . ق‌برابربا آخرین سالهای پادشاهی اواتمام پذیرفته‌است.زیراپسرش ابوبکربن سعد درسال۶۲۲ بجای پدر نشست.

سنگهای ستون این‌مسجد رااز دوکاخ باروپذیرائی‌آورده‌اند باینترتیب که‌ستونهای سه‌ایوان شرقی وغربی‌وجنوبی راباستونهای قطورکاخ‌پذیرائی،و ستونهای ایوان‌شمالی مسجدرا باستونهای باریك‌کاخ اختصاصی‌ساخته‌بودند یك‌دقت‌نظر دربی‌نظمی نصب‌ستونها وبی‌تناسبی وپایه‌سازی میفهماند که این طرزکار نه‌تنها بامعماری دقیق ومحکم شاهان‌هخامنشی قابل‌مقایسه نیست بلکه‌از ناشیانه‌ترین نمونه‌های معماری دوره‌اسلامی بشمارمیرود. حتی این نکته رارعایت‌نکرده‌اند که اقلافواصل ستونهارا یك‌اندازه وبابنای آرامگاه کورش راکه‌درآن‌زمان بنام‌قبرمادرسلیمان‌معروف بوده‌است دروسط‌مسجد قراردهند که درورودی مسجد موازی درقبر قرارگیرد، بلکه نمای مسجد بسمت‌جنوب متمایل گردیده است.

ضمن‌خاکبرداری مادراین‌مکان که درسال۱۳۳۴ بمنظورساختمان‌حصار سنگی بدورصفه آرامگاه کورش‌انجام گرفت قطعه کتیبه دیگری بدست‌آمد که درسطربالائی این‌عبارت «المنصورالمجاهد» و درسطر پائین وحاشیه‌این

عبارت نوشته‌شده‌است: «السلطان‌بن‌سعدبن زنگی ناصرامیرالمؤمنین خلدالله ملکه‌فی‌رمضان‌ست‌مائه وعشرین...» چنین استنباط میشود کـه مسجد اتابك دارای کتیبه‌های زیادی دراطراف وسردربوده که‌مقداری ازشکسته‌های آن بشرح‌بالا پیداشدوهمه این کتیبه‌هاازسنگهای سفیدی که‌ازکاخهای‌پاسارگاد آورده‌شده ، تهیه گردیده است.

خاورشناسان ومورخانی که دربارهٔ پاسارگاد وآرامگاه کورش نوشته‌هائی دارند:

سوای خاورشناسان ومورخان قدیم‌وجدید که ضمن شرح مطالب نامی ازآنها برده‌شد پـژوهندگان زیر هم دربارهٔ پاسارگاد وآرامگاه کـورش بزرگ درکتابها وسفرنامه‌های خودمطالبی‌نوشته‌اند که نام مهمتـرین آنها بشرح‌زیرمیباشد:

ژوزفـات باربارو[٢٣]، پیترودولاوال[٢٤](١٦٢١ م) یوهان آلبرخت‌فون‌ماندلسلو[٢٥](١٦٣٨) دوبروین وجانس‌استرویس هلندی (١٦٧١)[٢٦] جمس‌موریه[٢٧](١٨١١)انگلیسی، سرکرپرتر[٢٨]آندره‌آس[٢٩]، استولز(١٨٧٨)[٣٠]،

23— Giosafat Barbaro 24— Pietro della valle 25— Johann Albrecht von Mandeslo 26— De Brvyn, Jans Strvys 27— J. Morier 28— Sir ker Porter 29— Andreas 30— F. Stolze

مارسل دیولافوا[۳۱] (۱۸۸۲)، پروفسورهرتسفلد[۳۲] (۱۹۲۴-۱۹۳۱)، دکتر-اشمیت[۳۳] (۱۹۳۵)، گیرشمن فرانسوی[۳۴]، پروفسورواندنبرگ بلژیکی[۳۵]، لردکرزن[۳۶]، فلاندن و کست[۳۷] (۱۸۴۱).
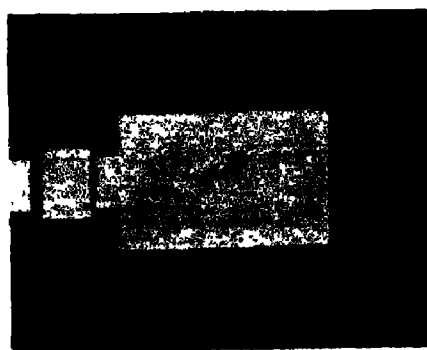
شکل ۲ – مقطع اطاق آرامگاه

31— Dieulafoy 32— Frnest herzfeld

33— Eric Schmidt. 34— Ghirshman. 35— Vandenberg.

36— Lord. Gerzn

37— Flandin et Cost

صفحه ۲۱ باستان شناسی ایران تألیف لوئی واندنبرگ ترجمه آقای دکتر عیسی بهنام نشریه شماره ۱۰۶۹ دانشگاه تهران سال ۱۳۴۰ .

شکل۳ ـ یکی ازکاخهای کوروش بزرگ درپاسارگاد بانقش انسان بالدار

شکل ٤ ـ آرامگاه کوروش بزرگ درپاسارگاد وستونهائی که درزمان اتابکان فارس از کاخها بدور آرامگاه آورده تشکیل مسجد داده‌اند

شکل ٥ ــ کاخ پذیرائی کوروش درپاسارگاد
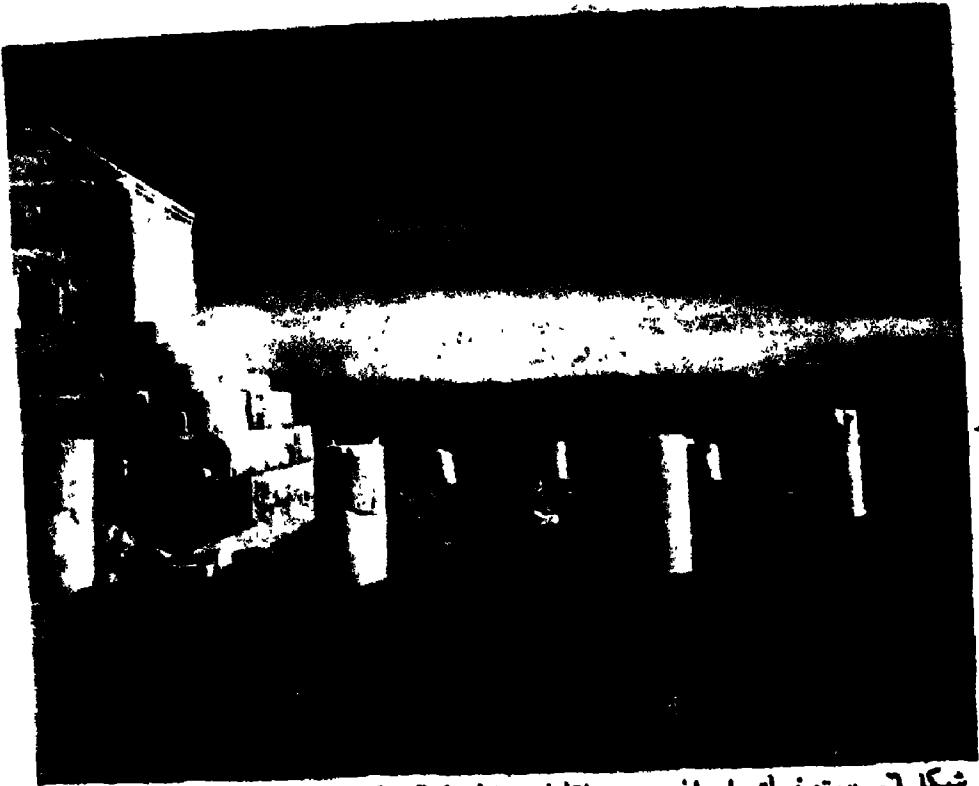
شکل۶ـ ستونهای ایوان مسجداتابك‌دراطراف آرامگاه‌کوروش بزرگ درپاسارگاد

شکل۷ـ آرامگاه کوروش بزرگ و منفذی که سبب کشف دوقبر بالای آرامگاه‌شد
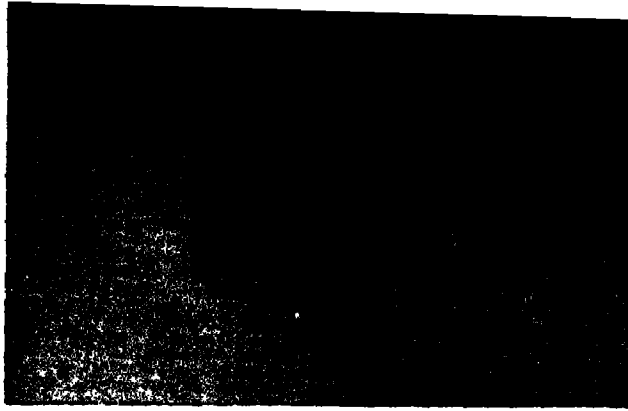
شکل ۸ – دوقبر پیدا شده بربالای اطاق
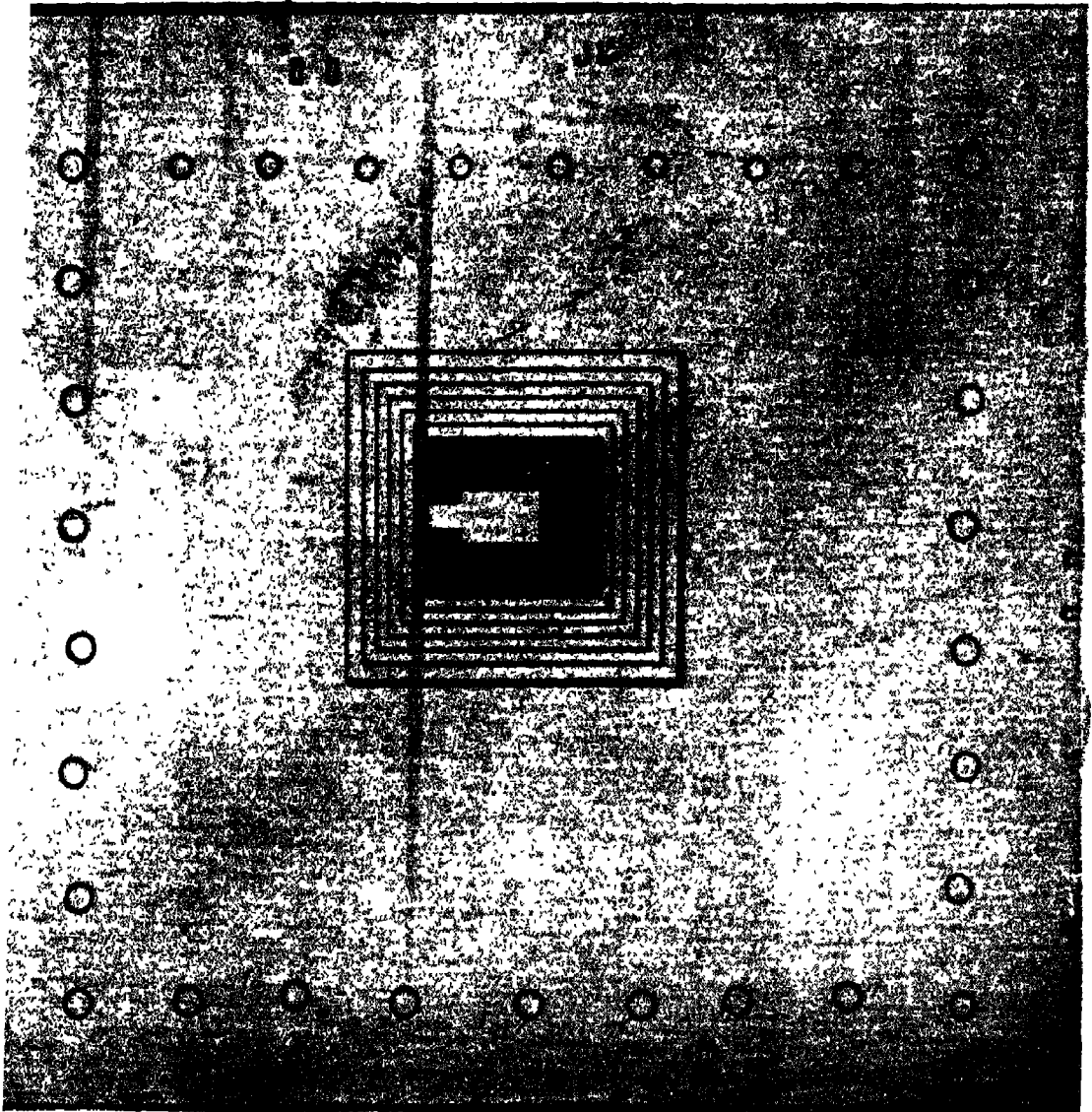
شکل۹– نقشه آرامگاه ومسجد اتابك دور آرامگاه

مجله
بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ یحیی شهیدی

مدیر داخلی : سروان مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی – نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
اداره روابط عمومی – بررسیهای تاریخی

جای اداره : تهران – میدان ارک
نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »
تلفن ۲۲٤۲۲

بهای هر شمارهٔ مجله	برای نظامیان و دانشجویان	۳۰ ریال
	برای غیر نظامیان	۶۰ ریال
بهای اشتراک سالانه ٦ شماره	برای نظامیان و دانشجویان	۱۸۰ ریال
در ایران	برای غیر نظامیان	۳۶۰ ریال

بهای اشتراک در خارج ازکشور : سالیانه ٦ دلار

برای اشتراک : وجه اشتراک را به حساب ۷۱٤ بانک مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراک مجلهٔ بررسی های‌تاریخی» پرداخت ورسید را بانشانی‌کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشیهای ، طهوری – شعبات امیرکبیر – نیل
و سایر کتابفروشی های معتبر

چاپخانه ارتش شاهنشاهی

Barrassihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUSC

PAR

ETAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET AÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.